



داو کاہ نامہ کنی
مہنگی و کیر مہ صفتی در دا کاہ کنی

از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران

محمد مصدق در محکمه نظامی

کتاب اول

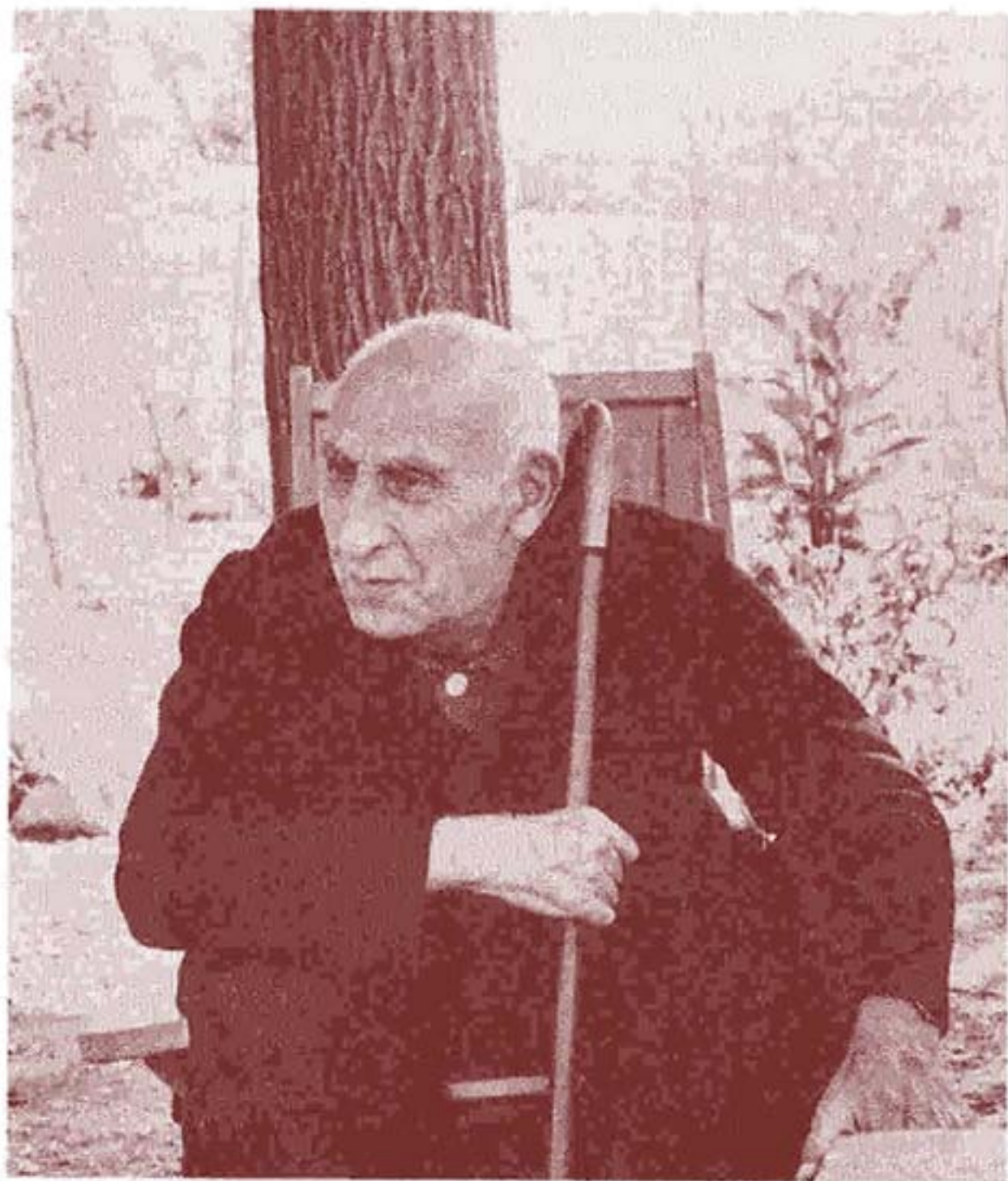
(جلد اول)

به کوشش:

جلیل بزرگمهر

فهرست مندرجات جلد اول

بج	ديباچه	
بيستويك		بخش اول: تعيين وكيل و مقدمات محاكمه
۱		بخش دوم: بازرسي
۳		جله اول
۷		« دوم
۲۱		« سوم
۳۳		« چهارم
۴۴		« پنجم
۴۵		بخش سوم: كيفرخواست
۴۷		متن ادعائنامه داستان ارتش عليه دكتور مسدق و سرتيب رياحي
۶۳		ضمائم كيفرخواست
۷۷		بخش چهارم: صلاحيت
۷۹		جله اول
۹۹		« دوم
۱۱۲		« سوم
۱۵۵		« چهارم
۱۸۹		« پنجم
۲۱۵		« ششم
۲۴۷		« هفتم
۲۵۵		بخش پنجم: آن مرد
۲۵۷		جله هشتم
۲۷۹		« نهم
۲۹۸		« دهم
۳۱۲		« يازدهم
۳۳۵		« دوازدهم
۳۵۱		« سيزدهم
۳۶۵		« چهاردهم
۳۸۸		« پانزدهم
۳۹۹		« شانزدهم



ساس طبیعت شناس خباب آتای کرمان بزرگوار که شیمی این صفت در ده دوازده
 دکترا در نظر نظامی این عکس انابریه را این تقدیم میکنم و در فتنه این را به
 خدمت برین عزیز حوامم اهدا کرد آبان ۱۳۲۱ دکتر محمد رسول



۱۲- روز اول دادگاه، ورود به کمک سرهنگ بزرگمهر بهمان. سمت چپ: سرگرد بلازی
محافظ دکتر مصدق.

دبایچه

در روز یکشنبه ۱۷ آبان سال ۱۳۳۲ (هجری شمسی) محاکمه دکتر محمد مصدق در يك محکمه نظامی در سلطنت آباد یکی از مراکز نظامی واقع در شمال شرقی تهران آغاز شد. اتهام او سوء قصد بمنظور برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت سلطنت و تحریص مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت بود. این اتهام از اینجا ناشی شده بود که دکتر محمد مصدق در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در مقام نخست وزیر فرمان عزل خود را از نخست وزیری که از طرف محمد رضا پهلوی صادر شده بود مورد قبول قرار نداده و با اجرا نگذاشته بود.

هنگامی که در ساعت يك بعد از نیمه شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد سرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی همراه گروهی مسلح به منزل دکتر مصدق مراجعه میکند و فرمان عزل نخست وزیر را تسلیم مینماید دکتر مصدق دستور بازداشت او و همراهان او را صادر میکند و همزمان برای سرکوبی افراد گارد شاهی که با تانک و سایر وسائل زرهی به مراکز مهم نظامی هجوم آورده و نیز اقدام به بازداشت نزدیکترین همکاران دولت او کرده بودند فرمان میدهد. دکتر مصدق این عناصر را به عنوان کودتاچیان معرفی میکند و شکست کودتای ۲۵ مرداد را رسماً از رادیو اعلام میدارد و دستور تعقیب کودتاچیان را صادر مینماید.

سه روز بعد یعنی در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از اوایل روز جمعی از مزدوران دربارشاهی و سازمانهای جاسوسی خارجی که با پول خارجی گروههایی از اوباش و افراد پست و شرور را اجیر کرده بودند با هماهنگی و همکاری واحدهائی از ارتش که مخفیانه سازمان یافته بودند به خیابانهای تهران ریختند و مراکز تجهیز مردمی و روزنامه ها و احزاب طرفدار دکتر مصدق و سایر اماکن مورد نظر را تخریب نموده و به آتش کشیدند و با تخریب و غارت منزل او که مقر نخست وزیری نیز بود و قتل و جرح مردم بسیار حکومت دکتر مصدق را ساقط نمودند. گرچه شاه و ایادی او و مطبوعات وابسته کشورهای انگلیس و آمریکا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را قیام ملی نام نهادند ولی اسناد و مدارکی که بعد از آن زمان در طول سالیان متمادی انتشار

یافت ماهیت وقایع آن روز را بنحو واقعی آشکار ساخت. خاطرات کسانی که علمدار و سرجنیان وقایع روز ۲۸ مرداد بودند در مطبوعات داخل کشور و اطلاعات و تفسیرها و گزارشات مستند مطبوعات بین‌المللی از جمله انتشار کتاب گرمیت روزولت نشان‌داد که کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران توطئه‌ای بود که با مشارکت شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و دستگاه اینتنیجنت سرویس انگلستان و همکاری و تأیید وزارت خارجه انگلستان و ایالات متحده آمریکا و سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) طرح‌ریزی شده و توسط سازمان سیا با فرماندهی گرمیت روزولت که از مسئولان عمده سازمان مزبور بود و ابادی جاسوسی انگلیس در ایران و مزدوران شاه و سایر عناصر هیئت حاکمه ایران بمورد اجرا گذاشته شده بود. اعتبار مالی این کودتا از طرف دولت آمریکا تأمین و توسط سیا پرداخت گردید. مبالغ پرداختی و چک بانکی و مشخصات آن و جگونگی تبدیل ارز همه افتاء و علنی گردید. در واقع يك توطئه وسیع و عمیق استثمار جهانی با پول و کمک عوامل جاسوسی و بدست ابادی داخلی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مردمی مردمی را که در تمام عمر برای استقلال کشور و آزادی مردم میهن خوش‌کوش کرده بود از منند قدرت فروانداخت.

دکتر مصدق در روز هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۵ (هنگامیکه حدود هفتاد سال از سن او می‌گذشت) بر اثر رای تمایل نمایندگان دوره شانزدهم مجلس شورای ملی به‌مقام نخست وزیری انتخاب گردید و تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بمدت دو سال و سه‌ماه و بیست روز در این مقام باقی ماند.

او در ۲۶ خردادماه سال ۱۲۶۱ هجری شمسی (۲۹ رجب سال ۱۲۹۹ هجری قمری و ۱۶ ژوئن سال ۱۸۸۲ میلادی) در تهران متولد شد و در روز یکشنبه چهاردهم اسفند سال ۱۳۴۵ هجری شمسی (۱۳۸۶ هجری قمری و ۱۹۶۷ میلادی) در تهران درگذشت.

او در مدت هشتاد و پنج سال زندگی خود مشاغل مهم اداری و سیاسی متعددی برعهده گرفت و از اوان جوانی تا هنگام مرگ در مبارزات اجتماعی و سیاسی میهن خود مشارکت داشت. از مشاغل مهم سیاسی و اداری او استانداری فارس و آذربایجان و معاونت وزارت مالیه و سپس وزارت مالیه و وزارت امور خارجه و نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره‌های پنجم و ششم (قبل و در اوایل سلطنت رضاخان) و نمایندگی در دوره‌های ۱۴ و ۱۶ مجلس شورای ملی بعد از سقوط رضاشاه از سلطنت بوده است.

تولد دکتر مصدق و نخستین شغل دولتی او در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هجری قمری) و مبارزات اجتماعی و سیاسی او در زمان مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ هجری قمری) و محمدعلی‌شاه قاجار (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ هجری قمری) و استانداری و وزارت و وکالت در مجلس شورای ملی در دوران سلطنت احمد شاه قاجار (۱۲۸۸ - ۱۳۵۴ هجری شمسی) بوده است. در تمام طول سلطنت رضا پهلوی در تبعید بسر برد و مجموعاً پس از کودتای ۱۲۹۹ و در زمان سلطنت رضاشاه و بعد از آن در دوران سلطه محمد رضا پهلوی در حدود ۲۵ سال از عمر خویش را در

حبس و تبعید گذرانده است.

درباره شرح زندگی و فعالیتها و مبارزات و نطقها و گفتهها و عقاید و نظرهای دکتر مصدق مقالات و جزوات و کتابها و نشریات بسیاری چه در داخل چه در خارج کشور انتشار یافته است.

در داخل کشور نخستین مجموعه در باره نطقها و عقاید و افکار او (مربوط بدوران قبل از سلطنت رضاشاه) بعد از شهریور ۱۳۲۵ و سقوط رضاشاه از سلطنت انتشار یافت و این انتشارات تا سال ۱۳۳۲ توسعه و وسعت فراوان یافت ولی از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ بعثت حکومت استبداد و اختناق دوران محمدرضاشاه بجز اخبار محاکمات دکتر مصدق که در اواخر سال ۱۳۳۲ و اوایل سال ۱۳۳۳ بطور جسته و گریخته در روزنامههای تهران منتشر میگردد و نوشتههای برخی از نشریات مخفی مربوط به افراد و سازمانهای طرفدار او دیگر نشریه‌ای درباره دکتر مصدق و مبارزات و عقاید او منتشر نگردد. از سال ۱۳۵۷ در دوران انقلاب و پس از پیروزی آن علاوه بر مقالات و مطالبی که در این زمینه در روزنامهها و مجلات نشر یافت بیش از پنجاه کتاب و رساله در باره دکتر مصدق و شرح زندگانی و مبارزات و عقاید و برنامهها و اعمال او در دوران نخست وزیری و تأثیرات آن در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و سایر کشورها و همچنین نتایج سقوط دولت او بزبان فارسی و در داخل کشور انتشار یافته است.

در خارج از کشور قبل از دوران نخست وزیری او کمتر مطلبی در نشریات خارجی میتوان بدست آورد. نام او در دوران نمایندگی دوره‌های ۱۴ (۱۳۲۲ - ۱۳۲۴) و ۱۶ (۱۳۲۹ - ۱۳۳۱) مجلس شورایی کم کم در مطبوعات کشورهای اروپائی و غربی بمیان آمد ولی از سال ۱۳۳۵ بعد بعثت احراز مقام نخست وزیری و خلعید از شرکت نفت انگلیس و ملی کردن صنایع نفت و مسافرت به آمریکا و اروپا بمنظور شرکت در جلسات شورای امنیت و دیوان دادگتری بین المللی لاهه و بیروزیهای چشمگیر علیه بزرگترین امپراطوری آنروز جهان و مقاومت قاطع در برابر پیشنهادات و اقدامات دولتهای آمریکا و انگلیس و تراستهای بین المللی و قیام مردم ایران در سرام تیر سال ۱۳۳۱ و استقرار مجدد او بمقام نخست وزیری توسط مردم علیرغم توطئه مشترک آمریکا و انگلستان و شاه و ایادی آنها و بالاخره کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه از کشور و در دنباله آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دکتر مصدق در محافل اجتماعی و مطبوعاتی کشورهای مختلف از جمله کشورهای عربی و جهان سوم و کشورهای اروپائی و آمریکائی آوازه و شهرت بسیار یافت و کتب و رسالات و مقالات بسیاری در باره او و افکار و عقاید او و تأثیر نهضتی که او رهبری آنرا برعهده داشت بر نهضت‌های سایر کشورها به زبانهای مختلف منتشر گردید.

اینک بطور خلاصه نکاتی از شرح حال دکتر مصدق و فعالیت‌های او در زندگی اداری و سیاسی و اجتماعی بعنوان مقدمه‌ای بر مشروع محاکمات او در محکمه نظام آورده میشود.

تولد محمد مصدق در خانواده یکی از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه قاجار بود. پدرش میرزا هدایت آشتیانی و مادرش ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرماست و بیمارستان نجمیه تهران را وقف کرده است. محمد مصدق در سن ۱۶ سالگی بعد از وفات پدر که از مستوفیان محسوب میگردید بنا بر سنت مقرر آنروز بجانشینی پدر بسمت مستوفی خراسان منصوب گردید. چون مصدق نوجوان بود بدسر رشته‌داری میرزا علی‌اکبر موزه مامور این منصب شد. مصدق در این وقت دارای لقب مصدق‌السلطنه بود و رتبه مستوفی اول داشت. او در مدت کوتاهی کاردانی و صحت عمل خود را بمنحه ظهور رسانید و زباتر در خاص و عام گردید. در دوران مشروطیت به جمع آزادیخواهان پیوست و در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ هجری قمری) در سن ۲۵ سالگی از طرف اهالی اصفهان بنماینده‌گی مجلس انتخاب گردید ولی چون سن او بمسئولیت (که یکی از شرایط نمایندگی بود) نمیرسید از قبول این سمت خودداری کرد.

در آنموقع احزاب سیاسی وجود نداشت و آزادیخواهان برای حمایت از مشروطیت انجمن‌هایی تشکیل داده بودند. دکتر مصدق نخست بهضویت در جامعه آدمیت درآمد و پس از چندی عضو یکی دیگر از انجمن‌ها بنام (مجمع انسانیّت) که مرکب از اهالی آشتیان و گرگان و قهرش بود گردید.

در دوران استبداد محمدعنی شاه او بقصد تحصیل عازم اروپا شد (۱۳۲۶ هجری قمری - ۱۹۰۹ میلادی) و مدت دو سال در پاریس در مدرسه علوم سیاسی در رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخت و مدت ۴ سال از سال ۱۹۱۵ الی ۱۹۱۴ میلادی در سویس اقامت گزید و موفق بد اخذ دانشنامه از مدرسه پاریس ولیسانس و دکترا در رشته حقوق از دانشگاه نوشاتل سویس گردید. همچنین در یک دارالوکلانّه دوره کارآموزی را شروع کرد و در دادگاههای رسمی به محاکمه پرداخت و تصدیقنامه گرفت.

دکتر مصدق در مسافرت اروپا همسر و فرزندان خود را به همراه برد. دکتر مصدق دارای یک همسر و دو پسر و سه دختر بود. خانم ضیاء‌السلطنه (ظهیر) همسر و خانم ضیاء اشرف (همسر آقای عزت‌اله بیات) و مهندس احمد مصدق و دکتر غلامحسین مصدق و خانم منصوره متین‌دفتری (همسر آقای دکتر احمد متین‌دفتری) و دوشیزه خدیجه مصدق فرزندان وی میباشند.

دکتر مصدق پس از بازگشت بایران در مدرسه علوم سیاسی بتدریس پرداخت و در انجمن محله دولت با علی‌اکبر دهخدا دوستی پیدا کرد و توسط ایشان به حزب اعتدال وارد گردید و با گروه بسیاری از آزادیخواهان به همکاری برخاست (۱۳۳۲ هجری قمری ۱۲۹۳ هجری شمسی - ۱۹۱۴ میلادی).

در دوره سوم مجلس شورای ملی بر اساس قانون تشکیل وزارت مالیه مجلس کمیونی مرکب از پنج نفر انتخاب کرد که در امور مالیه نظارت داشته باشند. وظیفه کمیون این بود که تمامی حوالجات وزارت مالیه را قبل از امضای وزیر با اعتبارات تطبیق و تصدیق کند. از این لحاظ کمیون بنام کمیون تطبیق حوالجات نامیده شده

بود. دکتر محمد مصدق یکی از پنج نفری بود که مجلس شورای ملی برای عضویت کمیسیون انتخاب کرده بود (۱۲۹۵ هجری شمسی). او قریب دو سال در این کمیسیون کار کرد و از دولت ماهی دویست تومان حقوق دریافت کرد ولی تمام آنرا شخصاً صرف کتب و توزیع مجانی آنها و امور خیریه کرد.

بعد از مجلس سوم فرمانفرما (دائی او) که بفرمان شاه رئیس الوزراء شد اصرار داشت مصدق را بوزارت مالیه منصوب کند ولی او جدا امتناع کرد و موجب رنجش وی شد.

در سال ۱۲۹۶ (هجری شمسی) مصادف با ۱۹۱۹ میلادی بسم مخالفت با دولت وثوق الدوله و قرارداد مشهور ۱۹۱۹ که بین وثوق الدوله و دولت انگلیس منعقد شده بود برخاست و بمنظور مبارزه با این قرارداد در سطح جهانی بارویا عزیمت کرد و در سویس اقامت گزید و مقالات بسیاری در جامعه ملل که مقر آن در سویس بود و همچنین در روزنامه‌های اروپا علیه قرارداد مزبور منتشر ساخت.

بعد از استعفای وثوق الدوله که در اثر مخالفت و مبارزه آزادیخواهان صورت گرفت مشیرالدوله ریاست وزراء انتخاب شد و دکتر مصدق را بوزارت عدلیه معرفی کرد. دکتر مصدق بنا بر دعوت مشیرالدوله از طریق بندر بوشهر و شیراز عازم تهران شد. در شیراز طبقات مختلف مردم فارس از مشیرالدوله درخواست کردند که دکتر مصدق را به والی‌گری آنجا منصوب کند در نتیجه دکتر مصدق با اختیارات کامل باین سمت انتخاب گردید (۱۵ مهر ۱۲۹۹ هجری شمسی).

دکتر مصدق تا دوم فروردین ۱۳۰۰ در این سمت باقی ماند ولی بعلت کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ و مخالفتش با کودتا و ریاست وزرائی سید ضیاءالدین طباطبائی (نخست وزیر کودتا) مجبور باستعفا از این مقام گردید. دکتر مصدق در تلگرافی که در پاسخ احمدشاه قاجار فرستاد خطر حکومت کودتا را برای کشور گوشزد کرد و او را بمقاومت در برابر آن تشویق کرد. دکتر مصدق پس از استعفاء و ترك شیراز به بختیاری رفت و تا سقوط حکومت کودتا در آنجا بسر برد و از خطر توقیف رهائی یافت. پس از سقوط سید ضیاءالدین احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری منصوب شد و دکتر مصدق را بسمت وزیر مالیه انتخاب کرد اما او مدتی این سمت را نپذیرفت تا آنکه آرمیتاژ اسمیت مستشار مالیه که بر اثر قرارداد ۱۹۱۹ مالیه ایران را در اختیار داشت از ایران بیرون رفت و دکتر مصدق با کسب اختیارات از مجلس شورای ملی برای تهیه لوایح قانونی بمنظور اصلاحات و تشکیلات برای مدت سه ماه، اختیارات وزارت مالیه را بدست گرفت. دکتر مصدق در این مدت کوتاه و حتی قبل از پایان سه ماه قانون سابق تشکیلات وزارت مالیه را موقوف الاجرا گذاشت و لایحه قانونی خود را مورد آزمایش قرارداد و سوابق خدمات اعضاء وزارت مالیه را مورد رسیدگی قرارداد و پرونده اشخاصی را که سوابق خوبی نداشتند بدیوان محاکمات ارجاع کرد و بودجه مملکت را تعدیل نمود و از حقوقهای زیادی کاست. از جمله بودجه دربار و ولیعهد را کم کرد و بین جمع و خرج تعادلی برقرار ساخت. ولی این

امر موجب مخالفت جمعی از وکلاء گردید و سبب استعفای دولت قبل از انقضای مدت سه‌ماه شد. در دولت بعدی که به‌وسیله مشیرالدوله تشکیل گردید با آنکه رئیس دولت برای ادامه اصلاحات اصرار داشت وزارت مالیه را بدکتر مصدق واگذار کند بعلت مخالفت جمعی از نمایندگان و تهدید به‌رای عدم اعتماد از این امر منحرف گردید. او پس از چندی (در بهمن ۱۳۵۵) از طرف مشیرالدوله بسمت والی آذربایجان عازم تبریز گردید. با آنکه مدت تصدی دکتر مصدق در آذربایجان کوتاه و بیش از چهار ماه نبود موفقیت‌های متعدد او در زمینه‌های مختلف موجب تحریک عناصر محلی و مرکزی گردید و دکتر مصدق پس از موفقیت چشمگیر در تأمین نان تبریز و رضایت اهالی از این سمت استعفا داد.

دکتر مصدق در سال بعد (۱۳۵۲ هجری شمسی) در کابینه مشیرالدوله بوزارت خارجه انتخاب شد و در حدود چهارماه در این سمت بانجام وظیفه مشغول گردید و این آخرین سمت دولتی دکتر مصدق قبل از نخست‌وزیری وی در سال ۱۳۳۵ می‌باشد. دکتر مصدق در تمام ادوار خدمات دولتی خویش (قبل از آغاز سلطنت رضاخان) که حدود بیست سال و ظرف مدت ۲۷ سال بطول انجامید و در مشاغل مختلف و مهم مالی و سیاسی و اداری و حکومتی خدمت نمود چنان عمل کرد که بعنوان یک شخصیت درستکار و مصمم و مقتدر و طرفدار محرومین و مخالف تجاوزگران و مصمم در برابر نفوذ و برنامه‌های دولت‌های خارجی مورد قبول رجال درستکار ملی و مورد حمایت توده مردم و افراد آگاه و آزادیخواه قرار گرفت.

او با آگاهی کامل با همه‌نوع بی‌بندوباری مالی و سوء استفاده از بیت‌المال مبارزه میکرد و با هر نوع امتیاز به‌خارجیان بمخالفت برمیخاست و در برابر هر نوع تجاوز بحقوق عمومی در برابر متنفذان و صاحبان قدرت ایستادگی میکرد.

مخالفت و مقاومت او در برابر ماموران مالی انگلیسی و باژیکی و مبارزه با پلیس جنوب در فارس و جلوگیری از اجرای کاپیتولاسیون بنفع دولت شوروی در آذربایجان و متوقف ساختن آن در زمان وزارت خارجه و تنظیم نخستین بودجه دولت در دوران کوتاه وزارت مالیه و اصلاحات اساسی در آن وزارتخانه و تعدیل بودجه و مناسبت خرج و حذف هزینه‌های زائد و خودداری از قبول توصیه راجع بکلیه امور از ناحیه افراد متنفذ و قدرتمند و عدم رعایت روابط خانوادگی در مسائل مالی و سیاسی و اداری و بطور کلی اتخاذ یک روش اصولی و نفوذناپذیر و مردمی در زندگی شخصی و اداری و سیاسی چنان او را شاخص ساخت که بصورت یک شخصیت برجسته ملی و مردمی شهرت یافت.

پس از استعفای مشیرالدوله و نخست‌وزیری رضاخان (سردار سپه) او در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی در تهران شرکت کرد، و برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی با آراء بسیار از طرف مردم تهران بنماینده‌گی مجلس انتخاب گردید. انتخاب دکتر مصدق بنماینده‌گی دوره پنجم مجلس شورای ملی دوره جدیدی را در زندگی سیاسی و اجتماعی او آغاز کرد. دوره پنجم (۱۳۵۲ - ۱۳۵۴ هجری شمسی)

اواخر سلطنت احمدشاه قاجار و دوره ششم (۱۳۵۴ - ۱۳۵۶) اوایل سلطنت رضاشاه دوران مهمی در تاریخ تحولات قرن اخیر تاریخ ایران محسوب میشود. در اواخر دوره پنجم رضاخان سردار سپه موفق شد با رای اکثریت نمایندگان مجلس که از راه تطمیع و تهدید بدست آمده بود سلطنت را از احمدشاه قاجار بخود منتقل نماید (نهم آبان ۱۳۵۴). مقدمات این کار بعد از کودتای ۱۲۹۹ بتدریج فراهم شده بود و بدین ترتیب نتایج عمده انقلاب مشروطیت ایران با برقراری حکومت استبدادی از میان رفت. دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۵۴ مجلس شورایملی که این موضوع بطور غافلگیرانه و درجو وحشت و ترور مطرح گردید بپاخواست و باتفاق چند تن دیگر از نمایندگان مجلس از جمله شادروان مرحوم سیدحسن مدرس نماینده مشهور و مبرز مجلس بشدت با آن مخالفت کرد. نطق دکتر مصدق در این جلسه بعدها شهرت تاریخی یافت و هر آنچه بششینی کرده بود بوقوع پیوست. قسمتی از نطق او در جلسه ۹ آبان ۱۳۵۴ مجلس شورایملی بشرح زیر آورده میشود:

«... پادشاه فقط فقط میتواند بواسطه رای اعتماد مجلس يك رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس-الوزراء پادشاه بشوند آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاریکه امروز از ایشان ترشح میکنند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند رئیس الوزراء هستند فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرمرا ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش بمن بدهند زیر بار این حرفها نمیروم - بعد از بیست سال خونریزی. آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر میرفتید و مردم را دعوت به آزادی میکردید. حالا عقیده شما اینستکه يك کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزراء هم حاکم!

اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است پس چرا خون شهداء آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را بکشتن دادید؟ میخواستید از روز اول بیایید بگوئید که ما دروغ گفتیم. مشروطه نمیخواستیم. آزادی نمیخواستیم. يك ملتی است جاهل و با چماق باید آدم شود...»

گرچه مهمترین اظهار و اقدام دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس مخالفت صریح و شدید او با سلطنت رضاخان و نطق معروفش در جلسه نهم آبان ۱۳۵۴ میباشد ولی اقدامات و اظهارات مهم و موثر او محدود به این امر نمیباشد او در مدت چهارسال دوران مجلس های پنجم و ششم نسبت به تمام مسائل مملکتی اظهار نظر کرده است و با وزراء نالایق و ناسالح مخالفت نمود و نسبت به دخل و خرج مملکتی حساسیت فوق العاده نشان میداد و با اعمال مخالف قانون و مخالف حقوق مردم بشدت اعتراض میکرد. بعد از پایان دوره ششم مجلس دکتر مصدق مجبور به اقامت در احمدآباد (ملك

دوازده

شخصی خود واقع در ۸۵ کیلومتری غرب تهران) گردید. علاوه بر این در اواخر سلطنت رضاشاه با وضع بدی مدتی را در بیرجند در حبس و تبعید بسر برد. پس از سقوط رضاشاه در سال ۱۳۲۵ در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورایی که در سال ۱۳۲۲ انجام گرفت از طرف مردم تهران بنماینده‌گی مجلس انتخاب گردید و بعنوان وکیل اول تهران بمجلس شورایی راه یافت. اقدامات مهم او در مجلس چهاردهم بسیار است. از جمله میتوان مخالفت با اعتبارنامه نماینده‌گی سید ضیاءالدین طباطبائی عامل کودتای ۱۲۹۹ - مخالفت با دکتر میلیسپو مستشار آمریکائی کل دارائی ایران و اختیارات او - مطرح ساختن نظریه سیاست موازنه منفی و تحریم امتیاز نفت بخارجیان - مخالفت جدی با کابینه صدرالاشراف - کوشش برای محاکمه وزرای دزد و رشوه‌خوار - مخالفت و مبارزه با تشکیل کمیسیون سه‌جانبه از طرف کشورهای بزرگ (روسیه و انگلیس و آمریکا) برای سرپرستی امور ایران بعد از پایان جنگ جهانی دوم را نام برد.

دکتر مصدق در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین در چند جلسه مجلس بطور منروح جریان کودتای ۱۲۹۹ و اعمال خلاف قانون و خلاف مصلحت مملکت در آن دوره و وابستگی کودتا بخارجیان و نتایج مضر کودتا را برای کشور تشریح کرد. در مخالفت با دکتر میلیسپو مستشار دارائی و اختیارات او اظهارات و اقدامات و طرح تقدیمی از طرف دکتر مصدق موجب گردید که اختیارات دکتر میلیسپو از وی سلب گردد و پس ازچندی به‌خدمت او خاتمه داده شود.

در موقعی که تقاضای امتیاز نفت شمال کشور از طرف کمیانیهای آمریکائی و سپس از ناحیه دولت شوروی بدولت ایران داده شد رقابت‌ها و کشمکش‌های بسیاری در محافل سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی ایران بوجود آمد. جمعی طرفدار اعطای امتیاز به شرکتهای آمریکائی بودند و گروهی دیگر از دادن امتیاز نفت شمال بدولت شوروی حمایت میکردند. دکتر مصدق با تقدیم طرحی بمجلس شورایی موفق شد قانونی را از تصویب مجلس بگذرانند که بموجب آن دادن هر نوع امتیازی بخارجیان ممنوع اعلام گردید و نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت میکنند از مذاکره و یا امضاء قرارداد با نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و با نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها ممنوع گردیدند. این قانون چنین‌اعمالی را جرم دانسته و مجازات جنائی برای آن تعیین کرده بود.

دکتر مصدق در بیانات مشروحه که هنگام طرح ماده واحده در مجلس بیان کرد در پاسخ به آن دسته از نمایندگان که معتقد بودند حال که انگلستان در جنوب دارای امتیازاتی است خوبست که به‌همسایه شمالی نیز امتیازاتی واگذار شود و این نظر را نظریه موازنه مثبت مینامیدند اظهار داشت:

«... تا شهریور ۱۳۲۵ من و امثال من در وطن خود آسایش و حق‌حیات نداشتیم و از آن تاریخ است که روزگار ما قدری بهتر است. ملت ایران آرزومند «توازن سیاسی» است یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد

و آن «توازن منفی» است. ملت ایران هیچوقت با «توازن مثبت» موافقت نمیکند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعد از شهریور از نظر «توازن مثبت» نموده بودند مخالفت کردم و اعمال خائنانه آنها را بجامه آشکار نمودم. اگر از نظر «توازن مثبت» هر چه دول مجاور میخواهند بدهند پرواضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت میشوند و دولتهای خائن هم خوشوقتی آنها را برای خود سرمایه بزرگی قرار میدهند و آنرا برخ ملت میکشند ولی ملت میداند که با این رویه طولی نخواهد کشید که هر چه را دارد از دست بدهد و هیچکس نمیتواند قضاوت ملت ایران را انکار کند. ملت ایران بدولتهاییکه بکشور خیانت نموده‌اند بچشم بد مینگرد و هر وقت بخواهد خائنین را بچوب‌بدر میزند. بعقیده من «توازن سیاسی» وقتی در مملکت برقرار میشود که انتخابات آزاد باشد. «توازن منفی» آن نیست که هر دولتی هواخواهان خود را بمجلس بیاورد. «توازن منفی» آنست که در انتخابات دخالت نکنند. در قانون انتخابات تجدیدنظر شود و نمایندگان حقیقی ملت که بمجلس رفتند «توازن سیاسی» برقرار شود و هر وقت موازنه سیاسی برقرار شد رفع نگرانی نه از یکی بلکه از دول مجاور عموماً میشود...»

و در دنباله آن میافزاید: «... گذشته از اینکه ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست و دادن امتیاز مثل ایسنستکه مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند. در سورتیکه هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود خوبست خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از اینکه بد ثانی او قطع شود اتحار کند...» (جله هفتم آبان ۱۳۲۳)

در جریان همین بحث‌ها بود که اکثریت نمایندگان اظهار تمایل برای نخست‌وزیری دکتر مصدق کردند. ولی دکتر مصدق قبول کار را مقید باین نمود که در صورت استعفا یا برکناری از سمت نخست‌وزیر بتواند مجدداً بوظایف نمایندگی ادامه دهد و چون نمایندگان با این امر موافقت نکردند او از پذیرفتن پیشنهاد آنان خودداری نمود.

یکی از حوادث قابل ذکر دوره چهاردهم سرسختی دکتر مصدق در تمقیب متجاوزین باموال عمومی و وزراء عامل بیگانه بود که از میان آنان میتوان علی سهیلی و تدین را نام برد. علی سهیلی وزیر خارجه رضاشاه و نخست‌وزیر سالهای ۱۳۲۵ الی ۱۳۲۲ بود. او انتخابات دوره چهاردهم مجلس را انجام داد و بنبغ شخص خود و بنبغ سیاستهای خارجی اعمال نفوذ فراوان کرد. تدین وزیر خواروبار در کابینه علی سهیلی بود. در دوران سخت تهیه مواد خوراکی و قحطی نسبی زمان جنگ تدین

چهارده

جعی تهیه خواروبار و آذوقه برای مردم همدست دزدان و قاچاقچیان و محتکران گردیده بود. او در سال ۱۳۵۴ ریاست مجلس موسسان را برعهده داشت و برخلاف قانون و بوضع تقنّب آمیز و درجوارعاب و خشونت موجبات انتقال سلطنت را به رضاخان سردار سپه فراهم ساخت. تدین در دوره چهاردهم مجلس بهسو، استناد از اعتبارات عمومی و بیت‌المال در زمان وزارت خواروبار متهم گردید و مورد تعقیب قرار گرفت. هنگامیکه پرونده‌های افراد مذکور در مجلس مطرح گردید دکتر مصدق با جدیت کامل پرونده‌های اتهامی را تعقیب کرد تا بتواند آنان را برای محاکمه تسلیم دیوانعالی کشور نماید. در جلسه‌ایکه موضوع در مجلس مطرح شد (جلسه هشتم اسفند ۱۳۲۳) پس از گفتگوهای بسیار دکتر مصدق اصرار داشت پرونده تدین را برای تهیه گزارش در اختیار او بگذارند و چون رئیس مجلس با طرح این پیشنهاد مخالفت کرد و بعضی از نمایندگان از رئیس جانب‌داری نمودند دکتر مصدق فریاد کشید: اینجا مجلس نیست... اینجا دزدگاه است... و باحال اعتراض مجلس را ترك گفت.

مذاکرات این جلسه و تصمیم به عدم حضور در مجلس سبب شد که قاطبه روشنفکران از مدیران جراید و اعضاء بعضی از جمعیت‌ها و بازرگانان و بخصوص دانشجویان دسته جمعی بمنزل دکتر مصدق بروند و با اصرار تمام و تظاهرات فراوان او را بمجلس بیاورند. در نتیجه این تظاهرات نیروهای انتظامی بسوی دانشجویان تیراندازی کردند که بر اثر آن یکی از دانشجویان کشته و تعدادی مجروح شدند، ولی دکتر مصدق با قدرت و موقعیت بیشتری بمجلس بازگشت.

دکتر مصدق در انتخابات دوره‌های پانزدهم و شانزدهم بشدت برای آزادی انتخابات مبارزه کرد. در سال ۱۳۲۶ موقمی که از مبارزات خود نتیجه‌ای نگرفت انتخابات دوره پانزدهم را تحریم کرد. او با تشکیل مجلس موسسان برای تغییر بمنشی از مواد قانون اساسی بنفع شاه و اختیارات او بمخالفت و مبارزه پرداخت و در هر فرودستی تصمیمات چنین مجالسی را غیر قانونی و باطل اعلام کرد.

دکتر مصدق در اول آبان‌ماه ۱۳۲۸ در جریان مبارزه برای آزادی انتخابات در دوره شانزدهم مجلس شورایی اقدام به تشکیل جبهه ملی ایران از همکاران و هم‌زمان خود نمود.

او در انتخابات اولین دوره مجلس سنا در سال ۱۳۲۸ بعنوان وکیل اول تهران انتخاب شد ولی بعلت دو درجه بودن انتخابات با یک ترتیب فرمایشی از ورود از سنا مجلس سنا جلوگیری کردند. او بالاخره موفق شد در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورایی در راس سایر وکلای تهران بمجلس راه یابد.

در مجلس شانزدهم بشدت با دولت رژیم آراء مخالفت کرد و با همکاری سایر نمایندگان میهن دوست قرارداد الحاقی «گس-گنشانیان» را که بمنظور تأیید قرارداد امنیاز نفت جنوب (۱۹۳۳) تنظیم شده بود در کمیسیون نفت مردود اعلام نمود.

دکتر مصدق پس از حوادث مخلف دیگر بالاخره مرفق شد اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و سپس قانون اجرائی اصل ملی شدن را در جلسات ۲۹ اسفند

۱۳۲۹ و دهم اردیبهشت ۱۳۳۵ از تصویب مجلس بگذرانند. او در تاریخ هشتم اردیبهشت ۱۳۳۵ بر اثر رأی تمایل قاطع نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری انتخاب گردید. دکتر مصدق در تمام دوران نخست‌وزیری حقوقی دریافت نکرد و هزینه‌های دفتر نخست‌وزیری را که در منزل او مستقر شده بود از ثروت شخصی پرداخت کرد. شرح حال دوران نخست‌وزیری مردی که قبل از آن بیش از پنجاه سال سابقه کار و خدمت و مبارزه داشت خود دفتر پربرگی است که خلاصه آن نیز در این مقدمه نگنجد.

قسمت‌هایی از حوادث دوران پر بار زمامداری او در شرح محاکمات معکس است و قسمت‌های بسیاری نیز در کتب و انتشارات دیگر آمده است و بدون تک شرح تفصیلی و مدارک و اسناد آن توسط محققان و نویسندگان صالح بمرور انتشار خواهد یافت.

ما نخستین اقدامات نخستین روز زمامداری دکتر محمد مصدق را پایان بخش مختصر شرح هشتاد و پنج سال زندگی او می‌سازیم:

روز یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۵ به اداره کل تبلیغات مریحاً دستور داد هنگامیکه درباره وی مطلبی از رادیو بخشی میشود الفاظ جناب والقباب و عناوین را پکلی حذف و از بکار بردن چنین کلماتی اکیداً خودداری شود. همانروز نیز بشهربانی دستور زیر را صادر نمود:

«شهربانی کل کشور - در جرایم ایران آنچه راجع به شخص اینجناب نگاشته میشود هرچه نوشته باشند و هرکس که نوشته باشد نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد. لیکن در سایر موارد برونق مقررات قانون عمل شود. به مأمورین مربوطه دستور لازم در این باب صادر فرمائید که مزاحمتی برای اشخاص فراهم نشود.»

تشکر دکتر محمد مصدق از بزرگمهر

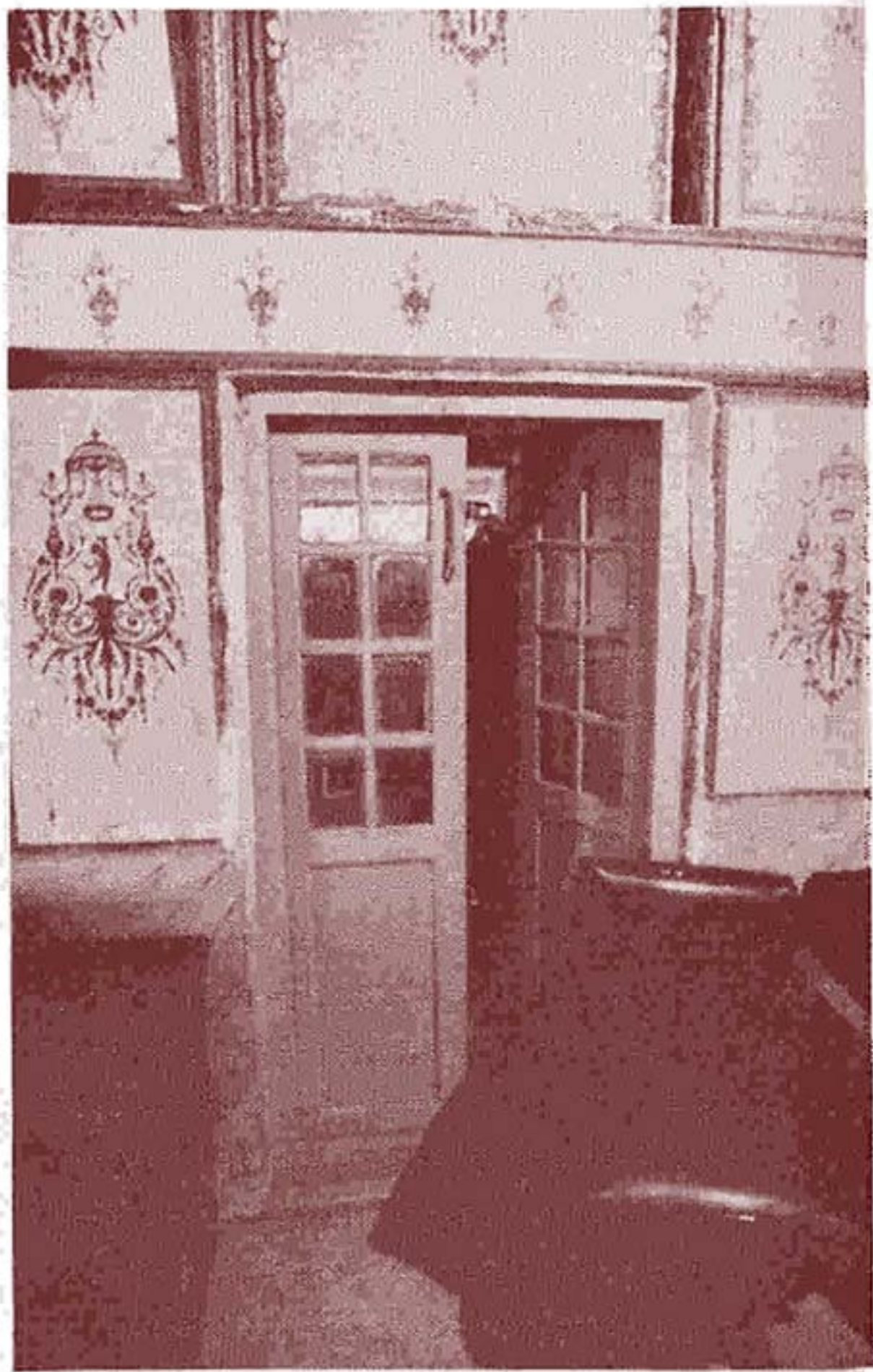
نقل شده از نوار

بدینوسیله بدوست عزیزم جناب آقای جلیل بزرگمهر از راه دور درود می‌فرستم و از رفتار جوانمردانه‌ای که در تمام مدت و کالت من در دادگاه نظامی و در لشکر دو زرهی نسبت به من مری داشتند تشکرات دمیانه خود را تقدیم می‌نمایم و از روی حقیقت همین چند ماهی که محاکمه اینجناب در دادگاه نظامی جریان داشت و از دیدار ایشان لذت می‌بردم تصور نمی‌شد که در حبس و در زندان بسر می‌برم. ولی بعد که این محاکمه دستوری به آخر رسید و از دیدار ایشان محروم شدم ایامی را بسیار ناگوار بسر بردم و اکنون که قریب دوازده سال از حبس من می‌گذرد نمی‌توانم از قنعه احمدآباد خارج شوم و یا غیر از فرزندانم با کسی حق ملاقات دارم.

نظر به اینکه عمر من دیگر وفا نخواهد کرد که به دیدار ایشان برسم بدینوسیله تشکرات قلبی خود را از رفتار جوانمردانه‌ای که نسبت به این هموطن خود داشته‌اند تقدیم می‌کنم. بقا و سلامت ایشان و خاندان محترمشان را از خدا خواهانم.



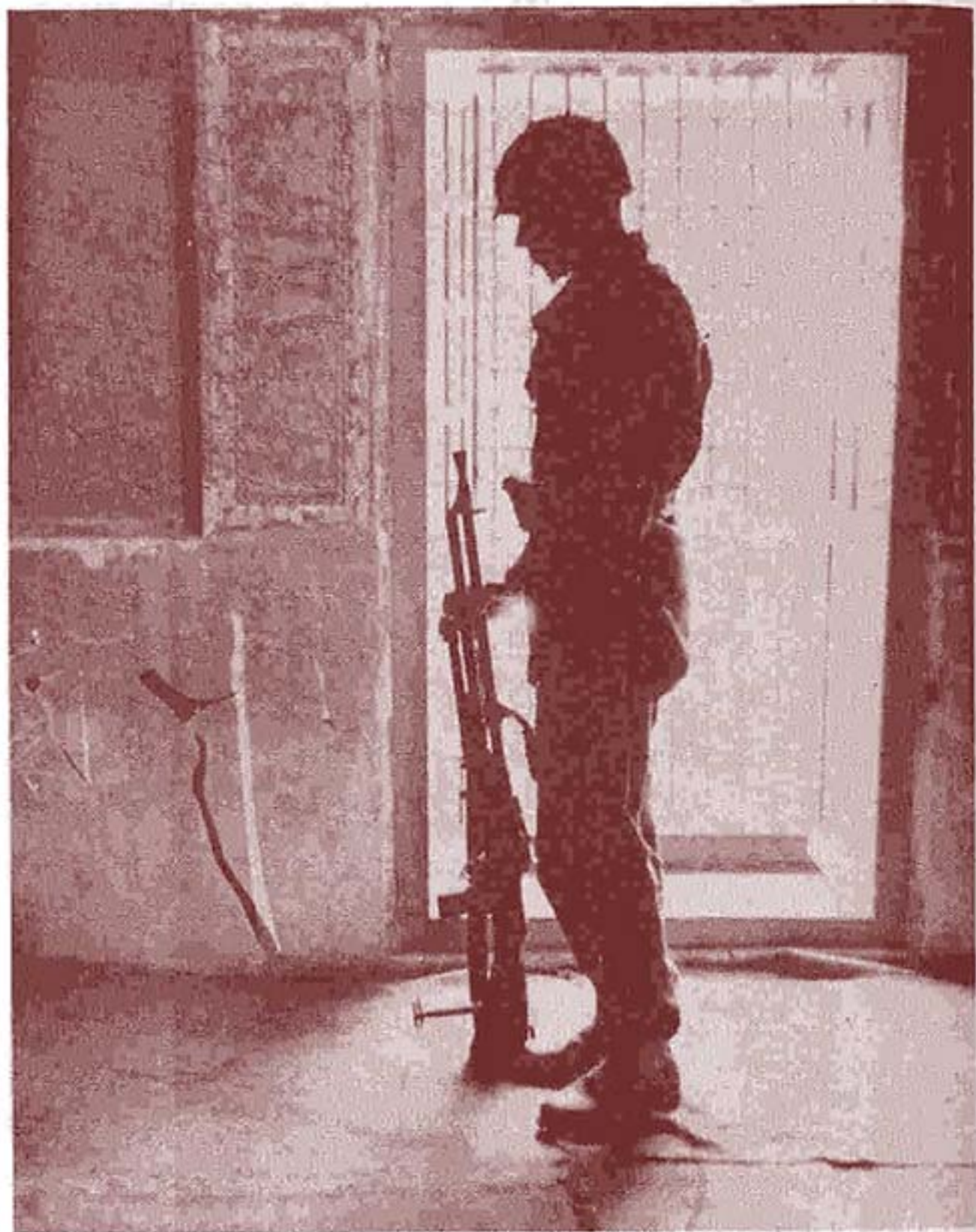
۲- سرهنگ بزرگمهر در تدریس ارتش، هنگام مطالعه پرونده دکتر مصدق.



۴- در ورودی زندان دکتر مصدق در سلطنت آباد.



۷- نمای داخلی زندان سلطنت آباد دکن ممبئی.



۶- زاعروی زندان دکتر مصدق در سلطنت آباد.



۵- نمای بیرونی زندان سلطنت آباد.



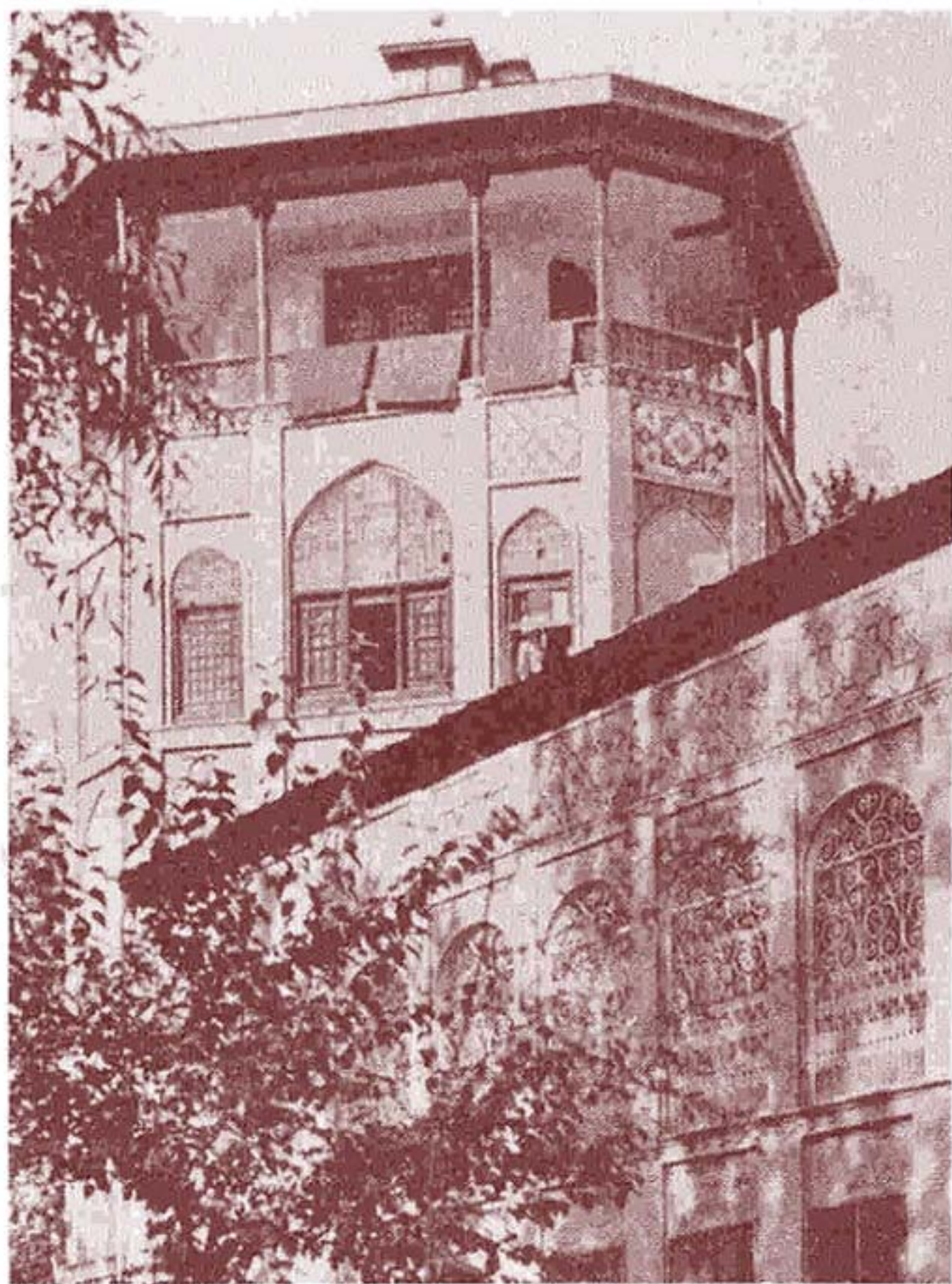
۸- افسر و درجه‌دار و سربازان محافظ و مراقب دکتر مصدق در زندان سلطنت آباد.



۹- نگهبانان منزل دکتر مصدق هنگام نخست‌وزیری.



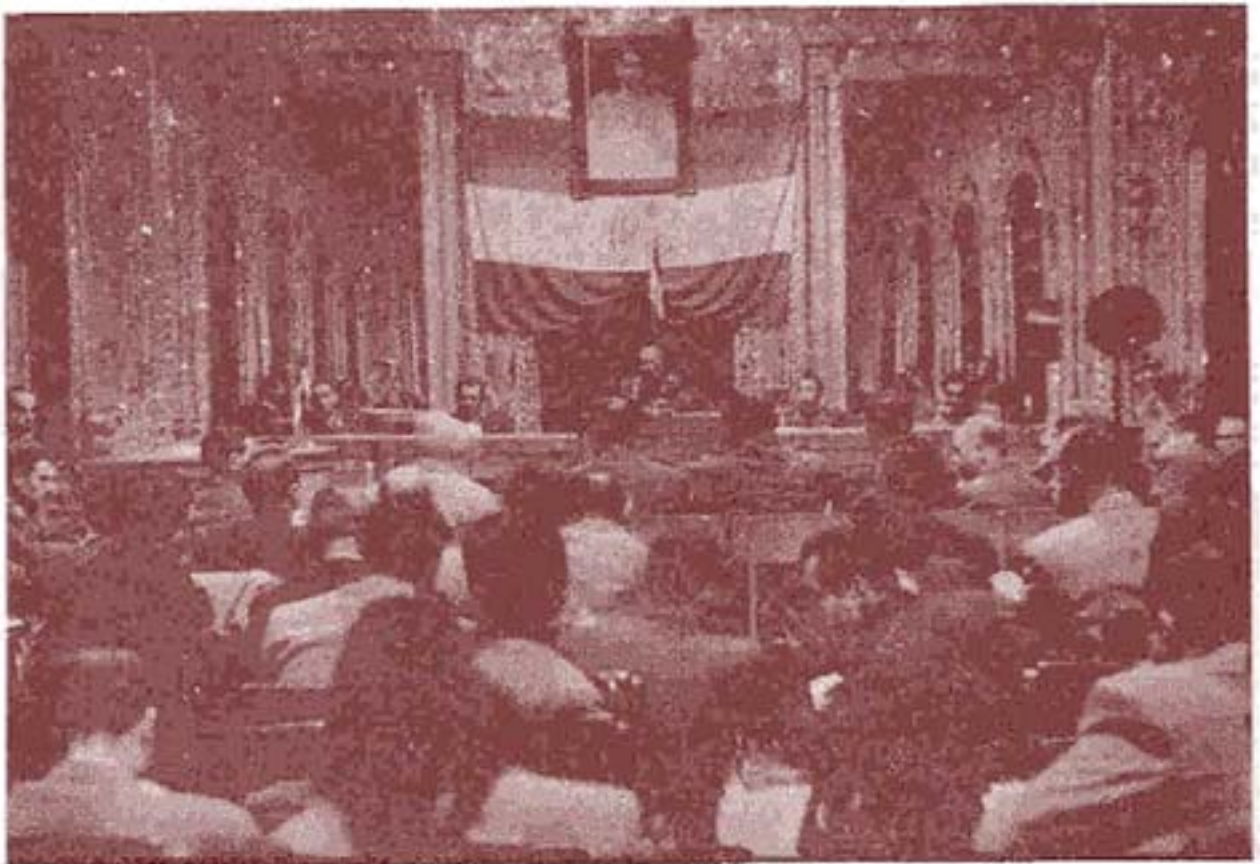
۱۳- وضع عمومی تالار آئینه و صف متهمان باوکلای. به ترتیب از چپ به راست: سرلشکر میرجلالی - دریادار نصیر زند - سرتیب معین پور (وکالی سرتیب تقی ریاحی) - سرتیب تقی ریاحی - سرهنگ ۲ شاهقلی - سرهنگ ۲ آرمین (بقیه وکلای سرتیب ریاحی) - دکتر مصدق (نشسته) - سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر وکیل دکتر مصدق. مقارن ورود هیئت دادگاه به جلسه.



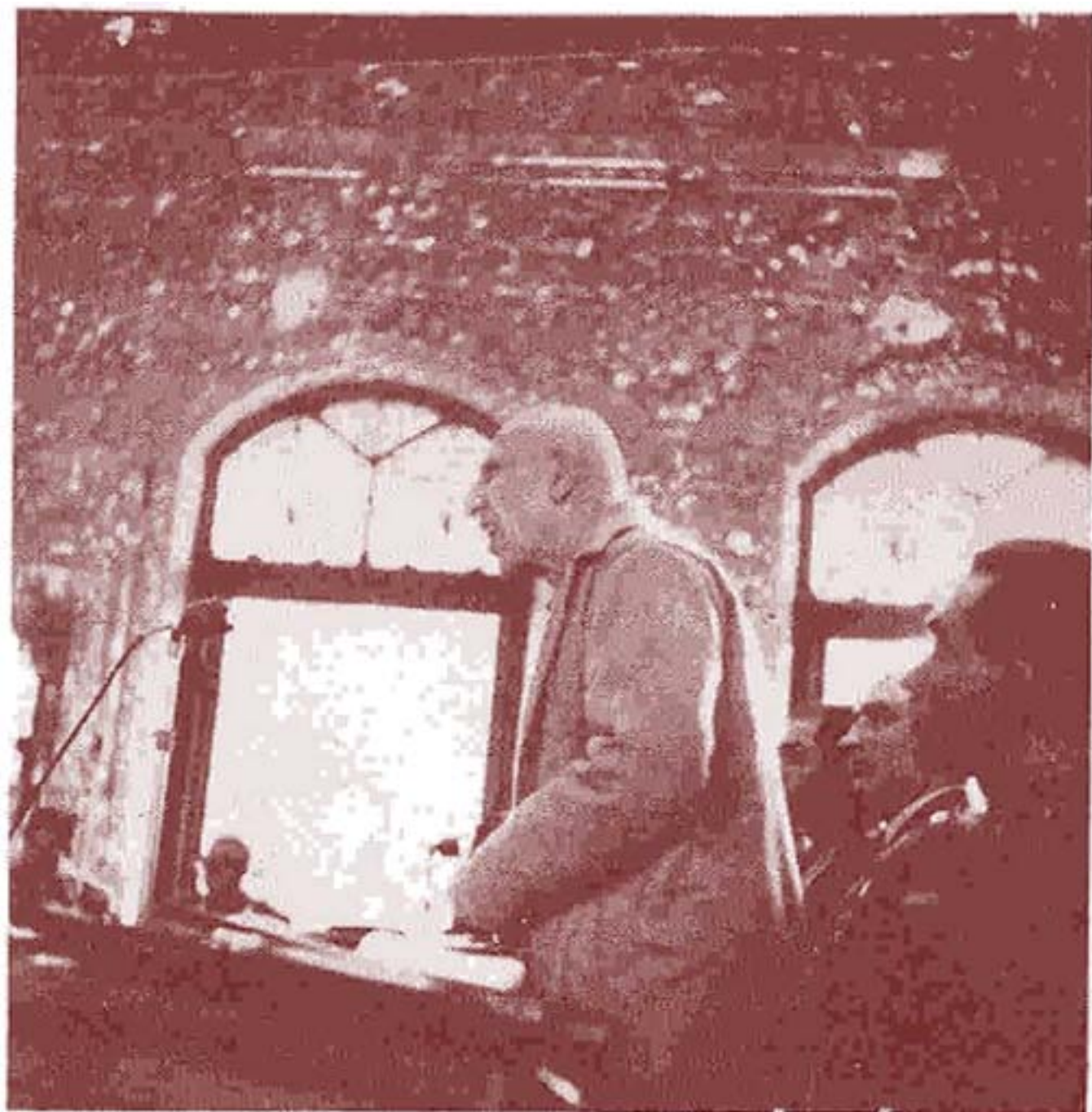
۱۱- قصر آئینه سلطنت آباد شاهان فاجار - منظره شمالی - محل محاکمه دادگاه بسدوی
دکتر مصدق.



۱۰- سرتمبا آزموده (حسین)، دادستان ارتش، اولین برخوردار دکتر مصدق با حکومت کردتا.



۱۴- دادگاه بدوی سلطنت آباد، مظرفه عمومی دادگاه: دادرسان، دادستان، متهمان، وکلان، و عدلی تاناجی (به قول دکتر مستق: صحابه).



۱۵- اولین جلسه دادرسی که مشخمان دکتر مصدق را سؤال می‌کنند (در برابر قضات).



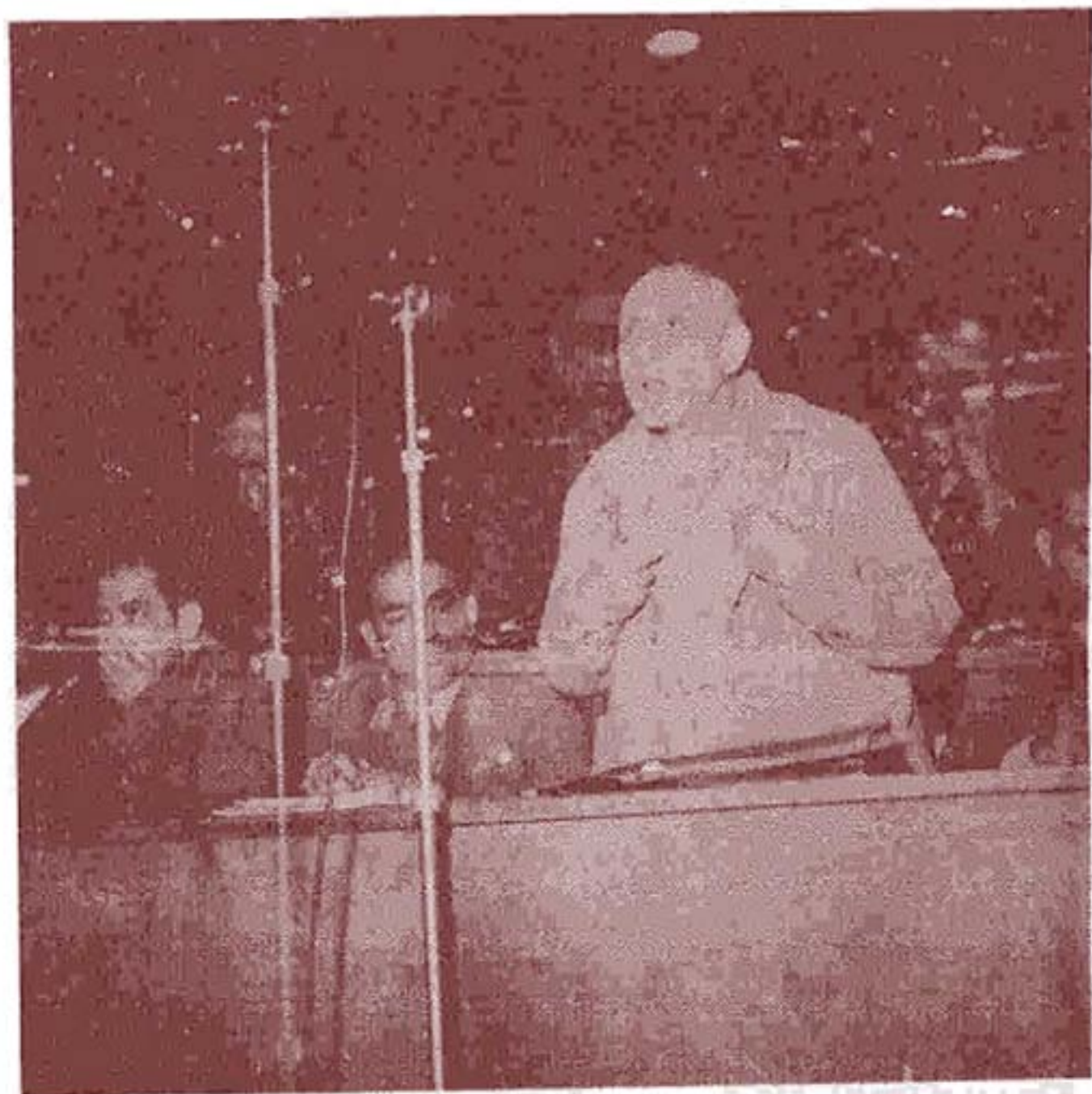
۱۶- مرتیب تقی ریاحی متهم ردیف ۲.



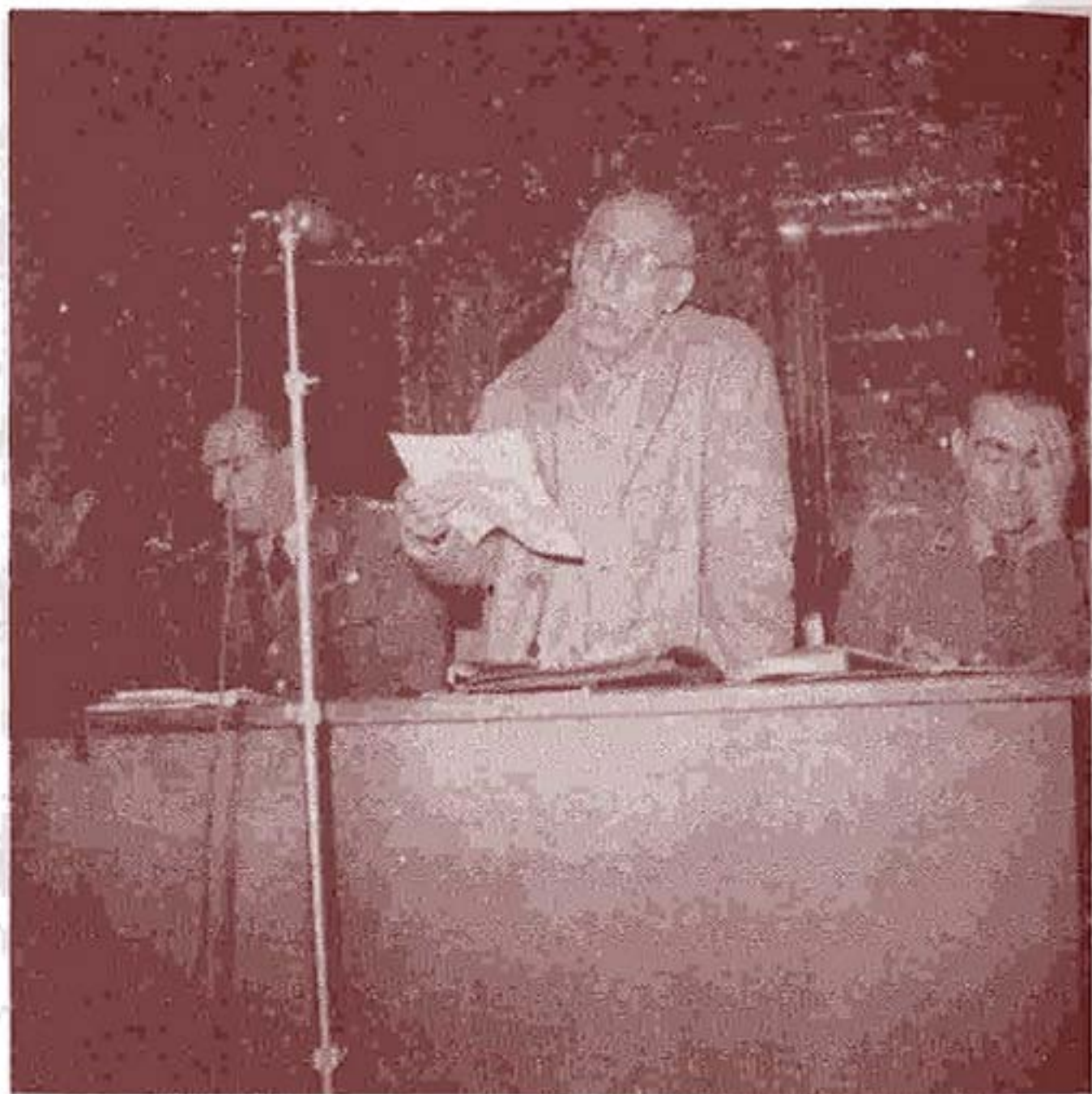
۱۷- فریاد دکتر مصدق دائر بهداشتن ایراد به‌صلاحیت دادگام با منڈای بلندکده: ایراد دار



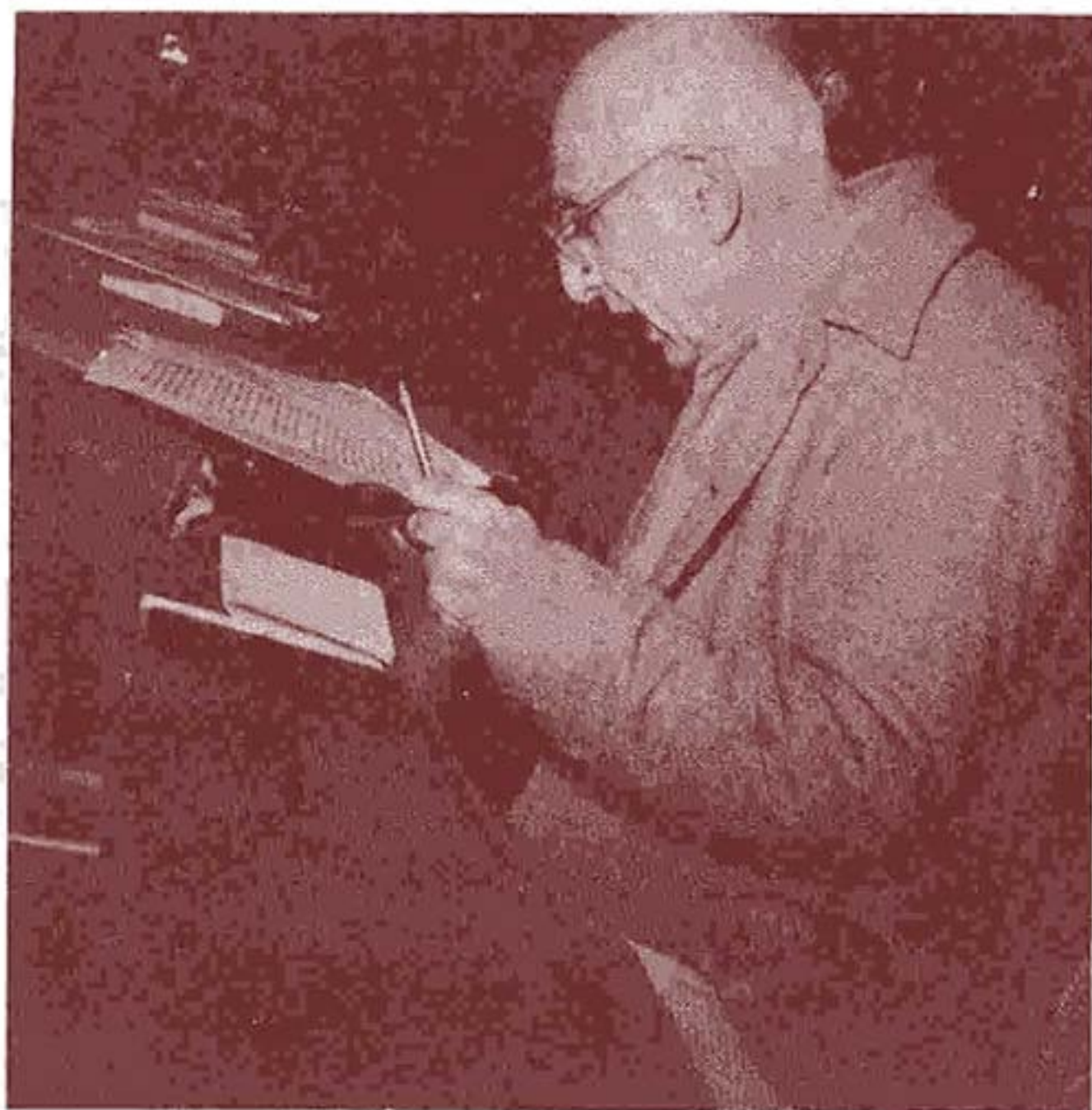
۱۸- اولین بیانات سرتیب آزموده در قبال دکتر مصدق و تهدید دادگاه. (ایراد دکتر مصدق بدلفظ غلط کلمه «متهم» از سوی آزموده).



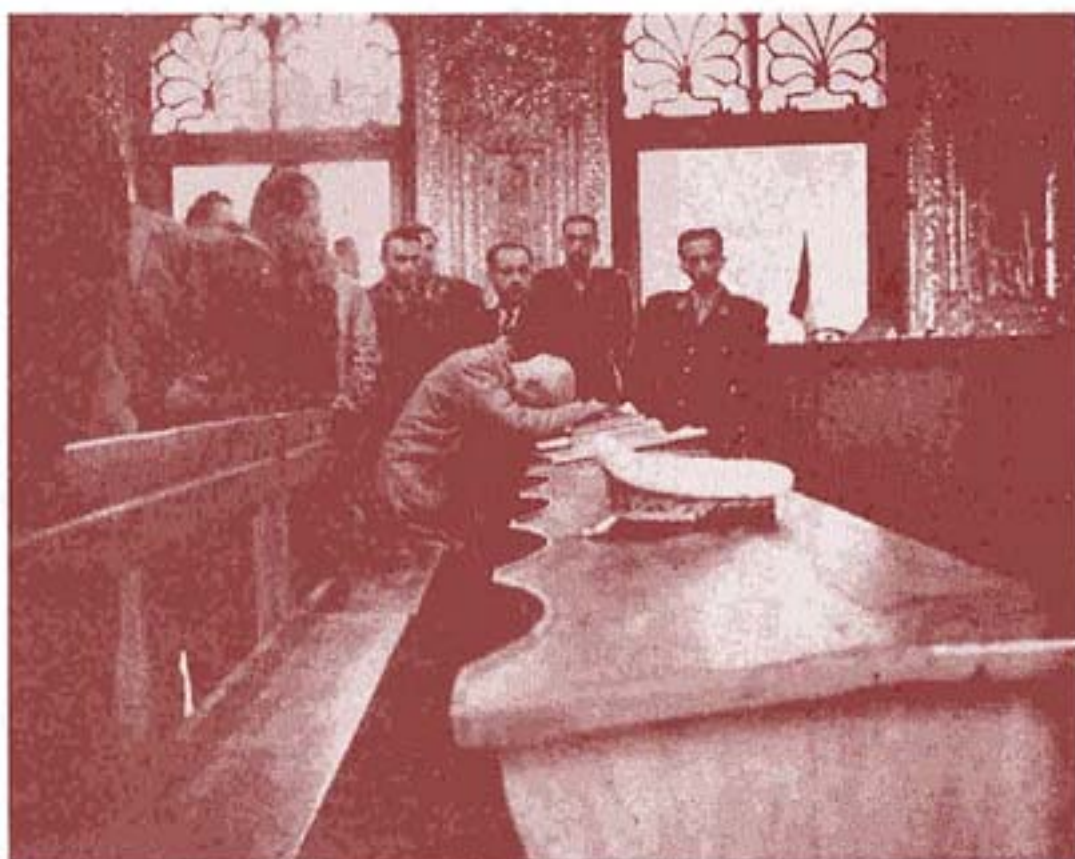
۱۹- دکتر مستق: آقای سرلشکر، منتهی که شما می‌خواهید او را تیرنه کنید یا حکم اعدامش را صادر کنید، باید از خودش دفاع کند.



۲۵- دکتر مسعود که از ایستادن خسته شده و تکیه بدست چپ داده لایحه را قرائت می‌نمود،
به رئیس دادگاه گفت: خسته شدم، اجازه بدهید بنشینم...



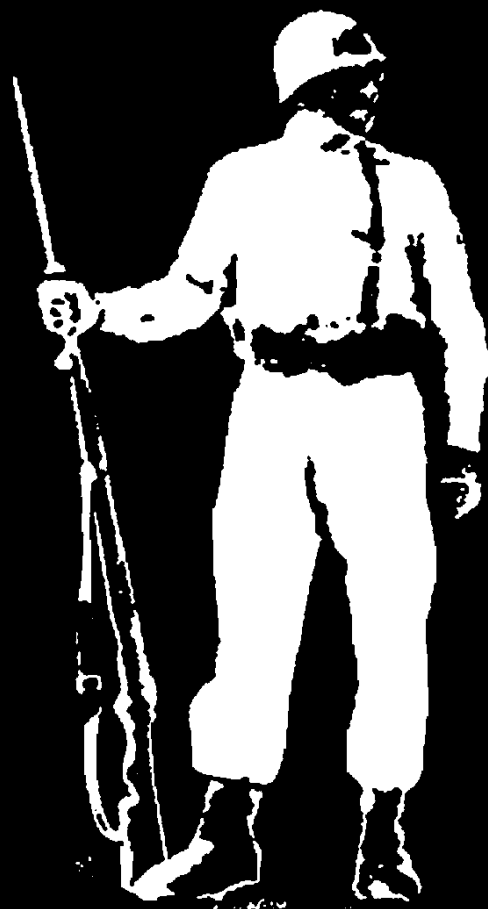
۲۱- پس از اجازة رئیس نادگاه، دکتر ممدق نشسته و به قرائت دنباله لایحه پرداخت.



۲۴- نفس در دادگاه بدوی در سلطنت آباد، پست سر دکتر مسیحی، سرگرد بلاری (مخالف)،
روزبروا، سرهنگ چرخشت از افسران دادرس ارتش و مایلی از افسران لشکر هستند.

بخش اول

آغاز سخن



به نام خداوند جان آفرین
هکیم سخن در زبان آفرین

مقدمه

از ۱۹ مهرماه ۱۳۳۲ که وکالت دکتر محمد مصدق را در دادگاه نظامی بمجان خریدم، فکر کردم که جریانات محاکمات در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر، یعنی دیده‌ها و شنیده‌ها، خلاصه هر چه گذشته را یادداشت کنم و به صورت کتابی منتشر نمایم.

با وجود آنکه در جریان محاکمات و به دنبال آن طی بیست و پنج سال کابوسی و وحشت و هراس که نفسها را در سینه‌ها حبس می‌داشت تحت نظر بودم، از تابستان سال ۱۳۳۳ که دادگاه تجدیدنظر پایان گرفت بتدریج به جمع‌آوری یادداشتها و روزنامه‌های سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و بعضی از مجلات داخلی و خارجی مربوط به جریان محاکمات در مرحله بدوی و تجدیدنظر و تفکیک قسمتهای مختلف به صورت مقدمه و قسمتهای پس از آن پرداختم. با اینکه در برابر اشخاصی که از نظر مصلحت‌اندیشی و خیرخواهی مرا تشویق به جمع‌آوری یادداشتها و تهیه کتاب می‌کردند همه چیز را انکار می‌کردم و از هراس هجوم مأموران به اصطلاح امنیتی به‌خانه، اوراق، یادداشتها و روزنامه‌ها را از این قفسه به ته صندوقها و از دو لایحه‌ها به زیر لباسها و از انبار پشت گونیها به آب‌انبار متروکه و جاهای دیگر جابجا می‌کردم، با اغتمام فرصت و به شکرانه و برکنوزیدن نسیم آزادی در نیمه دوم سال ۱۳۵۷، به همت همه مردم ایران، بر آن شدم که آرزوی خود را عملی کنم.

لازم به یادآوری است که بیست و هشت ساله‌های امروز متولدین ۱۳۲۹ اند که بحبوحه فعالیتهای سیاسی دکتر مصدق بود و سی و هشت ساله‌های کنونی در آن وقت ده ساله و بی‌خبر از وقایع پرتیوناب سالهای ۳۲-۱۳۲۹ بودند و آشنایی به وقایع سیاسی نداشتند. کتب و رسالاتی هم در دشرس نمی‌توانستند داشته باشند که دکتر مصدق را بشناسند و بدانند که دکتر مصدق چه می‌خواست و چه هدفهایی را تعقیب می‌کرده است. از این رو جای خالی چنین کتابی درباره محاکمات دکتر مصدق احساس می‌شود؛ زیرا دکتر مصدق در دو محاکمه بدوی و تجدیدنظر کلیه نقطه‌نظرهای سیاسی خود را با اقداماتی که کرده بود، با وجود مضایق پریابان در دادگاهها، اهانتها و ناراحتیهای دیگر که در شرح محاکمات به آنها اشاره خواهد شد تشریح کرد. نهراسید، شجاعانه گفت. نگفته نگذاشت.

رسیدن ۲۸ مرداد و سالگرد آن خود داستان دیگری است. نخست‌وزیران، وزرا و رؤسای ساخته و پرداخته دولتی در میدان مخبرالقول در اطراف مجسمه تنگین یادبود ۲۸ مرداد گرد می‌آمدند و سخنرانیها می‌کردند. روزنامه‌ها و مجلات خواهی نخواهی به لحاظ فشارهای دولتی (وزارت اطلاعات و جهانگردی و مانند آن) اوراقی را در مدح کودتا و قدح مصدق سیاه می‌کردند.

قبل از این مراسم هر سال بیانیه‌های دولتی از بالاترین مقامات و مراجع مکرر در مکرر در رادیو و تلویزیون از طرف گویندگان خیلی خوش صدا (!) پخش می‌شد و می‌خواستند به صورت دکلمه به گوش بازکنندگان پیچ رادیو و تلویزیون فرو کنند و از مصدق ذکر خیر کنند! تخطئه مصدق تنها به سالگرد ۲۸ مرداد منحصر نبود شاه در هر فرصت

مناسبی که به نظرش می‌رسید، اعم از مصاحبه مطبوعاتی یا جشنهای متوالی بی‌پایان و بی‌شمار، با انتقامجویی خاص از وطن و لعن و بدگویی خودداری نمی‌کرد. با این ترنیمات جوانان و حتی میانسالان از کجا بدانتند که مصدق که بود؟ غرضم از تدوین این کتاب آن است که میانسالان، جوانان و نسلهای آینده به گرفتاریهای مصدق و به هدفهای مصدق که در تمام طول زندگی سیاسی آنی از وصول به آن اهداف غافل نبود واقف شوند. مصدق حتی در دادگاه محصور به سر نیزه و مسلسل و علی‌رغم مضایق و اهانتها، با صدای بلند و دستهای کشیده و فرورفته به چشم هیئت حاکمه از دفاع از استقلال، آزادی و حقانیت ایران و از مفتضح کردن هیئت حاکمه ننگین هیچ گاه فروگذار نکرد.

مرحوم حسین کی‌استوان مدیر روزنامه مظفر قسمتی از نظرات مرحوم مصدق را در دو جلد تحت عنوان سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم چاپ کرده است. مؤلف در این کتاب، بر تأثیر نقش دکتر مصدق در صحنه سیاست ایران در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۲ پرداخته است و در این رابطه، به نقل نطقهای دکتر مصدق در مجلس چهاردهم پرداخته است. دیگران نیز در چنین راهی قدم برداشته‌اند یا قدم برمی‌دارند.

چنانکه قبلاً گفته شد، از ۱۹ مهر ۱۳۳۲ تا آخرین روز محاکمه دادگاه تجدیدنظر نظامی، تقریباً همه‌روز، حتی ایام تعطیل جمعه و غیرجمعه، ندیم و مصاحب دکتر مصدق بودم. به نام وکیل تسخیری در دادگاه بدوی و وکیل انتخابی در دادگاه تجدیدنظر نظامی بجزرت به خود اجازه می‌دهم و به قول آن مرحوم صلاحیت دارم که از بدو تشکیل دادگاه‌های نظامی و اقبیات و آنچه را که گذشته است با پرداختن به رویدادهایی که ناظر آنها بوده‌ام صادقانه بنویسم.

خوانندگان کتاب مطمئناً کنجکاو می‌شوند به اینکه بدانتند نویسنده مهم‌ترین واقعه زمان کیست، و می‌خواهند از کیفیت ورود در معرکه و دخالت او آگاه گردند. لذا به اختصار خود را معرفی می‌نمایم و اضافه می‌کنم روابط عاطفی و مکانیانی من با آن مرحوم پس از پایان محاکمات ناروزهای معدود قبل از مرگش، به شهادت نامهایی که در دست دارم و در فرصت دیگر باید انتشار یابد، قطع نگردد و در بیمارستان نجمیه هم در واپسین روزهای عمرش سعادت زیارت دست داد. رحمة الله علیه و ارحمه.

نگارنده، جلیل بزرگمهر، به شناسنامه شماره ۵۰۴۶ آستارا، متولد ۱۲۹۳، سرهنگ ستاد (بازنشسته)، اکسون وکیل دادگستری، در ۱۳۱۳ بدرجه ستوان دومی پیاده نایل شدم و در ۱۳۲۹ بدرجه سرهنگی ارتقا یافتیم. در خرداد ۱۳۳۱ دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه جنگ را تمام کردم و از مرداد ۱۳۳۱ عهده‌دار فرماندهی هنگ پیاده نادی (معروف به سرپازخانه نصر) در تهران که جزو لشکر ۲ زرهی بود گردیدم. از ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ به فرمانداری نظامی آبادان (پس از خلع پد از انگلیسها) منصوب شدم. سهام السلطان بیات، رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران که مقرش در خرمشهر بود، گویا کارم را به‌دکتر مصدق خوب معرفی کرده بود. در نیمه اردیبهشت ۱۳۳۲ به سبب فارغ‌التحصیلی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی به‌دادگاه عالی انتظامی قضات در دستگاه دگرگون شده اداره دادرسی ارتش که طبق لوایح قانونی دکتر مصدق بنیان‌گذاری شده بود به نام دادیار منتقل گردیدم. لیکن دکتر مصدق مرا به وزارت دارایی با سمت رئیس اداره کل غله و نان مأمور داشت. حدود سه ماه و سه روز در اداره غله بودم. سه روز بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گویا با تلفین سیدضیاءالدین طباطبائی به سپهبد اهدی، نخست‌وزیر زمان، و خطرناک معرفی کردن من در سمت ریاست اداره غله مرا از اداره غله بیرون کردند؛ و اصرار از سرلشکر فرهاد دادستان، فرماندار نظامی تهران، خواسته بودند افسری را پیشنهاد کند و به همین خاطر بود که سرهنگ پیاده معاون‌زاده به اداره غله آمد. کاری در ارتش نداشتم و بنا شد جزو هیئتهای بازرسی منتخب بازرسی کسل کشور (وزارت دادگستری) به استانها و شهرستانها بروم که وکالت مصدق را به‌ترسی که بعدها خواهد آمد خودم برای خودم تدارک دیدم.

نوشته‌های بعدیم همان نوشته‌هایی است که از اوایل تابستان ۱۳۳۲ مفارن پایان محاکمه دکتر مصدق بتدریج در

طول سالهای منمادی آماده کرده‌ام. نه تغییر می‌دهم و نه تصحیح انشائی می‌نمایم، زیرا این اوراق برای من خاطرات گرانبهائی دارند که بدون دستکاری عرضه می‌کنم. به‌صحتش اطمینان دارم و مدعی نویسنده‌گی و تاریخ‌نویسی نیستم. همه قسم استباهات ادبی و انشائی را می‌پذیرم و خوانندگان عزیز بر من می‌بخشایند.

اینک رویدادهای پس از بیرون کردنم از اداره غله (۳ شهریور ۱۳۳۲) تا قبول وکالت جناب آقای دکتر محمد مصدق و اولین بادداشتهای از پرونده بازرسی (۱۹ مهر ۱۳۳۲).

پس از برکنار شدن از اداره غله، کماکان در حال انتصاب به وزارت دفاع ملی باقی بودم و عمده اشتغال رسیدگی به کار بنایی در یوسف‌آباد، کوچه مجلسی بود. شرح این ساختمان و سرهم کردن چهار اطاق کوچک در زمین ۳۱۴ متری و فروش قالی و فالپچه جهیز عیال و نقره آلات، و قرض از بانک سپه و قرض از دوستان و خویشان و گرو گذاشتن انگشتر و زیورآلات در بانک کارگشایی و کارهای دیگر خودداستان مفصلی است که بی‌پولها بخوبی بر آن آگاهند. شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد و لزومی هم ندارد که گنجانده شود و حدیث مفصل از این مختصر می‌توان خواند.

در دهه آخر شهریور، پیش از ظهری در میدان نوبخانه به انوبوس شمیران که از راه خیابان پهلوی می‌رفت و مرا به یوسف‌آباد می‌رساند داخل شدم. بیهوا، سرم به‌پایین، دیدم یک نفر بمن سلام کرد و گفت: «بفرمایید اینجا». سر برداشتم دیدم نیمسار سپهبد علی اصغر نفدی است. او به نفاضای خود در زمان دکتر مصدق بازنشسته شده بود. با نهایت خضوع به‌سابقه مرئوسیت و ارادنی که داشتم با شرمندگی تمام جواب سلام دادم و پهلویش نشستم. ضمن احوالپرسی اظهار تأسف کردم که «حیف بود از ارتش کنار روید». گفت: «بنا به نفاضای خودم بود؛ زیرا در دادگاه عالی انتظامی معقول نبود یک نفر سپهبد کارمند دادگاه باشد. دکتر هم خیلی اصرار کرد بمانم. ولی صلاح من نبود باشم».

ابراز اشتیاق به دیدنش کردم. گفت: «حالا منزلم در دربند است. در شهر بناست خانه‌ای کرایه کنم و همین روزها می‌آیم شهر. آدرس می‌دهم آنجا پیش من بیایید. تلفن منزلم در شمیران ۲۳۶ است. شمیران را می‌گیرید، بعد می‌گویید ۲۳۶». یادداشت کردم. از حال من جو یا شد. گفتم: «اکنون منتصب به وزارت دفاع ملی هستم و روزها با کار بنایی مشغول». رسیدیم به دوراهی یوسف‌آباد. اجازه خواستم. پول انوبوس را هم معظله مرحمت فرمودند. خدا حافظی کردم. او به شمیران رفت و من هم به سر بنایی رفتم.

این شرح مفصله‌ای بود که بعداً در مورد وکالت خود از ابن حسن اتفاق نام ببرم. چندی بعد از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نیمسار سرلشکر عبدالله هدایت وزیر دفاع ملی شدند. به‌سابقه همکاری که از سال ۱۳۲۰ بدفعات در دانشکده افسری سمت آجودانی ایشان را داشتم و پس از آن رشته لطف او و ارادت من قطع نشده بود. خدمت‌ش رسیدم. نفاضایم فقط این بود که مرا به خارج از نهران منتقل نکنند و شغلی هم نمی‌خواستند که در مضیقه فرار گیرند. شغلی که مطابق با خدمت و سوابق خدمتم باشد. آن روزها مشاغل حساس به‌آنها می‌شد که قبلاً برکنار بودند یا شغل کوچکتر داشتند؛ خلاصه جزو دسته‌بندی بودند. من محل هیچ اعرابی نبودم. اساساً در تمام زندگی پی‌کار و شغل معینی نرفته‌ام؛ هر کاری رجوع کرده‌اند سعی کرده‌ام آن کار را خوب انجام دهم. نیمسار هدایت هم کمال محبت را فرمودند و چون عادت به صراحت لهجه‌ام داشتند، از گفته‌هایم همان چیزی را استنباط کردند که فکر می‌کردم و گفتم.

دولت وقت (دولت زاهدی) تصمیم گرفت چهار هیئت بازرسی به چهار جهت شمال، جنوب، شرق و غرب ایران بفرستد. هر هیئت به ریاست یکی از مستشاران دیوان عالی کشور و با عضویت یک نماینده از وزارت کشور، یکی از

وزارت دفاع ملی و یکی از شهربانی بود.

اینجانب جزو چهار نفر افسری بودم که وزارت دفاع ملی به وزارت دادگستری^۲ معرفی نموده بود. روز آدینه ۱۰ مهر ۱۳۳۲ ابلاغی رسید که خود را به رئیس بازرسی کل کشور معرفی کنم. روز شنبه ۱۱ مهر خود را به آقای شهیندی که تحت نظر وزیر دادگستری کارهای بازرسی کل کشور را اداره می کرد معرفی کردم. مذاکرات لازم در مورد مأموریت به عمل آمد. قرعه کشی شد و من جزو هیئتی که باید به شمال بروم تعیین شدم. قرار شد با آقای شعرا، دادیار دیوان عالی کشور که به تقوی و فضیلت مشهور است و رئیس هیئت شمال بود، همراه باشم. دو سه روز بعد هم آقای شعرا را ملاقات کردم و قرار مسافرت گذاشته شد. تصویب نامه هم گذشت که فوق العاده روزانه ۲۵۰ ریال باشد، یعنی دو برابر فوق العاده روزانه یک نفر سرهنگ در مأموریت های خارج از تهران. در تهیه وسایل سفر و در تماس با همسفران بودم.

ابلاغ مأموریت به شرح زیر صادر و روز ۱۹ مهر به اینجانب تسلیم گردید.

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۸

شماره ۷۵۹۸/ب

وزارت دادگستری

اداره بازرسی کل کشور

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر نماینده وزارت دفاع ملی

به موجب این ابلاغ به شما مأموریت داده می شود که به نمایندگی بازرسی کل کشور و به اتفاق نمایندگان وزارتخانه های دادگستری و کشور و اداره کل شهربانی به حوزه شمال عزیمت نموده و موضوعاتی را که در دو برگ یادداشت پیوست تعیین گردیده مورد بازرسی قرار داده و پس از خاتمه بازرسی هر یک از شهرستانها نتیجه را در سه نسخه متفقاً گزارش دهید. هزینه سفر و فوق العاده شما از بودجه وزارت دفاع ملی پرداخت خواهد شد.

وزیر دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور

وزارت دادگستری

اداره بازرسی کل کشور

تکالیف هیئتهای بازرسی به فرار ذیل است:

الف. بازرسی در اوضاع و احوال و امور اجتماعی استان یا شهرستان.

ب. بازرسی در موضوعی که مربوط به تأمین حسن جریان امور ادارات و دوا بر دولتی و صحت عمل مأمورین و طرز رفتار عموم مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداریها و همچنین بنگاههای عمومی که تمام یا قسمتی از سرمایه آنها متعلق به دولت است.

در مورد بند الف، اخلاق و افکار و روحیات سکنه و طرز زندگی آنان باید مورد توجه واقع شود و وضع بهداشتی و فرهنگی و حوایج عمومی آنان از قبیل مسائل مربوط به آب، برق، پزشک، دارو، مؤسسات تربیتی، وضع راهها، طرز حمل و نقل، و امثال آنها مورد بررسی دقیق و کامل واقع شود و

طرح‌ها و نظرهای اصلاحی مفید و عملی پیشنهاد گردد و در مورد سکنه‌دهات و چادر نشینها نیز هر گاه اوضاع و احوال آنها مقتضی تذکری باشد اعلام دارند.

در مورد بند ب، علاوه بر بازرسی در کیفیت هماهنگی و وحدت نظر و تشریک مساعی ادارات دولتی و مأمورین دولت در انجام وظیفه، امور ذیل نیز باید مورد بازرسی واقع شود:

(۱) حضور و غیاب کارمندان دولت و اینکه از وجود آنان در تمام ساعات اداری حداکثر استفاده به عمل می‌آید یا نه:

(۲) تناسب تعداد کارمندان با کار اداره:

(۳) ادب و حسن سلوک مأمورین با ارباب رجوع و سرعت جریان امور یا علل تأخیر در کارها:

(۴) عدم تبعیض در انجام وظیفه و دخالت ندادن ملاحظات خصوصی در جریان امور:

(۵) حس مسئولیت و وظیفه‌شناسی و بی‌طرفی و بی‌نظری و شهامت مأمورین در انجام وظایف

قانونی:

(۶) اسناد کارمندان دولت در هر یک از ادارات و اینکه انتصاب کدام یک از آنان متناسب با وظایف محوله نبوده است و از آنان که نبحر و تخصص در رشته‌ای دارند استفاده می‌شود یا نه:

(۷) عضویت و عدم عضویت در احزاب سیاسی، مخصوصاً تحقیق این نکته که بعضی از مأمورین این قبیل ملاحظات را در وظایف خود دخالت می‌دهند یا نه:

(۸) اموری که رعایت آنها به طور کلی در امنیت آن منطقه مؤثر است یا عدم رعایت آنها ممکن است نظم و امنیت عمومی را دچار اختلال نماید:

(۹) علل ظهور وقایع خلاف نظم و قانون و اغتشاشات و تعیین مسئولین این قبیل امور:

(۱۰) کیفیت عایدات دولت از حبث زیادتی و نقصان و ذکر علل مربوط به آنها:

(۱۱) علل و طرق ورود و خروج اجناس به طور قاچاق و طرز جلوگیری از آن، و رفتار مأمورین مربوط به این امر با پیشنهادات مفیده یا سوء استفاده مأمورین دولت از آن یا همکاری مأمورین دولت با مرتکبین این قبیل اعمال، بخصوص در مورد صدور خواربار عمومی که ممکن است قسمتی از آن کشور را دچار مضیقه نموده و موجب سوء معیشت اهالی شود: همچنین در مورد ورود اشیائی که ثروت ملی را هدر دهد یا اموری که منافی وضع بهداشتی سکنه کشور گردد و موضوعانی که موجب برهم زدن امنیت گردد (مانند قاچاق اسلحه):

(۱۲) هر گاه علاوه بر نکات فوق موضوعی به نظر برسد که اطلاع و وسوف دولت از کیفیت جریان آنها ضروری تشخیص شود، از اعلام آن نباید خودداری کنند:

(۱۳) اموری که رعایت آنها در اقتصاد کشور و تجارت و زراعت و بهداشت عمومی ممکن است مؤثر واقع شود و عدم رعایت آنها با عدم جلوگیری از آنها ممکن است سواثر نماید.

(۱۴) در ضمن تحولاتی که در امور اجتماعی اخیر پیش آمده هر گاه به مواردی برخورد حاصل شود که دستورات مختلف حساب خصوصتهای سابق را تصفیه می‌کنند، علل آنها را کشف و راه بحل آن را پیشنهاد نمایند: و در صورتی که از طرف مأمورین دولت در ایجاد ایس گونه اختلال اقدام و دخالتی شده باشد، مأمورین مسئول را معرفی نمایند.

مأمورین مسجل، اجزای هبست مشخص، ابلاغ در دست - به اصطلاح موجبات موجود و موانع مفقود، فقط برای

هزینه راه و فوق العاده به طور علی الحساب مبلغی می گرفتیم و راهی می شدیم. اصرار هم بود که هیشها هر چه زودتر حرکت کنند.

بعد از ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ که جناب آقای دکتر محمد مصدق خود را به عوامل انتظامی معرفی کرد، بازداشت شد و مدنی در باشگاه افسران و سپس در سلطنت آباد زندانی گردید، بازپرسی در سلطنت آباد از وی شروع شد. اولین جلسه بازجویی روز پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۳۲ و پنجمین جلسه بازجویی با آخرین آن روز سه شنبه ۷ مهر ۱۳۳۲ انجام گرفت. متعاقب آن ادعای نامهای به امضای سرتیپ حسین آزموده، به نام دادستان ارتش، در ۹ مهر ۱۳۳۲ صادر و در جراید روز منتشر گردید.

قهری است که برای محاکمه دکتر مصدق می بایستی وکیل یا وکلایی از بین نظامیان، مطابق قانون دادرسی و کیفر ارتش ۱۳۱۸ که دکتر مصدق قسمت عمده آن را نسخ نموده بودند، تعیین می شد.

غروب روز انتشار روزنامه، به اتفاق آقای اسدالله صادقی از دوستان صمیمی ام در مغازه الکتریکی ناری واقع در خیابان لاله زار سراغ یک نفر سیمکش رفته بودیم که چشمم در پیشخوان مغازه به روزنامه‌های اطلاعات و کیهان افتاد که این عبارت را در صفحه اول به خط درشت درج کرده بودند: «دکتر مصدق سبهد نقدی را به وکالت خود انتخاب نموده است.»

به این ترتیب معلوم شد که آقای دکتر مصدق نیمیستار سبهد نقدی را برای وکالت در دادگاه معرفی نموده‌اند. حدود ساعت ۹ شب به محض رسیدن به منزل، از شمیران نمره ۲۳۶ منزل نیمیستار سبهد نقدی را گرفته و بعد از سلام عرض کردم: «در کار نازه‌ای که برای جناب عائی پیش آمده است حاضرم به عنوان منشی و کمک کار کنم. می فرمایید در شمیران کی خدمت برسم؟» گفتند: «روز یکشنبه به منزل شهر می آیم و با شما مفصلاً صحبت می کنم.» سبهد نقدی به اولین تکلیف وکالت پاسخ منفی داده و به عدم اطلاع به رموز وکالت متعذر گردیده بود. این مطلب که به آقای دکتر مصدق ابلاغ می شود، به دادگاه می نویسد پس سبهد نقدی ایشان را ملاقات کند تا با نظر او افسری برای وکالت تعیین شود. در غیر این صورت دادگاه رأساً افسری را به عنوان وکیل تسخیری تعیین نماید. این مطلب باز به سبهد نقدی ابلاغ می شود. او در جواب به دادگاه می نویسد که برای ملاقات از پیشگاه شاهانه کسب اجازه شود؛ و اضافه می نماید که در مورد معرفی یک نفر افسر، چون سرهنگ بزرگمهر دانشکده حقوق رادیسده و سه سوانین آشناست و سجایای اخلاقی مورد تحسینی دارد او را معرفی می نمایم.

عدم قبول وکالت سبهد نقدی در مرحله اول در روزنامه‌ها منعکس شد، ولی از جریبان اخبار در مورد معرفی اینجانب خبری نبود. لذا صبح روز یکشنبه ۱۹ مهر ۱۳۳۲ به اداره دادرسی ارتش سری زدم و به اصطلاح سر و گوش آب دادم که ببینم چه خبر است. سرهنگ سناد فربخش که آن موقع رئیس دفتر دادستانی ارتش بود محرمانه به من گفت: «ترا برای دکتر مصدق وکیل تعیین کرده‌اند.» بیش از این چیزی نگفت. من هم خارج شدم و حدود ساعت ۱۳ به منزل رسیدم. در منزل به من گفتند که سرلشکر افخمی از اداره دادرسی ارتش تلفن کرده و فوراً مرا خواسته است. با این مقدمات پیدا بود که مرا برای چه کاری خواسته است. به سرلشکر مزبور در دادرسی ارتش تلفن کردم. اظهار داشت: «کار مختصری دارم؛ زودتر به اداره دادرسی ارتش اطاق من سر بزنید.» گفتم: «چشم.» گوشی تلفن را گذاشتم و عازم اداره دادرسی ارتش شدم.

به اطاق طبقه دوم اداره دادرسی ارتش، مغرب اطاق رئیس دادرسی ارتش که محل کار سرلشکر افخمی بود، وارد شدم. آقای علائی نامی که در روزنامه پست نهران کار می کرد با یک نفر دیگر هم حضور داشتند. سرلشکر افخمی به سابقه آشنایی و همکاری در دانشکده افسری احوالپرسی و اظهار مرحمت کرد و گفت: «فرباً محاکمه آقای دکتر

مصدق شروع می‌شود. به ایشان نوشته‌ایم و کیل تعیین کند. سپهبد نقدی را معین نموده است. او هم قبول نکرده است. به آقای دکتر اطلاع داده‌ایم. نوشته‌اند که سپهبد نقدی حاضر شود که با نظر او یک نفر را تعیین نمایم. آقای دکستر مصدق به دادگاه اطلاع داد که اگر سپهبد نقدی معین نکرد یک نفر و کیل نسخیری معین کنیم. نیمسار سپهبد نقدی شما را معرفی کرده است.»

پرسیدم: «حالا دادگاه به چه اسمی به من تکلیف و کالت کرده است؟» گفتند: «به نام و کیل نسخیری.» پرسیدم: «قبلاً کسی را در نظر نگرفته بودید؟» گفتند: «چرا، به سرهنگ ۲ هوایی دکتر مدرسی ابلاغ کرده‌ایم. او رفته بررسی کند و جواب بدهد. حالا چون خود آقای دکتر مصدق و کیل را به عهده دادگاه گذاشته و نیمسار سپهبد نقدی هم شما را معرفی کرده است، از این جهت به شما تکلیف می‌کنیم. هم ابلاغش حاضر است و هم امضا شده. اگر قبول می‌کنید قبولیتان را بنویسید: و چون قانوناً مهلت دارید، می‌توانید نظرتان را بعداً گزارش دهید.» گفتم: «ابلاغ کجاست؟» عین ابلاغ به شرح زیر را به من دادند و خواندم:

وزارت دفاع ملی

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۱۹

شماره ۳۵

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

نظر به اعتمادی که آقای دکتر مصدق به نیمسار سپهبد نقدی داشته و مایل بودند که با نظر ایشان و کیل مدافع خود را انتخاب نمایند، با مراجعه به نیمسار سپهبد نقدی ایشان شما را معرفی فرموده‌اند و از طرفی آقای دکتر مصدق طی نامه مورخه ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲، مطابق ماده ۱۸۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش، تعیین و کیل را به عهده دادگاه محول نموده‌اند. لذا سرکار از طرف دادگاه به موکالت منم مزبور تعیین می‌شوید. منمنی است ضمن اعلام قبولی و کالت، جهت مطالعه پرونده همه روزه از ساعت ۱۷ در دفتر دادگاه حضور به هم رسانید.

رئیس دادگاه عادی ویژه — سرلشکر الفخمی

نامه در دستم بود. گفتم: «مبنی بر نامه را مرحمت بفرمایید تا اظهار نظر کنم.» نوشتم: «ضمن اعلام قبولی و کالت، برای مطالعه پرونده حضور خواهم یافت و بعداً آمادگی خود را به عرض می‌رسانم. امضا سرهنگ بزرگمهر ساعت ۱۳/۳۰، ۱۳۳۲/۷/۱۹.» چون در تردید کامل بودند که قبول کنم، پرسیدند: «قبولی نوشتید؟» عرض کردم: «به عنوان یک دستور نظامی باید قبول کنم، و قبول کردم.» پیدا بود که خیلی خوشحال شد که من قبول کرده‌ام و محتاج مراجعه به دیگران نشده‌اند و به این ترتیب به اصطلاح کلک تعیین و کیل کنده شد.

منشی دادگاه، سرگرد سوار بر ادران شکوهی، را خواست و اظهار داشت: «از ساعت ۵ بعد از ظهر که سرکار سرهنگ بزرگمهر می‌آیند، پرونده آقای دکتر مصدق را در اختیارشان بگذارید.» از اطاق که بیرون آمدم افسران دادرسی کم و بیش از جریان مطلع بودند. از من می‌پرسیدند: «قبول کرده‌ای؟» گفتم: «بلی.» همه با تعجب نسقی می‌کردند و قبول این و کالت را برخطرترین عمل می‌دانستند.

هر کس از جریان خبردار می‌شد مرا از قبول و کالت بر حذر می‌داشت، و من هم می‌گفتم: «حالا بروم ببینم چه می‌شود.» از قبول و کالت که مطلع می‌شدند با در نظر گرفتن اوضاع روز و دستگیری دسته دسته مردم، خیلی متوحش و ناراحت می‌شدند و مرا املات می‌کردند. حرفی نمی‌زدیم و با کمال عصبانیت گوش می‌کردیم. یکمرتبه عهده‌ام ترکید و گفتم: «این همان مصدقی است که در دوره او فرماندار نظامی آبادان بودم؛ رئیس غله‌اش بودم. یک ماه و بیست و دو روز پیش هر کس در ایران به هر حقه‌بازی بود می‌خواست بعد از گاه همین مصدق تقرب پیدا کند. حالا مگر چه شده

است؟ خود مصدق مگر عوض شده است؟ مگر عفايش عوض شده است؟ هيچ چيز او عوض نشده است؛ فقط اوضاع سياسى عوض شده و او به گوشه زندان افتاده است. من كه وكيل او نيستم؛ وكيل دادگاهم. دادگاه مرا معين کرده است. از شرافت و انسانيت دور نيست كه در چنين وضعى دادگاه مرا تعيين كند و من شانه خالى كنم؟» از شدت عصبانيت گريستم.

تُبْرُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَبْلُ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بلى، روزى و كالت آقاى دكتور مصدق را قبول كردم كه على الظاهر همه بدگويى و عيبجويى از مصدق مى كردند. بدخواهان و مخالفان به افتضاي مخالفت و دوستداران از بيم مخالفان، نصو مى كنم راز احترام عموم نيز همين مطالب بود كه تكليف قانونى را بى چون و چرا، و به اصطلاح بدون بررسى قبول كردم. به قول اكثر مردم خود را به خطر انداختم!

آن روزها سرماخوردگى سختى داشتم و در تب مى سوختم. مع هذا ساعت ۵ بعد از ظهر (غروب به افتضاي فصل) در اداره دادرسى ارتش به همان اطافى كه صبح رفته بودم رفتم. ديدم بمسار سرتيب رياحى با لباس غير نظامى آنجاست. سلام عليك كرديم. پرسيد: «اينجا چه كار دارى؟» گفتم: «و وكيل نسخيري آقاى دكتور مصدقم.» بعد نيمسار سر لشكر مبرجلالى وارد شد و با سرتيب رياحى كه او را مدينا ندیده بود روبوسى كرد. سرتيب معين پوره، سرهنگ ۲ شاهقلى و سرهنگ ۲ آزمين رسيدند. آنها يك طرف دور ميز گردى شروع به مشاوره و بررسى نمودند. من هم پرونده آقاى دكتور مصدق را گرفتم، و براى وفوف از جزئيات جريان بازجويى خود را مكلف ديدم كه همه پرونده را از صدر تا ذيل رونويسى كنم و به موكل خود عينا ارائه دهم تا مبادا نكائى فراموش شود. همان شب تا ساعت ۸ بعد از ظهر نوزده صفحه نوشتم.

پس از اينكه به منزل آمدم در يك دنيا فكر غوطه ور شدم. وظيفه سنگين و كالت و نظرهاى موافقين و مخالفين از يك طرف و نظرات آنهايى كه قسمتى از كارهاى دكتور را خوب مى دانستند و بر قسمتى خرده مى گرفتند از طرف ديگر، وظيفه شرافتى و انسانى از گوشه هاى ديگر، مرا در آن دنياى فكر غوطه ور نمودند. چون فكر آزاد است خودم هم پيش خود بى آنكه منشاء اثرانى باشد ابرادانى داشتم كه اگر در كارم تاثير مى دادم نمى توانستم صد در صد مفيد به حال موكلم باشم. پس از جدالهاى درونى فراوان در تقويه بغلى خود چنين پادداشت كردم:

۱۳۳۲/۷/۱۹ - قبول و كالت مصدق كردم. نصيبه گرفتم كه به او مؤمن باشم باخبات نكتم؛ در غير

ابن صورت عفايد خودم با نظر او جور نمى آمد و بالنتيجه اخلاقاً و شرافتاً به امانتم خلل وارد مى شد. با اين پادداشت تكليف دوره و كالتم را روشن كردم. يعنى بايد در بجه عفايد خود را در مورد گفته ها، كرده ها و نتايج آنها ببندم و بكنه خود را مؤمن به عفايد او بدانم تا دخل و تصرفى در كار و كالتى غير از اراده او نداشته باشم. و بالنتيجه به امانت خودم لطمه وارد نيابد و پس از پايان دادرسى خودم مى مانم با عفايد و افكار خودم. فكر مى كنم مفاد پادداشت را تا آخر دادرسى با حداكثر قدرت و تواناى انجام داده. (تا چه قبول افتد و چه در نظر آيد.)
جريان قبول و كالت در روزنامه هاى عصر با خطوط درشت به همراهى گراور عكس اينجانب منتشر گرديد.

دكتور محمود صناعى كه از مردان فاضل، شرافتمند، دانشمند و از دوستان صميمى ام مى باشد و براى تعطيلات تابستان ۱۳۳۲ مفران و قايع ۲۸ مرداد به طهران وارد شده بود و چند جلسه هم يكدیگر را دیده بوديم. صبح روز دوشنبه ۲۰ مهر به من تلفن كرد و گفت: «شما كه و كالت دكتور مصدق را قبول کرده ايد آيا اين امر نحمبلى به ايشان نخواهد بود؟»

بلکه ایشان نخواهند که اساساً صحبتی بکنند و مظلومیت خود را نشان دهند. گفتیم: «اولاً، من و کیل نسخیری هستیم. ثانیاً، کسی که در بازپرسیها پاسخ داده است قطعاً در دادگاه هم هر چند آن را غیر قانونی بدانند حاضر می‌شود. ثالثاً، من دفاع مؤثری از او نخواهم داشت زیرا پهلوان این وقایع خود او بوده و خودش بند است چه بگوید و به حد کافی، بلکه به حداکثر، قادر به دفاع از خویشش می‌باشد. رابعاً، چشم، با خودش صحبت می‌کنم. هنوز که او را ندیده‌ام؛ اگر عقیده‌اش مثل شما بود کناره‌گیری می‌کنم.»

پس از کسب نظر به‌دکتر محمود صنایعی اطلاع دادم که برخلاف حدس او، آقای دکتر مصدق میل دارد این دادگاه تشکیل بشود تا بتواند حقایق موردنظر را در آنجا مطرح نماید. اول وقت اداری روز دوشنبه ۲۰ مهر خود را به اداره دادرسی ارتش رساندم و ضمن نوشتن بقیه پرونده بازپرسی به ریاست دادگاه ویژه چنین نوشتم:

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۰

شماره ۱

وزارت دفاع ملی

عطف به شماره ۲۵ مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۹، محترماً مستدعی است دستور فرمایند که آزادانه بتوانم با جناب آقای دکتر محمد مصدق در زندان ملاقات نمایم.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

تا آخر وقت اداری به دادگاه و تیمسار سر تیپ آزموده مراجعه شد؛ بالاخره موفق به اخذ نامه نشدم. عصر همان روز باز در دفتر دادرسی حاضر شدم و به نوشتن بقیه پرونده بازپرسی پرداختم. صبح روز سه شنبه ۲۱ مهر در دادرسی ارتش حاضر شدم و ضمن نماز با سرگرد جمشیدی، افسر اداری دادستانی ارتش، دو نامه به دستم دادند: یکی به فرماندهی لشکر، و دیگری رونوشت به خود اینجانب، که نامه به عنوان فرمانده لشکر اجازه ملاقات بود.

وزارت دفاع ملی

از دادستانی ارتش

شماره ۴۶۷۵

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۰

فرمانده لشکر پیاده مرکز

(نوسط سرکار سرگرد بلالی^۲، سلطنت آباد)

در باره ملاقات سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر با آقای دکتر محمد مصدق: چون سرکار سرهنگ بزرگمهر به سمت و کبل مدافع متهم نامبرده تعیین شده اند، بنابراین هر موقع می توانند به طور آزاد بدون حضور مأمورین با موکل خود ملاقات نمایند.

دادستان ارتش، سرتیپ آزموده

گیرندگان

سرکار سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

عصر روز ۱۹ مهر که قبول وکالت کردم، به خانم ضیاء السلطنه خانم آقای دکتر مصدق که در منزل دخترش بانو منصوره متین دفتری^۱ بود (به شماره ۲۳۱۹۱) تلفن نمودم. خود را معرفی و سمت وکالت را عرض کردم. جوابهای خانم مصدق خیلی گنگ و علی الظاهر با تشویش بود. در این صحبت تقاضا کردم که اگر ممکن باشد وسیله ای در اختیارم بگذارند تا بتوانم به سلطنت آباد محل زندان آقای دکتر مصدق بروم؛^۱ و اضافه کردم: «وقتی تعیین بفرمایند خدمتان برسیم.» فرمودند: «هر وقت بخواهید تشریف بیاورید.»

نگفته نگذارم که چندی بعد از وقایع ۲۸ مرداد، مهندس احمد مصدق معاون وزارت راه در کابینه دکتر مصدق و بسیاری از کابینه های قبل از آن، و دکتر غلامحسین مصدق استاد دانشگاه تهران و دارای مطب شخصی جنب بیمارستان وقف شده نجم السلطنه (مادر آقای دکتر مصدق) مشهور به بیمارستان نجمیه، از طرف فرماندار نظامی طبق ماده ۵ بازداشت شده بودند. ابتدا پس از چند روز مهندس احمد مصدق و پس از ۴ آبان ماه دکتر غلامحسین مصدق را مرخص کردند. مهندس مصدق در شمیران ساکن بود و کمتر به شهر می آمد؛ و دکتر غلامحسین مصدق را اشاره کردند که در تهران موقتاً نماند. لذا او به احمد آباد رفت و پس از سی روز توقف در احمد آباد به شهر آمد و به کارهای عادی خود در مطب پرداخت.

گزارشی به عنوان وزارت دفاع ملی تهیه کردم و رونوشتی به کارگزینی ارتش و رونوشت دیگری به وزارت دادگستری فرستادم مبنی بر اینکه چون وکالت تسخیری آقای دکتر محمد مصدق را قبول کرده ام بنابراین از انجام دادن مأموریت معاف می شوم:

به تاریخ ۱۳۳۲/۷/۲۱

شماره ۴

وزارت دفاع ملی

محترماً معروض می دارد: وزیر دادگستری و رئیس بازرسی کل کشور طی شماره ۷۵۹۸/ب مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۸ یا معرفی که وزارت دفاع ملی قبلاً از اینجانب نموده بود مأموریت داده است که جزو هیئت بازرسی به شمال عزیمت نموده و کارهای بازرسی انجام دهم. در عین حال ریاست دادگاه عادی ویژه طی شماره ۲۵ مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۹ که رونوشت آن تقدیم است اینجانب را وکیل تسخیری آقای دکتر محمد مصدق تعیین نموده است. مراتب استحضاراً گزارش که نسبت به تعیین

عوض دیگر و با هر طور مقرر فرمایند عمل گردد. از روز ۱۳۳۲/۷/۲۰ نیز مطالعه پرونده را در اداره دادرسی ارتش شروع نموده‌ام.

منوط به رأی عالی است

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

محترماً، رونوشت بالا جهت استحضار ریاست اداره کارگزینی ارتش تقدیم می‌گردد.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

محترماً، رونوشت بالا عطف به مرقومه شماره ۷۵۹۸/ب مورخ ۱۳۳۲/۷/۱۸ جهت استحضار وزارت دادگستری (بازرسی کل کشور) ایفاد می‌شود.

سرهنگ ستاد جلیل بزرگمهر

با تریب بالا، موضوع مأموریت منتفی شد و کار وکالت نسخیری به میان آمد.

پس از اخذ نامه دادستانی، صبح روز سه‌شنبه ۲۱ مهر به منزل آقای دکتر متین دفتری تلفن نمودم و مائین خواستم. مائین حاضر شد و مفارن ساعت ۱۰ بامداد به طرف سلطنت آباد حرکت نمود. سلطنت آباد در شمال غربی تهران واقع است.

جاده شمیران که به سه راه ضرابخانه رسید در امتداد شمال شرقی امتداد یافت. پس از عبور از ضرابخانه به ساختمانهای سلطنت آباد رسید که قسمتی از ابنیه منازل کارمندان و افسران کارخانجات اسلحه سازی سلطنت آباد می‌باشد و بعد از آن به خود کارخانه رسید. جاده اسفالت شده غربی و شرقی (خیابان دولت) قلهک به سلطنت آباد منتهی می‌شد.

مائین به طرف مشرق برابر دری آهنین پیچید. داخل محوطه، در دو طرف منازل افسران بود سپس مقابل در بسیار بزرگ آهنینی رسیدیم. محافظین و پاسداران در مقابل هر دو در گمارده شده بودند. در اینجا مائین متوقف شد و من پیاده شدم. پس از معرفی خود به افسر نگهبان کارخانجات با تلفن به افسر محافظ آقای دکتر محمد مصدق اطلاع دادم. سرگرد بلاری با جیب ارتشی از مقر خود به محل توقف اینجانب آمد. پس از اخذ نامه سرنیب آزموده، مرا سوار کرد و به محل زندان هدایت کرد.

محل زندان در وسط باغ وسیعی با اشجار کهنسال قرار گرفته بود. از دو طرف باغ خیابان امتداد داشت و در وسط حوض بزرگ و عمارت قدیمی سلاطین فاجاریه بود. پس از طی حدود دویست متر، کلاه فسرنگی بزرگ و مرتفعی به نظر می‌رسید که بعد معلوم شد که تالار آینه هم در اینجا قرار دارد و سابقاً محل سلام ناپستانی سلاطین فاجار بوده است.

کلاه فرنگی پنج طبقه و تمام عمارت از ساختمانهای قدیمی بود که از طرف شمال پله آهنین داشت. پله‌های آهنین به ارتفاع یک طبقه از کلاه فرنگی بود که در انتهای آن، بلافاصله دست راست، یک اطاق بود که بعد معلوم شد بازداشتگاه آقای علی مبشر کفیل وزارت دارایی حکومت مصدق است. رو برو، اطاقی بود و در جلو اطاق راهرویی که به تالار آینه متصل می‌گردید. دست چپ، پله‌های بلند آجری و نیمدایره‌ای بود که طبقه دوم را به طبقه سوم وصل می‌نمود. از این پله‌ها که ابتدا رو به مشرق بود بالا رفتیم و انتهای پله‌ها رو به شمال قرار گرفتیم. دست چپ مقابل در

چوبی ۲ متر و چارک در ۱ و خُرده‌ای واقع شدیم. در را زدم. از داخل صدا آمد: «بفرماید آقا.» من در جلو و سرگرد بلاری از عقب پنوی را که به عنوان پرده‌آویزان کرده بودند پس زدیم، وارد شدیم و سلام کردیم. جواب سلامی گفت و احوالپرسی از من و سرگرد بلاری کرد و گفت: «بفرماید آقا.» سرگرد بلاری گفت: «نه بنده سرخص می‌شوم. امری ندارید؟» گفت: «فعلاً که عرضی ندارم.» در را باز کرد، خارج شد، در را بست و رفت. من ماندم و دکتر. هنوز من ایستاده بودم و ایشان در رختخواب نشسته بودند. دکتر گفت: «خوب، آقا چه فرمایشی دارند؟ چه کار دارند؟» با بیان نیمه مسخره گفتم: «بنده و کبیل تسخیری جناب عالی شده‌ام.» خنده سرد داد و گفت: «تصادف عجیبی شده که جناب عالی و کیل من شده‌اید. پس حالا بفرمایید.» کلام را از سرم برداشتم و در رخت‌آویز گذاشتم و روی صندلی آهنی که کف و پشنی برزنتی داشت نشستم و کیغم را روی میز گذاشتم.

بلافاصله پرسید: «در ملاقات با آقا تنها خواهیم بود؟» جواب دادم: «ملاحظه فرمودید که افسر محافظ هم رفت. مانع و رادع و مراقبی در بین نیست.» گفت: «به‌به، خیلی خوب شد. خوب، حال آقا چطور است؟» گفتم: «الحمدالله بد نیست. سرماخوردگی دارم. انشاءالله شما مبتلا نشوید. آن هم خوب می‌شود. چون در محضر شما هستم البته خوب است.» جریان و کالتم را پرسیدند. شرح واقعه را برایشان گفتم و اضافه کردم: «قسمت عمده از پروندهٔ بازپرسی جناب عالی را نوشته‌ام. مختصری باقی مانده است. عصر امروز آن را هم تمام می‌کنم و مسی‌دهم مائتین نویس و می‌آورم.» گفتند: «بسیار خوب، بسیار خوب.»

بدون آنکه رشتهٔ موضوع از هم بگسلد، لازم است که از زندان مصدق و طرز محافظت مصدق نیز شرحی گفته شود.

زندان مصدق اطاقی بود چهارونیم، پنج متر در دوونیم متر و به این وصف: (۱) در ورودی: (۲) طاقچهٔ مربع جای چراغ به ابعاد چارک: (۳) در شبسه‌ای (با شیشه‌های مربع مستطیل کوچک) که به‌دالان متصل و شبها محل استراحت پاسداران و محافظین دکتر در مواقع استراحت بود: (۴) اطاق کوچکی که از داخل اطاق در داشت و از خارج هم به‌دالان در داشت: (۵) در پنجره‌ای رو به باغ سلطنت آباد، که بین محوطهٔ باغ و در اطاق زندان زردهٔ آهنین وجود داشت: (۶) اطاق کوچکی که از داخل اطاق و خارج هر دو در داشت (مثل شمارهٔ ۴) و می‌شد آن را صندوقخانه دانست: (۷) در پنجره‌ای سر تا سری منصوب به دیوار برای روشنایی. از اطاق (صندوقخانه) شمارهٔ ۶ تا صندوقخانه به شمارهٔ ۴ دالان بود که همهٔ صندوقخانه‌ها و راهروها را به هم مربوط می‌کرد. روبروی شمارهٔ ۲ الف، پله‌هایی بود که به طبقات سوم و چهارم بالا می‌رفت. روی اطاق آقای دکتر مصدق، آقای عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری دولت مصدق، ساکن بود. در طبقات دیگر هم دکتر آذر وزیر فرهنگ، دکتر اخوی وزیر اقتصاد ملی قرار داشتند به طوری که در رفت و آمد از طبقات بالا بخوبی دیده می‌شدند. پله‌هایی که به پایین می‌رفت از روبروی شمارهٔ ۲ ب بود: (۸) سخنخواب آهنین فستری که در بیمارستانها معمول است: (۹) میز گرد چوبی که وسطش دایره‌ای قرار داشت با یک تنگ آب و یک لیوان، یک نعلبکی برای قرص، مدادتراش و مدادپاک‌کن، یک جلد مجموعهٔ قوانین ارتش (از سرگرد بلاری به امانت گرفته بود)، عینک با جلد چرمی، یک قلم خودنویس، و یک شبسه جوهر پلکان روی آن: (۱۰) کمد آهنین که در بیمارستانها سهلوی نختخواب بیماران می‌گذارند، و دارای جعبهٔ کشویی و در زیر آن محافظه‌ای با در لولایی با چهار پایهٔ آهنی لوله‌ای محتوی کاغذ: (۱۱) یک میز چوبی بزرگ که یک دوچین کیرین، دو قنددان چینی یکی محتوی قند و یکی محتوی شکر، صابون دست و روشویی، چهار بسته قند و شکر و جای، یک چمدان که در داخلش پیراهن و زیرشلواری بود،

چند قوطی گز و شیرینی که هیچ‌گاه ندیدم آقای دکتر مصدق بخورند؛ ۱۲) جارختی که عصای دکتر از آن آویزان بود؛ و ۱۳) محل سیم‌کشی و محل اتصال برق که از آن برای گرم کردن آب در فوری برقی و بعداً برای بخاری برقی هم استفاده می‌شد و در آن موقع فقط برای تشکجه برقی که خودشان کرسی می‌گفتند مورد استفاده بود.^{۱۱}

بالای نختخواب یک چراغ فوی بود که در اثر قدرت نیروی برق کارخانجات اسلحه‌سازی خیلی روشن بود؛ چون شب چراغ را خاموش نمی‌کردند نور مستقیماً به چشم دکتر می‌افتاد و همین امر موجب نهایت ناراحتی و عذاب دکتر را فراهم می‌نمود. بعد از مذاکره با سرگرد بلاری، در گوشه یکی از اتاقها چراغ کم‌نور قرمز رنگی نصب شد و چراغ بالای نختخواب هنگام خواب خاموش می‌گردید. سه قطعه زیلوی دولتی کف اتاق را فروتن کرده بود و چهار عدد صندلی آهنین که با برزنت پشت و محل نشستن پوشیده بود مبل اتاق را تشکیل می‌داد.

* * *

سرگرد بلاری تحت نظر سرهنگ پیاده اسکندر آزموده^{۱۲} مأمور حفاظت زندانیان سلطنت آباد بود. علاوه بر مسنحفظینی که اختصاصاً خود کارخانجات داشت، پاسداران برج و اطراف مستقل و جدا بودند. یک پست نزدیک پله آهنین که به کلاه فرنگی مربوط می‌شد؛ یک پست گشتی در اطراف کلاه فرنگی که باید برج گفته شود؛ یک پست دم اتاق دکتر مصدق که از پنجره ۲ ب مستقیماً دکتر روی نختخواب دیده می‌شد و نگهبان کوچکترین حرکات دکتر را زیر نظر داشت و آنی از نگاه به سوی دکتر منفک نمی‌گردید که این خود ناراحتی زیادی ایجاد می‌کرد. اختصاصاً برای مراقبت دکتر در خارج پنجره ۲ الف یک نفر استوار به نوبه معین نموده بودند که صندلی گذاشته بود و چشم به چشم دکتر مصدق می‌دوخت و شبها هم این مراقب به صندوقخانه شماره ۴ منتقل می‌گردید؛^{۱۳} و به علت کمی جا پاسدارانی که در سر پست نبودند پست پنجره به شماره ۳ استراحت می‌نمودند و صدای سرفه و خرناس خواب آنها نیز برای دکتر مصدق زندگی را غیر قابل تحمل می‌کرد.

در طبقات بالا مقابل هر در یک نگهبان گمارده بودند و اطلاع بیشتری در این مورد نداشتیم. غیر از اینجانب هر کس بنا بود که پیش دکتر برود، مثلاً خانواده اش که منحصر به خانم و دخترش بود (یک بار هم عروسی به نام دختر جازده شده بود)، قبلاً به سرکار سرهنگ آزموده خبر داده می‌شد و در روز تعطیل، ساعت معین، ایشان حاضر می‌شدند و به اتفاق خانواده آقای دکتر وارد اقامتگاه دکتر می‌شدند. یک ساعت می‌نشستند و صحبت از هوا و غذا می‌شد و جای صرف می‌شد و می‌رفتند. در مورد اینجانب، دم در اطلاع می‌دادند و خود سرگرد بلاری یا سرگرد همابون (که روزهای جمعه اغلب به جای سرگرد بلاری معین می‌شد) اجازه می‌دادند و همراهی می‌نمودند تا به اتاق آقای دکتر مصدق وارد شوم و سپس جدا می‌شدند. بعد من می‌ماندم و دکتر.

* * *

موفقی که آقای دکتر مصدق در باشگاه افسران بازداشت بودند و به بازداشتگاه سلطنت آباد منتقل نگردیده بودند، ملاقاتهایی با خانواده خود داشتند و آنها وسایل زندگی را به او می‌رساندند. ولی در زندان سلطنت آباد، بسویزه در جریان بازرسی و صدور قرار و اذعانامه، ملاقات قطع شده بود و هوا هم رو به سردی می‌رفت و وسایل پوشش و کفش نداشت. از این رو به وسیله من سفارش داد که یک کت برک و شلوار پشمی و کفش برایش تهیه نمایند. میوه هم انگور، خربزه و آلو زرد سفارش می‌نمود که بتناوب یک روز در میان به وسیله من فرستاده شود. همه اینها را با دداشت کردم.

تکلیف کرد: «اینجا ناهار می‌آورند. اگر مایل باشید ناهار با هم بخوریم.» قبول کردم. پیشخدمتی برایش معین شده

بود. با علامت دو دست را دو سه بار بهم می‌زد و پیشخدمت که یک نفر سر باز بود حاضر می‌شد. حاضر شد. به ایشان گفت: «آقای سرهنگ هم ناهار اینجا تشریف دارند.»

ساعت ۱۲ شد. ناهار آوردند. ناهار عبارت بود از سوپ جوچه با ماست و خوراک جوچه با هویج و سیبزمینی و دسر گلایی و سیب. یک سینی می‌آوردند با دو نعلبکی توگود برای سوپ، دو بشقاب لب‌نخت برای خوراک با قاشق و چنگال و یک بشقاب نان نافتون بریده و سوپ در دو بشقاب برای دو نفر. چون آقای دکتر خیلی مبادی آداب‌اند. تعارف روی تعارف که: «بفرمایید، خیر نمی‌شود. بفرمایید.» که حتماً می‌بایستی فرمود. خودشان دو نعلبکی بی قاشق سر می‌کشیدند و کمی هم از سینه مرغ با سیبزمینی بدون نان می‌خوردند و دسر هم انگور یا آلو زرد یا خربزه که با شرح بالا از منزل می‌آوردند. او آخر محاکمه تجدید نظر که سیگاریشان کرده بودم، یک نصفه سیگار هم می‌دادم و می‌کشیدند.

در طی این ملاقات، جریانات روز ۲۸ مرداد و شب بعد و دستگیری‌شان را بیان داشتند که در دادگاه به تفصیل و تکرار اظهار کردند و به اقتضای اینکه خیلی خوش صحبت هستند به اروپا و تحصیلات و احمدآباد و زندان بیرجند گریزهایی می‌زدند.

آنچه مربوط به کار می‌شد اظهار داشتند: «خوب آقا، شما پرونده بازرسی و اظهارات مرا که شده پاکتویس کنید و بدهید چند نسخه ماشین شود. خوب، ماشین نویس مطمئن دارید؟» گفتم: «باید با منصوره خانم صحبت کنم. ایشان ماشین تحریری دستوپا کنند با ماشین نویس مطمئن که در همان منزل ایشان تحت نظر خودم با شرافتیان به پیشکار سی‌رینج‌ساله دکتر مصدق که مورد اطمینان کامل بود. ماشین شود.» گفتند: «بسیار خوب، قانون را هم مطالعه کنید. از ادعای نامه هم رونویس کنید.» گفتم: «در روزنامه‌ها هست.» گفت: «بسیار خوب، روزنامه‌اش را تهیه کنید بیاورید مطالعه کنیم. من هم چیزهایی یادداشت کرده‌ام. بنشینیم ببینیم چه می‌شود کرد. خوب، آقا ما چقدر وقت داریم که بتوانیم لوایح خودمان را تهیه کنیم؟» عرض کردم: «روز ۱۹ فبولی و کالتم را اعلام داشته‌ام. روز ۱۹ به حساب نمی‌آید. از روز ۲۰ مهر تا ۱۰ روز بعد طبق قانون وقت داریم. به این ترتیب روز سی‌ام مهر باید آماده باشیم. اگر چند روز بعدش هم فرصت بود صرف رفع نواقص و تکمیل لوایح می‌کنیم.» گفت: «بلی، سعی کنیم هر چه زودتر کارمان تمام بشود. وقت زیادی هر چه باشد بهتر است. چون آقا، شخص یک چیزی می‌نویسد، فکری می‌کند، هر چه بماند رویش مجدداً فکر می‌شود. تغییراتی اگر لازم شد داده می‌شود. کار با عجله خوب از آب در نمی‌آید. باید همه جوانبش را دید. گاهی می‌شد چیزی می‌نوشتیم. تصحیح هم می‌کردم. بعد از بیست و چهار ساعت که مرور می‌کردم می‌دیدم باز نواقصی دارد. پس شما عجله کنید که وسایل کارمان فراهم شود. راستی آقا، یادداشت کنید... یادداشت کنید یک سرهنگ آموزگار برایم تهیه کنید. من یکی داشتم. همیشه در هر کلمه که شک می‌کردم به آن رجوع می‌کردم. همه چیزم را که برده‌اند. آن را هم برده‌اند. از همه اشیایم فقط همین عینک به من رسید. آقا، امریکا که بودیم من یک سر مریضخانه رفتم. آنجا معاینه کاملی کردند. چشمم را هم دیدند. این عینک را به من دادند. روز ۲۸ مرداد که از خانه خارج شدیم عینک ماند. در باشگاه افسران که بودم افسری آمد. از افسران محافظ باشگاه بود. نمی‌شناسم که بود. گفت: عینک شما را می‌دانم کجاست. حالا می‌آورم. رفت و آورد. حالا شما یک فرهنگ آموزگار برایم بگویید تهیه کنند.» فوراً یادداشت کردم. فرمودند: «دیگر چیزی فعلاً به نظر نمی‌رسد. حالا آقا کی تشریف می‌آورند؟» عرض کردم: «فردا.» به سلامت خداحافظی کردم و برگشتم.

از بازداشتگاه در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به منزل مراجعت نمودم و ساعت ۶ بعد از ظهر به ملاقات آقای

مهندس سیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف دولت مصدق که در زندان عشرت‌آباد بود (با آقایان اقبال کرمانشاهی، میرهنگ اخگر، اصغر پارسا و مهندس احمد رضوی یک جا بودند) رفتیم و احوال‌پرسی کردم و در معیت خانواده به شهر مراجعت نمودم.

سفارتهای دکتر مصدق را به خانواده‌اش رساندم و برای ماثین تحریر و ماثین‌نویس صحبت شد. قرار شد آقای را که در موقع نخست‌وزیری ماثین‌نویس دفتر نخست‌وزیری در منزلشان بود خبر کنند بیاید، و ماثین تحریر را هم از پارک هتل که متعلق به آقای دیبا برادر آقای دکتر مصدق است^{۱۴} بیاورند و در منزل آقای دکتر متین‌دفتری ماثین کنند. ترتیب کار به این شرح عملی گردید که هر روز ماثین‌سواری آقای دکتر متین‌دفتری ساعت ۱۴ به پارک هتل می‌رفت و ماثین تحریر را می‌آورد. ماثین‌نویس مزبور پس از پایان کار در بازرسی نخست‌وزیری یکسره به منزل دکتر متین‌دفتری می‌آمد و ناهار را آنجا صرف می‌کرد و به کار ماثین‌نویسی مشغول می‌شد تا هر ساعتی که کار بود یا می‌توانست کار کند؛ و صبح روز بعد ماثین تحریر را باز به پارک‌هتل می‌بردند.

* * *

آقای دکتر عبدالله معظمی که در اواخر دوره هفدهم مجلس شورای ملی به ریاست مجلس انتخاب شده بسود به اقتضای فرایت سببی که با پدر خانم داشت (و برادرش آقای مهندس سیف‌الله معظمی، باجنای اینجانب، که با دکتر مصدق دستگیر و پس از چندی آزاد و مجدداً دستگیر و زندانی شده بود) چند روز قبل از رفتنم به سبب عدم استعفا تقریباً به‌طور فهر در باطن و علی‌الظاهر برای بدین شهر خود که هشت سال بود نرفته بود به گلیابگان عزیمت کرده بود و در وقایع ۲۸-۲۵ مرداد در تهران حاضر نبود. پس از حدوث وقایع، رئیس دولت جدید دکتر معظمی را که پیش نحت‌الحفظ به تهران آورده و در تهران نحت نظر قرار داده بود. دکتر معظمی در گیرودار بازرسی آقای دکتر مصدق، و سپس در مرحله تعیین وکیل، با علاقه‌مندی کامل اوضاع را بررسی می‌کرد و در نظر داشت که وکیل مدافعی تعیین شود که بتواند کمکهای قانونی بنماید و لوایحی تنظیم کنند و به‌وسیله او به آقای دکتر مصدق برسانند. چنین شخصی را سراغ نداشتند. حتی در فکر تهیه لیست اسامی افسران و وظیفه‌یسانیه حقوقی بودند تا شاید به‌وسایلی بتوانند یکی از آنها را به آقای دکتر محمد مصدق معرفی نمایند و با اطمینان به آن افسر و وظیفه‌یسانیه حقوقی منظور خویش را انجام دهند. در این تلاشها بودند که بکرتبه و کالت من مسجل شد و از نظر ایشان و علاقه‌مندان و طرفداران آقای دکتر محمد مصدق که مرا می‌شناختند بزرگترین موفقیت روز تلفی شد و خوش‌بینان آن را معجزه‌ای بیش نمی‌دانستند. از این رو بلافاصله دکتر معظمی که منزلیش با دکتر علی و کیلی در خیابان سعدی، کوچه پدایمی یکجا بود تلفنی با من تماس گرفت و از ابراز خوشحالی خودداری نمی‌کرد. قرار شد همه روزه قبل از ساعت ۷ بامداد با اسم مستعار جلیلی با هم مذاکره کنیم و ایشان را در جریان کارهای دکتر مصدق قرار بدهم. ایشان متعهد شدند که با چند نفر از قضات و وکلای برجسته دادگستری کمیسیونی تشکیل دهند و لوایحی برای مسحا که تهیه نمایند.

پرونده بازرسی آقای دکتر مصدق رونویس و ماثین شده بود. با دکتر معظمی قرار گذاشتم یک نسخه در اختیار ایشان قرار بدهم و به ایشان گفتم: «خود آقای دکتر یادداشتها و لوایحی تهیه نموده‌اند. شما نیز از لحاظ قانونی لایحه‌ای در رد صلاحیت، هر چه مشروحتر و مفصلتر و هر چه سربعتر، تهیه نمایید تا با خود آقای دکتر مصدق مطالعه کنیم. با قوانین ارتش هم تطبیق بدهیم و هر چه حک و اصلاح که لازم است به عمل آید تا در پایان مهلت مقرر یعنی ده

روز مهلت قانونی دستپاچگی پیش نیاید. قبول کردند.

روز بعد، چهارشنبه ۲۲ مهر، که بعدیدن آقای دکتر مصدق رفتم جریان را به آقای دکتر مصدق گفتم. ایشان هم اظهارات مرا تصدیق نمودند. برای اینکه در موقع صحبت با آقای دکتر مصدق اسم دکتر عبدالله معظمی را نیاوریم که ممکن بود از بیرون اطلاق شنیده شود و اشکال پیش بیاید، نام مستعار «حسین» به جای دکتر عبدالله معظمی مسورد استفاده قرار گرفت: و چون آقای نصرت الله امینی شهردار نهران زمان مصدق که از مؤمنین دکتر بود در ایسن راه تلاش می کرد، اسم او هم به طور مستعار «نصرت» بود. گاهی هم که من اشنباه می کردم دکتر مصدق خودش اشتباهم را تصحیح می کرد و من عذر می خواستم که اشتباه کردم.

روز پنجشنبه، ۲۳ مهر، ساعت ۹ بامداد خدمتشان رسیدم و تا ساعت ۱۲ خدمتشان بودم که صرف خواندن لوایح خود آقای دکتر گردید.

* * *

پیش از اینکه آقای دکتر با من روبرو شود و اجباراً توأماً کار کنیم، عادت نداشت که با مداد چیزی بنویسد. همیشه با قلم خودنویس و جوهر کار می کرد، مگر اینکه بخواهد چند نسخه کپی نماید. ولی در اثر طول مدت کار، ایشان هم به نوشتن با مداد خو گرفتند. ابتدا در ورقه نازک رئوس مطالب را به طور کلی یادداشت می کرد و سپس بسا بساب و فصول تفصیح شروع به نوشتن می نمود. در موقع نوشتن باید تنها می بود و اگر دیگری هم بود می باید به کار خودش مشغول باشد و مزاحم او نشود.

فراموش نمی کنم روز سه شنبه ۵ آبان ۱۳۳۲ که روز دوشنبه اش ۲ آبان و تعطیل بود و اتفاقاً خود آقای دکتر گفته بودند دیدنش نرم، به ملاقات آقای دکتر رفتم. گفتند: «آقای سرهنگ، دیروز کار زیادی داشتم. از ساعت ۷ صبح تا ۱۰ شب متوالیاً کار کردم. به طوری وقتی که ناهار یا شام با جای عصر را می آوردند خیلی ناراحت می شدم که کارم قطع می شود.»

بر اساس تجربه چند ماهه متوجه شدم که نوشتن برای دکتر مصدق هر چند ساعات متوالی که باشد به هیچ وجه خسته کننده نیست. همچنین اگر کسی مطلبی را بخواند باز خسته نمی شود. ولی خواندن کتاب یا روزنامه برایش خسته کننده تر بود و گاهی هم موجب سردردش می شد.

با ترتیبات بالا شروع به نوشتن می نماید و صفحات متوالی را پر می کند. خط می کشد، بالای سطور اضافانی می گذارد، علامت می گذارد و در حاشیه می نویسد. از اختصاصات دکتر مصدق این است که طرف راست و چپ و بالای کاغذ فاصله زیاد می گذارد و من که عادت به این کار نداشتم همیشه مورد اعتراض واقع می شدم. فواصل سطور را هم زیاد می گرفت و استدلالش هم این بود که برای سنجاق کردن و اضافه کردن در حاشیه و تصحیح جملات باید جا به اندازه کافی باشد.

سلیقه های بخصوصی در هر یک از کارها داشت که نقش نگین شده بود و با اصرار هر چه نامتر اجرا می نمود و سلیقه دیگران را هم قبول نداشت. در مورد حاشیه دادن به صفحه که گفته شد، مثلاً راجع به سنجاق کردن کاغذ همیشه مورد اعتراض واقع می شدم. عادت داشتم به اینکه سنجاق را در بالا، وسط کاغذ جای دهم. ایشان می گفتند: «این مزخرف است و برای خواندن صفحات بعدی مشکل می شود. سنجاق را طرف راست یا چپ صفحه باید جای داد که بشود مثل صفحات کتاب ورق زدن و سهولت خوانند.» سنجاق را در قسمت بالای صفحه از پایین به بالا فرو می برد و صفحات بخوبی ورق می خورد و می پرسید: «این طور بهتر نیست؟» تصدیق می کردم، و واقعاً کار عملی بود و از آن پس

خودم نیز آن طور می‌کردم. به‌طور کلی از معتقدات آقای دکتر است که هر مطلب را پس از تهیه باید دوباره و سه‌باره خواند. در هر دفعه فکر تازه‌تری پیدا می‌شود و باید روی آن فکر تازه تصحیح کرد. بعلاوه می‌دیدم که ده بار هم مرور می‌کرد و تصحیح می‌نمود.

برای بار یازدهم نیز اگر فرصت می‌یافت خودداری از تصحیح نمی‌نمود. سپس موقع مشورت می‌رسید. خود با دقت شروع می‌نمود به خواندن. با قلم خوردگیهای زیادی که داشت گاهی خورد چهار اشکال می‌شد. به کمک هم رفع می‌کردیم و باز ادامه می‌داد. جایی که دچار تردید بود و کمک فکری می‌خواست با عبارت سبب نبود یا در مراجعه به ماده قانون، مشاوره شروع می‌گردید.


اوایل امر، من باب ادب یا تعارف صریحاً اظهار نظر نمی‌کردم و با عبارانی مثل «درست نفهمیدم»، «دوباره قرائت بفرمایید»، «به نظر کمی ثقیل است»، «خیال می‌کنم در عبارت باید تسجید نظر شود»، «این عبارت منظور را نمی‌رساند»، «این دو عبارت مقدم و مؤخر باشند مثل اینکه بهتر می‌شود»، «حالا این جمله را علامت بگذارید بلکه بعداً زائد به نظر رسیده و امثالهم مقصود را تا حدی معلوم می‌کردم. در ادای هر یک از جملات بالا و مشابه آنها فوراً ریشم را می‌چسبید که «خوب، بفرمایید». فوراً انگشت کوچک دست راست را لای دندانها می‌گذاشت و جویده می‌گفت: «حالا فکر کنیم که چه باید کرد». فکری می‌کرد، مجال می‌داد من هم فکر کنم. هر کدام که زودتر جواب مسئله‌اش به اصطلاح حاضر می‌شد اظهار نظر می‌کرد؛ و غالباً دکتر مصدق حوصله به خرج می‌داد که من بگویم.

بالاخره طوری موضوع حل می‌شد و تصمیمات لازم گرفته می‌شد. باید انصاف داد که آقای دکتر مصدق حرف حسابی و مستدل را قبول می‌کرد. به قدری برای صحیح نوشتن و مستدل نوشتن اصرار داشت که حتی منصور نیست. برای صحیح نوشتن و صحیح تلفظ کردن اهمیت زیادی قائل بود. چنانکه مراجعه به فرهنگ آموزگار که همیشه در دسترس داشت دلیل بر این مدعاست. گاهی در تلفظ کلمات اختلافان می‌شد و هیچ‌یک پا از گفته‌خورد کنار نمی‌گذاشتیم. مثلاً، روزی آقای دکتر مصدق نَصَفْتُ (مشتق از انصاف) را نَصَفْتُ تلفظ نمود. چون از سال ششم ابتدائی این کلمه را صحیح ادا کرده و تکرار کرده بودم یک‌پا ایستادم که نَصَفْتُ است. فرمودند که به کتاب لغت رجوع کنیم. کتاب را باز کردند و حرف من صحیح بود. گفت: «آقا، بسیار خوب.» و اضافه کرد: «چون در زبان فارسی مثل لاین صدا جزو حرف نیست این اشکالات همیشه پیدا می‌شود.» البته کثرت استعمال هم شرط است. مثلاً، آقای دکتر مصدق کلمات عربی را همان طوری که تلفظ می‌شد می‌نوشت، مانند کلمات «مبتلا» و «مسدعا»، و عقیده داشت همان طوری که مستعمل است و تلفظ می‌شود باید نوشت.

کارها را از شدت دقت نمی‌گذاشت با هم مخلوط شوند. مثلاً، به محض اینکه پیشخدمت صدای پاش می‌آمد که سینی غذا را از دالان می‌آورد، روی کاغذ علامت می‌گذاشت و می‌گفت: «تعطیل کنیم.» حتی یک کلمه هم نمی‌گفت و نمی‌گذاشت بگویم. منظور دیگری هم از این عمل داشت و آن این بود که مبادا از حرفهای ما، مگر حرفهای عادی مثل اینکه «دیشب باران بارید» یا «کمی سرما خورده‌ام»، به بیرون تراوش کند که روی آن انکاری در بیرون تولید شود. بعد از صرف غذا هم تا یک ربع نمی‌گذاشت به ادامه کار بپردازم. عقیده داشت که بعد از غذا لااقل پنج دقیقه باید بی‌حرکت بود و کاری نکرد. حداقل این مدت را بلافاصله بعد از غذا برای هضم نافع و لازم می‌دانست.

سپس کار شروع می‌شد. چند سطر پیش از جایی که علامت گذاشته بود شروع به خواندن می‌نمود. مختصر بحثی می‌شد تا می‌رسیدیم به محلی که علامت گذاشته بودند. این نحوه از کار برای آن بود که در اثر وقفه حاصله در ادامه کار، گذشته به یاد بیاید؛ و حتی گاهی از یک صفحه جلوتر شروع به خواندن می‌نمود.

اکثراً نوشته‌های خود را می‌دادند من بخوانم که هم بتوانم بخوانم و هم بهتر بفهمم؛ زیرا در همان روزهای اول از هوش سرشاری که داشت درک نموده بود که با طریقهٔ اخیر بهتر استفاده می‌کنم تا آنکه ایشان بخوانند. گاهی یک عبارت را دوبار و سه بار می‌خواندم و اگر باز نزدیدی داشتم سؤال می‌کردم که منظور از این عبارت چیست؟ آن‌گاه توضیح می‌داد و در اینجا بود که صحبتش گل می‌کرد. مثال می‌آورد. جاهایی که این جملات را استفاده کرده بود تعریف می‌کرد و می‌خندید. من هم به نوبهٔ خود فرصت گیر می‌آوردم و مثال مناسبی که داشتم می‌گفتم و خشکی بحث پکلی زایل می‌شد. به همین علل و جهات بود که در دورهٔ هفت ماههٔ و کالت جز روزهای تعطیل جمعه و آن‌هم به‌اصرار آقای دکتر، خدمتش می‌رسیدم. برای اینکه از محضرش جز لذت چیز دیگری نمی‌فهمیدم. ولی هر وقت از او جدا می‌شدم و به منزل رهسپار می‌شدم دنیایی غم و غصه مرا می‌گرفت که مردی به آن خصایص عالیهٔ انسانی چرا باید وضع روزگار او را به بند کشد و شیر غرنده‌ای چون او به زنجیر کشیده شود.

یک لایحهٔ ده صفحه‌ای ساعتها طول می‌کشید. قلم‌خوردگی پیدا می‌کرد، تجدید صفحه می‌شد، با ضمیمهٔ صفحه پیدا می‌شد. یک چیز خیلی شلوغی از آب در می‌آمد و من داوطلب می‌شدم که صحیح بخوانم و نوالی صفحات و سطور را مرتب نمایم. این داوطلبی بی‌جهت نبود، چون یک سال آجودان مرحوم سر تیب ابراهیم ارفع در صنف پیادهٔ دانشکدهٔ افسری بودم. آن مرحوم یادداشتهای تعلیماتی زیادی از ترکی استانبولی، فرانسه، انگلیسی و بخصوص آلمانی ترجمه می‌کرد. در یک نشست سه چهار ساعته از ساعت ۷ شب تا ۱۱ شب سی چهل صفحهٔ بزرگ به خط ریز و ناخوانا می‌نوشت با علامت Z به عنوان سر سطر و علامت  به عنوان تقدم و تأخر. علامت اخیر ممکن بود به چند صفحهٔ بعدی امتداد سهم کشیده شود. یک فاصله یعنی از سطر بالایی یک سطر فاصله داشته باشد یا دو فاصله یعنی دو سطر فاصله‌دار باشد؛ یا عنوانی را از سر صفحه با علامت عنوان می‌آورد و در وسط سطر فرار می‌داد و قس علیهذا. صبح روز بعد این سی چهل صفحه را می‌داد و می‌گفت: «آگا، اینها را فارسی اش کنید؛ می‌نسخه هم مائین شود.» باید تصدیق کرد که فارسی را درست نمی‌دانست. من باین مثال برای آنکه بفهماند به طرف و امر کند که پر حرفی و وراجی نکند می‌گفت: «در از دراز حرف نزنید.» آن‌گاه من می‌ماندم یا آن خط ریز ناخوانا و جملات غیر فارسی. خدا می‌داند چه می‌گذشت. از این رو در کار خواندن صفحات خط زده، تصحیح شده و حاشیه رفته ورزیده بودم و اشکالی نداشتم و بی‌جهت ادعا نمی‌نمودم.

ولی آقای دکتر مصدق از بس وسواس داشت و دقیق بود به این حرف من قانع نمی‌شد. ضمناً هم نمی‌خواست نوشته‌اش بیرون از زندان برود. لذا شروع می‌کرد بعدیکه کردن. من هم به تصدیق آقای دکتر هم تسند می‌نوشتم و هم خوانا، و همیشه تعریف می‌کرد. ^{۱۵} جدال ما باز سر فاصله از طرفین صفحه و بین سطور در می‌گرفت و آقای دکتر اصرار داشت فاصله زیادتر بگیرم و کلمات را تنگ‌هم ننویسم و من عادت داشتم که فاصلهٔ سطور و کلمات کمتر باشد. با جملات «چقدر کنس هستی آقا، فواصل را زیادتر بگیر» مرا به راهی که خودش می‌خواست می‌کشاند و من هم با میل تبعیت می‌کردم. پس از پاک‌نویس، من می‌خواندم و دکتر با نسخهٔ اصلی مقابله می‌کرد. باز تصحیح‌هایی که لازم بود عمل می‌شد، و حتی گاهی صفحه با صفحه‌ای عوض می‌شد و صفحهٔ قبلی را نظارت می‌نمود که آناً پاره شود. مرا وادار می‌کرد تا کاغذ پاره‌ها را بریزم جیبم، یا می‌گفت که در منزل بسوزانم، یا خودشان یک پاکت بزرگی داشتند که داخل آن می‌کردند تا بتدریج پکسره به مستراح ریخته شود. به قدری کاغذها را ریز ریز می‌کردند که به هیچ وجه نمی‌شد استفاده نمود.

به‌شایعهٔ غیر مستند و مطالب افواهی توجهی نداشتم. اگر به واقعه‌ای اشاره می‌شد تا تاریخ دقیق آن را

نمی‌دانست به تساهل و تسامح موکول نمی‌کرد؛ و حتماً باید به روزنامه، مجله، خطابه، صورت جلسهٔ مجلس شورا با رأی یک دادگاه، مادهٔ قانونی یا آیین‌نامه (و آن ماده را تا چند بار نمی‌خواند و حلاجی نمی‌کرد قبول نمی‌نمود) مستند باشد و الا رکب پوست‌کنده می‌گفت: «مزخرف است، بیندازید دور.» در این قسمت به فدری سختگیر بود که حدیث نداشت. در یک ضرب‌المثل گاهی تردید می‌کرد یا قسمت دوم ضرب‌المثل یا مصرع اول بیتی را که مناسب بود می‌دانست و بقیه را نمی‌دانست مدام فکر می‌کرد که قسمت نداشتن را به یاد بیاوریم. اگر من می‌دانستم و می‌گفتم، به خاطر ایشان هم می‌آمد که رفع نقیصه می‌شد، والا باید از خارج از زندان تحقیق می‌کردم. تازه بحث شروع می‌شد از کی پرسم. من اشخاصی را می‌گفتم. یا قبول داشت و می‌گفت: «بسیار خوب، از او پرسید.» فوراً می‌گفت: «یادداشت کنید.» اگر می‌گفتم «چشم» می‌گفت: «نه آقا، همین الآن یادداشت کن که یادت نرود» مثلاً، در مورد حدیث نبوی «الاسلام یعلو ولا یُعْلَى عَلَیْهِ» من که چنین حدیثی نشنیده بودم. آقای دکتر مصدق بد رستی نمی‌دانست که حدیث نبوی است یا روایت است. قرار شد پرسم. گفت: «از کی می‌پرسی؟» گفتم: «از پدرزنم آقای عباسعلی صالح با آقای حسن صدر یا نصرت (نصرت‌الله امینی).» گفت: «نه آقا، برای اطمینان کامل از یک مسجهد پرسید.» گفتم: «مثلاً از ظهیر الاسلام و امام جمعه چطور؟» خنده کرد گفت: «نه، از آنها لازم نیست.» گفتم: «پس از کی پرسم؟ مثلاً آیت‌الله زنجانی چطور است؟» گفت: «خوب پیدا کردی.»

بلافاصله استنطاق شروع می‌شد که «چطور می‌پرسی؟ رفتن شما بمنزل او صلاح نیست. پس چکار می‌کنی؟» می‌گفتم: «تلفن می‌کنم.» می‌گفت: «تلفن دارد؟» عرض می‌کردم: «بالاخره یک طوری نماش می‌کنم.» در ملاقات بعدی فوراً ریشم را می‌چسبید: «چطور کردی؟» جواب می‌دادم: «نمرهٔ تلفنش را از اطلاعات ۸ پرسیدم و تلفن کردم و به عنوان ناشناس پرسیدم. ایشان هم گفتند که حدیث نبوی است. مطمئن می‌شد و می‌نوشت: «بنا به حدیث نبوی» و خیالش از این حیث راحت می‌شد.

پس از اینکه لایحه‌اش از هفت‌خوان رستم می‌گذشت، می‌داد که بپریم بندهم چند نسخه ماشین کنند. فوری می‌رفتم شهر با منزلشان تلفنی تماس می‌گرفتم. می‌گفتم فردا ماشین‌نویس حاضر شود. یا می‌رفتم منزل خانم ضیاءالسلطنه (منزل دخترشان) می‌سیردم چند نسخه به چه ترتیب و برای چه وقتی حاضر گردد. ماشین‌نویس‌ها را مشهودی مهدی، پیشخدمت با وفای درازمدتش، با دوچرخه می‌آورد منزل یا با ماشین می‌فرستادند. یا خودم می‌رفتم و می‌گرفتم. در ماشین شدن دقت زیادی می‌شد که مبادا نسخه‌ای خارج شود و بعدست دیگری افتد. برای انجام این کار خودم می‌رفتم منزل دکتر متین دفتری در یکی از اطاقهای طبقهٔ بکم. ماشین‌نویس حاضر می‌شد و کار شروع می‌گردید. صفحه به صفحه می‌دادم. اشکالی داشت رفع می‌شد و ماشین می‌نمود. به محض اینکه یک صفحه از ماشین خارج می‌شد می‌گرفتم. او صفحهٔ بعدی را ادامه می‌داد و من صفحهٔ اول را مطالعه می‌کردم. غلط‌گیری و حک و اصلاح می‌گردید. صفحات را برای تُسخن مختلف روی پیش‌بخاری یا میز بهن می‌کردم. این عمل آن قدر ادامه می‌یافت که ماشین‌نویس خسته شود و بقیهٔ کار بماند برای روز بعد یا کار ماشین‌نویسی تمام شود. بلافاصله تمام کارها را پس از رفتن ماشین‌نویس جمع‌آوری می‌کردم. آنهایی را که حاضر بود در کیف خود مرتب فرار می‌دادم و آنهایی را که نیمه‌کاره مانده بود در پوشه و کارتنی فرار می‌دادم و به طبقهٔ دوم منزل می‌بردم. اگر خانم ضیاءالسلطنه بود به ایشان، والا به منصوره خانم دختر آقای دکتر مصدق می‌دادم. گاهی هم اگر هیچ‌یک نبودند، زیر بالش خانم دکتر مصدق می‌گذاشتم و منزل را ترک می‌کردم.

زمانی اتفاق می‌افتاد که در وسط کار ماشین‌نویسی و حک و اصلاح، کاری پیدا می‌کردم. ماشین‌نویس کار خود

را ادامه می داد. من به عجله بیرون می رفتم، کار خود را انجام می دادم و بلافاصله برمی گشتم. اتفاق می افتاد که ۲ بعد از ظهر ماشین نویس را به کار مشغول می کردم و به سراغ آقای دکتر مصدق به سلطنت آباد می رفتم. پس از دو سه ساعت برمی گشتم و کارهای ماشین نویس را می دیدم. تصحیح اوراق شروع می شد تا کار تمام شود. شبهای درازی تا ساعت ۱۱ شب در منزل دکتر متین دفتری به این کارها مشغول بودم.

در اریل که وسواس زیادی داشتم، در تمام مدت ماشین نویسی خودم نظارت داشتم. ولی در اثر زیادی کار و عوض شدن مطالب و تصحیحات دامنه دار و کار ماشین نویسی زیاد، کار خودم هم بیشتر شده بود و نظارت را به شرافتیان پیشکار سی و پنج ساله آقای دکتر^{۱۶} که مورد اطمینان کامل بود و اگذار می نمودم. او هم بعدها معلوم شد نظر به اعتماد زیادی که به ماشین نویس داشتم این کنترل را دقیقاً انجام نمی داده است. نتیجه این شد که در دادگاه بدوی که از ادامه فرانت لایحه دفاعی آقای دکتر مصدق جلوگیری می کردند، برای آقای دکتر بدینی پیش آمد که لوائح را رئیس دادگاه قبلاً فرانت کرده است. حتی خود اینجانب در بدو امر مورد سوءظن فرار گرفتم. بعداً به ماشین نویس نسبت داده شد. این جریان خود داستان مفصلی دارد که بعدها به تفصیل بیان خواهد شد و فحش «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی» از طرف آقای دکتر مصدق به اینجانب منشاءش از اینجاست.

من که از خود مطمئن بودم قسم هم یاد کردم. ولی دستگیری ماشین نویس پس از شروع دادگاه بدوی از طرف فرماندار نظامی تهران و بازداشت یک ماه و نیمه اش، این بدینی را ایجاد کرد که این دستگیری برای برطرف کردن هر گونه سوءظن بوده است و احتمال داده می شود که اصل لوائح به نظر دادگاه رسیده باشد. این مطلب برای آقای دکتر مصدق مسلم بود و برای من مورد تردید. *اللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ*. پس از اینکه یک لایحه یا چند لایحه با ترمیمات بالا آماده می شد می بردم به زندان سلطنت آباد. پس از کمی احوالپرسی و به اصطلاح خوش و پیش، اشیائی که خواسته بودند و در ماشین بود به وسیله امر بر، بعد از معاینه سرگرد بلاری با سرگرد همابون، به اطاق آقای دکتر می آوردند. اشیائی که بنا بود بعداً حاضر شود گزارش می شد. کاغذ یا لوازم التحریر دیگری اگر خواسته بودند تحویل می گردید و یادداشتهای قبلی مرور می شد. خلاصه اینکه حساب یادداشتهای یادداشتهای پس داده میشد و کار اصلی شروع می گردید یعنی فرانت لوائح.

خود آقای دکتر عینک می زد، روی همان نختخواب می نشست و بنهایی شروع به فرانت می نمود و علامت گذاری شروع می شد.

هر سطری را که می خواندند، هر عیب و نقصی که در کلمه می دیدند اعم از غلط تصحیحی و غیره، یک یاد دو سه، به تعداد اغلاط، * (با اضافه) در ردیف همان علامت می گذاشتند و رد می شد. این عمل را بدون انقطاع ادامه می داد. اگر لازم می شد عباراتی اضافه نمایند، علامت می گذاشتند و در حاشیه صفحه یا صفحه دیگری می نوشتند. در خلال این احوال یک نسخه را هم من می دیدم و یادداشت می نمودم. وقتی که علی الظاهر یک دور مطالعه و علامت گذاری آقای دکتر تمام می شد، مقابله و مشورت برای تصحیح یا تصحیحات کلمات شروع می گردید.

در هر سطری که علامت با اضافه گذاشته بود به آن توجه جلب می گردید. دیگر محتاج نبود که وقت خود را در سطور دیگر که به نظرشان بی عیب می نمود تلف نمایند. یادش هم بود که در این سطر چه اشتباهاتی هست. اگر احیاناً از نظرشان محو می شد تعداد * معلوم می کرد که یک یا چند اشتباه وجود دارد یا تصحیح لازم است. بتدریج که پیش می رفتیم این اشتباهات یا اشتباهات تصحیح می شد و خطی روی علامت * زده می شد. نسخ دیگر پیش من بود. سند سند تصحیح می کردم. می پرسید: «تصحیح کردید؟» می گفتم: «بلی.» یا «یک نسخه مانده است.» یا «اجازه فرمایید حالا تمام

می‌کنم. پس از اینکه تصحیح آن سطر تمام می‌شد به سطر دیگر یا صفحه دیگر می‌پرداختم. گاهی هم برای اطمینان نُسخ را یکی یکی می‌دید و باز کار ادامه پیدا می‌کرد. در بین این کار باز نظرانی برای ایشان یا من پیدا می‌شد. مشورت می‌کردیم، تصمیمی می‌گرفتیم یا اینکه می‌بایستی از اهل فن یا مطلع خارج کسب نظر و اطلاع کنیم.

باید این نکته را خاطر نشان کنم که هیچ‌گاه اراده‌ام را تحمیل آقای دکتر مصدق نکردم. هر چند ایشان هم کسی نبودند چیزی را که خود قبول نکنند بشود به ایشان تحمیل کرد. منظور این است که اخلاقاً نمی‌خواستم اراده خود را تحمیل نمایم و در صورت عدم قبول نیز افسرده نبودم. این مطلب در عین حال مفهوم آن را ندارد که مردی بی‌اراده و بی‌تصمیم و آلت معطله و صم و بُکم باشم و اظهار عقیده نکنم. ولی در مقابل عدم قبول استدلال و اظهار نظرات جز صرف نظر کردن از عقیده خود چاره‌ای نداشتم و به خود هموار می‌کردم و ناراحت هم نمی‌شدم. هیچ. چرا؟ زیرا با خود چنین فکر می‌کردم که وکیل در حقیقت کمک و سخنگوی منم باید باشد که به نفع او صحبت کند و از او دفاع کند و هر چه به نظرش می‌رسد که مفید به حالش باشد شرافتمندانه آن راه را تعقیب کند. اگر موکل نادان و بی‌اطلاع باشد، مثل مریضی که چشمش به فکر و نسخه و عمل طیب و به اصطلاح بدست پزشک است. برای یک چنین موکلی استدلال و بحث مورد پیدا نمی‌کند. حتی برای دفاعات یا آخرین دفاعات موکل هم باید به اصطلاح نسخه تهیه کرد و بدستش داد و جوابهایش را در دهانش گذاشت که اگر چنین پرسیدند چنان بگو. گفته قابلیت را این طور تصحیح کن: و خود وکیل هم برود برای رفو کردن حرفهای بی‌مورد موکلش و آب و روغن دادن به آن. ولی من با موکلی طرف بودم که مبتای گفتارش این بود: «من نخست‌وزیر قانونی هستم. شاه حق عزل مرا نداشته است. نظامیان کودتا کرده‌اند. کودتا نگرفته است. به فاصله چهار روز نوطه کرده‌اند و با توپ و تفنگ خانه‌ام را خراب کرده‌اند، اموال را به تاراج برده‌اند و خود مرا به زندان انداخته‌اند.» موکل من کسی است که در ۲۸ ماه صدارت و نخست‌وزیری اول مقام زادر دولت داشته و مهمترین جریانات کشور اعم از داخلی و خارجی را اداره می‌کرده است. در عین حال مردی رشید، محیط به اصول و مبانی کلبه توانین و خودش صاحب قلم است. عمل من در این جریان چنانکه در بسادداشت روز ۱۹/۷/۱۳۳۲ نوشته‌ام، قبول و اجرای تز او بود؛ مضافاً بر اینکه کسی که مدافع حقوق ایران، و به قول عده‌ای، مدافع حقوق خاورمیانه و شرق در شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه بوده است. خود بخوبی هم توانا و هم عالم به این است که چه بکند، چه بنویسد، چه بخواند، به چه نحو بخواند، چه زمته‌ها و حالات بگیرد، در مقابل هر عمل طرف دعوا چه عکس‌العملی نشان دهد و در برابر سوالات پیش‌بینی نشده دادگاه چه پاسخهایی بدهد. بگیرد، بخندد، ناسزا گوید، شوخی کند، همه را به باد مسخره بگیرد، به خودش نسبتهای غیرواقع بارز بدهد که از شدت وضوح همه را به‌خنده آورد، نک مضرابهایی در وسط صحبتهای سرتیب آزموده بزند که مثلاً یک ساعت گفته‌ها و بیانات طرفه را نقش بر آب نماید و به اصطلاح خوددکتر تهیه کنندگان کسبفرخواست و نطقها را به اعجاب اندازد و به کار جدید و نهیه نطقهای جدید وادارد که به تفصیل در موارد خود بیان خواهد شد. با یک چنین موکلی که در دوره ششم تقنینیه، به قول خود در اول دوره دیکتاتوری، می‌تواند به آن صورت و با آن زرنگی حرفهایش را بزند که هم علی‌الظاهر به کسی بر نخورد و هم حرفهایش را زده باشد چه می‌شد کرد؟ مثلاً مساجه کنم که ایسن حرفتان صحیح نیست؟ این استدلال تاریخی بجا نیست؟ این جملات مضحک است؟ این عبارت زنده و برخوردار و برخورنده دادگاه ممکن است از ادامه‌اش جلوگیری کند؟

به هیچ وجه من الوجوه این شوخیها با ایشان، به قول ریاضیون، نه لازم بود نه کافی. حرف حرف او بود و بایستی هم همان طور می‌شد. جرح و تعدیل عبارات، پیشنهاد ذکر مطالب، به یاد آوردن جریانات تاریخی، نهیه مدارک، نهیه

لایحه و قرائت آن و جرح و تعدیل به طور مطلق با آقای دکتر مصدق بود. بویزه بعضی لوایح دفاعی را که بیشتر جنبه سیاسی داشت خود تهیه می کرد، در چندین نسخه پاکتویس می کرد و عوض می کرد و تصحیح می کرد. بنابراین من حتی یک «راو» هم بدون نظر ایشان کم یا زیاد نمی کردم. در بیانات شفاهی هم بر حسب مورد تصدیق و پس از مطالعه در روزنامه مورد تحسین هم واقع می شدم. ولی وقتی که دادستان یا رئیس دادگاه بدوی می پرسید: «حرف و کیل خود را قبول داری؟» یا صدای بلند و دو دست رو به بالا گرفته می گفت: «خیر خیر»، و همه را به خنده می آورد بی آنکه اظهاراتم به ضررش باشد سهل است همیشه به نفع او بود. چون یک بار گفته بود: «این و کیل دادگاه است و و کیل من نیست.» حقیقت همین بود؛ ولی در دادگاه تجدیدنظر حفاً و کیل او بودم.

با این ترتیبات تصحیح یا تصحیحات تمام می شد. اگر به لوایح ماشین شده لطمه زیاد وارد نمی آمد به نحوی که خواندنش مشکل می شد، بهمان اکتفا می کرد. روستترین نسخه را برای خود بر می داشت و بقیه را بمن می داد که نگاه دارم و طبق دستور و مشاوره بعدی عمل شود.

دکتر مصدق عقیده مند به این بود که باید نوشته ها مدنی بماند، و به اصطلاح خودشان، بیات شود. یعنی آن نوشته حاضر و آماده بماند و فرصتی باقی باشد تا رویش فکر شود و بعد تجدیدنظر گردد. با کار عجولانه و دست پاچگی هیچ موافقتی نداشت. ولی برعکس، برای آماده کردن عوامل کار، مباحث لایحه و نوشته، جمع آوری مدارک و دلایل عجول و با شتاب بود؛ و همان طوری که قبلاً هم اشاره شد، حرف بی مدرک و بی دلیل و بی مبنا به خرج نمی رفت. برای جمع آوری دلایل و مدارک عجله داشت که بتواند به اصالت دلایل و مدارک و حداستفاده از آنها در موضوع مورد نظرش تعمق نماید، در قالبهای مورد نظر بریزد و بعد آنها را روی کاغذ بیاورد و کلاسه کند. چون خود را قادر می دانست که اگر نتوانست مطالبش را به طور کتبی تهیه کند شفاهی هم بتواند بگوید، لذا اصرارش روی قسمت اول محسوس و واضح می گردد.

بیات عقیده، وسواس سیاسی و مناعت طبع دکتر مصدق به قدری بود که در جمع آوری و قبول اسناد به طور محسوس واضح می گردید. اگر در وضعی فرار می گرفت که ممکن بود با استفاده از مشابهات تاریخی و یا با استناد به وضع مشابه دیگری از خود دفاع نماید اما این امر را موجب آلودگی خود می دید، ننگ داشت که حتی با ایما و اشاره این تشابه را بگوید و اتخاذ سند کند. وقتی هم توضیح کافی داده می شد، می گفت: «بینداز دور، او مرد ننگینی است.» و قضیه تمام بود.

از همه این گفته ها و گفتار بعدی که روی خصایص این مرد بیان خواهد شد، می خواهم این نتیجه را بگیرم که در کلیه امور جاری، خانوادگی، سیاسی و اداری، یعنی هر عمل جزئی، صاحب عقیده و نظر خاص بود که هر یک آنها نقش نگین شده بود و تزلزلی نداشت. به قدری محکم و قوی بود که به کوه پولادین می مانست. سر بسر گذاشتن و استدلال کردن به هیچ وجه من الوجوه نتیجه نداشت، و استدلال عبث بود و آهن سرد کوبیدن.

با آن مشخصات و نحوه کار و ما ز فکر و روش، کار ما برای تهیه لوایح و مشاوره ادامه داشت. اینها جریان کلی بود و در صفحات آتی در هر موردی که پیش می آید به طور تفصیل آنچه گذشته بیان خواهد شد.



قسمتی از لوایح که خود دکتر مصدق تهیه نموده بودند حاضر بود که نظر و مطالعه کلی روی آن انجام دهند و صبح آدینه ۲۴ مهر به وسیله مشهدی مهدی بمنزلمان آوردند و تحویل دادند. شب آدینه بمنزل آقای دکتر تلفن کردم و گفتم: «فردا پیش آقای دکتر مصدق خواهیم رفت. خیال می کنم بد نباشد غذایی هم از منزل بدهید که تسنوعی داشته

باشد.» پرسیدند: «چه بدهیم؟» گفتم: «دکتر بمن نگفته‌اند. شما ببینید چه غذایی دوست دارند تا نزدیکی های ظهر حاضر کنید و ماشین که می‌فرستید مرا برساند غذا را هم بدهید.» گفتند: «خوب.»

ساعت ۱۱ ماشین را با غذا و میوه آوردند. سوار شدم. ساعت ۱۱:۲۵ به سلطنت آباد رسیدم. از دو سه خوان رد شدم. به اطاق دکتر وارد گردیدم. سلام و علیک طبق معمول بجا آمد. امر بر، یعنی سر باز مأمور خدمت دکتر، را صدا کردم گفتم: «می‌رویدم در؛ برای آقای دکتر مصدق غذا و میوه آورده‌اند. بیاورید و جناب سرگرد بلاری هم بازدید کنند.» اطاعت می‌شود» گفت، عقب‌گرد کرد و رفت. چون قرار بر این بود که ماشین دم در آهنبین باغ سلطنت آباد بماند. من می‌آمدم تا نزدیک کلاه‌فرنگی زندان و وارد زندان می‌شدم. هر چه برای دکتر آورده بودند، به وسیله مأمورین حفاظت اختصاصی زندانیان ساکن کلاه‌فرنگی تحت نظر سرگرد بلاری می‌آوردند. سرگرد بلاری بازدید می‌کرد و اجازه می‌داد که به اطاق آقای دکتر مصدق بیاورند. در مورد دیگر زندانیان هم گسویا همین رسم معمول بود. ولی نوشنجات و کتاب و روزنامه که همراه من بود از این قاعده مستثنی بود و با کیف‌دستی خود آنها را می‌آوردم به زندان با خارج می‌کردم. علی‌الاصول از کنترل مصون بودم و همین‌طور هم بایستی می‌شد.

تا ناهار را بیاورند ظهر شده بود و ساعت صرف غذا بود. گفتند امر بر بسته را باز کند بسپند غذا چیست. باز کردند. زرشک‌پلو با مرغ، و میوه انگور بود. دستور داد دو بشقاب بیاورند با قاشق و چنگال. از سوپ زندانیان هم استفاده کردیم. ناهار صرف شد. پرسیدم: «ماشین کی برگردد؟» گفت: «گویا خانواده هم می‌خواهند بیایند دیدن. آنها را می‌آورد.» بعد به‌رآننده خبر فرستادم و رفت. تا این تاریخ ماشین اختصاصی خود دکتر حاضر نشده بود و با ماشین دکتر متین‌دفتری رفت‌وآمد می‌کردم.

غذا و میوه صرف شد. سیگاری آتش زدم و یک عدم تحرک و کار ۱۰ دقیقه هم که عادت دکتر است عملی شد و کار شروع گردید.

کار ادامه داشت تا ساعت ۴ بعد از ظهر. سر ساعت ۴ یک سینی شامل یک فوری چای و آب‌جوش و دو فنجان چینی با قاشق وارد اطاق کردند. قند و شکر هم از روی میز گوشه اطاق آوردند. من چای را با قند می‌خورم و ایشان با شکر. چهار قاشق مری‌باخوری شکر ریختند و چای خود را خوردند، چای کهن‌نگ. من هم به عادت خود دو استکان چای خوردم. این بساط هم برچیده شد و باز کار شروع گردید.

طرز ملاقات خانواده آقای دکتر مصدق این بود که قبلاً سرهنگ آزموده، فرمانده و سرپرست محافظین زندانیان، حاضر می‌گردید. سرگرد بلاری می‌رفت دم در آهنبین باغ سلطنت آباد خانواده دکتر از ماشین خودشان پیاده می‌شدند و سوار جیب سرگرد بلاری که جیب جنگی بود می‌شدند تا پای پله‌های کلاه‌فرنگی و از آنجا می‌آمدند بالا. در طول مدت ملاقات یکساعته، کمی بیشتر یا کمتر، این حضرات بودند و بعد می‌رفتند.

ساعت ملاقات نزدیک می‌شد. مثل اینکه مدنی بود ملاقات انجام نگرفته بود. دیدم آقای دکتر مصدق حالت شتاب و عجله به خود گرفته است. تند تند حرف می‌زند. چیزی می‌پرسد. جواب را دفعه اول درست درک نمی‌کند. با عجله می‌پرسد: «چه فرمودید؟» تند تند می‌نویسد. دکتر که در نوشتن هیچ رعشه‌ای در دست‌هایش مشهود نمی‌گردید، کمی دستش مرتعش و حتی در کاغذ هم محسوس می‌شود که می‌لرزد. عینک را برمی‌دارد روی میز می‌گذارد. بلافاصله برمی‌دارد. قلم خودنویس را که علی‌الظاهر محتاج جوهر نبود جوهر می‌کند. در طی نیم ساعت که به وقت ملاقات مانده بود این حرکات که برآیم غیر منتظره بود از دکتر مشاهده می‌گردید. نمی‌دانستم این حرکات ناشی از چیست. زیرا به‌سابقه چند جلسه ملاقات در زندان، و قبلاً هم هنگام عهده‌داری ریاست دولت، جز آرامش و سکون و خونسردی و

خوشمزگی چیزی ندیده بودم. از اطاق دکتر خارج شدم. در پایین پلهها دیدم سرهنگ آزموه قدم می‌زند. این خود مقدمه ملاقات بود. بلافاصله سرگرد بلاری در حال راندن جیب با خانواده دکتر پای پلهها ایستاد. خانم دکتر مصدق (خانم ضیاء السلطنه)، منصوره خانم دختر دکتر (خانم دکتر متین دفتری)، خانم قدس اعظم زن مهندس احمد مصدق، که برای اولین بار پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و غارت شدن اثاثش به دیدن پدر شوهر که در عین حال دایی اش بود آمده بود، و علی پسر کوچک دکتر متین دفتری بودند. همه با هم وارد اطاق آقای دکتر شدیم. «سلام»، «سلام»، «سلام». جوابی داد. خانمش رفت طرف غرب نختنخواب. زن و شوهر دست به گسردن کردند و شانسه و گسردن همدیگر را یوسیدند. دخترش رفت به همین ترتیب. دکتر با حالت نائز اشککش جاری است. مرتب دخترش می‌گوید: «آقا، حالتان که بحمدالله خوب است؛ ای آقا جون، متأر نباشید». چشمش پر اشک است. ولی خیلی خودداری می‌کند خود را خون سرد نشان دهد. او را نسبت به دیگر فرزندان دکتر فویتر دیدم. عروسش (خواهرزاده دکتر)، زن مهندس مصدق، عینک مشکی زده بود. بزور می‌خواست دست دایی را بوسند. دایی نمی‌خواست بگذارد و او به اصرار می‌بوسید. عروس گریه را سر داده بود. نوه اش هم رفت طرف پدر بزرگ. او را هم با بابزرگ مفصل بوسید. خانم دکتر در دست راست و پایین دکتر، عروس و بروی دکتر، منصوره خانم زیر دست او، سرهنگ آزموه در گوشه جنوب شرقی اطاق و من هم دست چپ دکتر جلوی میز گرد نشستیم. دکتر با حالت گریه گفت: «بمیرم برای تو قدس اعظم. همه چیزت را بردند. تو چه تقصیری داشتی؟ شما همه گرفتار من شدید». عروسش در حالی که از زیر عینک اشکهایش را پاک می‌کرد می‌گفت: «دایی جان، همه فدای سر شما. جان ما فدای شما. شما سلامت باشید. این فرمایشات را نفرمایید. انشاءالله شما بیرون می‌آیید. به سلامتی شما ما همه چیز داریم. بحمدالله شما سلامت ماندید. جای شکرش باقی است. همه چیز ما شما هستید». بتدریج التهاها نسکین یافت. جای آوردند با نان شیرینی که منصوره خانم آورده بود. جز خود دکتر همگی خوردند. صحبت از وضع خانه و احتیاجات شخصی بود. مثلاً: «شلواری که فرستاده بودید بلند بود؛ کمی کوتاهتر شود. کفش را بدهید به همان کفایت خودمان نمره پایم را دارد؛ کمی راحت باشد. برای دادگساره که می‌خواهم بروم اسباب زحمت نشود». سراغ و احوال بچه کوچکها را می‌گرفت (از بزرگها حرف نمی‌زد). از خانه و اموال هیچ صحبتی بهمین نمی‌آورد. از هوا و باد و سرما، «کی آمدید؟»، «راه چطور بود؟» «حالم بد نیست» حرف می‌زد یا سوزهای در مورد یک میوه یا یک غذا بهمین می‌آورد. خودش می‌گفت و به تشریح و تفصیل می‌پرداخت، و مرتباً ساعت را نگاه می‌کرد که بیشتر از یک ساعت نمانند.

اجازه داده شده بود هفته‌ای یک روز خانواده اش بملاقاتشان بیایند. ولی دکتر در مقابل سؤال اینسکه «چه می‌خواهید بفرستیم یا هفته دیگر بیاوریم؟» می‌گفت: «خودم خبر می‌کنم». خیر کردنش هم به این ترتیب بود که به سرگرد بلاری می‌گفت: «بممنزل دکتر متین دفتری تلفن کنید ببینید مایل به آمدن هستند یا نه». آنها که البته مایل بودند دکتر را ببینند ساعتش را می‌پرسیدند. بعد به سرهنگ آزموه اطلاع می‌دادند که در آن ساعت حاضر می‌شد. این ملاقاتها همیشه روزهای جمعه بود. اغلب اوقات بالعکس از منزل به زندان سلطنت آباد تلفن می‌شد که «آقا اجازه می‌فرمایند خدمتشان برسیم؟» بعدتر خبر می‌دادند. دکتر مثلاً می‌گفت: «ساعت ۵ بعد از ظهر بیایند؛ یا «این هفته کار دارم بیایند». و روی حرفش حرفی نبود. به طوری که بعدها خواهد آمد، پنج هفته متوالی خانواده اش را راه نداد تا به وساطت من و افسران سرپرست زندان اجازه داد که خانواده اش بیایند و او را ببینند. چون در دادگاه گفت: «من نه زن دارم نه بچه دارم نه علاقه دارم، جز علاقه به وطنم». پنج هفته روی همین حرفش در دادگاه به خانواده اش راه نداد. برای اینکه ثابت کند در گفتارش صادق است و حقاً صادق بود.

یک ساعت تمام شده تمام نشده خود دکتر گفت: «وقت گویا تمام است؛ هوا هم خیلی تاریک شده است. بفرمایید در امان خدا.» شال و کلاه‌ها را جمع کردند. باز خدا حافظی با روبوسی و معانقه آنچنانی تمام شد. باز دکتر متأثر و گریان شد و بمن هم گفت: «شما هم می‌فرمایید؟» گفتم: «خیر. من فعلاً کمی اینجا کار دارم. خانمها می‌روند ماشین می‌فرستند. بعد من می‌روم. حالا من هستم.» ساعت ۶ بعد از ظهر شده بود که رفتند. در روزهای پاییز ساعت ۶ هوا تاریک است. این اولین ملاقاتی بود که در حضور من خانواده‌اش به دیدن دکتر آمده بودند. آن التهاب قبل از آمدن خانواده که از دکتر دیدم، و این هم جریان ورود و روبوسی و تأثر و این هم پایان ملاقات و کثرت تأثر. انصافم نیامد پیرمرد را تنها بگذارم. تنهایی و حست‌زآ و غم‌انگیز زندان که تاریکی همه جا را فرا گرفته بود و باغ غم‌افزای سلطنت آباد با صدای زاغ و زغن به ندی اندوهناک بود که رفتن جایز نبود. ماندم شروع به صحبت کردم با مطالب بی‌موضوع و مشغول‌کننده‌ای از این قبیل: «امروز هوا غیر عادی سرد شده است. آفتاب خوبی امروز بود. اختلاف درجه حرارت سلطنت آباد و شهر زیاد است. پاییز هوایش گزنده است و هوا نه سرد است که لباس ضخیم بشود پوشید نه گرم است؛ خلاصه خنثی است. آقا هوای مشهد خیلی منفر است. به اصطلاح اهل آنجا، بادیزن و پوسنین را باید با خود داشت. یک سال، سال ۱۳۲۴، من رئیس نظام وظیفه مشهد بودم. واقعا میوه‌های خوبی دارد.» دکتر که خودش خوب می‌فهمید که شیروور می‌بالم «بلی» ای می‌گفت، تصدیق می‌کرد، مناسب حال چیزی می‌گفت، از خاطرات ریاست مالیات خراسان صحبت می‌نمود. البته فورمولی، به اختصار و به اصطلاح تشریفاتی. یکمرتبه گفتم: «آقا اجازه می‌فرمایند کارمان را ادامه دهیم؟» موافقت کردند. کار شروع شد.

خوب به یاد دارم که لایحه ایشان در قسمت مربوط به دخالت اجانب در امور کشور ایران بود با این عبارت: «چنانچه از یک نفر که کمترین اطلاعی از امور این کشور دارد سؤال کنید، خواهد گفت به وسیله دربار، مجلس و دولت.» و این سه وسیله را جدا جدا شخصاً شرح داده بود.

نسخه‌های ماشینی شده حاضر بود. یک نسخه دست خودش بود. تصمیم گرفته بود به نیمی‌سار آزموده عنوان «دادستان ارتش» نهد. در نسخه‌های ماشینی شده غالباً عنوان «دادستان ارتش» نوشته شده بود؛^{۱۷} و هر جا که دادستان ارتش نوشته شده بود با تغییر کلمه یا حذف کلمات و جایگزین کردن کلمات سرنویس آزموده، طرف دعوا، مدعی و آن مرد لفظ «دادستان ارتش» را به زبان نیاورد که نیاورد. زیرا می‌گفت که طبق لایحه قانونی ۱۶ فروردین ۱۳۳۲، کتاب اول قانون دادرسی ارتش، حذف شده است و دادستان ارتش عنوان قانونی ندارد و به این دلیل نباید کسی را دادستان ارتش خطاب کرد.

این لایحه مفصلترین و مهمترین لایحه دکتر مصدق بود که چندین بار حکم و اصلاح شده بود و دوازده صفحه ماشینی بود. باز دو صفحه اولش را بکلی عوض کرد. یک نسخه را خودش برداشت و گفت: «یک نسخه هم شما بردارید. هر جا کلمه دادستان ارتش بود مقابل آن سطر در حاشیه علامت باضافه بگذارید که بعد پاک شود تا بعد ببینم چه باید کرد و چگونه عوض کنیم.»

عقیده داشت دو نفر جدا کار کنند و بعد با هم مقابله کنند بهتر است. کار شروع شد. من که تمام کردم گفتم: «حاضر.» ایشان هم تمام کردند. مقابله دو نسخه شروع شد. تا توانستیم به جای دادستان ارتش، سرنویس آزموده گذاشتیم. در یک جا مثلاً نوشته شده بود: «زیر عدد شش^{۱۸}، آقای دادستان آن را یکی از دلایل بر هم زدن وراثت تخت و تاج قرار داده‌اند.» در اینجا آقای دادستان را حذف کرده و به جای آن کیفرخواست گذاشتیم.

در یک جای دیگر نوشته بودیم: «هر کس عملی را برای نیل به منظوری می‌کند. ای کاش که آقای دادستان کل

می فرمودند که مراد من و همکارانم از برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج چه بوده است؟» اینجا هم دادستان کل را غلط زدیم و سرنیپ آزموده نوشتیم. یک جای دیگر دو سطر پایین تر به جای آقای دادستان کلمه ایشان قرار دادیم. در بعضی جاها دکتر دیده بود من متوجه نشده بودم و بعضی جاها بالعکس هر دو دیده و علامت گذاشته بودیم. تمام نسخه‌ها را تصحیح کردیم. مجدداً دکتر یک نسخه تصحیح شده را گرفت و باز نظری انداخت. خاطر جمع شدیم. شد ساعت نزدیک ۸ بعد از ظهر. گفت: «شام تشریف داشته باشید.» گفتیم: «اجازه بفرمایید مرخص شوم. کاری هم دارم.» پرسید: «ماشین آمده است؟» گفتیم: «قاعدتاً باید آمده باشد.» گفت: «نه آقا، بفرستید پرسند. در این هوای سرد سرما می خورید. آقا، در این هوا خودتان را سرما ندهید. هوا زنده است.» سرباز را صدا کردیم (دو دست را چند بار بهم می زد و سرباز می آمد). آمد. فرستادیم از اطاق سرگرد بلاری به اطاق افسر نگهبان دم در سلطنت آباد تلفن کرد. خبر آوردند ماشین مدنی است آمده.

وقت آمدن، دکتر گفت: «با حسین — منظور دکتر عبدالله معظمی — تماس بگیر و ببین چه کرده است. هر چه زودتر مطالب راجع به رد صلاحیت را بنویسند بدهند که ما هم مطالعه کنیم.»

خدا حافظی کردم و از راه خیابان دولت قلهک به شهر مراجعت کردم: چون در راه سه راه ضرابخانه سربازخانه‌هایی بود که جلو ماشینها را می گرفتند و از ساعت ۸ بعد از ظهر عبور ممنوع بود و خطر داشت. همان شب برای جای عصر با همه خانواده پدر خانم و خودم بکجا دعوت داشتیم. رفتیم منزل. کیفم را قفل کردم. جای مطمئن گذاشتم و رفتم. ساعت ۱۰ شب به منزل مراجعت نمودم. چون گفته می شد در آن روزها کنترل و نظارتهای شدیدی روی اشخاص، تلفن‌ها و مرادوات می شود و ممکن بود خود حسین و تلفنش و خود من و تلفن منزل تحت کنترل باشد، لذا فرار گذاشتیم مرا به نام مستعار «جلیلی» خطاب کند. باز قرار شد ساعت‌های ۷ صبح و ۱۰ شب بهم تلفن کنیم و اضطراراً ساعت‌های ۱ بعد از ظهر به منزل مادرش (که نهارها را معمولاً آنجا صرف می کرد) تلفن یزنم و صحبت نمایم.

ساعت ۱۰ شب تلفن صدا کرد. رفتیم پای تلفن. جلیلی را خواسته بودند. گفت: «اگر وقت داری بیا.» پسران سفید کت غیر نظامی و شلوار نظامی پوشیدم و با ناکسی به خیابان سعدی، کوچه بدایمی، مطب دکتر وکیلی، طبقه بالا رفتم. حسین آنجا بود. پس از خوش و بش و پرسیدن احوال دکتر، اظهار کرد: «نصمیم گرفته بودم صورتی از افسران و طبقه لیسانسیه حقوق را ببینم و یکی از آنها وکیل آقای دکتر مصدق شود. اتفاق بر این شد که شما هم افسرید هم لیسانسیه حقوق و هم مورد اطمینان و امین. حال اگر از لحاظ لوایح دفاعی در دادگاه کاری لازم شد به وسیله وکلای مبرز دادگستری کمک می کنیم.» گفتیم: «لواایح اصلی را که جنبه سیاسی دارد خودشان تهیه کرده اند و می کنند؛ احتیاجی به کسی ندارد. از لحاظ رد صلاحیت که در شروع محاکمه باید صحبت شود محتاجم که وکلای ورزیده لایحه تهیه کنند. به شرطی که اولاً زود تهیه شود تا برای آقای دکتر مصدق و من محل مطالعه و تصحیح و اظهار نظر و پاکتویس و ماشین شدن بماند. و چون ممکن است تحت کنترل باشم و اشکال ارتباط هست، طوری کار تمام شود که آخر به عجله نیفتیم.» ایشان گفتند: «ما پیش بینی این کار را کرده ایم. چند نفر جمع شده اند و مقدمات تهیه لایحه شروع شده است. از این لحاظ اطمینان داشته باشید.» بعد پرسید: «حالا محاکمه کی شروع می شود؟» گفتیم: «روز ۱۹ مهر وکالت را قبول کرده ام. از روز ۲۰ مهر، روز بعد از قبول وکالت، ناده روز حداکثر مجال داریم. بسعد از آن جلسه مقدماتی دادگاه تشکیل می گردد. خلاصه ما تا روز سی ام باید خود را آماده کنیم. هر چه بیشتر طول کشید، صرف مرور و تصحیح و تکمیل و رفع نواقص لوایحمان خواهد شد. ما باید تا سی ام مهر ماه حسابمان را بکنیم و احتیاط از دست

ندهیم تا غافلگیر نشویم. امروز پنج روزمان تمام شده است: پنج روز دیگر مانده است. خود من و آقای دکتر مصدق بیکار ننشسته ایم و لوایح دفاعی در مورد رد صلاحیت نهیه می‌کنیم. اگر وکیل دادگستری این کار را بکند بهتر خواهد بود.»

ضمناً باید یادآور شد که اشخاصی به منزل خانم دکتر مصدق مراجعه می‌کردند و پیشنهاد می‌کردند که حاضرند به من کمک کنند که اسامی هیچ‌یک را نخواستیم بدانم. خانم دکتر می‌گفت: «یک آقای امروز آمده بود با تلفن می‌کرد که می‌خواهم لایحه‌ای بنویسم.» یا می‌گفت: «یک آقای دیگری دیشب سفارش کرده بود که می‌خواهد لایحه‌ای بنویسد.» در جواب تمام این صحبتها به خانم می‌گفتم: «خانم، هر کس داوطلب این کارها شد بسفر مایید: هر چه می‌خواهید بنویسید، بنویسید. مرحمت کنید ما به‌وکیل آقا می‌دهیم. هر چه دادند می‌دهید به‌بنده. من هم با آقای دکتر می‌خوانیم. هر چه مفید بود استخراج می‌کنیم. خانم، ما معطل و عده و وعید نمی‌توانیم بمانیم. ما کار خودمان را تند تند باید بکنیم. آنها هم که تلفن می‌کنند اگر حقیقتاً علاقه‌مندند کاری بکنند، بکنند و بدهند. چرا حرفش را می‌زنند؟ اگر می‌خواهند ما را معطل کنند ما معطل نیستیم.»

آنچه که به یاد دارم، در روزهای اول شروع دادگاه هجده صفحه باریک که با خط خیلی خوب راجع به رد صلاحیت نوشته شده بود. به منزل آقای دکتر مصدق داده بودند که عیناً به من داده شد. من این متن را مطالعه کردم. قسمتهایی که مفید بود علامت گذاشتم و آن موقع که دکتر سخت سرگرم تنظیم و مرتب کردن لوایح و دادن نسیب و سوتیر به لوایحش بود به مطالعه ادامه دادم و کلیات را گفتم. نکات جالب توجه را که حتماً تا آن موقع برخورد نشده بود از روی آن استخراج و به‌بلای لوایحمان وارد کردیم. دکتر عقیده داشت که این لوایح که بی‌موقع می‌رسد جز تلف کردن وقت و سر در گم شدن نتیجه دیگری ندارد و به من سفارش می‌کرد: «شما بخوانید. قسمتهایی که به نظر من حساس است مطالعه نمایید و علامت بگذارید تا با هم بخوانیم و ببینیم کجا می‌شود جایش داد. والا بگذارید کنار و خودتان را بیجهت مشغول نکنید.»

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا. خبر نگار چه می‌خواهد؟ خبر جالب، خبر مربوط به وقایع روز، بخصوص خبری که مورد توجه محافل داخلی و خارجی باشد. شروع محاکمه دکتر مهمترین خبر روز در داخل و خارج کشور بود. وقتی که ادعای صادر شد و اعضای دادگاه معین شدند، دسته‌گرفته اطلاعاتی از طریق نیمسار مرتیب آزموده با نیمسار سرلشکر قبلی رئیس دادگاه در اختیار خبر نگاران قرار می‌گرفت. با اگر مراکز نزدیک به این دو مرجع حرفهایی می‌زدند و نمی‌خواستند به نام آنها منتشر شود، مخبرین داخلی با آب و تاب به نام یک منبع موثق یا منبع نزدیک به دادستانی مطالب را راست و دروغ بهم راست و ریس می‌کردند. از نظر مردم آن روز این متاع را می‌بایستی به بازار آورد. بویزه روزنامه‌فروشها غروب سر کوی و برزن داد بزنند و بگویند: «محاکمه دکتر مصدق»، و جملاتی شبیه به این: «اظهارات دادستان ارتش راجع به محاکمه دکتر مصدق»، «تاریخ محاکمه دکتر مصدق» و روزنامه بفروشدند و تیراز خود را بالا ببرند.

چنانکه گفتم کیفرخواست صادر شده بود و کسی با دکتر تماس نداشت جز من که عصر روز ۱۹ مهر و کالتم در روزنامه‌های عصر درج و منتشر شد و من هم روزها به‌دائری ارتش سر می‌زدم که از پرونده رونوشت بردارم. خبر نگاران روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، پست تهران و هفته‌نامه‌ها و گاهی مخبرین خارجی و مجلات در دفتر سرگرد شکوهی منشی دادگاه برای کسب خبر سر می‌زدند و عکس می‌انداختند. با سماجت عجیبی که اختصاصی

ندهیم تا غافلگیر نشویم. امروز پنج روزمان تمام شده است؛ پنج روز دیگر مانده است. خود من و آقای دکتر مصدق بیکار ننشسته‌ایم و لوایح دفاعی در مورد رد صلاحیت نهیه می‌کنیم. اگر وکیل دادگستری این کار را بکند بهتر خواهد بود.»

ضمناً باید یادآور شد که اشخاصی به‌منزل خانم دکتر مصدق مراجعه می‌کردند و پیشنهاد می‌کردند که حاضرند به‌من کمک کنند که اسامی هیچ‌یک را نخواستیم بدانیم. خانم دکتر می‌گفت: «یک آقای امروز آمده بود با تلفن می‌کرد که می‌خواهم لایحه‌ای بنویسم.» یا می‌گفت: «یک آقای دیگری دیشب سفارش کرده بود که می‌خواهد لایحه‌ای بنویسد.» در جواب تمام این صحبتها به‌خانم می‌گفتم: «خانم، هر کس داوطلب این کارها شد بسفر مایید؛ هر چه می‌خواهید بنویسید، بنویسید. مرحمت کنید ما به‌وکیل آقا می‌دهیم. هر چه دادند می‌دهید به‌بنده. من هم با آقای دکتر می‌خوانیم. هر چه مفید بود استخراج می‌کنیم. خانم، ما معطل و عده و وعید نمی‌توانیم بمانیم. ما کار خودمان را تند تند باید بکنیم. آنها هم که تلفن می‌کنند اگر حقیقتاً علاقه‌مندند کاری بکنند، بکنند و بدهند. چرا حرفش را می‌زنند؟ اگر می‌خواهند ما را معطل کنند ما معطل نیستیم.»

آنچه که به‌یاد دارم، در روزهای اول شروع دادگاه هجده صفحه باریک که با خط خیلی خوب راجع به‌رد صلاحیت نوشته شده بود، به‌منزل آقای دکتر مصدق داده بودند که عیناً به‌من داده شد. من این متن را مطالعه کردم. قسمتهایی که مفید بود علامت گذاشتم و آن موقع که دکتر سخت سرگرم تنظیم و مرتب کردن لوایح و دادن سبتر و سوتیر به‌لوایحش بود به‌مطالعه ادامه دادم و کلیات را گفتم. نکات جالب توجه را که حتماً تا آن موقع برخورد نشده بود از روی آن استخراج و به‌لابلای لوایحمان وارد کردیم. دکتر عقیده داشت که این لوایح که بی‌موقع می‌رسد جز تلف کردن وقت و سر در گم شدن نتیجه دیگری ندارد و به‌من سفارش می‌کرد: «شما بخوانید. قسمتهایی که به‌نظر نان حساس است مطالعه نمایید و علامت بگذارید تا با هم بخوانیم و ببینیم کجا می‌شود جایش داد. والا بگذارید کنار و خودتان را بیجهت مشغول نکنید.»

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا. خبر نگار چه می‌خواهد؟ خبر جالب، خبر مربوط به‌وقایع روز، به‌خصوص خبری که مورد توجه محافل داخلی و خارجی باشد. شروع محاکمه دکتر مهمترین خبر روز در داخل و خارج کشور بود. وقتی که ادعای صادر شد و اعضای دادگاه معین شدند، دسته‌گرفته اطلاعاتی از طریق نیمسار مرتیب آزموده با نیمسار سرلشکر قبلی رئیس دادگاه در اختیار خبر نگاران قرار می‌گرفت. با اگر مراکز نزدیک به‌این دو منبع حرفهایی می‌زدند و نمی‌خواستند به‌نام آنها منتشر شود، مخبرین داخلی با آب و تاب به‌نام یک منبع موثق یا منبع نزدیک به‌دادستانی مطالب را راست و دروغ به‌هم راست و ریس می‌کردند. از نظر مردم آن روز این متاع را می‌بایستی به‌بازار آورد. بویزه روزنامه‌فروشها غروب سر کوی و برزن داد بزنند و بگویند: «محاکمه دکتر مصدق»، و جملاتی شبیه به‌این: «اظهارات دادستان ارتش راجع به‌محاکمه دکتر مصدق»، «تاریخ محاکمه دکتر مصدق» و روزنامه‌فروشند و تیراز خود را بالا ببرند.

چنانکه گفتم کیفرخواست صادر شده بود و کسی با دکتر تماس نداشت جز من که عصر روز ۱۹ مهر و کالتم در روزنامه‌های عصر درج و منتشر شد و من هم روزها به‌دائرسای ارتش سر می‌زدم که از پرونده رونوشت بردارم. خبر نگاران روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، پست تهران و هفته‌نامه‌ها و گاهی مخبرین خارجی و مجلات در دفتر سرگرد شکوهی منشی دادگاه برای کسب خبر سر می‌زدند و عکس می‌انداختند. با سماجت عجیبی که اختصاصی

به خبر نگاران دارد و باید هم همین طور باشد - مرا سوال بیج می کردند. اخلاقاً هیچ خوب نبود که کسج خلقی و بی ادبی کنم و پاسخ ندهم و با کلمات زننده از خود برانم. ادب خودم این چنین کاری را اقتضا نمی کرد. زیرا آن قدر انصاف و مروت و شعور داشتم که بفهمم که آنها در برابر مدیر روزنامه شان وظیفه ای دارند که همانا کسب خیر است. هر مرنوسی می خواهد که کارش را پیش و تپش خوب نشان دهد. بعی کار خوبی بکند و عزیز شود. و فایع مهم روز هم همین محاکمه دکتر و اظهارات دادستان. رئیس دادگاه و وکیل مدافعتی بود.

حس می کردم که با اعجاب بمن می نگرند و با خود می گویند: «این تو هستی که بلا مانع پیش دکتر مصدق می روی؟» حسادت داشتند یا غبطه می خوردند که به جای من نیستند. با به جای حسادت و غبطه و انصافاً روی حسرت روزنامه نگاری آرزو داشتند با آن شغل به جای من باشند و بروند زندان سلطنت آباد از سیر تا پیاژ زندان، غذا، آموهلمان، نخن خواب، رخت خواب، مداد، کاغذ و همه چیز دکتر را یادداشت کنند: حتی عکسهای مختلفی بردارند: مثلاً وادارند که از دکتر نشسته عکس بردارند، خوابیده عکس بردارند. از پهلوی راست، از پهلوی چپ، با هلیکوپتر مثلاً بالا بروند و عکس فایم بردارند، مصاحبه کنند و هزاران هزار چیر بیرسند که دکتر از شما خوشش می آید! غذا با هم می خورید! و هزاران نکته دقیق. چون جز من کسی نمی دانست و نمی توانست اطلاعاتی در اختیار بگذارد. این بود که ولم نمی کردند.

حال ببینیم من چه کار باید می کردم که نه سیخ بسوزد و نه کباب.

در آن روزها که حکومت مصدق سخت کوبیده شده بود، معلوم است که وضع از چه فرار بود. حکومت مصدق از بین رفته، خانه خود و خانواده اش خراب شده و اموالش به ناراج رفته، زن و بچه اش ویلان و بی خانمان شده بودند: خود مصدق زندانی و نحت تعقیب و مجازات ماده ۲۱۷ برایش نفاضا شده بود: حواریون و وزیرانش دستگیر و زندانی با فراری و در بند شده بودند! مصاحبه های مطبوعاتی همه علیه مصدق بود. کوچکترین سوزی ای که به دست می رسید عنوان می شد و در جر اید درج می گردید و به مصدق حمله می شد. میدان در دست دولت کودتا بود. هر کس هم که خود شیرینی می خواست بکند، حمله به مصدق و اعوان و انصارش را بهترین سوزی روز می دانست.

فراموش نمی کنم در عصر همان روزهای اول محاکمه ساعت ۱۹ سرنیپ احمد بهارمست که در زمان دکتر مصدق فرمانده نیب مستقل کردستان و در ریاست ستاد ارتش. برادرش سر لشکر محمود بهارمست فرمانده یکی از بزرگترین لشکرها بعی لشکر ۴ رضاییه بود و پس از ۹ اسفند ۱۳۳۱ برکنار شده بود از رادیو نهران آن هم در برنامه عمومی رادیو، نه در برنامه اختصاصی ارتش، سخن پراکنی عجیبی کرد که من فقط به این جملانش رسیدم که بسا صدای بلند و خشنناک می گفت: «... این پیر کفتار - منظور دکتر محمد مصدق - هر چه گفت دروغ گفت. هر چه کرد به دروغ کرد. هر گریه ای کرد به ربا و دروغ گریه کرد. هر چه نوشت به دروغ نوشت... سپس به صدای سلاطین به طور کلی پرداخت و از شاهنامه اشعاری چند خواند و بعد اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی را ستود و مطالبی را از طرف دکتر مصدق به اعلیحضرت نسبت داد.

از این مطالب زیاد می شود نوشت. سخن در این بود که من چه باید می کردم.

به اقتضای حرفه نظامیگری می بایستی کاملاً به اصطلاح معمول باشم. اسم را سر زبانها زیاد نیندازم آن هم از طرف خودم. یعنی مصاحبه ای کنم، حرف و حدیثی بگویم، دلی بخواهم سفره کنم، خودنمایی ننمایم که این خصامها باعث شود که مورد بازخواست یا محدودیت قرار بگیرم و یا مطالبی گفته شود که موکلم نخواهد یا به ضررش تمام شود. و چون اصولاً اهل نظاهر و خودنمایی نیستم، این خصلت بیشتر کمک می کرد که حدود خود را حفظ کنم و باد

در گلو نیندازم.

مثلاً، مخبرین در روزهای اول می‌رسیدند: «آقای دکتر را دیده‌اید؟» از روی ناچاری با وجود اینکه دیده بودم می‌گفتم: «هنوز ندیده‌ام، ولی لابد باید ببینم.» زیرا اگر می‌گفتم دیده‌ام، سوالات دیگری به میان می‌آمد و این سوالات هر چه دیرتر به میان می‌آمد از نظر من بهتر بود. باز می‌رسیدند: «چرا تا حالا ندیده‌اید؟» جواب می‌دادم: «دیدم حالا چه فایده دارد؟ باید ابتدا پرونده را ببینم، یادداشتهای لازم را بکنم و بعد بروم پیشش.» و باز: «مطالعه پرونده چند روز طول می‌کشد؟» جواب می‌دادم: «دو سه روز است مطالعه می‌کنم تا ببینم چند روز دیگر هم طول می‌کشد.» (در صورتی که صحبت مطالعه نبوده بلکه سه روزه رونوشت برداشتم.) می‌رسیدند: «به نظر شما با این پرونده دکتر مصدق محکوم می‌شود یا نه؟» می‌گفتم: «هنوز کاملاً نخوانده‌ام. باضافه، برائت یا محکومیت با من نیست. هر وکیل باید موکل خود را میرا بداند.»

پس از چهار پنج روز که آفتابی شد که دکتر را ملاقات کرده‌ام و دستگاه قضایی ارتش هم گفتند، مخبرین ضمن اظهار اینکه «آن چند روز رفته بودی و بهما حقه زدی»، باز جسته گریخته می‌رسیدند: «خوب حالا که پیش دکتر رفتی چطور شد؟» گفتم: «هیچ. رفتم داخل اطاشان شدم. خودم را معرفی کردم که وکیل تسخیریتان هستم. خندید و گفت: مبارک است.» مشغول مطالعه پرونده می‌شدم. چون حس می‌کردند که نوشتن «خندید» و «مبارک است» کافی نمی‌باشد مضافاً بر اینکه خواهش می‌کردم حرف مصاحبه و این صحبتها را نکنند، باز یکی می‌گفت: «چرا اذیت می‌کنی؟ چرا درست حرف نمی‌زنی؟ راستی وضع اطاش چطور بود؟ سختخوابی و رختخوابی و میزبانی و صندلی داشت و آیا وضعیت مرتب است؟» «غذا چه می‌خورد؟» — «راستش ناهار و شام پهلویش نبوده‌ام که ببینم. این بار که رفتم می‌پرسم چه می‌خورد.» «از منزل غذا می‌برند؟» — «خیال نمی‌کنم. من که درست نمی‌دانم. اگر یادم بود می‌پرسم.» — «شما چه کاری انجام می‌دهید؟ دکتر چه کاری می‌کند؟» — «هیچ. قانون زاروق می‌زنیم. اذعانامه می‌خوانیم. صفحه‌های سفیدی را سیاه می‌کنیم، پاره می‌کنیم و خط می‌کشیم. هیچ. از این کارها.» — «عقبه دکتر راجع به محاکمه چیست؟» — «چه می‌دانم؟ دکتر که حرفش را به کسی نمی‌زند. تازه، محاکمه به دست دکتر که نیست. محاکمه را افسران می‌کنند.» — «شنیده‌ایم دکتر سبصد صفحه لایحه تنظیم کرده است، صحیح است؟» — «سبصد صفحه؟ ای آقا، سبصد صفحه که کم است، پکنش بالا.» «شوخی نکن جناب سرهنگ. راستش را بگو.» — «هنوز به صفحه بندیش نرسیده‌ایم. هر وقت صفحه بندی و فصل بندیش تمام شد عرض می‌کنم.»

البته این صحبتها در یک یا دو جلسه، یک پر خورد توی خیابان و توی راهرو دادرسی ارتش نبود. در دفعتات مختلف امثال این سوالات به میان می‌آمد و جوابهای پرت و پلادانه می‌شد. بعد از اتمام محاکمه که بیلان کار خود را می‌دیدم، فهمیدم که این روش چقدر خوب بوده است. در جریان محاکمه نیز که با کلیه مخبرین هر روز روبرو می‌شدم و سلام و علیک داشتیم، جز خوشمزگیهای آنها که گاهی در روزنامه و مجلات هم منعکس می‌شد از خود من هیچ چیزی نمی‌توانستند درک کنند. حتی در دادگاه بدوی پس از چهل و هشت ساعت اعتصاب غذا که خبر آن در شهر شایع شده بود، و جریان آن را در جای خود به تفصیل بیان خواهم کرد، هر چه به من مراجعه می‌شد اظهار عدم اطلاع می‌کردم و به بهانه اینکه پیش دکتر نرفته‌ام اظهار بی‌اطلاعی می‌کردم؛ و تازه طلبکار می‌شدم که «از کجا شما خبر دارید؟ راستی اعتصاب غذا کرده است؟ خوب، امروز باید بروم بفهمم. کار دکتر اعتباری ندارد. ممکن است اعتصاب غذا کرده باشد.»

باید اضافه کنم که نشانی منزل و نمره تلفن مرا هر چه می‌خواستند عنبر می‌آوردیم. می‌گفتم: «من منزل ندارم. در منزل

پدرزnm که برادر زنم هم با زن و بچه اش هست، من هم یک اطاق با یک زن و سه بچه دارم. خدا را خوش نمی آید که مزاحم پدرزnm پیش از این بشوم.» با این بهانه ها معذرت می خواستم. پدر زنم آقای عباسعلی صالح، مهربانترین پدرها برای زنم و خودم و اولادnm بود؛ و تازه نبود که مزاحمش بودم. از ۱۳۲۰ که ازدواج صورت گرفته بود، غالباً در یک منزل یا منزل اختصاصی او زندگی می کردیم. اینها بهانه بود. احياناً اگر کسی می آمد و به سالن پذیرایی هدایت می شد، از میل و قالی سالن کم می شد؟

همه جا را خوانده بودم، مخبرین خارجی را خوانده بودم. در اوایل قبول و کالت، پیش از شروع محاکمه، ظهر به منزل آمدم. اطلاع داده شد که یک نفر خارجی تلفن کرده، فرنگی حرف می زده و کلنل بزرگمهر می گفته است. گفتم: «بسم الله! این دیگر کیست؟ نمره تلفن مرا از کجا گیر آورده است؟» یک بعد از ظهر تلفن تکرار شد. به زبان انگلیسی از آن طرف شروع به صحبت شد. کلنل بزرگمهر چیزهایی می گفت. از زنم که انگلیسی بلد است پرسیدم: «درست است که بگویم: I cannot speak English. (من انگلیسی بلد نیستم)» گفت: «بلی.» همین طور گفتم و اضافه کردم: «I can speak French. (من فرانسه بلدم).» شروع کرده به فرانسه دست و پا شکسته حرف زدن، و وقت ملاقات خواست. جواب دادم: «امروز وقت ندارم. فردا تلفن بکنید. در همین وقت.»

آن روز را جنم، نا فردا خدا بزرگ است.

فردا تلفن کرد. گوشی را خانم برداشت. اشاره کرد که فرنگی دبروزی است. پشت تلفن به ترکی یُسخ - یُسخ کردیم. امروز را هم جنیم.

آن مخبر خارجی رفته بود یک مسلمانی گیر آورده بود که هنوز اسمش را نمی دانم و خود را معرفی نکرد. یک ساعت بعدش تلفن کرد. در تلفن گیر افتادم. گفت: «این آقای فرنگی که به شما تلفن می کند، مخبر خارجی است. می خواهد شما را ملاقات کند. اگر مایل باشید برای نهار یا شام یا عصر در پارک هتل حاضر شوید.» گفتم: «من وقتم گرفته است. معذرت می خواهم.» گفت: «هیچ کاری ندارد. یک آشنایی ساده ای می خواهد بر فرار نماید. اگر میل ندارید در پارک هتل ملاقات کنید، عصر منزل شما بیایند.» مشکلات منزل را مثل سابق بسمعیان آوردم. گفتم: «نمی خواهد که پذیرایی شود. یک ساعتی شما را می بیند و می رود.» گفتم: «آخر ما نظامیان فیودی داریم که نمی توانیم مستقیماً با خارجیان تماس بگیریم. باید رکن دوم ستاد ارتش مطلع باشد و با اجازه آنها ما خارجی ملاقات کنیم. حالا این آقا اگر بتواند از آن طریق کسب اجازه کند و به من اجازه بدهند اشکالی نمی بینم.» پرسید: «شما نمی توانید اجازه بگیرید؟» گفتم: «من که داوطلب این دار نیستم و لزومی نمی بینم.»

دید شد. باز شروع کرد به اصرار و میان این اصرارها گفت: «جناب سرهنگ بسزرگمهر، اینها مخبرین روزنامه های معروف امریکا و فرانسه هستند که به طور فوق العاده در مواقعی که جاهایی از دنیا خبر غیر عادی پیدا می شود روی آور می شوند. اینها اعتبار زیادی هم دارند برای خرج کردن و به دست آوردن اخبار.» عصیانم شدم و سخت بر آشفتم و گفتم: «آقا، از کجا شما فهمیده اید که بنده اهل استفاده از این گونه اعتبارها هستم؟ از کجا سراغ کرده اید که بنده این کارهام؟ اختیار دارید!» و گوشی را گذاشتم.

خوشحال شدم که از این مخمصه جنم، وای از آن وقتی که با یکی دوتا از اینها روبرو می شدم. حرفی می گفتم، اینها هم مغایره می کردند. روزنامه های خارجی هم بر حسب وضع سیاسی روز و احياناً تمایل دولتهایشان تسفیر

ماهیت به نفع خود می دادند. من که جرئت تکذیب نداشتم و وسیله انتشار آن را نه داشتم و نه می توانستم. نازه، اگر تکذیب به خود روزنامه هم فرستاده می شد، چه ضمانت اجرائی بود که روزنامه را به درج آن مجبور کند؟ در نتیجه آن روزنامه استفاده انتشار به میل خود را برده بود و فقط در دسر و بگومگو و بازخواست در دنبالش برای من می ماند.

فکر می کردم روزنامه ها و مجلاتی هستند که برای روزنامه و مجله خود، اعم از خارجی و داخلی، به وسیله مخبرین خود در تکاپوی خوراک برای روزنامه هستند: خوراک روزنامه هم اخبار است. هر چه نوز و به مسائل روز وابسته تر، بهتر. اینها خوراک روزنامه خود را به هر وسیله ای است تهیه می کنند. در این عرصه در هر صورت من یکی مأمور تهیه و تأمین این خوراکها نبودم. جاه طلبی و تظاهر هم نداشتم که محرک من باشد.

در خانه این مقدمه بی مزه نیست که مواجه شدنم را با یکی از مؤسبین روزنامه کثیرالانتشار عصر که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پا به عالم مطبوعات گذاشت نقل کنم.

در اطاق منشی دادگاه مرا گیر آورد و سؤال بیچ کرد. حتی می خواست چند سؤال بنویسد و بدهد جوابش را بنویسم بندهم. با شوخی گفتم: «برادر، فعلاً موضوع از مرحله بازپرسی و جواب گذشته است. بناست محاکمه فوریاً شروع شود.» به عبارت دیگر با این جواب خواستم بگویم که من دکتر مصدق نیستم و کار دکتر مصدق در مرحله محاکمه است.

هر یک را به نوعی رد و سبیل کردم و دیدم دست بر نمی دارد. مثلاً می پرسید: «خیال می کنید سرنسیب آزموده چه نوع ادعا خواهد کرد؟ دکتر مصدق امتناع از محاکمه می کند» و از این نوع صحبتها. برای اینکه خود من هم چیزی بفهمم، چون در محافل دولتی رفت و آمد داشتم، شروع کردم به پرسیدن: «خوب آقای... اگر شما رئیس دادگاه باشید، با این ادعای نام نظر نان چه خواهد بود؟ دکتر به نظر شما واقعاً مقصر و درخور ماده ۳۱۷ است یا نه؟ واقعاً دکتر می خواسته رئیس جمهور شود؟» از این حرفها پشت سر هم گفتم. رفیقمان گیج شد. جوابی نمی خواست بدهد یا جوابی نداشت و با چون موافقتی هم با دکتر نداشت و مخالفتی هم نمی خواست نشان دهد، سر بر بیهوش نگاه کرد، خنده ای کرد، سیگار تعارف کرد و با شوخی مطلب را تشبیه گرفت و تشریف برد و رفت.

جلیل بزرگمهر

تهران، بهار ۱۳۵۸

حواشی

۱۱ مخبر یکی از سرکارهای امریکا پس از دین جریان محاکمه دکتر مصدق. این گزارش را هم مرکز خود مسخاره کرد. در اولین روز محاکمه آن طور که من دیدم دکتر مصدق حاکم بود و هیئت حاکمه ایران محکوم.

۱۲ دکتر مصدق در اطاق فرماندهی هنگ مابری در طول مدت رسیدگی در اواخر دادگاه بدوی و طول مدت دادگاه تجدید نظر و بعد آن نایابان محکومیت زندانی بود. یعنی اطاقی که دفتر فرماندهی من بود.

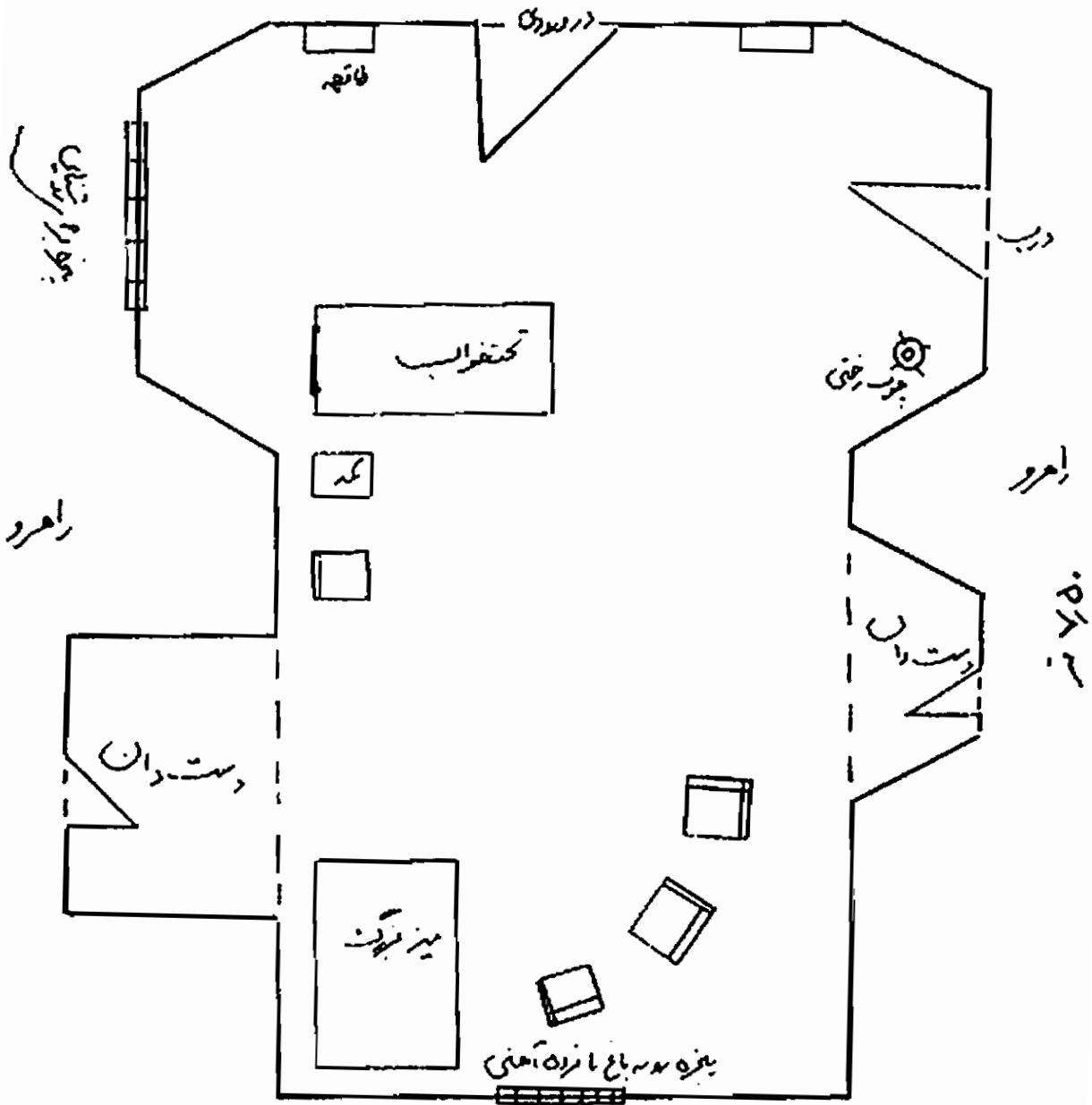
۱۳ وزیر دادگستری که در عین حال رئیس بازرسی کل کشور هم بود در آن وقت جمال اخوی بود.

۱۴ ماده ۱۸۳ - چنانچه متهم از تعیین و معرفی وکیل مدافع اظهار ناتوانی یا امتناع نماید، رئیس دادگاه مکلف است وکیل مدافع از بین اصران یا همردیمان آنها طبق ماده قبل برای او تعیین کند.

۱۵ قبل از این تاریخ و بر اساس نامه ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲ دکتر مصدق که متن آن در دسترس این نگارنده نیست، مقامات دولتی ارتش یک سرهنگ نیروی هوایی را به قبول وگانت دعوت نموده بودند و او در حال اتخاذ تصمیم بود.

شمال

راہرو



چپ و دندان داکتر مصدق در مطبقت آباد.

۱۶ این اولین اظهار نظری بود که از طرف اشخاص به من شد و دیدم مردم چیزهایی می بینند که من به فکرش هم نرسیده ام و بسندریج داشتم می فهمیدم که به چه گود عجیبی افتاده ام و باید خیلی حواسم را جمع کنم. بعدها دیدم شد که کوچکترین حرف، نوسان و انعکاس عجیبی در مردم پیدا می کند و تعبیر و تفسیرها و بحثهای زیادی در اطراف آنها می شود.

۱۷ سرگرد بلاری که بلائی هم گفته می شد جزو افسران شرکت کننده در برانداختن حکومت مصدق بود و بلافاصله پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدرجه سرگردی رسید و جزو عده دیگری بود که ترفیع یافته بودند و در سلطنت آباد محافظ، و به قول خود دکتر مصدق، زندانبانی ایشان را ههدار بودند. او به فاصله کمی هم جوانمرگ شد.

۱۸ در وقایع ۲۸ مرداد منزل و مقر نخست وزیری، منزل آقای مهندس احمد مصدق در خیابان کاخ (فلسطین کنونی) شماره ۱۱۳ و منزل آقای دکتر غلامحسین مصدق و عمارت وسطی مشهور به باغ اصل ۴ که در اجاره اداره اصل ۴ نرومن بود، بکلی خراب و غارت شده و خانم مصدق با سه چهار دختر بنیم که در منزل داشت و از ده احمدآباد آورده بود بمنزل دامادش دکتر متین دفتری رفته و به تهیه اثاث و منزل پرداخته بود. (۹) بعدها که رفت و آمد خانوادگی بمیان آمد، خانم ضیاء السلطنه به خانم گفته بود: «این شوهرت که بمن تلفن کرد و بعد هم منزل منصوره آمد با نظیم سلامش کردم و پیش خود گفتم خدا یا این سرهنگ دیگر کیست که بعد از آن اتفاقات حالا گیر این یکی افتاده ایم؟ خدا عافیتمان را بخیر کند از دست این یکی. بعد که از هر کس پرسیدم که می شناخت تعریف کرد.»

۱۹ تمام دارایی آقای دکتر مصدق، منجمله ماشین سواری شخصیش، همه از بین رفته بود. فقط یک جیب که به احمدآباد اختصاص داده بود و بین شهر و احمدآباد رفت و آمد داشت آن روز در احمدآباد بود و از گرد و خرابی مصون مانده بود. آن ماشین را برای تعمیر و سواری خانم به شهر آورده بودند و تحت تعمیر بود. آقای دکتر متین دفتری هم در اروپا بود و ماشین سواری او را باراندگی رستم خان نامی موقتاً در اختیارم گذاشتند که هر وقت بخوام تلفن کنم و بفروستند و همین کار ادامه داشتند.

۲۰ این تشکجه پارچه ای به اندازه کبسه آب جوش بود که به سیمی متصل بود و درجه صفر و ۱ و ۲ و ۳ داشت. دکتر مصدق این تشکجه را نری تشک می گذاشت و برای گرم کردن و خنکواب بر حسب لزوم روی درجه ۱ و ۲ و ۳ قرار می داد. و در مواقع عدم لزوم با درجه صفر برق قطع می شد.

۲۱ سرهنگ اسکندر آزموه برادر سرنیب آزموه، فرمانده هنگ پیاده پهلوی بود که گفته شد در شب ۲۵ مرداد مأمور قطع ارتباطات بود و در مرکز تلفن بازار سبزه را قطع کرد. او روز ۲۵ مرداد زندانی شده و پس از واقعه ۲۸ مرداد بدرجه سرهنگی و آجوهدانی مفتخر گردیده بود.

۲۲ تا دکتر مصدق از نظر محافظین دور نباشد که مبادا در تاریکی اتحار کند و با فرار نماید.

۲۳ آقای نفع الدوله دیبا از پدر با آقای دکتر جدا و پسر وکیل الممالک تبریزی است که با آقای حشمت الدوله و الا تبار از پدر یکی و با آقای دکتر مصدق از مادر یکی می باشند.

۲۴ به معارف و تأذب یا حقیقتاً همین طور بود. چون به تواتر بیوسنه بود امر یا به خودم مشنبه شده یا حقاً هم همین طور است که آقای دکتر می فرمودند. مضافاً بر اینکه دکتر مصدق دندان لای حرف نمی گذاشت و درود بایستی از کسی در دنیا نداشت، حتی در کتج زندان یا در بگیر و بسند دادگاه.

۲۵ مراد از دکتره مطلق در این کتاب همان آقای دکتر محمد مصدق می باشد و با آقای دکتر متین دفتری که فقط به اقتضای اینکه داماد او و طایف آقای دکتر مصدق مدنی در منزلشان بود اشتباه نشود.

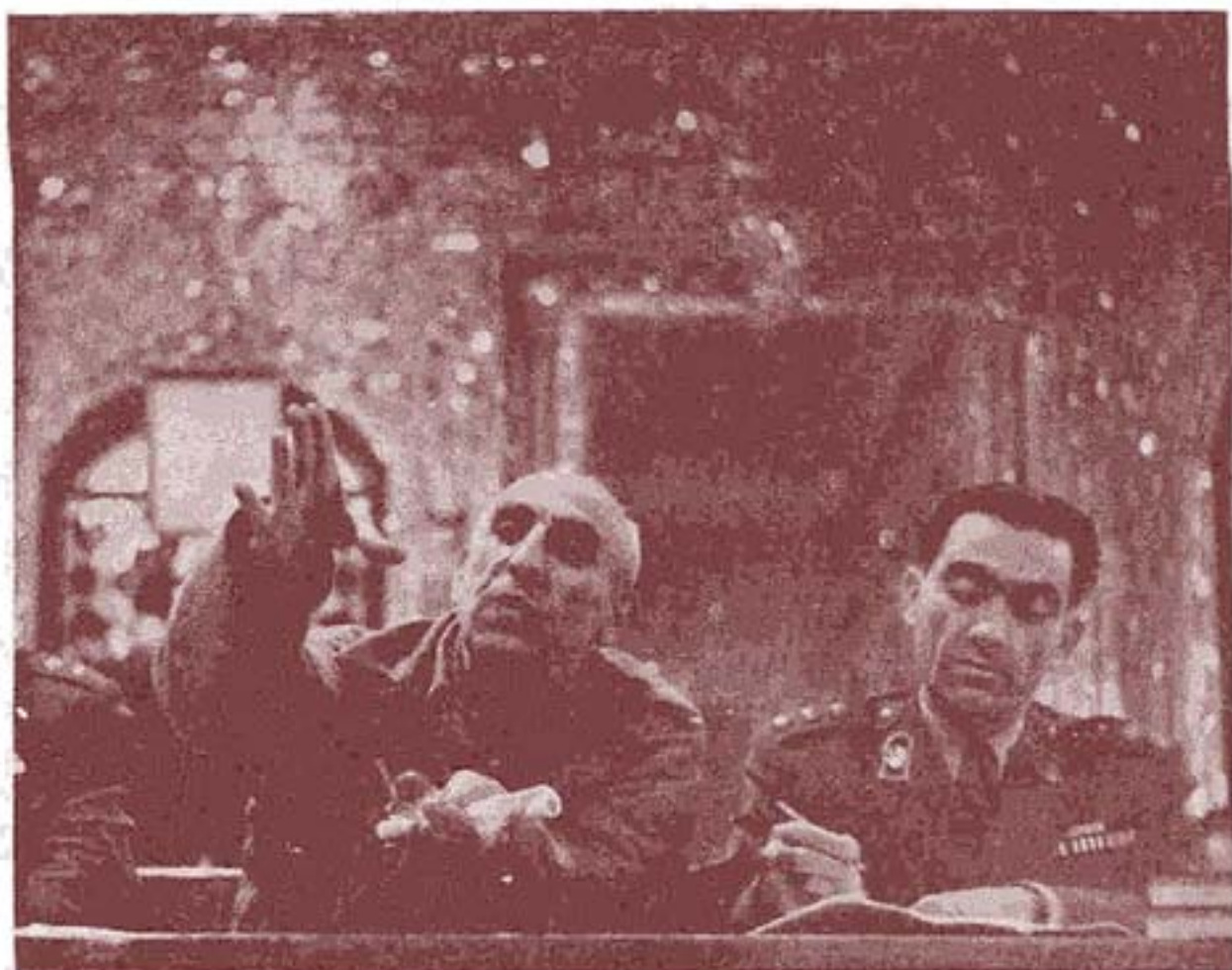
۲۶ در اول این لایحه این طور نوشته شده بود: «آقای سرنیب آزموه دادستان ارتش به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کبفر ارتش که عیناً نقل می شود (عیناً هم ماده ۳۱۷ نقل شده بود) اینجانب را متهم و از دادگاه درخواست حکم اعدام را نموده اند...»

۲۷ منظور عده شش ردیف شش کبفرخواست بود که مربوط به فروریختن مجسمه ها بود.

بخش دوم

بازپرسی





۲۵ - دادگاہ بدوی مملکت آباد: دکتور ممدوق - سرھنگ بزرگمھر.

جلسه اول

بازپرسی از دکتر مصدق جمعاً در پنج جلسه انجام گرفت. اولین جلسه روز پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۳۲ در ساعت ۸:۳۰ صبح آغاز شد و چهار ساعت به طول انجامید. بازپرسی توسط سرهنگ مهندس کیهانخدیو، بازپرس مأمور پرونده در حضور سرنسیب حسین آزموده، دادستان ارتش، سرهنگ دوم اللهیاری دادیار پرونده، و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی کمک بازپرس به عمل آمد. در پایان جلسه، بازپرس فرار بازداشت دکتر مصدق را با تأیید دادستان ارتش صادر کرد. دکتر مصدق پیدرنگ با رد اتهامانی که بر او وارد شده بود به فرار بازداشت خود اعتراض کرد.

در نخستین جلسه بازپرسی، ۹ سؤال از طرف بازپرس مطرح شد که دکتر مصدق پاسخ سؤال دوم را روی برگ جداگانه نوشت. در جمع، حاصل تحقیقات روز اول شش سؤال و جواب بود که در پرونده دکتر مصدق ضبط شد.

س: با تفهیم تبصره ذیل ماده ۱۲۵ آیین دادرسی کیفری خود را معرفی کنید.

ج: اسم: محمد، شهرت: مصدق، پدر: هدایت‌الله، سن: در حدود ۷۲ یا ۷۳ سال، شماره شناسنامه: ۲۰۴۷ صادره از بخش ۳ تهران، شغل: نخست‌وزیر، محل اقامت: خیابان کاخ تهران، سابقه محکومیت کیفری: ندارم.

س: شما متهم هستید در سوء قصدی که منظور از آن بهمزدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تسخن و تاج و تهریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده است همکاری داشته‌اید. چه می‌گویید؟
ج: قویاً تکذیب می‌کنم.

س: پس از اینکه مقارن ساعت یک صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ فرمان ملوکانه دایر به عزل شما از مقام نخست‌وزیری به شما ابلاغ شد چه تصمیمی اتخاذ نمودید؟

ج: جریان را کتباً در یک برگ ضمیمه می‌نویسم ضمیمه کنید. [عین نوشته آقای دکتر مصدق در پاسخ سؤال فوق که ضمیمه پرونده شد از این قرار است:]

نظر به اینکه فرمان ملوکانه روز ۲۲ مرداد صادر شده و علت عدم ابلاغ آن تا ساعت یک صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد معلوم نبود و ساعت ۶ بعد از ظهر روز شنبه ۲۴ که جناب آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار اینجانب را ملاقات و از پاره‌ای نظریات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اینجانب را مستحضر نمودند، چنین تصمیمی را به اینجانب ابلاغ نمودند؛ و به جای اینکه فرمان با جریان عادی و معمول به اینجانب ابلاغ می‌شد، به صورت کودتا یعنی پس از دستگیری دو نفر وزرای خارجه و راه و بعضی از وکلای ساعت یک بعد از نصف شب روز یکشنبه که

رفت و آمد به واسطه حکومت نظامی جایز نبود به وسیله قوای نظامی که در رأس آن فرمانده گارد سلطنتی قرار داشت به اینجناب ابلاغ گردید، لذا در اصالت فرمان مشکوک شدم. زیرا اعلیحضرت شاهنشاهی خوب می دانستند که اگر می فرمودند مایل به ادامه خدمت من نیستند دقیقه ای در خدمت باقی نمی ماندم. تصنی من در کار وقتی مفید بود که اعلیحضرت موافق باشند. من آدم بی تجربه و بی اطلاعی نبودم که با مخالفت مقام سلطنت یک ساعت هم در کار بمانم و بهترین گواه مذاکراتی است که روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ بین مقام سلطنت و اینجناب به عمل آمد و به محض اینکه استنباط کردم مایل نیستند وزارت جنگ را اینجناب تصدی کنم، از مقام نخست وزیری نیز چشم پوشیده به خانه رفتم. فرمان به حق یا ناحق که نمی خواهم فعلاً در این باب اظهاری کنم هر طور که صادر شده بود به محض اینکه طبق جریان عادی بمن ابلاغ می شد دقیقه ای در خدمت نمی ماندم. تردید در اصالت فرمان سبب شد که اینجناب از پیشگاه ملوکانه توضیحاتی بخواهم. پس از تحقیق معلوم شد اول وقت روز یکشنبه از کلاردشت به رامسر و از آنجا رهسپار بغداد شده اند که این عمل نیز در جامعه بسیار سوء اثر نمود و به فرار تلقی شد. [۲۶ شهریور ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی]

س: بیاناتی که به شرح بالا نمودید، آیا در جلسه هیئت وزیران که سفارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد به دستور شما در منزلتان تشکیل گردید مطرح شد یا خیر؟

ج: اینجناب در هیئت وزیران حاضر نشدم و از مذاکره راجع به فرمان هم نظرم نیست مذاکره ای با آقایان وزیران نموده یا ننموده ام. چون در اصالت فرمان مشکوک بودم و نارفع تردید نمی شد، هر گونه مذاکره بلا نتیجه بود.

س: آقای لطفی وزیر دادگستری کابینه شما در تحقیقات صریحاً اظهار نموده اند: «اساساً من در امور سیاسی دولت هیچ گونه دخالت نداشتم و مطلع از امور سیاسی نبودم. من فقط به کارهای وزارت دادگستری می رسیدم.» و حتی اظهار داشته که «چیک و بییک آنها اگر مطالبی بود من از آن اطلاع نداشتم.» با توجه به اصل ۶۱ منم قانون اساسی که عیناً از نظر شما می گذرد - «وزرا علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مخصوصه وزارت خود هستند به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند»، توضیح فرمایید آیا اظهارات آقای لطفی به شرح بالا که یک وزیر کابینه بودند ولی اظهار می دارند ابدأ در امور سیاسی دولت شرکت نداشته اند تا چه حد مفرون به حقیقت است و توضیح فرمایید اگر اظهار آقای لطفی صحیح است آیا قانونی، معقول و منطقی هست که یک وزیر کابینه بگوید که «اصلاً در جریانات سیاسی نیستم»

ج: وزرا در کلیه امور مملکتی مسئولیت مشترک دارند. تعجب در این است که اگر ایشان به مسئولیت مشترک عقیده نداشتند و اگر با سیاست دولت موافق نبودند، چگونه حاضر بودند مدت زیادی وزیر دادگستری باشند و به کار خود ادامه دهند؟ آن وزیری که با سیاست یک دولت موافق نباشد یک ساعت هم نمی بایست برای ادامه کار حاضر شود و می بایست بالصر احوه دلائل عدم موافقت خود را بگویند که اگر دولت خط مشی غلطی داشت و اصلاح نمود خدمت بزرگی به مملکت شده باشد و اگر نمود خود را با کارهای دولت آلوده نکند و کار دیگری اختیار نماید. [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی]

س: مستنبط از اظهارات آقای لطفی این است که اظهار داشتند اساساً در هیئت وزیران مطالب عمده مطرح نمی شد و اصولاً وارد امور سیاست دولت نبودند تا به فرمایش جناب عانی موافق باشند یا مخالف. ایشان می گویند: «من از اول آفتاب تا آخر شب گرفتار امور وزارت دادگستری بودم و چون وزیری نبودم که در وزارت خانه جزئی ترین امور زیر نظرم نگذرد و وظیفه من و عمل من در کابینه آقای دکتر محمد مصدق همین بود و بس.» حتی می گویند: «آخر

شب که به منزل می‌رفتم حوصله روزنامه خواندن یا شنیدن اخبار رادیو را هم نداشتم. و به‌طور خلاصه همان طوری که اعلام شده می‌گویند: «اصلاً در سیاست دولت وارد نبودم.» اینکه جناب عالی توضیح فرمودید اگر با سیاست دولت موافق نبودند استعفا می‌دادند. این توضیح موقعی مورد دارد که وزیری بگوید سیاست دولت بدست آقای دکتر محمد مصدق و اشخاص دیگری اداره می‌شد.

ج: دولت اینجانب هیچ سیاسی را تعقیب نمود که نتیجه آن به اطلاع و استحضار هیئت دولت نرسیده باشد، چنانکه صورت جلسات هیئت وزیران حاکی از این مطلب است. خوب است جناب آقای لطفی توضیح فرمایند که دولت اینجانب قدمی در یک سیاست برداشته‌ام و از نتیجه آن هیئت دولت مستحضر نشده‌اند. [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی]

س: توضیح فرمایید فرمان ملو کانه که در ساعت یک روز ۲۵ مرداد به جناب عالی ابلاغ شد. بدیهی است سایر وزیران از آن در آن ساعت ابلاغ مستحضر نبودند و بدیهی است جناب عالی پس از رؤیت فرمان باید تصمیمی اتخاذ می‌فرمودید. و به‌طوری که بیان داشتید در اصل آن فرمان مشکوک شدید و ثابت است که در اول وقت روز ۲۵ مرداد یعنی مقارن ساعت ۶ صبح هیئت وزیران به منزل جناب عالی که معمولاً جلسه هیئت در آن منزل تشکیل می‌شده است احضار شده‌اند و حتی مقارن ساعت ۷ اعلامیه دولت مبنی بر حوادث شب گذشته صادر گردید. حال توضیح فرمایید اخذ تصمیم درباره فرمان ملو کانه اعم از اینکه آن را اصیل می‌دانسته‌اید یا برعکس مستلزم ایسین بوده است که به استحضار وزیران دولت شما برسد، یا خیر یا تصمیم انفرادی شما که نخست‌وزیر بوده‌اید و آن فرمان را اصیل نمی‌دانسته‌اید استحضار وزیران از آن را غیر ضروری تلقی فرمودید. توضیحاً اینکه آقایان لطفی و دکتر آذر اظهار می‌دارند: «ما از این جریان که فرمان ملو کانه به نخست‌وزیر وقت ابلاغ گردیده بود اطلاع نداشتم.»

ج: راجع به فرمان، نظریات و مطالب مفصلی دارم که اگر محاکمه علنی تشکیل شد به استحضار عامه خواهد رسید.

سرتیپ آز موده [خطاب به آقای دکتر محمد مصدق]: این نکته بدیهی است که هر گاه جناب عالی تسلیم دادگاه شوید، حق دارید هر گونه دفاعی از خود بفرمایید و هر گونه مطلبی را عنوان فرمایید. تصدیق نمایم که در مرحله تحقیق که هم‌اکنون در این مرحله هستیم، مأمورین تحقیق موظفند کوچکترین نکته را اعم از اینکه به نفع یا به ضرر متهم یا متهمین باشد از نظر دور نگاه ندارند و با توجه به موازین قانونی که آقا خود دکتر در علم حقوق هستند از شما خواهش می‌شود و تمنا می‌کنم ما مأمورین تحقیق را در برابر سؤالاتی که می‌کنیم روشن فرمایید. زیرا بیانات جناب عالی در سرنوشت افراد متهمین تأثیر دارد و ما هم منظوری جز کشف حقیقت نداریم. مطمئن باشید حتی برای یک ثانیه از نظر ما قانون و عدالت محو نمی‌شود. قانوناً جناب عالی باید به سؤالات ما جواب دهید. اگر جواب [آخر صفحه: محل امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] مرحمت نفرمایید، ما گزیر نداریم جز اینکه جریان را در پرونده منعکس کنیم و تحقیقات خود را از سایرین انجام دهیم. ولی این عمل شما را در نزد وجدانتان ممکن است مسئول نماید، زیرا چه بسا با توضیحات جناب عالی حقایقی مکتوف شود که با عدم توضیح شما مکتوم بماند. بهر حال با این مقدمات دادستان ارتش نفاضاً می‌نماید به سؤالات بالا که عیناً در این جا نقل می‌گردد [تکرار سؤالات صفحه ۳: «توضیح فرمایید فرمان ملو کانه که در ساعت یک روز ۲۵ ... الخ»] جواب بدهید.

ج: پیش از این تمنا می‌کنم مرا زحمت ندهید و هر گونه سؤالی که لازم بدانید در دادگاه بفرمایید. [امضای دکتر

مصدق]

س: اظهارات خود را که پاسخ بعضی سوالات را شخصاً مرفوم فرموده‌اید مطالعه و امضا فرمایید.
ج: قرائت و امضا می‌نمایم.

س: چون از امضای سطر آخر خودداری فرموده‌اید، ماده ۱۵۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش به استحضاران رسید. شخصاً قرائت فرموده و فرمودید: «مقررات این ماده مربوط به منتهمی است که سواد نداشته باشد و امضای این مطلب موردی درباره من ندارد. [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی]

اولین جلسه بازجویی از آقای دکتر محمد مصدق در ساعت ۸:۳۰ صبح روز پنجشنبه ۲۶/۶/۳۲ با حضور سرنیب آزموده دادستان ارتش و سرهنگ ۲ اللهیاری دادیار پرونده و سرهنگ مهندس کیهانخدیو بازپرس و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی کمک بازپرس به عمل آمده و ذیل اوراق به امضای هر چهار نفر رسیده و بازجویی در ساعت ۱۲/۳۰ خاتمه یافت. [محل امضای افسران حاضر در بازپرسی]

قرار بازداشت موقت آقای دکتر محمد مصدق منتهم به همکاری در نوطه سوه فصد که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت و تزیب وراثت و تخریب مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده از نظر اهمیت بزه انتسابی و جنایی بودن اتهام صادر و اعلام می‌گردد. این قرار به موجب مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش در مهلت ۲۴ ساعت از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض می‌باشد. امضا، بازپرس سرهنگ کیهانخدیو ۲۶/۶/۳۲. با قرار صادره موافق است. امضا، دادستان ارتش سرنیب آزموده، ۱۲/۳۰.

[به خط دکتر مصدق] اتهامات فوق را که مطلقاً عاری از حقیقت و برخلاف انصاف بوده فویاً تکذیب می‌کنم و به بازداشت غیر قانونی خود که مبتنی به مطالب بی اساس فوق است معترضم. ۲۶ شهریور ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق.

جلسه دوم

روز چهارشنبه اول مهر ماه، دادگاه نظامی عادی ویژه مأمور رسیدگی به اتهامات دکتر محمد مصدق و همدستانان او در ساعت ۹ صبح تشکیل شد و قرار بازداشت مصدق را به اتفاق آرا تسأید کرد [صفحه هفتم پرونده]. سرلشکر غلامحسین افخمی رئیس دادگاه و سرتیپ محمد پلاسید، سرتیپ احمد احتسابیان و سرتیپ محمد علی خزاعی و سرتیپ حمید شیروانی اعضای دادگاه بودند. متن رأی دادگاه چنین است:

هیئت دادرسان دادگاه عادی ویژه مأمور رسیدگی به اتهامات دکتر محمد مصدق و همدستان او به ریاست سرلشکر غلامحسین افخمی و کارمندی سرتیپ سید محمد پلاسید، سرتیپ احمد احتسابیان، سرتیپ حمید شیروانی و سرتیپ محمد علی خزاعی در ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۳۲۱۷۱۸ برای رسیدگی به اعتراض آقای دکتر محمد مصدق نسبت به بازداشت خود در اداره دادرسی ارتش تشکیل و پس از مطالعه دقیق پرونده و با توجه به اعتراض متهم نامبرده با اجرای مشاوره به اتفاق آرا با در نظر گرفتن اهمیت بزه منسب به متهم قرار بازداشت هماداره از طرف بازپرس درباره آقای دکتر محمد مصدق را تأیید می نمایند. رئیس دادگاه عادی ویژه مأمور رسیدگی به اتهامات دکتر مصدق و همدستان او: سرلشکر افخمی.

بلافاصله پس از صدور رأی، یعنی در ساعت ۱۰/۳۰، دومین جلسه بازپرسی از دکتر مصدق آغاز شد که بدون وقفه تا ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر ادامه یافت. گروه بازپرسی همان اشخاص جلسه اول منهای سرهنگ دوم اللهیاری بودند. ولی این بار سوالات را سرتیپ آزمووده دانستان ارتش شخصاً طرح می کرد. در این جلسه، دکتر مصدق با آقای عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری کابینه او مواجهه داده شد و غرض اصلی از مواجهه این بود که معلوم شود فرمان عزل مصدق را آیا وزیران او هم رویت کرده اند یا نه؟ در چند مورد بین سرتیپ آزمووده و دکتر مصدق کار به مشاجره کشید. در دومین جلسه بازپرسی آقای لطفی جمعاً ۱۹ سؤال و دکتر مصدق ۱۲ سؤال را پاسخ گفتند و ۲۴ صفحه دیگر، از صفحات ۸ تا ۳۱، به پرونده افزوده شد.

سرتیپ آزمووده [خطاب به آقای عبدالعلی لطفی]: در ضمن اظهارات خود در جلسه اول بازجویی خود در تاریخ ۳۲۱۶۱۲۵ اظهار داشتید که شما به علت اشتغال در تهیه قوانین و کارهای داخلی وزارت خانه از امور سیاسی دولت اطلاع نداشتید. در حالی که جناب آقای دکتر محمد مصدق ضمن بازجویی خود اظهار شما را تکذیب فرمودند و توضیح دادند که «چگونه وزیر می ممکن است از سیاست دولت من اطلاع نداشته باشد؟» ضمناً فرمودند که «من

سیاست غیر علنی نداشتیم که وزیر کابینه من از آن بی‌خبر مانده باشد. در همین جلسه هم اظهار می‌فرمایند اگر سیاستی بوده شما مثل همه وزبران اطلاع داشته‌اید و اگر هم چیزی نبوده که بدیهی است موضوع منتفی است. اگر توضیح دارید در حضور آقای دکتر محمد مصدق بیان فرمایید.

جواب آقای لطفی: ما دو جور سیاست داریم: یک نوع امور سیاسی که می‌آمد در هیئت دولت طرح می‌شد، از قبیل مسائل نفت، رفراندوم و امثال آن. البته من شریک بودم و مسئول بودم و از آن قسمت من اظهار بی‌اطلاعی نمی‌کنم. یک سیاستهایی است که در خارج از هیئت دولت بوده است که مربوط به آقایان نهضت ملی و افراد آن و یا مطبوعات و با جمعیتها از قبیل اصناف و غیره که مربوط به رئیس دولت بوده و همیشه اینها می‌دیدم که در منزل آقای دکتر محمد مصدق به اجتماع یا به افراد آمد و شد داشتند و من در اطاق انتظار مدتی معطل می‌ماندم که برای لوایح خدمت ایشان برسم. در آن مذاکرات بنده هیچ وارد نبوده و بکلی بی‌اطلاعم. و خود آقای دکتر محمد مصدق بهترین شاهدند که من به استثنای کار در دادگستری و لوایح قانونی و اموری که در هیئت دولت مطرح می‌شد، بکلی از کارهای خارجی که معاشرت با جمعیتهای احزاب و با نهضت ملی و یا روزنامه برکنار بودم. اگر یک مذاکرانی بین رئیس دولت و آنها شده است یا یک تباניה، یا خوب یابد، بنده هیچ وارد نبوده‌ام. بعلاوه من خود ایشان هم می‌دانند با آنها آمد و شد نداشتیم مگر در همان منزل ایشان در سرسرا یک ملاقات عادی می‌شد. حتی گاهی و شاید بسیاری از اوقات در روزنامه‌های داد و یا روزنامه‌های دیگر مخالف ایشان شرحی مبنی بر انتقاد از ایشان و هناکی می‌شد که من به واسطه بی‌فرستی و نخواندن روزنامه خبر نداشتیم و خود آقای دکتر محمد مصدق روزنامه را به من نشان می‌داد. آن وقت متوجه می‌شدم. خلاصه خود ایشان می‌دانند که من به طوری سرگرم کار دادگستری و تهیه لوایح قانونی بودم که حتی در بسیاری از اوقات [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازرسی] اجازه می‌گرفتم که در هیئت حاضر نشوم و بروم به کارهای دادگستری رسیدگی کنم. و اگر بین ایشان و افراد نهضت ملی یا اجتماعات دیگر و یا روزنامه‌ها مذاکرات محرمانه بوده، من بکلی بی‌خبرم. اعم از اینکه خوب بود یا بد بی‌اطلاعم بودم. [محل امضای لطفی]

سرتیپ از موده [به آقای لطفی]: اینجانب بسیار متأسف است که باید به شخصیتی که یک عمر سرو کار با قانون داشته و متجاوز از دو سال در کابینه آقای دکتر محمد مصدق وزیر دادگستری بوده تذکر دهم که منظور ما از تحقیقات حاشیه رفتن و کاغذ سیاه کردن نیست. شخصیت آقایان ایجاب می‌نماید که چند سؤال صریح که ما می‌کنیم حقیقت را آن طوری که می‌دانید و ما نمی‌دانیم بیان فرمایید. فرمودید: «ما دو نوع سیاست داریم.» اینجانب تذکار می‌دهد که مأمورین تحقیق به هیچ وجه نمی‌فهمند منظور شما از اینکه می‌فرمایید «دو جور سیاست داریم» چیست. در خانه آقای دکتر محمد مصدق خیلی اشخاص رفت و آمد می‌کردند از همه طبقات و از همه مقامات. من باب مثال شخص اینجانب نیز به کرات به خانه آقای دکتر رفته‌ام. موضوع سؤال مربوط به این نیست که شما با اشخاصی که به خانه آقای دکتر مصدق رفت و آمد داشته‌اند معاشرت داشته‌اید، آنها را می‌شناخته‌اید یا نمی‌شناخته‌اید. سؤال این است شما وزیر دادگستری این کشور بوده‌اید. آیا قبول دارید یا خیر؟ و اگر قبول دارید توضیح دهید تا چه تاریخی شما خود را وزیر دادگستری دولت دکتر مصدق می‌دانسته‌اید.

ج: بلی قبول دارم وزیر دادگستری بودم تا آن تاریخ که پای رادیو سپهبد زاهدی اعلام کرد که «من بر حسب امر و فرمان اعلیحضرت همایونی نخست‌وزیرم.» آن وقت من فهمیدم در همان تاریخ که فرمان صادر شده است و قبل از آن به هیچ وجه من مطلع نشده و نبوده‌ام که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمان نخست‌وزیری جناب سپهبد زاهدی را

صادر کرده و آقای دکتر محمد مصدق را معزول کرده است. یک وزیر و فتنی خودش را ساقط می‌بیند که فرمان همایونی را به او ابلاغ کنند یا لااقل زبانی به او بگویند که چنین فرمانی آمده است. و در حضور خود آقای دکتر مصدق صریحاً عرض می‌کنم که ابدأً از ناحیه ایشان چنین صحبتی که فرمان عزل ایشان و نصب جناب سپهبد زاهدی باشد نگفتند و وزیر هم ابدأً این صحبت را نکردند و تمام این طور جلوه داده شد که کودتایی در شرف و فروع بوده و جلوگیری شد و می‌خواستند که خود دکتر مصدق و وزرا را دستگیر کنند. این طور در ذهن ما جلوه [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] داده شد و بکلی صحبت از فرمان به نصریح یا به انشا یا به ایما یا به تلویح از ناحیه آقای دکتر محمد مصدق با ما نشد که من تکلیف خود را بفهمم. [امضای لطفی]

س: اولاً از اظهارات خود که لفظ ما را استناد می‌فرمایید آیا چه اطمینان دارید که من باب مثل سایر وزیسان وضعشان مثل شما باشد؟

ج: کلمه ما جمعی است که با دو نفر و سه نفر هم می‌سازد و البته من نمی‌توانم به طور یقین بگویم که همه بی‌خبر بودند. ولی روی عادت اگر دو نفر یا سه نفر از آنها می‌دانستند ولو به طور بی‌خبر، به من خبر می‌رسید. چون دیدم از ناحیه آنها همچو مذاکره‌ای نبود، از این جهت گفتم ما، شاید هم بعضی‌شان مطلع باشند که من آن را نمی‌دانم. [امضای لطفی]

س: پس معلوم شد اولاً شما وقتی در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد از رادیو نهران اعلام شد نخست‌وزیر جدید کیست، شما از آن لحظه به بعد خود را وزیر نمی‌دانسته‌اید. لانیاً معلوم شد چنانچه در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه هر گاه مطلبی به اصطلاح خودتان به طور بی‌خبر هم صحبت می‌شد شما مطلع می‌شدید. آیا به این دو موضوع اعتراف دارید یا خیر؟

ج: آن تاریخی که سپهبد زاهدی اعلام کرد، من دیگر خودم را معاف دانستم؛ زیرا که من روی عادت در آن تاریخ قطع کردم که جناب سپهبد زاهدی بی‌قاعده نمی‌گوید و بدون فرمان نیامده و با فرمان آمده است. آن وقت دولت رفقه بود از بین. دیگر دولت سازمان و عملی نداشت که بتوانم اسم آن را دولت بگذارم. حتی در رادیو خوانده شد که دولت دکتر محمد مصدق استعفا داده است. و اما راجع به بی‌خبر در جلسه هیئت دولت بود که کلمه ما استعمال کردم. اگر آنها فهمیده بودند لااقل یواش محرمانه به من می‌گفتند و هیچ همچو خبری نبود. [امضای لطفی]

س: توضیحات شما قانع کننده نیست. توجه به سؤال فرمایید. شما وقتی نیمسار سپهبد زاهدی از رادیو اعلام کردند: «نخست‌وزیر قانونی هستیم»، آیا شما قانوناً ایشان را نخست‌وزیر قانونی دانستید یا به اجبار و اگر از شغل وزارت دادگستری خود را برکنار کردید؟

ج: من چون در رادیو صریحاً گفتمند: «آقای دکتر محمد مصدق استعفا داده است» و خود سپهبد زاهدی اظهار کرد: من «نخست‌وزیرم»، من دیگر خودم را به واسطه این خبر در رادیو وزیر ندانستم. [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی]

س: جناب عالی بهتر از من می‌دانید که لغات مفهوم و معنای خاصی دارد. صریحاً از شما سؤال کردم موفقی که نیمسار سپهبد زاهدی از رادیو اعلام کردند نخست‌وزیر قانونی هستند، آیا شما قانوناً ایشان را نخست‌وزیر دانستید و قانوناً خود را از پست وزارت دادگستری برکنار کردید و یا به جبر و به طور اضطرار و ناچاراً و این قسمت قانوناً که دایماً می‌گویم و جواب مبهم می‌دهید توجه فرمودید و جواب دهید.

ج: من به همان دو دلیلی که عرض کردم و میل قلبی، مستعفی شده و دیگر خودم را وزیر قانونی نمی‌دانستم و

به‌همان دو دلیل سپهبد زاهدی را نخست‌وزیر قانونی تشخیص دادم [امضای لطفی]

س: شما که ضمن تحقیقات به کرات فرمودید وزیری بوده‌اید و وظیفه‌شناس و در آخرین لحظه اعلام رادیو در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه می‌فرمایید: «قانوناً سپهبد زاهدی را نخست‌وزیر دانستم و قانوناً خود را دیگر شاغل پست وزارت دادگستری ندانستم»، به چه سبب و علتی فراری شدید و به چه مجوزی استعفای خود را به آقای دکتر محمد مصدق که لابد ایشان را تا ساعت ۳ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد نخست‌وزیر قانونی می‌دانسته‌اید تقدیم نداشتید؟

ج: اولاً حال بنده حال فراری نبود، زیرا من به‌طور عادی هیچ از اوضاع مطلع نبودم. آمدم بروم منزل در نجربش دیدم جمعیت زیادی رو به‌شمیران می‌روند و فریاد «مرده باد دکتر مصدق» می‌گویند. من برای اینکه مبادا بریزند بنده را تلف کنند و قطع داشتیم که در این موقع قضائی که از آنها سلب صلاحیت شده خانه مرا می‌دانند و خواهند ریخت سر من، به منزل یکی از دوستان پناهنده شدم برای حفظ جان خودم، و منتظر بودم که ببینم از طرف حکومت نظامی اعلامیه‌ای مبنی بر احضار من می‌شود یا نه که اگر اعلام می‌شد حتماً خودم را معرفی می‌کردم. و هر چه گوش دادم در اعلامیه‌ها دیدم ذکر می‌شود که من نیستم. اما اینکه سؤال کردید که «چرا موقعی که نخست‌وزیر معین شد نو استعفای کتبی خود را نفرستادی؟» جواب آن است که من چون در رادیو شنیدم که آقای دکتر محمد مصدق استعفا داده است دیگر احتیاجی به استعفای کتبی من و تقدیم آن به نخست‌وزیر نبود و خود شما هم تصدیق می‌کنید که یک همچو استعفائی بر اثر [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] همچو مقدماتی که گفتم فوق‌العاده مسخره و لوسی بود. [امضای لطفی]

س: در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد که شما خود را وزیر دادگستری می‌دانسته‌اید در هیئت وزیران هیچ گونه مذاکره راجع به تشکیل شورای سلطنت یا اخذ تصمیم در مورد شورای موقت یا تغییر رژیم و به‌طور خلاصه تعیین تکلیف مقام سلطنت به عمل آمد یا خیر؟

ج: در دو جلسه هیئت دولت که از ساعت ۶ به بعد بود ابدأ چنین مذاکره‌ای به گوش من نخورد و از ناحیه خود آقای دکتر محمد مصدق چیزی بمن گفته نشد. فقط در سرسرا خاطر من نیست دکتر ملک اسمعیلی بود یا یک نفر دیگر که بمن گفت صحبت تشکیل شورای سلطنتی است. فقط کلمه صحبت را من شنیدم؛ اما نه آنکه تشکیل شده بسا می‌شود؛ و من هم همان وقت تعجب می‌کردم که برای تشکیل شورای سلطنتی قانونی در نظر نبود و به خاطر من نمی‌آمد که برای این کار قانونی باشد و این یک حقی است مخصوص به‌شاه و گویا یک دفعه هم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشریف بردند به مسافرت خودشان این شورا را تشکیل دادند. [امضای لطفی]

س: شما که در سرسرا این صحبت را شنیدید و از بیاناتان چنین استنباط می‌شود که حتی آن را با تعجب تلقی کردید و قانونی نمی‌دانستید، آیا به آقای نخست‌وزیر خودتان در این باره صحبتی کردید یا خیر؟

ج: ابدأ، زیرا این طور گفته شد که صحبتی است و در هیئت دولت هم که طرح نشده بود. از ناحیه ایشان هم به من اظهاری نشد. من تصور کردم حرفی است مثل بعضی از شایعات که اساس ندارد. [امضای لطفی]

س: در هیئت وزیران مذاکره به عمل آمد که افسرانی که در شب ۲۵ مرداد ماه دستگیر شده بودند در کدام دادگاه دادرسی شوند و کیفر آنها چه باشد یا خیر؟

ج: بنده تشنیدم چیزی ابدأ، و چیزی به نظر من نمی‌آید. [امضای لطفی]

س: اصلاً همچو قضیه را تشنیده‌اید که در شب ۲۵ مرداد سر‌تیب نصیری [آخر صفحه: محل امضای لطفی و

افسران حاضر در بازپرسی | با عده ای افسر درب منزل آقای دکتر مصدق رفته و به اصطلاح آن روز قصد کودنایی داشته و یا مقصودشان این است که پس از جریان در هیئت وزیران نشنیده اید مذاکره در مورد تعقیب آنان و مجازاتشان به عمل آید؟

ج: در طی صحبتها در خارج از هیئت نوی سرسرا بین اشخاص مختلفی که مذاکره می شد گفته شد که سرهنگ نصیری آمده بود برای دستگیری آقای نخست وزیر. این را بنده شنیدم. ولی در خود هیئت دولت مذاکره شده باشد که اینها محاکمه بشوند با مجازات بشوند به گوش من نرسید؛ و چون افراد با وزرا لاینقطع از هیئت بیرون می آمدیم برای کارهای مختلف گاهی ربع ساعت یا نیم ساعت طول می کشید و مجدداً بر می گشتیم در هیئت. شاید آن موقع که من نبودم مذاکره شده باشد. فقط خاطر م هست که حق شناس سر به سر من می گذاشت که لا من منتظر شما بودم یا پیراهن یا زیر شلواری شما را بیاورند سعدآباد. متأسفانه بیاوردند. روی جنبه شوخی و مسخرگی این مذاکرات شد. ولی آن قسمت که سؤال کردید هیچ به نظر من نمی رسد. [امضای لطفی]

س: توضیح دهید در چهار روز از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه اساساً در هیئت وزیران مذاکراتی شد به طور رسمی دایره به اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که به سفر عزیمت فرمودند در مورد امور مهمه کشور و جریانات روز چه تصمیمی اتخاذ شود؟

ج: ابتدا همچو مذاکره ای نشد.

س: آیا در هیئت وزیران در آن چهار روز از هیچ گونه مذاکره ای به طور رسمی در مورد حادثه شب ۲۵ مرداد و عوارض ناشی از آن به هیچ نحوی از انجا به عمل نیامد؟

ج: البته به طور رسمی مذاکره طرح نشد ولی به طور [غیر] رسمی گفته شد و حق شناس شرح می داد که مرا با لباس پی جامه گرفتند و بردند آنجا. دیدم دکتر فاطمی آنجاست و دکتر فاطمی به من گفت: «بسیا بنشین. بنیه را هم خواهند آورد.» این هم در موقع غیر رسمی بود که مذاکره شد. در موقع رسمی هیئت دولت وارد در قسمتهای کار شد و شاید به طور غیررسمی تفصیل دستگیری آنها بیش از این شده باشد که من جزئیات یاد نمی کنم. [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی]

س: به طور خلاصه و مختصر و مفید از توضیحات جناب عالی چه در جلسه اول تحقیقات و چه حالا در حضور آقای دکتر مصدق. این طور مفهوم می شود که اولاً شما وزیری بوده اید که جز در امور وزارت دادگستری به سیاست کلی و جزئی دولت اعم از داخلی یا خارجی وارد نبوده اید و هرگاه مطلبی در هیئت وزیران عنوان می شد شما هم در بین وزیران بوده اید. ثانیاً از مطالب شما مستفاد می شود که آقای دکتر مصدق اموری را در خارج از هیئت وزیران با اشخاص دیگر رتق و فتق می کردند که شما از آن اطلاعی نداشتید. ثالثاً در فضایی از اولین ساعت روز ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد ماه شما اصلاً و ابداً نه از مندرجات روزنامه ها اطلاع داشته و نه از گفتارهای رادیو و نه از مصاحبات رسمی سخنگوی دولت که وزیر امور خارجه بوده است نه از اصل موضوع که عزیمت شاهنشاه باشد و دستگیری افسران و نحوه مجازات آنها از هیچ یک از این مراتب به هیچ وجه اطلاع رسمی نداشته و در هیئت وزیران به طور رسمی مذاکره نشده مگر به طور شوخی و مسخره و جسته گریخته در راهروها یا سرسرای خانه آقای دکتر مصدق. این استنباطات کلی مأمورین تحقیق از بیانات شماست. ضمن تأیید یا هر گونه توضیحی که دارید این موضوع را هم روشن فرمایید که اگر استنباط ما که بر پایه توضیحات شماست صحیح است پس شما چگونه وزیر بوده اید. زیرا به طوری که معلوم است اشخاص خیلی معمولی و خیلی عادی اطلاعات رسمی و غیررسمی شان از این قضایا بسمراتب بیش از شماست.

هر گونه توضیح دارید در حضور آقای دکتر مصدق که خلاصه مطلب نیز به استحضار ایشان رسید بیان فرمایید.

ج: اولاً من این طور عرض کردم که من به کارهای دادگستری و لوایح قانونی و آنچه در هیئت دولت می آمد و طرح می شد از امور سیاسی و غیر سیاسی البته وارد بودم. ولی اگر بگم رئیس دولتی در خارج سیاستهایی داشته است که من نمی دانستم، در حل و عقد آن وارد نبودم. چه با اجاعت احزاب و چه با روزنامه ها و چه با اصناف و دیگران و چون نمی دانستم وظیفه و مسئولیتی برای من ایجاد نمی کرد. ثانیاً جواب سؤال دوم: منظور آن است که آقای دکتر مصدق با بعضی از وزرایشان یک مذاکراتی داشتند که ما مسبوق نمی شدیم و به آنها بیشتر [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] اعتقاد داشتند تا من. اما مذاکرات از چه قبیل بوده است من نمی دانم سیاسی بوده یا غیر سیاسی. بنده آن را اطلاع ندارم. اما جواب قسمت سوم: البته رفتن به مسافرت اغلب حضرت را به طور غیر رسمی همه ماها شنیدیم. در هیئت دولت هم به طور غیر رسمی مذاکره شد. اما هیئت دولت رسماً در این قسمت وارد شده و با تصمیماتی گرفته باشد نبود و هیئت دولت هم بیش از دو جلسه تشکیل نشد. و همین طور راجع به سایر امور که موضوع کودتا شایع به دستگیری وزرا و دیگران به طور غیر رسمی صحبت شد؛ ولی رسماً چیزی گفته نشد و عین صورت مذاکرات هیئت دولت نشان می دهد صدق عرایض مرا. [امضای لطفی]

س: از بیانات شما مستفاد شد که شما هم که خود را وزیر دادگستری می شناختید اصلاً و ابداً به هیچ نحوی از انجا موضوع را به آقای دکتر مصدق [منظور توضیح حوادث و اتفاقات روزه های ۲۵ تا ۲۸ مردادماه است] در میان نگذاشتید و با جناب ایشان هیچ گونه مذاکره به عمل نیآورده اید. آیا همینطور است یا خیر؟

ج: چیزی بین بنده و ایشان در ما گذاشته نشد که تصمیمی باشد و شاید به طور ناسف و نقل مذاکره شده باشد به طور غیر رسمی؛ ولی ابداً به طور رسمی تصمیمی و مذاکره ای گرفته شده باشد نبوده است. [امضای لطفی]

س: حال بفرمایید اگر فرمان ملوکانه دابر به عزل آقای دکتر محمد مصدق از مقام نخست وزیری در ساعت ۱ صبح روز یکشنبه ۲۵ مردادماه به ایشان ابلاغ شده باشد و ایشان مفاد آن فرمان را در هیئت وزیران مطرح نفرموده باشند و به شما که وزیر دادگستری بوده اید به هیچ نحوی از انجا از این موضوع اطلاعی نداده باشند، این عمل آقای دکتر محمد مصدق جزء آن اموری بوده است که باید قانوناً در هیئت وزیران مطرح می کردند و بلافاصله پس از دریافت فرمان هیئت وزیران تشکیل و تصمیم مقتضی می گرفتند یا خیر؟ این نکته را نیز توضیح می دهد که اگر چنین فرمانی نیز به آقای دکتر مصدق رسیده باشد بدیهی است یک طریق تصمیم این بود که آقای دکتر شخصاً بدون مشورت با هیئت وزیران خود را بر کنار می کشیدند و بدیهی است در این صورت مشاوره و مباحثه با هیئت [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] وزیران مفهومی نداشت و وزیران نیز خود به خود منعزل بودند. مبنای سؤال این است که اگر آقای دکتر مصدق فرمان را دریافت نموده شخصاً از کار بر کنار نرفته، آیا عدم ابلاغ آن فرمان و به استحضار رسانیدن وزیران قانونی بوده است یا خیر؟

ج: ایشان باید اول این جواب را بدهند بعد من، زیرا که این وظیفه ایشان بوده است. من نمی دانستم چه نظری داشت. [امضای لطفی]

س: شما در جلسه اول بازجویی اظهار داشتید که چندین دفعه استعفای خود را به آقای دکتر مصدق ابراز داشته ولی ایشان هر دفعه به نحوی از قبیل گریه کردن از قبول استعفای شما خودداری فرموده اند. و این اظهارات را به نحوی نموده اید که مستفاد از آن این است که شما با روش آقای دکتر مصدق به هیچ وجه موافق نبوده اید و خلاصه به نحوی بیان نموده اید که وضع شما طوری بوده که با روی احساسات که ایشان گریه می کردند و یا به طور اضطرار و

ناچار به وزارت خود ادامه داده‌اید. اینک در حضور خود آقای دکتر مصدق توضیح دهید اولاً آن بیانات را نسأید می‌نمایید؟ ثانیاً چه مانعی داشت که شما روزی از منزل خود خارج نشده استعفا ی کتبی خود را برای آقای دکتر بفرستید و به آن اوضاع و احوالی که بیانات شما نشان می‌دهد بناچار تن به مسئولیت داده‌اید خانم دهید؟

ج: اینکه سؤال کردید که «با روش ایشان موافق نبودید» و از بیانات من این طور استنباط کردید بنده با روش اخلاقی ایشان جور نبودم. زیرا که مکرر و زیاد از حد توهیناتی کردند که من خون جگر خوردم و این اهانتها یک دفعه و دو دفعه و سه دفعه نبود. من جمله به ایشان گزارش داده بودند که دیوان جنایی عمیدی نوری را که توقیف بوده رها کرده است. بنده که وارد اطاق ایشان شدم یکدفعه عصبانی شدم و به من پریزدند که «دیوان جنایی چرا عمیدی نوری را از توقیف رها کرده؟» من به ایشان عرض کردم که «آقای عمیدی نوری فعلاً در دیوان جنایی محاکمه ندارد که محکمه او را آزاد کرده باشد.» با یک تغییر و تشدد فوق‌العاده فرمودند: «من الان معلوم می‌کنم.» طرز صحبت‌شان با من شبیه یک کسی بود که در مقابل [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] دزدی واقع شده باشد. پس از این تغییر و تشدد بی‌اندازه، افشار طوس و گویا زنگنه بود هر دو را خواستند و پرسیدند که «دیوان جنایی عمیدی نوری را رها کرده است یا نه؟» افشار طوس در جواب گفت: «خیر، این مربوط به حکومت نظامی است. هیچ مربوط به وزارت دادگستری نیست و از توقیف خارج نشده است.» ایشان این سؤال را به تکرار از افشار طوس پرسیدند که دیوان جنایی رها نکرد؟ آن مرحوم در جواب گفت: «مربوط به دیوان جنایی نیست و مربوط به حکومت نظامی است و از توقیف خارج نشده است.» من از این تغییر بی‌اندازه رنجش حاصل کردم که چرا نخست‌وزیری نا به این درجه درباره وزیرش سوءظن داشته باشد. گمان می‌کنم این خبر را حدس می‌زنم دکتر شاپگان به ایشان گفته بود. زیرا که دکتر شاپگان از اطاق ایشان خارج شد و من داخل شدم. بعد آنها که از اطاق خارج شدند من به ایشان عرض کردم که «آقا اجازه بفرمایید من از این پست استعفا بدهم. شما سوءظنی هستید و شما را تحریک می‌کنند.» ایشان اشک از چشمتان جاری شد و فرمودند: «بیخوش که این طور پیش آمد.» اما اینکه چرا خودم با آنکه اختیار قانونی داشتم می‌توانستم کتباً استعفا بدهم و ندادم، علت این بود که من در حضورشان صریحاً عرض می‌کنم یک شخص فوق‌العاده عصبانی و بی‌گذشت هستند. نظیر آن را دیده‌ام. فکر کردم که اگر بدون رضایت ایشان و طیب خاطر ایشان استعفا بدهم به ایشان بر خواهد خورد و بعد دیگر کاری به من رجوع نمی‌کنند و من هم یک شخص بی‌بضاعت ادامه زندگی من مشکل خواهد شد. از طرفی قضات سلب صلاحیت شده وقتی که بفهمند من از کابینه رانده شده‌ام بریزند سر من و مرا بکشند و این قطعی بود برای من. چنانکه در واقعه روز ۲۸ مرداد که جنجال برپا شد عده‌ای از اینها به کوچه من رفته و خیال حمله به خانه من داشتند که مرا گیر بیاورند و تلف کنند. نهایت اهل محل به کلانتری اطلاع داده کلانتری پاسبان و نظامی فرستاد و محل را حفظ کرد. گذشته از کشته شدن، چون آقای دکتر محمد مصدق بی‌اندازه سوءظنی هستند احتمال فوی می‌دادم که اگر بدون جلب [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] رضایت ایشان استعفا بدهم ایشان فوراً سوءظن حاصل کرده و به مردم بگویند که «فلان کس هم جاسوس انگلیسها درآمد.» از خود شما می‌پرسم در یک همچو موقعی که جان و حیثیت خود را، هر دو را، در خطر ببید آیا از استعفا ی کتبی بدون جلب تمایل خودداری خواهید کرد یا خیر؟ هیچ استعفا ی نمی‌کردم که همین قضات سلب صلاحیت شده برسوند و به ایشان گزارش دهند که لطفی بر علیه دولت مشغول دسیسه است. یکدفعه بی‌خبر صبح شده مشمول ماده ۵ قانون حکومت نظامی [شوم] و به همین زندان بروم. برای اینکه ایشان فوق‌العاده سوءظنی، زودباور و خوش‌باور بودند و به گزارشهای رفقایشان خیلی اعتماد داشتند. [امضای لطفی]

س: اگر این بیانات را یک عضو دوزرئیه وزارت خانه می کرد، شاید حاجت به سؤال مجدد نداشت. از بیانات جناب عالی چنین مستفاد شد که روی حفظ جان و حیثیت خود تن به ادامه شغل شامخ وزارت دادگستری دادید. از شما سؤال می شود موقمی که شما آقای دکتر محمد مصدق را مردی تشخیص دادید که ممکن است به استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی پس از استعفا بدون گناه شما را دستگیر و به زندان اندازند، به طور قطع چنین مردی خیلی اشخاص را به استناد همان ماده ۵ به زندان انداخته اند مگر اینکه فرض کنیم که با شخص شما غرض خاصی داشته و اساساً ماده ۵ قانون حکومت نظامی را تنها برای شما نگه داشته باشند. اکنون توضیح دهید شما که در رأس وزارت قانونی بودید که اساس آن حفظ جان و مال و ناموس و شرف و حیثیت مردم بوده است چگونه روا داشته اید که صریحاً و علناً استعفای خود را نداده اعلامیه ای صادر نکرده که این آقای دکتر مصدق آن چنان شخصی است که اکنون من استعفا داده ام. بیم دارم که مر از ندانی کنند؟ و اساساً چگونه شما منافع شخصی را بر مصالح جامعه و سرنوشت کشور ترجیح دادید؟ چون از بیانات شما هیچ استنباط نمی شود جز اینکه می گوید با اخلاقاً یا هر لغت دیگر که می گذارید «باروبه آقای دکتر مصدق موافق [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] نبودم و به ناچاری برای حفظ جان و امرار معاش و حفظ حیثیت خود وزیر دادگستری بودم.» توضیح دهید آن لوایحی که مربوط به وزارت دادگستری بود و آن لوایحی که مربوط به سازمانهای مختلف کشور بود و به صورت لوایح قانونی در می آمد، آن حکومت نظامی که از ماده ۵ آن می گوید بیم داشتید، مگر آن لوایح به دست شما تنظیم نمی شد؟ مگر شما در هیئت وزیران رأی به برقراری حکومت نظامی نمی دادید؟ مگر شما در تهران نبودید و در رأس وزارت دادگستری و اطلاع نداشتید که به استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی اشخاص دستگیر می شوند؟ اگر آن ماده ۵ بجا و بموقع به مورد استفاده قرار می گرفت که دیگر توضیحات بالا از چه فرار است؟ اگر بی جا روی هوی و هوس آقای دکتر مصدق، شما وزیر دادگستری به چه مجوز حیثیت و جان و مال مردم را در اختیار هوی و هوس ایشان قرار دادید؟ مگر شما به اصل مسئولیت مشترک وزرا ایمان ندارید؟ توضیح شما به هیچ وجه فایده کننده نبود. خواهشمند است با توجه به مطالب بالا جواب دهید.

ج: بنده عرض نکردم که آقای دکتر محمد مصدق خدا نخواست خائن است. من همچو عرض نکردم؛ یا برخلاف وجدانش عملی می کند؛ من همچو عرضی نکردم. معلوم می شود که صحبت من روشن نشد. صحبت من این است که ایشان بی اندازه سوءظنی و عصبانی هستند و گزارشها در مزاج ایشان مؤثر می شود که ایشان ممکن است وقتی معتقد بشوند و ایمان پیدا کنند که لطفی بر علیه دولت دارد دسیسه به کار می برد، وقتی که معتقد شدند ولو اینکه خلاف واقع باشد برای ایشان خلاف وجدان نیست پس اختلاف من و ایشان اختلاف اخلاقی بود نه روی صحت و درستی که بنده مجبور باشم بدون جلب تعادل ایشان استعفا داده باشم. چه بسیار یک رئیس دولت که بسیار آدم درستی است و فوق العاده محتاط و در عین حال باز اشتباه کاری کند. بنابراین مسئولیت مشترک ایجاب نمی کرد که بنده استعفا بدهم. طرز اخلاق و روحیه ایشان مقتضی بود که من استعفا بدهم و بیم من از آن اشتباهکاریها بود. [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازپرسی] چه سؤالی است که آقا می کنید؟ [امضای لطفی]

س: شما در صفحه ۵ جلسه اول بازجویی اظهار داشته اید: «فقط جبیک و بیگ ایشان با دکتر فاطمی بود.» البته منظور از کلمه ایشان آقای دکتر محمد مصدق بود که اینک شما در حضور ایشان هستید. در حضور ایشان توضیح دهید منظور شما از این عبارت چه بوده است؟ آیا منظور از جبیک و بیگ امورات شخصی و تشریفاتی مثلاً برگزاری یک جشن مهمانی با عروسی و از این قبیل بوده یا منظور این است که آقای فاطمی که وزیر خارجه بود و آقای دکتر

مصنق که نخست‌وزیر بوده، نخست‌وزیر با وزیر خارجه جیک و بیکی داشته مربوط بهمهام امور کشور و سیاست که شما وزیر دادگستری از آن جیک و بیکی‌ها بی اطلاع بودید؟ حتی شما در آن جلسه تحقیقات پارا فراتر گذاشته و صریحاً اظهار داشته‌اید: «از آن جیک و بیکی‌ها ماها همه (که منظور دفاع شما از سایر وزیران باشد) بی اطلاع بودیم.» چه می‌فرمایید؟

ج: البته من مشاهده و احساس می‌کردم که آن‌طور که اعتماد ایشان به دکتر فاطمی داشتند و به او توجه می‌کردند بمن و به بعضی از وزرای دیگر نداشتند. لیکن آن جیک و بیکی‌ها چه بوده است بنده خبر ندارم چه بود. اگر می‌دانستم که چه بود می‌گفتم. خودتان هم در زندگی احساس می‌کنید در جریان امور اداری که مافوق شما یا خودتان که مافوق نسبت به مادون خود هستید نسبت به یک عده از مأمورین توجه خاصی خواهید داشت و به دیگری ندارید. برای اینکه من می‌دیدم ایشان بنده را سر وقت حاضر می‌کنند، آن وقت دکتر فاطمی که بعد از من وارد می‌شد می‌رفت یک ساعت بلکه هم متجاوز در اطاق بود. بعد که خارج می‌شد بنده می‌رفتم و کار من بیش از ده دقیقه نبود. اغلب اوقات که بنده برای لوايح خدمتشان شرفیاب می‌شدم، ۵ دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید. و الا من از خود موارد جیک و بیکی‌ها که اطلاع ندارم چه بوده است و این حرف در این مقام گفته شد که آقای دکتر محمد مصدق اعتماد کامل به من نداشت. مرا فقط برای دادگستری و لوايح قانونی می‌خواست. [آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازرسی]

سرتیپ آز موده [خطاب به آقای دکتر مصدق]: اظهارات آقای لطفی را در محضر خودتان شنیدید. با توجه به اینکه منظور از این سوالات و جوابها هیچ نیست جز رسیدگی و کشف حقیقت در مورد حوادث روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد، توجه فرمودید هر گونه اظهاری دارید بیان فرمایید و مجدد آنچه سوال و جواب شده خوانده می‌شود تا پاسنهای جناب عالی دقیق و روشن باشد.

جواب آقای دکتر محمد مصدق: در تمام مدتی که آقای لطفی وزیر دادگستری دولت اینجانب بوده‌اند نسبت به ایشان کمال اعتماد را داشتم و اگر نداشتم خود را مجبور نمی‌دانستم که با ایشان کار بکنم. چنانچه از وزارت استعفا نمی‌کردند، دولت اینجانب استعفا می‌کرد زیرا اینجانب مجبور نبودم با وزیری که به او اعتماد نداشتم کار کنم. با ایشان کار کردم و از رفتار ایشان نهایت رضامندی را دارم. ایشان در اصلاحات دادگستری و قوانین کمک شایانی به من فرموده‌اند که اگر جز ایشان دیگری بود اینجانب موفقیت حاصل نمی‌کردم. جناب آقای لطفی یکی از قضات عالی مقام دادگستری هستند که به پاکی و درستی مشنهر هستند. من فقط یک گله از ایشان دارم و آن این است که فرمودند من نسبت به ایشان اسائه ادب نمودم. اولاً تصور نمی‌کنم که چنین عملی از ناحیه شخص من صادر شده باشد. بر فرض صدور، وقتی که ایشان خودشان اظهار فرمودند از ایشان معذرت طلبیدم. دیگر جا نداشتم که با یک دکتر مصدق افتاده این طور رفتار کنند و چنین بیاناتی را بفرمایند. حق این بود که تا ساعتی که کار صادر زندان تمام نشده از یکدیگر طرفداری کنیم و قدر ایامی که با هم کار کرده‌ایم بدانیم. این گله بنده است و دیگر عرضی ندارم. و اما راجع به اینکه آقای دادستان کل نسبت به دستخط اعلیحضرت و جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد اظهاراتی فرموده‌اند، بنده حاضریم نظریات خود را عرض کنم مشروط به اینکه این نظریات جزء لاینجزای آن تحقیقات که از بنده فرموده‌اید باشد آن صفحات بازجویی را بدهید تا در ذیل آنها بنویسم که این صفحات جزء لاینجزای آنها می‌باشد. [به خط آقای دکتر مصدق: شانزده سطر فوقی عین تقریر اینجانب است که تحریر شده و صحت آن را تصدیق دارم. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق - آخر صفحه: محل امضای لطفی و افسران حاضر در بازرسی]

س: چنانچه مستحضرید، آقای لطفی که در حضور شما هستند بیان داشتند شما فرمان ملو کانه را دابر به عزلتان از مقام نخست‌وزیری به‌هیچ وجه و به‌هیچ نحوی از انجا به اطلاع ایشان نرسانده‌اید. آیا این اظهار آقای لطفی را تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

ج: پس از اینکه صفحات بازجویی سابق را ارائه فرمودید و در آنجا نوشتم که آنچه نوشته می‌شود جزء لاینجزای آن بازجویی است، نظریات خود را عرض خواهم کرد. [به‌خط آقای دکتر مصدق: در تاریخ فوق دو سطر و نیم صحیح است. دکتر محمد مصدق]

س: این پاسخی که دادید جواب سؤال من نبود. باز سؤال می‌کنم. این آقای لطفی که در حضور شما نشسته‌اند، صریحاً اظهار داشتند و شما شنیدید که گفتند فرمان ملو کانه را دابر به عزلتان از مقام نخست‌وزیری به ایشان که وزیر دادگستری بوده‌اند به‌هیچ نحوی از انجا اطلاع نداده‌اید. این سؤال مربوط به‌هیچ برگی نیست و اگر از جواب استتکاف نمایم مأمورین تحقیق در این برگ وضع شما را که در برابر اجرای قانون در پیش گرفته‌اید و این مایه بسی تأسف است منعکس نموده و به‌نظر می‌رسد این جریان خود عمل خلاف قانونی است که از ناحیه شما سر می‌زند. چه می‌گویید؟

ج: قانون را ارائه بفرمایید تا بخوانم و مخالف قانون رفتار نکنم. [به‌خط دکتر مصدق: اول مهر ماه ۱۳۳۲ که نصف سطر صحیح است. دکتر محمد مصدق]

س: باز جای تأسف است که شما که منتهم به سوء قصد به منظور بهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج سلطنت و تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت می‌باشید و به حکم قانون باز پرس و دادستان قانونی از شما تحقیق به عمل می‌آورند، تصور نموده‌اید که ما کلاس درس و مکتب خانه به راه انداخته‌ایم و اگر از هر متهمی سؤال می‌شود که «درباره اتهام چه می‌گویید؟» جواب دهد که «قانون بدهید بخوانم.» بنا بر این اگر متهمی می‌سواد باشد باید بگوید: اول مرا با سواد کنید تا جواب دهم.» از دو حال خارج نیست یا شما آشنا به قانون هستید یا سواد قانونی ابدأ ندارید. اگر آشنا هستید که به حکم قانون باید جواب بدهید که در اثر این رویه شما تکلیف یک عده منتهم از جمله خودتان معلوم شود. و اگر سواد قانونی ندارید من به نام دادستان ارتش، به نام قانون، به شما صریحاً اخطار می‌کنم که قانوناً باید جواب دهید. اگر جواب ندهید قانوناً وضعی که در پیش گرفته‌اید همین جا صورت مجلس می‌شود و بعداً طبق موازین قانونی رفتار می‌نمایم. چه می‌گویید؟

ج: بنده استتکاف از جواب نکرده‌ام. خواستم آنچه را که اظهار می‌کنم ضمیمه همان تحقیقات باشد. حالا اگر شما بر حسب قانون بنده را باید مجازات بفرمایید، بفرمایید. من اینجا برای این کار آمده‌ام. شما هم دادستانی هستید که هر متهمی را تعقیب کنید، مانع انجام وظیفه شما نمی‌نوانم بشوم، کمال و نهایت افتخار را دارم که بر طبق قانون مجازات شوم. [به‌خط آقای دکتر مصدق: مجموع اظهارات اینجانب در چهار سطر صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

اخطار سر تیپ آزوده: اگر در موقع امضا تعداد سطرها را می‌خواهید بنویسید در همه وقت که امضا می‌کنید بنویسید: و اگر نمی‌خواهید بنویسید یک جا را بی‌تصریح و یک جا را با تصریح منظور عمل ننمایید. از شما سؤال می‌کنم آقای لطفی که در حضور شما نشسته‌اند و ناظر این جریان هستند، صریحاً اظهار می‌دارند فرمان ملو کانه را که دابر به عزل شما از نخست‌وزیری به شما ابلاغ شد. به‌هیچ نحوی از انجا به اطلاع ایشان که وزیر دادگستری بودند نرسانده‌اید. چه می‌گویید؟

ج: راجع به شمارش سطور، امر مبارک را اجرا می‌کنم. آنچه را که تا کنون امضا کرده‌ام سطور آن را نیز شماره کرده و تصدیق می‌کنم. راجع به مطلب اخیر جواب عرض شده و تکرار آن را جایز نمی‌دانم. [به خط دکتر مصدق: دو سطر فوق اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

س: جوابی به سؤال من ندادید. در صفحه ۱۶ در جواب سؤال من اظهار داشتید: «استنکاف از جواب نکرده‌ام. خواهانم آنچه را که اظهار می‌کنم ضمیمه همان تحقیقات باشد.» به شما صریحاً اخطار می‌کنم شما مجاز نیستید به مأمورین تحقیق دستور دهید چه اوراقی را در کجا ضمیمه کنند. من وظیفه خود را می‌دانم که هر برگه را دستور دهم کجا ضمیمه کنند. اگر با این آخرین اخطار که سؤال می‌شود آقای لطفی در حضور شما نشتانند صریحاً اظهار داشتند و شنیدید که گفتند فرمان ملوکانه دایر به عزل شما از نخست‌وزیری به هیچ نحوی از انحا به اطلاع ایشان نرسیده است جواب ندهید، صورت مجلس می‌شود که شما از دادن جواب استنکاف می‌کنید. چه می‌گویید؟

ج: به بنده که حاضر می‌شوم چند ساعت راجع به اظهارات آقای لطفی جواب بدهم، نسبت مستنکف دادن بر خلاف مروّت و انصاف است. استدعای من فقط این است که آن صفحات قبل را مرحمت کنید که بنویسم اظهارات امروز جزء لاینجزای آن بازجویی است. با این حال اگر میل دارید این اظهارات را استنکاف فرض کنید، حاکم بر جان من هستید. هر کار که می‌خواهید بکنید. [به خط دکتر مصدق: اول مهر ماه ۱۳۳۲. چهار سطر که اظهارات اینجانب است تصدیق می‌کنم. دکتر محمد مصدق]

اخطار سرتیپ از موده: هم اکنون شما مستنکف در پرونده فلمداد خواهید شد. ضمناً توضیح می‌دهد مشاهدات به نحوی است که بر مأمورین ثابت است که شما به انواع و اقسام حیل می‌خواهید از یک طرف اوقانشان را تلف کنید و از طرف دیگر بی‌میل نیستید که برای روز مبادا دستاویزهایی در دست داشته باشید. کما اینکه به جای پاسخ سؤال می‌نویسید: «بنده که حاضر می‌شوم چند ساعت راجع به اظهارات آقای لطفی جواب بدهم...» تصریح می‌نمایید که این چند ساعت قانونی بوده و حتی یکی دو مرتبه از شما خواهش شد که اگر ناهار میل می‌فرمایید، خود با اصرار و استدعا فرمودید: «اخیر کار خودتان را بکنید.» ضمناً تصریح می‌نمایید در جلسه اول فریب پنج ساعت ما را به صحبت‌های عهد ناصرالدین شاه و صحبت‌های متفرقه با لطایف الحیل مشغول داشتید. گاهی خندیدید. گاهی گریه کردید. زمانی خود را به حال ضعف انداختید. در عین حال مانند بلبل از عهد ناصرالدین شاه متجاوز از دو ساعت صحبت می‌داشتید. اینها تصریح می‌شود تا کوچکترین نکته ابهامی در این پرونده نماند. بالاخره به شما تذکر می‌دهم که با این همه مراتب مادر اختیار شما هستیم. هر لحظه که وارد شده‌ایم اذن دخول گرفته‌ایم و در هر مدت که در نزد شما بوده‌ایم به کرات تقاضا کرده‌ایم که اگر ادامه تحقیقات موجب زحمتتان است، وقت دیگر شرفیاب شویم. حال هم همین مطالب تکرار می‌شود. منتها ما مثل شما عمل خلاف نمی‌کنیم. یعنی نمی‌گوییم: «اگر این برگ ضمیمه آن برگ بشود جواب می‌دهم و اگر نشود نمی‌دهم.» اینک در حضور خودتان وضع شما و استنکاف شما از دادن پاسخ به سؤال صورت مجلس می‌شود.

صورت مجلس

پس از توضیحاتی که از آقای لطفی گرفته شد و در حضور آقای دکتر مصدق توضیحاتی دادند، خطاب به آقای دکتر مصدق سؤالاتی به عمل آمد. اولین سؤال را پاسخ دادند. ولی درباره دومین سؤال که سؤال این بود: «چنانچه مستحضرید، آقای لطفی که در حضور شما هستند بیان داشتند شما فرمان ملوکانه را دایر به عزلتان از مقام

نخستوزیری بهیچ وجه و بهیچ نحوی از انجا به اطلاع ایشان نرسانیده‌اید. آیا این اظهار آقای لطفی را نایید می‌فرمایید یا خیر؟» جواب نداده و با بهانه پوچی از دادن جواب که سؤال به کرات به عمل آمد و تجدید شد استنکاف نمودند. ضمناً از یک طرف خود را تسلیم قانون دانستند و از طرف دیگر می‌گویند: «اگر این اظهارات جزء لایتنجری اظهارات قبلی بشود جواب می‌دهم.» که بالاخره معلوم نکردند چرا جواب نمی‌دهند و معلوم نمی‌کنند و نکردند که جزء لایتنجری فلان پرونده شود چه مفهومی دارد؟ به هر حال از مشاهده اولین جلسه بازجویی و این جلسه ثابت و مسلم است که ایشان می‌خواهند جلسات بازجویی را بمدفع الوقت و شوخی و مسخره بگذرانند. چه کتباً و شفاهاً بمدفعات از ایشان نقاضا شد که قانوناً و وجداناً مقتضی است جواب بدهند. ولی در این دو جلسه ترتیب اثری به تذکرات ندادند. روحیه ایشان بسیار قوی است. ثابت و مسلم است که با سوء نیت جواب سوالات مأمورین تحقیق را نمی‌دهند و مسلم است قصد دارند یک عده منهم در حال بلانکلیفی بسر برند و خودشان هم در کمال آسایش خیال و استراحت کامل در گوشه‌ای ایام را بگذرانند. این است نتیجه مشاهدات و محسوسات و حقایق امر مربوط به بازجویی از آقای دکتر محمد مصدق. به تحقیقات در ساعت ۱۴ روز ۲۲/۷/۱۸ خاتمه داده شد و از آقای دکتر محمد مصدق و آقای لطفی خواهش شد ذیل اوراقی که در حضور هر دو نفر تحقیق به عمل آمد امضا فرمایند که آقای لطفی قبولی خود را اعلام فرمودند و اوراق به امضای ایشان رسید. اینک از آقای دکتر مصدق سؤال می‌شود: آیا زیر بر گهای تحقیقاتی امروز را امضا می‌فرمایید یا خیر؟

جواب آقای دکتر مصدق [پس از تفهیم موضوع]: بنده اگر تا امروز به زندگی ادامه داده‌ام، از نظر این بود که عذای بی‌تقصیر در جلسه محاکمه محکوم نشوند و من در آنجا باشم و قبول مسئولیت کنم. با این حال بسیار گله‌مند هستم که جناب آقای دادستان کل بمن این طور نسبت می‌دهند که می‌خواهم یک عده [به خط دکتر مصدق: دو سطر و نیم فوق اظهارات اینجانب دنباله مطلب در صفحه ۲۰ نوشته شده. اول مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق] در زندان بلانکلیف بمانند. بنده نمی‌دانم از ارائه آن اوراق که ترس دارم در پرونده همان اوراق بماند و اظهاراتی که بعد می‌کم در پرونده نباشد و می‌خواهم در آن اوراق معلوم شود که اظهارات دیگری هم جزء لایتنجری آن بازجویی بوده است چه نظری غیر از این می‌توان داشت؟ آیا آوردن آن اوراق بیش از چند دقیقه طول می‌کشد؟ بنابراین بنده را نمی‌توان مستنکف قلمداد کرد و استدعا می‌کنم آقای دادستان کل این وضعیت آبرومند بنده را بهر وضعیت دیگری که صلاح می‌دانند تبدیل فرمایند و از این ساعت هم بنده را از خوردن غذا معذور بدارند. والسلام والإکرام. [به خط دکتر مصدق: پنج سطر و نیم فوق اظهارات اینجانب است که ابتدای آن در صفحه ۱۹ نوشته شد. اول مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

اخطار سرتیپ آز موده: بالاخره اظهار نداشتید که ذیل اوراق را امضا می‌کنید یا خیر؟

ج: بنده آنچه را که گفته‌ام زیر سطر امضا کرده‌ام. دیگر محتاج به امضا نیست. [به خط دکتر مصدق: نیم سطر

اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

اخطار سرتیپ آز موده: اعتصاب غذا نه صورت قانونی دارد و نه صورت اخلاقی. عملی است بسیار مذموم و عملی است که اشخاص قوی‌الاراده و با شخصیت بهیچ وجه نه تنها دست به این عمل نمی‌زنند بلکه عنوان هم نمی‌نمایند. بهر حال اگر اعتصاب غذا نمایند، کوچکترین تأخیری در انجام وظایف قانونی مأمورین تحقیق نخواهد داشت. مطمئن باشید حقیقت بالاخره کشف می‌شود و تحقیقات به مرحله‌ای خواهد رسید که اگر کسی بی‌گناه است بدادگاه نرود؛ و اگر مأمورین تحقیق اشخاصی را گناهکار تشخیص دهند تازه آنها بدادگاه می‌روند، و کجیل مدافع

انتخاب می کنند و طبق موازین قانونی دادرسی می شوند. سرانجام با تبرئه یا محکوم می گردند. تهدید شما به اعتصاب غذا خود نشانه و دلیل این است که نمی خواهید حقیقت کشف شود و می خواهید هر چه ممکن است یک عده با گناه و بی گناه در بازداشت بسر برند که دادستان ارتش موظف است به استحضار عالی برساند این عمل خود خلاف انصاف و مروت خواهد بود. بهر حال مسئول عمل شما و نیات و مقصد شما اعم [آخر صفحه: امضای افسران حاضر در بازپرسی] از اینکه اعتصاب غذا باشد یا هر عمل دیگر شخص خودتان خواهید بود. در این قبیل موارد هیچ گونه مسئولیتی بر عهده هیچ کسی نیست. شخصی هستید عاقل و بالغ و جامع تمام معلومات. مدتها بر این کشور صدارت داشته اید. حالا هم متهم هستید، نه مجرم. ما هم منظوری نداریم جز اینکه تشخیص دهیم چه کسی باید تسلیم دادگاه شود و چه کسانی باید فرار منع پیگرد آنها صادر گردد. چه بسا با اظهارات شما که حاضر نیستید به سوالات ما جواب دهید، خود وعده ای در نزد ما بی گناه تشخیص داده شدند و فرار منع تعقیب صادر گردد. بهر حال دادستان ارتش دیگر به شما عرضی ندارد. مختار به اتخاذ هر رویه ای خواهید بود.

ج: جواب مطلبی که عرض شد فرمودید. اگر اظهارات بعدی من ضمیمه پرونده قبلی نشود چه خواهد شد؟ من لازم می دانه در آن اوراق اولیه بنویسیم تا خوانندگان آن اوراق اگر اوراق بعدی را ببینند بدانند که در پرونده گذارده شده است. [به خط دکتر مصدق: دو سطر و نیم فوق اظهارات اینجانب است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق] جواب سرتیپ آز موده: شما با بیانی شیوا می فرمایید که ما یعنی مأمورین تحقیق به آن اندازه به شرافت و وجدان پای بند نیستیم که اوراقی از پرونده را دزدی می کنیم. شاید این سوءظن شما در نتیجه این باشد که احتمالاً سر و کار شما با این قبیل اشخاص بوده است و شما چنین اشخاصی را مصدر کار می فرموده اید که حالیه به ما هم سوءظن دارید. البته توجه فرمایید احتمالاً این عنوان شما در تاریخ قضایی هیچ یک از کشورها سابقه و نظیر ندارد که منتهی به دادستان بگوید: «جواب فلان سؤال را به شرطی می دهم که سؤال و جواب های قبلی را نزد من بیاورید.» و من در آنجا تصریح کنم که «در روز فلان، فلان اظهارات را هم کردم.» این عناوین خاص شخص تشخیص جناب عالی بوده و اساساً عنوان شما قابل جواب نبود. چون اصرار کردید این چند کلمه به استحضارتان رسید. این نکته را بدانید و باید بفهمید که ما مأمورین تحقیق به آن اندازه پای بند شرافت هستیم که اگر شما زشت ترین [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] ناسزاها را به ما بگویید، ما را متهم به دزدی پرونده یا هر چیز دیگر بدانید و اعلام کنید، این اظهارات و اطلاعات شما کوچکترین تأثیری در ما ندارد که خدای ناخواسته کمترین بغض یا کینه نسبت به شما در انجام وظیفه قابل شویم. مادر همه حال جز خدای عدالت چیزی را در مد نظر نخواهیم داشت. شما می دانید و وجدانتان و هر گونه تصمیمی که اتخاذ می فرمایید و به هر ترتیبی که درباره ما قضاوت می فرمایید.

ج: از این عرض مقاصدم این نبوده است که خدای ناخواسته به اشخاص حاضر در این جلسه آسائۀ ادبی شده باشد. نظر من فقط این بوده است که مجموع تحقیقاتی که از من می شود در یک پرونده باشد. در این مملکت هم همیشه دیده شده است که پرونده هایی از بین رفته است. من نظرم استحکام کار خودم بوده است، بدون اینکه کوچکترین نظری به حضار جلسه و منصوبان فعلی این پرونده داشته باشم. [امضای دکتر مصدق]

اخطار سرتیپ آز موده: ضمن اظهار تشکر از حسن ظن جناب عالی، اطمینان به شما می دهد که تمام اظهاراتی که می فرمایید همه در پرونده جناب عالی بایگانی خواهد شد و با نهایت دقت حفظ و نگهداری می شود. ما موظفیم هر مدرکی اعم از اینکه به نفع یا به ضرر شما باشد حفظ کنیم و آن را امانتی بدانیم در نزد خود. بهر حال لطفاً پاسخ دهید آقای لطفی که اظهار داشتند و الساعه نیز اینجا تشریف دارند که از فرمان مسلوکانه دایر به عزل شما از مقام

نخست‌وزیری بهیچ نحوی از انجا ایشان را مستحضر نساخته‌اید آیا اظهار ایشان را تأیید می‌فرمایید یا خیر؟
ج: فرمان ملوکانه بهیچ وجه در هیئت وزیران بدلایلی که به تفصیل عرض کردم مطرح نشد. هر یک از آقایان
وزرا که در آن روز به اطاق خصوصی من تشریف آورده‌اند فرمان را دیده‌اند. جناب آقای لطفی چون تشریف نیاوردند
ندیده‌اند. بنا بر این هر یک از آقایان وزرا که اظهار کنند فرمان را ندیده‌اند تصدیق فرمایید. [آخر صفحه: امضای دکتر
مصدق و افسران حاضر در بازپرسی]

[ملاحظات: در این موقع از آقای لطفی خواهش شد که از محضر آقای دکتر مصدق خارج شوند و سوالات زیر
به‌طور سری به عمل آمد. از آقای دکتر محمد مصدق سؤال می‌شود.]

س: لطفاً توضیح فرمایید آقایان وزیرانی که در آن روز به اطاق خصوصی شما تشریف آوردند و فرمان را دیدند
چه اشخاصی بودند؟

ج: با جوابی که دادم این سؤال منتهی است. از آقایان وزیران پرسید. هر کس که گفت: «دیده‌ام»، دیده و هر کس
که گفت: «ندیده‌ام»، ندیده است. بنده نمی‌توانم نسبتی بدهم که فردا مسئولیت وجدانی پیدا کنم. دادستان فقط می‌تواند
سؤال کند: «چرا در هیئت وزیران نگفته‌اید؟» من هم جواب عرض کنم. [دکتر محمد مصدق]

س: به استحضار جناب عالی می‌رساند قانون این است که دادستان و بازپرس می‌توانند به‌طور غیرمحدود و با
نهایت آزادی عمل هر سؤالی را که برای کشف حقیقت لازم و ضروری می‌دانند نه تنها از فرد فرد متهمین بلکه از هر
شخص و مقام بنمایند و متهم و اشخاص و مقامات مکلف به دادن پاسخ هستند. از طرف دیگر اگر به فرمایش شما
دادستان تنها حق داشت از شما پرسد «چرا فرمان را به هیئت وزیران نبرده‌اید؟» چگونه در بالا پاسخ دادید که جناب
آقای لطفی فرمان را ندیده‌اند. بسیار مناسب و مورد ضرورت است که لطفاً توضیح فرمایند آقایان وزیرانی که فرمان
را دیده‌اند چه اشخاصی بودند. بدیهی است مأمورین تحقیق وظایف خود را بخوبی می‌دانند و از هر کس بخواهند
سؤال می‌نمایند. فعلاً از شما سؤال می‌شود.

ج: من نظرم نیست. [دکتر محمد مصدق]

س: چگونه در نظر داشتید و دارید که آقای لطفی در روز ۲۵ مرداد به اطاق شما تشریف نیاورده و فرمان را
ندیده‌اند ولی در نظر نان نیست که از وزیران دیگر چه اشخاص به اطاقتان آمده و فرمان را ندیده‌اند؟ این آخرین جواب
شما نیز نه منطقی است و نه قانع‌کننده. می‌شود برای کشف حقیقت و [آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در
بازپرسی] روشن شدن مطلب توضیح فرمایید آن وزیرانی که فرمان را دیده‌اند چه اشخاصی بودند؟

ج: آقای لطفی خودشان فرمودند که فرمان را ندیده‌اند. من هم تصدیق کردم. بعد عرض کردم هر وزیری که بگوید
فرمان را دیدم یا ندیدم حرف او صحیح است. من خدا شاهد است که نظرم نیست که کی آمده و کی نیامده و به چه کسی
ارائه داده‌ام. من نمی‌توانم چیزی را که یقین ندارم اظهار کنم. شما دلیل ارائه نکردن را گذاشته‌اید و سؤال می‌کنید که
کی فرمان را دیده و کی ندیده. من اگر عرض کنم که به چه دلیل فرمان را در هیئت وزیران نبرده‌ام شاید متقاعد بشوید
و محتاج به این سوالات و توضیحات نباشد. [به خط دکتر مصدق: پنج سطر فوق صحیح است و اظهارات اینجانب
می‌باشد. اول مهرماه ۱۳۳۲. [دکتر محمد مصدق]

در این موقع که ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر بود به تحقیق خانمه داده شد و به آقای دکتر مصدق ابلاغ گسردید که
استراحت فرموده پس از دو ساعت برای ادامه تحقیق حضورشان خواهم رسید. [آخر صفحه: محل امضای
دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی. ساعت ۱۵/۳۰ روز ۳۲/۷/۱]

جلسه سوم

۴۱

سومین جلسه بازرسی از دکتر مصدق نیز در همان روز چهارشنبه اول مهرماه انجام گرفت. یعنی در ساعت ۶ بعد از ظهر. دو ساعت و نیم پس از ختم دومین جلسه آغاز شد و تا ساعت ۱۰/۴۵ شب ادامه یافت. گروه بازرسی تغییری نکرده بود. در این جلسه دکتر مصدق بعد از سؤال پاسخ گفت و ۲۱ صفحه دیگر یعنی از صفحه ۳۲ تا ۵۲ به اوراق پرونده افزوده شد.

سؤال اصلی این بود که دکتر مصدق پس از رؤیت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری چه کرده و موضوع را با چه کسانی در میان گذاشته بوده است. در پاسخ، دکتر مصدق به تفصیل از مبارزه ملت ایران در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ سخن گفت و نقش خود را در قضایای مربوط به میلسو و کافنارادزه و نفت جنوب و کمیسیون نفت و ماده واحده ملی شدن صنعت نفت و ماده ۹ اجرایی مربوط به آن و مسائل مربوط به شورای امنیت و دیوان داوری لاهه و پیروزی ایران در مراجع بین‌المللی تشریح کرد و سپس وعده شاه را برای تقویت دولت بادآوری کرد و سخن را به فراموشی کشانید و آن‌گاه بار دیگر دلایل تردید خود را نسبت به اصالت فرمان عزل خود بیان داشت.

س: در جلسه بازرجویی قبل که امروز شروع شد آخرین جوایی که دادید این بود که چون آقای لطفی خودشان گفتند فرمان را ندیده‌اند، شما هم تصدیق کردید. توضیح دهید آیا صرف نظر از اظهار آقای لطفی خودتان قطع و یقین دارید که در روز ۲۵ مرداد که آقای لطفی به اطاق شما نیامده بود و فرمان را ندیده‌اند با اینکه چون ایشان گفتند ندیده‌اند شما هم از روی نزاکت یا بنا به اظهار ایشان و به تبعیت از گفته ایشان می‌گویید فرمان را ندیده‌اند؟
ج: آقای لطفی یقیناً دروغ نمی‌گویند. اظهار اینجانب صحیح است، یعنی گفته‌ام آقای لطفی هر چه فرموده‌اند صحیح است. [اول مهرماه ۱۳۳۲. دکتر مصدق]

س: هنوز روشن نشده است که اساساً وقتی فرمان ملوکانه دایر به عزل شما از مقام نخست‌وزیری به دست شما رسید پس از رؤیت آن و دادن رسید چه تصمیمی اتخاذ فرموده و با چه کسانی مشورت کرده و موضوع را با چه اشخاصی و یا هیئت در میان گذاشته‌اید. خواهشمند است پاسخ لازم را بیان فرمایید.

ج: ملت ایران پس از مداخلات بیرویه دولت تزاری روسیه و دولت انگلیس و فشار دولت دیکتاتوری نازیست شهر یورماه ۱۳۲۰ تصمیم گرفت که خود را از دخالتهای بیرویه دول خارجی [برهاند] و استقلال و آزادی خود را تأمین کند. روی این نظر با هر فرد با جمعی که هواخواه سیاست اجنبی بودند به مبارزه برخاست. اولین مبارزه ملت

ایران در دوره چهاردهم نفنینه با دکتر میلسو شروع [به خط دکتر مصدق: چهار سطر ونیم اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] و پس از آمدن کافتارادزه و تفاضای امتیاز نفت شمال که اینجانب ناچار بودم با تفاضای او مخالفت کنم لازم بود که مفاسد و مضار امتیاز نفت جنوب و نمید آن را به استحضار جامعه برسانم تا بدین وسیله موفق شوم از دادن امتیاز نفت شمال جلوگیری کنم. چون کافتارادزه به گرفتن امتیاز موفق نشد، سیاست ملی ایران متوجه مضار و معایب نفت جنوب گردید.

در دوره پانزده نفنینه بعضی از نمایندگان توضیحات بیشتری در معایب و مفاسد امتیاز نفت جنوب دادند و سه روز به آخر دوره هم که شرکت نفت جنوب حاضر شده بود قرارداد گس - گلشائیان در مجلس مطرح و مورد تصویب واقع شود، به واسطه مخالفت عده ای از نمایندگان که ناطق آنها حسین مکی بود مخالفت تا آخرین ساعت انقضای دوره پانزدهم به طول انجامید و در نامه هم که اینجانب به آقای ساعد نخست وزیر نوشته بودم اثر نیکو بخشید و قرارداد گس - گلشائیان به تصویب نرسید.

مخالفت ملت ایران با هزیر سبب شد که او به قتل رسید. پس از قتل او انتخابات دوره شانزدهم نفنینه در تهران شروع شد و نمایندگان جبهه ملی اکثریت کرسیهای تهران را به دست آوردند. در مجلس شانزدهم کمیسیون نفت تشکیل گردید. در این کمیسیون ماده واحده ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور تنظیم شده بود که بعد از قتل رزم آرا به تصویب کمیسیون رسید و پیشنهاد مجلس گردید. مجلس پس از تصویب ماده واحده، کمیسیون نفت را مأمور نمود که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه کند. این مواد را اینجانب تهیه نموده بودم. ولی سیاست خارجی نظر داشت که دولتی روی کار بیاید که بکلی آنچه را که مجلس کرده بود از بین ببرد و به همین جهت در روز جمعه تعطیل آقای حسین علاه از نخست وزیر استعفا دادند. ولی روز شنبه رأی نمایل مجلس به اینجانب داده شد و اینجانب تصمیم گرفتم که تا مواد نه گانه از تصویب مجلس نگذرد دولت خود را تشکیل ندهم، چه ممکن بود با تشکیل دولت مخالفت کنند و مواد نه گانه از تصویب مجلس نگذشته دولت ساقط شود. [به خط دکتر مصدق: نوزده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] تصمیم اینجانب اجرا و پس از تصویب مواد نه گانه، دولت اینجانب تشکیل گردید. شرکت نفت انگلیس و ایران میسیون برای اصلاح فرستاد، ولی چون پیشنهادات میسیون قابل قبول نبود میسیون بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد. مسر هریمن در این کار وارد شد و دولت از دخالت ایشان این نتیجه را گرفت که دولت انگلیس به مصلی شدن صنعت نفت در سراسر ایران اعتراف نمود و میسیون به ریاست استوکس به ایران فرستاد که روز اول آن یا روز حرکتش فرق بسیار کرد. اول که من او را دیدم بفین داشتم که اختلافات با دست او حل می شود. ولی پس از چند روز اقامت در تهران و نفویت روحیه که عمال ایرانی انگلیس از او کردند سبب شد که نتیجه مطلوب حاصل نشود.

اینجانب به دستور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پیشنهادی نمودم که منحصصین خارجی نفت جنوب همان قراردادی که با شرکت نفت ایران و انگلیس دارند با ما امضا کنند. این پیشنهاد توسط آقای وزیر دربار به سفارت انگلیس داده شد. ولی دولت انگلیس با آن موافقت نکرد، و اینجانب ناچار شدم که تصمیم بگیرم منحصصین انگلیسی و خارجی از ایران خارج شوند. دولت انگلیس ساکت نشست. به شورای امنیت شکایت نمود. هیئت نمایندگی ایران که به ریاست اینجانب در شورای امنیت حاضر شد، به تمام مطالب انگلیس جواب داد. پس از آن دولت انگلیس به دیوان بین المللی دادگستری شکایت نمود و باز هیئت تحت ریاست خود اینجانب مأمور لاهه شد و در آنجا اعضای هیئت

کمال جدیت را در رد دلایل انگلیس به کار بردند و وکیل مدافع ایران پرفسور رولن با استفاده از مطالعات هیئت ایرانی و اطلاعات و معلومات شخصی از حقوق ایران دفاع نمود و بالاخره دولت انگلیس در دیوان لاهه محکوم گردید. پس از مراجعت از لاهه، چون مأمورین فنسولگریهای انگلیس در تمام استانهای ایران فرمانروایی داشتند [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] و به تمام مأمورین دولت اوامری برای اجرامی دادند و این برخلاف شئون ملی ایران بود، فنسولگریهای انگلیس در تمام ایران نیز برچیده شد و روابط دولت ایران با انگلیس نیز از این نظر قطع شد که انگلیسها که خود را مالک بالاستحقاق لاقط قسمتی از جنوب می دانستند از ایران برونند تا پس از مراجعت، آنها هم خود را در عداد مأمورین دول دیگر که در ایران نمایندگی داشتند بدانند و قانونی هم بر طبق اختیارات اینجانب وضع شد که مأمورین سابق انگلیس به ایران نیایند مگر اینکه آمدن آنها را کمیسیون خارجه مجلس شورای ملی تصویب کند.

در این موقع انگلیسها برای پیشرفت مقاصد خود در ایران دو پایگاه داشتند که یکی از آن دو مجلس شورای ملی بود. چند روز قبل از این وفایی که در ایام اخیر روی داد، آقای صالح سفیر کسبیر ایران در واشنگتن گزارشی به اینجانب دادند و آن حاکی از این بود که مستر لوی همان متخصص امریکایی که از هواخواهان سیاست انگلیس و با مستر هریمن به ایران آمده بود، اظهار کرده بود پیشنهادی دارد که اگر دولت اجازه دهد با خرج خود به ایران مسافرت کند و نحت شور فرار گیرد، پیشنهاد ایشان این بود که چون یک راه حل مرضی الطرفینی برای اختلافات بین دولت ایران و شرکت نفت پیدا نشده و به واسطه نبودن راه حل هیئتها با اشخاص که داخل مذاکره شدند نتیجه نگرفتند، ایشان راه حلی در نظر گرفته اند که این است که دولت مکزیک هم با شرکت انگلیسی همین اختلافات را برای ملی شدن صنعت نفت داشت که این اختلاف متجاوز از ده سال طول کشید. بالاخره دولت مکزیک حاضر شد که هشتاد میلیون دلار به شرکت نفت صاحب امتیاز در مکزیک بدهد و اختلاف رفع شود. این کار شد و اختلاف مرتفع گردید. پس ایران هم خوب است همین ترتیب را اتخاذ نماید یعنی در آن موقع که دولت مکزیک نفت خود را [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] ملی کرد چهار میلیون تن در مکزیک استخراج نفت می نمود، دولت ایران هم که در حین ملی شدن صنعت نفت شرکت انگلیس سی و دو میلیون استخراج می کرد به همان تناسب نیز هشت برابر آن غرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران بدهد، یعنی ششصد و چهل میلیون دلار. و چون طلب شرکت سابق باید در مدت بیست سال پرداخت شود، صد و شصت میلیون نیز از بابت سود اضافه شود که مجموعاً دولت ایران در ظرف مدت بیست سال هشتصد میلیون دلار به افساط پردازد.

این پیشنهاد چون دارای یک اساسی بود اینجانب با مطلعین و مشاورین ایرانی خود تحت شور قراردادام. نظر آنها این بود که استخراج چهار میلیون تن بیشتر از استخراج سی و دو میلیون مستلزم خرج است، یعنی هر قدر که مقدار استخراج بیشتر شود از مخارج استخراج کاسته می شود. ولی این اعتراض چون پیشنهاد اساسی شده بود سبب نشد که اینجانب از آن پیشنهاد اساسی صرف نظر کنم و بهتر دانستم که به آقای صالح تلگراف کنم که «بسا آمدن آقای مستر لوی کمال موافقت حاصل است و ایشان چه در عرض راه چه در مدت اقامت ایران مهمان دولت ایرانند. ساعت ورود ایشان را به ایران اطلاع دهید.» آقای صالح تلگراف کردند که با او مذاکره شده است. دو روز مهلت خواسته اند. پس از آن تلگراف کردند که مستر لوی فعلاً از آمدن به نهران منصرف شده و آمدن خود را به چندی بعد موکول کرده

است. این درست همان ابامی بود که دولت اینجانب را در مجلس استیضاح کرده بودند و مخالفین دولت به انگلیسها وعده می دادند که حتماً دولت ساقط خواهد شد و احتیاجی به مذاکره نیست. از این پیشنهادات بازهم رسیده بود که به همین جهات در بوته اجمال ماند.

در اینجا اینجانب ناچار بودم که به مسئولیتی که در مقابل ملت ایران دارم عمل کنم. در مسائل ملی، در احساسات و نهضت‌های ملی، احساسات [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب است، صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق، آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] بر منطق غلبه می کند. اگر رهبران یک نهضت ملی بخواهند صلاح شخصی خود را در نظر بگیرند و از صلاح و منافع ملت صرف نظر کنند، هیچ نهضت ملی به نتیجه نمی رسد و ملل غیر آزاد باید تا ابد طوق بندگی دول بزرگ را در گردن بگیرند. اینجانب ناچار بودم که وضعیت خود را با مجلس شورای ملی که پایگاه انگلیس بود روشن کنم. به این جهت با تصویب هیئت وزیران مراجعه به آرای عمومی کردیم و گفتیم اگر مردم به مجلس اعتماد دارند به انحلال مجلس رأی ندهند. مجلس بماند و دولت برود و مجلس با هر دولتی که صلاح می داند همکاری کند؛ و چنانچه به دولت اعتماد دارند به انحلال مجلس رأی بدهند و دولت بماند تا مجلس هیجدهم روی کار بیاید.

مراجعه به آرای عمومی شروع شد. در اینجا زاید می دانم عرض کنم که در تمام ادوار تقنینیه با اینکه صندوق انتخابات در بلوکات حرکت می کرد و هر نقطه می رفت و رأی دهندگان به پای صندوق می آمدند و رأی می دادند و با اینکه مدت انتخابات در هیچ کجا کمتر از پانزده روز نبود، در هیچ دوره ای عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار رأی دهنده تجاوز نکرد؛ و در این مراجعه به آرای عمومی که ساکنین دهات با رأی ندادند و با بندرت رأی دادند و فقط در شهرها مردم رأی داده اند، مدت انتخابات هم در هیچ کجا بیشتر از سه ساعت طول نکشید، متجاوز از دو میلیون رأی دهنده به انحلال مجلس رأی داد و دولت را تثبیت نمود.

دولت از مزاحمت مجلس خلاص شد، یعنی اینکه دیگر مجلس نمی توانست دولت را ساقط کند. فقط نقطه ای که ممکن بود دولت را ساقط کند دربار بود و اینجانب کاملاً اطمینان داشتم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به این کار مبادرت نخواهند فرمود.

در اینجا لازم می دانم عرض کنم که روزی از روزها که شرفیاب بودم، به عرض مبارکشان رسانیدم که مجلس مؤسسانی که بر خلاف نظریات مردم در ایام اخیر تشکیل شد و به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داد که هر وقت بخواهند یکی از [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق، آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] مجلس یا مجلسین را منحل فرمایید و علت انحلال را هم در فرمان انتخابات ذکر فرمایید، در صلاح اعلیحضرت نبوده است. زیرا اگر این طور مقرر می شد که اعلیحضرت با مشورت یکی از مجلسین یکی از مجلسین را منحل کنند یا با مشورت دولت هر دو مجلس را منحل کنند محظورات اعلیحضرت کمتر می شود. زیرا ممکن است مجلسی در صلاح مملکت بخواهد قدمهایی بردارد که با سیاست خارجیها موافق نباشد. در این صورت مشورت با دیگران رفع محظورات اعلیحضرت می نمود. و همچنین مجلس مؤسسان اجازه داده بود که پس از افتتاح دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و مجلس سنا با هم تشکیل یک مجلس مؤسسان بدهند و در پاره ای از اصول قانون اساسی تجدید نظر کنند و به اعلیحضرت نیز حق بدهد که هر قانونی را که مجلسین تصویب کردند اگر اعتراضی داشته باشند به واسطه حق و نوان قانون را اجرا نکنند. این هم باز ایجاد یک محظوری برای اعلیحضرت می نمود که اینجانب پس از افتتاح مجلس شانزدهم با این تصمیم مجلس مؤسسان مخالفت کردم و

مجلس مؤسسان مرکب از مجلس شورای ملی و مجلس سنا تشکیل شد و موقع تشکیل آن هم گذشت. در جواب این عرابی که به حضور اعلیحضرت شده بود به من فرمودند: «من به شما اطمینان می‌دهم هر جا که کاری برخلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد تسلیم نشوم و از حقوق ملت ابران دفاع نمایم.» این فرمایشات مرا چنان مطمئن کرده بود که هرگز باور نمی‌کردم از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دستخطی بر عزل دولتی که در حال مبارزه است و رهبری از سیاست نهضت ملی ابران می‌کند صادر شود. به همین جهت به اصالت این دستخط با نظر شک و تردید نگریستم.

اکنون لازم می‌دانم که عرض کنم در حدود روزهای نوزدهم و بیستم مرداد عده‌ای از اشخاصی که به منزل من [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] می‌آمدند اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست و من با این اظهارات کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد کودتا کند؟ ممکن است کسی بیاید کودتا کند که پادشاه را بردارد خود قائم مقام پادشاه شود. ممکن است کسی بیاید بر علیه دولت کودتا کند و خودش ریاست دولت را در دست بگیرد. ولی دربار معنی ندارد که کودتا کند. من به هیچ وجه به این اظهارات سرنیب اثر نمی‌دادم. ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را از هر گونه تعرض مصون بدارم نه تنها در این روزها بلکه از روز نهم اسفند که مردم می‌خواستند به خانه من بریزند، همیشه در فکر نفیوت فوای دفاعیه خانه خود بودم و چند مرتبه از سرنیب ریاحی رئیس ستاد ارتش سؤال می‌کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست و شبها در اول بعضی از خیابانها که منتهی به خانه من می‌شود کامیونی در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیتی رو به خانه من بیابند دو چرخه سواران مواظب به فوای انتظامیه اطلاع دهند آنها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند.

روز پنجشنبه بیست و دوم اخبار کودتا به حد تبیاع رسیده بود. من از رئیس ستاد ارتش پرسیدم که در این باب چه افندی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز به من جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده؛ جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی که به سعدآباد می‌رفتم چهار نانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به نییهای مختلف نانکها باز هم در آنجا هست؟ ایشان گفتند نانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این نانکها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند با نظریاتی که پیش بینی شده مؤثر نخواهد بود. سرنیب ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد در صورتی که روزهای جمعه معمولاً برای دادن گزارش و کسب دستور نزد من می‌آمد. روز شنبه هم باز [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] بر طبق معمول در اول وقت اداری مرا ملاقات نمود. من نگران شدم که چه علتی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دو روز آن هم در این روزها که شایعاً کودتا زیاد است از ملاقات من خودداری نموده؟ ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه هستند و بدین من سبب شود در کارها نقصی ایجاد شود. ولی در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند: «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم نانکها در سعدآباد نیست. پس از تحقیق معلوم شد که نانکها در سعدآباد هست و خواستم از سعدآباد به شهر بیآورم. آقای کفیل وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه ندادند.» من به ایشان گفتم: «اگر اتفافی روی دهد، مسولیت آن منوجه شخص شما خواهد بود که پیش بینی‌های لازم را در کار دفاع از خانه من نکرده‌اید.» و برای اینکه ایشان را به مسولیتی که داشتند متوجه کنم، از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که «هر گونه اتفافی که رخ دهد

به واسطه عدم دقت من در کار بوده و مسئول پیش آمد منم. این نوشته را گرفتم و نگه داشتم. بلافاصله نسلفن کسردم به آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و از ایشان تقاضای ملاقات کردم. ایشان جواب دادند: «امشب بیایم یا فردا صبح؟» به ایشان عرض کردم: «چون کار ضروری است امشب تشریف بیاورید.» آمدند و می خواستم یک مذاکره ای هم که در چند روز قبل شده بود و به عرض اعلیحضرت رسیده بود نتیجه آن مذاکرات را هم اگر به دست آمده از ایشان بگیرم. چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود فقط راجع به نانکها سوال کردم. جواب دادند: «اعلیحضرت نظرشان این است که نانکها به یک صورتی که زنده نباشد از سعدآباد به شهر آورده شود. من هم چون غیر از این نظری نداشتم موافقت کردم که هر طور خود اعلیحضرت صلاح می دانند عمل شود.» و ایشان رفتند.

این مذاکرات سبب شد که روز شنبه هم اینجانب آقای سرنیپ ریاحی را به حال خود بگذارم. ولی در حدود ساعت هفت بعد از ظهر [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدق هستم گفت: «مطالبی است که باید به شخص شما بگویم.» گفتم: «بفرمایید.» گفت: «امشب کودتا شروع می شود و دو نانک از نانکهای سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده اند و در خیابان حشمت الدوله در محلی که معلوم نیست برده اند.» و اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می کردند به من گفت و من آن اسامی را هم نوشتم.

پس از این خبر که داده شد حتماً در این شب کودتا می شود، اینجانب مجدداً سرنیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم. ایشان در ستاد ارتش نبودند و در شمیران رگه بودند. دستور دادم که فوراً ایشان را از شمیران بخواهند که به شهر بیاید. آمدند. اخباری که به من راجع به کودتا رسیده بود به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و از خانه من نباشید؟» ایشان گفتند: «من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود، رفتم با او شام صرف کنم برگردم. اکنون می روم و سایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم.» من به ایشان گفتم که «گذاردن کامیون در اول خیابانهایی که منتهی به منزل من می شود کار مفیدی نیست. اگر کودتایی صورت گیرد تا قوه امدادی به خانه من برسد آن عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده اند. بنابر این امشب از آن شبهایی نیست که شما به خانه من نانک نفرستید. این از آن شبهایی نیست که اگر نانک بفرستید مردم از صدای نانک ناراضی شوند. بنابراین لازم است به جای گذاردن کامیونها، در جلو خانه خود من به قدر کافی نانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا از من و خانه من دفاع کنند.» سرنیپ ریاحی با این نظر کاملاً موافقت کرد و به ستاد ارتش رفت و دستور فرستادن نانکها را داد که خود من آمدن نانکها را در منزل حس کردم.

ارتباط بین من و سرنیپ ریاحی با تلفن بکلی قطع نشد. سه مرتبه به او تلفن کردم که «شما چه خبر دارید؟» [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] گفتند: «دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب منصبان دیده اند.» بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن سرنیپ ریاحی، گارد شاهنشاهی به منزل مشترک رئیس ستاد ارتش و حق شناس و زیر کزاده رفته چون رئیس ستاد ارتش نبوده فقط آن دو نفر را دستگیر کرده اند و همچنین به منزل دکتر فاطمی رفته او را هم دستگیر کرده اند و بعد برای دستگیری اینجانب آمده اند و همینکه دیده اند عده کافی برای دفاع در جلوی خانه من هست برای اینکه عملیات کودتا را از بین ببرند گفته اند حامل دستخطی

[جوهر قلم خودنویس که با آن مطالب بالا نوشته می شد تمام شد. با قلم دیگر نوشته می شود] هستیم که بسدهید به نخست وزیر از او رسیده گرفته به ما رد کنید. دستخط را که آوردند گرفتیم و رسید دادیم. اولاً تاریخ دستخط بیست و دوم مرداد بود و معلوم نبود از بیست و دوم مرداد ماه تا یک ساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه بیست و پنجم مرداد این دستخط در کجا مانده و چرا به من ابلاغ نشده. ثانیاً طرز نوشتن دستخط و امضای اعلیحضرت کاملاً می رساند که اول امضائی شده و بعد این دستخط در تهران به خط هیراد نوشته شده. ثالثاً این دستخط به چه دلیل باید یک ساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد که در تمام نقاط رفت و آمد به واسطه حکومت نظامی قدغن بوده به منزل ابلاغ شود. رابعاً در اصالت این دستخط به دلیل بیانات و فرمایشات خود اعلیحضرت شک و تردید کامل داشتیم و یقین داشتیم که این دستخط به استحضار اعلیحضرت صادر نشده است. خامساً ما در مجلس شورای ملی نسبت به بعضی از حقوقانی که اعلیحضرت به عنوان قانون اساسی طالب بودند اعتراض داشتیم و این حقوق را تشریفاتی می دانستیم، از آن جمله عزل و نصب وزرا، اعلان جنگ، ختم صلح و غیره و غیره که در قانون اساسی اغلب از ممالک هست و جنبه تشریفاتی دارد. گزارش کمیسیون هشت نفری هم که با تصویب خود اعلیحضرت تشکیل شده بود نظریه ما را [به خط دکتر صدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] در جنبه تشریفاتی این اصول قانون اساسی تصدیق می کرد. این گزارش نمی دانم با چه وسایلی خارجی در مجلس مطرح نشد و بلا تکلیف ماند یعنی نه معلوم شد که مجلس آن را تصویب می کند و نه آنرا رد می کند. بر فرض اینکه اعلیحضرت می توانستند یک دولتی را منفصل کنند با بودن مجلس تا حال این کار نشده بود و در غیاب مجلس هم همیشه دولتها یا استنباط کرده اند نمی توانند کاری بکنند و با استنباط کرده اند که اعلیحضرت با ادامه خدمت آنها موافق نیست خودشان استعفا داده و اعلیحضرت قائم مقام آنها را معین فرموده اند. ولی بسا بودن مجلس سابقه نداشته که اعلیحضرت یک دولتی را عزل کنند و در واقع خواسته باشند یک دولتی را که رهبر نهضت ملی ایران است ساقط کنند و آبی به آتش نهضت ملی ایران بریزند و آن را خاموش فرمایند. این جهات سبب شد که اینجانب در صدد برآیم از اعلیحضرت همابون شاهنشاهی درخواست توضیح کنم.

در اینجا زاید است عرض کنم که با تمام این دلایلی که عرض شد اگر اعلیحضرت شاهنشاهی دستخط عزل مرا به طور متعارف و عادی به من ابلاغ می فرمودند یعنی به توسط کفیل وزارت دربار که از وظایف اوست، نه ابلاغ دستخط در یک ساعت بعد از نصف شب توسط یک عده از صاحب منصبان گارد سلطنتی که نظر کودتا داشتند با جهات دیگری که عرض شد که تردید در اصالت این دستخط بود و یقین داشتیم که این دستخط را یا شاه امضا نکرده و بعد از امضای شاه نوشته اند و یا از روی رضا و میل نبوده، اجرای آن را مسکول بسدرخواست توضیحات از اعلیحضرت نمودم که اگر بفرمایند در این دستخط تردیدی نیست فوراً کناره جویی کنم. زیرا بر فرض اینکه اعلیحضرت حق صدور چنین دستخطی را داشتند، ادامه خدمت برای دولتی که پادشاه مملکت با او موافق نباشد نه در صلاح [به خط دکتر مصدق: هجده سطر اظهارات اینجانب صحیح است. اول مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. آخر صفحه: محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] خود دولت و نه در صلاح مملکت بود. دولت وقتی می تواند به مملکت خدمت کند که شاهنشاه مملکت قدر خدمات آن دولت را بداند. وقتی که شاهنشاهی با دولتی نظر مخالف داشته باشد این مسئله واضح و روشن است که به نفع بیگانگان تمام می شود و هیچ دولتی نباید کاری بکند که شاه را متوسل به بیگانگان کند. شاه باید در مملکت استقلال ذاتی داشته باشد تا بتواند در سلطنت خود ملت خود را راضی نگه دارد. من خدا را به شهادت می طلبم که اگر شاه در ایران بود و از شاه درخواست توضیح می کردم و می فرمودند به ادامه

خدمت این دولت راضی نیستم، دولت دقیقه‌ای در کار نمی‌ماند.

من از آقایان بازجویان سؤال می‌کنم برای شخص من چه نفع خصوصی بود که من رهبری نهضت ملی را ادامه بدهم؟ من در این مدت دیناری از دولت حقوق نگرفته‌ام، نه در این پست نخست‌وزیری بلکه نابا به امروز در ایام مشروطیت من با از دولت حقوق نگرفته‌ام و یا اگر گرفته‌ام در راه غیر مردم و در راه معارف و امور خیریه صرف کرده‌ام. من متجاوز از صد هزار تومان حقوق نخست‌وزیری خود را به دو بنگاه خیریه داده‌ام؛ یکی مبارزه با مل و دیگری بنگاه حمایت مادران. من در این مدت نخست‌وزیری با اینکه حساب خود را ندیده‌ام، بین سیصد و چهار صد هزار تومان خرج اداره نخست‌وزیری و مسافرت به امریکا و هلند کرده‌ام. من دیناری نظر منافع شخصی نداشته‌ام و اگر به نهضت ملی ایران ادامه داده‌ام برای این بوده است که ملت ایران در جزو ملل آزاد دنیا واقع شود؛ ملت ایران همان مقام شامخ تاریخی خود را به دست آورد. شما از هموطنان خودتان که به اقطار دنیا مسافرت کرده‌اند برسید و ببینید پس از این نهضت ملی ایران با ایرانیان چه رفتاری داشتند و چه احترامی برای افراد ایرانیان که یک ملت [با حال تأثر] برای آزادی و استقلال خود مبارزه نموده داشته‌اند. اگر مملکت ایران به آرزوی حقیقی خود که استقلال و آزادی است [آخر صفحه] می‌رسید، آیا از این افتخاری که نصیب ملت ایران می‌شد کمی بیشتر استفاده می‌نمود؟ بدیهی است که اول شاهنشاه ایران بود. شاهنشاه ایران را بردند به انگلستان و از وزیر دربار او نهاد گرفتند که قرارداد گس - گلشائیان را در مجلس شانزدهم به تصویب رساند. ولی من که نخست‌وزیر این شاهنشاه بودم [با هیجان] به نهضتی که ملت ایران بر پا کرده بود و به احساساتی که این ملت از خود ابراز نموده بود اتکا کردم و در همه جا دولت انگلیس را مغلوب نمودم. انگلیس را از ایران خارج نمودم.

این بود نظریات ملی ما رهبران ایران که می‌خواستیم نهضت در نفع ایران خانم باشد. و بر ما پوشیده و مستور نبود که اگر سه ماه دیگر [با حالت گریه] به این دولت مجال می‌دادند، انگلیس با این دولت قرارداد شرافتمندانه امضا می‌کرد [با حال گریه و عصبانیت]. انگلیس ابتدا به اتکای مجلس شورای ملی بود. همینکه از آنجا مأیوس شد عمال او به این صورت که کودتا کرده‌اند و دستخط آوردند خانه رئیس دولت را بمباران کردند. من نسبت به شاهنشاه چه نظر داشتم؟ من آنچه را که الان عرض می‌کنم نظر قطعی و مسلم من بود و حتماً از این نظر تجاوز نمی‌کردم [با حالت تأثر]. من برای شاه قرآن امضا کردم و فرستادم. ممکن نبود که من راضی بشوم بر خلاف عهده‌ای که با قرآن کرده‌ام رفتاری کنم. هر کس [در حال گریه] نزد من می‌آمد به محض اینکه اسم شاه را می‌برد می‌گفتم: «من به شاه اطمینان دارم. من بر خلاف شاه عملی نمی‌کنم.» من در عمر اگر به کسی وعده شفاهی هم داده‌ام، نخلف نکرده‌ام چه رسد به اینکه من برای شاه قرآن امضا کرده و فرستاده‌ام. من می‌خواستم روز یکشنبه با اعلیحضرت تماس بگیرم. گفتند که اول وقت ایشان از کلاردشت بهرامسر تشریف برده‌اند و از آنجا رهسپار بغداد شده‌اند. این خبر خدا را به شهادت می‌طلبم که تردید مرا در عدم احوالت این دستخط شاه بیشتر کرد و من یقین کردم که این دستخط یا بدون [آخر صفحه] اطلاع شاه صادر شده و با شاه مجبور در امضای سفیدمهر شده است. در اینکه شاه سفیدمهری داده و بعد دستخط را نوشته‌اند تردید ندارم.

رفتن شاه را از مملکت، مردم به منزله فرار تلقی کردند. زیرا معقول نبود که شاه بکدولتی را عزل بکند و بعد از مملکت خارج شود. اگر شاه دستخطی به قائم مقام من حقیقتاً داده بود چرا قائم مقام من روز یکشنبه بمن اخطار نکرد که من اعضای نخست‌وزیری که در منزل من بودند و کار می‌کردند آنها را به نخست‌وزیری روانه کنم؟ می‌بایستی قائم مقام من به من اخطار کند که بر طبق فرمان شاهنشاه نخست‌وزیر است و از آن تاریخ مسئول کار مملکت است؛ و

من اعضای نخست‌وزیری را به نخست‌وزیری روانه کنم و نوشتجات مهمی را که در نزد من بود به‌ار بسیارم. این عدم اخطار نخست‌وزیر هم بر بنده ثابت کرد که شاه با عزل و نصب ایشان موافق نبوده و یا اگر امضایی داده از روی اجبار بوده است. نخست‌وزیر منصوب می‌بایست برود و مشغول کار خود بشود؛ و اگر در آنجا کاری برخلاف انتظار روی داد هر کس را که فاعل آن کار بوده مسئول بداند و تنبیه کند. نخست‌وزیر به‌من به‌هیچ وجه اخطاری نکرد. اگر نخست‌وزیر بود می‌بایستی روز بکشنبه صبح برود در نخست‌وزیری و به‌مسئولیت خود عمل کند و هر کس مخالفت کند او را در آنجا تنبیه کند. نخست‌وزیر ساکت نشست.

این دستخط را هم که من قانوناً عرض کردم شاه حق عزل نخست‌وزیر را نداشت و هم اصالتاً مورد تردید می‌دانستم و تقریباً یقین داشتم که شاه هرگز حاضر نیست مسئولیت یک نهضت ملی را به‌گردن بگیرد و یک نهضت ملی را با یک دستخط از بین ببرد. اگر مطرح کنم به‌جای اینکه نتیجه‌ای دهد موجب ضرر می‌شود؛ یعنی اینکه یا من می‌بایست مصمم می‌شدم که این دستخط را اجرا کنم که به‌این دلایل که عرض کردم [آخر صفحه] نمی‌توانستم چنین تصمیمی بگیرم و خود را مسئول یک ملتی قرار بدهم که متجاوز از دو میلیون رأی اعتماد به‌من داده‌اند. به‌این جهات اجرای دستخط را مسکوت گذاشتم؛ یعنی چنین به‌نظرم رسید که اگر دستخط در هیئت وزیران مطرح شود و من به‌دلایلی که عرض کردم نتوانم این دستخط را قبل از استفسار و توضیح از اعلیحضرت اجرا کنم، شهرت صدور این دستخط ایجاد ناامنی در ولایات می‌کرد و مردمی که می‌خواستند اوضاع را آشفته کنند و مقاصد خود را انجام دهند بهترین وسیله به‌دست می‌آوردند. بنابراین روز بکشنبه این دستخط در هیئت وزیران چون خودم نرفتم مطرح نشد. اگر وزرای برای سؤال بعضی از امور مربوط به‌وزارت‌خانه در اطاق من آمده باشند، این دستخط را این دستنه از وزیران که آمده‌اند دیده‌اند. من به‌طور یقین حالا نمی‌توانم بگویم که کی آمده است و کی نیامده و من نمی‌توانم نسبتی به‌یکی از وزرا داده باشم که اگر او انکار کرد حرفی برخلاف حق گفته باشم.

من برای تعیین تکلیف خود این تصمیم را گرفته بودم که اولاً این کار را در هیئت دولت در جلسه روز چهارشنبه ۲۸ مرداد که هیئت تشکیل می‌شد تحت‌شور و مذاقه قرار دهم که این اتفاقات افتاد. نظر من این بود اول دولت از اعلیحضرت سؤال کند که آیا از تشریف بردن از مملکت نظر استعفا داشتند یا نداشتند؛ چون یک عده از مردم که می‌آمدند پهلوی من می‌گفتند حتماً شاه استعفا کرده که رفته و ال‌دلیل نبود که شاه برود. من می‌گفتم که استعفای یک شاهی باید صریح و روشن باشد. ممکن است شاه اعتراضی داشته و رفته. باید از شاه پرسید که مراد از رفتن به‌خارج قصد استعفا بوده یا نبوده؟ ثانیاً به‌شاه ضرب‌الاجل کرد که در یک مدت کوتاهی اگر استعفا نکرده‌اند به‌ایران تشریف بیاورند و از مقام سلطنت سرپرسی نمایند. و چنانچه شاه جوابی به‌این دو سؤال نداد آن وقت برای اینکه وضع مملکت آشفته نشود و امنیت مختل نگردد [آخر صفحه] به‌تر تریبی که هیئت دولت صلاح دانست و تصویب‌نامه صادر کرد. به‌وسیلهٔ مراجعه به‌آرای عمومی شورای سلطنتی تعیین شود تا هر وقت که اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر کنند تجدید نظر بفرمایند. این نظریات من بود که نظریات شخص خود من بود که می‌خواستم عصر روز چهارشنبه در هیئت وزیران مورد شور و مذاکره واقع بشود و به‌تر تریبی که هیئت وزیران صلاح دانستند اقدام شود.

البته تصدیق می‌فرمایید که برای اتخاذ تصمیمی در یک امر به‌این مهمی دو روز، سه روز تأخیر بسا مذاکره و مشورت ضروری نداشته است. ولی صبح چهارشنبه اول وقت ساعت ۷ به‌بنده تلفتهایی از بعضی جاها رسید که جمعینهای حدود صد نفری از بعضی نقاط شهر حرکت کرده‌اند و برای قصد نا معلومی می‌روند. من از ستاد ارتش پرسیدم: «وضعیت چیست؟» گفتند: «آقای سر تریپ ریاحی: «ما هم یک اطلاعاتی داریم؛ ولی چیز مهمی نیست و ما

هم سعی می‌کنیم که جلوگیری کنیم.» خلاصه من با اینکه هیچ حافظه ندارم تصور می‌کنم که آقای سرنیپ امینی را خواستم و به ایشان گفتم که از قوای زاندارمری کمکی به قوای نظامی بکنند. ایشان هم رفتند. بعد از مدتی خبر دادند که بیست نفر زاندارم هم ایشان فرستاده‌اند در نزدیکی آخسر خیابان حشمت‌الدوله در جمایی جلوگیری از عملیات اخلاص‌آمیز بکنند. در این بین مرتیب دفتری آمد گفت که «این وضع درست نیست. وضع بسیار بد است. و من رفتم تحقیقاتی کردم از یک عده که در حال حرکت بودند. از آنها دلیل پرسیدم. آنها ساکت شدند. معلوم می‌شود که قوای انتظامی درست مشغول کار خود نیستند و انجام وظیفه نمی‌کنند.»

اظهارات ایشان در من مؤثر واقع شد که من چون از همه جا می‌بوس بودم و هر چه تلفن می‌کردم جواب درستی نمی‌شنیدم و خبر می‌دادند که رادیو را تصرف کرده‌اند. به این جهت گفتم خوب است خود آقای سرنیپ دفتری که این طور در واقع حاضرند برای اینکه کاری بکنند و جلوگیری کنند ایشان را به سمت رئیس شهربانی و بعد هم حکومت نظامی معین کنیم که ایشان [آخر صفحه] مشغول کار شوند. من به آقای وزیر کشور گفتم که «حکم ریاست شهربانی ایشان را صادر کنید.» به آقای سرنیپ ریاحی که نهایت‌الکراه را در این کار داشتند گفتم که «مرتیب دفتری را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کنید.» این کار هم مطابق اطلاعاتی که دارم شد. ولی نتیجه نداد.

این آقایانی که در منزل من بودند اینها بعضی از وکلا بودند. آمدند از قول معلوم نبود کی، گفتند که دکتر مصدق باید تسلیم شود تا ما مترض خانه او نشویم. گفتم: «معلوم نیست این که این حرف را می‌زند کیست که من باید تسلیم او شوم؟ من یک نفر نخست‌وزیر مملکتیم. این شخص کیست که من تسلیم شوم؟ چنانچه او تصور می‌کند که این قوای نظامی دفاع خواهند کرد شما نمایندگان مجلس بنویسید که این خانه بلا دفاع خواهد بود.» آنها هم یک همچو چیزی را نوشته و به آن شخص که معلوم نبود از طرف چه کسی آمده دادند. باز عرض کنم توجه به این کار نکردند، و بمباران خانه من شروع شد. البته مطابق دستوری که شخص خودم به رئیس ستاد ارتش داده بودم که از خانه من باید دفاع شود قوای انتظامی خانه من هم مشغول دفاع شد. من به هیچ وجه از خارج خانه اطلاع نداشتم که آن عده که خانه مرا بمباران می‌کنند از کجا هستند و کی‌ها و کی‌تند و از طرف کدام فوه و کدام شخصی و مقامی مأمور بمباران خانه من هستند.

در این اثنا گفتند که به هیچ وجه بین این خانه و آن قوه که بمباران می‌کنند نمی‌توان ارتباطی پیدا کرد. بهتر این است که بیرفهای سفیدی به اهتزاز در آورند که بدانند این خانه بلا دفاع است و بمباران نکنند. دست ما به هیچ پارچه سفیدی نمی‌رسید به غیر از ملحفه‌ای که روی تختخواب من بود. این ملحفه را هم پاره کردند و به عنوان بیرق از اطاق من بردند و من نمی‌دانم کجا بردند و به کی ارائه دادند و چه نتیجه گرفتند. همین قدر بر من معلوم بود که از چهار طرف آن قسمت عمارتی که من در آنجا بودم بمباران می‌شد. یعنی از بام و جنوب و غرب و شمال. به من گفتند که تعلیمی کارآگاه شهربانی که از ابتدای خدمت من در نخست‌وزیری مأمور خانه من بود و شب در اطاق من نشسته بود با گلوله‌ای که از ایوان خانه پسر [آخر صفحه] مهاجمین به خانه انداخته‌اند کشته شده که من در آن نوشته خودم برای وراثت او حقی در نظر گرفته‌ام. خدا را به شهادت می‌طلبم که من برای اینکه در مقابل ملت ایران هیچ مسئولیتی نداشته باشم و میرا از هر نسبی باشم، به هیچ وجه نمی‌خواستم از این خانه حرکت کنم و روی تختخواب خود افتاده بودم و به انتظار بودم که به مرتیب که می‌خواهند مرا از بین ببرند و به مسئولیتی که در مقابل مردم این مملکت داشتم خانمه دهند. ولی آقایانی که در خانه بودند آمدند گفتند: «شما آیا در نظر دارید که ما هم از بین برویم؟» گفتم: «به هیچ وجه.» گفتند: «پس ما نمی‌توانیم شما را در اینجا بگذاریم و خود ما برای خلاصی جان خود فرار اختیار کنیم. برای ما این

عمل شایسته نیست. برخیزید. شما یا ما همراهی کنید. با هم بهر طوری که پیش آید برویم.»
 این سخنان آقایان در من بسیار اثر نمود و من حاضر شدم از جای خود برخیزم و با آقایان به هر سمنی که صلاح باشد حرکت کنم. قبلاً آمدم به اطاقهای مجاور همان اطاقی که بودم. گفتند به طبقه پایین برویم. به طبقه پایین که آمدم گفتند به زیرزمین برویم. من دیدم رفتن در این زیرزمین با بودن در آن اطاق فرقی ندارد. اگر وارد خانه بشوند ما را در هر کجا ببینند تلف می کنند. این بود که از طبقه اول عمارت من یک ایوان کوچکی است آمدم به آن ایوان کوچک که مجاور خانه همسایه شرقی خانه من هست. اتفاقاً با اینکه به کرات به آدم خود مهدی دستور داده بودم که نردبان در اطراف این عمارت نگذارد که میادا اشخاصی شب وسیله نردبان به من دسترسی پیدا کنند، دیدم نردبانی در آنجا هست. آقایان بودن نردبان را به فال نیک گرفتند و فوزی عظیم دانستند و نردبان را گذاشتند به خانه همسایه رفتیم. در اینجا لازم است عرض کنم که از رفتن ما در اینجا تمامی مردمی که برای غارت خانه من آمده بودند، تمام اشخاصی که در [اداره] اصل چهارم بودند مسیوق شدند. زیرا دیوار چهار متر ارتفاع داشت و ما همینکه به آخر نردبان می رسیدیم [آخر صفحه] همه ما را می دیدند، ولی احساسات آنها سبب شد که هیچ نگویند و ما بتوانیم فرار کنیم.

عرايض من خاتمه یافت. در اینجا فقط بنده از آقایان بازجویان محترم خودم این استدعا را دارم که اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قائم مقام مرا همان شب یا روزی یا قبلش تعیین فرموده بودند، چرا قائم مقام من از انجام وظیفه و اجرای دستخط اعلیحضرت خودداری کرده؟ وظیفه ایشان این بود که بروند پست خود را اشغال کنند، دولت خود را تشکیل دهند و به من یک نامه بنویسند که من اعضای نخست وزیری را همان روز بکشنبه یا دوشنبه از خانه خود روانه نخست وزیری کنم؛ و اسناد مهمی که پهلوی من بود و در صندوق آهنی خود گذاشته بودم - در همان صندوقی که قریب سی هزار تومان ورقه فرضه ملی بود که آن صندوق را حتماً مردم کوچه اگر ساعتها با آن کسار می کردند نمی توانستند باز کنند و آن اسناد یقین دارم با آن اوراق در دست قوایی است که صندوق را به وسیله یک صاحب صنعتی باز کرده اند - آن اسناد دولتی را بنده برای نخست وزیر جدید بفرستم. اگر نمی فرستادم آن وقت بنده متهم شناخته می شدم. نسبت به اجرای دستخطی هم که به عهده خود من صادر شده بود دلایل خود را به عرض آقایان رسانیدم. اینجا لازم است عرض کنم که هیچ سابقه ندارد که شاه به نخست وزیر معزول دستخط عزل بدهند. عرض کردم در غیاب مجلس اگر رئیس دولتی استعفا داده، اعلیحضرت قائم مقام او را انتخاب فرموده اند و در ادوار مشروطیت ایران هیچ سابقه نیست که شاه یک دستخط برای نخست وزیر معزول بفرستد و بکی برای نخست وزیر منصوب بفرستد. ابلاغ دستخط نخست وزیری به نخست وزیر جدید کافی بود. نخست وزیر جدید مشغول کار می شد و نخست وزیر سابق هم خود را منفصل می دانست. حالا بنده از آقایان محترم استدعا می کنم کسانی را که سبب بمباران خانه من شده اند تعقیب فرمایید و آنها را بازداشت [آخر صفحه] و معلوم فرمایید به چه دلیل خانه مرا که متهم نبودم بمباران کرده اند. والسلام والاکرام [محل امضای دکتر محمد مصدق]

س: خواهشمند است ذیل اظهارات مشروح خودتان را در صورت تأیید امضا و گواهی فرمایند.
 دکتر مصدق: بنده در خانه استدعا می کنم که اگر مفتضی بدانند عرایضی که در چند روز قبل کرده ام و همچنین عرایض امشب را به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی برسانید. ایشان پادشاه مملکت است. باید از نظریات یک نخست وزیر زندانی مستحضر شوند. [امضای دکتر مصدق]
 سرتیپ آزموده: [خطاب به آقای دکتر مصدق]: نفاضی شما به موفع اجرا گذاشته خواهد شد.

پس از خانمہ تحقیقات کہ کلبہ را آقای دکتر محمد مصدق با صراحت تام بیان داشتند و تحریر شد، اعلام نمودند کہ بیانات خوانده شود کہ این نقاضاً بموقع اجرا گذاشته شد. کلیہ بیانات ایشان قرائت گردید. ہر صفحہ کہ قرائت گردید، شخصاً بطور صفحہ را شمارش کردہ و زیر صفحہ را امضا نمودہ اند و این جریان در ساعت ۲۲/۴۵ خانمہ یافت. [محل امضای دکتر محمد مصدق، سرنیب آزمودہ دادستان ارتش، سرتیپ گیہانخدیو بسازپرس، و سرہنگ فضل اللہی کمک بازپرس]

جلسه چهارم

روز پنجشنبه ۲ مهرماه، چهارمین جلسهٔ بازرسی از دکتر محمد مصدق در ساعت ۱۰:۳۰ صبح آغاز شد و در ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر خاتمه یافت. از گروه بازرسی تنها سرتیپ آزموده دادستان ارتش و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی کمک بازرسی حضور داشتند. در این جلسه دکتر مصدق به ۲۵ سؤال دیگر پاسخ گفت و ۱۶ صفحهٔ دیگر - از ۵۳ تا ۶۸ - به پرونده اضافه شد. مهمترین موضوعهایی که در این جلسه مطرح شدند عبارت بودند از اعلامیهٔ انحلال مجلس، چگونگی تشکیل شورای سلطنتی، نسیان فضگوییهای وزرای دادگستری و کشور، مستینگ عصر یکشنبه ۲۵ مرداد و اظهارات دکتر فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت و تلگرامهایی که دکتر فاطمی به سفارتخانه‌های ایران در کشورهای خارج مخابره کرده بود.

س: از صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد تا آخر روز ۲۸ مردادماه یک سلسله وقایع و حوادث و پیش‌آمدهایی در نهران روی داد و اقداماتی از طرف کارمندان رسمی دولت و وزیران به عمل آمد که جزء به جزء دربارهٔ آنها سؤال می‌شود. توجه فرموده و به هر یک از سوالات پاسخ دقیق بیان فرمایید.

ج: برای هر گونه پاسخ حاضر هستم. [به خط دکتر مصدق: «برای هر گونه پاسخ حاضر هستم» اظهار اینجانب صحیح است. مهرماه ۱۳۳۲]

س: آیا مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مردادماه هیئت وزیران را جهت تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده به منزل خود احضار فرمودید یا خیر؟

ج: بلی [به خط دکتر مصدق: اینجانب اظهار نموده‌ام «بلی» صحیح است. ۲ مهرماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

س: منظور از احضار و تشکیل جلسهٔ فوق‌العاده چه بود و این جلسه با حضور آقا با مشارکت آقا در مذاکرات انعقاد یافت و خاتمه پیدا کرد یا خیر؟

ج: تصور می‌کنم که این جلسه برای این تشکیل شده بود که بعد از تماس با اعلیحضرت مذاکراتی بشود. این تماس به عمل نیامد و من هم در جلسه چون در آن وقت کار مهمی نمی‌خواستم صورت بگیرد، حاضر نشدم. فقط تصور می‌کنم که گفتم برای رفع نگرانی مردم مملکت از کودنایی که به نتیجه نرسید دستوری به رادیو بدهند که رادیو به اطلاع عامه برساند. [به خط دکتر مصدق: دو سطر و دو نصف سطر اظهارات اینجانب صحیح است. ۲ مهرماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

س: در چه ساعتی و به چه وسیله اطلاع حاصل فرمودید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با هواپیما از ایران

به بغداد عزیمت فرمودند؟

ج: نظرم نیست. [به خط دکتر مصدق: «نظرم نیست» اظهار اینجانب صحیح است. ۲ مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

س: آیا مقارن ساعت شش و بین ساعت شش و هفت صبح دستور صدور اعلامیه صادر فرموده اید یا خیر؟ و مفاد اعلامیه یا بولتن [؟] قبل از انتشار به نظر شما رسیده یا نرسیده؟

ج: تصور نمی‌کنم که هیئت وزیران هم در ساعت ۶ حاضر شده باشند. مسلماً دیرتر آمده‌اند. دستور اعلامیه به این نحو بود که گفتیم بردارید دستور بدهید که به استحضار عامه برسانند که قضیه کودتا بلا نتیجه مانده؛ و متن و یا مفاد آن را در نظر ندارم که دیده باشیم. [به خط دکتر مصدق: دو سطر و دو نصف سطر اظهارات اینجانب صحیح است. دوم مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

س: پس از اولین اعلامیه در همان روز ۲۵ مرداد قبل از ظهر، دستور صدور اعلامیه دومی صادر فرمودید یا خیر؟ [آخر صفحه به خط دکتر مصدق: بر حسب معمول آخر صفحه نیز امضا می‌شود. دوم مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق. امضای افسران حاضر در بازپرسی]

ج: در نظر ندارم. [به خط دکتر مصدق: «در نظر ندارم» اظهار اینجانب صحیح است. دوم مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

س: در همان روز ۲۵ مردادماه اعلامیه‌ای از طرف جناب عالی صادر شد که متن آن به شرح زیر است:

اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی

بنابر اراده ملت ایران که به وسیله مراجع به آرای عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد. انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشور بزودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلام خواهد شد.
امضا، دکتر مصدق

مقتضی است در مورد این اعلامیه پاسخ نکات زیر را بیان نمایند:

۱) آیا در چند روز قبل از صدور اعلامیه به شرح بالا، شما از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی راجع به صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم استعنا به عمل آورده بودید یا خیر؟

ج: بلی. [به خط دکتر مصدق: «بلی» اظهار اینجانب صحیح است. دوم مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

س: ظاهر امر این است که وقتی شما برای صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم کسب اجازه کردید، آن کسب اجازه مفهومی این بوده است که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم انحلال دوره هفدهم را نیز تأیید می‌فرمودند. اگر به این موضوع اذعان دارید توضیح دهید چگونه در اولین روزی که اعلیحضرت همایونی به مسافرت تشریف بردند از یک طرف شخصاً انحلال دوره هفدهم را اعلام کردید و از طرف دیگر با وجودی که از اعلیحضرت همایونی کسب اجازه و صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم را استدعا نموده بودید در اعلامیه خودتان انتخابات دوره هفدهم را موکول به اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشور کردید؟ چه می‌فرمایید؟

- ج: جواب داده خواهد شد که اعلامیه دولت راجع به تجدیدنظر در قانون انتخابات و پیشنهاد دولت راجع به صدور فرمان انتخابات به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بنده ارائه شود تا جواب قطعی عرض کنم. [به خط دکتر مصدق: یک سطر و دو نصف سطر اظهارات اینجانب صحیح است. ۲ مهرماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]
- س: آقای دکتر فاطمی وزیر خارجه دولت شما که سخنگوی رسمی دولت بودند در میتینگی که عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان تشکیل گردید شرکت داشتند که برای مردم سخنرانی نمودند. آیا از شرکت [آخر صفحه: امضا و گواهی دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] نامبرده در میتینگ عصر ۲۵ مرداد اطلاع داشته اید یا خیر؟
- ج: اینجانب سابقه قبلی از شرکت ایشان در میتینگ نداشتم. [به خط دکتر مصدق: نصف سطر اول و نصف سطر دوم اظهارات اینجانب صحیح است. دوم مهرماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]
- س: پس از خانه میتینگ از شرکت ایشان در میتینگ اطلاع پیدا کردید یا خیر؟
- ج: در نظر من نیست. [امضای دکتر مصدق]
- س: اساساً از میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد به شما اطلاعی دادند یا خیر؟
- ج: بلی [امضای دکتر مصدق]
- س: سخنگویان و ناطقین میتینگ را به شما معرفی کردند یا خیر؟
- ج: به هیچ وجه دولت در این قبیل امور که مربوط به ملت و مردم است کوچکترین دخالتی نداشته و فقط دخالت دولت در این جهت بود که اگر میتینگی بخواهند بدهند با اجازه دولت باشد. [امضای دکتر مصدق]
- س: به نظر سرکاره آیا اجازه دولت دایر به اینکه میتینگ بدهند مستلزم این نیست که دولت بدانند چه اشخاصی صحبت می نمایند و موضوع سخن از چه قرار است؟
- ج: چنانچه دهندگان میتینگ از احزاب ملی و جمعیت های ملی باشند دولت دخالتی نداشته، و اگر احزاب دیگری باشند آنها هم اجازه میتینگ نداشته. [امضای دکتر مصدق]
- س: گردانندگان میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد از چه حزبی بودند؟
- ج: ملیون بودند. اصناف و احزاب ملی. [امضای دکتر مصدق]
- س: ناطقین چه اشخاصی بودند؟
- ج: اطلاعی ندارم. احزاب ملی و اصناف مورد توجه مردم ایرانند. برای میتینگ آنها دولت نمی توانسته است دخالت نماید؛ و آنها هم مردمان اخلاک پر بودند که دولت از دادن میتینگ آنها نگرانی داشته باشد. [امضای دکتر مصدق]
- س: آیا پس از خانه میتینگ، یعنی در خانه روز ۲۵ مرداد، گزارشی به شما کتباً یا شفاهاً از جریان میتینگ از هر قبیل داده شده یا خیر و شما جوپای جریان شدید یا نه؟
- ج: سابقه نداشته است که نسبت به این قبیل میتینگها که به اجازه دولت تشکیل می شد گزارشی بدهند. من اینقدر گرفتاری داشتم که به این چیزها نمی رسیدم. [آخر صفحه: گواهی صحت اظهارات و امضای دکتر محمد مصدق و افسران حاضر در بازپرسی]
- س: شما دستوری راجع به تعقیب و مجازات افسرانی که در شب ۲۵ مرداد دستگیر شده بودند صادر فرمودید یا خیر؟
- ج: آقای سرنپ ریاحی با تلفن به من گفتند که «من دستور رادم سرهنگ نصریری را توقیف کنند» و من هم تأیید

کردم. [امضای دکتر مصدق]

س: در مورد سایر افسران آیا دستوری راجع به توقیف و دستگیری و مجازات آنها صادر فرمودید یا خیر؟
ج: فعلاً چیزی در نظر ندارم. از دادستان فرمانداری نظامی سؤال فرمایید. اگر ایشان گفتند من دستوری داده‌ام.

یقیناً صحیح است و خلاف نیست. [امضای دکتر مصدق]

س: هیچ‌گونه دستور خاصی از طرف خودتان و شخصاً در مورد تعقیب و مجازات افسرانی که در شب ۲۵ مردادماه دستگیر شده‌اند صادر فرمودید یا خیر؟

ج: جواب این سؤال داده شده. [امضای دکتر مصدق]

س: آیا هیچ‌یک از وزیران را مأمور بررسی نحوه تعقیب و مجازات آن افسران فرمودید یا خیر؟

ج: قانوناً وزیری که باید در این قبیل امور دخالت کند وزیر دادگستری است. از ایشان سؤال کنید. اگر گفتند من

دستوری داده‌ام، هر چه بگویند بنده موافقم. [امضای دکتر مصدق]

س: بعضی از جوابهای جناب عالی منطقی و قانونی نیست. من باب مثال، اگر وزیر دادگستری بگوید هیچ‌گونه مأموریتی نداشته که درباره تعقیب و مجازات افسران منظور مطالعه ننماید ولی وزیر کشور دولت شما [= دکتر غلامحسین صدیقی] بگوید که چنین مأموریتی در بین بوده، آیا برای مأمور تحقیق راهی جز این نیست که از شخص جناب عالی سؤال نماید؟ اگر بخواهم مطابق پاسخ شما عمل نمایم تکلیف روشن شدن حقیقت چیست؟ یک وزیر می‌گوید چنین مأموریتی بوده، وزیر دیگری می‌گوید نبوده. به نظر می‌رسد باید از جناب عالی سؤال کرد که آیا درباره تعقیب و نحوه مجازات افسران منظور دستوری صادر فرمودید یا خیر؟ چه می‌فرمایید؟

ج: اولاً تعقیب و مجازات افسرانی که در آن شب به‌خانه من برای دستگیری من آمده بودند کار برخلاف قانونی نبوده که اگر من دستور داده باشم انکار کنم. من حافظه زیادی [آخر صفحه] ندارم و نمی‌توانم به‌اشخاص مطالبی را نسبت بدهم که گفته باشم یا نگفته باشم. ولی تا این درجه به‌وزرای دولت خود اطمینان دارم که اگر بگویند دستوری از طرف من به آنها داده شده خلاف واقع نگفته‌اند. [امضای دکتر مصدق]

س: توجه فرمودید که چه سؤال شد. توضیح داده شد [اگر] وزیر کشور دولت شما در تحقیقات بگوید وزیر دادگستری مأمور بررسی نحوه تعقیب و مجازات افسران منظور بود، وزیر دادگستری دولت شما انکار می‌کند. هر دو وزیر دولت شما بودند. هر دو را می‌فرمایید حرفشان حجت است. با این ترتیب مأمور تحقیق با توجه به اظهارات آنها و با توجه به فرمایش شما که می‌فرمایید «وزرای من هر چه بگویند من قبول دارم» تکلیف ما چیست؟

ج: شما بفرمایید ببینم که آقای لطفی وزیر دادگستری چه اعمالی که منشاء اثر در تعقیب افسران کودتا بوده کرده‌اند تا معلوم شود عمل ایشان بر طبق دستور من یا بر طبق نظریات ایشان بوده است. زیرا حرف و سخنان بی‌اثر اشخاص موجب اتهام نمی‌شود. اشخاص باید عملی انجام دهند که آن انجام برخلاف قانون باشد تا اینکه مورد بازرسی و تعقیب جزایی قرار گیرند. [امضای دکتر مصدق]

اظهار سرتیپ از موده: مثل این است که تصور فرموده‌اید جناب عالی وکیل مدافع اشخاص هستید با قاضی دادگاه. توجه داشته باشید شما، آقای لطفی و آقای صدیقی یعنی شما که خود را نخست‌وزیر می‌دانسته‌اید و آقای صدیقی که خود را وزیر کشور می‌دانسته و آقای لطفی که خود را وزیر دادگستری می‌دانسته هر سه نفر با سایر وزراء و عده دیگر منتهم هستید. هیچ‌کدام قانوناً وکیل مدافع دیگری نمی‌توانید باشید. عده‌ای افسر را دستگیر ساختید. آنها را به زندان انداختید، طبق مندرجات مطبوعات و طبق انتشارات و استنباط مردم، یعنی همان مردمی که شما دائماً به‌اتکای

آنها اعمال خود را صورت می‌دادید. این موضوع به حد شیاع است که شماها حتی دستور ساختن چوبه‌دار برای آن افسران دادید که در همان روزها آنها را به‌دار بکشید. حالا که از شما سؤال می‌شود، خیلی با مسخره و خونسردی کتباً و شفاهاً اظهار می‌دارید: «ای آفا چه موضوعی است؟ این صحبتها چیست؟» می‌گویید هر چه لطفی گفته صحیح است. می‌گویید هر چه صدیقی بگوید راست است. به شما به‌کرات اخطار می‌کنم که لطفی یک نحوه حرف می‌زند، صدیقی نحو دیگر. باز پاسخ [آخر صفحه. به خط دکتر مصدق: آخر صفحه بر حسب معمول امضا می‌شود. دوم مهرماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق. محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] نمی‌دهید. شما که خود را نخست‌وزیر آنها می‌دانسته‌اید، شما که هنوز [که هنوز] است خود را پیشوا و رهبر این قوم می‌دانید، حقیقت را برای ما روشن کنید که لطفی چه می‌گوید و صدیقی چه می‌گوید. ما هزار بار به شما می‌گوییم منظوری نداریم جز کشف حقیقت، جز اینکه مبادا بی‌گناهی گناهکار فلمداد شود. باز هم شما مثل روز گذشته قبل از ظهر کار را می‌خواهید با جواب دادن بی‌سروته تمام کنید. این رویه شما نه با قانون مطابقت دارد نه با عدل و نه با انصاف. از شما سؤال می‌کنم در مورد افسرانی که دستگیر شده‌اند که اقرار صریح نمودید سرهنگ نصیری به پیشنهاد سرنسیب ربساحی و تصویب شما دستگیر شد و توفیق شد، آیا شما در مورد اینکه وزیری از کابینه شما مأمور باشد بررسی کند که آنها را چگونه دادرسی نمایند و چگونه مجازات کنند دستوری دادید یا ندادید؟ این سؤال را من نمی‌توانم از مردم کوچه و بازار کنم. چه می‌فرمایید؟

ج: بیانات امرانه آقای دادستان کوچکترین اثری در شخص من که زیر دست ایشان زندانی هستم نکرد و بعد هم نخواهد نمود. من بدون پروا گفتم که سرهنگ نصیری با تصویب من زندانی شد. بنابراین چه باکی دارم از اینکه اگر نسبت به دیگران هم دستوری داده باشم به شما نگویم و تقیه نمابم؟ من صریحاً اظهاراتی که راجع به چوبه‌دار فرموده‌اید که ساختگی بودن این اظهارات به دنیا پوشیده نیست، قویاً تکذیب می‌کنم. هر وزیری اگر اظهاراتی کند، شخص او مسئول جوابگویی اظهارات خود می‌باشد. یا نخست‌وزیر نیست که در اظهارات وزرا و در صحت یا سقم آنها اظهار عقیده کند. اگر وزیری عملی کند که برخلاف قانون باشد، البته مسئولیت مشترک تمام وزرا در کار است. شما خوب است تحقیقات خودتان را از هر وزیری که اظهاری کرده است بکنید. مرا مسئول اظهار وزرا نکند. من به هیچ وجه مسئولیتی برای اظهارات آنها ندارم. مسئولیت مشترک دولت که یک مسئولیت سیاسی است نه جزایی، وقتی وقوع پیدا می‌کند که وزیری برخلاف قانون عمل کرده باشد، ولی اظهارات عادی وزرا که هیچ مشمول قانون نیست. اینها چیز مهمی نیست که دادستان خود را مشغول این کارها بنماید. [آخر صفحه: امضای دکتر محمد مصدق و افسران حاضر در بازپرسی]

س: از پاسخ جناب عالی این استنباط می‌شود که جناب عالی جز در مورد دستگیری و بازداشت سرهنگ نصیری هیچ‌گونه دستوری راجع به تعقیب یا نحوه مجازات افسران دیگر صادر نفرموده‌اید و هرگاه چنین اعمالی شده باشد مسئول. کسان دیگر هستند. آیا این استنباط را تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

ج: جناب عالی اگر یک سال هم مرا مورد بازجویی قرار دهید، من آنچه را که گفته‌ام گفته‌ام. من اگر دستوری داده‌ام مسئولی عملیات مجربان دستور من هستم. با اینکه در یکی دو سؤال قبیل عرض کردم که شما از دادستان فرمانداری نظامی پرسید، اگر دادستان گفت که من دستوری داده‌ام، من تکذیب نمی‌کنم. من شخصی بوده‌ام که روزی هزار حرف می‌زدم. من که حافظه زیاد ندارم. من که حرفهایی که زده‌ام یادداشت نکرده‌ام. فقط وجدانم اجازه نمی‌دهد که من دستوری به کسی داده باشم و بر طبق دستور من کاری کرده باشند، ولی امروز خود را از مسئولیت آن دستور خارج کنم و یک بیچاره‌ای را دچار عذاب و خطاب شما کنم. من صاف و بی‌پرده [با هیجان] عرض می‌کنم به هر کس

دستوری داده باشم که بیاید در مقابل من بگوید این دستور را من به او داده‌ام من بهیچ وجه انکار نمی‌کنم. من مسئولیت عملی را که بر طبق دستور من کرده‌اند همیشه عهده دارم. [به خط دکتر مصدق کلمه «جناب عالی» در سطر سوم و «عهده دارم» در این سطر اضافه هست [هشت] سطر و [نصف] سطر اظهارات اینجانب می‌باشند. دوم مهرماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

س: آقای دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت جناب عائی در روزهایی که ابلاغ عزل شما از نخست‌وزیری به دست شما رسیده بود، یعنی در تاریخ روز دوشنبه ۲۶ مردادماه، ضمن مصاحبه رسمی با خبرنگاران جراید داخلی و خارجی عیناً چنین می‌گوید:

این تلگراف صبح امروز به سفارت کبرای ایران در بغداد مخابره گردید:

جناب آقای اعلم - بغداد. جواب ۶۳ و ۶۴. تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است بهیچ وجه مورد ندارد. هر تفسیری هم که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود. وزیر امور خارجه، دکتر حسین فاطمی. [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی]

توضیح فرمایید آیا شما مسئولیت صدور این امریه تلگرافی را که وزیر خارجه امضا کرده بر عهده دارید یا خیر؟ آیا صدور این تلگراف با اصل مسئولیت مشترک وزرا تطبیق می‌نماید یا نه؟ چه می‌فرمایید؟
ج: اولاً بقین ندارم که من تلگرافی که تحریر شد با تلگراف آقای وزیر خارجه مطابق باشد. ثانیاً از این تلگراف بهیچ وجه من اطلاعی نداشتم. ثالثاً اگر چنین تلگرافی مشمول یکی از مقررات مواد قانون جزایی باشد، اینجانب مسئولیت آن را عهده دارم. [امضای دکتر مصدق]

س: در روز دوشنبه ۲۶ مردادماه یک سلسله حوادثی در نهران روی داد که به طور خلاصه این بود که عناصر افراطی چپ با وفاحت هر چه نماثر شعارهایی ننگین بر ضد شخص پادشاه می‌دادند. مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را با موهن‌ترین وجه شکسته و به پایین ریخته و حتی با فراهم آوردن وسایل فبلی از قبیل کامیون و جرثقیل و آلات و ادوات دیگر مجسمه‌ها را علناً در حضور مأمورین انتظامی محل به گوشه و کنار می‌بردند. توضیح دهید از این جریان و به طور کلی جزئیات آن روز جناب عالی هیچگونه اطلاع داشته یا نداشته و چه دستوراتی برای جلوگیری تعقیب و مجازات مباشرین عمل صادر فرمودید؟

ج: صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من ناظهر توجهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محظور خواهند کرد؛ یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها کنار بگذارید». در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم کار می‌گذاشتیم. حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها در این مملکت شاه کردند. و وقتی هم که خواستند، این شاه با عظمت و افتدار را به وسیله دو مذاکره در رادیو از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت، و وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود پنجاه و هشت میلیون تومان بون به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابتدا به جان و مال کسی نکرد و پنج هزار و ششصد رقبه از املاک [به خط دکتر مصدق: نه سطر آخر صفحه اظهارات خود

را تصدیق می‌کنم. دوم به‌رمه‌ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق، محل امضای افسران حاضر در بازپرسی] مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آن را در جراید ببیند بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به‌ملکیت خود در آورد. آیا اگر ملکیت مملکت، مردم وطن‌پرست مملکت می‌آمدند و این مجسمه‌ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً برپا می‌کردند اینها در دنیا شرمنده و سرافکنده نمی‌شدند؟ ملتی به‌مجسمه اشخاص احترام می‌کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش فائق باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه‌هایی که خود او در زمان سلطنتش به‌کار گزارده بود بروند و به‌کار بگذارند. چنانچه روی این نظریات احزاب ملی و رهبران نهضت ملی از برقراری مجسمه‌های شاه فقید خودداری می‌کردند، آنها را متهم به‌همکاری با عناصر دست چپ می‌نمودند. این بود که من بفوریت آقای دکتر سنجابی را خواستم و به‌ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند و اگر آنها صلاح بدانند این کار را خود آنها بکنند که محظوری برای خود ما بعداً ایجاد نشود (مجسمه‌ها را بردارند که ایجاد محظوری برای ما نشود). جمعیت ملی هم رفتند و این کار را کردند (مشغول کار شدند). موقع شروع به‌کار، سرهنگ اشرفی با مأمورین او مانع شده بودند. جمعیت ملی به‌من با تلفن گفتند که «مأمورین حکومت نظامی مانع کار ما هستند.» من سرهنگ اشرفی را خواستم و به‌او گفتم: «آیا شما مانع احزاب ملی هستید؟» گفت: «کی به‌شما چنین راپورنی را داده است؟» گفتم که «خود آنها این اظهار را کرده‌اند.» گفت: «من می‌روم از آنها سؤال می‌کنم تا ببینم کی مانع شده است.» ایشان رفتند و به‌طور تحقیق، قبل از اینکه یک نفر از احزاب چپ در این کار دخالت داشته باشد احزاب ملی این کار را کردند. [به‌خط دکتر مصدق: بازده سطر بالا اظهارات اینجانب صحیح است. دوم به‌رمه‌ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق] می: در بالا هرگونه توضیحی که فرمودید، نکیه کلام «مجسمه‌های اغلب حضرت فقید» بود. در مورد اینکه در روز ۲۶ مرداد و آن ایام مجسمه‌های اغلب حضرت محمدرضا شاه پهلوی را نیز بسزیر افکندند و یک مشت رجساله از هیچ‌گونه اهانتی فروگذار نکردند چه می‌فرمایید؟

ج: من به‌هیچ‌وجه از این قضیه اطلاعی ندارم. ممکن است این کار را احزاب دست چپ نموده باشند. [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی]

می: طبق سوابق موجوده، در روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد ماه روید سرنیپ ریاحی رئیس وقت ستاد ارتش این بوده که با وجود اینکه واحدهایی از ارتش که خارج از مرکز بودند صریحاً گزارش داده‌اند که عناصر چپ با فعالیت مفرط مشغول اقدام بوده و قصد پایین آوردن مجسمه‌های اغلب حضرت را دارند و در این مورد از رئیس وقت ستاد ارتش ضمن گزارشی رسمی و تلگرافی کسب تکلیف نموده‌اند، رئیس ستاد ارتش صریحاً به‌آنها دستور صادر کرده و امر داده که از این قبیل احساسات جلوگیری نمایند. توضیح فرمایید این روش رئیس ستاد ارتش به‌پیروی از سیاست داخلی یا خارجی جناب عالی بوده یا خودسرانه مبادرت به‌دستورانی به‌نحو مذکور بدون اطلاع جناب عالی کرده است؟

ج: نمنا می‌کنم که آن سوابق موجوده را ارائه فرمایید تا نظر خود را اعلام نمایم. [امضای دکتر مصدق] می: شما حق ندارید وقتی رسماً به‌شما اعلام می‌شود که رئیس ستاد ارتش دستورانی به‌نحو بالا داده و توضیحاتی از شما خواسته می‌شود، به‌سؤال جواب ندهید و بگویید من سوابق را در اختیار شما بگذارم. رسماً به‌شما اعلام می‌کنم که رئیس ستاد ارتش یعنی سرنیپ ریاحی اگر عملی خودسرانه کرده باشد خود مسئول اعمال خود است و اگر به‌دستور جناب عالی که خود را هم نخست‌وزیر و هم وزیر دفاع ملی شناخته‌اید عملی انجام داده باشد، در آن موقع قضیه صورت دیگری به‌خود می‌گیرد. رسماً به‌شما اعلام می‌کنم که رئیس ستاد ارتش همان طوری که در بالا

گفتم امریه صادر کرده که فرماندهان لشکر از پایین کشیدن مجسمه‌ها و نظائرانی که کلیه مخالف مصالح کشور بوده است جلوگیری نمایند و عنوان کرده که از احساسات مسلی مردم جلوگیری ننمایند و اعمال آن عناصر چپ را احساسات ملی قلمداد کرده. اینک از شخص شما سؤال می‌شود که اگر رئیس ستاد ارتش این کار را کرده باشد شما دستور به او داده‌اید و اساساً سیاست شما مطابق با صدور چنین دستورانی بوده یا خیر؟ همان طوری که وقتی شما می‌فرمایید: «من به هیچ وجه از قضیه پایین کشیدن مجسمه‌های اعلیحضرت همایونی اطلاعی ندارم» اینجانب به شما نمی‌گویم: «مدرک این اظهار را ارائه بدهید.» با توجه به اینکه شما متهم هستید و ما مأمور رسمی [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازرسی] تحقیقات، شما به هیچ وجه حق ندارید وقتی سؤال می‌شود آن هم سؤال رسمی از طرف یک مقام رسمی و ذیصلاحیت، پاسخ آن را موکول به امور دیگر کنید. به‌عین توضیح دهید در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه آیا اولاً سیاست شما ارفاق و مماشات و عدم جلوگیری از نظائرات و اقدامات نسجری‌آمیز دستجات چپ بوده یا خیر؟ ثانیاً رئیس ستاد ارتش که دستور داده از فعالیت عناصر چپ جلوگیری نشود این دستور متکی به نظریات و رویه شما بوده است یا خیر؟

ج: نظریات دولت اینجانب همیشه جلوگیری از عملیات اخلاک‌گرا نه دست چپ بوده و هیچ وقت اینجانب راضی نبوده‌ام که آنها اعمال اخلاک‌گرا نه‌ای در مملکت بکنند. اینکه می‌فرمایید آقای سر نیپ ریاحی مخصوصاً دستور داده‌اند که از عناصر چپ جلوگیری نکنند، من به هیچ وجه از چنین دستوری اطلاع ندارم. [امضای دکتر مصدق]

س: با این توضیح که در آخرین جواب داده‌اید، پاسخ دهید با توجه به اینکه معقول و منطقی نیست که ادعا فرمایید از نظائرات نسجری‌آمیز عناصر چپ در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد اطلاع نداشته‌اید، و با توجه به اینکه در آن روزها آن عناصر از هیچ گونه جرمی فروگذار نکرده حتی در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ماه کار به جایی کشیده بود که مردم به‌جان و مال و ناموس خود نیز هیچ گونه مصونیتی نداشتند، چه دستوری شما که خود را نخست‌وزیر و وزیر دفاع مسلی می‌دانستید (که با توجه به اینکه زمان حکومت نظامی بوده و مطابق ماده ۱ قانون حکومت نظامی حفظ امنیت و آسایش مردم به‌عهده وزارت جنگ بوده صرف نظر از اینکه حفظ امنیت و آسایش مردم از وظایف اصلی دولت بوده) برای جلوگیری از اقدامات گستاخانه و جسارت‌آمیز آن عناصر صادر فرمودید؟ به شما توجه می‌دهد که اقدامات آن عناصر مطلبی نیست که بر کوچکترین فردی از افراد پایتخت مکتوم باشد. منظور از این توجه این است که معقول نیست که ادعا فرمایید: «من اطلاع نداشتم.» به هر حال هر گونه توضیح دارید بیان فرمایید.

ج: روزی که اعلیحضرت بمیدان امجدیه تشریف فرما شدند، در آنجا هم عناصر دست‌چپ عملیاتی کردند. فوای [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازرسی] انتظامی به‌وظیفه خود عمل نمودند، و بر طبق لایحه قانونی که خود اینجانب وضع نموده‌ام عناصر اخلاک‌گرا را تعقیب و تبعید نمودند. اما این مسئله دو ماه طول کشید تا به نتیجه برسد. همان روز که این کار را کردند، عملی نبود که آنها را تعقیب و دستگیر و مسجرات کنند. راجع به میتینگ هم هر وقت احزاب ملی برای اظهار احساسات نقاضاً نموده‌اند دولت موافقت نموده است؛ و چنانچه به مردم مملکت اجازه ابراز احساسات داده نمی‌شد، از کجا می‌توانستند بفهمند که افکار عمومی مملکت چیست و از کجا و به‌انکای چه قوه دولت می‌توانست در راه استقلال و آزادی مملکت این قدمهای بلند را بردارد؟ آنها که مخالفان یا ابراز احساسات می‌کردند، همان عناصری بودند که تقویت از سیاست خارجی می‌نمودند و می‌خواستند که مملکت همیشه در سکوت و تحت نظارت دخالت‌های خارجی باقی بماند. البته وقتی که اجازه میتینگ داده می‌شد، دولت نمی‌توانست بگوید یک دسته از اهل مملکت در میتینگ هیچ جا حاضر نشود زیرا عناصر دست‌چپ هم اهل مملکت

بودند. اما دولت برای اینکه آنها تبلیغات بر خلاف مصالح مملکت نکنند، فقط به احزاب ملی اجازه نطق می‌داد، به آنها اجازه نطق و سخنی نمی‌داد. چنانچه در این روزها از طرف احزاب ملی عملیاتی شده باشند، البته قوای انتظامی می‌بایست خودشان تعقیب کنند. قوای انتظامی وظیفه‌دار است که هر کس بر خلاف نظم و آسایش عملی می‌نماید جلوگیری و عاملین را تعقیب نماید. مخصوصاً هر وقت که فرار بوده است اجتماعاتی بشود، اینجانب به قوای انتظامی دستورات اکید داده‌ام که از هر گونه نظاهر و هر گونه تبلیغات خلاف قانون جلوگیری کنند. مگر روز نهم اسفند من به رئیس ستاد ارتش سرلشکر بهارمست دستور نداده بودم که کاملاً مراقب اوضاع جلو کاخ سلطنتی و اطراف باشند؟ مگر من دستور به رئیس شهربانی نداده بودم؟ مگر من به حکومت نظامی دستور نداده بودم؟ حتی به رئیس کلانتری شماره ۱ هم دستور داده بودم. وظیفه نخست‌وزیر این بود که قبل از هر اجتماعاتی به قوای انتظامی دستورات برای جلوگیری از اجتماع بدهد. ولی چه شد که تمام دستورات من در روز نهم اسفند بلا اثر ماند؟ [آخر صفحه: محل امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] و جمعیت در جلو کاخ سلطنتی آمدند و می‌خواستند مرا در آنجا بکشند و آنجا نتوانستند و جلو خانه خودم می‌خواستند این نظریه را اجرا کنند. من از جناب آقای دادستان تعجب می‌کنم که ایشان انتظار دارند اگر در این مملکت اعمال خلاف قانونی صادر شد، بفوریت عامل دستگیر و تعقیب و مجازات شود. اگر در این دو روزه عملی شده بود که من از آن بی‌اطلاعم، وقتی نگذشته بود که بتوان به قوای انتظامی ایراد گرفت و آنها را به عنوان اینکه در انجام وظیفه نخلف نموده‌اند تعقیب کنند. این همان قوای انتظامی مملکت بود که در روز ۲۸ مرداد آمدند خانه مرا بمباران کردند. این همان قوای انتظامی است که نتوانست از عهده آن جمیعتهای صد نفری که برای غارت خانه من مجهز شده بودند جلوگیری کند. بنابر این در بعضی از مواقع قوای انتظامی حقیقتاً عاجز بود از اینکه اختلالگران را به دست بیاورد و تعقیب کند. و در این موقع بخصوص هم مدتی نگذشته بود که شما بتوانید به آنها ایرادی بنمایید و از من سؤال کنید که چرا اقدام برای تعقیب و مجازات آنها ننموده‌ام. [امضای دکتر مصدق]

اخطار سرتهیب از موده: از جواب شما به شرح بالا، لازم و ضروری به نظر رسید که توجه شما را به نکات زیر جلب نماید. توجه فرموده‌اید بعداً هر گونه جوابی دادید یا در نظر گرفتن نکاتی که به شما تذکار می‌دهم جواب دهید:

(۱) جواب شما به شرح بالا بیشتر شبیه به نطقها و خطابه‌هایی است که در زمان نخست‌وزیری به کرات ایراد فرموده‌اید. بعضی قسمتها از جواب شما به هیچ وجه روشن نیست که چه می‌خواهید بفرمایید؛ و بعضی قسمتها مربوط به حوادثی است که ابدأ نه از شما سؤال شد و نه ارتباطی با موضوع سؤال داشت.

(۲) به شما تذکر می‌دهم منم به سوء قصد به منظور بهم زدن اساس حکومت و تریب و رالت نخت و تاج و تخریب مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت هستید. با این اتهام وضع کنونی شما با وضع زمانی که موقع نطق و خطابه بود فرق دارد. شما باید خوب به سوالات توجه فرموده [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] با نهایت دقت از خود دفاع فرمایید. تصور نمی‌رود با جوابی که دادید دفاعی از خود نموده باشید. و تصدیق بفرمایید دادستان ارتش این تذکر را به نفع شما می‌دهد و مقصود این است به اهمیت اتهام متوجه باشید و بدانید در محضر مأمورین تحقیق هستید و گفتارهای شما چه در سر نوشت خودتان و چه در سر نوشت افراد دیگر و حتی جامعه ایرانی تأثیر بسزایی دارد. اینک توجه فرمایید:

شما بهتر از هر کس می‌دانید که دستگاه اطلاعاتی شما به اندازه‌ای قوی بود که با وجود اینکه ظاهرأ در گوشه‌ای اطافی در منزل خود بسر می‌بردید، از جزئیات امور مستحضر بودید. حاجت به دلیل نیست که شما شخص نظامی

نبودید. با عهده‌داری وزارت دفاع ملی، در همان گوشهٔ اطاق امورات ارتش را حل و فصل می‌نمودید. بسیار افسرانی را جناب عالی به نام و نشان منصوب به مشاغل نظامی فرمودید، و بسیاری را از مشاغل برکنار ساختید. این عمل مبتنی بر این بود که شما با داشتن عوامل اطلاعات از هر امری خبر داشتید و کسب اطلاع می‌کردید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این دفاع شما که «من در خانه بودم» یا «مأمورین خود وظایفی داشتند»، سلب مسئولیت از شما نمی‌نماید. یک شاهد از گفتار و اعترافات خودتان را به شما تذکر می‌دهم شاهدهی که علاوه بر گفتار خودتان همهٔ مردم نیز به چشم دیده‌اند.

شما که در اطاقی از خانهٔ شمارهٔ ۶۰۹ در خیابان کاخ بودید به اعتراف خودتان از قبل از شب ۲۵ مرداد ماه مطلع می‌شوید که می‌خواهند کودتا کنند. با وجودی که از ماهها قبل منزل شما مبدل به دزدی شده بود که دور تا دور آن را فوای نظامی احاطه کرده بودند، به اعتراف خودتان قبل از شب ۲۵ مرداد ماه دستور می‌دهید و امر صادر می‌کنید که بر اقدامات احتیاطی بیفزایند و حتی تانک‌هایی که در سعدآباد بوده به اطراف خانهٔ شما بیاورند. ولی در مورد سؤال بالا، جواب مختصر و مفید شما این است که «مأمورین وظیفه داشتند، باید عمل کنند.» بفرمایید پادشاه مملکت [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] در خارج از کشور بسر می‌بردند. به قول خودتان شب ۲۵ مرداد کودتا شده بود. صبح ۲۵ مرداد هنوز آفتاب تهران طلوع نکرده رادیو تهران در هر چند دقیقه یک بار فریاد می‌کشید: «هموطنان عزیز، توجه فرمایید، توجه فرمایید! در ساعت ۷ صبح اعلامیهٔ دولت به اطلاع عموم خواهد رسید.» دولت اعلامیه‌اش را داد؛ مردم را در اضطراب و نگرانی انداخت. اعلامیهٔ انحلال دورهٔ ۱۷ مجلس شورای ملی از طرف شخص شما صادر شد. رئیس وقت ستاد ارتش مصاحبهٔ مطبوعاتی کرد و از کودتا داد سخن داد. وزیر خارجهٔ قلابی شما مصاحبهٔ مطبوعاتی کرد و دستور تلگرافی وزارت خارجه را به سفیر کبیر ایران در بغداد دایر به اینکه «سفیر کبیر حق ندارد با شاه تماس بگیرد» به گوش عالیشان رسانید. در خانهٔ شما رفت‌وآمدها و فعالیتهای شروع شد. مجسمه‌های شاه پایین کشیده شد. شعارهای «مرده باد شاه! ما جمهوری می‌خواهیم! ما شاه نمی‌خواهیم!» گوش فلک را کر می‌کرد. مشاورین صمیمی شما آقایان رضوی، دکتر شایگان، وزیر خارجهٔ شما آقای فاطمی میتینگ برپا کردند. هر ناسزایی که خواستند به مقام سلطنت گفتند، و صریحاً مردم را تحریک و تهییج کردند که فریاد زنند: «ما شاه نمی‌خواهیم!» البته به نام مردم و به دست یک مشت رجانه. رئیس وقت ستاد ارتش که حتی در حضور اعلیحضرت همایونی در مملکت به هیچ وجه با فرماندهی کل قوا ارتباطی نداشت و از بام تا شام اکثر اوقات در منزل شما بود، دستورات صادر کرد که «از احساسات رجالها جلوگیری نکنید.» فرماندار نظامی که تماس دایمی با شما داشت در اختیار شما بود. رئیس شهربانی به‌همچنین، گفتارهای رادیویی هم حاضر است.

از شما سؤال می‌شود با این مقدمات، پس از قضیهٔ نیمه شب ۲۵ مرداد و در ساعات بعد از آن که لحظه به لحظه تهران متشنجتر می‌شد و لحظه به لحظه خطر سقوط این کشور باستانی محتملتر می‌گردید، شما چه دستوری صادر کردید؟ جواب می‌دهید: «در حادثهٔ امجدیه هم فلان عمل شد.» بهر حال اگر مقتضی می‌دانید به سؤال توجه فرمایید و از خود [آخر صفحه: امضای دکتر مصدق و افسران حاضر در بازپرسی] دفاع کنید. بدیهی است هر گونه که مقتضی بدانید جواب می‌دهید. دادستان ارتش و بازپرس وظیفهٔ قانون‌نیشان تنها این است که شما را به اتهام متسبه و وظایفی که به نفع خود بر عهده دارید متوجه نمایند. اینک بفرمایید.

ج: بیانات جناب عالی از حدود سؤال گذشت. اکنون که اتهامات بنده مسلم شده است، نمائمی‌کنم نظریات خود را در دادگاه بفرمایید و کار را موکول به نظر دادگاه بنمایید. بیش از این جوابی به جناب عالی نمی‌توانم بدهم و هر

گونه سؤالی بکنید بلا جواب خواهد ماند. [امضای دکتر مصدق]

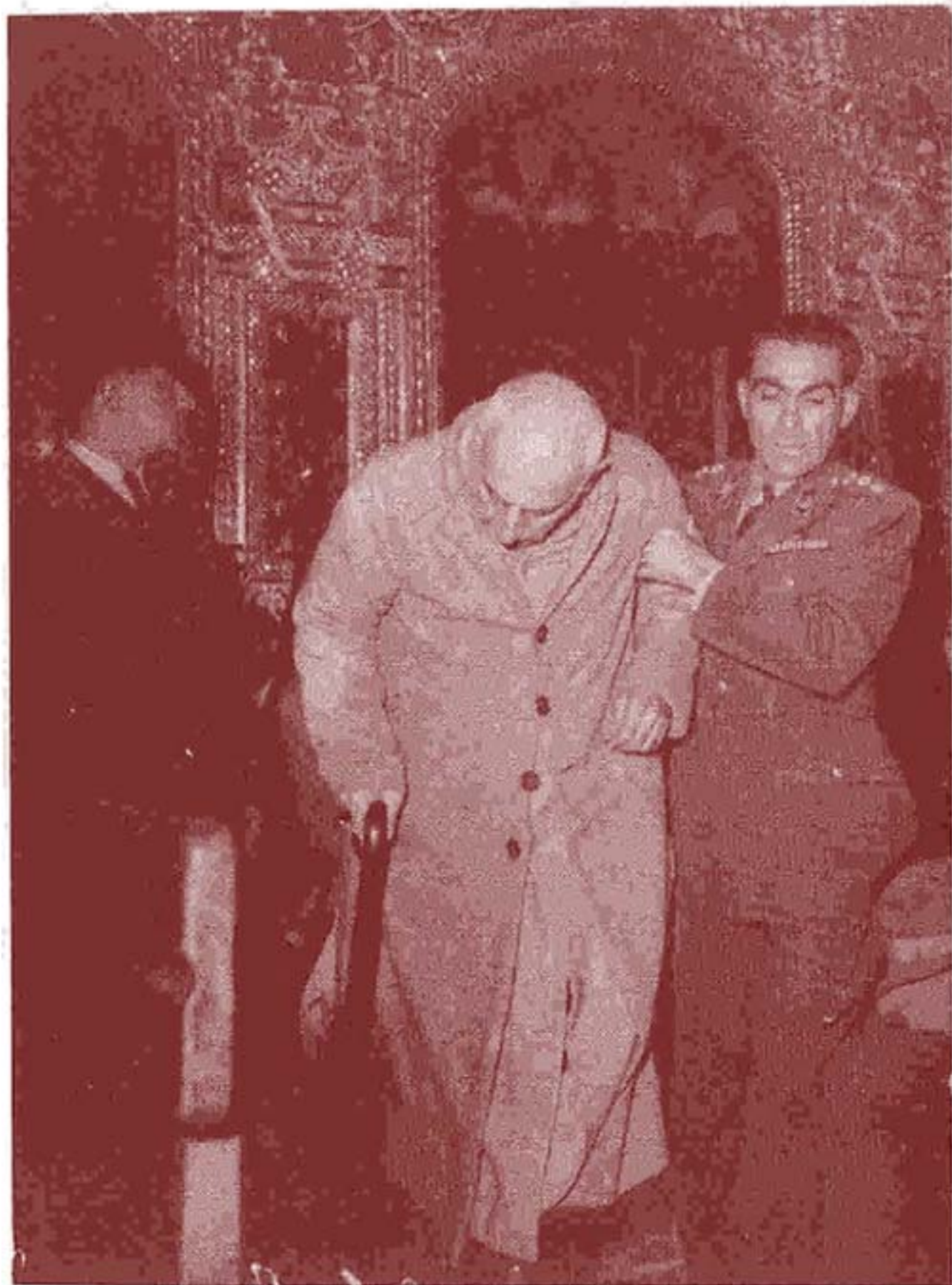
اخطار سرتیب آزموده: روز گذشته هم همین وضعیت را اتخاذ فرمودید. به شما تذکر می‌دهم هر موقع بر مأمورین تحقیق ثابت شود که متهم گناهکار است، دیگر از او سؤالی نمی‌نمایند؛ زیرا ای کار نیستند: می‌روند قرار مجرمیت می‌نویسند، کیفرخواست صادر می‌کنند و متهم را تسلیم دادگاه می‌کنند. این عین قانون است. تا آن لحظه‌ای که سؤال می‌شود، مفهوم آن این است که حقایقی باید روشن شود تا بازرس و دادستان بتوانند تشخیص دهند متهم با گناه است یا بی‌گناه؛ باید تسلیم دادگاه شود یا نشود. چون سؤال از شما به عمل می‌آید، نشانه این است که ناروشن نشویم نمی‌توانیم بگوییم به نظر ما حقیقت فلان مطلب است. بهر حال به شما تذکر داده می‌شود که اگر مایلید جواب سؤال بالا را بدهید و در صورت لزوم سؤالات دیگری نیز خواهد شد. و اگر نیز مایل نیستید بفرمایید بنویسید که جواب نخواهید داد. البته ما هم پس از اعلام شما، به وظایف قانونی خود عمل خواهیم کرد. چه می‌فرمایید؟

ج: به وظایف قانونی خود عمل کنید. [به خط دکتر مصدق: نصف سطر فوق اظهار اینجانب می‌باشد. ۲ مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق]

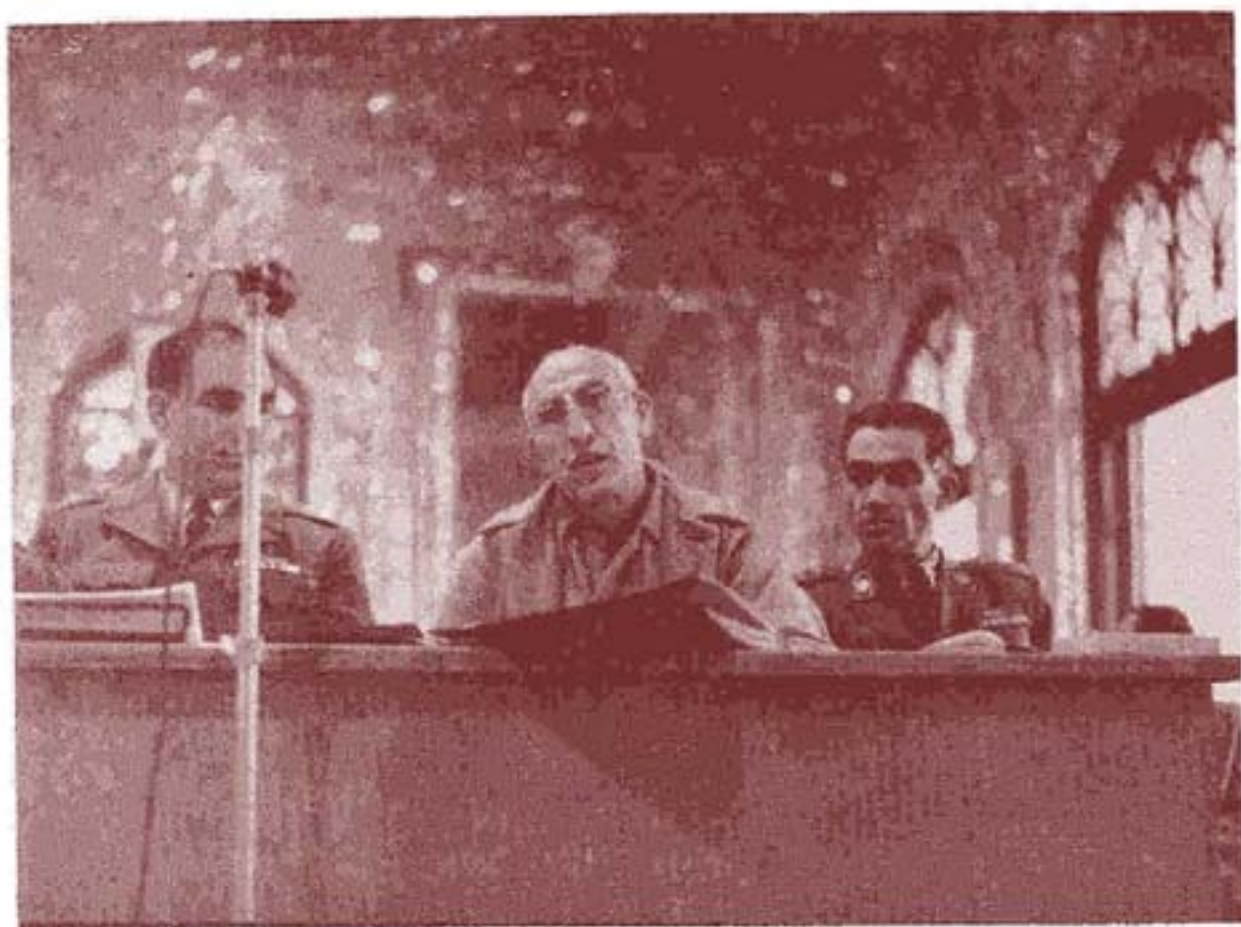
پس از اینکه اوراق تحقیقات را آقای دکتر محمد مصدق شخصاً مطالعه نمودند، جوابها را امضا کرده و جریان تحقیق خانمه یافت و در ساعت ۱۴/۳۰ روز ۱۳۳۲/۷/۲ به تحقیقات این جلسه خانمه داده شد. [امضای دادستان ارتش سرتیب آزموده و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی] آقای دکتر مصدق زیر این برگ را امضا نمودند و اظهار داشتند که هدبگر برای بازجویی حاضر نیستم و منتظر حکم دادگاه می‌باشم و به محکومیت دادگاه افتخار دارم. [آخر صفحه: به خط دکتر مصدق: عین بیانات اینجانب می‌باشد. ۲ مهر ماه ۱۳۳۲. دکتر محمد مصدق. امضای سرتیب آزموده و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی]



۲۶- دادگاه بدوی سلطنت آباد، دکتر مسیحی در حال اعتراض.



۲۷- ورود به دادگاه.



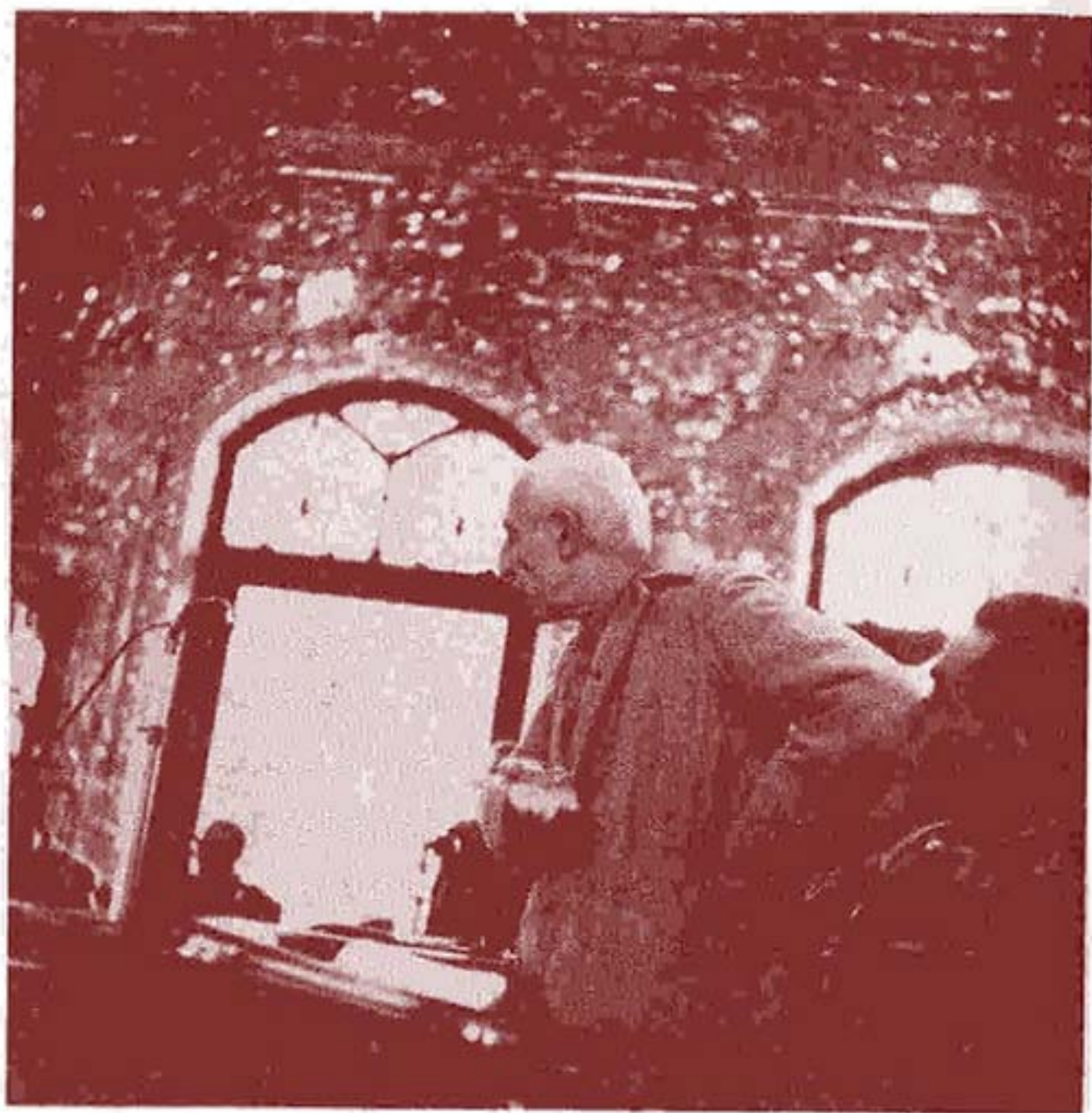
۲۶ دکتر مسدوق در حال دفاع.



۲۸- دکتر مستق بیحال با ضعف کامل در محل خود نشستند.



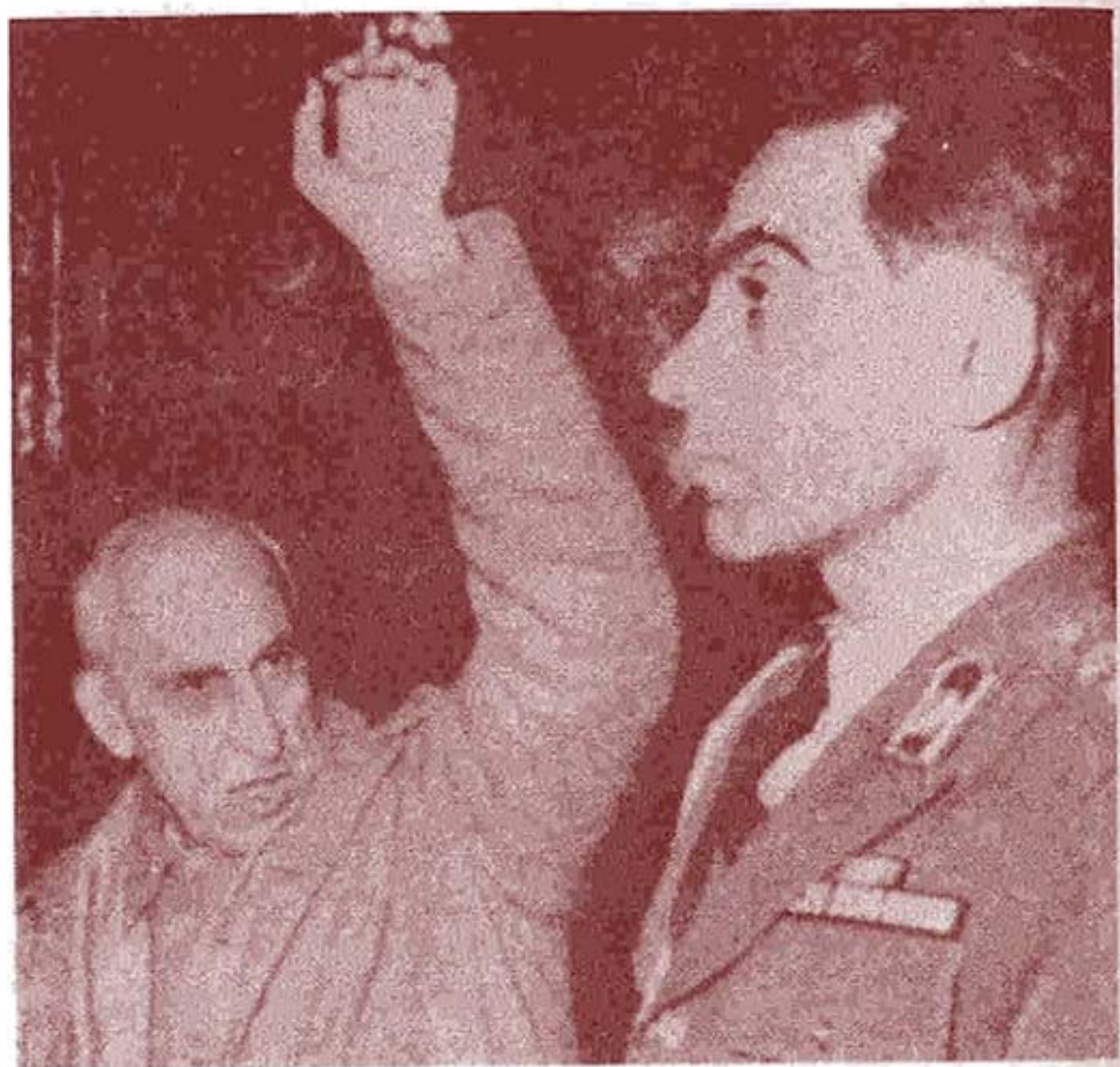
۳۰- دادگاه بدوی سلامت آباد، هنگام نفس. پشت سر دکتر مهدق تماناچیان ایستاده اند.



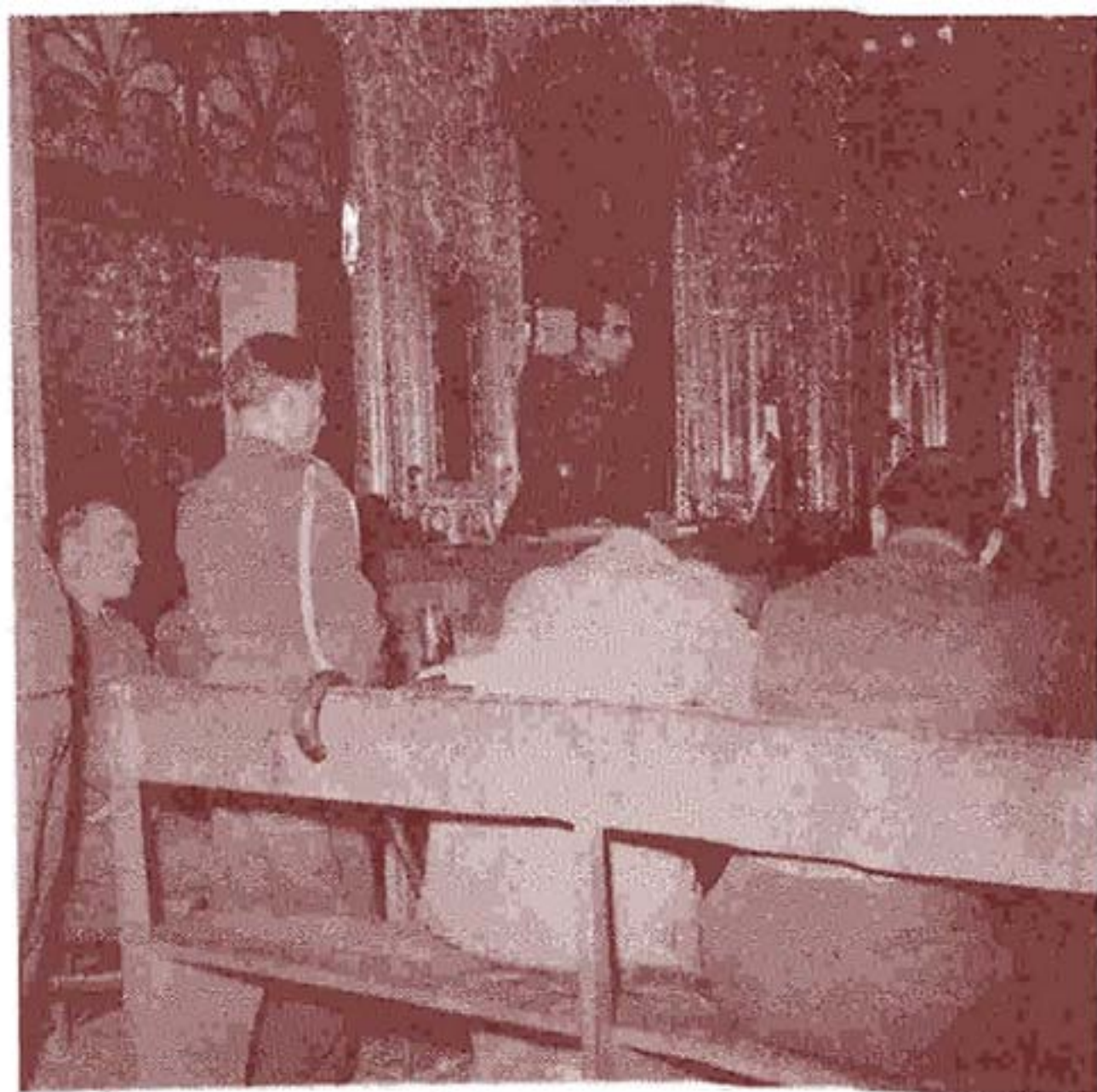
۳۶- دکتر مصدق (بعد از اعلام صلاحیت) ... اصلاً اینجا نمی‌آیم. این آقا هم (اشاره به سرهنگ بزرگمهر) وکیل من نیست و هر حرفی بزند مورد قبول من نیست.



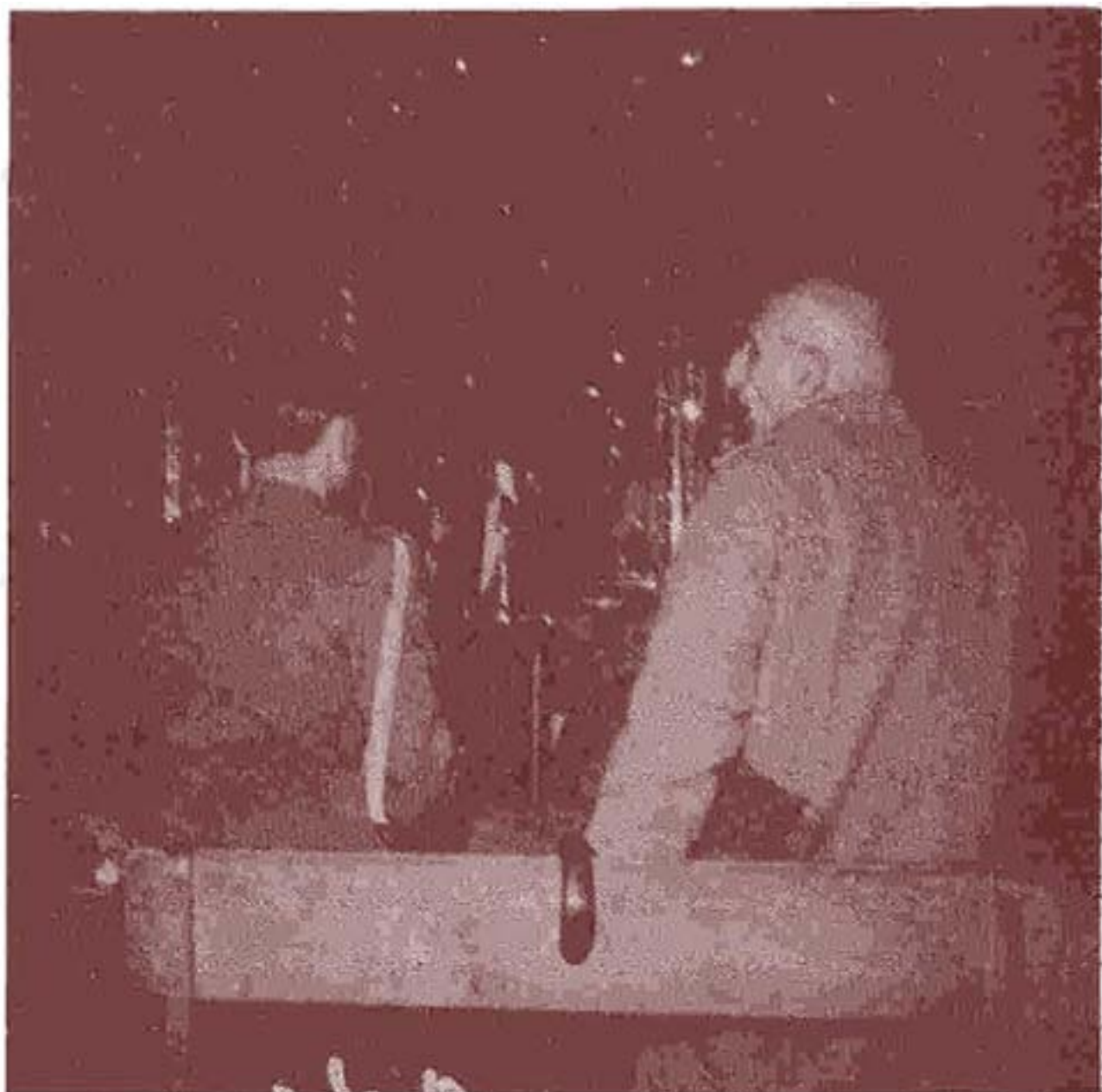
۳۲- جلسه سوم دادگاه بدوی سلطنت آباد که بزرگمهر را میخواستند بهدفاع وادارند (درجلسه قبلی دکتر مصدق بهعلت قطع کلام و معانیت از دفاع گفته بود دفاع نمیکنم.) دکتر مصدق می گفت: بزرگمهر وکیل شماست، او چه می داند درآن سه روز من چه کرده ام. آخر سر گفت: «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی.» بزرگمهر هم حرفی نزنده بود و حرفی نزد.



۳۳- مصداق: پندرسوخته. باشی اگر حرف بزنی.



۳۴- نعلق آزموده در تخته‌خانه دکتر مصدق به سبب ادای کلمه «پدر سوخته» و بوزش از بزرگمهر.



۳۵- دکتر مصدق: «می‌روم» بلند شد، کیف را زیر پنل زد که از محکمه بیرون برود.



عزت‌مخواجه با رئیس دادگمار.



۳۷- در تنفس دادگاه: مرده برگزیده و انگلها اینک وکیل وی نیست و وکیل دادگاه است،
با گرفتن اوراق از او.

جلسه پنجم

آخرین جلسه بازرسی از دکتر مصدق صبح روز سه‌شنبه ۷ مهر ماه تشکیل گردید. این بار گروه بازرسی از سرنیب کیهان‌خدیو بازرسی مأمور پرونده (که در فاصله جلسه اول تا جلسه پنجم ترفیع درجه یافته بود)، سرهنگ ۲ فضل‌اللهی کمک بازرسی و سرهنگ کاظمی دادیار تشکیل می‌گردید. از دکتر مصدق خواسته شد در مقابل اتهامات وارده آخرین دفاع خود را بکند. او نیز همه اتهامات را قویاً تکذیب کرد و کذب محض دانست. این جلسه کوتاه که در ساعت ۹/۳۰ صبح آغاز شده بود، در ساعت ۱۱/۲۰ خاتمه یافت و تنها یک برگ (صفحه ۶۹) به پرونده اضافه کرد. طی پنج جلسه بازرسی که جملاً ۱۹ ساعت و ۳۵ دقیقه طول کشیده بود، دکتر مصدق به ۲۵ سؤال پاسخ گفته بود و عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری مصدق نیز در حضور او به ۱۹ سؤال جواب داده بود.

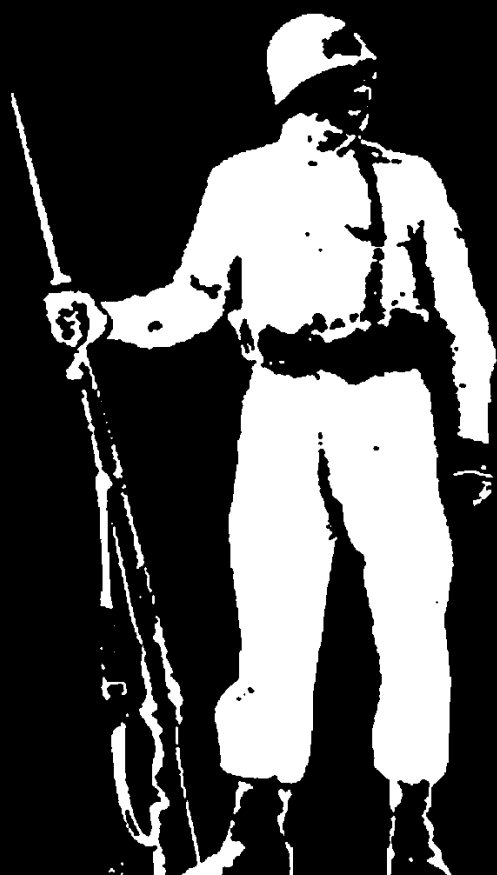
س: متهم هستید در سوء قصدی که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت و تریب وراثت نخت و نواج و تحریر مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت است همکاری داشته‌اید. هر گونه دفاعی دارید به نام آخرین دفاع بیان نمایید.
ج: اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده شده از مخیله من خطوط نکرده. من نمی‌دانم دلایل دادستان کل برای اثبات این اتهامات چیست. در جلسات قبل [در جلسه اول بود] هم که این اظهارات شما اینجانب قویاً تکذیب کردم؛ و مطلبی که نزد من فکر اُهم سابقه نداشته من نمی‌دانم در این موضوع چه می‌توانم عرض کنم. شما اگر دلایلی دارید که من در این اتهامات کوچکترین عملی نموده‌ام، اظهار بفرمایید تا بدانم آن دلایل چیست. آن وقت هر چه لازم باشد در کذب دلایل عرض کنم. بیش از این در این باب چیزی نمی‌توانم عرض کنم؛ و به خدا و تمام مقدسات عالم قسم یاد می‌کنم که این اتهامات کذب محض است. بر شماست که به دادگاه ثابت کنید و بر دادگاه هم هست که فضاوت کند. [در حاشیه، به خط دکتر مصدق: کلمه «اظهارات» و «کردم» که تصحیح شده صحیح است. هفتم مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

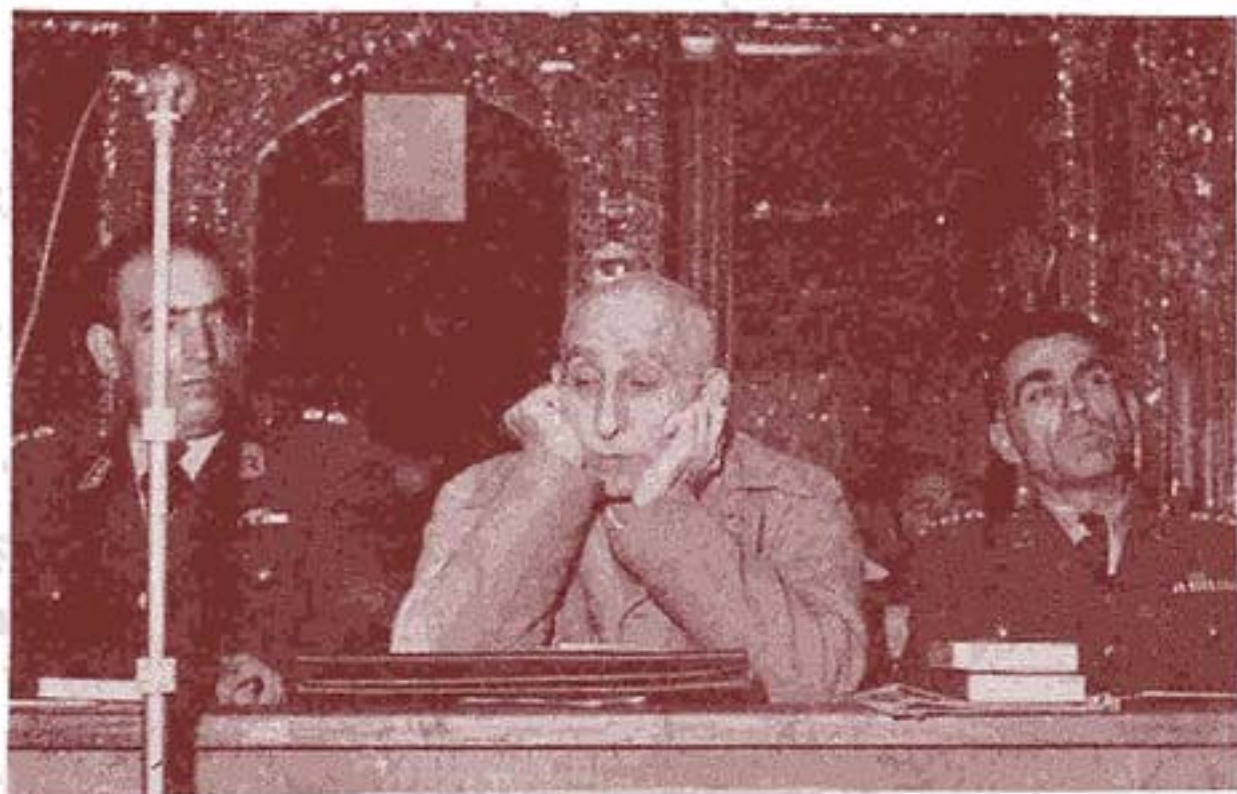
[به خط دکتر مصدق: شش سطر تمام و دو کلمه در اول و یک کلمه در این سطر اظهارات اینجانب صحیح است
هفتم مهر ماه ۱۳۳۲، دکتر محمد مصدق]

در ساعت ۱۱/۲۰ پنجمین جلسه بازرسی از آقای دکتر محمد مصدق خانمه یافت و آقای دکتر مصدق ذیل اظهار خود را امضا کردند و ذیل این بازرسی به امضای سرنیب کیهان‌خدیو و سرهنگ کاظمی و سرهنگ ۲ فضل‌اللهی رسید. [امضای افسران حاضر در بازرسی. به خط دکتر مصدق: بر حسب معمول آخر صفحه نیز امضا می‌شود.

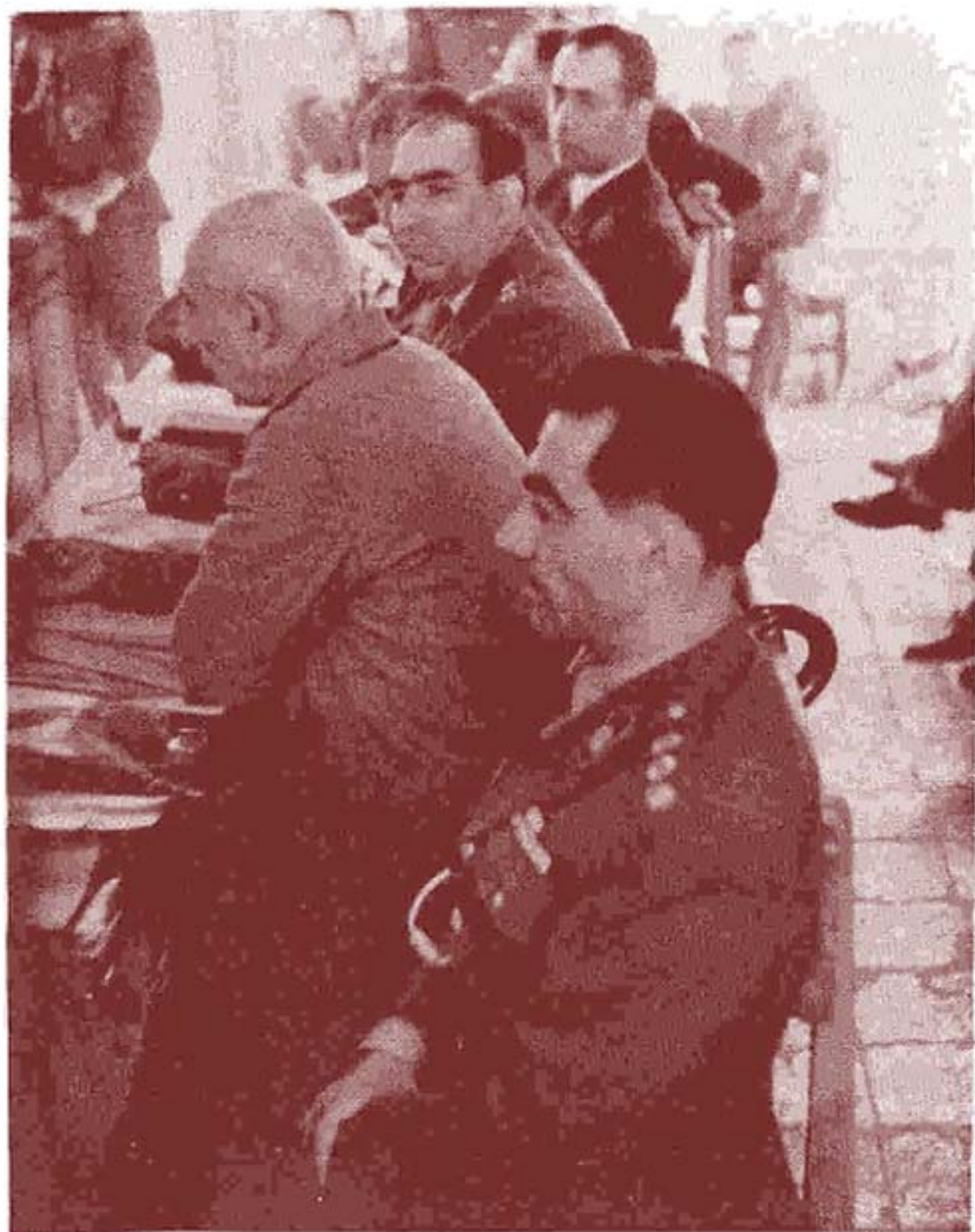
بخش سوم

کیفرخواست





۳۹- دکتر مصدق در حال غلبه باوکیل.



۴۵- سالن دادگاه بدوی سلطنت آباد - لوائج جلوی دکتر مصدق، جر و بحث پارتیس دادگاه.

متن اعدانامه دادستان ارتش علیه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی

الف. موضوع اتهام و مشخصات متهمین

موضوع اتهام در مورد نامبردگان زیر:

(۱) غیر نظامی محمد، شهرت مصدق، بدون شغل، سن در حدود هفتاد و دو سال، محل اقامت تهران، خیابان کاخ که در تاریخ بیست و نهم مرداد سال ۱۳۳۲ دستگیر و بموجب ماده پنج قانون حکومت نظامی بازداشت شده بعداً بازپرس دادستانی ارتش فرار بازداشت او را در تاریخ بیست و هشتم شهریورماه ۱۳۳۲ صادر و مورد موافقت دادستان ارتش بوده است (در اثر اعتراض متهم بر بازداشت، پرونده به دادگاه ارجاع و به موجب رأی صادره مورخ یکم مهرماه ۱۳۳۲ به انفاق آرا بازداشت متهم مورد تأیید فرار گرفت).

(۲) سرتیپ نقی ریاحی، شغل افسر ارتش، سن ۴۴ سال، محل اقامت تهران، خیابان فروردین که در تاریخ بیست و هشتم مردادماه ۱۳۳۲ به موجب ماده پنج قانون حکومت نظامی بازداشت شده بعداً بازپرس دادستانی ارتش فرار بازداشت او را در تاریخ بیست و هشتم شهریورماه ۱۳۳۲ صادر و مورد موافقت دادستان ارتش بوده است (در اثر اعتراض متهم بر بازداشت، پرونده به دادگاه ارجاع و به موجب رأی صادره مورخ یکم مهرماه ۱۳۳۲ به انفاق آرا بازداشت متهم مورد تأیید واقع شده) این است:

چون روجه و نحوه انجام وظیفه شخص غیر نظامی ردیف یک بالا بر اساس مستزلزل ساختن قسانون اساسی و مست کردن ایمان و اعتقاد مردم از مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه اتنی عشریه و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که در مقام وفاداری به سوگند کلام الله مجید نگهبان قانون اساسی ایران و ساعی در ترویج مذهب جعفری اتنی عشری بوده اند ادامه وضعی را که متهم نامبرده در پیش گرفته بوده باعث مخاطرات بزرگی برای سعادت و عظمت دولت و ملت ایران تشخیص فرموده اند. طبق اصل چهل و هشتم متمم قانون اساسی بدین شرح «عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایونی پادشاه است»، اراده سلوکانه تعلق گرفت که متهم نامبرده را عزل فرمایند که این نسبت شاهانه ضمن صدور فرمان عزل او به وسیله سرهنگ نعمت الله نصیری (سر تیپ فعلی) در ساعت یک صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به متهم ابلاغ می شود و رسید آن به مضمون زیر دریافت می گردد: «ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارک به اینجانب رسید.» ولی بلافاصله متهم امر به دستگیری و بازداشت ابلاغ کننده فرمان صادر می کند. از آن پس طغیان نموده بدین منظور که اساس حکومت و تخت و تاج را با تحریرص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بهم زند که به یاری خداوند قادر متعال و مدد ارواح طیبه اولیای اسلام با غیرت و فداکاری اهالی میهن پرست و شاه دوست طهران و همه مردم کشور و انجام وظیفه و جانبازی ارتش در حفظ تاج و تخت سلطنت مواجه می شود و در نتیجه رستاخیز روز چهارشنبه

بیست و هشتم مردادماه ۱۳۳۲. از جلد ظاهری که این جلد از مدتهای مدید در لباس کبرسن و فرفر فوای جسمانی و ضعف مزاج بوده خارج و بازبردنی خاص و نردستی عجیب در روز روشن از مأمن و پناهگاه خود خارج شده و با جست و خیر از دیوار به دیوار و خانه به خانه پای به گریز می‌زند. در حالی که در اثر مقاومت او برای ادامهٔ پی‌گیری و در نتیجهٔ سرسختی او برای محو استفلاز و تمامیت کشور عده‌ای از اهالی طهران و افسران و درجه‌داران و سربازان شهید و عدهٔ کثیری مجروح می‌شوند. خانواده‌های زیادی داغدار. اطفال بیشماری بنیم و زنان جوانی بسوه و بسی سرپرست و وبلان می‌گردند. نیرومندی متهم در وصول به هدف اصلی و نهایی. یعنی برهم‌زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت، از وجود سرنیپ نفی ریاحی (متهم ردیف ۲) در رأس ستاد ارتش بوده است که سرتسبب نفی ریاحی منظورش همان منظور متهم ردیف ۱ بوده. او نیز به نوبهٔ خود نیل به مقصود را در طغیان متهم ردیف ۱ می‌دانسته است.

ب. نتیجهٔ تحقیقات و دلایل اتهام

قبل از اعلام نتیجهٔ تحقیقات و ذکر دلایل اتهام، بيمورد نسبت کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او دربارهٔ ادارهٔ امور کشور به استحضار برسند. سپس تحقیقات در اطراف موضوع اتهام به استحضار خواهد رسید. دستگاه دکتر محمد مصدق دستگاهی نبوده که به نظر آید افرادی که در آن دستگاه شغل و مقامی داشته‌اند طبق اصول و مقررات به تفکیک مسئولیت از یک طرف و اشتراک مساعی و مسئولیت جمعی از طرف دیگر وظیفهٔ خود را انجام می‌داده‌اند تا بهرهٔ آن اخذ تصمیمات و اجرای نظریاتی باشد که برای تشبید مبانی دولت و انتظام امور کشور و اساس سازمانهای دولتی مناسب و مفید باشند؛ بلکه مردی به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی در روی تختخواب لمبده گردش کار او بر روی دو اصل استوار بوده است:

اول — وادار ساختن اشخاص به جاسوسی بدین نحو که چون خود کوچکترین تماسی با سازمانهای دولتی و مردم نداشته از هر کس که وارد اطاقش می‌شده اطلاعاتی دربارهٔ اشخاص و مقامات کسب می‌کرده است؛ و در کسب این اطلاعات حنی معید به این نبوده است که اطلاع‌دهنده از حیث شغل و حرفه هم‌طراز آن کسی باشد که دربارهٔ او اطلاعات می‌خواهد. این جریان وضع او را به این صورت انداخته بود که همواره در اطراف تختخواب او جماعتی مخصوص گرد آمده و با تملق و چاپلوسی و اعمال نظریات شخصی دربارهٔ اشخاص و مقامات اطلاعاتی به «آقا» دهند و وضع «آقا» را بدین صورت در آورده بودند که «آقا» همیشه در اطراف خود در زیر بالش و تشک و طاقچه اینجا و آنجا لیستهایی از نام اشخاص در اختیار داشت و با مراجعه به آن کسب اطلاع می‌نمود. بدیهی است علاوه بر جریان مزبور، سازمانهای بظاهر رسمی و دولتی نیز یکی از منابع اطلاعات بودند و نحوهٔ کار آنها خود داستان عجیب دارد که لزومی به تشریح و نحوهٔ عمل آنها نمی‌بیند. چون صایون آن سازمانها به لباس اکثریت خانواده‌های ایرانی خورده و بسیاری در بند آن سازمانها گرفتار شده‌اند.

دوم — واگذار کردن مشاغل حساس و مهم کشور به اشخاص بی‌شخصیت و یا به اشخاص جبون و محافظه‌کار و متملق و چاپلوس و زبون و بیچاره. در تأیید مطالب فوق نسبت به کیفیت دستگاه دکتر مصدق، شمه‌ای از اظهارات یکی از وزیران او که گفتهٔ سایر وزیران نیز مشابه و در حدود آن است در اینجا نقل می‌شود. لطفی وزیر سابق دادگستری می‌گوید: «در بدو امر دکتر محمد مصدق بنده را خواست، تکلیف وزارت دادگستری را به بنده کرد. بنده در حقیقت مایل به این کار نبودم؛ ولی برای اینکه به ایشان بر نخورد طفرهٔ خود را به این صورت در آوردم که «حالا شما

در صدد مسافرت هستید تشریف ببرید پس از مراجعت آن وقت فرمایش خود را تجدید فرمایید، و من حس کردم ایشان خوشش نیامد.

«پس از برگشتن صحبت شد. جواب نداد، تا اینکه مرا خواستند و تکلیف کردند. من کس دیگر را پیشنهاد کردم. او شروع کرد به گریه کردن و من متأثر شدم قبول کردم. در همان وقت به ایشان عرض کردم: «من مرد سیاسی نیستم؛ فقط کار دادگستری را خواهم کرد». و خواستم به او حالی کنم که من بازی سیاسی نخواهم کرد زیرا که خطرناک است برای وطن. من که در آن کورانها نبودم من وارد کارهای دادگستری شدم. یک جگر خونی من گفتراندم با این شخص. یک مرتبه استعفا دادم. حاضر نشد استعفای مرا بپذیرد. دفعه دیگر استعفا دادم و گفتم: «شما هر روز یک ایراد دارید و این بر اثر یک تحریکات است.» باز بنا کرد به گریه کردن. باز هم دوسه مرتبه نزد اشخاص دزدل کردم. آنها گفتند: «ظفره نرو. بودن تو در کابینه باز غنیمت است. اگر او بخواهد کار بدی کند جلوگیری کنیم.» این هم گذشت. پدر از همه نوهینی بود که اخیراً راجع به نامه رئیس مجلس به من کرد. شرح این قضیه این است که آقای دکتر معظمی نامه به من نوشت که برای روز استیضاح پرونده زجر و شکنجه مأمورین نسبت به متهمین قتل افشار طوس لازم است پرونده را بفرستید. من نامه را پیش ایشان بردم. تغییر فوق العاده کرد که نامه را بگذار کنار. فردا هم وزرا نباید به مجلس بروند. بنده دیدم این دستور صحیح نیست. فردا رفتم به مجلس که به آقای دکتر معظمی بگویم آقای نخست‌وزیر پرونده را نمی‌دهد. شما صبر کنید تا من قدری او را نرم کنم و این پرونده را برای انجام استیضاح بگیرم. خلاصه، اتفاقاً آن روز استیضاح عملی نشد.

«خلاصه این است که بین بنده و ایشان یک صمیمیت سیاسی نبوده است. من فقط در قسمت لوایح و کارهای قانونی وارد بودم. روزنامه اصلاً نمی‌خواندم تا اعصاب من در کارهای دادگستری سست نشود تا آن دستگاه خراب و ویران را به یک جایی منتهی کنم. بنابراین بنده نه محرم اسرار بودم و اگر خدای نکرده یک فکریایی کرده است بی‌اطلاعم. نه تنها من بی‌اطلاعم بلکه اغلب وزرا مثل من بودند.

«عصر روز ۲۵ مرداد که مبتنگ بود، احساس کردم بیمارم است. خودم حاضر نشدم. مبتنگ چهار بعد از ظهر بود. شش بعد از ظهر از منزل خارج شده بروم دادگستری. حتی از راههای معمولی هم نیامدم که مسابدا به جمعیتی بر بخورم که آنها مرا الزماً به مبتنگ ببرند. من که نه اهل نطقم، حتی در مجلس حرف نمی‌زنم برای اینکه مسابدا رشته ساقط از اختیار من بشود، نه مقاله‌ای نوشتم، نه ارتباط با دسته نهضت ملی‌ها و حزب ایران داشتم که با آنها تبادل نظر داشته باشم. به هیچ وجه در کورانه‌های سیاسی نبودم. من سرگرم کارهای دادگستری بودم. من ۷۴ سال است و دارای سه مرض هستم: یکی مرض کبدی که خارش و سوزش بدن نمی‌گذارد من شبها بخواهم، یکی درد روده است و دیگر روماتیسم.»

«لطفی وزیر سابق دادگستری در مواجهه با دکتر مصدق ضمن تأیید اظهارات بسالا چنین می‌گوید: «من در حضورشان صریحاً عرض می‌کنم که یک شخص فوق‌العاده عصبانی و بی‌گذشت هستند. نظیر آن را ندیده‌ام. فکر کردم اگر بدون رضایت ایشان و جلب خاطر ایشان استعفا بدهم به ایشان بر خواهد خورد و بعد دیگر کاری به من رجوع نمی‌کنند. و من یک شخص بی‌بضاعت، ادامه زندگی من مشکل خواهد شد. و از طرفی قضات سلب صلاحیت شده وقتی که بفهمند من از کابینه رانده شدم می‌ریزند و مرا می‌کشند، و این قطعی بود برای من. آقای دکتر محمد مصدق بی‌اندازه سوءظنی هستند و احتمال فوی می‌دادم که اگر بدون جلب رضایت ایشان استعفا بدهم ایشان فوراً سوءظن حاصل کرده و به مردم می‌گویند که فلان کس جاسوس درآمده.» هیچ استعفادی نمی‌کردم که همین قضات

سلب صلاحیت شده بروند و به ایشان گزارش دهند که 'لفظی بر علیه دولت مشغول دسیسه است.' یک دفعه بیخبر صبح شده مشمول ماده ۵ قانون حکومت نظامی [بشوم] و به همین زندان بروم. برای اینکه ایشان فوق العاده سوءظنی و مرد زودباور و خوش باور هستند. به گزارشهای رفقاییشان خیلی اعتماد داشتند. گزارشها در مزاج ایشان مؤثر می شد. من مشاهده و احساس می کردم که آن طور که اعتماد ایشان به دکتر فاطمی داشتند، به او توجه می کردند، به من و به بعضی از وزرای دیگر نداشتند. لیکن آن جیک و بیکها چه بوده است، بنده خبر ندارم. من می دیدم ایشان بنده را سر وقت حاضر می کنند؛ آن وقت دکتر فاطمی که بعد از من وارد می شد، می رفت یک ساعت بلکه متجاوز در اطاق بود که خارج می شد. بنده می رفتم و کار من بیش از ده دقیقه نبود. اغلب اوقات که بنده برای لوایح خدمتشان شرفیاب می شدم، پنج دقیقه بیشتر طول نمی کشید.»

این بیانات لفظی وزیر سابق دادگستری که سایر همکاران دکتر محمد مصدق نیز به همان نحو و نهج اظهاراتی می نمایند، می رساند که چگونه متهم از یک طرف گروهی عجزه سفوک و در عین حال مردم آزار و از طرف دیگر عناصری نیهکار و خطرناک را به دوروبر خود جمع کرده که بخوبی معلوم است ظاهر کارش با باطن امر تا چه اندازه تفاوت و اختلاف داشته است. به هر حال اینک نتیجه تحقیقات درباره موضوع اتهام و دلایل اثبات اتهام را به شرح زیر به استحضار می رساند.

اول - دلایل اتهام درباره غیرنظامی محمد مصدق:

۱) متهم ضمن معرفی و تعیین هویت خود در شروع بازجویی که تاریخ آن بیست و ششم شهریور ۱۳۳۲ می باشد، در مورد شغلش می گوید: «نخست وزیرم» که این اعلام خود معرف روح عصیان و طغیان و عدم اعتنای او به اصول قانون اساسی سازمان قوای عالی کشور است. با توجه به اینکه در زمانی نخست وزیری خود را اعلام می نماید که به چشم خود دیده هر گاه در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ دقایقی چند به توقف در خانه اش ادامه می داد، سر نوشت او چیز دیگری جز آنچه امروز است بود. متهم ضمن تحقیقات صریحاً وصول فرمان عزل و تسلیم رسیدن آن را تأیید و تصدیق می نماید. ولی با یک سلسله بیانات سفسطه آمیز این تلاش را نموده که معاذیر بدتر از گناهی برای خود قائل شود که معاذیر او به شرح زیر است:

متهم می گوید: «اولاً، تاریخ دستخط روز بیست و دوم مرداد بوده و معلوم نبود از بیست و دوم مرداد تا یک ساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد این دستخط کجا مانده و چرا به من ابلاغ نشده. ثانیاً، طرز نوشتن دستخط و امضای اعلیحضرت کاملاً می رساند که اول امضائی شده و بعد این دستخط در نهران به خط هیراد نوشته شده. ثالثاً، این دستخط به چه دلیل باید یک ساعت بعد از نصف شب روز یکشنبه ۲۵ مرداد که در تمام نقاط رفت و آمد به واسطه حکومت نظامی قدغن بوده بمنزل اینجانب ابلاغ شود؟ رابعاً، در اصالت این دستخط به دلیل بیانات و فرمایشات خود اعلیحضرت شک و تردید کامل داشتم و بقیه داشتم که این دستخط با استحضار اعلیحضرت صادر نشده است. خامساً، در مجلس شورای ملی نسبت به بعضی از حقوقاتی که اعلیحضرت به عنوان قانون اساسی مطالب می کردند اعتراض داشتیم و این حقوقات را تشریفاتی می دانستیم؛ از آن جمله عزل و نصب وزرا و اعلام جنگ و صلح و غیره غیره که در قانون اساسی اغلب ممالک هست جنبه تشریفاتی دارد.»

بموجب این اظهارات صریح، اولاً تأیید می کند که دستخط را دریافت نموده. ثانیاً خط نویسنده را شناخته که به خط جناب آقای هیراد نوشته شده که صلاحیت نوشتن کلیه دستخطها را داشته. ثالثاً تصدیق و تأیید می نماید که

امضای اعلیحضرت را شناخته. با این کیفیت معلوم نیست که چگونه در صدد برنیامده به فرض وجود شک و تردید از کفیل وزارت دربار و نویسنده فرمان بلافاصله تحقیقات کرده و یا با وسایل ارتباطی که بین تهران و محل اقامت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وجود داشته است نسبت به صحت آن تحقیق کند. و معلوم نیست بر فرض تردید در اصالت دستخط، چه مانعی داشته حنی پس از عزیمت شاهنشاه از کشور وسیله سفیر کبیر ایران و یا اعزام نماینده مخصوص خود را از تردید خارج ساخته، صرف نظر از اینکه در کلیه امور اصل صحت آن است و در هیچ امری نمی توان در صورت نرد شانه از زیر بار مسئولیت به عنوان شک و تردید خالی کرد. منتهم به دنبال توضیحات بالا در تحقیقات می گوید: «چرا دستخط را موکول به درخواست توضیحات از اعلیحضرت نمودم؟ و این اظهاراتش با سایر اظهارات بخوبی پیدا است که می خواهد بگوید: «چون صدور دستخط بدون مشاوره قبلی من بوده، نه تنها آن را اجرا نکردم بلکه تصمیم گرفتم استیضاح کنم که به چه مناسبت فرمان عزل من صادر شده است.» و از این بالاتر حسین فاطمی که مانند مصدق باغی و خود را وزیر می دانست دستور زیر را به بغداد مخابره می نماید: «جناب آقای اعلم بغداد. جواب ۶۳ و ۶۴. تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی ما اجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد. هر تفسیری هم که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.»

صدور این دستور نشانه این است که منتهم مانند همه بزهکاران تلاش نموده است که خودسری و باغیگری را ادامه دهد. دستور وزیر خارجه ادعایی حکومت باغی مصدق در زمانی صادر می شد که مصدق برای اطمینان حس جاه طلبی حاضر بود به مقصود خود که بهم زدن اساس حکومت بوده است برسد؛ و این دستور میزان شدت طغیان و سرکشی منتهم را به منظور بهم زدن اساس حکومت بخوبی روشن و مجسم می نماید. این اظهار آقای مصدق که می گوید: «اجرای دستخط را موکول به درخواست توضیحات از اعلیحضرت نمودم» در موقعی به عمل می آید که مصدق در آن لحظه که باید اعمال خود را توجیه نماید، مانند همه مجرمین در برابر قانون و عدالت طفره رفته و در عین حال گزیری جز اعتراف به گناه ندارد.

۲) منتهم ضمن تحقیقات صریحاً اعتراف و اقرار کرده که در ادامه حکومت خود دو هدف داشته: یکی منحل کردن مجلس شورای ملی که می گوید به این هدف رسیده و صریحاً می گوید از مزاحمت مجلس خلاص شد و این گفته را تفسیر کرده و می گوید: «یعنی اینکه دیگر مجلس نمی توانست دولت را ساقط کند.» و منتهم ضمن تحقیقات خود صریحاً می گوید: «پس از خلاص شدن از مزاحمت مجلس، فقط نقطه ای که ممکن بود دولت را سقط کند دربار بوده، که با این ترتیب هدف دوم را نیز تعیین و معرفی می نماید و در مقابل دربار هم با این کیفیت که شرح داده شده مقاومت کرده است.

از این بیانات منتهم در سومین جلسه بازجویی بخوبی عمق نقشه ای که برای این کشور طرح شده بود واضح و از این بیانات آشکار و معلوم می شود که میزان خطر از چه [قرار] بوده است.

۳) منتهم ضمن تحقیقات در سومین جلسه بازجویی اعتراف می نماید که به منزله اشخاصی آمد و شد داشته اند که بر علیه مقام سلطنت صحبت هایی می کرده اند. منتهی می گوید: «من با اظهارات آنها مخالف بودم.» ولی معلوم نیست اگر با اظهارات آن اشخاص موافقت نام و تمام نداشته، چگونه آنها را طبق مقررات قوانین جاریه کشور مورد تعقیب فرار نداده است و عملاً نقشه آنها را اجرا کرده است؟

۴) منتهم در سومین جلسه بازجویی می گوید: «لازم بود شخص خود را از هر گونه تعرض مصون بدارم. همیشه در فکر تقویت فواید دفاعیه خانه بودم و از سرنیب رباچی رئیس ستاد ارتش جو یا می شدم که وضعیت خانه من در چه

حال است. او اطمینان می‌داد که جای هیچ‌گونه نگرانی نیست. روز بیست و دوم مرداد اخبار کودتا به حد شباغ رسید. از رئیس ستاد ارتش پرسیدم: «چه اقدامی می‌کنید که کودتا صورت نگیرد؟» ایشان اطمینان دادند که همه‌گونه احتیاطات لازمه شده است. متهم در دنباله اظهارات بالا اضافه می‌نماید: «من از سرنیپ ریاحی سؤال کردم که در نظر دارم وقتی که به سعدآباد می‌رفتم چهار نانک بزرگ در سعدآباد بود. سؤال شد که آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به نیبهای مختلف نانکها باز هم در آنجا هست؟ ایشان گفتند که نانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این نانکها نیست.» از این اظهارات صریح متهم بخوبی معلوم می‌شود که انحلال لشکر گارد شاهنشاهی به چه منظور بوده و در اختیار گرفتن وزارت دفاع ملی از طرف متهم با چه مقصودی صورت گرفته است. ضمن اینکه اظهارات مزبور معرف چگونگی روابط متهم با رئیس وقت ستاد ارتش است.

(۵) متهم شرح مبسوطی در طی سومین جلسه بازجویی بیان داشته حاکی از اینکه روز شنبه بیست و چهارم مرداد ماه قطعاً می‌دانست که شب یکشنبه ۲۵ کودتایی می‌شود که حتی اسامی اشخاصی را هم به او گفته‌اند. و اظهار می‌دارد این جریان را با رئیس وقت ستاد ارتش نیز به میان گذاشته است. با این اظهار معلوم نیست به چه علت به محض اطلاع در صدد دستگیری اشخاصی که قصد کودتا داشتند بر نیامده است. این موضوع بخوبی می‌رساند که متهم چگونه قصد داشته به نام توطئه کودتای دروغی با استفاده از موقعیت جنجالی برپا کند که سرانجام آن بهم زدن اساس حکومت باشد.

(۶) متهم در سومین جلسه بازجویی اظهار می‌کند: «در نظر داشتم به شاه ضرب الاجل داده شود که در یک مدت کوتاهی اگر استعفا نکرند به ایران تشریف بیاورند؛ و اگر جوابی ندادند آن وقت برای اینکه وضع مملکت آشفته نشود به هر ترتیبی که صلاح بود عمل شود.» از این اظهار متهم نیز سوء قصد او ثابت و مسلم است و می‌خواسته است شاه را مجبور به استعفا کرده و بر توسن مراد که بهم زدن اساس سلطنت باشد سوار شود.

(۷) متهم در همان جلسه سوم بازجویی اعتراف نموده است که حتی پس از تصرف ایستگاه رادیو به هیچ وجه حاضر نبوده است که از مقام صدارت دست بردارد. این اعتراف مؤید عدم تمکین او به اصول قانون اساسی و فرمان عزل او خواهد بود. در صورتی که نخست وزیر قانونی در رادیو نصب خود را به فرمان اعلیحضرت همان وقت اعلام داشته است؛ خصوصاً اینکه موضوع بی اساس بودن خبر کودتا و اینکه فرمان عزل در همان شب به متهم ابلاغ شده. صبح روز بیست و هشتم مرداد در روزنامه داد منعکس شده و اینکه تیمسار سپهبد زاهدی نخست وزیر قانونی هستند اعلام و در روز بیست و هفتم متن مصاحبه نخست وزیر قانونی با خبرنگاران جراید منتشر گردید و نخست وزیر قانونی اعلام نمودند که دستورات ایشان به موقع اجرا گذاشته شود. و روز بیست و هشتم مرداد اعلامیه نخست وزیر قانونی دایر به این مراتب منتشر شده.

(۸) متهم در تحقیقات سومین جلسه بازجویی ضمن توصیف و تشریح کیفیت فرار خود از خانه‌اش چنین می‌گوید: «از ابوان کوچکی که مجاور خانه همسایه شرفی من است اتفاقاً با اینکه به کرات به آدم خود مهدی دستور داده بودم که نزدبان در اطراف عمارت نگذارد که مبادا اشخاص به من دسترسی پیدا کنند. دیدم نزدبان در آنجاست. بودن نزدبان را به فال نیک گرفته و فوز عظیم دانسته و نزدبان را گذاشته به خانه همسایه رفتم. در اینجا لازم است عرض کنم که از رفتن از اینجا تمام مردمی که برای غارت خانه من آمده بودند و تمام اشخاصی که در اصل چهار بودند مسنحضر شدند. زیرا دیوار چهار متر ارتفاع داشت و ما همینکه به آخر نزدبان می‌رسیدیم همه ما را می‌دیدند. وقتی احساسات آنها سبب شد که هیچ نگویند و ما بتوانیم فرار کنیم.» در صورتی که اگر احساسات مردم را به نفع خود تشخیص می‌داد و

درحالیکه فوای دفاعی هم در اختیار داشت، معلوم نیست چرا فرار کرد.

بیانات منم به شرح بالا می‌رساند که اولاً، نظایرات سابقه‌دار منم به ضعف مزاج و کمی بسینه و استطاعت جسمانی از چه قرار بوده است. ثانیاً، در همان حالیکه منم بودن نردبان را یک معجزه‌ای دانسته و پای به فرار می‌گذارد، عده‌ای از هموطنان مادر زبر رگبار مسلسل جان می‌داده و خسانواده‌های آن‌ها بسی سرپرست و داغدار می‌شده‌اند که منم این وضع را به فال نیک می‌گیرد و فوز عظیم می‌داند. ثالثاً، در این گفتار منم که می‌گوید: «مردمی که برای غارت خانه من آمده بودند احساسات ایشان سبب شد که هیچ نگویند و بتوانم فرار کنم»، برای اولین بار در تاریخ این صفحه باز می‌شود که در روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ در کشور ایران مردی به نام دکتر محمد مصدق مسلط به مصدق‌انسلطه و جود داشته که بنا به گفته خودش محبوبیت او در نزد مردم به سرحد پرستش رسیده بود. اقوی دلیل آقا این است که مردم سینه‌به‌سینه سر نیزه و تفنگ و مسلسل و توپ به خانه‌اش هجوم بردند و تلفات سنگینی دادند که او را دستگیر و به جرم خیانت به قانون اساسی ایران و نقض سوگندی که یاد کرده بود به کیفر عملش برسانند. اما در همان لحظه که نزدیک بود مردم به آرزوی خود برسند با وجودی که دیدند در حال فرار است از «فرط احساسات هیچ نگفتند».

۹) منم معترف است که هیئت وزیران را مقارن ساعت شش صبح روز ۲۵ مردادماه جهت تشکیل جلسه فوق‌العاده به منزل خود احضار نموده است (در حدود پنج ساعت پس از عزل از مقام نخست‌وزیری). ولی در برابر این سؤال که منظور از احضار و جلسه فوق‌العاده چه بوده، پاسخ می‌دهد: «نصورتی که این جلسه برای این تشکیل شده بود که بعد از تماس با اعلیحضرت مذاکره بشود. این تماس به عمل نیامد و من هم در جلسه چون در آن وقت کار مهمی نمی‌خواستم صورت بگیرد حاضر نشدم. فقط تصور می‌کنم که گفتیم برای رفع نگرانی مردم مملکت از کودتا که به نتیجه نرسید دستوری به مرادبو بدهند که مرادبو به اطلاع عامه برساند.» معلوم می‌شود نسخت عنوان اعلام کودتای دروغی مردم را متوجه عوام فریبی و ریاکاری خود نموده و عملیات بهم زدن اساس سلطنت را پی‌ریزی کرده است.

از بیان منم به شرح بالا و سایر بیانات او ثابت و مسلم است که منم در اولین جلسه هیئت وزیران که بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل تشکیل شده و یکی دو جلسه دیگر که در روزهای ۲۸-۲۵ مرداد تشکیل گردیده است، اساساً موضوع فرمان عزل را به طور رسمی در هیئت وزیران مطرح ننموده و اصولاً موضوع را ندیده گرفته است. ولی به طور جسسه و گریخته اظهاراتی می‌نماید دابر بر اینکه «به بعضیها که در اطاق وارد می‌شدند موضوع فرمان را گفتیم».

۱۰) عصر روز یکشنبه بیست و پنجم مردادماه ۱۳۳۲، یعنی در اولین روزی که شاهنشاه به منظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج به بغداد عزیمت فرموده بودند، مینبگی برپا شد که در آن مینبگ ناطقین و سخنگویان هر یک نمدهای ساز و آهنگهایی نواختند که وجه مشترک گفتار همه ناطقین با بی‌شرمی و قاحت هر چه تمامتر این بود که بکدل و بکجهت می‌گفتند: «ما شاه نمی‌خواهیم.» و به دنبال گفتار آنها، یک مشت رجاله و خائن و افراد مجهول‌الهی و بی‌وطن نمره می‌کشیدند: «تکلیف مملکت را یکسره کنید.» منم نسبت به این جریان در چهارمین جلسه بازجویی می‌گوید: «گردانندگان مینبگ عصر روز ۲۵ مرداد میلیون بودند، اصناف و احزاب ملت.» و می‌گوید: «دولت اجازه داده بود که آنها مینبگ بدهند.» این اعتراف صریح منم نیز ثابت می‌نماید کارگردان اصلی وقایع روزهای ۲۸-۲۵ مرداد شخص آقای دکتر محمد مصدق بوده است.

منهم در چهارمین جلسه بازجویی دربارهٔ یک سلسله حوادثی که روز ۲۶ مردادماه به منظور سهم زدن اساس حکومت و نخبوتناج سلطنت روی داد که از آن جمله علناً دادن شعارهای ضد سلطنت و شکستن و پایین انداختن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با تهیهٔ مقدمات قبلی با موهنتین و چه بوده است، صریحاً می‌گوید: «روز دوشنبه آقای دکتر سنجابی را خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند و اگر صلاح بدانند مجسمه‌ها را بردارند. جمعیت هم رفتند و این کار را کردند. موقع شروع به کار، مأمورین مانع شده بودند. جمعیت ملی با تلفن گفتند که مأمورین مانع کار ما هستند. من دستور عدم ممانعت دادم و احزاب این کار را کردند.»

منهم با اظهارات بالا صریحاً اعتراف می‌کند که افتضاح و ننگ برداشتن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید بر عهدهٔ او بوده و انجام کار را بدست احزاب ملی می‌داند. ولی در مورد پایین کشیدن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌گوید: «من به هیچ وجه از این قضیه اطلاعی ندارم و ممکن است این کار را احزاب دست چپ نموده باشند.» در صورتی که همهٔ مردم نهران دیدند که پس از خرابی مجسمه‌ها، پرچمهای ضد ملی و ضد استقلال به جای مجسمه‌ها نصب گردید.

در اینجا بی‌مناسبت نیست با یک مدرک نشان داده شود که چگونه منهم به احزاب دست چپ چشمک می‌زده و راه نیل منظور نهایی را در همکاری و مماشات با آنها جستجو می‌کرده است؛ و با این مدرک معلوم می‌شود از منهم ردیف ۲ (سرتیپ نقی ریاحی) در رأس ارتش استفاده می‌نموده است. اینک جریان امر: رئیس رکن دوم ستاد ارتش خلاصه‌ای از گزارشات واحدهای خارج از مرکز را به شرح زیر به رئیس ستاد ارتش گزارش می‌دهد:

اول دربارهٔ گزارشات واصله از لشکر ۳ تبریز.

فعالیت عناصر چپ منتسب به فرقهٔ دموکرات نسبت به سال ۳۱ به طور محسوس افزایش یافته است. در کلیهٔ منطقهٔ لشکر اعم از شهرها و دهات مشغول تجدید سازمان و مرتب نمودن وضع خود هستند. سه روزنامهٔ علنی و دو روزنامهٔ مخفی در تبریز منتشر و بر علیه مقامات مسئول و غیر مسئول مخصوصاً ارتش فعالیت نموده و اذهان مردم را مشوب می‌نمایند که در اثر این اقدامات در روحیهٔ مردم تأثیر سوئی بخشیده و موجبات نگرانی اهالی آذربایجان را فراهم نموده است و اعتماد آنها نسبت به مأمورین انتظامی و قضایی کاسته شده است.

دوم دربارهٔ گزارشات واحدهای دیگر. رئیس رکن دوم ضمن گزارش خود تصریح می‌نماید:

گزارشات متعدد و مشروعی راجع به توسعه و شدت فعالیت عناصر چپ از دیگر واحدها منجمله لشکرهای ۶ و ۳ و ۹ و ۱۰ رسیده است.

رکن دوم ستاد ارتش پس از خاتمهٔ گزارش چنین نظریه می‌دهد:

رکن دوم نقاضاً دارد با طرح موضوع در هیئت دولت نصیبتی برای جلوگیری و خنثی نمودن این قبیل فعالیت‌های مضره که به زیان استقلال کشور است اتخاذ و امر عالی را ابلاغ فرمایند.

رئیس ستاد ارتش در زیر گزارش رکن دوم عیناً چنین نوشته: «رکن ۲ — به عرض آقای نخست‌وزیر رسید.

بایگانی شود. ۳۲/۴/۲۵»

بدین ترتیب مسلم است که چگونه دکتر محمد مصدق راه را برای فعالیت عناصر چپ باز گذاشته تا روزی به عنوان کودتای دروغی سروصداراه اندازد و از آن عناصر حداکثر استفاده را نماید که همین عمل را انجام داد.

(۱۱) متهم در مورد فعالیت عناصر چپ می گوید: «چنانچه به مردم مملکت اجازه ابراز احساسات داده نمی شد از کجا می توانستند بفهمند که افکار عمومی مملکت چیست. البته وقتی که اجازه میتینگ داده می شد، دولت نمی توانست بگوید یک دسته از اهل مملکت در میتینگ هیچ جا حاضر نشوند. زیرا عناصر دست چپ هم اهل مملکت بودند. اما دولت برای اینکه آنها تبلیغات مخالف مصالح مملکت نکنند فقط به احزاب منی اجازه نطق می داد و به آنها اجازه نطق و سخن نمی داد.»

بیانات منتهم به شرح بالا قابل بسی تحسین و حفاً سزاوار آفرین است. ابن «آقا» که تکیه کلامش «مردم» بوده، خود را «پشتیبان» ابراز احساسات و معتقد به افکار عمومی می داند. صرف نظر از اینکه معلوم نیست چگونه یک روز بدون سایه حکومت نظامی حکومت نکرد. خود با بهترین بیانی می گوید که من باب نمونه عصر روز یکشنبه ۲۵ مردادماه به ناطقینی که از احزاب ملی بودند اجازه نطق داد و به عناصر دست چپ فقط اجازه داد که دور آن ناطقین ملی جمع شده آنها در افشانی کنند و اینها هورا بکشند و «مرده باد» و «زنده باد» بگویند. که سوء نیت و تصمیم خطرناک این مرد برای بهم زدن اساس سلطنت بخوبی هویدا است.

(۱۲) قبل از بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۳۲، منتهم از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا می نماید که به مناسبت انحلال مجلس ذات ملوکانه فرمان انتخابات دوره هجدهم تقنینیه را صادر فرمایند که مفهوم این استدعا تأیید ضمنی انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی از طرف شاهنشاه بوده است. بسا وجود اینست که استدعای او مسکوت می ماند و با اینکه صدور فرمان انحلال از صلاحیت شخص پادشاه می باشد، پس از یأس از صدور فرمان خود را به جای پادشاه قرار داده و فرمان انحلال صادر کرده که این عمل تنها برای مخالفت با قانون اساسی و حکومت مشروطه کافی و دلیل مجرمیت اوست. این جریان می رساند که در روز بیست و پنجم مرداد دکتر محمد مصدق خود را خودمختار می دانسته است. اینک متن اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی:

بنا بر اراده ملت ایران که به وسیله مراجع به آرای عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می گردد. انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشور که بزودی انجام خواهد گرفت بر طبق قانون اعلام خواهد شد.

دکتر محمد مصدق

با صدور این اعلامیه، منتهم جای تردید باقی نگذاشته که پندار او این بوده است که دیگر کار تمام است و گردش روزگار بر وفق مراد.

حساب دقیق منتهم این بود که با بهم ریختن ارتش شاهنشاهی و با عدم اطاعت از فرمان شاه که صدور این فرمان منکی به اصول قانون اساسی برای حفظ مشروطیت و حقوق اساسی ایران بوده است و با انحلال مجلس شورای ملی، دیگر هیچ گونه فوایدی در مملکت وجود نخواهد داشت که کوچکترین مفاومنی در برابر امیال و اعمال او بنماید. برای گول زدن مردم نیز منتهم کافی می دانست که اعلام نماید انتخابات دوره هجدهم موکول به اصلاح قانون انتخابات است. و چون خود مدعی و قانونگذار بوده است، موضوع نیز به هیچ وجه جای نگرانی نداشته است. ولی در مورد

اصلاح قانون تفسیمات کشور خدا می‌داند که منتهی از این وعده چه مقاصدی در سر داشته و چه خوابهای شومی برای ملت نجیب ایران و نجزیه کشور دیده بوده است. با این مقدمات متهم اعلامیه می‌دهد، و جالب توجه است که یک شاهکار دیگر نیز به خرج داده که در ذیل اعلامیه عنوانی برای خود قائل نشده فقط به ذکر اسم خود اکتفا نموده است. دادستان ارتش صریحاً اعلام می‌نماید که نسبت به این نکته متهم به هیچ وجه عمل خود را گناه ندانسته، زیرا او در آینده بسیار نزدیک احراز مقامات شامخ و بالانتری را برای خود حتمی و قطعی می‌دانسته است. زیرا با توجه به طرز انتخاب امضا بدون ذکر مقام و شغل، اولاً اعتراف داشته است که در تاریخ ۲۵ مرداد هیچ گونه سمت قانونی نداشته است. ثانیاً با علم به اینکه فرمان عزل را دریافت نموده خود را مانوق هر مقامی دانسته، مثل یک فرد خودسر و باغی چنان اعلامیه‌ای را بر علیه رژیم سلطنت مشروطه ایران صادر کرده است.

۱۴) مقالات شماره روزنامه باختر امروز در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مردادماه به قلم دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه ادعایی دکتر محمد مصدق و سخنگوی او و محرم همه گونه اسرار و مرجع راز و نیازش جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد که آن خوابهای طلایی که برای کشور دیده بودند تعبیر آن چه بوده است. یکی از تعبیرات این بوده است که آقای دکتر محمد مصدق مثلاً رئیس جمهور بشود و آقای دکتر حسین فاطمی معاون عظیم‌الشان او. اصولاً به زعم دکتر مصدق دیگر هیچ گونه قدرتی در کشور وجود نداشت [و می‌بایستی] افوانین پوسیده از قبیل اصولی از قانون اساسی ایران از میان برود و متهم شخصاً و به موهبت احزابی از فماش حزب نوده و حزب ایران، بنا این نظر که آقای دکتر مصدق احزاب ملی را نام‌گذاری می‌فرموده‌اند، و از سرکت صدور دستور پایین کشیدن مجسمه‌های سرسلسله‌خاندان با عظمت پهلوی، که این عمل با صورتی که انجام گرفت حتی در موقع تهاجم قوای متخاصم بنخاک طرف مغلوب بی‌نظیر است، به مقام سلطنت [یا] به ریاست جمهوری ایران برسد.

۱۵) به طور کلی مندرجات روزنامه‌های وابسته به شخص دکتر مصدق در روزهای ۲۸-۲۵ مردادماه که در واقع مدیر و نویسنده و ناشر مقالات آن روزنامه‌ها دستگاه مخوف مصدق السلطنه‌ای بوده است و به طور کلی گفتارهای رادیویی و سخن‌پراکنی‌های سخنگویان مصدق و جیره‌خواران خوان دکتر مصدق در آن روزها که دکتر مصدق جیره آنان را از کسر کردن قوت لایموت مردم فلک‌زده این کشور تأمین می‌کرد و کلیه پیوست پرونده امر می‌باشند، همه مؤید این موضوع است که نه تنها به مردم ایران بلکه به مردم کلیه جهان تغییر حقوق اساسی ایران و ضدیت با رژیم مشروطه سلطنتی را اعلام نمودند و ندوین حقوق اساسی جدیدی را بشارت دادند.

۱۶) انحلال مجلس شورای ملی و تعقیب آن دسته از نمایندگانی که در برابر مقاصد کشور بر بادده دکتر مصدق مقاومت می‌کردند و حتی بازداشت چند نفر از آنان که از نمایندگی مردم استعفا نداده بودند و تحریک دسته‌ای دیگر از نمایندگان که این عمل بی‌سابقه و عجیب را انجام داده که بگویند: «ما از نمایندگی مردم استعفا می‌دهیم به منظور اینکه مجلس منحل شود»، همه پدیدک فیام و طبقان دکتر محمد مصدق به منظور بهم زدن اساس حکومت می‌باشد.

۱۷) دستور رمز شماره ۱۲۵۳۳-۳۲/۵/۲۸ وزارت کشور حکومت قلدری مصدق که به طور رمز به وسیله بیسیم ارتش مغایره شده است بدین مفاد که همه استاندارها، فرماندارها، بخشدارهای کشور منتظر و مترصد مراجعه به آرای عمومی باشند که بزودی دستور آن اجرا می‌شود با توجه به دستور شماره ۵/۳۲۲۵۴/۸۳۹۴ تاریخ ۱۳۳۲/۵/۲۸ صادره از اداره اطلاعات شهربانی کل کشور که به همه شهربانهای کشور به طور رمز مغایره شده است به خلاصه اینکه جمعیت‌های چپ مقدمات استقرار رژیم جمهوری را در روز جمعه ۳۰ مردادماه ۱۳۳۲ فراهم نموده و قصد نظهراتی دارند و سایر اوضاع و احوال فضبه و حوادث روز بخوبی می‌رساند که دکتر محمد مصدق چه نبات

شومی داشته و چه تلاشی برای بهم زدن اساس حکومت می‌نموده است، با این توجه که ممکن نیست مقامات رسمی بدون دستور دکتر مصدق اقدام به چنین عملی نموده باشند.

(۱۷) در روزهای شوم ۲۸-۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ کار به جایی می‌کشد که در تاریخ ۲۲/۵/۳۲ اداره اطلاعات شهربانی طی شماره ۲۲۰۰۲/۸۳۷۰ به شهربانیهای آذربایجان این اطلاعیه را صادر می‌نماید که اگر افسرادی از خاندان سلطنت وارد قطعه‌ای از خاک کشور خود شدند زیر نظر قرار گیرند و هرگاه مرادده‌ای نمایند مرادوات آنها گزارش شود. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در سایه حکومت دکتر محمد مصدق افراد کشور از هر طبقه و مقام اختیار نداشتند که حتی در خاک کشور خود، در خانه خود و در سرزمینی که زاد و بوم آنهاست آزادانه حرکت نمایند. چنین دستگاہی به وجود آمده بود تا اساس حکومت قانونی ایران را برهم زند؛ آن‌گاه موفق شود با فسادت بسال و آسایش خیال حق نفس کشیدن در هوای ایران را نیز برای ایرانی حرام دانسته متجاوزین از این امر را به جرم جاسوسی و خیانت به حکومت مصدق السلطنه اعدام نماید. مخصوصاً صدور دستور به مناسبت مسافرت افراد خاندان سلطنت دلیل صریح است که متهم می‌خواستند مقاومت تصوری خاندان سلطنت را برای حفظ قانون اساسی از میان ببرند.

متهم از روز قیام بر علیه اساس حکومت ایران که این قیام در ابتدای کار مانند میکربی موزی و خطرناک که در روزهای اول در بدن شخص غیر مرئی می‌باشد غیر محسوس بوده است به یک نکته دقیق پی برده و به احسن وجه تشخیص داده بود که برای وصول به هدف باید پشت به سازمان حساس و دقیق ارتش کرده و تصمیمات زیر را به موقع اجرا گذارد:

یکم - سازمان ارتش را متلاشی نموده روحیه افسران و درجهداران را ضعیف و گردش کار آن را مختل نماید.

دوم - برخلاف کلیه قوانین و آیین‌نامه‌ها و مقررات معمول و متداول در ارتش که تدوین آنها در نتیجه سالها بررسی و ممارست و تجربه صورت گرفته بود، مقرراتی خلق الساعه و بی‌پایه و اساس وضع نموده تا از این طریق نیز ضربتی بر پیکر ارتش زده شود.

سوم - این آیین عالی را از ارتش برانداخته که شعار همه افراد آن اعم از افسر و درجهدار و سرباز شمار «چه فرمان بزدان چه فرمان شاه» باشد و این رمز بقای ارتش را به دور انداخته که با فرمانفرمایی شاه است که ارتش در راه تخت و تاج آن و در راه سلامت و سعادت و استقلال ملت ایران جانیازی می‌نماید و وظیفه سربازی را انجام می‌دهد.

چهارم - تحت این عنوان که انضباط در ارتش موجب جمود فکر و سلب آزادی است و با الفاظی ظاهراً صلاح از این قبیل که عقب افتادگی ارتش ایران به علت وجود سربازان سالخورده و کهنسال ایرانی است، افسران جوان را از همقطاران ارشد خود جدا ساخته که ثمره آن تولید حس نفاق و بغض و کینه‌توزی در ارتش باشد.

متهم برای انجام اصول در نظر گرفته بالا، اولین عملش بر عهده گرفتن مقام وزارت دفاع ملی بود و اولین و آخرین زمره‌اش این بود که فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص او باشد. متهم سازمان ارتش را منحل نمود. روحیه افسران را ضعیف، گردش کار ارتش را مختل کرد. مقررات عجیب و غریبی وضع نمود و با اجرای آن مبانی انضباط را در ارتش ریشه کن ساخت. معدودی افسران ساده لوح و ضعیف را به دور خود جمع کرد و افسران بانجربه و سالخورده را که عمری در راه استقلال این کشور و بقای سلطنت جانشانی کرده و دوران جوانی خود را در کوهها و بیابانها بسر برده تا مصدق السلطنه‌ها برای خدمت از طریق دیگر موفقیت حاصل نمایند، از سازمان ارتش دور کرد و به جای آنان افسرانی را که به مناسبت معلومات و اطلاعات خود در سازمانهای غیر صنفی ارتش خدمت

می‌کردند به مشاغل حساس فرماندهی گماشت. بهر حال مصدق السلطنه همه این کارها را کرد که این کارها خود مؤید نیات شوم و سوء قصد او به منظور بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بوده است، هر چند که هرگز موفق نشد مهر شاه را از قلوب سربازان براندازد و افتخار فرمانبرداری را از سربازان به فرماندهی اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی سلب نماید.

دوم - دلایل اتهام درباره سرتیپ تقی ریاحی

سرتیپ تقی ریاحی از جمله افسرانی بود که دکتر محمد مصدق با مقام وزارت دفاع ملی او را در رأس سازمانی فرار داد که آن سازمان مولد نیروی ارتش و مرکز فرماندهی ارتش بود. سرتیپ تقی ریاحی از جمله افسرانی بود که مدت خدمت خود را در سازمانهای غیر صنفی ارتش گذرانیده بود و عاری از رموز فرماندهی و آشنایی به اصول مدیریت واحدهای رزمی ارتش بود. ریاست او بر ستاد ارتش خود به تنهایی نشانه بارزی از نیات و نظریات دکتر محمد مصدق نسبت به ارتش بود. اینک به شرح دلایل اتهام منتسب به سرتیپ تقی ریاحی رئیس وقت ستاد ارتش می‌پردازد:

۱) سرتیپ تقی ریاحی در چهارمین جلسه بازجویی کیفیت برکنار شدن خود را از شغل ریاست ستاد ارتش چنین بیان می‌نماید: «کمی قبل از ساعت پنج بعد از ظهر به من گفتند اگر اینجا که منظور ستاد ارتش است بمانید شما را مردم خواهند کشت و باید بروید. من گفتم دستوری از هیچ مقامی نرسیده است که پست خود را ترک کنم و باید بمانم. بالاخره مرا به اصرار بردند.» از این بیان منتهم و از سابقه کار او در ستاد ارتش و روابط او با دکتر محمد مصدق واضح و آشکار است که منتهم مزبور تا آخرین لحظه به قول خود پست خود را ترک نکرده. به این امید که به شرح دلایل دیگر شاید بتواند به منظور اصلی که همان موضوع اتهام است نایل گردد.

۲) منتهم در اولین جلسه بازجویی چنین می‌گوید: «سرتیپ نصیری با سرهنگ زندکری می‌به ستاد ارتش آمدند. من از ایشان سؤال کردم: «این چه کاری بود کردید؟» سرتیپ نصیری گفت: «امریه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای دکتر مصدق داشتم که برده‌ام و این هم رسید آن است.» و منتهم اعتراف دارد که رسید را به او نشان داده‌اند و می‌گوید: «عمل سرتیپ نصیری به صورت یک کودتای نظامی جلوه کرد. و شخصاً اطمینان داشتم که این عمل خودسرانه و بدون اطلاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام یافته است.» و در برابر این سؤال که «ملاک اطمینان شما چه بوده است؟» می‌گوید: «چون اطمینان داشتم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی امری داشته باشند از طریق عادی ابلاغ خواهند فرمود. بنده انتظار اینکه اعلیحضرت همایونی امر بفرمایند عمل ساده از این طریق انجام شود نداشتم.» از بیانات منتهم مزبور ثابت می‌شود با وجود اینکه نیکسار سرتیپ نصیری مأموریت خود را به ابلاغ کرده و حتی رسید مأخوذه از دکتر مصدق را به منتهم ارائه داده است، منتهم به نفع دکتر مصدق به منظور وصول به هدف اصلی نه تنها کوچکترین اعتنائی به گفتار نیکسار سرتیپ نصیری ننموده بلکه بلافاصله او و افسران گسارد شاهنشاهی را با موهن‌ترین وضع به زندان انداخته. همه افراد گسارد شاهنشاهی را به خفیف‌ترین وجه خلع سلاح و نارومار نموده است.

۳) در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ رئیس ستاد ارتش سرتیپ تقی ریاحی به شماره ۱۶۱۲۹ را صادر می‌نماید که عیناً

به شرح زیر است:

تا دستور ثانوی در دعای صبحگاه و شامگاه به ترتیب زیر عمل شود:

به جای «خداوند افر و شکوه شاهنشاه ما را جساو بدان دار»، گفته شود: «خداوند افر و شکوه

ایران را جاویدان دار.» به جای «به پایداری شاهنشاه ایران هورا». گفته شود: «به پایداری ابران هورا.»

منهم در اولین جلسه بازجویی اقرار به تنظیم بخشنامه بالا نموده و می گوید: «پس از تنظیم موضوع را برای دکتر مصدق که مقام مسئول وقت بود تشریح کردم و ایشان دستور دادند بخشنامه صادر شود.» و موقعی که از او سؤال می شود: «آیا به نظر شما صدور این دستور از لحاظ عکس العمل در روحیه افسران و سربازان با توجه به اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه در خارج از کشور بسر می بردند، مؤید اتهام منتسبه نیست؟ چه دفاع می نمایید؟» منهم پاسخ می دهد: «بنده شخصاً پیش بینی می کردم که این دستور اثرات فوق العاده بد و ناگواری در روحیه افسران و سربازان خواهد داشت.» پس از این اقرار، منهم شرحی بیان داشته و نتیجه می گیرد که «امرا زیر نظر مستقیم دکتر مصدق بودند و چون در روز بیست و چهارم مرداد انتظار داشتم جانشین مرا تعیین کنند دل به کار نمی دادم. و با وجود خطری که بخشنامه بالا برای روحیه افسران و سربازان متضمن بود خود را مسئول نمی دانستم و فوق العاده نگران پیش آمده بودم.» به نظر می رسد این توضیحات منهم جای تردید را در مجرمیت او باقی نمی گذارد؛ زیرا اعتراف صریح می نماید پیشنهادکننده اقدام بالا او بوده و حتی می گوید: «مفاد بخشنامه را برای دکتر مصدق تشریح کردم.»

بهر حال صدور دستور بالا خیانت واضح و آشکار به بزرگ ارتشداران فرمانده و ارتش از طرف افسری که مقام ریاست ستاد ارتش را داشته بوده.

۴) منهم در تاریخ ۲۲/۵/۲۸ بخشنامه زیر را به امضای خود صادر می نماید:

دستور داده می شود که چون تعدادی افراد توده ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار می دهند آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

دستور فوق در روزی صادر شده است که مردم تهران ابراز احساسات و نظاهرات شاه دوستی می کردند که منهم دستور داده است آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

در مورد دستور بالا، توجه به نکات زیر حایز اهمیت به نظر می رسد:

اول - منهم از یک طرف می گوید: «بخشنامه مذکور بالا را خود بسته مسبوت کرده ام و دستور داده ام صادر نمایند.» و از طرف دیگر می گوید: «اگر دستور دکتر مصدق را اجرا کرده ام اشتباه شاید کرده باشم.»

دوم - می گوید: «صبح روز بیست و هشتم که به بنده اطلاع داده اند اشخاصی با شعارهای موافق مقام سلطنت در همه جای شهر راه افتاده اند، شخصاً اطمینان حاصل کردم که این عمل از طرف توده ایها به صورت کاموفلاز [= استتار] با دادن شعار بر له مقام سلطنت شروع شده است و به همین دلیل این بخشنامه را صادر کردیم.» در حالی که باور کردنی و معقول نیست که تصور کند عناصر چپ «زنده باد شاه» در حال در دست داشتن نمائیهای شاه گویند. دفاع منهم به شرح بالا نه تنها موجه نیست بلکه اعتراف به این است که منهم با علم به اینکه مردم شعار موافق مقام سلطنت می دهند دستور صادر می نماید که آنها را با تیراندازی متفرق نمایند. و این نکته جالب توجه است که منهم در دستور صادره این جمله را تصریح نموده است که «شعار برای ساقط کردن دولت است.» از این جمله بخوبی روشن می شود که رئیس ستاد ارتش همکاری نام در ارتکاب بزه با دکتر محمد مصدق داشته است.

سوم - منهم در دومین جلسه بازجویی می گوید: «بنده هیچ اطلاعی راجع به اینکه روز بیست و هشتم بخصوص از

طرف توده ایها یا هر دسته دیگر اقدامی خواهد شد نداشتیم. بنده شخصاً این طور استنباط کردم که این فعالیت مربوط به حزب توده است. این بیان متهم بخوبی می‌رساند که دستور صادره در اثر کوچکترین اطلاعی که از منبعی به او داده شده باشد نبوده، بلکه اراده او به این تعلق گرفته بود که احساسات مردم شاه دوست را خفه سازد تا خود و دکتر مصدق به هدف نائل شوند.

۵) در دومین جلسه از منم پرسش می‌شود: «شما که در روز بیست و هشتم مرداد دستور دادید: 'چون تعدادی از افراد توده برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار می‌دهند آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود، در روز ۲۶ مرداد که مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را یک عده خائن و مسزور با و فحترین وجه شکستند و سرنگون ساختند شما چه دستوری برای جلوگیری دادید؟' متهم پاسخ می‌دهد: «در موافقی که فرمانداری نظامی است، کارهای انتظامی شهر به عهده فرماندار نظامی و شهربانی است.» و اضافه می‌نماید: «راجع به دستورانی که از طرف دکتر مصدق به فرماندار نظامی در این مورد داده شده بود کسی صریحاً چیزی به من نگفت؛ ولی بعداً حدس زدم که آقای دکتر مصدق دستور داده‌اند فرماندار نظامی دخالت کند.»

توضیحات متهم به شرح بالا چیزی نیست جز ناپید اتهام منتسبه. زیرا اگر این گفته متهم را قبول کنیم که می‌گوید: «در موقع فرمانداری نظامی کارهای انتظامی شهر به عهده فرمانداری و شهربانی است»، معلوم نیست به چه علت متهم در روز بیست و هشتم مردادماه دستور متفرق کردن مردم را با تیراندازی صادر کرده است؛ و بالعکس اگر متهم حق دخالت در امور انتظامی داشته، معلوم می‌شود که جز جوابی که به شرح بالا در برابر سؤال داده است جواب دیگر نداشته که ادا نماید و نحوه جواب متهم بهترین دلیل برای سوء قصد او به منظور بهم زدن اساس حکومت است. ۶) در تاریخ ۱۳۳۲/۵/۲۶ یکی از واحدهای خارج از مرکز طی شماره ۲۱۲۱ به ستاد ارتش گزارش می‌دهد و کسب دستور به این موضوع می‌نماید که

در صورتی که عناصر توده‌ای به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد؛ [و تصریح می‌نماید] طبق اطلاع طبقات و عناصر توده‌ای در نظر دارند که بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد با فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند.

نیمسار سرتیپ ریاحی ریاست ستاد ارتش به خط خود در زیر گزارش می‌نویسد:
در مرکز فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشده، چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

این دستور طی شماره ۶۰۶۲ مورخ ۳۲/۵/۲۶ به واحد مربوطه تلگرافاً ابلاغ می‌شود. متهم صحت مراتب بالا را تأیید می‌کند. ضمناً می‌گوید: «گزارش واحد را بنده ضمن کارها به نظر آقای دکتر مصدق رسانیدم. آنچه بنده به خط خود در پایین تلگراف نوشته‌ام، عین دستور آقای دکتر مصدق است که بنده اجباراً و برخلاف طرز فکر و نیت باطنی خود دادم مغایره کنند.»

در اثر جواب بالا وقتی از منم سؤال می‌شود: «هیچ گونه اثری وجود ندارد که معلوم شود شما مراتب را به نظر دکتر مصدق رسانیده و او دستور صدور امریه بالا را داده باشد و با توجه به اینکه که طبق مقررات و رویه معمول هر گاه از مافوق کسب دستوری به عمل آمد دستور گیرنده عین دستور مافوق را در زیر گزارش تصریح نموده سپس اقدام

در اجرای دستور می‌نماید» و بالاخره از منتهم خواسته می‌شود که هر گونه توضیحی دارد بیان نماید، سر تیب نفی ریاحی می‌گوید: «متأسفانه طرز کار آقای دکتر مصدق این بود که هیچ وقت خودشان از تصمیماتی که می‌گرفتند مدرکی نمی‌دادند؛ و حتی اگر موقعیت ایجاب می‌کرد که چنین مدرکی بدهند، ایشان بی‌نهایت عصبانی می‌شدند. تأسف دیگر بنده این است که چون از روز بیست و پنجم روی تصمیم قبلی که آقای دکتر مصدق برای برکنار کردن بنده گرفته بودند و هر آن امیدوار بودم از کار ستاد ارتش معزول شوم، به هیچ وجه منوجه مسئولیت خود نبوده و مثل یک آدم اتومات [= مصنوعی خودکار] دستورات را اجرا می‌کردم. با نهایت تأسف تصدیق می‌کنم که این طرز عمل بنده صحیح نبوده است؛ ولی خدا را به شهادت می‌طلبم که نیت و افکارم برخلاف این طرز فکر آقای دکتر مصدق بخصوص در این روزهای بحرانی بود.»

این بیانات صریح و واضح منتهم به نظر می‌آورد که دستگاه مصدق ناچه اندازه مخوف و وحشتناک بوده است که رئیس ستاد ارتش یعنی یک افسر زنده و صحیح و سائم را به صورت «آدم اتومات» درآورده بود. مستهی یکی از کرامات آقای مصدق این بوده به آن آدم اتومات وعده داده بوده است که در آینده بسیار نزدیک باید معاون فرماندهی کل قوای مسلح کشور باشد یا مقامی در حدود آن.

(۷) یکی از فرماندهان نظامی خارج از مرکز روز ۲۲/۵/۲۶ طی شماره ۱۲۰۴ از ریاست ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و نریم سرود شاهنشاهی چیست. تیمسار سر تیب نفی ریاحی طی شماره ۶۰۶۲-۳۲/۵/۲۶ دستور تلگرافی صادر می‌نماید که عیناً به شرح زیر است:

چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار

کرده دخالتی نکنید. ساعت ۲۱، شماره ۶۰۶۲-۳۲/۵/۲۶.

منتهم صدور دستور بالا را تأیید می‌کند. ضمناً می‌گوید: «گزارش را عیناً به نظر آقای دکتر مصدق رسانیده و ایشان عین دستور را دادند که مخایره شده است.» جالب توجه این است که منتهم می‌گوید: «بنده این دستورات را از طریق شخص ایشان تلفی کرده خود را دارای چنین احساسات و افکاری نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمی‌دانم و به هیچ وجه جز خبط و اشتباه واسطه بودن خود را مسئول این تصمیمات نمی‌دانم.»

به هر حال جای اندک تردید نیست که سر تیب ریاحی با استفاده از موقعیت مقام و قدرتی که در دست داشته یکی از تکیه‌گاه‌های بسیار قوی دکتر مصدق بوده که هر دو نفر منتهم چه بالمباشره و چه با مشارکت یکدیگر به منظور بهم‌زدن اساس حکومت و تریب وراثت تخت و تاج و تحریر مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت فعالیت عجیب و غریبی از خود بروز داده‌اند. با دلایلی که گفته شد و با توجه به بازجویی دقیقی که از آنان به عمل آمده و با مشاهده عامه مردم، خیانت آنان به مقام سلطنت و حقوق اساسی ایران ثابت و مسلم است.

منتهم در آخرین دفاع خود می‌گوید: «بنده سرباز هستم و طبق سوگند سربازی که ساد کرده‌ام همیشه حفظ تاج و تخت سلطنت را شعار خود فرار داده‌ام. دستورات راجع به ارتش را منحصراً از دکتر مصدق دریافت می‌داشتم. در روزهای بیست و پنجم مرداد به بعد به هیچ وجه از لحاظ تعادل فکر و اعصاب قادر به کار نبودم و دستورانی که دکتر مصدق می‌دادند اجرا می‌کردم. ولی هر آن امیدوار منتظر تعویض خود بودم تا از این مهلکه که حس می‌کردم ولی راجع به آن اطلاعات کافی نداشتم نجات یابم. ولی با نهایت تأسف اذعان دارم که در ابلاغ دستورات دکتر مصدق اشتباه کرده و نمی‌بایستی روح اطاعت به امر مافوقی تا این حد مرا کور کرده باشد.

این اظهارات سرنیب ریاحی به نحو بارزی نشان می‌دهد که نامبرده به گناه خود معترف بوده و اذعان می‌نماید که گناهکار می‌باشد.»

ج. نوع بزه و انطباق با قانون مربوطه

بزه هر دو نفر از نوع خیانت بوده و منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است که ذیل آن درج می‌شود:
ماده ۳۱۷ - هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن خواه بهم‌زدن اساس حکومت یا تزیین وراثت نخت و نواج و خواه تخریب مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.

ه. تاریخ و محل و نوع بزه

با تهیه مقدمات قبلی، بزه از تاریخ بیست و پنجم الی بیست و هشتم مرداد ماه روی داده. محل وقوع بزه تهران بوده. بدین ترتیب که متهمین مقیم تهران طرح‌های تنظیمی را به منظور عملی شدن سوء قصدی که داشته‌اند چه در تهران و چه در شهرستانهای کشور به موقع اجرا گذاشته‌اند.

نظر به اینکه مراتب مشروح در این کیفرخواست مشهود بوده و همه اهالی تهران ناظر وقوع بزه بوده، متهمین با سرسختی تمام برای رسیدن به مقصود که همان موضوع اتهام است در برابر مردمی که منظوری جز حفظ حقوق اساسی خود نداشته‌اند مقاومت شدیدی ابراز داشته که در اثر سرسختی و مقاومت آنان به موجب سوابق موجود در اداره یزشک قانونی در تهران چهل و سه نفر مقتول و هشتاد و پنج نفر مجروح شده‌اند که گناهی جز حفظ قانون اساسی و تلاش برای جلوگیری از سقوط کشور خود نداشته‌اند، و نظر به اینکه متهمین از افراد مشخص و ممتاز کشور بوده که مردم به وجود آنان امیدواری زیادی داشته که در راه حفظ مصالح کشور سعی و کوشش باشند و اولین وظیفه آنان وفاداری به سوگندی بوده که برای حفظ قانون اساسی ایران یاد کرده و بدبختانه سوگند خود را نفی و به آن حقوق خیانت نموده‌اند، ملاحظه می‌شود که بزه انجام شده از طرف متهمین مقرون به عجل مشدده است که به همین مناسبت تقاضای صدور رأی اعدام آن را دارد.

تهران، به تاریخ نهم مهر ماه ۱۳۳۲، دادستان ارتش سرتیپ حسین آزمود

ضمایم کیفرخواست

[۱]

بخشنامه تلفونگرام به کلیه واحدها

عده‌های خود را در سربازخانه‌ها متمرکز وضعیت را در دست داشته و هیچ اقدامی ننمایید و منتظر دستور باشید. ساعت ۱۵۴۰-۳۴۷۶-۳۲/۵/۲۸.

رئیس ستاد ارتش - سرتیپ رباهی

گروهیان سوم الهامی، ساعت ۴/۳۵

تیپ ۱ کوهستانی

گروهیان حاجیان ۵/۴۵

تیپ ۲

سرباز شاهرخی

تیپ ۳

سرباز وظیفه محقق، ساعت ۴/۳۰

تیپ ۲ زرهی

گیرنده گروهیان دوم اسدی

تیپ ۱ زرهی

[۲]

اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی

بنا بر اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آرای عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد.

انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی پس از اصلاح قانون انتخابات و تقسیمات کشور که بزودی انجام خواهد گرفت بر طبق قانون اعلان خواهد شد. دکتر محمد مصدق

اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی - بولتن و رادیو امضای بشیر فرمند - ۳۲/۵/۲۵

[۳]

آبادان شماره و ارده ۱۱۶۸۱. فوری

ستاد ارتش

محترماً بر اثر پیش آمد وقایع دستجاتی متناسب به احزاب چپ در دو مورد در زیر تشنجات مختصری ایجاد نموده اند:

۱) قصد دارند عکس شاه را در ادارات و دکاکین از دیوار پایین آورند و در چند نقطه هم این کار را کرده اند.

۲) در سینماها نرنگ سرود ملی که در انهان به سرود شاهنشاهی معروف است ممکن است عکس العمل هایی از طرف تماشاچیان داشته باشند. مستدعی است نظریه ستاد ارتش را در این دو مورد سریعاً ابلاغ فرمایند. ساعت ۱۲-۱۲۰۴-۳۲/۵/۲۶.

سرهنگ صوراسرافیل

زیرنویس: چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد. دخالتی نکنید. ۳۲/۵/۲۶.

سرتیپ ریاحی

[۴]

آبادان - رمز

فرمانداری نظامی

بازگشت به شماره ۳۲/۵/۲۶-۱۲۰۴ چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد. دخالتی نکنید. ساعت ۲۱ شماره ۶۰۶۲-۳۶/۵/۲۶.

سرتیپ ریاحی

[۵]

خیلی خیلی فوری ریاست ستاد ارتش

در ساعت ۱۱ دیشب کمیسیونی در منزل آقای استاندار تشکیل و تصمیمات مقتضی را جمع به امنیت منطقه اتخاذ گردید. ضمناً در کمیسیون مطرح شد در صورتی که عناصر نوده به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت که در میدان جلوی ستاد لشکر است اجتماع نمایند چه عملی بایستی انجام شود. چون کمیسیون نتوانست در این مورد تصمیم مقتضی اتخاذ نماید فقط از طرف کمیسیون نظریه داده شد که از مسافت دورتری از حرکت دستجات مختلف به سمت ستاد لشکر که در منطقه نسبتاً کم

جمعیت از شهر است جلوگیری شود تا اتفاق رخ ندهد.
الساعه نیز فرماندار نظامی گزارش شفاهی می‌دهد که طبقات و عناصر نوده در نظر دارند که بعد از ظهر امروز و فردا چنین عملی را انجام دهند. مستدعی است در این مورد نظریه ابلاغ فرمایید.
۱۰۳-۲۱۲۱-۳۲/۵/۲۶. سرتیپ میرجهانگیری

زیرنویس: در مرکز فرمانداری نظامی موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد چون حام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

۳۲/۵/۲۶. سرتیپ ریاحی

[۶]

شیراز - رمز

فرماندهی لشکر

بازگشت به شماره ۳۱۳۱ - ۳۲/۵/۲۶. در مرکز فرمانداری نظامی موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.
ساعت ۲۱ شماره ۶۰۶۲ - ۳۲/۵/۲۶ سرتیپ ریاحی

[۷]

تلگراف - بهسیم مهندسی

فرمانداری

رونوشت استانداری

چون برای مراجعه به آرای عمومی که دستور آن بسزودی صادر می‌شود باید فرمانداران و بخشداران در محل مأموریت حاضر باشند، از تاریخ وصول تلگراف پیشنهاد نقل و انتقال و مرخصی و استفاده از مرخصیهای اعطائی موکول به بعد خواهد شد و کلیه فرمانداران و بخشداران باید در محل مأموریت بمانند. ضمناً به کلیه فرمانداران و بخشدارانی که در مرخصی هستند ابلاغ فرمایید که بیدرنگ به محل مأموریت خود مراجعت نمایند و برای شهرستانها و بخشهایی که فاقد فرماندار و بخشدار است با پیشنهادهایی کرده‌اند که هنوز انجام نیافته استانداری یا فرمانداری را موقتاً به کفالت تعیین و ابلاغ نمایند که بفوریت در محل حاضر شود. اعتبار لازم برای هزینه سفر مأمورین حواله خواهد شد. وصول تلگراف را فوری اطلاع دهید.

۱۲۵۳۲ / ک - ۳۲/۵/۲۸ وزیر کشور

به امضای جناب آقای دکتر صدیقی در مرکز صادر شد. محل امضا ۲۲/۵/۲۸

گرگان (وسیله گرگان فرمانداری گنبد کاوس)

به بهان

اردبیل در ساعت ۱۴ روز ۲۲/۵/۲۸ به صفرزاده گروه بان تلگرافچی بیسیم مهندسی تلفونگرام شد.

خاش

زاهدان - تبریز - آبادان - خرمشهر

[۸]

از ستاد ارتش، رکن ۲ شعبه ۱۳

گزارش درباره فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان

تیمسار ریاست ستاد ارتش،

محترماً معروض می‌دارد گزارش از فعالیت شدید فرقه دموکرات از لشکر ۳ تبریز رسیده که خلاصه آن به شرح زیر است.

(۱) فعالیت عناصر دست چپ منتسب به فرقه دموکرات نسبت به سال ۳۶ به طور محسوس افزایش یافته است.

(۲) در کلیه مطلقه لشکر اعم از شهرها و دهات مشغول تجدید سازمان و مرتب نمودن وضع خود هستند.

(۳) سه روزنامه علنی و دو روزنامه مخفی در تبریز منتشر و بر علیه مقامات مسئول و غیر مسئول مخصوصاً ارتش فعالیت نموده و اذهان مردم را مشوب می‌نمایند.

(۴) اثرات این اقدامات در روحیه مردم تأثیر سونی بخشیده و موجبات بدبینی و نگرانی در اهالی آذربایجان که وقایع سالهای ۲۴ و ۲۵ را دیده‌اند فراهم و اعتماد آنها نسبت به مسأورین اعم از انتظامی و یا فضایی کاسته شده است.

(۵) علت افزایش فعالیت این عناصر در درجه اول سلب صلاحیت دادگاههای نظامی و در درجه دوم جریان اخیر محاکمه سران حزب نوده و در درجه سوم کشمکشهای سیاسی که در مرکز وجود دارد می‌باشد.

(۶) توسعه فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان در شهرها و دهات و نصبات به هیچ وجه به صلاح امنیت کشور نبوده و خطرات جبران ناپذیری به نامیب و استقلال کشور وارد خواهد ساخت.

(۷) لشکر ضمن تذکر و تأکید اهمیت موضوع، تقاضا کرده است بر رسیهای دنیسی در این باره به عمل آورده و نصیبی اتخاذ و به واحدهای شمال و شمال غرب ابلاغ شود که بکنواخت مبارزه و از

نوسعه آن جلوگیری شود.

نظریه رکن ۲

گزارشات متعدد و مشروحی را جمع به نوسعه و شدت فعالیت عناصر چپ از دیگر واحدها منجمله لشکرهای ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ نیز رسیده است. رکن ۲ ضمن تأیید نظر لشکر ۳ تبریز، تقاضا دارد با طرح موضوع در هیئت دولت تصمیمی برای جلوگیری و خنثی نمودن این قبیل فعالیت‌های مضره که به زیان استقلال کشور است اتخاذ و اوامر عالی را ابلاغ فرمایند.

رئیس رکن ۲ ستاد ارتش سرتیپ سیاسی

زیرنویس: رکن ۲ به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رسید بایگانی شود.

سرتیپ رباهی ۳۲/۴/۲۵

[۹]

تلگراف رمز شهربانی ۳۲/۵/۲۸ - ۵/۳۲۲۵۴/۸۳۹۴

اطلاعات واصله حاکی است برحسب دستور کمیته مرکزی حزب منحلّه توده افراد وابسته به حزب توده مقدمات تشکیل دامنه‌داری را به منظور تقاضای استفرار رزیم جمهوریّت در روز جمعه ۳۰ ماه جاری فراهم نموده و قصد دارند در بعضی از شهرستانها شدیداً نظاهراتی نموده و در صورت امکان نابلوی حزب توده را با تشریفات مفصلی نصب نمایند. مقتضی است با نظر فرمانداری و همکاری مقامات لشکری با پیش‌بینی‌های لازم از وقوع هرگونه حوادث احتمالی جلوگیری و نتیجه را گزارش نمایند.

سرپرست اداره اطلاعات سرهنگ ۲ نادری

[۱۰]

شهربانی آذربایجان ۳۲۰۰۴/۸۲۷۰ - ۳۲/۵/۲۶

به فرار اطلاع شاهپور عبدالرضا به تبریز وارد. رفتارش را مراقبت و خود ایشان محافظت و هر کدام از شاهپورها وارد شدند به همین ترتیب رفتار و نتیجه و مرادوات گزارش شود.

سرپرست اداره اطلاعات سرهنگ ۲ نادری

رمز شد مورخه ۳۲/۵/۲۶

[۱۱]

ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ دستخط مبارک به اینجانب رسید.
دکتر محمد مصدق

[۱۲]

رمز بغداد: آقای اعلم

۶۳ و ۶۴. تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودنای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد. هر تفسیری هم که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.

دکتر فاطمی

اصل این تلگراف به خط و امضای دکتر فاطمی در اداره رمز وزارت امور خارجه مضبوط و رونوشت برابر با اصل می باشد.

۳۲/۵/۲۶ - ۴۱۰

[۱۳]

از بغداد ۳۲/۵/۲۶ به شماره ۴۰۸

فوری است

وزارت امور خارجه

پیرو ۴۳، بنا بر دستور اینجانب آقای دارا کاردار ساعت پنج بعد از ظهر آقای بوسف گیلانی معاون وزارت امور خارجه را در منزل شخصی ملاقات، معلوم شد شاه و ملکه صبح امروز یک ربع قبل از اینکه اعلیحضرت ملک فیصل یا هواپیما از عمان مراجعت نمایند وارد فرودگاه بغداد شده اند و آقای خلیل که کفیل وزارت امور خارجه را که برای استقبال اعلیحضرت ملک فیصل حضور داشتند ملاقات و خواسته به هتل بروند. ولی از طرف دولت عراقی به کاخ سفید راهنمایی شدند. آقای دارا تذکارتی زیر را تسلیم داشته است:

«از فراری که بتحقیق پیوسته است اعلیحضرت و علیاحضرت ملکه ایران یا هواپیما امروز وارد بغداد گردیده اند و در قصر سفید منزل نمودند. چون این مسافرت غیر مترقبه دنباله اقدام کودنای نظامی دیشب تهران واقع شده به سفارت کبر ا مجال هر نوع تفسیری را می دهد. بنا بر این از دولت

پادشاهی عراق انتظار دارد از هر حیث مراقب اوضاع باشند تا از وقوع هرگونه پیش آمد ناگوار سیاسی احتمالی بین دو کشور دوست و همجوار جلوگیری شود.»
 آقای یوسف گیلانی اظهار امیدواری کرد اتفاقی رخ نخواهد داد. راجع به مدت توقف شاه و ملکه در عراق سؤال شد. پاسخ دادند که اعراب معروف به مهمان نوازی بوده و سؤالی از آنها به عمل نیامده است.

۶۴ - اعلم

۲۳۲۷ - ۲۲/۷/۲ مهر

[۱۴]

۲۲۱۵۴-۳۲۱۵۱۲۶

سفارت کبری شاهنشاهی ایران

بغداد

جناب آقای دکتر فاطمی، وزیر محترم امور خارجه

از اقدام نبهکارانه یک عده خائنین به دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و شروع به کودتای نظامی و تعرض به آن جناب همگی متأثر و متأسف شدیم. ولی خدای ایران که در همه احوال ناظر به حال این ملت ستمدیده است عملیات خائنانه دشمنی این آب و خاک را خنثی نمود و بحمدالله بار دیگر موفقیت و پیروزی نصیب ملت نجیب ایران و افراد نهضت ملی گردید. اینجانب از طرف خود و تمام اعضای سفارت کبری و مسأورین نمایندگان شاهنشاهی ایران در عراق و عموم ایرانیان ساکن این کشور که همگی محبت و علاقه خاصی به آن جناب دارند مراتب انزجار و تنفر شدید خود را از این اقدام خائنانه به شخص جناب عالی که مورد تعرض و دسائس این عده قرار گرفته بودند ولی با تأییدات خداوندی از انجام نقشه های شوم خود مأیوس و ناامید شدند تبریک و نهیت فوق العاده عرض. سلامتی جان و موفقیت جناب عالی را برای خدمت به میهن عزیز از درگاه ایزد متعال مسئلت داریم.

برای آنکه توطئه مزبور مورد تفسیر گوناگون و مطالب خلاف واقع نگردد بر طبق ابلاغیه دولت که از رادپو نهران شنیده شد شرحی به کلیه جرابد بغداد دادم که منتشر نمایند تا از درج هرگونه خبرهای غرض آلود و برخلاف حقیقت جلوگیری شده باشد.

همچنین به جناب آقای نخست وزیر محبوب که در برابر نقشه های خطرناک جمعی از افسراد مزدور فانی و پیروز گردیدند از طرف سفارت کبری و کارمندان نلگراف تبریکی بمعظمه سخا به و این موهبت عظمی را شادباش عرض نمود. از خداوند متعال پیشرفت روزافزون و عظمت و سربلندی ایران کهنسال را در تحت رهبری پیشوای بزرگوار و رجال صالح و خدمتگذار به میهن را همواره سائل و خواستارم:
 سفیر کبری (امضا)

۲۰۲ - ۳۲/۵/۲۶ محرمانه

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بفداد

وزارت امور خارجه

پیرو تلگراف مورخ ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ راجع به ورود شاه به بفداد توضیحاً می‌نگارد:
در ساعت ده و نیم صبح روز یکشنبه ۳۲/۵/۲۵ شنیده شد که شاه ایران به اتفاق ملکه به بفداد وارد شده‌اند. فوراً در صدد تحقیق برآمد و معلوم شد شاه به اتفاق ملکه و یک نفر خلبان و یک آجودان همان ساعت با هواپیمای مخصوص وارد فرودگاه بفداد گردیده و بلافاصله خود را به مأمورین انتظامی و گذرنامه عراق معرفی نموده است.

نصافاً پادشاه عراق نیز که چهار روز قبل به شرق اردن مسافرت نموده بود در همان روز یک‌ربع بعد به بفداد عودت می‌نمود و لذا نخست‌وزیر و وزیران و جمعی از رجال دولت عراق برای استقبال اعلیحضرت ملک فیصل در فرودگاه حضور داشتند. به‌مسجد انتشار خبر ورود شاه ایران آقای خلیل کته وزیر فرهنگ و کفیل وزارت خارجه عراق و آقایان یوسف گیلانی معاون کل و باعرفاتی رئیس تشریفات وزارت خارجه با شاه ملاقات نمودند که شرح این ملاقات را روزنامه البلاد در تاریخ ۳۲/۵/۲۶ منتشر نموده و ترجمه آن به پیوست تقدیم می‌گردد.

طبق تحقیقاتی که به عمل آمده شاه در ابتدا خیال نوقف در یکی از مهمانخانه‌های بفداد را داشته ولی مأمورین تشریفات دربار ایشان را به وسیله انومبیل سلطنتی به قصر الابيض که دارالضیافه رسمی عراق است برده و مهمان دولت عراق می‌باشد. راجع به مدت نوقف ایشان در عراق و کشوری را که بعداً در نظر دارند تاکنون اطلاعی به دست نیامده. البته در آتیه از هر اطلاعی که برسد آن وزارت را مستحضر خواهد نمود. در خانمه علاوه می‌نماید که هیئت وزیران عراق بعد از ظهر ۲۵ مردادماه جلسه فوق‌العاده تشکیل داده و راجع به ورود شاه و نحوه رفتاری که باید با ایشان بشود مذاکره نمودند. ولی چون تاکنون به دولت عراق اطلاع داده نشده است که آیا شاه سمت قانونی پادشاهی ایران را پس از اقدام به کودتای نظامی نهران دارا خواهد بود یا خیر، لذا دولت عراق نتوانسته است تصمیم قطعی در این باب اتخاذ نماید. البته این گزارش فسیل از حرکت شاه تنظیم شده بسود و گزارشهای بعدی از نظر عالی گذشته است.

سفیر کبیر، مظفر اعلم

وزارت خارجه ۲۰۰۰ - ۳۲/۶/۱۲

۲۰۶ - ۳۲/۵/۲۷

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

وزارت امور خارجه

گزارشی از آقای نوائی کنسولبار سر کنسولگری بغداد متضمن ملاقاتهایی که شاه در بغداد با اشخاص نموده به این سفارت کبری ارسال گردیده است که یک نسخه از رونوشت آن برای استحضار آن وزارت به پیوست تقدیم می‌دارد.

سفیر کبیر، اعلم

ورود به وزارت خارجه ۲۰۰۶ - ۳۲/۶/۱۴

۵۷ - ۳۲/۵/ ۲۷

سر کنسولگری شاهنشاهی ایران،

بغداد

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران، بغداد

حسب الامر برای کسب اطلاع از ملاقاتهایی که با شاه در قصر سفید می‌گردد سه نفر را مأمور این کار نمود و منجمله شخصاً هم چندبار برای کسب اطلاع از آنجا عبور نموده و در ساعت ۱۰ بعد از ظهر دیروز اطلاعاتی به شرح زیر حاصل گردید:

۱) بعد از ظهر روز دوشنبه ۳۲/۵/۲۵ آقای هیت‌الدین شهرستانی بر حسب پیغام مخصوص شاه وسیله محمد صدر شرفیاب بوده و مدت قریب دو ساعت شرفیابی آقای شهرستانی به طول انجامیده است.

۲) سفیر امریکا و انگلیس بعد از ظهر روز ۳۲/۵/۲۵ با اتومبیلهای مربوط به قصر ابیض آمده و با شاه ملاقات نموده‌اند.

۳) شب گذشته ۳۲/۵/۲۶ را شاه مهمان ملک فیصل بوده است.

۴) ساعت پنج و نیم بعد از ظهر ۳۲/۵/۲۶ یک چمدان و چند بسته دیگر در اتومبیل بدون شماره که در ب قصر ابیض در انتظار بود گذارده شد. سپس نیم ساعت بعد یک افسر رشید صنف هوایی ایران با لباس اونیفورم به این اتومبیل سوار شده از مسیر کوچه جناح راست قصر ابیض روانه گردید.

به نظر بنده محنوبات این چمدان و بسته‌ها ممکن است اشیای نفیسه بوده که با مذاکرات روز

گذشته به سفارت امریکا رفته و تحویل شده است. زیرا اگر چمدانها برای ارسال به خارج بود باید به شهر حمل شود و اگر هدیه بود باید به وسیله مقامانی آن هم با شکل دیگری تسلیم گردد و اگر فرض شود که این افسر قصد بازگشت به ایران را داشته که آن هم معقول نیست زیرا آن طرف می تواند جهت سفارت امریکا آن هم به طور غیر مستقیم و ایران باشد و مراجعه افسر هواپیمایی ایران به درب خانه اشخاص هم که خیلی بعید به نظر می رسد.

۵) ضمناً عده ای از رجال مانند محمود صبحی دفتری و حسام الدین جمعه وزیر کشور نیز در عرض امروز با معظم له ملاقات نمودند.

۶) بعد از ظهر روز ۳۲/۵/۲۶ در چند نقطه شهر از طرف اهالی تظاهراتی به عمل آمد که ضمن آن اعتراض به پذیرفتن شاه فراری می گردید که پلیس آنها را متفرق و مانع از ادامه تظاهرات گردید.

۷) دیروز عصر با اتومبیل مخصوص دربار برای زیارت به کربلا مشرف شدند.

۸) وسیله وزارت امور خارجه عراق پاسپورت شاه و یک قطعه عکس ملکه که در پاسپورت از آن نامی برده نشده بود برای تکمیل به اداره اقامت ارسال شده.

۹) در ساعت ۷/۲۵ صبح امروز شاه و ملکه با هواپیمای [نجارتی] به طرف ایتالیا عازم گردیدند. بنده جداً در صدد است از تلگرافانی که مخابره شده ولو آنکه متن آن رمز باشد عنوان مخاطب و آدرس او را بهر قیمت که شده بدست آورده گزارش آن را نیز تقدیم دارد.

کفیل سرکنسولگری، ابوالقاسم نوائی

[۱۸]

از بغداد به تاریخ ۳۲/۵/۲۹ شماره ۲۲۷

وزارت امور خارجه

اداره رمز

وزارت امور خارجه تهران

طبق گزارش تلفنی از وزارت امور خارجه شفاهاً و کتباً تفاوضاً شد هواپیمای حامل شاه را که متعلق به دولت است کاملاً مراقبت نموده و به احدی اجازه پرواز با آن را ندهند. خواهشمند است برای اعاده آن تکلیف سفارت کبری را تعیین فرمایید. دیروز ضمن ملاقات خصوصی همان منبع موثق که اطلاع مندرجه در تلگراف شماره ۶۹ را داده است به اینجانب اظهار داشت شاه از عراق به لندن تلگرافاً دستور داده است چکهای اخیر او را به اشخاص پرداخت نکنند.

۶۹ - اعلم

[۱۹]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از بغداد به تاریخ ۲۲/۵/۲۸ شماره ۲۱۷

وزارت امور خارجه - تهران

بیرو ۶۵ طبق دستور تلفنی، امروز آقای دارا مجدداً آقای معاون وزارت امور خارجه را ملاقات. ایشان گفتند از تاریخ عزیمت شاه اطلاع ندارند. مفاد تذکار به دیشب را تکرار و او هم اطمینان سابق را تأیید نمود. منبع موقد دیگری می گفت شاه دیشب اظهار داشت مجریان کودتا لیاقت انجام آن را نداشته و گفته بودند صدی نود مردم ایران طرفدار من هستند. ولی تشکیلاتی ندارند. فقط حزب نوده تشکیلات منظم دارد و در آتیه نزدیک با دکتر مصدق هم قطعاً در خواهند افتاد. و شاه اضافه کرده ممکن بود به یکی از استانهای ایران که طرفدار زیاد دارند می رفتند ولی برای جلوگیری از خونریزی این کار را ننموده اند. دستور تلگرافی ۴۱۰ کاملاً رعایت شد و چون ممکن بود شاه به نجف و کربلا بروند قبلاً دستور عدم تماس تلفنی به آنها داده شده بود.

۶۶ - اعلم ۲۹۹۷ - ۳۲/۶/۱۲

[۲۰]

۲۲۴ - ۲۲/۵/۳۱ محرمانه - مستقیم

سفارت کبرای شاهنشاهی

بغداد

وزارت امور خارجه

جریان تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه را به بغداد و همچنین مراجعت معظم له از رم به بغداد و عزیمت به تهران را طی تلگرافات رمز شماره (۶۳) (۶۲) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۹) (۷۱) مرتباً به عرض رسانده و بدستورانی که تلفوناً یا به وسیله تلگراف صادر فرموده بودند عمل نمود. اکنون به عرض می رسانم هنگام فرود آمدن اعلیحضرت همایونی از طیاره اینجانب به مصیبت والا حضرت ولیعهد و رجال عراقی نزدیک هواپیما از شاهنشاه استقبال نمودیم. ولی اعلیحضرت همایونی با اینکه حتی به اعضای کنوچک وزارت امور خارجه عراق دست دادند از دست دادن به اینجانب خودداری فرمودند و در اطاقی هم که جهت پذیرایی از معظم له در فرودگاه ترتیب داده شده بود تلگرافات و نامه های رسیده را حضورشان تقدیم داشتیم. مهذا اعتنائی فرمودند و با اینکه به عرض رساندم کلبه هیئت سفارت کبری و کنسولگری بغداد نیز در سرسرا حضور دارند از آنها هم تفقدی فرمودند.

پس از تشریف‌فرمایی معظم‌له به کاخ ابیض در آنجا شرفیاب شدم. چون بلافاصله به عنایت مشرف شده بودند موفق به زیارت‌نشان نگردیدم و شب هم هر چه تلفن کردم چون مراجعت نفرموده بودند موفق به شرفیابی مجدد نشدم تا اینکه صبح آقای آنابای را که به وسیله تلفن خواسته بودم از قصر ابیض با اینجانب تماس گرفته و گفتم از طرف جناب آقای نخست‌وزیر پیغام تلفنی دارم که باید به عرض برسانم. اظهار داشتند به اعلیحضرت همایونی نیز مستقیماً عرض شد و جواب فرموده‌اند در برنامه حرکت نمی‌توانند تغییری دهند. اظهار نمودم پس بنا بر این در فرودگاه بسا هیئت سفارت و سرکنسولگری شرفیاب خواهم شد. اظهار داشت صلاح نمی‌دانم. شاید در مقابل عرافیه‌ها وضعیتی پیش آمد کند که مناسب نباشد. اینجانب هم طبع این اظهار که قطعاً مستند به او امر ملوکانه بوده است با اینکه کلیه آقایان کارمندان سفارت کبری و سرکنسولگری از ساعت ۷ صبح جمع شده بودند به فرودگاه حاضر نشدم و معلوم شد اعلیحضرت همایونی مرحمتی به اینجانب ندارند در صورتی که کلیه اقدامات سفارت از بدو ورود اعلیحضرت همایونی به بغداد و مراجعت از رم و حفاظت هوایم‌ای حامل اعلیحضرت همایونی به بر دستور تلفنی و تلگرافی وزیر امور خارجه وقت بوده است که اینجانب نیز مجبور به پیروی از آن بودم و حتی خود اینجانب به وزیر امور خارجه وقت با تلفن پیشنهاد نمودم: «بجازه دهند حضور اعلیحضرت همایونی در بغداد شرفیاب شویم و در تلگراف شماره ۲۱۰ پس از تلفن به تلگرافات شماره ۶۳ و ۶۴ اس ساعت کبری صریحاً نوشته‌اند تماس مورد ندارد و همین حال» «ورد ندارد» کاملاً می‌رساند که اینجانب شخصاً با تلفن پیشنهاد شرفیابی را نموده بودم. به هر حال این عدم التفات اعلیحضرت همایونی در انتظار عرافیه‌ها ابحاث می‌نماید اینجانب از کار برکنار شده و بدین وسیله استدعا دارد استعفای بنده را از پست سفارت کبری شاهنشاهی بغداد قبول فرمایید.

سفر کبیر اعده ۲۹۲۷ - ۳۲۱۶۱۹

[۲۸]

وزارت خارجه

خبر تبلیغاتی رادیو لندن راجع به حضور وابسته نظامی و یکی از اعضای سفارت در فرودگاه موقع ورود شاه بکلی دروغ است. فقط دو ناچر حسین صادی، بهلول زنوری آنجا بودند. بعضی از روزنامه‌های رم نیز این خبر دروغ را نوشته‌اند. فوراً سفارت تکذیب کرد.

خواججه نوری

۳۲۱۵/۲۹ - ۳۰۶۱۹

[۲۲]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از رم به تاریخ ۳۲/۵/۲۸ شماره ۲۸

وزارت امور خارجه - تهران

شاه ساعت ۱۱/۴۰ دقیقه وارد می شود. چون از مرکز دستور رسیده در فرودگاه از طرف سفارت کبری استقبال نشده و از توقف و جریان امر بعداً اطلاع خواهد داد. انومبیل رولز رویس که از نهران حمل شده بود تحویل سفارت کبری است. متمنی است هر چه زودتر تکلیف سفارت کبری را معین فرمایید.

۳۱ - خواجه نوری

۳۲/۶/۱۲ - ۳۹۹۶

[۲۳]

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از واشنگتن به تاریخ ۳۲/۵/۲۷ شماره ۳۱۴

وزارت امور خارجه - تهران

تعجب جراید امروز اخبار آسوشیند پرس و یونایتد پرس و مخبر نیویورک تایمز را در نهران با عنوان «فرار شاه» در صفحه اول درج و با شرح اعلامیه دولت راجع به جریانات کودتا برای مطالبی هم که زاهدی اظهار و خود را نخست وزیر دانسته اهمیت قائلند و از قول آقای وزیر امور خارجه نقل می نمایند که شاه خیانت کرده. مخبر آسوشیند پرس از لندن اطلاع داده که احتمال می رود رژیم سلطنت خانم داده شود. سر مقالات جراید مهم راجع به وقایع اخیر است و نیویورک تایمز می گوید آقای مصدق ممکن است به ریاست جمهور یا سلطنت برسد. واشنگتن پست از قول سخنگوی وزارت امور خارجه می نویسد هنوز مطلب روشن نیست ولی مسلماً دولت آقای مصدق در نتیجه این واقعه تقویت یافته است. در تمام اخبار به فعالیت کمونیستها در حمایت از دولت و مخالفت آنان با امریکاییها صحبت شده است. وزارت امور خارجه امریکا از ملاقاتهای رسمی شاه در عراق و اظهاراتی که دایر به تعیین زاهدی به نخست وزیري نموده به وسیله رادبو عمان اطلاع حاصل و منتظر عکس العمل آن در ایران هستند.

ضمن ملاقات خصوصی با مدیر قسمت مربوط وزارت امور خارجه با اظهار علاقمندی به حفظ مناسبات دوستانه بین ایران و امریکا تذکر دادم اولیای دولت در این ایام حساس باید خیلی مواظب اظهارات نمود باشند و چیزی که احساسات ایرانیان را تحریک نماید نگویند. با ورود هندرسن



۴۴- سلطنت آباد دادگاه بدوی، متهمان دوگانه و وکلا برترتیب از راست به چپ: سرهنگ چلیلی
بزرگمهر - دکتر محمد مسدوق - سرهنگ آرمین - سرهنگ شاهنلی (وکلا) برترتیب نفسی
ریاحی) - برترتیب نفسی ریاحی - سرهنگ معین پور (یکی دیگر از وکلای پنج گانه برترتیب ریاحی)

امیدوارم سعی خواهند فرمود سوء تفاهات رفع و راه تشبیه مناسبات دو کشور باز بماند. به نظر اینجانب اکنون که امریکا متوجه ضعف مخالفین و قدرت رئیس دولت شده است ممکن است در صدد تجدیدنظر در سیاست خود برآیند. لذا خواهشمندم از حملات بر علیه امریکاییان حتی الامکان جلوگیری فرمایید مخصوصاً در محافل وابسته به نهضت ملی.

۱۳۲ صانع

اداره محرمانه ۳۲/۶/۲ ۳۸۵۴ - ۳۲/۶/۲



۴۶- دادگام بدوی سلطنت آباد، محبوق در تنفس بین جلسات سرش را روی شانه سرهنگ ناهمگن
(بگن از وکلای سرتیب تن ریاحی) نهاده است.

بخش چهارم
صلاحیت





جناب فخرالزاهدی

نظر به اینکه اوضاع کشور ایجاب می نماید که فخرالزاهدی را در سمت کنونی خود

حکمت تعیین نماید لذا با اهدای تبریکات و تسلیت شادوارم موجب این دولت

بمقت نخست وزیری منصوب می شود و مقرر می دارم که در صورت گذر این امر از هیئت

نسخه زنده مردم به تمام شیخ فخرالزاهدی
۱۳۴۱
۱۳۴۱
۱۳۴۱

۲۲- فرمان استعفاء سرلشکر فضل الله زاهدی به نخست وزیر که فرمان عزل دکتر مصدق به لحاظ تحریر شبیه این فرمان بوده است.

جلسه اول

در ساعت ۲/۴۵ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۳۲ سر نوب می ریاحی با وکلای مدافعش - سر لشکر میر جلالی، دربار دار نصیر زند، سر هنگ مهندس معین پور، سر هنگ ۲ مالی شاهقلی، سر هنگ ۲ پیاده آرمین - به سالار آئینه سلطنت آباد، محل تشکیل جلسه دادگاه، وارد شدند. ده دقیقه بعد رئیس دادگاه سر لشکر نصر الله مسبقی به اتفاق کارمندان دادگاه - سر نوب حمید شیروانی، سر نوب محمود افشار پور، سر نوب محمد علی خزاعی، سر نوب نسیم پور پختیار - و سر نوب حسین آزموده دادستان دادگاه ار پست جایگاه وارد شدند و حاضرین به احترام وارد پست قیام کردند. به فاصله پنج دقیقه دکتر محمد مصدق در حالیکه یک بیای نازک بر کت روی کت برک پوشیده بود با عصا و کیفی در دست در حالیکه وکیل مدافعش سر هنگ جنبل بزرگمهر ربر بغلش را گرفته بود وارد سالن گردید. مغزین، عکاسان و فیلم برداران داخلی و خارجی برای عکس برداری و فیلم برداری هجوم آوردند و از همدیگر سبقت می گرفتند. دکتر مصدق در طول مسافت در ورودی سالن تا جایگاه متهمین به طعنه می گفت: «از منم عکس بردارید... عکس منم را درست بگیرید... سپس در جای خود فرار گرفت.

در ضلع شرقی سالن جایگاه دادستان، به فاصله یک در ضلع شمالی محل سر نوب آزموده دادستان دادگاه، با فاصله یکم از دادستان در ضلع جنوبی محل منشی دادگاه، و با کمی فاصله (در حدود دو متر و نیم) در ضلع غربی رو به جایگاه دادستان چند نیمکت برای متهمین و وکلا قرار داشت. از جنوب به شمال سر نوب می ریاحی با وکلای پنج گانه، دکتر مصدق و سپس سر هنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق حضور داشتند. با نواخته شدن زنگ، رسمیت جلسه اعلام گردید ولی عکاسان و خبرنگاران به کار خود ادامه می دادند.

منشی دادگاه صورت جلسه دادگاه عادی را منشی بر تشکیل اولین جلسه برای رسیدگی به اتهام منم ردیف یک، دکتر محمد مصدق و منم ردیف دو، سر نوب بدون کت می ریاحی مروط به و فایح ۲۵ تا ۲۸ مرداد، با ذکر اساسی دادستان و دادستان و وکلای مدافع هرات کرد و ماده ۱۹۳ قانون دادرسی و کبر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ را جمع به ادب و سکوت نمایشان و رعایت نظم جلسه و کبر متهمین از ماده مرور از طرف رئیس دادگاه را یادآور گردید.

رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق: خود را معرفی کنید.

ج: دکتر محمد مصدق، فرزند هدایت، محل: نخب و ویر فانی، مذهب: از آن آنها پیر سید. [اشاره به سر نوب آزموده، دادستان، سر نوب آزموده گفت: «شما» ملقب: اهل ایران.

س: عیال و اولاد دارید؟

ج: بله آقا، بله دارم.

س: پیشه کفرتی درید؟

ج: تا امروز که ندارم، حالا بی...

س: شماره شناسنامه؟

ج: ۲۰۹۷

س: سن؟

ج: ۷۲ یا ۷۳ سال.

رئیس [خطاب به سرتیپ ریاحی]: شما هم خود را معرفی کنید.

سرتیپ ریاحی: تفسی ریاحی. شغل: افسر. ملیت: ایرانی.

س: عیال و اولاد دارید؟

ج: بله، دارم.

س: پیشینه کیفری؟

ج: پیشینه کیفری ندارم.

س: شماره شناسنامه؟

ج: ۲۰۹۹۸

س: سن؟

ج: ۴۴ سال.

رئیس دادگاه ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش را مبنی بر اینکه منعم در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود باشد و آنچه را برای مدافعه مفید می‌دانند در موقع اظهار دارد و اخطار به وکلای مدافع که برخلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی بکنند و مدافعات خود را باید با نزاکت بیان نمایند تذکر داد و سپس ماده ۱۹۵ قانون مزبور را به شرح زیر قرائت کرد:

ماده ۱۹۵ - چنانچه منعم دلائی بر عدم صلاحیت دیوان حرب یا حصول مرور زمان داشته باشد و یا تحقیقات را ناقص بداند، باید قبل از ورود در دادرسی ایراد نماید. و همچنین در مواردی که خود دادگاه تحقیقات را ناقص تشخیص داده با ایراد مرور زمان یا عدم صلاحیت را وارد دیده باشد منوجه آن شده باشد پس از استماع اظهارات دادستان و منعم یا وکیل مدافع فرار منقضی بر حسب مورد راجع به تکمیل تحقیقات یا حصول مرور زمان یا عدم صلاحیت صادر خواهد کرد.

اکنون به آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود که به موجب ماده ۱۹۵ چنانچه تذکری درباره عدم صلاحیت دارید بگویید تا به آنها رسیدگی شود.

دکتر مصدق [به صدای بلند]: ایراد دارم. [از جا بلند می‌شود] قبلاً لازم است به عرض دادگاه برسانم که اگر من می‌گویم سیاست خارجی در این کار دخالت دارد، مرادم این نیست که سیاست خارجی با اشخاصی که فعلاً در این جلسه عملیاتی می‌کنند ارتباطی داشته باشد. برای خود من یک واقعه‌ای روی داده که ناچار از عرض آن می‌باشم. آن واقعه این است که در دوره پانزدهم تقنینه وقتی که انتخابات نهران شروع شده بود عده‌ای به خانه من آمدند و گفتند: «فردا بیاید در مسجد شاه و بیاناتی بکنید و مردم را متوجه بکنید به اینکه انتخابات آزاد است و دولت حق دخالت ندارد.» من هم دعوتی از مردم نهران برای حضور در مسجد شاه کردم.

رئیس: بنده استدعا دارم اگر در موضوع صلاحیت دادگاه ایرادی دارید بفرمایید و دفاعتان را بعد بکنید.

دکتر مصدق: آقا! همه‌اش مربوط به صلاحیت است. کتاب قانون را مرحمت بفرمایید تا بسنده عرض کنم. خواهش می‌کنم ماده ۱۹۴ را فرانت کنید.
منشی دادگاه:

ماده ۱۹۴ - پس از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه نام و نام خانوادگی و درجه سن و محل اقامت متهم را پرسیده و منشی دادگاه در برگهای صورت جلسه می‌نویسد، بعد متهم را مخاطب ساخته و به او تذکر می‌دهد که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده و آنچه را برای مدافعه مفید می‌داند در موقع اظهار دارد. پس از آن به وکیل مدافع متهم اخطار می‌کند که بر خلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی بکند و مدافعات خود را با نزاکت بیان نماید.

دکتر مصدق: ماده‌ای که مربوط به ماهیت است مربوط به بعد است. ماده ۱۹۴ همین مقدمه است که می‌گوید آنچه برای مدافعه مفید می‌داند. و متهم برای تبرئه خودش باید هر چه را مفید می‌داند بگوید. اگر نگذارند او حرف بزند به متهم ظلم شده. آقا! من اعتراض دارم آقای سرلشکر! اینها همه مقدمه است. وقتی می‌خواهیم بگوییم می‌رویم نهران، باید مدماتنی بچینیم که چرا به نهران می‌رویم. [زنگ رئیس] آقا اجازه بدهید صحبت کنم آقا. یک دقیقه

در خلال این مدت عکاسان و فیلمبرداران از محاجه بین الاتین و مدت کوتاه فاصله اخطار استفاده کردند و شروع به عکس برداری و فیلم برداری نمودند. صدای فیلم برداری و نور فلاشها صحنه دادگاه را به خود اختصاص داده بود. در این وقت سرتیپ آزموده به با خاست و با کسب اجازه از رئیس دادگاه شروع به صحبت کرد. سرتیپ آزموده: با نهایت احترام به عرضی نیمسار ریاست دادگاه می‌رساند: در اولین جلسه دادرسی پرونده آقای دکتر محمد مصدق و نیمسار سرنیپ ریاحی، مناسفانه ملاحظه می‌شود که اولاً خبرنگاران محترم جرأید و عکاسان رعایت نمی‌فرمایند که این محل، محل دادرسی است نه صحنه تئاتر و نمایش. صدای دوربینهای آنها و نور دستگاههای آنان به طور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه خطیری که دارد باز می‌دارد. به همین مناسبت از نیمسار ریاست دادگاه تقاضا دارم رعایت نظم را فرموده و تذکر لازم را بدهند و از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنند.^۲ ریاست محترم دادگاه با شایستگی هر چه نامنر طبق اصول قانونی اعلام فرمودند: «متهم [او متهم را با کسر «ا» ادا کرد. فوراً دکتر مصدق گفت: «آقا! منم با کسر «ا» صحیح نیست، غلط فرمودید.» چند نفر خندیدند] یا وکیل مدافع هرگاه ایرادی به صلاحیت دارند بیان نمایند.» در اینجا ملاحظه می‌شود که متهم ردیف یک آقای دکتر محمد مصدق در مقام اجرای امر ریاست دادگاه، راه انحراف را در پیش گرفت. پس مواد قانون مربوط به دفاع راجع به صلاحیت را فرانت و تفسیر نمود (مواد ۱۹۴، ۱۹۵ و ۱۹۷ که مربوط است به رسیدگی در ماهیت).

رئیس: خواهش می‌کنم همان‌طور که آقای دادستان تذکر دادند اقدام نمایید.
دکتر مصدق: جناب آقای سرلشکر، متهمی که شما می‌خواهید او را نبرئه کنید با حکم اعدامش را صادر کنید، باید از خودش دفاع کند. حالا جناب عالی می‌خواهید از آن مرد [اشاره به دادستان] مشورت کنید. [با نهایت عصبانیت و با آوایی بلند روی میز کوبید] من به صلاحیت آن مرد هم اعتراض دارم تا جناب عالی بدانید من بیش از اینها به قوانین آشنا هستم. [اشاره به سرنیپ آزموده] ایشان لیسانسیه نیستند؟
سرتیپ آزموده: حق ندارید این سوال را بکنید.

دکتر مصدق: ایشان شاید هیچ معلومات نداشته باشند وئی من پنجاه سال است که عمری را در قانون می گذرانم. چطور می شود در این نالار که این طور مجلل و باشکوه است حرفی بر خلاف قانون بزنم؟ پس گوش بدهید. باید یک چیزهایی به عنوان مقدمه گفته شود و آن مقدمه را بگویم و بعد قانون اجرا شود. آقا، همه اش مربوط به قانون است. وئی متن قانون را بدون مقدمه نمی شود توضیح داد. شما افسر هستید؛ اگر مقدماتی برای جنگ تهیه نکنید می شود جنگ کرد؟ باید مقدماتی برای جنگ تهیه کنید؛ غذا حاضر کنید، چادر آماده نمایید، وسایل را تماماً رو به راه سازید. بعد برای جنگ تشریف ببرید. بدون تهیه مقدمات حتماً شکست می خورید.

رئیس: اجازه می دهید جواب عرض کنم؟ مقدمات در جنگ همان طور که فرمودید درست است. مقدمات دادگاه هم همین است که به نقص پرونده ابرادی اگر دارید بفرمایید تا در صورت مجلس فید شود، و البته ما قانون را اجرا می کنیم. بفرمایید، آن وقت گوش ما و وجدان ما به حرفهای شماست.

دکتر مصدق: جناب تیمسار، وقتی می خواهم اعدام شوم چکار دارم که شما مأموریت دارید می خواهید سرورید.^۴ اگر می خواهید جواب ندهم، می روم و شما هم حکم اعدام را صادر کنید.

رئیس: راجع به این سه سوالی که رسماً در صورت جلسه فید شده و به عرض رسید فعلاً جوابی نمی دهید؟
دکتر مصدق: کدام سه سوال؟

سرهنگ بزرگمهر: سه سوال عدم صلاحیت، نقص پرونده و مرور زمان.

دکتر مصدق: اجازه بده آقا موضوع اعتراض به صلاحیت دادگاه مقدمات دارد و تا مقدمات را نگویم و نسا صفری و کیری ترتیب ندهم، حضار چه می فهمند که حرف من صحیح است. اجازه بفرمایید من اعتراضات خود را در مورد آن مرد بکنم. اگر تصدیق فرمودید، در صلاحیت دادگاه صحبت می کنم.

رئیس: افسران میرغضب نیستند و جناب عالی مختار هستید که فرمایشات خود را بفرمایید.

دکتر مصدق: هر کاری دلنان می خواهد بکشد.

رئیس: ما گوش داریم، وجدان داریم و حضرت عالی هم فرمایشات خود را بفرمایید. شما حق ابراد عدم صلاحیت یکی به دادگاه و یکی به دادستان دارید.

دکتر مصدق: ای کاش عملیات این آقای سرنیب آزموده از قانون منحرف نبود. ایشان لوایح قانونی را در اصلاح ارتش که بسیار اثر نیکویی داشت از قبیل اینکه دادستان باید معلومات حقوقی داشته باشد و درجه تحصیلاتشان از لیسانس کمتر نباشد و غیر قابل تغییر باشد که با نهایت استقلال و آزادی عمل کند و هر کس از نظر اجرای مفاصد خود دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید، به استناد یک تصویب نامه مبهمی که در هیئت وزیران صادر شده بود^۵ زیرا گذاشت و اجرا نکرد. در صورتی که هیچ وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات لایحه ای تصویب ننموده ام. لوایح قانونی من قبلاً در روزنامهها منتشر می شد و در جلسه علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می گردید که آنها را به کمیسیونهای مربوطه خود ارجاع می نمودند. چنانچه یکی از این لوایح بر خلاف قانون، با خارج از اختیارات تصویب شده بود همان نمایندگان که شدیداً با من مخالف بودند و می خواستند از من سلب اختیار کنند، در مجلس اظهار می نمودند و توضیحات لازم را می دادم؛ و اگر معلوم می شد که از حدود اختیارم تجاوز کرده ام هرگز راضی نمی شدم که دیگر از آن اختیارات استفاده کنم، ولو اینکه منجر به سقوط دولت می گردید.

ای کاش تیمسار به همین درجه هم قناعت فرموده بودند. اکنون با کمال تأسف عرض می کنم. توجه فرمایید تیمسار سرلشکر محترم برای همان مواردی هم که بر طبق لوایح اینجانب نفیض شده بود و ایشان آنها را زنده

کرده‌اند. احترامی فائق نشده‌اند. بنده یک لویح قانونی تصویب کردم. [حذف] محاکم اختصاصی را، چه در دیوان کبیر و چه دادگاهی که در مالیه بود و چه دادگاهی که در وزارت جنگ برای اشخاص غیر نظامی بود، در لایحه حذف محاکم اختصاصی گذراندم. مفررات دیگری هم که در ارتش بود نقض کردند. نیمیستار آمدند و رفتند با خودشان تصویب‌نامه مبهمی نوشتند که اختیارات من فقط مربوط به تشکیلات وزارت جنگ بوده و آنها که مربوط به غیر مواد قضایی است من آنها را حق تصویب نداشتم و از اختیارات قانونی تجاوز کرده‌ام. در ماده واحده^۱ راجع به اختیارات من مصرح است که متن آن عیناً نقل می‌شود:

به شخص آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لویحی که برای اجرای مواد نه‌گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

- ۱) اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها
 - ۲) اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تفریل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر مستقیم
 - ۳) اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی
 - ۴) بهره‌برداری از معادن نفت کشور. با رعایت قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت
 - ۵) اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری
 - ۶) ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله وضع عوارض
 - ۷) اصلاح قوانین دادگستری
 - ۸) اصلاح قانون مطبوعات
 - ۹) اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی
- تصویب شده است تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را منتهی در طرف شش ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده است لازم‌الاجرا می‌باشند.

خوب توجه بفرمایید سمت آخر را آقای رئیس محترم دادگاه که ما تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشود لازم‌الاجرا است. پس یک قانون است. تصویب‌نامه هیئت وزیران با روی یک قانون گذارده است. جناب ایشان [اشاره به سرتیپ آزموه] آقای رئیس، به موجب یک چنین تصویب‌نامه‌ای آمدند و تمام تشکیلاتی را که من داده بودم منحل کردند. خوب بعد چی گفتند؟ گفتند چون این تشکیلات را منحل کرده‌اند، پس قانون دادرس ارتش به جانی خود و به قوت خود باقی است و باید اجرا شود. [در این موقع دکتر مصدق که به حالت ایستاده روی میز خم شده بود کاملاً خسته به نظر می‌رسید] خسته شدم. اجازه دهید بنشینم. نمی‌توانم بایستم، به خدا نمی‌توانم. رئیس: آقا اسندعا می‌کنم، خواهش می‌کنم بنشینید.

دکتر مصدق [با شوخی]: راستی از نه دل و با میل اجازه می‌دهید؟

رئیس: با نهایت میل. [دکتر مصدق نشست.]

دکتر مصدق: ماده ۲۲ همان قانون منسوخه دادرسی و کیفر ارتش به موجب لوایح من که ایشان می گویند به فوت خود باقی است می گوید: «در معیت هر دیوان حرب یک بازپرس و یک دادستان و یک منشی موجود است.» بنابراین هر دیوان حربی یک دادستان مخصوص دارد که باید به وظیفه خود عمل کند و دادستان ارتش و یا به قول آقای سر تیب آزموده دادستان کل ارتش وظیفه ای غیر از این دارد که باید انجام دهند. یعنی دادستان نمی تواند هم کیفرخواست را تنظیم کند و هم ناظر جریان دادگاه باشد و دو کار که باید دو شخص مختلف انجام دهند این آقا هر دو را خودشان می خواهند بجا آورند. همچنین طبق همان قانون منسوخه، دادستان ارتش باید در محل اداره دادرسی که در مرکز تشکیل می شود انجام وظیفه کند نه در نالار آئینه سلطنت آباد.

آقای رئیس دادگاه، این شخص رجال منکک را زندانی کرده اند. آنها در این سرما تلف خواهند شد. [با حالت تأثر شروع به گریه کرد؛ سپس به سخن ادامه داد] حالا یک مطلب دیگر اینکه ایشان نمی توانند در دادگاهی که متهم تا روز ۲۸ مرداد رئیس ایشان بوده است سمت دادستان داشته باشند. بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی ارتش می گوید: «افسرانی که تحت او امر متهم در زمان ارتکاب بزه منسب به انجام وظیفه نموده اند، نمی توانند به سمت ریاست یا کارمندی دادگاه انتخاب یا وظیفه دادستانی یا بازپرسی را عهده دار شوند.» چون آقای سر تیب آزموده آن وقت رئیس اداره مهندسی ارتش بودند و اکنون در این دادگاه می خواهند انجام وظیفه کنند.

حال آقای رئیس دادگاه، خیال می کنید من دیوانه هستم. همه اش که نمی شود روی ماده صحبت کرد. والله اگر شما حکمی بدهید و بگویید «نفهمیدم»، مسئول هستید. اگر کسی محتاج نباشد که کاری انجام ندهد و انجام بدهد، خلاف وجدان رفتار کرده. من باید شما را روشن کنم. شما باید وجدان خود را قاضی کنید. آدم بی غرض از حسرت کسی رنجش حاصل نمی کند. باید گذاشت اگر یک نفر درد دارد یا بغضی دارد بگوید، پس آدم بی غرض، آدمی که می خواهد در مقابل وجدانش شرمینده نباشد جلوی حرف کسی را نمی گیرد. و این آدم با کمال ملایمت صبر و حوصله می کند. امروز همه دنیا منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می دهد. برای شما همچو روزی پیش نیامده و شاید هم پیش نیاید که با دادن یک رأی می توانید یک خدمتی به مملکت بکنید. شایسته نیست که دنیا بگوید، حریف ما بگوید با دست چهار نفر افسر ما را مغلوب کرد. این امر برای شما شایسته نیست. شما باید بروید جنگ کنید و حق ایران را بگیری. شانه از زیر خدمت خالی نکنید. تمام اینها می گویند دوتی که ما [با آن] مبارزه می کردیم هر جا رفت یک نفر آدم پیدا نکرد و همه گفتند ما حاضر نمی شویم یک ملت مظلومی مثل ایران را از بین ببریم. [با حالت تأثر شدید و در حال گریه] ولی همه عوامل در این مملکت است که مقاصد بیگانه را انجام دهند.

رئیس دادگاه با قطع کلام دکتر مصدق و با عصبانیت از جای خود برخاست و گفت:

آقا ما مقاصد بیگانه را انجام نمی دهیم. ما سر بازیم. [چند نفر از تماشاچیان کف زدند] آقای دکتر مصدق، به ما اهانت نکنید! خیلی بد است که بگویید ما مقاصد بیگانه را انجام می دهیم.

دکتر مصدق: شما اگر ندانید...

رئیس: ما همه وطن پرست هستیم. این حرفها صحیح نیست. ما به خاطر شیخو خیت به شما احترام می گذاریم.

به خاطر داشته باشید این مجلس روضه خوانی نیست.

دکتر مصدق: ما این روضه خوانی را در شورای امنیت هم کردیم. جمله شرطیه اگر است و من با اگر هزار

حرف می‌زنم. این بود اعتراضات ما نسبت به آن مرد که حق نشستن در دادگاه را ندارند و باز تکرار می‌کنم حق ندارند.

سرتیپ آزموده؛ با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: برای دادستان ارتش مایه بسی تأسف و تأثر است که یکی از ابناهای این وطن که خود را تحصیل کرده و دکترای حقوق می‌داند، نه رعایت موازین قانونی را می‌کند و نه از اهانت به یک عده سرباز و جانباز فروگذاری می‌نماید. به هر حال همان طوری که عرض شد در این قسمت عرضی ندارم جز ابراز تأسف.

نمی‌دانم بیانات متهم را از کجا جوابگویی کنم. چون روی یک ماده قانون دادرسی و کیفر ارتش چه در ضمن بیانشان و چه در خانمه بیانشان بحث نمودند و تذکر دادند. اینجانب اولین پاسخ را به آن بیان متهم می‌دهم: بیان این بود که به استناد بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش، دادستان این دادگاه که دادستان ارتش است نمی‌تواند انجام وظیفه کند. این بیان آقای مصدق، دکتر در علم حقوق، که دادستان ارتش را بیسواد می‌خواند به نظر می‌رسد مانند بیانات دیگرشان باشد. باز هم بهترین عبارت این است که گفته شود مایه تأسف است. اگر بند ۶ ماده ۳۷ دادستان ارتش را از انجام وظیفه باز دارد، به طور قطع دادرسان محترم این دادگاه نیز مشمول همان بند هستند. زیرا این متهم می‌گوید: «من وزیر دفاع ملی بودم. دادستان ارتش رئیس اداره مهندسی ارتش بود و مرنوس من بوده. بسدین مناسبت حق ندارد در این دادگاه دادستان باشد.» ایشان اشیاء می‌کنند. معلوم می‌شود ایشان و وکیل مدافعشان، که حقاً باید وکیل مدافع موکل را ارشاد نماید، کیفر خواست دادستان ارتش را قرائت ننموده‌اند که دادستان ارتش مدعی است که این متهم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه ۳۲ باغی بوده، و نفهمیده‌اند که دادستان ارتش کیفرخواست صادر نموده که در ایام ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد باغی بوده است. و بنابراین جای تردید نیست که دادستان ارتش امروزی که آن روز رئیس اداره مهندسی ارتش بوده این تنگ را نداشت که مرنوس باغی باشد و دادستان ارتش در آن چهار روز این متهم را وزیر دفاع ملی نمی‌داند که او در این دادگاه محترم بگوید: «من وزیر دفاع ملی بودم و دادستان ارتش مرنوس من بود.» همه بیانات این متهم از این قبیل است. ملاحظه فرمایید ایشان بین حرف من حرف می‌زند و عوامفریبی می‌کند. گاه خود را به گریه می‌اندازد. رعایت نزاکت را هم نمی‌نماید. او مرا بیسواد می‌خواند غافل از اینکه هرچقدر دادستان این دادگاه بیسواد باشد، ظاهر امر این است که به قول «اگرهای» شرطی ایشان اگر چنین حقیقتی باشد باز این به نفع متهم است و این دیگر ایراد ندارد.

عنوان نمودند که به استناد ماده ۱۰ قانون دادرسی ارتش دادستان ارتش حق ندارد در دادگاه حاضر شود. یک عبارت بهتر از این هم فرمودند و آن این بود که اظهار داشتند: «دادستان ارتش در اداره دادرسی ارتش که در پایتخت تشکیل می‌شود باید انجام وظیفه کند. چرا به نالار آئینه سلطنت آباد آمده است؟» بنده تصدیق می‌کنم که این نالار آئینه جای خدمت اصلی دادستان ارتش نیست. ولی چه باید کرد؟ چون ایشان در نالار آئینه تشریف دارند، بناچار بنده هم باید در محبتشان در نالار آئینه باشم. اساساً اگر فرمایشات این آقای نوجه فرموده باشی بنده حق ندارم از چهار دیواری دادرسی ارتش جایی بروم، چون ماده ۳ قانون دادرسی ارتش نوشته است که دادستان ارتش در اداره دادرسی ارتش انجام وظیفه می‌کند.

اظهار کردند هر دادگاه یک بازرس و یک دادستان دارد و نتیجه گرفتند دادستان ارتش نمی‌تواند در دیوان حرب انجام وظیفه کند. این اظهار هم از یک دکترای حقوق بسیار بسیار شنیدنی است. هر چند این اظهار حاجت به توضیح و استدلال برای رد ندارد، ولی محض اینکه جای سوء تعبیر و تفسیری باقی نماند به عرض می‌رساند که در ماده ۱۵

قانون دادرسی ارتش عیناً آمده چنین است: «دادستانهای نظامی در انجام وظایف محوله به نام دادستان ارتش اظهار عقیده می نمایند.» دادستان ارتش سمت ریاست بر کلیه دادستانها دارد و در وزارت دادگستری هم همین طور دادستان استان یک و دو معاون دارد. دادیار دارد. دستگاهی دارد. حال ببینیم اگر پرونده ای به دیوان جنایی نهران رفت و دادستان استان خودش رفت در دادگاه جنایی و خواست دفاع کند، آیا یک دکتر حقوقی در این مملکت پیدا می شود که بگوید چرا خودش رفت و باید از اطاق مخصوص خود خارج نشود؟ حالا ایشان فرض کنند دادستان ارتش به این دادگاه نمی آمد؛ تصور می کنید چه می شد؟ مطابق همین، دادستان ارتش دستور می داد که مثلاً سرکار سرهنگ اقبالی به نمایندگی من برود و به قول ایشان در تالار آئینه و وظیفه اش را انجام بدهد. تردید ندارم اگر این عمل هم می شد این آقا حرف دیگری می زد.

فرمودند که دادستان ارتش رجال مملکت را زندانی کرده است. بنده نمی دانم این آقا در این دادگاه و کیل مدافع است یا متهم؟ آن رجال که در این دادگاه نیستند که این آقا و کیل مدافع آنها بشود. جای تأسف است که حالت نرحم به خود گرفته و گفتند این رجال دارند از دست در می روند و سر ما امروز و فردا آنها را می کشد و حال آنکه این رجال حالشان بسیار از اینجانب و افراد مردم بهتر، وضع گذران زندگیشان خوشتر و از هر حیث آسوده و راحت تر بسر می برند. کما اینکه یکی از آن رجال همین متهم حاضر است که خود می داند به محض اینکه کوچکترین اظهار کسالت می کند، پزشکان درجه اول در بالین او هستند و همه گواهی داده اند که حالشان بسیار خوب است و روحیه شان بسیار قوی. ایشان مرا خوب می شناسند. من بخوبی می دانم که ایشان به محض اینکه اراده کنند گریه را سر می دهند. در همان حال هم با کوچکترین اراده ای فاه فاه می خندند. این واقعاً عجیب است که پیش دادستان ارتش، کسی که او را خوب می شناسد، در مقابل صد نفر تماشاچی، ایشان می گویند رجال مملکت دارند از سر ما از دست می روند. در حالیکه تمام این متهمین روزی نیست که چه خود و چه خانواده شان از اینجانب تشکر ننمایند و در نهایت رفاه بسر نبرند.

شرح مبسوطی بیان داشتند که سر نیپ آزموده کلیه لوایح قانونی ایشان را به دور انداخته، خود رفته در دادستانی ارتش نشسته و هر کاری دلش می خواهد می کند. این مفاد فرمایششان بود. در این مورد به طور کلی به عرض می رساند که سر نیپ آزموده یک نفر سرباز است. حال اگر قانون با روح این متهم سازگار نیست، به سر نیپ آزموده مربوط نیست. [مصدق خندید] هر چند اینجانب برنامه کارم در اینجا این است که اساساً به موضوعاتی که خارج از حدود ادعایی است که نموده ام جواب ندهم، ولی چون این اعلام را نموده ام و اکنون برای اولین بار است که اعلام می کنم، مختصری راجع به این ایراد آقای مصدق [دکتر مصدق گفت: «آن مرد دکتری را هم از من سلب می کند»] که بلافاصله سر نیپ آزموده کلمه «دکتر» را اضافه کرد. [ذهن دادگاه محترم را روشن می سازم.]

آقای دکتر مصدق دستگاه قضایی ارتش را به روز سباهی انداخته بودند. توابعشان نه با اصول نظامی منطبق بود نه با اصول قضایی و نه در هیچ نقطه دنیا نظیری در امور نظامی مانند لوایح ایشان وجود نداشت. مثلاً در همه دنیا ارتش نمی تواند وجود خارجی داشته باشد جز بر مبنای انضباط. ارتش امریکا، فرانسه، روسیه، انگلستان، آفریقا و سویس که ایشان دکترای حقوق از آنها هستند و همه ارتشها از ازمینه قدیم تا امروز سر وجودشان روی انضباط است و تا دیانت خواهد بود. اگر در ارتشی انضباط نباشد اساساً آن جماعتی که گرد هم جمع شده اند نام ارتشی به خود نمی گیرند.

این آقا قانون وضع کرده بود که اگر افسر قضایی مثلاً در تربت جام یا یک نفر افسر قضایی ارتش در خیابان

محکم یک سبلی به گوش فرمانده تیپ بزند، آن فرمانده حق ندارد اصلاً به او بگوید: «چرا به گوشم زدی؟» قانون این آقا مراسم بر این پایه بود. این آقا قانون وضع کرده بود و عملی ساخته بود که در دستگاه قضایی ارتش چند نفری غیر نظامی ریاست کنند که درست شبیه این است که بنده بیسواد بروم در دستگاه قضایی دادگستری با لباس سرتیپی انجام وظیفه کنم. این آقا ضمن آن قانون رشوه‌های خوبی هم داده بود. مثلاً این قانون است و خلاف نمی‌گویم و ناچارم صریحاً بگویم طبق قانون اساسی در تمام کشور ایران یک دیوان کشور وجود دارد. مناسفانه تاکنون از این آقا کسی نپرسیده که «به چه مناسبت در دستگاه قضایی ارتش قانونی وضع کردی که صریحاً نوشته‌ای دستگاه قضایی ارتش یک دادگاه انتظامی است که رئیس آن با حقوق و امتیازات رئیس دیوان کشور است؟» اینجانب تا این لحظه نفهمیدم که رئیس دادگاه انتظامی ارتش دارای امتیازات رئیس دیوان کشور است، مفهومی چیست. همین لحظه در این کشور پدبخت ما چند نفری افسر ارتش^{۲۲} و چند نفر غیر نظامی^{۲۳} گرد هم روزها جمع می‌شوند بدون اینکه کوچکترین کاری داشته باشند، و روی قانون این آقا، هنوز هم اینجانب پس از سه ماه موفق نشدم که شرآنها را از بیت‌المال مسلمین بکنم. زیرا چند نفری که این آقا دور خود جمع کرده بود و حقوق گزافی به اصطلاح خود قانوناً برای آنها منظور کرده بود، حقوق می‌گیرند و کاری ندارند.

یک رمز دیگر بغای ارتش روی سلسله مراتب فرماندهی است. این ارتش یعنی ارتش ایران یک قانونی داشت و دارد به عنوان قانون دابرسی و کیفر ارتش مصوب دی‌ماه ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی. این قانون از سال ۱۳۱۸ جاری بود و خود اینجانب در عرض سه سال به این طرف و خود این متهم بخوبی شاهد است که من چه زحمانی شب و روز کشیدم که نواقص این قانون رفع شود. این متهم با نهایت بی‌انصافی مرا بیسواد خواند. من از او نمی‌پرسم که در شهریور ۱۳۳۱ که نه شما مرا می‌شناختید و نه من شما را، مگر شما به من طی نامه رسمی ننوشتید که ریاست کمیسیونی را که اعضای را خودتان انتخاب نموده بودید بر عهده بگیرم و قانون کیفر ارتش را اصلاح کنم؟ شما مگر فراموش کرده‌اید. شاید خوش گذرانی سلطنت‌آباد از یاد شما برده باشد، که چه روزها و شبها با آن کسانی که دست‌نشانده شما بودند و می‌خواستند سلسله مراتب فرماندهی را از دستگاه کیفر ارتش بردارند نبرد کردم؟ این سرتیپ ریاضی شاهد هستند که روزی که اینجانب به ریاست اداره مهندسی ارتش منصوب شدم گزارش رسمی به ایشان تقدیم داشتم و یک نسخه هم به این آقا تقدیم کردم و در آن روز نوشتم که این قانون شما چه ضربتی بر پیکر ارتش می‌زند.

این آقا شب می‌خواید و صبح برای ارتش و دستگاههای آن قانون وضع می‌کردند. این برخلاف اصول قانونگذاری است. این ماده ۲۶۸ قانون دابرسی ارتش فلسفه دارد. بدلتخماه آنجا وضع نکرده‌اند. فلسفه‌اش این است که یکی از خصایص دادگاههای نظامی در همه کشورهای جهان رعایت اصل سرعت است. این در همه دادگاههای نظامی جهان اصل است. روی این اصل [است] که دادگاههای نظامی به جرایم نظامی می‌رسند و به جرایمی که با امنیت و آسایش عمومی تماس دارد از قبیل رسیدگی به عمل راهزنان مسلح و توطئه چینیان به هم زدن اساس حکومت و کسانی که بر ضد قدرت سلطنت قیام می‌نمایند. روی این اصل قانون وضع می‌نمایند که هر وقت رأی تجدیدنظر مقرر باشد به دیوان کشور برود باید با اجازه فرماندهی کل قوا باشد.

پس از سقوط مصدق، پس از اینکه فادر متعال این کشور را نجات داد، پس از آن همه غیرت و مردانگی مردم شاه‌دوست نهران و شهرستانها، شیرازه‌ای را که این متهم در دستگاه قضایی ارتش از هم گسیخته بود مقامات عالی‌رتبه در صدد نرمیم آن برآمدند و دوباره سازمان دادستانی ارتش — اداره دابرسی ارتش — را که این متهم از بین

برده بود تأسیس نمودند. به من امر شد که به سمت دادستان ارتش منصوب شوم. بستابه خصلت سربازی و روح فرمانبرداری اطاعت امر کردم. شاید مدت سه ماه باشد که هنوز موفق نشده‌ام بی انضباطی‌هایی را که این‌مرد در دستگاه قضایی ارتش به راه انداخته بود از بین ببرم. مفتخرم که در پرتو همکاری عده‌ای از افسران ارتش که چهار نفر آنان در این دادگاه حضور دارند، توانسته‌ام دکتر مصدق را تسلیم دادگاه نمایم. حالا این آقای دکتر مصدق ناله‌شان برای رجال مملکت بیرون می‌آید و در این دادگاه برای رجال مملکت گریه سر می‌دهد. کدام افتخار برای دادستانی ارتش بالاتر از این است که در مدتی کمتر از دو ماه توانست برای دکتر مصدق و امثال او کیفرخواست تنظیم و آنها را تسلیم دستگاه عدالت نماید؟ به دستور هیئت وزیران کمیسیونی برای بررسی تجاوز از ۹ ماده اختیارات تفویضی مجلس شورای ملی تشکیل گردید.^{۱۴} به علت اختصاصی بودن محاکم نظامی نظر دادند حق دخالت در دستگاه قضایی ارتش را نداشته زیرا به موجب اصل ۸۷ منم قانون اساسی مجاز نبوده است.

سوابقی از شعبه ۹ دیوان عالی کشور در دست است که قرائت می‌شود:

شماره ۱۷۱۹۵ مورخ ۳۲/۷/۱۱ دفتر دیوان عالی کشور به دفتر قضایی ارتش راجع به درخواست فرجامی سیاوش امین ناطقی که به لزوم تصویب بزرگ ارتشداران فرمانده ا شماره شده (ارجاعی دادرسی ارتش به دیوان کشور).

ساعت ۵/۳۰ تنفس داده شد. دکتر مصدق قبای برک خود را از تن بیرون آورد، زیر سر گذاشت و روی نیمکت به امتراحت دراز کشید.^{۱۵}

در ساعت ۵/۴۵ جلسه دادگاه دوباره تشکیل شد. سرنیب آزموده در پی اظهارات گذشته خود ادامه داد: شعبه ۹ دیوان کشور در باره منحل بودن دادستانی ارتش فسانون مصوب ۱۳۱۸ را تأیید و از این رو فسانوناً کیفرخواست صادر و انجام وظیفه قانونی می‌نمایم. گریه، صحنه‌سازی و تحریک احساسات دلیل نداشتن حصر قانونی است. اینجا مجلس عزرا نیست. درباره صلاحیت باید خود را مطیع دادگاه دانست.

رئیس: آقای دکتر مصدق اگر اعتراضی به صلاحیت دادگاه دارید اظهار نمایید.

دکتر مصدق: بله بله، خیلی صحبت دارم: باید جواب آقا را بدهم و بعد هم بر صلاحیت خود دادگاه اعتراض کنم. بنده از بیانات آن مرد تشکر می‌کنم. بیانات جامعی بود. خود ایشان می‌دانند من هرگز به مقام ایشان اهانت نکردم. من نسبت به ایشان نسبت بیسوادی ندادم. ایشان فرمودند منم، با کسر «ه»، بنده عرض کردم با این تلفظ صحیح نیست. منم با فتح «ه» صحیح است. ایشان نمی‌دانستند که این موضوع غلط است. این را می‌گویند جهل مرکب که انسان یک چیزی را نداند و خودش هم نداند که نمی‌داند. [خنده حاضرین] به علاوه این نامه‌ای است که خودشان به خط خودشان در تاریخ ۲۲/۵/۳۲ در موقعی که می‌خواستم دادستان وقایع شیراز^{۱۶} شوند، خودشان به من نوشته‌اند: «سرا از این کار معاف کنید. من فاقد هر گونه تحصیلات و سوابق قضایی هستم و یکی از معایب و مفاسد اصلی سازمان قضایی ارتش آن است که افسران بی‌اطلاع در امور قضایی را در کارهای قضایی می‌گمارند.»^{۱۷}

خوب دقت کنید، حضرت آقای سرنیب زاده^{۱۸} ... بیخشنید، سرنیب آزموده که تا این حد خود را بی‌اطلاع معرفی می‌کند، حالا دادستان ارتش شده. بنده که جسارتنی نکردم. خودتان نوشته‌اید که بی‌اطلاع هستید.

[رئیس با نواختن زنگ خواهش کرد که در صلاحیت دادگاه صحبت کند]

دکتر مصدق [با تندی]: آفا شما یک ساعتونیم بعدادستان وقت دادید هر چه دلش خواست بگوید. حالا چرا اجازه نمی‌دهید من حرفم را بزنم؟

رئیس دادگاه: بفرمایید حرفتان را بزنید؛ ولی استدعا دارم مربوط به موضوع باشد.

دکتر مصدق: شما حق دارید از من بخواهید خلاصه حرف بزنم. این اخلاق افسران است... بزنید ازود باشید! چکتم؟ اینجا مدرسه نیست، مکتب نیست، فضاوت نیست. افسر که اهل این حرفها نیست: اهل مباحثه نیست. امر است؛ دستور است؛ زود باشید! آخر قربان اجازه دهید.

رئیس [با خنده]: اینجا مدرسه نیست، ولی فضاوت هست.

دکتر مصدق: آقای رئیس، مجلس شورای ملی به من اجازه قانونگذاری داده که نسبت به این ۹ ماده بنویسم؛ و تا زمانی که لوایح به مجلس داده نشده بود می‌شد اعتراض کرد. ولی بعد از تصویب آنها به وسیله احدی، نسه دیوان کشور، نه تصویبنامه هیئت وزیران، حق القای آن را ندارند.

این آقای محترم [شماره به سرتیپ آزموده] خیلی فهمیده است. خیلی در کار خودش زرنگ است و می‌داند یک هیئت نظامی در اینجا نشسته و من هم هر شب در میان یک مشت نظامی که چهار چشمی مرا مواظب هستند زندگی می‌کنم. می‌خواهد با حرفهای خود نظامیها را علیه من تحریک کند که عصبی بر افسران بنماید که افسران امشب در زندان بلایی به سرم بیاورند که آن سرش ناپیدا است. [خنده شدید حاضرین به علت عبارت «بلایی به سرم بیاورند»] ما گفتیم جرایم نظامی دو قسم است: یکی جرایمی که در حال خدمت است که آنها در صلاحیت دادگاه نظامی است؛ دیگری خارج از آن است که در صلاحیت دادگاه عادی است. اگر افسری رفت و با زن یک سر باز مقاربت کرد، این چه ربطی به امور نظامی دارد که می‌فرمایند من اساس سازمان ارتش را متزلزل کرده‌ام. در اینجا افسر حتماً مثل سایرین باید تحت نظر قضات مطلع و غیر نظامی محاکمه شود. قاضی باید مطلع باشد؛ باید غیر قابل تغییر باشد؛ باید حقوق خوب بگیرد. خیره امر است. سیهبد فرموده‌اند، سر لشکر فرموده‌اند باید فلانی محکوم شود. اگر قاضی بداند کسی نمی‌تواند او را تغییر بدهد. دیگر به این گونه امرها و حرفها نسلیم نمی‌شود. آفا، چرا قاضی انگلیسی در دادگاه لاهه به نفع ما رأی داد؟ زیرا مستقل بود. از چر چیل نمی‌ترسید؛ می‌دانست چر چیل هم نمی‌تواند او را تغییر دهد. بنابراین آزادانه رأی داد. این منطقی من بود. حالا آقای سرتیپ آزموده به من بی‌رحمت هستند، من کوچک شما هستم؛ من فرمانبردار شما هستم. [دکتر مصدق در این جا صدای خود را بلند کرد] آن مرد می‌گفت «فرمان بردار»، با فتح ب؛ ولی یا ضم ب صحیح است. این را هم بداند.

حالا من باید اثبات کنم که این دادگاه صالح نیست. زیرا من نخستوزیر بوده‌ام و باید در دیوان کشور محاکمه شوم. باید توضیح دهم که چرا نخستوزیرم... [ناگهان دکتر مصدق زیست مخصوص و خنده آوری گرفت] آقا، من گلویم خشک شد عاشورا که نیست. رمضان هم که نیست. بگوئید آب بیاورند.

رئیس: چشم، غفلت شده؛ معذرت می‌خواهم. [یکی از افسران جلو آمد و آب نبات بزرگی به دست دکتر مصدق

داد]

دکتر مصدق: ولم کن یا با! آب بیاور گلویم ترکید. [رو به سرتیپ آزموده با طعنه] اجازه می‌دهید آب بیاورند؟ سرتیپ آزموده [با خنده]: قربان، وقتی که جوجه می‌آورند، آب که چیزی نیست. [همه به خنده افتادند. گیلان آب را که آوردند لاجرم سرکشید و با زبان لب و دهان خود را مالش داد.]

دکتر مصدق: به به، خوب [«خُب» کشیده] الحمدالله که از آب هم مضایقه کردند کوفیان... نشد! [خنده شدید]

حاضرین!

آقایان بدانید که محکومیت ناشی از ایمان و عقیده موجب بنای استقلال مملکت می‌شود و باعث افتخار من است. از بینم ببرند همه می‌فهمند.

باید مقدمه‌ای عرض کنم که بشود روی حرفهای من قضاوت کرد و اگر جنبه سیاسی جرم معلوم شود ممکن است جنبه قضایی آن خودبه‌خود منتفی شود. راجع به جریانات ۲۲ تا ۲۵ مردادماه:

کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور بهم می‌رسانند چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین، دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این هم فناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه دار را همان‌جا ببینند. مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح شود، آقای سرنیب آزموده اظهار نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ دستخط عزل اینجانب از نخست‌وزیری به این جانب ابلاغ شده و از آن به بعد رسمیت نداشته‌ام به اعمال خلاف قانونی که به عقیده ایشان اینجانب از آن شب به بعد مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید. و من هم در جواب عرض می‌کنم که نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی محاکمه نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست. در صورتی که مطلب به این سادگی نیست که گفته شد؛ و در بسیاری موارد متهم باید آن قدر توضیح بدهد تا کمترین تردیدی در صلاحیت یا عدم صلاحیت دادگاه نماند، خصوصاً جرمی که به من نسبت داده شده از جرایم سیاسی است. دفاع از این قبیل جرایم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد: یکی سیاسی و دیگری قضایی. بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه سیاسی سبب شده که جنبه قضایی دفاع به‌خودی خود حل شود و جای شک و تردید باقی نگذارد. این است که در این مقدمه مطالبی به‌طور اختصار عرض می‌کنم که در مستمعین و قارئین یک سابقه ذهنی ایجاد کند تا در مطالبی که بعداً عرض می‌شود دچار اشکال و تردید نگردند.

برای اشخاص بی‌فرض و آنان که طالب حقیقتند هر قدر بیشتر توضیح داده شود بیشتر خوشوقت می‌شوند، چونکه می‌خواهند نزد خدا و وجدان مسئول نباشند. امیدوارم که آقایان قضات اجازه فرمایند اینجانب درست توضیحات خود را بدهم و چنانچه باز هم محتاج به توضیحات شد و دادگاه لازم دانست داده شود و مطلب از ابهام درآید و بکلی روشن گردد.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه مرا نبرئه کند و از تزییقانی که هر زندانی دچار آن هست راحت شوم. زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومینی که نتیجه مبارزه آزادی و استقلال مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند؛ بلکه موجب خوشوقتی است و افتخار من است. بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین جانی دارم؟ اگر در زندان مرا از بین ببرند همه خواهند فهمید که دست چه اشخاص و چه سیاستهایی در کار بوده است. در صورتی که خارج از زندان کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چطور از بین برده است؟ پس دفاع من فقط از دو نظر است: اول آنکه ثابت کنم که با چه استدلال یک عده از رجال وطن پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد به‌جای اینکه تشویق شوند گرفتار حبس و زجر کرده‌اند؛ دوم اینکه با چه لطایف‌العیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به‌نتایج نیکویی رسیده‌اند از بین ببرند، و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و عماد آنها بکنند.

اکنون می‌خواهم عرض کنم در انتهایی که به من نسبت داده شد سه چیز اگر درست روشن شود حق و حقیقت معلوم می‌شود و هیچ کس در اینکه اتهام آیا وارد است یا نیست تردید نمی‌کند.

اول اینکه معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و اینکه آقای سرنیپ آزموده ذیل عدد ۵ و ۹ کیفرخواست آنرا کودتای دروغی گفته‌اند، صحیح است یا نه.

اگر کودتا نبود، (۱) چرا دستخطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است ساعت ۱ بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از اینکه می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه اجرای آنرا فراهم کنند که یکی از آن حرکت بعد از نصف شب بود که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کودتا در آن ساعت همه جا رفتند و هیچ‌یک از قوای تأمینیه به من گزارش ندادند، چیز دیگری هم بوده است؟ (۲) چرا قبل از دستگیری من آقایان وزیر خارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیر کزاده نماینده مجلس شورای ملی را در شمیران در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟ (۳) چرا سیمهای تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا سیم تلفنخانه بازار را قطع و اشغال نمودند؟^۲ اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرنیپ آزموده بفرماید برای اجرای کودتا چه کاری غیر از اینها باید کرد و اگر این عملیات مشمول اصل ۱۳ منم قانون اساسی راجع به مصونیت مسکن و ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ماده ۱۶۸ قانون مجازات عمومی راجع به مواضعه برای ارتکاب جرم و ماده ۱۹۳ همان قانون راجع به توقیف غیر قانونی نیست مشمول کدام یک از مواد قانون مجازات عمومی هستند؟

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که عده‌ای نظامی مرتکب این اعمال بشوند و عمل آنها مشمول هیچ‌یک از مواد قانون مجازات نباشد و آقای سرنیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌داند آنها را تعقیب نکنند و آنها هم خلعت بگیرند و یک عده بیگناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آنها دیده نشده، زندانی و تسلیم دادگاه شوند. به خدا یک کلمه از این حرفها را جواب ندارید بدهید، و خودتان هم می‌دانید که ~ اب ندارید.

دوم اینکه معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ منم قانون اساسی مورد استناد کیفرخواست عیناً نقل می‌شود: «عزل و نصب وزرا باموجب فرمان همایون پادشاه است» که این اصل غیر از یک جنبه تشریفاتی اثر دیگری ندارد. این مثل این است که خریدار و مشتری در خارج معامله می‌کنند، حرفهایشان را می‌زنند و بعد برای انجام تشریفات به محضر می‌روند و محضر فرمان و سند صادر می‌کند. فرمان شاه هم تا همین اندازه فقط جنبه تشریفاتی دارد و بس. و مصلحت مملکت هم در همین است که شاه مداخله در کارها نداشته باشد تا مسئول فرار نگیرد.

اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و یا نصب نماید. مشروطیت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند. چنانچه به اصل ۴۴ منم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود این اصل که در جمله اول خود می‌گوید «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است» و در جمله ثانی که «وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند»، وزرا را مسئول مجلسین نموده است. چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت دخالت می‌کرد و مسئول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد مسئول هم بود.

هر شخص مسئول که کاری برخلاف وظیفه و مقررات نمود باید مورد پیرشش و مواخذه واقع شود و این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت، مخالف و برخلاف مصالح و منافع شخص پادشاه هم بود. و بهمین جهت است که گفته‌اند: «پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت». بنا بر این وزرا مسئول مجلسین هستند که هر وقت کاری برخلاف قانون یا مصالح مملکت بکنند، مجلسین آنها را استیضاح کنند و دولت را ساقط نمایند و شخص دیگری را

برای نصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به او رأی تمایل بدهند. چنانچه قبول نمود، «به موجب فرمان همایون پادشاه» نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات بیشتری در این باب می‌دهم.

در دوره فترت، یعنی فاصله بین مجلسی که مدت قانونی آن منقضی شده و مجلسی که باید بعداً افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد و خارجیها فشار می‌آوردند و نظریاتی داشتند استعفا می‌داد و چون مجلسی نبود که رأی تمایل بدهد پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را موشح می‌کرد. هیچ وقت دیده نشده که با حضور مجلسین، پادشاه با فرمان، نخست‌وزیری را عزل کند، آن هم با آن تشریفات و با تانک و توپ و مسلسل و دیگری را به جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دستخط است و شب روز ۲۵ مرداد که آن ابلاغ شد، مجلس شورای ملی وجود داشت. پس از شبی که دستخط ملوکانه ابلاغ شد تا ساعتی که خانه من بمباران گردید، دولت اینجانب رسمیت داشته. چنانچه عملی برخلاف قانون از وزرا صادر شده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند نه در این دادگاه. این هم برای دلخوشی آقای رئیس دادگاه که نشریف ببرند و بدانند اینجا جای محاکمه من نیست.

به خدا همه این کارهایی که علیه من شد ظلم است. من یک درب آهنی خیلی محکم جلوی خانه ام گذاشته بودم که باز کردنش لافل یک ساعت طول می‌کشید. ولی آن شب خودم دستور دادم درب را باز کردند و آن جناب افسر رئیس گارد شاهنشاهی با احترام به منزل من آمد. فرمان را که دیدم تصور جعل کردم. معلوم بسود سفید مهر گرفته‌اند و سطرهای آخر را گشاد گشاد نوشته بودند که سطور پر شود. ای کاش فرمان بود و نشان می‌دادم؛ ولی روزی که خانه مرا بمباران کردند، این سند را هم از بین بردند. صندوق آهنی من ساخت روسیه بود. یک خروار و پنجاه من وزنش بود. هیچ کس نمی‌توانست آن را تکان دهد، مگر آنکه چلنگر یا متخصص باشد. با این حال در بلوای آن روز این صندوق را گشودند و قبل از همه اسناد آن را بردند. این سند هم از بین رفت.

به هر حال من که آن جریان توپ و نوپ کشی و این طرز فرمان نویسی را دیدم تصور جعل کردم، و این دو موضوع سبب شد که زیر بار فرمان نروم. به علاوه اعلیحضرت همایونی یک روز شخصاً به من فرمودند: «فلانی اگر روزی بیاید که از من بخواهند کار خلافی علیه مملکت بکنم زبیر بار نمی‌روم و استعفا می‌دهم.» من فکر کردم چه طور در بودن مجلس شاه برخلاف قانون اساسی فرمان عزل می‌دهد. هنوز مجلس بود و بار فراندن منحل نشده بود. بنابراین زبیر بار نرفتم، [دکتر مصدق نگاهی به صورت سرتیپ آزموده کرد و فوراً روی خود را برگردانده و گفت: «نه. نگاه نمی‌کنم، می‌نرمم بدم بیاید.» خنده چند نفر] اگر شاه می‌خواستند من نباشم به خودم می‌فرمودند: «دکتر چون بسرو گمشو! نمی‌خواهم تو باشی.» در این صورت استعفا می‌دادم.

اجرای دستخط اگر اصالت هم داشت، مراد مقابل مجلسین مسئول می‌کرد؛ چونکه بر طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک فرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» غیر از وظایف نخست‌وزیری من وظایف دیگری هم داشتیم که باید انجام دهم و آن بر طبق قانون اختیارات مصوب ۲۰ مردادماه و ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۱، تنظیم لوایح قانونی بود.

اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که این اختیارات به شخص دکتر محمد مصدق که نخست‌وزیر هم باشد داده شده، اینجانب تا ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدنی هم باقی است تا موعد آن منقضی شود، قانوناً نخست‌وزیرم. و مجلس شورای ملی هم اگر در نتیجه فراندن منحل نشده بود و تشکیل جلسه می‌داد، نمی‌توانست به واسطه رأی عدم اعتماد دولت را ساقط کند مگر اینکه اوز قانون اختیارات را ملغی کند و بعد دولت را ساقط نماید؛ چونکه اختیارات

به شخص دکتر محمد مصدق که نخست‌وزیر هم باشد داده شده بود. چنانچه آن اختیارات به دکتر محمد مصدق خواه نخست‌وزیر باشد خواه نباشد داده شده بود، بر فرض اینکه در اصالت دستخط نریدنی نبود و نافذ هم بود و من از کار کناره‌گیری می‌کردم، باز یک وظیفه دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم. پس آنهایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظایف قانونی خود را انجام دهم، باید بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی تعقیب شوند و من بلا تأمل آزاد شوم. اکنون ماده مزبور برای استحضار قارئین عیناً نقل می‌شود:

هر یک از مستخدمین دولت در هر مرتبه و مقامی که باشند، هر گاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی با اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه با هر گونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد قدرت رسمی خود را اعمال کند، از خدمت دولت منفصل خواهد شد.

حال خوب است که آقای سرنیپ آزموده بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه؟ آیا وظیفه قانونی خود را در خصوص تنظیم لوایح قانونی خصوصاً اکنون که مجلس نیست باید انجام بدهم یا نه؟ اگر ایشان جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند و باز به کار خود ادامه دهند، نسل کنونی و نسلهای آینده جواب این سؤال را به ایشان و امر دهندگانشان و به اعقاب ایشان یا به آنان که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند خواهند فهماند که نمی‌شود دیگر بیگانگان را بر این مملکت مسلط کرد و هرگز نخواهند گذاشت که این‌انتهای فعل^{۲۲} را به قول آقای سرنیپ آزموده در کيفرخواست بیگانگان «بر تو من مراد سوار کنند».

سوم اینکه دادگاه حاضر صلاحیت دارد یا نه؟ بر طبق اختیاراتی که مجلسین به من داده‌اند، اینجانب سه لایحه قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که در ۲۰ اردیبهشت ماه ۳۲ به شماره ۲۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌ام و مجلس هم آنها را به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. چنانکه در فاصله بین تصویب لوایح و تقدیم آنها به مجلس، محاکم قضایی چنین تشخیص می‌دادند که لوایح قانونی من در حدود اختیاراتی که مجلسین داده‌اند نیست و یا بعضی از آنها از حدود اختیارات خارج شده است، می‌توانستند از اجرای آنها خودداری نمایند. ولی بعد از تقدیم لوایح به مجلس شورای ملی بر طبق قسمت اخیر ماده واحده مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ که برای مدت شش ماه تصویب شده بود و بعد در ۲۰ دی ماه برای مدت یک سال تمدید گردید. [دکتر مصدق متن ماده واحده را بار دیگر تا آخر قرائت کرد.]

مراد قسمت اخیر این ماده است که هیچ مقامی حتی محاکم قضایی نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی اینجانب خودداری نمایند. متخلفین بر طبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی که عیناً در فوق نقل شد باید مورد تعقیب قرار گیرند. بعد از توضیحات مختصری که راجع به وقوع کودتا و حتی عزل و نصب وزرا و صلاحیت دادگاه داده شد، لازم است شمه‌ای هم از علل اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت اظهار کنم.

رئیس: هنوز هم صحبت دارید؟

دکتر مصدق [با خنده]: به! فربان من خیلی حرف دارم. شما به این زودیه‌ها از دست من خلاص نمی‌شوید. نسا امشب که ارادت نداشتم. حالا می‌بینم چه اندازه خوش‌اخلاق هستید. پس هنوز خیلی باید گوش دهید. بد نیست. این حرفهای من بدرد می‌خورد. [خنده شدید حضار]

تا آخر ساعت رور ۲۴ مرداد هیچ چیز که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد وجود نداشت و روابط دربار با دولت عادی بود. البته اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با بعضی از نظریات من که در خیر مملکت و

شاهنشاه بود موافق نبودند که یکی از آنها راجع به همین اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود که مقامات عالیّه از آن استنباط معنایی می نمودند که مخالف اصول مشروطیت و عادات و سنن پارلمانی سایر ممالک مشروطه است؛ و ضرورت داشت که مجلس شورای ملی این اصل و بعضی از اصول دیگر مثلاً اصل ۵۰ متمم راجع به «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری» را روشن کند تا هیچ کس نتواند از آنها در غیر مورد خود استفاده کند. مجلس با نظر من موافقت نمود و کمیسیون مرکب از هشت نفر از نمایندگان برای اظهار نظر و تقدیم گزارش به مجلس انتخاب گردید. کمیسیون گزارش خود را که گفته شد با موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تهیه نموده بود تقدیم مجلس شورای ملی کرد. ولی دستهای مرموزی نگذاشت آن گزارش در مجلس مطرح شود. و همه روزنامه‌ها مفصل نوشته‌اند و محتاج به قلم‌فرسایی نیست.

نظر دیگر من راجع به ۵۶۰۰ رقبه‌ای بود که از اعلیحضرت فقید به دولت رسیده بود و مجلس شورای ملی در دوره ۱۵ تقنینیه به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی واگذار کرده بود که موقوفه خاندان پهلوی کنند و عواید آن را به مصرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برسانند. چون عواید این رقبات بسا خرج نرسایشهای مأمورین بهره برداری نکافی مخارج مزبور را نمی‌کرد و بهتر بود رقبات مزبور جزو خالصجات دولتی بشود و مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم از بودجه دولت پرداخته شود که برای کسر اعتبار سازمان، هیچ وقت اختلافی بین دربار و دولت نباشد و بعضی اشخاص ناصالح هم به عنوان اداره کردن این املاک و اظهار حسن خدمت همان مشکلاتی را که در زمان شاه فقید برای مالکین املاک مجاور می‌تراشیدند فراهم نکنند. با این فرق که در زمان شاه فقید اگر مشکلاتی فراهم می‌نمودند نتیجه آن عاید دربار می‌شد و در عصر این شاهنشاه عاید مستأجر یا مأمورین بهره برداری، این مطالبی که عرض شد حایز آن درجه اهمیت نبود که موجب اختلاف شود. پس آنچه سبب اختلاف گردید، همان دستخط ملوکانه است که اگر در ساعت متعارف و به توسط اشخاصی که معمولاً دستخطها را ابلاغ می‌کنند به من می‌رسید، جر یکی از سه طریق طریقه دیگر را می‌توانستم انتخاب کنم:

اول اینکه بعد از وصول، بدون تأمل از کار کنار بروم. چون این کار برخلاف مصالح مملکت بود و در مقابل مجلس و مردم یعنی آن دو میلیون مردم روشنفکر شهرها که رأی به افسای دولت دادند مسئول می‌شدم، از کار کناره جویی ننمودم. و بسیار جای تأسف و تعجب است که بعضی اشخاص برای نصیبان مجلسی که طرز انتخاب نمایندگان معلوم است از نظر نفع شخصی خود احترام خاصی فائل می‌شوند؛ ولی در موقعی که مردم خود مستقیماً و بدون هیچ دسیسه و تقلب رأی به انحلال مجلس داده‌اند اهمیت نمی‌دهند و این حکم شرعی «جایی که آب هست نیمه باطل است» را که ضرب‌المثل هم شده از نظر دور داشته‌اند. کیست که بتواند بگوید که افراد مملکت در تعیین مفدرات خود حق ندارند و مجلسی که معلوم نیست نمایندگان آن به چه طرز و طریقه‌ای انتخاب می‌شوند از خود مردم احق و اولی باشند؟

دوم اینکه بگویم اعلیحضرت حق عزل مرا به‌دلیلی که در فوق به آنها اشاره شد ندارند. این کار هم نشدنی بود. چونکه مخالفت اعلیحضرت با دولت در صلاح مملکت نبود. اگر مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و از دولت حمایت می‌کردند، سیاستهای خارجی هم که مبارزه را برخلاف مصالح خود می‌دیدند با دولت مخالفت می‌کردند؛ و اختلاف بین شاه و دولت موجب جنگ داخلی می‌گردید، و دیگر از دولت کاری پیشرفت نمی‌کرد.

سوم اینکه پس از وصول دستخط از کار خارج شوم و بی‌نیازی هم با ذکر علت، همچنان که در نبر ماه ۱۳۳۱^{۳۲} که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ من مخالف بودند دادم، برای اطلاع عموم بدهم. چنانچه مردم می‌خواستند

بمبارزه ادامه دهند، شاهنشاه اوضاع و احوال مملکت را در نظر می گرفتند و هر چه صلاح بود به آن عمل می فرمودند. اگر باز فرمان انتصاب مرا به نخست‌وزیری موشع می فرمودند به کار ادامه می دادم.

زاید می دانم عرض کنم که هر وقت اینجانب می خواستم آزمایشی از افکار عمومی بکنم از مجلسین تقاضای رأی اعتماد می کردم، چون می دانستم اکثریت مجلس با ادامه خدمت من موافق نیست و هر رأسی که می دهند روی افکار عمومی است. لذا بهمراهی و حمایت مردم باز امیدوار می شدم و به خدمت ادامه می دادم.

انتظار همه این بود که پس از کودتا شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که مرتکبین آن تعقیب شوند، نه اینکه «بمنظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج»، به طوری که آقای سرنیپ آزموده در ذیل عدد ۹ کيفرخواست توجه کرده اند، رهسپار بغداد شوند و از آنجا قانون اساسی را حفظ کنند.

آقای عزیز، از خارج مملکت که نمی توان این کار را کرد و این مسافرت را نه فقط در خود مملکت بلکه در صفحات اول روزنامه های امریکا هم به فرار تعبیر می کنند. آیا می توان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغیه برای اینکه مردم از علت مسافرت مسبوق شوند تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده انجام مطالبی که در کيفرخواست ذکر شده برآیند؟ شاهنشاه در چنین روزها باید از خود گذشتگی نشان دهند و نمشیت امور را از دست ندهند. من خود از اشخاص سالخورده شنیده ام که مردم در ادوار سابق در فکر روز شاه‌میری بوده اند که در آن روز نقشه و نظریات خود را به کار ببرند. حرکت بی سابقه شاهنشاه و دوری ایشان از مملکت سبب شد که هر کس برای اجرای نظریات خود راهی انتخاب کند، حرفها و سخنهایی بگوید و نقشه‌هایی بکشد. خوب است آقای سرنیپ آزموده بفرمایند اگر خودشان در رأس دولت بودند چه می توانستند بکنند. آیا دولت می توانست در آن دور روز از افکار تمام احزاب و دستجات مختلف مستحضر شود؟ در این صورت با چه وسیله ای؟ در صورت امکان آیا می توانست مخالفین سلطنت را بدون ارتکاب عمل تعقیب کند؟ از روی چه قانون؟

آقای سرنیپ آزموده نمی خواهند خود را به این آشنا کنند که تنها نه دولت اینجانب بلکه دولتهای قبیل هم که با موافقت سیاستهای خارجی کار می کردند و تحریکات خارجی برای تضعیف دولت وجود نداشت، برای انجام این قبیل امور فاقد وسایل بوده اند. آیا آن مردمی هم که هیچ گونه غرض نداشتند با این مسافرت بی سابقه و ندادن یک ابلاغیه موافق بودند؟ آیا دولت قادر بود که از اظهار عقیده این قبیل اشخاص هم جلوگیری کند؟ اگر این کار شدنی است، چرا اکنون هم که سه ماه از آن روزها می گذرد نتوانسته اند از غلبان افکار جلوگیری کنند؟ تسکین افکار به توقیف و تبعید و شدت عمل فراهم نمی شود؛ و هر چه از این قبیل کارها بشود نتیجه معکوس می دهد و بدتر می شود.

من به قدرت مردم کار کردم و اگر افکار عمومی نبود چطور می توانستم انگلیسها را بیرون کنم؟ چطور می توانستم کنسولگریها را ببندم؟ چطور می توانستم در شورای امنیت فانه شوم؟ به خدا این مردم حق دارند در عداد مردم آزاد جهان باشند. بهر حال شاه رفتند و هرج و مرج ایجاد شد. در نتیجه وقایعی به دست مردم پیش آمد که من نمی توانستم مظلّمه آنها به گردن بگیرم.

نظرم است که روزی محمد علی شاه از من خواست که سوء تفاهمی که با مرحوم آیت الله آقای سید عبدالله بهبهانی داشت و من بهبهانی با آن مرحوم ارتباط داشتم رفع کنم. گفتم: «چه احتیاجی به این کار دارید؟» گفتم که «آیت الله دکانی باز کرده و مناعی می فروشد که آن مشروطه است و مردم خریدارند. شما هم اگر همان متاع را بفروشید دکان ایشان نخته می شود و نه تنها مشتریان ایشان، بلکه مشتریان دکان دیگر هم به شما مراجعه می کنند.» آیا می دانید جواب من چه بود؟ این بود که سرم بوی فرمه سبزی می دهد.

چنانچه آقای سرنیب آزموده فدوی توجه فرموده بودند، هرگز نمی‌خواستند که وقایع روزهای آخر مرداد را که علت آن به عرض دادگاه رسید به حساب من و یک عده همکاران بی‌گناهم بگذارند.
رنیس: با این اظهارات شما در صلاحیت دادگاه، پس برای دفاع چه می‌ماند؟
سرنیب: دفاع موکل من در صلاحیت در ۴۵ صفحه است که نابه‌حال فقط ۹ صفحه آن فرانت شده است.
دکتر مصدق: هنوز خیلی حرف دارم.

ساعت ۸ بعد از ظهر رئیس دادگاه تنفس داد و جلسه آینده به ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان‌ماه ۱۳۳۲ موکول گردید.

حواشی

(۱) روز شروع دادرسی بهر دادگاه عادی و برهه مأمور رسیدگی به اتهامات دکتر محمد مصدق در مقابله با دادگاهی که روز ۱۳۳۲/۷/۱۱ تشکیل جلسه داده و قرار بازداشت دکتر مصدق را به اتفاق آراء تأیید کرده بود تفاوت کلی داشت و رئیس و در ضمن از کارمندان آن عرض شده بودند. رئیس برکنار شده سرلشکر غلامحسین افخمی بود که مدعی دخالت در کودتای ۲۸ مرداد و سوار شدن در تانک و حمله به خانه دکتر محمد مصدق (شماره ۱۰۹ در خیابان کاخ افسلین) شده بود و در این باره مصاحبه هم کرده بود تشکیل دهندگان دادگاه فکر کرده بودند که ممکن است به هنگام تعاضی و صلاحیت این مطالب در دادگاه عنوان شود. لذا سرلشکر قبلی را که بازنشسته بود از بازنشستگی بیرون آورده و بسا انتصاب به فرماندهی سپاه شمال غرب (آذربایجان شرقی و غربی) به ریاست دادگاه تعیین کردند. سرنیب افشارپور و سرنیب تیمور بختیار (که در عین حال فرماندار نظامی تهران و حومه و فرمانده لشکر ۲ زرهی و محافظ دکتر مصدق بود) نیز جانشین سرنیب هوایی سید احمد بلاسید و سرنیب احمد احتشایان شده بودند. با معرفی که به احوال دو نفر اخیر الذکر دارم مطمئن هستم که از روی بی‌میلی به عضویت دادگاه گناهم شده بودند و چون احساس بی‌خاصیتی از کارشان شده بود عرض شد. در هر صورت اجر دنیوی و یا اخروی موافقت با قرار توقیف دکتر مصدق هیچ‌شان گردید.

اما روزگار:

چنان زد بر پساخش پشت بانی که هر خانساک او الفنا جایی

در روزنامه کیهان شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۳۲. شماره ۵۹۱۸ (در صفحه ۶ و صفحه ۱۱) خبر از محاکمه مرتب الوقوع ۱۴ نفر از امرا و اصران بازنشسته رفته بود که در امر تأسیس و خرید کارخانه پاپری سازی ارتش منهد هستند و در آن میان نام سید بارنشته غلامحسین افخمی و سرلشکر باوشسته محمد فدوی دو صدر منهدان بود. فاعثه را با اولی الأیصار!

(۲) روزنامه اتحاد ملی در شماره ۲۹۰ مه‌نشسته ۱۹ آبان ۱۳۳۲ نوشت: «شاید اولین دفعه در تاریخ محاکمات باشد که دبدبیم منهد و پس از حضور اعضای دادگاه به جلسه آوردند... بعدها دیگر این کار تکرار نشد. در جلسات بعد دکتر مصدق در حائیکه سر بازاران مطیع به تفنگ و نیزه از جلو و عقب ایشان را پاسداری می‌کردند و محل زندان به‌ساز دادگاه بدرفه می‌شدند: و بعلاوه، از اینکه بر سر گمهر ریسر بلبل او را بگیرد معاصم به عمل آمد.

۱۳ صورت جلسه هر روز به وسیله منشی پس از رسمیت جلسه فرانت می‌شد. با این فرق که هر روز را با تاریخ و شماره جلسه ذکر می‌کرد.

۱۴ در اولین جلسه دادرسی، در بیانات سرنیب آزموده ذکر عبارت... تعاضاً لازم رعایت نظم را فرموده و تذکر لازم را بدهند... تهدیدی بود بر رئیس و اعضا دادگاه که حواسشان را جمع کند و دکتر مصدق را به حال خود بگذارد. منصفانه باید گفت که سرلشکر قبلی رئیس دادگاه شخصاً مؤدب و خوش‌جنس و علاقه‌مند بود که به دکتر مصدق ادب نشان دهد. روی فشارهای موجود علی‌الظاهر قطع کلام می‌کرد، ولی تهدید سرنیب آزموده هم هشدار می‌بود که مکلف به اطاعت از آن بود.

(۵) اطلاق «آن مرده به سرنیب آزموده» اصطلاحی شد که تا آخر محاکمات در دادگاه فدوی و بعد بد نظر ادامه داشت. شأن سرول اینکه دکتر مصدق قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ و اطلاق لایحه قانونی ۱۳۳۲/۱۱/۱۶ به‌استناد اختیارات شش‌ماهه و یک‌ساله تمدید شده‌اش اصولاً مسوخ می‌دانست. در نتیجه دستگاه دادرسی و دادستانی ارتش را هم غیر قانونی می‌دانست و حاضر نمود به هیچ وجه عنوان دادستانی ارتش

را که پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوباره علم شده بود زنده بداند و زنده کند و سرتیپ آرموده را با آن عنوان بنامد. در تمام لوائی که تهیه شده بود عنوان «داستان ارتش» در خط کشیده بود و بجای آن عبارت «آن مرد» یک مردی و «سرتیپ آرموده» ماند آن را جایگزین «داستان» با «داستان ارتش» نمود و همان طور هم در بیانات شفاهی به کار می‌برد. من هم به عنوان وکیل مدافع دستور داد که نگوییم و من هم نگفتم به اقتضای درجه افسری «آن برده نمی‌خوانند» گفت: ولی همیشه «انیماس» سرتیپ آرموده می‌گفتم و در لوائی هم بعضی سرتیپ می‌باشتم.

۱۶ ذکر جمله «چکار دارم که شما مأموریت دارید می‌خواهید بروید» مسوول به سابقه است. توضیح اینکه سرتیپ سابقاً بنا به سحر روزنامه کیهان در مورد شروع محاکمه مصاحبه‌ای کرده بود که در شماره ۳۱۲۷ مورخ شبه ۱۶ آبان ۱۳۳۲ - یک روز قبل از شروع محاکمه - درج گردیده بود. در آن مصاحبه سرتیپ سابقاً گفته بود: «چون کار ما تمام شده بود من هم مأموریتی دارم که هر چه زودتر باید بروم، تاریخ تشکیل جلسه را هر روز یکشنبه - یعنی ۱۷ آبان ۱۳۳۲ - انداخته تا بلکه کارمان زودتر حل‌شده پیدا کند».

شرح قضیه به این قرار است که سرتیپ سابقاً جزو افسران بازگشته دوره دکتر مصدق بود ولی پس از ۲۸ مرداد باز نشستگی اش گمان نمی‌کنند شد و به خدمت اعاده گردید و با درجه سرتیپ و با گماردن به فرماندهی سپاه غرب (لشکرهای ۳ و ۴ آذربایجان شرقی و غربی) که سرکز فرماندهی آنها در «خانه» بود) با مأموریت دادند که محاکمه دکتر مصدق را تمام کند و سپس به محل فرماندهی عزیمت کند و به اصطلاح به کارش برسد!

۱۷ در صفحات بعد موضوع اختیارات ششماهه و سدیبه شده یکساله و تصویب نامه هیئت وزیران به تفصیل بیان خواهد شد.
۱۸ این قانون یکی از پایه‌های استدلالات دکتر مصدق را در کتاب بی‌گانه خود و همکاری اش تشکیل می‌دهد.
۱۹ در جلسات بعد دکتر مصدق هنگام شروع مدافع رسمی خاست و رئیس دادگاه با شماره ۵۳ اجازه جلوس می‌داد و دکتر می‌نشست و شروع بدفاع می‌نمود. در بعضی مواقع خاص که عصبانی می‌گردید، شخصاً یا می‌خواست و با حرکات دست و حالات و اندازاب خاص به ضربه دادگاه را نگران می‌داد.

۱۰ منظور در رای کابینه دکتر مصدق و عده‌ای دیگر از رجال بود چون: دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور)، دکتر انوری (وزیر اقتصاد)، مهندس سیف‌الله مطلق (وزیر پست و تلگراف)، دکتر مهدی آذر (وزیر فرهنگ)، عبدالغنی لطفی (وزیر دولگستری)، علی‌مشر (کفیل وزارت دارایی)، مهندس احمد وضوی (رئیس مجلس) و دکتر سیدعلی شایگان (عضو برحسب جنبه ملی).

۱۱ منظور شورای انبیب سازمان مثل متحد و دیوان داوری بین المللی لاهه است.

۱۲ منظور افسران بیسنسبیه حقوق است که در دلسرای انتظامی سازمان داده شده بودند. مثل سرهنگ مالی مسعودی.

۱۳ قضائی چند در وزارت دولگستری مثل شیر فرسد و سرتیپ افسر

۱۴ تصویب نامه ۱۸۸۸۲ مورخ ۲۲/۶/۵۰ هیئت وزیران راجع به عدم تأثیر اختیارات ششماهه و یکساله دکتر مصدق در وضع لوائی قانونی رای ارتش.

۱۵ موضوع سوابق دکتر مصدق در همان جلسه اول ضربتی بود که به هیئت حاکمه وارد آورد و این مطلب مفهومی در دل سرتیپ آرموده بود که در مواقع مختلف که به طور خصوصی در زندان با دکتر روبرو می‌شد گلابه می‌کرد که «چرا در دادگاه خوابیدید و حرمت دادگاه (۱) را نگاه نداشتید»

۱۶ عده‌ای در شهر شیراز هنگام استناداری سپهبد نعمان (امیر مونی معروف) و فرماندهی لشکر سرتیپ صادق عزیزی به ساختمان اداره اصل ۴ آمریکا ریخته آنجا را غارت کرده بودند در جهت تضعیف حکومت مصدق. که بعداً دکتر مصدق به هنگام وساطت من از سرتیپ عزیزی بی‌برخاستی به من گفت: «از کی وساطت می‌کنی که اغتشاش کنندگان به حکایت بکهنی که در اختیار دارم شانکهای ارتش را زیر پا دانسته به محل اداره اصل ۴ حمله کرده‌اند».

۱۷ در نوشتنی از نامه ۱۳۳۲:۵۰۳ سرتیپ آرموده به نخست‌وزیر دایر بر عجز از قبول وظیفه دانستنی و قیام شیراز در حمله به اداره اصل ۴ آمریکا را سرهنگ مهندس معین پور از وکلای سرتیپ نفی ریاحی بعداً دکتر مصدق محرمانه داد که عیناً به دادگاه تسلیم شد و ضمیمه پرونده گردید.

۱۸ دکتر مصدق بعد از عنوان گوشه و کتاب و اشاره و فهماندن مردم و معرفی اشخاص دست اندر کار در تنظیم کبفرخواست و لوائی دفاعی که بعداً با ذکر مورد گفته خواهد شد. اشتباهات عمدی می‌کرد و بعد تصحیح می‌نمود.

۱۹ منظور نگهبانان و مرابیب اطالی زندان است که از دو ضلع شرقی و جنوبی و پنجره‌های کوچک آن مرتباً دکتر را می‌بایدند. معلوم نیست وقتی چند نفر دائماً کسی را مرابیب کنند و چشمش بدورند، چقدر ناراحت کننده می‌شود؛ بخصوص چراغ برق ۵۰۰ شمسی بالای سر دکتر که اجازه خاموش کردنش را هم نداشت. مانع خواب می‌شد و چشمانش را شدیداً رنج می‌داد.

۲۰ سرهنگ اسکندر آرموده برادر سرتیپ حسین آرموده که عهده‌دار فرماندهی هنگ بود و تا کودتای چنان هم دست. این مأموریت را در آن شب انجام داد. او بعداً سپهبد شد. بعداً معاون و وارث دارایی و رئیس گمرکات. و سپس استاندار آذربایجان شرقی.

۲۱) آلت فعل اصطلاحی است که سید حسن نفی زاده که در تمدید ۳۴ ساعه قرارداد نفت در مقام وزارت دارایی دخالت داشت و فرزند او را امضا کرد برای تبرئه خود در مجلس شورای ملی به تاریخ شنبه ۹ بهمن ۱۳۲۷ (صورت جلسه سال چهارم شماره مسلسل ۱۱۵۲) به کار برده و خود را آلت فعل خواند که جزو کلمات فحش سیاسی ایران شد.

۲۲) دکتر مصدق از من پرسید: «این رئیس دادگاه (منظور سرلشکر مقبلی) اهل کجاست؟» من گفتم: «اهل زنجان.» گفت: «مردم زنجان اکثر مردمان ساده و پاکدل هستند. سرلشکر مقبلی میل دارد بهمن اجازه دهد حرف بزنی. ولی از بالا فشار وارد می شود که مراد مصیقه فرار دهند.» من هم اضافه کردم: «سرلشکر مقبلی تحصیل کرده اروپا، خوش اخلاق، متدین و متشرف می باشد.»

۲۳) در اثر کناره گیری دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه به نخست وزیری و ایراز نمایل به او، جنبش بزرگی در سی ام نیرماه ۱۳۳۱ صورت گرفت. در نتیجه فبام ۳۰ تیر عده زیادی بخصوص در میدان نوبخانه شهید شدند و شاه مجبور به تعویض نخست وزیر و در نتیجه انتصاب دوباره دکتر مصدق به نخست وزیری و وزارت جنگ شد.

جلسه دوم

دومین جلسه دادگاه نظامی بدوی در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۳۲ در نالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پنج دقیقه اجازه عکس برداری و فیلم برداری به مخبرین و عکاسان داده شد. دکتر مصدق، که ظاهراً حالتش خوب نبود، در حائیکه سرهنگ بزرگمهر زیر بغل او را گرفته بود وارد دادگاه شد.

ابتدا صورت جلسه قبل از طرف منشی دادگاه فرائت شد.

رئیس دادگاه [خطاب به دکتر مصدق]: مدافعات خود را در اطراف صلاحیت و نفی پرونده بیان فرمایید. دکتر مصدق: یک دقیقه وقت بدهید حالم جا بیاید. حالم خوب نیست آقا؛ من ناخوشم. تأمل فرمایید. کورامین و یک فنجان آب آوردند. ۱۵ قطره ریخت و خورد. در خلال این مدت با وکیل مدافع خود صحبت می کرد. سرهنگ بزرگمهر از جا بلند شده بود و اوراق را مرتب می کرد. عکاسان و فیلم برداران مشغول بودند. مدنی گذشتن. سپس گفت:

عرض کنم اینک نیمیستار رئیس دادگاه بمن تذکر دادند که خارج از صلاحیت نشوم. با اینکه داخل در خود صلاحیت بودم، یعنی در چهار دیوار صلاحیت بودم، باز برای امتثال امر مبارکشان من آن صفحانی که نوشته بسودم عوض کردم. با این حال ناخوشی و کسالت به آن چیزهایی که سبب هیچ گونه اعتراض نیمیستار محترم نشود پرداختم؛ و اینکه دیر آمدم برای انجام این کار بود. ولی خوب یک مریض، کاری کرده و یک نیمیستار سالمی باید تشخیص بدهند که این کار مریض بیهوده بوده یا نه؟

دربور عرض کردم که جنبه سیاسی این کار باید معلوم شود. آن وقت جنبه قضایی آن حتماً معلوم می شود. اینک سه صفحه نوشته ام که با اجازه فرائت می کنم و سپس پردازیم به بقیه صفحات.

ما خود افتادگان مسکینیم حاجت نیغ بر کشیدن نیست

آقایان دادرسان محترم، تصور نکنید که من از نرس محکومیت این عرایض را می کنم. من از حکمی که شما بدهید، نه تقاضای تجدید نظر می کنم و نه هرگاه شاهنشاه عفو نمود آن را قبول می نمایم. از حق عفو شاه باید خائنین استفاده کنند نه ما که خود را خادم مملکت می دانیم.

نظر خارجی این بود به هر وسیله ای که باشد ما را از بین ببرند. اول — به وسیله اقلیت مجلس ۱۶ اقدام شد و در آن مجلس سید حسن شوشتری که در تحت حمایت یک خانمی بود آن ناسزاها را به من گفت که هر کس غیر از من بود می گفت: «خرم به گل نمائند که آبروی خود را ببرم.» من که حاضر شده بودم در راه نیل به مقصود از همه چیز خود بگذرم. از فحش و ناسزای یک آدم معلوم الحال چرا رنجیده و افسرده خاطر شوم؟ قبل از کشته شدن مراحل دیگری

هم بود که اول آن فحش و ناسزا، بعد ضرب و شتم، پس از آن قتل. من که به پله آخر راضی بودم، هرگز راضی نمی شدم که پای خود را از پله اول پایین بگذارم؛ و چون در مجلس نتیجه نگرفتند، به کار دیگر پرداختند.

دوم — بعضی اشخاص و بعضی از علما را وسیله کار قرار دادند، و روز نهم اسفند را به وجود آوردند. آنجا هم خدا خواست که من جان به سلامت دربرم.

سوم — اینکه بین بعضی از نمایندگان جبهه ملی عضو مجلس اختلاف پیدا کند و حکومت کنند که رفراندوم روشنفکران ایران از آن جلوگیری کرد.

چهارم — این کار هم نشد و چاره منحصر شد که مردی به نام سرهنگ نصیری کودتا کند. اگر کودتا می گرفت، مرا چنانکه نقشه این بود از خانه به باشگاه افسران می بردند که بگویند وزیر دفاع ملی آن قدر بیعرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند و باید از کنار منفصل شود و دولت دیگری زمامدار گردد. پرهم بد نمی گفتند.

پنجم — چنانچه کودتا نمی گرفت، دستخط را بدهند، و نازه از دو حال خارج نبود یا قبول می کردم و از کار خارج می شدم؛ در این صورت با دستخط اعلیحضرت ازین رفته بودم و اعلیحضرت در مملکت می ماندند و دولت جدید معرفی می شد.

ششم — چنانچه دستخط را اجرا نمی کردم، آن وقت اعلیحضرت از مملکت تشریف می بردند که از بمباران خانه و قتل من بکلی بی اطلاع باشند و خود را داخل معرکه نفرموده باشند.

هفتم — بعد از این آنچه لازم بود، این بود که افسرانی مناصب تشریف فرمایی بزرگ ارتشداران فرمانده را مواضعه کنند و خانه مرا بمباران نمایند و مرا از بین ببرند. آن وقت اعلیحضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم — این کار هم نتیجه قطعی نداد. خانه من و بستگانم بمباران شد و هر چه داشتیم از بین رفت؛ ولی دولت انگلیس که دشمن مال ما نبود، و نظر به خود من داشت، به واسطه خارج شدن اعلیحضرت و ندادن یک اعلامیه، قهرأ اوضاعی پیش می آمد که هر کسی حرفی بزند و سخنی بگوید، به قول آقای سرنسیب آزموده، نعره بکشد و این نعره کشیها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز با قوای انتظامی که با کودتاچیان قبلاً سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند از آن نعره کشان جلوگیری نکرده ام و در ظرف آن دو روز من آنها را در کوره ذوب آهن نگذاشتم و ذوب نمودم؟ پس من گناهکارم و باید اعدام شوم.

در کودتای سوم حوت سال ۱۲۹۹ هم که من والی فارس بودم، دچار یک چنین گرفتاری شدم. و آن این بود که مرحوم احمدشاه به من تلگراف نمود که «جناب سیدضیاءالدین را به سمت رئیس الوزرای تعیین کردم»، که من آن تلگراف را منتشر نمودم و به شاه جواب دادم که «صلاح در انتشار آن ندیدم». شاه هم اعتراضی به من نکرد. ولی مازور مید فونسول انگلیس که اهل ایرلاند و با من همدرد بود، فقط یک حرفی زد و یک نامه ای هم به خط خود نوشت و دیگر اصراری نکرد.

کودتا سبب شد که سیاست انگلیس در ایران تغییر کند. این بود که به فاصله چند روز مازور مید را برداشتنند و ستر جک، یکی از آن مأمورین مؤثر در استعمار، را به جای او گذاشتند. ولی قبل از این تغییر، کننل فریزر رئیس پلیس جنوب را که بعد زمرال فریزر شد مأمور مذاکره با من نمودند که هم فارسی حرف می زد و هم می نوشت. کننل بمن گفت: «چطور شما می توانید والی این ابالت باشید و دستخط شاه را در خصوص رئیس دولتی که تعیین کرده است منتشر نکنید؟» گفتم: «سخن در همین جاست.»

البته کلنل نمی توانست بگوید: «چرا امر دولت انگلیس را اجرا نمی کنید؟» این بود که همیشه می گفتند: «چرا دستخط شاه را منتشر نمی نمایید؟» در صورتی که اگر دستخط شاه به میل و اراده خود شاه صادر شده بود، خود شاه می بایست اعتراض کند. به آنها چه مربوط بود که از خود شاه، شاه پرست تر شوند؟ من به کلنل گفتم که «چون این دولت را به رسمیت نشناخته ام و نخواهم شناخت، اگر من به خود شاه استعفا بدهم مطلب دیگری هم دارید؟» با کمال خوشرویی گفت: «نه.» چون که او مقصود دیگری نداشت غیر از اینکه یا من تمکین کنم و یا استعفا بدهم. وقتی که حاضر شدم برای استعفا، دیگر دلیل نداشت که به دادستان بگوید برای اجرا نشدن دستخط شاه مرا از ندانی و تسلیم دادگاه کند. اگر هم می گفت، مدعی العموم شیراز، مرحوم سیدابراهیم منفح یمن السلطنه، یکی از آن اشخاص درستکار و وطن پرست بود که هرگز به حرف او تن نمی داد.

بی مناسبت نیست اگر عرض کنم هر وقت که به یاد بازجویی های آقای سرنیب از موده راجع به اجرا نشدن دستخط شاه می آیم، می گویم اگر ژنرال فریزر زنده است خدا به او طول عمر عطا کند. ای کاش حالا هم خود او بود و مارا دچار این مشکلات نمی کردند.^۲

مجلس ۱۶ رأی تمایل به من داد. اول وقتی علاء استعفا کرد، سیدضیاء در دربار نشسته بود. آنها که پیشنهاد کردند، صددرصد خیال نمی کردند من قبول کنم. تا گفتند، گفتم: «قبِلت.» رفتند گفتند دکتر مصدق گفته «قبِلت». نظر بود کسی بیاید شلنگ نخنه بردارد والسلام: موضوع را از بین ببرد.

رئیس: امیدوارم بعد از این بیاناتان به موضوع باشد.

دکتر مصدق: قربان یک عریضی هم می خواستم بکنم و آن این است که لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود. چونکه ما نفت را ملی کردیم مردم گفتند خود انگلیسیها می خواهند و اینها مأمور هستند. [انگلیس] می خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد ولی مجلس شانزده تحت فشار افکار عمومی به من رأی تمایل داد. نظر انگلیس این بود که وقتی ما ۹ ماده را تصویب کنیم، مردم را به جان هم بیندازد و اصل موضوع را از بین ببرد.

رئیس: بنده فکر می کنم با وارد شدن جناب عالی به موضوع، نایید صلاحیت دادگاه فرموده اید.

دکتر مصدق: بله قربان؟ بله؟ نه. آن روزها دیگر بنده نمی آیم. اگر دادگاه به صلاحیت خود رأی داد، من نمی آیم. سرم را ببرید نمی آیم.

رئیس: لازم است در جلسات دادگاه حاضر شوید.

دکتر مصدق: من نمی آیم. خوب، بنده را بیاورید، اگر مقررات دادگاه حکم کند. من حرف نمی زنم. آقا! صلاحیت همین است. می خواهید بگویم. نمی خواهید نمی گویم. من در ماهیت نمی آیم.

رئیس: پس جناب عالی ما را صالح فرموده اید؟

مصدق: قربان شما بروم. شما امر کنید من در ماهیت حاضر نمی شوم. این و کلا مسخرند و در اختیار شما هستند.

سرتیپ آز موده: به عرض دادگاه محترم می رساند: جلسه گذشته عرض کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه منم و نه وکیل مدافع و نه دادستان نمی توانند از آن اصول منحرف شوند. امروز ملاحظه می فرمایید آقای دکتر مصدق، دکتر در حقوق، رجل مجرب و تحصیل کرده، نه رعایت موازین قانون را می فرمایند و نه به تذکرات ریاست محترم دادگاه ترتیب اثری می دهد...

دکتر مصدق: من نوکر رئیس دادگاه هستم.

سرتیپ از موده: ایشان به طور مختصر و مفید و صریح و روشن می فرمایند: «تمکین از مقررات قانون نمی کنم.»
ملاحظه فرمودید بدفعات فرمودند: «سرم را ببرید، دیگر در این دادگاه نمی آیم...»
دکتر مصدق: می آیم.

سرتیپ از موده: ... وکیل مدافع را هم قبول ندارم» و از این قبیل فرمایشات که به بنده هم در مواقع رسمی و غیررسمی می فرمودند. در آن موقع بنده نکته ای حضورشان عرض کردم که مؤثر واقع شد و شاید در پرونده امر ضبط است. آن موقع عرض کردم: «یک مشت مردم را دادستان ارتش بازداشت کرده. باید تکلیف آنها معلوم شود. جواب نمی دهم» و «نمی گویم» و از این گونه حرفها برآزنده شأن جناب عالی نیست. در این لحظه که دادرسی آغاز شده است، ملاحظه می فرمایید یکی از متهمین یعنی نیمسار ریاحی باید دادرسی شوند. بدترین وضع برای متهم وضع بلانکلیفی است و بدترین وضع برای دادستان این است که عیناً مشاهده کند مردی پا روی همه قوانین می گذارد و در یک دادگاه رسمی عیناً می گوید: «دادگاه و دادستان و همه کسی باید مطیع اراده من باشند.»...
دکتر مصدق: من چنین حرفی زدم؟

سرتیپ از موده: ... آن هم اراده ای که نه با قانون تطبیق دارد و نه با رحم و انصاف. متعجبم چرا این مرد از این همه گذشتی که درباره اش می شود سوء استفاده می نماید. ما همه مطیع قانونیم. ما خودسر نیستیم که متهم بگویید: «بدلخواه من رفتار کنی.» وکیل مدافع بگوید: «عقبه من فلان طور است.» ما باید مطیع مقررات قانون باشیم. اینجانب به عنوان دادستان این دادگاه، از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم درباره این دادرسی همان طوری که این اصل همواره در دادرسی ارتش اجرا می شود رعایت موازین قانونی را صددرصد بفرمایند، و امر بفرمایند هر کس مستکف است مراتب صورت مجلس شود تا دادستان بتواند وجدانش آرام باشد. موقعی وجدان اینجانب راحت خواهد بود که جز اجرای قانون عمل دیگری در این دادگاه از طرف هیچ کس صورت نگیرد. چون دادستان حافظ قانون است، این بود که با اجازه ریاست محترم دادگاه این تذکر را دادم و استدعای خود را مصرانه تجدید می کنم تا این دادرسی نتیجه اش همان باشد که قانون تصریح کرده است: یعنی نتیجه این دادرسی اجرای عدالت یا در نظر گرفتن «خدا، شاه، مین» باشد که این شعار ما سربازان است. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: بنده از آقای دکتر مصدق خواهش می کنم در مورد صلاحیت و نقص پرونده هر فرمایشی دارند بفرمایند.
دکتر مصدق: این چیزی که من عرض می کنم به نفع مملکت است، به تشخیص خودم مربوط نیست و تمام در اطراف صلاحیت است. ولی بعد از اعلام صلاحیت اصلاً اینجا نمی آیم. این آقای هم [شماره به سرهنگ بزرگمهر] وکیل من نیست و هر حرفی بزند مورد قبول من نیست.
رئیس: خواهش می کنم در صلاحیت باشد.

مصدق: من امر شما را اطاعت می کنم و شما را مانوق خودم می دانم و می دانم شما می توانید مرا از بین ببرید یا ببرید.

رئیس: مافوق ما هم خدایی هست.

مصدق: بنده حالا عرض می کنم. خارج از صلاحیت نیست.

ساعت ۱۱:۰۵ نفس اعلام شد.

ساعت ۱۱/۳۰ دادگاه مجدداً رسمیت یافت.

رئیس: خواهش می‌کنم در اطراف صلاحیت و نفص پرونده و مرور زمان فرمایشی دارید بیان فرمایید، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق [پس از چند لحظه تأمل]: قبل از ورود در موضوع می‌خواهم چند کلمه در مورد بیگناهی همکاران خود به عرض برسانم. آقایان همکاران من چون دستخط ملوکانه در هیئت وزیران مسطرع نشد، غیر از عده‌ای از وزیران که صبح روز ۲۵ مرداد به اطلاق من آمدند سایرین از آن بی‌اطلاع بودند.

رئیس: بنده باز مصدق می‌شوم و می‌خواهم بگویم که در صلاحیت دادگاه صحبت بفرمایید و تقاضای من این است که مطالب بین ۲۸-۲۵ [مرداد] را بفرمایید.

دکتر مصدق: آقا، دارند اینها را محکوم می‌کنند. آنها گناه ندارند. آنها داخل در صلاحیت شما نیستند. هر طور می‌فرمایید بنده مطیع رئیس دادگاه هستم.

رئیس: مطیع مقررات باشید.

دکتر مصدق: آقا این بیچاره‌ها اطلاع نداشتند. من مدافع آنها نیستم. می‌گویم یک عده بیگناه را نباید محکوم کرد. عرض می‌کنم این محکمه برای رسیدگی به اتهام آنها صالح نیست، آقا! حضرت عالی چقدر کم صبر هستید! آقا قربان شما بروم، کم حوصله نباشید! آقا، وجدان حکم می‌کند آدمی را که می‌خواهند اعدام کنند باید به او اجازه داده همه چیز را بگوید. بنده می‌گویم نباید رئیس دادگاه منته به خشخاش بگذارد.

رئیس: آقایان دیگر هم سهمی دارند.

دکتر مصدق: آقایان دیگر خودشان نمی‌توانند دفاع کنند. آقای سرنیپ ریاحی می‌آید ساکت اینجا می‌نشیند. آقا، ایشان با من دوست هستند: هر چه بگویم قبول می‌کنند.

رئیس: خواهش می‌کنم در موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: امر بفرمایید: قربان، امر بفرمایید.

رئیس: بنده عرض می‌کنم دادگاه عالیتری باید درباره فرمایشانی که فرمودید قضاوت کند.

دکتر مصدق: آقا من آدم خائنی بودم؟ قربان شما بروم انشاءالله امیدوارم که سهید هم بشوید. حضرت آقای سرلشکر، من در ماهیت وارد نمی‌شوم. من باید در مورد صلاحیت حرف‌هایم را بزنم. دادگاه حق ندارد در باره اشخاصی که دستخط را ندیده‌اند رسیدگی کند. آخر آقا من آدم متهمی بودم، آنها که ندیدند. شما می‌گویید بنده که دستخط را دیدم چرا اجرا نکردم؟ بله، اگر ثابت کنم که دستخط را به حق اجرا نکرده‌ام، این دادگاه صالح نیست. آن وقت این پرونده باید برود به دیوان عالی کشور.

رئیس: صحیح، بفرمایید.

دکتر مصدق: اگر من ثابت کردم که دستخط را به حق اجرا نکرده‌ام، آن وقت شما قبول می‌کنید که من نخست‌وزیر قانونی هستم و تا ۲۸ مرداد هم نخست‌وزیر بوده‌ام و شما صلاحیت رسیدگی ندارید.

رئیس: پس می‌فرمایید دادگاه صلاحیت ندارد.

دکتر مصدق: ابدأ، ابدأ. صلاحیت چیست؟ بنده را آورده‌اند اینجا برای چه؟ من که نظامی نبوده‌ام: من نخست‌وزیر بودم. مرا آورده‌اند که چرا دستخط را اجرا نکردم؛ چون دستخط مرا عزل کرده و روز ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد من نخست‌وزیر نبوده‌ام. به این جهت که نخست‌وزیر نبوده‌ام مرا آورده‌اند حضور مبارک جناب عالی که شما

رسیدگی کنید. من باید حالا ثابت کنم که من نخست‌وزیر قانونی هستم و روزهای پیش هم نخست‌وزیر بوده‌ام
رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: من همین را می‌گویم، فریانت بروم. اگر من غیر از این گفتم، بفرمایید این آقای سرنیپ آزموده
ببرد مرا حبس کند. ببخشید حبس کرده، مجازات هم بکند. بنده می‌گویم یک مقصر در اول دادگاه باید صحبت کند.
مثلاً، این نيمسار شبروانی یک آدم معصومی است و او را محکوم نکنید.
رئیس: یضی می‌خواهید بگویید که دادگاه صلاحیت دارد و می‌خواهد ایشان را محکوم کند که شما از ایشان دفاع
می‌کنید.

دکتر مصدق: خیر آقا، دادگاه صالح نیست.

رئیس: پس بفرمایید. آب و جای هم اگر میل می‌فرمایید هست.

دکتر مصدق: من نوکر شما هستم، و حرف غیر قانونی تا به حال نزده‌ام.

رئیس: تقاضای من این است که رعایت مقررات را بفرمایید.

دکتر مصدق: کسی که عادت کرده حرف غیر قانونی نزند، نمی‌زند. قبل از ورود در موضوع، این استفاده را

می‌کنم و می‌گویم که آقایان وزیران من بیگانه‌اند و غیر از عده‌ای...

رئیس: شما نمی‌خواهید بدانید که صلاحیت و ماهیت چیست؟

دکتر مصدق: اگر منم گفت به این دلیل دادگاه صلاحیت ندارد، باید دادگاه بشنود.

رئیس: عرض ما همین است که این را بفرمایید.

دکتر مصدق: جناب عالی عجله دارید که من بلافاصله بگویم صلاحیت ندارد.

رئیس: شما از دیگران دفاع نکنید.

دکتر مصدق: فریبان شما بروم، محاکمات جنایی بیست سال طول می‌کشد و شما بیست روز تحمل بفرمایید.

رئیس: بنده یک ماه می‌مانم.

دکتر مصدق: فریبان شما بروم. اطاعت می‌کنم.

رئیس: ولی تقاضا می‌کنم فقط وارد موضوع بشوید؛ چون ما نظامیها خیلی مقرراتی هستیم و شما خودتان دبروز

این درس را به ما دادید و بنابراین تقاضا می‌کنم که وارد موضوع بشوید و بعد راجع به ماهیت صحبت کنید.

دکتر مصدق: من راجع به ماهیت صحبت نمی‌کنم. رئیس دادگاه باید صبر و حوصله داشته باشند و زنگی جلو او

بگذارند و هر چه می‌خواهد بگوید.

رئیس: حوصله نظامیان بسیار زیاد است و خواهش می‌کنم راجع به موضوع بفرمایید.

دکتر مصدق: معلوم می‌شود شما همه اینها را خوانده‌اید که بنده تا می‌گویم «ف» می‌فرمایید «فرح‌زاد».

رئیس: بنده وکیل مدافع شما نبوده‌ام و اینها را هم دیشب نوشتم.

دکتر مصدق: معلوم می‌شود جناب عالی اینها را قبلاً خوانده‌اید و بنده هم عرضی ندارم. رئیس دادگاه نباید از

دفاع منم مطلع شده باشد.

رئیس: اگر اطلاع داشته باشم خود جناب عالی داده‌اید.

دکتر مصدق: بله آورده‌ام در منزل شما. [خنده حضار]

رئیس: تقاضا می‌کنم درباره صلاحیت صحبت کنید.

دکتر مصدق: شما مرا محکوم کنید.
 رئیس: پس راجع به صلاحیت و نفص پرونده و مرور زمان صحبت نمی‌فرمایید؟
 دکتر مصدق: می‌گویم. ولی شما اینها را خوانده‌اید.
 رئیس: استناداری که به اینجا مربوط نیست.
 دکتر مصدق: استناداری چیست؟ گور پدر بنده که استنادار بوده‌ام. [خنده حضار]
 رئیس: بفرمایید.
 دکتر مصدق: قبل از ورود به موضوع، والله می‌دانید چه می‌خواهم بگویم؟
 رئیس: والله نمی‌دانم.
 دکتر مصدق: آقایان وزیران همکار من...
 رئیس: این موضوع درباره صلاحیت نیست.
 دکتر مصدق: بسیار خوب. شما این را خواندید؟
 رئیس: مقررات اجازه نمی‌دهد.
 دکتر مصدق: مقررات اجازه نمی‌داد که این را بخوانید؟
 رئیس: جناب آقای دکتر مصدق، در مقابل شما یک سرلشکر فرار دارد؛ وجدان و شرافت دارد. به شرافتم قسم
 نخوانده‌ام.

در این موقع سرهنگ بزرگمهر و کیل آقای دکتر مصدق به پا خاست، قرآن جیبی را در آورد و سوگند خورد که
 لایحه را در اختیار دادگاه قرار نداده است.^۵
 رئیس: جناب عالی می‌گویید که ما دفاع شما را خوانده‌ایم؛ بنده مثل یک سرباز قسم خوردم. و کیل مدافع شما
 به قرآن قسم خورد که ما نخوانده‌ایم.
 دکتر مصدق: پس چرا نمی‌گذارید بخوانم؟
 رئیس: برای اینکه وقت دادگاه گرفته می‌شود. فقط آن قسمت را بخوانید که مربوط به صلاحیت است.
 دکتر مصدق: من نوکر شما هستم.
 رئیس: از جناب عالی خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید. به احترام جناب عالی از دیروز کلیه حکامینهای
 شما را شنیده‌ایم.

دکتر مصدق: لازم می‌دانم عرض کنم که در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده‌ای از اشخاص که به منزل من می‌آمدند
 اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتا است و من با این اظهارات مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد
 کودتا کند؟ دربار معنا ندارد که کودتا کند. ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را مصون بدارم، نه تنها از آن روز
 بلکه از نهم اسفند همیشه در فکر قوای دفاعیه خود بودم و چند مرتبه از سرتیپ ریاحی سؤال کردم که وضعیت در چه
 حال است؟ ایشان می‌گفتند جای نگرانی نیست. از ایشان سؤال کردم وقتی به سمدآباد رفتم چهار تانک بود آیا باز هم
 هست؟ گفتند که اینها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من مطمئن شدم. آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه [۲۳ مرداد]
 مرا ملاقات نکرد. در صورتی که روزهای جمعه برای دادن گزارش می‌آمدند. روز شنبه هم نیامد. نگران شدم. به خود
 گفتم شاید مشغول انجام وظیفه هستند. ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز به ملاقات من آمدند و گفتند «مسئول گسرفنار

موضوعی شدم. به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن به عهده شخص شماست که پیش بینی های لازم را نکرده». و از ایشان نوشته گرفتم و نوشتند که «هر عملی اتفاق بیفتد، مسئول پیش آمد منم». بعد، از آقای ابوالقاسم امینی^۱ تفاضای ملاقات کردم. گفتند: «امشب بیایم با فردا صبح» گفتم: «کار فوری است: امشب تشریف بیاورید.» و ایشان آمدند. از تانکها پرسیدم. جواب دادند: «اعلیحضرت موافقت کرده اند تانکها به یک صورت که زننده نباشد به شهر آورده شوند.» من هم با نظر ایشان موافقت کردم که هر طور اعلیحضرت صلاح می دانند عملی شود. در حدود ساعت ۷ شب، شخصی مرا پای تلفن خواست و بمن گفت امشب کودتا شروع می شود و دو تانک آورده اند به خیابان حشمت الدوله، و اسامی کودتاچیان را بمن گفت. من آن اسامی را نوشتم. پس از این خبر، سرنیب ریاحی را خواستم. نبود. به شمیران رفته بود. دستور دادم فوراً به شهر بیایند. اخبار کودتا را به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار چرا باید از ستاد خارج شده باشید؟» گفتم: «اکنون می روم و وسایل دفاع خانه شما را فراهم نمایم.» گفتم: «گذارن کامیون جلوی منزل ما کار مفیدی نیست. اگر کودتا شد، تا قوای امدادی برسد عوامل کودتا کار خود را تمام می کنند. این از آن شبها نیست که اگر تانک بفرستید مردم ناراحت شوند و دولت که به قدر کافی تانک و قوای دفاعی دارد، بفرستد.» سرنیب ریاحی موافقت کرد. دستور داد. خود من آمدن تانکها را حس کردم. ارتباط بین ما بکلی قطع نشد. در مرتبه آخر گفتم: «دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند.» معلوم شد بعد از آمدن سرنیب ریاحی، گارد شاهنشاهی کودتا را که در نظر داشتند شروع کرده است. عین ابلاغیه دولت که صبح روز ۲۵ مرداد در این مورد صادر شد خوانده می شود:

از ساعت بازده و نیم دیشب یک کودتای نظامی به وسیله افسران گارد شاهنشاهی به مرحله اجرا گذارده شد. بدین ترتیب که ابتدا در ساعت مزبور نفرات نظامی مسلح به شصت تیر و اسلحه دستی وزیر امور خارجه و وزیر راه^۲ و مهندس زیرک زاده را در شمیران توقیف کردند و برای توقیف رئیس ستاد ارتش نیز به منزلشان مراجعه نمودند. ولی چون تیمسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول کار بودند به دستگیری ایشان موفق نشدند.

در ساعت یک بعد از نصف شب نیز سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی مسلح و دو جیب ارتش و یک زره پوش به منزل آقای نخست وزیر آمده به عنوان آنکه می خواهد نامه ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته است. ولی چون محافظین منزل نخست وزیر مراقب کار خود بودند، بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند.

نوطه کنندگان قبل از توقیف اشخاص تلفنهای منازل آنان را قطع کرده و همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفنخانه بازار را به وسیله سرهنگ آزموده و همراهم مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش^۳ را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همان جا توقیف نمودند. وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک زاده را از توقیفگاه سعدآباد به وسیله چهار کامیون نظامی مسلح به شهر آورده به ستاد ارتش به تصور اینکه همکارانشان قبلاً آنجا را اشغال کرده اند بردند. ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند. آنان را مجدداً به سعدآباد برده و در توقیفگاه گارد شاهنشاهی تا ساعت ۵ صبح نگاه داشتند. در این ساعت که نقشه کودتا بلا اثر شده بود، معاون ستاد ارتش که از توقیف باغشاه رهایی یافته بود به سعدآباد رفته آقایان را به منزلشان برگرداندند. مأمورین انتظامی از این ساعت اینکار عملیات را به دست گرفته و چند تن از

نوطه کنندگان دستگیر گردیدند.

اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد.

۱) آیا معمول بوده که دستخطی از شاهنشاه به این طریق فرستاده شود؟

۲) آیا برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دستخطی می‌داده‌اند؟

۳) آیا دستخط اصالت داشته است؟

دستخط ملوکانه در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نبود چرا همان روز ابلاغ نشد. دوم، دستخطهای شاهنشاه همیشه در ساعت متعارف ابلاغ می‌شد. معلوم نبود چرا یک ساعت و نیم بعد از نیمه شب را انتخاب کردند. رئیس: آقای دکتر مصدق این دفاع شما به وسیله میکروفن پخش می‌شود. آیا انصافاً این طور صحیح است که صحبت می‌فرمایید و خارج از موضوع صحبت می‌کنید؟

دکتر مصدق: شما مرا برای این اینجا آورده‌اید که چرا دستخط شاهنشاه را اجرا نکردم. اگر من ثابت کردم که حالا من نخست‌وزیر هستم، پس دادگاه صلاحیت ندارد و من باید بگویم دستخط را به چه دلیل قبول نکردم. آن وقت شما صلاحیت ندارید. حالا اگر شما از من نپرسید: «چرا دستخط را اجرا نکردید آقای؟» من باید بگویم چرا اجرا نکرده‌ام.

رئیس: جناب عالی داخل در موضوع نمی‌شوید و می‌خواهید به دادگاه تحمیل کنید. بنده از جناب عالی می‌پرسم هوا چطور است؟ می‌فرمایید نقاشی خوب است.

دکتر مصدق: شما می‌گویید بنده این را نخوانم. بله آقای، من به صلاحیت دادگاه اعتراض دارم. حضرت آقای سرلشکر، اعتراض من به صلاحیت دادگاه روی سه چیز است: یکی اینکه بنده را آورده‌اند که چرا دستخط را اجرا نکرده‌ام؟ آقای، این به دادگاه مربوط نیست؟ این مربوط به مدافع است؟ آقای، به صلاحیت مربوط است. حالا می‌فرمایید صالح هستید؟ بسیار خوب، مرا محکوم کنید. رئیس: آقای، با دلیل بگویید.

دکتر مصدق: یکی از دلایلی که من دستخط را قبول نکردم: ای این بوده که یک ساعت بعد از نصف شب آن را ابلاغ کردند.

رئیس: ما این سؤال را هنوز نکرده‌ایم.

دکتر مصدق: من باید بگویم چرا دستخط را قبول نکردم. [روی خود را به طرف سرهنگ شاهقلی، یکی از وکلای مدافع سرنسب ریاحی، کرد] شما را به خدا و به وجدانتان قسم می‌دهم بگویید که این دادگاه صلاحیت دارد یا نه؟ سرهنگ شاهقلی: من هم اعتراض دارم.

رئیس: ما یک سؤال می‌کنیم و جناب عالی جواب نمی‌دهید.

دکتر مصدق: شما مدعی من هستید؟ شما تا حالا رئیس دادگاه شده‌ای؟

رئیس: بنده مدعی نیستم و مدعی در طرف چپ شما نشسته. [اشاره به سرنسب آزموده] جناب عالی اجازه نمی‌دهید بنده دو کلمه صحبت کنم. باید عرض کنم ما طبق یک موازین و مقررات مجبوریم رفتار کنیم.

دکتر مصدق: دادگاهی که نفهمد من چه می‌گویم، چه دادگاهی است؟

رئیس: جناب عالی مطالب خودتان را بفرمایید. بغیة آن با دادگاه است.

دکتر مصدق: من می‌گویم که این دادگاه صلاحیت ندارد.

رئیس: همین را با دلایلی بفرمایید.

دکتر مصدق: می‌گویم این دادگاه صلاحیت ندارد. به سه دلیل: اول اینکه دستخط شاه دستخط شاه نبود.

رئیس: همین‌طور یادداشت کنید.

دکتر مصدق: دوم اینکه قانون اجازه نمی‌دهد که این دادگاه تشکیل شود.

سرتیپ آز موده: [بلند می‌شود]: توضیح مختصری دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آز موده: قانون و مقررات و رویه این است. دپرو هم به عرض رساندم که قبیل از خواندن کیفرخواست

دادستان، به متهم ابلاغ می‌شود اگر در مورد صلاحیت یا نفی پرونده یا مرور زمان اعتراض دارد بیان نماید.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آز موده: ادعای دادستان ارتش به موجب کیفرخواست این بوده است که آقای دکتر مصدق از ساعت

یک صبح روز بیست و پنجم مرداد ماه ۳۲ باغی شده و منظورش بهم زدن اساس حکومت و نفع و ناج سلطنت بوده

است.

اکنون که دو جلسه دادرسی به علت گفتارهای غیرموجه این منتم سرسخت به روزی افتاده که مثل این است که

این‌جا یک صحنه تئاتر است، از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این آقای پرسند مگر تا این لحظه کیفرخواست

دادستان در این دادگاه فراتر شده است که او می‌گوید سرتیپ نصیری چه کرد؟ یا دستخط چه جور بود؟ یا از این

قبیل.

این از حسن خلق، از نزاکت، از گذشت ریاست محترم دادگاه سوء استفاده می‌نماید. او بر خلاف انصاف گفت

دفاعیاتش را ریاست دادگاه خوانده است: و یک نفر افسر شرافتمند ارتش را که وکیل مدافع اوست متهم نمود که

دفاعیاتش را به ریاست دادگاه داده است. این مرد انصافش این است. این مرد را من می‌شناسم. ضمن تعقیفات همه

این صحنه‌هایی که ملاحظه می‌فرمایید در اینجا بازی می‌کند، بازی کرده. دیروز تا به حال هر چه از وائی بودن فارس و

زمان محمد علی شاه و ناصرالدین شاه همه را برای من تعریف کرده. او درسش را فعلاً روان است. وقتی قبیل از

شروع به دادرسی و قبیل از خواندن کیفرخواست از منتم و وکیل مدافع می‌پرسند: «ایراد به صلاحیت دارید یا نه؟»

معنایش این است که بگوید قضات دادگاه مثلاً به فلان جهت صالح نیستند، و اسم ببرد کدام یک از قضات صلاحیت

رسیدگی ندارند یا بگوید دادستان دادگاه به فلان دلیل صلاحیت ندارد. این یک جهت ایراد به صلاحیت است.

جهت دیگر این است که اگر من باب مثال یک راهزن مسلح را که رسیدگی به جرمش در صلاحیت دادگاه نظامی

است و رئیس دادگاه به آن راهزن تکلیف می‌کند طبق قانون که اگر ایراد به صلاحیت دارید بگویید. آن راهزن سرپا

می‌خیزد و دلالی می‌آورد و می‌گوید رسیدگی به جرم راهزنی در صلاحیت دادگاه نظامی نیست. یا به عبارت دیگر آن

راهزن تعبداً و به فرض جرم راهزنی را به تن خود می‌خرد و می‌گوید به فرض اینکه جرم راهزنی را مرتکب شده باشید،

این دادگاه صلاحیت ندارد. راهزنان هم در دادگاه در مورد بیان صلاحیت دادگاه یا عدم صلاحیت نمی‌گویند: در رئیس

دادگاه معلوم می‌شود مدافعات را خوانده‌ای، و به خدا و قرآن هم قسم بخورد. این افسانه نیست. این آن چیزی است

که امروز در دادگاه روی داد. این مرد در ساعت اول جلسه گفت: «مریضم. با حاج میرضی دیشب مدافعات صلاحیت

را نوشتم.» و پس از آن گفت: «به خدا و قرآن قسم که رئیس دادگاه مدافعات را خوانده است.» عرض کردم دادرسی

تابع اصول و مقررات است و گر نه این جلسات جلسات دادرسی نخواهد بود. و عرض می‌کنم قسانون هر چه حکم می‌کند باید بدون ملاحظه به موفع اجرا در بیاید.

باز هم اسند عایم از ریاست دادگاه این است که بیش از این اجازه نفرمایند وقت دادگاه تضییع گردد. چون در این دادگاه منهمی دیگر هست و چون دادستان ارتش و ظایف دیگری داشته کما اینکه دادرسان محترم نیز وظایف دیگر دارند. همین است هر گاه یکی از منهمین طبق مقررات قانون بدون تجاوز به قانون بخوانند شب و روز هر چه ایشان می‌خواهد دفاع کند همه در اختیار او هستند. ولی اگر منهمی بخواند صحبت‌هایی کند که هیچ یک از کلمات آن مربوط به موضوع نیست به نظر می‌رسد یک عده افسر شرافتمند نباید بنشینند و به گفته‌های او گوش دهند؛ بلکه مراتب باید بلافاصله صورت مجلس شود و به این وضع مسخره خانمه داده شود.

رئیس: بنده مجدداً خواهش می‌کنم اگر راجع به صلاحیت دادگاه اعتراض دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: اینکه گفتم جناب عالی خواندید تقصیر ایشان نبوده. چون این کاغذها ماثبین شده‌اند، ممکن است ماثبین نویس یک نسخه را هم برداشته باشد و ایشان [اشاره به سرهنگ بزرگمهر] نفهمیده باشند. و اینکه بنده خودم امروز به خط خودم نوشتم، معلوم شد که به استحضار آقایان نرسیده. برای اینکه تا آخر آن را خواندم و هیچ چیز نگفتید و حالا اینجا دادگاه باید تصمیم بگیرد. من این عرایض خودم را می‌کنم و ما وقت دادگاه را نمی‌خواهیم خراب کنیم. و الله اگر شما مرا محکوم کنید، نه تقاضای تجدید نظر می‌کنم و نه درخواست عفو قبول می‌کنم. چون تقاضای عفو مال جانیان است و من در زندان می‌مانم تا بمیرم. اگر مرا هم از زندان بیرون کردند من می‌نویسم و به شما می‌گویم که دستم بهر چیز که رسید با آن انتخار می‌کنم.

شما می‌خواهید به ایشان [اشاره به سررتیب آزموده] اهمیت دهید مختارید. و اما بنده قربان شما بروم، عرایضم خارج از قانون نیست و می‌گویم دادگاه صالح نیست. این را بنده برای اطلاع ایشان می‌گویم که در تنظیم کیفرخواست غیر از اینها می‌گویم، و در کیفرخواست من باید در اصل دعوا وارد شوم و نه حالا. اینها موضوع کیفرخواست است. ایشان از روی بی‌اطلاعی حرف از کیفرخواست زدند و ایشان می‌گویند که کیفرخواست گفته که دکتر مصدق جنایت کرده. اما مربوط به صلاحیت من چیست است و من باید ثابت کنم که آن سه روز نخست وزیر بوده‌ام و نمی‌توانستم دستخط شاه را اجرا کنم و این محکمه در حکم قانون حق رسیدگی به این کار را ندارد.

سوم اینکه هیئت منصفه باید در رسیدگی به جرایم سیاسی حضور داشته باشند. در جرم سیاسی در اصل ۷۹ می‌گوید باید در رسیدگی هیئت منصفه حضور داشته باشد. اینها مربوط به این است که بگویم و صلاحیت شما را رد بکنم و شما هر چه زودتر به مسافرت شریف ببرید. [خنده حضار]

بنده اصلاً حرف نمی‌زنم و امر شما را اطاعت می‌کنم و اینجا نشسته ولی حرف نمی‌زنم و حرف برای صلاحیت، قربان شما بروم، اگر تردید دارید از چهار تن فاضی برسید و صورت مجلس کنید و بگویند که یک نفر منهمی وقتی که می‌خواهد بگوید محکمه صالح نیست نباید بنشیند که دادگاه از او سؤال کند و آن مرد هم صلاحیت ندارد.

رئیس: هر وقت صلاحیت داشتید سؤال می‌کنم.

دکتر مصدق: من باید دلایل آن را بگویم و نمی‌گذارید بگویم و من ۴۵ صفحه برای صلاحیت نوشته‌ام.

رئیس: آقای دکتر مصدق به خدا قسم که من باید به شما بگویم که چرا اعلیحضرت همایونی مرا انتخاب نمود و فرمودند که «نو سابقه‌ها زیاد است و عدالت را رفتار خواهی نمود»، و فرمودند که «هر چه بحق است رأی بدهید.» ممکن بود که محکمه دیگری برای دادن رأی در نظر گرفته و انتخاب کنند. ولی من این طور نیستم و ممکن است

اشتباه کنم، ولی خلاف وجدان و عدالت رفتار نمی‌کنم.

دکتر مصدق: من شما را برای همین چیز می‌خواستم بازنشسته کنیم و مرقومه‌ای در این باره از شما دارم. رئیس: اگر یک چنین چیز بود من انتحار می‌کنم و اینها راجع به صلاحیت دادگاه هم خوب است بفرمایید و منطقی است. ولی آن چیزهایی را که می‌گفتید قانونی نبود؛ و عوض این مطالب، فرمایشات خود را برای صلاحیت بفرمایید.

دکتر مصدق: صلاحیت دو قسم است؛ یکی صلاحیت ذاتی و یکی هم شخصی. بنده در عدم صلاحیت آقایان حرفی ندارم و بنده در صلاحیت شخصی صحبت می‌کنم. صلاحیت شخصی آن است که اصلاً یک محکمه‌ای صلاحیت نداشته باشد و من نسبت به صلاحیت جناب عالی ذره‌ای ایراد ندارم. و من گذشت آقایان را بالاتر از این می‌دانم. بنده همین آقای سرنیپ شیروانی را به واسطه شکایت مردم گرگان از آنجا خواستم. ولی می‌دانم که ایشان آن قدر شرافتمند هستند که هرگز آن موضوع را به حساب اینجا نمی‌گذارند. و سرتیب بختیار هم همین طور بود. نمی‌دانم که آقایان سرنیپ بختیار و شیروانی این مطالب را در نظر نخواهند گرفت و ما ایرانیها بسیار وطنپرستیم و این کار با یک «بیخشنید» درست می‌شود. و حالا شما مرا بیخشنید، بیخشنید. باید دانست که بنده به صلاحیت آقایان اعتراضی ندارم، و به صلاحیت تیمسار آزموده و دادگاه اعتراض دارم. حالا نمی‌خواهید، قربان شما می‌روم و دستگاه خود را جمع می‌کنم و می‌روم.

رئیس: دیگر بیش از این اعتراضی به صلاحیت ندارید.

دکتر مصدق: دارم.

رئیس: پس بفرمایید.

چون باز آقای دکتر مصدق می‌خواست از روی صفحانی که نوشته بود راجع به عدم صلاحیت دادگاه مطالبی به اطلاع دادگاه برسانند و این مطالب را دادگاه به جریانات غیرمرتبط می‌دانست و دکتر مصدق هم پافشاری در فرانت آن اوراق داشت، لذا رئیس گفت:

آقای دکتر مصدق، نسبت به صلاحیت صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: اینها راجع به صلاحیت است. حالا که نمی‌گذارید آنها را نمی‌خوانم و خودم را راحت می‌کنم. رئیس: خودتان را راحت کنید و ما را هم راحت نمایید و حالا جلسه دادگاه را ختم می‌کنیم و جلسه آینده ساعت ۱۰ صبح فردا خواهد بود.

ساعت ۱/۱۵ بعد از ظهر جلسه ختم شد.

هواشنی

(۱) منظور اشرف پهلوی است.

(۲) در ۹ اسفند ۱۳۳۱ به مناسبت عزیمت شاه به عراق از راه زمینی، که علیرغم قول خودش می‌بایستی بی‌اطلاع عزیمت نماید، باز به چپ و فریکاری عمده‌ای را جلو دربار (خیابان کاخ) جمع کرده که به نفع شاه شعار بدهند و با عریضت او مخالفت کنند.

۳) یادداشتهای سه صفحه‌ای به خط آقای دکتر محمد مصدق تمام شد. مطالب بعدی شفاهی و به‌طور سؤال و جواب و مقابله و مجادله صورت گرفت.

۴) این سخنان جز تهدید رئیس و اعضای دادگاه و تعیین تکلیف برای قضات معنایی نداشت.

۵) ترتیب تهیه لوایح به این صورت بود که لوایح تهیه شده در خارج را به آقای دکتر مصدق ارائه می‌دادم و توضیحات لازم را متفقاً به عمل می‌آوردیم و بعد می‌پردم منزل دکتر متین دفتری که خانم دکتر مصدق پس از غارت منزلشان در آنجا پیش دخترش (همسر دکتر متین دفتری) منصوره خانم اقامت داشت. از پارک هتل، ملک نایرادی آقای دکتر مصدق (فقه‌الدوله دیبا)، مائین تحریر را می‌آوردند. مائین بوبس نخست‌وزیری به نام آقای نیکزاد تحت سرپرستی خودم به مائین کردن مشغول می‌شد. ۵ تا ۶ نسخه تهیه می‌کرد. بلافاصله جمع‌آوری می‌کردیم؛ با موافقی که برای انجام دادن کارهای دیگری توقف نمی‌کردیم. آقای شرافتیان، پیشکار مخصوص آقای دکتر مصدق، به جمع‌آوری نسخها نظارت می‌کرد. ای بسا که مائین بوبس با استفاده از کارین و یا از غیبت من و شرافتیان استفاده می‌کرد و کارنها را جمع‌آوری می‌کرد و با اینکه از طرف فرمانداری نظامی و رکن ۲ ستاد ارتش برای توقف از جریان امر به مائین بوبس فشار وارد می‌آوردند که یک نسخه از صفحات مائین شده بسا اوراق کارین را به فرمانداری نظامی بدهند و بهمین ترتیب احتمالاً عمل کرده باشد. زیرا احدس آقای دکتر مصدق که بعدها در زندان با هم بحث کردیم، این بود که به احتمال قوی اوراق را نیکزاد داده است. باید صراحتاً اعتراف کنم که دستگاه انتظامی و دادرسی ارتش برای این گونه امور مرا تحت فشار قرار ندادند که مطالبی را جمع به آقای دکتر مصدق به دستگاه بازگو نمایم. در این صورت آقای دکتر مصدق حق داشت که بمن ظنن شود. زیرا نزدبکاش، حتی حوشان افسرش، به ایشان ناروزه بودند و مذاکرات اینجانب با ایشان در زندان - که به مسوغ ذکر خواهد شد - و نهایت اطمینان آقای دکتر مصدق به اینجانب خیلی از مطالب را روشن نمود در اطمینانش همین پس که در دادگاه تجدید نظر مرا به عنوان وکیل انتخاب کرد.

۶) ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار وقت بود و برادر دکتر علی امینی. عاقد فرار داد نفت پس از سقوط مصدق معروف به فرار دلاهابسی - پیچ.

۷) در این بحبوحه به سبب جشن تولد دخترش در منزل اقامه جشن تولد می‌نموده است!

۸) آقای مهندس جهانگیر حق شناس با تیمسار نفی رباعی و مهندس زیر کزاده نماینده مجلس شورای ملی در یکی از منازل قلهک هم‌منزل بودند. ۹) منظور سرتیپ کبانی است که با سرهنگ ممتاز و سروان داورپناه و سروان مهران (فشارکی سابق) دو افسر اخیرالذکر محافظ منزل دکتر مصدق تحت محاکمه قرار گرفتند.

جلسه سوم

سومین جلسه محاکمه در دادگاه بدوی نظامی ساعت ۱۰/۲۰ قبل از ظهر روز سه شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ با همان هیئت اولیه تشکیل گردید. سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه صورت جلسه قبل را قرائت کرد. سپس سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت:

سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی از دکتر مصدق موکل خود دارید بفرمایید.
دکتر مصدق: بنده خودم دفاع می‌کنم.
رئیس: اخطار دارم ساکت باشید.

دکتر مصدق: می‌خواهید مرا بکشید مگر من از این حرفها و اخطارها می‌ترسم. شما می‌خواهید بکشید و اعدام کنید حرف نزنم من خودم می‌خواهم از خود دفاع کنم. این مرد چه اطلاعی دارد. هر جا آبست نیمم باطل است. من خودم باید دفاع کنم.
رئیس: جلسه سری خواهد شد. یادداشت کنید.

دکتر مصدق: شما جز اینکه مرا اعدام کنید کاری نمی‌توانید بکنید. یادداشت کنید. این شخص چه اطلاعی دارد که از من دفاع کند. این دادستانی شد. این دادگاه شد. می‌خواهید سر مرا ببرید. کجای دنیا می‌گویند یک وکیل مصنوعی، یک وکیل نصنی و کیلی که اصلاً اطلاع ندارد از من دفاع کند. این شد عدالت، به به. آفرین به این دادرسی و دادگاه.

به محض خطاب رئیس دادگاه، سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق بر پا خاسته و با قیافه کاملاً گرفته و با اضطراب فراوان ناظر جریان بود.

رئیس: مواد ۱۸۲ و ۱۸۳ را قرائت کنید.

دکتر مصدق: آقا بفرمایید قرائت کنند. من باید حرف بزنم. یک وکیل مصنوعی چگونه می‌تواند از من دفاع کند؟
منشی دادگاه:

ماده ۱۸۲ - متهم می‌تواند از بین نظامیان یا همدیفان واجد شرایط (اعم از اینکه مصدر شغل یا منتظر خدمت یا بازنشسته باشند) برای خود از یک تا سه نفر وکیل مدافع تعیین و معرفی نماید ولو اینکه از اقوام یا دوستان او باشند. (شرایط و ترتیب وکالت طبق آیین‌نامه).

ماده ۱۸۳ - چنانچه متهم از تعیین و معرفی وکیل مدافع اظهار ناتوانی یا امتناع نماید، رئیس دادگاه مکلف است وکیل مدافعی از بین افسران یا همدیفان آنها طبق ماده قبل برای او تعیین کند.

در این هنگام دکتر مصدق دست چپ خود را به طرف سرهنگ بزرگمهر دراز کرده گفت:
پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی! اسپس رو به طرف تریبون دادستان کرد و ادامه داد: [خودم باید حرف بزنم؛
خود منم باید دفاع کند. در کجای دنیا این طور مرسوم است؟ آفرین! مرحبا به این دادگاه! خدا پدر شمر را بیامرزد!
وکیل نسخبری که اطلاع ندارد چگونه می‌تواند صحبت کند؟

در تمام این مدت سرهنگ بزرگمهر ایستاده بود و کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد.^۱

در این هنگام سرتیپ آزموده گفت:

من این مرد را می‌شناسم.

دکتر مصدق: به‌به! چه خوب!

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رساند: در جلسه گذشته عرض کردم...

دکتر مصدق: به‌به‌به! چشم من روشن!

سرتیپ آزموده: ... که دادستان حافظ و ناظر اجرای قانون است. صحنه‌ای را که دکتر مصدق به وجود آورد...
و حتی فحش رکیکی که داد و افغانی جای تأسف است و دادستان ارتش را ناچار کرد که به عرض دادگاه محترم
برساند که همان طور که قبلاً به عرض رسیده است اینجانب این مرد را می‌شناسم. او شرم نکرد و در یک دادگاه در
دنیای حرفه‌هایش به یک افسر شرافتمند که نظری جز دستگیری یک متهم نداشته است ناسزا می‌گفت که هیچ شخص
بی‌سواد و ولگردی در هیچ بیفوله‌ای چنین کلمه‌ای را ادا نمی‌نماید.

دکتر مصدق: [در حالیکه سرش را که روی میز بود بلند کرد]: تفتین نکن. [و دوباره سرش را روی دست

روی میز گذاشت.]

سرتیپ آزموده: دادگاه نظامی بر عکس آنچه که این مرد خیال کرده جز اجرای قانون عملی نکرده و نمی‌کند.
به‌استناد ماده ۱۸۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش که ریاست محترم دادگاه امر فرمودند قرائت شد، این مرد دکترای
حقوق، این مردی که زمام امور این کشور را در دست داشت، این مردی که اینجانب از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد او را
یاغی می‌شناسم، آزاد بود که از نظامیان یا همدیف نظامیان اعم از اینکه مصدر شغل یا بازنشسته یا منتظر خدمت باشند
وکیل مدافع انتخاب نماید.

این مرد نقشه کشید و کتباً نوشت که «من وکیل ندارم». در حالیکه در زمان وزارت دفاع ملی خود، همه نظامیان را
شناخته بود. در حالیکه خاطرات زمان ناصرالدین شاه را به یاد دارد، وی عمداً نوشت که «وکیل ندارم» تا امروز این
صحنه شرم‌آور را که موجب تنگ هر ایرانی باشرف است در این دادگاه به وجود آورد.

بهر حال در آن روز که گفت: «من وکیل ندارم»، دادگاه طبق ماده ۱۸۳ عمل نمود. این ماده می‌گوید: چنانچه متهم
از تعیین وکیل مدافع خودداری نماید و اظهار ناتوانی و امتناع کند، رئیس دادگاه مکلف است وکیل مدافعی از بین
افسران یا همدیف افسران برای او انتخاب نماید. شما ریاست محترم دادگاه در موقع خود طبق این ماده قانون سرکار
سرهنگ بزرگمهر^۲ را برای این مرد وکیل فرمودید. سرهنگ بزرگمهر یکی از افسران شرافتمند ارتش و دارای
لباس‌س حقوقي می‌باشد. این افسر شریف در زمان همین مرد رئیس اداره غله و نان شد. یعنی این مردی که امروز من
او را یاغی می‌شناسم، افسری که لیسانس حقوق بود در زمان نخست‌وزیری خود از کار اصلیش برداشت و بسرد
به‌اداره غله و نان - افسری که متجاوز از بیست روز صبح و شب در همین سلطنت آباد برای این مرد زحمت کشید.
این مرد روز گذشته چنین افسری را با آن اوضاع و احوال متهم کرد که نوشتجاتش را به رئیس دادگاه داده. امروز هم

به او ناسزا گفت. اینجانب در دو جلسه صریحاً به عرض ریاست محترم دادگاه رساندم که یک دادگاه، آن هم این دادگاه، یک راه دارد و بس و آن اجرای قانون است. استدعا کردم و باز هم استدعا می‌کنم قانون حکم می‌کند که این مرد را ریاست محترم دادگاه سر جایش بنشانند و از لجام گسیختگی جلوگیری کند. او را فرمانبردار کند...
دکتر مصدق: فرمانبردار.

سرتیپ از موده: ... و اگر حرف حسابی دارد بگوید و اگر نا حساب گفت با چکش قانون به سرش بزنند. این بساطی که این شخص راه می‌اندازد در شأن این دادگاه نیست و اساساً برای تزااد ابرانی موهن و ننگین است. چیز ابراز نأسف و تأثر چیز دیگری ندارم بگویم. من به سهم خود از سرکار سرهنگ بزرگمهر پوزش می‌طلبم. حال ریاست دادگاه خود می‌دانند و این متهم عنان گسیخته. دیگر عرضی ندارم.

آقای دکتر مصدق در طول مدت اظهارات دادستان یکی دو بار سرش را از روی میز بلند کرد. به سرتیپ از موده نگاه کرد و به حال او ز برگشت. مدتی هم اوراق را بررسی می‌کرد. سرهنگ بزرگمهر که در تمام طول مدت اینستاده بود، اجازه صحبت خواست.

دکتر مصدق: آقا این چه محکمه‌ای است! بموجب ماده ۱۹۵ قانون، متهم باید صحبت کند. شما قانون را اجرا نمی‌کنید.

رئیس: شما صحبت‌های خود را کرده‌اید.

دکتر مصدق: من می‌روم. مرحمت شما زیاد؛ سایه شما کم نشود.

همینکه دکتر مصدق خواست خارج شود، افسر محافظ از رئیس دادگاه کسب تکلیف کرد. جواب منفی بود و ممانعت مسلم. دکتر مصدق مجدداً در جای خود نشست.

سرهنگ بزرگمهر: در روز اولی که تکلیف این وکالت به من شد، به عنوان یک مأموریت تلقی کردم. همان طوری که در هر مأموریتی تقسیم کار پیش می‌آید، طبق قانون قانع شدم به اینکه قسمتی از مدافعات را خود موکل عهده‌دار شود و قسمت دیگر را اینجانب. با وجود تأثر شدید که این دو روزه حیثیت و شرافت مرا نهید می‌کنند. دادگاه نباید انتظار داشته باشد چیزی بتوانم بگویم؛ و در این حالت روحی من برای آنان که مرا از نزدیک می‌شناسند واقفند، رایایی در کار نیست.

در هر صورت، بنده با یک فشار فوق‌العاده وجدان و وظیفه دست به گریبان هستم که آن را حدی متصور نیستم. بهر تقدیر، در تقسیم کار بحث روی صلاحیت به عهده خود موکل و اگذار شدن ایشان خودشان آن قسمتها را آماده می‌نمودند. اینجانب کارهای مربوط به تهیه کتب قوانین، تصویب‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها را انجام می‌دادم و این گونه وسایل را در دسترس موکل قرار می‌دادم. بنده بیشتر برای تهیه لایحه رد کیفر خواست که خدای نکرده اگر دادگاه در صلاحیت خود اظهار نظر کند کار کرده‌ام. خدا را به مشاهدت می‌طلبم که تمام اوراق را چنانکه دیروز دیدید با آن وضع موهن از من گرفت.

راجع به رد صلاحیت، در حدود چهل و شش صفحه تهیه شده بود که مربوط بود به کارهای سیاسی ایشان که جز خود ایشان کسی دیگر نمی‌توانست بگوید. یا به قول نیمسار سرتیپ از موده در این جریانات بنده رئیس اداره غله بودم. ایشان جریانات جزء به جزء را جمع به گذشته سیاسی وقایع ۲۵ تا ۲۸ [مرداد] را به نظر خود تهیه فرمودند که قسمتهایی

در دادگاه گفته شد. ولی آنچه که مربوط به صرف قانون است و به اصطلاح در حشو و زواید نرفته‌اند، بیست و شش صفحه است که شامل سه موضوع است:

۱) دادگاه صالح به رسیدگی اینجا نیست و دیوان کشور است، آن هم پس از اینکه مجلس شورای ملی به موضوع موکلم که خود را نخست‌وزیر قانونی می‌داند رسیدگی کند.

۲) دادگاه نظامی به فرض هم که خود را صالح بداند نمی‌تواند به استناد بند ۱ رسیدگی نماید. زیرا مواردی را تهیه کرده‌ام که خود دادگاه صلاحیت رسیدگی ندارد و تشریفاتی که باید انجام بگیرد انجام نگرفته. و چون این اوراق در دست بنده نیست، نمی‌توانم به جزئیات پرداخته و به تفصیل بگویم. آن اوراق پیش موکلم است و در کیف اوست و درش را هم قفل کرده است.

۳) چون این اتهام بالاترین اتهامات سیاسی است و چون ماده‌ای در متمم قانون اساسی وجود دارد که می‌گوید در جرایم سیاسی باید هیئت منصفه حاضر بشود، این مطلب اعم است که اگر به فرض بگویم این دادگاه صلاحیت دارد با هیئت منصفه ملازمه دارد.

چهارمین موضوعی که موکل بنده از اطلاعات ذهنی خود و جریان وقایعی که خود در آن بوده، برای نقض پرونده مطالبی تهیه نموده‌اند که یک قسمت را دیروز خواندند ولی به آنجا نرسیدند. آن مربوط است به نقض تحقیقات نسبت به وقایع پیش از ۲۵ مرداد و آنهایی که در جریانات مربوط به کودتایی که موکلم نسبت به آن مذاکره فرموده‌اند نوشته‌ام و هیچ‌یک در دسترس اینجانب نیست. از ریاست دادگاه تقاضا می‌کنم به موکلم اجازه بفرمایند همان بیست و شش صفحه‌ای که راجع به رد صلاحیت تهیه شده و در کیف ایشان است و به اینجانب اعتماد ندارند - و وقتی که موکل اعتماد نداشت وضع روحی افسری مثل اینجانب معلوم است - یا بگیرند بدهند من بخوانم یا متشی دادگاه بخواند یا خودشان بخوانند.

این بود رئوس مطالبی که عرض شد. البته در این بیست و شش صفحه به بسیاری از مواد و لوایح قانونی در ردّ تصویبنامه ۳۲/۶/۵ هیئت وزیران^۵ به تفصیل اشاره کرده‌ایم.

از این رو اینجانب جز این نکات چیزی به یاد ندارم. به قدری متألمم که حال تفکر ندارم تا اینکه بتوانم از یک چنین موکلی که به او توجه زیاد است دفاع کنم. دیروز به آن وضعیت در آخر صورت جلسه‌ها یادداشت کردم: «چون موکل بنده مرا وکیل تسخیری دانسته وکیل خود نمی‌داند، در دادگاه حاضر نخواهم شد.» این را نوشتم و رفتم. ولی چون گفته شد: «شما وکیل تسخیری هستید و حق ندارید استنکاف کنید.» با این حال تأثر حاضر شدم. این بود گفتار من نسبت به صلاحیت. چون الزام قانونی نبود و اگر پیش‌بینی می‌کردم که چنین وضعی پیش می‌آید، مطالبی تهیه می‌کردم و تکلیف قانونی خود را در صورتی که موکلم اجازه قانونی به این امر داشت، انجام می‌دادم. از اینکه نیسار سربیب آزموده نسبت به اینجانب اظهار دل‌داری فرمودند بسیار متأسفم.

باید عرض کنم که بنده نه به ادعا بلکه به حقیقت با شرافت و پاکدامنی و خداپرستی [با حالت گریه] زندگی کرده‌ام. حیات را وقتی می‌خواهم که با شرافتمندی توأم باشد و اگر چنین نباشد، من به آن زندگی پشیری ارزش نمی‌دهم.

مقارن ساعت ۱۱ برای ده دقیقه اعلام تنفس شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق گفت:
 آقای دکتر مصدق، بفرمایید بیست و شش صفحه را یا خود جناب عالی یا منشی دادگاه یا وکیل مدافع خودتان
 بخواند.^۶

دکتر مصدق: قربان این رئیس دادگاه. عرض کنم حضور مبارک، این یک جرم سیاسی است. جرم سیاسی همیشه یک مقدماتی دارد که آن جرم عمومی مربوط به مقدمات است. اگر بنده ثابت کنم که در مسائل سیاسی حقوق داشته‌ام، غلط نرفته‌ام. جرم از بین می‌رود. آقا، اگر کسی بخواهد کسی را بکشد، اول باید توطئه بکند. شما می‌گویید: «طیانچه را بگو، چیزهای دیگر را نگو.» جناب آقای رئیس، شما اجازه بدهید من مقدمه را بگویم تا بعد برسیم به مسائل حقوقی؛ والا نمی‌شود. آخر من مقدماتی داشتم که این آقای سرنیپ آزموده مرا گرفته: من غلط کرده‌ام؛ سهو کرده‌ام؛ این مرد محترم مرا آورده اینجا. آقا من باید عرض کنم اگر این دادگاه نگذارد من حرفم را بزنم. خواهند گفت این دادگاه از شمر هم بدتر است.

روسو می‌گوید: «باید عدالت کرد.» دلم می‌خواهد شما همیشه باشید، همه مردم بگویند این دستگاه عدالت‌پروری است. دستگاهی که می‌خواهد به یک بیچاره حکم کند. رأفت داشته باشید. بگذارید من از خود دفاع کنم. آن وقت رأی به صلاحیت دادید بدهید. رأی بدهید بگویید: «آقای سرنیپ آزموده، این دکتر مصدق را پانزده سال ننگه دارید.» شما مسلمان هستید. بگذارید من دفاع خودم را بکنم. [دکتر مصدق سپس از روی متن لایحه دفاعیه چنین خواند:]^۷

لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و می‌خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود را انجام دهد. ولی مجلس ۱۶ تحت تأثیر افکار عمومی به اینجانب رأی تمایل داد و من دولت خود را تشکیل دادم. البته وظیفه هر دولتی که روی افکار مردم به وجود بیاید این است که از افکار عمومی تبعیت کند.

بعد از سقوط دیکتاتوری و وزیدن نسیم آزادی، ملت ایران تصمیم گرفت که از مداخلات هر دولتی در امور این کشور جلوگیری کند و آزادی و استقلال کامل خود را تأمین کند.

یکی از دولتی که در کار مداخلت می‌نمود و قسمتی از جنوب ایران را مستطقتاً نفوذ خود می‌دانست و سعی می‌کرد که در سایر نقاط هم نفوذ خود را توسعه دهد، دولت انگلیس بود. دولت انگلیس در امور این مملکت علناً دخالت می‌کرد. فقط بکمر ننه راجع به قرارداد گس-گلستانیان که قراردادی بود بین دولت ایران و یک شرکت، نماینده رسمی دولت انگلیس که حق دخالت نداشت در هیئت وزیران حاضر شد و در مذاکرات شرکت نمود. ولی معنای هر جا که برای خود تصور نسفی می‌نمود، به هر وسیله اعم از مشروع یا نامشروع از دخالت خودداری نمی‌کرد و جریان امور را به نفع خود می‌گردانید. اکنون باید دید که این مداخلات را به چه طریق و به دست چه اشخاصی می‌کرد. چنانچه از یک نفر که کمترین اطلاعی از امور این کشور دارد سؤال کنید، خواهد گفت به وسیله دربار، مجلس و دولت.

یکم — به وسیله دربار

قبل از مشروطیت که دولت تزاری روسیه و دولت انگلیس در امور این کشور دخالت می‌کردند، رویه سلاطین اصولاً سیاست اصل موازنه بود و آنرا حتی المقدور رعایت می‌کردند. مثلاً اگر یکی از این

دول تقاضای مهمی داشت به این عنوان که اگر قبول شود دولت رقیب او هم همان قسم تقاضایی خواهد کرد، با آن موافقت نمی کردند. ولی البته نمی توان گفت که با تعقیب از این اصل آنها توانسته باشند از دخالت‌های نامشروع این دو دولت رقیب مثلاً راجع به نصب یک والی یسا عزل او و دیگر چیزها جلوگیری کنند.

آقای رئیس دادگاه، این گزارش روی اطلاعات و تجربیات شخصی خودم نوشته شده. برای اینکه شما بدانید یک کلمه ناقص نیست وقتی در آذربایجان [ابوالقاسم] لاهوتی آمد کودتا کرد، دولت مشیرالدوله سر کار بود. به من پیغام داد که «شما بیاید بروید والی آذربایجان شوید.» گفتم نه. اصرار کردند. گفتم: «دلیل دارم. به دلیل اینکه امروز نظام مرتبی است؛ من نمی توانم کاری کنم. اگر در فارسی توانستم امنیتی برقرار کنم، هر چه می گفتم فزون می کرد؛ اما آذربایجان که [سرنیب] شیبانی بود، من چه می توانستم بکنم؟» سردار سپه آمدند منزل من. گفتند: «شما گفتم آذربایجان نمی روم. برای چه؟» گفتم: «برای اینکه حبیب الله خان آنجاست.» فرمودند: «می نویسم که شما هر چه گفتم امر من است.» سپس تشریف بردند و نامه‌ای به حبیب الله خان نوشتند که «سرنیب حبیب الله خان شیبانی، فلانی آذربایجان می آید. هر چه بگوید امر من است.» تشریفاتی هم داده شد؛ به استقبال من آمدند.

این وضع حکومت بنده بود. یک روز هفت تیر هم برای من فرستادند که توی درشکه باشد. اگر یک وقت کسی به شما حمله کرد از خودتان دفاعی بکنید. من هم از استعمال اسلحه بی اطلاع نبودم، یعنی یک وقتی اهل شکار بودم. حالا هم اگر تفنگ بدهید، از این نظامیهای شما بهتر می توانم به هدف بزنم. خلاصه یک روز صبح همین آقای جم، که آن وقت رئیس انبار غله بود، آمد گفت: «سفیر انگلیس به شما سلام فرستادند و گفتند من شما را پیشنهاد کردم بروید آذربایجان.» غرض این است که دخالت آنها در امور کلی بود. اگر من یک چیزی بگویم، خلاف عرض نکردم.

بعد از اعلام مشروطیت، مخصوصاً در زمان سلطنت احمد شاه که در امور هیچ گونه دخالتی نمی کرد، این قبیل کارها با نظر دولتها می گذشت. ولی ارتباط دول متنفذ برای انجام نظریات خود فقط با دولتها نبود؛ بلکه با اشخاص متنفذ مملکت هم از قبیل علما و اعیان و رؤسای عشایر و امثال اینها ارتباط داشتند، و طرفین از یکدیگر استفاداتی می نمودند. من سبب مثال عرض می کنم بسانک استقراضی دولت روسیه تزاری که بر طبق عهدنامه مودت سال ۱۹۲۱ به دولت ایران واگذار شد، یک بانکی بود استعماری و پولهای به مردم متنفذ فرض می داد و معاملاتی با آنها می کرد که از اصول بانکداری خارج بود. فقط از نظر اعمال نفوذ در متنفذین بود که اگر تقاضایی از آنها بشود، از بیم اینکه بانک طلب خود را مطالبه کند تمکین کنند.

نمایندگان دولت انگلیس هم تا سال ۱۲۹۹ اعتباراتی برای این قبیل امور در اختیار داشتند که هر وقت لازم بود مصرف می نمودند. دو میلیون لیره‌ای که در سالهای قبل از کودتا مصرف نمودند و از دولت ایران مطالبه می کردند و مرحوم فروغی نخست وزیر شاه فقید آن را تصدیق کرده بود و در مجلس ششم مورد اعتراض اینجانب گردید، به مصرف همین قبیل مخارج رسیده بود. مشهور است وقتی که یکی از وزرای مختار دولت انگلیس در تهران — که اگر اشتباه نکنم نامش مارلینگ است و تا سه سال قبل از کودتا در تهران بود — می خواست از ایران برود گفته بود: «هر یک از ایرانیان که با من سروکار داشتند، ایران را به من فروختند؛ ولی اکنون که مأمورینم خاتمه یافته و می خواهم بروم

چیزی در دستم نیست. این دورویی آن دسته از مردمی که برای سوء استفاده خود با سفارتخانه‌های دول بیگانه ارتباط پیدا می‌کردند و با معامله ایران ظاهراً موافق و معناً مخالف بودند، سبب شد که دولت انگلیس کودتا کند و وضعیتی ایجاد نماید که سروکارش فقط با یک نفر بیشتر نباشد و برای اینکه آن یک نفر مافوق همه قرار گیرد و کسی نتواند در مقابل او اظهار وجود کند، متنفذین را توقیف و پس از مدتی که در زندان بسر بردند آنها را آزاد کند. به این طریق همه در مقابل آن یک نفر سر تکریم و تعظیم فرود آورند. وقایع شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و از آن به بعد بی‌شبهت به وقایع سوم حوت سال ۱۲۲۹ نیست.

در زمان دیکتاتوری، روزهای دوشنبه و کلا می‌رفتند دربار و به آنها می‌گفتند که «این قانون را باید اجرا کنید.» در این صورت سیاست خارجی اقتضا می‌کرد که در قانون اساسی بر اختیارات پادشاه بیفزاید که او هر وقت مقتضی می‌داند مجلسین را منحل کند و حق و تو برای عدم اجرای قانون به او داده شود. البته از این حقوق ندرتاً استفاده می‌شد. شاه که همیشه مجلس را منحل نمی‌کرد و این نه‌دیدی برای نمایندگان مجلس بود که پادشاه هر چه می‌گوید گوش دهند. اگر رأی نمی‌دادند می‌گفت پادشاه منحل می‌کند. پس وقتی می‌گفتند منحل می‌کنند، و کیلی که صد هزار تومان خرج کرده بود نخت می‌خواست. آیا ممکن است مجلسین بتوانند قانونی بر خلاف مصلحت مملکت طرح کنند که پادشاه آن را و تو نماید؟

نسبت به بعضی اصول قانون اساسی که برای پادشاه عزل و نصب وزرا و فرماندهی کل قشون و اعلان جنگ و عقد صلح را معین کرده که در همه جا جنبه تشریفاتی دارد، می‌خواهم عرض کنم اگر شاه بتواند هر وقت می‌خواهد اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست صلح کند، پس مردم چه کاره‌اند؟ پس مجلس چه کاره است؟ بنده پیشنهاد کردم که مجلس شورای ملی هم هیئتی مرکب از هشت نفر نماینده انتخاب کند که در آن باب گزارش دهند و گزارش موافق با نظر خود اعلیحضرت تنظیم شود. ولی دستهای مرموزی نگذاشت که آن گزارش در مجلس مطرح شود و بسیار ساده و روشن است که مخالفت اینجانب با شخص اعلیحضرت نبود.

جسارت است بنده عرض کنم روز اولی که به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم، من سی ساله نشین^۸ بودم و کارم نجاری و شیشه‌بری و معالجه مرضی بود. دوره سیزدهم بود که سیه‌بد احمدی به من نوشت که «مختارید بیاید شهر یا نیاید.» دوره چهارده و کیل شدم. اعلیحضرت تلفن فرمودند و مرا احضار فرمودند. من، آقا، مرهون این مرد هستم. تو خیال می‌کنی من حق کسی را فراموش می‌کنم؟ [با گریه] این مرد مرا از زندان پدرش خلاص کرد. من اگر کسی سیگاری به من بدهد ممکن نیست قدرش را ندانم. من رفتم و اظهار تشکر کردم. گفتم: «می‌گویند بلبل شش بچه می‌گذارد که یکی بلبل است و پنج تا سهره؛ خدا را شکر که بلبلش نصیب ما شد.»

من یک نظر کلی برای توجیه قانون اساسی دارم و آن این است که اگر شاه این دخالت‌ها را داشته باشد دوام ندارد؛ و اگر کسی به شاه بگوید: «تو حق دخالت در امور را داری.» خائن به شاه است. خدا می‌داند که دوام شاه در این است که مسئولیت قبول نکند، و انشاء الله صدویست سال در این مملکت سلطنت بکند. البته کسی که بخواهد و کیل شود تا این مردم بخواهند انتخابش کنند، باید سابقه خدمت و صداقت داشته باشد. ولی اگر اینها را نداشته باشد یک تعظیم می‌کند؛ بله بله قربان می‌گوید. آن وقت باید پرسید اینها خائن به شاهند یا خادم به شاه؟ مخالفت اینجانب به صلاح شخص اعلیحضرت بود. زیرا دخالت شاه در امور بر خلاف اصل مصونیت شاه است که بقای شاه را تأمین می‌کند.

در حوت ۱۲۹۹ که اینجانب والی فارس بودم، کاری نظیر همین دستخط اخیر اعلیحضرت پیش آمد. یعنی پادشاه وقت مرحوم احمد شاه انتصاب آقای سیدضیاءالدین طباطبائی را به ریاست دولت بهمن نلگراف نمود. در جواب عرض کردم که انتشار نلگراف موجب ناامنی خواهد شد، و آن را منتشر ننمودم. نظر به اینکه مملکت در آن وقت از تشکیلات فعلی محروم بود و کسی در آنجا نبود که حکم توفیف مرا صادر نماید، اول قنصل انگلیس اعتراض نمود و نامه هم نوشت و بعد از پنج یا شش روز آقای کلنل فریزر، رئیس پلیس جنوب که بعد ز نرال فریزر و چندی در تهران بود، با من داخل مذاکره شد و گفت: «شما چطور می‌توانید والی یک ایالتی بسازید و دستخط شاه را در خصوص رئیس دولتی که تعیین کرده منتشر نکنید؟» گفتم: «اختلاف من و شما در همین جاست. آیا غیر از اینکه من به شاه استعفا بدهم کار دیگری هم باید بکنم؟» بدون اینکه دیگر از عدم انتشار نلگراف صحبتی کند، با کمال خوشرویی گفت: «نه، بعد از این بازجویی، از خدا خواستم اگر زنده است خداوند به او طول عمر کرامت کند.

همان روز مستقیماً به شخص شاه استعفا دادم. شاه تا سوم حمل که بیست روز مستجاوز طول کشید، در قبول استعفای من تأخیر کرد. نمایندگان انگلیس در تهران هر چه کردند که متغذین محلی مرا دستگیر کنند، کسی زیر بار نرفت. چنانچه آقای سرتیپ آزموه مرا نسبت به آنچه در موقوفه قرار روز ۲۸ مرداد گفته‌ام و مورد استهزا واقع شده‌ام دیگر استهزا نکنند، عرض می‌کنم هیچ‌یک از مأمورین دولتی چه در فارس چه در اصفهان امر مرکز را چون ایرانی الاصل نبود در باره‌ام اجرا نکردند. بدعوت مرحوم سردار محترم، حاکم آن وقت اصفهان، به بخنباری رفتم و بعد از چند روز رئیس دولت از کار کناره گرفت و از کشور رفت.

در دورهٔ دیکتاتوری، مجلسین هر دو تحت امر شاه بود و از خود اراده‌ای نداشتند. به همین جهت تمهید می‌و دو سאלهٔ امتیاز نفت جنوب در یک جلسهٔ بدون بحث و شور بدون اینکه کسی اعتراض و یا اشکالی کند از تصویب مجلس گذشت.

اما اینکه در کیفرخواست زیر عدد ۲ چنین اظهار شده: «متهم ضمن تحقیقات صریحاً اقرار و اعتراف کرده که در ادامهٔ حکومت خود دو هدف داشته: یکی منحل کردن مجلس شورای ملی که می‌گوید به این هدف رسید و صریحاً می‌گوید از مزاحمت خلاص شد و این گفته را تفسیر کرده می‌گوید یعنی اینکه دیگر مجلس نمی‌توانست دولت را ساقط کند و متهم ضمن تحقیقات خود صریحاً می‌گوید پس از خلاص شدن از مزاحمت مجلس فقط نقطه‌ای که ممکن بود دولت را ساقط کنند دربار بوده، قسمتی از بیاناتم را حذف و گفته‌هایم را تحریف کرده‌اند. عیناً مثل این است که به کسی نسبت دهند که گفت: «لا اله الا الله» ولی «الا الله» را که گفته بود حذف کنند که معنا یکی نیست و بکلی مخالف مقصود گوینده است. برای تأیید عرایض خود، بیاناتی که در بازجویی نموده‌ام اکنون از روی پرورده تکرار می‌کنم:

«در اینجا لازم می‌دانم عرض کنم که روزی از روزها که شرفیاب بودم به عرض مبارکشان رسانیدم مجلس مؤسسانی که برخلاف نظریات مردم در ایام اخیر تشکیل و به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داد که هر وقت بخواهند یکی از مجلس یا مجلسین را منحل فرمایند و علت انحلال را

هم در فرمان انتخابات ذکر فرمایند، در صلاح اعلیحضرت نبوده است. چه اگر این طور می شد که اعلیحضرت با مشورت یکی از مجلسین یکی دیگر را منحل کنند یا با مشورت دولت هر دو مجلس را منحل کنند. محظورات اعلیحضرت کمتر می شد. زیرا ممکن است مجلسی در صلاح مملکت بخواهد فدهایی بردارد که سیاست خارجیها موافق نباشد. در این صورت مشورت با دیگران رفع محظورات اعلیحضرت می نمود و همچنین اجازه ای که مجلس مؤسسان داده بود که پس از افتتاح دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و مجلس سنا با هم تشکیل یک مجلس مؤسسان بدهند و در پاره ای از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و به اعلیحضرت نیز حق بدهند که هر قانونی را که مجلسین تصویب کنند اگر اعتراضی داشته باشند به واسطه حق و تو آن قانون را اجرا نکنند، این هم باز ایجاد یک محظورات دیگری برای اعلیحضرت می نمود که اینجانب پس از افتتاح مجلس شانزدهم با این تصمیم مجلس مؤسسان مخالفت کردم و مجلس مؤسسان مرکب از مجلس شورای ملی و مجلس سنا تشکیل شد و موقع تشکیل آن هم گذشت.

این بود متن بیاناتم در پرونده.

در جواب عرابی که به حضور اعلیحضرت شده بود، بمن فرمودند: «من به شما اطمینان می دهم هر کجا کاری بر خلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.» این بیانات شاهانه مرا چنان مطمئن کرده بود که هرگز باور نمی کردم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دولتی را که در حال مبارزه است و رهبر نهضت ملی ایران است و دولت انگلیس به کرات مخالفت خود را با آن اظهار نموده و انتظار سقوط آن را دارد عزل کند. اگر آقای سرتیپ آزموده بگوید که من به بیانات ملوکانه اعتماد نداشتم، باید بفرمایند به آنچه هم که بعد از سی ام تیر پشت قرآنی نوشته ام و به اعلیحضرت همایونی اهدا نموده ام عقیده نداشتم. در صورتی که من هیچ وقت از کسی ترس نداشتم و خلافگویی هم ننموده ام. بهترین گواه همین است که از انجام مراسم سوگند در مجلس ششم نسبت به اعلیحضرت فقید خودداری کردم. ولی در مجلس چهاردهم نسبت به اعلیحضرت کنونی آن را بجا آوردم.

برای اینکه از مطلب دور نشویم، عرض می کنم سقوط دیکتاتوری سبب شد که وضعیت مجلس به حال قبل از دوره دیکتاتوری در آید. یعنی بعضی از نمایندگان مجلس در اموری که طرح می شد عقیده خود را بگویند و اظهار نظر کنند. در این صورت سیاست خارجی اقتضای می کرد که در قانون اساسی بر اختیارات پادشاه بیفزایند که او هر وقت لازم بداند مجلسین را منحل کند و هر وقت قانونی از مجلسی گذشت و پادشاه با آن موافقت نمود از حق و تو استفاده کند. البته از این حقوق ندرتاً استفاده می شد و تهدیدی برای نمایندگان مجلس بود که پادشاه هر چه می گوید گوش کنند.

آیا ممکن است مجلسین هر دو بتوانند قانونی بر خلاف مصالح مملکت و افکار عمومی وضع کنند. که پادشاه از نظر خیر مملکت آن را اجرا نکند؟ فرض چنین امری عملاً محال است. این کار سبب شد که اینجانب نظریات خود را نسبت به بعضی از اصول قانون اساسی که برای پادشاه حقوقی تعیین کرده — از قبیل عزل و نصب وزرا و فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری و اعلان جنگ و عقد صلح که در همه جا جنبه تشریفاتی دارد — اظهار کنم و مجلس شورای ملی هم همین مرکب از

هشت نفر از نمایندگان انتخاب کند که در آن باب گزارش دهند و گزارش موافق با نظر خود اعلیحضرت تنظیم شود. ولی دستهای مرموزی نگذارند که آن گزارش در مجلس مطرح شود. بسیار ساده و روشن است که مخالفت اینجانب با شخص اعلیحضرت نبود؛ بلکه یک نظر کلی برای توضیح قانون اساسی بود که چند پادشاه ممکن است با آن قانون سلطنت کنند. مخالفت اینجانب در صلاح شخص اعلیحضرت بود. زیرا دخالت شاه در امور مملکت بر خلاف اصل عدم مسئولیت شاه است که از نظر بقای شاه تدوین شده.

آقای سرتیپ آزموده در زیر عدد ۴ نصدی وزارت دفاع ملی من و انحلال لشکر گارد شاهنشاهی را به منظور برهم زدن ترتیب وراثت و تخت و تاج دانسته‌اند. در صورتی که غرض از نصدی وزارت دفاع ملی این بود که افسران ارتش در انتخابات دخالت نکنند. از انحلال لشکر گارد شاهنشاهی هم نظر این بوده است که به آن وسیله نتوانند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را دچار همان سرنوشتی که احمد شاه شد بکنند. هر دو در خیر و صلاح شخص اعلیحضرت بوده است نه بر علیه مقام سلطنت. راجع به برداشتن مجسمه‌ها هم که زیر عدد ۱۰ کیفرخواست آنرا یکی از دلایل برهم زدن ترتیب وراثت و تخت و تاج قرار داده‌اند. باید عرض کنم که بازجویی اینجانب در کیفرخواست تحریف شده. سؤال ایشان در بازجویی عیناً نقل می‌شود:

«در روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه یک سلسله حوادثی در نهران روی داد که به طور خلاصه این بود که عناصر افراطی چپ با وفاحت هر چه نامتر شعارهای تنگین بر ضد شخص پادشاه می‌دادند؛ مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت شاهنشاهی را با موهنترین وجه شکسته و پایین ریخته و حتی با فراهم آوردن وسایل قبلی از قبیل کامیون و جرثقیل و آلات و ادوات دیگر مجسمه‌ها را علناً در حضور مأمورین انتظامی محل به گوشه و کنار می‌بردند. توضیح دهید از این جریان و به‌طور کلی جزئیات آن روز جناب عالی هیچ‌گونه اطلاع داشتید یا نداشته‌اید؟ چه دستوراتی برای جلوگیری، تعقیب و مجازات مباشرین عمل صادر فرمودید؟ در صورتی که در کیفرخواست هیچ اسمی از عناصر افراطی چپ نبرده‌اند، و معلوم نیست به چه علت مضمون سؤال را در کیفرخواست تسفیر داده‌اند و عللی را هم که اینجانب برای جمع‌آوری مجسمه‌های اعلیحضرت فقید گفته بودم در کیفرخواست ذکر نکنند. اکنون عین جواب از روی پرونده بازجویی:

«صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند برای ما ایجاد محظور خواهند کرد. یعنی مردم به ما خواهند گفت اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید در محلهای خود بگذارید. در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را کار می‌گذاشتیم برای ملت حیثیتی باقی نمی‌ماند. زیرا شاه فقید را انگلیسها در این مملکت به سلطنت رسانیدند و وقتی هم که نخواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را به وسیله دو مذاکره در رادپو از مملکت بردند. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت و وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود ۵۸ میلیون تومان پول به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابفا به جان و مال کسی نکرد و ۵۶۰۰ رقبه

از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت یکی از آنها را در جراید ببیند، بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به ملکیت خود در آورد. آیا اگر ملیون مملکت و مردم وطن پرست می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً بر پا می کردند، اینها در دنیا شرمنده و سرافکنده نمی شدند؟

«ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزشی قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزشی قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه هایی را که خود او در زمان سلطنت به کار گذارده بود به کار گذارند. چنانچه روی این نظریات احزاب ملی و رهبران نهضت ملی از برقراری مجسمه های شاه فقید خودداری می کردند. آنها را متهم به همکاری با عناصر دست چپ می نمودند. این بود که من به فوریت از آقای دکتر سنجابی وقت ملاقات خواستم و به ایشان گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کنند. اگر آنها صلاح بدانند، این کار را خود آنها بکنند که محظوری برای ما بعداً ایجاد نشود. جمعیت ملی هم رفتند و این کار را کردند. موقع شروع به کار، آقای سرهنگ اشرفی با مأمورین او مانع شده بودند و جمعیت ملی به من با تلفن گفتند که مأمورین حکومت نظامی مانع کار ما هستند. من آقای سرهنگ اشرفی را خواستم و به او گفتم: «آیا شما مانع احزاب ملی هستید؟» گفت: «کی به شما چنین راپورتی داده است.» گفتم: «خود آنها این طور اظهار کرده اند.» گفتند: «می روم از آنها سوال می کنم تا ببینم که مانع شده است.» ایشان رفتند. به طور تحقیق قبل از اینکه یک نفر از احزاب چپ در این کار دخالت داشته باشد، احزاب ملی این کار را کردند.»

بنده در اینجا که دادگاه است عرض می کنم اگر کسی به نصب مجسمه معتقد نباشد یا اگر کسی بگوید یک عده زورگو برای اینکه به مردم زور بگویند، مجسمه شاه را وسیله زورگویی قرار می دهند و بعد با تشریک مساعی مأمورین دولت مخالفین خود را به این عنوان که می خواستند مجسمه را بردارند تعقیب کنند، آیا مرادش بهم زدن تریب وراثت و نخت و تاج است؟ در این مملکت هر وقت یک چیزی حریه دست زورگویان بوده است؛ گاهی اختلاف شیخی و متشرعی، گاهی اتهام به بهایی، مراد من و همکارانم از بهم زدن تریب وراثت و نخت و تاج چه بوده است. آیا در این خاندان کسی از شاه بهتر است؟ یقین دارم نه. آیا شخصیت مهم و مورد توجهی در این مملکت هست که بتواند ایجاد سلسله ای بکند؟ من که چنین کسی را نمی شناسم. اگر ایشان کسی را می شناسد، خوب است بفرمایند. پس یک عده را چرا وادار می کنید که اعلیحضرت را مجبور به استعفا نموده و مملکت را دچار جنگ داخلی کند؟

دوم — به وسیله مجلس

از عمر مشروطیت ما چون زیاد نگذشته است، عده ای هنوز هستند که دوره های اول تسفینییه را دیده اند. آنهایی هم که خود ندیده اند، از آنها که دیده اند شنیده اند. بنا بر این سعی می کنم که مطالب به طور فهرست و اختصار گفته شود.

دوره اول انتخابات طبقاتی و آزاد بود. نمایندگان دوره دوم با انتخابات دو درجه ای و کیل مجلس شدند و در درجه دوم اعمال نفوذهایی می شد. در درجه اول مردم عده ای را انتخاب کردند و در درجه دوم اعمال نفوذ شد. من [در دوره اول] وکیل اول تهران در سنا بودم، ولی در درجه دوم انتخاب

نشدم. در دوره دوم هم تقریباً چنین کارهایی به عمل آمد ولی با این حال اکثریت نمایندگان مجلس دوم مردانی با ایمان و وطن پرست بودند. در مقابل اولتیماتوم دولت روسیه نزاری، نمایندگان وطن پرستی خود را ظاهر ساختند. دولت روسیه وقتی که مورگان شوستر سر کار بود، اولتیماتوم داده بود که این شخص باید از خدمت ایران خارج شود. مجلس قبول نکرد. ولی دولت اولتیماتوم را قبول نمود و شوستر را روانه کرد.

دوره سوم که نمایندگان آن با انتخابات مستقیم وارد مجلس شدند، دست کمی از نمایندگان مجلس دوم نداشتند و مهاجرت یک عده از نمایندگان به خارج نشان می داد که در آن مجلس یک موازنه سیاسی بوده است. اگر عده ای از نمایندگان هواخواه سیاست متفقین یعنی دولت روسیه نزاری و دولت انگلیس بودند، عده دیگری هم هواخواه سیاست متحدین یعنی دول آلمان و اطریش و ایتالیا که تا آخر جزء متحدین نبود درآمدند و از ایران مهاجرت کردند.

از دوره چهارم تفنیبه که وکلای آن از نظر تصویب قرارداد و سوق الدوله انتخاب شدند و همچنین دوره پنجم و ششم، به استثنای بعضی از نمایندگان تهران بقیه یا با موافقت نمایندگان انگلیس و شرکت سابق نفت و یا لااقل با عدم مخالفت آنها وارد مجلس می شدند.

چرا در شورای امنیت ما حاکم شدیم؟ برای این بود که بنده تمام اسناد مربوط به انتخابات را بردم آنجا و گفتم آقا مجلسی که نمایندگان آن این طور انتخاب می شوند چگونه می تواند قرارداد را امضا کند؟ چرا ما در آنجا پیش بردیم؟ برای همین اسناد مهم بود که از دخالت خارجیها در انتخابات حکایت می کرد و از طرف خانواده هایی بمن رسیده بود و در صندوق آهنی خانه من ضبط بود که اگر یک روز دولت ایران باز خواست به شورای امنیت برود، اینها دلیل بر حقانیت ایران بود. آمدند و آن اسناد را بردند. به خدا هیچ کس این صندوق را نمی توانست باز کند مگر صندوق ساز (چلنگر). من در آن را با دو کلید قفل می کردم. سی هزار تومان فوضه ملی هم در آن صندوق بود. آمدند در را باز کردند و بردند.

ممکن نبود یک نفر که با سیاست انگلیس مخالف باشد انتخاب شود و بمجلس برود. بنا بر این از دوره هفتم به بعد که انتخابات تهران هم آزاد نبود، یک نفر از نمایندگان مجلس نماینده حقیقی ملت نبوده است

بنده خیلی خوشوقتم که جناب رئیس دادگاه موضوع صندوق را با دداشت بفرمایند. آقا آنها اسناد دولت بود. حالا بول من هیچ. اگر آن اسناد به دست غیر از ایرانی بیفتد حتماً از بین می رود.

باید گفته شود فقط بعد از سقوط دیکتاتوری بود که بعضی از نمایندگان توانستند در مورد مطالب مطروحه در مجلس اظهار عقیده کنند. و آنچه راجع به انتخابات دوره شانزدهم تفنیبه اینجانب اظهار نموده ام که هشتاد درصد از وکلا نمایندگان حقیقی ملت بودند، اشتباه محض بوده است. بنده در مورد انتخابات گفتم قسره بکشید. صورت فرماندارها را آوردند پیش من: همه جا نوکر هستند. در سمنان نباشند در دامغان خواهند بود. ولی من با حسن ظن می گفتم که هشتاد درصد وکلا ملی هستند. ولی حالا عرض می کنم که تصور من اشتباه بوده است. والا دولت می توانست در آن مجلس اکثریت قاطعی به دست آورد و مخالفت چند نفر از وکلا دولت را از کار باز ندارد.

و اما راجع به خطری که از مجلس متوجه دولت بود، یقین داشتیم که طولی نمی‌کشید دولت رادر نتیجه استیضاح ساقط می‌کردند. راجع به این استیضاح حکایتی دارم که برای تأیید عرایض خود بیان می‌کنم.

از آقای اللهیار صالح سفیر کبیر [ایران در] امریکا گزارشی به اینجانب رسید و حاکی بود که مسر [والتر] لوی همان متخصص امریکایی نفت که با مسر هریمن به ایران آمد، مایل است اگر دولت ایران موافقت کند با خرج خود سفری به ایران نموده و راه حلی که برای رفع اختلاف دولت ایران و انگلیس در نظر گرفته پیشنهاد کند. پیشنهاد این بود که دولت مکزیک هم صنعت نفت خود را ملی نمود و سالهای زیاد بین شرکت انگلیسی صاحب امتیاز و آن دولت اختلاف بود. بالاخره رفع اختلاف به این نحو شد که دولت مکزیک ۸۰ میلیون دلار از بابت خسارت به آن شرکت بدهد و رفع اختلاف کند. و این کار را کرد و اختلاف مرتفع شد. چون موافقی که دولت مکزیک صنعت نفت خود را ملی نمود شرکت صاحب امتیاز در آن سال ۲ میلیون تن نفت استخراج می‌نمود، و موافقی هم که دولت ایران صنعت نفت خود را ملی نمود شرکت سابق نفت ۳۲ میلیون تن نفت استخراج می‌کرد، مفتضی است که دولت ایران هم ۸ برابر مبلغی که دولت مکزیک به آن شرکت داد، یعنی ۶۴۰ میلیون دلار بدهد. و چون مبلغ مزبور به اقساط پرداخته می‌شود، ۱۶۰ میلیون دلار هم برای سود آن اضافه کند که جمعاً ۸۰۰ میلیون دلار خواهد بود و این مبلغ را دولت ایران در ظرف بیست سال، سالی ۱۰ میلیون لیره بردارد و بدین طریق اختلاف طرفین خاتمه یابد.

چون این پیشنهاد یک مبنا و اساسی داشت و ناکنون مذاکرات ما چه مستقیم چه غیر مستقیم متکی به هیچ اساسی نبود، اینجانب آن را یاد و نفر مطلع مورد اعتماد خود مشورت نمودم. یکی از آنها با هر دو گفتند استخراج هر قدر بیشتر باشد، خرج استخراج به همان نسبت کمتر می‌شود. بنا بر این پرداخت هشت مقابل وجهی که دولت مکزیک برای استخراج ۴ میلیون تن نفت داده جایز نیست. با این حال برای اینکه پیشنهاد قابل مذاکره بود به آقای صالح سفیر کبیر جواب داده شد که «با مسافرت مسر لوی موافقت حاصل است و در ایام مسافرت و اقامت در تهران، میهمان دولت‌اند. ساعت ورود ایشان را اطلاع دهید.» مجدداً تلگرافی رسید که مسر لوی دو روز مهلت خواسته. پس از دو روز تلگرافی رسید که فعلاً منصرف شده و مسافرت را به بعد محول کرده است. این همان روزهایی بود که یکی از نمایندگان مجلس دولت را استیضاح کرده بود. و دولت انگلیس امیدوار شده بود که با این استیضاح دولت ساقط می‌شود و احتیاج به انعقاد قرارداد نیست.

این اصل مسأله است که برای استقلال ایران مهم است. زیرا روز اول که قرارداد را بست، مردم چشموهای خود را باز می‌کنند که ببینند چه می‌گوید. [به رئیس دادگاه] این را جناب عالی یادداشت کنید که از شما چیزی نگیرند.

منطقی نبود که مسر لوی قبل از استخراج از دولت انگلیس، تصمیم به مسافرت ایران بکند و بعد دو روز مهلت بخواهد برای اینکه شخصاً در تصمیم خود تجدید نظر کند. پس از آن جواب منفی بدهد. دولت انگلیس حتی المقدور نمی‌خواهد که اول قراردادی بین دولتین منعقد شود و اصول روابط و تعهدات طرفین در آن معلوم گردد که بعد طرفین نتوانند از آن تجاوز کنند. بلکه می‌خواهد اول روابط

سیاسی برقرار و مبارزه ملت ایران هم کمی فراموش شود، و بعد با دولتهای وقت داخل مذاکره شده آنچه را که از دست داده ندریجاً بدست آورد. این مطلب و خیلی از مطالب دیگر می‌رساند که در آنجه نزدیکی مجلس شانزدهم دولت را ساقط کند. اشکال هم نداشت، زیرا شش نفر از موافقین دولت اگر عدول می‌کردند دولت سقوط می‌کرد.

در هر مجلسی دستجات یا فراکسیونهایی هست که از نظر مرام حزبی و مسلکی و، یا اگر مرامی و مسلکی نباشد، از نظر منافع خصوصی با یکدیگر اختلاف دارند و هر یک سعی می‌کنند که جریبان مجلس را به نفع خود درست کنند. چنانچه موفقیت یا عدم موفقیت دسته فقط در امور داخلی تأثیر داشته باشد، ضرری متوجه مملکت نمی‌شود. همیشه این قبیل اختلافات در ممالک مشروطه با غیر مشروطه بوده و لازمه پیشرفت و ترقی هر مملکت رقابتی است که افراد یا احزاب بسین خود می‌کنند. چنانچه رقابت از بین برود، سیر تکامل و ترقی متوقف می‌گردد. ولی گناه ممکن است که اختلاف دستجات باهم به ضرر مملکت تمام شود؛ و آن وقتی است که بین دولتی با یک دولت یا دولت دیگر مبارزه یا جنگ درگیرد که در چنین مواقع دستجات و فراکسیونهای مجلس برای اینکه دولت مبارز خود را ضعیف نکنند و بتواند بر حریف خود غلبه کند، همه باهم یکی می‌شوند و یک دولت متحده از افراد تمام دستجات مخالف و موافق تشکیل می‌دهند و تمام نمایندگان مجلس سه بسقا و پیشرفت آن علاقه‌مند می‌شوند تا اختلافات مرتفع شود.

اکنون اگر وضع دولت اینجانب را با این اصلی که عرض شد تطبیق کنند، نتیجه غیر از آنچه مطلوب است دست می‌دهد. یک دسته از نمایندگان مجلس حامی و موافق دولت بودند و دسته دیگر مخالف دولت. چنانچه دسته مخالف پیش می‌برد، آیا فتح مخالفین دولت در نفع ملت ایران بود یا در نفع ملت دیگر؟ چه خوب اختلاف انداختند و چه خوب حکومت می‌کنند.

ممکن است بعضی اظهار کنند که متوجه نتیجه اختلاف نبوده‌اند. این است که عرض می‌کنم این اصل یکی از اصولی است که بی‌اطلاعتترین مردم به آن متوجهند. اگر بسین دو مالک در خصوص حقاچه سه آقای سرنیب بختیار که مالک هستند می‌دانند — که هر دو از یک نهر آب دارند اختلاف درگیرد که یکی از آنها مدعی حقاچه نصف آب نهر بشود و مالک دیگر حقاچه او را ثلث آن بداند، در چنین موقعی زارعین و ساکنین این دو ده چه می‌کنند؟ آیا به اختلاف خود با مالکین ادامه می‌دهند یا اینکه ساکنین هر ده اول اختلافی که بین خود دارند کنار می‌گذارند و بعد چنانچه بسا مالک هم اختلافی داشته باشند آن را هم تا خاتمه دعوی حقاچه متوقف می‌کنند و از مالک تقویت می‌نمایند تا دعوی حقاچه تمام شود؟ پس چگونه ممکن است که ساکنین و زارعین یک ده که معلوماتی ندارند بدانند اگر مالک ده شکست خورد و حقاچه ده کم شد، فقط نه مالک بلکه آنها هم چون از آن استفاده می‌کنند متضرر می‌شوند، ولی یک عده از نمایندگان مجلس که نیک و بد را از هر کس بهتر تشخیص می‌دهند توجه نکنند و ندانند سقوط دولتی که با دولت بیگانه در مبارزه است به ضرر ایران تمام می‌شود و این ضرر متوجه تمام افراد ملت می‌شود؟

به‌خدای لایزال قسم وقتی که منزل من از چهار طرف بمباران می‌شد، می‌گفتم: «باید من کشته شوم تا هدف ملت

از میان نرود.» سر نیب علی فولادوند مقدم به خانه من آمد و گفت: «افسران کاخها می گویند یا استعفا بدهید یا خانه را بمباران می کنیم.» گفتم: «من اینجا نشسته‌ام. بیخود حرف می زنند. بمباران نکنند من از بین بروم تا هدف ملت از بین نرود.»

رفتار مجلس سبب شد که اینجانب اقدامی کنم تا خطری که از مجلس متوجه دولت و یا به عبارت دیگر متوجه مملکت است مرتفع شود. اول با بعضی از نمایندگان موافق دولت و عضو فراکسیون نهضت ملی مذاکره شد. آنها هم عقیده داشتند که خطری از طرف مجلس متوجه دولت هست. دلیل آن را هم انتخاب یکی از نمایندگان مخالف دولت که با چهل رأی به عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس انتخاب شده بود می دانستند. می گفتند انتخاب همین نماینده کافی است که راجع به انتشار اسکناس مصاحبه‌های مضر می بکند و پول ایران تنزل بکند؛ و در نتیجه تنزل پول، دولت به خودی خود از کار بر کنار شود. این چهل رأی که به این نماینده داده شد، همان آرایسی است که برای سقوط دولت تهیه نموده‌اند. همچنین می گفتند از فراکسیون کاری ساخته نیست. فراکسیون یا بعضی از اعضای آن فقط می توانند از حضور در جلسات خودداری کنند و مجلس را از اکثریت بیاندازند. این کار بیش از چند جلسه ممکن نیست. ادامه آن سبب می شود که مردم مخالف ما بشوند. چونکه مردم وکیل انتخاب نموده‌اند که در مجلس حاضر شده از حقوق آنها دفاع کنند. وقتی ببینند به واسطه ترفتن یک عده مجلس تشکیل نمی شود و امور شخصی و محلی آنها مختل است، قهراً با دولت و موافقین او مخالفت می کنند و مستنکفین با از دست دادن حسن شهرت مجبورند به مجلس بروند و تابع نظریات مخالفین شوند.

این بود که پس از تأمل و فکر زیاد، هیچ راهی غیر از رجوع به مردم به نظر نرسید. ممکن بود که مردم خودشان هم خسته شده و با مبارزه موافق نباشند. بنابراین، اصرار دولت در ابقای خود نه برای مملکت مفید بود نه برای دولت. اگر حمایت مردم نبود هرگز مجلسین چند مرتبه با اکثریت قریب به اتفاق آرا به دولت رأی اعتماد نمی دادند و در یکی از آن دفعات دولت سقوط می کرد. راجع به رفتار اندوم که با بعضی از نمایندگان موافق و بعضی از وزرا مذاکره شد، آنها هم چاره‌ای غیر از این ندیدند. همگی آن را با نظر موافق تلقی نمودند. اینجانب با اطمینان کامل که هیئت وزیران هم با آن موافقت می کنند، پیشنهاد رفتار اندوم را به هیئت نمودم. به شرحی که همه اطلاع دارند، از تصویب گذشت.

ساعت ۱ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل و ادامه جلسه به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردید.

ساعت ۳ بعد از ظهر جلسه دوباره تشکیل گردید.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بقیه دفاعیات خود را بفرمایید

دکتر مصدق:

دولت از مردم که صاحب این مملکتند، از همان مردمی که به استناد رأی آنها مجلس موسسان تشکیل می شد، مستقیماً سؤال نمود که اگر به ابقای مجلس موافقت به انحلال آن رأی ندهند؛ دولت

دست از کار بکشند و مجلس دولتی را که بتواند با آن کار کند روی کار بیاورد. و چنانچه با دولت موافقت رأی به انحلال مجلس بدهند و دولت بماند تا مجلس هجدهم افتتاح شود. مردم هم با یک اکثریت بسیار مهم و قابل توجهی رأی به انحلال دوره هفدهم و ابفای دولت دادند.

در انتخابات ادوار تقنینیه، با اینکه ساکنین دهات هم همیشه شرکت کرده اند به این طریق که یا صندوق رأی بدهات رفته و از آنها رأی گرفته است و با داوطلبان و کالت آنها را به خرج خود پای صندوق آورده و رأی داده اند و مدت اخذ آرا هم اغلب از روزها تجاوز می کرد، در این رفتارندوم که ساکنین دهات بمواسطه دوری راه به شهرها نیامدند و رأی ندادند و چنانچه عده ای هم آمده باشند قلیل است و مدت اخذ آرا هم در هیچ کجا از سه ساعت تجاوز ننمود، متجاوز از دو میلیون رأی دهندگان روشنفکر ساکنین شهرها شرکت کرده اند. در صورتی که در یکی از ادوار دوره تقنینیه که بیش از همه وقت در انتخابات مجلس شرکت شده بود، عده رأی دهندگان از یک میلیون و چهارصد هزار نفر تجاوز نکرده است.

از این عرایض مقصود این بود که من نه مخالف شاه بوده ام نه مخالف با اساس مجلس هفدهم. بدلایلی که عرض شد، نگران بودم. ولی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بنا به فرمایشانی که فرموده بودند و نقل شد، نگرانی نداشتیم، می دانستیم که منافع شخصی شاه با مصالح مملکت تفکیک پذیر نیست؛ و چنانچه غیر از این بود آن را هم عرض می کردم. من همیشه آن قدر جرئت و از خودگذشتگی داشته ام که پای مصالح مملکت که به میان آمده، از همه چیز خود بگذرم.

در دوره ششم و کلا را قسم می دادند و فرار بود در هر جلسه ده نفر و کیل قسم بنورند. در دوره چهاردهم موضوع قسم و فاداری به اعلیحضرت به میان آمد. واللّه رفتم و فوراً قسم خوردم. ولی در دوره ششم گفتند: «دکتر مصدق چند جلسه است نیامده. باید قسم بخورد.» گفتم: «جلسه دیگر؛ امروز عذر دارم.» جلسه دیگر یک شمایل حضرت امیر را بردم و گفتم: «من به این پادشاه اسلام قسم می خورم» و کلا هم چیزی نگفتند. من نرسو نیستم، جناب سر لشکر. من همین الآن به این آقای سرهنگ گفتم این سر لشکر آدم خوش اخلاقی است. آنچه باید بگویم می گویم.

شما آقای سرتیپ آزموده، از آقایانی که روز ۲۸ مرداد در خانه من بودند و اکنون در زندان شما بسر می برند سؤال کنید. من آن روز می خواستم در خانه بمانم تا یک عده چافوکش مأمور قتل من که با جمعیت غارتگر می آمدند کار مرا تمام کنند. به خواهش این آقایان از محل خود حرکت نمودم. اتفاقاً یک نردبان در خانه گذاشته شده بود. [در این موقع خندید.] از آن بالا رفتم و مردم هم مرا دیدند. ایشان گفته اند که چرا اول دکتر مصدق را نکشتند. آقا، تمام غارتگران که برای کشتن من نیامدند. به جان خود آقای سر لشکر، همه ما را دیدند. این دیوار چهار متر ارتفاع داشت. همه مرا دیدند و هیچ به روی خودشان نیاوردند. آنها که نمی خواستند بنده را بکشند. آنها می خواستند قالی مرا ببرند. آقا، من نه جست و خیزی کردم نه کار دیگر. فقط زیر بغل مرا گرفتند و از خانه خود رفتم خانه همسایه، و از آنجا به خانه دیگر و دیگر. در خانه سوم رفتم در زیرزمین نشستیم. در آنجا معلوم شد که خانه مرا آتش زدند. آن شب را تا صبح بدون لحاف در آن زیرزمین ماندیم و صبح از آنجا فرار کردیم.

من به خواهش این آقایان از خانه خود رفتم. من می خواستم در راه حق و آزادی شهید. در زندان مواجه با سوالات مأمورین شوم و در دادگاه هم حاضر نگردم. ولی امروز خوشوقتیم که خدمت آقایان رسیدم. اکنون من اینجا

راحت هستم و مشغولیات هم دارم. ولی در اطاق خودم باید خمیازه بکشم و بگویم آقا هنوز ساعت ۷ نشده است که در این دادگاه حاضر شوم. حال من در اختیار شما هستم و حکم محکومیتی هم که دادگاه صادر می کند ناچ افتخاری است که آن را برنارک سر می نهم.

سوم - به وسیله دولت

ما در دوره پانزدهم رفتیم در دربار متحصن شدیم. شش ماه بعد یک نفر آمد و گفت: «ریدر بولارد شما را به دربار فرستاد.» گفتیم: «من این آدم را نمی شناسم.» وی گفت: «آنها که آمدند شما را بردند دربار، علش آن بود که روسها می خواستند توده ابها و کیل شوند و انگلیسها راضی نبودند. گفتند چه بکنیم؟ پیش بینی کردند که دکتر مصدق را ببرند دربار و به روسها هم گفتند: اگر این دکتر مصدق و کیل شود، با شما مخالفت می کند. حالا شما نه نمایندگان توده ای بفرستید و نه دکتر مصدق و کیل شود. ما نمایندگانی به مجلس می فرستیم تا نفت شمال را به شما بدهند. آنها هم گفتند: خراشو، خراشو («خوب» به زبان روسی).»

معمولاً هر دولتی تابع نظریات مجلس است. چنانچه مجلس از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل شود روی این اصل کلی که اطاعت مأمور از آمر است، کاری برخلاف مصالح مردم نمی کنند و اشخاص مورد توجه مردم روی کار می آورد. نتیجه این می شود که نه مجلس کار بدی بکند نه دولت مرتکب کار بد بشود. ولی در این مملکت که غالباً نمایندگان مجلس با نظریات دول بیگانه به مجلس رفته اند و این قبیل نمایندگان هم روی اصل اطاعت مأمور از آمر دولتهایی که اعضای آن عمال بیگانه بوده روی کار آورده اند، این دولتها نمی توانستند از قبول امر یا توصیه مأمورین بیگانه خودداری کنند. وقتی که کار توصیه به اینجا رسید، مأمورین دولت اکثراً با نظر بیگانگان انتخاب و عامل موثری در تمام مملکت برای اجرای نظر آنها می شوند؛ به طوری که اگر یک وزیر امری روی مصالح مملکت و برخلاف مصالح بیگانگان بدهد، چون آن وزیر را در کار خود ثابت نمی دانند اجرای امور مأمورین خارجی را بر امر وزیر مقدم می شمارند. فرضاً وزیر مأمور متخلف را از کار برکنار کند، چیزی نمی گذرد که وزیر دیگری بیاید و عضو منفصل را مجدداً وارد کار کند. عدم موفقیت اینجانب در انتخابات دوره شانزدهم روی همین نظرها بوده است. ولی گاه به طور استثنا ممکن است دولتی روی کار بیاید که از این اصل کلی تخلف کند. در ظرف چه مدت، آن هم معلوم نیست. من یاب مثال عرض می کنم که دولت اینجانب به این نحو تشکیل شده بود. زاید نیست اگر حکایتی که در صدق این بیان دارم عرض نمایم:

ظهر روزی که اینجانب تصمیم به انحلال فئولگریهای انگلیس در ایران گرفتم، با وزیر امور خارجه مذاکره نمودم که تصویبنامه آن را تهیه کنند و عصر همان روز در هیئت وزیران مطرح شود. برای اینکه مأمورین و عمال انگلیس در اطراف دربار با اطراف دولت اقدامی نکنند و کار را فلج نمایند، تأکید شد که موضوع سری بماند. ولی در نتیجه مذاکره و مشورتی که وزیر خارجه با یکی از مشاورین وزارتخانه نموده بود، ساعت ۲ بعد از ظهر شخص مشاور آمد که از نظریات من به تفصیل مسبق شود؛ و من تعجب نمودم مطلبی که فرار بود مستور بماند چرا به ایشان گفته اند. از وزیر خارجه وقت ملاقات خواستم. فوراً آمدند. فرار شد شخصاً خودشان تصویبنامه را حاضر کنند و

بهیئت وزیران بیاورند. " آوردند. مطرح و تصویب شد: و سعی کافی به کار رفت که قبل از ساعت ۲۱ نامه وزارت خارجه به سفارت انگلیس و خبر آن به مخبرین جراید داده شود. این کار هم شد. ساعت ۲۳ زنگ تلفن مجاور نختخواب من صدا کرد. پرسیدم: «کجاست؟» گفت: «سفارت انگلیس، و من کلنل پایمن هستم و با نخست وزیر می خواهم صحبت کنم.» گفتم: «خود من.» گفت: «جناب سفير می خواهند الساعة با شما ملاقات کنند.» گفتم: «کسالت دارم، باید استراحت کنم و امشب ملاقات مقدور نیست. بفرمایید چه فرمایشی دارند؟» گفت: «می خواهند که خبر انحلال فنسولگریها فردا صبح در نوبت اول رادیو منتشر نشود تا پس از ملاقات هر طور مقتضی باشد اقدام شود.» گفتم: «به مخبرین جراید هم این خبر داده شده.» گفت: «به آنها هم دستور بدهید در روزنامه های صبح این خبر را درج نکنند.» گفتم: «نه می توانم تصویبنامه دولت را نسخ کنم نه اجرای آن را به تأخیر بیندازم.» بالاخره قرار شد که فردا ساعت ۹ صبح با جناب سفير کبیر ملاقات دست دهد. ایشان آمدند و از طرف دولت خود اخطار کردند که در اجرای تصویبنامه تأخیر شود تا دولتین از طریق مذاکره موضوع را حل کنند. باز همان جوابی که شب داده بودم شنیدند و رفتند.

چهارم - ادامه خدمت از نظر حب جاه و مال نبود

چون ممکن است گفته شود که من می خواستم در کار بمانم و نزدیک در اصالت دستخط از نظر حب جاه و مال بوده است، با اجازه دادگاه توضیحانی هم در این باب می دهم.

دوره ششم تقنینیه وقتی که مرحوم مستوفی الممالک مقام ریاست وزرا را مستعفی بودند، اعلیحضرت شاه فقید توسط سرلشکر حبیب الله خان شیبانی رئیس ستاد ارتش و آقای حسین علاه که در آن وقت همکار من در مجلس شورای ملی بود، مسرا احضار و تکلیف دولت آنبه را به من فرمودند. معذرت طلبیدم.

موقعی هم که کافتاراندزه به تهران آمد و از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد امتیاز معادن نفت شمال را داد، چون من با این پیشنهاد موافق نبودم و با امتیاز نفت جنوب هم خصوصاً با تمدید ۲۲ سال آن مخالف بودم و در دوره دیکتاتوری که این امتیاز داده شد کسی را یارای حرف زدن نبود و در دوره سیزدهم تقنینیه هم که دیکتاتوری سقوط کرد اینجانب نماینده مجلس شورای ملی نبودم و در ابتدای دوره چهاردهم هم که افتخار نمایندگی مردم تهران را در مجلس داشتم نمایندگان هواخواه شرکت نفت هرگز نمی گذاشتند در اطراف این امتیاز صحبتی بشود، این بود که نقاضای امتیاز نفت شمال وسیله شد که من در نطق هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ اول مضار و مفاسد امتیاز نفت جنوب را بیان کنم و بعد بهمان علل با دادن امتیاز نفت شمال مخالفت نمایم.

این نطق تأثیر زیادی در تمام مجامع ملی نمود. چون دولت مساعد استعفا کرده بود، اکثریت فریب به اتفاق مجلس شورای ملی به اینجانب رأی تمایل داد که به جهانی که در آن مجلس گفته ام از قبول تشکیل دولت معذرت طلبیدم. ولی بسیار نگران بودم که دولت آنبه نتواند مقاومت کند و یک چنین امتیازی را که ضربت شدیدی بر آرزو و آمال وطن پرستان وارد می کرد قبول کند؛ و دادن امتیاز معادن نفت شمال سبب شود که دو دولت قوی از معادن نفت شمال و جنوب ایران به ضرر ملت استفاده کنند

و ملت هیچ وقت نتواند صیانت نفت را چنانکه ملی کرد ملی بکند؛ و برای ادامه و حفظ این امتیازات دولتی ملت ایران را تا ابد از نعمت آزادی و استقلال محروم کنند. لذا موقعی که بر نامه دولت بیات در مجلس مطرح و نوبت به اینجانب رسیده بود، طرحی پیشنهاد نمودم که هر دولتی به دادن امتیاز نفت مبادرت کند مشمول مجازات شدیدی است که در آن طرح پیش بینی و در همان جلسه به تصویب رسید و به صورت قانون درآمد.

قرارداد شرکت مختلط نفت شمال را هم که دولت قوام با دولت شوروی امضا کرده بود مجلس پانزدهم به استناد مخالفت با قانون مزبور رد کرد.

این بود راجع به حب جاه، اما راجع به حب مال، عرض می کنم که در تمام دوره مشروطیت هر خدمتی که بمن ارجاع شده یا حقوق آن را نگرفته و یا اگر گرفته ام به مصارف امور خیریه رسانیده ام. حقوق نخستوزیری من در دو سال و چند ماهه اخیر در حدود یکصد و هشتاد هزار تومان می شد که در همان روزهای اول تصدی این مقام، حواله کردم به بنگاه حمایت مادران و بنگاه حمایت مسولین بدهند؛ و تمام مخارج دستگاه نخستوزیری را در منزل خود و مخارج مسافرت به امریکا و لاهه و بعضی تکلیفات که به عهده این مقام بود از کبسه خود برداشته ام.

چنانچه از من سؤال شود من چه می خواستم و مقصودم چه بود، عرض می کنم که می خواستم هدف ملت ایران پیش برود و کشور ایران همان مقامی را که داشته مجدداً به دست آورد. مگر شما نخواندید و یا نشنیدید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در یکی از نطقهای خود فرمودند: «برای من چه افتخاری است که بر یک عده ناتوان سلطنت کنم؟»

اینجانب علاوه می کنم که می خواستم شاهنشاه بر ملتی سلطنت کند که در عداد ملل مستقل و آزاد دنیا قرار گیرد و اگر روزی به شاه گفتند برو، بگویند نمی روم. حالا اگر این نظر غلط است، شما عذاب بنده را زیاد کنید. و نه؛ هر وقت خسته شدید، بفرمایید منسبها بخوانند. دکتر مصدق: من هیچ وقت در بیان مصالح کشور خسته نمی شوم. حالا می خواهید تنفس بدهید، تنفس بدهید.

ده دقیقه تنفس اعلام شد.

* * *

ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه دوباره تشکیل گردید.

دکتر مصدق:

قبل از ورود در موضوع می خواهم این استفاده را بکنم و چند کلمه از بی گناهی همکارانم به عرض دادگاه برسانم.

آقایان وزیران همکار من چون دستخط ملوکانه در هیئت وزیران مطرح نشد — غیر از عده ای که در نظر ندارم کدام یک از آقایان بوده اند و صبح روز ۲۵ مرداد برای تشکیل جلسه فوق العاده به منزل من آمده و مراد اطامم ملاقات و از آن اطلاع حاصل نموده اند — سایر آقایان از آن اطلاع نداشتند. لذا اگر عمل خلاف قانونی هم از آنها صادر شده باشد بر فرض اینکه دادگاه رأی به صلاحیت خود

بدهد و بر فرض اینکه دستخط ملوکانه اصیل و نافذ باشد باید در دیوان کشور محاکمه شوند، نه در این دادگاه.

آقای سرنیپ نقی ریاحی رئیس سناده ارتش هیچ وقت برای دستوری که می‌دادم از من سند کتبی نخواستند و معمول هم نبود که بخواهند. چنانچه اظهار کنند پیشنهادی نموده‌اند که من با آن پیشنهاد لفظاً موافقت نموده‌ام و یا عملی را بر طبق دستور اینجانب انجام داده‌اند، مورد تصدیق من است. بعد از ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ که در آن روز می‌خواستند به‌خانه من وارد شوند و مرا از بین ببرند، کراراً تأکید حفاظت خود و خانه‌ام را به ایشان و آقایان سرهنگ علی دفتری و سروان داوریناه و تمام آنهایی که مأمور حفاظت خانه بودند نموده و به‌خاطر دارم که یک یا دو مرتبه هم در این باب با آقای سرهنگ ممتاز مذاکرانی نموده‌ام. بنابراین هر عملی که آنان در این باب کرده‌اند، به‌دستور اینجانب بوده و مسئولیت آن را عهده دارم.

جریان کودتا در شب ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

اکنون لازم می‌دانم که عرض کنم در حدود روزهای نوزدهم و بیستم مرداد عده‌ای از اشخاصی که بمنزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. من با این اظهارات کاملاً مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه می‌خواهد کودتا کند؟ ممکن است کسی بیاید کودتا کند که پادشاه را بر دارد خود قائم مقام پادشاه شود. ممکن است کسی بیاید بر علیه دولت کودتا کند که خودش ریاست دولت را در دست بگیرد. ولی دربار معنا ندارد که کودتا کند. من به‌هیچ وجه به این اظهارات تریب اثر نمی‌دادم.

ولی از آنجایی که لازم بود شخص خود را از هر گونه تعرض مصون بدارم، نه تنها در این روزها بلکه از روز ۹ اسفند که مردم می‌خواستند به‌خانه من بریزند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خود بودم. چند مرتبه از آقای سرنیپ ریاحی رئیس سناده ارتش سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حال است؟ ایشان می‌گفتند به‌هیچ وجه جای نگرانی نیست. شبها در اول بعضی از خیابانها که منتهی به‌خانه من می‌شود کامیونی در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیتی رو به‌خانه من بیایند دوچرخه‌سواران مواظب به قوای انتظامیه اطلاع دهند، آنها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند. روز پنجشنبه ۲۲ [مرداد] اخبار کودتا به حد شایع رسیده بود. من از رئیس سناده ارتش پرسیدم که در این باب چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند. ایشان باز بمن جواب دادند تمام احتیاطات لازمه شده. جای نگرانی نیست. من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به‌سمعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سمعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به‌تسبیهای مختلف تانکها باز هم در آنجا هست؟ ایشان گفتند تانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است. من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این تانکها نیست. بر فرض که کودتا هم بکنند، با نظریاتی که پیش‌بینی شده مؤثر نخواهد بود.

آقای سرنیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد. در صورتی که روزهای جمعه معمولاً برای دادن گزارش و کسب دستور نزد من می‌آمدند. روز شنبه هم باز بر طبق معمول در اول وقت مرا

ملاقات نمودند. من نگران شدم چه علنی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دوزخ آن‌هم در این روزها که شبانه کودتا زیاد است از ملاقات من خودداری نموده‌اند. ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه هستند، و آمدن نزد من سبب می‌شود که در کارها نفیسی ایجاد شود. ولی در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند: «من گرفتار کاری شده بودم و آن این بود که نمی‌دانستم تانکها در سعدآباد هست. پس از تحقیق معلوم شد که تانکها در سعدآباد هست و خواستم از سعدآباد به شهر بیاوریم. آقای کفیل وزارت دربار به عرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیدند و اجازه ندادند.» من به ایشان گفتم: «اگر اتفاقی روی دهد مسئولیت آن متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در کار دفاع از خانه من نکرده‌اید.» برای این‌که ایشان را به مسئولیتی که داشتند متوجه کنم، از ایشان نوشته‌ای گرفتم که در آن ذکر نمودند که «هر گونه اتفاقی که رخ دهد بواسطه عدم دقت من در کار بوده و مسئول پیش‌آمد منم.» این نوشته را گرفتم و نگه داشتم. بلافاصله تلفن کردم به آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار، و از ایشان تقاضای ملاقات کردم. ایشان جواب دادند: «امشب بیایم یا فردا صبح؟» به ایشان عرض کردم: «چون کار ضروری است امشب تشریف بیاورید.» آمدند. می‌خواستیم یک مذاکره‌ای هم که در چند روز قبل شده بود و به عرض اعلیحضرت رسیده بود نتیجه آن مذاکرات را هم اگر به دست آمده از ایشان بگیرم. چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود فقط راجع به تانکها سوال کردم. جواب دادند: «اعلیحضرت نظرشان این است که تانکها به یک صورتی که زننده نباشد از سعدآباد به شهر آورده شود.» من هم چون غیر از این نظری نداشتم موافقت کردم که هر طور خود اعلیحضرت صلاح می‌دانند عمل شود. و ایشان رفتند.

این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم. ولی در حدود ساعت ۷ بعد از ظهر، شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از اینکه اطمینان حاصل کرد که من دکتر مصدق هستم گفت: «مطالبی است که باید به شخص شما بگویم.» گفتم: «بفرمایید.» گفته «امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانکهای سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله در محلی که معلوم نیست برده‌اند.» و اسامی اشخاصی را هم که از برای کودتا اقدام می‌کردند به من گفت. من آن اسامی را هم نوشتم.

پس از این خبر، مجدداً آقای سرتیپ ریاحی را از ستاد ارتش خواستم. ایشان در ستاد ارتش نبودند و شمیران رفته بودند. دستور دادم که فوراً به شهر بیایند. آمدند. اخباری که راجع به کودتا رسیده بود به ایشان دادم. گفتم: «با این اخبار و با این وضعیت شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده باشید و در فکر دفاع از من و خانه من نباشید؟» ایشان گفتند: «من بدون هیچ نظری چون دخترم به شمیران آمده بود رفتم که با او صرف شام کنم و برگردم. اکنون می‌روم وسایل دفاعیه خانه شما و شما را به نحو احسن فراهم کنم.» من به ایشان گفتم که «گذارن کامیون در اول خیابانهای که منتهی به منزل من می‌شود کار مفیدی نیست. اگر کودتایی صورت گیرد، تا فوه امدادی به خانه من برسد عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این از آن شبهایی نیست که شما به خانه من تانک نفرستید. این از آن شبهایی نیست که اگر تانک بفرستید مردم از صدای تانک ناراضی شوند.

بنابر این لازم است در جلوی خانه خود من به قدر کافی تانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا از من و خانه من دفاع کنند.» آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن تانکها را دادند که خود من آمدن تانکها را در منزل حس کردم. ارتباط بین من با آقای سرتیپ ریاحی بکلی قطع نشد. سه مرتبه به ایشان تلفن کردم و در آخرین دفعه گفتند دکتر فاطمی را قوای گارد شاهنشاهی گرفته اند که او را بعضی از صاحب منصبان دیده اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن آقای سرتیپ ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را که در نظر داشتند شروع کردند و شرح آن به فراری است که در ابلاغیه دولت، ساعت ۷ صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد منتشر شده و عیناً نقل می شود:

«از ساعت ۱۱/۳۰ دیشب یک کودتای نظامی به وسیله افسران گارد شاهنشاهی به مرحله اجرا گذارده شد. بدین ترتیب که ابتدا در ساعت مزبور نفرات نظامی مسلح به شصت تیر و اسلحه دستی وزیر امور خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک زاده را در شمیران توقیف کردند و برای توقیف رئیس ستاد ارتش نیز به منزلشان مراجعه نمودند. ولی چون تیمسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول کار بودند، به دستگیری ایشان موفق نشدند.

«در ساعت ۱ بعد از نصف شب نیز سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی مسلح و دو جیب ارتش و یک زره پوش به منزل آقای نخست وزیر آمده به عنوان آنکه می خواهد نامه ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته است. ولی چون محافظین منزل نخست وزیر مراقب کار خود بودند، بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند.

«توطئه کنندگان قبل از توقیف اشخاص، تلفنهای منازل آنان را قطع کرده همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفنخانه بازار را به وسیله سرهنگ آزموده و همرازان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همان جا توقیف نمودند. وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک زاده را از نوقفگاه سمسداد به وسیله چهار کامیون نظامی مسلح به شهر آورده به ستاد ارتش به تصور اینکه همکارانشان قبلاً آنجا را اشغال کرده اند بردند. ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند آنان را مجدداً به سمسداد برده و در نوقفگاه گارد شاهنشاهی تا ساعت ۵ صبح نگاه داشتند.....»

این بود قسمتی از متن ابلاغیه دولت. اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد:

یکم - آیا معمول بوده که دستخطی از شاهنشاه به طریقی که مذکور شد ابلاغ شود؟

دوم - آیا معمول بوده است که برای نخست وزیر معزول هم شاهنشاه دستخطی صادر فرمابند؟

سوم - آیا دستخط اصالت داشته است یا نه؟

برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض توضیحات مبادرت می شود.

یکم - ابلاغ دستخط بر خلاف عادت و معمول بوده است

۱) دستخط ملوکانه در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نشد چرا همان روز ابلاغ نشده بود.

۲) دستخطهای شاهنشاهی همیشه در ساعات عادی و منعارف ابلاغ می شد. معلوم نیست چرا

برای ابلاغ این دستخط مهم ۱ بعد از نصف‌شب تعیین شده بود.
 (۲) دستخط شاهنشاه همیشه به وسیلهٔ وزیر دربار یا معاون او و با یکی از اعضای کشوری دربار ابلاغ می‌شد نه با قوای نظامی.
 در ساعت ۶ بعد از ظهر روز شنبه ۲۴ مرداد که آقای کفیل وزارت دربار با اینجانب ملاقات نمود، از این دستخط به هیچ وجه صحبتی به میان نیامد. آیا عزل یک نخست‌وزیر آن قدر بی‌اهمیت بود که هیچ‌کس حتی کفیل وزارت دربار هم از آن که دوروز قبل صادر شده بود مطلع نشود؟
 تمام این مسائل می‌رساند که از روز ۲۲ مرداد می‌خواستند کودتا کنند و منتظر موقع مناسب بودند. شب ۲۵ که زمینه را برای این کار مهیا دیدند، آقایان وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک‌زاده نمایندهٔ مجلس شورای ملی را که در خانه‌های خود بودند دستگیر نمودند و به دستگیری آقای سرنیپ ریاحی که برای ملاقات اینجانب به شهر آمده بودند موفق نشدند. پس از آن به سراغ اینجانب آمدند. چون عده‌ای زیاده‌تر از عده‌ای که آورده بودند دیدند، ابلاغ دستخط را عنوان نمود، آنرا دادند و رسید گرفتند.

دوم — آنها معمول بوده که برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دستخط صادر فرمایند؟
 در دورهٔ فترت، یعنی وقتی که مدت دورهٔ تقنینیه منقضی می‌شد و مجلس بعد هم افتتاح نشده بود، اگر نخست‌وزیر خود را مواجه با مشکلات سیاسی یا عدم موافقت شاه می‌دید استعفا می‌نمود، و از طرف شاه فرمان فقط برای نخست‌وزیر منصوب صادر می‌گردید. معمول نبود که برای عزل نخست‌وزیر هم دستخط صادر شود.

سوم — در اصالت دستخط

(۱) بعد از دادن رسیده دستخط را زیر نظر قرار داده و به‌مورد مطالعه گذاشتم. بسیار متأسفم که اکنون در دسترس نیست. زیرا مقارن ساعت ۱ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ مردادماه که خانهٔ اینجانب در خطر بود، آنرا با کلیهٔ نوشته‌جات مهم دولتی که در ضبط من و در طاقچهٔ پهلوی تخت‌خوابم بود برداشته در صندوق آهنینی که در اطاق مجاور بود گذاشتم. چون این صندوق وزین از آن کارهای بسیار محکم روسیهٔ سابق بود و با دو قفل بسته می‌شد، ممکن نبود اشخاص عادی و لو هر قدر وقت و فرصت داشتند بتوانند آنرا باز کنند. برای این کار لازم بود که یک اهل حرفه و فن عمل کند. در این صندوق در حدود سی هزار تومان اوراق فرضهٔ ملی که خود و پسرم خریده بودیم و مبلغی پول که از سه هزار تومان تجاوز نمی‌کرد و سه قطعه جواهر متعلق به‌خود و دیگران که به‌مرسم امانت داده بودند داشتم که روز ۲۸ مرداد به‌عنوان اموال غارتی از بین رفت. و الا دستخط ملوکانه را ارائه می‌دادم و یقین داشتم که تصدیق خواهید فرمود متن دستخط بعد از توشیح نوشته شده؛ و نویسنده سعی خود را به‌کار برده بود که متن را به‌امضای ملوکانه وصل نماید.

چیزی که بیش از همه باعث تأسف شده، این است که تمام مراسلات رسمی سفارت انگلیس که

در بعضی از خانه‌ها بود و به‌من رسیده بود و عدهٔ بشمارای عکس، اسناد رسمی و نوشتجات دیگر که هر گاه دعوای شرکت نفت به رضایت طرفین به‌دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه ارجاع می‌شد دلیل بر حقانیت دولت ایران بود، در قفسهٔ اطلاق مسکونی من و در این صندوق بود که آنها هم به‌عنوان غارت خانه در دسترس من نیست، چون امیدی به‌دادسرای ارتش ندارم که منصرفین را تحت تعقیب قرار دهد، شاید احساسات وطن‌پرستانهٔ خودشان آنها را وادار کند که این اسناد را به‌وسیله‌ای که موجب گرفتاری آنها نشود تسلیم اشخاص مورد اعتماد بنمایند. چند مرتبه می‌خواستم که محتویات این صندوق را به‌بانک ملی ایران بسپارم. چون ممکن بود این کار را وسیلهٔ تبلیغات سوء علیه دولت قرار دهند و بگویند رئیس دولتی که به‌قوای تأمینیهٔ مملکت خصوصاً قوای ارتش که حافظ خانهٔ خود اوست اعتماد نداشته باشد چگونه می‌تواند مملکت را امن و منظم کند و آسایش مردم را فراهم نماید، این بود که منصرف شدم و آنها را در خانه نگاه داشتم.

۴) در نظر دارم که قبل از افتتاح دورهٔ شانزدهم تقنینیه، روزی شرفیاب حضور ملوکانه بودم. صحبت از مجلس مؤسسان اخیر و اینکه مورد توجه مردم نبود به‌میان آمد. به‌حضور شاهانه عرض کردم مجلس مزبور کار خوبی نکرد که حق انحلال مجلسین را بدون هیچ قسید و شرط تفویض اعلیحضرت کرد. چه ممکن است وقتی آنها بخواهند، تصمیمانی بر علیه مداخلات دول بیگانه اتخاذ کنند و این دوز با وسایلی که دارند انحلال مجلسین را بخواهند یا اعلیحضرت با آنها مساوفاقت می‌فرمایند که در این صورت کاری برخلاف مصالح مملکت شده و با نمی‌فرمایند و آنها به‌انتظار روزی که تلافی کنند می‌مانند. آیا می‌دانید که اعلیحضرت در جواب عرایض من چه جواب دادند؟ فرمودند: «من به‌شما اطمینان می‌دهم هر جا که کاری برخلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد، تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.» این بیانات شاهانه به‌قدری مؤثر و موجب امیدواری بود که از شدت شوق و شغف نمی‌دانستم چه عرض کنم و با کمال شادی و مسرت از حضور ملوکانه مرخص شدم.

بنابر این اینجانب حق داشتم که در اصالت دستخط تردید کنم. زیرا دولت اینجانب پس از ملی شدن صنعت نفت متجاوز از دو سال با بزرگترین امپراطوریهای جهان مبارزه نمود؛ و بنا به‌دستور اعلیحضرت به‌دولت انگلیس پیشنهاد کرد که متخصصین انگلیسی قراردادی بر طبق آنچه با شرکت سابق نفت امضا کرده بودند با دولت ایران منعقد کنند. قبول نشد و برحسب تصمیم دولت، آنها از ایران خارج شدند.

دولت انگلیس به‌شورای امنیت مراجعه نمود. هیئتی تحت ریاست اینجانب مأمور جوابگویی شد. نتیجه به‌نفع ایران خاتمه یافت. دولت انگلیس به‌دیوان بین‌المللی دادگستری عرض حال داد. باز هیئتی تحت ریاست اینجانب مأمور لاهه گردید و تمام معلومات و اطلاعات خود را جمع به‌امور نفت را در اختیار پرفسور رولن وکیل مدافع دولت ایران گذاشت.

اینها کی بودند؟ اینها کسانی هستند که شما اکنون آنها را حبس کرده‌اید. [با حالت گریه] آفایان، اینها را باید تشویق کرد. مهندس حسینی، دکتر شایگان و دکتر سنجابی روز و شب با رولن مشغول مذاکره بودند و حالا به‌جای

اینکه اینها مورد احترام باشند و از خدمات آنها تشویق به عمل آید آنها در زندان به سر می‌برند.

حقانیت ایران و دفاع منطقی و عالمانه ایشان دولت انگلیس را محکوم کرد. کنسولگریهای انگلیس در ایران در حوزه‌های مأموریت خود از هر گونه دخالتی در امور ما خودداری نداشتند. بعضی اوقات مأمورین دولت را در فشار می‌گذاشتند و چنانچه نتیجه نمی‌گرفتند به وسیله مقامات صلاحیتدار ایرانی آنها را از کار منفصل می‌نمودند. لذا دولت تصمیم گرفت که کنسولگریها منبجل شوند؛ و این کار هم شد.

هدف ملت ایران این است که هیچ دولتی در امور این مملکت دخالت نکند و ملت ایران از آزادی و استقلال کامل بهره‌مند شود. چون مأمورین سیاسی دولت انگلیس در امور داخلی ما دخالت می‌نمودند، دولت اینجانب تصمیم گرفت که با آن دولت قطع ارتباط کند؛ و مأمورین انگلیسی از ایران بروند و پس از مراجعت بدانند که در امور داخلی این کشور نباید دخالت کرد.

اینها بود نتیجه مبارزه متجاوز از دو سال این دولت که به خواست خدا و حمایت ملت ایران در تمام آنها فاتح شد و بسیاری از مشکلات از بین رفت. با این حال چگونه ممکن بود اینجانب قبول کنم که چنین دستخطی با موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صادر شده و خواسته باشند دولتی را که در حال مبارزه است عزل کنند و مسئولیت تاریخی نهضت ملی ایران و شکست آن را در عهده خود بگیرند؟

۳ ساعت ۱ بعد از نصف شب با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده، هیچ کسی قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند نا چه رسد به اینکه دستخط شاهنشاه را ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند. چنانچه دستخط در روز ابلاغ می‌شد با اینکه بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم و از خود در مقابل مردم رفع مسئولیت می‌نمودم. مگر روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ که اعلیحضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت نفرمودند و حق هم نداشتند، استعفا نمودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح نبود که دولت بر خلاف نظریات شاهنشاه به کار ادامه دهد.

هیچ کس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست‌وزیر تعیین کنند، و دولت هنوز معرفی نشده از کشور خارج شوند. اینها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دستخط تردید کنم. البته نظر این بود که به طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلیحضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن مسبق شوم، که گفتند اول وقت روز یکشنبه از کلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد تشریف فرما شده‌اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی سبب شد که روز دوشنبه ۲۶ مرداد عصر در هیئت دولت حاضر نشوم و موضوع دستخط را مطرح نکنم. برای اینکه پس از طرح شدن اگر اجرائی گردید ایجاد ناامنی می‌کرد؛ و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست می‌آوردند که مقاصد خود را انجام دهند.

در این وقت ۱۵ دقیقه تنفس اعلام شد.

ساعت ۵:۳۰ جلسه دادگاه مجدداً تشکیل گردید. دکتر مصدق در ادامه سخن خود چنین گفت:

بعد در اطراف تحقیق از اعلیحضرت دچار نردید شدم. اگر عرض می‌شد که دستخط بر خلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند. باز اختلاف بین شاه و دولت در می‌گرفت. این بود که تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم و آنها به بغداد تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند، و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد، درخواست می‌شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنانچه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال اگر هیئت دولت صلاح دانست تصویب نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند ناهر وقت اعلیحضرت خواستند در تصمیم خود تجدیدنظر فرمایند. نظر این بود که عصر سه‌شنبه ۲۷ [مرداد] جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر امریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند، از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه ۲۸ هم که روز جلسه عادی هیئت وزیران بود آن وقایع پیش آمد و خسانه اینجانب بمباران گردید.

اکنون با اجازه دادگاه، به عرض ایرادات خود مبادرت می‌نمایم.

اظهار ایرادات

یکم - ایرادات به بازجویی‌هایی که می‌بایست شده باشد و نشده

این پرونده کامل نیست برای اینکه:

۱) آن دسته افسرانی که شب ۲۵ مردادماه کودتا کرده و عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به استناد ماده ۱۹۳ قانون مجازات عمومی راجع به توقیف و حبس غیر قانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته شده باشند و نشده‌اند.

۲) آن کسانی که صندوق آهتین مرا باز کرده و هر چه در آن بوده از مال شخصی و دولتی تمام را برده‌اند.

۳) آن عده افسرانی که موظف بودند از غارت خانه من و دیگران جلوگیری کنند و نکردند.

۴) آن عده افسرانی که برخلاف اصل سیزدهم متمم قانون اساسی که می‌گوید: «منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است در هیچ مسکیتی فهرأ نمی‌توان داخل شد مگر به حکم و تریبی که قانون مقرر نموده»، در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد با اینکه بلاذفاع بودن خانه من اعلام شده بود خانه مرا بمباران کردند.

برای توضیح مطلب عرض می‌کنم که در حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ۲۸ مرداد آقای سرنیپ فولادوند به نمایندگی از طرف افسران طرفدار شاه برای گرفتن استعفا از اینجانب به خانه من آمدند. چون امکان نداشت که اینجانب استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از بین ببرم، از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی دکتر شایگان، مهندس رضوی، مهندس حسینی، مهندس زیرک‌زاده، و

نریمان تمنا نمودم اعلامیه‌ای مرقوم و امضا فرموده به آقای سرنسب فولادوند بدهند. آن اعلامیه به مضمون ذیل است:

« دکتر محمد مصدق خودشان را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند. ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلادفاع در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظم له خودداری شود.»

با این حال افسران طرفدار شاه خانه مسکونی مرا به قصد از بین بردن من بمباران کردند. پس از آن چون می‌دانستند اگر از دسته غارتگران تغویت نشود این بار هم مثل دسته غارتگران روز نهم اسفندماه ۱۳۳۱ که بمحض اینکه در داخل خانه من تیره‌وایی شلیک شد فرار کردند، پای سه فرار بگذارند و به غارت خانه من موفق نشوند، لذا غارتگران را در صف مقدم فرار داده و خود در عقب آنها حرکت نمودند.

سربازان محافظ خانه من نمی‌دانستند که در عقب غارتگران نظامیان هستند. از این نظر که مثل روز نهم اسفند غارتگران را فرار دهند، شلیک کردند. و چون غارتگران راهی برای فرار نداشتند و نتوانستند فرار کنند، آنها از جلو و نظامیان از عقب به خانه من هجوم آوردند و هر چه در خانه من و فرزندانم بود، حتی درها و پنجره‌ها را از جا کنده بردند. کسانی که مرکب این عملیات شدند به جای اینکه تحت تعقیب درآیند، خلعت گرفتند و سر بلند می‌گردند. بنابراین جای دارد از آن افسری که در ایام توقیف من در باشگاه افسران عینک مرا که در اطاق خوابم بود و برده بودند به من داد، صمیمانه تشکر کنم.

در این هنگام اعلام تنفس گردید.

پس از تشکیل دوباره جلسه دکتر مصدق در ادامه سخنان قبلی خود چنین گفت:

ما در صلاحیت سه موضوع داریم:

یکی اینکه: شاه حق عزل مرا به هزار دلیل که می‌آورم نداشت. پس وقتی که شاه حق عزل مرا نداشت آن سه روز بنده نخست‌وزیر بودم (حالا هم می‌گویم نخست‌وزیرم)، با دلایلی که ثابت می‌کنم. بنابراین، محاکمه من در این دادگاه نباید بشود.

ابراد دوم: اینکه به موجب لایحه قانونی، خود محاکمه اختصاصی از بین رفت. صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود. این لایحه به منزله قانون است. یعنی قانونگذار که حق به من داد در آخر ماده واحده‌ای که بمن داده، گفت وقتی لایحه تصویب شد کسی حق تصرف در آن را ندارد مگر خود مجلس.

سوم اینکه: بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی باید در محاکمه جرایم سیاسی هیئت منصفه حضور داشته باشد. به موجب همین لایحه قانونی بنده، الان در دادگستری به جرایم مطبوعات و سیاسی با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شود. حالا بنده وارد می‌شوم در اینکه دستخط شاه چه صورتی داشته است.

ایراد بر عدم صلاحیت

در خصوص ادعای آنکه از طرف تیمسار سررتیب آزموده بر علیه اینجانب تنظیم شده و دادگاه نظامی برای محاکمه تشکیل گردیده است، قطع نظر از هرگونه دفاع از ماهیت اتهام و رد مطالبی که در ادعای نوشته شده است، به جهات ذیل محاکمه اینجانب در دادگاه نظامی غیر قانونی است:

فصل اول: دادگاهی که می‌تواند به اتهام اینجانب رسیدگی کند دیوان کشور است
اینجانب تا موقعی که توفیق نشده بودم، نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم؛ و بعدلایلی که ضمن این لایحه ذکر می‌شود اکنون نیز هستم. مطابق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به تفسیرانی که به وزرا نسبت داده می‌شود در صلاحیت مجمع عمومی دیوان عالی کشور است. آن‌هم مشروط بر اینکه قبلاً مجلس شورای ملی اجازه تعقیب داده باشد. برای اجرای این اصل از قانون اساسی و ترتیب تعقیب و محاکمه وزرا، قانون محاکمه وزرا در سال ۱۳۰۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده که بموجب ماده اول آن، «هرگاه رئیس‌الوزرا یا وزیری در امور مربوط به شغل و وظیفه خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد، اعم از اینکه حین تعقیب متصدی شغل وزارت باشد یا نه.»

در مورد بعد این قانون، ترتیب رسیدگی مجلس شورای ملی و اجازه تعقیب و احاله امر به دیوان کشور بیان گردیده است. بنابراین به موجب اصل ۶۹ متمم قانون اساسی و قانون محاکمه وزرا، اگر اتهامی به اینجانب وارد گردد، باید در مجلس شورای ملی مطرح شود. در صورتی که مجلس شورای ملی اجازه تعقیب داد و از اینجانب سلب مصونیت نمود، قضیه در مرجع صالح یعنی مجمع عمومی دیوان کشور مطرح می‌گردد.

گویا برای فرار از این مشکل بوده است که آقای سررتیب آزموده در ادعای خود سعی کرده‌اند حتی المقدور فقط از اقدامات اینجانب در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ذکر نمایند تا بدین ترتیب جواب ضمنی به این ایراد داده باشند؛ به این قسم که اظهار کنند اینجانب در ۲۵ مرداد از طرف شاه از مقام نخست‌وزیری عزل شده‌ام و در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد دیگر آن سمت را نداشته و بالتبقیه رسیدگی به اتهامات من راجع به اقدامات این چندروزه مربوط به مقام نخست‌وزیریم نبوده و محتاج به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نیست.

این نظریه به جهات زیر بیوجه است:

اولاً — بانام کوششی که تیمسار آزموده برای محدود ساختن ادعای خود به مطالب راجع به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرده‌اند، اکثر مطالب و وقایعی که در ادعای ذکر شده مربوط به اقدامات اینجانب در زمان قبل از ۲۵ مرداد می‌باشد؛ و سرناسر ادعای نشان می‌دهد که اتهاماتی را که بمن نسبت داده‌اند مربوط به تمام دوران نخست‌وزیری من است. بهترین شاهد این مطلب همان شروع ادعای در بیان اتهام است به این عبارت که «چون رویه و نحوه انجام وظیفه شخص غیر نظامی (ردیف ۱ بالا) — که مقصود اینجانب هستم — بر اساس مترزلال ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان و اعتقاد مردم به مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه

اثنی عشریه و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است... اراده ملوکانه تعلق می گیرد که مستهم نامبرده را عزل فرمایند. تأمل در این بیان و بالخصوص دقت در کلمات «رویه و نحوه انجام وظیفه» و دنباله آن که مقدمه و علت عزل معرفی شده، بخوبی ثابت می کند که موضوع اتهام اینجانب رویه و نحوه انجام وظیفه من در تمام دوره نخست وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قول نیمسار سبب عزل من گردیده است.

در قسمت نتیجه تحقیقات و دلایل نوشته شده است که «قبل از اعلام نتیجه تحقیقات و ذکر دلایل اتهام، بیمورد نیست کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او درباره امور کشور به استحضار برسد.»

بدیهی است که این دستگاه به اصطلاح نیمسار آزموده «مخوف» در امور کشور از روز ۲۵ مرداد ایجاد و شروع نشده و قبل از آن وجود داشته است. مختصراً دنباله این مطلب در ادعای نامه که برای اجتناب از تطویل از نقل آن خودداری می شود، در نهایت صراحت نشان می دهد که موضوع اتهام روش من در تمام دوره نخست وزیری متکی بر دو اصل بوده: وادار ساختن اشخاص به جاسوسی، و واگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی شخصیت.

ثانیاً — اگر چه نیمسار اظهار عقیده نموده اند که اینجانب در روز ۲۵ مرداد از طرف شاه عزل شده ام، ولی به طوری که در ادعای نامه مصرح است، وقتی که در تاریخ ۳۱ شهریور ماه از اینجانب راجع به مشغلم سؤال شد جواب دادم: «نخست وزیر.» این جواب می رساند که نه فقط در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد بلکه حتی هنوز هم خود را نخست وزیر می دانم؛ و بدیهی است که رسیدگی و قضاوت در این مطلب که آیا هنوز نخست وزیرم یا در ۲۵ مردادماه عزل گردیده ام، خیلی بالاتر از حد صلاحیت و اختیار نیمسار سرتیب آزموده و دادگاه نظامی است که برای محاکمه اینجانب تشکیل شده است. تنها مرجعی که حق رسیدگی و قضاوت در این امر را دارد، مجلس شورای ملی است. بالنتیجه مسلم است که تا مجلس شورای ملی راجع به وضع اینجانب اظهار عقیده نکرده که هنوز نخست وزیرم یا نه، بر فرض که موضوع اتهام به اقدامات اینجانب منحصر به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد شود و بر فرضی که تفکیک این اقدامات از اقدامات و روش من تا قبل از ۲۵ مرداد ممکن باشد، باز هیچ محکمه ای نه نظامی و نه عمومی حق تعقیب و محاکمه اینجانب را ندارد. این مطلب نظیر موضوع انطاچه در آیین دادرسی جزایی است که اگر اثبات مجرمیت متوقف بر امری گردد که رسیدگی و قضاوت آن در صلاحیت محکمه حقوق باشد، محکمه جزا باید فرار انطاچه بدهد تا آن امر در محکمه حقوقی مورد حکم فرار گیرد.

در اینجا تمام ادعای نامه و اتهامی که به اینجانب نسبت داده اند، متکی بر این ادعاست که من در تاریخ ۲۵ مرداد عزل شده ام. و چون اینجانب خود را معزول ندانسته و نخست وزیر می دانم، پس قبلاً باید به این مطلب رسیدگی شود و رسیدگی به این امر از صلاحیت هر محکمه جزایی خارج و فقط در صلاحیت مجلس شورای ملی است. همین.

ثالثاً — مستند نیمسار در اینکه اینجانب از ۲۵ مردادماه از مقام نخست وزیری معزول شده ام، فرمانی است که می گویند شاهنشاه در تاریخ ۲۲ مرداد بر عزل من صادر فرموده اند، و در ساعت یک

صبح روز ۲۵ مرداد به وسیله آقای سرهنگ نصیری ابلاغ گردیده است. علاوه بر خدش‌هایی که به حکایت متن ادعانامه از حیث تاریخ و خط و امضا و مفاد و طرز ابلاغ به صحت و اصالت فرمان مزبور وارد است که در موقع بازجویی اینجانب به تفصیل گفته و قبل از اظهار ایرادات به عرض دادگاه نیز رسانیده‌ام، آقای سرتیپ آزموده هیچ جهت مؤثری در دفع هیچ‌یک از این خدش‌ها در ادعانامه نگفته‌اند. علاوه بر این، متن فرمان مزبور در ادعانامه نقل شده تا نسبت به مفاد آن بحث گردد. اساساً باید دانست که فرمان پادشاه بر فرض صحت و بر فرض اینکه هیچ‌گونه خدشه بر آن وارد نباشد، آیا کافی برای عزل نخست‌وزیر از مقام نخست‌وزیری هست یا نه؟ تیمسار آزموده در مقدمه ادعانامه گفته‌اند که: بر طبق اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی بدین شرح: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است». اراده ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم نامبرده را (که مقصود اینجانب می‌باشم) عزل فرمایند.

در این بیان معلوم می‌شود که معنای اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی در نظر آقای سرتیپ آزموده این است که پادشاه شخصاً حق دارد وزرا را نصب و با عزل نماید. و حال آنکه استنباط این معنی از این اصل قانون اساسی درست مانند این است که یک قاضی یا وکیل با قریحه و خوش‌ذوق بگوید چون طبق قانون ثبت معاملات غیر منقول باید به وسیله سند رسمی باشد، پس صاحب دفترخانه اسناد رسمی که حق تنظیم سند رسمی را دارد حق دارد شخصاً خانه هر کس را به هر کس بفروشد. واضح است که چنین استنباطی از این ماده قانون ثبت تا چه اندازه مضحک و بزمزاح نزدیکتر از چسد می‌باشد. گرچه مقرر شده که معاملات غیر منقول باید به وسیله سند رسمی باشد، گرچه تنظیم سند رسمی در صلاحیت و اختیار صاحب دفتر اسناد رسمی است، ولی صاحب دفتر هرگز نمی‌تواند شخصاً خانه یکی را به دیگری بفروشد. بلکه دو نفر که مالک خانه و مالک نم هستند، باید توافق به خرید و فروش کنند تا صاحب دفترخانه صلاحیتدار بتواند سند رسمی معامله را تنظیم کند. همچنین است در مورد اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی که گرچه به موجب اصل مزبور عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی پادشاه است، گرچه فرمان را پادشاه صادر می‌کند، ولی معنای این اصل آن نیست که شاه می‌تواند خود، وزرا را نصب و با عزل کند. بلکه مانند همان مثال فوق، وقتی که وزیری از طرف مقامی که حق دارد او را منصوب یا معزول کند منصوب و یا معزول شد، آن وقت شاه به عنوان سند نصب یا سند عزل فرمان نصب یا عزل صادر می‌کند، روشن است که در رژیم مشروطه و طبق قانون اساسی ایران، مقامی که می‌تواند وزرا را منصوب یا معزول کند فقط قوه مقننه و مجلس شورای ملی است. بنابراین معنای اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی این است که وقتی وزرا از طرف مجلس شورای ملی به وسیله رأی اعتماد منصوب و یا به وسیله رأی عدم اعتماد معزول شدند، شاه که عنوان رئیس مملکت را دارد طبق رأی مجلس فرمان نصب یا عزل وزرا را صادر می‌فرماید.

بدین ترتیب معنایی که تیمسار آزموده از اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی نموده‌اند، با آنچه که معنای واقعی این اصل است و همه از آن می‌فهمند فرق دارد. تیمسار سرتیپ آزموده برای تأیید صحت استنباط خود از اصل مزبور و اثبات اینکه شاهنشاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را دارد،

جز نقل همان متن اصل ۴۶ دلیل دیگری ذکر نکرده‌اند. ولی دلایل بسیاری موجود است که هر یک به تنهایی ثابت می‌کند معنای اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی آن طور نیست که نیمسار سرنیپ آزموده گفته‌اند، بلکه طوری است که اینجانب شرح می‌دهم.

این دلایل عبارت است از:

الف - اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی که به موجب آن شخص پادشاه از مسئولیت میراست و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند. هر یک از دو جزء این اصل به تنهایی مثبت این است که نه فقط در مورد عزل و نصب وزرا بلکه در هیچ امری از امور مملکت اعلیحضرت همایونی شخصاً اختیار اقدام و عملی ندارد. زیرا از یک طرف به بداهت عقل و منطق و به حکم اساسترین اصول حقوقی، هر کس اختیار اقدام به امری و انجام عملی را داشته باشد بایستی نسبت به آن اقدام و عمل مسئول باشد تا عنداللزوم برای خیر و شر و نیک و بد آن مؤاخذه گردد. والا اگر بنا باشد شاه شخصاً اختیار داشته باشد وزرای مملکت را عزل و نصب کند و به قشون بری و بحری مستقیماً فرمان دهد و بدول دیگر اعلان جنگ دهد و عقد صلح کند و در عقد صلح حدود مملکت را مثلاً کوچکتر کند و در قبال هیچ‌یک از این امور مسئول نباشد و ملت و مملکت نتواند مؤاخذه و پرسشی کنند، هیچ فرد نمی‌گوید که چنین سلطنتی مشروطه است؛ بلکه سلطنت مطلقه است، و چنان سلطنت مطلقه که حتی سلطنت آقا محمدخان قاجار و نادرشاه افشار هم به این اطلاق و بلاشرطی نبوده است.

پس همین اصل متمم قانون اساسی که شاه را از مسئولیت میرا دانسته، دلیل قطعی بر این است که به موجب قانون اساسی سلطنت مشروطه ایران، شاه در هیچ یک از امور مملکت شخصاً حق و اختیار اقدام ندارد و بهمین علت که اختیار عملی ندارد مسئولیت عملی هم بر عهده او نمی‌باشد. از طرف دیگر جزء دوم اصل مزبور پس از بیان اینکه شخص پادشاه از مسئولیت میراست، مقرر می‌دارد وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.

حال اگر شخص شاه در امور مملکت شخصاً حق اقدام داشته باشد، باید دید معنای اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی چه خواهد شد. بدیهی است معنای آن این خواهد بود که شاه حق دارد هر چه می‌خواهد بکند و هیچ مسئولیتی ندارد. ولی وزرا که در اقدام شاه دخالت و اختیاری ندارند مسئول مجلسین هستند و برای اعمال شاه که او بدون مسئولیت حق انجام آن را داشته مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گیرند. این درست معنای همان ضرب‌المثل معروف است که «گنه کس در بسلیخ آهنگری! به کاشان زدند گردن مسگری»، و برخلاف این اصل اساسی حقوقی است که «لا تزر وازرة وزر آخری می‌باشد و به موجب آن هیچ کس را نمی‌توان برای گناه دیگری مؤاخذه و مجازات نمود.

ب - علاوه بر جزء دوم اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی که قبلاً بحث گردیده، اصل شصتم قانون مزبور نیز مقرر می‌دارد که «وزرا مسئول مجلسین هستند...» اصل شصت و یکم آن قانون نیز علاوه بر مسئولیت فردی هر وزیر نسبت به امور وزارتخانه خود، مقرر داشته که همه وزرا به هیئت انفاقی نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.

در این هنگام ۱۵ دقیقه نفس اعلام شد.

پس از رسمیت دوباره جلسه، دکتر مصدق به ادامه سخنان خود پرداخت:

و در مقابل این مسئولیت فردی و جمعی که به موجب این اصول برای وزرا در مقابل مجلسین برقرار شده، در مقابل شاه بالعکس هیچ گونه مسئولیتی ندارند و حق دارند او امر کتبی و یا شفاهی شاه را رد نمایند. اصل شصت و چهارم منم قانون اساسی این مطلب را صریحاً بیان نموده و مقرر داشته «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی و یا کتبی پادشاه را مستمسک (محرور صمصام السلطنه بختیاری می‌گفت «دستمسک») فرار داده سلب مسئولیت از خودشان نمایند. حال اگر شاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را داشت، چگونه معقول و قابل قبول بود که وزرا در مقابل او هیچ گونه مسئولیتی نداشته باشند و نتوانند به او امر کتبی و شفاهی او استناد کنند و تمام مسئولیت ایشان در مقابل مجلسین باشد؟ علاوه بر این، اصل شصت و پنجم منم قانون اساسی مقرر داشته که «مجلس شورای ملی یا منا می‌تواند وزرا را در تحت مواخذه و محاکمه درآورند. ولی هیچ اصل قانون اساسی یا منم آن به شاه حق نداده است که از وزرا مواخذه یا آنان را محاکمه کنند. این خود دلیل دیگری بر عدم مسئولیت وزرا در مقابل شاه است و بالنتیجه مبین این امر که شاه در عزل و نصب وزرا شخصاً حق اقدام ندارد. زیرا لازمه حق عزل این است که حق مواخذه و پرستی هم داشته باشد.

ج - اصل شصت و چهارم منم قانون اساسی که فوقاً برای اثبات عدم مسئولیت وزرا در مقابل شاه بدان استناد شد، اهمیت خاصی دارد که به تنهایی مثبت این است که شاه ابداً حق عزل وزرا را ندارد. از این جهت لازم است مجدداً در آن باره بحث نماییم.

به موجب اصولی که قبلاً ذکر کردیم، معلوم است که وزرا در مقابل مجلسین مسئولیت فردی و جمعی دارند. حال اگر شاه فرمان عزل و زبری را صادر و یا ابلاغ کند و آن وزیر به استناد آن فرمان عزل امور وزارتخانه خود را رها سازد و بعد مورد مواخذه مجلس فرار گیرد که چیرا وظیفه خود را انجام نداده، آن وزیر نمی‌تواند بگوید که طبق فرمان شاه من معزول شده‌ام و دیگر وزیر نبوده‌ام و مسئولیت نداشته‌ام. چرا؟

برای اینکه اصل شصت و چهارم که قبلاً نقل کرده‌ایم مقرر داشته است: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» یکی از همین احکام کتبی پادشاه حکم عزل است که به موجب این اصل وزرا نمی‌توانند آن را مستمسک قرار داده خود را معزول بدانند و مسئولیت وزارتی را که به عهده داشته‌اند از خود سلب نمایند. به موجب همین اصل آن وزیر مکلف است حکم عزل را رد کند و مورد عمل قرار ندهد، و الاً از اصل شصت و چهارم تخلف نموده است.

آقای سرنیب آزموده انهامی را که متوجه اینجانب می‌دانند این است که با وجود دریافت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری که شاه صادر فرموده بود، از کار کناره نگرفته و به انجام وظایف نخست‌وزیری ادامه داده‌ام. حال آنکه اکنون روشن شده است که اگر غیر از این کرده بودم، می‌بایستی مورد مواخذه و محاکمه فرار گیرم. چه قطع نظر از همه خدشه‌هایی که به فرمان وارد است،

مسلم است که اینجانب به‌رأی اعتماد مجلس شورای ملی به‌نخست‌وزیری منصوب شده و در مقابل مجلس مسئولیت دارم؛ و مادام که از طرف مجلس شورای ملی با رأی عدم اعتماد معزول نشده و یا استعفا نداده‌ام، در مقابل مجلس مسئول اداره امور کشور می‌باشم. اگر به‌انکای دربیانت فرمان شاه مبنی بر عزل خود از کار کناره می‌گرفتم و از خود سلب مسئولیت می‌کردم و اداره امور کشور را رها می‌ساختم، می‌بایستی مورد مواخذه و محاکمه مجلس شورای ملی قرار گیرم؛ زیرا طبق اصل شصت و چهارم، حق نداشت‌ام حکم کتبی شاه را مستمسک فرار داده از خود سلب مسئولیت نمایم. حال معلوم نیست با این همه دلایل قطعی و غیر قابل رد که از متمم قانون اساسی اقامه شد، آیا آقای سرتیپ آزموده قبول می‌کند که شاه حق ندارد شخصاً وزراء را عزل فرماید، یا می‌گوید: «حرف من یکی است و چون از اول ادعا کرده‌ام که شاه حق عزل وزراء را ندارد تا آخر بر این عقاد می‌مانم»؟

اگر با این همه دلایل، آقای سرتیپ آزموده در نظریه خود ثابت و استوار بماند و باز بگوید شاه حق عزل وزراء را دارد، لا‌اقل بین طرفین موضوع اختلاف است، و به‌شرحی که قبلاً گفته شده، تنها مقامی که می‌تواند در این اختلاف رسیدگی و قضاوت کند مجلس شورای ملی است.

رئیس: یک سؤال برای روشن شدن دادگاه می‌کنم. اظهار دانشمند طبق اصل ۶۴ وزراء نمی‌توانند فرمان شاه را مستمسک فرار دهند؟

دکتر مصدق: این جوابش داده شد. حکم قانون این است که دفتر اسناد رسمی باید حکم معامله صادر کند. اما نگفته دفتر اسناد رسمی باید هم در حکم بی‌ایع باشد و هم مشتری. باید مجلس شورای ملی رأی نسمایل به‌یک نخست‌وزیر بدهد، اگر ندهد مشروطه نیست. نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند نکند، اگر قبول کرد، رسمیت این کار به‌موجب فرمان شاهنشاه است. اگر این دو مورد انجام نشود، فرمان رسمیت ندارد. تا این نخست‌وزیر استعفا نداده یا استیضاح نشده، نخست‌وزیر است.

ممکن است آقای سرتیپ آزموده برای پیدا کردن مفری چنین بگویند که در موقع وجود مجلس شورای ملی، شاه حق عزل و نصب وزراء را ندارد. ولی وقتی که مجلس شورای ملی وجود نداشته باشد، شاه می‌تواند وزراء را عزل کند؛ و در مورد اینجانب، چون در روز ۲۵ مرداد مجلس شورای ملی منحل شده بود، شاه حق عزل داشته‌اند.

ولی این بیان هم تأثیری به‌نفع ایشان نخواهد داشت. زیرا در تمام اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به‌این موضوع است و ما همه را نقل کردیم، هیچ مأخذی برای چنین تفکیکی وجود ندارد. به‌انکای اصول مزبور مسلم است که شاه در هیچ حال، نه در موقع وجود مجلس و نه در دوران انحلال آن، شخصاً حق عزل وزراء را ندارد. به‌علاوه به‌تصریح متن ادعاینامه، چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم و بالنتیجه با انحلال مجلس هفدهم موافقت فرموده‌اند و بدین ترتیب مجلس هفدهم وجود داشته و اعلامیه خود اینجانب هم مبنی بر انحلال مجلس هفدهم بر اثر مراجع به‌آرای عمومی پس از تاریخ صدور و ابلاغ فرمان عزل بوده است، بنابراین مجلس هفدهم وجود داشته و فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی راجع به‌عزل اینجانب

نافذ نمی‌باشد.

راهباً — بموجب قانون اختیاراتی که در ۲۰ مرداد ماه ۱۳۳۱ به تصویب مجلسین و سپس به توشیح شاه رسیده، از طرف قوه مقننه به شخص دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر اختیار داده شده که در ظرف شش ماه لوایح قانونی برای اجرای مواد بر نامه خود تنظیم و بموقع اجرا گذارد. سپس بر طبق قانون ۲۰ دی ماه ۱۳۳۱ آن اختیار از طرف مجلس شورای ملی تمدید شده و تمدید آن نیز از طرف شاهنشاه موشح گشته و بمرحله اجرا درآمد است.

بنابر این در تاریخ ۲۵ مرداد ماه هنوز مدت یک سال دوره تمدید اختیارات به پایان نرسیده بوده و حتی تا کنون هم تمام نشده است. بدیهی است که اعلیحضرت نمی‌توانند قانون مصوب مجلس شورای ملی را که خود توشیح فرموده‌اند و اجرا شده نسخ فرمایند. و چون از طرف مجلس هم قانون تمدید اختیارات نسخ نشده و مدت آن هم هنوز باقی است، مسلم است که قانون تمدید اختیارات هنوز معتبر است.

حال باید دانست که نظر آقای سرنیب آزموده و همکاران ایشان نسبت به عبارت «به شخص دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر» که در قانون اعطای اختیارات ذکر شده چیست؛ و آیا قید نخست‌وزیر را معتبر و مأخوذ در موضوع اختیارات می‌دانند یا نه. اگر این فرض را قبول کنند که قید نخست‌وزیر مأخوذ در موضوع اختیارات است، به این معنی که اختیارات به شخص دکتر محمد مصدق با قید اینکه نخست‌وزیر است داده شده و برای یک سال تمدید گردیده، واضح است که لازمه آن این است که قوه مقننه در ضمن قانون اختیارات و تمدید آن نخست‌وزیری دکتر مصدق را در تمام مدت اختیارات تثبیت کرده و بالنتیجه مادام که دوره اختیارات منقضی نشده بوده، نه فقط شاه حق عزل دکتر مصدق را نداشته حتی مجلس شورای ملی هم نمی‌توانسته مستقیماً با رأی عدم اعتماد مرا معزول نماید. بلکه چون نخست‌وزیری من بموجب قانون تمدید اختیارات برای دوره اختیارات تثبیت شده، برای عزل من لازم بوده است که یا مدت تمدید اختیارات منقضی شود و یا مجلس شورای ملی اولاً قانون تمدید اختیارات را نسخ کند و سپس با رأی عدم اعتماد اینجانب را معزول نماید.

اما اگر بگویند که موضوع اختیارات شخص دکتر محمد مصدق است و قید نخست‌وزیر مأخوذ در موضوع نیست بلکه یک وصف توضیحی است که بموضوع اضافه گردیده، لازمه‌اش این است که قبول کنند اختیارات اینجانب تا پایان مدت اختیارات براساس مسن باقی است، اگرچه وصف نخست‌وزیری من در این مدت بموسیله استعفا یا عزل از من سلب شده یا بشود. بنابراین، ولو اینکه ادعا می‌کنند که اعلیحضرت مرا در ۲۵ مرداد عزل نموده‌اند، ناچار باید بپذیرند که هنوز اختیارات من برای نهب و اجرای لوایح قانونی باقی می‌باشد. در این صورت، چون دستگیری و توقیف من مانع از این است که از اختیارات خود استفاده و قانون تمدید اختیارات را اجرا کنم، عمل مقامات نظامی که با اعمال قدرت رسمی خود مانع اجرای قوانین مملکتی (قانون تمدید اختیارات) شده‌اند جرم و مشمول ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی و مستلزم انفصال از خدمت دولت است.

بنا به جهانی که ذکر شد، هرگونه اتهامی که به اینجانب نسبت داده شده یا بشود، مربوط به سمت نخست‌وزیری و وزارت دفاع ملی من است. بموجب نص قانونی مذکوره، قبلاً بایستی به اطلاع

مجلس شورای ملی برسد تا در صورت تصویب مجلس شورای ملی و سلب مصونیت از من، دیوان عالی کشور مرا تعقیب و محاکمه نماید. مگر اینکه مجلس شورای ملی قبلاً رأی دهد عزل دکتر مصدق در ۲۵ مرداد از طرف شاه صحیح و قانونی بوده، و به اضافه رأی دهد که اتهامات منتسب به من فقط مربوط به زمان بعد از نخست‌وزیری می‌باشد که در این حال نیز به جهاتی که بعداً ذکر خواهد شد، تعقیب و محاکمه قضیه در صلاحیت محاکم جزایی عمومی است و این محکمه نظامی که برای محاکمه اینجانب تشکیل شده و آقای سرتیپ آزموده صندلی دادستانی آن را اشغال کرده نه قانونی است و نه صلاحیت محاکمه مرا خواهد داشت.

حالا اگر حرف حساب قبول می‌کنید اینها را بدهید دو نفر قاضی دادگستری بخوانند. اگر جواب دارد جواب دهید. اگر ندارد حرف مرا قبول نمایید. بوالله اگر من از محکومیت برترسم، اگر این مطالب را گفتم برای ثبت در تاریخ است. در صورتی که من از کشته شدن هیچ ترسی ندارم.

فصل دوم: تشکیل دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام من قانونی نیست

تشکیل دادگاه نظامی که برای محاکمه اینجانب ساخته‌اند، برخلاف قانون است و دارای عنوان و حیثیت یک دادگاه نظامی قانونی نمی‌باشد. همچنین آقای سرتیپ آزموده که بر علیه من ادعای نامه صادر نموده و در ذیل ادعای نامه به عنوان دادستان ارتش امضا کرده، دارای سمت قانونی نیست. نه آقای سرتیپ آزموده دادستان ارتش است و نه اصلاً چنین سمت و عنوانی در تشکیلات قضایی ارتش وجود دارد. زیرا بر طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که به موجب قانون تحدید اختیارات مصوب ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ اینجانب در تاریخ ۲۲/۱/۱۶ و ۲۲/۱/۳۱ و ۲۲/۲/۱۴ برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب و اجرا گردیده، و در تاریخ ۲۲/۲/۲۰ به شماره ۲۸۵۸ بمجلس شورای ملی تقدیم و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است. کتاب اول از قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب دی ماه ۱۳۱۸ در سازمان دادستانی ارتش و دادگاههای نظامی و هر قسمت دیگر از آن که منافی با مقررات آن لایحه قانونی است نسخ گردیده است و با وضع مقررات جدید، اینجانب سازمان قضایی ارتش را از آن صورت سابق که در لفظ صحبت از دادگاه و قاضی و قضاوت بود ولی در عمل جز مأمورینی بکلی بیخبر از قانون و فضاوت و فقط مطیع محض و آلت بلااراده ستاد ارتش برای دوسیه ساختن و محکوم نمودن افراد مورد نظر چیز دیگری نبودند بیرون آورده و با تثبیت محاکم نظامی و پیش‌بینی شرایط علمی و عملی فضاوت و تأمین لوازم استقلال و بیطرفی آنان تا حدی که در محیط فعلی نظام ایران امکان داشت، سازمان قضایی ارتش را از اسم بلامسمی و لفظ بلامعنی بودن خارج ساخت و به آن معنی و حقیقت داد. چنانکه در ماده ۳۱ لایحه قانونی مقرر گشته که دادگاه نظامی تشکیل و ثابت باشد در ماده ۲۱ و ۲۲ آن لایحه قانونی، دانشمن لیسانس یا دکترای حقوقی و یا دیپلم کلاس عالی قضایی برای قضات و دادستانها و بازپرسان نظامی شرط گردیده؛ ماده ۲ آن لایحه به کلیه قضات و بازپرسان ارتش در اظهار عقیده قضایی استقلال و آزادی بخشیده؛ و برای تأمین این آزادی و استقلال ماده ۳ لایحه کلیه قضات دادگاههای ارتش را ثابت و غیر قابل تغییر قرار داده. و بالاخره برای اینکه مقامات غالبه ارتش نتوانند یک قاضی دادگاه

نظامی را به جرم استقلال در اظهار عقیده و مقاومت در قبال فشار و اعمال نفوذ مانند سرهنگ بزرگ امید و امثال او به محکمه بکشند و به زندان بیندازند. ماده ۴ لایحه قانونی برای قضات نظامی مصونیت از تعقیب قایل گشته و مقرر داشته «تعقیب کیفری کارمندان قضایی ارتش بدون سلب مصونیت قضایی آنان از طرف دادگاه عالی انتظامی ارتش ممکن نخواهد بود.»

اینجانب بر اساس این اصلاحات که یکی از افتخارات دوره زمامداری من است، سازمان قضایی سابق ارتش را که در حقیقت یک دایره از رکن دوم ستاد ارتش بود منحل کرد؛ سازمان جدید را از دادگاهها و دادرسیها بر طبق مقررات لایحه قانونی تشکیل نمود؛ و قضات و دادستانها را هم که از همان زمان تشکیل به کار و انجام وظیفه پرداختند، طبق شرایط لازمه انتخاب و منصوب کرد. اکنون کسانی که در ۲۸ مرداد ماه با تشبیت بهرور و اسلحه ارتش بر علیه حکومت اینجانب طغیان کرده و برای توجیه و دفاع از طغیان خود محاکمه و محکومیت مرا لازم می‌دانند و در عین حال بخوبی می‌دانند که این منظور و مقصود در هیچ محکمه قانونی ممکن الحصول نیست، در دنباله و تکمیل آن طغیان مسلح کلیه محاکم نظامی قانونی را که بر طبق لایحه دادرسی و کیفر ارتش و بسا صدور فرمانهای لازمه از طرف شاه تشکیل شده بود عملاً تعطیل نموده چند نفری از کسان و همدستان خود را جمع کرده به یکی عنوان دادستان ارتش داده‌اند و دیگران را هم هیئت دادگاه و دیوان حرب نامیده‌اند. و با ادعای چنین دادستانی می‌خواهند در چنین دادگاهی مرا محاکمه و محکوم نمایند. این درست شبیه این است که مدعی دست راست خود را قاضی و دست چپ خود را دادستان نامد و به این بگوید بگیر و به آن بگوید بکش و بعد دل خوشی کند که بر خصم خود از راه قانون و محاکمه ظفر یافته است.

بالجمله دادگاهی که برای محاکمه من تشکیل شده، مطابق با مقررات لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مورخ ۲۲/۱/۱۶ که از طرف اینجانب تصویب و اجرا شده نمی‌باشد. نه تشکیل دادگاه بر طبق شرایط مقرر در آن لایحه است و نه قضات آن دارای شرایطی هستند که در آن لایحه برای قضات نظامی لازم شمرده شده است.

همچنین درباره آقای سرتیب آزموده که به عنوان دادستان ارتش ادعای نام را امضا کرده‌اند، علاوه بر اینکه ایشان دادستان ارتش نیستند، اصلاً عنوان دادستان ارتش دیگر وجود ندارد. زیرا طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش، اساساً دستگاه دادستانی ارتش که در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ یک دستگاه مخصوص و جداگانه از دادستانهای دیوانهای حرب و مافوق آنها بود، بکلی حذف شده و فقط دادستانان نظامی هستند که در محبت هر دادگاه نظامی و ظایف دادستانی را انجام می‌دهند. عمده وظایفی که در قانون سابق در عهده دادستان ارتش بود، در لایحه مصوبه از طرف اینجانب به عهده دادگاه عالی انتظامی ارتش و دادستان دادگاه عالی انتظامی قرار داده شده است.

ما خود می‌دانیم که اتکای مقامات ارتشی در تعطیل سازمان قضایی و محاکم قانونی ارتش که بر طبق لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش تأسیس و برقرار شده و در تشکیل دادگاه غیر قانونی فعلی و نصب آقای سرتیب آزموده به سمتی که دیگر وجود ندارد، تصویبنامه هیئت وزیران فسخی

بشماره ۱۸۸۸۲ مورخ ۱۳۳۲/۶/۱۵ می‌باشد.

اکنون برای اینکه بغوی بتوانیم درباره این تصویب‌نامه و نتیجه‌ای که از آن در تعطیل سازمان قضایی ارتش گرفته شده بحث نماییم، لازم است مقدّمات متن تصویب‌نامه را در اینجا نقل کنیم. متن تصویب‌نامه مزبور به‌طوری که بدست ما رسیده به‌قرار ذیل است:

تصویب‌نامه ۳۲۱۶/۵/۱۸۸۸۲

وزارت دادگستری

«هیئت وزیران در جلسه مورخ ۳۲۱۶/۱۴ با توجه به گزارش — و اینکه اختیار قانونی نخست‌وزیر سابق در حدود تصویب لوایح قانونی در مورد وزارت جنگ و ادارات تابعه آن منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده و جز در این مورد تصمیمات نخست‌وزیر سابق قانونی شناخته نمی‌شود، مقرر می‌دارد از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به‌امضای نخست‌وزیر سابق رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند. تصویب‌نامه در دفتر نخست‌وزیر است.»

به‌طوری که ملاحظه می‌شود، در تاریخ ۴ شهریور، یعنی درست یک هفته پس از ۲۸ مرداد، با توجه به گزارش مقامی که در تصویب‌نامه مجهول است (و شاید اصلاً وجود نداشته و قبلاً تصویب‌نامه را تصویب کرده‌اند تا بعداً یک مقامی چنین گزارشی تهیه کند و هنوز نکرده است)، هیئت وزیران فعلی تشخیص داده‌اند که اختیارات قانونی من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده؛ و تصویب نموده‌اند که از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به‌امضای من رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند. بعدن سبب این تصویب‌نامه، مقامات ارتشی به این عنوان که لایحه دادرسی و کیفر ارتش که اینجانب تصویب نموده‌ام لایحه‌ای است در مورد وزارت جنگ که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی نیست، سازمان جدید قضایی ارتش را که برطبق آن لایحه ایجاد شده بود تعطیل نموده و سازمان شُرَب‌الیهود فعلی را که هیچ‌گونه معنای قانونی ندارد فقط و منحصرأ برای اینکه مرا به نحو دلخواه و حسب‌الامر محاکمه و محکوم نمایند، ایجاد نموده‌اند.

حال باید دید این تصویب‌نامه تا چه اندازه معتبر است و آیا می‌توانسته است مجوز تعطیل سازمان جدید قضایی ارتش که برطبق لایحه قانونی تشکیل شده بود گردد یا نه؟ در این باره ذکر مطالب ذیل لازم است:

ساعت ۸/۲۰ تنفس داده شد.

بعد از تنفس دکتر مصدق به‌سخن خود چنین ادامه داد:

اولاً — قانونی بودن عنوان و سمت هیئتی که به‌نام هیئت وزیران فعلی امور مملکت را فبضه کرده‌اند، مورد نزاع و اختلاف است. زیرا به‌شرح دلایلی که به‌انکای اصول قانون اساسی در قسمت

اول این لایحه بیان شده است، عزل من از مقام نخست‌وزیری اعتبار قانونی ندارد و هیئت وزیران من دولت قانونی ایران می‌باشند.

فانها... در خانمه قانون اعطای اختیارات ششماهه مصوب مرداد ۱۳۳۱ که به موجب فسانون نمید مدت اختیارات مصوب دی ماه ۱۳۳۱ برای مدت یک سال دیگر تمدید شده، مُصرَح است که پس از تقدیم لوایح قانونی بمجلس «تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده است لازم الاجرا می‌باشند».

بنابر این در مورد لوایح قانونی اینجانب اگر هم اصلاً ممکن بوده است در فاصله بین تصویب و تقدیم آنها بمجلس درباره تطبیق آنها با حدود قانونی اختیارات من بحث کرد، پس از تقدیم آنها به مجلس دیگر مجالی برای این بحث باقی نیست. زیرا به حکم قسمت اخیر قانون اختیارات، لوایح پس از تقدیم به مجلس مادام که تکلیف آنها از طرف مجلسین معین نشده لازم الاجرا می‌باشند. بالنتیجه در مورد لوایحی که بمجلس تقدیم شده، نه هیئت وزیران (ولو قانونی فرض شود) که اصلاً صلاحیت این تطبیق و تشخیص را ندارد و نه محاکم دادگستری که اصلاً حق این تطبیق را ندارند دیگر نمی‌توانند درباره تطبیق آنها با حدود اختیارات اظهار نظر کنند. بلکه فقط مجلس شورای ملی است که باید تکلیف آنها را معین کند و تا موقعی که تکلیف آنها را معلوم نکرده، لازم الاجرا می‌باشد. به عبارت دیگر، نسبت به لوایح قانونی که اینجانب به استناد قوانین اختیارات تصویب و بموقع اجرا گذارده‌ام، دو مرحله موجود است: یکی از تاریخ تصویب لایحه تا تقدیم آن بمجلس شورای ملی؛ و دیگر از تاریخ تقدیم بمجلس تا وقتی که تکلیف آن از طرف مجلس معین شود.

در مرحله اول، اعتبار لایحه قانونی صرفاً به واسطه اختیاری است که اینجانب بموجب قوانین اختیارات برای تصویب لوایح در حدود اختیارات خود دارم. به این جهت، در این مرحله محاکم قضایی (فقط محاکم قضایی و نه هیئت وزیران) اصولاً نمی‌توانند در تطبیق یک لایحه قانونی با حدود اختیارات اظهار نظر نمایند.

اما در مرحله دوم، یعنی پس از تقدیم لوایح بمجلس شورای ملی، اعتبار آنها نه تنها از نظر این است که اینجانب در حدود اختیارات خود آنها را امضا کرده‌ام، بلکه علاوه بر این از جهت این است که بموجب همان قانون اختیارات، پس از تقدیم بمجلس تا تکلیف آنها از طرف مجلس معین نشده لازم الاجرا است؛ و در این حال فقط مجلس شورای ملی است که می‌تواند قضاوت کند لوایح مزبوره در حدود اختیارات است یا نه، و بالاخره با تصویب یا رد آنها، تکلیف آنها را معین نماید.

به این ترتیب روشن است که تصویبنامه هیئت وزیران (بر فرض که این هیئت وزیران قانونی باشد) درباره تطبیق لوایح قانونی من با حدود اختیارات من و دستور خودداری از اجرای بعضی از آنها که مدعی شده‌اند خارج از حدود اختیارات است، به‌طور کلی نسبت بمهمه لوایح و بالخصوص نسبت به لوایحی که بمجلس تقدیم شده ناصحیح و غیر معتبر و در حکم صدور دستور برای جلوگیری از اجرای قانون است. زیرا بموجب قانون اختیارات، لوایح مزبور پس از تقدیم بمجلس لازم الاجرا است؛ و صدور دستور بر جلوگیری از اجرای آنها صرفاً جلوگیری از اجرای این قسمت از قانون اختیارات است که لوایح مزبوره را پس از تقدیم بمجلس لازم الاجرا دانسته. بدیهی

است که چنین دستوری از هر مقامی که باشد، ولو به صورت تصویبنامه هیئت وزیران، قابل اعتنا و اطاعت نیست و کان لم یکن می باشد.

فالتأ — اینکه در متن تصویبنامه ذکر شده که اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده، صحیح نیست. زیرا در فقره پنجم از لایحه اختیارات مصوب مرداد ماه ۱۳۳۱ که عیناً نقل می شود:

«اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشور و قضایی و لشکری، اختیار اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشور و قضایی و لشکری داده شده؛ و بدیهی است مفهوم سازمانهای اداری عام است و شامل کلیه دستگاه اداری و تشکیلات مملکت از جمله دستگاه قضایی و لشکری می گردد. بدین ترتیب هر چند که تصویب لایحه دادرسی و کیفر ارتش از طرف اینجانب نه به استناد فقره پنجم از قانون اختیارات بلکه به شرحی که بعداً گفته خواهد شد به استناد فقره دیگری از آن قانون است. بسیار روشن است که حدود اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی ارتش نبوده و شامل اصلاح کلیه سازمانهای اداری و لشکری نیز می باشد؛ و مطلبی که در تصویبنامه مذکور مبنا قرار داده شده، ناصحیح و برخلاف واقع است.

راهها — موضوع تصویبنامه و مطلبی که در آن تصویب شده مبهم و غیر مشخص است. زیرا به طور کلی و عام گفته شده است از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضا رسیده جز آنچه مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نمایند. ولی به هیچ وجه معین نشده است کدام لوایح به نظر این هیئت وزیران فرضی مربوط به وزارت جنگ و خارج از اصلاح قوانین استخدامی است که باید از اجرای آن خودداری نمود؛ و بسیار واضح است که مقامات ارتشی و ادارات مختلفه وزارت جنگ نمی توانند خود مشخص چنین موضوعی فرضی شوند. الا با امکان فرض اینکه یک اداره لایحه را مربوط به وزارت جنگ بدانند و اداره دیگر ندانند؛ و یا یک اداره آن را مربوط به اصلاح قوانین استخدامی بدانند و دیگری ندانند. هر چه مرجعی ایجاد می شود که قابل وصف نخواهد بود.

با این بیان واضح می شود که در هر حال مقامات ارتشی نمی توانستند تصویبنامه کذایی را دستاویز قرار داده خود مشخص موضوع گردند؛ و لایحه دادرسی و کیفر ارتش را چون کلمه «ارتش» در آن دیده شده عوامانه مربوط به وزارت جنگ بدانند؛ و تمام سازمان قضایی جدید ارتش را که با احکام و فرامین مرتب تشکیل شده و مدنی مشغول کار بوده است تعطیل نمایند.

در اینجا بیفایده نیست که برای مقیاس دقت و توجه هیئت وزیران فرضی در امور مملکت، این نکته را هم بگوییم که در تصویبنامه صحبت از لوایح مربوط به وزارت جنگ است؛ در صورتی که همه می دانیم اکنون مدنی است که وزارت جنگ دیگر وجود ندارد، و وزارت دفاع ملی جانشین آن شده است. مگر بگوییم که جنگاوران دلیر نظامی پس از جنگی که در ۲۸ مرداد در خیابان کاخ کردند، چون در این جنگ حمله و تعرض داشتند نه دفاع، و برایشان معلوم شد که ارتش شاهنشاهی از این پس شایسته هر گونه حمله و تعرض می باشد، بهتر چنان دانستند که مجدداً نام وزارت دفاع ملی را به وزارت جنگ برگردانند.

خاصاً به طوری که در قسمت ثالث ذکر شد و شرح آن به اینجا موکول شد، امضا و اجرای لایحه دادرسی و کیفر ارتش از طرف اینجانب اساساً به استناد فقره پنجم از قانون اختیارات راجع به اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی لشکری نبوده تا بهر فرض و تقدیر بتواند به استناد تصویبنامه مورد بحث از اجرای آن جلوگیری نمایند. بلکه نصیوب لایحه مزبور و تغییر سازمان قضایی ارتش و لوایح دیگری که راجع به صلاحیت محاکم نظامی و از جمله لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی مورخ ۳۱/۶/۲۹ به نصیوب رسیده، همه اینها به استناد فقره هفتم از قانون اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری است که عیناً نقل می‌شود:

۷۵ - اصلاح قوانین دادگستری. چه آنکه دادگستری به طور مطلق و به معنای اعم اختصاص به محاکم عمومی که از حیث امور اداری تابع وزارت دادگستری هستند ندارد، بلکه شامل کلیه محاکم عمومی و اختصاصی و هیئتهای مختلف دیگری که بهر شکل و صورت قضاوت و محاکمه می‌کنند می‌شود. خواه این محاکم و هیئتها در وزارت دادگستری تشکیل شود یا در هر وزارت دیگر از قبیل وزارت دفاع ملی یا وزارت دارایی یا وزارت کشور.

بالجمله کلیه قوانین مربوط به حقوق مدنی و حقوق جزایی و کلیه دستگاهها و تشکیلاتی که بهر اسم و در هر جا این قوانین را اعمال و اجرا می‌نمایند و بهر شکل و صورتی که محاکمه و حکم می‌کنند، مجموعاً قوانین و دستگاه دادگستری را تشکیل می‌دهند. بر طبق مقررات اصول متمم قانون اساسی، در قوای ثلاثه مملکت اقتدار محاکمات (اصول ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ متمم قانون اساسی) اصولاً و اساساً مربوط به محاکم عمومی دادگستری است، مگر اینکه به موجب قانون مخصوص مرجع دیگری معین شده باشد. بدیهی است چنین قانون مخصوصی خود مربوط به قوانین دادگستری می‌باشد. زیرا از یک طرف مربوط به اقتدار محاکمات و محاکمه و قضاوت است، و از طرف دیگر در حدود اختیارات محاکم عمومی تغییر می‌دهد و تصرف می‌نماید.

با این شرح و بیان، ما یقین داریم که هر کس اندک آشنایی با مفاهیم حقوقی و قضایی داشته باشد، دیگر تردید نخواهد کرد که قانون دادرسی و کیفر ارتش جزء قوانین دادگستری به معنای اعم است نه جزء قوانین مربوط به وزارت جنگ. ولی اگر آقای سرتیپ آزموه و همکاران ارتشی ایشان باز نتوانند خود را قانع سازند، ناچاریم برای اقناع این دسته دلایل ذیل را هم بر توضیحات فوق علاوه نماییم:

الف - به موجب ردیف ۴۱ فهرست رسمی طرحها و لوایح معوفه در کمیسیونهای دوره هفدهم مجلس شورای ملی تا تاریخ ۱۳۳۲/۲/۲۰ که به شماره ۳۳۷ از طرف اداره مطبوعات و اطلاعات مجلس شورای ملی چاپ و منتشر شده، لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که از طرف اینجانب به شماره ۳۸۵۸ در تاریخ ۳۲/۲/۲۰ به مجلس شورای ملی تقدیم شده برای رسیدگی و تعیین تکلیف به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و در تاریخ ۳۲/۳/۳۰ به اداره کمیسیونها رسیده است. همچنین به موجب ردیف ۱۷ فهرست مزبور، لایحه حذف محاکم اختصاصی نیز که به شماره ۳۹۵۹۶ در تاریخ ۳۱/۱۱/۱۸ به مجلس شورای ملی تقدیم شده، به کمیسیون دادگستری ارجاع گردیده و در تاریخ ۳۲/۱/۲۲ به اداره کمیسیونها رسیده است. حال اگر لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش و

لوايح ديگر از اين قبيل، مثل لايحه حذف محاکم اختصاصي، مربوط به قوانين دادگستري نبوده و آن طور که آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارثشي ايشان خيال کرده اند مربوط به وزارت دفاع ملي با به قول تصویب نامه مربوط به وزارت جنگ بود، پس چرا مجلس شورای ملي آنها را برای رسيدگي و تعيين تکليف به کمیسیون دادگستري فرستاده در صورتي که می بایست به کمیسیون دفاع ملي یا جنگ بفرستد؟

قطعاً اين اندازه جرئت و جسارت دارند که بگویند مجلس هفدهم فضولي کرده که اين لوايح را به کمیسیون دادگستري فرستاده و می بایست به کمیسیون جنگ فرستاده باشند. چون به اين ترتيب معلوم است که با اين دليل اقناع نخواهند شد دلایل بعدی را هم برای ايشان می آورم.

ب - قانون دادرسی و کيفر ارتش مصوب ۲ دی ماه ۱۳۱۸ که کتاب اول آن به موجب لايحه قانونی اينجانب نسخ شده و آقای سرتیپ آزموده اين نسخ را قبول ندارند و به عقیده ايشان و دادگاهی که ساخته اند قانونی است که هم اکنون تمام مواد آن معتبر و لازم الاجراست و به اتکای اين قانون است که آقای سرتیپ آزموده ادعای دادستانی ارتش دارند و بر طبق ماده ۲۱۷ همین قانون است که در ادعای خود برای من درخواست حکم اعدام نموده است، اکنون باید ملاحظه کرد و دید که کيفيت تصویب اين قانون در سال ۱۳۱۸ یعنی در دوره شاه سابق که قطعاً مجلس آن وقت نمی توانسته است مانند مجلس هفدهم فضولي کند چه بوده است.

در تاريخ ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، قانونی تحت عنوان «قانون اجرائی لوايح قانونی وزارت دادگستري پس از تصویب کمیسیون دادگستري» از طرف مجلس شورای ملي تصویب شده که متن آن به فرار زیر است:

«ماده واحده: وزارت دادگستري مجاز است لوايح قانونی که به مجلس شورای ملي پیشنهاد می نماید پس از تصویب کمیسیون فعلی قوانين دادگستري به موقع اجرا گذارده، و پس از آزمایش آنها در عمل نواقصی را که ضمن جريان ممکن است معلوم شود رفع و قوانين مسزوره را تکميل نموده ثانياً برای تصویب مجلس شورای ملي پیشنهاد نماید. لوايح مزبور در کمیسیون مطرح و پس از شور اول چاپ و توزیع خواهد شد تا نمایندگان نظريات خود را در موضوع لايحه در ظرف هشت روز از تاريخ توزیع به کمیسیون بدهند و شور دوم پس از انقضای هشت روز به عمل آید.»

در ساعت ۹/۳۰ بعد از ظهر، در حالیکه دکتر مصدق مشغول فرانت صفحه چهاردهم لايحه ۲۶ صفحه ای خود بود رئيس دادگاه، سر لشکر مقبلی، پایان سومين جلسه دادرسی را اعلام کرد و ادامه محاکمه به روز چهارشنبه ۲۰ آبان موکول گردید.

حواشی

۱۱ در جلسه گذشته، جلسه دوم، در نتیجه بگرمگوهایی که بين رئيس دادگاه و دکتر مصدق در گرفت، حريان دادرسی قطع گردید، علت آن بود که دکتر مصدق به رئيس دادگاه گفت: «شما لايحه دفاعیه مرا خوانده اید و مانع اظهارات من می شوید.»

این امر سبب شد که دنباله جلسه دوم در بعد از ظهر دوشنبه ۱۸ آبان تشکیل نگردد زیرا دکتر مصدق در خواندن لایحه ۲۵ صفحه‌ای خود در روز صلاحیت دادگاه، با فشاری می‌کرد و رئیس دادگاه که به اعتقاد دکتر مصدق متن لایحه را در اختیار داشت مُصر بود که دکتر مصدق صرفاً در مورد صلاحیت صحبت کند. در نتیجه محاکمه پیشرفتی نداشت.

برای حل این مشکل به چاره جویی پرداختند و دستگاه تصمیم گرفت که با وادار کردن من به‌مختصر صحبتی دربارۀ عدم صلاحیت دادگاه، دکتر مصدق را در مقابل عمل انجام شده فرار دهد و سپس دادگاه با اعلام رأی در مورد صالح بودن خود وارد رسیدگی به ماهیت دعوی شود. از این‌رو با تلفن به منزل پدر همسر که در آن وقت در آنجا سکونت داشتیم (تلفن ۶۰۶-۴۲۸) تماس گرفتند و مرا برای ساعت ۷ بعد از ظهر در هوای سرد و تاریک به وسیله دژبان به ستاد ارتش احضار کردند. حاضرین در جلسه عبارت بودند از سرنویس دیپلماتیک (معاون اول ستاد ارتش)، سرنویس حسن اخوی (معاون دوم ستاد ارتش)، سرنویس هوایی معینی (رئیس هواپیمایی ارتش) و سرهنگ خانسی (افسر نیروی هوایی که در روز ۲۵ مرداد ۳۲، عهده‌دار خلبانی هواپیمای شاه بود و با وی به بغداد رفته بود).

سرنویس اخوی مرا مخاطب فرار داد و اظهار داشت: دکتر مصدق می‌خواهد به هر طریقی که شده جریبان محاکمه را به تأخیر اندازد؛ کما اینکه دکتر بفانی نیز در جریان محاکمه سال ۱۳۲۸، در آخرین جلسه دادگاه، وکلای خود را عزل کرد تا محاکمه به طول انجامد و سردرگمی ایجاد شود. دکتر مصدق نیز می‌خواهد با اعمال غیرعادی نظم دادگاه را بهم بزنند شما وکیل دادگاه هستید. حالا که او نمی‌خواهد دفاع کند دادگاه برای دفاع به شما خطاب می‌کند. شما دفاع کنید.

جواب دادم: «به طوری که حاضرین در روز در دادگاه دیدند، دکتر مصدق نسبت به من ابراز عدم اعتماد کرد و گفت که لایحه دفاعیه را به دادگاه داده‌ام و بنیۀ اوراق دفاعیه را از من گرفت و در داخل کیف خود گذاشت و گفت: تو وکیل دادگاه هستی، وکیل من نیستی؛ حالا من چیزی ندارم که دفاع کنم. به اضافه من چندبار اعلام استعفا کردم که مورد قبول فرار نگرفت. در این صورت چگونه می‌توانم اظهاراتی بکنم و اصولاً چه اظهاری بکنم؟»

نیمسار اخوی گفت: «اگر نو دفاع نکنی، معلوم می‌شود که مصدقی هستی و برای آنیۀ خدمتی شما خوب نیست، پنج سطر کلیانی بگو و غال قضیه را بکن.» در این بین سرنویس هوایی معینی که منصوب خود دکتر مصدق بود، برای خود شیرینی اظهار داشت: «اگر امشب مصدق را بکشند بهتر است تا اینکه فردا بکشند.»

سرهنگ هوایی خانسی هیچ نکته‌ای بسا انتساب او با خانواده آمانی و ظهیرالاسلام و مصدق مانع اظهار نظر او شده باشد. اظهارات بعدی مفید واقع نشد و ساعت ۸ بعد از ظهر به منزل مراجعت کردم.

صبح روز سه‌شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ که روز سومین جلسه بود، بر حسب معمول قبل از تشکیل جلسه دادگاه به محل زندان دکتر مصدق رفتیم و جریان شب گذشته را تمام و کمال، با نهایت سادگی برای او تعریف کردم. متوجه جریان شده ولی از من نپرسید که در مقابل سوالات رئیس دادگاه چه خواهی کرد؟ و مثل سایر کارهای مشترک در مورد اینکه چه عملی انجام دهیم، مشاوره‌ای صورت نگرفت. مطابق معمول نزدیک ساعت تشکیل جلسه به اتفاق مراقبین به دادگاه رفتیم. پس از مدت کوتاهی هیئت داوران و سرنویس آزموده وارد شدند.

بیان جمله «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی» در این جلسه دادگاه، تصمیم آنی دکتر مصدق بود تا خود را از تنگنا خلاص کند و با سر و آواز بسکونت و با احتمالاً ابراز عکس العمل شدید بنماید: اینها دیگر محاسبات خود او بود. البته دستگاه نیز با این نقشه خود را موافق تصور می‌کرد.

۲) قبلاً درباره ماجرای معروف «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی» مختصراً توضیح داده شد. توضیح اضافی (پسکه می‌خواستند با وادار کردن این جانب به دفاع و جلوگیری از دفاع دکتر مصدق، اظهارات مرا ملامک عمل قرار داده سر و نه قضیه را هم بیازند و با اعلام ختم رسیدگی در مورد صلاحیت، اعلام صلاحیت کنند، دکتر مصدق هم علاوه بر اینکه با تمام وجود زیر بار نمی‌رفت، می‌خواست لایحه مربوط به رد صلاحیت را قرائت کند (به قول خودش نه برای دادگاه، بلکه برای ملت ایران و انعکاس آن در جهان).

چنانکه قبلاً گفتم، دکتر مصدق از من نپرسید که در صورت اظهار چه عکس‌العملی نشان خواهیم داد. به‌شهادت صورت جلسه دادگاه، در قبال اظهار رئیس دادگاه و بر رغم نکرار اظهار این‌ستاد و هیچ نکته‌ای برای این سکوت کردم که می‌خواستیم حق دفاع موکل خود را با بی‌امان نکنیم، آن هم در آن دادگاه غیرقانونی دکتر مصدق هم با اعتراض و اظهار اینکه هر جا آب هست نیمه حرام است و «تا من خودم هستم وکیل نمی‌تواند صحبت کند» با اشاره به طرف من که مات و گیج ولی مصمم بانی مانده و در برابر اظهار رئیس دادگاه نرفته بودم. عبارت تاریخی «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی» را ادا کرد. این آخرین نبری بود که دکتر مصدق رها کرد (هر چه با آوازی) و از سه حال خارج نبود:

اول اینکه با من علی‌الظاهر فحش را (که واقعاً فحش هم نبود، زیرا پدرم سوخته بود و با شرط «اگر» هم گفته شده بود) با پاسخ رکیکی جواب می‌دادم و جگر آزموده و دادگاه و هیئت حاکمه حال می‌آمد.

دوم اینکه به نظر دادگاه نمکین می‌کردم و جرب و برنی می‌گفتم که مناسب مجلس نبود و با عظمت موکلم جور در نمی‌آمد، که در این صورت نیز

عوامل دادگاه خوشحال می‌شدند و موافق مراد آنان بود.

موم اینکه در سکوت خودم باقی می‌مانم که مطلوب دادگاه و آنان مرده نبود، ولی موجب رضایت دکتر مصدق فراهم می‌آمد. تقریباً حساسترین لحظه در طول مدت دادگاههای بدوی و تجدیدنظر همین بود. در اصطلاح هست که می‌گویند: «خدا روز امتحان را بنماید که گوهر و ذات هر کس ظاهر می‌گردد». از تفصیل الهی بود که مهر سکونم نشکست و حیثیت خود و خانواده‌ام با حرکت و بی‌سختی غیر عادی لگدمال نشد. سیاست خدای را که از بونه آزمایش و سنجید در آمدم.

به علت غیر عادی و غیر منظره بودن حادثه، عکسهای دکتر مصدق به هنگام غی می و ذکر جمله معروف به طرز جانب و بی‌سابقه‌ای در سماع جراید و مجلات داخلی منعکس شد و هر یک بر حسب طبع و ذوق نظر خاص خود بر آن پیرایه‌ها بستند و نوشتند. حتی این موضوع در هیئت دولت زاهدی هم مطرح شد و دکتر جهانشاه صالح از لحاظ فرایند سببی با من و نیر باسپید عبدالله هدایت وزیر جنگ وقت که مدتها در دانشکده افسری فرماده من بوده و من با عنوان آجودان در واقع امور ستادش را اداره می‌کردم و بدین لحاظ پهنوی می‌اشناخت و تا آخر عمر مسوود محبتش بودم، در جلسه هیئت دولت در قیال دلسوزی رئیس دولت مرا معرفی کرده بود و مفاد مفصلی ابراز تأسف (!!) برای مظلومیت (!!) من کرده بودند.

دادگاه و بخصوص سرنیب آزموده (هیئت حاکمه) با سکوت من قافیه و یاخته و نقشه‌شان نقش بر آب شده بود در حالی که سر رشته از دست رفته بود فوراً سرنیب آزموده اجازه سخن خواست و پس از ادای جمله او که او، دکتر مصدق گفت: «... به به، چشم من روشن است و سرش را روی سبز گذاشت. سرنیب آزموده در فضائی و معاشی خود را ادامه داد.

در همان اوان یکی از دروای دادگستری در این باره همین گفت: «تو چند مظلوم و به اصطلاح کور بخت بدی!»

۲) انتصاب من در زمان ریاست سرلشکر غلامحسین افخمی صورت گرفت نه در زمان ریاست سرلشکر مقبلی.

۳) در جلسه قبل که دکتر مصدق درگیر و در مطح کلام به من ابراز عدم اعتماد کرده منشی از اوراق مربوط به دفاع و رد صلاحیت را جلوی صفار و دادگاه با حالت مهر از من گرفت و در کیفش گذاشت. که البته همه اوراق نبود.

۴) برای ملاحظه متن کامل تصویب‌نامه مورد بحث نگاه کنید به ص ۵

۵) به سبب بی‌بست و حلجان دادگاه و بیان جمله «پدر سوخته...» و امتناع اینجناب از دفاع و عدم تمکین به اخطار رئیس دادگاه، به پیشنهاد اینجناب منی در انتخاب یکی از شعوق سه‌گانه پیشنهادی بالاخره خواندن لایحه به خود دکتر مصدق واگذار شد که منظور از نداشتن و امتناع هم همین بود.

۶) حتماً باید بگویم که دکتر مصدق در آغاز به من اعتماد نه‌اشد. حق هم داشت. بر احوال من خودش به او خیانت کردند، می‌که غیر بودم. به مدعا اعتماد کرد: چنانکه در دادگاه تجدیدنظر مرا به وکالت انتخاب کرد. به قول دکتر مصدق تسخیر نشدم.

۷) همان لایحه سیزده صفحه‌ای که قسمتی از آن را در جلسات قبل خوانده بود و اکنون به اقتضای وضع محکمه و تضییقات باز بر سر مطلب آمد و بکافی را هم بداهتاً به آن می‌افزود.

۸) منظور دهکده احمدآباد از محال ساوجبلاغ ایش (یک)، ملک دکتر مصدق، است.

۹) علی زهری، یار صمیمی دکتر مظفر بقائی کرمانی، دولت را استیضاح کرده بود. دولت انگلیس به انگای این استیضاح فریب الوفوع، مانع حرکت مسز لوی به ایران شده بود.

۱۰) منظور حسین مکی نماینده اول نهران است، که از مصدق روی برناخت و او را ما هیتلر مقایسه کرد.

۱۱) در آن زمان وزیر خارجه و نایب‌نخست‌وزیر، مرحوم باقر کاظمی و مشاور وزارت خارجه هم مرحوم دکتر قاسمزاده استاد حقوق اساسی دانشکده حقوق بودند. این جریان موجب بازخواست سنده نخست‌وزیر گردید و مشاور وزارت خارجه بر موضوع را انکار کرد.

۱۲) در جلسه دوم هم، دکتر مصدق دفاعیات خود را با همین عنوان شروع کرده بود که مانع ادامه بیانات او شدند. دفاعیات نامم‌ماید و دوباره تکرار شد. از تکرار مطلب نباید تعجب کرد. زیرا قطع کلامهای مکرر مانع ادامه جریان عادی فرآیند لایحه بود ولی به هر حال مانع اظهارات دکتر مصدق نمی‌شد.

جلسه چهارم

ساعت ۹/۲۰ بامداد چهارشنبه ۲۰ آبان ۱۳۳۲ چهارمین جلسه دادرسی تشکیل شد. پس از رسمیت یافتن جلسه، سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه، صورت جلسه قبل را فرائت کرد. سپس سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه به دکتر مصدق گفت:

به بیانات خود ادامه دهید.

دکتر مصدق: قربان، چند دقیقه اجازه دهید.

سپس به شرح زیر به فرائت لایحه ای که در جلسه سوم ناتمام مانده بود پرداخت:

بعداً وزیر دادگستری به استناد ماده مزبوره همین قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ را به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است. کمیسیون قوانین دادگستری هم به استناد اجازه ای که بر طبق ماده واحده برای تصویب لوایح وزارت دادگستری داشته، قانون دادرسی و کیفر ارتش را تصویب نموده و رئیس وقت مجلس شورای ملی در ذیل آن قانون این شرح را نوشته است:

«چون بموجب قانون ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد می نماید پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری به موقع اجرا گذارد و پس از آزمایش آنها در عمل نواقصی را که ضمن جریان ممکن است معلوم شود رفع و قوانین مزبوره را تکمیل نموده، ثانیاً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، علیهذا قانون دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر چهارصد و بیست و شش ماده که در تاریخ چهارم ماه یکهزار و سیصد و هجده به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده فاسیل اجراست. رئیس مجلس شورای ملی، حسن اسفندیاری.» و بعداً از طرف شاه سابق هم توضیح گشته و فرمان اجرای آن صادر شده و به موقع اجرا گذارده شده است. بدین ترتیب معلوم است که قانون دادرسی و کیفر ارتش قانونی نیست که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد. بلکه قانونی است که بر طبق اختیاراتی که کمیسیون قوانین دادگستری برای تصویب لوایح قانونی دادگستری داشته، تصویب و اجرا شده است.

حال خوب است آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان بفرمایند آیا قبول کردند که قانون دادرسی و کیفر ارتش جزء قوانین دادگستری است یا نه؟ اگر قبول ندارند بگویند پس چرا در سال ۱۳۱۸ لایحه دادرسی و کیفر ارتش را وزیر دادگستری به مجلس پیشنهاد کرده نه وزیر جنگ؟ و چرا مجلس

آن وقت آن لایحه را برای تصویب به کمیسیون قوانین دادگستری فرستاده است نه به کمیسیون جنگ؟ و چرا بدون اینکه آن قانون در خود مجلس شورای ملی طرح و تصویب شود، به استناد اجازه‌ای که وزیر دادگستری برای اجرای قوانین دادگستری پس از تصویب کمیسیون دادگستری داشته آن را اجرا کرده‌اند؟ اگر همه اینها خطا کرده‌اند، چرا شاه سابق آن را نوشیح نموده و فرمان اجرای آن را صادر کرده است؟

ج - علاوه بر قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب دی ماه ۱۳۱۸ که کیفیت آن فوقاً ذکر شد، قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مصوب ۲ مرداد ۱۳۲۸ را نیز دلیل می‌آوریم. این قانون نیز که مشتمل بر دو ماده است، به کیفیت فوق از طرف وزیر دادگستری به مجلس پیشنهاد شده و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع گردیده است. کمیسیون مزبور بر حسب اجازه‌ای که به موجب قانون ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ برای تصویب قوانین دادگستری داشته، آن را تصویب نموده و رئیس وقت مجلس شورای ملی در ذیل آن نوشته است:

«چون به موجب قانون بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده یا می‌نماید (به استثنای لوایح مربوط به دعاوی اشخاص علیه دولت) پس از تصویب دو ثلث اعضای حاضر در کمیسیون فعلی قوانین دادگستری به موقع اجرا گذارده و بعد از آزمایش آنها در عمل چنانچه نواقصی در لوایح مزبور مشهود گردید رفع و قوانین مزبور را تکمیل و مجدداً برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، بنا بر این قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مشتمل بر دو ماده که در تاریخ دوم اسرداد یکهزار و سیصد و بیست و هشت به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس مجلس شورای ملی، رضا حکمت، در فرمان نوشیح نیز که از طرف شاه صادر شده، با قید به اینکه قانون مزبور مصوب کمیسیون قوانین دادگستری است، دستور اجرای آن داده شده است که برای مزید استحضار خاطر آقای مرتیب آزموده و همکاران ایشان، متن فرمان را نیز نقل می‌کنیم. متن فرمان شاه از قرار ذیل است:

«با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی شاهنشاه ایران، نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم:

«ماده اول - قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی که در تاریخ دوم مردادماه یکهزار و سیصد و بیست و هشت به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است، به موقع اجرا گذاشته شود.»

«ماده دوم - هیئت دولت مأمور اجرای این قانون هستند. به تاریخ نوزدهم مردادماه هزار و سیصد و بیست و هشت.»

از دفت در متن ماده واحد قانون اجازه اجرای لوایح وزارت دادگستری پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری، و همچنین شرحی که رؤسای مجلس در ذیل قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ و قانون صلاحیت دادگاههای نظامی مصوب ۱۳۲۸ نوشته‌اند و ماهمه آنها را نقل کردیم، بخوبی روشن می‌شود که نه تنها قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون صلاحیت محاکم

نظامی و امثال آن جزء قوانین دادگستری است بلکه مجری آنها نیز وزارت دادگستری می‌باشد نه وزارت جنگ. و هم‌وزیر دادگستری است که مکلف شده است آنها را اجرا نموده نواقص آنها را تکمیل و مجدداً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

د - آخرین و مهمترین دلیل ما در این باب در قبال آقای سرنیب آمده و دادگاه نظامی ایشان این است که با وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدند که قانون دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت محاکم نظامی جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟

اگر جواب مثبت باشد و قبول کنند که این قوانین جزء قوانین دادگستری هستند، پس به موجب اختیار حاصل از فقرة هفتم قانون اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل کردیم، اصلاح آنها در حدود اختیارات اینجانب بوده و لوایح قانونی که برای اصلاح آنها امضا و تصویب کرده‌ام همگی معتبر و لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند که هنوز قبول نکرده‌ایم که قوانین دادرسی و کیفر ارتش و صلاحیت محاکم نظامی جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارانم که در یک چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم. چرا؟ برای اینکه می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قانون صلاحیت دادگاههای نظامی جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند. زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ‌یک از آنها در مجلس شورای ملی تصویب نشده بلکه فقط در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند؛ و کمیسیون قوانین دادگستری به موجب قوانین مخصوص اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا نماید. حال اگر این قوانین که در کمیسیون دادگستری تصویب شده‌اند جزء قوانین دادگستری نبوده‌اند، پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آنها را برای اجازه اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آنها نبوده است. چون در مجلس شورای ملی هم مطرح و تصویب نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل وجود پیدا نکرده‌اند.

نظر بدلائل مشروحه، مسلم و غیر قابل تردید است که اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته جزء قوانین دادگستری است؛ و اینجانب بر طبق اختیاری که بر حسب فقرة هفتم قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام و به موجب لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۳۲/۱/۱۶، کتاب اول آن را در سازمان قضایی نسخ و اصلاح نموده‌ام؛ و مادام که تکلیف لایحه قانونی از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجراست.

بنابر این، تعطیل سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه قانونی تشکیل شده بود و تشکیل دادگاهی که آقای سرنیب آزموده ادعای خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادستانی خود ایشان هیچ‌گونه مبنا و مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که به میل و اراده شخصی و بسا تکیه به سرنیزه سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده است. این برخلاف نص صریح اصل هفتاد و سوم متمم قانون اساسی است که به موجب آن تعیین محاکم عرفیه منوط به حکم قانون است و کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل دهد. و همچنین برخلاف نص صریح اصل هفتاد و چهارم متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر

بمحرک قانون.

حضرت آقای سرلشکر، شما خانه نشسته بودید. آمدند گفتند و یک کاغذی دادند که بیا باید دادگاه. شما هم آمدید. حالا من باید ثابت کنم که این دادگاه قانونی نیست. حالا، خوشوقتیم که جناب عالی رئیس دادگاه هستید. [با خنده] حکم وزارت جنگ بوده که شما تشریف آوردید. حالا دکتر مصدقی مریض، دکتر مصدقی بی اطلاع، یک دکتر مصدق بیچاره به شما می گوید: «فریان هر پنج نای شما بروم، ببخود تشریف آورده اید.»

پس از اینکه در دو قسمت قبل ثابت کردیم که اولاً تعقیب و محاکمه اینجانب جز با اجازه مجلس شورای ملی و در دیوان عالی کشور ممکن نیست و ثانیاً دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده اند غیر قانونی است، اکنون موضوع بحث ما این است که بر فرض که محاکمه من موقوف به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نبود و بر فرض که دادگاه نظامی مطابق مقررات لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده بود و از حیث تشکیل کاملاً قانونی محسوب می شد، باز برای محاکمه اینجانب فاقد صلاحیت قانونی بود. زیرا هر چند ادعای سر تیب از موده به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش صادر شده و هر چند در ماده ۹۲ قانون مزبور رسیدگی به اتهام مذکور در ماده ۳۱۷ (و چند ماده دیگر) اعم از اینکه منتهم نظامی یا غیر نظامی باشد در صلاحیت دادگاههای نظامی قرار داده شده بود، لیکن دستور ماده ۹۲ مبنی بر صلاحیت محاکم نظامی برای رسیدگی به اتهام اشخاصی که طبق ماده ۳۱۷ تحت تعقیب قرار می گیرند به موجب ماده ۹ از لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی که در تاریخ ۳۱/۶/۲۹ به استناد قانون اختیارات ششماهه به امضای اینجانب رسیده و در تاریخ ۳۱/۱۱/۱۸ به شماره ۳۹۵۹۶ به مجلس شورای ملی تسلیم گردیده، نسخ شده است. چه به موجب ماده ۹ قانون حذف محاکم اختصاصی، آن قسمت از جرایم عمومی افراد غیر نظامی که در صلاحیت دادگاههای نظامی بوده و همچنین جرایم عمومی افراد و افسران ارتش جز آنچه که در تبصره و چهار فقره مستثنیات که ماده اول لایحه قانونی منتم لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ ذکر شده از تاریخ ۳۱/۶/۲۹ در صلاحیت محاکم دادگستری قرار داده شده، و از مواد مذکور در چهار فقره مستثنیات آنچه که مربوط به غیر نظامیان هم می شود یکی جرایم مذکور در مواد ۲۰۸ و ۲۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش و دیگر جرایم مذکور در فصول یازدهم و دوازدهم از ماده ۳۹۲ تا ۳۹۴ آن قانون می باشد که صلاحیت محاکم نظامی برای رسیدگی به جرایم مذکور در این مواد ولو منتهم غیر نظامی باشد ایفا گردیده است؛ و چون جرم مذکور در ماده ۳۱۷ اصولاً از جرایم عمومی است و در موارد استثنای هم وارد نیست، بدیهی است دیگر محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی به اتهام مذکور در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش را دارا نمی باشد، خواه منتهم نظامی باشد یا غیر نظامی.

معلوم است که دستاویز آقای سر تیب از موده برای چشم پوشی از ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی، و ادعای صلاحیت دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش، همان تصویرنامه کذایی هیئت وزیران فرضی فعلی است که مادر قسمت دوم این لایحه من آن را نقل کردیم و درباره آن به حد کافی بحث نمودیم.

در اینجا نیز آقای سرنیپ آزموده می‌گویند که چون مطابق تصویبنامه، هیئت‌وزیران فعلی تصویب نموده‌اند که از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضای اینجانب رسیده جز آنچه که مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است خودداری نمایند، و چون مطابق استنباط و اجتهاد شخصی آقای سرنیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان ماده ۹ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی راجع به وزارت جنگ است، بنا بر این خود را مجاز دانسته‌اند که از اجرای آن ماده خودداری نمایند، و هنوز محاکم نظامی را برای رسیدگی به جرایم عمومی افراد نظامی یا غیر نظامی که قبلاً در صلاحیت محاکم نظامی بوده و به موجب ماده ۹ لایحه قانونی در صلاحیت محاکم عمومی قرار گرفته صالح بدانند.

در قسمت دوم ثابت شد که قوانین مربوطه به دادرسی و کیفر ارتش اصولاً و از هر حیث جزء قوانین دادگستری است. به این جهت اصل قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ و قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی مصوب سال ۱۳۲۸ فقط به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسیده است که در ضمن آن قسمت راجع به لایحه حذف محاکم اختصاصی نیز بحث کردیم؛ و لذا لازم نمی‌دانم مطالبی را که قبلاً گفته‌ام و همه آنها عیناً در این جا صادق است دوباره تکرار شود.

تنها مطلبی که در اینجا لازم است بر مطالب گذشته علاوه شود، این است که اگر راجع به لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که مربوط به تشکیلات دادگاههای نظامی است ظاهر این بحث ممکن بود که آیا قوانین مربوط به سازمان قضایی ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه (و ثابت شد که هست)، در مورد قوانین و مقررات مربوط به صلاحیت محاکم نظامی اصلاً مجال برای چنین بحثی نیست؛ و هر قانونی که مربوط به صلاحیت محاکم نظامی یا هر محکمه اختصاصی دیگر باشد، ذاتاً و مستقیماً قانونی است مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری. زیرا مسئله صلاحیت محاکم اختصاصی بالذات غیر قابل انفکاک از مسئله صلاحیت محاکم عمومی است؛ و هر قانونی که صلاحیت یک محکمه اختصاصی را توسعه دهد در عین حال و مستقیماً صلاحیت محکمه عمومی را محدود نموده، و بالعکس هر قانونی که صلاحیت یک محکمه اختصاصی را محدود سازد در عین حال و مستقیماً صلاحیت محکمه عمومی را توسعه داده است. بنا بر این، در هر دو حال قانونی که راجع به توسعه یا تعدید صلاحیت هر محکمه اختصاصی وضع می‌شود، قانونی است که راجع به تعدید یا توسعه صلاحیت محاکم عمومی وضع شده است.

به عبارت دیگر، مفهوم صلاحیت، یک مفهوم مطلق نیست. بلکه مفهومی است نسبی که همیشه حدود اختیار یک دادگاه را از حدود اختیار دادگاه دیگر جدا می‌کند، مانند حد بین دو ملک یا دو مملکت. بالنتیجه هر قانونی راجع به صلاحیت، همیشه بعد از دادگاه مربوط است که صلاحیت هر یک را نسبت به صلاحیت دیگری محدود می‌سازد. و چون اصل کلی در هر امری صلاحیت محاکم عمومی است، و صلاحیت محاکم اختصاصی استثنائی و خلاف اصل می‌باشد، هر قانونی که در سبب صلاحیت محاکم اختصاصی وضع شود اولاً و بالذات به صلاحیت محکمه عمومی که اصلی است مربوط می‌شود و ثانیاً و بالفرض به صلاحیت محکمه اختصاصی که استثنائی است از نسیب است پیدا

می‌نماید. خاصه آنکه لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی علاوه بر معنی حتی در شکل هم به صورت یک لایحه مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری است نه به صورت یک لایحه مربوط به محاکم نظامی. از این جهت است که مقررات مربوط به حذف صلاحیت محاکم اختصاصی در دعاوی عمومی خواه در خود وزارت دادگستری مانند دیوان کیفر و خواه در خارج دادگستری مانند دیوان دادرسی داری و دادگاههای نظامی در یک لایحه قانونی جمع شده است.

بالجمله لایحه قانونی محاکم اختصاصی لایحه‌ای است مستقیماً جزه قوانین دادگستری که به استناد فقرة هفتم از قانون اعطای اختیارات راجع به اصلاح قوانین دادگستری اینجانب تصویب و امضا نموده‌ام؛ و به شرحی که قبلاً ذکر شده در تاریخ ۱۳۳۱/۱۱/۱۸ نیز به شماره ۳۹۵۹۶ به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده و برای رسیدگی و تعیین تکلیف به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و به شماره ۱۷ در فهرست طرحها و لوایح موقوعه در کمیسیونهای مجلس شورای ملی ثبت می‌باشد؛ و به حکم قسمت اخیر قانون اعطای اختیارات، مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم الاجراست. در اینجا باید بدانیم که از زمان اجرای این لایحه قانونی، چندین هزار پرونده که قبلاً در محاکم اختصاصی مانند دادگاههای نظامی و دادرسی داری مطرح بوده و بسموجب مقررات این لایحه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری فرار گرفته، در محاکم اختصاصی سابق به قرار عدم صلاحیت منتهی و به محاکم دادگستری فرستاده شده‌اند و محاکم دادگستری نیز با صدور قرار صلاحیت خود به رسیدگی آنها پرداخته‌اند.

مطلب دیگری را که باید در اینجا روشن نمود این است که اگر هم سمت نخست‌وزیری و وزارت دفاع ملی را نداشته و تعقیب و محاکمه‌ام نیز موقوف به اجازه مجلس و در صلاحیت دیوان کشور نبود، و اگر هم لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش را در تغییر سازمان قضایی ارتش و لایحه حذف محاکم اختصاصی را در الغای صلاحیت محاکم نظامی راجع به جرائم عمومی اقرار نظامی و غیر نظامی امضا و تصویب نکرده و مطابق دلخواه آقای سر‌تیب آزموده هنوز همان قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ معتبر و قابل اجرا بود، باز بر طبق مقررات همان قانون سال ۱۳۱۸ جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی به استناد ادعای آقای سر‌تیب آزموده که به عنوان دادستان ارتش داده‌اند غیر قانونی و ناصحیح است.

زیرا اولاً، در قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸، باب اول از کتاب اول آن (مواد ۲ تا ۱۸) در وظایف و اختیارات دادستان ارتش است که آقای سر‌تیب آزموده مدعی این سمت می‌باشند. به شرحی که در این مواد ذکر شده، هر چند که دادستان ارتش، که در همه تشکیلات قضایی ارتش یک نفر است، یک مقام مهم قضایی در سازمان قضایی ارتش می‌باشد و بر همه بازپرسان و دادستانان ارتش سمت ریاست و نظارت دارد، ولی مستقیماً دادستان هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود و بنابر این نمی‌تواند شخصاً به هیچ دیوان حربی ادعای نام برده دهد. زیرا در ماده ۲۲ آن قانون، در فصل اول از باب دوم مربوط به دادگاههای نظامی، مقرر شده بوده که «در محبت هر دیوان حرب عادی یک دادستان و یک بازپرس و یک منشی موجود است» و در ماده ۳۳ آن قانون نوشته شده است که «دادستانها و معاونین آنها در دیوانهای حرب عادی همان وظایف صاحب‌منصبان دادرسی را

که در قانون اصول آیین دادرسی کیفری تعیین شده است با رعایت مقررات این قانون عهده‌دار می‌باشند.»

با توجه به اینکه صدور ادعانامه بر علیه متهم و حضور در محکمه جزا طبق قانون آیین دادرسی کیفری جزء وظایف صاحب‌منصبان دادرسی می‌باشد، از این ماده نتیجه می‌شود که در قانون دادرسی و کبفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ صدور ادعانامه بر علیه متهم و شرکت در جلسات محاکمه دیوان حرب عادی جزء وظایف دادستان دیوان حرب است که طبق ماده ۲۲ در معیت هر دیوان حرب یکی وجود دارد نه جزء وظایف دادستان ارتش که در همه ارتش یکی است و وظایف او در باب جداگانه معین شده است. همچنین مندرجات ماده ۱۳۸ که می‌گوید: «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده اتهامیه، هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر خواهد نمود.» و ماده ۱۳۳ که می‌گوید: «دادستان مربوطه پس از دریافت پرونده و قرار بازپرسی مکلف است... نظر خود را اعم از موافقت یا مخالفت با قرار صادره اظهار کند.» و ماده ۱۳۹ که می‌گوید: «در ادعانامه که از طرف دادستان بر علیه متهم تنظیم می‌گردد نکات مشروحه پایین باید تصریح شود.» و سایر مواد مربوطه به وظایف دادستانها که در کتاب سوم راجع به آیین دادرسی در دادگاههای نظامی موجود است، همه مبنی بر این امر است که صدور ادعانامه بر علیه متهم و اقامه دعوی در یک دیوان حرب عادی و وظیفه دادستان دیوان حرب است نه دادستان ارتش. بنا بر این، معلوم نیست که آقای سرنیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌داند نه دادستان دیوان حرب عادی، به استناد چه ماده از قانون سال ۱۳۱۸ که به قول او هنوز معتبر است به خود اجازه داده است که به عنوان دادستان ارتش بر علیه اینجانب ادعانامه امضا نماید.

لانیاً، برای تشریفات مربوطه به تعقیب متهم، در ماده ۱۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر بوده است که بدو باید پرونده مقدماتی نزد فرمانده واحدی که دیوان حرب در حوزه آن واقع است فرستاده شود و در ماده ۱۳۸ مقرر بوده که «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده اتهامیه هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد، امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر خواهد نمود» و در خانمه این ماده مقرر شده که «هر تعقیبی که برخلاف ترتیب فوق به عمل آمده باشد از درجه اعتبار ساقط است.»

در ساعت ۱۰/۲۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

پس از تشکیل مجدد دادگاه، دکتر مصدق قرائت لایحه‌ای را که در رد صلاحیت دادگاه تهیه کرده بود ادامه داد: با وجود این مقررات که همه در قانون دادرسی و کبفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ موجود است و به عقیده خود آقای سرنیپ آزموده کلاً معتبر می‌باشد، ادعانامه ایشان ایداً حاکی نیست که فرمانده واحد تهران اصلاً کیست؛ و آیا بر طبق ماده ۱۳۷، پرونده مقدماتی نزد فرمانده واحد تهران فرستاده شده یا نه؛ و آن فرمانده امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر ننموده یا نه؛ و دادستان مربوطه خود آقای سرنیپ آزموده است یا شخصی دیگری؛ و اگر خود آقای سرنیپ آزموده

است، چگونه می‌تواند هم دادستان ارتش و هم دادستان دیوان محرم یعنی هم رئیس و هم مرنوس باشد؟ چون اطمینان داریم که در جریان تعقیب من هیچ یک از این ترمینات رعایت نشده، بنابراین بر طبق قسمت اخیر ماده ۱۳۸ همان قانون دادرسی و کیفر ارتش سال ۱۳۱۸، کلیه جریان تعقیب از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً، در ماده ۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر بوده است که شش طبقه اشخاص نمی‌توانند سمت ریاست یا کارمندی دادگاه اینجانب یا وظیفه دادستانی و بازرسی را عهده‌دار شوند. دسته ششم افسرانی هستند که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه منسب به انجام وظیفه نموده‌اند. با توجه به اینکه آقای سرنیب آزموده تا ۲۸ مردادماه سمت ریاست اداره مهندسی ارتش را داشته و اداره مهندسی ارتش از اداراتی است که مستقیماً تحت امر و ریاست وزیر دفاع ملی است، روشن می‌شود که آقای سرنیب آزموده تا روز ۲۸ مردادماه تحت ریاست مستقیم اینجانب به سمت وزیر دفاع ملی انجام وظیفه نموده، و بنابراین بر طبق فقرة ۶ از ماده ۳۷ نمی‌تواند سمت دادستانی را بر علیه من عهده‌دار شود.

همچنین آقای سرلشکر غلامحسین افخمی که نا این اواخر به عنوان رئیس دیوان انجام وظیفه نموده و فرار بازداشت باز پرس را راجع به اتهام اینجانب که به آن اعتراض نموده‌ام، در جلسه اول مهرماه ۱۳۳۲ تأیید نموده است - خوب، حالا آقایان اینجا هر چه بگویند باید اطاعت کنم - این سرلشکر غلامحسین افخمی کسی است که به اعتراف خود در مصاحبه مطبوعاتی در تانک نشسته و به‌خانه اینجانب حمله کرده است. پس هم شاکی است و هم متهم و هم در موضوع اتهام مربوطه گواهی داده و هم سابقاً اظهار عقیده بر بزه‌کار بودن کرده است، و روی همین اعمال به درجه سرلشکری مفتخر گردیده است. بر طبق فقرات ۲ و ۴ ماده ۳۷، صلاحیت ریاست دادگاه را نداشته و گویا بر اثر توجه به این نکات بوده که ایشان را از ریاست دادگاه فرضی برداشته‌اند.

با اینکه در مقدمه این لایحه گفتیم که مقصود ما در اینجا به هیچ وجه دفاع از مسأله اتهام و گفته‌های آقای سرنیب آزموده در ادعای ایشانی نیست - زیرا دفاع ماهوی وقتی مورد دارد که قضیه در دادگاهی که بر طبق قانون تشکیل شده باشد و صلاحیت قانونی نیز برای رسیدگی به قضیه داشته باشد مطرح گردد - مع‌ذلک در دنباله بحث خود راجع به عدم صلاحیت دادگاه نظامی ناگزیریم درباره استناد آقای سرنیب آزموده به ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز بحث نماییم. این نه از نظر دفاع ماهوی است، بلکه صرفاً از نظر تأثیری است که در مسئله عدم صلاحیت دادگاه نظامی دارد. زیرا در مقام دفاع ماهوی گفتگو درباره ماده ۳۱۷ بسیار طولانی است، ولی ما به اختصار تمام در جهتی از این ماده نظر می‌کنیم که با مسئله صلاحیت تماس دارد.

آقای سرنیب آزموده در ادعای خود پس از اینکه در قسمتهای «الف» و «ب» در موضوع اتهام و نتیجه تحقیقات و دلایل چندین صفحه داستانها نقل کرده است، در قسمت «ج» تحت عنوان «نوع بزه و انطباق با قانون مربوطه» فقط یک سطر نوشته است: «بزه هردو نفر از نوع جنایت بوده و منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است که ذیلاً درج می‌شود.» و با نقل ماده ۳۱۷ تمام این قسمت «ج» ادعای ایشانی راجع به نوع بزه و انطباق آن با قانون مربوطه می‌باشد.

در اینجا حتماً باید اعتراف نماییم که آقای سرتیپ آزموده در تنظیم این قسمت از ادعانامه خود و مخصوصاً در نقل ماده ۳۱۷ در متن ادعانامه، شم قضایی را به کار نبرده‌اند. زیرا اگر متن ماده ۳۱۷ را خود در ادعانامه نقل نکرده بود، اشخاص عادی که ادعانامه ایشان را در روزنامه‌ها می‌خواندند و از متن ماده ۳۱۷ خبر نداشتند، نوعاً نه این امکان و نه این علاقه را داشتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را به دست آورند و متن ماده ۳۱۷ را بخوانند و بدانند در آن چه نوشته است. به این جهت، بسادگی پیش خود فکر می‌کردند که چون آقای سرتیپ آزموده بزه هر دو نفر را جنایت دانسته، لابد ماده ۳۱۷ مربوط به جنایت است، و لابد مندرجات آن طوری است که اگر نسبتهایی که آقای سرتیپ آزموده به اینجانب داده ثابت شود، ماده ۳۱۷ منطبق با آن می‌گردد. ولی خوشبختانه آقای سرتیپ آزموده خود ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل نمود و این سبب شد که کسی اشتباه نکند و با خواندن متن ماده بدانند که کوچکترین رابطه بین مفهوم ماده با آنچه که در شرح ادعانامه نسبت داده شده، وجود ندارد.

آقای سرتیپ آزموده ماده ۳۱۷ را در ادعانامه نقل کرده است، ما هم آن را در اینجا نقل می‌کنیم و مقدمتاً می‌گوییم که ماده ۳۱۷ دومین ماده فصل دوم از باب دوم از کتاب چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشد، که عنوان فصل دوم عبارت است از «سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با والا حضرت همایون ولایتعهدی» ماده ۳۱۶ که اولین ماده این فصل است از این قرار است:

«ماده ۳۱۶ - هر کسی که نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بسا والا حضرت ولایتعهدی سوء قصد نماید، پس از دادرسی و ثبوت محکوم به اعدام است.»
و پس از ماده ۳۱۶، ماده ۳۱۷ که مورد استناد آقای سرتیپ آزموده است، به شرح ذیل است:
«ماده ۳۱۷ - هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن خسواً به سهم زدن اساس حکومت یا ترتیب و رانت تخت و تاج و خواه تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد محکوم به اعدام است.»

این بود متن و موقعت ماده ۳۱۷ در قانون دادرسی و کیفر ارتش. برای درک مفاد آن بدو لازم است معنای سوء قصد را دانست.

معنای سوء قصد به دلیل عرف و اصطلاح تمام کسانی که با مباحث حقوقی سروکار دارند، عبارت است از اقدام به کشتن کسی با قصد و تصمیم قبلی و تهیه مقدمات و وسایل؛ که البته ممکن است سوء قصد به نتیجه برسد و کسی که مورد سوء قصد بوده کشته شود یا آنکه سوء قصد به نتیجه نرسد و به جنتی شخص مورد سوء قصد از کشته شدن نجات پیدا کند. ولی در هر حال سوء قصد همان اقدام برای کشتن است با تصمیم و قصد قبلی و تهیه مقدمات و وسایل و همه به این معنی در مواد قانونی ذکر شده است. در قانون دادرسی و کیفر ارتش هم به همین معناست که در عنوان فصل دوم ذکر شده سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؛ و باز به همین معنی در ماده ۳۱۶ و ماده ۳۱۷ آمده است. لیکن تفاوت ماده ۳۱۶ با ماده ۳۱۷ یکی از جهت موضوع سوء قصد و دیگر از جهت علت و منظور اصلی از سوء قصد است. به این معنی که ماده ۳۱۶ از حیث موضوع سوء قصد

خاص و از حیث علت و منظور سوء قصد عام است. ولی ماده ۳۱۷ بالعکس از حیث موضوع سوء قصد عام و از حیث علت و منظور سوء قصد خاص است.

چون که ماده ۳۱۶ برای هر کس که نسبت به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یسا والاحضرت همایون ولایتعهد سوء قصد نماید بهطور مطلق و بدون توجه به اینکه علت و منظور از سوء قصد چه بوده مجازات اعدام قائل شده. پس ایسن ماده از حیث موضوع مخصوص است بهسوء قصد به حیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت همایون ولایتعهد؛ ولی از حیث علت سوء قصد عام است، نسبت به این دو شخصیت بهر علتی که وقوع باید مجازات اعدام دارد. اما ماده ۳۱۷ از حیث موضوع سوء قصد عام است، زیرا در آن مقرر است که هر کسی که مرتکب سوء قصدی شود و این شامل سوء قصد نسبت به هر شخصی می گردد. ولی از حیث علت و منظور مخصوص است به اینکه منظور از سوء قصد یکی از سه چیز یا بهم زدن اساس حکومت و یا بهم زدن ترتیب وراثت نختوناج و یا تحریص مردم بمسئول شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد. و چون سوء قصد نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت همایون ولایتعهد بهر علت که باشد در ماده ۳۱۶ دارای مجازات اعدام قرار داده شده، نتیجه می شود که ماده ۳۱۷ راجع بهسوء قصد نسبت به اشخاص دیگری غیر از این دو شخصیت است. مشروط بر اینکه علت سوء قصد یکی از سه امر مذکور در آن ماده باشد.

با این بیان معلوم شد که معنای ماده ۳۱۷ ایسن است که هر کس نسبت به شخصی غیر از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت ولایتعهد سوء قصد نماید، ولی منظور او از ایسن سوء قصد این باشد که یا اساس حکومت را بهم زند و یا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهد و یا مردم را بمسئول شدن بر ضد قدرت سلطنت تحریص کند، محکوم به اعدام است.

بنابراین برای اینکه شخصی به استناد ماده ۳۱۷ مورد تعقیب قرار گیرد، باید اولاً سوء قصدی مرتکب شده باشد؛ یعنی با قصد و تصمیم قبلی و نهیه مقدمات و وسایل اقدام به کشتن کسی کرده باشد. ثانیاً منظور او از این سوء قصد یکی از سه منظور مذکور در ماده ۳۱۷ باشد. بدیهی است که هر کدام از آنها علت مستقل و منفک از دو علت دیگر می باشد.

اکنون ببینیم آقای سرنیب آزموده در ادعاینامه خود بر علیه من چگونه ماده ۳۱۷ را با اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده تطبیق نموده اند. آیا آقای سرنیب آزموده ادعا کرده اند که اینجانب مرتکب سوء قصدی شده و اقدام به کشتن کسی نموده ام؟ اگر چنین ادعایی کرده بودند، آن شخص که بوده است؟ و آیا مدعی شده اند که اقدام من به کشتن کسی برای برهم زدن اساس حکومت یا برهم زدن ترتیب وراثت نختوناج و یا تحریص مردم بمسئول شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده و کدام یک از این سه امر بوده است؟

لازم به توضیح نیست که در بین تمام داسنانهایی که در ادعاینامه آقای سرنیب آزموده ذکر شده، سوء قصدی بمن نسبت داده نشده است. آقای سرنیب آزموده ادعا نکرده اند که اینجانب برای یکی از سه منظور مذکور در ماده ۳۱۷ اقدام به کشتن کسی کرده ام. بلکه خود آقای سرنیب آزموده در همان یک سطر از ادعاینامه که در باب نوع بزه و تطبیق با قانون مرقوم داشته اند، نوشته اند بزه هر دو نفر از

نوع خیانت بوده. پس اتهامی را که به اینجانب نسبت می دهند خیانت است نه سوء قصد. بنابراین، کمترین ارتباطی با ماده ۳۱۷ که موضوع آن سوء قصد است نه خیانت، نمی تواند داشته باشد. بنابراین، ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش به اتهاماتی که در ادعای نامه به من نسبت داده شده، قطع نظر از صحت و سقم آن، تطبیق نمی کند. و چون تطبیق اتهامات با ماده ۳۱۷ خود اساس کوشش آقای سرتیپ آزموده و مقامات ارتشی برای فرض صلاحیت دادگاه نظامی است، بدین ترتیب این رکن صلاحیت دادگاه نظامی نیز مانند ارکان دیگر آن موهوم و منتفی است.

مسئله دیگری اینجا باید عرض کنم. ما سه ایراد داریم: یکی اینکه دستخط را من نمی توانستم اجرا کنم. اصل ۲۵ متمم قانون اساسی می گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت آن فرمان و دستخط همان وزیر است.» پس تمام دستخطهای پادشاه باید به امضای یک وزیر مسئول رسیده باشد.

اصل ۲۹: صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون آنکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.

حالا دو مسئله را عرض کردم. یکی اینکه دستخط را می شد اجرا کرد یا نه؟ عرض شد نه. یکی اینکه این دادگاه صلاحیت دارد یا نه؟ آن هم گفتم نه. این دادگاه غیر قانونی است و محکمه انتظامی حق دارد این آقایان قضات را ببرد محاکمه کند. حالا آن که نمی برد فریاد نگران نباشید. [خنده حضار] حالا فصل سوم در چه مورد است؟ در مورد اینکه اگر این محکمه صلاحیت هم داشت، هیئت منصفه نیست.

فصل سوم - در محاکمات مربوط به جرایم سیاسی حضور هیئت منصفه لازم است

پس از اینکه در فصل اول به ثبوت رسید دادگاهی که می تواند اینجانب را محاکمه کند دیوان کشور است و آن هم با اجازه مجلس شورای ملی و در فصل دوم نیز ثابت گردید که دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه من تشکیل داده اند غیر قانونی است، اکنون فرض می کنیم که دیوان کشور صلاحیت رسیدگی به اتهام مرا ندارد و باز فرض می کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و باز فرض می کنیم که دادگاه و دادستانی نظامی هم کاملاً بر طبق مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشند. آن وقت به یک اشکال دیگری بر می خوریم و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است که می گوید: «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.» مگر اینکه آقای سرتیپ آزموده بفرمایند جرم منسب به من از جرایم سیاسی نیست.

وقتی که در کشور فرانسه مجازات جسمی ممنوع شد، تصمیم گرفتند یک هیئت منصفه از اشخاص مورد اعتماد معین کنند که آنها در محکمه بنشینند و وقتی طرفین حرفشان را زدند از متهم و دادستان سوالاتی بکنند؛ سپس هیئت منصفه قضاوت کند و بگوید آری یا نه. شنیده ام یک دواپی هست که به متهم می دهند و وی در دادگاه هر چه می خواهد بگوید می گوید. حالا اگر این دوا را برای من بیاورید و بدهید من بخورم مطمئن باشید هر چه بخواهید می گویم.

در اینجا هیئت منصفه وجود ندارد، مگر اینکه آقای سرنیپ آزموده بفرمایند جرم من سیاسی نیست. پس بفرمایند: «ما جرم شما را سیاسی نمی‌دانیم.» بنابراین باید بفرمایند که اجرای قانون اساسی ضروری نیست، بسنا بسد لایسل مفروضه، دادگاهی که تشکیل شده با تمام فروض مفروضه حائز شرایط دادگاه قانونی نیست و محاکمه اینجانب اگر وزیر هم نبودم می‌بایست بر طبق ماده ۳۵ لایحه قانونی مطبوعات و همچنین جرائم سیاسی غیر مطبوعاتی بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری یا حضور هیئت منصفه رسیدگی شود و تا مجلس شورای ملی در قانون بنده اظهار نظر نکرده قابل اجراست. به موجب قسمت اخیر ماده واحده راجع به اختیارات من، باید اجرا شود و محاکمه اینجانب باید در دادگاه دادگستری یا حضور هیئت منصفه صورت گیرد و این دادگاه به هیچ وجه صالح نیست.

در این موقع دکتر مصدق لایحه دفاعیه خود را کنار گذاشت و به کمک یادداشت‌هایی که خود تهیه کرده بود بیاناتی کرد که در روزنامه‌ها به طور ناقص منتشر شد:

طی آخرین دفاع خود و بمنظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده، ولی می‌خواهم که قاطبه ملت ایران بخصوص افراد طبقه جوان که چشم و چراغ مملکت و مایه امید کشورند نیز علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند، از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌ام منحرف نشوند، از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت بازمانند.

بمن گناهان زیادی نسبت داده‌اند، ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم نمایان خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام؛ و در تمام مدت زمامداری خود از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تأمین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع پیشماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند؛ و برای نیل به این منظور تا آنجا که توانستم کوشیدم.

راست است که می‌خواستند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت دیگران کنند. ولی من مطمئنم که نهضت ملی ایران خاموش نشدنی است و هرگز فراموشی نمی‌شود؛ و سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل بی‌ارج و بی‌ارزش است. تنها آرزویم این است که ملت ایران عظمت و اهمیت نهضت خود را بخوبی درک کند و به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفته است دست نکشد.

امیدوارم که تمام طبقات و آحاد و افراد از پیر و جوان، پیرو هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام این معنی را بخوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاستهای مغرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت؛ مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراطوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب که در مدت نیم قرن امکان تجدید حیات و فعالیت شرافتمندانه را از ما سلب کرده بود. مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که عموم طبقات و افراد مملکت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد تا با استمداد

از همت بلند و اراده محکم هموطنان در قطع نفوذ این سیاست مخرب قیام کسبیم و بساط حکمرانی این پایگاه استعماری را برچینیم.

خدای را شکر که به مدد ارواح طیبه اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری قاطبه ملت ایران به انجام این مقصود بزرگ توفیق یافتیم و برای همیشه گریبان خود را از جنگال این دشمن مهیب و محیل خلاص کردیم. گزاف نیست اگر بگوییم که جنبش مردانه ملت ایران پایه استعمار را در سراسر خاورمیانه متزلزل کرده است و مردم این مملکت را در انظار جهانیان حیثیت و آبرو بخشیده است. خلوص عقیده و ایمان خدمتگزاران ملت و مظلومیت و حقانیت این مملکت مراجع بین المللی، یعنی شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری لاهه، را بر آن داشت که نهضت مقدس ملت ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت و برچیده شدن بساط یغماگران اجنبی را از خوزستان به رسمیت بشناسند و در این دعوا مارا ذیحق بدانند.

با اینکه از رفتاری که امروز با من و همکارانم می شود از لحاظ طرز تصور و تلقی مردم جهان نسبت به رشد ملت ایران نگرانم، و با اینکه این طرز رفتار به جهانیان نشان می دهد که میزان قدرت و نیروی سیاستهای خارجی در این مملکت مناسفانه بیش از آن است که تصور می شد، با این حال اطمینان دارم که هیچ قدرتی نمی تواند دامنه نهضت و جنبش مقدس ملی ایران را محدود کند.

مردم این مملکت می دانند که وضع من در بسیاری از جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی شباهت نیست. من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده ام، من هم مثل او در آخر عمر به روی کرسی اتهام نشسته ام و شاید مثل او هم محکوم شوم. ولی همه نمی دانند که بین او و من یک فرق و تفاوت بین آشکار است. پتن به جرم همکاری با دشمن فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمال بیگانگان. [با حالت گریه] این به واسطه بدبختی مملکت ماست که معلول تأثیر نفوذ بیگانگان است. من هر چه کرده ام از نظر ایمان و عقیده ای بود که به آزادی و استقلال مملکت داشته ام؛ و حکم محکومینی که در این دادگاه صادر شود، تاج افتخاری است که سر نارک سر فرار می دهم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینکه مربوط به صلاحیت نیست. اگر اظهاری دارید در مورد صلاحیت بفرمایید.
دکتر مصدق: بسیار خوب، تمام شد. آقا، این مربوط به صلاحیت است. بنده که دیگر اینجا نمی آیم مگر اینکه به زور مرا بیاورند؛ دستبند بزنند بیاورند.

رئیس [خطاب به سرنیپ آمده]: نیکسار، اگر بیاناتی دارید بفرمایید.
دکتر مصدق: دو سطر دیگر مانده. می خواهی اجازه بده، می خواهی اجازه نده. بنده دیگر عرضی ندارم. اجازه مرخصی بفرمایید بروم.

رئیس: آقای دادستان، اظهاراتی دارید بفرمایید.
سرنیپ آمده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می رسانم: چندین جلسه این دادرسی را دکتر مصدق اشغال نمود. به عنوان اینکه به او قانوناً تکلیف شد که در مورد صلاحیت یا تقصیر پرونده یا مرور زمان اگر صحبتی دارد صحبت کند. این متهم سرسخت برای اینکه تابع اصول نیست و ایمان ندارد، وقت دادگاه را تضييع کرد. ولی نباید دادگاه محترم غافل از این باشد که همه این حرفهایی که زد فلسفه دارد؛ و فلسفه اش این است که همان رویه ای را که داشته حتی در زمان اتهام نیز تعقیب نماید. آن رویه این بوده است که این شخص نه عقیده به مذهب اسلام دارد و نه به غرور ملی ایران و ایرانی و قومی می گذارد. این شخص در این جلسات دادرسی شد گریه عابد. همواره دم از اصول

قانون اساسی زد، و ای کاش در این جلسات قانون اساسی را تعریف نمی کرد. اینجانب اصل اول متمم قانون اساسی را قرائت می کنم:

«اصل اول - مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.»

ملاحظه فرمایید: این اصل قانون اساسی مذهب ایران را مذهب اسلام دانسته و اصل ۵۸ متمم قانون اساسی چنین است:

«هیچ کس نمی تواند به مقام وزارت رسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی باشد.» از این اصل هم این نتیجه را می گیریم که هیچ کس در ایران نمی تواند وزیر باشد مگر اینکه مسلمان باشد. شخص مسلمان دروغ نمی گوید. شخص مسلمان مفتری نمی شود. شخص مسلمان به کسی بدون جهت اتهام وارد نمی سازد. شخص مسلمان همه را نمی گوید جاسوسند و نوکر اجنبی؛ و بگوید در این کشور یک فرد هست آن هم مصدق، آن هم کسی که همه دنیا فهمید یاغی از آب درآمد. وزیر مسلمان قانون اساسی را تعریف نمی کند. این شخص در همین دادگاه همه این کارها را کرد. من می گویم مسلمان نیست. او گفت: «مبنای دادرسی ارتش روی پرونده سازی بود. من آمدم اصلاح کردم. مرا گرفتند انداختند زندان برای اینکه دوباره به کار خود مشغول شوند.»

نیمسار ریاست محترم دادگاه، من شما را شخصی مسلمان می دانم. از پس این شخص از این حرفها زده فبعض هم برای خودش هم برای همه کس از بین رفته. من از شما سوال می کنم این سرگرد جوانی که این جا نشسته و از افسران دادستانی ارتش است، گفتار این پیرمرد در این افسر جوان چه تأثیر سوئی می نماید؟ این سرگرد جوان دزد نیست. پرونده ساز نیست. از صبح تا نصف شب در دادستانی ارتش کار می کند. گرسنگی می خورد. سختی می کشد. زن و بچه و مادر و خواهرش بسختی روزگار می گذرانند. دکتر مصدقی پیدا می شود و با کمال بیشرمی می گوید دستگاه اینها پرونده سازی می کند. او راست می گوید. او پرونده سازی می کرد و او سوء استفاده از اوضاع کشور می کند که کسی نبوده به حساب و کتابها برسد تا ثابت شود پرونده ساز کیست.

جزء بجزء حرفهای این مرد را من شنیدم و دقت کردم. آن را بعد قسمت تقسیم می کنم:

اول، قسمت کلی که اساساً مربوط بموضوع نبود. یعنی موضوع طرح شده در این دادگاه فعلاً این بود که اگر ابرادی به صلاحیت دارد بگوید یا پرونده را ناقص می داند بیان نماید تا بعد کیفرخواست دادستان اگر دادگاه خود را صالح دانست قرائت شود؛ آن وقت او وارد ماهیت پرونده شود. بهر حال قسمت اعظم بیاناتی که نمود، برای پاشیدن تخم نفاق و کینه و تفرقه اندازی و همان رویه ای بود که داشت؛ و نمی داند و نمی تواند بداند که دیگر اطفال دبستان هم به این قبیل اراجیف ترتیب اثر نمی دهند. ضمن این بیانات کلی و خارج از موضوع در جلسه گذشته بر یک مسئله و موضوعی زیاد تکیه کرد و حتی گفت دادستان ارتش این موضوع را شنید و نادیده گرفت. اشتباه می کند. موضوع این بود که اظهار داشت: «یک صندوق آهنی یک خروارونیم در خانام بود؛ در نوبت آن جواهر داشتم؛ سند مالکیت املاک را داشتم.» می گفت: «اینها به جهنم.» چون لابد آقا بهمال دنیا علاقه ندارند به آن چیزی که زیاد تکیه کرد این بود که گفت: «اسناد زیادی که اگر غارت نشده بود کشور ایران از مذلت رهایی می یافت گذاشته بودم در آن صندوق که غارت چنان آمدند آن صندوق را شکستند و آن اسنادی که باید در شورای امنیت مطرح می شد و با استقلال کشور تماس داشت، دزدیدند و بردند.»

این آقای محترم داستان این صندوق را بمن گفته بود. همه این حرفهایی که این سه چهار روز دادگاه را معطل

کرده است، برای من گفته بود. اینکه ملاحظه می‌کنید هم او روان است و هم اینجنانب، برای این است که هر دو از حال هم خبر داریم. وقتی که ایشان داستان این صندوق را به من می‌گفتند به هیچ وجه با این آب و تاب جریان را نگفتند. با وجود این بنده موضوع را تحقیق کردم. در ملاقات با خانواده ایشان هم معلوم شد خودشان رفته‌اند و بک اشبائی را از همان صندوق که اشبای خانواده‌ای خودشان بود به دست آورده‌اند. ولی صحبتی از سند های بسیار مهم در بین نبود. اینک اینجنانب نمی‌گویم که از او سؤال شود. چون سؤال و جواب با این مرد فایده ندارد. بلکه به نظر دادستان ارتش، خانه شخصی اسمش روی آن است؛ یعنی جایی است که اشخاص زندگی شخصی و خصوصی در آنجا دارند.

این آقا در مدت صدارت و انفاً اگر مریض بوده است، باید برود بیمارستان. به طور قطع بیماریش معلوم بوده. چون حساب می‌کنم که اسناد رسمی نباید در خانه شخصی باشد. چون به حساب اینجنانب اصلاً ممکن است دروغ می‌گوید. تازه راست هم که بگوید، همان روز ۲۸ مرداد مثلاً دکتر فاطمی ر بوده یا اصلاً خود آقا سربسته نیست کرده. روی این اصول به نظر دادستان ارتش وقتی دکتر مصدق اعلام می‌کند که یک چنین اسناد گرانقیمتی بوده، باید جداً موضوع رسیدگی شود. و چون رسیدگی به این امر در صلاحیت دادستانی ارتش نیست، اینجنانب به اسناد مواد ۶۷ و ۱۱۴ قانون مجازات عمومی بر علیه دکتر مصدق اعلام جرم می‌کنم تا مقامات قضایی عمومی موضوع را تحت تعقیب قرار دهند و حقیقت قضیه را کشف کنند. [مواد ۶۷ و ۱۱۴ قانون مجازات عمومی قرائت شد.]

ملاحظه می‌فرمایید اگر دفتر داری سندی را برد متزلزل و آن سند گم شود، دفتر دار را می‌گیرند و محکوم می‌شود. دادستان ارتش مفتخر است که با همکاری یک عده از افسران شریف ارتش فصلی را در کشور بساز کرده که مصدق السلطنه‌ها را بگیرند و به کارشان رسیدگی کنند تا کشور از فلاکت رهایی یابد. باید بیرسم این آقا که خود اقرار کرد که ۲۲۰ میلیون اسکناس در اطاق خوابش دستور داده منتشر کنند، این جناب آقا که همه تکیه کلامش مردم است و توانست اسکناس برای این کشور به طور محرمانه منتشر کند، به چه مناسبت آن اسناد ذبیفیت را در طاقچه اطاقش گذاشت؟ مگر این مرد از خدا هم سب گرفته بود که تا دنیا دنیا است در خیابان کاخ زندگی کند و در دنیا بماند؟ این اسناد در طاقچه اطاق آقا است. آیا ممکن نبود نصف شب ایشان به رحمت ایزدی بییوندند؟ آیا این آقا در تمام مدت عمرش این فکر را کرده بود که این اسناد را در آن مکان نگذارد؟ آنچه از کلیات برای اینجنانب قابل توجه بود همین موضوع بود که بدین وسیله اعلام جرم کردم.

به بقیه کلیات چون مربوط به موضوع نبود یک کلمه حرف نخواهم زد. اگر دادگاه خود را صالح دانست و کیفرخواست قرائت شد، کیفرخواست را تشریح خواهم کرد.

راجع به صلاحیت، ایشان نکاتی گفتند که بعضی از آن نکات در مورد صلاحیت بوده که باید جوابگویی شود؛ بعضی هم بود و هم نبود که آن نیز باید جوابگویی شود. در این مورد ابتدا شروع می‌کنم از ایرادی که گرفتند و مربوط بود به اینکه باید طبق قانونی که خودشان وضع کرده‌اند این دادگاه تشکیل شود؛ و ایراد گرفتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ قانونی نیست. [در این موقع دکتر مصدق سر خود را روی میز گذارده و استراحت کرده بود.]

اگر خاطر دادگاه محترم باشد، ایشان شرح مبسوطی بیان داشتند و تکیه روی این موضوع می‌کردند که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ از تصویب مجلس نگذشته و کمیسیون دادگستری آن را تصویب کرده است. اینک اینجنانب دستخط اعلیحضرت شاهنشاه فقید را که در صدر این قانون درج شده به عرض می‌رسانم تا ملاحظه فرمایید این آقا حتی این حقیقت را که هر کس می‌تواند ببیند چگونه تعریف می‌نماید. [فرمان قرائت شد.]

ملاحظه می‌فرمایید قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ در جلسه ۲ دی ماه ۱۳۱۸ به تصویب شورای ملی رسیده.

این شخص به کرات گفت و تکیه کرد که این قانون به تصویب کمیسیون دادگستری رسیده؛ و چون شخص نجوج و خودبینی است و اگر همه دنیا جمع شوند و مدرک نشان دهند زیر بار حرف حساب نمی‌رود، این تحریف را کردند برای اینکه نتیجه بگیرند که در ۹ ماده قانون اختیارات چون در فقرة ۷ آن نوشته شده «اصلاح قانون دادگستری» لغت دادگستری را شامل دادگاههای نظامی نیز نمایند. پس خلاصه بحث مفصل ایشان روی اختیارات مجلس این شد که گفتند چون در یکی از آن مواد «اختیارات» نوشته، حق دارند قوانین دادگستری را اصلاح کنند؛ و چون دادگستری بمعنی عام است و شامل دادگاههای نظامی هم می‌شود این است که «حق داشته‌ام قانون بنویسم و قوانین نظامی را نیز اصلاح کنم.» در صورتی که به کلی سفسطه می‌نمایند. لابد باید دلیل آورد.

صرف نظر از اینکه اصطلاح دادگستری به هیچ وجه شامل دادرسی ارتش نمی‌شود، در قانون اساسی فصلی دارد به عنوان «اقتدار محاکمات». این فصل از اصل ۷۱ شروع می‌شود و به اصل ۸۹ متمم قانون اساسی ختم می‌گردد. در این اصول و ضمن این اصول، ملاحظه می‌شود همه جا متمم قانون اساسی اصطلاح می‌کند «محاکم عدلیه» و «قانون عدلیه».

البته دادگاه محترم مستحضرند که این کلمه «عدلیه» چند سال قبل تبدیل شد به «دادگستری». همان طوری که در قانون اساسی اصطلاح می‌شود «دیوانخانه تمیز» که این اصطلاح تبدیل شد به «دیوان کشور» بنا بر این امروزه در این اصولی که به عرض رسید هر کجا نوشته شده «محاکم عدلیه» ما می‌گوییم «دادگاههای دادگستری»؛ هر جا هم نوشته «قانون عدلیه» می‌گوییم «قانون دادگستری». نکته حساس و دقیق این است که ضمن آن اصول، اصل ۸۷ متمم قانون اساسی است. در این اصل صریحاً نوشته شده محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد. نتیجه این است که قانون اساسی در برابر محاکم عدلیه محاکم دیگری را پیش بینی نموده به عنوان محاکم نظامی. و در برابر قانون عدلیه اصل ۸۷ صراحت دارد و مقرر می‌دارد قوانین مخصوص برای محاکم نظامی باید وضع گردد. بنا بر این به موجب اصول صریح قانون اساسی قانون دادگستری که قانون اساسی اصطلاح «عدلیه» می‌کند، به هیچ وجه مربوط به دستگاه قضایی ارتش نیست. این خیلی واضح است، و اینجانب توضیح و اوضحات می‌دانم. ولی چه باید کرد؟ آقای دکتر مصدق با سفسطه عنوان کردند. اینجانب هم ناچارم توضیح دهم. پس این قسمت به نظر دادستان این دادگاه قابل بحث نیست که قانون عدلیه و قانون دادگستری اصطلاح خاصی است و استناد اینجانب هم به قانون اساسی است.

در این وقت که ساعت ۱ بعد از ظهر بود جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

در ساعت ۳ بعد از ظهر جلسه دادگاه دوباره تشکیل شد و سر تیب آزموده اظهارات خود را به شرح زیر ادامه داد: با نهایت احترام به عرض می‌رسانم: خلاصه عرایض صبح اینجانب به اینجاست که اولاً برخلاف آنچه آقای دکتر مصدق اظهار داشتند، قانون مصوب دی ماه ۱۳۱۸ که فعلاً ملاک عمل دادرسی ارتش است در مجلس شورای ملی تصویب شده؛ ولی نه آن طوری که ایشان سفسطه نمودند و گفتند: «چون این قانون در کمیسیون دادگستری تصویب شده، بنا بر این مجلس دوره هفدهم که به من اجازه داد قانون دادگستری را اصلاح کنم، این از اختیارات من

بود که قانون دی‌ماه ۱۳۱۸ دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح نمایم.»
 ثانیاً عرض شد که بموجب قانون اساسی، در فصل مربوط به اقتدار محاکمات، محاکم عدلیه و قانون عدلیه که امروز اصطلاح می‌شود «محاکم دادگستری» و «قانون دادگستری»، اصطلاح خاصی است؛ و به موجب اصول قانون اساسی محاکم نظامی و قوانین محاکم نظامی که امروز اصطلاح می‌شود «دادگاههای نظامی» و «قوانین دادرسی ارتش»، اصطلاح خاصی است. هیچ‌گاه چه به موجب قانون اساسی و چه به موجب قوانین عادی و چه بنا بر عرف و عادت، نمی‌توان ادعا نمود که وقتی می‌گویند «قانون دادگستری»، منظور قانون مخصوص ارتش هم می‌باشد. به هر جهت در این قسمت استدلالات ایشان که خود بخوبی متوجه هستند، جز مغلظه و سفسطه چیز دیگری نیست. [دکتر مصدق در این موقع سر خود را روی میز گذاشت.]

این خلاصه اظهارات صبح بود. اکنون یک مقدمه مختصر به عرض دادگاه می‌رسانم و سپس توضیحاً به عرض می‌رسد که اختیاراتی که مجلس شورای ملی به آقای مصدق داده بود چه بوده، و ثابت می‌کنم که ایشان از همان اختیارات مجلس نیز سوءاستفاده نموده و تجاوز کرده‌اند.

منته این است که یک ملت و یک کشور مانند یک خانواده پابرجا نمی‌ماند جز اینکه علاوه بر شئون مادی و ظاهری پابند و معتقد به اصول و مبانی معنوی باشد. کشور باستانی ایران به جرئت می‌توان گفت تا زمان زمامداری آقای مصدق پابند به آن اصول معنوی بوده. ولی متأسفانه در زمان صدارت این مرد آن اصول همه زیر پا گذاشته شد. اگر ملاحظه می‌فرمایید که دادستان ارتش مُصِر است و افتخار این را پیدا نموده است که این مرد را تسلیم دادگاه نماید، روی این اصل نیست که در زمان او کشور فقیر شد و با بر شئون مادی او لطمه‌ای وارد آمد و یاد امور اقتصادی فلان عمل شد. زیرا از یک طرف این جریانات از وظیفه دادستان ارتش خارج است؛ و از طرف دیگر مثل یک فرد ایرانی معتقد است که مانند یک خانواده لطعات مادی قابل جبران است. ولی آنچه که جبران آن اگر مستمع نباشد خالی از اشکال نیست، لطمه‌ای است که به شئون معنوی و مبانی اخلاقی و خلاصه به اصول و مبانی یک کشور وارد می‌شود.

اینجانب مثل هر فرد ایرانی معتقد است، یا بهتر بگویم آشنا به این اصل است، که سر بقای کشور ایران روی پایداری اساس سلطنت است. این اصل را قانون اساسی رعایت نموده و پیش‌بینی لازم به عمل آورده. قانون کیفری، یعنی قانون کیفری که برای ارتش، مجلس شورای ملی وضع نموده، پیش‌بینی کرده که هر کس بخواهد به این اساس لطمه‌ای وارد سازد مجازاتش چیست.

آقای مصدق حتی فرودگذار نمی‌کند که عبارت کیفرخواست را که فعلاً مورد بحث نیست، تحریف کنند. شرح مبسوطی امروز بیان داشتند و متأسفانه معنی «سوء قصد» را با ندانستند و یا نخواستند بدانند. پس از اینکه مدتی وقت دادگاه را گرفته و گفتند که دادستان در کیفرخواست نوشته نوع بزه، جنایت است...
 دکتر مصدق: بزه.

سرتیپ آزموه [پس از لحظه‌ای سکوت]: ایشان که خیلی مقید هستند روی لغات و طرز تلفظ آن بحث فرمایند و دائماً ابراد می‌گیرند، باید از این آقا پرسید وقتی دادستان می‌نویسد «بزه»، لابد شما می‌دانید که جرایم را از لحاظ شدت و ضعف مجازات به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: اول جنایت است؛ دوم جنحه مهم؛ سوم جنحه کوچک و چهارم خلاف.

شما وقتی همه اصول را زیر پا گذاشتید و سفسطه فرمودید و دیگر دستتان که به جایی بند نبود گفتید که دادستان

نوشته نوع بزه یا به قول شما بزه جنایت است، شما حتی تا این حد پای بند اصول نیستید که نقاط با نکات کلمات را پس و پیش نفرموده و به نفع خودتان استفاده نفرمایید.

بهر حال با آن مقدمه به عرض می‌رسانم که اولاً چه کسی و با کدام مقامی طبق قانون اساسی حق وضع قانون دارد. مطابق اصل ۲۶ منعم قانون اساسی و اصل ۲۷ و اصل ۲۸ که عیناً قرائت می‌شود، وضع قانون از مختصات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و سنا است. در قانون اساسی هیچ اصلی نیست که مقرر دارد نخست‌وزیر می‌تواند قانون وضع کند. قبول دارم که مجلس دوره هفدهم با کیفیات خاص با ارباب یا اکراه به آقای نخست‌وزیر وقت اختیار داد که در حدودی که اختیار داده وضع قانون نماید. ولی من مثل یک فرد ایرانی در این محضر رسمی برای اینکه اصل از بین نرود، تصریح می‌نمایم و تأکید می‌کنم که هیچ‌یک از اصول قانون اساسی پیش‌بینی نکرده که نخست‌وزیر منشأ قانونگذاری باشد؛ و مثل یک فرد ایرانی معتقدم و می‌گویم باید ریشه این موضوع برکنده شود. به هر حال مثل یک فرد ایرانی اصولاً و اساساً اعم از اینکه قوانین وضع شده از طرف ایشان مطابق اختیارات باشد، باید تمام آن گآن کم یکن گردد.

اینک خارج از این موضوع باید دید مجلس شورای ملی به آقای دکتر مصدق اختیار داده که چه بکند؛ یعنی تا چه حدودی حق وضع قانون دارد.

مجلس شورای ملی چنانچه می‌دانید ۹ ماده وضع کرد و گفت این آقای مصدق نخست‌وزیر تا شش ماه حق دارد در حدود این ۹ ماده قانون وضع کند. من یک یک را می‌خوانم و توجه دادگاه را جلب می‌نمایم به اینکه ملاحظه فرمایند مستند به کدام یک از این مواد اختیارات این آقا حق داشته است قانون دادرسی و کیفر ارتش را تغییر دهد. مواد نه‌گانه قانون اختیارات به شرح زیر است:

- ۱) اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها
- ۲) اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیرمستقیم
- ۳) اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین
- ۴) بهره‌برداری از منابع نفت کشور با رعایت قانون نه‌ماده‌ای
- ۵) اصلاح سازمانهای اداری و قوانین اداری و استخدامی کشوری و لشکری
- ۶) ایجاد شوراهای محلی
- ۷) اصلاح قوانین دادگستری
- ۸) اصلاح قوانین مطبوعات
- ۹) اصلاح قوانین امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، از این ۹ ماده اختیارات در یکی از جلسات دادرسی آقای مصدق گفتند به موجب فقرة ۷، یعنی اصلاح قوانین دادگستری قانون دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح کردند.

امروز صبح استدلال شد که به موجب قانون اساسی و به موجب قوانین عادی و طبق عرف و عادت، قانون دادگستری مربوط به قانون دادرسی و کیفر ارتش نیست. خود آقای مصدق هم بهتر از بنده می‌دانند. زیرا استناد ایشان خارج از تحریف و سفسطه چیر دیگری نبود. لابد لایحه ایشان حاضر است و بعداً دادگاه محترم دست به

استدلالاتشان خواهند فرمود.

پس از آنکه در یک جلسه خود را منکی به این فقرة ۷ نمودند، مثل اینکه به ایشان الهام شد که قانون دادگستری مربوط به ارتش نمی‌شود، جسسه و گریخته بیانی کردند مبنی بر اینکه طبق فقرة ۵ که می‌نویسد «اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و لشکری»، حق داشته‌اند قانون دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح کنند. بنده حاجت به توضیح نمی‌بینم که فقرة ۵ اختیارات را هر کس به طور سطحی بخواند. آنآ متوجه می‌شود که اولاً سازمانهای اداری با سازمانهای قضایی که سازمانهای مختلفی هستند فرق دارد. زیرا سازمان اداری این است که می‌گسود وزارت دارایی مثلاً اداره کار گزینش تبدیل به سه دایره مستقل شود. وقتی قانونگذار می‌گوید سازمان اداری، آیا می‌توان تصور نمود که سازمان قضایی هم منظور نظر قانونگذار بوده؟ آیا کسی که سازمان اداری را تفسیر می‌دهد، می‌تواند مدعی شود که سازمان قضایی هم جزو سازمان اداری است؟

ملاحظه می‌فرمایید که در فقرة ۵ اختیارات، وقتی که می‌گوید «قوانین استخدام»، تصریح می‌نماید «کشوری، قضایی و لشکری». وقتی قانونگذار تا این حد مفید بوده که درباره اصلاح قوانین استخدام مثلاً اکتفا به این نماند که بنویسد «اصلاح قوانین استخدام کشوری»، آیا می‌توان تصور نمود که منظور قانونگذار از تصریح سازمان اداری سازمان قضایی هم بوده است؟ به طور قطع خیر. ولی این قانونگذار که تا این اندازه دقت به خرج داده که مبادا از قانونی که وضع می‌کند سوء استفاده شود، خوب است حالا ببیند که اختیار گیرنده چه‌ها می‌گوید. او می‌گوید اصلاح قوانین دادگستری مربوط به قانون دادرسی و کیفر ارتش هم می‌شود. او می‌گوید: «چون اختیار داشتم، این قانون دادرسی ارتش را اصلاح کردم.»

بهر جهت، ملاحظه می‌فرمایید که طبق قانون اختیارات نیز آقای مصدق حق نداشته است قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب مجلس شورای ملی را تغییر دهد؛ یعنی بگوید که دادگاههای عادی که در آن قانون پنج نفری منظور شده سه نفر باشد و یک نفرشان هم غیر نظامی باشد. این تجاوز از اختیارات بوده. او حق نداشته است که بگوید ارتش دادستان نمی‌خواهد. زیرا در قانون مصوب مجلس شورای ملی ماده‌ای دارد که ماده ۴ قانون دادرسی و کیفر است. این ماده می‌گوید دادستان ارتش از لحاظ وظایف قضایی نماینده بزرگ ارتش‌تاران فرمانده بوده و در دادگاههای نظامی انجام وظیفه می‌کند.

هدف این شخص با تجاوز از اختیارات در دستگاه قضایی ارتش اصلاح نبود. او هدفش این بود که هر کجای قانون ارتش مصوب مجلس شورای ملی اسمی از بزرگ ارتش‌تاران فرمانده دارد آن را از بین بردارد. من با این مرد کار کرده‌ام. اینک حقایق چند را فهرستوار به عرض دادگاه محترم می‌رسانم. هر چند شخص مسلمان بالاخص سرباز دروغ نمی‌گوید، ولی در همین دادگاه شاهدهایی هم دارم که عبارتند از: نیمسار سرتیب ریاحی، نیمسار سرتیب معین‌پور، سرکار سرهنگ ۲ شاهقلی و نا اندازه‌ای نیمسار سرتیب نصیر زند و آقایان دادرسان محترم و همه افسران ارتش.

آقای دکتر مصدق یک جزء از بیاناتشان این بود که سرتیب آزموده قانون دادرسی و کیفر ارتش را بهم زد و چنین و چنان کرد. افسران لیسانسبه حقوق را ایشان در دستگاه ارتش آوردند و ایشان به قضات ارتش استقلال دادند و ایشان حقوقشان را زیاد کردند. ولی من آمدم و دستگاه دادرسی ارتش را به صورت قبل در آوردم.

بنده ناچارم برخلاف نزاکت و برخلاف میل خودم که هیچ‌گاه نباید کسی از خود کوچکترین تعریفی کند عریضی به عرض برسانم که شاید تعریف از خود تلفی شود، ولی به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اینجانب هیچ‌گاه در هیچ

شغل و مقامی به خود نیالیده‌ام و همقطاران من همه شاهد و گواه می‌باشند.

این آقا با یک سلسله نهمت و افترا نتیجه گرفت که سرنیب آزموده فاقد اطلاعات قضایی است. اینجانب از روزی که به مقام افسری نایل شدم و درجه ستوان دومی داشتم تا امروز یک مورد پیدا نشده که دنبال شغل یا مقامی بروم و تشییعی نمایم. شاید کمتر کسی بداند که درجه سرنیپی من را سرهنگ دومی که با من کار می‌کرد به من اطلاع داد و من از آن بی‌خبر بودم. وضع خدمتی اینجانب از این فرار است و بسیار روشن است.

اینجانب سالها در اداره دادرسی ارتش در مشاغل مختلف خدمت کردم. چون شخصی بودم زحمتکش و پشتکاردار، در اثر زحمت شبانه روزی و روزی ۲۰ ساعت کار در سال ۱۳۲۹ مرا به معاونت دادستان ارتش منصوب کردند. در این پست بودم تا اینکه آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی شدند. روزی نشسته بودم دیدم امریه‌ای به دست من دادند زیر نمره ۲۱۹۴۲-۳۱/۶ از طرف وزارت دفاع ملی که عیناً قرائت می‌کنم.

[سرنیب آزموده در اینجا متن نامه را که دعونی برای شورد در امور دادرسی ارتش بود قرائت کرد و سپس ادامه

داد:]

چنانچه ملاحظه می‌فرمایند، آقای مصدق شخصاً بدون اینکه من خدای نکرده درب خانه ایشان رفته باشم به من امر فرمودند کمیسیونی که از افسران لیسانسیه حقوق تشکیل می‌شود ریاست آن را داشته باشم. خوب، آقای محترم، جناب عالی که امروز می‌گویید سرنیب آزموده اطلاع قضایی ندارد، چرا او را برای تجدید نظر در قانون دادرسی ارتش در رأس کمیسیونی گذاشتید؟ لابد نریدید ندارم که ایشان چه بسا بفرمایند که سرنیب آزموده ساعت یک بعد از نیمه شب با مسلسل و تانک آمد و این امریه را بزور از من گرفت. ولی به‌طور قطع این طور نیست. من در دادستانی ارتش اصلاً نمی‌شناختم مصدق کیست.

من در آنجا نشسته بودم که این امریه را به دستم دادند. من چون سرباز هستم و شانه از زیر بار کار خالی نکردم، فوری این امر را اجرا کردم و کمیسیون را تشکیل دادم که یکی از اعضای آن همین آقای سرهنگ شاهقلی است. در آن روزها زمره‌هایی در ارتش بود مانند آزادی افکار در ارتش و یا حزب فلان و قسم خوردن در فلان موضوع.

ما عده‌ای بودیم که ننسینیم دور هم تا در قانون ارتش تجدید نظر کنیم. ما بخوبی به نواقص قوانین ارتش واقف بودیم. ولی کم‌کم بنده و این سرهنگ شاهقلی حس کردیم که موضوع چیز دیگری است. ولی به هر حال سرباز بودیم. مرارت کشیدیم و رنج کشیدیم. بالاخص همین سرکار سرهنگ شاهقلی تلاش کرد که اگر چیزی ما می‌نویسیم، چیزی برخلاف مصالح کشور و ارتش نباشد. بنده و ایشان بیچاره شدیم. نقاضاً کردم آقای دکتر حبیب‌الله معظمی که در هیئت مشاوره حقوقی وزارت دفاع ملی بودند ایشان هم بیابند در کمیسیون. آن جوان اصیل و شریف که حفاً باعث افتخار ایرانیان است آمد در این کمیسیون. باز به تلاش خود ادامه دادیم. کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش را ما نوشتیم. بنده خودم بر دم خدمت آقای مصدق، البته عرض کردم عرایض خودم را فهرست وار به عرض می‌رسانم. مثلاً از روز اول تا آن روز که این کتاب تمام شد، شاید چندین جلسه هیئت کمیسیون را به حضور ایشان برده بودم.

کتاب را از من گرفته و فرمودند: «به‌به‌به، واقعاً زحمت کشیدید.» بنده خیلی خوشحال شدم. صبح آمده و به رفقایم مرده دادم که زحمات ما از بین نرفت و این کتاب اول را که تهیه کردید آقای مصدق پسندید و خیلی به‌به فرمودند. مشغول اصلاح کتابهای بعدی شدیم. روزی باز در دفتر خود نشسته بودم دیدم یک امریه رسیده زیر نمره ۲۱۴۳ به تاریخ ۱۲ آبان ۳۱. به این مضمون که در کمیسیونی که تشکیل می‌شود اولین جلسه آن روز شنبه ۱۷ آبان است شرکت کنید. منظور از این کمیسیون این بود که روی قانون حذف محاکم اختصاصی که این آقا نوشته بود و به صورت

قانون درآمده بود مطالعه کنیم. بیچاره کسانی که آنها و ارتش به آن مبتلا شده بودند. نماینده اعضای کمیسیون جناب دکتر علی‌آبادی، معاون ایشان جناب آقای اخگر نماینده مجلس شورای ملی، آقای دکتر معظمی کارمند اداره دعاوی حقوقی وزارت دفاع ملی، آقای سرهنگ گوهری و آقای سرگرد شیلانی بودند. باز در اینجا معلوم نیست که بنده را این آقا که می‌گوید اطلاعات قضایی ندارم به چه جهت در آن شرکت دادند.

بهر حال این کمیسیون تشکیل شد و وبال آن به گردن سرتیپ آزموده افتاد. بسیار شبها و روزها خدمت این آقا رسیدم و گفتم: «قانونی که نوشته‌ای که در آن می‌گویند دزد و راهزن بیرون دادگستری، اگر اجسرا بشود کشور یک پارچه آتش می‌شود.» او در جواب هر روز می‌گفت: «به به، آفرین سرتیپ آزموده.» و مرا حواله آقای لطفی می‌کرد. تا بالاخره یک روز اجازه داد که محاکم راهزنان در صلاحیت دادرسی ارتش باشد؛ و خوب یاد دارم روزی که دستور را داد، آقای لطفی وزیر دادگستری ایشان بمن گفت: «آخر نافلا، کلاه را سر ما گذاشتی.»

حالا ملاحظه بفرمایید یک افسری زجر بکنند و آخر سر هم وزیر دادگستری مملکت به او بگوید: «آخر نافلا سر ما کلاه گذاشتی.» بالاخره کار آن کمیسیون تمام شد و کتابها به پایان رسید. یک روز بمن گفت: «نو برو دادگستری. در آنجا کمیسینی تشکیل می‌شود. تو در آنجا نسبت به این مطالبی که نوشته‌ای دفاع کن.» هر روز صبح مسن در دادرسی ارتش بودم و عصر تا ساعت یازده و نیم شب به دادگستری می‌رفتم، فقط برای اینکه می‌آدا قانونی بنویسند که برخلاف مصالح کشور باشد. در این مورد هم باید پرسید که این آقا چرا مرا فرستاد؟ مگر نمی‌دانست که من اطلاع قضایی ندارم؟

از آن روز در این کمیسیون دو هدف وجود داشت: یکی اینکه قانون مصوب ۲ مرداد ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی را دایر بر اینکه طبق آن قانون رسیدگی به جرم دارندگان رویه و مرام اشتراکی در صلاحیت دادرسی ارتش است، از ارتش منتزع کرده به دادگستری بدند.

دوم اینکه دادستانی ارتش آن روز که این آقا می‌گوید پرونده‌سازی می‌کرده، در داریسی ارتش میلیونها دزدی کشف کرده بود؛ و یک نماینده مجلس دنبال پرونده‌های دزدی بود و فشار می‌آورد به دادستانی ارتش که منهمین مرخص شوند. بنده یعنی سرتیپ آزموده به آن نماینده مجلس گفتم: «تنها یک چاره داری و آن این است که می‌روی اقدام کنی که سرتیپ آزموده را از دادستانی ارتش بردارند. زیرا مطمئن باش تا من در دادستانی ارتش هستم، منظور شما حاصل نمی‌شود.» به او گفتم: «اگر زیاد سماجت کنی، یک چهارپایه می‌گذارم در میدان بهارستان و می‌گویم مردم، این آقا که هر روز ناله‌اش از دادرسی ارتش بلند است، مطلب از چه قرار است.»

آقای دکتر مصدق این آقای محترم را که دنبال پرونده‌های دزدی بود در آن کمیسیون در یک ردیف پهلوی من گذاشته بود. آن آقا اصرار داشت که جرم اختلاس و ارتشا در قوانین دادرسی شریع شود. دو سطر نوشته شود، مصدق امضا کند، آن پرونده‌ها برو دادگستری و از سر سرتیپ آزموده خلاص شود. ولی بنده استدلال می‌کردم و می‌گفتم که در ارتش وقتی افسری دزدی می‌کند، در هیچ کشوری او را به دادگستری نمی‌برند.

آنجا هم بیچاره شدم. بعد از چهل یا پنجاه شب، روزی رفتم خدمت این آقای مصدق. صاف و پوست کنده جریان را به عرضشان رساندم. به من گز دادند و یک چای هم آوردند. و این استفاده‌ای بود که ما از آن زحمات بردیم. به بنده فرمودند که: «آقا عجب متوجه شدی چرا زودتر نگفتی؟» باز خوشحال شدم و آمدم بیرون. دیدم آن قانون حذف محاکم اختصاصی که صبح استدلال کردند دیگر کار بنده نیست که بگویم مثلاً چرا توده‌ایها را از دادستانی ارتش گرفتید.

چند روزی گذشت، و باز امر به‌ای رسید. مثل اینکه این بار شأن سرتیپ آزموده بالا رفته بود. زیرا امر به‌امضای

خود نخست‌وزیر بود زیر شماره ۳۱۸۱۰ - به تاریخ ۳۱/۱۰/۱۹ که برای مشورت در یک امر قضایی ساعت ۷ بعد از ظهر روز پنجشنبه کمیسیون در منزلشان تشکیل می‌شود. بنده هم در آن حضور یابم. رفته گوش نا گوش رجال و فضلا نشسته بودند. معلوم شد آقا لطف فرموده و روی عریضی که به عرضشان رسانده بودم کمیسیون تشکیل دادند. موضوع در صلاحیت دادگاههای نظامی بود. ولی من متوجه شدم که تمام اینها صحنه‌سازی است. زیرا در آنجا هر کس سازی می‌زد، یکی می‌خواست صلاحیت دادگاه ارتش را تغییر دهد تا پرونده دزدی بسرود دادگستری، دیگری می‌خواست راهزنها بروند دادگستری، دیگری می‌خواست رتیب فلان حزب کارشان پیش برود. به هر حال آن شب هم با گردن کج رفته منزل.

در روز ۱۹ دی ماه باز در اداره خود نشسته بودم دیدم سه برگ پیشنهادی که یک لسانسیه حقوق به آقا تقدیم کرده بود و در آن نظریات اظهار کرده و به آقا داده بودند که آقا نسبت به آن تصمیم بگیرند، روی آن برگ نوشته بود که «نیمسار آزموده با آقای نخست‌وزیر مذاکره فرمایند».

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که وقتی کسی در نظام وظیفه تیر خورد و افسران پیشنهادی به ایشان می‌دهند، سرتیب آزموده مشاور ایشان می‌شود؛ یعنی همین سرتیب آزموده‌ای که به قول ایشان سواد ندارد.

خوب به خاطر دارم وقتی رفته به حساب یکی از این پیشنهادات برسم و به آقا عرض کردم: «آقای محترم، این قانونی که وضع کردید که هر افسر بازنشسته‌ای اگر لباس نظامی پوشید شش ماه حبس شود برخلاف اصول است»، او در جواب گفت: «نمی‌دانی که اینها با لباس نظامی در دهات چه به سر مردم می‌آورند.» گفتم: «راست می‌گویید. چون جناب عالی که ده دارید بهتر از من بی‌ده می‌دانید».

تا اینکه قضایای ۹ اسفند پیش آمد. روز دهم یا یازدهم اسفند ماه بود که بنده را دادستان وقت ارتش تلفناً احضار کرد. رفته به دادستانی ارتش. ناچاراً باید این را عرض کنم که در پرتو خدمت شبانه‌روزی و صادقانه در آن روز هم که معاون دادستانی ارتش بودم همه امور دادستانی ارتش به عهده من محول بود. رفته دیدم فعالیت عجیب و غریبی حکمفرماست.

تلفن پشت تلفن بود که از آقای مصدق می‌رسید و پیغام دهندگانی از قول آقا می‌گفتند که سرگرد خسروانی رئیس باشگاه تاج باید تا فردا محکوم شود. خدا را گواه می‌گیرم که آن موقع که آن تلفنها می‌شد و مصرأ می‌گفتم که ممکن نیست دکتر مصدق چنین دستوری بدهد. تا اینکه افسر عالی‌مقامی آمد و از زبان او شنیدم که مصدق السلطنه آزادبخواه و مصدق السلطنه دموکرات که می‌گوید دادرسی ارتش پرونده‌سازی می‌کرد و من آن را اصلاح کردم، می‌گوید افسری که امروز دستگیر شده تا فردا باید محکوم شود. اطاق دادستان ارتش دور سرم جرخید. همان شب گفتم: «مرا چرا احضار کردید؟ این چه حرفی است بمن می‌زنید؟» با خودم گفتم حتماً این مرد دیوانه شده. وقتی از درب دادستانی ارتش مفارج می‌شدم تا آن شب نه سرگرد خسروانی را دیده بودم نه او را می‌شناختم. خواستم از در خارج شوم دیدم افسری خودش را انداخت روی پای من. گفتم: «شما کی هستید؟» گفت: «سرگرد خسروانی هستم.» گفتم: «چه فرمایشی دارید؟» گفت: «من به تفرات شما اطمینان دارم. می‌خواهند من را اعدام کنند. دست من را بگیرید.» این بود گفته آن افسر. از فردا دیگر به دادستانی ارتش نرفتم و ظاهرأ مرخصی گرفتم. البته دیگر اطلاعی ندارم که در آنجا چه می‌گذشت.

جریاناتی راجع به دادگاههای آنها در روزنامه‌ها خواندم. تا ۲۶ فروردین ۳۲ که به دادستانی ارتش نمی‌رفتم برای این بود که مصدق السلطنه دستور داده بود که افسری را ۲۴ ساعته محکوم کنم. مصدق السلطنه باید بداند که اگر در

تمام مدنی که من در دستگاه قضایی ارتش بودم، افسری از افسران ارتش این دستور را می داد با او معامله ای می کردم که به گوش همه ملت ایران برسد.

افسران شریف ارتش می دانند آنچه که مخالفین و بدبینان و کسانی که از کوچکترین موضوعی می خواهند به ضرر کشور استفاده کنند می گویند این است که دادرسی ارتش پرونده سازی می کند. این نیست مگر آنکه آنها خصومت دارند. دادرسی ارتش افسران بسیار شریف دارد و داشته است که جز خدا و حقیقت به چیزی نظری ندارند. این مرد در این جلسات دادرسی واقعا قاحت به خرج داد. صریح گفت: «سر لشکر افخمی خانه مرا غارت کرده» بهر بیس دادگاه هم چیز دیگری گفت. تکلیف بنده هم که معلوم است. او خیال می کند دادستان ارتش که کیفر خواست می نویسد، می رود با مقامی مشورت می کند. او خیال می کند که صبح به صبح برای همه ما دستور می رسد که چه بکنیم. او نمی تواند تصور کند که مقامات ارتش از جریان پرونده مصدق جز نوشتجات روزنامه ها و خبر و گفتار رادیو اطلاع دیگری ندارند؛ و آنها هم تأکید می کنند که جز قانون و عدالت چیز دیگری در نظر نمی گیرند. مصدق السلطنه بداند این دادگاه و دادستان ارتش جز عدالت چیزی در نظر نخواهد گرفت، ولو اینکه او بالاترین فحشها را بدهد.

در ۲۶ فروردین ماه حکمی بمن داده شده که رئیس اداره مهندسی ارتش هستم. اطاعت کردم و به آنجا رفتم. روزی رفتم به ستاد ارتش. در پله های ستاد افسری بمن گفت: «ترا در نظر گرفته اند که در پرونده ۳۰ تیر دادستان شوی.» بلافاصله رفتم خدمت این سرتیپ ریاحی و به ایشان گفتم: «شما می دانید که مصدق السلطنه افسر سیاسی و دکتر می خواهد. بنده که بهر دو این حرفها نمی خورم. بنده را معاف فرمایید.» ایشان هم یادداشت کردند که من را معاف نمایند. من هم تشکر کردم و خارج شدم. چندی بعد در اداره مهندسی دیدم نامه ای رسیده که همین نامه ای است که آقای دکتر مصدق در این دادگاه عنوان نمودند.

مضمون نامه این است که بنده دادستان وقایع ۲۶ و ۲۷ شیراز شوم. بنده روی سوابق گذشته قبول نکردم. به سه چهار نفر تلفن کردم که من را معاف کنند. به دکتر سجادی تلفن کردم. به همین سرتیپ معین پور تلفن کردم. همین آقای سرتیپ معین پور را گیر آوردم و گفتم: «چرا من را اول نمی کنید؟» برگشتند و به بنده فرمودند: «آخر شایسته تر از تو چه کسی را بیاریم؟» بناچار رفتم اداره مهندسی و این گزارش رسمی را دادم. تصور می کنم که این گزارش را هر کسی به آقای مصدق داده، ایشان را دست انداخته است. ایشان هم شاید چون در زندان تنها بوده اند متوجه نشده اند. زیرش را امضا کرده اند و آن را سند کرده اند و با آب و تاب دادند به دادگاه که «این سرتیپ آزموده خودش نوشته که من اطلاع قضایی ندارم، و نمی تواند دادستان دادگاه من شود.

در این موقع رئیس دادگاه زنگ جلسه را نواخت و اظهار نمود یک ربع ساعت تنفس داده می شود. پس از اعلام تنفس، اعضای دادگاه تالار جلسه را ترک نمودند. سرتیپ ریاحی و وکلای مدافع او نیز از جلسه خارج شدند. ولی دکتر مصدق و وکیل مدافع او در جای خود نشسته بودند. دکتر مصدق سر خود را روی میز گذاشته بود و خبرنگاران جراید اطراف او جمع شدند. ولی مأمورین انتظامی دادگاه مراقب بودند که کسی مزاحم او نشود.

چند دقیقه بعد دکتر مصدق سر خود را از روی میز بلند کرد و به اطراف نگاه کرد. چند نفر از مأمورین انتظامی دادگاه و وکیل مدافع او سوال کردند: «چه می خواهید؟ جای می خواهید؟ آب می خواهید؟ چه می خواهید؟»

دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر گفت: «در اطاق من یک نشیمنه کورامین است. آن را بیاورید.» سرگرد بلالی بلافاصله رفت و نشیمنه کورامین را آورد. دکتر مصدق به وی گفت: «بیست قطره در آب بریزید و به من بدهید.» دکتر مصدق داروی خود را خورد و بعد با سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع خود، مشغول صحبت شد.

مقارن ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد. ابتدا سرنیب ریاحی و وکلای مدافع او به جلسه آمدند. بعد هیئت قضات وارد شدند. پس از رسمیت یافتن جلسه، رئیس دادگاه به دادستان گفت: تیمسار آزموده، اگر بیانی دارید ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: نتیجه نوضیحات و عرایض بالا این است که صرف نظر از اینکه به موجب قانون اساسی نخست‌وزیر حق ندارد قانون وضع نماید و بر طبق اصول قانون اساسی قوای سه‌گانه کشور که عبارتند از قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه اجرائیه همیشه ممتاز و منفصل از یکدیگرند و نخست‌وزیر در قوه اجرائیه حق انجام وظیفه دارد، به نظر می‌رسد ثابت شد که بر فرض اینکه اختیارات مجلس شورای ملی را قانونی و موجه بدانیم، به موجب همان اختیارات آقای دکتر مصدق حق نداشته است که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی را تغییر دهد و در آن دخل و تصرف نماید. و به عرض رسید که در آن قانون برای دستگاه قضایی ارتش دادستان ارتش پیش‌بینی شده، و به موجب ماده ۲ آن قانون دادستان ارتش نماینده قضایی بزرگ‌ارنشانان فرمانده است.

اینک به عرض می‌رساند: به موجب قانون اساسی، باید در تمام کشور محاکم نظامی تأسیس شود به موجب قوانین خاصی که خود دارند؛ و این موضوع در اصل ۸۷ منتم قانون اساسی عیناً به شرح زیر پیش‌بینی شده:

«محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.»

این محاکم نظامی منکی به قانون اساسی، یک آیین و مقررات دارد که در محاکم عدلیه یعنی دادگستری وجود نخواهد داشت. این آیین و مقررات که ضمن قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده در روزی که قانونگذار آن را بررسی و به مرحله تصویب رساند. آن روزها روزی نبوده که مانند دوران آقای مصدق ایشان و چند نفری اطرافیان ایشان روی اغراض شخصی قانون وضع کنند. قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ از قوانین فرانسه، سوئیس و سایر کشورها اقتباس شده؛ و همان طور که خاصیت هر قانونی باید این باشد که با محیط تطبیق نماید، در آن روز سعی بسیار شده است که قانون دادرسی و کیفر ارتش تدوین شود و مجلس شورای ملی آن روز نیز با نهایت دقت آن را بررسی نموده است.

مبنای قانون دادرسی و کیفر ارتش مانند همه قوانین دادگاههای نظامی در تمام دنیا روی اصول نظامی است. یعنی اصل این است که دادگاههای نظامی به جرایم نظامی رسیدگی می‌نمایند. به همین مناسبت است که در قانون اساسی پیش‌بینی محاکم نظامی یا قانون خاص شده است.

من باب نمونه و مثال، در همه کشورهای جهان از جمله ایران ممکن است واحدهایی از ارتش در زمان جنگ یا در زمان صلح بدشمن یا به یاغیان تسلیم شوند. باید دید اگر واحدی از ارتش یا فلان پاسگاه زاندارمری به فلان یاغی تسلیم شد، آیا عالترین قضات کشور اگر دور هم بنشینند و فرمانده آن واحد را دادرسی کنند می‌توانند درک کنند که متهم مقصر است یا بی‌گناه؟ این مطلبی است که آقای مصدق ضمن بیانات خود فرمودند: هر کساری تخصص می‌خواهد. ولی توضیح ندادند که آیا در کشور ایران عهده‌داری وزارت دفاع ملی تخصص نمی‌خواهد؟ اگر ایشان در زمانی مثلاً در احمدآباد با تنگ ساچمه‌ای کبوتری را در بالای برج ده شکار کرده‌اند، در این دادگاه می‌گویند:

«تیرانداز هم هستیم» و فرمودند: «از بسیاری افسران بهتر تیراندازی می‌کنم». اگر این فلسفه عهده‌داری وزارت دفاع ملی باشد، وای به حال کنسوری که فلسفه اینکه نخست‌وزیری وزیر دفاع ملی می‌شود، این باشد که روزگاری با تفنگ حسن موسی کلاغی را شکار کرده است!

نوشتن قانون دادرسی و کیفر ارتش تخصص می‌خواهد. این کار را نمی‌توان در چهار دیواری خیابان کاخ، کاشی ۱۰۹ روی نختنخواب انجام داد و طرف مشورت آقای لطفی باشد. آقای لطفی و جناب غالی چه می‌دانید که انضباط ارتش مفهومش چیست. واقعاً مضحک نیست که آقای وزیر دفاع ملی طرز تفکرش این باشد که بگوید: «من برای ارتش قانون نوشته‌ام، و ضمن آن پیش‌بینی کرده‌ام که قضات ارتش استقلال داشته باشند». ایشان صحیح می‌گویند. قانون نوشتند و برای قضات ارتش استقلال قائل شدند، منتها بنده نمی‌دانم که چرا عمل وارونه کردند. یعنی به موجب اصل ۸۱ منم قانون اساسی قضات عدلیه استقلال دارند. این اصل می‌گوید هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تفصیر تغییر داد، مگر اینکه استعفا نماید.

ایشان آمدند در عدلیه عالیترین مرجع قضایی کشور یعنی دیوان کشور را خط بطلان کشیدند و سرنوشت آن را به یکی از رجال کذایی دادند. حالا هم برای آن دلسوزی می‌کنند. در برابر، برای فاضی ارتش استقلال قائل شدند. یعنی صاف و پوست‌کنده فرمودند و ثبوت خود را اجرا کردند که عدلیه ایران، دیوان کشورش را هر کسی می‌تواند بهم بزند؛ و ارتش ایران را می‌توان به افسران جوانش تعلیم داد که ندای استقلال خواهی بردارند. آخر ملاحظه فرمایید ایشانی که منکر دستگاه قضایی ارتش نشدند در دستگاهی که خودشان راه انداختند افسر داشت. آیا این افسران نباید تابع دیسپلین و انضباط ارتش باشند؟ آیا سزاوار بوده است که این مرد در کله افسران این فکر را تلقین کند که «آقا، شما مستقلید»؟

حالا به مناسبت صحبت، بنده یک ماده‌ای که ایشان به قول خودشان قانون نوشتند و مربوط به انضباط است — جرم ارتش این است که می‌خواهد این دسته‌گلهایی که ایشان آب داده است شاید جبران کند — به عرضتان می‌رسانم و مقدمتاً عرض می‌کنم: نیمی‌ساران دادرسان محترم دادگاه بخوبی مستحضرند که ارتش ایران مانند همه ارتشها برای تنبیه خاطیان دو مبنی دارد؛ یکی آییننامه انضباطی، دوم قانون محاکماتی.

آییننامه انضباطی این است که از سر جوخه تا عالیترین مقام ارتش طبق آن آییننامه اختیار دارند مرتوسین خود را بدون محاکمه تنبیه کنند. مثلاً اگر بنده بروم دادستانی ارتش بینم یکی از افسران کت نظامی و شلوار سیویل پوشیده، ممکن است او را چهل و هشت ساعت حبس کنم. چون و چرا ندارد.

قانون محاکماتی ارتش برای این است که اگر تفصیر از حد تنبیه انضباطی نسجوز کرد، او را تسلیم دستگاه جزایی ارتش می‌کنند تا آن دستگاه به تفصیرش برسد. اگر مفسر است طبق قانون او را تنبیه نمایند، و اگر بیگناه است تبرئه کنند.

این آقای مصدق قانون نوشت که اگر آن افسری که مثل زدم یک روز صبح با کت نظامی و شلوار سیویل به سربازخانه برود، رئیسش حق ندارد بگوید: «چرا با این وضع مضحک آمده‌ای؟»

بهر حال عرض شد هر امری تخصص می‌خواهد، از جمله نوشتن قانون برای ارتش. قانون دادرسی و کیفر ارتش مبنایش روی اصل رعایت سلسله فرماندهی و تخصص در امور نظامی است. عرض کردم اگر نگاهیانی پست خود را ترک کند با واحدی به‌یاد می‌نسلیم شود، دستگاه غیر نظامی نمی‌تواند دادرسی کند. زیرا خدمت نظامی نکرده. زیرا مفهومی که افسر از کلمه ترک نگاهیانی می‌فهمد غیر نظامی نمی‌فهمد. اگر افسری در ارتش متخصص عفت و

نکاح باشد و واقعاً بتواند پرونده‌هایی که در دادگستری در جریان است قضاوت کند، دستگاه دادگستری هم می‌تواند در دستگاه قضایی ارتش دخالت کند؛ درحالی‌که نه این می‌تواند و نه آن.

پس نتیجه می‌گیریم که در دستگاه قضایی ارتش باید دو عامل را رعایت نمود: یکی معلومات و اطلاعات نظامی که هر گاه این عامل نباشد اساساً مفهومی موضوع پیدا نمی‌کند. دیگر شتم قضایی و معلومات و تجربیات قضایی. باز اینجا مجبورم نه از لحاظ خود بلکه از لحاظ همقطاران‌ی که در این دستگاه زحمت می‌کشند به عرض برسانم از این آقای مصدق باید پرسید آن قضات شریف و بزرگواری که در دستگاه دادگستری پس از یک عمر خدمت قضایی نان شب ندارند و هر زمان چه استقلال داشته و چه نداشته‌اند با آسودگی وجدان خدمت کرده‌اند، آیا همه دکنر و لسانسبیه حقوق بوده‌اند؟ نه، آنها یک خصلت داشته‌اند که شما آقای مصدق السلطنه بویی از آن نبرده‌اید، و آن ایمان و اعتقاد به خداست. شما اگر ایمان داشتید و خدا را می‌شناختید نمی‌گفتید که یک عده چاقوکش به منزل شما آمدند. چاقوکش ممکن نیست سینه‌اش را جلوی مسلسل بدهد که گلیم پاره‌ای از خانه شما به دست آورد یا نیاورد.

من مدعی هستم. من می‌گویم چه بسا شما از صبح ۲۸ مرداد تا وقتی که به پشت بام مثل گربه جست و خیز کردید، هر جواهر و شیء گرانبهت و سندی که در منزل بود به وسیله فاطمی‌ها خارج ساخته‌اید، من و کیل مدافع مردم بسا ایمانی هستم که سینه خود را در مقابل گلوله‌هایی دادند که یک یاغی را به جای خود بنشانند. تصور می‌کنید که اینجا مجلس نطق و خطابه است؟ خواست خداست که شاید برای اولین بار است که در این کشور مصدق السلطنه‌ای دم لای نله داده. من از خداوند نیرو می‌گیرم. من مفتخرم که به آرزوی خود رسیدم و مصدق السلطنه را تسلیم دادگاه نمودم. من مفتخرم که همین دشب در رونامه‌ها دیدم عکسهای مختلفی از مصدق گراور شده که حتی چارلی چاپلین هم این زسنها را به خود نمی‌گرفت. این مصدق السلطنه خواست خداست که به این روز بیفتند. این دست خداست که او را وادار می‌کند خودش را اسباب مسخره دنیا کند، در روز ۱۹ آبان ۳۲ بگوید: «من نخستوزیرم.» واقعاً که عجیب است.

بهر جهت عرض شد که قانون دادرسی ارتش یک مبنایش روی اطلاعات نظامی است، و مبنای دیگرش روی اطلاعات قضایی. آقای مصدق السلطنه خیال می‌کند که پس از اینکه او را از سیفوله‌ای بیرون کشیدند، ارتش همه کارهایش را ول کرد و مشغول بررسی شد که چه دوز و کلکی جور کند تا مصدق را محکوم نماید. اشتباه می‌کنند. ارتش مصدق السلطنه را می‌خواهد هر چه قانون و عدالت درباره‌اش حکم می‌کند اجرا نماید؛ و مقام با عظمت بزرگ ارتش از فرمانده در همان لحظات اول امر فرمودند که می‌باید کوچکترین ناراحتی برای مصدق السلطنه فراهم شود. روی این امر بود که پس از دستگیری این مرد، او را به باشگاه افسران ارتش بردند. بعداً او را به اتاقی در مجاورت نالار آئینه سلطنت آباد آوردند. افسرانی را به خدمت او گماردند که هیچ مستخدم اجبری از صبح تا صبح دیگر دست به سینه در خدمت او بایش مثل این افسران در خدمت این شخص نیست. غذاهای ماکول و مطبوع برایش آماده می‌کنند. به محض اظهار کوچکترین کسالت بهترین وسایل را برای رفع ناراحتیش فراهم می‌سازند.

این شخص چون ایمان ندارد و خداپرست نیست، در همین دادگاه گفت: «اگر مرا آزاد کنند، ممکن است بمیرم.» مثل اینکه حتی در مردن هم تردید دارد. گفت: «ممکن است بمیرم و کسی مسئول نشود. خوب است همین جا باشم که اگر مردم مسئولینی باشند.» حالا ریاست دادگاه خبث نیت را ملاحظه فرمایید که مردی بگوید: «اگر من دربند نیستم، ممکن است بمیرم و در مردن هم اسباب زحمت بشوم.» و از این موضوع اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: «خوب است اینجا بمیرم که بعد از مردنم باز جنجال راه بیفتد.» چون ایمان ندارد، چون خداشناس نیست، این حرفها را می‌زند.

مرد خدانشناس اساساً سوء نیت که سهل است بدبین نیست. جز خوشبینی صفت دیگری ندارد. قانون دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر چهار کتاب است: کتاب اول آن سازمان دادستانی ارتش و دادگاههای نظامی است که مصدق السلطنه آن را خودسرانه برخلاف قانون و برخلاف نص صریح اصول قانون اساسی بهم زد و اساس انضباط ارتش را گسیخت. کتاب دوم این قانون در صلاحیت است. کتاب سوم در آیین دادرسی و کتاب چهارم در تعیین کیفرهاست.

این چهار کتاب را هیچ کدام مصدق مجاز نبوده اندک تصرفی نماید؛ و دادستان ارتش معتقد است هر کس این قانون مصدق را من باب فرض قانونی بداند خود مجرم است. زیرا روزی مردی عنان گسیخته عملی کرده. عمل او موجب نمی شود که پس از سقوط او سایرین تبعیت از تصمیمات او کنند. بهترین مدرک همان دادگاه انتظامی ارتش است که امروز صبح گفتند دادگاه انتظامی ارتش باید سر تیب آزموده را محاکمه کنند که چرا قانون ایشان را دور انداخته. تا این لحظه دادگاه انتظامی ارتش مرا تعقیب ننموده. تردید نیست که او هم قبول کرده که قانون آقا برای خودش خوب است. دیوان کشور نه تنها اعتراض نکرده بلکه رأی داده که قانون آقا را بسابد دور انداخت. هیئت وزیران هم تصویبنامه صادر کرده که آقا هر چه نوشته برای خودش بوده.

بنده پیشنهاد می کنم چون خیلی میل قانونگذاری دارند. همین امشب به افسر محافظشان دستور می دهم کاغذ و قلم به دستشان بدهند تا هر چه می خواهند قانون بنویسند تا تجسم کنند که مصدق السلطنه نخست وزیر دارد قانون می نویسد و هم تصور کنند که طابق النعل بالنعل اجرا می شود.

بهر جهت قانونهای آقای مصدق در دستگاههای قضایی ارتش موجب از هم گسیختگی انضباط ارتش بود. یکی از افتخارات ارتش این است که شاید اولین سازمانی بود که قانون آقا را دور ریخت.

در قانون کیفر ارتش موادی پیش بینی شده که آقای مصدق بماده ۲۱۷ اشاره نموده اند. تا آنجا که از صلاحیت خارج نشدند و داخل ماهیت نگردیدند. اینجانب توضیحی راجع بماده ۲۱۷ می دهم. البته اگر دادگاه خود را صالح به رسیدگی دانست و وارد ماهیت شد. شاید موقع پیش آید و باز توضیحانی بدهم. این آقا ضمن توضیحانی که امروز صبح روی ماده ۲۱۷ دادند، معلوم شد که اساساً معنی سوء قصد را نمی فهمند. آقا فرمودند ماده ۲۱۶ می گوید هر گاه کسی نسبت به حیات اعلی حضرت یا والا حضرت ولایتعهد سوء قصدی نماید محکوم به اعدام است. سوء قصدی که در ماده ۲۱۷ نوشته شده آن هم معنایش سوء قصد به عرف مردم است. از سوء قصد چنین می فهمند که منظور مثلاً کشیدن طپانچه یا آلات دیگر برای آدمکشی است. خوب اگر کسی به حیات شاه سوء قصد نماید و مفهومش این باشد که آقا گفت، مگر منهدی حسن بفال را که بکشند مجازاتش اعدام نیست؟

در قانون مجازات عمومی مجازات قتل عمد اعدام است. حال قتل عمد می خواهد این باشد که گدا کشته شود یا پادشاه. مجازات قتل اعدام است. سوء قصد لغتی است که قانونگذار نمی تواند تمام جهات آن را تعریف نماید که چه پیش آمدی می کند تا قانونگذار ضمن قانون تصریح کند. یک جهت سوء قصد، سوء قصد به حیات است. یعنی اگر به طوری که آقای مصدق گفت معنای سوء قصد بدون جمله اضافی کشتن باشد، دیگر قانونگذار ضمن ماده ۲۱۶ تصریح نمی کرد هر کس به حیات سوء قصد نماید؛ می نوشت هر کس به اعلی حضرت همایونی سوء قصد نماید. پس ملاحظه می شود که یک جهت سوء قصد، سوء قصد به حیات است. حالا این سوء قصد به حیات مصرح در ماده ۲۱۶ نازه لازم نیست منجر به قتل شده باشد؛ زیرا در ماده ۲۱۷ دو مورد ذکر شده که منظور از سوء قصد چیست. یعنی به طور خلاصه با توجه بماده ۲۱۶ و ۲۱۷ قدر مسلم این است که قانونگذار در جایی که مقصودش

سوء قصد به حیات بوده، آن را ضمن یک ماده قانونی تصویب کرده که آن ماده ۳۱۶ است. در مواردی که نمی توانستند تصریح کنند که چه پیش آمده‌ای می شود، آن را در ماده ۳۱۷ اظهار کرده که می گوید: «هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور آن بهم زدن اساس حکومت و... باشد محکوم به اعدام است.» یکی از این سوء قصدها یاغی شدن مصدق السلطنه است. فرمان عزل را گرفته، ظاهر آبروی مبارک نیاورده، رسید هم داده. این آدم با اعمالی که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد صورت داده و در موقع خود بیان خواهد شد، مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت و ضدیت با قدرت سلطنت. آن افسری هم که روز ۲۸ مرداد مردم شاه دوست را به توپ و مسلسل بسته، آن هم مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت. آن استانداری هم که دستور برداشتن مجسمه‌های شاه را در فلان استان داده آن هم مرتکب سوء قصدی شده به منظور بهم زدن اساس حکومت.

بهر حال معنای سوء قصد مندرج در ماده ۳۱۷ معنای عوامانه آن نیست که در خیابان کسی به کسی بگوید فلانی سوء قصد کرد، ذهنش برود که کسی طپانچه کشید و دیگری را کشت. زیرا اگر منظور قانونگذار این بود، این معنی را در ماده ۳۱۶ گنجانده بود. تصور می رود جای بحث ندارد که وقتی در ماده ۳۱۷ می نویسد منظور سوء قصد کننده ضدیت با قدرت سلطنت باشد، دیگر چه مفهومی پیدا می کند که سوء قصد به منظور کشتن باشد که در موقع خود باز هم این موضوع را تشریح خواهد کرد. مقصود از توضیح اخیر این بود که چون ماده ۹۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش مقرر می دارد هر کس اعم از نظامی یا غیر نظامی مرتکب خیانت منظور در ماده ۳۱۷ شود در دادگاه نظامی دادرسی خواهد شد. بدین مناسبت آقای مصدق السلطنه تسلیم این دادگاه شدند؛ و این از نظر صلاحیت و رد اظهارات ایشان روی این ماده کافی به نظر می رسد.

ساعت ۶/۱۵ بعد از ظهر یک ربع تنفس اعلام شد. پس از اعلام تنفس، هیئت دادگاه و سرنیپ ریاحی و وکلای مدافع او از جلسه خارج شدند. ولی دکتر مصدق و سرهنگ بزرگمهر در جای خود نشسته باقی ماندند. این بار حال دکتر مصدق بهتر بود و با اطرافیان خود صحبت می کرد.

مخبرین عکاس بخصوصی خبر نگاران خارجی در صدد بر آمدند که از او عکس بگیرند. یکی از خبر نگاران به مقابل میز مصدق رفت و میله میکروفون را که مقابل صورت مصدق بود کنار گذاشت. ولی در همین موقع یکی از افسران انتظامی دادگاه به آن عکاس اعتراض کرد و گفت: «چرا به این [اشاره به میکروفون] دست زدید؟» دکتر مصدق بلافاصله گفت: «در است می گویند، چرا دست زدید؟ به این دست نمی زنند؛ به این حرف می زنند.» از این گفته مصدق همه خندیدند. لحظه ای بعد تنفس خانم یافت و رسمیت دادگاه مجدداً اعلام گردید. در این حال سرنیپ آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

آقای دکتر مصدق ضمن بیانانشان فرمودند بر فرض اینکه دادگاه نظامی صالح به رسیدگی به جرمشان باشد، باید هیئت منصفه در دادگاه حضور داشته باشد؛ زیرا جرمشان سیاسی است. این بیان ایشان نیز جز منفسطه چیز دیگری نیست. زیرا اولاً در قوانین ایران جرم سیاسی تعریف نشده چه جرمی است. ثانیاً از ایشان که خود را قانونگذار قانون دادرسی و کیفر ارتش می دانسته اند باید پرسید: «امروز که دم از هیئت منصفه می زنید، آیا خودتان در همان قوانین کذایی که وضع فرمودید هیچ اشاره ای شده است که هیئت منصفه در دادگاه نظامی حاضر شود؟»

بنده به کرات عرض کردم که شک و تردید نیست آقای مصدق السلطنه که سنشان دو سه برابر اینجانب است، از رجال تالار نشین بوده اند، دکتر ای حقوق بوده، زمان پادشاهان قدیمه را درک کرده اند، داستانها و خاطرات شیرینی از

آن زمان دارند، نخست وزیر و قانونگذار و همه کاره بوده اند، دکترای حقوق از عالیترین دانشگاههای دنیا بوده اند، شک و تردید نیست که این عریض مرا بخوبی درک می فرمایند و خود به آنچه در این سه چهار جلسه گفتند ایمان ندارند. چون اساساً از ایمان بویی نبرده اند. منتها یک هدف دارند و آن لغت به اصطلاح «عوامفریبی» است. مایلند یک چیزهای ظاهرالصلاحی بفرمایند؛ مثلاً در دادگاه نظامی هیئت منصفه بیاید.

تمام مواد کیفری قانون دادرسی و کیفر ارتش موادی است که خاص نظامیان است که اهمیت آن به اندازه ای است که قانونگذار آن را در صلاحیت دادگاه نظامی شناخته، برای اینکه این حرفهای ظاهرأ آراسته گفته نشود. حالا این مضحک نمی شود و واقعاً دنیا نمی خندند که در دادگاه نظامی کسی با آن اوضاع و احوال عنوان کند که چرا هیئت منصفه نیست؟

ضمن بیانانشان فرمودند که خرابی کار دادگاههای نظامی این است که باید دادگاه ثابت باشد؛ و بعد منتهی پیدا شود و آن دادگاه ثابت که شغلش قضایی است به داوری متهم پردازد. اینجا هم سفسطه فرمودند. اینجا هم از آن جاهایی است که هر کاری به فرمایش خودشان تخصص می خواهد؛ و چون آقا تخصص این کار را ندارند چنین اظهاری را می فرمایند. صرف نظر از اینکه آقای محترم در همان قانون کذایی که خود نوشته اند فصلی دارد به عنوان دادگاه فوق العاده ارتش که مفاد آن را قرائت می نماید.

اساساً در دادگاههای نظامی دو جهت موجود است که بعضی اوقات باید دادگاهی تشکیل داد از افسران ارتش که شغل اصلی شان شغل قضایی هست. یکی موقعی که درجه متهم با درجه اعضای دادگاه ثابت و دادستان و بازپرسان ثابت توافق نکند. من باب مثال، طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش نباید درجه بازپرس و دادستان از درجه متهم یک درجه کمتر باشد یا درجه رئیس دادگاه حتماً باید از درجه متهم یک درجه بیشتر باشد. این کار هم سرسری نبوده. برعکس قانونهای آقای مصدق فلسفه دارد. در همه دنیا رعایت می شود. زیرا اگر یک سرلشکری را بسخواهند بازجویی کنند و بازپرس او سروان باشند، دو عیب دارد: یکی اینکه حضور آن سرلشکر در محضر آن سروان خود به خود انضباط ارتش را سست می کند. زیرا آن سرلشکر نا زمانی که محکوم بشود سرلشکر است و آن سروان هم سروان. بنابراین آمده اند و گفته اند یک سرلشکر را حتماً و لااقل باید یک سرتیپ بازجویی کند. اینها را ما هم در ایران داشتیم. ولی در مدت کوراهی این آقای مصدق برای اینکه تیشه به ریشه ارتش بزنند، همه را داشت از بین می برد و دنیا تعجب می کردند.

دیگر اینکه فرض بفرمایید سرلشکری یک لشکر را تسلیم یاغی کردند. این عمل هم در ایران مشاهده شد. در وقایع آذربایجان فرمانده لشکر، لشکر را تسلیم یکی از یاغیان کرده بود. آقای مصدق معتقدند عیب داوری ارتش این است که چرا ستوان دومی را که لباسانس حقوق است نمی گذارند آن فرمانده لشکر آذربایجان را بازجویی کند؟

از این آقا باید پرسند آن ستوان دوم معلومات نظامی در حدود یک دسته نظامی است، یعنی اگر خیلی ورزیده باشد می تواند تشخیص دهد که سی یا چهل سرباز را درست تسلیم کرده اند یا نادرست، آیا آن ستوان دوم لباسانس حقوق که سهل است به مثل خود آقای دکتر مصدق دکترای حقوق باشد می تواند تشخیص دهد که یک لشکر را آن سرلشکر بجا تسلیم کرده یا بیجا؟ آیا واقعاً اگر آن اختیار سرلشکر را به دست ستوان بسپارند، عدالت است؟ خیر. حتماً باید کسی از او بازجویی کند که بتواند تشخیص دهد این تسلیم روی اضطرار بود یا تقصیر کرده است.

بهر جهت صحبت این بود که آقای مصدق در اینجا گفته باید دادگاه ثابت باشد، این دادگاه ثابت را ما داریم. یعنی سازمان دادرسی ارتش دارای دادگاههای ثابت سازمانی است که افسران آن دو دسته هستند: یک دسته افسران

تحصیل کرده قضایی دارای درجه لسانس و دکترای حقوق. دسته دیگر افسران شریف ارتش دارای تجربیات قضایی و بسیار ورزیده و پاکدامن. برای محاکمه تیمسار سرتیپ ریاحی در جات افسران نکافو نمی‌کند. بر فرض نکافو، طبق قانون دادرسی و کبفر ارتش اختیار تشکیل دادگاه آن هم در موارد خاصی طبق اصولی که در همه دنیا هست با فرمانده است که موادی چند به عرضتان می‌رسد. [در این هنگام منشی دادگاه مواد ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ قانون دادرسی ارتش را قرائت نمود].

پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، درجه متهم باید به نسبتی با درجه دادرسی و بازرسی و دادستان توافق داشته باشد. آقای مصدق عرض شد که یک ایراد کردند و آن این بود که چرا دادگاهی که تشکیل شده است سازمانی نیست، یعنی ثابت نیست. عرض شد که خودشان در قانون نشان دادگاه فوق العاده منظور کرده‌اند که مواد آن قرائت می‌شود. [مواد ۲۲ و ۲۸ لایحه قانونی متمم لایحه قانونی دادرسی و کبفر ارتش مورخ ۱۷ / ۵ / ۳۲ قرائت گردید].

پس ملاحظه می‌فرمایید که خود ایشان اصولاً قائل شده‌اند که بعضی مواقع باید دادگاه فوق العاده ایجاد نمود. منتهی چون طرز تفکرشان همواره این بوده است که علاوه بر سست کردن مبنای انضباط و سلب کردن اختیارات بزرگ ارتشتاران فرمانده، باید هر موقع که بدستشان می‌رسد افسران عالی‌رتبه ارتش را بکوبیم، در دادگاه فوق العاده‌ای که ایشان منظور کرده‌اند دادرسی را در یک درجه و یک مرحله پیش‌بینی فرموده‌اند، که اگر سرتیپ و با سرلشکر و یا سپهبدی متهم می‌شود و به‌طور قطع اتهام سرتیپ به‌بالا به آن درجه است که مجازاتش اعدام خواهد بود، آقا در آن قانون‌گذاری پیش‌بینی فرموده‌اند که سرتیپ و سرلشکر و سپهبد حق تجدید نظر ندارند. ولی حالا که به استناد مقررات قانون این دادگاه تشکیل شده است، می‌گویند: «اگر این دادگاه خود را صالح می‌داند، دیگر من تکلیفم معلوم است؛ و این دادگاه می‌خواهد مرا محکوم کند.» در صورتی که هر کس می‌داند دادگاهی که وارد صلاحیت است نمی‌داند و کیل مدافع و متهم چه خواهند گفت تا بتواند تصمیمی بگیرد.

اینها همه برای این است که هر کس هر چه در خود می‌بیند در دیگران هم همان را می‌بیند. آقا چون در وزارت دفاع ملی هدفشان بهم زدن ارتش بود، و هر فلم و فدی که برداشته بر خلاف مصالح ارتش و در نتیجه کشور بود، همواره خود را در آئینه می‌بیند. بخصوصی که در این نالار اطرافشان همه‌اش آئینه است و چنین می‌بیند که یک جماعتی دور هم جمع شده‌اند به قصد صدور رأی مجرمیت ایشان. این آقا نمی‌تواند نجسم کند که شما تیمساران شریف که یک عمری را برای بقای این کشور گذرانیده‌اید، شب و روز چگونه خود را مشغول داشته‌اید و تا چه حد دقت می‌فرمایید که کوچکترین اشتباهی ننمایید. چه می‌شود کرد؟

ضمن بیاناتشان منکر وجود اینجانب شدند. همان طور که بنده ایشان را یاغی می‌دانم، ایشان هم بنده را یاغی می‌شناسند. می‌گویند: «این سرتیپ آزموده که خدا لعنتش کند و قانونهای من را دور انداخت و بگیر و ببند راه انداخته و رجال را در بند انداخته است.» در حالیکه سرتیپ آزموده در کادر ارتش خدمت نمی‌نماید. ارتش سازمان دارد. رئیس اداره کارگزینی ارتش در اینجا و کیل مدافع است. خوب با ما این آقای و کیل مدافع تشریفات انتصاب اینجانب را به سمت دادستان ارتش فراهم آورده است. اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی تصویب فرموده‌اند. بنده هم رفته‌ام انجام وظیفه می‌کنم.

شرح مبسوطی بیان داشته که دادستان ارتش نمی‌تواند در دیوان حرب انجام وظیفه کند. این دیوان حرب را هم به‌نحوی می‌گفتند مثل اینکه یک چیزی است که باید آدمهای مخصوصی در آن انجام وظیفه کنند. دیوان حرب مال ازمنه قدیم بود. امروز می‌گویند دادگاه نظامی. این آقای دکترای حقوق، این آقای قانونگذار واقعا نمی‌داند چه در

دستگاه عدلیه یعنی دادگستری و چه در دستگاه قضایی ارتش، دادستانها تشکیل یک سلسله‌ای را می‌دهد که دادستان کل رئیس آنها است و آنها مرنوس. این آقا باید بداند و باید دقت نماید که از این حرفها در جلساتی نزنند که حتی اطلاق که شش کلاس ابتدایی خوانده‌اند می‌دانند چه در دادگستری و چه در دستگاه قضایی ارتش دادستان کل به دادستانهای دیگر امر می‌دهد و آنها موظف هستند که امر او را اطاعت کنند. دادستان ارتش به دادستانهای دیوان حرب — به قول آقا — قانوناً امر می‌دهد.

حال باید دید کسی که قانوناً امر است نمی‌تواند جای مأمور انجاموظیفه کند. اینجا هم آقا درست معکوس تصور کرده‌اند. اگر دادستان استانهای شیراز مثلاً بیاید وظیفه دادستان ارتش را انجام دهد، صحیح نیست. ولی اگر همین فردا صبح یک پرونده‌ای در دادگاه نظامی شیراز مطرح شود، دادستان ارتش حق دارد برود در آن دادگاه انجاموظیفه کند و هیچ منع قانونی ندارد. صرف نظر از این موضوع، موفقی که ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش صراحت دارد که دادستانها و بازپرسها و معاونین آنها از بین افسران حاضر و یا منتظر خدمت ناحیه نظامی به امر بزرگ ارتشتاران فرمانده انتخاب می‌شوند، آقای مصدق مقرر کنند که دادستان ارتش نمی‌تواند در دادگاه نظامی به سمت دادستان انجاموظیفه کند و تن بدهند که اشخاص وارد از فرمایششان تعجب نمایند. مقرر نمایند من رئیس اداره مهندسی ارتش هستم.

به موجب ماده ۲۵ قانون دادرسی و کیفر، بزرگ ارتشتاران فرمانده اختیار داشته که من را به سمت دادستان این دادگاه تعیین کند. همان کاری که شما موفقی که من رئیس اداره مهندسی ارتش بودم فرمودید و همان سندی را که ارائه فرمودید، پاسخ قاطع برای خودتان است. مگر من رئیس اداره مهندسی نبودم که شما به عرض ملوکانه رسانیدید که دادستان وقایع شیراز شود؟

دکتر مصدق: نخیر، من نکردم.

سرتیب از موده: حالا هم که دادستان ارتش هستم و می‌توانم در هر دادگاه نظامی انجاموظیفه کنم و می‌توانم به کلیه دادستانهای نظامی امر دهم که چه می‌گویم و چه عملی در دادگاه انجام دهم باز هم به استحضار می‌رساند که طبق قانون در گزارش شرف عرضی که به پیشگاه اعلیحضرت همایونی تقدیم شد و به استناد مواد قانونی، کسارمندان آن دادگاه و بازپرس معرفی شده‌اند، در آن گزارش تصریح شده که دادستان ارتش شخصاً در تمام مراحل این دادگاه وظیفه دادستانی را انجام خواهد داد. بیخود آقا به خود زحمت ندهند و دنبال حرفهای حسایتر بروند.

من مدعی هستم. دو نفر متهم این دادگاه دارد. شما مثال از ده و دهکده و آبیاری می‌زنید و من از آن اطلاعی ندارم. من صحبت قانون می‌کنم. اگر در این دادگاه کار به جایی برسد که این پرونده به دادگاه تجدیدنظر برود، اگر این مصدق و ریاحی در دادگاه تجدیدنظر عوض می‌شوند، دادستان ارتش هم در آن دادگاه عوض خواهد شد.

عرض کردم شما یک مدعی دارید که آن دادستان ارتش است. اگر کسبفرخواست شما را سرهنگ رئیس تنظیم کرده بود، باز دادستان ارتش بوده. یعنی آن سرهنگ موظف بود که کیفرخواست را به نظر من برساند. حالا چون به شما ارادت دارم، خودم آمده‌ام به دادگاه. و اینکه گناهی نیست. برای مزید ارادت در دادگاه تجدیدنظر خدمتتان خواهم رسید تا هر جا که این پرونده قانوناً خاتمه باید. فقط یک صورت دارد که بنده خدمت شما نباشم و آن این است که به علت پیش‌آمدهای غیرمترقبه باشد و آن وقت هم عذرم لابد پذیرفته است.

ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر یک ربع تنفس اعلام شد. هیئت قضات و سرنیپ ریاحی و وکلای مدافع او جلسه را

ترک کردند. ولی مدت تنفس زیاد طول نکشید.

چند دقیقه بعد مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید، و سرنیب آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

آقای دکتر مصدق جزء اعظم اظهارانشان منکی به این بود که فرمان عزل ایشان از طرف مقام سلطنت قانونی نیست. بنده قصد داشتم این قبیل مباحث را در موفعی که کبفرخواست خواننده و دادرسی حقیقی آغاز می شود، توضیح دهم که شاید در موقع خود ایجاد توضیح بنماید. آنچه در مورد صلاحیت است به عرض می رسانم که اولاً اشاراتی که نمودند که دادستان ارتش و کبفرخواست شمه ای از سوابق ایشان را بیان داشته و نتیجه گرفتند که چون این اعمال مربوط به زمان وزارتشان است و بنابراین دادگاه صالح نیست، این هم جز سفسطه چیزی نیست. دادستان ارتش می گوید نفری را! از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد یاغی می شناسم. این نفر لابد شرح حالی دارد.

فرض بفرمایید بنده بگویم یا بنویسم که این آقای مصدق در زمان وزارتشان همه روزه ساعت ۴ تا ۶ صبح به سرکشی پادگانهای مرکز می پرداختند و هفته ای یکی دوبار هم چون وزیر دفاع ملی بودند با طیاره به پادگانهای خارج از مرکز سرکشی می کردند. ولی ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد به ایشان امر شد که نخست وزیر نیستی. یاغی شد. یا بگویم این آقای زمان نخست وزیری یا وزارت دفاع ملیشان زیرپتویی خزیده و از زیر پتو به رنق و فتق امور می پرداختند. چنین آقای از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد یاغی شدند. این دو وصف که قبل از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد به عمل می آید سابقه شخصی را می رساند. اگر دادستان ارتش ادعا کرده بود که مثلاً ایشان در زمانی که نخست وزیر بوده اند مثلاً محرمانه اسکناس منتشر کرده و حالا من او را تسلیم محکمه کرده ام، ایراد می شد که جرمی که به علت آن جرم تسلیم دادگاهش کرده ام پس مربوط به زمان وزارت است و تشریفاتی دارد. ولی من که ایشان را به جرم زیر پتو رفتن و آن اوضاع را راه انداختن تعقیب نموده ام.

مبنای عرض من این است که از روز ۲۵ مرداد فرمان عزلی را که شاهنشاه به او ابلاغ کرده بودند اطاعت نکرده و طغیان کرده اند. ایشان شرح مسوطی بیان داشته که خلاصه و نتیجه آن این بود که پادشاه مملکت مشروطه ایران به هیچ وجه من الوجوه در کشور ایران مسئولیتی ندارند. این آقایان «مسئولیت عام» را با آن مسئولیتی که در قانون اساسی تصریح شده اشتباه کرده اند. مقام سلطنت مقامی است غیر مسئول و این برای عظمت مقام سلطنت است. مفهوم اینکه مقام سلطنت طبق قانون اساسی غیر مسئول است این نیست که مقام سلطنت ناظر باشد که نخست وزیری قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی ایران را زیر پای بگذارد و مقام سلطنت ابتدا اقدامی نفرماید. اگر این بود، مقام سلطنت طبق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی در مجلسین سوگند یاد نمی کردند که حافظ قانون اساسی باشند. این اصل را فرات می کنم. [اصل ۳۹ متمم قانون اساسی فرات شد.]

مطابق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی، مقام با عظمت سلطنت نمی تواند بر تخت سلطنت جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری با حضور اعضای مجلسین و هیئت وزیران خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است سوگند یاد کند که حافظ قانون اساسی ایران هستند و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشریه سعی و کوشش می فرمایند و در تمام اعمال و افعال خود خداوند را حاضر و ناظر می دانند و منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران ندارند.

آقای مصدق السلطنه چون به هیچ یک از این مراتب ایمان ندارد، چون درک نکرده است که قسم به خداوند متعال و کلام الله مجید چه بار سنگینی را بر دوش شخص می گذارد، مقام با عظمت سلطنت را در این دادگاه که به نام نامی

سلطنت تشکیل شده مقامی معرفی می‌نماید که ابدأ مسئولیتی برای حفظ قانون اساسی و حقوق ملت ایران ندارند. عجیب است این مرد یاغی می‌گوید: «چرا مقام باعظمت سلطنت فرمان عزل مرا صادر کرد؟» این مرد کلیه اصول را در همین دادگاه زیر پای گذارد. او گفت: «اگر در قانون اساسی کلمه‌ای پیدا کردید که بگوید وزیر را در مقابل شاه مسئولند، من محکوم هستم.» این مرد هنوز که هنوز است روح طفیان در او نجلی می‌کند و نمی‌فهمد چه می‌گوید. از این مرد پرسید مگر در قانون اساسی کلمه‌ای وجود دارد که نخست‌وزیر مجلس شورای ملی را به عنوان رفراندوم منحل کند که تو بیایی در این دادگاه بگویی ۲ میلیون نفر افراد شریف این کشور رأی به رفراندوم دادند؛ و در مقابل بگویی چاقو کشان بودند که آمدند خانه ۱۰۹ را به سرت خراب کنند.

من گفتم وکیل مدافع آن ایرانیان با غیرت هستم که عصر ۲۸ مرداد برای حفظ قانون اساسی و حفظ حقوق ملت ایران و برای جلوگیری از سقوط این کشور سینه به سینه مسلسل دادند تا این مرد یاغی را بر جای خود بنشانند. این مرد خجالت نکشد، شرم نکرد که آنها را چاقو کش بخواند و وضع مسخره به خود گرفته داستان شرم‌آور فرار خود را از تردبان و دیوارهای چهار متری و دو متر و نیمی بیان نماید. این واقعاً عجیب است. من نمی‌دانم این کشور تا چه اندازه بدبخت است و ما چگونه می‌توانیم در دنیا سرافکننده نشویم که ناظر باشند که مردی که روزگار این کشور را تباہ کرده بود، آخر هم طفیان کرد و امروز در دادگاه این اراجیف را می‌گوید.

ریاست محترم دادگاه، برای رفع این سرافکنندگی و بیچارگی، برای حفظ شرافت ایرانی مسئولیت سنگینی بر دوش شما و سایر تیمساران محترم محول است. دقت فرمایید حرفهایی که این مرد در چند جلسه در محضر این دادگاه بیان نمود کلمه به کلمه بررسی فرمایید. آن را با موازین قانونی تطبیق دهید. خدا و وجدان خود را حکم قرار دهید. هر تصمیمی می‌گیرید، تصمیمی باشد که نزد خدا روسفید باشید. همه ما رفتنی هستیم. همه کم و بیش تقصیر و گناه کرده و می‌کنند. ولی من مطمئنم که تاریخ ایران نظیر این مرد را سراغ ندارد که حتی در محضر دادگاه از عیال، اولاد، پدر و مادر اطفال یتیم شهدای ۲۸ مرداد خجالت نکشد و آنها را چاقو کش و غارتگر معرفی نماید و خود را بجل سیاسی برای برانداختن این سیستم فکر، برای ریشه کن کردن این رجال سیاسی یاغی و طاغی تنها یک راه موجود است و آن راه، راه اجرای قانون است و بس.

مصدق می‌گوید: «اگر کلمه‌ای در قانون اساسی پیدا کردید که بگوید وزیر را در مقابل شاه مسئولند، من محکوم هستم.»

اصل ۲۸ قانون اساسی را به عرضتان می‌رساند. (اصل ۲۸ قانون اساسی قرائت شد.)

اصل ۲۹ قانون اساسی نیز به عرض می‌رسد. (اصل ۲۹ نیز خوانده شد.)

مطابق این اصول قانون اساسی، ملاحظه می‌فرمایید اصل ۲۸ صریحاً مقرر می‌دارد که اگر وزیری راجع به امری یا قانونی که به صحت هماهنگی رسیده اشیاهی نموده باشد و مستمسک کند که چون به صحت شاه رسید تقصیری ندارد، به حکم قانون مسئول پادشاه است. این موضوع، این اصل و اصلی از قانون اساسی که می‌گوید پادشاه غیر مسئول است، همان طور که به عرض رسید، برای عظمت مقام سلطنت است. برای این است که مقام سلطنت مافوق قسرای مملکت است.

مصدق السلطنه به خود جرئت می‌دهد و در این دادگاه می‌گوید: «شاه حق نداشت فرمان عزل مرا صادر کند؛ و اگر دعوایی هست بین من و دربار است.» ملاحظه فرمایید روح یاغی گری تا چه حدی است که او صریحاً می‌گوید: «اگر دعوایی هست، بین من و پادشاه است.» او نمی‌فهمد یا بهتر می‌فهمد، ولی همان طوری که شیوه یاغیان است، روح سرکش مانع این است که اعمال و کردار و گفتارش را تحت نظم درآورد. او خودش را با مقام سلطنت در یک نرازو

می‌گذارد. به این نحو پشت پا به قانون اساسی ایران می‌زند. بدین نحو برای دادستان ارتش دیگر محلی باقی نمی‌گذارد که به دنبال کیفرخواستش برود.

اگر شما نيمساران محترم در این چند جلسه دادرسی توجه فرموده باشید، ملاحظه خواهید فرمود که دیگر دادستان ارتش در این دادگاه کاری ندارد. مرد یاغی می‌گوید: «فرمان عزلی که پادشاه برای من فرستاد، باید برویم در یک دادگاه جر و بحث کنیم تا معلوم شود پادشاه کشور مشروطه ایران می‌توانسته چنین فرمانی صادر کند یا نمی‌توانسته.» این مرد می‌گوید: «نمی‌توانستند.» دلیل ندارد. چون دلیل ندارد، باید با سکوت کند یا رشته سخنانی بهم بیافد، بگیرد، بخندد، بخوابد، وضع مسخره به خود بگیرد و آبروی ما را در دنیا بریزد تا راحت شود. ای کاش سکوت و طلب عفو می‌نمود. این خود راهی بود. هنوز که هنوز است خود را نخست‌وزیر می‌داند.

یکی از روزها که من به بدن او در این سلطنت آباد آمدم، دیدم یک پیراهن سربازی به تن نموده روی تخت جلوس کرده است. پرسیدم: «این دیگر چیست؟» فرمود: «مانعی ندارد.» این مسرد حتی پیش از دادرسی نیز خود را به مسخره بازی زده بود. من هم برای تفریح گاهگاهی خدمتشان می‌رسیدم. سراسر گفتارهای این مسرد از یک طرف ارزش جواب ندارد و از طرف دیگر چون در سنسظه و مقاله تخصص دارد نه در نخست‌وزیری و وزارت قانونی، بناچار دادستان ارتش باید جوابگویی کند.

اصل ۲۹ قانون اساسی که به عرض رسید، مقرر می‌دارد هر وزیری که در امری از امور از عهده جواب بر نیامد، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد. این مردم همه این اصول را برپا می‌گذارد و می‌گوید عزل و نصب در ایران که طبق قانون اساسی به فرمان پادشاه است مانند فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری ایران، همه اینها جنبه تشریفاتی دارد. مختصر و مفید می‌گوید مصدق السلطنه چون پای‌بند اصول قانون اساسی بود و بس، قانون اساسی حق به او داده است که مجلسین را بگوید، پادشاه را بگوید، تمام رجال کشور را جاسوس بخواند و غرور ملی ما را جریحه‌دار کند. بگوید که در تمام کشور ایران همه جاسوس و اجنبی پرست و خائن هستند جز یک نفر، آن هم آقای دکتر محمد مصدق ملقب به مصدق السلطنه. این تاریخ و افسانه نیست. این همین پنجاه شهت روز پیش بود که این مرد مجلس را کوبید. در بار و شاهنشاه را به پیشیزی نمی‌خرید. رفراندوم راه انداخت. حالا در این دادگاه روضه قانون اساسی می‌خواند و ایشک تمساح برای اصول قانون اساسی می‌ریزد. به قول خودش وای به روزی که این مصدق السلطنه به هدفی که داشت نایل می‌شد. خداوند قادر متعال نخواست. خداوند خواست که امروز او مفتضح شود؛ کما اینکه ملاحظه فرمودید خود با حرکات و اطوارش خوبش را مفتضح نمود و حرکاتش نیز خود مؤید اطوار و حرکاتش بود.

در این هنگام که ساعت ۸/۳۰ بعد از ظهر بود چهارمین جلسه دادگاه پایان یافت و جلسه آینده به روز بعد موکول شد.

جلسه پنجم

پنجمین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۲۰ بامداد پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۳۲ تشکیل گردید. در ابتدا صورت جلسه قبل توسط منشی دادگاه قرائت شد. سپس محاکمه دکتر محمد مصدق و سر تیپ نفی رباحی به ترتیب زیر دنبال گردید.

رئیس: آقای دادستان، به بیانات خود ادامه دهید.

سر تیپ از موده: محترماً به عرض می‌رساند: در جلسه گذشته به طور کلی آنچه از اظهارات آقای دکتر مصدق که مربوط به صلاحیت دادگاه و دادستان ارتش بود به عرض رسید. با آن عرایض تصور می‌رود ذهن دادگاه به‌خوبی روشن شد که اظهارات آقای مصدق از چه قرار و بر چه پایه و روی چه طرحی بوده است. در جلسه امروز بسا مهم برای اینکه هیچ نکته‌ای تاریک نماند. با سعی اینکه آنچه مربوط به صلاحیت است به عرض برسد که خواهی نخواهی شاید جملاتی نیز در پاسخ آن قسمت از اظهارات آقای مصدق که به منظور سمبانی و انحراف افکار گفته‌اند به عرض می‌رسانم و در خانمه به عرایض خود راجع به صلاحیت خانمه می‌دهم.

بنا به توضیحات روز گذشته، دادستان ارتش صریحاً اعلام نمود که در مورد دستگاه قضایی، ارتش یک قانون می‌شناسد و بس، آن قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۸ دی‌ماه مجلس شورای ملی است (در این هنگام مصدق سرش را روی میز گذارده بود) و ثابت نمود که آنچه قانون آقای مصدق برای ارتش نوشته‌اند که مربوط به دادرسی ارتش است، به‌درد خودشان می‌خورد. چون برخلاف قانون اساسی و برخلاف اختیارات ایشان است، به‌دور انداخته می‌شود. آن چیزهایی که ایشان نوشته و نام قانون بر آن گذارده سراسر خلاف قانون و خود ارتکاب جرم است.

آقای مصدق دو نوبت اختیار گرفت. یکی در بیستم مردادماه ۱۳۳۱ برای مدت شش‌ماه؛ و مقارن زمانی که دوره شش‌ماهه تمام می‌شد، اختیارات را تمدید نمودند. با به عبارت بهتر، در محیط ارباب و تهدید به جبر و زور، برخلاف قانون اساسی اختیار گرفتند. اکنون در این دادگاه معلوم شد که چرا اختیار گرفتند. زیرا ایشان در این دادگاه خوب تشریح کردند و گفتند: «تا خانمه اختیارات یکساله ولو اینکه نخست‌وزیر نباشم، حق قانونگذاری دارم».

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر این آقا که امروز می‌گوید: «تا خانمه مدت یک‌ساله ولو اینکه نخست‌وزیر نباشم صاحب اختیار هستم که قانون بنویسم» باید دانست در تاریخ دوشنبه پانزدهم تیرماه ۲۲ که این مرد مسود استبضاح مجلس قرار گرفت، وزیر کشور این مرد به مجلس صریحاً روز استبضاح را وعده داد. از نیمسار ریاست دادگاه تقاضا می‌کنم به کلمات و گفتارهای این مرد و اعمالش توجه فرمایید که در روزهای صدارت خود چه می‌کرد و چه می‌گفت و امروز در محضر عدالت چه می‌گوید.

مجلس شورای ملی نخست‌وزیر مملکت را استبضاح می‌کند. وزیر کشور مملکت در مجلس شورای ملی صریحاً می‌گوید دولت برای پاسخ استبضاح حاضر است؛ و خوشمزه این است که وزیر کشور گفته: «استدعا دارم مقرر

فرمایند که در اسرع وقت بلکه در اولین جلسه این استیضاح صورت بگیرد. آیا معنی استیضاح مجلس طبق قانون اساسی از مصدق نخست‌وزیر با اهل مسئولیت مشترک وزرا غیر از این است که پس از اینکه نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران پاسخ استیضاح را دادند، مجلس رأی اعتماد یا عدم‌اعتماد به هیئت‌وزیران بدهد؟

این مرد مجلس را در آن روز فریب داد و گفت که در اسرع وقت بلکه در اولین جلسه استیضاح صورت بگیرد. ولی چنانچه می‌دانید و همه دنیا می‌داند، به جای پاسخ استیضاح در اولین روزی که باغی شد اولین اقدامش این بود که اعلامیه داد مجلس منحل است و وزیر آن امضا کرد: «دکتر محمد مصدق». حتی امتناع کرد محض ظاهر سازی بنویسد: «نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق». وی در اینجا حق داشت. زیرا از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد خودش می‌دانست که باغی شده است؛ و عکس‌العمل و روح باغیها جز این نیست که ساعت به ساعت بتازند. بنده جهت مزید استحضار دادگاه، عین استیضاحی که به عمل آمد و عین پاسخ وزیر کشور را به عرض دادگاه محترم می‌رسانم.

{این دو قسمت قرائت شد. در خلال این مدت دکتر مصدق همچنان سرش را روی میز گذاشته بود و اسنراحت می‌کرد.}

منظور من این است وقتی این آقا طبق اختیارات یکساله در اینجا می‌گوید: «سر نیب آزموده قوانین مرا به‌دور ریخت، من هنوز که هنوز است نخست‌وزیرم، من تا آخر روز اختیارات یکساله قانون می‌نویسم، چرا کتب سر نیب آزموده را نمی‌بندید و تسلیم دادگاه نمی‌کنید؟» و از این قبیل اراجیف، این آقا حق دارد. چون روح طفیان لحظه به لحظه در او شعلهورتر می‌شود و هیچ چاره‌ای هم ندارد جز طبق قانون مجازات شود تا در این کشور دیگر کسی پیدا نشود که مجلس را بگوید قانون بنویسد، در محضر دادگاه خود را هم طرز پادشاه مملکت بگذارد و بگوید: «باید ثابت شود که پادشاه مملکت حق داشته‌اند فرمان عزل صادر کند یا نه».

آقای مصدق در دادگاه گفتند: «اینکه در قانون اساسی تصریح شده عزل و نصب وزرا به فرمان پادشاه است، اینکه در قانون مزبور تصریح شد فرمانروایی کل ارتش به عهده پادشاه است، همه اینها جنبه تشریفاتی دارد.» از این آقا باید پرسید که اگر اینها جنبه تشریفاتی داشت و اگر آقا می‌توانستند این اصول قانون اساسی را به‌دور اندازند، آن دوز و کلک گزارش هشت نفری کذایی چه بود؟ مگر غیر از این بود که مدتها وقت مجلس صرف آن شد؟ مگر مدتها در این کشور تشنج ایجاد نکرد و آن گزارش را نیز به‌صحنه نیاورد؟

بخوبی می‌دانید در رژیم مشروطه ایران طبق قانون اساسی، عزل و نصب وزیران به فرمان همایون پادشاه است. در تاریخ ایران سابقه دارد که پادشاه مملکت نخست‌وزیران را عزل نموده‌اند؛ و بسیار سابقه دارد که پادشاه مملکت نخست‌وزیر منصوب نموده‌اند این آقا از هر چیز سوء استفاده می‌کند، حتی از نزاکت پادشاه مملکت. پادشاه مملکت به‌موجب نص صریح قانون اساسی چون در پیشگاه خداوند و به قرآن مجید سوگند یاد کرده که حافظ قانون اساسی ایران باشند، بدون چون و چرا حق دارد طبق قانون اساسی وقتی می‌بیند نخست‌وزیری اصول قانون اساسی را نقض کرد آن نخست‌وزیر را عزل کند. واقعاً باید دید در روزهای نیره مردادماه مجلسی که همه کس می‌داند حال و روزش از چه فرار بود، در کشور یک مقام با عظمتی وجود داشت و دارد با عنوان سامخ سلطنت یک کسی هم عنوان نخست‌وزیری و وزیر دفاع ملی داشت و همه اقتدارات کشور را قبضه کرده بود. قوه سفینه در اختیارش بود، قوه قضاییه به فرمایشش بود و قوه اجرائیه هم که حالش معلوم بود. آیا در چنین احوالی پادشاه مملکتی که به قرآن سوگند یاد کرده که حافظ قانون اساسی باشد، باید بنشیند و نماشا کند که مردی اساس مشروطیت

ایران را از بین ببرد و به حقوق ملت ایران خیانت کند؟

آیا طبق قانون اساسی پادشاه مملکت حق ندارد این سررد را عزل نسمايد؟ اگر واقعا چنین است، پس هر نخست‌وزیری (در این مرقع دکتر محمد مصدق سرش را از روی میز بلند کرد) بسیار آسان است که افکاری در سر پروراند و خیلی سهل و ساده به هدف خود هم برسد. چون به‌زعم آقای مصدق، پادشاه مملکت که حق نداشت ایشان را عزل کند، مجلسی هم در کار نبود و اگر هم بود که ایشان اختیار یکساله داشتند. می‌فرمایند و لولاینکه مجلس ایشان را عزل می‌کردند، نخست‌وزیر هم اگر نبودند، آقای مصدق السلطنه که بودند؛ باید به کار خود مشغول باشند. در این گیرودار هر گاه ملت هم بمدرخانهٔ ایشان می‌رفت که خانهٔ ایشان یک دز تسخیر ناپذیر بود. هر گاه افرادی در آنجا نفوذ می‌کردند، چاقو کش قلمداد می‌شدند. پس با این حسابها حتماً باید آقای مصدق بمانند و خود یا پادشاه مملکت می‌شدند یا بمقام ریاست جمهوری دموکراتیک نایل می‌گردیدند.

این حساب، حسابی است انکار ناپذیر. روی همین حساب است که با دلایل غیر قابل انکار دادستان ارتش این مرد را در پشت این نیمکت نشانیده تا دیگر کسی این خیالات خام را در سر نپروراند.

باز هم عرض می‌کنم منظور این است که این دادگاه از هر جهت، چه از لحاظ قانون اساسی و قانون عادی و چه از نقطه نظر شخص دادستان، این دادگاه صالح به رسیدگی می‌باشد. مستند قانونی دادستان هم مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است که در شأن آقای مصدق السلطنه نازل شده است. (در این هنگام دکتر مصدق سرش را روی نیمکت گذاشته و استراحت کرده بود.) این مادهٔ قانونی در ضمن مواد کیفری قانون دادرسی ارتش پیش‌بینی شده و هیچ قانونی آن را لغو نکرده است.

مفاد ادعای نامه این است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد دیگر غیر نظامی محمد مصدق نخست‌وزیر نبوده و موضوع هم بسیار واضح است. این غیر نظامی بادیست خود نوشته: «امریهٔ مبارک زیارت شد.» یعنی سند داده که فرمان عزل را دریافت کرده است. یک نکته هم در آخر برای تأیید یا غیگیری او می‌گویم و آن نکته این است که از یک طرف رسیده داده و از طرف دیگر افسر شرافتمندی را که حامل آن دستخط بوده گت او را بست و به زندان افکند و بلافاصله دست به طغیان زد. در موقع خود تمام جزئیات او تشریح خواهد شد.

باز هم منظور این است که هیئت دادگاه کوچکترین تردیدی روا ندارد که این دادگاه از هر جهت صالح برای رسیدگی است.

این متهم به جای اینکه در این مرحله دادگاه راجع به صلاحیت دادگاه و راجع به تفصیل پرسونده صحبت کند، دادستان فزل ارسلان برای دادستان ارتش می‌خواند. می‌گوید پرونده ناقص است. برای او زحمتها کشیده‌اند. دادستان ارتش تصور می‌نماید آن کسانی که این کمکها را به ایشان کرده‌اند یا آقا را دست انداخته‌اند و یا واقعا خواهسته‌اند دستاویزی بمدرست دادستان ارتش بدهند. وی می‌گوید اشخاصی که کودتا کردند، باید دستگیر و محاکمه شوند. آقا، خودتان بخوبی خبر دارید که در ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد کودتا فرمودید و دلیل آن هم دستگیر کردن حامل دستخط ملوکانه بود.

از این گذشته تصور می‌کنم کسانی که در آن شب اعمال خلاف صورت دادند ارتباطی به ادعای نامهٔ دادستان ارتش پیدا نمی‌کنند که می‌گوید: «در این دادگاه باید جواب دهید که چرا فرمان شاهنشاه را اجرا نکردید؟» این موضوع کودتا هم در موقع خود به تفصیل بیان خواهد شد.

وی می‌گوید اشخاصی که صندوق آهنی را باز کردند، باید تعقیب شوند. بنده شاید عرض کردم که تردید ندارم

این آقا همان سه چهار روزی که باغی بود، هر چه جواهر آلات داشته، پولها و اسناد مالکیت همه را به جای امن برده. من چه می دانم. شاید آن جواهرات در بانکهای دنیا باشد. کدام صندوق آهنی به کسی تحویل داده بود؟ او می گوید: «در آن صندوق اسنادی گذاردم که اگر آن اسناد را چاقو کشان نبرده بودند، امروز کشور ایران در ردیف فوینترین کشورهای جهان در می آمد.» بنده هم نه به خاطر گرفتن وقت دادگاه بلکه طبق قوانین مملکتی اعلام جرم کردم. و معتقدم باید این موضوع تعقیب شود. از این آقا بپرسند: «اسناد مملکتی را اگر وجود داشته به چه مناسبت در خانه شخصی گذاشتی؟» آیا این اسناد در ردیف سند مالکیت دهکده احمدآباد بود؟ این اسناد مگر اسناد رسمی متعلق به کشور و ملت نیست؟ مگر این کشور سازمان وزارتخانه و اداره ندارد؟ سند اگر مربوط به وزارت خارجه بود، باید در بایگانی وزارت خارجه باشد نه در طاقچه اطلاق شخصی آقا. اگر سند مربوط به وزارت دفاع ملی بود، باید در وزارت دفاع ملی باشد نه زیر تشک آقا.

در روز ۲۸ مرداد، خانه این مرد امن اثرار بود. چند نفر از آنها هنوز فراری هستند. هنوز دادستان ارتش و مأمورین موفق به دستگیری آن یاغیان نشده اند. اگر سند و پولی داشته، آن اثرار برده اند. مسئول هم شخص مصدق است. با این مقدمات، این مردمی گوید: «به دادستان ارتش گفتم چنین صندوق کذایی در خانه من بود، ترتیب اثر نداد.» مثل اینکه بنده باید بروم بینم سند مالکیت آقا کجا است و بروم در محاضر بسپارم، و برای آقا به منزله مستخدم شخصی شوم.

این مطالب را آقا به عنوان نقص پرونده اظهار داشتند. یک نقص دیگر را هم گفتند و آن این بود که «اشخاصی که از غارت منزل من جلوگیری نکردند باید تعقیب بشوند. همچنین اشخاصی که قهراً به منزل من وارد شدند باید مورد تعقیب فرار گیرند.» بسیار خوب، باید جواب داد. تعقیب یا عدم تعقیب آنها چه گونه مربوط به ادعای دادستان ارتش است؟ دادستان ارتش دو کلمه بیشتر نمی گوید. می گوید: «آقای محترم، ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد شما را از نخست وزیری عزل کردند. رسید دستخط را هم دادید، چرا یاغی شدید؟»

آقا در جواب می فرمایند: «پرونده ناقص است. چون اشخاصی که خانه ام را غارت کردند، تعقیب نشدند.» نازه، ضمن بیان نشان فرمودند: «در بند مال دنیا نیستم.» این آقا هنوز درک نمی کند که روز ۲۸ مرداد ۲۲ این ملت ایران بود که به دنیا نشان داد ملت مسلمان ایران حافظ قانون اساسی است. روز ۲۸ مرداد ماه روزی بود که زن و مرد، بزرگ و کوچک، افسر و سرباز، همه یکدل و یکجهت فریاد می زدند: «زنده باد شاه، مرگ بر مصدق.» این آقا درک نمی کند اینها را. در این دادگاه می گوید: «چاقو کشانی آمدند خانه من که خانه مرا غارت کنند.» درک نمی کند که چاقو کش با آدمی که برای غارت می رود، سینه اش را جلوی گلوله نوب ارباب جنگی نمی دهد. چاقو کش اگر برای غارت برود به محض اینکه مشهدی مهدی خانه آقای مصدق عطسه می کرد، پا به گریز می گذاشت. سینه دادن به مسلسل در برابر گلوله...

دکتر مصدق: هوم! هوم!

سرتیپ آز مود: ... ایستادگی کردن، ایمان می خواهد. کسی که ایمان ندارد، مفهوم این حرف را درک نمی کند. آقای مصدق روز ۲۸ مرداد با کبر سن اعتراف صحیح نمود که از دیوار چهار متری از نردبان پشت بام به پشت بام گریخت. این عمل مرد بی ایمانی است که در برابر کوچکترین خطر با کبر من مثل همه یاغیان از پشت بام به پشت بام می گریزد. مرد بی ایمان چنین است. اما مرد با ایمان موقعی که چهارراه حشمت الدوله با نانک و مسلسل بسته شده، موقعی که سردر منزل آقای غلامحسین مصدق با مسلسلهایی چند آرایش یافته و گلوله تانک و مسلسل و تفنگ و

اسلحه خودکار مثل باران می بارد، مرد با ایمان سینه به سینه آن گلوله می دهد. کما اینکه داد، و بالاخره خانه ۱۰۹ سقوط کرد. این چه از لحاظ روحی و عرفی و جنبه تاریخی اصلاً تردید ندارد. تصور می کنند یک سه چهارم غری ذورهم جمع شدند و به خانه ایشان هجوم کردند که مثلاً قالی بلند کنند. این برخلاف آن چیزی است که همه مردم نیا و تهران و ایران ناظر آن بودند. به هر حال نواقص آفا برای پرونده همین سه چهارم تکه بود که ابدأ مربوط بهموضوع نبود.

اینجانب به عرض می رساند که در مرحله بیان ایراد صلاحیت و نقض پرونده و مرور زمان یک رویه در دادگستری و در دادگاههای عمومی وجود دارد بسته به قانون مربوطه. آن رویه این است چه در آن زمانی که به وکیل مدافع وقت می دهند پرونده را بررسی کند و قبل از تشکیل جلسه مقدماتی دادگاه، وکیل مدافع و متهم هر گونه ایرادی به صلاحیت دارند یا نقضی در پرونده مشاهده می کنند می نویسند و به دادگاه می دهند. دادگاه ضمن جلسات مقدماتی موضوع را مورد بررسی قرار می دهند و تصمیم مقتضی اتخاذ می کنند. سپس جلسه دادرسی را تشکیل می دهند که در اولین جلسه دادرسی کیفرخواست دادستان قرائت می شود و دادرسی از همان جلسه اول آغاز می گردد. این رویه دادگستری است. ولی در دادگاههای نظامی منکی به قانون دادرسی ارتش، پس از اینکه تشریفات اولیه به عمل آمد یعنی وکلا و متهمین پرونده را خواندند و دادگاه جلسات مقدماتی را تشکیل داد، روز جلسه دادرسی اعلام می شود. در اولین جلسه دادرسی، به متهمین و وکلای مدافع ابلاغ می شود که قبل از قرائت کیفرخواست هر گونه ایرادی به صلاحیت یا نقض یا مرور زمان دارند بیان کنند. این موضوع علنی است و بسیار ساده، و حقاً باید در یکی دو ساعت عملی شده باشد. ولی آقای مصدق، چنانچه ملاحظه فرمودید، رویه ای در پیش گرفتند که چندین جلسه مصروف آن شد. در این مرحله تا زمانی صحبت می شود که معلوم شود آیا دادگاه صالح هست یا نیست.

این مرحله مانند مرحله ای نیست که طرفین دادگاه وارد ماهیت می شوند؛ و به نحوی نیست که هر موقع دادستان صحبت می کند، طرف هم صحبت نماید. یک نکته این است که موضوع ایراد به صلاحیت یا نقض پرونده حتی پس از قرائت کیفرخواست و ورود به ماهیت ممکن است پیش آید و هیچ مانعی ندارد که دادگاهی در ضمن دادرسی متوجه شود که صالح نیست.

بهر جهت، منظور این است که دیگر اینجانب در مورد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده هیچ گونه عرضی ندارم. به نظر می رسد به حد کفایت صحبت شد؛ و به نظر می رسد دادگاه محترم می تواند تصمیم بگیرد که صالح هستند وارد ماهیت بشوند یا صالح نیستند. اگر دادگاه محترم خود را صالح بداند، که کیفرخواست قرائت می شود و دادرسی آغاز می گردد. اگر خود را صالح نداند، که آن یک جریان دیگر پیدا می کند. جریان این است که ممکن است دادستان ارتش اعتراض کند. آن وقت پرونده باید به دادگاه تجدیدنظر برود.

اینجانب با عرایض و توضیحاتی که شاید تا اندازه ای هم زاید بود، از لحاظ مرحله صلاحیت ایمان و اعتماد کامل دارد که این دادگاه صد در صد صلاحیت رسیدگی به ادعای دادستان ارتش را داشته و پرونده را نه فقط ناقص نمی داند بلکه وضع تشکیل پرونده به نحوی است که کوچکترین نکته ابهامی در آن وجود ندارد. این ادعا به اندازه ای روشن و از لحاظ دادستان ارتش ثبوت آن آسان است که حدی بر آن متصور نیست. اینجانب کمتر پرونده ای دیدم که از لحاظ دادستان به این اندازه سهل باشد. زیرا تحقیقات با نهایت دقت به عمل آمده. چون اخذ تصمیم نهایی با دادگاه است، اینجانب دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم.

در این موقع که ساعت ۱۰:۲۵ بامداد بود، جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

در ساعت ۱۱ مجدداً جلسه تشکیل گردید.

رئیس: نیمسار ریاضی، به اعتراضی که نسبت به صلاحیت دارید صحبت کنید.

دکتر مصدق: آقا، من باید طبق ماده ۱۹۹ صحبت کنم. آقا، قرائت کنید.

سرهنگ یزرگمهر: ماده ۱۹۹ از این قرار است:

ماده ۱۹۹ - هر دفعه دادستان اجازه نطق می‌خواهد بمنتهی و وکیل مدافع او نیز اجازه دفاع

داده می‌شود.

دکتر مصدق: آقا، این محکمه نیست که به یک شخص اجازه بدهید شش ساعت ونیم، هفت ساعت صحبت کند.

ولی به من که می‌خواستند وصیت خودم را بکنم اجازه ندادید. آقا شما باید قانون را اجرا کنید.

رئیس: امروز تمام می‌شود؟

دکتر مصدق: بعله... اگر نشد، مرا جریمه کنید.

رئیس: به شرطی که در صلاحیت باشد.

دکتر مصدق: آقا، این آقا مرا بر ضد شاه دانست، و من باید به او جواب بدهم.

رئیس: پس معلوم می‌شود در صلاحیت نیست.

مصدق: در شش ساعت و نیم صحبت، این شخص مرا علیه شاه قلمداد کرده است و این ظلم است. شما اجازه

دادید که شخصی هفت ساعت و نیم حرف بزند. ولی وقتی که من خواستم چند کلمه بگویم...

رئیس: منتهی باید ایستاده صحبت کند.

دکتر مصدق: چشم آقا، به تمام معنی صحیح فرمودید. چون من از روز اول اجازه گرفتم بنشینم، خیال کس در

اجازه مستمر است.

یک زندانی را که دو روز دیگر محکوم می‌شود، یک محکومی که نه تجدید نظر می‌خواهد نه عفو قبول می‌کند،

نگذاشتید حرف خود را بزنند. معروف است کسی را که پای دار می‌رود می‌گویند: «آخرین حرف خود را بزن. اگر

وصیتی داری بکن.» نگذاشتید وصیت خود را بگویم. چیزی نمانده بود وصیت خود را خاتمه بدهم.

آن قدر سر کوفت یک شخص از اینکه به من اطافی داده‌اند و غذایی داده‌اند. بیزارم از اینکه لقمه نانی بخواهد در

اینجا صرف کنم! تقاضا می‌کنم مرا از حبس مجرد به زندان قصر ببرند و در آنجا جان بسپارم.

نظر یک گوینده در این جلسه این بود که تا روز قیامت ایرانی همین وضعیتی که دارد باقی بماند؛ و یک ایرانی

باشد که هیچ کس اسم آن را نبرد، و یک ایرانی باشد که دول استعماری بگویند وحشی است و باید سالهای سال در

نحت سر بر سنی آنها تربیت شود و آن شخص هم در چنین محیطی تحصیل کند و از این درجه به سرشکری و از آن

بدرجه سپهبدی برسد، تا وقتی که مُرد مردم بگویند سپهبد مرحوم شده است.

اگر قبل از نهضت ملی و بعد به خارج رفته باشید، می‌بینید از اینکه ایران از خود برای آزادی و استقلال همت

به خرج داده چه آبرویی تحصیل کرده بود. نظر خارجیها این است که ایران همیشه نفهم، بیچاره، فقیر بماند و قدرت

شاه را زیاد کنند تا هر چه می‌خواهند به دست او انجام دهند و هر وقت هم تخلف کرد او را ببرند و دیگری را جای او

بگذارند. آنها نمی‌خواهند ملت فهمیده باشد چون ملتی را نمی‌توان از بین برد، ولی شاه را بسهولت می‌شود بسرد همانطور که احمدشاه و رضاشاه را بردند.

افسران تحصیل کرده، ببینند چه عرض می‌کنم. اگر درست عرض می‌کنم از اشتباهات یک مردی جلوگیری کنند. والا اگر مجبورید گوش دهید و انجام دهید چرا مردم را زحمت داده‌اید؟ چرا دادگاه برپا کرده‌اید؟ چرا صورت ظاهر دادگاه جنایی را بدون انقطاع پی‌درپی تشکیل می‌دهید و یک عده را خسته کرده‌اید تا من بیچاره را از بین ببرید. فقط یک امضا کنید که دکتر مصدق محکوم است و او را اعدام کنید. مگر این کارهای شما را مردم نمی‌بینند؟ مگر این مخبرین داخلی و خارجی که در اینجا هستند بدنیا خبر نمی‌دهند؟ شما تصور می‌کنید وقتی کبک سر خود را زیر برف کرد دیگر کسی او را نمی‌بیند.

به‌خدا قسم، این عمل خلاف شأن و حیثیت ملت ایران است. تمام افسرانی که از مال یک ملت حقوق گرفته و به درجانی رسیده‌اند، و بعد به درجات بالاتر می‌رسند، به خارج مسافرت می‌کنند، شایسته نسبت به این ملت حق ناشناسی کنند. از کجای کلمات من و الفاظ من که آن مرد توضیحاتی داد فهمیدید که من مخالف شاه هستم؟ من می‌گویم [با حالت گریه] شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد. همیشه شاه باشد و هر وقت گفتند: «بسر» بگوید: «من شاه این مملکت هستم و هیچ کجا نمی‌روم.» ولی بعضی‌ها می‌خواهند به‌همان حرفهای پوچ و نملق آمیز فتنه‌کنند. افتخار این مملکت این نیست که دکتر مصدق را از دست میر غضبها بگذارند که او را از بین ببرند. افتخار این مملکت این است که از رجال وطن پرست حمایت کنند و به آنها پروبال بدهند که از مملکت و شاه و ملت دفاع کنند. این است معنی یک مملکت آزاد یعنی آن مملکتی که اسم آن و پادشاه آن را به حق و حقیقت ببرند. من از این عرایض در این دقایق آخر عمر چه مقصودی می‌توانم داشته باشم؟ می‌خواهم شاه باشم؟ نه والله. می‌خواهم رئیس جمهور شوم؟ نه والله. می‌بینم که رؤسای جمهور اشخاص بی‌اسری هستند، به طوری که رئیس‌الوزرای هندوستان اسمش نهر و است و اسم رئیس‌جمهور را نمی‌شناسند. من نظری ندارم جز اینکه تکلیف و وظیفه خود را به مملکت ادا کنم. شما آقایان دادرسان جز این تکلیف ندارید. اگر نخواستید ادای وظیفه کنید، نفع شخصی و وعده‌های بی‌سر و ته شما را اغفال کرده است... الآن تمام می‌کنم. هیچ نگران نباشید. رئیس: بفرمایید بنشینید.

دکتر مصدق: خیر، خواهم ایستاد. در آخرین دفاع خود — آخرین دفاع کسی که می‌خواهد او را محکوم کنید — بمنظور هدایت نسل جوان می‌خواهم از روی حقیقتی برده بگیرم. [دکتر مصدق از روی اوراقی که نبالاً تهیه کرده بود و در جلسه گذشته پیشنهاد کرده بخواند، چند سطر می‌خواند.] و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی انعام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است که چرا اینطور شده ولی می‌خواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچوقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. بهمن گناهان زیادی نسبت دادند ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم خارجیها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمامداری خود یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اینکه ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند نداشتیم... رئیس: فرمودید آخرین دفاع؟ هنوز که دادگاه تشکیل نشده. این که مربوط به صلاحیت نیست. در صلاحیت

دادگاه صحبت کنید.

رئیس: من نمی‌توانم اجازه بدهم.

مصدق: [با عصبانیت] آخر ایشان گفتند من مخالف شاه هستم و باید این محکمه من را محکوم کند. آخر من باید

به این مرد جواب بدهم یا نه؟

رئیس: آقا مربوط به صلاحیت نیست.

مصدق: به خدا مربوط به صلاحیت است و خواهش می‌کنم اجازه بفرمایید.

رئیس: بفرمایید آقای دکتر بنشینید، چون مثل اینکه حرفهای شما تمام شده و نوبت آقای سرتیپ ریاحی است.

آقای سرتیپ ریاحی شما اعتراض دارید؟

مصدق: چی چی نوبت سرتیپ ریاحی است. این حرف را نمی‌گذارید بزنم بسیار خوب مطالب دیگری دارم که

بایستی بگویم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: ایشان راجع به معلومات خود چیزی گفتند. من وزیر دفاع ملی که بودم از کسی لیسانس نخواستم.

اظهارات من روی آن نامه‌ای بود که خودشان نوشته بودند اطلاعات قضایی ندارند. اگر کسی توپ نینداخته، من

می‌توانم بگویم توپچی است؟ یکی دیگر اینکه.....

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید [بنشینید].

دکتر مصدق: قلباً می‌فرمایید؟ یقین بدانم؟ جسارت نمی‌شود؟

رئیس: عرض کردم چون ناراحت هستید بفرمایید بنشینید و صحبت کنید.

دکتر مصدق: چشم می‌نشینم.

ایشان فرمودند برای اینکه تعصب افسران را تحریک کنم، قانون وضع کرده‌ام که افسران وقتی متقاعد می‌شوند

لباس افسری بپوشند. چرا این کار را کردیم؟ تحقیق کردیم در هیچ جای دنیا افسر بازنشسته، مگر وقتی از او دعوت

می‌کنند، نمی‌تواند لباس بپوشد. در این مملکت مردم چشمشان به لباس است. وقتی افسری با لباس نظامی رفته،

می‌رود، می‌بندد و..... همین قدر که یک آدم نظامی در یک دهی وارد شد و چهارتا رعیت را گرفت چوب زده، می‌گویند

این نظامی است. فلسفه وضع این قانون این بود. حالا صلاح می‌دانید که افسر متقاعد لباس افسری بپوشد و وقتی که

آن مرد اجازه داد لباس بپوشد.

راجع به قوانین گذشته، ایشان فرمودند که قوانین گذشته بدون مطالعه و شور و مشورت بوده. بنده خودم که

نمی‌توانستم شخصاً به تمام جزئیات برسم. من ناچار بودم از اشخاص مطلع و مسبق دعوت کنم آنها نظر بدهند. من از

کی دعوت کردم؟ از همین سرهنگ شاهقلی، از دکتر حبیب‌الله معظمی که آن مرد خیلی از او ستایش کرد. از سرهنگ

گوهری که لباسنسیه حقوق است و امثال آنها با شرکت وزیر دادگستری. چون باید از هیئت دولت می‌گذشت و وزیر

دادگستری می‌بردند دیوان کشور. آنها هم آن را دیده و تأیید کرده‌اند.

ایشان در ساعت حرف زدند. این قانون خوب است یا بد است، اظهاراتی کردند. با این قانون را حق نداشتم

امضاً کنم. فرمودند و توجه هم فرمودید. و حتی ماده واحده مصوبه‌ای که راجع به اختیارات فرانت کردند نافره ۹

بیشتر نرفت. چرا؟ بعد از ففره نهم می‌گوید که «در مجلس شورا و مجلس سنا به شرح ذیل تصویب شده است: لوایح

قانون، آن را تهیه نموده و پس از آزمایش آنها منتهی در ظرف ۶ ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلسین نماید

و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین تعیین نشده لازم الاجراست.»
 حضرت آقای رئیس دادگاه، سوال می‌کند آیا مجلس به آن مرد با دادگاه اختیار داده که ببینند قانون بنده برخلاف اختیارات است؟ اگر داده، شصت ساعت حرف بزنند و اگر نداده نجاوز از اختیارات کرده؛ قانون صحیح یا غلط، دفاع ملی یا کشور باشد، صاحب‌منصبان محترم، عقل چیز خوبی است. شما تصور می‌کنید من قانون برخلاف اختیارات خودم وضع کرده‌ام؟ بعد از بردن قانون به مجلس، دیگر کسی حق دخل و تصرف در آن قانون را ندارد و لازم الاجراست تا زمانی که خود مجلس به آنها نظر کند، کمسیونهای مربوطه گزارش بدهد، معایب و مفاسد این قوانین ظاهر شود و خود مجلس اصلاح کند.

حضرت آقای رئیس دادگاه، حضرات صاحب‌منصبان، این قانون در تمام جراید منتشر شده. نمایندگان مخالف هم در مجلس بودند که از آن مرد صد درجه بیشتر با من مخالف بودند. آنها در روزنامه‌ها قوانین را ببینند بر جدم هم پس از دادن لوایح چیزی نگویند؟ بعد مردی بیاید که علیه آن بگویند اگر قبول می‌کنید حق با من است. شما تابع این هیئت وزرا هستید. هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید. ولی من باید از خود دفاع کنم. نه هیئت وزرا نه رئیس شعبه ۹ دیوان کشور نه، هیچ کس حق تصرف ندارد. نتیجه این می‌شود دادگاهی که من تشکیل دادم قانونی است. این دادگاه قانونی نیست من قوه ندارم به کسی زور بگویم. به آن سرباز هم حق ندارم زور بگویم. خیلی متشکرم که به من اجازه می‌دهید. حرف سه ساعته او بی‌جهت است. دو کلمه: من حق دارم یا نه؟ پس از تقدیم به مجلس، کسی حق دخل و تصرف ندارد. حرف آن مرد بیهوده است.

اینجا مردی گفت که نظرم این بوده که دادرسی ارتش اصلاً نباشد. مگر نمی‌دانم طبق اصل هشتم و هفتم منم قانون اساسی باید باشد؟ ولی دادگاه نظامی برای حکومت در باره نظامیان یا افرادی که در موقع خدمت به آنها صدمه می‌زنند است. ولی دادگاه نظامی بیاید دکتر مصدق نخست‌وزیر را محاکمه کند؟ آقایان بروید ببینید اگر چنین چیزی در دنیا هست شما هم بدان عمل کنید. اگر نیست شما هم بدانید. دادگاه نظامی حق ندارد مرا محاکمه بکند. همین.

اما در مورد کلمه «دادگستری»، باید بگویم اگر ما چیزی را آمدیم از قوانین دادگستری خسار کردیم، بساز دادگستری است. هیچ اشتباه نشود. وقتی گفتیم «دادگستری»، عام است و شامل هر محکمه‌ای می‌شود که احقاق حق کند. اینجا بنده می‌خواهم عرض کنم و ببرسم آیا انسان خاطی نیست؟ هست. معصومهای ما چهارده نفر بودند که آنها خاطی نبوده و اشتباه نکرده‌اند. اما نوع بشر خاطی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «خطی و پاکار غلطی نکردم.» ولی این را باید در نظر گرفت آیا این شخص که این کار را کرده، می‌خواسته این کار را بکند یا نمی‌خواسته و قصدی نداشته. مثلاً شخصی تیری انداخته بدون آنکه بخواهد کسی را بکشد. اگر کسی تیری بسبندازد و اگر قصد اول را نداشته باشد، این شخص مقصر و قاتل نیست. تیر انداختن خواست آهو را بکشد و خورد به کسی که آهو را پای تیر آورده بود.

با این چهار ماده با پنج ماده که سه ماده آن منظر است - ۲۶۸، ۲۷۹ و ۲۸۹ - قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کردیم. چه شد اصلاح کردیم؟ دادگاه انتظامی که رئیس آن آقای دکتر سجادی بود و اعضای آن آقای سرلشکر علوی مقدم و بشیر فرهمند و خلاصه پنج نفر اینها هم تحصیل کرده حقوق بودند. بموجب پیشنهاد آنها این ماده ۲۶۸، ۲۷۹ و ۲۸۹ در آن تجدید نظر شد و به این صورت درآمد. حالا بنده نمی‌توانم عرض کنم که این قانون که هست خوب است. چون من آن وقت، وقت مطالعه آنها را نداشته‌ام. ولی همین آقای سرنیپ رباهی گزارش دادند که این مواد را مجدداً باید درس اصلاح کرد و تجدید نظر کرد.

این گزارش در ظرف دوسه روز که بنده خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم و بعضی‌ها قبول ندارند در ذیل آن گزارش نوشتم که به این کار رسیدگی کند تا تکلیف این مواد روشن شود. بر فرض که این مواد غلط باشد پیشنهادکننده من نبودم و فکر از من نبوده و از دادگاه انتظامی آمد. و وقتی هم نوصیه دادند که به این کار رسیدگی کنید و آنچه صلاح است عمل شود.

اما راجع به جرم سیاسی، این کاری که ایشان مرا متهم کرده‌اند، جرم سیاسی هست یا نیست؟ هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که این جرم سیاسی نیست؛ و جرم سیاسی اساساً در قوانین هیچ مملکتی تعریف نشده.

رئیس: برای روشن شدن ذهن دادگاه، آیا این مواد را به صورت قانونی درآورده‌اید؟

دکتر مصدق: از روی پرونده ببینید. عرض می‌کنم که دادگاه انتظامی مرکب از آقایان دکتر سجادی، سرلشکر علوی مقدم و بشیر فرمند و دو نفر دیگر پیشنهاد کردند این مواد این طوری که حالا هست بشود. دادگاه انتظامی اشخاص مطلع به قانون پیشنهاد کردند. من حافظه ندارم. اگر اشتباه کردم حرفم را پس می‌گیرم. بفرمایید پرونده را بیاورند ملاحظه کنید. من هم رجوع کردم به اشخاص مطلع. الآن نمی‌دانم این افسرانی که می‌گویم در آن دادگاه بوده‌اند. آقایان سرهنگ شاهقلی، سرهنگ گوهری و دکتر معظمی اینها بوده‌اند. آن مرد را برای وزن شعر دعوت می‌کردیم. آقا این اشخاص را از نظر اینکه اطلاع داشتند دعوت می‌کردیم. بالاخره هم نصوب شد.

رئیس: به صورت قانون درآمده؟

دکتر مصدق: بله درآمده. به مجلس هم رفته. اگر نرفته الآن آن را نقض کنید. عرض کردم آقای سرنسیب رباحی گزارش دادند که این مواد باید تجدیدنظر بشود. من آدم مفرضی نبودم. ایشان گفت باید تجدیدنظر شود. من هم گمان می‌کنم که در همان روزهایی که نخست‌وزیر بودم - و بعضیها قبول ندارند - دستور تشکیل کمیسیون و رسیدگی به آن را دادم.

رئیس: آن سه ماده را آقای بزرگمهر بخوانند.

دکتر مصدق: باید از روی قانون من خوانده شود.

رئیس: مواد قبلی را بخوانید.

دکتر مصدق: مواد ۲۶۸ و ۲۷۹ و ۲۸۹ را بخوانید.

سرهنگ بزرگمهر متن مواد را به هر دو شکل فرانت کرد.

دکتر مصدق: آقا، این مواد صددرصد به نفع مملکت بوده. اگر افسری استقلال نداشته باشد، البته در نظام دسیپلین خیلی لازم است، ولی یک قاضی را هم بیخودی ببرند تنبیه کنند بسیار خوب، اگر کار غلطی کرده باشد دادگاه انتظامی خارج از نوبت به کار این افسر قاضی رسیدگی کند و البته قانون بهتر از این پیدا نمی‌شود. حالا هر چه می‌خواهد بگوید. اینکه مملکت نشد؛ اینکه مشروطه نیست؛ اینکه وضع نشد. این نمی‌شود که هر کس را هر مسووع خواستند چوبش بزنند. برای سلب صلاحیت از قضات باید دادگاه انتظامی رسیدگی کند.

راجع به جرم سیاسی در هیچ قانونی تعریف نشده است. چون من اطلاعات بسیطی دارم و نژمن در لسانس روی همین جرم سیاسی بوده است. در سوپس روی این موضوع صحبت زیاد شده و گفته شد نسبت به مجرم غیر سیاسی باید طبق قانون همان مملکتی که این مجرم آمده رفتار کرد. یعنی همان قانونی که در آن مملکت شامل او می‌شده. در آن مملکت هم شامل شود. اما جرم سیاسی چون معلوم نیست چیست، تعریفی ندارد. مخصوصاً مجرمین سیاسی از روسیه می‌آمدند و در سوپس پناهنده می‌شدند و در این باب روسیه قدیم فشار می‌آورد و تقاضای استرداد می‌کرد. در این باب

محکمه سویس که حق رسیدگی به کار را داشت نشست و روی آن تصمیم گرفت که اگر این جرم سیاسی است نباید او را تسلیم کند، و اگر جرم غیر سیاسی است باید او را تسلیم کند. بنده در این باب اگر عرضی می‌کنم از روی بی‌اطلاعی نیست.

جرم سیاسی در هیچ کشور و هیچ قانونی تعریف نشده. ولی در کنفرانس حقوقی که در کینهاگ، پایتخت مملکت دانمارک، از حقوق‌دانهای دنیا در سال ۱۹۳۵ (آن موقع در ایران بودم) تشکیل شد، جرم سیاسی را این طور تعریف کرد: «جرایمی که بر ضد رژیم و تشکیلات سیاسی مملکت صورت گیرد.»

یک تعریف عامی کردند. پس وقتی اتهام بنده سیاسی بود، دیگر ایشان چه می‌گویند؟ می‌گویند یا بر ضد رژیم اقدام کرده‌ام یا بر ضد تشکیلات مملکت قیام کرده‌ام. پس جرم سیاسی کردم. پس وقتی جرم مزبور سیاسی بود، مطابق اصل ۷۹ منتم قانون اساسی رسیدگی به این اتهامات باید با حضور هیئت منصفه به عمل آید. و مطابق ماده ۱ قانون هیئت منصفه مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۹، رسیدگی مزبور باید در دیوان جنایی انجام گیرد.

بنده وزیر نیستم. آدم عادی هستم. باید رسیدگی به اتهام من در محکمه جنایی صورت گیرد. به همین معنی، ماده ۲۵ لایحه قانون مطبوعات مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ که بر طبق قانون اختیارات ششماهه به تصویب رسیده است، به این شرح است:

ماده ۲۵ - به جرایم مطبوعاتی و همچنین به جرایم سیاسی غیر مطبوعاتی بر طبق اصل ۷۹ منتم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شود.

طبق اصل ۷۹ منتم قانون اساسی که بر کلیه قوانین عادی اولویت دارد، این رسیدگی باید با حضور هیئت منصفه به عمل آید. چون هیئت منصفه بر طبق قانون ۱۳۱۰ و لایحه قانونی ۱۳۳۱ هم عرض محکمه خواهند بود و حضور و انتخاب آنها برای شرکت در محاکم نظامی مجوز و صراحت قانونی ندارد، از این لحاظ سیاسی بودن اتهام که لازمه آن اظهار نظر هیئت منصفه است و رسیدگی در محکمه نظامی که حضور هیئت منصفه در آن ممنوع است این نتیجه عقلی و قانونی را به دست می‌دهد.

بنابر این این محکمه صلاحیت رسیدگی به اتهامات مذکوره را ندارد و باید به اصطلاح طبق اصل ۷۹ منتم قانون اساسی رأی به عدم صلاحیت خود بدهد. قانون چه می‌گوید؟ قانون می‌گوید حالا هیئت منصفه نباید در محاکمه من حضور داشته باشد. پس وقتی که هیئت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، باید آقایان محترم بگویند خیلی خوب حالا که هیئت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، [دکتر مصدق داورسان را نام می‌برد] پس دست به دست بمالید و بگویند دکتر مصدق باید برود جای دیگر محاکمه شود. حالا من راه را جلوی پای شما می‌گذارم؛ و اگر نمی‌خواهید راه را ببینید، چاه را ببینید. [خنده حضار]

اما راجع به اموال خودم، قبلاً باید بگویم من دو نوع اشیاء داشتم که توضیح باید بدهم یکی غارت شده و یکی تصرف شده. تصرف غیر از غارت است. غارت این است که بیایند بپریزند در خانه‌ای را بشکنند و خراب کنند و ببرند. تصرف آن است که کسی بیاید مالی را تصرف عدوانی کند. منزل من یک تصرف عدوانی شده و یک غارت. بنده آن روز نهم آبان ماه سال ۱۳۰۴ که رفتیم مجلس و تقیر رژیم می‌دادند، گفتند امروز همه را می‌کشند. مرحوم مستوفی‌الممالک و من و علاء در انومیل من بودند. رفتیم به مجلس. گفتیم ببینیم چه می‌شود. تهدید کردند و گفتند: «هر کس حرف بزند او را می‌کشیم.» دیدم بد نمی‌گویند. نگاه کردم دیدم آن عده‌ای که آن روز آمده بودند مجلس، حتی

در ظرف یک سال یک بار من آنها را ندیده بودم. منزل من هم ملت آن جوری تشریف آورد. روز نهم اسفند که ملت را نفیوت نکردند، به محض اینکه چهار تیر خالی شد همه فرار کردند. بد نیست بگویم آن طسوری که آن مسرد گفت جسندوخیزکنان از این دیوار به آن دیوار پریدم [خنده شدید حضار]، به [اداره] اصل چهار رسیدیم^۲ و به یک اتومبیل سوار شدیم. گفتند برویم شمیران. گفتم نه می‌رویم ستاد ارتش، زیرا اگر شمیران برویم بگویند وزیر دفاع ملی رفت در شمیران قاپم شد. رفتم ستاد ارتش. من به سرنیب ریاحی گفتم: «شما بروید فرمانده منزل من باشید.»

قبل از اینکه من فرار کنم، یکی از آنها رفته بود بالای چنار و از آن بالا به پسر من گفته بود: «می‌آیم با این چاقو شکم پدرت را باره می‌کنیم.» پسر من گفت: «بهتر است از این جا بروید تا جان همه راحت شود.» به هر جهت سربازانی که در منزل من بودند، در نوبت خانه چهار تیر شلیک کردند؛ این ملت همه فرار کردند. این ملت بود. اما روز ۲۸ مرداد ملت آن طور نیامد. ملت آن طور آمد که پشت سرش هم نظامی بود و نمی‌توانست عقب برود. حالا که وارد خانه شدند... بنده این اواخر یعنی پس از نهم اسفند گذشته با یک دالانی به اطافم وارد می‌شدم و اطاق دیگری هم بعد از آن بود.

یک در آهنی در جلوی این دالان گذاشتم تا اگر کسی خواست وارد شود من فرصت داشتم باشم تا او بتواند آن در را بشکند من بتوانم به خودم برسم. [خنده حضار] یک در آهن دیگر نیز گذاردم جلوی اطاق دیگری که به اطاق من متصل بود. یک در آهن را سفارت زاپن که در این خانه مدتها نشسته بود استفاده کرد و یک در دیگر را من خریدم و در جلوی اطاق دیگر گذاردم و هیچ کس نمی‌تواند بیاید.

بسیار خوب، حالا وارد شدند. دسته غار نگر - آنچه گفته‌اند - رفتند خانه پسر من پایین و خانه پسر دیگر که بالا بود^۲ هر چه بود بردند. حالا آمده‌اند می‌گویند یک قالی گرفته‌اند. آقا، نازه این قالی را مفت به کسی نمی‌دهند و هر کس برده پولش را می‌گیرد.

اما اثباتی که در آن جا بود و [آن مرد] اعلام جرم می‌کند که «چرا اثباتی دولتی را آن جا گذاشتی تا بردند»، در آن اطاق خودم و اطاق مجاور یک صندوق آهنی داشتم که آن صندوق آهنی را یک آدم با خدایی بفرستید که بسیند در ظرف بیست ساعت اگر کلید نباشد می‌تواند بدون چنگر آن را باز کند؟ و طاقچه‌ای پهلوی نختخواب من بود.

اولاً یک اسنادی از خانواده‌هایی تسلیم شده بود و دولتی نبود و اسنادی که می‌بردیم روزی در شورای امنیت دال بر حقانیت ایران بود. حالا چنین اسنادی در دفتر نخست‌وزیری باشد؟ اسنادی که می‌گفتم مس‌روم لاهه، از دفتر نخست‌وزیری گرفته بودم؟ اینها اسنادی بود که از خانواده‌هایی به من رسیده بود که آن اسناد به خط و امضای بعضیها به «اسمارت» رسیده بود و نوشته بود دوستش که این کار را بکند. حالا این اسناد مال دولت بود؟ باید در نخست‌وزیری باشد؟ نه. مال خودم بود؛ و خودم صلاحیت در نگاهداری این اسناد بیشتر از دیگران بود. یک اسنادی هم بود که ما اینها را راجع به انتخابات از وزارت کشور اصلش را گرفتیم و دویت عکس برداشتیم. کسی برداشت؟ (یک کارنی هم بود جکسن به سر لشکر زاهدی نوشته بود؛ این هم به من رسید.) شهربانی الآن هست پرسید. عکس این اسناد هم با وره مثبت و منفی این اسناد هم جزو اسناد بود. آن اسناد رسمی مال انتخابات در وزارت کشور همه آن هست. عکس برای دیوان بین‌المللی لاهه برداشتیم که اگر دولت وارد در ماهیت شود. ما که در دیوان لاهه رفتیم، دعویمان مثل همین دعوی حالا روی صلاحیت بود و نتوانستیم از آن اسناد استفاده کنیم. آن اسناد مربوط به ماهیت بود اگر ما روزی محکمه لاهه را قبول کنیم به قضاوت، و دولت ایران به انگلیس بنویسد و قبول کند این دیوان حق قضاوت دارد، آن وقت به ماهیت وارد می‌شویم و اسناد مورد استفاده فرار می‌گیرد.

یکی از آن اسناد مربوط به مجلس دهم بود که فرار دادارسی را ۳۲ سال تمدید کرد. نمایندگان ملت نبودند و به حکم انتخاب اشخاص و امری بود. اما آن اسناد از خانواده‌ها به من رسیده بود. من آنها را نگاه داشتم که روزی در دعوا از آن استفاده کنیم. نامه‌های دیگری که در طاقچه پهلوی تختخواب من بود مذاکرانی بود که با هندرسن [سفیر امریکا] کرده بودیم. این مذاکرات به تمام معنی مخفی بود. البته من یک چنین مذاکراتی را که مخفی بود نمی‌توانستم بدهم به نخست‌وزیری تا قبل از حل قضیه نفت از آن استفاده شود. [ساعت] ۱ بعد از ظهر همان روز که خواستند مرا از بین ببرند، من اطمینان داشتم کسی آن صندوق را نمی‌تواند باز کند، در آن صندوق گذاشتم. وقتی که وارد شدند به خانه، این در خانه را شکستند و هر چه خواستند کردند. همین عینک من پهلوی تختخوابم بود که آن افسر جوان مرد در باشگاه افسران به من داد.

آقا، اسنادی را که مردم به من داده بودند مجبور نبودم به دولت بدهم. یک اسنادی هم بود که در اداره اطلاعات نفت که از روی آن اسناد صد فقره عکسبرداری شد و نزد من بود و چند فقره سند بود که تمام عکسبرداری شده و در اداره نفت هم یک نسخه هست. همه اینها را از نظر مصالح مملکت غفلت نکردیم. یک مقدار زیادی از آنها را به وزارت دارایی فرستادیم و یک دستگاه از این را در آلبومی که همه آنها مرتب هست در بانک ملی گذاشتم. حالا می‌خواهند به من اعلام جرم کنند. کلید آن را به دادستان دادم. دادستان آن وقت آقای اخوی بود. پس چیزی که من به دستگاه دولتی ندادم آن کاغذهایی است که از خانواده‌ها به من رسیده بود.

در این موقع که ساعت ۱۲/۴۵ بود جلسه به عنوان ننفس تعطیل شد.

ساعت ۳/۴۵ بعد از ظهر جلسه مجدداً تشکیل گردید.

رئیس: آقای دکتر مصدق اگر بقیه دارد بفرمایید.

دکتر مصدق: راجع به سرگرد خسروانی که آن مرد اینجا اظهار کرد که به ایشان گفتم در عرض دو روز محکوم کند، اول بگویند چه کاره بودند که بنده از ایشان نفاضا بکنم؟ سرگرد خسروانی رئیس باشگاه تاج عده‌ای از ورزشکاران باشگاه تاج را روز ۹ اسفند جلو منزل اعلیحضرت جمع کرده بود. از آنجا وقتی من با اتومبیل خودم حرکت کردم و به خانه‌ام آمدم، دنبالم کردند.

تفصیل قضیه این است که صبح روز شنبه آقای وزیر دربار آمدند منزل من گفتند که امروز اعلیحضرت تشریف می‌برند و هیچ کس نباید مطلع شود. البته سه شنبه هفته قبل خود اعلیحضرت فرمودند: «من با اتومبیل می‌روم که کسی از رفتن من مسبوق نشود. از کرج به کرمانشاه می‌روم.» صبح وزیر دربار آمدند گفتند: «اعلیحضرت امروز برای ظهر از شما دعوت ناهار فرمودند. شما بیایید ناهار را با اعلیحضرت صرف کنید؛ و یک و نیم بعد از ظهر هم وزرا بیایند.» تذکره‌های مسافری را هم دادند. و ما چکی هم از بانک ملی به دلار گرفتیم و حاضر کردیم.

ساعت ۱۰ اعلیحضرت تلفن فرمودند: «ظهر بیایید.» (بنا بود اول دو و نیم تشریف ببرند.) برای ناهار رفتیم و هیئت وزیران هم قرار شد تذکره‌ها به امضای سفارتخانه رسیده بیایند آنجا. اعلیحضرت فرمودند که «هیئتی از مجلس آمدند اینجا و می‌خواهند نگذارند من بروم.» عرض کردم: «قربان، اینها را ملاقات بفرمایید. اگر عرابض صحیحی کردند قبول کنید و تشریف نبرید. اگر تعارف بود. آن وقت هر طور که صلاح دانستید عمل کنید.»

تشریف بردند و آن هیئت را دیدند. باز تشریف آوردند به آن تالار. فرمودند: «اخوانم چون نمی‌دانستند که من

می خواهم بروم سفر کنم، بروم آنها را ببینم. هیئت وزیران بیایند اول ببینم.» هیئت آمدند. عرابضی کردم و فرمایشانی فرمودند. از اطلاق که آمدیم نوی سرسرا، دیدم آقای بهبهانی و آقای نوری رفتند نوی اطلاق کوچک. اعلیحضرت هم نشریف بردند بالا. ما بلا تکلیف ماندیم که چه بکنیم. برویم یا بمانیم؟ قرار بود بمانیم موقع نشریف بردن نشریفانی انجام بدهیم. نمی دانستم بروم یا بمانم. به وسیله پیرنیا سفارش کردم. فرمودند: «بروند.» اول کسی که خارج شد، من بودم.

بین عمارت و در دهم صدای قیل و قال هست. برای اینکه صبح وزیر دربار گفت اعلیحضرت می خواهند بروند، سر لشکر بهار مست را خواستم و گفتم: «مراقب باشید که اشخاص مجهولی نباشند. مثل امجد به خدای نکرده طوری نشود و خجالت فراهم شود.» حکومت نظامی و شهربانی را هم خواستم و همین دستور را دادم. رئیس کلانتری را خواستم و همین دستور را دادم. البته با این دستورات انتظار نداشتم جلو خانه اعلیحضرت جمع می باشد و خدای نکرده ایشان خارج بشوند و حادثه ای روی بدهد. اگر خدای نکرده اتفاقی می افتاد، می گفتند سوء قصد کننده بنده بودم و بر طبق ماده ۳۱۶ یا ۳۱۷ بنده محکوم به اعدام می شدم.

صدای جنجال را شنیدم. گفتم بروم یا نروم؟ چون از اشخاص ناترس هستم به یک نفر گفتم: «دری هست بروم ببینم این عده برای چی آمده اند؟» گفتم: «به چشم، آی به چشم.» این امیر صادق شوفر اعلیحضرت - خدا طسول عمرش بدهد، خدا سلامتش کند - دو نفر آدم پهلوی پله کاخ ایستاده بودند یکی از آنها را گفت: «بیا اینجا.» یکی از آنها آمد. گفت: «کلید را بیاور.» کلید را آورد و در کاخ شمالی مال شاهدخت شمس را باز کردند و بنده آنجا ایستادم و گفتم: «برو اتومبیل مرا بیاور.» او هم رفت و اتومبیل مرا آورد. جمعینی از باشگاه ناج و از زورخانه سیروس آمده بودند آنجا. اینها تا برسند بنده در اتومبیل سوار شدم و رسیدم منزل.

این صحبت مقدمه بود که این آقای سرگرد خسروانی سرگرد بود و ایشان باید بر سر خدمت خود باشند نه اینکه جمعیت بردارند و بیایند آنجا. همان جمعیت ساعت ۳ بعد از ظهر آمد در خانه خود بنده. این مسئله سبب شد سرگرد خسروانی را توفیق کنند. این کار حکومت نظامی بود. به خدای لایزال به شما عرض می کنم به دلیل عقلی این سرگرد خسروانی را که توفیق کردند برادرش شهاب خسروانی که با و کلای موافق دولت یکی بود آمد گفت: «برادرم را آزاد کنید.» شب گفتم: «شهاب خسروانی، شما نماینده مجلس هستید. این هم برادر شماست. این سرگرد یک کار خلاف قانونی کرده. چند روز توفیق می کنیم. هیچ کاری نمی کنیم. بعد مرخص می کنیم.» گفتم: «باشد.» مجازاتش انتظامی بود. گویا در ژاندارمری بود. چرا در پست خودش نبوده؟ بروید از برادرش پرسید. حالا نسبت می دهند که بنده به ایشان پیغام دادم که در ظرف دو روز این سرگرد محکوم شود. اگر یک چنین آدمی بودم تمام اشخاصی که آمدند بالای خانه من، در را شکستند و عکسشان پیداست، همه معاف شدند غیر از یکی دو نفر که به حبس پنج یا شش ماه محکوم شدند. این کار سبب شد که همه مردم با من مخالفت کنند که بگویند: «در جامعه ای که مجازات نیست، امنیت نیست، چرا سیاست شدید نکرده اند؟» رئیس محکمه سرهنگ هشترودی بود. همه را معاف کرد. اصلاً کسی گرفتار نشد. اگر بنا بود اعمال نفوذ کنم، سرهنگ هشترودی را بخواهید ببینید پیغامی به هشترودی داده ام که فلان کس را چهار روزه اعدام کنید؟ بنده جسارت نمی کنم که بگویم آن مرد برخلاف واقع گفته. ولی مسئله واقعی را عرض می کنم. ایشان آقا به من نسبت بی ایمانی دادند، و گفتند این دکتر مصدق ایمان ندارد. حالا شما می خواهید قبول کنید، می خواهید نکنید. بنده برای ایمان خودم باید چند کلمه عرض کنم. به من نسبت بی ایمانی داد. ولی خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین المللی مرا ذبحی بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که با استمداد و

هت هموطنانم به قطع نفوذ سیاستهای خارجی کمک کنم. خدا را شکر که کار خود را کردیم. گزاف نیست اگر عرض کنم که جنبش ضد استعماری ملت ایران کلبه پایگاههای استعماری خاورمیانه را سست نمود. سؤال می‌کنم اگر ما ایمان نداشتیم هرگز می‌توانستیم یک چنین موفقیت‌هایی به دست آوریم؟

وضع من در بسیاری از جهات به یک مردی بی‌شبهت نیست. من هم در گذشته هموطن خود خدمانی کرده‌ام. من هم در این آخر عمر روی کرسی اتهام نشسته‌ام. و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی یک فرق بین من و او هست. او به جرم همکاری با دشمن محاکمه و محکوم شد. من اگر محکوم شوم، در مبارزه با بیگانگان و به دست عمال بیگانگان محکوم شدم. آن مرد مارشال‌پتن بود که برای همکاری با دشمن محکوم شد. ما مابه‌الاشتراک و مابه‌الافتراق داریم. در بعضی موارد بنده ممکن است محکوم شوم — مابه‌الاشتراک ما؛ بنده هم سالخورده‌ام و خدمانی کرده‌ام — مابه‌الافتراق ما؛ مارشال‌پتن برای همکاری با دشمن محکوم شد، ولی من برای مبارزه با بیگانگان و خدمت به ملت ایران، دیگر عرضی ندارم.

رئیس: تیمسار ریاحی، اظهارات خود را برای رد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده و مرور زمان بیان دارید. تیمسار ریاحی: با نهایت احترام، از محضر دادگاه کسب اجازه می‌نمایم. نظریاتی که در این مورد هست، باید توسط وکلای محترم اینجانب به عرض برسد. ضمناً دادگاه محترم و تیمسار دادستان ارتش را مطمئن می‌دارد که آنچه گفته می‌شود، حقایق است که پنج نفر افسر علاقه‌مند به ارتش و کشور و شاهنشاه بیان خواهند داشت. زیرا در نهاد هر سرباز شرافتمند، دادستانی بسیار باهوش و مراقب و بی‌گذشت همیشه بیدار است. آنچه عرض خواهد شد صدای این دادستان است؛ و صدای دادستان ندای حقیقت است.

رئیس: کدام‌یک از آقایان وکلا صحبت می‌کنند؟

سرتیپ معین‌پور: البته در مورد صلاحیت دادگاه و نقض پرونده مطالبی باید عرض کنم. ولی بیاناتی که رد و بدل شد لازم است مطالعه بیشتری شود تا بتوانم بدون آنکه وقت دادگاه تضییع شود بیانات خود را به عرض برسانم. از پیشگاه دادگاه استدعا داریم که جلسه ختم و به روز شنبه موکول شود تا ما بتوانیم در این فرصت لایحه دفاعی خود را تهیه و به عرض برسانیم.

رئیس: مطالب دادستان در ادعای نامہ به استحضار آقایان رسیده و بیش از حد معمولی وقت در اختیار داشته‌اید. ولی مدت نیم‌ساعت تنفس می‌دهم تا شور نموده و تصمیم اتخاذ نمایم.

در این موقع که ساعت ۲ بعد از ظهر بود جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

در ساعت ۲/۳۰ جلسه دادگاه دوباره رسمیت یافت.

رئیس: تیمسار سرتیپ معین‌پور، نظر به اینکه قبلاً مهلت لازم برای بررسی پرونده داده شده بنابراین مجوزی برای تعطیل دادرسی نیست. هرگاه ایرادی در صلاحیت دادگاه و مرور زمان و نقض پرونده دارید بیان دارید. سرتیپ معین‌پور: دادگاه محترم با آنکه انتظار می‌رفت با نقضای مشروعی که از دادگاه شده به منظور جلوگیری از تضییع وقت دادگاه و اطاله کلام موافقت بشود ولی موافقت نشد. بنابراین صحبت‌هایی که در مورد صلاحیت و نقض پرونده داریم، به اطلاع دادگاه محترم می‌رسانیم و در این مورد رشته سخن را به سرکار سرهنگ شاهقلی واگذار می‌کنم.

رئیس: آقای سرهنگ شاهقلی.

سرهنگ شاهقلی: محترماً معروض می‌دارد: اصولاً کلبه دعای از دو جهت از جریبان عمومی دادرسی خارج می‌شود: اول روی نوع اتهام و دیگری روی شخص متهم.

مثلاً قبل از لوایحی که به‌نصیب جناب آقای دکتر مصدق رسیده بود دیوان کبفر عمّال دولت وجود داشت که اگر مستخدمین دولت روی مشخصات معینی جرایم مخصوصی را که در آن قانون ذکر شده مرتکب می‌شدند، به آن دادگاه مراجعه می‌شد و در دادگاههای عمومی رسیدگی نمی‌شد. دیوان دادرسی دارای بود که به‌دعای حقوقی مردم به شرحی که در آن قانون ذکر شده رسیدگی می‌کرد. دادگاههای نظامی بود که به جرایم و اتهامات اشخاص معینی که در متن قانون ذکر شده رسیدگی می‌کرد. تمام علت اصلی تفکیک این رسیدگیها برای این است که اولاً سریعتر و ثانیاً دقیقتر به حقیقت اتهام رسیدگی شود و خدای نخواسته شخص غیر مجرم قلمداد نشود و با مجازات جرمی بلااجرا نماند. به‌همین جهت در صلاحیت فوق‌العاده دقت می‌شود که کسانی رأی صادر کنند که مطابق قانون حق صدور آن رأی را داشته باشند.

در دادگاهی که فعلاً تشکیل شده بنده اطمینان دارم با مطالعه‌ای که از پرونده نموده‌ام و مخصوصاً جریانی که در این چند روز در محضر دادگاه جاری بود، اگر چنانچه رأی به صلاحیت داده شود و وارد دفاع مساهوی از نسب‌سار سرتیپ ریاحی گردند رأی برائت خواهند داد؛ و یقین است که هر دادگاه دیگری را هم اگر صالح بدانند با این سوابق و مدارک که موجود است آن رأی را صادر خواهد کرد. ولی علت اینکه موارد عدم صلاحیت به عرض می‌رسد، چند مورد است که معروض می‌شود:

اول آنکه، رعایت اصول قانونی که دادگاه محترم در ضمن ماده ۱۹۴ به‌بنده ابلاغ فرموده‌اند اینجانب را مأمور می‌کند که آنچه استنباط از قوانین می‌نماید به عرض برساند.
ثانیاً، رأیی که از این دادگاه صادر می‌گردد رأیی باشد که بعداً به علت عدم صلاحیت به ضرر موکل محترم اینجانب شکسته نشود.

ثالثاً، این دادگاه از لحاظ تاریخی مهمترین دادگاهی است که در محضر عدالت و قضاوت تشکیل می‌شود و بهترین موقعی است که حسن تشخیص دادرسان معظم و دادستان محترم به‌دنیا از لحاظ علمی ثابت شود.
همه می‌دانیم قبل از اعلیحضرت ففید در ایران دانشگاهی نبود و شاید در حدود پانزده سال است که این دانشگاه تأسیس شده. یقین است اگر فرضاً آن را با دانشگاه شهر زنو که چهارصد سال عمر دارد مقایسه کنیم، مثل سن طفل یکسال و نیمه‌ای در مقابل شخص چهل‌ساله‌ای می‌باشد. وضع قوانین اساسی مشروطیت ما هم که پنجاه سال سن دارد اگر با کشوری که هفتصد سال سن دارد مقایسه شود، مثل سن طفل پنج ساله در مقابل مرد هفتاد ساله است. پس تفاوت این دادگاه محترم است که در هر حال به‌دنیا ثابت خواهد کرد که این طفل یکشنبه ره صد ساله می‌رود.

حال موارد عدم صلاحیت که ذکر شده بود پس از این مقدمه به‌طوری بسیار خلاصه به عرض خواهد رسید. این موارد عدم صلاحیت قسمتی در اثر کیفرخواستی است که نواماً برای دو نفر تنظیم شده است و قسمتی در اثر نصنامی است که در نحوه قانونگذاری پیش‌آمد نموده است، و قسمت بسیار مختصری مربوط به مواضع عدم صلاحیت است.

۱ - عدم صلاحیت از لحاظ نوع اتهام. چون در این چندروزه به‌قدر کافی صحبت شده است و همچنین من کبفرخواست هم موجود است اتهامات یک رشته اتهامات سیاسی است که در قانون اساسی و مستم آن بسا توجه به اصول ۷۲، ۷۴، ۷۹ معین گردیده است. عین آن اصول قانون اساسی خوانده می‌شود.

اصل هفتاد و دوم - منازعات راجعه به حقوق سیاسیه مربوطه به محاکم عدلیه است مگر در موافقی که قانون استثنا نماید.

اصل هفتاد و چهارم - هیچ محکمه‌ای ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.
اصل هفتاد و نهم - در مواد تفسیرات سیاسیه و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

رئیس: مواظب باشید که موکل شما افسر است.

سرهنگ شاهقلی: بله، ولی ادعای نامه یکی است و هر دو اینها توأم است. و حالا به این مناسبت لازم است عرض کنم که دو روز قبل تیمسار ریاحی فرمودند: «مرا دنبال این ادعای نامه آورده‌اند. مثل یک کامیون ده ننی که در پشت آن یک سطل کوچکی آویزان کرده باشند.»

در این مورد تیمسار دادستان ارتش بیان فرمودند که جرم سیاسی تعریف نشده؛ ولی این امر مجوز آن نیست که هر دادگاهی به جرم سیاسی برسد. کما اینکه جرم اشتراکی هم تعریف نشده ولی مشخص است که چه مقامی بساید رسیدگی کند. حال منوط به نظر دادستانی خواهد بود که بنا به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ~~مجلس~~ از وضع خدمتی که ما داریم مأمور اجرای قوانین هستند. اگر جرم را سیاسی تشخیص دادند که به دادگاه مربوط احصاله می‌فرمایند و اگر تشخیص ندادند دیگر بحثی نیست.

۲ - در همین کیفرخواست که دو نفر یک جا قید شده، اتهام منته شماره ۱، جناب آقای دکتر مصدق این است که با داشتن مقام وزارت دفاع ملی و نخست‌وزیری امر صادره را اجرا فرمودند. یعنی عنوان اتهام از آن ساعتی شروع می‌شود که شخص منته با داشتن سمت نخست‌وزیری بنا به فرض دادستان مرتکب شده‌اند. یعنی امر شاهانه را فرض این است که یک نفر شخصی که نخست‌وزیر بوده اجرا نکرده، نه شخص عادی. پس اتهام متوجه شخص نخست‌وزیر است و مرجع رسیدگی جایی است که به اتهام وزیر می‌رسند. اگر منته موکل اینجانب را از این کیفرخواست جدا فرمایند کیفیت دیگری خواهد داشت.

اما به چه مناسبت می‌گویند ایشان اطاعت نکرده‌اند از امری که شاه به نخست‌وزیر داده، یعنی اطاعت نکردن نخست‌وزیری را جرم می‌دانیم نه یک شخص عادی را و باید در جایی که به اتهام نخست‌وزیرها می‌رسند رسیدگی شود. پس جرمی که فرض شده و به منتهی نسبت داده شده که نخست‌وزیر بود در صلاحیت دادگاه نظامی نیست. اصولاً مسئله اینکه آیا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق صدور چنین امری را داشته‌اند یا خیر در این دادگاه مورد بحث نیست، زیرا کدام یک از دادرسان معظم مأموریت دارند که به حدود اختیارات اعلیحضرت رسیدگی کنند؟ این کار ما نیست، مأموریت ما نیست؛ این مأموریت از وظایف حقوق اساسی است که همه ما مجری آن هستیم، نه مشخص و مفتر آن. ولی این مورد که امر مبارک همایونی را که صادر شده است کسی اطاعت نکرده ممکن است گاهی مورد رسیدگی واقع شود. به فرض محال اگر چنین امری برای ریاست ستاد ارتش صادر شده بود و یک دقیقه در دست خود باقی می‌ماند و اطاعت نمی‌کرد اینجا محل رسیدگی بود، یعنی دادگاه نظامی. ولی امری صادر شده، خطاب به شخصی که نخست‌وزیر بوده و آن شخص آن امر را اطاعت نکرده یعنی در وظیفه نخست‌وزیری مدعی هستیم که مرتکب جرمی شده است. محل رسیدگی به ارتکاب جرم آن نخست‌وزیر، مجلسی است که در قانون معین شده است. این بحث و تشخیص آن بسیار ساده است. دادرسان معظم شور می‌فرمایند که آیا این امر به آقای نخست‌وزیر با

داشتن چنین شغلی ابلاغ شده و ایشان اطاعت نکرده‌اند؟ و مرجع رسیدگی به عدم اطاعت نخست‌وزیر کجاست؟
 ۳ - مورد دیگر. مدعی شده‌اند که ماده ۳۱۷ شامل این متهمین است. قبلاً عرض شد که یکی از علل جدا شدن دادگاهها نوع جرایم است. در همان موقع که آن قانون دادرسی را تهیه می‌کردیم در مورد ماده ۳۱۷ بنده و دادستان جزو کسانی بودیم که [می‌خواستیم] این مواد در صلاحیت دادرسی ارتش باقی بماند و به خارج منتقل نشود. در همان ایام موارد دیگری هم وجود داشت. به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رساندیم. ایشان فرمودند من هم با شما موافقم ولی سعی کنید اکثریت پیدا کنیم. امری بود علمی، نظری، قضایی. عده‌ای که وارد در علم حقوق بودند می‌گفتند باید برود در دادگاه عمومی و آن ماده‌ای که نوشته است «هر کس»، آن مربوط به شما نیست. اما آنجا که نوشته شده است «هر نظامی»، مربوط به شماست. علل اصلی اینکه اختیارات را دادند این بود که این قوانین آزمایش بشود و فعلاً هم در آن تغییری نکرده است. اگر عملی واقع نشود ما تنها با گذاشتن یک شماره ۳۱۷ مرجع صلاحیت را تغییر می‌دهیم.

باید دید حادثه‌ای که اتفاق افتاده چیست. اولین شرط جرم عمل است نه خیال، یعنی عملی باید واقع شود تا آن را در شبکه قانون بگذاریم. حال اگر آن عمل تشریح شود و ثابت گردد که سوء قصد نیست در محضر دادرسان معظم نباید بداخل شدن در ماهیت تعبیر گردد زیرا ماهیت آن موفقی است که ما می‌گوییم عملی واقع شده ولی فرضاً موکل محترم اینجانب دخالت نداشته. این مسئله نیست، مطلب این است که آنچه واقع شده سوء قصد نیست. چون در این مورد ممکن است سایر وکلای محترم نیز بیاناتی بفرمایند مختصر عرض می‌شود.

فصل دوم اصولاً یک عنوان دارد و آن سوء قصد به حیات اعلی حضرت است. چون تیمسار دادستان که همیشه درباره بنده از فرط لطف غلو فرموده‌اند در جلسه گذشته بیاناتی فرمودند که هر کس قتل کند مجازاتش اعدام است. پس چه فرقی ماده ۳۱۶ دارد؟ فرق ماده ۳۱۶ این است که در سایر موارد مجازات قاتل اعدام است نه کسی که شروع به قتل کرده و انجام نشده است ولی این عمل اگر درباره مقام سلطنت یک مملکتی واقع شود مجازاتش اعدام است ولو آنکه به نتیجه نرسد.

به همین جهت است که در ماده ۳۱۶ یک مطلب تأکید شده. نوشته‌اند پس از دادرسی و ثبوت بزه محکوم به اعدام است. به رئیس مملکت هم اگر کسی سوء قصد کند مجازاتش اعدام است.

اما ماده ۳۱۷ می‌گوید هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت است یا ترتیب وراثت تخت و تاج. پس چون عمل سوء قصدی واقع نشده است این اتهاماتی که در این ادعانا مه فید شده است مربوط به سوء قصد نیست و آن عمل دیگری است.

در این مورد رویه‌ای وجود دارد و پرونده‌هایی هم موجود است که به آن رسیدگی شده و گفته‌اند وارد نیست. پس اگر دادگاه محترم تشخیص دادند اتهام با این ماده انطباق ندارد. در صلاحیت این دادگاه نیست.

۴ - مورد دیگر از لحاظ صلاحیت شخصی قضات محترم است. در این مورد ریاست محترم دادگاه به نظر من مستثنی هستند، چون آنچه به خاطر دارم ایشان در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ | مرداد | افسر باز نشسته بودند. این امر عدم صلاحیت از آن اموری است که هر کدام از دادرسان محترم یا دادستان محترم خودشان وقتی تشخیص دادند که در امری صالح نیستند به موجب همین قانون دادرسی و کیفر ارتش موارد رد را با استناد ماده قانونی ذکر می‌کنند. و به عرض مقامی که ایشان را مأمور نمود می‌رسانند تا افسر دیگری را به جای ایشان منصوب فرمایند. این مسوود از موارد مهمی است که مربوط به آزادی اراده قاضی است. چون اصل قضاوت بر پایه آزادی اراده منتهی، دادستان قاضی و وکیل مدافع است. چرا متهم را زجر نمی‌دهند برای اقرار؟ چون آزادی اراده سلب می‌شود. قاضی هم اگر

چنانچه نسبتی با متهم داشته باشد تحت تأثیر آن نسبت نمی‌تواند اظهار عقیده آزاد کند. بند ۶ ماده ۳۷ [فانون دادرسی و کپفر ارتش] این است:

افسرانی که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه متسببه انجام وظیفه نموده‌اند نمی‌توانند سمت ریاست یا کارمندی دادگاه و یا وظیفه دادستان و یا بازپرس را عهده‌دار شوند.

رئیس: یک سؤال می‌کنم برای روشن شدن دادگاه. منظور از بند ۶ ماده ۳۷، مرتوس مستقیم و بلافاصله است یا خیر؟ و بعد هم توضیح دهید اگر مثلاً رئیس ستاد ارتش متهم شود کدام افسر باید او را محاکمه و بازپرسی کند؟ سرهنگ شاهقلی: دادستان محترم در باره همین استدلال چنین جواب فرمودند که ایشان جناب آقای دکتر مصدق را در آن سه روز، وزیر نمی‌شناختند. این بیانی است که فرمودند. ولی یک موضوع هست که امروز نمی‌شناسند یا آن روز نمی‌شناختند؟ چون در آن سه روز که می‌شناختند. آن سه روز که دادستان نمی‌دانست ایشان وزیر نیستند. امروز می‌دانند که ایشان در آن سه روز وزیر نبودند. از طرفی روز ۲۵ به آقای نخست وزیر ابلاغ شده بود که نخست وزیر نباشند. بسیار خوب. ولی به رئیس ستاد ارتش که ابلاغ نشده بود.

«دستور ۴۸ ب» می‌گوید: «بطور کلی تأمین احتیاجات عمومی و بودجه و اعتبارات مورد لزوم ارتش و نیز حسن شهرت و حفظ مقام و سیاست ارتش در کشور به عهده وزیر جنگ می‌باشد. آماده ساختن ارتش برای جنگ، به کار بردن آن در نبرد به عهده ستاد ارتش است. رئیس ستاد ارتش کلیه واحدهای نظامی و ادارات ارتش را به استثنای اداره بازرسی ارتش که تابعیت مستقیم از وزیر جنگ دارد تحت نظر گرفته و بقیه امور را انجام می‌دهد.»

رئیس: وظایف بازرسی ارتش را هم بخوانید. [وظایف بازرسی ارتش قرائت شد.] سرهنگ شاهقلی: غیر از آقای رئیس دادگاه این اشکال در مورد چهار نفر دیگر آقایان و دادستان ارتش پیش آمده است که می‌شود از هر کجا انتخاب کرد. این دستور قانون است.

رئیس: یعنی منظور این است که اگر وقتی رئیس ستاد ارتش مرتکب جرمی شد و تسلیم دادگاه شد، اعضای آن دادگاه باید از افسران اداره بازرسی باشند؟ [سرهنگ شاهقلی: بله دیگر. طبق ماده مذکور چنین است و آن دیگر به من مربوط نیست.]

سرهنگ شاهقلی: در حال حاضر، دو دسته قانون در وزارت دفاع ملی موجود است: اول، قوانینی که به تصویب مجلس شورای ملی و یا به تصویب کمیسیونهای مجلس با اختیار اجرایی رسیده است و یا به تصویب مجلسین رسیده و سپس به امضای مبارک ملوکانه نوشیح شده و مجری است.

دوم، آن دسته قوانینی که بر حسب اختیارات مصوبه مجلس شورای ملی یا از طرف آقای دکتر مصدق در ادوار قدیمه در امور مالیاتی و با دوره فعلی در امور مختلف و با دکتر میلسپو در موارد معین رسیده است. اگر بخواهیم تمام این قوانین و لوایح نام برده شود باعث طول کلام خواهد شد. آنچه مورد احتیاج است این است که اولاً این قانون دادرسی که آقای احمد کمانگر در این کتاب جمع‌آوری کرده‌اند قانونی است که به تصویب کمیسیون دادگستری رسیده نه قانونی که مجلس شورای ملی مستقیماً تصویب کرده است.

مدرک چیست؟ کتاب مجموعه قوانین دوره ۱۲ مجلس از آبان ۱۳۱۸ تا آبان ۱۳۲۰ که از طرف اداره قوانین مجلس شورای ملی منتشر شده. در صفحه ۱۶۴ این کتاب یعنی بعد از ماده ۴۲۶ نوشته شده است:

به موجب قانون ۲۷ آبانماه ۱۳۱۸، وزارت دادگستری مجاز است لوایح قانونی را به مجلس

شورای ملی پیشنهاد نماید و پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری بموقع اجرا گذارد و پس از آزمایش آنها در عمل نواقصی را که ضمن جریان ممکن است معلوم شود رفع و قوانین مزبوره را تکمیل نموده ثانیاً برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. علیهذا قانون آیین دادرسی کیفری ارتش مشتمل بر ۲۲۶ ماده که در تاریخ ۴ دیماه ۱۳۱۸ به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس رسیده قابل اجراست. رئیس مجلس شورای ملی: حسن اسفندیاری

رئیس: بالاخره این قانون هست؟

سرهنک شاهقلی: بله، کسی که منکر آن نیست و تردیدی در آن نیست. ولی فابل توجه چند نکته است که آیا کمیسیون حق دارد قانون وضع کند یا نه؟ بنده می گویم حق ندارد. این نظر شخصی است. در همان موقع هم که موضوع قانون اختیارات بود این مسئله پیش آمده و گفته شده است ما اجازه می دهیم که لوایحی برای آزمایش تهیه شود. چرا این ماده را می خوانیم یعنی بگویم این قانون نیست؟ خیر، منظور دیگری است و موضوع این است که این قانون را از کجا بدست آوردیم؟ کمیسیون دادگستری که تصویب نموده است، ما مدعی هستیم این قانون است ولی آقای دادستان قبول ندارند.

منظور روی کلمات اعم یا اخص معنای لغت «دادگستری» نیست، بلکه منظور این است که مجلس شورای ملی در موافقی که این قانون را تصویب نموده آنرا جزو قوانین دادگستری شناخته زیرا در انتهای تصویب در صفحه ۱۶۲ همین مجموعه می نویسد:

«وزارت دادگستری مجاز است که بموجب قانون ۲۷ آبان لوایح قانونی را پیشنهاد کند و پس از تصویب کمیسیون قوانین دادگستری بموقع اجرا گذارد.» و قانون دادرسی هم به نام لوایح پیشنهادی وزارت دادگستری ضمن قوانین دادگستری به تصویب رسیده است. پس اولاً اعطای این حق، حق پیشنهاد لایحه و اجرای آن برای آزمایش است نه حق قانونگذاری.

در صفحه اول همین کتاب یک قانونی هست که عنوان آن این است: «قانون اجازه اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری، مصوب ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸.»

پس اگر ما بگویم که این قانون دادرسی ارتش فعلی جزو قوانین دادگستری نیست، به استناد همین قانون دادگستری است که ما آنرا مصوب می دانیم. پس متن این قانون می رساند که اولاً مجلس مقدس شورای ملی سلب اختیار از خود نمی کند بلکه اجازه پیشنهاد اجرائی می دهد و ثانیاً قانون فعلی ارتش هم که به توشیح مقام با عظمت اعلیحضرت همایونی رسیده به نام قانون دادگستری رسیده است.

بنده استدعا می کنم چند دقیقه تنفس بدهید چون دهان بنده خشک شده است.
رئیس: بسیار خوب، ده دقیقه تنفس می دهیم.

سرتیب از موده: نیوان آب جلوی شماسن. میل بفرماید.

سرهنک شاهقلی: فریاز، بنده که نفسی ندارم. آقای رئیس تنفس دادند. اما به جان شما گلویم خشک شده است. [خنده حضار]

* * *

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس از سرهنک شاهقلی خواست بمسخنان خود ادامه دهد.

سرهنگ شاهقلی: در تعقیب مطالب معروضه مفتخرأ به عرض می‌رساند: دادرسان معظم ملاحظه فرمودند که اولاً در تمام ادوار مجلس شورای ملی که معمول بوده کمیسیون قوانین دادگستری اجازه اجرای لوایح فسانونی وزارت دادگستری را تصویب نموده و به صورت قوانین بموقع اجرا درآیند، قانون دادرسی ارتش در یکی از این ادوار جزء قوانین دادگستری تلقی شده است و اگر امروز ما استدلال کنیم که قانون دادرسی ارتش جزء قوانین دادگستری نیست مفهوم آن این است که کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی در سال ۱۳۱۸ که این قانون را تصویب نموده است خارج از حدود اختیار قانونی خود رفتار کرده است و در آن صورت دادرسی ارتش فاقد قانون خواهد بود. در حالیکه به موجب اصل ۸۷ [منتم قانون اساسی] باید دارای قانون باشد.

در اول این لایحه قانونی شخص تیسار آزموده ماده اول آن را که خود تهیه کرده بودند به لایحه مزبور که مورد استناد ماست اضافه کردند و البته اقدام ایشان در تهیه این لوایح با مراجعه به قوانین جاری در کشورهای جهان صورت گرفت. چون وزیر دادگستری در آن روز این طور استدلال کردند که وزارت دادگستری را قطعه قطعه کرده اند که قسمتی در وزارت جنگ و قسمتی از آن در وزارت دارایی است و منظور ایشان تمرکز اینها در وزارت دادگستری است.

این قانون دو مرتبه دیگر، یکی در سال ۱۳۱۹، ۱۵ اردیبهشت و دیگری ۱۵ دیماه تجدید و تعدیل شده است، یعنی اختیار دادند به کمیسیون دادگستری که از این قوانین وضع کند. بعد از سال ۱۳۲۷ موقمی که ۱۵ بهمن سوء قصد خائنانه‌ای نسبت به اعلیحضرت همایونی شد همه می‌دانیم که دولت در مجلس شورای ملی اقداماتی کرد و بعضی از احزاب و تشکیلات سیاسی را منحل اعلام داشتند و عده‌ای را به استناد ماده ۵ حکومت نظامی توقیف کردند. برای رسیدگی به جرایم این عده که در آن زمان دادستانی ارتش آن اتهامات را منطبق با ماده ۶۰ قانون مجازات می‌دانست این ماده چون در صلاحیت نظامی نبود نمی‌شد بدان رسیدگی کنیم. یک قانونی در این زمینه در دوم مرداد ۱۳۲۸ تنظیم شده که این هم در کمیسیون قوانین دادگستری است. حالا چنانچه لازم باشد و دستور فرماید خلاصه مذاکرات سال ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی آورده شود و با اجازه فرماید اگر لازم می‌دانند برای روز شنبه تهیه و به عرض دادگاه برسد.

از تاریخ تصویب این قانون رسیدگی به جرایم مذکوره [در قانون] مجازات مقدمین علیه مملکت و استقلال کشور مصوب ۲۷ خرداد ۱۳۱۰ در آن قسمت که مربوط به تشکیلات و مرام اشتراکی است در صلاحیت دادگاههای نظامی خواهد بود. حالا ما اشکال دیگری هم داشتیم که مربوط به مبلغین مرام اشتراکی بود. تیسار دادستان اطلاع دارند که این اشکال این بود که آراء مختلف که در دیوان کشور صادر شده بود تبلیغ این مرام را جزء صلاحیت دادگاههای نظامی نمی‌دانست. گویا در زمان وزارت جناب آقای هیئت بود که کمیسیون‌های عده‌ای تشکیل شد. بالاخره منجر به این گردید که در دیوان کشور از مجموع اعضای شعب مطابق مقررات جلسه‌ای تشکیل و رأی صادر شود. این قانون هم که صلاحیت رسیدگی به جرایم را در صلاحیت دادگاههای نظامی دانسته در همین کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده. اگر منکر شویم این قوانین جزو قوانین دادگستری نیست معهداً صلاحیت رسیدگی به این اتهامات را از خود سلب کرده‌ایم.

با این تفصیل بنده کاری به کلمات «دادگستری» ندارم. آنچه مشخص است این است که این قوانین به تصویب اعلیحضرت همایونی رسیده و همچنین در مجلس شورای ملی هم با استفاده از نام قانون دادگستری در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده است. حالا ما که نمی‌توانیم بگوییم جزو قوانین دادگستری نیست.

اما لایحه قانونی اختیارات. اولاً این لایحه قانونی از آن مواردی است که اصولاً قانون نسلفی می‌شود یعنی به تصویب اکثریت مجلس شورای ملی و سنا و توشیح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیده است. و در انتهای آن نوشته شده که این لوایح مادام که در مجلسین رد نشده قابل اجراست و این لوایح در موقع معینی به مجلس تقدیم شده. در ضمن در مجلات رسمی کشور که مجلس شورای ملی انتشار می‌دهد منتشر شده است.

حال احترام به این قانون که از تصویب اعلیحضرت همایونی گذشته بنا به استنباط بنده که اگر غلط نباشد جزو وظایف حتمی و قانونی تمام مقامات است. قانون است. به تصویب اعلیحضرت و همه رسیده است؛ قانون است و باید آن را احترام گزارد. یک قانونی است به امضای مجلسین رسیده و بعد از این امضا هیئت دولت هزار تصمیم گرفته است. اینجا بنده نمی‌خواهم بگویم مجلس حق داشته یا نداشته است و جای بحث آن اینجا نیست. مسئله دوم این است که کلیه قوانین دادگستری در آنجا = لایحه اختیارات قانونی] هم هست. این لوایح قانون دادرسی ارتش هم که بحث خواهد شد در ضمن این لوایح است، یعنی نوشته شده بنا به امضای اعلیحضرت همایونی مادام که از مجلسین رد نشود لازم الاجراست.

و اما لوایح دادرسی ارتش. موضوع لوایح دادرسی ارتش از دو نظر قابل بحث است و بین موکل محترم نیمسار ریاست سابق ستاد ارتش و جناب آقای دکتر مصدق ممکن است تفاوتی باشد و آن این است که این لایحه قانونی تفصیل تنظیمش را نیمسار دادستان محترم ارتش فرمودند. بنده ضمن تشکر از سرانجام ایشان که شهادت بسنده را طلبیدند تصدیق می‌کنم که در این کمیسیونها بنده حضور داشتم و بسنده هم ایشان را شاهد می‌گیرم که در همان کمیسیونها انصافاً نظر بدهند نظر بنده و ایشان و دکتر حبیب‌الله معظمی امکان داشت این بشود که لطمه‌ای به ارتش یا مقام سلطنت وارد شود. خیلی مهم است که وکیل یک منتهی شهادت دادستان را قبول کند. برای اینکه ایشان در یکی از دادگاهها که دادستان بودند و من هم وکیل مدافع بودم، در موردی صریحاً فرمودند که حق با مدافع است و بیاناتی کردند که بنده وکیل مدافع نکردم. من نظرم به رأی دادگاه نیست. منظور بنده مقام وجدانی این شخص است و همچنین به شهادت می‌طلبم آن جلسات را که همانطور که در این ایام مریض شدند در تماسی که با اشخاص عذبه پیدا می‌شد چه مقدار ایشان ناراحت می‌شدند و بالاخره متوسل به آقای نخست‌وزیر می‌شدیم.

در آن موقع کتاب اول این قانون تنظیم شد. موضوع مواد ۲۴۸ و ۲۷۰ مسائلی بود که برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض خواهد رسید. کتاب اول به امضای آن کمیسیون رسید و تقدیم شد. در کمیسیون بعدی هم مدتها وظیفه دفاع را عهده‌دار بودند. در یک چنین موقعی کتاب اول از جریان این کمیسیون خارج و با تصویب کمیسیونهای دادگستری و غیره به نحوی که این لایحه قانونی را تشکیل می‌دهد تصویب و منتشر شد بعد از آن با تصویب اعلیحضرت همایونی که ضمن فرمان عمومی درج شده و هنوز هم نسخ نشده آقای دکتر سجادی که سابقاً وزیر دادگستری بودند - و بنده شخصاً به مقام علمی ایشان و حسن شهر نشان ايمان و اطمینان دارم - برای ریاست و آقای حسن معاصر که در زمان اعلیحضرت فقید دادستان ارتش بودند برای دادستانی در این دادگاه عالی انتظامی ارتش انتخاب شدند. در این قانون ماده‌ای تصویب شد که اجازه دادند معاون دادستان ارتش و بعضی کارمندان دیگر از وزارت دادگستری بیایند تا خدای نخواسته در جریان قضایی اشکالی پیدا نشود.

ما در همه جا نباید از انصاف دور شویم و راه افراط برویم. درست است که در هر کاری تخصص لازم است. به همین جهت در زمان اعلیحضرت فقید برای همین راهنماییها بود که معاون دادستان ارتش و بعضی کارمندان قانوناً از وزارت دادگستری می‌آمدند. [ماده ۶ در همین باره قرائت شد.]

بنابر این دادرسی ارتش جدید مطابق این لایحه تأسیس شده، به استناد آن قوانین مصوبی که به توشیح اعلیحضرت همایونی رسیده بود و از کلبه قوانین دادگستری استفاده می‌شد. بعداً نواقص کار یعنی اشکالاتی که در طرح لوایح پیش می‌آید باید از طرف سازمان قضایی پیشنهاد بشود. لوایحی بعداً به تصویب رسید که موضوع آن ذکر خواهد شد و بنده معتقد و ایمان دارم که این لوایح دارای نواقصی است. همان طور که ایمان دارم و تبسار دادستان هم ایمان دارند این قانون هم دارای نواقصی است ولی تنها داشتن نواقص ما را مجاز در لغو قانون نمی‌کند ولی موظف به پیشنهاد آن می‌کند. حساب تبسار سرنیپ ریاحی بکلی جداست. ایشان هم وقتی ملاحظه کردند این قوانین نواقص دارد گزارش نمودند که این نواقص قدرت فرماندهی را برهم می‌زند و مقام بزرگ ارتشتاران را از قانونی که در آن مقام داشت تغییر می‌دهد.

بنده تاریخ آن گزارش را دقیقاً نمی‌دانم و جزو نواقص به عرض خواهد رسید که این قبیل مدارک به دادگاه بیاید. آنچه ایشان به خاطر دارند تاریخ این گزارش روز ۲۲ است، یعنی روز ۲۲ مرداد این گزارش داده شده است. تاریخ ۲۲ تاریخ امریه عزل است و نخست‌وزیر هم چنین امریه‌ای را در آن روز ندیده‌اند و آن گزارش باید بعداً بیاید، زیرا مطابق قانون تمام مدارکی که علیه و له متهم است باید بعداً بیاید و یقیناً دادستان ارتش از وجود این گزارش اطلاع نداشتند و الا نمی‌شد گفت در چنین ایامی از یک طرف متهم را به نام برهم زدن ارتش معرفی کنیم و از طرفی چنین مدارکی وجود داشته باشد.

و اما در مورد اختیارات بزرگ ارتشتاران فرمانده و دادگاه عالی نظامی که باید گفته شود در این قانون حاضر دو اختیار مهم به مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده اعطا شده: اول امر تعقیب، یعنی اگر امر تعقیب متهم صادر نشود ولو اینکه مجرم واقعی باشد، هر تحقیقی از درجه اعتبار ساقط است. تبسار محترم مستحضرنند که بنده و ایشان در این مورد هیچ اختلاف نظری نداشتیم زیرا تفاوتی که بین منظمی یا غیر نظامی هست این است که یک متهم نظامی ممکن است مأموریت فوق‌العاده‌ای مانند خدمت و فرماندهی زمان جنگ دارا باشد و در همان موقع به عنوان ایراد ضرب تحت تعقیب درآید و تمام عملیات جنگی به واسطه نبودن آن فرمانده متوقف گردد. دوم اینکه فرماندهی که برای یک منطقه معین می‌شود، جان و مال و اختیار تمام آن منطقه از لحاظ مردم و خدمت در مسئولیت اوست. این است که اگر تعقیب جزایی او لازم شود اطلاقاً باید فرمانده بالاتری که مسئولیت این اداره را دارد مستحضر و به جای او شخصی بگذارند.

بنده و دادستان محترم بین این دو نظر را داشتیم و آن این بود که بین جرایم نظامی و جرم عمومی تفاوتی گذاشته شود. می‌گفتم اگر هر اتهام نظامی مطابق جرایم عمومی مردم عادی مدنها در دادگاههای مختلف قضایی معطل شود، آن نتیجه و اثر را ندارد. باید حد معتدلی را در این بین انتخاب کنیم. ولی در کمیسیونهای بعدی نه ایشان عضویت داشتند و نه بنده، زیرا سازمان قضایی معین بود و مسئول. پس، موضوع با این اختلافات فعلاً به صورت قانونی موجود است. اتفاقی که بعداً افتاده (زیرا بکلی جدید است) این است که در وزارت دادگستری برای قاضی دو نوع جرم تصور شده: یکی همان جرایمی که در قوانین عمومی موجود است و مانند تمام مردم به محاکم عمومی می‌رود، دیگری تخلف قاضی است. تخلف غیر از جرم است. این تخلف قضایی در دادگاه انتظامی دیوان کشور رسیدگی می‌شود. در دادرسی ارتش چنین دادگاهی نبود: در عوض استقلال شغل قضات هم نبود. یعنی یک قاضی مانند تمام افسران ارتش نقل و انتقال پیدا می‌کرد. در وزارت دادگستری انتقال مقدر نبود چون استقلال قضات در قانون اساسی وجود دارد. در دادرسی ارتش هم ایشان و بنده هر دو در یک حد معتدل موافق بودیم. چون در ارتش از لحاظ لزوم نقل و انتقال

نظامی برای امور مختلف مشکل است و چون در قانون سابق استقلال قضات موجود نبود نخلف قضات را دادگاه عالی انتظامی رسیدگی نمی‌کرد.

در همان کمیسیونی که افتخار عضویت آن را داشتیم به‌خاطر دارم نیمسار آزموده سرکار سرگرد منطقی را مأمور کردند که مقررات سازمان قضایی دادگستری را تهیه کند.

در همان موقع حدود مختلف و سازمان معینی برای چنین دادگاهی در نظر گرفته شده بود حتی در نظر بود که رئیس چنین دادگاهی غیر از رئیس دادرسی ارتش باشد تا بتواند نواقص مرنوسین را با آزادی اراده رسیدگی کند و آنها نگویند که شما هم رئیس ما هستید و هم اگر از شما شکایتی داریم به‌خود شما مراجعه کنیم. ولی در لایحه تنظیمی که بعد از طرف سازمان قضایی دادگاه انتظامی را پیش‌بینی کردند، سمت سازمان قضایی را هم به‌عهده آن مقام گذاشتند. همچنین در حال حاضر به‌موجب همین لوایح، افسران قضایی ارتش حقوقشان با حقوق صاحب‌منصبان قضایی وزارت دادگستری مساوی است و نسبت به‌سایر افسران ارتش بیشتر حقوق می‌گیرند. در زمان اعلیحضرت فقید هم برای افسران قضایی تفاویزی به‌نام مدد معاش قضایی تصویب شده بود، همچنانکه حقوق کارمندان قضایی با سایر مستخدمین تفاوت کرد.

امروز تصویب‌نامه‌ای که از هیئت وزیران صادر گردیده این‌طور ابلاغ شده که آنچه که مربوط به‌استخدام است از این لوایح درباره‌ی وزارت جنگ قبول شود و بقیه رد شود، یعنی اجرا نگردد. این تصویب‌نامه هیئت وزیران فعلی برای وزارت دفاع ملی است. حالا چند مورد پیش می‌آید:

اول، آیا تصویب‌نامه یک لایحه قانونی را رد می‌کند یا خیر؟ تا به‌حال معمول نبوده است که با تصویب‌نامه دولت یک لایحه قانونی را که در انتهای آن نوشته شده به‌موجب لایحه اختیارات تصویب می‌گردد و آن لایحه هم به‌امضای اعلیحضرت همایونی رسیده و قید شده که مادام که از مجلس شورای ملی رد نشده لازم‌الاجراست رد کند.

اشکال دوم این است که موارد استخدامی کدام هستند. مثلاً مصونیت قضات دادگاههای نظامی یعنی عدم تغییر آنها مربوط به‌استخدام است یا مربوط نیست؟ در قانون استخدام آیا حقوق مستخدم (نه حقوق مالی یعنی حسن شخصی) ملحوظ می‌شود یا نه؟ ثانیاً در قانون استخدام تخلفات مستخدم مانند قوانین استخدام کشوری و قضایی و غیره ذکر می‌شود یا نه؟ ثالثاً انتقال یک عده از قضات دادگستری به‌وزارت جنگ برای دادگاه عالی انتظامی و ریاست سایر دادگاهها جزء موارد استخدام محسوب می‌گردد یا نه؟ اگر این موارد را جزء استخدام ندانیم فعلاً در سازمان وزارت دفاع ملی دادگاه عالی انتظامی تحت ریاست جناب آقای دکتر سجادی و دادستانی جناب آقای معاصر و کارمندی تیمسار سرلشکر محمدعلی علوی مقدم و سرتیپ وفا و تیمسار سرتیپ صارم و آقای بشیر فرهمند موجود است و اگر بدانیم این امکان پیش می‌آید که سایر قضات که در رأس دادگاهها بودند چه صورتی خواهند داشت؟ همچنین این اشکال باقی است که آیا مفهوم از کلمه «استخدام» فقط باید این را بدانیم که می‌شود حقوق قضایی پرداخت با خیر، زیرا پرداخت حقوق قضایی گذشته از استخدام ممکن است در قوانین بودجه هم که به‌تصویب رسیده مورد استفاده واقع شده. روی این اشکالات قانونی است که در نهایت ایمان و عقیده برای اجرای اصول قانونی سلب مسؤلیت وجدانی از خود و دادرسان معظم به‌عرض مبارکشان می‌رساند.

دادرسان معظم توجه فرمایند بنای هر تشکیلاتی در عالم و مخصوصاً در نظام بر روی صداقت و صراحت است. هر عضو مادی حقیقت مفهوم خود را به‌محضر مافوق خود گزارش می‌دهد زیرا اگر قدرت نداشته باشد که حقیقت واقع را صریحاً به‌عرض برساند افراد و افسران مادیون چشم فرمانده هستند و فرمانده حقایق را نمی‌بیند.

بنده آنچه می بینم به عرض می رسانم. ولی مسخض دادگاه دارای اختیارات وسیع است. پس در استماع این عرایض هر رأیی که خود مقتضی می داند صادر خواهند فرمود ولی اگر این افسر (یعنی بنده) حقایق را آنچه را که می بینم و استنباط می کنم عیناً به عرض مبارک نرسانم به عقیده خودم وظیفه خود را کامل انجام نداده ام. دادرسان کم و بیش استحضار دارند که تا امروز در هر موقعی ضمن انجام وظیفه آن چه اطلاع از نظر قضایی داشتیم در هر مقام و دادگاهی صادقانه به عرض مبارک رساندم.

بنده ابمان دارم بر اینکه دادرسان هیچ گونه نظری در اجرای قانون جز اجرای منویات خاطر مبارک ملو گانه که فرموده اند و ریاست دادگاه ابلاغ کرده اند تا حقیقت رسیدگی و کشف شود ندارند. همان طور که جناب آقای دکتر مصدق فرمودند موضوع تیمسار ریاحی از ایشان بکلی جداست. ولی چون در پرونده حاضر این دو نفر ذکر شده اند و در نحوه صدور تصویب نامه و تصویب لوایح و تمام حوادثی که رخ داده این مشکلات موجود است. ناچار است که این مراتب قانونی را به عرض رسانده و تا این دقیقه مزاحم شوم. با عرض این مراتب بنده دیگر عرضی نخواهم داشت ولیکن اگر تیمسار دادستان جوابهایی عنایت فرمایند و جوابهای سابق را که در مقابل بیانات جناب آقای دکتر مصدق بیان فرمودند کافی نداند باز ناچار است اگر لازم شد مطالبی به عرضتان برسانم. بقیه مطالب در صورتی که اجازه فرمایند و همکاران محترم عرضی داشته باشند به عرضتان می رسانند.

در این موقع رئیس دادگاه ۱۰ دقیقه تنفس اعلام کرد.

ساعت هشت بعد از ظهر مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: سرکار سرهنگ آزمین.

سرهنگ آزمین: با نهایت احترام به عرض ریاست محترم دادگاه می رسانم: غرض از تعداد چند نفر وکیل مدافع در یک محکمه برای این است که با در موضوعات مختلف با برای تکمیل گفتار یکدیگر بیاناتی ایراد کنند و الا تکرار مطلب نه تنها اثر مفیدی ندارد بلکه باعث خستگی شنوندگان هم می شود. همکار محترم من سرهنگ شاهقلی از نظر اصول، بیانات قطعی و غیر قابل انکاری به عرض رساندند که تقریباً باید گفته شود حق سخن را ادا کرد. و چون مسئله صلاحیت از مطالب اصولی است و هر وکلی چنین استنباط می کند، با توضیحات بیشتر و یا کمتر، حق این بود بعد از اینکه ایشان بیاناتی به عرض رسانیدند هیئت محترم دادگاه جلسه رسیدگی را تعطیل کنند. دادستان مسخض چه در جلسات عدیده دادگاه و چه در دادرسی ارتش وعده فرمودند «اگر یک تذکر اصولی داده شود در پشت میز دادستانی تصدیق خواهم کرد که این تذکر اصولی صحیح است و قضیه حل می شود». معتقد بودم سرهنگ شاهقلی با تذکرانی که دادند قضیه حل شده باشد. و من هم که به سهم خود حالا به عرض می رسانم.

برای این کار مقدمه ای لازم است که به تدریج به آن می رسمیم. آیین دادرسی در دادگاه جنایی و دادگستری این است که وقتی پرونده بمحکمه جنایی رسید طبق ماده ۲ قانون جنایی که می نویسد: «در ظرف مهلت مقرر وکیل مدافع اعتراضات خود را می نویسد و به محکمه تقدیم می کند». محکمه در جلسه مقدماتی به این اعتراضات رسیدگی می کند. اگر موارد اعتراض را از نظر صلاحیت و مرور زمان وارد دانست قرار مقتضی صادر می کند و در غیر این صورت روز تشکیل محکمه را اعلام می کند. ولی در آیین دادرسی ارتش این روش معمول نیست. وکیل پرونده را می خواند؛ جلسه دادگاه تشکیل می شود؛ از طرف ریاست دادگاه مطابق ماده ۱۹۵ قانون دادرسی ارتش تذکر داده می شود که راجع

به عدم صلاحیت اگر اظهاری دارید بیان کنید؛ وکیل مدافع به تبعیت از موازین قانون وظیفه خود را انجام می‌دهد. چرا در ماده ۱۹۵ نوشته‌اند: عدم صلاحیت، مرور زمان و نقص تحقیقات؛ اینها هر کدام یک مبحث جداگانه هستند.

علاوه بر این در دادگاههای نظامی دو موضوع مورد توجه است که مقدم بر این سه چیز فرار دارد: یکی ماده ۱۲۸ در مورد متهمین که درجه آنها از سرهنگ به بالاست، دیگری رد قضات، بنده در این پرونده دستور تحقیقی که این تشریفات انجام شده باشد ندادم. از منشی دادگاه پرسیدم. گفت در پرونده چنین چیزی نیست. بنده بعدتر دادستانی مراجعه نکردم درحالیکه اگر این عمل در پرونده منعکس نشود به طوری که در ماده ۱۳۸ نوشته شده: «هر دادرسی غیر از این ترتیب باشد از درجه اعتبار ساقط است»، نه ارتباط به عدم صلاحیت ذاتی دادگاه دارد و نه ارتباط به مرور زمان و نه ارتباط با نقص تحقیقات. چنین پرونده‌ای اگر رسید، دادگاه محترم در جلسه مقدماتی از دادستان باید بخواهد که چون با پرونده دستور تعقیب همراه آن نیست رسیدگی از درجه اعتبار ساقط است. و بنابراین تا حال حاضر که پرونده به این صورت در آمده است از نظر استنباط قضایی از درجه اعتبار ساقط است.

مسئله دیگر گفتم در ماده ۱۹۵ که در مورد عدم صلاحیت است. اما این عدم صلاحیت کدام عدم صلاحیت است؟ وقتی جرمی در موارد جرایم عمومی باشد دادگاه نگاه می‌کند و وقتی می‌بیند این جرم از موارد جرایم عمومی است فوراً قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند. اما عدم صلاحیت ذاتی قضات این طور نیست. مثلاً همکار محترم من گفتند که چهار نفر از قضات محترم و دادستان محترم ارتش که به جای دادستان دادگاه جلوس کرده‌اند صلاحیت شخصی ندارند. در اینجا قانون هیچ ابهامی باقی نگذاشته است و دادرسان نباید به این پرونده رسیدگی کنند، زیرا ماده ۲۰۵ ناظر بر این موضوع است که می‌گوید:

ماده ۲۰۵ - دادرسهای دادگاهها در موارد رد (رجوع به مواد ۳۶ و ۳۷ این قانون) باید از دخالت در دادرسی خودداری نمایند و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل رد به جای آنها دادرسهای دیگر انتخاب شوند.

بنده شخصاً به شرافتمندی ریاست دادگاه و دادرسان محترم اطمینان کامل دارم. ولی شما دادرسان محترم با این اعتراضی که شد از حالا به بعد حق رسیدگی به این پرونده را ندارید. پس به ترتیبی که ملاحظه فرمودید حالا ریاست دادگاه باید زنگ بزنند و بگویند دیگر شما حرف نزنید و جلسه را ختم نمایند. حالا اگر میل دارند حرف بزنم ماده ۱۲۵ را می‌خوانم.

ماده ۱۲۵ - در صورت نبودن ضابطین نظامی در محل وقوع بزه. تحقیقات مقدماتی جنحه و جنابانی که در صلاحیت دادگاه نظامی است بوسیله ضابطین دادگستری به عمل می‌آید.

همکار محترم من گفتند این جرم سیاسی است و دادستان گفتند تعریف جرم سیاسی نشده است. در جلسه دیروز آقای مصدق گفتند در سال ۱۹۲۵ در کپنهاگ پایتخت دانمارک تفسیر شده است که اقدام علیه رژیم یک کشوری جرم سیاسی است. بعداً هم سیره کار نشان می‌دهد زیرا جرم متعارف این است که کسی برود عمل خلافی را انجام دهد و زبانی به دیگری وارد سازد. این عمل مربوط به یک فرد مخصوصی است ولی وقتی راجع به امور کشور باشد، همان طوری که معنای لغوی سیاست اعم است از جرایم سیاسی است. و نمونه در قانون خسودمان نیز هست و آن قوانینی است که کم و بیش از این مطلب اسم برده، مثل قانون متهمین آذربایجان که در سال ۱۳۲۴ وضع شده است یا

مثل قانون انتخابات.

دادستان محترم ادعا کردند که اتهام ایشان اقدام علیه اساس حکومت است و حالا اگر نفی هم وجود داشته باشد دیگر نزدیدی برای ما باقی نخواهد ماند که اگر ما نخواهیم جرم سیاسی را در دیوان حرب عادی یا دادگاه نظامی عادی رسیدگی بکنیم این عمل صحیح نیست. در ماده ۷۹ متمم قانون اساسی نوشته شده است جرایم سیاسی بسا حضور هیئت منصفه رسیدگی خواهد شد. این دادگاه صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد. پس وقتی دادگاهی صلاحیت رسیدگی به اتهامی را نداشته باشد دیگر ضرورت ندارد راجع به مرور زمان و نفی تحقیقات مطالبی گفته شود و به عریض خود خانمه می‌دهم. در صورت لزوم و ایراد بیاناتی از طرف دادستان مجدداً اظهاراتی خواهد شد.

رئیس: نیمسار در یادار نصیر زند (وکیل مدافع نیمسار ریاحی)، بفرمایید.

نیمسار در یادار نصیر زند: محترماً به عرض می‌رساند: بنده تصور می‌کنم که دیگر ذهن و هوش آقایان دادرسان گنجایش قبول استدلال دیگری را نداشته باشد. تکرار استدلال هم می‌توان گفت که استدلال را متزلزل می‌کند. مطلب ناگفتنی باقی نمانده فقط یک چیز باقی است و آن قضاوت عادلانه نیمساران است که نشان بدهد مشخص صحیح از ناصحیح و درست از نادرست هستید.

شما خود بهتر می‌دانید که سرنوشت یک متهمی به دست شماست و بنابراین جای آن را دارد که خارج از حدود تمام عوارض و آثار خارجی به آنچه وکلای مدافع گفتند و استدلال کردند توجه فرمایید و رأی بدهید که خدا پسندد و برای مبین ما افتخار باشد.

برای همین است که دیگر بنده وارد استدلال سلب صلاحیت نمی‌شوم و به خود شما واگذار می‌کنم. در حقیقت آن خشت بود که بسرتوان زد لاف از سخن چو در توان زد همه درها گفته شد و سفته شد. شما باید حالا نشان دهید که عادلید و قاضی. دیگر عرضی ندارم. رئیس: چون نیمسار سرلشکر میرجلالی وکیل مدافع دیگر نیمسار ریاحی شریف ندارند جلسه را خانمه می‌دهم تا اگر ایشان هم توضیحاتی دارند در جلسه روز شنبه بدهند.

جلسه ساعت ۸/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

حواشی

۱) سرتیب آزموده زندان مصدق و غذای معمولی را چنان جلوه می‌داد که گویا دکتر مصدق حسرت چنین مکان یا غذایی را داشته است؛ زیرا تمام اظهارات سرتیب آزموده را چندبار در رود با بونی و کرنا از رادیو به گوشها فرو می‌کردند. از فرار، عبدالرضا پهلوی در مهمانخانه واسر سرکوفتها را از رادیو می‌شنود. ما نهایت عصبانیت بیج رادیو را می‌بیند و می‌گوید: «نخست‌وزیر پیری را گرفته‌اید، زندانی کرده‌اید، محاکمه می‌کنید. سرکوفت اطاق و جوجه مایه تنگ است. یکی از مستخدمین یا مستعین به‌شاه خبر داده بود که این خود مایه بازخواست گردید.

۲) عنوان نیز در اصل چنین است:

Etude de droit civil au sujet de la responsabilité de l'Etat pour les actes illicites de ses fonctionnaires, et de droit pénal sur le principe de la non extradition pour délits politiques.

(بررسی در زمینه حقوق مدنی در باب مسئولیت دولت برای اعمال غیر قانونی کارمندان و بررسی در زمینه حقوق جزائی در باب اصل عدم استرداد در مورد جرایم سیاسی.)

دکتر مصدق خود عنوان این رساله را «فارسی چنین نوشته است» در خصوص مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و فاعلهٔ عدم تسلیم مفسرین سیاسی است.

(۳) باغ بزرگ جنوبی منزل ۱۰۹ که قبلاً در اجارهٔ ادارهٔ امریکایی اصل چهار بود در زمان واقعهٔ مورد بحث نخلیه شده بود.

(۴) منظور دکتر غلامحسین مصدق (خانهٔ پایین) و مهندس احمد مصدق (خانهٔ بالا) است.

(۵) روز ۲ آبان ۱۳۳۱ در جریان مراسم رژه و جشن ورزشی به مناسبت تولد شاه در ورزشگاه امجدیه، دسته‌های بیپ نظهرانی کرده بودند.

جلسه ششم

ساعت ۹/۲۵ صبح روز شنبه ۲۳ آبان ۱۳۳۲ ششمین جلسه دادرسی دکتر مصدق و سر تیپ ریاحی به ریاست سر لشکر مقبلی و عضویت سر تیپ افشارپور، سر تیپ خزاعی، سر تیپ شیروانی و سر تیپ تیمور بختیار و بهادستانی سر تیپ آزموده رسمیت یافت.

پس از آنکه صورت جلسه توسط منشی دادگاه فرانت شد، رئیس دادگاه از سر لشکر میرجلالی و کیل مدافع آقای سر تیپ ریاحی خواست اگر ایشان هم بیاناتی در رد صلاحیت دادگاه یا نقص پرونده و مرور زمان دارند اظهار دارند. سر لشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، آنچه تا به امروز آقای دکتر مصدق ضمن بیانات خود در رد صلاحیت دادگاه با کمال شهامت و مردانگی به نفع موکل اینجانب به عرض دادگاه رسانده، مرا مطمئن ساخته که بیانات ایشان کوچکترین تردیدی در بیگناهی سر تیپ ریاحی باقی نگذاشته است. بقین دارم دادستان محترم از این اقرار و اعتراف صریح آقای دکتر مصدق راجع به بیگناهی موکل بنده تیمسار ریاحی باطناً خوشحال و هیئت محترم دادگاه با کمال شهامت عدم صلاحیت خود را صادر خواهند فرمود.

با عرض این مقدمه جای تردید نیست که موکل من و بنده اشیانی داریم به اینکه دادگاه عدم صلاحیت خود را صادر کند تا بتوانیم در این زمینه نتیجه مطلوب حاصل نموده و آقای سر تیپ ریاحی منزّه و مبرا از این دادگاه خارج شود. ولی از آنجایی که مصالح ارتش مافوق مصالح فردی و خصوصی است و موفقیت ارتش بالاتر از حفظ حیثیت اشخاص می باشد، هرگز راضی نیستیم که این دادگاه برخلاف موازین قانونی خود را صالح تشخیص داده و حکم برانت موکل من را صادر نماید. بلکه برای من بسیار گوارا تر و مناسبتر است دادگاه که از افسرانی شریف و با ايمان و با علاقه به مقررات ارتش تشکیل گردیده و مورد نظر و دقت علمای حقوق و ناظرین نکته سنج داخلی و خارجی می باشند، مقام ممتاز ارتش و ارتشها را در نظر گرفته و با توجه به ایرادات و اعتراضاتی که در این چند روزه چه از طرف آقای دکتر مصدق و چه از طرف وکلای مدافع تیمسار ریاحی به عرض دادگاه رسیده است رأی عدم صلاحیت خود را صادر فرمایند و بگذارند موضوع اتهام موکل من در یک دادگاه صلاحیت دار مورد رسیدگی قرار گیرد؛ و در عوض دنیایی در مقابل اصالت نظر و نکته سنجی شما قضات محترم سر تعظیم فرود آورده و نام ارتش و عدالت خواهی آقایان مورد تحسین دشمن و دوست فرار گیرد.

آقایان هیئت محترم دادگاه، موارد عدم صلاحیت دادگاه مفصلاً در این چند جلسه به عرض رسیده و در اطراف هر یک از موارد توضیحات بسیار برای روشن شدن ذهن آقایان داده شده و هر یک از موارد با قوانین کشور تطبیق گردیده و ذهن دادگاه روشن شده و احتیاجی نیست مجدداً بیان شود. فقط به طور فهرست موارد عدم صلاحیت را به عرض می رساند:

- ۱) اتهامات منتسبه سیاسی است و باید در دادگاه مربوطه با حضور هیئت منصفه رسیدگی گردد.
- ۲) چون متهم درجه ۱ نخست‌وزیر و وزیر دفاع می‌باشد، محکمه نظامی صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد. همچنین این محکمه برای رسیدگی به پرونده آقای سرنیپ ریاحی که در معیت ایشان است صالح نیست.
- ۳) قوانینی که آقای دکتر مصدق برای دادرسی ارتش وضع نموده‌اند به قوت خود باقی است و محکمه بایستی طبق آن قانون تشکیل شود.
- ۴) چون آقایان قضات به استثنای رئیس محترم دادگاه همه مرنوس موکل بنده بوده‌اند، حق رسیدگی به اتهام ایشان را ندارند.

۵) عدم انطباق ماده استنادی دادستان محترم با اتهامات موکل من. ضمناً یادآور می‌شود که هیئت محترم دادگاه در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفته و تصمیمات آنها مورد علاقه همه می‌باشد. مشاهده می‌فرمایید که مخبرین خارجی که از همه نقاط عالم به کشور ما روی آورده‌اند، همه با کمان بی‌صبری منتظر رأی‌متمین دادگاه هستند و انتظار دارند تا رأی درازوی عدالت گذارده و به گوش جهانیان برسانند. چاه است و راه و دیده بسینا و آفتاب تا مدعی نگاه کند زیر پهای خویش در خانه مناسب می‌داند که ماده ۲۰۵ قانون دادرسی و کفر ارتش را در حضور دادگاه یادآور شده و توجه آقایان قضات را به این ماده جلب نماید که آن را عیناً قرائت می‌کنم:

ماده ۲۰۵ — دادرسی‌های دادگاه در موارد رد (رجوع به مواد ۳۶ و ۳۷ قانون حاضر) نباید از دخالت در دادرسی خودداری نموده و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل رد به جای آنها دادرسی‌های دیگر انتخاب شوند.

رئیس: تبسار دادستان، چنانچه بیاناتی در رد اظهارات آقایان وکلای مدافع دارید بیان فرمایید. سرتیب از موده: محترماً به عرض می‌رساند: حتماً بحث در ایراد صلاحیت و مرور زمان و نقص پرونده نباید تا این اندازه وقت دادگاه را گرفته باشد. ولی چون وکلای محترم مدافع تبسار ریاحی یک سلسله بیاناتی ایراد فرمودند که تبسار ریاست محترم دادگاه را وادار کرد که امر فرمابند بیاناتی ایراد کرده، در امتثال او امر تبسار تا آنجا که مطلب روشن شود و به این بحث خانمه داده شود بسیار صریح و روشن توضیحانی عرض می‌شود. برای اینکه وارد مطلب شوم قبلاً مقدمه‌ای عرض می‌کنم. مقدمه این است که حق بازپرسی، دادستانی و وکالت تدافعی امروز با ازمنه قدیم فرقی زیادی پیدا کرده. در قدیم بازپرس یعنی آدمی که هر کس را دستش می‌دادند زود در دهن او می‌رفت و لو با زجر و عذاب هم باشد از متهم اقرار بگیرد، اعم از آنکه آن متهم بیگناه باشد یا نباشد. دادستان و او می‌گفتند «مدعی العموم»، یعنی آدمی که هر کس از چنگ بازپرسی در آمد او هم باید پروپای هر کس را به دست او می‌دادند بگیرد.

وکیل مدافع هم یعنی چنان عنصری که مانند مدعی العمومی که پروپای متهم را می‌گرفت، او هم پروپای او را بگیرد و با مدعی العموم دست به یکی شود. در این صورت معلوم است حال آن متهم چگونه می‌بود. اما این فن، مثلاً مثل علم طب و سایر علوم و فنون امروز تغییر کرده. امروز بازپرس یعنی یک آدمی که با نهایت بیطرفی وظیفه خودش را انجام دهد. دادستان دیگر امروز مدعی العموم نیست. یعنی کسی که همیشه باید صدای وجدان را مد نظر داشته باشد و صیانت حقوقی جامعه را بکند که این نفع را داشته باشد که متهم یک فردی از جامعه است و دادستان واقعی کسی

است که حتی منعم خود را در پناه او بدانند. بموازات این مأمورین تحقیق، و کیل مدافع هم امروزه نباید آدمی باشد که سعی کند با بیاناتی خدای نخواستہ سفسطه‌آمیز ذهن دادگاه را منحرف سازد. امروزه در یک دادگاه باید و کیل مدافع و دادستان هر دو دادگاه را به نقطه‌ای که اسم آن جا عدالت است سوق دهند. هر دو باید سببشان این باشد.

با این مقدمه، اکنون اینجانب وارد اصل موضوع می‌شوم. برای اینکه نظمی در عرایض اینجانب باشد، به ترتیب اول پاسخ بیانات تیمسار سرلشکر میرجلالی را می‌دهم. سپس به فرمایشات تیمسار سرنیپ معین‌پور، تیمسار نصیر زند، آقایان سرهنگ آرمین و بالاخره سرهنگ شاهقلی پاسخ می‌دهم.

یک - پاسخ به فرمایشات تیمسار سرلشکر میرجلالی: تیمسار مقدمه نسبتاً مبسوطی فرمودند که موکل ایشان بیگناه هستند. چه بسا این طور باشد؛ منتهی یک اشتباه کردند و آن این است که هنوز این دادگاه داخل ماهیت پرونده نشده. فعلاً صحبتی از بیگناهی و باگناهی نیست. صحبت از این است که چند جلسه است ریاست دادگاه به ما تکلیف می‌فرمایند راجع به صلاحیت صحبت شود. و کلای مدافع می‌روند روی بیگناهی و باگناهی و سراهم در محظور می‌اندازند؛ و آن این است که اگر جواب ندهم شاید نکاتی مبهم بماند، و اگر جواب بدهم وقت دادگاه گرفته می‌شود. ضرر آن هم این است که موکل ایشان در بلا تکلیفی می‌ماند.

در یک دادگاه نظامی باید هر چه زودتر تکلیف بیگناه و باگناه را معین کرد. این سرلوحه دادگاه نظامی است، یعنی رعایت اصل سرعت. و تاکنون در این دادگاه رعایت نشده، و کلای محترم مدافع به ایشان ظلم کرده‌اند. تیمسار سرلشکر میرجلالی در مقدمه بیاناتشان دو سه جمله ضد و نقیض فرمودند. فرمودند: «میل قلبی من و موکل در صالح بودن دادگاه است.» دنباله این بیان «ولی» گذاردند که تمام عیبها از این «ولی» و «اما» برخاسته است. و فرمودند موکل ایشان را ببرند به یک دادگاهی که به جرایم سیاسی رسیدگی می‌کند.

خوب، اگر تیمسار واقعاً میل قلبی ایشان این است، لابد میل قلبی روی ایمان بدست می‌آید که این دادگاه صالح است و دیگر چرا ما را سر در گم می‌کنند؟ اگر به طور قطع دادگاه را صالح نمی‌دانید، دیگر میل قلبی از چه فرار است؟ بهتر حال تیمسار سرلشکر میرجلالی پس از بیان مقدمه، دلائل عدم صلاحیت را فهرست وار بیان فرمودند. همه کارهای ما از این قبیل است. با یک موضوعی را به اندازه‌ای کش می‌دهیم که به قول تیمسار نصیر زند دیگر مغزی باقی نمی‌ماند که چیزی درک کند؛ با آن قدر کوتاه و فهرست وار می‌گوییم که آن هم آن عیب را پیدا می‌کند که شخص از فهرست چیزی نمی‌فهمد.

خارج از این عیب و نقص، اولاً فرمودند اتهام منتسبه سیاسی است. بنده در پاسخی که به فرمایشات سرکار سرهنگ شاهقلی و سرهنگ آرمین می‌دهم، این را تشریح خواهم کرد. ولی تنها عرض می‌کنم که در مسوق ایراد صلاحیت از طرف وکیل مدافع و با من باب مثال پرونده اگر به دیوان کشور برود و ببیند دادگاهی که رسیدگی کرده صالح بوده، ملاک و مبنای کیفرخواست دادستان را فرار می‌دهند؛ یعنی ملاحظه می‌کند که مدعی چه ادعا کرد. آن وقت می‌گویند این ادعای مدعی جایز نبود، و در آن دادگاهی که رأی داد مورد رسیدگی قرار گیرد.

دایماً می‌گویند اتهام سیاسی است. ولی نمی‌فرمایند جرم چیست. درست یا نادرست؟ صحیح یا غلط؟ مدعی می‌گوید عملی را که به ترتیب ریاحی نسبت می‌دهم جرم است. می‌گوید عمل ترتیب ریاحی که جرم است منطبق است با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش. این اصل است و از شاگردان دبیرستانها هم که پرسند می‌دانند که مواد کیفری قانون دادرسی و کیفر ارتش جرم سیاسی نیست. اطفال دبستان هم می‌دانند که در یک دادگاه نظامی دنبال زیر وزیر، صفت تفضیلی و عالی، اسم فاعل و مفعول نمی‌روند. می‌دانند که وقتی طرف ادعا افسر است، افسر با جرم

سیاسی اساساً آب و آتش است. اصل این است که افراد ارتش از دخالت در امور سیاسی ممنوع هستند. حالا ممنوع هم نباشند مثل اینکه زمانی باب شده بود که منعی ندارد، دادستان می گوید باز هم می گویم درست یا نادرست - افسری عملی کرده و می گوید: «عملش را منطبق با یک ماده از قانون ارتش می دانم.» بیاید رسیدگی کنید اگر با گناه است مجازات شود؛ اگر بیگناه است آزاد شود.

دادستان ارتش نه تنها دربارهٔ نیمسار ریاحی اتهام را سیاسی نمی داند، یعنی اساساً قابل بحث نمی داند، بلکه معتقد است که بسیار بجاست و کلای محترم مدافع ایشان دربارهٔ افسری که رئیس وقت ستاد ارتش بوده یک قوزی بالای فوز نکنند و بگویند اتهام سیاسی هم دارد، همان طوری که نیمسار میرجلالی فرمودند. بهتر این است که همین جا رسیدگی شود.

قانون این است، مصلحت هم که ببینیم این است که چون زبان بکدیگر را می فهمیم، اینجا رسیدگی شود بهتر است.

دومین دلیل ایشان این بود که متهم درجهٔ ۱ نخست وزیر و وزیر دفاع ملی است. حقیقتاً چشم دادستان ارتش روشن که یک نیمساری هم، یک کسی را امروز نخست وزیر و وزیر دفاع می دانند که دادستان می گوید مدت زمانی است باغی شده و به همین مناسبت هم او را روی جای جانیان و باغیان نشانیده است. بنده از نیمسار میرجلالی تقاضا دارم از موکل خودشان دفاع کنند. آنچه سابقه موجود است، نیمسار سرتیپ ریاحی پنج وکیل مدافع دارند که وکیل مدافع منحصر نیمسار ریاحی هستند و لا غیر.

سومین موضوعی که بیان فرمودند این بود: قوانینی که دکتر مصدق وضع نموده به قوت خود باقی است و باید دادگاه طبق آن قوانین تشکیل شود. اگر این دادگاه را صالح نمی دانند، اگر جرم سرتیپ ریاحی سیاسی است، پس به تشکیلات دادگاه چه کار دارند؟ وکیل مدافعی که عنوان می نماید دادگاه صالح نیست، دیگر جای ندارد که بگوید طبق قانون دادگاه نظامی تشکیلات دادگاه از چه فرار باشد. این ابراد هم وارد نیست.

چهارمین دلیلی که بیان فرمودند این بود که چون دادرسان دادگاه و دادستان ارتش به استثنای ریاست دادگاه مرتوس موکل ایشان بوده اند، به استناد بند ۶ مادهٔ ۳۷ قانون دادرسی ارتش حق انجام وظیفه ندارند. این عنوان را شاید سرکار سرهنگ آزمین نیز فرمودند. ولی دادستان ارتش تعجب می کند که نیمسار میرجلالی که عمری راست فرماندهی و ریاست داشته اند، یکی از امرای کاردان و لایق ارتش هستند، همهٔ مدارج نظامی و شغلی را طی فرموده اند، چگونه اشتباه می فرمایند و می فرمایند رئیس ستاد ارتش رئیس افسران قاضی این دادگاه و دادستان ارتش بوده اند؟ اینجانب چون دادرسان دادگاه همه نیمسار و از طبقهٔ امرای ارتش هستند، خیلی زیاد حاجت به توضیح نمی دانم که ریاست ستاد ارتش چه وظیفه ای دارد و روابط او با واحدهای ارتش چیست.

عرض می کنم همان طوری که سرهنگ شاهقلی فرمودند، مادر ارتش دستور و فرمان و مقرراتی داریم که در هیچ جایی از کشور مانند آن نیست. سرهنگ شاهقلی استناد به دستور ۴۸۵ ب فرمودند و به استناد آن رئیس ستاد ارتش فرماندهی و ریاست به آن نحوی که در بند ۳۷ قانون ارتش نوشته ریاست در تمام واحدها ندارند.

دستور ۴۸۵ ب شامل یک مقدمه و فصولی است. در مقدمهٔ دستور ۴۸۵ ب پایه و بنیان ارتش و اصولی که ارتش شاهنشاهی بر مبنای آن قرار دارد تشریح می شود. اصل اول تفکیک کارهاست. اصل دوم سه جسرپان انداختن کارهاست. و سوم تقسیم کارهاست. فصل اول دستور ۴۸۵ ب ادارات ارتش را شمرده و وظایف کلی آنان را اشاره نموده است. سپس دستور ۴۸۵ ب وظایف هر اداره را صریحاً معین کرده و وظایف ستاد ارتش را نیز در فصل ششم

پخویی تشریح و توصیف نموده است. در فصل ششم که وظایف ستاد ارتش مُصرَح است، عیناً این عبارت درج شده که «بر حسب امر بزرگ ارتشتاران فرمانده ستاد ارتش...» در این فصل ستاد ارتش عناصر سازمانش تشریح می‌شود. از قبیل دفتر، ارکانی که دارد، نوآوری که دارد. یعنی همان طوری که گفته شده، در دستور «۲۸» ب «عناصر سازمانی ستاد ارتش شمرده شده و تصریح گردیده رئیس ستاد ارتش رئیس مستقیم آن عناصر سازمانی است که در دستور «۲۸» ب «تصریح گردیده که مجموعاً رئیس ستاد ارتش با آن عناصر سازمانی ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده را تشکیل می‌دهند.

رئیس ستاد ارتش ممکن است یک نفر سر نیپ باشد، ولی فرمانده یک نیروی ممکن است سپهبد باشد. آیا ممکن است گفت سر نیپ رئیس آن سپهبد است؛ به طور قطع این طور نیست. رئیس ستاد ارتش هر امری که بخواهد ارتش و ادارات آن می‌دهد، او امر بزرگ ارتشتاران فرمانده را ابلاغ می‌کند. حال برای روشن شدن وکلای مدافع، بی‌مناسبت نیست ستاد را کوچک کنیم به یک مقیاس پایتتر و ببینیم ستاد فرماندهی هنگ آیا رئیس آن بر فرماندهان گردان و غیره ریاست دارد؟ به طور قطع ندارد. ممکن است رئیس ستاد هنگ یک ستوان ۱ باشد، در حالی که رئیس یکی از گردانهای هنگ یک سرگرد باشد.

من حاجت نمی‌بینم بیش از این به عرض تیمساران برسانم. خلاصه این است که در زمان وقوع بزه جرم تیمسار سر تیپ ریاحی رئیس بنده که رئیس اداره مهندسی بودم به آن مفهومی که وکلای مدافع می‌گویند نبوده است. هر ابلاغی که می‌رسید ابلاغ بزرگ ارتشتاران فرمانده تلقی می‌شد. این آیین نظامی است و منکی است به دستور «۲۸» ب «

پنجمین نکته‌ای که تیمسار میرجلالی فرمودند این بود که ماده استنادی دادستان با جرم متناسب منطبق نیست. در این مورد به عرض می‌رساند تیمسار که اصلش را قبول ندارند. ایشان می‌گویند موکل بیگناه است. آدم بیگناه که ماده را انطباق با قانون نمی‌کند. به هر جهت بنده از این امر سر در نیآوردم.

اینجا هم باید تصریح کنم که اگر دادگاهی وارد ماهیت شد که نازه اول درد سر ماست، وقتی رفت بشور که رأی بدهد اگر عمل مثبت را جرم دانست تازه یک وظیفه سنگینی دارد و آن این است که تطبیق دهد جرم را با ماده قانونی. هنوز بنده گرفتار صلاحیت هستم.

خوب است وکلای مدافع اجازه دهند و امکان این موضوع را بدهند که دادگاه وارد ماهیت پرونده شود تا بعد معلوم شود بیگناه کیست. اگر کسی بیگناه نبود، وظیفه دادگاه است که موقع شور هر ماده‌ای را که منطبق می‌داند مورد رأی قرار دهد.

تیمسار میرجلالی در خانه بیت شعری را هم اشاره فرمودند و از چاه و راه سخن گفتند. دادستان و وکیل مدافع هستند که ممکن است دادگاه را به طرف چاه ببرند یا به راه مستقیم. اگر وکیل مدافع و دادستان جز قانون و عدالت چیزی را در نظر نداشته باشند، سعی کنند که از موازین قانونی خارج نشوند، حتماً راهی را که دادگاه می‌رود راه مستقیم است و دادگاه را به عدالت می‌کشاند و گر نه چه بسا خدای نخواسته به طرف چاه برویم. بنده که ممکن نیست دادگاه را به طرف چاه ببرم ولی از وکلای مدافع اطلاع ندارم.

در این موقع که ساعت ۱۰/۲۵ بود، رئیس دادگاه یک ربع تنفس اعلام نمود و بلافاصله کرسی خود را ترک گفت و دادستان و دادستان نیز به ایشان پیوستند و به اطاق مخصوص خود رفتند. تیمسار ریاحی نیز به اتفاق وکلای مدافع

خود از تالار خارج شد. ولی آقای دکتر مصدق مانند همیشه در جای خود باقی ماند.

ساعت ۱۱ مجدداً جلسه به ریاست سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: تیمسار دادستان، به اظهارات خود ادامه دهید.

سررتیب از موده: اینک به عرض می‌رساند: در جلسه گذشته تیمسار سررتیب معین پور راجع به ایراد نقص و صلاحیت بیانی فرمودند. فقط تقاضای تأخیر انداختن جلسه را داشتند که در این مورد بيمناسبت نمی‌داند به عرض برساند این قانون است که مقرر می‌دارد دادگاههای جنایی تعطیل بردار نیست.

اینجا باید اساس دادگاه نظامی را مورد توجه قرار داد. اصل کار دادگاه نظامی سرعت در رسیدگی است. دادستان نظامی معتقد است این دادگاه روزی هجده ساعت به کار پردازد تا هر چه زودتر تکلیف معین شود. این اصل در تمام دنیا هم رعایت می‌شود. تیمسار در یادار نصیر زندی یک سلسله بیاناتی فرمودند که چون مختصر بود به اجازه ریاست دادگاه عین توضیحات ایشان را قرائت می‌کنم. [توضیحات تیمسار نصیر زندی قرائت شد].

این بود بیان تیمسار در یادار نصیر زندی در مورد ایراد به صلاحیت دادگاه و نقص پرونده. به نظر می‌رسد تیمسار این اشتباه را فرمودند که تصور کردند دادگاه رسیدگی به ماهیت را تمام کرده و امروز و فردا وارد شور می‌شود و رأی صادر می‌کند. فعلاً صحبت رأی نیست که عادلانه باشد یا غیر عادلانه. اینجا هم باید اگر تیمسار نصیر زندی اجازه بفرمایند از این مرحله ما را خلاص کنند.

چون بیانات سرکار سرهنگ شاهقلی و دفاعیانی که سرکار سرهنگ آزمین در مورد ایراد به صلاحیت بیان داشتند یکی متکی بدیگری بود. یعنی پایه توضیحات سرهنگ آزمین متکی به توضیحات سرهنگ شاهقلی بود. اکنون اینجانب مشروحاً و دقیقاً به بیانات سرکار سرهنگ شاهقلی پاسخ می‌دهم. در ضمن پس از دادن جواب به فرمایشات ایشان. به توضیحات سرکار سرهنگ آزمین نیز پاسخ می‌دهم.

سرکار سرهنگ شاهقلی یکی از افسران تحصیل کرده، لسانتسبه حقوق و با ایمان ارتش شاهنشاهی هستند. اینجانب سالهاست از محضر ایشان کسب فیض می‌کنم؛ و ایشان همواره بنده را ارشاد می‌کنند. مستثنی سرکار سرهنگ شاهقلی قادرند با بیانات شیوا همین الساعه دو ساعت صحبت کنند و موضوع صحبتشان این باشد که الآن شب است؛ و قادرند بسیاری از اشخاص را مردد کنند که واقعا شب است یا روز. ایشان حتی در صحبت‌های عادی بی اندازه محتاطند و رعایت همه پیشامدها را می‌کنند. مثلاً اگر کسی از ایشان سؤال کند: «منزل شما در کجاست؟» صاف و پوست‌کنده نمی‌گویند؛ و مثلاً می‌گویند آن خانه‌ای که دیوار آن از همه کوتاهتر است. آدم باید برای پیدا کردن منزل سرکار سرهنگ متری همراه خود داشته باشد. ایشان همین شیوه را در مورد ایراد صلاحیت به کار بردند. بنده تردید ندارم که طرز استدلال ایشان از چه قرار است و شک ندارم که ایشان خواستند بیاناتی بفرمایند که نه سیخ بسوزد و نه کباب. بیاناتشان نه ضرر به موکلشان می‌رساند نه به کسی دیگر. تنها ضررش این است که جلسه دادگاه را طولانی می‌کنند و چاره‌ای نیست و باید جوابگویی شود.

سرکار سرهنگ وکیل مدافع اظهار فرمودند اتهامات یک رشته اتهامات سیاسی است و موادی را از قانون اساسی قرائت کردند. و با وجودی که ریاست محترم دادگاه به ایشان تذکار دادند که «متوجه باشید، موکل شما افسر است.» ایشان توجهی به این تذکر فرمودند و فرمودند کیفرخواست برای دو نفر است و ما هم ناچاریم. و فرمودند: «آمدن من به دنبال این دادگاه مانند یک [کامیون] و ایت ده تن است که به دنبالش یک سطل خالی باشد.» این جا

شکسته‌نفسی فرمودند و خودشان هم می‌دانند.

بهر حال با این بیان شیوا نتیجه گرفتند و اظهار داشتند: «درست است که موکل من افسر است، ولی چون در کیفرخواست یک شخص دیگر هم مجرم تشخیص داده شده که جرم او سیاسی است، بنا بر این موکل من هم جرمش سیاسی است.» عیناً این طور فرمودند. اینجانب ناچارم با کمال معذرت به عرض برسانم که این نحوه بیان و استدلال سرکار سرهنگ شاهقلی سفسطه‌آمیز است. بهر حال، تذکر ریاست محترم دادگاه که مفهومی این بود: «چگونه موکل شما که افسر است جرمش را سیاسی می‌گویید،» و کیل مدافع را مجبور کرد که از آن غیر نظامی که وکیل او نیستند دفاع کنند تا به اصطلاح به یک نیر دو نشان زده باشند؛ غافل از اینکه توجه فرمودند که رعایت اصول را نمی‌نمایند. زیرا اصل این است که آن غیر نظامی خود برای پنجاه نفر امثال بنده کافی هستند. سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع نیمسار ریاحی هستند. این عمل آقای سرهنگ شاهقلی بیان مواردی است که اینجانب در مقدمه عرایض خود به عرض رسانیدم و گفتم این گرفتارها برای این است که رعایت اصول نمی‌شود. و عرض کردم بناچار وقت دادگاه گرفته می‌شود و دادستان ناچار است به وکیل مدافع جواب دهد و آن را رد کند.

سرکار شاهقلی فرمودند: «اتهام آن غیر نظامی این است که با داشتن مقام وزارت دفاع ملی و نخست‌وزیری امر صادره را اجرا نکردند.» و با طول و تفصیل این نتیجه را گرفتند؛ چون آن غیر نظامی نخست‌وزیر بوده، رسیدگی به عدم اطاعت نخست‌وزیر جایی است که قانون پیش‌بینی کرده؛ و منظور این بود که بگویند نخست‌وزیران را بسا تشریفاتی در دیوان کشور محاکمه می‌کنند. در پاسخ ایشان عرض می‌کنم اگر ریاست دادگاه اجازه بفرمایند از سرکار سرهنگ شاهقلی اجازه بخواهم که چشمان خود را ببندند. سرکار سرهنگ شاهقلی مدعی چشمان خود را ببندند و به عرایض بنده توجه کنند. چون در این موقع وقتی چشم آدم باز نباشد یا به چرت برود گوش او بهتر می‌شنود و هر کس ببیند ظاهراً خیال می‌کند خواب است، در حالیکه با چشم بسته و گوش باز کوچکترین نکته‌ای از نظرشان نمی‌رود و چه بسا این اشخاص با چشم بسته نقشه می‌کشند و طراحی می‌کنند که در کجا و چه موقع فلان عمل و یا فلان گفتار را انجام دهند. روی این اصول غیر قابل تردید است که بنده از آقای سرهنگ شاهقلی خواهش می‌کنم. حالا اگر دلشان نمی‌خواهد چشم خود را ببندند درست توجه کنند.

اولاً نخست‌وزیر و وزیر موقمی با تشریفات خاص و در دیوان کشور محاکمه می‌شود که جرم منتسب به او در مورد انجام وظیفه وزارتش باشد. لابد سرکار سرهنگ دوم شاهقلی می‌دانند - چون استاد من هستند - اگر نخست‌وزیری نفقه عیالش را ندهد با تشریفات خاص و در دیوان کشور محاکمه نمی‌شود. و به طور قطع سرکار سرهنگ شاهقلی می‌دانند که اگر نخست‌وزیری را مجلس شورای ملی استیضاح کند، برود در مجلس با هیئت وزیران، مجلس به او رأی کبود دهد، یعنی اعلام کند که «دیگر نخست‌وزیر نیستی»، حال اگر این نخست‌وزیر از مجلس که بیرون می‌آید عوض اینکه به منزلش تشریف برده مثل آدم حسابی استراحت کند، بکراست به کاخ ایضی برود و در کاخ ایضی مشغول رتیق و فتق امور کشور شود و خلاصه باغی شود، آیا سرکار سرهنگ شاهقلی خواهند فرمود که آن چند روز که این شخص اعمالی انجام داده چون رأی کبود به او داده‌اند باز هم نخست‌وزیر بوده؟ وقتی می‌خواهند به حساب بساغبگری او برسند، با تشریفات رسیدگی وزرا باید رسیدگی شود و او را بیرند در دیوان کشور؛ اینکه بسا پاسخ منطقی جسور در نمی‌آید.

این عرایض برای مثال است. یک مثال دیگر می‌زنم. سابقه دارد که ساعت ۱ بعد از نصف شب اغلب حضرت همایون شاهنشاهی فرمان عزل نخست‌وزیری را صادر فرموده، یعنی امر فرموده که به او ابلاغ کنند. رفته‌اند در خانه

آن آقا، فرمان را تقدیم کرده‌اند. آن نخست‌وزیر مورد مثال من به‌دست خود نوشته: «دستخط مبارک زیسارت شده». تاریخ هم گذاشته. این آقا اگر بعد از دادن رسید پتو را به سرش می‌کشید و مثل آدم حسابی می‌خواستید و صبح هم به کار کسی کاری نداشت، کسی هم به کار او کاری نداشت، ولی اگر این آقا بلافاصله بعد از آنکه رسید بدهد یک سلسله اعمالی انجام دهد درست و با نادرست، بحق و با ناحق، و کسی پیدا شود بر حسب انجام وظیفه بگوید جرم است، آیا این معقول است که در دادگاه و کیل مدافع یکی دیگر که او نظامی است بلند شود و استدلال کند و بگوید اینها دو نفرند و آن اولی چون نخست‌وزیر بوده جرمش سیاسی است و باید بعدیوان کشور برود: آن اولی [کامیون] وایت‌ده تنی است: آن دومی که من و کیل مدافعش هستم درست است که نظامی است، ولی چون تو که دادستان هستی هر دو را در

یک کیفرخواست نوشتی. او هم سطل دنبال [کامیون] وایت است، این یکی هم باید دیوان کشور برود؟ بنده، ریاست محترم دادگاه، از این استدلال سر در نمی‌آورم. من کیفرخواست نوشته‌ام. بارها گفته‌ام دو کلمه حرف حساب بیشتر ندارم. مدعی هستم که یک نفر غیر نظامی از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد نخست‌وزیر نبوده. مدعی هستم یک سلسله اعمالی انجام داده. معتقدم که اگر از هر طفلی سؤال شود، پاسخ خواهد داد چون در ساعت ۱ صبح فرمان عزل را دریافت کرده از آن ساعت به بعد صحبت نخست‌وزیری در کار نیست. باقی می‌ماند اعمالی که من نسبت داده‌ام. برای اینکه معلوم شود آن اعمال جرم است یا نیست، چاره‌ای نیست جز اینکه دادگاه محترم وارد ماهیت شود. البته باید آزدانه آن متهمین و وکیل مدافع دفاع کنند. باید تلاش کنند. باید سعی کنند ثابت کنند آن اعمال جرم نیست. اگر ثابت کردند که کسی حرفی ندارد؛ و اگر هم ثابت نکردند که دادگاه رأی مقتضی می‌دهد.

بنده نمی‌دانم این چهار کلمه حرف که هر شنونده‌ای که کوچکترین اطلاع قضایی داشته باشد بخوبی درک می‌کند، چرا این همه در اطرافش در موقع صلاحیت صحبت می‌شود. وایت‌ده تنی چیست؟ سطل آب کدام است؟ به‌خدا قسم تشخیص اینکه دادگاه صالح است یا نیست کار یک ساعت بود؛ و به‌خدا سوگند که نفع متهمین در این بود که منتهی یکی دو ساعت راجع به صلاحیت صحبت کنند، بعد وارد ماهیت شوند. در ماهیت هر چه می‌خواهند بگویند. ذهن دادگاه را روشن سازند.

این نفع متهمین است و این دادستان ارتش است که وظیفه خود می‌داند نفع آنان را به‌کلای محترم مدافع ایشان گوشزد کند. می‌خواهند بپذیرند نمی‌خواهند ماهها روی صلاحیت صحبت بدارند. سرکار سرهنگ ۲ شاهقلی این بیان را فرمودند که اصولاً مسئله این که آیا اعلیحضرت همایونی حق صدور فرمان عزل را داشته‌اند یا خیر در این دادگاه مورد بحث نیست؛ و استدلال فرمودند کدام یک از دادرسان این دادگاه مأموریت دارند که به‌حدود حقوق اعلیحضرت همایونی رسیدگی فرمایند.

اینجانب از این بیان ایشان اظهار تشکر می‌کنم. همین است که می‌فرمایند. بنده هم دو بار به‌ایشان عرض کردم. منتهی یک قدری شدیدتر از جناب عالی. چون قدری جناب عالی میباید آداب هستید و بنده یک قدری صریح صحبت می‌کنم. من عرض کردم و حالا هم عرض می‌کنم آن کسی که می‌گوید چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمان عزل صادر فرمودند باید دهان او را سرب گذاخته ریخت.

از اصول مشروطیت ایران، این اصل است که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مافوق فوای کشورند و این اصل است. در حقوق اساسی ایران رعایت شده است که این کشور استقلالش بر اساس سلطنت است و سلطنت موهبتی است نه انهدی که به‌شخص پادشاه تفویض شده است. این دادگاه برای این تشکیل شده که این خیالات خام در سرها پروراندن نشود. بنده این بیانات سرهنگ شاهقلی را تأیید می‌کنم که این دادگاه مأموریت ندارد که بررسی کند آیا

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق صدور فرمان را داشتند یا خیر؟ نکته دیگری که سرکار سرهنگ بیان فرمودند، بحثی بود که در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نمودند که از آن بحث اینجانب مستفیض شدم. بنده در یکی از جلسات، مختصری راجع به ماده ۳۱۷ به عرض رساندم و عرض کردم به موقع خود در باره آن توضیحاتی به عرض می‌رسانم. اینجا از بیان سرکار سرهنگ شاهقلی این استفاده را می‌کنم و توجه دادگاه را به این بیان جلب می‌کنم که رسیدگی به جرم مندرج در ماده ۳۱۷ در صلاحیت دادگاه نظامی است.

این اظهار وکیل مدافع است که بسیار درست فرمودند. دادستان، آقا، همین را می‌گوید. از این اظهار وکیل مدافع دادستان چیزی نمی‌فهمد جز اینکه سرکار سرهنگ نیز مانند اینجانب می‌گویند جرم مندرج در ماده ۳۱۷ که در صلاحیت دادگاه نظامی است نمی‌تواند جرم سیاسی باشد. زیرا دادگاه نظامی هیچ‌گاه به جرم سیاسی با حضور هیئت منصفه رسیدگی نمی‌کند.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اینجانب مدعی هستم و توجه فرمایید همیشه در صلاحیت، مبنای تشخیص روی ادعای دادستان است. اینجانب مدعی هستم که جرم واحدی را یعنی جرم منظور در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش را دو نفر مرتکب شده‌اند. باز یعنی جرم واحد بوده و مجرمین متعدد. وکیل محترم مدافع تیمسار سرنیپ ریاحی تصدیق فرمودند و قبول کردند که جرم مندرج در ماده ۳۱۷ در صلاحیت دادگاه نظامی است. نتیجه این است که وقتی جرم واحد است و مجرمین متعدد، برای دادستان هیچ منعی نیست که مجرمین متعدد را در یک کیفرخواست جرم واحدی را به آنها نسبت داده و آنها را تسلیم دادگاه کند.

چون این اصل است که خصوصیات هر مجرمی ایجاد تشکیل یک دادگاه را نمی‌کند. یعنی می‌توان وقتی جرم واحد است و مجرمین متعدد، یک نفر افسر عالی‌مقام ارتش را با یک نفر باربر و یک نفر سوداگر و یک نفر راننده و یک نفر ساربان همه آنها را با یک کیفرخواست تسلیم دادگاه نمود، چون جرم واحد است. در مورد کیفرخواست تقدیمی به این دادگاه مدعی یعنی دادستان ارتش ادعا نموده است که موکل سرکار سرهنگ شاهقلی با یک نفر غیر نظامی بدون شغل مرتکب یک جرم شده‌اند و یکی به‌انکای دیگری مرتکب جرم شده که در عین حال هر یک اصیل هم هستند. حال موکل سرکار شاهقلی با آن غیر نظامی اساساً مرتکب عملی شده‌اند که جرم هست یا نیست، تشخیص آن برای دادگاه موقعی میسر است که دادگاه وارد ماهیت شود. و آیا اینکه اگر عملشان جرم است منطبق با چه ماده قانونی است، آن هم یکی از وظایف حساس دادگاه است که باید هنگام صدور رأی این دقت را بنمایند که اگر عمل متهم را جرم تشخیص می‌دهند دقت نمایند که ماده استنادی دادستان وارد است یا نه. اگر وارد نیست، دادگاه جرم را منطبق با ماده قانونی وارد می‌کند.

اساساً به عرض ریاست دادگاه می‌رساند که کیفرخواست دادستان کلیدی است برای باز کردن دادگاه. کیفرخواست شاخ و دم ندارد. رسیدگی به عمل مندرج در کیفرخواست این همه حرف و گفتگو ندارد. باید وکلای مدافع امکان دهند که دادگاه محترم وارد رسیدگی ماهوی شود. فرمایشات خود را در ماهیت امر بفرمایید؛ بنده هم اگر عریضی داشته باشم عرض کنم و دادگاه هم تصمیم مقتضی اتخاذ کند. روی این موضوع که آیا این کسانی که دادستان آنها را مجرم می‌شناسد مجرمند یا بیگناه اگر مجرم دانستند، همان طوری که عرض شد دادگاه محترم دقت می‌فرماید که مبدا ماده استنادی دادستان وارد نباشد. در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش، سرکار سرهنگ ۲ شاهقلی چون فرمودند که از لحاظ اینکه سوء قصد عملی نشده ماده ۳۱۷ عملی نیست، به عرض دادگاه می‌رساند و توجه سرکار سرهنگ را به این نکته معطوف می‌کنم که ماده ۳۱۷ سوء قصد است نه سوء نیت.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که فرق سوء نیت و سوء قصد این است که سوء نیت را نمی‌توان تشخیص داد و اساساً سوء نیت جرم نیست تا کسی را بتوان تسلیم دادگاه نمود. اما سوء قصد امری است مفروض به عمل که با اراده و عمد اخذ تصمیم می‌شود. به همین مناسبت است که قانونگذار سوء قصد نسبت به حیات اعلیحضرت همایونی را جرم دانسته و علاوه بر آن این موضوع را نیز جرم دانسته که هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظورش بهم زدن اساس حکومت باشد، آن هم جرم است. ما نگفتیم هر کس سوء نیت داشته باشد که با سلطنت ضدیت کنند، جرم است و بعدادگاه تسلیم کرده‌ایم.

بنیای کیفرخواست این است که موکل سرکار سرهنگ شاهقلی مرتکب سوء قصدی شده که منظور از آن سوء قصد بهم زدن اساس حکومت بوده است. می‌گوییم چون این عمل در فسانون عنوان جرم دارد، برای آن کیفرخواست نوشته و تسلیم دادگاه کرده‌ایم. اینجا هم می‌گوییم سرکار سرهنگ شاهقلی باید امکان این را بدهند که دادگاه وارد رسیدگی ماهوی شود. شاید نیمیستار سرنیپ ریاحی هیچ عملی انجام نداده باشند که جرم باشند. این موضوع وقتی معلوم می‌شود که کیفرخواست در این دادگاه قرائت گردد، دادستان ادعای خود را بیان کند و وکلای مدافع ایشان دفاع کنند موضوع حلاجی شده، سپس دادگاه وارد شور گردیده رأی مقتضی صادر نماید.

جناب عالی و همکاران محترمان چند روز است که ما را مشغول کرده‌اید و خلاصه می‌گویید جرم سیاسی است. سرکار سرهنگ شاهقلی روی صلاحیت شخصی دادرسان این دادگاه بیاناتی فرمودند، و باز جای شکرش باقی است که ریاست محترم دادگاه را مستثنی ساختند. خلاصه فرمودند بقیه دادرسان محترم و اینجانب صلاحیت رسیدگی ندارند و بنده هم نمی‌توانم انجام وظیفه دادمستانی کنم؛ چون به استناد بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی ارتش سرئوس موکل ایشان بوده‌ایم، البته سرئوس به مفهوم می‌که در ارتش دارد. این مورد را عرض کردم که رئیس وقت ستاد ارتش، یعنی موکل ایشان، به مفهوم نظامی رئیس بنده یکی که نبودند. عرض کردم ستاد ارتش و ظابفتش چیست. از یک نذکر ریاست محترم دادگاه استفاده نمودم که فرمودند هرگاه ایراد وارد باشد، هر وقت رئیس ستاد ارتش تخلفی کرد دیگر افسری وجود نخواهد داشت که او را دادرسی کند. از این موضوع هم می‌گذرم.

نکته دیگر که شاید حساسترین قسمتهای بیانات سرکار سرهنگ شاهقلی بود، بحثی بود که در مورد فسانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی و قوانینی که بنا بر اختیارات مجلس به شخصی داده شده بود دادند. سرهنگ شاهقلی یک سلسله اظهارات مفصل و مشروحی فرمودند و این نتیجه را گرفتند که چون سابقه دارد که قوانینی مورد تصویب کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی واقع شده و به صحنه همایونی رسیده، بنا بر این نتیجه این است که وقتی در آن ماده قانون اختیارات که مجلس شورای ملی به آن غیر نظامی مورد نظر داده، در فقره ۷ آن قانون اختیارات ذکر شده «اصلاح قوانین دادگستری»، نتیجه این است که آن غیر نظامی حق داشته است قوانین دادرسی و کیفر ارتش را با استفاده از کلمه «دادگستری» و قوانین دادگستری اصلاح کند. این خلاصه و چکیده بیانات مفصل سرکار سرهنگ ۲ شاهقلی بود.

در پاسخ ایشان به عرض می‌رسانم...

دکتر مصدق: دستور دهید آخر ماده قانونی را نیز بخوانند.

رئیس: این مربوط به نیمیستار سرنیپ ریاحی است.

سرتیپ آز موده: در پاسخ ایشان به عرض می‌رسانم: الفاظ نماینده معانی هستند. گفتم هر گاه مقرر باشند هر معنایی را بتوان با الفاظ مختلف بیان نمود، جز هرج و مرج در لفظ و معنا حاصل دیگری به بار نمی‌آورد. و روی همین

اصل است که بالاخص در شئونات و امور قضایی قانونگذار همیشه سعی می کند هر لفظی را به مورد خود استعمال کند. به همین مناسبت است که در قانون مدنی ایران ماده ای وجود دارد که می گوید: «الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.»

تفسیر و تشریح این ماده قانونی، یعنی ماده ای از قانون مدنی، این است که ما وقتی لفظ عرف را بیان کردیم، عرف و عادت این است که وقتی هر شخص می شنود «اجاره»، ذهنش نمی رود به بیع و خرید. روی این اصل وقتی ما می گوئیم «دادگستری»، وقتی می گوئیم «قانون دادگستری»، عرف حکم می کنند که هیچ کس ذهنش از لغت «دادگستری» و از «قانون دادگستری» به دادرسی ارتش و دادستانی ارتش و قانون دادرسی و کیفر ارتش نمی رود. این یک جهت که استدلال سرکار سرهنگ شاهقلی صحیح نیست. دومین جهت اینکه بنده در یکی از جلسات، استناد به قانون اساسی کردم و عرض کردم در قانون اساسی فصلی هست تحت عنوان «استدوار محاکمات». در آن فصل در چندین اصل اصطلاح می شود «عدلیه»، اصطلاح می شود «قانون عدلیه». و نکته جالب این است که در همان فصل اصلی هست که در آن اصل اصطلاح می شود «محاکم نظامی» و اصطلاح می شود «قوانین مخصوصه».

بنابر این ملاحظه می نمود که طبق قانون اساسی هم، با توجه به اینکه فرهنگستان ایران واژه «عدلیه» را تبدیل به «دادگستری» نموده، منظور از «قوانین عدلیه» و واژه «عدلیه» مصرح در اصول قانون اساسی هیچ چیز جز «قانون دادگستری» نیست. بالاخص که قانون اساسی نص صریح دارد که باید در تمام کشور محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه تشکیل شود که امروز ما «محاکم نظامی» را اصطلاح می کنیم به «دادگاههای نظامی»؛ و امروزه آن قانون مخصوصی که قانون اساسی ایران نص صریح برای وجود آن دارد قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی است و یا به فرمایش آقای سرهنگ ۲ شاهقلی مصوب کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی است: اعم از اینکه قانون سال ۱۳۱۸ در کمیسیون دادگستری مجلس رد شده و یا تصویب شده و یا از مجلس شورای ملی، در این بیان امروز بنده کوچکترین تأثیر ندارد، زیرا دادگاه محترم مستحضرنند که بارها اتفاق افتاده مجلس شورای ملی به کمیسیون از کمیسیونهای مجلس اجازه می دهد که قانونی را مورد مذاقه قرار دهد. اگر تصویب شود، به صحنه ملوکانه می رسد، و اگر این جریان روی دهد آن قانون عیناً در حکم قانونی است که از مجلس شورای ملی گذشته. با این تفاوت قانونی که از کمیسیونها می گذرد، به صحنه می رسد و منتشر می شود. صورت قانونیت داشته اجرا می شود. ممکن است پس از سالها آزمایش به مجلس برگردد، در آن اصلاحات به عمل آید. ولی آن قانونی که به تصویب مجلس برسد، همان طوری که عرض شد، این جریانات هیچ مربوط به آن نیست. به گفته سرکار سرهنگ شاهقلی چون قانون دادرسی و کیفر ارتش به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس رسیده و چون در لایحه اختیاراتی که مجلس به یک شخص داده یکجا نوشته شده حق دارد قوانین دادگستری را اصلاح کند. پس بیایم و بگوئیم شامل اصلاح قانون دادرسی ارتش هم می شود.

در این وقت که ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر بود، جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

در ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر جلسه رسیدگی مجدداً تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگستری خطاب به سرنیپ آزموده گفت:
اگر مطلبی دارید ادامه دهید.

سرتیپ از موده: محترماً بدنبال بیانات قبل از ظهر ادامه می‌دهد و به عرض می‌رساند: موضوع توضیحات این بود که سرکار سرهنگ شاهقلی در جلسه گذشته یک سلسله بیاناتی اظهار فرمودند دایر بر اینکه چون قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ در کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی مورد تصویب واقع شده، بنا بر این مجلس شورای ملی که در سال ۱۳۳۱ به آقای مصدق طبق ماده اختیار داد که در حدود آن ماده قانون وضع نماید با توجه به اینکه بند ۷ از آن ماده اصلاح قوانین دادگستری ذکر شده، این عبارت «اصلاح قوانین دادگستری» شامل قوانین دادرسی ارتش هم می‌شود.

این استدلال سرکار سرهنگ شاهقلی بوده که اینجانب به عرض رسانیدم که اصطلاح «قوانین دادگستری» اصطلاح خاصی است مربوط به دادگستری که در سابق آن را «عدلیه» اصطلاح می‌کردند. و هر موقع اصطلاح کنند و بالاخص قانونگذار اصطلاح کند «قانون دادگستری» منظور هیچ نیست جز «قانون عدلیه». دلایلی هم به عرض رساندم منکی به قانون اساسی، منکی به عرف و عادت. اینک یک دلیل بسیار روشن دیگر نیز به عرض می‌رساند: در همین قانون دادرسی ارتش مصوب ۱۳۱۸ یک ماده قانونی هست که آن ماده ۲۷۷ است. این ماده را قرائت می‌کنم تا دادگاه محترم توجه فرمایند که توضیحات اینجانب تا چه اندازه می‌تواند موجه و غیر قابل انکار باشد. عین ماده را به عرض می‌رسانم:

ماده ۲۷۷ - در مواردی که بین دادگاههای نظامی و دادگاههای دادگستری با بین بازپرسهای نظامی و بازپرسهای دادگستری راجع به صلاحیت اختلاف عفیده حاصل شود، رفع اختلاف و تشخیص صلاحیت با دیوان کشور خواهد بود.

ملاحظه می‌فرمایید که همین قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز دو اصطلاح برای رفع اختلافات حاصله بین بازپرسها و دادستانهای ارتش با بازپرسها و دادگاههای عمومی به کار برده. قانونگذار تصریح می‌کند: «موقعی که بین دادگاههای نظامی و دادگاههای دادگستری اختلاف حاصل شود» آیا با این ماده صریح بازم می‌شود گفت دادگاههای دادگستری شامل دادگاههای ارتش هم می‌شود؟ مسلماً خیر، و اینجانب تصور می‌کنم حاجت به توضیح بیشتر نیست.

اینک که ثابت شد بموجب دلایلی که به عرض رسید از ماده قانونی که مجلس شورای ملی به آقای دکتر مصدق اختیار داده بود قانون وضع نمایند، ایشان نمی‌توانسته‌اند با استفاده از بند ۷ آن ماده اختیارات استفاده نموده و قانون دادرسی کیفر ارتش را تغییر دهند، بی‌مناسبت نیست که به عرض برسانم یک نکته دیگری را که سرکار سرهنگ شاهقلی مورد بحث قرار دادند این بود که چون اصلاحاتی که آقای مصدق...

دکتر مصدق: یعنی من دکتر هم نیستم؟ حالا نخست‌وزیر نیستم.

سرتیپ از موده: ببخشید، آقای دکتر مصدق در قانون دادرسی و کیفر ارتش به عمل آوردند در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی مندرج شده، این خود مصرح این است که اصلاحات ایشان در دستگاههای ارتش صورت قانونی داشته. در این مورد به عرض می‌رسانم که این اظهارات سرکار سرهنگ نیز اشتباه است. زیرا در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران همه چیز ممکن است درج شود و درج نکاتی در روزنامه رسمی دلیل آن نیست که هر چه را در آن روزنامه درج می‌کنند صورت قانونی دارد. یعنی می‌توانیم نتیجه بگیریم که چون در روزنامه رسمی کشور مورخ پنجشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ موضوعی درج شده به این عنوان: «لایحه متمم قانونی لایحه دادرسی و کیفر ارتش»، زیر

این عنوان موادی مربوط به دستگاه قضایی ارتش مندرج است. البته موادی است که آقای دکتر محمد مصدق وضع نموده‌اند. پس از وضع، این عبارت مندرج است:

طبق قانون تمدید مدت اختیارات مصوب ۳۰ دی‌ماه ۱۳۳۱، لایحه قانونی منعم لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر ۴۱ ماده و ۱۷ تبصره تصویب می‌شود.
به تاریخ ۷ مرداد ۱۳۳۲، نخست‌وزیر
دکتر محمد مصدق

بسیار خوب، در همین روزنامه رسمی کشور آگهی‌هایی هم درج شده. مثلاً آگهی مناقصه ساختمانی، آگهی جهت اطلاع آقای مهدی ساجدی و از این قبیل. اگر هر چیز که در روزنامه رسمی کشور درج می‌شود به آن نحوی که سرکار سرهنگ می‌فرمودند قانون باشد، پس آقای مهدی ساجدی نیز قانون وضع نموده یا آن آگهی ساختمانی آن هم قانون است و هر کس می‌خواهد در این مملکت ساختمان کند باید او را نصب‌العین قرار دهد و اگر نکرد کت او را ببندند و بگویند قانون را اجرا نکردی. از جهت دیگر، در تاریخ ۷ مرداد ۳۲ که آقای دکتر مصدق این قانون را وضع نمودند، همه کس می‌داند که اساساً نه مجلس جلساتی تشکیل می‌داد نه کمیسیون‌هایی داشت. مجلس قلع بود و قوه قانونگذاری از کار افتاده بود. حال چگونه سرکار سرهنگ شاهقلی استناد می‌کند که این مواد قانون است و مثلاً کسی مساند اینجانب باید آن را روی سر خودم بگذارم و اجرا کنم؟

حال به عرض ریاست محترم دادگاه می‌رساند که یک عیب این است که ما همیشه اصل را اول می‌کنیم و مثال موارد استثنائی را می‌چسبیم. امروز صبح به عرض رساندم که اصل این است که من باب مثال باز پرس نباید کسی را شکجه کند و باید با بیطرفی تحقیقات کند و اصل این است که تحقیقات سری است. حالا اگر کسی بیاید بخواهد باز پرس کند و متهمی را زجر دهد، آیا این استثنا را باید چسبید و اصل را رها کرد؟ باید گفت آن باز پرس را که زجر نداده بگیرد بیندازد زندان چون یک روزی باز پرس متهم را زجر داده؟ اینجانب معتقد است که به این نکات باید توجه کرد. در این کشور باید طرز فکری که تولید نموده‌اند که تولید آن...
رئیس: راجع به موضوع صحبت فرمایید.

سرتیپ از موده: عرض کردم این مثالها برای این است که دادگاه زودتر اعلام کند روشن شده و به موضوع صلاحیت خانمه دهد. این مثالها را برای این آوردم که بگویم اگر برخلاف اصول قانون اساسی که هر کس مستقید به رعایت آن باید باشد، شخصی قانون وضع کرد نباید آن را اجرا کرد و هر کس اجرا کند مجرم است. سرکار سرهنگ شاهقلی استدلال کردند که موادی را که آقای دکتر مصدق وضع نموده‌اند صورت قانونی دارد. در یک جلسه گفتم و امروز هم استدلال کردم که صورت قانونیت ندارد. از تذکر ریاست محترم دادگاه دانستان ارتش چنین استنباط می‌کند که ذهن دادگاه محترم از هر حیث و جهت روشن شده است. این است که به بیانات خود در مورد صلاحیت بکلی خانمه می‌دهم. همان طور که در یک جلسه به عرض رسانیدم، دادگاه اگر اعتراضات و کلای مدافع را وارد ندانست اجازه می‌دهد کیفرخواست قرائت شود؛ و اگر وارد دانست طبق قانون باید قرار عدم صلاحیت صادر کند و دادستان ارتش نیز طبق مقررات قانون عمل خواهد نمود. دیگر عرضی ندارم.
رئیس: آقایان وکلای مدافع فرمایشی دارند؟

سرلشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، منظور من از ذکر مقدمه‌ای که در جلسه صبح به عرض رسانیدم منقطع

و یا خدای نکرده منحرف نمودن آقایان دادرسان نبوده؛ بلکه می‌خواستم آنچه را که برای سعادت و موفقیت کشور و ارتش لازم می‌دانم به عرض برسانم، که خدای نکرده روزی ما مورد ملامت بدخواهان قرار نگیریم. به عرض رسانیدم که صلاحیت این دادگاه شاید به نفع موکل من باشد، ولی من میل ندارم خدای نکرده انحرافی از قانون حاصل شود که این انحراف به نفع موکل من تمام شود؛ بلکه بیشتر مایل هستم که موازین قانونی رعایت شود، ولو به فرض که منجر به زیان موکل من گردد.

زیرا عمل این دادگاه اگر بر طبق موازین قانونی جریان یابد، افتخاری برای ارتش خواهد بود که من و موکل من افتخار عضویت این دستگاه را داریم. اگر دلایل مشروح برای رد صلاحیت دادگاه نیآورده‌ام، دلیل مبرهنی است که نخواستیم وقت دادگاه را تلف نمایم و مایل هستم موکل من هر چه زودتر از بلانکلیفی خارج شود. زیرا با توضیحات مشروح و استدلال‌ات منطقی که در طول جریانات این چند روز به عرض دادگاه رسیده است، توضیحات مجددی را لازم نمی‌دانستم. ولی از آنجا که دادستان محترم قدری مطالب را مخلوط کردند، لازم دانستم توضیحاتی به عرض دادگاه محترم برسانم و دنباله توضیحات را از لحاظ توضیحات بیشتر با اجازه به سرکار سرهنگ شاهقلی واگذار نمایم.

انهام متنبه بموکل من همکاری با شخصی است که نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بوده است که خیال تغییر رژیم و برهم زدن اساس سلطنت را داشته است. اگر این اتهام سیاسی نیست، پس چه اتهامی را می‌توانند آقای دادستان محترم اتهام سیاسی ذکر نمایند؟ و اگر من برخلاف میل و اراده موکل خود، خود را وارد و در اینجا شرکت می‌نمایم، این ایراد را باید به دادستان محترم نمود که چرا آقای سر تنبیب ریاحی و آقای دکتر مصدق را در یک کیفرخواست قرار داده‌اند. لذا چون موکل مرا در این راه تیمسار دادستان محترم کشیده‌اند، و کلای مدافع طبق موازین قانونی از لحاظ انجام وظیفه باید به نکته‌گیری پرداخته ابرام و اصرار نمایند که رسیدگی به اتهام در مجرای قانونی خود جریان پیدا کند.

منهم ردیف ۱ نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بوده و طبق کیفرخواست فصد برهم زدن اساس سلطنت و تغییر رژیم را داشته است. این عمل کار یکروزه نیست و احتیاج به پیش‌بینی و تهیه مقدمات و نقشه و طرح دارد که اگر این اتهام صحت داشته باشد تمام این مقدمات می‌بایستی در زمان نخست‌وزیری منم فراهم شده باشد. لذا اصول اتهام مربوط به دوره‌ای است که ایشان رسماً نخست‌وزیر و زمامدار بوده و حوادث ۲۵ تا ۲۸ دوره تکامل نقشه‌های طرح شده را می‌پیموده است.

لذا باید گفت منم درجه ۱ به عنوان نخست‌وزیر تحت تعقیب قرار گرفته؛ باید با تصویب مجلس شورای ملی و دیوان کشور یا حضور هیئت منصفه محاکمه شود؛ و بناچار منم درجه ۲ بدبختانه طبق کیفرخواست به دنبال منم درجه ۱ باید برود. عدم صلاحیت دادگاه در مورد موکل من قابل طرح و بحث می‌باشد، مگر اینکه گناه سر تنبیب ریاحی با از قدم اول از گناه آقای دکتر مصدق جدا می‌گشت و با اینکه امروز این پرونده از هم تفکیک می‌گردید تا این دادگاه نظامی صلاحیت رسیدگی به اتهام سر تنبیب ریاحی را داشته باشد. آنچه دادستان محترم راجع به سابقه صدور یک کیفرخواست برای چندین نفر منمین نظامی و غیر نظامی و مراجعه امر به دادگاههای نظامی فرمودند، باید یادآور شود که در این موارد همیشه منم درجه ۱ نظامی بوده و غیر نظامیان به دنبال وی؛ و به همین دلیل چسبون منم درجه ۱ غیر نظامی است. طبق قانون و طبق آنچه تا امروز معمول بود منم درجه ۲ باید به دنبال منم درجه ۱ روانه شود. اینجانب منظورم اجرای قانون و حفظ مقام ارتش می‌باشد. و الاً طبیعتاً سابق می‌باشم که به دست افسرانی

چون شما که روحاً با همدیگر نزدیکی داریم و از شرافتمندی و مردانگی شما مطلع هستیم، موکل من برائت حاصل نموده یا خدای نکرده محکوم بشود، چون دستی که طیب قطع کند مجازات ندارد. ما همه طیب یکدیگر و اعضای یک خانواده ایم. به گفتار هم آشنا و به درد یکدیگر واقف می‌باشیم. تمام جدال و تشییب و فراز زندگی را باهم طی نموده ایم. زودتر از هر غیر نظامی به گناه و ثواب یکدیگر می‌توانیم پی ببریم.

دادستان محترم در فرمایشاتشان خلط مبحث فرمودند و ایراد فرمودند که «اگر شما دادگاه نظامی را صالح برای رسیدگی نمی‌دانید، چرا می‌گویید که دادگاه باید بر طبق قانون مصوبه آقای دکتر مصدق که قدرت خود را از دست نداده است تشکیل شود؟»

دادستان محترم از خلاصه‌گویی بنده استفاده علمی کرده نخواستند منظور اینجانب را فهمیده به سکوت برگزار فرمایند. منظور بنده وارد دانستن دو ایراد قانونی و اصولی بوده که اولاً دادگاه نظامی صالح به رسیدگی نیست و ثانیاً اگر دادگاه نظامی صالح تشخیص داده شود، چون این دادگاه طبق قانون اخیر که آقای دکتر مصدق با استفاده از قانون اختیارات وضع کرده‌اند تشکیل نگردیده باز هم صالح به رسیدگی نیست.

راجع به قدرت قانونی این قوانین توضیحات مفصل و مشروحی از طرف واضع قانون به عرض دادگاه محترم رسیده و توضیحات دادستان محترم نیز در خاطر داوران محترم می‌باشد. ولی از آنجایی که اینجانب به استناد این قانون تقاضای اعلام عدم صلاحیت از پیشگاه دادگاه محترم دارم، لازم می‌دانم به عرض برسانم که ذکر کلمه «عدلیه» و «دادگستری» در دو مرحله جداگانه در قانون اساسی به اسم «محاکم عدلیه» و «محاکم نظامی» به هیچ وجه دلیل افتراق این دو نیست. کلمه «دادگستری» در همه جا یک معنی واحد داشته و به نسبت مکان معنی آن فسایل تفسیر و تعبیر نمی‌باشد. لذا داشتن اختیار در اصلاح قوانین دادگستری اصلاح قوانین دادگستری ارتش را نیز مستلزم داشته و قوانین موضوعه دارای قوت قانونی می‌باشند. عریض من در پیشگاه دادگاه محترم نباید تعبیر به طر فداری اینجانب از این قوانین باشد، بلکه منظورم روشن نمودن مطالب در حضور دادگاه محترم است که تعبیر و تفسیر غیر مستدل و غیر وارد تأثیری در تصمیم آن دادگاه وارد نماید.

نیمسار دادستان محترم الساعه ماده ۲۷۷ قانون دادرسی و کبفر ارتش را برای غیر قانونی شناختن قوانینی که از طرف آقای دکتر مصدق در ارتش وضع گردیده است سند قرار دادند. در همین ماده وقتی که اختلاف محاکم بالنتیجه بایستی در دیوان کشور حل و عقد شود، بهترین دلیل مبرهنی است که قوانین دادرسی ارتش دنباله و ضمیمه‌ای از قوانین دادگستری می‌باشد.

نیمسار دادستان محترم رئیس ستاد ارتش را فقط رئیس مستقیم دستگاه ستاد ارتش دانسته و پای خود را فراتر نگذاشته است. استدلالات نیمسار دادستان محترم در مورد فرمانده کل قوا مورد گواهی همه می‌باشد و شکی در این مورد نیست. ولی اظهار نظر نکردند که رؤسای ستاد ارتش در هر موقع اظهارات و امری داشته باشند مستقیماً نافذ و مؤثر است و در تمام موارد کاملاً می‌توانند نظر خود را بر کارها تحمیل نمایند. همین تحمیل اراده دسته‌ای را موافق و دسته‌ای را مخالف نموده و همین دسته‌های موافق و مخالف با داشتن احساسات مخالف و موافق نباید در قضاوت نسبت به اعمال ایشان شرکت جویند. با ذکر این دلایل اصولی تقاضا دارم داوران محترم با توجه به کلمه دلایل راجع به صلاحیت رأی منین و محکم و منطبق با اصول قضاوت و شرافت صادر فرمایند که موجب افتخار ارتش و کشور گردد.

پس از خانمه اظهارات سرلشکر میرجلالی، از طرف رئیس دادگاه بکریع تنفس اعلام خرید.

مقارن ساعت ۲/۲۵ بعدازظهر مجدداً جلسه دادگاه رسمیت یافت و رئیس دادگاه گفت:

برای روشن شدن ذهن دادگاه از نيمسار ميرجلالی که فرمودند نيمسار رياحی رئیس مستقيم بوده و دادرسان صلاحيت رسيدگی به اين کيفرخواست را ندارند و در حقيقت اين امر شامل کارمندان اين دادگاه می شود و برای تمام افسران ارتش ملحوظ است، سوال می کنم بنا بر اين چه افسرانی می توانند صلاحيت دادرسی و محاکمه رئیس ستاد ارتش را داشته باشند؟

سرلشکر ميرجلالی: به نظر بنده بهترين راه حل اين است که يا از امرای بازنشسته ارتش برای عضویت اين دادگاه استفاده شود يا افسرانی که تحت امر رئیس ستاد نيستند، مثل افسرانی که در اداره بازرسی ارتش هستند. رئیس: نظر خود نيمسار مرتیپ رياحی در اين باره چیست؟ مرتیپ رياحی: بنده شخصاً تسليم فوائدين هستم و آقایان وکلای مدافع بهتر از بنده محبط به قانون می باشند و در اين باب توضیح خواهند داد.

رئیس: آقای دادستان، ممکن است عين وظايف رئیس ستاد ارتش را فرائث و توضیح بفرمایید؟ مرتیپ از موده: بنده در امثال امر رياست دادگاه بايد به عرض برسانم که در موقع ايراد به صلاحيت ممکن است دادستان اساساً اظهار عقیده ای ننماید و ممکن است در اجرای امر رياست دادگاه مطالبی بگوید. بنده به کرات عرض کردم که بايد تابع اصول بود. اينک که مقرر می فرماید توضیح بیشتری برای روشن شدن موضوع به عرض برسد، به عرض می رسانم: اينکه نيمسار سرلشکر ميرجلالی فرمودند که معتمد وقتی رئیس ستاد ارتش تحت تعقيب درمی آيد ما به آن نظر که تمام افسران ارتش به قول نيمسار سرلشکر ميرجلالی چون مسرتوس مستقيم رئیس ستاد هستند نمی توانند در دستگاه قضایی انجام وظيفه کنند، و در نتيجه نيمسار ميرجلالی اظهار عقیده فرمودند که از افسران بازنشسته و بازرسی ارتش استفاده شود، به عرض می رساند:

اولاً در دادگاههای نظامی هيچ گاه افسر بازنشسته به سمت دادرس يا دادستان يا بازرس منصوب نمی شود. افسر بازنشسته سمتی روی اوست. يعنی يك عمری خدمت کرده و رفته منزل و استراحت می کند. و اما اينکه فرمودند از افسران بازرسی استفاده شود، به عرض می رساند که اصل در دادگاه نظامی اين است که افسرانی دادرس باشند و يا سمت دادستانی و يا بازرسی را عهده دار باشند که اولين شرط آنها اين باشد که اطلاعات نظامی داشته و تخصصی در امور رزمی ارتش داشته باشند. افسران بازرسی ارتش، يعنی افسران اداره مالی ارتش، افسران اداره بازرسی مالی ارتش يعنی افسران منخصص در امور مالی نه امور نظامی به آن معنایی که عرض کردم، هيچ گاه نه منطفاً و نه قانوناً نمی توان پنج نفر يا هفت نفر افسر اداری يا منخصص در امور مالی را جمع کرد و تشکيل دادگاه نظامی داد و غير آن مثلاً به افسر مالی وظيفه دادستانی را محول نمود. بالاخص موصفی که شخص مستهم رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی باشد. اما اينکه سوال فرموديد طبق دستور ۴۸۵ ب و وظايف رئیس ستاد ارتش چیست، به عرض می رساند: ستاد ارتش سازمانی است که رئیس ستاد و عناصر سازمانی آن که عبارتند از ارکان ستاد يعنی رکن يك و دو و سه و چهار و دفتر ستاد و چند دابره که آن دواير را هم کنار بگذاريم عناصر سازمانی ستاد ارتش همين است و مجموعه اين عناصر ستاد بزرگ ارتش تاران فرمانده هستند. يعنی همان طوری که در واحدهای ارتش در هر رده ای از گردان به بالا ستاد وجود دارد، بزرگ ارتش تاران فرمانده نيز سنادهای دارند به عنوان ستاد ارتش. رئیس ستاد ارتش

من یاب مثال نمی‌تواند امر دهند مثلاً سرنیپ آزموده از لحاظ ریاست ستاد ارتش یکماه حبس شود. و هرگاه مورد پیدا شود، باید مراتب را به عرض بزرگ ارتشتاران فرمانده برساند و پس از تصویب بزرگ ارتشتاران فرمانده فرمان را اجرا نمایند. در آییننامه انضباطی ضمن اجرای تنبیه‌ها نامی از رئیس ستاد ارتش برده نمی‌شود. زیرا آییننامه انضباطی حدود جرایم را معین می‌کند. وظایف ستاد ارتش شاید امروز صبیح به عرض رساندم که در دستور «۲۸ ب» مصرح است. [ناطقی در اینجا قسمتهایی از فصل اول دستور «۲۸ ب» را قرائت کرد.]

رئیس: قبل از صحبت درباره اظهارات سرکار سرهنگ شاهقلی، اگر راجع به اظهارات سرکار سرهنگ آزمین هم توضیحاتی دارید بفرمایید.

سرنیپ آزموده: چون مقرر می‌فرمایید راجع به بیانات سرکار سرهنگ آزمین توضیحی عرض کنم. به عرض می‌رسانم. سرکار سرهنگ آزمین در جلسه گذشته بیاناتشان به نحوی بود که همان لحظه‌ای که ایشان بیاناتی می‌فرمودند دادگاه و دادستان ارتش باید بساط خودشان را جمع کنند و بروند. چون همواره می‌فرمودند که ریاست دادگاه لازم است زنگ بزنند و به این جلسه خانم بدهند. یک موضوعی که الآن یادآوری فرمودید، موضوع ماده ۱۳۸ بود که سرکار سرهنگ آزمین هم کم‌لطفی فرمودند و هم نحوه بیاناتشان به نظر اینجانب زیاد موجه نبود. کم‌لطفی از این لحاظ که ایشان متجاوز از بیست روز در اداره دادرسی و دادستانی ارتش تشریف می‌آوردند و بنا بر وظیفه‌ای که داشتند پرونده موکلشان را قرائت می‌کردند. ایشان اگر تردید داشتند که ماده ۱۳۸ اجرا نشده، چه مانعی داشت که به بنده تلفن می‌فرمودند و سؤال می‌کردند که «این ماده را انجام داده‌اید یا خیر؟»

ماده ۱۳۸ یعنی دادستانی ارتش از سر باز تا سپهبد را نمی‌تواند تحت تعقیب قرار دهد مگر اینکه فرمانده آنها امر تعقیب صادر نموده باشد. و این موضوع نیز یکی از خصایص دادگاههای نظامی است. اگر این ماده ۱۳۸ نبود، افسری مثلاً از لشکر نبریز آمده بود نهران و بنده که دادستان ارتش هستم بدون نقضای فرمانده اش او را می‌گرفتم و تعقیب می‌کردم، این برخلاف اصول نظامی بود.

روی این اصل، یکی از موارد بسیار موجه و صریحی که در قانون دادرسی ارتش است همین ماده ۱۳۸ است. از سر باز تا سرهنگ درم وقتی انهایی متوجه آنها می‌شود، دادستانی ارتش به قسمت مربوطه آنها موضوع اتهام را می‌نویسد و تقاضای تعقیب را به دادستان ارتش ابلاغ نماید. و تا امر تعقیب به آنها نرسد امر تعقیب انجام نمی‌شود. اگر تعقیب اشتباهاً انجام شد، به موجب همان ماده ۱۳۸ هر عملی که بشود از درجه اعتبار ساقط است. به موجب ماده ۱۳۸، از سرهنگ به بالا تعقیب افسران منوط به اجازه بزرگ ارتشتاران فرمانده است. حال ممکن است سرکار سرهنگ آزمین دادستانی ارتش را تا آن اندازه غیر متوجه می‌دانند که یک سرنیپ که رئیس ستاد ارتش بوده که امر تعقیب صادر شده به‌سازرس نسفهمیده و کسی دیگر هم نسفهمیده و چند جلسه در اینجا صحبت شده و در شب جمعه ۲۲ آبان سرکار سرهنگ آزمین متوجه شده و اعلام کرده‌اند که هر کاری کرده‌اند از درجه اعتبار ساقط است و بساط را جمع کنیم و برویم. قبل از اینکه تیمسار سرنیپ ریاحی مورد تعقیب واقع شود، گزارش شرف عرض تنظیم نمود و به وسیله ستاد ارتش به شرف عرض ملوکانه رسیده و در تاریخ ۲۲ شهریور ۳۲ ذات شاهانه موضوع تعقیب سرنیپ ریاحی را تصویب فرموده‌اند که پس از ابلاغ این تصویب طی شماره ۲۱۴۱۶۲ به تاریخ ۲۶/۶/۳۲ از طرف ستاد ارتش بوده که بعد از آن موکل سرکار سرهنگ آزمین مورد تعقیب فرار گرفته‌اند.

اینجانب رونوشت گزارش شرف عرض و نامه‌ای که به دادستانی نوشته شده تقدیم مقام ریاست دادگاه می‌نمایم. [دادستان نامه‌های مزبور را به یکی از منشی‌های دادگاه داد که تقدیم ریاست دادگاه نماید.]

سرهنک بزرگمهر: در پرونده موکل بنده چنین نامه‌ای دیده نشده است.
 سرتیب آزموده: اجازه می‌فرمایید توضیح بدهم؟
 رئیس: بفرمایید.

سرتیب آزموده: آقای سرهنک بزرگمهر به عرض بنده توجه فرمودند؛ و به اصول و رویه‌ای که در دادستانی ارتش معمول است به آن‌هم توجه نکردند. امر تعقیب خاص نظامیان است. موکل آقای بزرگمهر جزو واحد نظامی نبوده‌اند که به رئیس یا فرمانده ایشان بنویسم که امر تعقیب آنها را صادر کنید. مثلاً هم‌روزه پرسونده غیر نظامیان به دادستانی ارتش می‌آید و هیچ‌گاه برای غیر نظامی نقضای امر تعقیب نمی‌شود. سرکار سرهنک بزرگمهر توجه فرمایند که جرم را باید تعقیب نمود، چه در سازمان قضایی عمومی چه در دستگاه قضایی ارتش. تعقیب مجرم به عهده دادستان است و هیچ جرمی را نمی‌توان بلا تکلیف گذاشت.

عرض کردم در ارتش برای این‌که فرماندهان متهم از وضع جمعی خود غیر مطلع نباشند، پیش‌بینی کرده‌اند که دادستان امر تعقیبش را از فرمانده اش بخواهد و به همین جهت درجات را تقسیم کرده‌اند. اتفاقاً به مناسبت این‌که موضوع جرم ایجاب می‌کرده است در گزارش شرف عرضی که به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم شده، پس از اینکه هفت نفر افسر را تصریح نموده و استدعا کرده‌ایم که لیست آنها را تصویب بفرمایند، در گزارش قبده شده که این افسران به‌انجام همکاری و همدستی با آقای دکتر محمد مصدق تحت تعقیب فرار می‌گیرند. و اگر هم ذکر نمی‌کردیم، برای آقای دکتر مصدق الزامی به نقضای امر تعقیب نبود کما اینکه دادستان ارتش که سایر رجال را تعقیب کرد چنین نقضایی ننموده است.

بیانات سرکار سرهنک آزمین خارج از ماده ۱۲۸ به نظر می‌رسد. در مورد بند ۶ ماده ۳۷ توضیحاتی فرمودند و نتیجه گرفتند که هیچ‌یک از دادرسان محترم و اینجانب صلاحیت رسیدگی نداریم که در این مورد توضیحات مفصل داده شد و نیازی نمی‌بیند که عرضی بکنم. یک بیان دیگری هم فرمودند که آن مربوط به این بود که جرم جرم سیاسی است. در این مورد هم توضیحات مفصل به عرض رسید. با وجود این اگر توضیح بیشتری لازم باشد، مانعی ندارد. ولی نکته‌ی لازمی که باید به عرض برسد این است که سرکار سرهنک آزمین عیناً چنین فرمودند: «این جرم سیاسی است و دادستان گفته است که در قانون تعریفی نشده است. و این جرم سیاسی همان‌طوری که دیروز جناب آقای دکتر مصدق بیان کردند، در سال ۱۹۳۵ در کپنهاگ تصریح شده که اقدام علیه رژیم یک کشوری جرم سیاسی است.» این قسمت از بیان سرکار سرهنک آزمین باعث تعجب است. تفسیری که در یک کشور خارجی شده چه ربط به کشور ایران دارد؟ هر کشوری قوانین خاص خود دارد. اینجا هم باید یک مثال عرضی کنم. به موجب قانون اساسی، هیچ قانونی در ایران نمی‌تواند بگذرد و به‌موقع اجرا درآید مگر این‌که مخالف دین مبین اسلام نباشد. حال اگر در یک کشور خارجی من باب مثال کسی نزی بنویسد که آن تزلزل‌ناپذیر است. مخالف اصول مذهب اسلام نباشد و در آن کشور خارجی خارجیان بنشینند دورهم و بگویند: «به‌به! باید نمره بسیار عالی به این تزداد...»
 دکتر مصدق: مقصود بنده‌ام، مقصود بنده‌ام. [خنده حضار].

سرتیب آزموده: من باب مثال عرض کردم. آیا چون خارجیها به چنین نزی به‌به گفتند، ما هم باید نایید کنیم؟ در کشورهای دیگر چه گفتند به بنده مربوط نیست. بنده به سرکار سرهنک آزمین صراحتاً عرض می‌کنم جرم موکل ایشان را منطبق با ماده قانونی می‌دانم که آن ماده در قانون دادرسی و کیفر ارتش است؛ و دیگر تصور می‌کنم آقای سرهنک آزمین توضیحاتی ندادند که احتیاج به جواب داشته باشند و اگر بیان فرمودند البته مجدداً جواب داده خواهد شد.

رئیس: تیمسار میرجلالی، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: ماده‌ای که مربوط به رئیس و مرئوس است صراحت دارد و نمی‌توان از این ماده شانه خالی کرد. در اینکه رئیس ستاد ارتش چه به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و چه مستقیماً نفوذ کامل داشته، حرفی نیست و مورد تکذیب کسی نمی‌باشد. و چون در مقابل کاری سوءظن و حسن ظن نتیجه قطعی آن می‌باشد، لذا رئیس و مرئوس حق دادرسی یکدیگر را ندارند. ولی در مورد سرنیپ رباهی که امروز به عنوان رئیس ستاد ارتش تسلیم محکمه شده کاملاً جنبه استثنائی دارد. کما اینکه دادرسی خود آقای دکتر مصدق هم که نخست‌وزیر بوده‌اند برای اولین بار انجام می‌گردد و کاملاً استثنائی است.

قانون دادرسی ارتش متوجه نبوده که اگر یک چنین وقایعی پیش آید، باید دست به طرف چه راه حلی دراز کرد. ولی این پیش‌بینی نشدن در این مورد تصدیق دارند که حق موکل من را از بین نخواهد برد. آنچه راجع به افسران بازنشسته آقای دادستان محترم به عرض دادگاه رسانیدند، باید بگویم به همان ترتیب که ماده قانون صریحاً این مطلب را قبول نکرده است صریحاً هم رد نکرده است و در این مورد در قانون صحبتی نشده است. ولی باید دانست که افسران بازنشسته هیچ‌وقت مثل سایر بازنشستگان کشوری از قانون خود مطرود و خارج نیستند و ارتش می‌تواند آنان را طبق ماده ۳۵ قانون بازنشستگی ارتش به خدمت احضار کند. وجود این ماده اثبات این مدعا است که افسران بازنشسته همیشه مثل یک احتیاط ارتش محسوب شده و هر وقت ارتش مصلحت بداند می‌تواند آنها را احضار کند. اگر بدون علل موجه تسلیم این ماده نشوند، ارتش می‌تواند آنها را تعقیب کند. لذا پیشنهاد افسران بازنشسته برای عضویت این دادگاه خارج از موضوع نیست. ولی دادگاه محترم البته در اخذ تصمیم خود مختار است. البته مورد تصدیق اینجانب می‌باشد که به طوری که قبلاً متذکر شدم این یک مورد استثنائی است. شاید می‌توانم عرض کنم هر نصیبی که دادگاه محترم در این مورد بگیرند چون اولین بار است اشکالی نخواهد داشت.

راجع به ابراد آقای دادستان به عرض می‌رسانم که بازرسی فعلی بهترین افسران صف و فرماندهان ما را در عضویت خود دارد و افسران مطلع و بصیری در این سازمان می‌باشند و همه این افسران هم افسران مالی نیستند کما اینکه سرهنگ گوهری معاون است.

رئیس: سرهنگ گوهری افسر مالی نیست؟

سرلشکر میرجلالی: افسر ستاد است. با شرح مطالب فوق قضاوت را به عهده دادرسان محترم می‌گذارم.

رئیس: آقای سرکار سرهنگ شاهقلی، مطلبی دارید بفرمایید.

آقای سرهنگ شاهقلی: با کمال احترام به عرض دادرسان محترم می‌رسانم: اولاً از عنایت دادستان محترم که فقط به صرف فرض برای بنده لطفی فرمودند نهایت تشکر را دارم. ولی خدا را شاهد می‌گیرم که در محضر این دادگاه نه قصد این دارم که شب را روز نمایش دهم و نه توانایی آن را دارم که در محضر چنین نفوس بصیر و بینایی روز را شب بنمایانم.

بنده از کلمه سفسطه و باب مغالطه در منطق اطلاع زیاد دارم؛ و اگر بخوام وقت دادرسان محترم و وقت دادستان را تلف کنم، حاضر موفع دیگری یک روز ایستاده و در این باب صحبت کنم. ولی خود دادرسان معظم شاید بدانند که در این ایام بنده شاید یک ساعت فقط صحبت کرده باشم. اما جرم اطالاه وقت دادرسی را که بر اثر بیانات تمام حضار بود به عهده من گذاشتند، زیرا امراتهم به سفسطه فرمودند و حال آنکه دادرسان معظم مستحضر هستند که شاید یک ساعت بیشتر عرضی نکرده باشم. فعلاً به همین جا مقدمه را خانمه می‌دهم و وارد متن بیاناتی که فرموده‌اند می‌شوم.

در ضمن بیانات تیسار سر تیب معین پور که اجازه وقت خواسته بودند و همچنین تیسار میر جلالی، دادستان محترم جواب فرمودند که چون دادگاه نظامی اصل سرعت را رعایت می نماید و دادرسان معظم با این وقت موافقت فرمودند. دادرسان معظم استحضار دارند که اولاً در قانون دادرسی یک اصل کلی موجود است و آن همان طوری است که خود دادستان محترم بیان فرمودند. آن اصل معروف بودن لغات است، یعنی معنای عرفی. وقتی می گویند دادگاهی تشکیل شده، یعنی وقت اداری دادگاه مانند تمام ادارات است. ولی ۱۸ ساعت کار در آن لغت معلوم نیست. در دادگاه دادرسی ارتش یا دادگاه جنایی بین این دو دادگاه تفاوتی وجود دارد. در زمان اصلاح قانون دادرسی دادستان محترم شاهد هستند که همین ماده را اصلاح می کردند. ولی متأسفانه وقت کافی و مجال وافعی نبود. در دادرسی ارتش این موارد در ضمن دادگاه گفته می شود و در دادگاه جنایی قبلاً رسیدگی می شود و دادگاه جنایی امر دیگری ندارد جز رسیدگی به امر اتهام. ولی اگر زمان جنگ شد و حوادث فوق العاده ای پیش آمد که ریاست معظم دادگاه تشکیل پی در پی دادگاه را تشخیص دادند، البته تشخیص ایشان صحیح است.

فرق است بین «ممکن است» و «باید». ایناطق عین ماده را که مربوط بود خوانند. اما موضوع ثانی این است که منظور از دادرسی نظامی اگر گفته شود تنها سرعت است اشتباه است. زیرا سرعت ضمیمه ای دارد که آن دقت و صحت است. اگر تعطیل ساعات غیر اداری ملحوظ نشود و شبها هر شب دادرسان و متهمین و وکلای مدافع تا ساعت ۹ و ۱۰ کار کنند نه فرصتی برای مطالعه، نه فرصتی برای تهیه لوایح، نه فرصتی برای استراحت و جمع آوری مدارک باقی نخواهد ماند. زیرا درست است که در مدت پنج یا ده روز باید مدارک لازم تهیه شود، ولی نمی توان پیش بینی کرد که در ضمن دادرسی آیا ممکن است احتیاج به متن قانون از مجلس شورای ملی داشته باشیم یا نه.

زیرا فرضاً در کتابی که آقای احمد کمانگر تهیه فرموده اند اگر کلمه ای اشتباه شده باشد، باید رفت و اصل قانون را در آورد. پس این ماده را که ملاحظه فرمودند در ایام تعطیل رسمی تعطیل دادرسی مجاز است، و در غیر ایام تعطیل تا هفتاد و دو ساعت باز هم تعطیل دیگر مجاز است، بدون انقطاع هم مطابق تصمیم رئیس دادگاه مجاز است. ولی نقضای مهلت برای تهیه مدرک و جواب امری غیر قانونی نیست که به استناد عنوان احتمال سرعت آن امر رد شود. برای اینکه دادگاه محترم مستحضر باشند، ملاحظه فرمودند که در همان جلسه گذشته به محض اینکه استدعای تیسار معین پور قبول نشد امر دادگاه معظم مطاع بود.

اما تأخیر جلسه دادرسی هم برای موکل که می خواهد زودتر به نتیجه نهایی برسد و هم برای وکیل مدافع که اقلأ مثل سایر بندگان فداکاری دارد زبان آور است و هیچ گونه احتمال ارفاقی هم از طرف دادرسان معظم به نام طنز دل داده شدن دادرسی محتمل الی نوع نیست. پس یقین است که اگر چنین استدعایی می شود، استدعایی است در حدود قانون و از لحاظ اجبار؛ و تصمیم آن هم منوط به دادگاه معظم است. تکرار این مطلب که منظور از دادگاه نظامی سرعت است و سرعت بنده را وادار کرد که مبدا کلمه ای در مورد دقت و صحت فراموش گردد، این عریض را به عرض رساندم که تا حق دقت و صحت هم انجام گردد، گو اینکه مقام محترم ریاست و افعلاً و حقیقتاً رعایت دقت را می فرمایند.

ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر جلسه پایان یافت و ادامه دادرسی به ساعت ۱۰ صبح روز بعد، یکشنبه ۲۴ آبان ۱۳۳۲

موکل شد.

جلسه هفتم

هفتمین جلسه دادرسی دکتر محمد مصدق و سرنیپ نقی ریاحی در ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۲۴ آبان ۱۳۳۲ در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. بعد از فرائت صورت جلسه قبل، دادرسی به شرح زیر آغاز گردید.

رئیس: سرکار سرهنگ شاهقلی، به بیانات خود ادامه دهید.

سرهنگ شاهقلی: با کمال احترام به عرض دادستان معظم می‌رساند: قبل از اینکه وارد جزئیات بیانات دادستان محترم شویم، برای اینکه در ضمن عرایض این بنده سوء تفاهمی حاصل نشود و احتیاج به این تذکر نباشد که بسنده وکیل مدافع تیمسار سرنیپ ریاحی هشتم و در عین حال به این قسمت از بیانات دادستان محترم نیز جواب داده شده باشد. به عرض می‌رسانم: کیفرخواستی که از طرف دادستان محترم تنظیم شده برای دو نفر توأماً نوشته شده که متهم شماره ۱ آن جناب آقای دکتر مصدق و شماره ۲ آن تیمسار سرنیپ ریاحی معرفی شده و برای هر دو نفر یک ماده ۳۱۷ در نظر گرفته شده و فرض شده که اولی به مقام فرماندهی کل قوا و دومی به مقام معاونت فرماندهی کل قوا فصد داشتند نایل شوند.

در جلسه گذشته نیز تیمسار دادستان معظم این عبارات را فرمودند که عیناً تکرار می‌شود:

اینجانب مدعی هستم که جرم واحدی یعنی جرم ۳۱۷ را دو نفر مرتکب شده‌اند. یعنی جرم واحد بوده و مجرمین متعدد. وقتی جرم واحد است و مجرمین متعدد، برای دادستان هیچ منعی نیست که برای مجرمین متعدد یک کیفرخواست بنویسد و جرم واحدی را به آنها نسبت دهد و آنها را تسلیم دادگاه کند. یعنی می‌توان وقتی جرم واحد است و مجرمین متعدد، با یک کیفرخواست تسلیم دادگاه نمود، چون جرم واحد است.

در ماده ۲۰۱ قانون دادرسی و کیفر ارتش صریحاً فید شده که مقررات ماده ۴۰۰ از آیین دادرسی و کیفر ارتش در دیوان حرب لازم الرعایه است. ماده ۴۰۰ مزبور می‌گوید در صورتی که متهمین متعدد باشند و اساس اتهام مستند به یکی از آنان باشد، رئیس محکمه باید ابتدا به محاکمه متهم اصلی و بعد به محاکمه سایرین شروع کند.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرهنگ شاهقلی: دادگاه محترم نیز تا این مرحله همین اقدام را فرمودند. و معلوم است که مفاد عین ماده قانون رعایت شده، یعنی اتهام واحد است و اساس آن هم منتسب به جناب آقای دکتر محمد مصدق است. بنابراین اینجانب چگونه می‌تواند قسمی دفاع نماید و عدم صلاحیت اظهار کند که هیچ‌گونه ارتباطی با متهم اصلی نداشته باشد؟ علیهذا این استدلال فقط برای این عرض شد که عرایض بنده عیناً مطابقت با قانون و نظر دادستان معظم و روش

ریاست محترم دادگاه نا این دقیقه دارد و بقیناً در آتیه نیز امیدوار است که تجاوزی ننماید. و اما مطالبی که بیان شده است:

در ضمن مقدمه‌ای که دادستان محترم بیان فرمودند و مقایسه‌ای از بازپرس و دادستان فرون قدیمه با وظایف و کلا و دادستانان و مأمورین تحقیق فرون حاضره نمودند این عبارت را تذکر دادند: «وکیل مدافع هم در آن زمان آن بود که باید با مدعی العموم دست به یکی شود و با پروپای او را بگیرد.» بنده هم با این نظر مبارک ایشان در این مورد موافقت دارد که اساساً ممکن است در زمانی چنین نفوسی بین وکلای مدافع و یا دادستانان پیدا شوند، ولی همان‌طور که فرمودند، شأن و مقام انسان همیشه رعایت ادب است و واقعاً اگر حیوانی سروپای انسانی را در معابر بگیرد، هیچ انسانی پروپای آن حیوان را متقابلاً نمی‌گیرد، بلکه وظیفه انسانی خود را انجام می‌دهد.

بنده نیز در ضمن تعلیماتی که از همین اسناد محترم، یعنی دادستان فعلی ارتش، چه در عمل در دادگاهها و چه در تمام دوره‌ای که تصادف خدمت باهم داشته‌ایم همین‌رویه انسانی را دیده و واقعاً ایشان خود را مدعی اجرای قانون یعنی نماینده جامعه برای حفظ قانون می‌دانند.

همچنین برای آنکه به یک قسمت از بیانات محترمشان ضمناً جواب عرض شده باشد، معروض می‌گردد مقام عدالت خواهی دادرسان معظم و ایشان یقیناً اجازه نخواهد داد که اگر به فرض محال دادگاه محترم خود را صالح بدانند، ایشان پس از بیان ادله برائت همیشه کمک وکلای مدافع در اعلام حق هستند. در ضمن بیاناتشان در مورد انواع دلایل عدم صلاحیتی که به عرض رسید، بعضی از موارد را بسیار بدیهی فرض فرموده‌اند؛ به قدری که حتی اگر به اطفال ایشان هم ارائه شود قابل تشخیص خواهد بود، و آن مورد را سیاسی یا عدم سیاسی بودن جرم اعلام داشته‌اند. ضمناً اشاره‌ای فرمودند که مبادا وکلای مدافع نیمسار سرتیب رباهی قوزی بالای قوز برای موکلشان فراهم سازند و جرم جدیدی هم به ایشان نسبت دهند.

در ضمن این مرحله فرمودند که افسران ارتش هم هر چند روزگاری تصادف نموده که بعضی زمزمه‌ها در بین آنان شنیده شده، ولی مجاز در دخالت در سیاست نیستند. در این مورد اولاً معروض می‌دارد که بنده جزو آن طبقه مردمانی هستم که صرف نظر از مفررات ارتش معتقد هستم که سیاست هم مانند سایر علوم علمی است، فقط متخصصین آن علم مجاز در دخالت یا اظهار نظر در امور سیاسی هستند (نه تشخیص جرم سیاسی). و اگر روزگاری باشد که ارتش اجباراً افراد خود را وادار نماید که به اراده خود داخل احزاب سیاسی شوند، بنده چون ایماناً معتقدم که عموم نیاید دخالت در امور سیاسی کنند ناچار شخصاً طبق مقررات معموله استدعای بازنشنگی می‌کنم.

این عرض برای این بود که نه تنها بنده به احترام مفررات ارتش افسری را مجاز به دخالت در سیاست نمی‌دانم، بلکه شخصاً من این اعتقاد را دارم. ولی اگر به عرض دادگاه محترم می‌رسید که این اتهام سیاسی است، مطلقاً و ابداً این مفهوم را کسی نمی‌تواند از آن استنباط کند که موکل محترم دخالت در سیاست کرده، زیرا اتهام را دیگران به او نسبت می‌دهند و می‌گویند چنین عملی را می‌خواستند است انجام دهد. او که اساساً منکر است. شما هیئت محترم دادرسان هم برای این تشریف فرما شده‌اید که آیا آنچه به او نسبت می‌دهند صحیح است یا خیر؟ پس نه تنها منکر عدم دخالت در امور سیاسی است، بلکه منکر هر گونه اتهام متناسبه هم می‌باشد.

برای آنکه این بحث بهتر روشن شود باید مطالعه نمود که ما از کلمه «امور سیاسی» و عدم مداخله در آن شخصاً چه استنباطی می‌کنیم. مثلاً اگر فردی به فرمان مقامات رسمی ارتش به سمت وابستگی نظامی به ممالک خارج برود و مأموریت مذاکرات معینی را داشته باشد، آیا می‌تواند بگوید که به موجب بخشنامه شماره فلان ارتش از دخالت در امور

سیاسی ممنوع است؛ خیر؛ زیرا امری که به او صادر می‌شود و لو در امور روابط بین‌المللی باشد، از مقامات صالحه‌ای صادر می‌گردد که او را مجاز در انجام آن امر می‌دانند. یا امروز مملکت سفدس ایران در تحت لوای سیستم سلطنت مشروطه اداره می‌شود و احزاب دیگری که بخواهند روشهای سیاسی دیگری را در این مملکت معمول و مجری دارند و فرضاً قانوناً تحریم شوند و ارتش ایران که مرکب از افراد و افسر است موظف به حفظ همین حکومتی باشد که مطابق قانون اساسی و در ظل سلطنت شاهنشاه محبوب است، آیا می‌توان این حفاظت و صیانت کثیر را به نام دخالت در سیاست یعنی ممانعت از رشد احزاب غیر قانونی ممنوع نمود؟ ابدأ. در عین حالیکه مخالفت با احزاب، معین است، حفظ و صیانت رژیم هم معین می‌باشد.

پس این اجرای اوامر اگر در مملکتی معکوس این واقع شود، مثلاً در جمهوری فرانسه که ارتش آن مأمور حفظ جمهوری فرانسه است، عده‌ای سلطنت طلب پیدا شوند و فرض کنیم که قانون آنها را تحریم نماید؛ آیا ارتشی که در آنجا حکومت جمهوری را تقویت و صیانت می‌کند می‌شود گفت که عمل خلافی انجام داده است؟ یقیناً خیر. بلکه اگر در آنجا ارتش بر خلاف سنت و وظیفه از جمهوری تقویت نکرده و رژیم سلطنت را تقویت نماید، دخالت در سیاست و جرم محسوب می‌شود.

پس یک نتیجه از تعریف جرم سیاسی این می‌شود که هر عملی به منظور تغییر و تضعیف رژیم موجود و حکومت مقننه یک کشور در داخل آن کشور برخلاف قانون به عمل آید، جرم سیاسی محسوب می‌شود. بسا هر عملی که به منظور ایجاد وحشت و اضطراب و دهشت و اغتشاش بین افراد کشور به منظورهای فوق عملی شود، باز هم جرم سیاسی تلقی می‌شود.

این عرایض که عرض شد فقط یک خلاصه‌ای از مجموع تعاریفی است که دادستان محترم ارتش می‌توانند با مراجعه به کتبی که منحصصین فن در این باره نوشته‌اند در کتابخانه‌های بزرگ حقوقی مانند کانون و کلا، دانشکده حقوق، مجلس شورای ملی مراجعه فرمایند. ولی بنده شخصاً اذعان دارم که نه این فرصت برای ایشان مقدور است و نه عرایض بنده را ایشان مجبور به قبول.

اما در قوانین ایران تنها جرم سیاسی نیست که تعریف ندارد. ما یک عرف عام داریم و یک عرف خاص. آنچه به عرف عام مراجعه می‌شود تعریفش بین مردم معمول است. مثلاً قتل در قانون تعریف نشده، ولی همه می‌دانند قتل چیست، و به استناد تعریف نشدن قتل، ما نمی‌توانیم بگوییم که هر قتلی باید در دادگاه نظامی محاکمه شود چون تعریف ندارد. ولی بعضی از امور که جدیداً پیدا می‌شود، پس از مدتی عرف خاص پیدا می‌کند. یعنی بین اهل فن معلوم می‌شود که چیست. مثل تعریفی که از سیاست در کتب علمای حقوق سیاسی که اهل فن هستند به عمل آمده. بعضی مطالب اصولاً جدید است، یعنی سابقه ذهنی بین مردم ندارد. قانون آن را برای روشن شدن ذهن مردم تعریف می‌کند.

مثلاً ماده ۱۳۸ قانون مجازات عمومی راجع به کلاهبرداری، که چون در تعریف آن قانون‌نگذار به مشکلات عدیده برخورد می‌کند آن را تعریف می‌نماید. با نظیر کلاهبرداری. موادی که ممکن است مورد اشتباه شود، مانند فرضاً اختلاس. ولی وقتی مادر قانون ملاحظه می‌کنیم که برای اجرای همین محاکمه قید شده «سنازعات راجع به حقوق سیاسی مربوط به محاکم عدلیه است»: اصل ۷۲ قانون، نمی‌توانیم بگوییم که قانون‌نگذار چیزی را نوشته است که خودش نمی‌خواسته و یا چون تعریف نکرده ما هم نباید آن را اجرا کنیم. یا در اصل ۷۹ تکرار می‌کند که «در تفصیلات سیاسی و مطلوبات، هیئت منصفه حاضر خواهند شد.» پس باز معلوم است که مقنن از کلمه تفصیر سیاسی یک منظور خاص را دارد که مفهوم و معین است.

خوشبختانه امروز این موضوع تعریف جرم سیاسی و تشخیص آن از یک نظر دیگری برای دادگاه محترم آسان شده است. اگر برای محضر دادرسان تعریف جرم سیاسی که بنده عرض کردم کافی نیست، با توجه به ماده ۱۹۸ که می گوید دادگاه برای کشف حقیقت دارای اختیارات کامل است و می تواند حتی در جریان دادرسی حضور هر کس را که لازم باشد، با حاضر نمودن هر مدرکی را که برای کشف حقیقت مفید فرض کند درخواست نماید. در دیوان کشور شاید پیش از پنجاه فقره حکم موجود است که به استناد سیاسی بودن اتهام با حضور هیئت منصفه حل و عقد شده است. امر بفرمایید و نوشتی به محضر دادگاه بیاورند. لکن این استدلال عقلی این بنده که عدم تعریف سبب رسیدگی نمی شود، مبنی بر این اصل است که دادگاه نظامی دادگاهی است اختصاصی. یعنی اگر جرمی تعریف اختصاصی ندارد داخل در صلاحیت دادگاه عمومی است. ولی اگر مانند جرم اشترایی نوشته بودند که جرم سیاسی هم باید در دادگاه نظامی رسیدگی شود، ما رسیدگی می کردیم؛ و اگر دادرسان معظم معتقد بر این هستند که تعریفش روشن نیست بین دو اصل واقع می شویم؛ یکی آن که بگوییم اساساً جرم سیاسی در عالم وجود ندارد. این امر مخالف با قانون اساسی است که وجودش را گفته است. دیگر آن که بگوییم موجود است ولی تعریف نشده است، یعنی جزو جرایم عمومی است. منتهی قانونگذار برای چنین جرم سیاسی تعیین نموده است که در چه محکمه ای باید رسیدگی شود و آن محکمه، محکمه نظامی نیست و طبعاً احتیاج به حضور هیئت منصفه در دادگاه نظامی نخواهد بود. پس بساحت دیگر دادستان محترم در این موضوع که چگونه ممکن است هیئت منصفه در دادگاه نظامی بیاید طبعاً منتفی است.

بنابر این ملاحظه فرمودند که این مسئله، یعنی تشخیص صلاحیت محکمه در جرم سیاسی، کار طفل هر دبستان نیست. حتی دبیرستان را هم باید صرف نظر نمود. مبحث دوم، فرمودند ملاک تشخیص صلاحیت با دادستان ارتش است که به استناد آن کیفرخواست را تنظیم می نماید. عین بیان ایشان این طور است: «اینجانب مدعی هستم و توجه فرمایید که همیشه مبنای صلاحیت روی تشخیص دادستان است.» این بیان ایشان صحیح است. اشتباه نیست. ولی طرز اعمال آن قابل توجه است. به این معنی که اگر بنا بود برای تشخیص صلاحیت اساساً مبنایی نبود، ارجاع کیفرخواست به دادگاه بلا تکلیف می ماند. مبنای اولیه تشخیص صلاحیت که به منظور ارجاع پرونده به دادگاه است، بنا به تشخیص دادستان معظم است.

بنده استدعا دارم از دادپاران محترم که با دداشت می فرمایند، عرایض بنده را دقیقاً با دداشت فرمایند که مانند جلسه گذشته موضوع روزنامه رسمی کشور اسباب تضییع وقت نشود. پس از آنکه پرونده به دادگاه آمد، دو جریان در دادرسی ارتش معمول است. و اگر خاطر محترم دادستان محترم باشد، در همان کمیسیون تجدیدنظر مطالعه می شد که این اختلاف بین روش دادگستری و ارتش هم مرتفع شود. بدبختانه عمر آن کمیسیون قبل از حصول نتیجه خانمه یافت.

ماده ۱۹۵ در دادرسی ارتش صلاحیت را دو قسمت می کند. یکی آن که دادگاه خودش را وارد بسیند؛ و دیگر مواردی که متهمین با وکلای مدافع آنان به عرض دادگاه می رسانند. البته در این موقع قبل از دادرسی اظهار می شود که دادگاه تصمیم لازم اتخاذ کند. اگر خود را صالح ندید پرونده را به مقام مربوطه احاله دهد و اگر صالح دید در مورد نقایص پرونده عرایضی به سمع دادگاه برسد. اگر تکمیل یا رفع آن قسمت را لازم دیدند، امر لازم را صادر می فرمایند و اگر لازم ندیدند که دادرسی شروع می شود. برای تزییع عمل قرار بر این شده است که اگر دادگاه خود را صالح دید، دیگر وکلای مدافع یا متهم از این رأی در این دادگاه تقاضای تجدیدنظر نمی کنند. ولی اگر صالح ندید دادستان محترم حق دارد. ولی در دادگاه تجدیدنظر مجدداً این صلاحیت عیناً از طرفین قابل بحث است. فعلاً کیفیت است که

اگر دادگاه تجدیدنظر نیز رأی به صلاحیت با عدم آن بدهد، قابلیت فرجام نیز دارد و آن کیفیت نیز بموقع خود در همین دادگاه به عرض خواهد رسید.

مقارن ساعت ۱۱ بنا به تقاضای سرهنگ شاهقلی ده دقیقه تنفس اعلام شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه سرهنگ شاهقلی به اظهارات خود ادامه داد و گفت:

بنا به مراتب معروضه دادستان محترم ارتش، اتهام منتسبه را منطبق با ماده ۳۱۷ یعنی سوء قصد تشخیص دادند. به نظر بنده، اگر این اتهام منتسبه مصداق داشته باشد، یعنی این نوع جرم با این ماده منطبق باشد، مسهل رسیدگی به اتهام، ماده ۳۱۷ است، طبق قوانین صلاحیتی که ضمن قانون دادرسی مصوب ۱۳۱۸ به تصویب رسیده، تنها تفاوت در این است که اصولاً سوء قصدی واقع نشده تا بگوییم که منظور از آن چه بوده است. قسمت اول عرایض بنده مبنی بر این بود که این اتهام یک اتهام سیاسی است.

قسمت دوم که فعلاً عرض می شود در رد ادعای دادستان است که ماده ۳۱۷ شامل عمل منتسبه نیست. پس از آنکه تشریح گردید، تشخیص اینکه عرایض بنده با دادستان محترم صحیح است مطابق ماده ۱۹۵ مستقلاً در اختیار دادرسان معظم است؛ یعنی تشخیص فرماید که آیا این عمل واقع شده منطبق با مواد مذکوره در قانون اساسی و سایر قوانین دیگر به مفهوم سیاسی بودن جرم است و یا منطقی با سوء قصد. معمولاً قبل از اعلام صلاحیت ورود در دفاع مفهومی ندارد. و بنده نیز به این منظور که موکل محترم اینجانب عمل منتسبه را انجام داده اند یا خبر فعلاً عرضی نخواهم نمود. بلکه فقط بدین منظور است که این عمل منتسبه با ماده ۳۱۷ منطبق نیست.

این محضر دادگاه محترم مثل مکتهبی است که هیئت دادرسان معظم ممتحنین محترم آن هستند. درس آن، قوانین و انطباق آن با عمل متهمین. شاگرد این مکتب فدوی است. تشخیص صحت و سقم عرایض به عهده هیئت عالی قضات. در قانون مجازات عمل مطابق ماده الزام آور است که عملی را ما جرم بدانیم. چون می گوید هیچ عملی را نمی توان جرم دانست مگر آنچه که به موجب قانون جرم شناخته شود. این عبارت دو اصل دارد: اول وقوع عمل و بعد انطباق آن با قانون. دادستان محترم ارتش مدعی هستند که نخستوزیر محترم وقت پس از دریافت ابلاغ عزل اطاعت امر ننموده است. در قانون محاکمه وزرا مصوب ۱۶ نبر ۱۳۰۷ ماده اول چنین است:

هرگاه رئیس الوزرا یا وزیری در امور مربوط به شغل و وظیفه خود مستهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد، اعم از اینکه حین تعقیب منصفی شغل وزارت باشد یا نه.

پس سوآلی را که دادستان محترم راجع به نفقه عیال یک نخستوزیر فرمودند که اگر نداده بود به کجا مراجعه می شود، این ماده گفته است. ابلاغ فرمان عزل، دادگاه محترم تشخیص می دهند که آیا مربوط به وظیفه و شغل هست یا خیر. ایشان فرمانی را گرفته اند و پس از دریافت، به فرض دادستان معظم اطاعت ننموده اند. باید دید این عدم اطاعت مربوط به شغل هست یا سوء قصد است؛ یعنی عدم اطاعت فرمان را می توان گفت سوء قصد انجام شده است؟ بقیناً این مفهوم از آن مستفاد نمی گردد. برای تشریح بیشتر، فرض می کنیم که این فرمان در ساعت ۶ روز ۲۸ مرداد صادر شده بود، در آن صورت نیز سوء قصد نبود، زیرا عدم اطاعت یک فرمان در مورد شغل نخستوزیری است. و اگر همین

شخص محترم اعمال واقع شده دو سه روزه ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ را در ایام ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ مورد انساب او می‌شد، یعنی قبل از صدور فرمان، باز کسی بود که با داشتن مقام نخست‌وزیری مشاهده چنین حوادثی را در مملکت نموده است. پس متهمی که مورد استناد دادستان محترم است، عبارت از کسی است که عدم اطاعت از فرمان آنها را است، نه حوادثی که در سه روز دیگر فقط به او نسبت داده می‌شود. پایه اتهام بر عدم اطاعت فرمان است که مربوط به شغل ایشان است و چه حین تعقیب متصدی باشد یا خیر. مرجع تشخیص آن عبارت از مجلس شورای ملی خواهد بود. علت این اصرار در این مورد آن است که اولاً دو مثال را دادستان معظم مستقیماً سؤال فرمودند؛ ثانیاً اگر در محضر دادرسان معظم یا هر مقام صلاحیتداری این اتهام از متهم اصلی سلب گردد متهم نسبی دیگر وجود نخواهد داشت. برای آن که روشنتر شود، مطابق اصول ۲۸ و ۲۹ قانون اساسی دو نوع مسئولیت برای وزیر وقت تشخیص داده شده: یکی مسئولیت در مقابل مقام شامخ سلطنت و دیگری در مقابل پارکام مجلس شورای ملی. ولی هر کدام از این دو مسئولیت مورد خاص دارد. مثلاً در اصل ۲۸، اگر وزیری قوانین موضوعه که به صحنه همایونی رسیده است به اشتباه کاری احکام کتبی و یا شفاهی برخلاف آنها از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر کند و مدرک عدم مواظبت خود فرار دهد، در مقابل اعلیحضرت همایونی مسئول است زیرا به ایشان اشتباه کاری نموده.

دادگاه محترم ملاحظه می‌فرمایند یک حقی هست و یک تکلیفی. هر حقی در مقابل خود تکلیفی دارد. وظیفه وزیر این است که برخلاف قوانین موضوعه از پیشگاه ملوکانه به اشتباه کاری مدرکی صادر نکند. البته اگر صادر کرد چون به مقام مقدس ملوکانه اشتباه کاری نموده، در مقابل مقام ملوکانه مسئول است. این مسئولیت در مقام آن اشتباه کاری است. و اما در اصل ۲۹، اگر وزیری در امری از امور که مطابق قوانین مصوبه که به صحنه همایونی رسیده از عهده جواب بر نیامده و معلوم شود که نقض قانون و حدود مقرر کرده، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از توضیح خیانت در محکمه عدلیه، دیگر به خدمت دولتی منصوب نخواهد شد.

در اینجا یقین است که متهم فعلی که متهم اصلی این پرونده است امری را به صحنه ملوکانه نرسانده، بلکه آن امر را دیگری رسانیده و ابلاغ شده است. عدم اطاعت ایشان در مقام نخست‌وزیری است و تشخیص اینکه آن امر را درست رسانده‌اند یا خیر و این وزیر از قوانین تجاوز نموده یا نه، از حدود صلاحیت مذاکره و بحث در این دادگاه معظم خارج است. زیرا هم قانون اساسی مرجع آن را معلوم نموده و هم در دادگاه اختصاصی مرجعی نداریم. اما تشخیص این است که آیا این امر را سوء قصد بدانیم یا جرم سیاسی بخوانیم یا نخلف وزیر بنامیم، منوط به تشخیص دادرسان است.

بعد از این مرحله، دو مبحث صلاحیت دیگر باقی است که این دو مبحث از تشخیص آن در این قوانین از حدود صلاحیت دادگاه محترم خارج شده است. یعنی خود دادگاه محترم مطابق قوانین موجود در ارتش از یک طرف و وضع تناقض قوانین و تصویباتهای دیگر قابل توجه خواهد بود.

مبحث اول — عدم صلاحیت دادگاه از لحاظ کارمندان و دادستان محترم این موضوع ارتباطی به شخص ریاست محترم دادگاه پیدا نمی‌کند. در جلسه گذشته دادستان محترم یک بحث کلی فرمودند که مفهوم آن عرض می‌شود. قبلاً عرض شده بود که طبق ماده ۳۷ کسانی که به سمت ریاست یا کارمندی دادگاه یا عهده دار وظیفه دادستان و بازرسی باشند اگر در زمان ارتکاب بزه تحت او امر متهم انجام وظیفه نموده باشند، صلاحیت ندارند. این یک مورد ایراد است. اما دستور «۲۸ ب» می‌گوید رئیس ستاد ارتش به فرمان بزرگ ارتشداران فرمانده ادارات و واحدها را مراقبت، دستورات و اوامر لازم را صادر می‌نماید. این مفهوم این است که الآن دادگاه محترم به فرمان بزرگ ارتشداران

منصوب شده‌اند. دادستان محترم به فرمان بزرگ ارتشتاران فرمانده منصوب شده‌اند. اگر مفهوم را اینطور تصور کنیم که یعنی خود بزرگ ارتشتاران، فرمانده است چطور می‌شود قاضی، مدعی و منعم یک نفر باشد. یقیناً اینطور نیست. حتی اوامر دادگاه یعنی احکام صادره نیز به نام نامی اعلیحضرت همایونی است. دادستان ارتش هم نماینده بزرگ ارتشتاران فرمانده هستند. این اعتراضی است که از طرف متهمین و کلای مدافع به مساحت دادگاه محترم معروض شد. جوابهایی هم دادستان محترم داده. در دادگاههای عمومی، صلاحیت تشخیص صحت و سقم این اعتراضات به عهده دادگاه محترم است. ولی در دادرسی ارتش خود دادگاه محترم صلاحیت ندارند که تشخیص دهند آیا ما از لحاظ این تشخیص صالح هستیم یا خیر. زیرا ماده ۲۰۵ می‌گوید: دادرسیهای دادگاه در موارد رد این قانون باید از دخالت خودداری و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل به جای آنها دادرسیهای دیگری تعیین شود. این یک گزارش دو سطری می‌خواهد و این همه هم حرف ندارد. عین ماده موجود است. راه حل هم مشخص است. اجرای قانون محتاج به بحث زیادی نیست. مجدداً خواننده می‌شود [عین ماده قرائت شد]. علت آن هم معلوم است. خود کارمندان دادگاه محترم برایشان مشکل خواهد بود که تشخیص دهند که آیا تحت امر هستند یا نیستند؛ زیرا مقامی که وظایف دادستان دادگاه، ستاد ارتش، وزارت جنگ را معین نموده مقامی بالاتر از این دادگاه است و همان مقام است که صلاحیت تفسیر آییننامه‌ها و مقررات خود را دارد. وزارت جنگ یک دستور ۴۸ ب نوشته است و آییننامه‌ای نوشته است. مفسر خود وزارت جنگ است. دادرسان در موارد رد باید از دخالت خودداری کرده مطالب را به عرض آن کسی که دستور داده است برسانند تا در صورت وارد بودن کنار برود.

رئیس: مقصود شما از اینکه فرمان دادگاه و اعضای دادگاه و دادستان را اعلیحضرت همایونی صادر نموده‌اند برای این است که رئیس ستاد ارتش رئیس بلاواسطه افسران است. آیا مقصودتان این است؟
 سرهنگ شاهقلی: در ماده ۳۷ بند ۶ اینطور نوشته شده: «افسرانی که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه منتسبه انجام وظیفه نموده‌اند...» البته تیمسار تشریف نداشتید.
 رئیس: از اول بخوانید.

سرهنگ شاهقلی [دوباره می‌خواند و اضافه می‌کند]: ... چنانچه مسأله مسی شود همه در تحت اطاعت بزرگ ارتشتاران فرمانده هستند و اما عرضی که بنده کردم این است که اگر در حکم دادگاه نوشته شود که به نام نامی بزرگ ارتشتاران ابلاغ می‌شود این مقصود این است که بزرگ ارتشتاران در مقام دادستان هستند.
 رئیس: در ارتش لغات معنی دقیق دارند. فرمانده داریم، رئیس داریم. فرمانده به کسی اطلاق می‌شود که مستقیماً امری را صادر کند ولی کسی که امری را ابلاغ می‌کند فرمانده نیست، واسطه است. برای روشن شدن این ماده را مجدداً بخوانید.

سرهنگ شاهقلی: حالا من نمی‌دانم این عین ماده است و شاید کتابی که در دست من است غلط باشد و شما [اشاره به دادستان] ببینید شاید این طور نباشد؟

سرتیپ آزموه: شما اشیاء می‌کنید.

رئیس: جناب عالی در موقع خود هر توضیحی در این باب دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: قربان دستور بفرمایید اصل ۴۵ قانون اساسی را قرائت کنند. آن وقت خیلی روشن خواهد شد.

رئیس: اصل ۴۵ را هم قرائت کنید.

دکتر مصدق: اصل ۲۵ متمم قانون.

اصل مزبور به شرح زیر قرائت شد:

کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

بنابر این فقط موردی که هست برای من این نیست که اختیارات رئیس ستاد چیست؟ بلکه مقصود فقط تفسیر ماده ۲۰۵ است «دادرسان گزارش می‌دهند تا در صورت وارد بودن دلایل برای انتخاب دادرسان دیگری اقدام شود». اما عکس آن این است که دادگاه می‌گوید ما خودمان تشخیص می‌دهیم.

رئیس: ادامه دهید.

سرهنگ شاهقلی: صلاحیت دوم این است که...

رئیس: بهتر است که دادستان در اینجا توضیحات خودش را بدهد.

سرتیپ آزموه: بنده در این قسمت عرایض زیادی ندارم. همانطور که دادستان فرمود بد روی اصطلاحات استاد فرمودند ماده ۷ بند ب [ماده مزبور قرائت شد].

تیمسار سپهبد شاه بختی فرماندهی ارتش آذربایجان را دارند. اگر استدلال سرکار سرهنگ را قبول کنیم رئیس ستاد که سرلشکر است اگر تیمسار سپهبد شاه بختی است و با عکس آن هیچوقت سپهبد نمی‌تواند تحت امر سرلشکر باشد.

رئیس ستاد ارتش فرماندهی ندارد. رئیس ستاد ارتش یعنی ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده. در قوانین یک موضوع که منع دارد تفسیر قانون است و تفسیر قوانین به عهده مجلس شورای ملی است. جناب سرهنگ شاهقلی استاد بنده هستند و می‌توانند روز را شب بکنند و بارویه مخصوصی که دارند واقعاً می‌توانند طوری بگویند که بدذهن پرود [خنده حضار].

ستاد ارتش فرماندهی ندارد بلکه ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده است و رئیس مهندسی ارتش، فرماندهی دژبان، استاد دانشگاه جنگ مرئوس رئیس ستاد ارتش نیستند.

قسمت دوم که فرمودند مربوط به ماده ۲۰۵ بود که تفسیر کردند و گفتند که آنا باید گزارش داد به فرماندهی. اینجا باید دید روح ماده قانونی چیست؟ رویه این است که بنده عرض می‌کنم البته توضیح مختصری که می‌دهم مربوط به این دادگاه و این متهمین نیست ولی چه بسا وکیل مدافع و متهم بخواند دادرسی را امروز و فردا بیاندازد و معلوم نیست چه منظوری آنوقت هست.

وکیل مدافع بلند می‌شود و می‌گوید هیچ کدام شما صلاحیت ندارید و بلند شوید جمع کنید و بروید و بعد هم گزارش دهید به فرماندهی. ولی فرماندهی دخالت مستقیم ندارد و منظور این است که اگر آقای سرهنگ شاهقلی وارد می‌کنند من، البته مرا که نمی‌توانند رد کنند، مثلاً اگر تیمسار بختیار را رد کنند و باید بگویم که تیمسار بختیار شاید می‌خواهد یک چیزی هم بدهد و خلاص شود. منظور این است که وقتی رد می‌کنند می‌گویند تیمسار بختیار نمی‌تواند عضویت این دادگاه را داشته باشد. تیمسار بختیار موظفند به آئیننامه ارتش مراجعه کنند، اگر وارد ندانست می‌گویند برو انجام وظیفه کن. البته این مباحثات خیلی خوب است و دیگر عرضی ندارم.

سرهنگ شاهقلی: تفاوتی بین عرایض بنده و فرمایشات دادستان موجود است. مقصود بنده از تکرار این

موضوع این است که دادستان محترم اظهار لطف می‌فرمایند و بنده را مرتباً بالا می‌برند ولی من این حساب را می‌کنم که با این بالا رفتن چگونه می‌خواهد مرا به زمین بزنند و من حساب درد آن را می‌کنم. حالا من هم می‌خواهم در محضر دادگاه بگویم ایشان هم روز را شب می‌کنند و دادگاه هم عرض بنده را قبول کند زیرا ایشان هم توانسته است در ظرف این ۸ روز به این روشنی را شب کنند [خنده حضار]. فرمایشات ایشان جایش اینجا نیست که رئیس سنادرش آمر است یا مأمور، اینها محلس اینجا نیست. بنده مثالی برای رفع خستگی عرض می‌کنم: عبارتی را جانی بخوانیم که نه اولش و نه آخرش معلوم نیست، بگوییم حسن خان‌اش را به حسین فروخت. این جمله را می‌توان چند جور تکمیل کرد. اینجا این ماده بک جور بیشتر نوشته نشده است. از یک طرف گفتند که حق تفسیر ندارند. ماده ۲۰۵ یک عبارت فارسی نوشته و می‌شود آن را به هر کس که فارسی بداند نشان داد و استنباط کرد. [ماده ۲۰۵ مجدداً فرانت شد].

آقای دادستان فرمودند: «که خوب هست که این دادگاه صلاحیت خود را صادر کند. مصلحت در این است که این دادگاه به این کار رسیدگی کند چون زبان یک دیگر را بهتر می‌فهمیم.» من مصلحت را که نمی‌فهمم، من ماده را می‌فهمم و هر طور که مصلحت است باید اقدام کرد. اما فارسی این ماده این است که من عرض کردم. ماده ۲۰۵ همین را نوشته که بنده خدمت محضر دادگاه عرض نمودم.

رئیس: بفرمایید اگر قرار باشد گزارش نوشته شود چگونه باید نوشته شود؟

سرهنگ شاهقلی: به این ترتیب چون و کلای مدافع و متهمین می‌گویند به اسناد بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی کیفر ارتش چون ایشان سمت ریاست سنادرش [اشاره به سرتیب ریاحی] و ایشان [اشاره به دکتر مصلح] سمت وزارت دفاع را داشته‌اند این عده قضات به امستثنای تیمسار [اشاره به سر لشکر مقبل] نمی‌توانند عضویت این دادگاه را داشته باشند و اگر طبق ماده ۲۰۵ آن را وارد می‌دانند دادرسان دیگری انتخاب شود و اگر نه که دادگاه به کار خود ادامه دهد و من این جواب یک سطری را قبول خواهم کرد.

سرتیب از موده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید، بفرمایید.

سرتیب از موده: سرهنگ شاهقلی بیانی فرمودند که بنده ناچارم عرض کنم که خود ایشان بنده را بهتر می‌شناسند. باید بگویم در این دادگاه که سهل است در دستگاه قضایی ارتش موضوع از مصلحت نیست که جای کوچکترین ابهامی بگذارد. ضمناً از ریاست دادگاه تشکر می‌کنم از این سوآلی که فرمودند. این گزارش را که باید منظور بند ۶ نیست. در هر ماده قانون باید دقت کرد که منظور قانونگذار چه بوده؟ بطور قطع اخذ تصمیم با دادگاه محترم است ولی باید بحث شود.

سرهنگ شاهقلی: هیچ مصلحتی برای مملکت جز اجرای حق و حقیقت نیست. بعد از خدا این قوانین است که ما را نگاه می‌دارد.

رئیس: صحبت شما چقدر باقی است؟

سرهنگ شاهقلی: تقریباً یک ساعت دیگر؛ چون مبحثی است که باید عرض کنم.

رئیس: پس جلسه را ختم می‌کنیم. جلسه بعد از تنفس دو ساعت بعد از ظهر تشکیل می‌شود.

سرهنگ شاهقلی: فریاد دو ساعت بعد از ظهر؟ آخر باید به شهر برویم نهار بخوریم برگردیم. نهار را ک

مقررات معموله و مجلس سنا، به صحت مبارک همایونی رسیده یعنی توشیح شده و منتشر می‌گردد. این قانون را هم هیچ مقام دیگری جز مجلس شورای ملی، یعنی همان هیئت مفتنه، نمی‌تواند نسخ کند یا موقوف‌الاجرا بگذارد. بعد از این قانون، اجازه و اختیارات قانونی است؛ یعنی اختیارات اجرایی و آزمایشی نه اختیار قانونگذاری. چون عمل قانونگذاری حق و کالت توکیلی نیست که بتوانند و کلای مجلس به‌دبگری واگذار نمایند. بلکه اختیاراتی که می‌دهند این اختیارات اجازه اجرای لوایح قانونی است تا پس از آزمایشی که ضمن اجرا به عمل می‌آید نواقص آن مرتفع شده تقدیم ساحت مقدس مجلس شورای ملی گردد و جریان قانونی خود را طی کند. این اختیارات را مطابق سوابقی که در کشور ایران موجود است، در موارد معین به شخص منفرد حتی نه به غیر ایرانی و یا به کمیسیونهای معینی تا به حال داده‌اند...

دکتر مصدق: به خود من در دوره چهارم مجلس شورای ملی دادند.

سرهنگ شاهقلی: و از صدر مشروطیت تاکنون در ادوار مختلفه جاری بوده است. این اختیار را قانونگذار می‌دهد و چون خود اختیار قانون است تفسیر آن به عهده قانونگذار است. قابل توجه این عبارت است که بحث در قانون اختیارات نه لوایح قانونی، یعنی نه لوایحی که به استناد آن قانون صادر شده است، چون تفسیر آن لوایح را هم مجلس شورای ملی می‌تواند و هم کسی که اختیار گرفته در مدنی که اختیار را دارا بوده است.

پس از آن تصویبنامه‌ها است. تصویبنامه‌ها معمولاً از هیئت وزیران صادر می‌گردد و نمی‌توانند مخالف قوانین موضوعه باشند. زیرا هیئت وزیران هیئت مجریه کشور هستند و دستورات هیئت مفتنه را که به صورت قانون درآمده اجرا می‌کنند.

بعد از تصویبنامه‌ها آییننامه‌ها است. آییننامه‌ها در صورت دارد: اول آییننامه‌های قانونی، یعنی آن آییننامه‌ای که در قانون اختیار وضع آن به مقام معینی داده شده. فرضاً در قانون نظام و وظیفه ذکر شود که وزارت جنگ مأمور تهیه آییننامه است. این آییننامه هم اختیاراتی است که قانونگذار به صورت وضع و اجرا در موارد جزئی به مقام معینی اعطا می‌کند.

تصویبنامه‌ها حتی با این آییننامه‌ها هم نمی‌توانند معارضه کنند. مگر اینکه همان مقام قانونی که اجازه وضع قانون دارد این نکته را تغییر دهد.

آییننامه‌های عادی که در حدود اختیارات اجرایی مقامات کشوری هستند، این آییننامه‌ها نمی‌توانند مخالف تصویبنامه و نه مخالف قانون و آییننامه قانونی باشند. بخشنامه‌ها یک دستورات کلی هستند که جنبه اجرای عمومی برای دستور معینی پیدا می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند به وسیله وضع نظامنامه و یا تصویبنامه یا صدور متحدالمال و اوامر کتبی دیگر بدون امر کتبی مقامات بالاتر یعنی، مقاماتی که مربوط به سلسله قانونگذاری هستند، قانون را تغییر دهد یا تفسیر یا تعویض نماید. چنین اشخاصی طبق ماده ۲۸۰ انجمنی مجازات عمومی تحت تعقیب قرار می‌گیرند. حال در جلسه قبل عرض شد که این قوانین برای منتشر شدن در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران که عنوان آن است و خود این روزنامه هم عنوان قانونی دارد باید درج شود. مفهوم این عمل آن نیست که اگر آگهی مناقصه در آن درج شد قانون است، بلکه قانون باید در آن درج شود. مدرک اینجانب ماده ۳ قانون مدنی است که می‌گوید انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید. برای استحضار دادرسان محترم به عرض می‌رساند که آگهی مناقصه نیز مدرک قانونی دارد که در این روزنامه باید درج شود با اینکه مردم این روزنامه را نمی‌خوانند [ناطق در این باره توضیحاتی داد و سپس گفت:] حالا یک ماده قانونی فرمودند: الفاظ عقود معمول است بر معانی عرفیه. بسیار

خوب: بنده قانونش را هم آورده‌ام که ماده ۲۲۴ قانون مدنی است. بسیار خوب: الفاظ عقود، نه هر الفاظی. چون عقود معنی دارد. عقود جمع عقد است؛ و مورد مصرف آن در باب معاملات و الزامات یعنی اینکه اگر در یک قرارداد نویسنده «مبیع» معنی آن شرط نیست و با اگر نوشته «شرط» معنی آن مبیع نیست.

مع الوصف بنده آن را قبول دارم؛ بسیار خوب: قانون اختیارات کمیسیون دادگستری کی تنظیم شده؟ ۲۸ آبان ۱۳۱۷. یعنی بعد از اینکه این قانون بوده و خود قانونگذار هم می‌دانست که چنین قانون مدنی هم هست این قانون را وضع کرده که باز هم قانون آن را بنده آورده‌ام. در قسمت اول آن در همان صفحه اول یک قانونی است به نام «قانون اجازه اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری». این عبارت البته بعد از این قانون است. دادستان محترم فرمودند که در عرف مقصود از قانون دادگستری قانون ارتش نیست. بسیار خوب: قانون ۱۳۱۸ ارتش به استناد این لایحه قانونی یعنی اجرای لوایح قانون دادگستری تصویب شده. بنابر این قانون فعلی دادرسی ارتش بنا به استناد دادستان محترم هیچ است. پس ما اگر بگوییم عبارت «اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری» مفهوم خاصی دارد و قانون دادرسی و کیفر ارتش در این معنی نیست. با این کار خودمان آن را تفسیر کرده‌ایم. چون قانون دادرسی ارتش به تصویب این کمیسیون که اختیار اجرای لوایح قانون دادگستری را داشته است رسیده. پس اگر قانون دادگستری مفهوم خاصی به معنای وزارت عدلیه دارد و شامل دادرسی ارتش نمی‌شود، باید یا این قانون را ملغی بدانیم در حالیکه همین قانون را مجلس شورای ملی به وسیله رئیس خودش امضا کرده و به نوشیح مبارک اعلیحضرت رسیده. پس معنای آن این است که خود قانونگذار یعنی مجلس شورای ملی با تصویب این قانون تفسیر عملی کلمه «قوانین دادگستری» را این طور کرده است که شامل قوانین دادرسی ارتش هم می‌شود. حالاً الفاظ معمول است بر معنای عرفیه. چه مفاسی بالاتر از مجلس شورای ملی که این معانی عرفیه را تشخیص داده است؟

مورد دوم - این تشخیص. تشخیص اعلیحضرت همایون رضا شاه کبیر بود که امضا فرموده‌اند. ولی اعلیحضرت فعلی در سال ۲۸ نیز فرمودند: «با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی شاهنشاه ایران نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دایمی نظامی که در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۲۸ به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی رسیده به موجب اجرا گذاشته شود.

پس در سال ۲۸ هم کلیه قوانین دادگستری به این ترتیب تفسیر شده که وزارت جنگ و اداره دادرسی ارتش می‌توانند با استفاده از کلیه قوانین دادگستری مواد لازم را به تصویب برسانند. همین کلمه قوانین دادگستری که در دو مورد مروضه در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و در زمان حاضر به مفهوم قابل استفاده بودن برای قوانین دادرسی تلفی شده در ضمن قانون اختیارات که باز به تصویب مجلس شورای ملی و سنا و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیده همین مورد استفاده را داده است.

پس عنوان اینکه این اصطلاح شامل نیست با این تفسیر عملی که عملاً از طرف قانونگذاران شده است مغایرت دارد.

نکته دوم این است که فرضاً اگر قاضی محترم یکی از شعب دیوان کشور چنین تفسیر نماید که مفهوم او این است مغایرت با این دو تفسیر قانونی خواهد داشت.

اکنون تقاضا می‌کنم جلسه را به عنوان تنفس ختم بفرمایید، چون موقع ناهار هم گذشته است.

رئیس: بهتر است ادامه بدهید.

سرهنگ شاهقلی: و اما تصویبنامه‌ای که فرمودند صادر گردیده جریبان آن در ضمن مطالب مروضه فوق

به عرض رسید که تصویبنامه ناقض قانون نمی‌تواند بشود. زیرا قانون علاوه بر تصویب مجلس شورای ملی و سنا به صحت اعلی حضرت همایونی موثق گردیده. و هیئت وزیران که حتی از لحاظ اجرائی صادر مقام سلطنت هستند نمی‌توانند اجرای یک امر قانونی را لغو کنند. زیرا در همین قانون اختیارات که به تصویب رسیده و مطلقاً صورت قانونی دارد، آخرین عبارت آن این است که: لوایح قانونی که با استفاده از این اختیارات وضع می‌شود مادام که از مجلسین رد نشده لازم‌الاجرا است. کلمه «لازم‌الاجرا» یک امر قانونی است که برای مورد معینی یعنی اجرای لوایح قانونی تا موقعی که رد نشده وضع شده است.

لوایح قانونی مزبور پس از تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم و از جلسه عمومی مجلس به کمیسیون مربوطه ارجاع گردیده و هنوز هم رد نشده است. پس لازم‌الاجرا است. نکته دیگر این است که صحیح است امر کسی که اختیار وضع لوایح قانونی داشته اگر خارج از حدود اختیارات خود عملی نموده باشد، نباید نافذ باشد. ولی تشخیص این حدود اختیارات یعنی تفسیر قانون اختیارات به عهده مقام اختیاردهنده است.

بنده برای روشن شدن مطلب به عرض می‌رسانم اگر بنا باشد هر مجری قانونی امروز به خود اجازه دهد که در حدود تشخیص خود میزان اختیارات اعطائی را مشخص نموده و اجرای لوایح قانونی را تأخیر یا تسریع کند، در تمام شئون مختلفه قضایی و مالی و اداری کشور که فعلاً به استناد آن قانون لوایحی را...

دکتر مصدق: ۲۱۲ لایحه امضا کرده‌ام.

سر هنگ شاهقلی: ... اجرا نمی‌گردد و اگر آن را قبول نمی‌کنیم اختلال عظیمی را توجیه می‌کنیم. این مورد مورد اصلی عدم امکان جلوگیری از اجرای این لوایح به استناد این مواد قوانین است. و اما اینکه اجرا یا عدم اجرای این لوایح که یکی از آنها همین لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش است چه تأثیری در وضع این دادگاه دارد قابل توجه است. زیرا بکلی مطالبی که در آن لوایح ذکر شده با سازمان این دادگاه که فعلاً جریان دارد متباین است. مثلاً ریاست دادگاه در آن دادگاه به عهده یکی از قضات دادگستری است. البته اکثریت اعضا و کارمندان دادگاه همیشه نظامی هستند و همچنین مواد دیگری در آن لوایح ذکر شده که باز قسمتی از آنها اجرا شد و فعلاً موجود است. یعنی از همین لایحه قانونی دادرسی ارتش نیز مطالبی اجرا گردیده است. ولی تشخیص بقیه مواضع که آیا با وجود این تعارض قوانین باز هم می‌توانیم لایحه اختیارات را در مورد دادرسی ارتش موقوف‌الاجرا گذاریم، منوط به نظر دادرسان معظم خواهد بود.

فعلاً در صورتی که دادستان معظم بیانی نداشته باشد بنده هم عرضی ندارم.

رئیس: مطالبی دارید آقای دادستان؟

سرتیپ آز موده: سرکار سر هنگ بیانی می‌فرمایند که ممکن است اگر بنده سکوت کنم سوء تفاهمی ایجاد شود. با این حال بنده به عرض می‌رسانم که بنده اظهارات ایشان را به هیچ وجه قبول ندارم، و چنانچه توضیحی لازم باشد به عرض می‌رسانم. ولی از لحاظ اختصار کلام باید دید نظر محترم ریاست دادگاه چیست. اگر در مورد صلاحیت مطالب روشن شده و دادگاه مذاکرات را کافی می‌داند که دیگر عرضی ندارم. از روز اول هم عرض کردم که لزومی ندارد در مورد صلاحیت این قدر صحبت شود.

رئیس: اکنون که مقررات ماده ۱۹۵ دادرسی و کیفر ارتش مبنی بر اینکه چنانچه متهم مطالبی مبنی بر عدم صلاحیت دادگاه، مرور زمان و نقص تحقیقات داشته قبل از ورود در دادرسی ایراد نماید، انجام شده و دادگاه ایرادات متهمین و وکلای مدافع آنان و اظهارات دادستان ارتش را استماع نموده است، دادگاه به مشور می‌پردازد تا تصمیم

مفتضی درباره صلاحیت دادرسی یا عدم صلاحیت اتخاذ نماید. نتیجه بعداً ابلاغ خواهد شد.

ساعت ۱۲:۲۵ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم گردید و از طرف منشی دادگاه اعلام شد که جلسه بعد ساعت ۴ بعد از ظهر منعقد خواهد شد.

یک ساعت بعد از تعطیل جلسه، یعنی از ساعت ۲/۲۵ بعد از ظهر بتدریج عده‌ای از خبرنگاران داخلی و خارجی و همچنین عده‌ای تماشاچی در تالار آئینه، محل تشکیل جلسات دادگاه، حاضر شدند؛ به طوری که ساعت ۴ بعد از ظهر کلیه صندلیهایی که برای مخبرین و تماشاچیان اختصاص داده شده پر شده بود. خبرنگاران خارجی کوشش داشتند زودتر از دیگران از نتیجه رأی دادگاه مستحضر شوند. ولی تمام کوششها بیفایده بود. زیرا رئیس و دادرسان دادگاه در اطاقی که جنب تالار آئینه قرار دارد و مشغول شور و مطالعه پرونده و متن اظهارات دکتر مصدق و وکلای مدافع سرنیپ رباحی بودند و درهای اطاقی را هم که به تالار آئینه باز می‌شود به روی خود بسته بودند. مخبرین و تماشاچیان در این مدت هر یک برای وقت‌گذرانی بر حسب سلیقه بسرای خود نوعی سرگرمی تهیه دیده بودند و یا درباره بحثهایی که در چند جلسه دادگاه شده اظهار نظر می‌کردند. ساعت ۶:۳۵ دقیقه بعد از ظهر در اطاقی که دادرسان در آن بودند باز شد. رئیس دادگاه به مأمورین انتظامات دادگاه دستور داد تا منheim را بیاورند.

بعد از چند دقیقه آقای دکتر مصدق را در حالیکه یک طرف ایشان سرهنگ بزرگمهر و در طرف دیگر یکی از مأمورین انتظامی قرار داشت وارد سالن دادگاه کردند. یکی دو دقیقه بعد، تیمسار سرنیپ رباحی نیز وارد شد. ولی از وکلای مدافع او هیچ‌کدام حاضر نبودند. ساعت ۶:۴۵ رئیس دادگاه و دادرسان از یک طرف و دادستان و دادپاران ایشان از طرف مقابل وارد تالار آئینه شدند. حضار به احترام از جای برخاستند. با نواختن زنگ رئیس رسمیت جلسه اعلام گردید. رئیس: جلسه رسمی است. منشی قرائت دادگاه را قرائت کند.

منشی دادگاه:

قرار دادگاه

در موضوع اتهام منتهبه به غیر نظامی دکتر محمد مصدق و سرنیپ نفی رباحی که به موجب کیفرخواست دادستان ارتش به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت پیگردادگاه نظامی فرار گرفته‌اند، از جلسه مورخه یکشنبه ۱۷ آبانماه ۱۳۳۲ تا جلسه یکشنبه ۲۴ آبانماه ۳۲ به استماع بیانات منheim نامبرده بالا و وکلای مدافع آنان پرداخته شد. چون منheim و وکلای مدافع آنان ابرادانی از حیث نقص تحقیقات و صلاحیت دادگاه به استناد ماده ۱۹۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش نموده و اعتراضاتی به عمل آورده‌اند از ساعت ۱۴ روز یکشنبه ۲۴ آبانماه ۱۳۳۲ هیئت دادرسان دادگاه به شور پرداخته و پس از مشاوره به اتفاق آراء چنین اظهار نظر می‌نمایند:

الف - در مورد دکتر محمد مصدق متهم ردیف ۱

اولاً درباره ایراد به نقص پرونده اظهاراتی به شرح زیر نموده‌اند:

- ۱ - تحقیقات مربوط به کودتای ادعایی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به عمل نیامده است.
 - ۲ - نسبت به واقعه روز ۲۸ مرداد که در جلو خانه ایشان (خانه شماره ۱۰۹) روی داده تحقیقات نشده است.
- به نظر دادگاه هیچ یک از این دو ایراد به موضوع رسیدگی به اتهام منسب به متهم ردیف ۱ که به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش طرح گردیده ارتباطی نداشته و تحقیقات درباره رسیدگی به اتهام فعلی منتهی کائنات بوده و نقضی در پرونده مشاهده نمی شود.
- ثانیاً درباره صلاحیت دادگاه نیز غیر نظامی دکتر محمد مصدق منتهی ردیف ۱ مطالب مفصلی بیان داشته که آنچه از نظر صلاحیت، فایده نوجه برای رسیدگی و اطمینان نظر می باشد به شرح زیر است:
- ۱ - متهم نامبرده مدعی است که نخست وزیر قانونی بوده و هست و محاکمه وی بساید در دیوان کشور به عمل آید.
 - ۲ - اتهام منسب به یک بزه سیاسی است و محاکمه باید در حضور هیئت منصفه به عمل آید.
 - ۳ - این دادگاه ذاتاً فاقد صلاحیت است زیرا طبق لایحه قانونی که دکتر محمد مصدق به موجب قانون ۹ ماده اختیارات صادر کرده است دادرسی ارتش منحل شده و دادگاه فعلی موقفیت قانونی ندارد.
 - ۴ - عمل منسب به ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش منطبق نیست.
 - ۵ - دادستان ارتش چون در زمان تصدی وزارت دفاع ایشان رئیس اداره مهندسی ارتش بوده است به موجب بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نمی تواند در دادگاه ایشان سمتی داشته باشد.
- به نظر هیئت دادرسان دادگاه:
- درباره اعتراض یکم - طبق نص صریح اصل ۴۶ منتم قانون اساسی عزل و نصب وزرا از حقوق مسلم پادشاه است که در طول عمر مشروطیت ایران مورد عمل قرار گرفته. سوابق مسلمی در دوره سلطنت احمد شاه نسبت به عزل نخست وزیر بوسیله تلگراف از اروپا و عزل و نصب های زمان اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و همچنین زمان اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی درباره جنابان آقایان ساعد مراغه ای، علی منصور، مرحوم سپهبد حاجعلی رزم آرا و جناب آقای حسین علا همه حاکی از صراحت اصل ۴۶ منتم قانون اساسی و استفاده از این حق مسلم مقام سلطنت در راه حفظ حقوق اساسی کشور و دوام مشروطیت می باشد. چنانکه پس از استعفای آقای ساعد مراغه ای از نخست وزیری که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی طبق اصل ۴۶ منتم قانون اساسی ایران فرمان نصب آقای علی منصور را به نخست وزیری صادر فرمودند و کابینه خود را تشکیل داد. اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری همین آقای دکتر محمد مصدق رسماً همکاری خود را با دولت ایشان در مجلس اعلام نمود. و همچنین هنگامی که به فرمان اعلیحضرت همایونی مرحوم سپهبد حاجعلی رزم آرا به نخست وزیری منصوب گردید علاوه بر اینکه با اکثریت ۹۱ رأی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت از طرف اقلیت مجلس به رهبری همین آقای دکتر محمد مصدق هنگام اعلام عقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی به نام نخست وزیر به مشارالیه تبریک گفته شد.

بنا به مراتب فوق تردیدی نیست که فرمان عزل آقای دکتر مصدق که ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد، ۱۳۳۲ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مشارالیه ابلاغ گردیده و وصول آن را کتباً و شفاه اعتراف نموده، علاوه بر اینکه منطبق با صراحت اصل ۴۶ منعم قانون اساسی و رویه عمل سلاطین دوره مشروطیت ایران بوده و هست عملاً نیز در ادوار مختلف نقبینه مورد تأیید و تصدیق خود مسته قرار گرفته و الزام قانونی داشته است.

بنابر این از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ عنوان اینکه او نخست‌وزیر بوده وجهه قسانونی نداشته و اعلامیه صبح همانروز خود آقای دکتر مصدق که بدون ذکر عنوان «نخست‌وزیر» اعلامیه خود را با امضای ساده «دکتر محمد مصدق» صادر نموده مؤید این نظر است

در باره اعتراض دوم - ایراد به اینکه چون بزه سیاسی است باید با حضور هیئت منصفه باشد وارد نیست، زیرا صلاحیت دادگاهها که وارد رسیدگی به ماهیت دعوی شوند از نظر عنوان دعوای مطروحه به عمل می‌آید نه از نظر ماهیت آن. بنابراین چون دادستان ارتش یک فرد عادی را به عنوان اتهام ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت پسگرد قرار داده و به استناد همان ماده، کیفرخواست برای او تنظیم و تقاضای رسیدگی و محاکمه‌اش را به عمل آورده، اتهام معینه طبق ماده ۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش در صلاحیت این دادگاه می‌باشد و حضور هیئت منصفه در دادگاههای نظامی موردی ندارد.

در باره اعتراض سوم - ایراد منتهم بر صلاحیت ذاتی دادگاه به استناد اینکه چون قانون دادرسی و کیفر ارتش را به موجب لایحه قانونی اختیارات لغو نموده موقعیتی برای تشکیل این دادگاه باقی نیست مردود می‌باشد، زیرا طبق نص صریح اختیارات صرف نظر از کیفیت دعوی قانونی، تغییرات در قانون دادرسی و کیفر ارتش از حدود اختیارات ۹ ماده و اگذاری به او خارج بوده است و دیوان عالی کشور که عالیترین مرجع قضایی کشور است همین تصمیم را اتخاذ نموده است و اظهار اینکه دیوان عالی کشور را منحل نموده است با توجه به اصول مکرر و متعدد قانون اساسی دال بر تفکیک قوای سه‌گانه و اقتدارات محاکم به هیچ وجه مورد نداشته و مردود است.

در باره اعتراض چهارم - ایراد منتهم به اینکه اتهام متناسبه (که عمل سوء قصد بوده یا خیر) با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش منطبق نیست، چون این موضوع مربوط به ماهیت دعوی بوده و فعلاً دادگاه نمی‌تواند وارد آن بحث شود زیرا موقعیت ورود به موضوع مربوط به رسیدگی ماهوی پرونده بوده و فعلاً قابل توجه نمی‌باشد.

در باره اعتراض پنجم - ایراد منتهم به اینکه چون دادستان دادگاه در زمان تصدی وزارت دفاع مشارالیه با عهده‌داری ریاست اداره مهندسی ارتش مرئوس او بوده و نمی‌تواند در دادگاه سمنی داشته باشد مردود است، زیرا در موقعی که سمنی زایل می‌شود دیگر عنوان ریاست منتفی است و چون کیفرخواست دادستان نیز محدود به زمانی است که منتهم هیچ عنوانی نداشته است، استناد به فقره ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش وارد نمی‌باشد.

سایر اظهارات دکتر محمد مصدق نیز چون مربوط به ماهیت دعوی است هنگام رسیدگی ماهوی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. بنابر این دادگاه صلاحیت خود را برای رسیدگی به اتهام متناسبه

به‌دکتر محمد مصدق اعلام می‌دارد.

ب - در مورد سرتیب تقی ریاحی متهم ردیف ۲

نسبت به سرتیب تقی ریاحی چون متهم نظامی و در هر حال رسیدگی به اتهام متناسبه در صلاحیت دادگاههای نظامی بوده و چون نسبت به صلاحیت دادگاه و نقص پرونده و شمول مرور زمان ابراد موثری از طرف وکلای مدافع ایشان به عمل نیامده و ابرادانی هم که وکلای مدافع ایشان در موارد بالا نموده‌اند تکرار ابرادات آقای دکتر محمد مصدق بوده که در بالا توضیح داده شد. بنا بر این دادگاه آمادگی خود را برای رسیدگی به ماهیت اتهام متناسبه به هر دو متهم اعلام می‌دارد.

رئیس دادگاه نظامی عادی وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد - سرلشکر نصرالله مقبلی

کارمند ۱ - سرتیب حمید شیروانی
کارمند ۲ - سرتیب محمود افشارپور
کارمند ۳ - سرتیب تیمور بختیار
کارمند ۴ - سرتیب محمد علی خزاعی
کارمند علی‌البدل - سرتیب علی اصغر مبشری

رئیس: منشی کیفرخواست را فرانت کند.

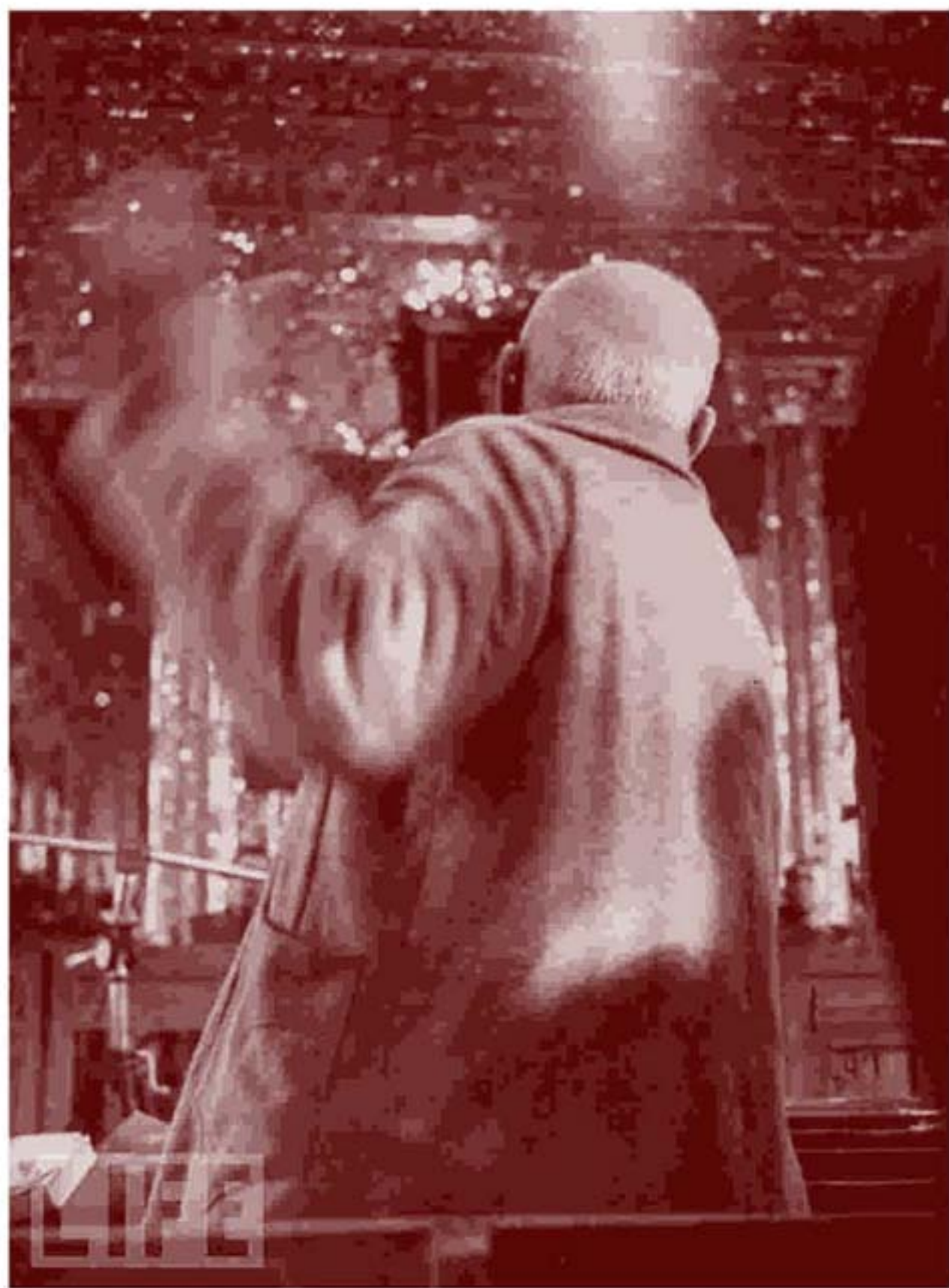
سرتیب ریاحی: استدعا دارم چون وکلای مدافع بنده حاضر نیستند و الآن اطلاع داده شده که بیایند، چند دقیقه دادگاه تعطیل شود تا لااقل یکی دو نفر از آقایان بیایند.

رئیس: چون کیفرخواست قبلاً خوانده شده و وکلای مدافع شما از متن آن اطلاع دارند، ادامه جلسه و فرانت کیفرخواست مانعی ندارد. و از طرفی دادگاه بدون حضور وکلای مدافع شما تصمیمی اتخاذ نخواهد کرد.

در اثنای فرانت کیفرخواست که یک ساعت و چهل و پنج دقیقه طول کشید، سرلشکر میرجلالی، یکی او وکلای مدافع سرتیب ریاحی، سررسید و کنار موکل خود قرار گرفت. پس از فرانت کیفرخواست، رئیس دادگاه خطاب به سرلشکر میرجلالی گفت:

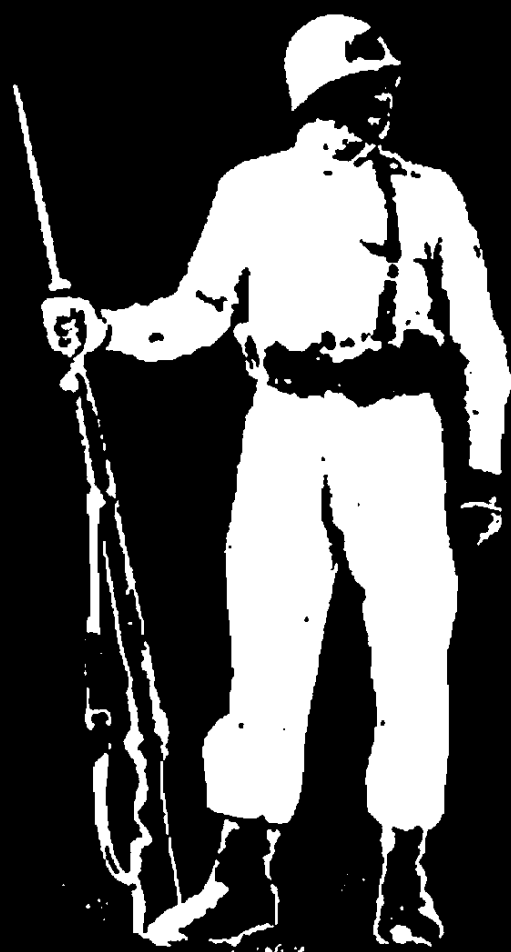
به سایر آقایان وکلای مدافع سرتیب ریاحی اطلاع دهید که فردا صبح ساعت ۸/۳۰ در دادگاه حاضر باشند.
سرلشکر میرجلالی: بنده که وسیله ای ندارم.
رئیس: بهر حال فعلاً جلسه را ختم می‌کنیم.

نزدیک ساعت ۹ بعد از ظهر جلسه دادگاه تعطیل شد.



بخش پنجم

آن مرد





۴۴- سلطنت آباد خدمتہ جالب دارگاہ بدوی.

جلسه هشتم

در ساعت ۹:۴۰ صبح روز دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۳۲، هشتمین جلسه دادگاه که اولین جلسه پس از اعلام صلاحیت و ورود در ماهیت بود، تشکیل گردید.

پس از اعلام رسمیت، صورت جلسه قبل را سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه قرائت کرد. سپس رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق گفت:

طبق مندرجات کیفرخواست، شما متهم هستید. آیا به گناه خود اعتراف دارید؟
دکتر مصدق: به رأی دادگاه اعتراض دارم.

رئیس (خطاب به سرتیپ رهاهی): آیا به گناه خود اعتراف دارید؟

سرتیپ رهاهی: کلیه اتهامات را نکذیب می‌کنم، و به موقع خود وکلای مدافع من آن را رد خواهند کرد.
رئیس (خطاب به سرتیپ آزموده): درباره کیفرخواست توضیح دهید.

سرتیپ آزموده: قبل از بیان کیفرخواست خود، که قانوناً نقاضای صدور رأی اعدام متهمین را کرده‌ام، باید زبان نیایش بدرگاه خداوند بگشایم، سر تعظیم به بارگاه با عظمت و جلالش فرود آورم و از درگاه اقدسش مسئلت کنم که مرا باری فرماید و مدد کند و توفیق دهد تا وظیفه سنگینی را که در این دادگاه تاریخی بر عهده‌ام محول است بتوانم انجام دهم. در محضر این دادگاه معظم قادر متعال را به شهادت می‌طلبم که سخنی جز در راه حق و حقیقت نگویم و آنچه می‌گویم در راه پایداری اساس سلطنت و حفظ حقوق ملت ایران باشد. در پیشگاه این دادگاه همواره ایزد بکتا و شاهنشاه مفتح خود را در مدنظر دارم و می‌دانم که خداوند ناظر و شاهنشه نگران است که مبادا اینجانب کلمه‌ای برخلاف حق و حقیقت و عدالت بر زبان آورم. مبنای انجام وظیفه‌ام کندن ریشه بی‌دینی و بی‌ایمانی، تبهکاری و خیانت به کشور و ملت ایران است؛ و ارواح شهدای روز ۲۸ مرداد ۳۲ وظیفه سنگینی را بر عهده من محول ساخته است که بار این وظیفه بر دوشم سنگینی می‌کند. بخوبی می‌دانم که چون این شهدا در راه حق و حقیقت شریک شهادت نوشیده‌اند، ارواحشان با ارواح اولیای اسلام محشور است. من مدد از ارواح طيبة اولیای اسلام می‌گیرم.

با این مقدمات و با این ایراد، من روحیه‌ام بسیار قوی است. زیرا صرف‌نظر از ایمان شخصی که دارم و مختصری در راه انجام وظیفه در این دادگاه تاریخی به عرض رساندم، به عدالت‌پروری هیئت دادرسان معظم دادگاه اعتماد و اطمینان کامل دارم. من بخوبی می‌دانم که اگر بنا بر خوی بشری احتمالاً در بیانات خود اشتباهی نمایم، حتماً دادرسان معظم این دادگاه با دقتی که دارید، با روح عدالت‌پروری که دارید اشتباه مرا ترمیم خواهید فرمود. بنابراین، من کوچکترین تزلزلی ندارم و بخوبی می‌توانم وظیفه خود را در این دادگاه انجام دهم.

با ذکر این مقدمه، نکته‌ای را که باید به عرض دادگاه محترم برسانم این است که افراد بیشماری از این کشور

بهمن لطف و مرحمت می فرمایند و برای تسهیل انجام وظیفه ام مرا مدد می کنند. اکثر آنها را نمی شناسم. ولی مرا ارشاد می کنند و هر یک به نحوی غیر مستقیم در این دادگاه وظیفه خود را انجام می دهند. باید هم این طور باشد. چون همان طور که عرض شد، این دادگاه یک دادگاه تاریخی است، و اینجانب لیاقت آن را ندارم که منحصرأ بتوانم این وظیفه سنگین را انجام دهم، مگر اینکه همه ملت ایران مرا یاری نمایند.

کیفرخواستی که در جلسه گذشته فرانت شد، مندرجانش چیزی نیست که متهمین بتوانند با یک جمله «بکلی تکذیب می کنم» آن را رد نمایند. این جمله یک جمله فرمولی است که هر متهمی وقتی در محضر عدالت او را برای جوابگویی می کشانند، می گوید: «مندرجات ادعای نامه را بکلی تکذیب می نمایم.» این خاصیت مجرم است. این مجرمین را در محضر عدالت آورده ام و وادار خواهم کرد که تصریحاً یا تلویحاً به جرم خود اعتراف کنند. این وظیفه دادستان ارتش است که به نحوی ادعای نامه خود را بیان کند تا مجرم هم اعتراف نماید. ولی یکی از این مجرمین که در روی نیمکت جانیان او را نشانده ام، شاید به اندازه ای سرسخت باشد که هنوز هم بگوید: «من نخست وزیرم.» او وضع مسخره ای به خود می گیرد. او به اندازه ای سرسخت و پاغی است که هم اکنون ملاحظه فرمودید موقعی که ریاست دادگاه به او اعلام می فرمایند: «مندرجات کیفرخواست را قبول دارید یا نه؟» تصور می کنند در مسند نخست وزیری نشسته. او خیال می کند در خانه ۱۰۹ نشسته...

دکتر مصدق [به اعتراض]: آقا، دادستان نباید توهین کند؛

سرتیپ از موده: ... و یک مشت رجاله را به دور خود جمع کرده و برای آنها طرحهای مملکت بر بادده تنظیم می نماید.

من به نحوی این کیفرخواست را بیان خواهم کرد که، همین طور که ملاحظه فرمودید، بین صحبت من از پیشگاه دادگاه محترم پوزش بطلبید. در برابر تمثال شاهنشاه و پرچم ایران و در برابر هیئت دادرسان معظم و در برابر دادستان ارتش. ملاحظه می فرمایید چه وضع مسخره ای به خود گرفته. مثل این است که در مسند ریاست جمهوری جلوس کرده. من او را می شناسم و او را هم اکنون به هیئت دادرسان محترم معرفی می نمایم.

در صدر کیفرخواست مشخصات متهمین ذکر گردیده. من همین چون دو نفر بسوده اند، یکی را در ردیف یک نفرخواست مشخصاتش را توصیف نمودم و دومی را در ردیف دوم. نیمسار سرلشکر میرجلالی ضمن بیاناتشان «این متهمین درجه دادند...»

سرلشکر میرجلالی [از جا برمی خیزد]: تکذیب می کنم.

سرتیپ از موده: ... و اظهار فرمودند متهم درجه یک آقای دکتر محمد مصدق و متهم درجه دو نیمسار سرنیب نی ریاحی است. این نکته را باید توضیح دهم که در کیفرخواست نوشته شده متهم ردیف یک و دو با درجه یک و دو باوت دارد. شنونده از درجه یک چنین می فهمد که کیفرخواست دادستان ارتش دو نفر متهم را درجه بندی نموده: در موردی که این طور نیست. در کیفرخواست تصریح شده که این دو نفر متهم جرم مندرج در ماده ۳۱۷ آیین دادرسی را به المباشره انجام داده اند و چه با همکاری یکدیگر. بنابراین از نظر دادستان ارتش هر دو، متهم و در ارتکاب جرم سبیل هستند. در عین حال یکی به اتکای دیگری مرتکب جرم گردیده اند.

نکته دیگر این است که اگر اینجانب در اظهارات خود این دو نفری را که در روی این نیمکت نشانده ام به عنوان جرم معرفی می کنم، این هم دلیل دارد. دلیلش این است که از نظر دادستان ارتش این دو نفر مجرمند و جانی. ستان ارتش نه تردیدی در مجرمیت آنها دارد و نه کوچکترین شکی در نیهکاری آنان؛ و بدیهی است چون با ایمان

راسخ آنها را جانی و مجرم می‌شناسد، نمی‌تواند آنها را با القاب و عناوین نام برد. برای دادستان ارتش مقدور نیست که بگوید جناب آقای دکتر محمد مصدق ملقب به مصدق السلطنه یا بگوید نیمسار سرتیپ نفی رباحی رئیس ستاد ارتش. این عناوین را کسان دیگر که هنوز مجرمیت آنان برایشان ثابت نیست و ناموفی که رأی دادگاه برای آنها صادر نشده برای آنها باید به کار ببرند. از لحاظ اینجانب حتی وقتی دکتر مصدق عنوان دکتری پیدا می‌کند، بسا بد اینجانب بدانم در چه رشته‌ای از حقوق دارای درجه دکتر است.

دکتر مصدق: بیطاری آقا

سرتیپ از موده: اگر می‌گوید، باید من ببینم دکتر در حقوق است یا به قول خودش دکتر در بیطاری است. او راست می‌گوید. این آقا دارای درجه دکتر در تمام فنون شرارت و جنایت می‌باشند. او فکر نمی‌کند که همین وضع مسخره‌ای که به خود گرفته، این خواست خداست که او را وادار می‌کند که این وضع را به خود بگیرد. همه این اوضاع مؤید مجرمیت او است.

به هر جهت در کیفرخواست طبق روبه‌ای که معمول است، به‌طور مختصر هر دو نفر مشخصاتشان درج گردیده است. سرتیپ نفی رباحی دارای پرونده کارگزینی است، و وضع و سابقه او از روی پرونده کارگزینی وی مشخص می‌شود. اینجانب در این موقع، یعنی در معرفی او، عرضی ندارم. اگر دادگاه محترم مایل باشند، به پرونده کارگزینی او مراجعه می‌فرمایند و از سوابق او مستحضر می‌گردند.

اینجانب باید محمد مصدق را که غیر نظامی است معرفی کنم. در این معرفی که به عمل می‌آید، قسمت عمده‌اش مشاهدات شخص خود من است و مطالعاتی است که از لحاظ روانشناسی در روحيات او و اخلاق او و خصایل او نموده‌ام. او در این دادگاه در جلسه‌ای گفت: «سرتیپ از موده را در کمبسیونها برای وزن شعر می‌آوردیم.» او غافل از این است که همان روزهایی که مرا برای وزن شعر در کمبسیونها شرکت می‌داد و به‌خانه او می‌رفتم، دستگاه فرعونی او را مطالعه می‌کردم. هر وقت در کنار تختخواب این مرد نشستم، در همان روزها به وضع او سیر و سیاحت می‌کردم. این هم کار خداست که او مرا برای وزن شعر به دست خود دعوت کند. او مرا صدها جلسه به کنار تختخوابش خواند، او مرا در کمبسیونهایی شرکت داد تا امروز کسی که او را در نیمکت مجرمین نشاندند است خوب به افکار و طرز رفتار و برخوردهای او آشنا باشد.

در این معرفی که از او به عمل می‌آید، قسمتهایی است که افراد ممتاز و شریف ملت ایران به من کمک نموده‌اند. افراد بی‌فرض و بیطرف بمن لطف نموده سوابق حالت او را به من گفته و بر این نوشته‌اند. روزی نیست که تلگرافات بیشماری نرسد. روزی نیست که من ناله مادران و خواهرانی را نشنوم که عزیزان خود را در روز ۲۸ مرداد و در دوران صدارت این مرد از دست داده‌اند و از من می‌خواهند که از پیشگاه عدالت تقاضا کنم که رأی اعدام او را صادر کنند.

من هم به وظیفه خود آشنایی کامل دارم. از پیشگاه عدالت اجازه می‌خواهم بمن فرصت دهند که کیفرخواست را به نحو مطلوب بیان کنم. تردید ندارم که ریاست محترم دادگاه این اجازه را بمن خواهند فرمود.

در مواقع معمول که مبادرت به بیان کیفرخواست می‌شود، معمولاً اکتفا به این می‌شود که دادستان به شرح غفلت یا خطا و لغزش یک فرد منتهم می‌پردازد. ولی در این موقع و در این مقام، کیفرخواست تقدیمی و مطالب معروضه در آن به نظر دادستان ارتش زبان حال ملت ایران است، ملتی که غیر نظامی محمد مصدق در حدود بیست و هشت مسأله وعده‌های فریبنده‌ای به او داد، ولی هر روز کار این ملت را از روز قبل نیره‌تر ساخت. تنها حربه‌اش فقه‌سرابی و

بیان یاده و بیهوده بود، بمنظور خاصی که بنا بر همان منظور علیه او کیفرخواست تنظیم و تقدیم دادگاه شده است. مردمی که انتظار داشتند که غیر نظامی محمد مصدق آنان را از ظلم اشخاصی که امروز باید بگویم نظیر محمد مصدق بوده‌اند برهاند، این غیر نظامی مجرم و این شخص تبهکار و خطرناک با آن مردم معامله‌ای کرد که باید چراغ بردارند و به دنبال پیشینیان بروند، اکثریت مردمی که هر صبح و شام با ففر و ننگدستی هم‌آغوش بودند و به امید روزی بودند که این غیر نظامی به وعده و مواعید خود عمل نماید، بالاخره فهمیدند که این مرد چه طبل میان‌نهی است. ای کاش طبل خالی بود. چون طبل خالی فقط اثری شاید گوشخراش داشته باشد. در حالی که این مرد هدف و منظورش همان چیزی است که در کیفرخواست نوشته شده و همان خیالی است که موضوع آن جرم غیر قابل عفو بوده و در ماده ۳۱۷ آیین دادرسی مندرج است. مردم پس از ماهها انتظار جز بدبختی و فقر و فلاکت و نکبت چیزی به دست نیاوردند. سرانجام نیز گروهی از مردم این کشور روی دستشان اطفالی یتیم، مادرانی داغدار و زنانی بیوه باقی مانده که این مرد در محضر همین دادگاه باز خود را به مسخرگی زد و گفت: «در همان لحفانی که اطفالی از این کشور یتیم می‌شدند، چگونه از نردبان و دیوار چهار متری بالا رفتم و جست‌وخیز کردم و مانند روباه به سوراخی پناه بردم» تا مبادا خون کتبخش را مردان آزاده بریزند.

دکتر مصدق: آقای رئیس، دادستان حق توهین دارد؟

سرتیپ از موده: او ماند تا خود را در این دادگاه به مسخرگی بزند و آبروی ما را در دنسیا ببرد. مگر ملاحظه نفرمودید که چگونه خبرنگاران و عکاسان مترصد بودند که این مرد زسمنی به خود بگیرد که برای آنها بسیار گرانقیمت باشد. آنها در مقابل او می‌نشستند و از زسمنی او عکس برداری می‌کردند، مردمی که از ادامه ریاست و فرمانروایی او باش و ارادل و حکومت گروهی خودخواه بر خود ضعیف و خسته شده بودند و در انتظار فرصت بودند، همینکه خبر شدند که این مرد از فرمان شاهنشاه سر باز زده است...

دکتر مصدق: بازار را هم بستند.

سرتیپ از موده: ... و این مرد یاغی و طاغی طغیان نموده، خواستند جزای او را کف دستش بگذارند. ولی او گریخت و در دادگاه آن مردم را چاقوکش معرفی کرد. آری، در همین دادگاه بود که او با کمال وقاحت و بیشرمی گفت که «یک مشت چاقوکش برای غارت به‌خانه‌ام هجوم کردند».

در این جا باید بگویم که شاهنشاه عظیم‌الشان مادر برابر همه نافرمانیهای این مرد، حتی از اروپا او اسیر ملوکانه صادر فرمودند که دولت موظف است مراقبت نماید که دکتر محمد مصدق از تعرض و آسیب مصون بماند، در امستال او اسیر ملوکانه، وقتی این مرد دستگیر گردید ضابطین نظامی و مأمورین انتظامی او را در پناه خود گرفتند. از چنگاز مردم نجات دادند تا از زحمت و مزاحمت بر حذر باشد و تسلیم قانون گردد. اکنون اینجانب ملاحظه می‌کنم که این مرد تا چه اندازه از عطف شاهنشاه در دادگاه سوء استفاده می‌نماید. ملاحظه نمی‌کند که دادستانی که انجام وظیفه می‌کند، نماینده قانون و عدالت و در این محضر دادگاه از لحاظ وظایف قضایی نماینده بزرگ‌ارتشتاران فرمانده است.

اینجانب امروز به نام مردم عبور و به نمایندگی ملت فهران ایران و از طرف مادران داغ‌دیده و پسران خسته و کوفته از زیر مظالم این مرد، به نمایندگی اطفال یتیم، نمایندگی زنانی که شوهران آنان در مدت صدارت این مرد و روز ۲۸ مرداد به خاک و خون غلتیدند، انجام وظیفه می‌کنم. این مجرم سرسخت همین طوری که در حال چرت‌زدن است، مواظب است که چه موقع کلمه‌ای بگوید. تصور می‌کند که این سمباسبهای او مرا از انجام وظیفه باز می‌دارد. در حالی که او خوب مرا می‌شناسد و می‌داند که من هم مثل او سرسخت هستم، منتهی من در راه حقیقت و او در راه

خیانت و شقاوت و ریختن آبروی ملت ایران نزد بیگانگان.

هیئت معظم دادگاه، نا آنجا که من به خاطر دارم، برای اولین بار است که یک مردی که می‌گفتند تاریخی است و می‌گفتند مرد سال است، به محضر عدالت آورده شده: و یک دادستان مثل اینجانب علیه او کیفرخواست تنظیم کرده و با سرسختی هر چه نامتر و مصرأً کیفر او را از پیشگاه دادگاه نقاضا می‌نمایم.

در این هنگام که مقارن ساعت ۱۰/۳۰ بود ده دقیقه تنفس داده شد.

مقارن ساعت ۱۰/۵۵ مجدداً جلسه تشکیل شد.

رئیس دادگاه خطاب به سرنیپ آزموده گفت:

به بیانات خود ادامه دهید.

سرتهپ آزموده: به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: باز هم توجه هیئت دادرسان محترم را که همه از افسران تحصیل کرده بالاترین دانشکده‌ها و دانشگاه‌های نظامی دنیا و افسران هستند و همه مقام استادی بسر همه افسران داشته‌اند، و نکته حساس در مورد خصایل این هیئت معظم این است که همه با ایمان و خداشناس و با فضیلت و تقوی هستند، توجه یک چنین هیئتی را به عرایض خود جلب می‌کنم. باز هم استدعا می‌کنم به توضیحات اینجانب همان طوری که در چندین جلسه دادرسی کلمه به کلمه به توضیحات منتهین و وکلای محترم آنان و دادستان ارتش توجه فرمودید، توجه فرمایید. شما هیئت عالی‌مقام در جلسه گذشته با قرار شایسته‌ای که صادر فرمودید و این دادگاه را صالح برای رسیدگی انهام متناسب به منتهین دانستید، هر کس که این قرار را ملاحظه کند به او ثابت می‌شود که تا چه اندازه در این وظیفه خطیر راه دقت را می‌پیمایید و طریق عدالت را از نظر دور نمی‌فرمایید.

این عدالت خواهی شما است که از یک جهت به اینجانب نیرو داده است. چون خلاصه قرار صادره این بود که همان طوری که دادستان ارتش تأیید نمود و تصریح کرد، فرمان عزل منتهم ردیف یک کیفرخواست فرمانی بوده است که به موجب قانون اساسی مشروطیت ایران شاهنشاه آن را صادر فرموده؛ و منتهم ردیف یک کیفرخواست حق نداشته است در این دادگاه بگوید شاه حق صدور فرمان عزل را ندارد. اگر ملاحظه می‌فرمایید که اینجانب اصرار دارم که وقت دادگاه محترم را بگیرم، برای این است که اثبات ادعای خود را با سرنوشت ملت ایران توأم می‌دانم.

من بیش از همه مردم این کشور به چشم دیدم که این کشور چند هزار ساله، این کشوری که سر بقایش در پایداری اساس سلطنت است، نه تنها سقوطش به مویی بسته بود بلکه می‌توان گفت ساقط شده بود. باز هم باید بگویم که این دست خدا بود و این مدد قادر متعال بود که نخواست این کشور چند هزار ساله ساقط شود.

به هر حال موضوع سخن بر معرفی منتهم ردیف یک کیفرخواست بود. اینجانب چنین می‌پندارم که وظیفه ادبا و فضلا و اعظام این کشور است که سرگذشت منتهم ردیف یک کیفرخواست را بنویسند و سوابق سیاسی و زندگانی او را مرسته تحریر در آورند. این موضوع از عهده اینجانب خارج است. بسیار مردانی هستند که در این کشور بخوبی می‌توانند این وظیفه را انجام دهند. وظیفه آنان است که ملت ایران را از دوران زندگانی این منتهم آگاه سازند. اینجانب سعی می‌نمایم آنچه را که خود به چشم دیده‌ام و آنچه در این سنوات اخیر همه شاهد و ناظر آن بوده‌ایم در حدود آن مطالبی از سوابق منتهم منظور به عرض برسانم. باز هم قبل از اینکه به ذکر این مطالب بپردازم و این وظیفه را انجام دهم، متقدم مقامات رسمی کشور باید به زندگانی این مرد رسیدگی کنند.

چون وظیفه اینجانب همان است که در کیفرخواست نوشته‌ام، یعنی مرحله کیفرخواست اینجانب از ساعت صبح ۲۵ مرداد ماه است تا ۲۸ مرداد. از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد ادعا نموده‌ام که این مرد یاغی شده؛ و مبنای کیفرخواست این است که پس از یاغی شدن، ایام نیره و نار ۲۵ تا ۲۸ مرداد را بر ملت ایران چنان گذراند که زن و مرد و کوچک و بزرگ در انتظار سقوط این کشور بودند. در آن ایام، کیفرخواست بیان می‌نماید در حالی که همه مردم مسلمان و شاه‌دوست این کشور دست دعا بدرگاه خداوند لایزال برآورده و استغاثه می‌کردند که خداوند این کشور را نکه دارد، انتماس می‌کردند که خداوند شاهنشاه را سلامت بدارد، مسئلت می‌نمودند که بار دیگر شاهنشاه به کشور مراجعت نماید، در آن لحظات بود که در خانه ۱۰۹ طرح‌های مملکت برپا شده تنظیم می‌شد؛ طرح‌هایی تنظیم می‌شد که اگر خدای نخواست به هدف نهایی رسیده بود، این کشور همه چیزش بر باد رفته بود و دیگر نه از ناک نشان بود نه از ناک‌نشان. دیگر هیچ‌یک از افراد این کشور زن و بچه نداشتند و زندگانی خانوادگی و مملکت بر باد رفته بود.

باز هم باید بگویم که این دست خدا بود، و باز هم باید بگویم در این لحظات خداوند است که به من نیرو می‌دهد منم ردیف یک مردی است باهوش و بافر است، دارای روحیه قوی، مردم‌شناس. برای تغییر روحیه خود و برای تغییر شکل و قیافه ظاهری خود قدرت و توانایی بی‌حد و حصری دارد. این مردم منحل و با استقامت است. این مرد پشت کار عجیب و غریبی دارد. این مرد یاغی و خودخواه است...

دکتر مصدق: خدا لعنتش کند!

سرتیپ آز موده: ... بی‌باک است، نجوج است، سفاک است. در عین حال مجنون است و حین‌گر که مجموع این صفاتی که به عرض رساندم اولین ابزار و آلات آن و ازادای است که به آن می‌گویند «عوا مفریبی».

دادگاه محترم بخوبی می‌دانند چون همان طوری که عرض کردم، همه دادرسان محترم مطالعات عمیقی دارند و به خدمت افسری مردان روانشناسی هستند. شما هیئت دادرسان محترم بخوبی می‌دانید که کشورهای جهان بر چه پایه و مبنایی اداره می‌شوند. عالیترین مظهر حکومت دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم است. این حکومت مردم بر مردم یک اصطلاحی است که همه دنیا از آن به طور خلاصه این نکته را درک می‌کنند که مردم یک کشور همه در پست امنی‌اند، هر کس به کار و بار خود مشغول است و هر کس در موارد معین طبق موازین قانون هر کشور برای خود نماینده تعیین می‌نماید؛ و آن نمایندگانند که از طرف مردم برای سعادت و عظمت آنان طرح‌ریزی می‌کنند و وظیفه نمایندگی خود را انجام می‌دهند.

قانون اساسی مشروطیت ایران به نحو بارز و شایسته‌ای این حکومت مردم بر مردم را پیش‌بینی نموده است. اصول قانون اساسی و منم آن، عالیترین مظهر حکومت مردم بر مردم در کشور شاهنشاهی ایران وجود دارد. مبنای یاغی این حکومت مردم بر مردم را چنین وانمود ساخته بود که مفهومش این است که مردم از کار و بار خود دست بکشند و هر کس کار خود را کنار بگذارد. این مرد چهار پایه در هر محلی که قصد داشت می‌گذشت و می‌گفت «مجلس اینجا است که من روی این چهار پایه ایستاده‌ام.» این مرد یاغی و طاغی مدت بیست و هشت ماه خواب خوراک را بر این مردم ستم‌دیده حرام ساخته بود. آن دانشجویی که بناید در دانشکده و دبیرستان و دبستان تحصیله نماید تا در آینده جزء رجال این مملکت شود، این مرد آنها را از تحصیل بازمی‌داشت. آنها را به دور کوی و بساط می‌کشید.

گناه غیر قابل عفو این مرد این نیست که به اقتصاد این کشور لطمه زد. مانعی ندارد یک ملت می‌تواند روزی عوض دو مرتبه یک مرتبه غذا بخورد؛ و مانعی ندارد که یک ملت در همان یک وعده غذا نان خالی بخورد. گناه

غیر قابل عفو این مرد این است که همهٔ رجال، همهٔ اشخاص، همهٔ افراد این کشور را جاسوس می‌دانست. همه را عامل بیگانه معرفی می‌کرد. حتی در این دادگاه محترم نیز شاهد و ناظر بودید که مبنای صحبت این مرد از چه فرار بود. او بیاناتی کرد، من باب نمونه دربارهٔ اینجانب که من هم عامل بیگانه هستم. او توضیح داد که عاملیت بیگانه نباید حتماً به‌طور مستقیم باشد.

این گناه غیر قابل عفو است. این گناه بخشودنی نیست که مردی پیدا شود غرور ملی ما را از بین ببرد، و بیگانگان را به‌آنچنان درجه‌ای برساند که بگوید در خانه‌ای اگر یک زن و شوهر باهم بلند صحبت کردند حتماً این دست اجنبی است که آنها را وادار کرده بلند صحبت کنند.

این مرد ایرانی را به‌آن درجهٔ خفت و خواری کشاند که همه شاهد هستیم چگونه با افراد ایرانی معامله می‌کرد. همه شاهد هستیم که امروز در مقابل گفتار دادستان می‌گوید: «به‌من اهانت نکنید.» این مرد که امروز واژهٔ «اهانت» را به‌کار می‌برد، شما شاهد بوده‌اید که چگونه افراد کشور را اجنبی پرست می‌خواند و چگونه با افراد مردم معامله می‌کرد. ناظر بوده‌اید که چگونه در ظرف بیست و هشت ماه مردم را به «زنده‌باد» و «مرده‌باد» کشانده بود. دکاکین را می‌پرست. مردم را از کار و زندگی می‌انداخت. آیا گواه من نیستید که وقتی بالاخره مردم به‌سوی خیابان کاخ سرزیر شدند تا پناهگاه او را به‌سرش بکوبند، او چگونه گریخت؟ آیا استماع فرمودید که در این دادگاه گفت چاقو کشان بودند؟ او حق دارد؛ زیرا تا عمر داشته چاقو کش راه انداخته. او نمی‌تواند نجسم کند که این ملت ایران بود که می‌گفت: «زنده‌باد شاه»، «مرگ بر مصدق». شاید در آن لحظات این مرد به‌طور قطع نقشه‌ها می‌کشید.

شما دادرسان محترم فریب این مرد را نخورید. گفتم که یکی از صفات مشخصهٔ این مرد صفت حيله‌گری است. این مرد روانشناس است. در همین دادگاه توجه فرمودید از کوچکترین حرکت شما دادرسان محترم سوءاستفاده می‌کرد. از لطف بی‌پایان شما تیمسار سرلشکر مقبلی چه سوءاستفاده‌ها که نکرد. ملاحظه فرمودید مرا در راه انجام وظیفه تلویحاً عامل بیگانه دانست. او حق دارد. او به‌خواب نمی‌دید که روزی او را در پیشگاه عدالت حاضر کنند. او حق دارد دربارهٔ من بگوید: «او را برای وزن شعر احضار می‌کردم.» در این دادگاه باید ثابت کنم که شعر چه کسی می‌خواند تا وزن و قافیهٔ آن آشکار گردد.

اینجانب موظفم در راه انجام وظیفه در این دادگاه ثابت کنم که این دکترای حقوق — که امروز معلوم شد دکترای حقوق نیست بلکه خودش گفت بیطارم — در برابر چه کسی عرض اندام می‌کند. تصور نکنید منظور از «کس» من هستم. من لایق نیستم که اینجا اظهار جودی کنم. این دست خداست و این ملت ایران است که بمن نیرو می‌بخشد و همه روزه از سوابق این مرد داستانها می‌گویم. همان طور هم که عرض کردم، شمه‌ای از اوضاع ایسن سرد را همه به‌چشم دیده‌اید. منم ردیف یک در این دادگاه گاهگاهی در اینجا حرکات و اطواری گوناگون از خود بیرون می‌دهد. این نیست جز اینکه در همین لحظات او به‌باد همان خوابهای کذایی می‌افند؛ و هنوز نمی‌تواند باور کند که دارند به‌کار او رسیدگی می‌کنند.

این آقا، که باید راجع به‌این واژهٔ «آقا» هم توضیح دهم چون در کیفرخواست هم استناد شده است. وجه تسمیهٔ «آقا» این است که در خانهٔ ۱۰۹ هر کس وجه تسمیهٔ دیگری به‌او می‌داد فوراً رنگ از رویش می‌پرید و قیافه‌اش رنگ دیگر می‌شد و می‌گفت: «من راضی نیستم که مرا به‌فلان عنوان بخوانند، چون ملت ایران گرسنه است. کافی است مرا همان «آقا» بگویند.» من روز اول نمی‌دانستم چه عناوینی باید به‌نخست‌وزیری مثل ایشان داد. خلاصه آنچه من روز اول دیدم، این بود که مردی روی تخت‌خواب لمیده، گاهی به‌پشت و گاهی به‌پهلوی غلند. گاهی دست زیر سر می‌گذارد.

گاهی وضعی به خود می‌گرفت که گویی می‌خواهد از این دنیا چشم ببوشد. در عین حال می‌دیدم که اشخاص گوناگون می‌آیند و می‌روند. همان روز اول از دیدن منظره آفادهانم باز ماندم. با خود گفتم: «این مثل اینکه دارد آخر عمر را طی می‌کند. چگونه می‌تواند مملکت را اداره کند؟» به هر حال نمی‌دانم چه عنوانی به او گفتم. فیاظه عصبانی گرفت و گفت: «دفعه دیگر مبادا مرا به این عنوان بخوانی.» دفعه اول خیال کردم هدیان می‌گوید. بعد توضیح داد که «کافی است فقط به من بگویی آقا.»

این آقا همه چیز را می‌فهمد. ولی می‌تواند خود را نفهم جلوه دهد. این آقا از هیچ چیز نمی‌ترسد. ولی در عین حال در مقابل هر خطر احتمالی خود را جیون و ضعیف نشان می‌دهد. این آقا همه چیز را برای خود می‌خواهد. همه چیز را خصلت خود می‌داند، حتی خصلت وطن پرستی را. می‌گوید و گفته است و هزاران بار گفته است که «همه اهالی این کشور که با من مخالفند، جاسوسند و بیگانه پرست.»

همه این خصلتها در مقابل حب‌جاء و مقام بی‌ارزش است. حب شهرت، اغفال و عوامفریبی از خصایل ذاتی و جینی این آقا است. این آقا هر دستی که او را بالا برد آن دست را می‌چسبد و می‌گیرد و می‌فشرود. وای از آن نعطه‌ای که احساس کند آن دست اندکی روی موافق به آقا نشان نمی‌دهد. بلادرنگ نه تنها آن دست را رها می‌کند، بلکه با تمام قوای خود سعی می‌کند که آن دست را از بیخ ببرد و به‌دور اندازد.

اینهارا نادیده نگیرید. اینها در یک دادرسی عامل مؤثری است. اولین پایه دادرسی برای اینست که باز پرس و دادرس و دادستان قضاوت عادلانه کنند. این است که متهم را از لحاظ روحی و روانی بررسی کنند. اینها را از آن جهت گفتم که شما دادرسان محترم وضع روحی این متهم را بررسی کنید.

متهم ردیف یک برای هر جمعی پیشوا می‌شود. تا آن لحظه‌ای که آن جمع او را تبعیت کنند و اظهار اطاعت نمایند. به محض اینکه یک نفر از آن جمع کوچکترین روی مخالفتی نشان دهد، آن جمع را از صدر ناذیل به هر قیمتی شده ریشه کن می‌کند. این متهم دوست صمیمی و آقا و مولای هر پیر و جوانی است که در برابر او سر تعظیم فرود آورد و اظهار ارادت و اخلاص کند. برای این متهم هیچ مسلک و فرفه و مرامی یکی بر دیگری برتری ندارد. اساساً معتقد به هیچ اصل و هدفی نیست جز اینکه هر جمعیتی با هر فردی هر چه او می‌گوید پاسخ مثبت دهد. تنها راه جلب مرام این متهم ارادت‌ورزی و غلام‌بچگی بوده است و می‌باشد. این موضوع هم از لحاظ روانی بر این اصل است که از فراری که می‌گویند خودش غلام بچه دربارهای قاجاریه بوده است.

باز هم توجه دادگاه محترم را به این نکات جلب می‌کنم و استدعا می‌کنم که این متهم را از لحاظ سوابق بررسی فرمایند؛ این متهم با این اوضاع و احوال است که اینجانب اندکی از بسیار به عرض رساندم و همان طوری که عرض کردم اینجانب آنچه که گفتم حقایقی است انکارناپذیر که خود به چشم خود دیده‌ام. بالاخص از روزی که دستگیر شد. وضع او را بررسی نمودم. خاصه اینکه در این دادگاه نیز چنان اطواری از خود نشان داد که همه مورد تأیید این گفته است.

این متهم نخست‌وزیر این کشور و وزیر دفاع ملی بوده است. فراری که دادگاه محترم در جلسه گذشته صادر فرمودند، مؤید این مطلب بود که عزل و نصب وزرا به فرمان همایون شاهنشاه است. شاهنشاه چون رویه و نحوه انجام وظیفه نخست‌وزیر وقت را تشخیص فرمود، با توجه به این که شاهنشاه طبق قانون اساسی سوگند یاد فرموده که حافظ قانون اساسی و اساس مشروطیت ایران باشند، فرمان عزل نخست‌وزیر وقت را صادر می‌فرمایند. فرمان عزل در ساعت ۱ بعد از نصف شب به نخست‌وزیر وقت ابلاغ می‌شود. فرمان را می‌گیرند و رسیده می‌دهد. رسیده این است:

«ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ دستخط مبارک به اینجانب رسید.»

چون منم برای مکر و فریب و برای خدعه و نیرنگ آماده و مهیا بودم که این موضوع را در تحقیقات بخوبی بیان داشته و اقرار صریح نمودم - از چندین روز قبل از ۲۵ مرداد ماه گوش به زنگ بوده است که در کدام لحظه مناسب روح شرارت خود را وانمود سازد و باز هم مردم را از کار و زندگی باز دارد و به اصطلاح الم شنگه ای به راه اندازد. فرمان عزل شاهنشاه را دریافت می‌دارد. با وجودی که رسید می‌دهد، یکباره روح طفیان و یانگیگری او تجلی می‌کند و امر می‌دهد که «حامل فرمان را دستگیر کنید.»

حامل فرمان دستگیر می‌شود. از همان لحظه طرح‌های جمهوری، رفراندوم فلابی، طرح‌های میتینگ، طرح‌های ریختن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید، طرح‌های فرو ریختن مجسمه شاهنشاه عظیم‌النشان و بسیاری از این اعمال که در ضمن بیاناتی که می‌نمایم همه را جزء به جزء تشریح خواهم نمود، پی‌ریزی می‌شود.

دادستان ارتش انجام این وظیفه را از آن لحاظ مهم نمی‌داند که این پرونده اثباتش مشکل است. برای اینجانب اثبات این ادعا بسیار آسان است. حتی در دادستانی ارتش پرونده‌های راهزنان مسلح که می‌آیند بسیاری از آن پرونده‌ها را دیده‌ام که از لحاظ دادستانی اثبات مدعا مشکلتر از این پرونده است.

اهمیت این کیفرخواست در این است که با رأیی که صادر می‌فرمایید، سرنوشت ملت ایران را تعیین می‌فرمایید. رأی این دادگاه باید به نحوی باشد که دنیا بداند بر این ملت مستعدیده چه کسی حکومت می‌کرده است. اهمیت وظیفه اینجانب روی این موضوع است:

جهت دیگر اهمیت این است که من در برابر منم سرسخنی واقع شده‌ام که او در واقع روح محمد علی شاه و محمد علی میرزا را درک کرده و من سربازی بیش نیستیم. به هر حال این شخص فرمان را دریافت می‌کنند، رسید می‌دهد و حامل فرمان را دستگیر می‌کند و به زندان می‌اندازد.

شما داورسان محترم باید به داد اینجانب برسید. در تمام ایلات و عشایر ایران مرسوم است و این خصیلت ایرانی بوده که اگر کسی حامل پیغام و نامه‌ای باشد ولو اینکه طرف دشمن باشد، هیچ‌گاه ایرانی پاک‌نهاد حامل پیغام را مورد شکنجه فرار نمی‌دهد. این منم سرسخنت در بازجویی در این دادگاه گفته و خواهد گفت که «دیشب سر تیب آزموده به اطاق من آمده و لایحه دفاعیه من را خوانده است.» این نیست بلکه من دست او را خوانده‌ام. من مدتهای مدید است که با مجرمین سروکار دارم و می‌شناسم که هر مجرمی چگونه دفاع خواهد کرد. من تردید ندارم که او در این دادگاه به عنوان دفاع برای من ارزشی قائل نمی‌شود. برای من قصه می‌خواند و داخل حرفهایی می‌شود که مربوط به اصل موضوع نیست.

اگر از او سوال کنید: «چرا دستخط شاهنشاه را اجرا نکردی؟» او جواب می‌دهد که «سفیر کبیر ایران در سال گذشته نلگراف کرد که مسرر فلان بیاید.» و از این قبیل صحبتها سرهم می‌کند. از شورای امنیت حرف می‌زند. باز هم از نفت صحبت می‌کند. باز می‌گوید: «من خواستم روزی سیصد هزار لیره به ملت برسد؛ ولی چون سر تیب آزموده مرا دستگیر کرد، این ضرر به ملت ایران می‌خورد.»

دکتر مصدق: نه قربان، بعد از این می‌برند و دیگر ضرری نمی‌خورد.

سر تیب آزموده: عرض کردم من بخوبی می‌دانم او چه می‌گوید. درست مثل اینکه دفاعیاتش را خوانده‌ام. کلمه به کلمه می‌دانم چه خواهد گفت. ولی از لحاظ دادستانی، در این مورد از او خواهش می‌کنم امشب نیک بیندیشد و اگر مفتضی می‌داند پاسخ اظهارات مرا بدهد.

او باید بگوید به چه مناسبت فرمان عزل شاهنشاه را گرفته و حامل فرمان را زندانی کرد. این مسئله باید مورد علاقه ملت ایران باشد. چون این خصلت ایرانی است که حامل هیچ پیغامی را زندانی نمی‌کند. ایرانی مهمان‌نواز، ایرانی دارای ملکات و صفات عالیه، ایرانی که حاضر است در شبانه‌روز لقمه نانی بخورد ولی با شرافت زندگی کند، ایرانی که حاضر است زن و بچه‌اش سختی بکشد و به غرور ملی او لطمه‌ای وارد نشود. این مرد که ایرانی را به اندازه‌ای زیون کرد و بیچاره نمود که داستان بیچارگی ما نقل مجالس بود، باید بگوید چرا حامل پیغام را زندانی کرد.

دکتر مصدق: عرض می‌کنم.

رئیس: جلسه به عنوان تنفس تعطیل می‌شود. جلسه بعد سه ساعت بعد از ظهر منعقد خواهد شد.

ده دقیقه بعد از ظهر جلسه تعطیل گردید.

در ساعت ۴ بعد از ظهر دنباله جلسه محاکمه در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. در بین نماشاچیان، وزیران مختار سوئیس و دانمارک نیز دیده می‌شدند. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرنیب آزموده گفت:

به مطالب خود ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: با نهایت احترام در پیرو عرایض و توضیحاتی که قبل از ظهر به عرض رساندم، به بیان کبفر خواست می‌پردازد.

سابقه زیاد دارد که مردی لغزشهایی داشته و معصبت‌هایی می‌کند، ولی در موقعی که به نفس‌زنی و معصبت خود پی می‌برد و با او را در محضر عدالت حاضر می‌کنند، وضعی به خود می‌گیرد و بیاناتی می‌کند که حاکی از تنبه است. این خاصیت غیر ارادی در هر بشری است، ولو اینکه گناهکار باشد. این ندای وجدان هر بشری است. متهم ردیف یک این کبفر خواست که مردی است لُجوج، خودخواه، سنگدل و نهم‌زن بسیار بجا است که در محضر عدالت متوجه بیانات من باشد و حرکات و گفتارهای خود را تنظیم نماید. شاید در محضر عدالت حقیقی که در آن محضر کوچکترین خبط و خطایی راه نیست و آن محکمه عدل الهی است، امیدی به تخفیف داشته باشد. متهم ردیف یک این کبفر خواست بسیار بجا است که در موقعی که به او اجازه دفاع می‌دهند، از یک خصلت خود که همان نهم‌زدن می‌باشد خودداری کند تا شاید بدین وسیله در پیشگاه منتقم حقیقی و در پیشگاه خدای بزرگ شرمنده و خجل نباشد. هر چند فرار این دادگاه که در جلسه گذشته صادر گردید به نحو شایسته‌ای عرایض دادستان ارتش را در آن قسمت از عرایض که بحث در قانون و حدود اختیارات بود تأیید کرد، ولی برای رفع شبهه و به مناسبت بمورد بودن بیان کبفر خواست، توجه دادگاه معظم را به عرایض زیر معطوف می‌نماید.

این مطالبی که عرض می‌کنم وابستگی به کبفر خواست دارد؛ و بدان جهت عرض می‌کنم که از لحاظ اهمیت موضوع کوچکترین تردیدی باقی نماند. امروز صبح عرض کردم که این پرونده و کبفر خواست وضع خاصی دارد. این وضع خاص این است که مربوط به صیانت حقوق اساسی ایران است. نزدیک ندارم که نیمیست ریاست دادگاه به اینجانب اجازه می‌فرمایند که بیان خود را که بیان کبفر خواست است ادامه دهم.

این عرایضی که می‌کنم سابقه متهم ردیف یک را می‌رساند؛ و عرض کردم بررسی آن بسیار مؤثر در رأی دادگاه

خواهد بود. معروف است و در داستانها آمده است و توجه داریم که ضرب‌المثل‌های ایرانی، که به غلط آن را داستان می‌گویند، همه مصداق دارد و همه فلسفه‌ای داشته است. می‌گویند در ازمنه قدیم لری به شهری وارد شد. در آن شهر می‌خواستند فرمانفرمایی تعیین کنند. رسم بر این بود که در این قبیل موافق بازی را به پرواز در می‌آوردند و آن با روی سر هر کس که می‌نشست آن شخص امیر شهر می‌شد. مردم شهر به آن لری گفتند: «من بساب مثل و به فسر ضر احتمال، اگر این باز روی سر تو بنشیند و تو امیر شهر شوی، اصلاحات تو از چه فرار است و برای مردم این شهر چه کارهای مفیدی انجام خواهی داد؟»

آن لری برگشت و گفت: «اولین فرمانی که صادر می‌کنم، برای برقراری حقوق خودم است.» پرسیدند: «دومین فرمان چه خواهد بود؟» برگشت و گفت: «دومین فرمان، فرمان ضبط اموال مردم است و اختیار دست‌زدن و حق دانستن به اینکه به بیت‌المال دست بزنم؛ و هر اراده‌ای را که می‌نمایم به موقع اجرا گذارم.» سومین فرمان را از او سؤال کردند پاسخ داد: «این که دیگر سؤال ندارد. فرمان سوم، فرمان مصادره اموال مردم خواهد بود.» چهارمین فرمان را پرسیدند و برگشت و گفت: «فرمان چهارم، فرمان این خواهد بود که مجازات هر کس که بالای حرف من حرف بزند چوب‌بغدا است و بی‌غول زندان.»

این را به‌طور افسانه گفتند و ما شنیدیم. ولی در زمان خود و به چشم خود دیدیم که اینها افسانه نیست. اینها را گفته‌اند که شاید بیدار باشیم و عنان اختیار خود را به این حرفها واگذار نکنیم.

بسیار سابقه دارد که اشخاصی به فریب و افسوس کردن مردم می‌پردازند. ولی لحظه‌ای می‌رسد که غیر ارادی و به عمد خود فریفته می‌شوند و ثابت می‌کنند که شخص هم می‌تواند خود را گول بزند. هستند کسانی که مردم را اجنبی و پری می‌ترسانند و امیدوار می‌کنند. اشتباه خیالی برای مردم ضعیف ایجاد می‌کنند تا با استفاده از ترس و ضعف آنان نانی به دست آورند یا حجاب‌ها و مقام خود را تأمین نمایند. ولی کم‌کم امر به خودشان هم مشتبه می‌شود. و قسری به خود متوجه می‌شوند که در دست جن‌پوری گرفتار شده‌اند. کسانی هستند که مدعی اصلاحات می‌شوند. ولی یکبار مردم بیدار می‌شوند که حال و حکایت از چه قرار بوده است.

بالاخره، به کرات اتفاق افتاده که کسی به کسی وکالت داده که به نیابت او برود و فلان ملکش را به نیابت برساند ولی یکباره متوجه شده که آن وکیل از حدود خود تجاوز کرده و روح تجاوز را بروز داده و ملک را به نام خود به نیابت رسانیده است.

منظور از عرض این مقدمات این است که این نکته را به عرض برسانم موفقی که متهم ردیف یک گرفتن قانون اختیارات را به مجلس تحمیل نمود، در حدود نه ماده به او اختیار دادند. اگر متهم تنها اکتفا به این نموده بود که در حدود آن نه ماده اختیاری قانون وضع کند، شاید این قابل تحمل بود. ولی او تجاوز کرد. او تعدی نمود. مدنی در اخذ تصویب تأخیر کرد. علت آن هم این بود که گاهی فکر می‌کرد رئیس‌جمهور بشود. یکباره به فکرش رسید که اگر عمرش بعد از آن بگذرد و از صدویست سال تجاوز کند، چه خواهد شد.

زمانی به فکر می‌شد که اگر رئیس‌جمهور شود، از برکات اورنگ پادشاهی محروم می‌گردد. و قسری که تصویب می‌گرفت طرح پادشاهی را برای خود تصویب کند، در فکر می‌شد که آن وقت تکلیف گزارش هیئت هشت نفری چه می‌شود؟ چنین می‌اندیشید که اگر پادشاه شود، خود اصرار داشته که فرماندهی کل قوا را از پادشاه سلب کند، یا عزل نصب وزیر با پادشاه نیست. امید این شخص این بود که هم رئیس‌جمهور باشد و هم پادشاه و هم از طرفی دارا اختیارات رئیس دولت و هم اختیارات قانونگذاری. این مراحل را تا حدی پیمود. قانونگذار شد؛ رئیس قوه مجریه ه

بود؛ کودنای دروغی به‌راه انداخت که این بار برای همیشه هم پادشاه باشد و هم رئیس‌جمهور و هم قانونگذار و هم مجری.

بهر حال به‌دستاویز قانون نه مادهٔ اختیار گرفتن از مجلس شورای ملی، آنچه مربوط به ما است و آنچه مورد توجه اینجانب است، این است که کیفر خواست را دادستان ارتش صادر نموده که متهم ردیف یک با تجاوز و تعدی از اختیاراتی که گرفته بود دادستانی ارتش را منحل کرده بود، برای خود قانون نوشته بود و برای خود موفقت یافته بود که چند صباحی آن قوانین را بموقع اجرا گذارد.

این متهم در موفقی که این عمل را انجام داد، لحظه‌ای فکر نکرد که قبل از هر بحثی میزان و اسباب اندازه‌گیری آن بحث باید مورد دقت فرار گیرد. هیچ نیندیشید که میزان فضاوت، آن هم فضاوت در ارتش، قوانین ارتش است. او هیچ نیندیشید که ادراک مأمورین دادرسی ارتش را نمی‌توان مورد مسخره قرار داد. هیچ‌گاه نیندیشید که افسران ارتش در انجام وظیفه انتکایی جز به‌فانون و مقررات ندارند.

متهم ردیف یک بخوبی می‌داند مفهوم حق که از بدو پیدایش بشر به‌وجود آمده، عبارت است از مجموع اختیاراتی که یک شخص در مقابل افراد دارا است. عدالت واقعی را نیندیشید که در رعایت حفظ حقوق است. او نیندیشید که ابتدائی‌ترین حقوق، حق حیات و آزادی است. وضع قانون در هر کشوری برای صیانت جامعه و حفظ حقوق جامعه است. او نیندیشید که قانون وقتی ضامن حقوق اجتماع می‌شود که جامعه آن را بپسندد و بپذیرد. او هیچ‌گاه به‌الفاظ قانونی توجهی مبذول نداشت.

متهم ردیف یک بدون رعایت اصول غیر قابل انکار، قانون وضع کرد. برای دادرسی ارتش، قانون دادرسی ارتش و هر قانونی که در این کشور وضع می‌گردد باید متکی به‌قانون اساسی باشد. قانون اساسی ایران فوای سه‌گانهٔ کشور را ممتاز و منفصل دانسته. حال، اینجانب از این آقای دکترای حقوق می‌پرسم اگر یک فاضلی دادگاه حقوق کسی را به‌حبس محکوم کند، آیا اجرای این حکم برای مأمورین الزامی است؟ آیا مأمورین نمی‌توانند بگویند: «حکمی را که بر خلاف قانون صادر شده اجرا نمی‌کنیم»؟ اگر کسی خواست بدون اجارهٔ قانون کسی را به‌دار بزند، آیا مأمورین موظف هستند امر او را اجرا کنند؟ وقتی عمل قوهٔ قضاییه و مجریه و مقننه بر محور قانون اساسی نباشد، فوای دیگر هیچ‌یک نسبت به‌یکدیگر ملزم به‌اجرای آن نیستند. این اجرای قانون است.

متهم ردیف یک، متهم تحصیل‌کردهٔ حقوق و دارای درجهٔ دکترای حقوق، هیچ‌گاه به‌این اصول نیندیشید. در عوض همهٔ این اصول، این رسم را باب کرد که بگوید حکومت مردم بر مردم این است که اگر مقامی یا مأموری انجام وظیفه می‌کند، هر فردی حق دارد به‌او پس گردنی بزند. چون این اصل حکومت مردم بر مردم و اصل آزادی است. او، همان طوری که گفتیم، از یک طرف مردم را از کار و زندگی می‌انداخت و از طرف دیگر مبنای فضیلت و نفوی را در نهاد مردم سست می‌کرد. بر روی همهٔ اینها، جامعه را به‌اختلال نظم و لجام گسیختگی می‌کشاند. همین عمل را در مورد قانون دادرسی و کیفر ارتش نمود؛ و کلماتی را سر هم کرد و اسم آن را قانون گذاشت. اینجانب تردیدی ندارد که این مرد هنگام دفاع باز از اختیارات دم خواهد زد؛ و باز خواهد گفت: «این قوانینی که من نوشته‌ام، چرا اجرا نشده؟» و می‌گوید: «این آدمی که کیفرخواست را نوشته، سمت قانونی ندارد.»

واقعاً نیمسار ریاست دادگاه از شما سؤال می‌کنم: اگر این متهم شبی می‌خواید و صبح برمی‌خاست و یک مادهٔ واحده می‌نوشت که کشور ایران رژیمش جمهوری است، آیا ما آن را اجرا می‌کردیم؟ من تردید ندارم که او این مطلب را با دکلمهٔ جملات عوام‌فریبانه خواهد گفت. خواهد گفت که «من قوانینی که برای تشدید مبنای دولت پی‌ریزی کردم،

کجاست؟» خواهد گفت که «سرتیب آزموده یکی از عمال اجنبی است.» چیزهایی که می‌گوید، نوشته و بسم‌دست او داده‌اند تا کشور را بر باد دهد.

قبل از ظهر گفتم پس از اینکه متهم ردیف یک فرمان عزل را دریافت می‌کند، به جای اطاعت و با وجود دادن رسید حامل فرمان را امر به دستگیری می‌دهد و او را به زندان می‌اندازد. در کبفرخواست این موضوع روشن است و به نظر دادستان ارتش این موضوع غیر قابل انکار است. متهم هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه اعتراف صریح کند که فرمان را دریافت کرده، رسید داده و حامل فرمان را به زندان افکنده است. این اقرار را در نزد مأمورین تحقیق نموده و دیگر نمی‌دانم در این دادگاه انکار کند یا اقرار قبلی را تأیید نماید. برای دادستان ارتش اسناد به ماده ۳۱۷ روی تنها همین عمل کافی است. ولی صدها دلیل و مدرک در این دادگاه ارائه خواهم داد و به نحوی بیان ادعا خواهم کرد تا کوچکترین نکته‌ای باقی نماند. به خاطر دارید که وکلای محترم مدافع متهم ردیف دو ضمن بیاناتشان می‌فرمودند که به چه مناسبت موکل ایشان با متهم ردیف یک با یک کبفرخواست نسلیم دادگاه شده‌اند. موقعی که این بیان را می‌فرمودند، تصور کردم به کبفرخواست دقت نکرده‌اند. ولی بدبختانه دیروز هم در موقع فرائد کبفرخواست به استثنای نیمسار سرلشکر میرجلالی بقیه حضور نداشتند.

سرتیب محین پور: اطلاع نداشتیم

سرتیب آزموده: در این کبفرخواست نوشته شده است که نیرومندی متهم در وصول به هدف اصلی و نهایی یعنی برهم زدن اساس حکومت و نخت و تاج سلطنت از وجود سرتیب نفی ریاحی متهم ردیف دو که در رأس ستاد ارتش بوده مابیه می‌گرفته است و سرتیب نفی ریاحی منظورش همان منظور ردیف یک بوده و او هم به موقع خود نیل به مقصود را در طغیان متهم ردیف یک می‌دانسته است.

با این بیان صریحی که در کبفرخواست شده و اساس اتهام و موضوع اتهام را تشکیل می‌دهد، به عرض دادگاه محترم می‌رساند که از لحاظ دادستان ارتش این دو نفر متهم به اتکای یکدیگر مرتکب جرم منظور در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کبفرارش شده‌اند. همان طوری که عرض کردم، از لحاظ اینجانب و به اصطلاح قضایی هر یک اصیل در جرم بوده‌اند و بدیهی است با مشارکت یکدیگر جرم منظور در ماده ۳۱۷ را مرتکب شده‌اند.

در نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام، در کبفرخواست صفحانی اختصاص به متهم ردیف یک داده شده و صفحانی اختصاص به متهم ردیف دو داشته. ولی چنانچه دقت فرموده باشید کلبه آن صفحات حاکی از این است که هر یک از متهمین به اتکای دیگری مرتکب جرم منظور در ماده ۳۱۷ شده‌اند.

متهم ردیف یک در هیئت دادگاه چنین اقرار و اعتراف نمود که «هر دستوری بوده است، من داده‌ام.» حتی گفت: «هر چه نیمسار سرتیب نفی ریاحی می‌گویند صحیح است.» منظورش این بود که بگوید: «آنچه نیمسار سرتیب ریاحی می‌گوید، دستور من است.» این موضوع را متهم ردیف یک ضمن تحقیقات نیز بیان نموده و گفته است، حتی لجاجت کرده است و گفته: «آقا جان من، خواهشمندم هر یک از وزیران و رجال کذابی هر چه بگویند دکر مصدق گفته، من قبول دارم.» ماهم سماجت کردیم که به او بفهمانیم که آخر آقای دکترای حقوق اینکه حرف نشد که «همین طور درست و به طور اعم هر یک از رجال هر چه گفته قبول دارم.» منتهی من در پیشگاه دادگاه اقرار و اعتراف می‌نمایم که من یکی که حریف او نشدم این حرف حسابی را به او بفهمانم.

از ریاست محترم دادگاه تقاضا دارم که همان طوری که پرونده تحقیقاتی او حاکی است و به طوری که در محضر این دادگاه ضمن بیاناتش گفت که «فرمان عزل را به یکی دو نفر از وزیران نشان دادم.» و همان طور که در پرونده

تحقیقاتش گفته که «هر کس نوری اطافم آمد به او نشان دادم». از او سؤال کنید که آن فرمان را به چه کسی نشان داده. از ریاست محترم دادگاه نفاضا می‌کنم اگر گفت: «من به خاطر ندارم». به او بگویید ایشان که خاطرات دوره مظفرالدین شاه را به خاطر دارند چگونه این خاطرات چندماه قبل را به خاطر ندارد؟ و از او بخواهید که این موضوع را برای دادگاه روشن کند.

ریاست محترم دادگاه، اینجانب متحیرم که بیان خود را از چه قسمتی شروع و به کجا خاتمه دهم. هر کلمه‌ای که از این کیفرخواست ملاحظه می‌شود، همه مؤید وقوع جرم است. این منتهم ردیف یک بارها در تحقیقات گفته و در محضر این دادگاه هم گفت: «چرا نمی‌روید کودن‌چیان را بگیرید؟» اینجانب توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌کنم که این واژه «کودنا» که یک واژه بین‌المللی است، چه در اروپا چه در آمریکا چه در حبشه یک مفهوم دارد و آن این است که کسانی با قوه قهریه و با تیراندازی و کشت و کشتار حکومتی را براندازند.

اولاً دادستان ارتش معتقد است که برانداختن دستگاه فرعون منتهم ردیف یک وظیفه هر فرد ایرانی بوده است. کما اینکه ملت نجیب ایران و افراد شاه دوست ایرانی مقیم تهران این وظیفه را به نحو شایسته‌ای در روز ۲۸ مرداد ماه انجام دادند و این وظیفه هر فرد مسلمان و ایرانی بوده است.

ثانیاً از این منتهم سؤال کنید که «در شب ۲۵ مرداد ماه، آن موقعی که نیمسار سرنیپ نصیری فرمان را بدر منزلت آورد، در فاصله‌ای که او درب منزل بود و فرمان را بدست دادند، فرمان را دیدی و رسید به خط خودت نوشتی و دادی ببرند برای حامل فرمان، آیا در این فاصله نیمسار سرنیپ نصیری و افرادی که با او بودند حتی یک نبر ننگ خالی کردند؟»

این منتهم که تمام کارهایش مسخره است، کودنای او هم مسخره است. او خودش کودن کرد و عمل کودن را به سایرین نسبت می‌دهد. در کجای دنیا عامل کودن به نحوی که این مرد می‌گوید عمل کرده است؟ عمل این بوده که فرمانده گارد شاهنشاهی درب منزل این مرد آمده و با در دست داشتن فرمان شاهنشاه، این سردنه‌ها از روی شاهنشاه خجالت نکشید، نه تنها خجالت نکشید که یک افسر شریف را به زندان افکند، به آن سوگندی هم که به فرمان مجید خورده بود که به شاهنشاه خیانت نکند اهمیتی نداد. فرمان را به گوشه‌ای انداخت و حامل فرمان را دستگیر کرد. هنوز آفتاب روز ۲۵ مرداد سرزده گوش دنیا را کر کرد که ساعت ۷ صبح یک خبر مهم منتشر می‌شود.

خبر این بود که ساعت ۱ صبح در تهران کودن شده است، و خبر این بود که دولت اعلامیه می‌دهد. اعلامیه دولت را همه خواندند. پایه اعلامیه هم کودن بود. اکنون که من از آن وزیران سؤال می‌کنم که «این اعلامیه دولت را امضا نکردید؟» همه بکدل و یکجبهه جواب می‌دهند: «چه دولتی؟» «می‌گوییم:» «مگر شما ساعت ۶ صبح در منزل ۱۰۹ نرفتید؟» می‌گویند: «نک‌نک رفتیم.» می‌گوییم: «اعلامیه پس چیست؟» می‌گویند: «مگر مصدق را نمی‌شناسی؟» این مرد نه تنها ملت ایران را فریب می‌داد، بلکه همکارانش را هم فریب می‌داد.

این خیلی عجیب است که در رادیو می‌گویند اعلامیه دولت صادر می‌شود و حالا فاش شود که اعلامیه دولتی در کار نبوده است. اعلامیه را خودش تنظیم و صادر کرده و فلایی گفته است که اعلامیه دولت است.

این عجیب است که مردی پس از هفتاد سال عمر...

دکتر مصدق: ببخشید، بیشتر دارم. اخذۀ شدید حضار!

سرتیپ از موده: ... بله، هفتاد و چهار سال عمر این کارها را بکند و بعد نتواند بگوید که یک نبر ننگ در کجا خالی شده است. به هر حال همه کارهایش از همین قبیل است. هم‌اکنون ملاحظه فرمودید که این بیانات من هر

منونده‌ای را مجذوب می‌کند، نه از لحاظ نحوه بیان، بلکه از لحاظ اینکه چرا باید در این کشور سردی پیدا شود که
رمان شاه را اجرا نکند؟

دکتر مصدق: از بس ناچسب است. [خنده شدید حضار و خود دکتر مصدق]
رئیس: بکریع تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس ختم گردید، و هیئت قضات و نیمسار رباحی و وکلای مدافع او تالار
جلسه را ترک کردند.

* * *

ساعت ۵/۲۰ مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید. رئیس خطاب به نیمسار آزموده دادستان ارتش گفت:
به مطالب خود ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: به عرض رسید که در شب ۲۵ مردادماه کودنایی در کار نبوده است. بهتر این است که گفته شود
که پس از اینکه فرمان عزل ابلاغ شد و رسید آن را حامل فرمان دریافت می‌کند، آن کسی که معزول بود کودتا می‌کند.
کودتا بر ضد رژیم سلطنت مشروطه ایران به منظور به‌زدن اساس حکومت و تلاش برای از بین بردن قدرت سلطنت،
که نتیجه و بهره آن همان به‌زدن اساس حکومت و سلطنت بوده است.

پس دو مطلب بخوبی واضح و ثابت است: یکی اینکه فرمان عزل منم ردیف یک رسیده و رسید آن راهم داده
است؛ و دیگر اینکه حامل فرمان را اسیر کرده و در بند انداخته. به این هم اکتفا نکرده حتی نویسنده فرمان را نیز که
جناب آقای هیراد بوده است گرفتار می‌کند و ایشان را نیز به زندان می‌اندازد. با این مقدمات و با این طلیعه بوده است
که اعمال جرم آور متهمین هر دو نفر آغاز می‌گردد. آغاز این اعمال از همان ساعت ۱ روز ۲۵ مردادماه بوده است و
فرجام آن آن زمانی بوده است که جمعی از هموطنان مادر خاک و خون می‌غلندند و بیثمان باقی می‌مانند و بیوه زنان.
منم ردیف یک در انجام کار پای به‌گریز می‌گذارد؛ و متهم ردیف دو اقرار و اعتراف صریح نموده است که در
همان لحظه از پیش میز ریاست ستاد ارتش دل نمی‌کند. او می‌گوید: «وقتی که بمن تکلیف کردند که دیگر رئیس ستاد
ارتش نیستی، وقتی که بمن گفتند میز ریاست ستاد ارتش را ترک کن» که ایرانی و افسر ایرانی تا آن اندازه شریف
است که به او تکلیف می‌کنند که از هر طرف در خطر است. منم ردیف دو می‌گوید: «دستوری از مقامی بمن ترسیده
که میز ریاست ستاد ارتش را ترک کنم.»

این بیان بخوبی می‌رساند که از لحاظ روز آخر ۲۸ مردادماه، شاهنشاه که در خارج از کشور بودند، برای منم
ردیف دو مقامی نبوده که آمر باشند. در کشور ایران نیز مقام دیگری نبود جز یک مقام فرعونیت که اینسان خیال
می‌کردند که تسخیر ناپذیر است. در این مقام، مقام ریاست جمهور آینده و یا پادشاه آینده، مقام آقای دکتر محمد مصدق بود.
منم ردیف دو هیچ نگفته است جز همین بیانی که من کردم. گفته است: «هنوز آقای دکتر محمد مصدق بمن امر
نفرموده‌اند که دیگر رئیس ستاد ارتش نیستی.» منم ردیف دو را افسر شرافتمندی برای حفظ جاننش در بدو امر
به منزل خود می‌برد و او را پناه می‌دهد. سپس در نیمه شب روز ۲۸ مردادماه آن افسر شریف او را به ستاد ارتش
می‌آورد و بازداشت می‌گردد.

افسران شریف ایرانی اعمال و رفتار و جوانمردیشان از همین نکات پیداست. همین نیمسار سر لشکر باتمانقلیچ
افسری بود که بدست منم ردیف دو و منم ردیف یک به حبس افتاد؛ و وقتی مردم شاه دوست و شرافتمند تهران او را

به روی دوش به ستاد ارتش آوردند، او با نهایت جوانمردی هر عمل جوانمردانه‌ای که بود انجام داد. اولین دستوری که داد این بود که گفت: «هنوز در خانه ۱۰۹ در خیابان کاخ مردم را می‌کشند. بروید و شایسته آنها را از اسب کوبید. بی‌گناهان، از این قتل فجیع، از این عمل ناجوانمردانه و از این عملی که در تاریخ ایران کنبند. مردم برای حفظ اساس سلطنت جانفشانی کردند. همه به چشم دیدید برای دادستان لوحه انجام وظیفه‌اش قرار دارد.

من نمی‌توانم وقت دادگاه را بگیرم و نامه‌ها و تلگرافاتی که می‌رسد و اشخاصی که مراجع می‌سدد در این دادگاه بخوانم. اینها برادران و خواهران و مادران ما هستند که دیدن آنها انسان را منقلب می‌کند. زنی چهار پانچ طفل خردسال را دور و دور خود می‌گیرد. ضجه می‌کشد، ناله می‌کند و می‌گوید: «شوهرم در روز ۲۸ مردادماه از کف به در رفته»، و از من می‌خواهد که قائل او را تسلیم محضر دادگاه کنم. مردی پیر و خمیده اشک می‌ریزد و می‌گوید: «جوانم را از کف داده‌ام و دیگر نان‌آوری ندارم.» پیرزنی می‌گوید: «دامادم از کف رفته.» همین افسر جوانی که اینجا نشسته، یعنی سرگرد سیاوش بهزادی، ناظر اجساد کشته شدگان در گورستان مسگر آباد بود. این افسر به چشم دیده که چه منظره هونناکی در آنجا وجود داشته است. وقتی این افسر آن روز گزارش مشاهدات خود را داد، همه ما به گریه افتادیم. به گریه افتادیم برای اینکه چرا باید به دست چند نفر خائن چندین نفر از هموعان مادر خیابانی از خیابانهای پایتخت به خاک و خون افکنده شوند. در حالیکه گناهشان این باشد که می‌گفته‌اند: «ما شاه می‌خواهیم.»

به‌رحال، منظور از این بیانات، همان طوری که به عرض رسید، بیان کبفرخواست است و بیان کبفرخواست یعنی تشریح همین مطالب. تصور می‌نماید تا اندازه‌ای ذهن دادرسان محترم به اهمیت موضوع از لحاظ شخصی که خدای او خدای همه ملت ایران است آگاه گردیده است. تردید ندارد که دادگاه محترم کبفرخواست و پرونده امر را با نهایت دقت بررسی فرمودند. در کبفرخواست پس از مشخصات و پس از اعلام موضوع اتهام، نتیجه تحقیقات ذکر شده توأم با دلایل اثبات اتهام منسب به این مراتب را تشریح می‌نماید.

منهم ردیف یک در تاریخ ۲۶ شهریور که اولین جلسه بازجویی بوده در مورد شغلش گفت: «نخست‌وزیرم...»

دکتر مصدق: حالا هم می‌گوییم.

سر تیب از موده: ... و چون می‌گوید: «حالا هم می‌گوییم نخست‌وزیرم» من تردید ندارم که هم‌اکنون این روح شهدای ۲۸ مردادماه است که به مقر او فشار می‌آورد، و او را از عذاب الهی بی‌مناک می‌سازد که به این جسارت و گستاخی می‌گوید: «نخست‌وزیرم.»

دکتر مصدق: عرض من قانونی است. نخست‌وزیر قانونی هستیم.

سر تیب از موده: به‌رحال، من یقین دارم کم‌کم این مرد منوجه می‌شود که چنگال عدالت گریبان او را گرفته است. او صراحتاً و کاملاً اظهار نمود که نخست‌وزیر است.

دکتر مصدق: صحیح است، صحیح است. اقرار می‌کنم.

سر تیب از موده: او می‌گوید: «من وقتی فرمان عزل را گرفتم امضا را شناختم که امضای اعلیحضرت همایونی است. ولی چون خط خط هیراد بود تردید کردم.» منی دارم در این مورد از منتم پیرسید که «توقع داشتی فرمان عزل را به دست خودشان بنویسند؟»

به عرض رسانیدم که کلمه به کلمه مندرجات کبفرخواست حاکی از مجرمیت است. منتهی که می‌گوید: «امضا را شناختم»، نسبت به مقام با عظمت سلطنت می‌گوید: «یکی از دلایل اینکه تردید کردم که ممکن است دستخط، دستخط

شاهنشاه نباشد این بود که آقای هیراد نوشته است. «در صورتی که آقای هیراد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی بوده اند که صلاحیت نوشتن همه گونه فرامین را داشته اند. می گوید: «طرز نوشتن دستخط و امضای اعلیحضرت کاملاً می رساند که اول امضا شده بعد متن دستخط نوشته شده.» در تاریخ دنیا سابقه ندارد که حتی در امور عادی مثلاً اگر کسی به کسی یک سند پنجاه نومان می دهد و این را به طرف ابلاغ می کنند، طرفی پیدا شود و بگوید که معلوم است اول امضا شده. این حرف را باید کسی بزند که آن سند را امضا نموده.

این منتهی مثل اینکه به حرفهای خود توجه ندارد. باید از او پرسید که «تردید کردی، آیا مانعی داشت که یک نفر را بفرستی و از تردید خارج شوی؟» باید پرسید: «حتی در آن موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بغداد تشریف فرما شدند و یا به اقصی نقطه جهان، آیا با وسایل امروزی مانعی داشت که از اعلیحضرت همایونی سؤال کنی که آیا این دستخط شما است یا خیر؟»

او بخوبی در تحقیقات بیان نموده که از چند روز قبل می دانسته که کودتا می شود. به عرض ریاست محترم دادگاه می رساند که خاصیت همه مجرمین این است که صریحاً چیزی را اقرار نمی کنند. امروزه گاهی اوقات انکار به مراتب ارزشش از اقرار بیشتر است.

این گفتار منتهی می رساند که با سابقه اعمالش، از چند روز قبل بخوبی اطلاع داشته که فرمان عزلش صادر می شود. او و ازدها را هم در زمان صدارتش وارونه کرده و حتی به کلمات قانونی هم ایفا نکرد. او به جای اینکه بگوید: «من از چند روز قبل می دانستم که فرمان عزلم صادر می شود.»...

دکتر مصدق: این طور نگفتم.

سرتیپ از موده: او می گوید که «از چند روز قبل می دانستم که کودتا خواهد شد.»

دکتر مصدق: عرض کردم خبر به من دادند.

سرتیپ از موده: همان طور که گفتم، خاصیت این مجرم، مانند همه مجرمین، این است که می گوید: «از چند روز

قبل می دانستم که کودتا می شود.»...

دکتر مصدق: گفتم خبر دادند.

سرتیپ از موده: خاصیت دادگاه هم باید این باشد که به زبان مجرمین پی ببرند. درباره عدم اجرای دستخط می گوید که یکی از دلایل تردید این بود که این دستخط به چه دلیل باید یک ساعت بعد از نصف شب ابلاغ شود. این بیان با دانستن زبان مجرمین مفهومی این است که «چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از من اجازه نگرفت که دستخط عزل ترا می خواهم صادر کنم؟ و چرا حامل دستخط از من اجازه نگرفت که چه ساعتی می توانم به تو ابلاغ کنم؟» اینجانب روی هوا کبفر خواست نوشتنم. من بررسی نمودم که اگر روز روشن دستخط عزل این آدم به او می رسید، آیا شما ریاست محترم دادگاه ناپدید نمی فرمایند که این متهم حاضر می شد همه اهالی نهران در خاک و خون بغلتند؟ او از روی تخنخواب خانه ۱۰۹ قدم پایین نگذارد. او چه حق دارد که می گوید: «چرا فلان ساعت رسید؟» این حق او نیست. پلیس می رود کسی را دستگیر کند. هیچ گاه طرف حق ندارد که بگوید: «چرا مثلاً ساعت ۱۰ صبح به سراغ من آمدی؟» این وظیفه پلیس است. او می سنجد که طرف او در چه وضعی است. آقای دکتر مصدق با وسایل ارتباطی و جاری اطلاع داشته است که در چه وقت فرمان عزلش صادر می شود...

دکتر مصدق: به هیچ وجه!

سرتیپ از موده: ... این همان مسئله ای است که در این دادگاه در مورد مثال آوردم و به من تعلیم داد که می گویم

مانند کبکی است که سرش را در برف می‌کند و پاهایش روی هوا است. او چنین اندیشیده بود که خانه ۱۰۹ با در دست داشتن کلانتری یک، در دست داشتن رئیس ستاد ارتش، در دست داشتن شهربانی و فرمانداری نظامی، به کار انداختن جاسوس، در اختیار داشتن دستگاه جاسوسی، تهدید و ارعاب و ترور افکار، کوبیدن مجلسین، ایجاد وحشت در جامعه و اعمالی در ردیف اینها کوچکترین خللی به احساسات شاه‌دوستی ملت ایران وارد می‌سازد.

خطای او از همین جا ناشی شد. او چنین پنداشته بود که وزیر دفاع ملی است. افسرانی را از ارتش خارج ساخته، رئیس ستاد ارتش را به صورت انومات درآورده، و دیگر کار تمام است و به دست رجاله‌ها کشور مشروطه سلطنتی ایران مثلاً مبدل به کشور جمهوری توده می‌شود؛ و آقا، رئیس جمهور می‌شود و آقای متهم ردیف دو، فرمانده کل قوای جمهوری. این دو نفر خوابهای خوبی برای خودشان دیده بودند. بارها گفتیم این جرم، جرم مشهود است و من نمی‌دانم متهمین چه دفاعی دارند بکنند. متهم ردیف دو اقرار صریح به مجرمیت خود نموده و می‌گوید: «این متهم ردیف یک بود که مرا و ادار به ارتکاب جرم نمود.» و می‌گوید: «طلب عفو و بخشایش دارم.» اینها را در نزد متهم ردیف دو بیان داشته. حالا نمی‌دانم آنها و وکلای محترم مدافعشان چه خواهند گفت.

بسیار جالب توجه است که متهم ردیف یک در مقام دفاع در مورد دستخط می‌گوید: «ما» - که منظور از این «ما» هسته مرکزی آن دستگاه و حشمتاکی است که طرح جمهوریت می‌ریخت که در ضمن بیان اذعان‌نامه آنان را مسرفی خواهم نمود - «ما در مجلس شورای ملی نسبت به بعضی از حقوقانی که اعلیحضرت به فرمان قانون اساسی طالب بودند، اعتراض داشتیم.» همین یک سطر در هر دادگاهی برای اثبات ادعای اینجانب کافی است. همین یک سطر می‌تواند مبنای رأی دادگاه محترم برای صدور رأی مجرمیت قرار گیرد.

دکتر مصدق؛ و آن هشت نفر دیگر.

سرتیپ از موده: متهم ردیف یک می‌گوید: «ما به قانون اساسی اعتراض داشتیم، چون قانون اساسی است که حقوقی را برای پادشاه مملکت مشروطه ایران قائل شده است.» دادگاه محترم نحوه فرمایند کسی که مخالف قانون اساسی ایران است، آیا آن کس برایش باید دلیل و برهان آورد یا خیر او مجرم است؟ زیرا مخالفت با قانون اساسی این کشور یعنی مخالفت با حقوق اساسی ملت ایران؛ یعنی مخالفت با همه چیز ملت ایران؛ یعنی آن کس دشمن مردم ایران است. به هر جهت این هم سطری از بیانات متهم بوده است.

دکتر مصدق: ما با قانون اساسی مخالف نبودیم. گفتیم چند اصل از قانون اساسی را مجلس تکلیفش را معین کند. یک هیئتی هم انتخاب شدند و این کار را کردند.

سرتیپ از موده: از مقام ریاست محترم دادگاه استند عا دارم به متهم ردیف یک تذکر دهند که قطع کلام در دادگاه قدغن است؛ و او اگر حرف فوری دارد، اجازه بگیرد و به پاخیزد و حرف بزند. از همین موقع استفاده کرده و می‌گویم این حرکات او نشانه‌ای از روح یاغیگری او است. به هر حال، این متهم می‌گوید: «به بعضی از حقوق پادشاه اعتراض داشتم و آن را تشریفات می‌دانستم.»

در جلسه قبل گفتیم هیچ پادشاهی به تخت سلطنت جلوس نمی‌کند مگر اینکه به کلام الله مجید سوگند یاد کند که حافظ قانون اساسی است و جز سعادت ملت چیزی نمی‌خواهد. گفتیم این منتهم چون ایمان ندارد، در ک نمی‌کند که کدام مسئولیت است که پادشاه مملکت در مجلس شورای ملی سوگند یاد کنند که حافظ قانون اساسی است و آن را در نظر نگیرد. اینکه می‌گویند شاه از مسئولیت مبرا است برای عظمت مقام سلطنت است. اگر پادشاه مشروطیت ایران به آن نحوی است که متهم ردیف یک می‌گوید و به همان نحوی که رجاله‌ها را و ادار کرد که فریاد بزنند: «جمهوری

موکراتیک می‌خواهیم، پس به چه جهت در قانون اساسی ایران مصرح است که ولعهد تا به سن ۱۸ سالگی نرسد نمی‌تواند زمام امور مملکت را به دست بگیرد؟ دادستان محترم نحوه دارند که سن ۱۸ سال سن قانونی است، یک جوان ۱۸ ساله می‌تواند و حق دارد که مانند یک مرد کهنسال وظایف خودش را انجام دهد.

اگر پادشاه مملکت حق ندارد زمام امور کشور را در دست داشته باشد، اگر پادشاه مملکت هیچ مسئولیت ندارد... دکتر مصدق: پادشاه انگلستان می‌شود.

سرتیپ آزموده: ... پس چرا ولعهد ۱۸ ساله حق دارد بر تخت سلطنت جلوس کند؟ چرا قانون اساسی ایران می‌گوید ولعهد مادام که به سن ۱۸ سال نرسیده کسی که نیابت سلطنت را دارد باید امور سلطنت را اداره کند؟ بهر حال اینها را گفتیم تا بدانید متهم ردیف یک چه افکاری را در مغز ملت ایران فرو می‌برد. ای کاش دکترای حقوق نبود، عمری از او نرفته بود، دنیا را ندیده بود و به قول خودش مثل من مردی بیسواد بودا چطور من بیسواد اینها را می‌دانم ولی پیرمردی با علم و معلومات، مردی که سراسر دنیا را گشته و با قوانین سروکار داشته و به همه چیز مطلع بوده، اینها را نمی‌دانسته است؟

دکتر مصدق: خرفت بوده است.

سرتیپ آزموده: همه این مطالب را می‌دانسته، ولی تلاش می‌کرده است که بساط مملکت را برهم زند و خود رئیس جمهور شود یا شاه.

رئیس: یک ربع تنفس داده می‌شود.

ساعت ۶:۲۰ جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

ساعت ۶:۲۵ جلسه دادگاه مجدداً تشکیل گردید. سرنشر مقبلی رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ آزموده گفت: اگر توضیحی دارید، ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: بالاخره منم ردیف یک درباره دستخط عزل و در مقام دفاع بیان می‌نماید که دستخط و حقوقات دیگر پادشاه را که منظورش مقام بزرگ ارتشداران فرمانده است، تشریفاتی می‌دانسته است. از این بیان بخوبی معلوم می‌شود که اگر ما خودمان را در جریان روز بگذاریم، تردید پیدا نمی‌کنیم که فرمانفرمایی ارتش اعم از بری و بحری و هوایی باید به عهده آقای دکتر محمد مصدق باشد. و اگر خود را در جریان روز بگذاریم و در نظر بگیریم که مجلس به دست او کوبیده شد، یک شخص باید در این مملکت هم قوه مجریه باشد و هم قوه مقننه. حال و روز قوه قضاییه هم معلوم بود که جزئی از همان وزیر دادگستری و فتن بود. عرض گردید با آن چنان وصفی، وضع حکومت استبدادی و مطلق‌العنانی که به دنبال آن غیر قابل تردید است تغییر رژیم را در برداشته است. کما اینکه به موقع خود بیان خواهد شد که اعمالی را که انجام داده‌اند، سرانجامش از چه قرار خواهد بود.

نکته‌ای را باید تشریح کرد و آن این است که منم ردیف یک توضیح می‌دهد یعنی در برابر این سؤال که مجوز عدم اطاعت از فرمان عزل چه بود، می‌گوید: «اجرای دستخط را موکول به درخواست توضیحات از اعلیحضرت همایونی نمودم.» به او باید گفت با زبان مجرم این سوالات چیست؟ او خلاصه می‌گوید: «می‌خواستیم اعلیحضرت همایونی را استنبضاح کنیم.» چون اعلیحضرت همایونی از کشور تشریف برده بودند و به نظر می‌رسد که مسوجبات عزیمت هم برای این بوده است که مبادا گزند می‌فرود از ملت ایران وارد شود، استنبضاح از اعلیحضرت به عمل

آورد.

به نظر دادستان ارتش، با مقدمات و سوابق توضیحات متهم این نکته غیر قابل تردید است که طفیان متهم از آن لحظه‌ای شروع می‌شود که آگاه می‌گردد که اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور عزیمت فرموده‌اند. متهم با توجه دقیق به اظهاراتش در مرحله تحقیق می‌گوید که «می‌خواستم پادشاه را مورد سؤال قرار دهم.» باز هم باید گفت متهم که در چند روز قبل می‌دانسته است فرمان عزلش واصل می‌شود، نقشه و طرح داشته که به محض دریافت فرمان چه بسا مقام سلطنت را وادار به بردباری و ابراز مرحمت نماید، یا چه بسا با عملیات بسیار شدیدی نقشه‌های شوم خود را به‌مورد اجرا گذارد. از بیانات متهم بخوبی هویدا است که نیاتش از چه قرار بوده است.

بهر جهت روز ۲۵ مردادماه، پس از جریان اعلامیه دولت که داستان آن بیان شده، اولین عکس‌العمل ننگین و شرم‌آور او تلگرافی بوده است که حسین فاطمی به بغداد مخابره می‌کند و به سفیر کبیر ایران در بغداد چنین دستور می‌دهد و مقام سلطنت را چنین توصیف می‌نماید. او دستور می‌دهد تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت فرار کرده است، به هیچ وجه مورد ندارد. دادرسان محترم به این تلگراف توجه دقیق مبذول فرمایند و ملاحظه فرمایند حال و حکایت از چه قرار بوده است.

این تلگراف مفهومی این است که اعلیحضرت همایونی باید از حسین فاطمی و دکتر محمد مصدق اجازه می‌گرفتند که آیا مصلحت می‌دانند پس از اینکه حامل فرمان را دکتر مصدق به زندان انداخت مقام با عظمت سلطنت در راه وفاداری به سوگندی که یاد فرموده بودند، برای حفظ قانون اساسی اقدامی بفرمایند یا خیر.

این تلگراف بدبختانه و متأسفانه سند ننگینی است در تاریخ کشور باستانی ایران. در اینجا هم باید گفت که به نظر می‌رسد سابقه ندارد در هیچ کشوری که پادشاه مملکت در خارج از کشور باشد، شخصی که وزیر خارجه کشور بوده به دستور و با اطلاع کسی که نخست‌رئیس بوده...

دکتر مصدق: بنده چنین دستوری ندادم.

سرتیپ از موده: ... تا این اندازه نمک‌بهرامی نشان بدهد که آبروی ملت شریف ایران را در خارج ببرد. پس از صدور این تلگراف، دیگر برای دستگاه مصدق‌السلطنه هر عملی از درجه چشم او جایز و قابل اجرا بوده است. این رشته اعمال، که بعداً بیان خواهد شد، مجموعه آن در یک کلمه و آن کلمه «باغیگری» است جمع می‌شود. این واژه «باغیگری» واژه بسیار درستی است که معرف اعمال باغیان است. بهر جهت متهم طفیان می‌نماید و برای نیل به هدف از هیچ عملی دریغ نمی‌نماید.

متهم صریحاً در تحقیقات می‌گوید دو هدف داشته: یکی مجلس، یکی دربار. بخوبی بیان می‌نماید که مجلس را کوییده است، و خیالش از جهت مجلس راحت شده است. با زبان بسیار صریح و به‌کار بردن لفاظات فصیح بسیار می‌نماید که پس از کوبیدن مجلس هدف دیگری باقی می‌ماند و آن هدف، شخص اعلیحضرت همایونی است.

دکتر مصدق: بنده چنین چیزی نگفتم.

رئیس: خواهش می‌کنم مفردات را رعایت فرمایید.

دکتر مصدق: چشم. به چشم قربان.

سرتیپ از موده: در اینجا باید گفت که تمام جواب و سوالاتی که از مصدق شده، جواب آن دلیل مجرمیت اوست. حالا هم هر چه او می‌گوید دلیل بر ادعای دادستان است. بهر حال با آن بیانات صریح آیا می‌توان کوچکترین تردیدی نمود که طرح متهم از چه فرار بوده و آیا می‌توان شکی داشت که خطر برای این کشور چه خطری بوده است؟

متهم ردیف یک صریحاً اعتراف نموده است که در منزلش اشخاصی رفت و آمد داشته‌اند که بر ضد مقام سلطنت بوده‌اند. اینجا هم باید خود را در جریان روز گذاشت. نخست وزیر کشور در منزلش اشخاصی رفت و آمد داشته‌اند که ضد مقام سلطنت بوده‌اند. این اشخاص همان ماجراجویانی بودند که در روز ۲۸ مرداد ماه از پناهگاه متهم ردیف یک گداگرد او را گرفته بودند و هر لحظه که می‌گذشته است... شاید در لحظات آخر مانند چانیانی که در تله افتاده‌اند... یکدیگر را توییح و شمانت می‌کردند و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌انداختند، و هر یک تلاش داشتند که از راه آب یا دیوار یا پشت بام به سوراخی بخرزند. اینان بانیان اصلاحات، بانیان توسعه فکر حکومت مردم‌سرم و طرح‌ریزان سعادت ملت ایران بودند.

اینان بودند که این ملت بدبخت و محروم را مدنی در حدود بیست و هشت ماه فریب دادند و وعده‌های بسیار باارزشی برای ملت می‌دادند. سرانجام کارشان را همه دیدند. در واقع اگر اینان راست می‌گفتند، جهت اینکه در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ماه پیرمردی که در طول زمامداری در روی تختخواب لمبیده بود به آن اندازه چست و چالاک می‌شود که از نزدیکان و دیوار چهار متری بالا می‌رود چه بود؟ او اگر راست می‌گفت، باید مردانه در آنجا بایستد و راه اصلاحات را به مردم نشان دهد تا او را سر جای خود بنشانند، نه اینکه با آن نحو مضحک و از طرفی تأثر آور دیوار به دیوار ببرد. خودش گفت: «رفتیم در خانه‌ای و مانند چانیان در زیرزمینی خیزیدیم و تا صبح نخوابیدیم.» مگر او نبود که می‌گفت: «مردم همان را می‌خواهند که من می‌خواهم؟» پس چرا شب ۲۹ مردادماه را در زیرزمینی بسر برد؟ اگر راست می‌گفت، می‌آمد در میدان سپه پشت تریبونی و می‌گفت: «من دکتر مصدق هستم و اینجا مجلس است.»

در روزی که او این حرفها را می‌زد برخلاف آنچه که می‌گوید، طرهای روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه را در بغل داشت. ولی راست می‌گوید که هیچ‌گونه طرحی برای سعادت ملت ایران نداشت. دلایل هم واضح است. یک نخست‌وزیر یا باید طرح جنجال و طغیان و آشوب بریزد یا اصلاحات. چون همه به چشم دیدند که در روز ۲۸ مردادماه وضع او از چه فرار شد، و چه خود معترف به این موضوع است، نه تنها در مرحله تحقیق بلکه در محضر دادگاه اعتراف کرد که طرح اصلاحات شیطنانی در کار نبوده است. همه طرحهایی بوده تا این ملت را به خاک سیاه نشاند.

قبل از ظهر اوصاف متهم ردیف یک را بر شمردم. یکی از خصایص او حس خودخواهی و خودبینی بوده است. متهم در تحقیقات گفته است: «لازم بود خود را از هر گونه نمرض مصون بدارم.» پس از این بیان می‌گوید: «همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه خانه خودم بودم، و جویا می‌شدم که وضعیت خانم در چه حال است.» ملاحظه می‌فرمایند نخست‌وزیران و وزرای دفاع منی شایسته همواره در این فکرند که مردم در چه حالتند و امنیت آنان در چه وضعیتی است. این مرد خود می‌گوید: «همواره در فکر بودم که خانم از لحاظ امنیت در چه حال است.» و می‌گوید: «لازم بود شخص خود را از نمرض مصون بدارم.» درباره هر یک از این جملات این شخص می‌توان کتابها نوشت و سالها سخن گفت.

اینجانب هر چه می‌گویم، فهرستی است از نیات و هدفهایی که این شخص داشته است. خانه این شخص در این اواخر روزهای مردادماه تبدیل به قلعه‌ای شده بود. حتی در یکی دو ماه قبل از روز ۲۸ مردادماه شخص خود اینجانب که راجع به امری به منزل او رفتم، یا اینکه درجه سرنیسی داشتم و با وجود اینکه همه مأمورینش مرا بارها دیده بودند که به آن خانه رفتم، مدنی پشت در مرا نگاه داشت. وارد شدم دیدم که شبادانی می‌روند و می‌آیند و کسی به من اعتنائی نمی‌کند. کلاه خود را که برداشتم و با نمرض خواستم خارج شوم، یکی از نوکران مرا هدایت کرد و نزد معاونش برد.

مقصود این است که همان طور که همه می دانند، نه تنها ورود به خانه او ممنوع بود بلکه معلوم نبود که این نخستوزیری که شب و روز غم این ملت را می خورد، اگر کسی عرض حالی داشت نمی دانست کاغذ خود را به چه کسی باید بدهد. اساساً خیابانهای اطراف منزل او غیر قابل عبور بود؛ و من بخوبی می دانم که ساکنین خیابان کاخ چه بلایی به سرشان می آمد. حکومت نظامی بود. ساعت ۶۱ شب عبور و مرور ممنوع می شد. ولی ساکنین خیابان کاخ که در زیر سایه نخستوزیر بودند، هر روز آفتاب غروب نکرده باید به خانه خود بروند و خارج نشوند. چرا؟ برای اینکه نخست وزیر ملی بود و شب و روز غم ملت را می خورد.

این مقدمه برای این است که معلوم شود در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه وضع خانه ۱۰۹ از چه فرار بوده است. ضمن تحقیقات، متهم ردیف یک بیان نموده و در این دادگاه هم تعریف نمود که روزی، یعنی روز ۲۴ مرداد، نگران می شود که چرا رئیس ستاد ارتش برخلاف معمول به خدمتش نرسیده. به هر جهت رئیس ستاد ارتش افتخار شرفیابی را درک می کند و متهم ردیف یک سخنان از کودتا می راند - کودتا برای منحرف ساختن فکر مأمورین تحقیق، خود می گوید که «به رئیس ستاد ارتش گفتم که در سعدآباد چهار تانک وجود دارد. خوب است تانکها را امشب به منزل من بیاورید.»

رباست محترم دادگاه توجه فرمایند که ماهها بود که منمهم به عبارت واضح و صریح شاه را نمی شناختم. در روز ۲۴ مرداد می گوید: «خاطرم هست که چهار تانک در سعدآباد بود.» آیا جای تردید است که فریب ۷ یا ۸ ماه قبل از ۲۸ مرداد که به سعدآباد رفته و یکی مواظب او بوده که به زمین نخورد و یکی عصای او را می گرفته، آن قدر دقیق بوده که بررسی می کرده است که در سعدآباد چند تانک وجود دارد؟ نا اینکه در روز ۲۴ مرداد دستور می دهد: «آن تانکها را بیاورید دورور منزل من.» این آقا به رئیس ستادش می گوید: «امشب از آن شبهایی نیست که به منزل من تانک بیاورید.» می گوید: «امشب از آن شبهایی است که اگر تانک بیاورید مردم ناراحت نمی شوند.» ملاحظه می فرمایید در اینجا هم صحبت از مردم است.

از او پرسید کسی که نکیه اش به مردم است احتیاجی به تانک ندارد. او نه توکل به خدا داشت و دارد و سه ایمان داشته و دارد؛ و تمام گفتار او حاکی از تأکید این عرایض فعلی اینجانب است. رئیس: جلسه را ختم می کنیم. جلسه آینده ساعت هشت و نیم صبح فردا تشکیل خواهد شد.

مغایر ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر جلسه دادگاه خانم یافت.

جلسه نهم

نهمین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۴۵ صبح روز سه شنبه ۲۶ آبان ۱۳۳۲ در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده گفت:

تیمسار، صحبت کنید.

سرتیب از موده: با نهایت احترام به عرض می‌رساند: قبل از ادامه عرایض که در جلسه قبل عرض کردم و مربوط به بیان کیفرخواست است، چون بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه مراجعه می‌نمایند و از اینجانب خواستار می‌شوند که به نمایندگی آنها در این دادگاه نظامی انجام وظیفه کنم، بی‌مناسبت نمی‌دانم که با اجازه ریاست دادگاه مواد ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ قانون دادرسی ارتش قرائت شود. اینک از سرکار سرهنگ پورآذر خواهش می‌کنم مواد مزبور را قرائت کنند. [مواد سه‌گانه به شرح زیر قرائت شد:]

ماده ۸۷: دادگاههای نظامی فقط به جنبه عمومی بزه‌ها رسیدگی می‌نمایند، مگر در مواردی که قانون صریحاً استثنا کرده باشد. مع هذا دادگاههای نامبرده باید در ضمن حکمی که راجع به بزه صادر می‌کنند یا پس از آن نسبت به اثباتی که دلایل بزه بوده و اثباتی که از بزه تحصیل شده یا در حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال معین شده حکم مخصوص صادر و معین نمایند که اثباتی مذکور باید به صاحبانش رد یا ضبط و یا معدوم شود.

ماده ۸۸: دعوای خصوصی در دادگاههای دادگستری رسیدگی می‌شود و تا موقعی که نسبت به جنبه عمومی قضیه حکم قطعی صادر نشده است، جریان دعوای خصوصی معلق خواهد ماند اعم از اینکه دعوای عمومی اقامه شده باشد یا در اثنای رسیدگی به آن باشد.

ماده ۸۹: متضررین از بزه که خواهان خصوصی محسوب می‌شوند، می‌توانند رونوشت گواهی شده از احکام صادره قطعی دادگاههای نظامی درخواست نمایند و دادگاهی که حکم را داده مکلف به دادن رونوشت گواهی شده احکام صادره می‌باشد.

سرتیب از موده: ملاحظه می‌فرمایند که به استناد این مواد قانونی، دادگاههای نظامی به جنبه عمومی جرمایم رسیدگی می‌کنند؛ و ملاحظه می‌فرمایید دعوای خصوصی باید در دادگاههای دادگستری رسیدگی شود؛ و تا موقعی که دادگاه نظامی نسبت به جنبه عمومی جرم رأی صادر ننموده، جریان خصوصی آن معلق می‌ماند. بدیهی است پس از صدور رأی قطعی دادگاه نظامی نسبت به جنبه عمومی، مدعیان خصوصی می‌توانند رونوشت رأی صادره از دادگاه نظامی را دریافت نموده در دادگاههای دادگستری طرح دعوای خصوصی نمایند. این نکته‌ای بود که جهت استحضار

بازماندگان شهدای ۲۸ مرداد لازم دانستم به عرض برسانم. بدیهی است دادستان ارتش در این دادگاه نظامی وظیفه خود را از لحاظ جنبه عمومی به نحو شایسته تا آنجا که مقدور است و ایجاب می نماید و قانون حکم می کند انجام خواهد داد.

اینک به عرض می رساند در جلسه گذشته که کیفرخواست بیان می شد، یعنی مطالب مندرج در کیفرخواست تشریح می گردید، موضوع صحبت بر سر این بود که منم ردیف یک در تحقیقات گفته است که «رئیس وقت ستاد ارتش» - یعنی منم ردیف دو - «را احضار می نمایم و به او می گویم در نظر دارم وقتی که سعدآباد می رفته چهار نانک بزرگ در سعدآباد بود. و سؤال کردم آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به نیهای مختلف، نانکها باز هم در آنجا نیست؟ رئیس ستاد ارتش گفتند: نانکها در اختیار وزارت دفاع ملی است.» منم ردیف یک در دنباله این بیانات می گوید: «من کاملاً مطمئن شدم که در آنجا این نانکها نیست.»

روز گذشته به عرض رسانیدم که هر کلمه از گفتار منم حاکمی از سوء نیت و مؤید مجرمیت است. و در جلسه گذشته توضیح دادم که منم ردیف یک ماهها بوده است که به سعدآباد نمی رفته و اساساً تماس مستقیمی با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته. در روز ۲۴ مرداد با این بیان صریح جای تردید باقی نمی ماند که منم ردیف یک حتی رضایت نداده و نمی داده که چهار نانک در محلی باشد که سفر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و بزرگ ارتش از آن فرمانده است.

از این اظهار منم نکته حساس دیگری که مستفاد می شود این است که چگونه منم در روز ۲۴ مرداد در حالی که همواره تکیه کلامش مردم بوده، از همان مردم وحشت داشته. زیرا کسی که تکیه گاهش مردم باشد و کسی که سوکل به خدا داشته باشد، تا این اندازه نباید در روز ۲۴ مرداد مضطرب باشد که حتی خود می گوید ساعاتی چند که رئیس ستاد ارتش به ملاقاتش نمی رود متوحش می شود و به افکار دور و درازی می رود تا اینکه رئیس ستاد ارتش به ملاقاتش می رود و از نگرانی و اضطراب بیرون می آید.

در کیفرخواست مصرح است که در روز ۲۴ مرداد ماه شب یکشنبه ۲۵ او می دانسته. به اصطلاح او، کودتایی می شود. از مجموعه تحقیقات باید گفت او می دانسته که در شب ۲۵ مردادماه فرمان عزتش به او ابلاغ می گردد. خاطر دادرسان محترم به طور قطع مستحضر است و این سابقه ذهنی را دارند که چندین روز قبل از روز ۲۵ مردادماه روزنامه های وابسته به دستجات چپ راجع به اینکه قریباً کودتایی می شود به طور تفصیلی مقالانی می نوشتند و انتشاراتی می دادند.

در یکی از این جلسات دادگاه منم ردیف یک در بیان موضوعی گفتند و خطابشان به ریاست محترم دادگاه بود که «آخر عقل هم خوب چیزی است.» این جمله را اینجانب در این مورد تذکار می دهم. واقعاً عقل هم خوب چیزی است. فرض این است که عده ای می خواسته اند کودتا کنند. مفهوم کودتا هم در تمام دنیا معلوم است چیست. روزنامه های پاینخت هر روز مقاله می نویسند که قریباً کودتا می شود. حتی نام کودتاکنندگان را نیز می برند. فرض این است و گفتار منم ردیف یک از این فرار است که در شب ۲۵ مردادماه کودتا کرده اند. اگر صحیح است، نرسیده ندارد که کودتاکنندگان همه دارای فوه عاقله نبوده اند. این موضوع بسیار حساس است که وقتی در روزنامه می نویسند کودتا می شود و همه کس می خوانند. لابد زمامدار وقت نیز آن روزنامه را خوانده است. صرف نظر از اینکه زمامدار وقت صریحاً در تحقیقات می گوید که از سایر منابع اطلاع داشته که کودتا می شود، در اینجا هم این سؤال پیش می آید که چگونه این زمامدار وقت نشست و ساعت شماری کرد که کودتا شود. اگر ملاحظه بفرمایید در کیفرخواست هر جا که

نام «کودتا» برده می‌شود، واژه «دروغی» هم اصطلاح می‌شود. بنا به همین استدلال منطقی، و اگر گفتار متهمین را مورد توجه فرار دهید، باید گفت در زمان ما نه منطقی وجود دارد، نه عقلی و نه هیچ اصلی.

به هر جهت، به نظر دادستان ارتش کودتایی که می‌گویند شب ۲۵ مرداد انجام شد، چون در زمان آقای دکتر مصدق حتی الفاظ هم جا به جا شدند و در زمان ایشان حتی الفاظ هم معنی خود را ندارند، ما باید از اینکه می‌گویند شب ۲۵ مرداد کودتا شد این معنی را درک کنیم که پس از فرمان عزل و پس از اینکه منتهم رسید فرمان را داد، کودتا کرد. یعنی حامل دستخط را نه تنها دستگیر و زندانی کرد، بلکه یک سلسله اعمال که در این دادگاه ارائه خواهد شد انجام داد که همه مبنی بر مجرمیت او و همه دلیل بر تأیید کیفرخواست تقدیمی است.

منتهم ردیف یک در ضمن تحقیقات صریحاً اعتراف می‌کند که «در نظر داشتیم به‌شاه ضرب‌الاجل داده شود که اگر در مدت کوتاهی استعفا نکردند، به‌ایران شریف بیاورند؛ و اگر جوابی ندادند، آن وقت برای اینکه مملکت آشفته نشود بهتر تربیتی صلاح بود عمل شود.»

در جلسه گذشته عرض کردم که هر سطر از بیاناتی که منتهم نموده دلیل مجرمیت است؛ و دادستان ارتش احتیاج ندارد که زیاد برای اقامه دلیل و برهان کوشش نماید. لیکن با وجود اینکه همان کلمه اولی که منتهم ردیف یک در تحقیقات ضمن اینکه خود را معرفی می‌نمود گفت - و این گفتار درباره شغلش بود که گفت: «نخست وزیرم» - با وجود اینکه این یک کلمه برای دادستان ارتش کافی بود که روی آن کیفرخواست بنویسد، ما این کار را نکردیم. پرونده‌ای که تشکیل دادیم به نحوی است که هر کس آن را بخواند، از هر طبقه و مقامی که باشد، کوچکترین تردیدی در مجرمیت نمی‌تواند داشته باشد. آن عمل مأمورین تحقیق و این اظهاراتی که در این دادگاه می‌شود برای این است که ملت ایران در هر طبقه و مقام و دارای هر شغل و هر صنفی که هستند بدانند که ما جز طریق عدالت راهی را نمی‌پیماییم.

به هر جهت، یک سطر از گفتار منتهم را در کیفرخواست نوشته‌ام و گفتم که از چه فرار بود. توجه فرمایید این منتهم است که خود می‌گوید: «در نظر داشتیم به‌شاه ضرب‌الاجل دهیم» و به دنبال آن می‌گوید: «اگر استعفا نکردند، به‌ایران شریف بیاورند.» «دروغی» در روز عرض کردم که باید زبان منتهمین را فهمید. دادستان ارتش تردید ندارد که منتهم نقشه کشیده بود که آن موقع که فرمان عزلش صادر شده بود کودتا نماید، یعنی شاهنشاه را مجبور به استعفا نماید. در آن لحظه که دید طرح سرنگون شده، یعنی دید که شاهنشاه برای جلوگیری از خونریزی و هرج و مرج از ایران شریف برده‌اند، هیچ چاره‌ای نداشت جز اینکه اعمال ۲۵ تا ۲۸ مرداد را انجام دهد که آن اعمال را همه مردم نهران دیدند. آیا در نهران کسی بود که ندیده باشد به‌درو دیوار و حتی کف خیابانها چه شعارهایی نوشته می‌شد؟ آیا در نهران فردی نیست که فروریختن مجسمه‌های شاهنشاه را ندیده باشد؟

این عجیب است که در جرم مشهود چند نفر شاهد و ناظر جرمی باشند. این جرم، یعنی این جرایم و فروع بافته در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد، برایش [= منتهم ردیف یک] وجود ندارد. چون یک سلسله جرایمی بوده که چهار شبانه روز یکی پس از دیگری با طرح و تصمیم و با سوءنیت انجام می‌گرفته که همه مردم نهران دیدند و همه مردم ایران به وسیله رادیوی دولتی مستحضر شدند. از این بالاتر اینکه وزیر خارجه فلاپی آن چهار روز تلگراف کرد به‌سفیر کبیر ایران در بغداد که آن تلگراف را در جلسه گذشته بیان کردم و مفهومش این بود که شاهنشاه عظیم‌الشان ما «آن کس» می‌شود و چنین توصیف می‌شود که «با شکست فرار کردند.»

ریاست محترم دادگاه، توجه فرمایید. سفیر کبیر ایران در بغداد، یعنی فرستاده مخصوص اعلیحضرت همایون

شاهنشاهی. من متحیرم که چگونه رحم به‌آوری این ملت نجیب نکردند. واقعاً من که خود با ایمان این عرایض را می‌کنم، گاهی تصور می‌کنم خواب هستم، و اینها نمی‌توانند وقوع یافته باشند.

با نهایت تأسف، در روز ۲۵ مرداد حسین فاطمی کلیه خبرنگاران داخلی و خارجی را احضار می‌کند. به عنوان وزیر خارجه کشور شاهنشاهی و سخنگوی دولت این خبر را در اختیار آنان می‌گذارد و دستور می‌دهد به وسیله دستگاه تبلیغات به تمام نقاط دنیا مخابره شود. دستور این است:

نماس سفارت یا کسی که صبح ۲۵ مرداد پس از مواجهه با شکست فرار کرده مورد ندارد.

آیا کسی هست که در تمام این دنیا تردید کند که حسین فاطمی‌ها و مصدق‌السلطنه‌ها در آن لحظه گفته‌اند: «ما شاه نمی‌خواهیم!» و اعلام کرده‌اند که در آئینه نزدیکی رژیم را تغییر خواهند داد! با نهایت تأسف باید عرض کنم که اگر کوچکترین تردیدی کند، اینجانب می‌توانم لفتی برای او وضع کنم. این گفته‌ها انکارناپذیر است. من برای اینکه منم را ارشاد کنم، می‌گویم که اقرار به گناه عملی است پسندیده.

دکتر مصدق: آری، نواب دارد.

سرتیپ آزموه: نواب دارد! هم نواب دنیوی و هم نواب اخروی. اگر منتهی این کار را بکنند، مشمول رحمت انهی خواهد بود، مادو ایمان داریم: یکی ایمانی که باید در دنیا سرمشق زندگیمان فرار گیرد. اگر این ایمان را داشته باشیم، کمتر ممکن است مرتکب جرم شویم، آن هم جرمی که خیانت به کشور باشد. ایمان دیگر، ایمان به آن روزی است که ما باید در پیشگاه عدل الهی پاسخ این عمر کوتاه را پس بدهیم. مادر همین عمر کوتاه می‌بینیم که اگر مرتکب کوچکترین جرمی شویم، به فرض اینکه آن جرم تعقیب بشود یا تعقیب نشود ولی منم مجازات نگردد، این دستگاه خلقت طوری است که بدون تردید عقوبت آن را می‌بینیم.

من خدا را به شهادت می‌گیرم هر لحظه که منظره روز ۲۸ مرداد ماه در برابرم مجسم می‌شود، برای من باور کردنی نیست. ولی از طرفی وضعی بوده که به چشم دیده‌ایم و همه دیده‌اند. چگونه می‌شود که به نحوی ناجوانمردانه عده‌ای بدست خود برادران خود را شهید نمایند؟

به هر جهت، منم ردیف یک صریحاً اعتراف نموده است که حتی پس از تصرف ایستگاه رادیو به هیچ وجه حاضر نبوده که از مقام صدارت دست بردارد. باید توجه داشت که بدبختانه بیشتر مفتولین و مجروحین ۲۸ مردادماه در ساعات و لحظاتی مفتول و مجروح شدند که آن ساعات پس از تصرف ایستگاه رادیو بوده است.

دادگاه محترم پرونده امر را بدقت بررسی فرموده‌اند. با مدارکی که در پرونده موجود است، ملاحظه می‌گردد نخست‌وزیر قانونی کشور از روز ۲۵ مرداد به بعد اعلام نمود که «من نخست‌وزیرم». حتی در روز ۲۵ مرداد در روزنامه اطلاعات خبرگزاری آسوشیتدپرس خبری مخابره می‌کند که فرمان نخست‌وزیر قانونی را دیده و مخابره نموده است. روزهای بعد، در روزنامه‌های تهران نیز این موضوع بخوبی منعکس گردید. در روز ۲۸ مردادماه نخست‌وزیر قانونی به ایستگاه رادیو رفت و اعلام نمود که در این لحظه عملاً مسئولیت خود را به گردن گرفته، و مشغول انجام وظیفه می‌شود. مردم نخست‌وزیر قانونی را با استیفال و با نهایت گرمی بردند تا به انجام وظیفه‌اش مشغول گردد. منم ردیف یک خود می‌گوید پس از تصرف ایستگاه رادیو به هیچ وجه حاضر نبود که از مقام نخست‌وزیری دست بردارد.

قابل توجه است چهار روز قبل که فرمان عزل را دریافت داشته نمی‌کنیم، عملاً اعلام جمهوری نموده و علناً به سفرای ایران دستور داده است که نزد شاهنشاه نروند. عصر ۲۸ مرداد نخست‌وزیر قانونی اعلام می‌کند که «آماده‌ام

انجام وظیفه کنم.» پس از این اعلام، کشتار جمعی مردم بیگناه در خیابان کاخ و در آستانه خانه ۱۰۹ انجام می‌گردد. ای کاش نخست‌وزیر قلابی آن ساعت در خانه باقی می‌ماند و پا به‌گریز نمی‌نهاد. چون اگر به‌گفتار امروری منم توجه کنیم، مگر نه این است که امروز می‌گوید: «نخست‌وزیرم!» لابد عصر روز ۲۸ مرداد هم نخست‌وزیر بوده! لابد حرفهای این آقا به‌خیال خودش صحیح است! بسیار خوب. روز ۲۸ مرداد ماه آقای مصدق به‌قول خودش نخست‌وزیر بوده. همه اعمال و گفتارش این بوده که «من هر عملی انجام می‌دهم به‌اتکای مردم است.» باید پرسید: «نخست‌وزیر که بودی، مردم هم که به‌نخست‌وزیر اعتقاد و ایمان داشتند، چنین نخست‌وزیری چرا باید عصر ۲۸ مرداد ماه پا به‌فرار بگذارد؟ آیا از نرس چافو کشان بود؟» اگر این بود، وای به‌کشوری که نخست‌وزیرش از نرس چافو کش پا به‌فرار بگذارد! این صحیح نیست. این موجه نیست. این همان مطلبی است که بارها به‌عرض رسانیدم: خاصیت مجرمین سرسخت این است که به‌هیچ وجه اقرار به‌گناه ننمایند تا خسرالدنیا و الآخره گردند. این تردید ندارد.

در کیفرخواست شرح داده شده که بنا به‌اظهار منم، کیفیت فرار از خانه ۱۰۹ از چه فرار بوده است. منم نبر شخصاً در این دادگاه به‌طور نسبتاً مشروح و مفصل چگونگی فرار خود را تعریف نمود. آنچه در این موضوع برای اینجانب قابل توجه است، این است که این منم حتی با اینکه خود می‌گوید: «چگونه فرار نمودم.» و واژه «فرار» چیز این نیست که شخصی از کسی یا پیش‌آمدی وحشت می‌کند و برای مقاومت ندارد، دست به‌فرار می‌گذارد و پا به‌گریز. بسیار جالب توجه است که این منم بنا بر خصالت عوام‌فریبی حتی از فرار خود نیز استفاده نموده می‌گوید: «از نردبان رفتیم به‌پشت بام. می‌خواستیم برویم مردم مرا می‌دیدند، ولی احساساتشان سبب شد که هیچ نگویند.» از شما ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم خوب کیفیت را بررسی نماید. شخصی با دارو دسته‌ای پا به‌فرار می‌گذارد، از نردبان از دیوار چهار متری؛ و خود می‌گوید که چگونه با مهارا گذرانده و چگونه شبی را در زیرزمین گذرانده. در عین حال می‌گوید: «مردم مرا دوست داشته و مردم برایم گریه می‌کردند.» مگر نمی‌گوید مردم از فرط احساسات هیچ نمی‌گفتند؟ اینجا هم باید گفت که این آقا حتی رفص الفاظ به‌کار انداخته و حتی معنای جملات و الفاظ را در این کشور تغییر داده. زبان مجرم اگر به‌کار رود مفهوم فرار روز ۲۸ مرداد ماه جر این نیست که «از نرس مردم از اینکه در آخر روز ۲۸ مرداد ماه دانستم که اعمالم از چه فرار است، از بیم جانم، از بیم اینکه مردم مرا به‌سزای عملم برسانند، با وجود اینکه به‌مشهدی مهدی گفته بودم در خانه نردبانی نباشد، دیدم نردبانی هست، آن را فوز عظیم دانسته پله به‌پله رفتم بالا. دیوار چهار متری بود. از پشت بام به‌پشت بام رفتم به‌خانه‌ای و در زیرزمین آن خانه تا صبح ماندم. صبح از نرس مردم مخفیانه» — که کیفیت آن را برای ما نگفته‌اند — «تفسیر مسجل دادم. عصر دستگیر شدم. مستقیماً ارتش شاهنشاهی و فوای نظامی چون سرلوحه اعمالشان صفت جو انمردی است مرا در پناه خود گرفتند تا مبادا مردم به‌من گزندی وارد آورند.»

منم ردیف یک باید به‌این نحوی که من کیفیت فرار را بیان نمودم در این دادگاه به‌پا خیزد و بیان کند. متأسفانه و بدبختانه در فرارشان که تردیدی نیست؛ ولی می‌گویند: «مردم از فرط احساسات مرا دیدند و هیچ نگفتند.» اگر این جمله دومی صحیح است، فرار مفهومی پیدا نمی‌کرد؛ و اگر فرار صحیح است، جمله دوم زاید خواهد بود.

ساعت ۱۰/۲۵ یک ربع تنفس داده شد.

مقارن ساعت ۱۱/۱۵ مجدداً جلسه رسمیت یافت، و دادستان در دنباله بیانات خود چنین گفت:

به عرض می‌رساند که پس از اینکه منم ردیف بک فرمان عزل را دریافت کرده رسید می‌دهد، ضمن تحقیقات که در کیفرخواست مندرج است، می‌گوید: «هیئت وزیران را مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مردادماه احضار نمودم.» این گفتار و این عمل خود مؤید کیفرخواست دادستان یعنی مؤید جرم است. نکات غیر قابل تردید این است که بنا به اقرار و اعتراف صریحی که منم نموده، ساعت ۱ صبح فرمان را دریافت داشته و رسید هم داده. با توجه به نکته‌ای که عرض شد، و با توجه به اینکه خود می‌گوید: «هیئت وزیران را احضار کردم»، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که خود می‌دانسته که معزول است. عمل صحیحی که باید انجام می‌داد این بود که ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مردادماه به جای احضار هیئت وزیران، مثلاً به احمدآباد می‌رفت.

دکتر مصدق: با جای دیگر.

سرتیپ آز موده: بهر جهت چون هیئت وزیران را احضار نموده، این عمل خود مؤید مجرمیت است. خود می‌گوید: «هیئت وزیران را برای تشکیل جلسه فوق‌العاده احضار نمودم.» این موضوع را نیز رادیو تهران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد اعلام نمود؛ و حتی تصریح نمود که همه در ساعت ۷ صبح خود را برای یک خبر مهم و فوق‌العاده آماده نمایند. بودند گوشه و کنار افرادی از ملت که تصور می‌کردند من باب مثل — که در مثل مناقشه نیست — ساعت ۷ صبح رادیو تهران اعلام می‌کند که یک طرح اصلاحی که از مدتهای مدید مطرح مذاکره بوده، از امروز بموقع اجرا گذاشته می‌شود که آن طرح کلبه بیکاران را به کار می‌گمارد و خلاصه ملت ایران باب سعادتش گشوده می‌شود.

ساعت ۷ صبح فرارسید. سراسر گفتار رادیو با اعلامیه دولت تولید وحشت و اضطراب در عامه مردم کرد. بسیار خوب، جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران که تشکیل گردید: از این آقا پرسید: «جای انکار هم نیست که در ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد فرمان عزل را دریافت کردی.» حالا من به نفع آقا صحبت می‌کنم...

دکتر مصدق: متشکرم.

سرتیپ آز موده: ... می‌گویم این آقا قبول نداشته‌اند که شاه حق صدور فرمان عزل دارد. آیا جایز نبود ساعت ۶ صبح در هیئت وزیران موضوع را مطرح کنند؟ به چه مناسبت در هیئت وزیران مطرح نگردید که دیشب ساعت ۱ چنین دستخطی رسیده؟ پس ملاحظه می‌شود این آقای محترم که همواره دم از حکومت دموکراسی می‌زد و حتی ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد که خود می‌گوید: «هیئت وزیران را احضار کردم»، اصلاً به‌عنوان مبارک نباورده که دستخطی شب گذشته به او رسیده است. آیا خود این عمل نشانه‌ی یاغیگری نیست؟ مگر هیئت وزیران وجود نداشت؟ این آقا حتماً باید در این دادگاه روشن کند که چرا هیئت وزیران را که احضار کرده دستخط را به آنها نشان نداد.

دکتر مصدق: روشن است.

سرتیپ آز موده: این آقا که می‌گوید سرتیپ آز موده یک عده رجال سیاسی کشور را دستگیر کرده و این رجال در سر سیاه زمستان از دست خواهند رفت، مگر ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد ماه رجل نبودند؟ اگر امروز جزء رجال هستند، دیگر که وزیر نیستند، روز ۲۵ مرداد به قول شما هم رجل بودند هم وزیر. وزیر هم که طبق قانون اساسی مسئولیت مشترک دارد. آقای محترم، آقای دکترای حقوق، آقای که مدت ۲۸ ماه دم از حکومت مردم بر مردم می‌زدی، باید روشن کنی که چرا صبح ۲۵ مرداد ماه هیئت وزیرانی که مسئولیت مشترک دارد آنها را در جریان نگذاشتی؟ این نقض صریح قانون اساسی و خیانت حتمی و غیر قابل انکار به حقوق اساسی ملت ایران است. این رجال اگر به مفهوم خود رجل سیاسی بودند، در بین آنها رجلی پیدا می‌شد که شمه‌ای از گفتارش را در همین کیفرخواست

نوشتیم و با همین آقا او را مواجهه دادم. او گفت که «چه دولتی؟ چه هیئت دولتی؟» در حضور همین شخص گفت. سایر رجال مورد نظر آقا نیز می‌گویند که «آقا، چه جلسه فوق‌العاده‌ای؟ از او می‌پرسم: «پس رفتید آنجا چه کردید؟» می‌گوید: «اولاً جلسه‌ای نبود. ثانیاً در راهروها شنیدیم که دیشب کودتایی شده.» ملاحظه بفرمایید رجل سیاسی این مملکت وقتی دادستان ارش از او می‌پرسد: «جلسه فوق‌العاده از چه فرار بود و چرا اعلامیه دولت را امضا نکردید؟» می‌گوید: «این حرفها چیست؟»

یکی می‌گوید: «من فنی هستم.» یکی می‌گوید: «بارها به خانم خود گفتم بهمن وزارت نمی‌آید. مرا دچار بدبختی کرد.» یکی می‌گوید: «من دارای سه مرض هشتم و پس از استعفا نخست‌وزیر مرا طبق ماده ۵ زندانی می‌کرد.» یکی می‌گوید: «به سر خودتان قسم، این اصل قانون اساسی را که می‌گویید من الآن از دهان شما می‌شنوم.» این عده رجال سیاسی از این فمائشند که ملت را بهروز سیاه نشانند...

دکتر مصدق: مثل خود آقا!

سرتیپ از موده:... این اصرار و ابرام برای این است که ملت ایران بداند که چه رجالی و از چه فمائی بر او حکومت می‌کردند.

در کبفرخواست نوشته شده عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه میتینگی بر پا شد که در آن میتینگ ناطقین و سخنگویان داد سخن دادند. وجه مشترک نطق و سخن و خطابه آنان یکدل و یکجهت این بود که نعره می‌کشیدند: «ما شاه نمی‌خواهیم!»

متهم ردیف یک خود می‌گوید: «در جلسه فوق‌العاده شرکت نکردم.» ولی در همان لحظاتی که یک مشت عجزه را به اسم وزیر به‌خانه ۱۰۹ می‌خواند و آنها در راهروها و اطافها جای می‌خورند، سیگار می‌کشند و با پیشخدمتهای آقا صحبت‌های متفرقه خودمانی می‌کنند، در همان لحظات چند نفری از محارم خاص آقا دور تختخواب آقا گرد آمده طرح می‌ریزند. طرح این بوده است که عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه میتینگی باید در میدان بهارستان تشکیل گردد و موضوع میتینگ این باشد که سخنوری شود که ما «شاه نمی‌خواهیم.» طرح این بوده است که «می‌گوییم و اعلام می‌کنیم به جهانیان که کودتا شد. شاه رفت. نلگراف کرده ایم سفیر ایران با او تماس نگیرد.» چه زمینه‌ای مناسبتر از اینکه اشخاصی امثال رضوی، شایگان و کریم‌پور شیرازی را وادار می‌کنیم بروند میدان بهارستان - همان میدانی که چه خونها در آنجا ریخته شد تا این ملت دارای مجلس شورای ملی باشد - نطق می‌کنیم، خطابه‌سراسری می‌کنیم و می‌گوییم: ما شاه نمی‌خواهیم. برای دستگاه مصدق جمع کردن یک مشت رجاله که در پای سخنوری آن سخنوران بایستند، ناطق بگوید: «ما شاه نمی‌خواهیم» و آنها هورا بکشند و «زنده باد» بگویند، بسیار سهل و آسان بود. چون دکتر محمد مصدق نه ایمان به خدا داشت و دارد نه ایمان به قانون اساسی این کشور نه ایمان بهروز مبدأ و معاد.

او از یک طرف هیئت وزیران را جمع کرد که بگوید: «من مردم مشورت هشتم. من طالب حکومت دموکراسی هستم.» از طرف دیگر دکتر شایگان‌ها، مهندس رضوی‌ها و کریم‌پور شیرازی‌ها را به میدان بهارستان گسیل کرد. رفتند میتینگ دادند. اعلام جمهوریت کردند. افراد شاه دوست این کشور را گریبان کردند. قصد داشتند و عمل کردند. بهدر و دیوار نوشتند: «ما جمهوری دموکراتیک می‌خواهیم.» جمهوری دموکراتیک یعنی دیگر هیچ. خسانواده هیچ چیز ندارد. یعنی سراسر این کشور یکپارچه خون و آتش شود. من نریدم ندارم که همه این موضوعات را شاهنشاه این کشور سنجیدند! و موافقی که از این کشور به بغداد عزیمت فرمودند یک نگرانی داشتند و آن ایسن بود که مسابدا کوچکترین آسیبی به یک فرد کشور برسد. آیا ایرانی به این درجه از انحطاط رسیده که یک فرد ایرانی که در یک

کشور خارجی است به یک فرد ایرانی دیگر قدغن شود که این دو ایرانی در کشوری که غریب هستند نباید یکدیگر را ملاقات کنند؟

حکومت مصدق ما را از همه خصایل و صفات ممیزه ایرانی داشت باز می داشت و آنها را از ما سلب می کرد. ما ایرانیان خصایل خاص خود داشته و داریم. به هر جهت عصر ۲۵ مردادماه مبینگی بر پا شد. نسخه جمهوسوری ساز گردید. مبینگی ۲۵ مردادماه طلبه اعلام جمهوریت ایران بود. این موضوع شک و تردید ندارد. این همان عملی است که جرم منم را منطبق با آن کرده و می گویم که این سوء قصدی است به منظور بهم زدن حکومت مشروطه ایران؛ و مبینگی روز ۲۵ مرداد به منظور بهم زدن نخت و ناچ سلطنت بوده است. پس من نمی دانم که منم چه دفاعی خواهد کرد. از او خواهش دارم در جواب اظهارات من دفاع کند. عرض کردم که من لایق نیستم. از او خواهش می کنم که هر دفاعی که می کند، پاسخ ملت ایران باشد. صدای من، صدای ملت ایران است.

در موضوع مبینگی روز ۲۵ مرداد از منم توضیح خواسته شد. می گوید گردانندگان مبینگی میلیون بسودند - اصناف و احزاب منی. صریحاً گفت که دولت اجازه داده بود که آنها مبینگی دهند. بیچاره اصناف و احزاب ملی! من از روی آنها واقعاً خجالت می کشم. آیا صنفی ملی در این کشور وجود دارد که بگوید: «من می خواهم ناموس کشور بر باد رود؟ آیا صنفی ملی وجود دارد که رضایت دهد دیگر کسی با ناموس خود نتواند در همین خیابانهای تهران راه برود؟ شخصاً در ایام نیره و نار ۲۵ تا ۲۸ مرداد به اشخاصی بر خورد کرده ام که اشک می ریختند و می گفتند: «به خانهای خود گفته ام تا وضع روشن نشود از خانه بیرون نروند.» در چهار شب - شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد - همه به چشم دیدند که در خیابانهای تهران با نوامیس مردم چه معامله ای می شد. ملت مسلمان ایران نه تنها نمی پسندد که کوچکترین خدشه ای به ناموس شخصی و منی او وارد شود، بلکه اساس مذهبش این است که حتی فکر این فسیل اعمال حرام است و در پیشگاه خداوند جرمی است غیر قابل عفو و بخشایش. اصناف و احزاب ملی که منم ردیف یک می گوید مبینگی دادند، این موضوع عیناً مانند اصطلاح «حکومت مردم بر مردم» می باشد.

منم ردیف یک ضمن تحقیقات گفته: «روز دوشنبه ۲۶ مردادماه دکتر سنجابی را خواستم و به او گفتم با اصناف و احزاب ملی مذاکره کند مجسمه ها را بردارند. جمعیت هم رفتند این کار را کردند. موقع شروع به کار... دکتر مصدق: تعریف شده، آقا.

سرتیپ از موده: ... جمعیت منی با تلفن گفتند که مأمورین مانع هستند. من دستور عدم ممانعت دادم و احزاب این کار را کردند.» ریاست محترم دادگاه، باز هم دادستان ارتش باید متراک ارائه دهد که عمل منم جرم است و با ماده ۳۱۷ منطبق است؟

منم در جای دیگر افراز صریح می نماید که «شخصاً دستور دادم مجسمه اعلیحضرت فقید را بردارند.» از او پرسید و او باید جواب دهد: اگر در پرتو همت و فداکاری شاهنشاه فقید نبود، دکتر سنجابی ها، مهندس رضوی ها و دکتر شایگان ها می دانستند که راه اروپا کجاست که بروند تحصیل کنند؟ شاهنشاه فقید بود که اینان را برای تحصیل آماده ساخت. رفتند و برگشتند چنین نمک بحرانی کردند که مصدق السلطنه دکتر سنجابی را خواست و گفت: «برو یک مشت بی وطن را جمع کن مجسمه های شاهنشاه فقید را پایین آور.» ای کاش لا اقل می گفت: «برو و به یک نحوی پایین بیاور که موهن نباشد.» مگر نهران ندید که جرثقیل آوردند، یکی طناب می انداخت و یکی انفاظ رکیک استعمال می کرد؟ این مرد در خانه ۱۰۹ باب راه انداختن بساط جاسوسی درست کرده بود. آیا کسی تردید دارد که می خواست رئیس جمهور شود با مثلاً بشرد محمد مصدق شاه؟ خوب است منم ردیف یک جواب مرا بدهد.

دکتر مصدق: احسنت!

سرتیپ از موده: منم ردیف یک خاصیت جبلی اش این است که در برابر حس خودبینی و خودخواهی هر عملی را جایز و مشروع می‌داند. این حس به اندازه‌ای در این منم وجود دارد که من که بخوبی او را می‌شناسم می‌دانم حاضر بود این کشور فلک‌زده با همه ساکنینش از بین بروند تا ساعتی چند او خود را زمامدار بداند.

در این کشور، که باید بگویم اکثریت قریب به اتفاق همه نجیب و شریف و بسا ایسمان هستند، در سنوات اخیر، بالاخص در دوره حکومت مصدق، جماعتی قریب خوردند. در این کشور با الفاظی رنگین، با کلماتی ظاهراً بسیار فشنگ و با مواعید بهشتی دارودسته‌هایی در زمان حکومت این مرد بخصوص به راه افتاد. یکی از این دارودسته‌ها که سابقه‌دار بود ولی در زمان حکومت این مرد بسیار مواقع فهران اجرای نظریات این مرد بود. حزب منحلّه نوده بود. این مردم حزب منحلّه نوده را قریب می‌داد، هم جوانان این کشور را و هم اصناف و احزاب دیگر را، خلاصه همه ایرانیان را. خلاصه در اوصاف او گفتم مردی است حیل‌گر.

در کیفر خواست یک جا اشاره شده است که چگونه منم ردیف یک به احزاب دست چپ چشمک می‌زده است. مدرک آن را نیز در کیفر خواست نوشته‌ام. در این جلسات ثابت خواهم نمود که چگونه حزب نوده و حزب ایران و سایر احزاب و دارودسته مصدق که اگر این مرد حیل‌گر نبود بهتر بوده همه اینها را جمع می‌کرد و اسمش را می‌گذاشت حزب مصدق، در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد همه یک هدف داشتند. دادگاه محترم توجه بفرماید حزب ایران حزبی است که مهندس زیرک‌زاده و حق‌شناس و سنجایی و اکثر وزرای مصدق و رؤسای ادارات و دوایر دولتی تشکیل حزبی به اسم حزب ایران داده بودند. وقتی می‌گویم حزب، اشتباه نفرمایند که تصور کنند جماعتی جمع شده روی اصول صحیح دنیاپسندی تشکیل حزب داده‌اند. بلکه در این کشور فلک‌زده چند نفری با غرض خاصی دور هم جمع می‌شوند، یک مشت مردم بی‌خبر و بی‌گناه و قریب خورده را دور خود جمع می‌کنند و مترصدند که چه جنجالی از کجا بلند شود و آن چند نفر معدود استفاده کنند.

بسیار جای تأسف است که به چشم خود دیده‌ایم وقتی احیاناً مقرر می‌گردد و پای حساب بهمیان می‌آید، آن لیدها یا راه کشورهای خارجی را پیش می‌گیرند و با به‌مأمورین تحقیق می‌گویند: «ما را چه کار بود؟» بدبختانه در مسورد تعقیب باز هم بی‌گناهان در بند می‌افتند. بهر حال حزب ایران، حزب نوده و حزب زحمتکشان روز ۲۶ مردادماه که هر یک دارای روزنامه بودند و روزنامه‌جاتشان ارگان حزب بود همه یکدل و یکجهت گفته و نوشته‌اند: «ما جمهوری می‌خواهیم». اینها را من قرائت خواهم کرد. منتهی حزب نوده با حزب ایران و حزب زحمتکشان یک وجه افتراق داشتند و آن این بود که حزب نوده می‌گفت: «جمهوری می‌خواهیم از طریق مجلس مؤسسان». نیروی سوم و ایران می‌گفتند: «جمهوری می‌خواهیم از طریق رفراندوم». بدیهی است با توجه به اینکه زعمای قوم اکثر آدر حزب ایران بودند، وزیر کشور مصدق - اینکه می‌گویم مصدق چون در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد وزیر کشور مصدق بود نه وزیر کشور ایران. دادرسان محترم سابقه دارند که بسیار اتفاق افتاده باغبان هم برای خود تشکیلاتی می‌دهند مانند تشکیلات حکومتی قانونی. مگر پیشموری در آذربایجان تشکیلاتی نداده بود؟ - وزیر کشور مصدق بخشنامه صادر کرد در روز ۲۸ مرداد به‌همه استاندارها و فرماندارها، عیناً به این عبارت که «چون فریباً مراجعه به آرای عمومی می‌شود، همه بخشداریها و استاندارها در محل خود باشند». حتی تصریح کرده است که «اگر احیاناً بخشدار یا استاندار و فرماندار در محل نیستند، مانعی ندارد مثلاً رئیس بهداری موقتاً استاندار باشند».

طرح این بود که فریباً رفراندوم می‌شود. حزب ایران با تشریک مساعی حزب نوده، کشور مشروطه سلطنتی

ایران را تبدیل به جمهوری می‌نماید. بدیهی است وقتی این طرح اجرا می‌شود که از نظر باغبان آن روز و مسجربین امروز اجرای آن و نیل به هدف صد درصد قطعی بود. من باب مثل، بنده که رئیس جمهور نمی‌شدم. این آقای دکتر مصدق بود که می‌شد رئیس جمهور و آقایان دیگر هر یک به فراخور خدمتی که کرده بودند مقاماتی را احراز می‌فرمودند؛ و این ملت بدبخت ایران بود که حالا باید در فترت بسر برد و آن آقایان به اصطلاح رئیس جمهوری ما امروزه رجل سیاسی در این دادگاه معرفی شوند.

در ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر تا ساعت ۳ بعد از ظهر تنفس داده شده.

در ساعت ۳/۲۵ بعد از ظهر جلسه رسیدگی مجدداً تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرنیپ آرموده گفت:
به بیانات خود ادامه دهید.

سرنیپ آرموده: به عرض می‌رساند: آخرین عرایض اینجانب در قبل از ظهر برای این موضوع بود که منتهم ردیف یک چگونه در وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد از هر کس که اعتقاد و ایمانی به قانون اساسی داشته انتقام می‌گرفت. منتهم ردیف یک ضمن تحقیقات صریحاً اعتراف می‌نماید که او دستور داده است مجسمه‌های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را بردارند؛ و به عرض رسید که این عمل را با موهنترین وجه انجام دادند. پس از اینکه منتهم این اعتراف صریح را نمود، از او سؤال شد که مجسمه‌های اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی چرا برداشته شد؟ جواب داد: «من به هیچ وجه از این قضیه اطلاعی ندارم. ممکن است این کار را احزاب دست چپ نموده باشند.»

اینجانب در جلسه روز گذشته به عرض رساندم که از جمله خصایل منتهم مزبور یکی این است که در هر زمان به کسی و یا جماعتی احتیاج داشته باشد، دست او را می‌فشارد؛ و به عرض رسانیدم منتهم مزبور در عین اینکه خود را نوی نشان می‌دهد، بسیار ضعیف می‌باشد. این نشانه ضعیف است و مرد ضعیف چنین است که در روز ۲۵ و ۲۶ مرداد تا ۲۷ مرداد به اتکای احزاب چپ هر عملی انجام می‌دهد. در روز ۲۷ مرداد، به موجب فراین و امارات موجود در پرونده، سیاستش این می‌شود که احزاب چپ را به دور اندازد، ولی غافل از این بوده است که دیگر کارش ساخته بوده. این مرد ضعیف است که می‌گوید: «مجسمه اعلیحضرت شاهنشاه فقید را من دستور دادم فرو ریزند.» ولی در برابر سؤال اینکه چرا مجسمه‌های اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی پایین کشیده شد، باز هم می‌خواهد از عطفوت و مهر بی‌پایان شاهنشاه استفاده کند که می‌گوید: «خبر ندارم، و ممکن است احزاب چپ این کار را کرده باشند.»
دکتر مصدق: من به شاه سابق قسم نخوردم.

سرنیپ آرموده: می‌گوید در روز روشن مجسمه‌ها را به امر او پایین کشیدند. ولی امروز چون روز رسیدگی به حساب است، می‌گوید ممکن است احزاب چپ این کار را کرده باشند. همه مردم تهران دیدند که پس از فرو ریختن مجسمه‌ها، آن هم به آن وضع موهن و اسفناک، بر جمعی ضد ملی و ضد استقلال به جای مجسمه‌ها نصب گردید. این منتهم نیز مانند همه مردم تهران نه تنها به او اطلاع دادند که این عمل انجام شد، بلکه این عمل یکی از طرح‌های خود او بود که مجسمه‌ها را فرو ریزند.

در آن روزهای تیره و نار از فرو ریختن مجسمه‌ها عکسها برداشتند. این عکسها نه تنها در روزنامه‌های وابسته به منتهم گراور شد و منتشر گردید، بلکه برای هر ایرانی شرافتمندی بسیار تأثر آور بود که آن روزها می‌دید که این

عکسها در روزنامه‌های داخلی و خارجی منتشر می‌شود. یک نمونه از فروریختن مجسمه‌ها در روزنامهٔ «باختر امروز» مورخ ۲۷ مرداد ۳۲ ضمیمهٔ پرونده گردیده و داورسان محترم به‌طور قطع آن را ملاحظه فرموده‌اند. در زیر یکی از عکسها در آن وضعیتی که جرثقیلی در پای مجسمه است و مجسمه یک پهلو شده و به پایین فرود می‌آید، نوشته شده: «اصناف و احزاب ملی مجسمهٔ دبو خودسری را پایین می‌کشند.» پای عکس دیگری که مجسمه شکسته و در حال فروریختن است و چند نفری رجا له در پای آن پای می‌کوبند و دست‌افشانی می‌کنند، نوشته شده: «بسیست سال رضاخان مبرینج بر گردن ملت سوار بود و امروز مردم بابتخت روی مجسمهٔ او بر گردنش سوار شدند.» این روزنامه مدیرش وزیر خارجهٔ این مرد است.

مگر نه این است که این مرد می‌گوید: «در تاریخ ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه نخست‌وزیر بودم»؟ از او سؤال فرمایید: «قبول می‌کنیم شما نخست‌وزیر بودید. آیا وزیر خارجه داشتید یا نه؟ اگر داشتید، مگر وزیر خارجهٔ شما حسین فاطمی نبود؟» اگر گفت بود، از او پرسید: «این چه وضعی بود که درست کردی و چرا آبروی ملت ایران را بر باد دادی؟» مگر نه این است که این مرد در این دادگاه همه را جاسوس خواند، حتی دادستان ارتش را؟ از او پرسید در تاریخ دنسیا نمونه‌ای هست که وزیر خارجهٔ کشوری که همهٔ دنیا آن کشور را تحت یک رژیم معین می‌شناسند مجسمهٔ پادشاه آن مملکت را به این وضع درمی‌آورند و چنین عباراتی در روزنامه‌ای که مدیر آن وزیر خارجهٔ کشور است می‌نویسند؟

ریاست دادگاه، این غیر قابل تحمل است. این دادگاه همیشه بر این است که باید کلمه به کلمه به عرایض اینجانب توجه کنند. باید اگر منم حرفی دارد در جواب حرفهای من بگوید. ممکن است منم در مقام دفاع حرفهایی بزنم که یک کلمهٔ آن مربوط به این سوالات و گفتارهای من نباشد. باید به او بگوئید: «اگر حرفی داری، در پاسخ اظهارات مدعی باید بگویی.» حاجت به استدلال ندارد که باید دید مدعی چه می‌گوید؛ و اگر دفاعی هست در پاسخ ادعای مدعی بیان دارد. به هر جهت وضع این منم به نحوی است که هر کلمه از اظهاراتش، همان طوری که دایماً تکیه می‌کند، مؤید مجرمیت است. مگر آنکه معجزه‌ای شود و این منم بتواند از کیفر برهد.

دکتر مصدق: فرار کند.

سرتیپ از موده: به هر حال با توجه به تحقیقاتی که از او شده، می‌رساند که از یک طرف با دستجات چپ همکاری می‌کرد. و از طرف دیگر بدبختانه اصناف ملی را نیز در جرم خود شریک می‌شناخته و معرفی می‌کرده. کدام اصناف ملی؟ اصناف ملی مردمان نجیب و شریفی هستند که خود جگرشان از این منم خون است. این اصناف ملی یک ضرر روزانه و دایمی داشتند...

دکتر مصدق: که بازار را بستند.

سرتیپ از موده: ... و آن ضرر این بود که آنها و این بیچاره‌ها مجبور شده بودند علاوه بر تشکیلات معمولی و نجارخانه و مغازه، یک عضو اضافی هم استخدام کنند که نام او شاگرد پشتدوری بود؛ یعنی کسی که روزی ۵، ۶ تومان، ۱۰ تومان به او اجرت بدهند و مأمور درب مغازه باشد. این مأمور مصالح کارش یک دوشاخه بود. با آن دوشاخه او مأمور بود از صبح تا نصف شب در مغازه بایستد. یک دیده بان هم داشتند. دیده بان دیده بانی می‌کرد تا از دور رجاله‌ها و دارودسته زنده باد و مرده باد راه می‌افتادند، به شاگرد پشتدوری خبر می‌داد و آن شاگرد با آن دوشاخه در مغازه را پایین می‌کشید. حال در مغازه کسی بود، دیگر آن شاگرد کار به این حرفها نداشت.

مردمی بیچاره در آن مغازه‌ها می‌ماندند و آن در پایین بود تا زنده باد و مرده باد گفتن‌ها خاتمه یابد و شاید نیمه‌روزی به طول می‌کشید. این یک نمونهٔ کوچک مصیبتی بود که آقا برای احزاب و اصناف ملی فراهم ساخته بود. تصور نکنید

که روزی ۷،۶ تومان ضرر می‌کردند. خیر، این طور نیست. هر موقعی که در پایین کشیده می‌شد، از نعاظ اضطراب و وحشت آن کسانی که در مغازه محصور شده بودند به آنها چه می‌گذشته؟

این اصناف ملی آقااست. این آقا درست همان گفتار روز قبل است که گفتم سر خود را در برف فرو برده و می‌برد و تصور می‌کند همه کور و کر هستند.

دکتر مصدق: استغفرالله!

سرتیب از موده: منم ردیف یک در تحقیقات معترف است که روز ۲۵ مردادماه مجلس شورای ملی را با صدور اعلامیه‌ای منحل ساخته است. این عمل منم مسبوق به این سابقه است که پس از اینکه برخلاف قانون اساسی ایران و برخلاف روبه موضوعی را باب می‌کند، به اسم رفراندوم که آن خود داستانی عجیب دارد و از وظیفه این دادستانی شریع جریئاتش خارج است، آقا رفراندوم را به عمل می‌آورد. در این جا فقط این تذکر را می‌دهم که رفراندوم که یعنی مراجعه به آرای عمومی از این قبیل بود که مثلاً هیئت دادرسان محترم همین روز به بندر معشور بروید و چه بسا رفته‌اید. ملاحظه می‌فرمایید که در این بندر اساساً یک مشت فقیر و بیچاره به کار مشغولند و لقمه نسانی به دست می‌آورند. رفراندوم از این قرار بود که مثلاً در بندر معشور ۵۰ هزار نفر رأی دادند که ما مجلس دوره ۱۷ نمی‌خواهیم. البته این عدد را به طور فرض گفتم. ولی آنچه نرید نیست این است که در زمینه همین مراتبی است که به عرض رساندم.

سابقه این است که مراجعه به افکار و آرای عمومی با آن روبه و آن داستان به عمل می‌آید. بدیهی است در جریان عمل دیگر گویی برای کسی باقی نمانده بود. آرای عمومی بدست می‌آیند. منم از پیشگاه اعلیحضرت همایونی چنین استدعا می‌کند که بمناسبت انحلال مجلس، ذات ملوکانه فرمان انتخابات دوره ۱۸ را صادر فرمایند. شاهکار منم در این استدعا این بوده که اگر اعلیحضرت همایونی فرمان انتخابات دوره ۱۸ را صادر می‌فرمودند، همان را منم سند می‌کرد که تلویحاً مقام با عظمت سلطنت عمل رفراندوم را تأیید و تصویب فرمودند. سردید نیست ذات ملوکانه که در برابر مجلس در پیشگاه قادر متعال به قرآن مجید سوگند یاد فرموده‌اند که باید حافظ قانون اساسی ایران باشند، نمی‌توانستند استدعای منم را مورد قبول قرار دهند.

بهر جهت منم می‌گوید در بار شب ۲۵ مرداد ماه کودتا کرد که دروغ می‌گوید: خودش صبح ۲۵ مردادماه کودتا می‌کند. یکی از اسناد کودتا اعلامیه انحلال دوره ۱۷ مجلس شورای ملی است که در همان روز ۲۵ مرداد منم صادر می‌کند. در اینجا دیگر صحبتی از ذات ملوکانه نیست. اعلامیه چنین است: «بنابر اراده ملت ایران...» حال این ملت ایران چه کسانی بودند، معلوم نیست. تا آنجا که همه کس می‌داند، ملت شریف ایران، ملت مسلمان ایران، حافظ قانون اساسی است.

اعلامیه می‌گوید: «بنابر اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به افکار عمومی معلوم شده، به این وسیله انحلال مجلس شورای ملی دوره ۱۷ اعلام می‌گردد. انتخابات دوره ۱۸ پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشور بزودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلام خواهد شد.»

این متن اعلامیه است و امضای آن «دکتر محمد مصدق» است. بدون تصریح سمت و شغلی که دکتر مصدق دارد. در کیفرخواست تصریح نموده‌ام که این اعلامیه می‌رساند که در روز ۲۵ مردادماه دکتر محمد مصدق در حد فاصل دکتر محمد مصدق معمولی با دکتر محمد مصدق رئیس جمهور و با دکتر محمد مصدق شاه بود. او در روز ۲۵ مرداد خود بخوبی می‌دانسته که نخست‌وزیر نیست و این مستدرا سپرده. دیگر من نمی‌دانم در این دادگاه به این

اظهارات من چه جواب خواهد داد. در اینجا استدعا دارد به کلمات و متن این اعلامیه توجه بفرمایید تا بر هیچ کس تردید نباشد که دکتر محمد مصدق به اصول قانون اساسی ایران ابداً پای بند و مقید نبوده است. باید خود را بگذاریم در روز ۲۵ مردادماه صرفاً. قانونگذاری فلج، خیر، منحل شده است. شاهنشاه برای حفظ قانون اساسی، برای صیانت حقوق اساسی ملت ایران مجبور گردید در غربت بسر برد. در غربت، دکتر مصدق قدغن کرده که افراد ایرانی با شاهنشاه تماس نگیرند. دکتر محمد مصدق به دنیا اعلام کرده که شاه فراری است و اعلام کرده تماس سفارت با کسی که فراری است معنی ندارد. این اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است. در کشور ایران تنها یک فرد وجود داشته. آن مردی بوده به ظاهر علیل و رنجور و در باطن مکار و حیل‌گر. در همان روز ۲۵ مرداد ماه به نحو شدیدی به نحوی که باغیان همواره اغتنام فرصت می‌کنند و همواره سعی دارند هر لحظه زودتر و بهتر بمقصود و هدف رسند، فعالیت از جهات مختلف شروع می‌شود.

عصر ۲۵ مردادماه میبینگ بر پا می‌شود. مدبر روزنامه باختر امروز که وزیر خارجه کشور شاهنشاهی بوده است، شروع می‌کند سرمقاله نوشتن. سه سرمقاله در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد می‌نویسد و این سند ننگین را در تاریخ کشور ایران باقی می‌گذارد؛ و چنانچه می‌دانید، امروز که روز حساب است معلوم نیست کجاست. چه بسا این آقای مصدق که همه را جاسوس می‌خواند بخوبی بداند او کجاست. زیرا بنا به گواهی گواهان که یکی از این گواهان وزیر این آقای مصدق بود و شاید تنها مردی بوده از هیئت وزیران که تماس دایمی با این آقا داشته، وزیر دادگستری مصدق است که در تحقیقات صریحاً می‌گوید: «حسین فاطمی جیک و بیکنش با مصدق بود.» آن لطفی وزیر دادگستری ناله کرده و می‌گوید: «مصدق مرا که می‌خواست، دو دقیقه دیر می‌آمدم بمن فحش می‌داد. ولی فاطمی ساعتها در کنار تخت خواب بود و هر وقت دلش می‌خواست می‌آمد.» این گفتار او از یک طرف شبیه این است که از یک طرف خانه ۱۰۹ مکتب‌خانه بود و لطفی طفل مکتب‌خانه که او را به آن جا سپرده بودند؛ و از یک طرف او و دیگران مرنوشت ملت ایران را تعیین می‌کردند.

حسین فاطمی ظهر ۲۵ مرداد خبر نگاران داخلی و خارجی را جمع کرد، سند به آنها سپرد که شاه فراری است و حتی دریغ کرد که اسم شاه را ببرد. عصر در میدان بهارستان میبینگ داد که اگر ریاست دادگاه اجازه فرمایند گفتار او در همین دادگاه به عرض برسد، عین گفتارش که ضبط شده و عین صدایش را استماع فرمایید.

این حسین فاطمی سه سرمقاله نوشته است. عنوان سرمقاله روز ۲۵ مردادماه چنین است: «این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد.» عنوان سرمقاله دوم یعنی ۲۶ مرداد: «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون کشد فرار کرد.» و عنوان سرمقاله ۲۷ مرداد این است که «شرکت سابق و روزنامه‌های محافظه‌کار لندن دیروز عزادار بودند.»

اینجانب قبل از اینکه نکاتی را از این مقالات بخوانم، به عرض می‌رسانم که این آقا که خود هر عمل ایرانی را وابسته به محافل خارجی اعلام می‌کردند، تردید نیست که خود عامل خارجی هستند و یا باید باشند. یا اینکه غیر مستقیم روی نظریات شخصی به اندازه‌ای افکارشان کوچک است که برای جاه و مقام حاضرند همه هموطنان آنان عامل خارجی اعلام شوند. آیا ریاست دادگاه، ایرانی جاسوس می‌شود؟ آیا تمام این رجالی که از صدر مشروطیت تا زمانهای اخیر در این کشور بودند همه اینها جاسوسند؟ و همه اینها خائندند؟

اگر ما گفتار آقای مصدق را بگیریم، نطقها و خطابه‌های او را بررسی کنیم، زیاد دور نرویم اعمال و نوشته‌های از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد را مورد دقت قرار دهیم، حاصل و نتیجه این است که در کشور ایران دو سه نفر مرد وطن‌پرست

وجود دارند از قبیل مصدق السلطنه، حسین فاطمی، دکتر شایگان، مهندس رضوی و چند نفر دیگر. بقیه همه جاسوس و اجنبی پرست و خائند و همه از عمال بیگانه هستند.

این عجیب است. صدمه‌ای که مصدق به این کشور زد یکی همین است که غرور ملی ما را جریحه‌دار کرد. جوانان را مأیوس کرده پیران سالخورده را جاسوس اعلام کرد. به‌طور خلاصه معتقدم سالها باید زمامداران این کشور زحمت بکشند تا ایرانی نسبت به ایرانی خطاب اجنبی پرستی نکند، تا این نخم نفاق و کینه‌ای که این مرد و دستیاران او در این مملکت پاشیده‌اند خشک گردد.

بهر حال اینها را برای این می‌گویم که همان طوری که گفتم در مورد رأی که صادر می‌فرمایید بایستی وضع منظم، وضع روحی و سوابق او را در نظر بگیرید تا رأی که صادر می‌فرمایید عادلانه باشد. رأی شما رأسی است که بلاشک یک طرف آن ملت ایران است، یک طرف قانون اساسی ایران، یک طرف اساس سلطنت ایران و طرف دیگر دکتر محمد مصدق‌ها.

جملاتی از روزنامهٔ باختر امروز قرائت می‌شود: در روز ۲۵ مرداد می‌نویسد: «فراری بغداد نوکری و بردگی انگلیس را بر پادشاهی ملت خود ترجیح داد.» در مقالهٔ دیگر می‌نویسد: «این جوان هوس باز با یک چنین اندیشهٔ خام و احمقانه‌ای فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همهٔ این مبارزات و افتخارات وطن و تمام جهات ملی شدن و مجموع عملیات... الی آخر.» در جای دیگر می‌نویسد: «من در طول دوازده سال اخیر هرگز به‌آستانهٔ این جوان خونسخت و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سر درهم می‌کنند و در فرصت مناسب نیش جان‌گزای خود را می‌زند سر فرود نیاورده‌ام؛ و این آخرین دفعه که به‌ابتکار خودش نشان همابون به‌من داد. هرگز نشان اهدایی او را به‌سینه نزد.»

ملاحظه می‌فرمایید. شاهنشاهی که بدست دکتر مصدق حتی آن قدر عطف و مهربانی به‌خرج داد که از یک فرد معمولی نیز خود را بی‌حق تر بداند و بدست دکتر مصدق در روزنامه‌ها چه مقالات مستهجنی که ننوشتند و چه گزافه‌هایی که نکردند، این شاهنشاه با عطف و مهربان جز مهربانی و عطف عملی انجام نداد. باز هم بسیار بجاست که نام شاه را نبریم. بگوئیم یک فرد بسیار معمولی ایرانی، یک کارمند دون‌رتبهٔ یک وزارتخانه. این کارمند به‌بغداد می‌رود. آیا اگر اموری در کشور بغداد داشته باشد، مگر غیر این است که به‌وسیلهٔ سفیر کبیر ایران انجام دهد؟ این مرد یعنی دکتر محمد مصدق حتی حاضر نشد که به‌این شاهنشاه که بارها گفته است: «به‌کلام الله قسم خورده‌ام که به‌او خیانت نکنم»، حاضر نشد که شاهنشاه را در ردیف یک فرد بسیار عادی ایرانی بگذارد و لااقل سفیر ایران را منع نکند...

دکتر مصدق: من نگفتم. من دستور ندادم.

سرتیپ آزموده: ... تا با شاهنشاه تماس نگیرد. دکتر محمد مصدق در ابام ۲۴ تا ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بودند. صبح گفتم این نخست‌وزیر، وزیر خارجه دارد. وزیر خارجه اش حسین فاطمی است. ما فرض می‌کنیم این نخست‌وزیر و حسین فاطمی باغی نبودند. یا تشکیلات دولتی بوده و اینان وزیر بوده‌اند. وزرا مسئولیت دارند. این نخست‌وزیر آبا می‌شود قبول کرد که وزیر خارجه اش به‌سر تاسر دنیا اعلام کند که سفیر کبیر ایران با پادشاه مملکت تماس نگیرد و او اطلاع نداشته باشد؟

او اطلاع از زوایای صندوقخانه‌ها داشت. بساط جاسوسی که این مرد در این کشور راه انداخته بود در هیچ زمانی سابقه نداشته است. او نمی‌توانست ببیند دو نفر با هم دوست هستند. شیوهٔ او ریختن نخم نفاق و شقاق بود. او

از این راه بهره‌برداری می‌کرد. او روی نختخواب خوابیده بود و جاسوسان بیشمار داشت. لحظه به لحظه از هر کس به او غیبت می‌شد. چون خود مرد بی‌ایمانی است و چون خصلتش افتراست، مردان را به بند می‌افکند. او نمی‌تواند بگوید: «وزیر خارجهام تلگراف به بغداد کرد و من خبر نداشتم.» او اگر این را بگوید، این زبان مجرم است. زبان مجرم است که می‌گوید: «نخست‌وزیر بودم. ولی از مطالبی که وزیر خارجهام به خبرنگاران داخلی و خارجی گفت و در دنیا پخش شد خبر نداشتم.» این آن موضوعی است که من عرض کردم، یعنی این کار ارزشش به مراتب بالاتر از اقرار است. او که می‌گوید: «دکترای حقوق هستیم»، به طور قطع این مطالب را می‌داند. این دستگاه عدالت است که دکتر مصدق را وادار می‌کند که الساعه در بین حرف من به ریاست دادگاه بگوید: «من خبر نداشتم.» اینجانب این را یک موفقیتی برای دادستان می‌دانم و مفتخرم که بالاخره دکتر مصدق را وادار کردم که چون ارواح شهدای ۲۸ مرداد هم اکنون گلوی او را می‌فشارند...

دکتر مصدق: خفهام کرده. [خنده حضار]

سرتیپ آزموده: ... خود با زبان خود بگوید: «خبر نداشتم که دکتر فاطمی چنین تلگرافی را کرده است.» این ارواح شهدای ۲۸ مرداد است که گلوی او را می‌فشارند تا باز خود را به مسخرگی بزنند. اینها برای دادستان ارتش موفقیت است.

در این موقع یک ربع نفس اعلام شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ آزموده چنین به سخنش ادامه داد:

عرض می‌شود صحبت این بود که حسین فاطمی روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه او هم مانند منم ردیف یک طغیان کرد و دست به باغیگری گذاشت.

منم ردیف یک چون در پناهگاه بود، صحنه را او اداره می‌کرد و مستقلاً و مشرکاً طرح بهم‌زدن اساس سلطنت و حکومت را می‌ریخت. همکاران و شرکای او به فعالیت شدید دست زدند. عصر روز یکشنبه ۲۵ مرداد میتینگ بر پا کردند. تصور نفرمایید که این بر پا شدن میتینگ بدون نقشه قبلی و طرح تنظیمی بوده. بمحض اینکه آفتاب روز ۲۵ مرداد طلوع می‌کند، اشرار و باغیان به‌دور هم جمع می‌شوند و طرح می‌ریزند. یکی از این طرحها که می‌توان آن را طرح شماره یک نامید، میتینگ روز ۲۵ مرداد است. اینها پس از گرفتن دستور از مرشد افسی، در خانه‌ای در شاهرضا که خانه مهندس رضوی است - و مهندس رضوی آن نماینده‌ای بود که در تاریخ برای اولین بار گفت: «من نماینده ملت نیستم»، نا مجلس کوبیده شود تا یکی از دو هدفی که منم ردیف یک داشته و آن مجلس بسوده و بساید تسخیر گردد برآورده شود - در خانه چنین مردی جمع می‌شوند و برنامه میتینگ را تدوین می‌کنند. از گفتارها معلوم است که دعوی و مرافعه‌ای هم سر می‌گیرد. یکی می‌گوید: «من باید جلوتر از همه بگویم شاه نمی‌خواهیم.» دیگری می‌گوید: «سهم من زیاده است و من باید بگویم.» در هر حال بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد در آن خانه چنین وضعی بوده است. نيمساران بخوبی استحضار دارند که باغیان در جایی که از انتظار مخفی باشند، بر سر غنایم دعوا می‌کنند و بهر یکدیگر می‌کوبند.

بعد از این مقدمات، عصر روز ۲۵ مرداد فرا می‌رسد. منم ردیف یک مأمورینی را در شهر نهران به فعالیت وامی‌دارد که اشخاص را اجبر کنند. من نمی‌دانم اجرت آنان از کیسه شخص منم ردیف یک پرداخته می‌شد یا از

درآمد اموال احمدآباد یا بیت‌المال مسلمین، اینکه می‌گویم این است که عواید این شخص نکافو نمی‌کرده یک جنبه صحنه‌هایی را به‌راه اندازند. باید مأمورین دیگر به دنبال کشف آن بروند و بفهمند این مخارج از کجا تأمین می‌شد است.

من باب مثال، کریم‌پور شیرازی به خودش هم اعتقاد ندارد. این کریم‌پور یکی از فعالین میرزا ابام ۲۵ تا ۲۸ مرداد بوده. این کریم‌پورها برای خاطر حضرت آقا نطق نمی‌کردند. اینها اجیر بودند. اجرت آنها را باید کشف کنند که مستحب آن از کجا بوده. واقعاً اگر آقای مصدق از عواید شخصی می‌پرداخت، چه خوب بود یک بنای مدرسه می‌ساخت به آب‌انباری تأسیس می‌نمود.

میتینگ بر پا می‌شود. با اجازه ریاست محترم، دادگاه گفتار حسین فاطمی را خواهد ساخت. قبل از آن چیزی که باید گفت این است که آقای مصدق چنانچه آگاهید، چه ضمن تحقیقات و چه در محضر این دادگاه، چنین بیان داشتند «هر یک از رجال» - که مقصودشان وزیران کذایی است - «اگر گفت مطلبی را مصدق گفت من قبول دارم.» در روزی که این بیان را در نزد من نمود، اصرار ورزیدم و گفتم: «آقای محترم، این که حرف نشد.» ایشان تأکید و تضرع کردند و گفتند: «حرف مرد یکی است؛ و به تو می‌گویم هر چه وزیران گفته‌اند، بدان که گفتار من است.» چگونه می‌شود وقتی امروز می‌گویم وزیر خارجه تلگراف به بغداد کرد و سه مقاله نوشت، می‌گوید: «من اطلاع نداشتم.» آخر ریاست محترم دادگاه، این جریانات عجیب نیست؟

مطلب دیگر این است که در تنفس یکی از آقایان محترم که ارادتی به ایشان نداشتم اظهار لطف کردند و تذکراتی به اینجانب با مدارکی دادند. به عرضشان رسانیدم و بی‌مناسبت نیست که در محضر دادگاه عرض کنم که رسیدگی به اتهامات و اعمال آقای مصدق آنچه مربوط به انجام وظیفه دادستان ارتش است، از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد است که یاغی شده. اعمال زمان وزارت و صدارتش از وظایف دادستان ارتش خارج است. این گفتارهایی که در دادگاه نظامی به عمل می‌آید، انتشاراتی است که ذهن دادگاه محترم از سوابق مستحضر شود. چون این اصل می‌باید که چه برای بازپرسی و چه برای دادستان و چه برای یک دادگاه اعم از نظامی و عمومی، سابقه متهم و روحیات او و خصایلیش عامل مؤثری برای قضاوت است.

در جلسه گذشته شاید عرض کردم که اینجانب نه مرد سیاسی هستم و نه بضاعت علمی دارم. اطلاعات من به‌اندازه‌ای است که بتوانم روی وضعیات این منم سخن بگویم. نکته دیگر این است که رسیدگی به اعمال ایشان از حدود وظایف دادستانی خارج است.

دکتر مصدق: محل تکفیر است.

سرتیپ آزموده: تشکر می‌کنم که مرا مهون عواطف قرار می‌دهند که من چون مایل نیستم، هر چه می‌گویم -

کمک هموطنان عزیز من هست که عرض کردم، اکثراً ارادت حضوری ندارم.

بهر جهت سرکار ریاست دادگاه اجازه می‌فرمایید عین صدای حسین فاطمی که در میتینگ عصر ۲۵ مرداد

شرکت داشته و نطق کرده به‌سمع دادگاه برسد؟

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید.

در این موقع نظیر دکتر حسین فاطمی توسط دستگاه ضبط صوت که در هنگام تنفس روی میز سرتیپ آزمو

گذارده شده بود، پخش گردید.

دکتر مصدق ابتدا هنگامی که صدا پخش می‌شد انگشت خود را در گوشهای خود گذاشت. ولی بعداً توجه خود را به آن صدا معطوف داشت.

سکوت کاملی محیط نالار آئینه را فرا گرفته بود. حضار با توجه خاصی به نطق دکتر فاطمی گوش می‌دادند. گر چه صدای وزیر خارجه سابق به طور مشخص شنیده نمی‌شد، ولی کم و بیش جملاتی که در روز مبینگ ۲۵ مرداد در میدان بهارستان گفته بود مفهوم می‌گردید.

مدت چند دقیقه نطق از دستگاه ضبط پخش گردید. پس از آن به دستور سرنیب آزموده دستگاه را متوقف کردند. و بلافاصله از نالار آئینه بیرون بردند.

سپس سرنیب آزموده چنین به صحبت خود ادامه داد:

ملاحظه فرمودید که آقای دکتر مصدق که در این دادگاه دو سه بار واژه «نعره» را استعمال نمودند و گفتند: «در کیفرخواست نوشته شده نعره می‌کشیدند.» این مطلب حقیقت دارد. می‌گویند: «نخست‌وزیرم و در آن روزها نخست‌وزیر بودم.» این صدا، صدای وزیر خارجه این نخست‌وزیر بود. در خاتمه سخن پراکنی می‌گوید: «ایران نو باید بسازیم.» ایران نوی که می‌خواستند بسازند، یعنی تمام تاریخ چند هزار ساله ایران را به دور اندازند تا ایران بشود ایران نو. ایران نو ساختن هیچ مفهومی دیگر جز این ندارد. حق هم با آنها بود. زیرا از دریچه چشم آنان مصدق بود و چند نفری از قماش فاطمی. بقیه رجال و هر کس سرش به تنش می‌ارزید جاسوس بودند و بیگانه پرست. مردم هم که مردمند و کار به این سرفها ندارند. پس باقی می‌ماند ایران نو و مردان نو. مرد نو، یعنی کسی که ۷۵ سال از عمرش سپری شده و همواره دم از آزادی و استقلال ایران و قانون اساسی ایران و سلطنت ایران زده و اظهار چاکری نسبت به پادشاه ایران نموده است. این چنین شخصی وقتی می‌گوید: «می‌خواهم ایران نو بسازم.» یعنی «تمام آن سرفها مقدمه‌چینی و فریب دادن مردم ایران بود تا آن موقعی برسد که ایران نو بسازم.»

در کیفرخواست نوشته‌ام به طور کلی مندرجات روزنامه‌های وابسته به منتهم ردیف یک در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه - که در واقع مدیر و نویسنده و ناشر آن شخص منتهم بوده است - و به طور کلی گفتارهای رادیسوی و سخن پراکنیهای سخنگویان مصدق السلطنه همه حاکی از وقوع جرمی است که منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است. اینجانب اگر بخواهم به شرح و بحث بپردازم، ساعات زیادی وقت دادگاه را می‌گیرم. برای اجتناب از این موضوع، اجازه می‌خواهم درباره مندرجات این روزنامه‌ها یک توضیح کلی بدهم. یقین است دادرسان محترم خود تمام مندرجات روزنامه‌ها را با دقت فرائت فرموده‌اند و می‌فرمایند و تشخیص لازم را خواهند داد.

روز ۲۵ مرداد روزنامه‌های متناسب به دستگاه مخوف طبق معمول به مدح و ثنا پرداخته‌اند. روز ۲۶ مردادماه شروع می‌شود که در روزنامه‌های آن دستگاه هدف اصلی اعلام گردد. روزنامه نیروی سوم سر مقاله اش چنین است: «این هم نویت دربار و محمدرضا شاه خائن - محمدرضا شاه خائن باید محاکمه و مجازات شود. عنصری که جبر تاریخ عات وجودی مقام او را نفی کرد. با تکیه به گارد مسلح خود در تاریکی شب چون دزدان و آدمکشان به نهضت ملی ما یورش آورد. عیاشی و خوشگذرانی و نوطنه علیه ملت تنها سرگرمی محمدرضا شاه در این دوازده سال اخیر بوده است. پادشاه خودسری که مانند آدمکشان بر خانه نخست‌وزیر هجوم می‌آورد، باید به سزای خود برسد. تکلیف آینده را ملت با رفراندوم تعیین خواهد کرد.»

این سر مقاله روز ۲۶ مرداد نیروی سوم با عکسهایی که مربوط به موضوع مقاله است و ملاحظه خواهید فرمود. روزنامه جبهه آزادی، ارگان مرکزی حزب ایران - یعنی آن حزبی که مصدق السلطنه تمام افراد سرشناس آن را

بنیانگذار ایران نو می‌دانست، که همه ملت ایران آنها را می‌شناسند و می‌دانند که در روز خود اینان به عضویت در حزب ایران افتخار می‌کردند، همه ملت می‌دانند که اینان چگونه بیت‌المال مسلمین را غارت و چپاول می‌کردند - این ارگان مرکزی حزب ایران عنوان سرمقاله‌اش در روز ۲۶ مرداد پس از اینکه می‌نویسد در میثینگ دپروز مسهندس زیرک‌زاده چه گفت، چنین است: «دولت ملی ما باید شاه را مستعفی اعلام و شورای سلطنتی تشکیل دهد.»

این ارگان مرکزی حزب ایران که مقاله مفصلی نوشته است، نظرش به موقع اجرا گذاشته شد؛ یعنی اشرار در خانه ۱۰۹ اجتماعات پی در پی کردند که شورای سلطنتی تشکیل دهند. عجیب است شورای سلطنتی یعنی شورای که شخص پادشاه موقمی که ضرورت باشد خود تعیین می‌کند که چند نفری وظایف سلطنت را در عوض شاهنشاه انجام دهند. باغیان از یک طرف گفتند دولت ملی ما یعنی دولت یاغی شاه را مستعفی اعلام کند و از طرف دیگر گفتند شورای سلطنتی تشکیل دهند.

پرونده امر می‌رساند، و مندرجات این روزنامه‌ها هم چنین می‌فهماند که چنین مفرر بوده که در روز ۳۰ مردادماه مسخره‌بازی رفراندوم عملی شود تا ایران نو روی کار آید و مردی پس از هفتاد و سه سال به طفولیت رجعت کند. یک توضیح باید به عرض برسانم و آن این است که روزنامه نیروی سوم گرداننده آن کسی می‌باشد که سابقاً در حزبی دیگر بوده، با انشعابی که به عمل می‌آید، روزنامه نیروی سوم راره می‌اندازد و این روزنامه ارگان آقای بانی ایران نو بوده است.

روزنامه شهیاز ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار - که عجب عبارت زیبا و قشنگی است - در بالا با خط درشت می‌نویسد: «برای تعیین تکلیف دربار باید مجلس مؤسسان فوراً دعوت گردد.» و عنوان مقاله‌اش این است: «شاه خائن از بیم خشم و نفرت ملت بیدار ایران به دامن اربابان خود گریخت. عامل توطئه‌های ضد ملی دوازده سائو اخیر آخرین ضربت خود را وارد ساخت و عکس العمل شدید نیروهای ضد امپریالیستی ناب مقاومت نیاورد و فرار کرد. تشکیل شورای سلطنتی کافی نیست. باید مجلس مؤسسان برای تعیین تکلیف شاه خائن و برچیدن خیانت دربار فوراً بر اساس انتخابات آزاد دموکراتیک تشکیل گردد.»

روزنامه سجاغت که آن هم لابد با استعمار مبارزه می‌کرده، لابد خیر، به طور قطع به قول خودش با استعمار مبارزه می‌کرده، این طور نوشته: «شاه خائن پس از شکست کودنای نظامی پریشب فرار کرد و دپروز وارد بغداد شد. این عنصر باید به ارتکاب هزاران جرم و خیانت دوران سلطنت خود غیباً محاکمه و محکوم به اعدام شود. و غیره...»

روزنامه خاورزمین هم عنوان می‌کند: «ما شاه نمی‌خواهیم.»

روزنامه آبادانا ارگان حزب ملت ایران بر بنیاد پان ابرانیسم سرمقاله‌اش چنین است: «ننگ و نفرت پسر شاه خیانتکار و جاسوس. در آستان دو راه تاریخ به فرمان ناسیونالیسم گردن نهیم.»

دادگاه محترم ملاحظه می‌فرمایند که اینها سند قطعی و غیر قابل انکار است که نه منم می‌تواند بگوید که «از ابها خبر نداشتیم» و نمی‌تواند بگوید که «من به کلام الله مجید خیانت نکردم و به شاهنشاه خیانت نمودم.» این شاهنشاه در طول دوازده سال سلطنت جز عطفوت و مهربانی، جز اینکه همواره در فکر ملت باشد آیا قصد و غرض دیگری داشته است؟ این شاهنشاه چرا در عنفوان جوانی موهای سرش سفید است؟ آیا خصلت ایرانی است که با این شاهنشاه چنین معامله‌ای کند؟

این مرد، یعنی این منم ردیف یک است که سرمقاله این روزنامه‌ها را دستور داد بنویسند؛ و این ننگ را برای ملت ایران به بار آورد که هر خواننده و هر ایرانی شرم دارد که این مقالات را بخواند.

قبل از ظهر مختصراً عرض کردم که وضع به نحوی بوده که شهباز و شجاعت و ارگان حزب ایران و غیره همه متحداً می‌گفتند و می‌نوشتند: «شاه نمی‌خواهیم.» در این جهت و برای وصول به این هدف هم متحدالقول بودند. اینها هم مثل آن یاغیانی که طرح مینینگ ریختند و دعواشان در می‌گیرد، یک مختصر دعوایی در پیششان بوده. شهبازیون می‌گفتند که برای تعیین تکلیف برای ایران نو باید مجلس مؤسسان فوراً دعوت گردد. حزب ایران و نیروی سوم می‌گفتند برای تعیین تکلیف و برای ساختن ایران نو باید مراجعه به آرای عمومی شود.

اگر ملاحظه می‌فرمایید که پس از روز ۲۵ مرداد باغی ردیف یک این کبفرخواست چند روزی مجال داد که ایران نو ساختن به تأخیر افتد. از این جهت بود که این مختصر اختلاف را بین شهبازنویسها و ارگان حزب ایران نویسها مرتفع کند. و الا این شخص سرسخت در همان ساعت ۶ روز ۲۵ مرداد ایران نو را ساخته بود، و پشت پا به قسانون اساسی و حقوق اساسی ملت ایران به یکباره زده بود. نزدیک ندارم هم اکنون نجسم ارواح شهدای روز ۲۸ مرداد، که من سر تعظیم به آنها فرود می‌آورم و به بازماندگان آنها تسلیت می‌گویم، گلوی این منم را می‌فشرود. این بسالترین مجازاتهاست. دادستان اعمالش را روی این می‌ریزد که چه خواهی برای ملت ایران و برای ناموس فسرده و اجتماعی ما دیده بود.

در کبفرخواست نوشته‌ام انحلال مجلس شورای ملی و تعقیب آن دسته نمایندگان که در برابر مقاصد کشور برپادده دکتر مصدق مقاومت می‌کردند، خود مؤید مجرمیت اوست. دادستان محترم به‌طور قطع مستحضرند که این مرد چگونه فانونگذاری را فلج کرد. این مرد در همان روز ۲۵ مردادماه دو سه تن از نمایندگان را که سر انقیاد و اطاعت به او فرود نیاورده بودند گرفت و به زندان افکند.

دکتر مصدق: چنین چیزی نیست.

سرتیپ از موده: این مرد، مردی است آزادیخواه، حافظ قانون اساسی ایران! در کبفرخواست تصریح شده است که از وزارت کشور مرد باغی به استانداران و فرماندارها و بخشدارها دستور صادر می‌شود که منتظر مراجعه به آرای عمومی باشند. مدرک آن را ضمیمه پرونده نموده‌ام.

باید از این مرد پرسید که توضیح دهد برای چه امری می‌خواست به آرای عمومی مراجعه کند! آرای عمومی مراجعه‌اش برای ساختن ایران نو بود! که مردی با موی سپید در آخر عمر بیاید و ایران نو بسازد در روزهای سوم ۲۵ تا ۲۸ مردادماه اداره اطلاعات شهربانی فعالیت عجیب و غریبی داشته است. دستور می‌دهد که اگر افرادی از خانواده سلطنت بخواهند از نقطه‌ای از کشور مسافرت کنند، تحت نظر باشند. این برای مردی که یک عمر دم از آزادیخواهی می‌زد ننگین است. من به عنوان یک ایرانی ننگ دارم که مردی در این کشور عمری بگوید: «آزادیخواهم»، ولی افراد این کشور را از هر طیفه و مقام زیر نظر بگیرد. نزدیک ندارم که اگر ایران نو ساخته شده بود، افراد این کشور حق نفس کشیدن هم نداشتند. باید برای نفس هم از آن کسی که در رأس ایران بود کسب اجازه کنند. دستگاه مخوف سفومش همین است که در کبفرخواست به عنوان دستگاه وحشتناک و مخوف مصدق السلطنه نام برده می‌شود.

در ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه پایان یافت و جلسه بعد به ساعت ۱۰ صبح چهارشنبه ۲۷ آبان موکول شد.

جلسه دهم

دهمین جلسه رسیدگی در ساعت ۱۰ بامداد روز چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۳۳۲ در سالار ائینه سلطنت آباد تشکیل گردید. بعد از فرانت صورت جلسه فین. سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ آزموده گفت:

اگر مطالبی دارید بیان نمایید.

سرتیپ آزموده: هیئت محترم دادستان، در دنباله بیانات قبلی که بیان کیفرخواست می باشد، محترماً به عرض می رساند: همان طوری که مستحضرند، متهم ردیف یک گفته است و می گوید: «نخست وزیرم.» اینجانب به عرض رسانیدم که گفتارهای متهم از چه قرار است. اساساً گفته هایش مینا و مأخذ ندارد و همه گفتارهایش مؤید کیفرخواست اینجانب است. وقتی مأمورین تحقیق یعنی بازپرس و دادستان در امری که آن را مورد تعقیب قرار داده اند علم و یقین حاصل می نمایند، به تحقیقات خاتمه می دهند. خاتمه تحقیقات یا منجر به منع تعقیب متهم می شود یا صدور کیفرخواست. متهم حاضر چون وضع خاصی داشت و وضع خاص این بود که ملت ایران را فریب داده بود، مأمورین تحقیق از آن رویه عادی پا را فراتر نهادند.

دیروز به عرض رسانیدم بمحض اینکه متهم ردیف یک در اولین جلسه تحقیقات گفت: «نخست وزیرم.» همین یک واژه کافی برای اثبات ادعای دادستان بود. منتهی تحقیقات ادامه داده شد تا کوچکترین نکته ابهامی برای هیچ فرد ایرانی باقی نماند. در مرحله دادگاه نیز حال بهمان منوال است.

اینجانب به عرض دادگاه محترم می رساند و مصرأً تقاضا می نمایم که در این دادگاه باید منعم به سوالات من، به بیانات من مو بگو پاسخ دهد. از ریاست محترم دادگاه استدعا می نمایم هر گاه بیاناتی که درباره تشریح کیفرخواست به عرض رسانیدم و مدارکی که ضمیمه پرونده نموده ام کافی نیست، دادگاه قانوناً می تواند برای کشف حقیقت هر گونه توضیحی از اینجانب بخواهد و هر گونه مدرکی که لازم می دانند از هر کجا و از هر مقام مطالبه فرمایند. این نص صریح ماده ۱۹۵ ...

سرهنگ از مین: ۱۹۸.

سرتیپ آزموده: ... قانون کیفر ارتش است.

بهر حال در اوصاف متهم ردیف یک گفتم مردی است خودبین و حيله گر. به مأمور تحقیق گفت: «نخست وزیرم.» در این دادگاه هم بدفعات و کرات گفت: «نخست وزیرم.» در دادستانی ارتش نامه ای وجود داشت که عیناً فرانت می کنم و برای ضبط در پرونده امر به دادگاه محترم تقدیم می کنم. توضیحاً به عرض می رسانم که مدارک ضمیمه شده به پرونده کافی است. هر گاه ملاحظه می فرمایید توضیحاتی داده می شود یا نامه هایی ارائه می شود. همه برای این است که مطلب برای عادیترین مردم بخوبی روشن شود.

نامه مورد نظر من که به دادگاه تقدیم می‌کنم ناربخش صبح دوشنبه نهم شهریور ۱۳۳۲ بدستخط دکتر محمد مصدق و به امضای دکتر محمد مصدق است. عنوان این نامه عیناً چنین است: «هیئت محترم وزیران» نهم شهریور موقعی بوده است که متهم ردیف یک دستگیر شده بود و در باشگاه افسران بسر می‌برد. در نهم شهریور متهم ردیف یک نامه‌ای صادر می‌کند که نه می‌تواند بگوید: «خطم نیست»، و نه می‌تواند امضای خود را انکار کند.

دکتر مصدق: صحیح است. خطاب به هیئت محترم وزیران است.

سرتیپ از موده: حال از این متهم باید پرسید: «مگر در باشگاه افسران اجباری بود یا کسی جناب عالی را وادار کرد که نامه‌ای صادر کنی که عنوان آن نه تنها هیئت وزیران باشد بلکه آن هیئت را محترم دانسته‌ای؟ اگر خود نخست‌وزیری، پس این نامه چیست؟

دکتر مصدق: قانونی، عرض کردم.

سرتیپ از موده: اگر خود نخست‌وزیری وزیرانت کجاست؟

دکتر مصدق: حبس.

سرتیپ از موده: به هر حال این نامه را فرانت و تشریح می‌کنم:

صبح روز دوشنبه نهم شهریور

هیئت محترم وزیران،

دیشب برای اولین بار از رادیو اطلاق مجاور شنیده شد که اینجانب اقدامات خلاف قانونی به عمل آورده با در صد چنین اقداماتی بوده‌ام. اینجانب در مدت تصدی خود جز برای پیشرفت نهضت ملی ایران و جز بر طبق قانون و اختیارات قانونی قدمی برنداشتم؛ و اگر فرصتی دست داد جواب این اتهامات را با دلایل آن به عرض ملت ایران می‌رسانم. ولی از جواب دادن در اینجا ناگزیرم. زیرا جواب ندادن آن بمصلحت کشور نیست و آن این است که در رادیو گفته شد اینجانب در صد تغییر رژیم بودم و دلیل آن هم دستور تهیه به آرای عمومی است. این اتهام کاملاً بی‌اساس است. زیرا دلایل عدیده در دست است که نه اینجانب در صد تغییر رژیم بودم و نه مراجعه به آرای عمومی برای تغییر رژیم بوده است. امیدوارم محکمه صالحه بزودی تشکیل شود تا اگر امر بر عده قلیلی از مردم ایران مشتبه شده است برای آنها روشن شود. دکتر محمد مصدق

این نامه را فرانت کردم و ملاحظه می‌فرمایید متهم هیئت دولت فعلی را که نخست‌وزیر قانونی آن نیمسار سپید زاهدی است، با دست خود و به امضای خود به رسمیت می‌شناسد.

دکتر مصدق: مثل اینکه همین دادگاه را شناختم.

سرتیپ از موده: صرف نظر از اینکه او به رسمیت بشناسد یا نه، از زشی ندارد. زیرا او را دادستان ارتش مجرم می‌داند و تعقیب نموده به جرم بهم زدن اساس حکومت و خیانت به حقوق اساسی ملت ایران. گفتم حيله گر است....
دکتر مصدق: هوم، هوم!

سرتیپ از موده: ... اگر در این دادگاه بگوید: «این هیئت محترم وزیرانی که نوشته‌ام، مثل این است که این دادگاه را نبدأ صالح می‌دانم»، این بهترین اقرار شخص حيله گر است. شخص حقیقت‌خواه و حقیقت‌پرست...
دکتر مصدق: که چنین چیزی نمی‌گوید.

سرتیپ از موده: ... هیچ وقت نامه‌ای نمی‌نویسد و کسی را به‌نامی نمی‌خواند که بعداً با کمال وقاحت و با کمال بی‌شرمی بگوید: «روی مصالحی نوشتیم.» این آیین، آیین حيله‌گری که این منم در دوران صدارتش از این حيله‌گریها بسیار دارد و در همین دادگاه در بین حرف من حرف می‌زند، خود نشانه این است که در محضری که نشسته راه فرارش از چنگال عدالت بکلی مسدود است. اینجا نه مشهدی مهدی است که نردبانی بگذارد و نه دیوارهای چهار متری آن به نحوی است که بتواند بام به‌بام فرار کند. اگر قدرت داشت نردبند ندارم که چنین عملی انجام می‌داد. بهر حال خوب است متهم ردیف یک بنشیند و به‌گفتارهای من با کمال دقت توجه نماید. همان‌طور که گفتم، شاید هواسش جمع شود و در این آخر عمر با اقرار به‌گناه...

دکتر مصدق: عاقبت بخیر بشود.

سرتیپ از موده: ... امید بخشش الهی داشته باشد.

منم ردیف یک در این نامه می‌نویسد: «از رادیوی اطاق مجاور شنیدم.» از دادگاه محترم استدعا می‌کنم در هر حال ما باید خود را در وضع روز و در موقعی که بیان می‌کنم بگذاریم. ما باید باشگاه افسران را مجسم کنیم. منم در اطاق مجللی از آن باشگاه روی تختخواب لمبده. ظاهر امر این است که این منم سرسخت نه تنها در روزی که در باشگاه افسران در اطاقی روی تختخوابی لمبده بود، در تمام مدت صدارتش همین وضعیت را داشت. چه بسیار مواقع او را دیده‌ام در خانه ۱۰۹ که حتی انسان که فریاد می‌کشید گوشش سنگینی داشت؛ و این مواقعی بود که به‌سنگ و صرفه‌اش نبود.

در همین دادگاه ملاحظه می‌فرمایید اگر شخصی وارد نباشد، خیال می‌کند که به قدری علیل و بیمار است که جگر هر شخصی برایش کباب می‌شود.

دکتر مصدق: غیر از شمر.

سرتیپ از موده: این‌ها از رادیو اطاق مجاور می‌شنود و نامه می‌نویسد. سراسر این نامه دو مطلب اساسی را ثابت می‌نماید: یکی اینکه برخلاف آنچه می‌گوید: «نخست‌وزیرم»، خود هیئت وزیران فعلی را شناخته. ثانیاً باز هم سراسر این نامه عوامفریبی است و گول زدن مردم و مقامات است. چون در این نامه اشاره کرده به مراجع به‌آرای عمومی و می‌گوید: «در صدد تغییر رژیم نبوده‌ام»؛ و نقاضاً کرده جلسه محاکمه تشکیل شود. به‌او می‌گویم: «این گوی و این میدان. جلسه محاکمه تشکیل شده. بیان ادعا می‌گردد. در مقام دفاع باید پاسخ دادستان را بگویی.» بهر جهت این نامه را برای ضبط در پرونده بمنشی دادگاه می‌دهم.

در جلسه گذشته، پس از بیان قسمتی از کیفرخواست، به‌این نتیجه رسیدیم که دستگاه مخوف مصدق‌السلطنه‌ای از چه فرار بود. خلاصه مطلب این بود که با حزب توده و ایران و اشخاصی امثال رضوی‌ها و شایگان‌ها که در بین آنها کریم‌پور شیرازی هم بود، دستگاه وحشتناکی به‌راه انداخته بود که هر گاه به‌هدف نهایی رسیده بود، در این کشور کسی حتی حق نفس کشیدن هم نداشت مگر اینکه با همان واسطه‌ها از خانه ۱۰۹ اجازه بگیرد. هر چند همان طوری که در کیفرخواست نوشته‌ام، صاحبون این‌ها به‌جامه اکثر خانواده‌های ایرانی خورده است. همه افراد نجیب ایرانی بخوبی وضع را سنجیده‌اند.

دیروز که مثالی برای اصناف محترم زدم، چیزی است که همه مردم به‌چشم دیده‌اند. با وجود این، بی‌مسئولیت نمی‌داند به‌عرض رساند که این منم نه تنها با گفتار و نطق و نوشته و تبلیغات این کشور را لجن‌مال می‌کرد، بلکه در صدد کوبیدن همه آنها یکی پس از دیگری بود. نه تنها تمام فضایل بشری را داشت از ملت نجیب ایران سلب

می‌کرد، نه تنها جوانان این کشور را که رجال آتیه باید باشند از کسب دانش و کمال و فضیلت بازمی‌داشت و در کوچه و خیابان به زنده باد گفتن وادار می‌کرد، و بالاخره نه تنها این صفت قابل تحسین ایرانی را که جوانان به‌سیر مردان احترام می‌گذاشتند سلب کرده بود و همه پیرمردهای این کشور را که مویشان در راه خدمت به مملکت سپید شده بود خانه نشین کرده و آنها را عامل اجنبی می‌دانست. عملاً نیز هر موقع که زورش می‌رسید سعی می‌کرد رجال این مملکت را به زندان بکشد و از این عمل لذت می‌برد. عرض کردم همه آنها را ملت ایران دیده و همه جرایمش جرم مشهود است. جرم مشهود دلیل و مدرکش مشاهده ناظرین آن جرم است.

این منتهم با این اوضاع و احوال، روز ۲۵ مرداد باغی می‌شود. لحظه به لحظه طغیان می‌کند. روز ۲۶ مرداد امریه صادر می‌کند به تمام مراجع انتظامی، حتی به باشگاه هوایمایی و اداره گمرکات و هر جا که خیال می‌کرده به واسطه آن می‌تواند افکار شیطانی را به موقع عمل گذارد. من باب نمونه، امریه‌ای را که به ستاد ارتش صادر کرده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم. این امریه، و دستوری را که رئیس وقت ستاد ارتش یعنی منتهم ردیف دو در اجرای امر منتهم ردیف یک به تمام لشکرها و تیپهای کشور صادر کرده تقدیم دادگاه می‌کنم:

تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲

شماره ۱۷۲۰۶

ستاد ارتش،

مقتضی است به مأمورین مربوطه اکیداً دستور فرمایید که نهایت مراقبت را به عمل آورند که از فرار سرلشکر زاهدی جلوگیری شود. چنانچه تسامحی شود، موجب مسئولیت خواهد بود.
نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق

بخشنامه - رمز

خیلی خیلی فوری

لشکرها و تیپهای خارج.

قدغن فرمایید به کلیه واحدها و پادگانهای مرزی مربوطه دستور اکید فرمایند مراقب باشند چنانکه سرلشکر بازنسته زاهدی خیال فرار داشته باشد فوراً دستگیر و تحت الحفظ به تهران اعزام شود.

سرتیپ ریاهی

ریاست محترم دادگاه، آبا همین مدارک کافی نیست که مردی که یک عمر آزادبخواه می‌گفت بودم، دروغش در این دادگاه ثابت شود؟ اینها قابل بررسی و قابل دقت است. اینها را ملت ایران باید بدانند. نکته حساس در این دو نامه‌ای که خواندم تا آنجا که به نظر می‌رسد عریضی است که عرض می‌کنم. تاریخ صدور امریه دکتر محمد مصدق به ستاد ارتش ۲۶ مرداد ۳۲ است. تاریخ صدور امریه ستاد ارتش به تمام لشکرها و تیپهای خسلارج ۳۲/۵/۲۵ است. رئیس ستاد ارتش، یعنی منتهم ردیف دو، یک روز به پیشواز امریه مصدق باغی می‌رود. اگر در کیفرخواست نوشته‌ام که این دو منتهم یکی به اتکای دیگری مرتکب جرم شده‌اند، باز هم می‌گویم روی هوا نوشته نشده. منتهم ردیف یک وزیر دفاع ملی خود را می‌شناخت. این وزیر دفاع ملی فلاهی خودش با مشهدی مهدی و کریم‌پور می‌توانست لحظه‌ای در

خانه ۱۰۹ مرنکب هزار جنایت گردد.

دکتر مصدق: اگر می‌توانیم که فرار نمی‌کردم.

سرتیپ آز موده: نشریح کردم که این مرد خانه‌اش را چگونه حراست می‌کرد. اساساً ساکنین خیابان کاخ به جرم اینکه خانه‌شان مجاور خانه این مرد باغی بود، خواب و آرام نداشتند. هنوز آثار گلوله بدر و دیوار خیابان کاخ باقی است. هنوز هستند زنان و مردانی که در آن خانه‌ها از بس در اضطراب بسر برده‌اند بیمار و بستری هستند. هنوز هم که هنوز است وحشت‌زدگانی هستند که معلوم نیست خانه خود را چگونه ترک کردند و به کجا رفته‌اند.

بهر جهت روز ۲۶ مرداد روزی است که در حدود سی ساعت بوده است که متهم ردیف یک فرمان عزل را دریافت کرده و رسید آن را داده بود. این سند، سند یاغیگری است. این مرد مثل اینکه فوه عفل را هم از دست داده بود. چون یاغبان معمولی سند به جا نمی‌گذارند. ولی این را هم نتردید ندارم که از فرط طفیان، از فرط بی‌ایمانی و از فرط احساساتی است که یک بشر متوسط فاقد آن احساسات است که در این مرد به حد افراط وجود دارد. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این مرد بپرسند: «اولاً روز ۲۶ مرداد چه کاره بودی؟ ثانیاً به چه مسجوزی دستور دستگیری بکی از افراد این کشور را صادر کردی؟» ثالثاً نیمسار سرلشکر زاهدی در روز ۲۶ مرداد نخست‌وزیر قانونی کشور بودند. این مرد این موضوع را بخوبی می‌دانست. کما اینکه تمام رادیوهای جهان بلافاصله پس از روز ۲۵ مرداد در سراسر گیتی اعلام نمودند که نخست‌وزیر قانونی ایران نیمسار زاهدی است.

آیا باز من باید سند یاغیگری ارائه دهم؟ این مرد بخوبی می‌دانسته که خود یاغی است و نخست‌وزیر قانونی کیت. دستور می‌دهد نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند. دستور می‌دهد به سراسر کشور به همه مأمورین ابلاغ نمایند که هشبار باشند اگر نخست‌وزیر قانونی ایران را دیدند، او را تحت الحفظ به بارگاه مرد باغی بیاورند....

دکتر مصدق: مرد نیست، نامرد است.

سرتیپ آز موده: ... حتی در امریه تصریح می‌نماید چنانچه نسامحی در این باب به عمل آمد موجب مسئولیت شدید خواهد بود. جانب توجه است که متهم با همه این حرفها، باز هم خود را به مسخرگی می‌زند....

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آز موده: ... ولی دادگاه محترم بدانند، دیروز هم گفتم، این مسخرگیها با مسخرگیهای پیش این تفاوت را دارد که هم اکنون و در همین لحظه عذاب می‌بیند و روح شهدای روز ۲۸ مرداد گلوی او را سخت می‌قشارد. این خاصیت مجرم در محضر عدالت است، هر اندازه که سرسخت باشد و بخواهد که از چنگال عدالت فرار کند.

بمناسبت این دو نامه‌ای که تقدیم کردم، یک توضیح مختصری را باید به عرض برسانم و آن این است که متهم ردیف یک در این دادگاه عنوان نمود که «چرا فرمان عزل مرا ساعت یک صبح آوردند!» در تحقیقات گفته و شاید در این دادگاه هم گفت یا بگوید که «چرا نخست‌وزیر قانونی که روز ۲۲ مرداد ماه فرمان انتصاب خود را در بیانت نمود نیامد و وظیفه قانونی خود را انجام دهد؟» ملاحظه می‌فرمایید که روز ۲۶ مرداد این مرد یاغی دستور داده است که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند و به زندان افکنند.

در توضیحات خود به عرض رسانیدم که نتردید ندارد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تنها و تنها برای اینکه کوچکترین گزند به یک فرد از مردم وارد نشود، اجباراً و موافقاً خاک کشور را ترک فرمودند. نخست‌وزیر قانونی کشور نیز برای اینکه کوچکترین آسیبی به فردی وارد نشود، به محض دریافت فرمان نصب عملاً مقام خود را تصدی نکرده و به انجام وظیفه مشغول نشدند. اگر مقام شامخ سلطنت نظرشان غیر این بود، این متهم قابلیت این را نداشت که

بتواند لحظه‌ای در انفصال او تردید کند. او را آنجا سر جای می‌نشانند.

این مدرکی که دادم، تأیید این عرایض است. زیرا ملاحظه می‌فرمایند روز ۲۵ مرداد امر صادر می‌شود که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند و روز ۲۵ مرداد نیز کتباً نخست‌وزیر قلابی — مانند همان نخست‌وزیری که در سال ۲۴ در آذربایجان نخست‌وزیر بود: او هم تشکیلاتی مانند تشکیلات دولتی به راه انداخته بود و اتفاقاً از بعضی جهات او شاید وضعیتش روبراه‌تر از این بود. زیرا این منم ما یک عمر دم از آزادیخواهی می‌زد و شاید او آزادیخواه نبود — دستور می‌دهد که نخست‌وزیر قانونی را دستگیر کنند. همان طوری که در کیفرخواست نوشته‌ام، این غیرت و مردانگی مردم شاه‌دوست نهران و همه کشور بود که مرد باغی را مجبور به فرار کرد. ولی متأسفانه در این گیرودار عده‌ای از هموعان ما شریک شهادت نوشیدند.

در این هنگام که ساعت ۱۰/۵۰ بود تنفس داده شد.

پس از یک ربع ساعت اعلام شد که جلسه دادگاه تشکیل می‌شود. ولی چند لحظه بعد اطلاع رسید که دنباله جلسه به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردیده است.

به طوری که گفته می‌شد علت تأخیر جلسه، کسالت سرنیپ آزموده بود. در تماسی که یکی از خبرنگاران با یکی از داورسان دادگاه به عمل آورد، وی ضمن تأیید اضافه کرد که کسالت دادستان ارتش بر اثر استنشاق هوای داخل دادگاه بوده است.

* * *

ساعت ۲/۱۵ بعد از ظهر جلسه دادگاه مجدداً تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت، رئیس دادگاه خطاب به سرنیپ آزموده گفت:

به بیانات خود ادامه دهید.

سرنیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رساند: در دنباله تشریح و بیان کیفرخواست، موضوع صحبت چون به آن قسمتی از کیفرخواست رسیده که منم ردیف یک چگونه سازمان ارتش را باید گفت منحل کرد و تیشه بر اساس و بنیان ارتش شاهنشاهی زد، بی‌مناسبت نمی‌دانم در سرلوحه عرایض خود گفتاری از گفتارهای منم ردیف یک فرار دهم که روزی در همین دادگاه خود را با مارشال یتن مقایسه نمود. قبل از اینکه وارد بحث در این موضوع گردم، شاید در جلسات این دادگاه اشاره نمودم و به عرض دادگاه محترم رساندم که روزی از روزها که منم را تحت بازجویی فرار داده بودم، وقتی وارد اطاق او شدم دیدم یک پیراهن سربازی به تن دارد. متعجب شدم. چون موقع کار رسمی بود، هیچ نکتم. عصر آن روز مخصوصاً به سلطنت آباد آمدم و وارد اطاقش شدم پرسیدم: «آقا این دیگر از چه فرار است؟» حتی گفتم: «حتماً یک نقشه‌ای در کار است.» قاه قاه خندید، نگاهی به سردوشی خود انداخت و گفت: «سرنیپ آزموده، بی‌اندازه این پیراهن به تن من می‌خورد. مرا اذیت نکن.» هر چه اصرار کردم که «آقا این وضع خنده‌آور است.» ولی حریف نشدم. اما بالاخره با هزار زحمت از او اجازه گرفتم که توار روی شانسه را برداریم. از اطاق که بیرون آمدم، به مأمورین محافظش گفتم: «این کار چه بود؟» آنها هم گفتند: «تفسیری نداریم. به اصرار یک پیراهن خواست. ما هم که جامه غیر نظامی نداریم...»

دکتر مصدق: سرما می‌خوردم. آقا.

سرنیپ آزموده: «... این پیراهن را دادیم و پوشید.»

دکتر مصدق: و جان مرا نجات دادند.

سرتیپ از موده: اکنون نمی‌دانم که از همان روز این مرد خودش را مارشال پتن می‌داندسته و حالا افسوس می‌خورد که چرا حالا با همان پیراهن در اینجا حاضر نشده است؟ اینها را برای خنده نمی‌گویم چون این متهم در همین دادگاه خود را با مارشال پتن مقایسه کرد.

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه موضوع مارشالها را هم یادداشت فرمایید تا بعد.

سرتیپ از موده: تیمساران محترم تاریخ جنگ اول را خوانده و بخوبی می‌دانند که مارشال پتن در آن جنگ چه مقام و موقعیتی داشت. مارشال پتن در تاریخ نظامی به فاتح وردن معروفیت دارد؛ و هنوز که هنوز است آن سنگرهایی که مارشال پتن در زیر آتش گلوله از آنها دفاع می‌کرد باقی است و سنگرهایی که سربازان فرانسوی در زیر بمبارانها به زیر خاک رفته و سرنیزه‌های آنان از زیر خاک بیرون است مورد توجه ناظرین قرار می‌گیرد.

من نمی‌دانم این متهم چه می‌گوید. تنها شباهتی که این متهم با او دارد شاید از لحاظ سن و سال باشد. آن هم نیست. چون مارشال پتن در سن ۵۸ سالگی در نبرد وردن شرکت کرد. این متهم هم در سن ۵۸ سالگی اعمالش جز منفی‌بافی و عوامفریبی چیز دیگری نبود.

دکتر مصدق: انگلیس را هم بیرون کردم.

سرتیپ از موده: مارشال پتن نه تنها از لحاظ نظامی و نبوغ فرماندهی مایه افتخار فرانسه است بلکه مایه افتخار دنیا است. این مرد سرسخت هم که خود را با مارشال پتن مقایسه می‌کند مایه تنگ ابران است. زیرا مارشال پتن فاتح نبرد وردن بود. مارشال پتن سرفرماندهی ارتش متغین در جنگ بین الملل اول بود. او در اثر جسارت بازی به درجه مارشالی رسید. متهم موصوف مادر روز ۲۵ مرداد باغی شد. در روز ۲۸ مرداد افتخارش این است که با مسلسل و تانک یک عده از هموطنان ما را در خیابان کاخ در آستانه مأمنی که باید گفت مأمن اشرار بود به خاک و خون کشید. آن مارشال پتن و این دکتر مصدق ملقب به مصدق السلطنه است. این متهم گفت: «فرق من با مارشال پتن این است که مارشال پتن چون خیانت کرد و تسلیم دشمن شد، او را به اعدام محکوم کردند.» این مرد در همین دادگاه گفت: «مرا هم می‌خواهید محکوم کنید چون در برابر دشمن ایستادگی کردم.»

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از موده: شما دادستان محترم باید حتماً و یقیناً به سوابق این مرد مراجعه کنید و ببینید آیا کوچکترین عمل مثبتی این مرد در سراسر زندگی انجام داده است یا خیر.

این مرد جز حرف، جز منفی‌بافی، جز عوامفریبی، جز همین گونه حرفها از قبیل اینکه خود را مارشال پتن معرفی کند، حرف دیگری در سراسر عمرش نکرده و اقداماتش هم حادثه خیز و قتل و کشتار و زنده باد و مرده باد گفتن، بازداشتن جوانان از تحصیل و برهم زدن سازمان ارتش، بهم ریختن تشکیلات وزارتخانه‌ها، باشیدن نخم نفاق و کینه‌نوزی و تهمت و افترا به هموطنان خود بوده و هزار کار دیگر از این قبیل. حالا می‌گوید: «من هم در ردیف مارشال پتن هستم.»

پر دور نرویم. این متهم اقرار صریح نموده که «من دستور دادم مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر را در ایام تیره و تاریک ۲۵ تا ۲۸ مرداد فرو ریزند.» این اقرار صریح مصدق السلطنه است. در همین تالار آئینه مصدق السلطنه بخوبی می‌داند چه بساطی برپا بوده. این اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود، این مرد نابغه بود که دنیا به نبوغ او ایمان دارد و نامش را در صفحات تاریخ در ردیف بزرگترین سرداران دنیا ثبت کرده‌اند. این اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود که هم

اکنون که شما در تالار آئینه نشسته‌اید در چند قدمی شما تأسیسات اعلیحضرت رضاشاه کبیر و تأسیسات آن دستگاههایی که مصدق السلطنه در آن نشو و نما یافته هست و می‌توانید مقایسه کنید.

این مرد برای ایرانی جز تنگ چیزی به‌بار نیاورد. اینکه از مارشال پتن صحبت می‌کند، بخوبی می‌داند که ملت فرانسه هنوز مجسمه‌های لویی شانزدهم را حفظ و حراست می‌کند. چه بسا که مارشال پتن با آلمانیها سر سازش پیدا کرد برای اینکه آثار فرانسه از قبیل آثاری که از پادشاهان و اعظام فرانسه وجود دارد از بسین نرسود؛ و ایسن خود مصدق السلطنه است که اعتراف صریح دارد که تنگ فروریختن مجسمه‌های نابغه عظیم‌الشان ما برگردن اوست.

دیروز گفتم اگر اعلیحضرت رضاشاه کبیر نبود، آن دارودسته‌ای که مصدق به‌دنبال خود راه انداخته بود الف را از ب تشخیص نمی‌دادند. این مرد از روی کینه‌نوزی بود که مجسمه‌های اعلیحضرت فنید را بسا آن وضع نساثر آور دستور داد فرو ریزند. این مرد بود که چون دانشگاه تهران افتخارش این است که به‌دست سردودمان با عظمت پهلوی بنیان‌گذاری شده سمی نمود که در زمان صدارتش یک فرد جوان ایرانی از آن دانشگاه توشه‌ای بر ندارد. هم‌ااش می‌گفت این است حکومت مردم بر مردم. این است معنی آزادی و آزادبخواهی. ایسن سررد روی خودبینی و روی خودپسندی بود که نبشه به‌ریشه ارتش شاهنشاهی زد. علنش این بود که نابغه عظیم‌الشان ما که دنیا او را یک نابغه نظامی می‌داند ارتش شاهنشاهی را بنیان گذارده بود. در همین ارتش مگر ملاحظه نفرمودید که چه اوضاعی به‌راه انداخته بود؟ همان اوضاعی بود که در کشور به‌راه انداخته بود. در کشور هر رجل پیری را جاسوس خواند؛ و در ارتش هر انگری که عمرش را در راه خدمت به‌کشور صرف کرده بود هر یک را به‌نحوی از ارتش راند. در کشور جوانان را وادار کرد که پیرمردان را به‌بازی نگیرند. در ارتش هم همین نغم را باشند.

به‌هر جهت یاد دست داشتن مقام وزارت دفاع ملی، که بدیهی است این مقام و دستگاه حساسی را که ارتش نام دارد از زیر پتو اداره می‌کرد، سازمان ارتش را متلاشی کرد. چون متلاشی کردن سازمان ارتش مانند انهدام یک بنا عملی است بسیار آسان، به‌اندازه‌ای سهل و آسان است که حتی در خانه ۱۰۹ در روی نختخواب و در زیر پتو هم روی کاغذ این مارشال ما قادر بود ارتش را متلاشی نماید. از همان خانه روحیه افسران، درجه‌داران و سربازان را ضعیف می‌کرد. از همان خانه به‌آیین‌نامه‌ها و مقررات ارتش که در اثر نجر به‌ها، زجر کشیدن، ریخته شدن خونها در بیابانها، اقتباس از منابع خارجی و استفاده از میدانهای نبرد دنیا وضع و تنظیم شده بود بکلی پشت‌پازد و از همان خانه در زیر پتو مقررات وضع می‌کرد.

دکتر مصلق: آن پتو را من بخشید.

سرتیپ آز‌موده: این مرد این آیین عالی را از ارتش بر انداخته بود که ارتش باید به‌فرماندهی ایمان داشته باشند. این مردی که امروز خود را در ردیف مارشال پتن می‌گذارد، درک نمی‌کند و نکرد که ارتش سازمانی نیست که جز با خصلت ایمان یعنی ایمان هر فرد نسبت به‌فرمانده بتوان آن را اداره نمود. این مرد می‌گفت: «فرمانفرمایی ارتش یعنی مقام بزرگ‌ارتشتاران فرماندهی به‌عهده من باید محول شود.» امروز در این دادگاه معلوم میشود که همان روز خود را مارشال پتن می‌دانست.

این مرد مثل اینکه نه تاریخ دنیا خوانده است و نه تاریخ ایران و نه یک بررسی مجملی از دوران معاصر کرده است. واقعاً باور کردنی نیست که این مرد نداند که با فرمانفرمایی شاه است که ارتش در این کشور جانپازی می‌کند. آیا او تصور می‌کرد که اگر او فرمانفرمایی ارتش را به‌عهده بگیرد فردی از او اطاعت می‌کرد؟ مگر نه این است که او بخوبی بیان کرد که «روز ۲۸ مرداد جانو کشان در پناه بازان برای غارت خانه‌ام آمدند؟ این افراد شاه‌دوست ملت

ایران را «چاقو کش» خطاب می‌کند؛ و انتظار داشته است آن روز افراد ارتش او را روی دست بلند کنند و به عنوان بزرگ‌ارتش‌ناران فرمانده از او اطاعت کنند.

در کیفرخواست راجع به این مطالبی که به عرض رساندم صفحه‌ای اختصاصی داده شده است. پس از آن، کیفرخواست دلایل اتهام را دربارهٔ متهم ردیف دو تصریح می‌نماید. متهم ردیف دو سرنویپ نفی ریاحی رئیس وقت ستاد ارتش در زمان وزارت دفاع ملی مصدق بوده است. در کیفرخواست تشریح گردیده که متهم ردیف یک با متهم ردیف دو هر یک به‌انکای دیگری مرتکب جرمی شده‌اند به‌منظور برهم زدن اساس سلطنت و حکومت مشروطه. این دو نفر عملشان منطبق با مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش است. و تقاضای صدور رأی اعدام هر دو نفر گردیده. در اینجا بی‌مناسبت نیست که مارشال پتن مورد استناد متهم ردیف یک فرار گرفت. چنانچه دادگاه محترم می‌داند، دادگاه متشکل برای رسیدگی به کار مارشال پتن - مارشال پتنی که ملت فرانسه او را مایهٔ افتخار خود می‌دانست - آن دادگاه آن مارشال را محکوم به اعدام نمود. زیرا منظور از اعدام انتقامجویی نیست؛ منظور این است که یک جامعه نمی‌تواند باقی بماند جز اینکه خیانتکاران به کیفر اعمالشان برسند. این چکیدهٔ فلسفهٔ مجازات است. بنابراین، کیفرخواست تقدیمی چه از لحاظ مصالح جامعه چه از نقطه نظر متهم، حایز این اهمیت هست که دادگاه محترم کلمه به کلمه به عرایض اینجانب توجه فرمایند و متهمین نیز با نهایت دقت به عرایض و توضیحات اینجانب گوش دهند و در موقع خود هر گونه دفاعی که دارند به عمل آورند.

متهم ردیف دو در زمانی به‌روی کار آمد، یعنی به کار ستاد ارتش او را متهم ردیف یک گمارد، که در این کشور متهم ردیف یک یک حادثه‌ای به‌دنبال هزاران حادثه که به‌بار آورده بود بار آورد. این حادثه در تاریخ به‌تمام روز نهم اسفند ۱۳۳۱ ثبت می‌شود. روز نهم اسفند سال ۳۱ مورد نظر اینجانب از لحاظ کیفیت و چگونگی آن حادثه نیست. در اینجا فقط به‌ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که در روز نهم اسفند رئیس ستاد ارتش افسر دیگری بود. از نکات مضحک و جالب توجه حادثهٔ نهم اسفند این بود که چنانکه می‌دانید متهم ردیف یک با ربدوشامبر و کفش سریایی رئیس ستاد وقت ارتش را به‌مجلس کشانید. مضحک این بود که آن رئیس ستاد ارتش به حرفهای این وزیر دفاع ملی گوش نداد. این را از یک طرف گفت و از طرف دیگر از خانهٔ ۱۰۹ یک مرتبه خیز برداشت و به ستاد ارتش رفت، یعنی همان ستادی که رئیسش به حرف او گوش نداده بود. در خیز دوم از ستاد خود را به‌مجلس رسانید. در پناه همان رئیس ستاد ارتش که به حرفش گوش نمی‌داد رفت در مجلس و ابروی رئیس ستاد وقت را مانند همهٔ افسران و همهٔ رجال و همهٔ اشخاص بافضیلت و تقوای این کشور برد.

صحنهٔ وضعیت به‌سراسر دنیا مخایره شد. این هم شد یک سند دیگر برای بیچارگی این ملت. متهم ردیف یک رئیس وقت ستاد ارتش را معزول کرد. سرنویپ نفی ریاحی را برای عهده‌داری ریاست ستاد ارتش انتخاب نمود. متهم ردیف دو، آنچه به‌نظر می‌رسد، برای عهده‌داری ریاست ستاد ارتش مناسب نبود. عدم تناسب این بود که این متهم در مدت خدمت کار صغی و فرماندهی نکرده بود. افسری بود فنی و در امورات فنی دارای معلومات و اطلاعات وسیع. ولی از آنجا که متهم ردیف یک دو قصد بیشتر نداشت، یکی اینکه ارتش را منحل کند و دیگر اینکه اساس حکومت مشروطه را برهم زند، در بین افسران ارتش متهم ردیف دو را برای عهده‌داری مقام ریاست ستاد ارتش انتخاب نمود. به‌محض انتخاب، افسران ارتش که همه افسرانی که به‌رموز فرماندهی واقف بودند، نیک آگاه گردیدند که انتخاب متهم ردیف دو برای ستاد ارتش تا چه اندازه بی‌تناسب بوده است.

متهم ردیف دو بستگی و آشنایی نزدیکی با حزب ایران داشت. حزبی که روز گذشته روزنامهٔ ارگان آن را خواندم

و ملاحظه فرمودید در روز ۲۶ مرداد ارگان حزب ایران مصراً تقاضای تبدیل رژیم سلطنتی ایران را به رژیم جمهوری می‌کرد...

سر تیب معین پور: صحیح نیست.

سر تیب آزموده: از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که به وکیل مدافع ردیف دو اخطار کنند که اینجا مجلس کنفرانس نیست؛ ایشان باید در موقع دفاع جواب مرا بدهند. زیرا با نسخ عریض من با یک کلمه «صحیح است» یا «صحیح نیست» جور در نمی‌آید. شاید این آقای سر تیب معین پور برای اینکه اولین دفعه است و کبیل مدافع می‌شوند، با این اصول آشنا نباشند.

ساعت ۲۱:۰۵ جلسه به عنوان نفس تعطیل شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، سر تیب آزموده به اظهارات خود چنین ادامه داد:

به عرض رسید که رئیس وقت ستاد ارتش، یعنی متهم ردیف دو، افسری که فرماندهی به مفهوم نظامی نموده باشند نبودند؛ و به عرض رسید که با حزب ایران آشنایی داشته‌اند. منظور از این موضوع این نبود که عضو حزب ایران بودند، بلکه همان طور که به عرض رسید منظور این بود که تماس نزدیک و آشنایی داشتند. کما اینکه با یکی دو تن از اعضای آن حزب هم منزل بودند. البته این موضوع مورد توجه اینجانب نیست. زیرا چه بسا اشخاص با یکدیگر هم منزل باشند، ولی در یک سازمانی عضویت نداشته باشند. آنچه که مورد توجه است بیان کیفرخواست می‌باشد. برای شروع این بیان به عرض دادگاه محترم می‌رساند: تیمساران که همه استاد بوده و فرماندهی کرده‌اند، بخوبی می‌دانند رئیس هر ستادی نزدیکترین کمک و همکار فرمانده بوده و بیش از هر شخصی به نیت فرماندهی واقف است. بدین لحاظ قادر می‌باشد عناصر لازم جهت اخذ تصمیمی را که شخصی فرمانده بگیرد پیش بینی نماید و مهیا سازد. تیمساران بخوبی مستحضرند که عمل فرماندهی یعنی اخذ تصمیم؛ و بخوبی مستحضرند که زمینه تصمیم فرماندهی را استاد فرمانده تهیه و آماده می‌نماید. به طور خلاصه فن فرماندهی یعنی اخذ تصمیم فطری و بجای صحیح. این وظیفه، و وظیفه‌ای است که وقتی به فرنها پیش برگردیم و مطالعه کنیم می‌بینیم در آن زمانهایی که ستاد منحصر به یک نفر بوده و آن را «آجودان» می‌گفتند وجود داشت. به نسبتی که ستادها توسعه یافته تا امروز که سازمانهای ستادها و وظایف آنها برای تیمساران بخوبی روشن است. این وظیفه‌ای که برای رئیس هر ستادی به عرض رسانده‌ام به هیچ وجه تغییر نکرده است. آن موقع آجودان همان وظیفه را داشت، امروز هم ستادها همان وظیفه را دارند. مثل اصولی از تاکتیک که در هیچ زمانی تغییر پذیر نیست. اصولی هست که در آن موقعی که جنگ تن به تن بود آن اصول را رعایت می‌کردند، امروز هم که اسلحه‌های متنوع و مختلف هست رعایت می‌شود.

این وظیفه رئیس ستاد در انهام متناسب به منتهین بدین نحو توجیه می‌شود و کیفرخواست بدین نحو بیان می‌گردد که متهم ردیف دو نزدیکترین کمک و همکار منتم ردیف یک بوده و بیش از هر شخص به نیت او واقف بود. بدین لحاظ متهم ردیف دو قادر بوده است بموقع عناصر لازم را جهت اخذ تصمیم متهم ردیف یک پیش بینی نموده و مهیا سازد. این وظیفه را متهم ردیف دو نسبت به منتم ردیف یک با دلایل و مدارکی که به عرض خواهد رسانید بخوبی انجام داده. به عبارت ساده، متهم ردیف یک فرمانده بوده و منتم ردیف دو رئیس ستاد او. متهم ردیف دو در تحقیقات دارای روحیه بسیار عالی بودند، و شاید بنابر خصلت سرپازی به هیچ وجه سعی نداشتند که مأمورین تحقیق را

منحرف نمایند.

این موضوع از پرونده متشکله درباره ایشان بخوبی روشن و هویدا است. توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌نماید که حساسیت بازجوییهای متهم ردیف دو در این است که نمی‌توان اظهارات ایشان را مجزا از اعمال و اظهارات متهم ردیف یک دانست. یکی از عواملی که موجبات تنظیم کیفرخواست را برای دو نفر متهم مزبور ایجاد نموده همین موضوع است.

متهم ردیف دو همان طوری که متهم ردیف یک در دادگاه بیان نمود و در تحقیقات هم بیان نموده است، قبل از شب ۲۵ مرداد ماه مانند متهم ردیف یک بخوبی در این جریان بوده است که می‌گویند کودتا می‌شود. و متهم ردیف دو روحیه متهم ردیف یک را با فرستادن سرباز و اسلحه و ساز و برگ نفیوت می‌نموده است. اساساً امید متهم ردیف یک به متهم ردیف دو بوده....

دکتر مصدق: به خدا بوده.

سرتیپ از موده: ... و اصولاً هر گاه متهم ردیف دو به او کمک نمی‌کرد هیچ گاه آن فعالیت شدیدی را که در منظور خود ابراز داشت، یعنی رسیدن به آنجا که اساس حکومت را بهم زند، موفق نمی‌شد.

شب ۲۵ مرداد که فرامی‌رسد، همه گونه پیش‌بینی شده بوده و طرحها آماده بود که هر گاه فرمان عزل رسیده چه عکس‌العمل باید بروز داد.

دکتر مصدق: علم غیب داشتیم.

سرتیپ از موده: به هر جهت این موضوع را ضمن تحقیقات هر دو متهم بخوبی روشن نمودند و غیر قابل انکار است. فرمان عزل به در خانه ۱۰۹ برده می‌شود. به محض اینکه رسید به حامل فرمان تسلیم می‌گردد. متهم ردیف یک با ستاد ارتش تماس می‌گیرد، و رئیس وقت ستاد ارتش او امر مقتضی درباره جلب حامل فرمان صادر می‌نماید. نیمسار سرتیپ نصیری یعنی حامل فرمان را به ستاد ارتش می‌برند. بلافاصله با رئیس وقت ستاد ارتش تماس می‌گیرند، یعنی او را به حضور رئیس ستاد ارتش می‌برند. نیمسار سرتیپ نصیری نه تنها به رئیس وقت ستاد ارتش بلکه به مأمورین محافظ رئیس ستاد ارتش می‌گوید و گفته بوده است که «حامل فرمانی بوده ام.» ظاهر امر این است که رئیس وقت ستاد ارتش دیگر از نیمسار سرتیپ نصیری هیچ گونه توضیحی نمی‌خواهند و امر می‌دهند که او را به زندان ببرند. در اینجا توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌کنم که بعضی پیشامدها و اموری است که حاجت به مدرک و استدلال ندارد. اینجا هم باید خود را در شب ۲۵ مرداد و در ستاد ارتش بگذاریم. افسری که فرمانده گارد شاهنشاهی است — و اصل این است که مورد اعتماد شخص شاهنشاه است — به رئیس وقت ستاد ارتش اظهار می‌دارد که «حامل فرمانی بودم.» این منطقی نیست که رئیس ستاد ارتش هیچ گونه سؤال و جوابی با او ننماید و تنها ابلاغی صادر کند که او را به زندان افکنند. این جریان غیر قابل انکار است که رئیس ستاد ارتش با اطلاعات و سوابق قبلی دارای این طرح بوده که به محض اینکه فرمان عزل برسد، حامل فرمان را هر کس که باشد دستگیر و به زندان بيفکنند.

آنچه در این مورد متهم ردیف دو توضیح می‌دهد این است که می‌گوید: «هیچ گاه تصور نمی‌کردم که چنین عملی شود. سابقه داشتم که کودتا می‌خواستند بکنند.» به نحوی این موضوع را بیان می‌کنند که منظور از توضیحشان این است که نیمسار سرتیپ نصیری می‌خواستند کودتا کنند. این طرز فکر هم اساساً معقول نیست، آن هم برای یک سر رئیس ستاد ارتش.

توضیح دادم که کودتا مفهوم مشخص دارد. در خیابان کاخ، در حوال و حوش آن و در شهر تهران یک سیر سنگ

خالی نشد که کوچکترین نشانه‌ای از کودتا باشد. این کودتا را هم باید گفت مثل سایر لغات ساخته و پرداخته متهم ردیف یک است. بهر حال متهم ردیف دو نیمسار سرنیپ نصیری را به زندان می‌فرستد، و در ستاد ارتش مانند خانه ۱۰۹ فعالیت شروع می‌شود.

اولین عمل صدور دستور خلع سلاح گارد شاهنشاهی بوده است. این عمل ننگین را انجام می‌دهند. همان طوری که متهم ردیف یک به محض دادن رسید شروع به فعالیت می‌کند، متهم ردیف دو نیز شروع به فعالیت می‌کند. تا صبح شده تمام افراد گارد شاهنشاهی خلع سلاح می‌شوند. بدین منظور دستورات مختلف صادر می‌گردد. اماکن سلطنتی در شهر و سعدآباد اشغال می‌شود. صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمانداری نظامی تهران با معاون ستاد ارتش و مأمورین دیگر افراد گارد شاهنشاهی را خلع سلاح می‌کنند. این موضوع و این جریبان لکه ننگی در تاریخ ارتش شاهنشاهی باقی گذاشته که به طور قطع رأی دادگاه می‌تواند این لکه را زایل نماید.

بدیهی است خلع سلاح نمی‌تواند با نزاکت و خواهش و تمنا صورت گیرد. این لغت مفهومش با خودش است. یعنی افراد و درجه‌داران و افسرانی را وادار کردند با قوه قهریه که اسلحه‌شان را مسترد دارید. نیمساران بخوبی آگاهند که سلاح برای سرباز در حکم ناموس سرباز است. این موضوع را جایز نیست که اینجانب در محضر این دادگاه تشریح کنم. فقط به‌ذکر این عبارت اکتفا می‌کنم و با نهایت تأسف می‌گویم صبح روز ۲۵ مرداد سلاح افراد جانباز شاهنشاه را از کفشان خارج کردند.

این عمل را انجام ندادند جز برای اینکه دکتر سنجایی‌ها موفق شوند مجسمه اعلیحضرت رضاشاه کبیر و اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی را با سهولت و آسانی پایین آورند و اعمال دیگر را انجام دهند تا به هدف نهایی یعنی برانداختن تخت و تاج منجر شود. این تردید ندارد. توجه دادگاه محترم را مخصوصاً به این عمل ننگین جلب می‌نماید. بهر حال عرض کردم پس از این جریانات فعالیت در ارتش شروع می‌شود. آنچه مورد توجه ما است در این بحث از کيفر خواست، خصایل نظامی و اعمالی است که به آن خصایل ضربت شدیدی را وارد ساخته و همه ارتشیان را در آن روزها مات و منحیر ساخته بود.

در تاریخ ۲۶ مرداد ماه رئیس وقت ستاد ارتش، متهم ردیف دو این کيفر خواست. بخشنامه‌ای طی شماره ۱۶۱۲۹ صادر می‌نماید به شرح زیر:

نا دستور ثانوی دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شود و در آن دعا هر جا نام شاهنشاه است برداشته شده و از «ایران» گذاشته شود.

این از لحاظ سربازی، برای کسی که معنی سربازی را درک کرده، غیر قابل تحمل است. تصور نفرماید علاقه به کشور ایران داشتند. این واژه «ایران» که به جای «شاه» گذاشتند یعنی در این کشور شاهنشاه نباشد سنجایی باشد. حق شناس باشد. نیمسار ریاحی باشد. نیمساران بخوبی می‌دانند که این دعای شامگاه و صبحگاه چه روحی به کالبد سرباز می‌دمد. سرباز صبح که نام شاه را می‌شنید نیرو می‌گرفت تا در راه وطن و شاهنشاه جانبازی کند. شامگاه که از خدمات روزانه فارغ می‌شد، نام شاه را می‌شنید نیرو می‌گرفت برای جانبازی در شب. این رئیس ستاد ارتش، این افسر تحصیلکرده در روز ۲۶ مرداد این نیرو را از همه ما سربازان گرفت، و موقع تحقیقات بسیار خون سرد جواب داد: «پیشنهاد کردم به عرض جناب مصدق السلطنه رساندم.»

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از موده: مصدق السلطنه چه می‌داند من چه می‌گویم؟ شما نیمساران محترم می‌دانید که این عمل چه اندازه شرم‌آور بوده است. مصدق السلطنه در روز ۲۶ مرداد باغی بود. سرتیپ رباحی هم بخوبی می‌دانست که باغی بود. اگر نمی‌دانست چنین بخشنامه‌ای را نمی‌توانست صادر کند. متهم ردیف دو اقرار صریح نموده که این بخشنامه را صادر کرده.

این بخشنامه که به سر بازخانه می‌رود، سر بازها شرم‌منده می‌شوند. می‌دانند شاهنشاه در کشور نیست. این بخشنامه مفهومی نمی‌تواند داشته باشد جز اینکه رئیس ستاد ارتش بخشنامه کرده است که شاه دیگر به ایران باز نمی‌گردد و از این پس حزب ایران فرمانفرمای ارتش شاهنشاهی می‌گردد. اینجا تردید ندارد. در کیفرخواست تصریح شده که در تاریخ ۲۸ مرداد رئیس وقت ستاد ارتش دستور کتبی صادر می‌کند که چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار می‌دهند آنها را متفرق کرده و اگر لازم است نیراندازی شود.

از او پرسیدم: «روز ۲۸ مرداد ماه که در نهران صحبتی از فعالیت توده‌ایها نبود.» جواب مرا داد که «من تصور کردم اینها که زنده‌باد شاه می‌گویند عملشان کاموفلاژ است.» یعنی گفت: «توده‌ایها تحال شاهنشاه را بلند کرده در خیابانهای نهران با شعار زنده‌باد شاه حرکت می‌کنند.» اینجا باید بگویم که این مطالب جز آبروریزی چیز دیگری نیست. این توده‌ایها هم برای کشور مصیبت عظیمی شده‌اند. هر کس هر کاری که می‌کند به موقع خود حتی می‌گویند به صورت کاموفلاژ توده‌ایها درمی‌آید. آخر ملاحظه بفرمایید روز ۲۸ مرداد توده‌ایها معلوم نبود کجا بودند.

یک مشت افراد شاه‌دوست از ساعت ۸ صبح به راه افتادند شعار زنده‌باد شاه می‌دادند. این را همه کس در نهران می‌دید. رئیس ستاد ارتش دارای رکن دوم است. دارای وسایل اطلاعاتی است. او می‌دانست از چند روز قبل از روز ۲۵ مرداد ماه که گوش به‌زنگ باشد تا هر وقت سرتیپ نصیری یا امثال او فرمان عزلی بیاورند آنها را زندانی کنند.

او توانست نانکهای که در سعدآباد بود به‌خانه ۱۰۹ ببرد. آیا مضحک نیست در جواب من که می‌پرسم: «توده‌ای از چه فرار است؟» بگوید: «گمان کردم کاموفلاژ است.» بهر جهت این هم یک سند بود که روز ۲۸ مرداد رئیس ستاد ارتش دستور صادر کرده که مردم شاه‌دوست را باید دهانشان را با گلوله دوخت.

در اینجا باید بگویم که اگر شاه‌دوستی و وظیفه‌شناسی و دارا بودن خصلت سربسازای افسران، درجه‌داران و سربازان پادگان تهران و مقیم نهران نبود و اگر همت و غیرت و فداکاری مردم نهران نبود، این رئیس ستاد ارتش ده‌ها هزار نفر مردم تهران را در همان صبح ۲۸ مرداد با مسلسل و تانک و توپ به‌خاک کشیده بود. او از همان صبح روز ۲۸ مرداد بخوبی درک کرد که وضعش از چه فرار است. او لحظه به‌لحظه دید که شاه‌دوستان چگونه فعالیت می‌کنند. تا آن لحظه که با تلفن به‌خانه ۱۰۹ تماس گرفت و رنگ بر صورت نداشت و به‌متهم ردیف یک گفت: «مثل این است که دیگر کاری ساخته نیست.» ارتش در همان لحظه کار را تمام کرده بود. از آن لحظه به‌بعد بود که عده‌ای از برادران شاه‌دوست مادر چهار راه حشمت‌الدوله در آستانه‌خانه یک یاغی زیر رگبار مسلسل و گلوله‌های توپ شربت شهادت نوشیدند.

باز هم من از اینجا به‌روان پاک آن را مردان درود می‌فرستم. باز هم از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم که رأی عادلانه صادر نماید. چون ارواح شهدای روز ۲۸ مرداد نگران این دادگاه است.

از متهم ردیف دو در تحقیقات سؤال شد: «شما که رئیس ستاد ارتش بودید، در روز ۲۶ مرداد که مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه و اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی را فرود می‌آوردند، چه دستوری دادید و چه اقدامی کردید؟» پاسخ مرا چنین داد: «در روز ۲۸ مرداد ماه حفظ امنیت و این قبیل سؤالاتی که می‌کنید با فرمانداری نظامی و

شهربانی است. «از او پرسیدم: «پس چرا در روز ۲۸ مرداد دستور صادر کردی که نوده ایها به نفع شاه شعار می دهند تیراندازی شود؟» بدیهی است جوابی نداشت به من بدهد و من از جواب او چیزی درک نکردم. به من گفت: «بنده از دستوراتی که از طرف دکتر مصدق به فرمانداری داده شده خیر ندارم.»

خلاصه ثابت و مسلم است که چه فرمانداری و چه شهربانی همه در مشت متهم ردیف یک و دو بودند. ثابت است که در شب ۲۵ مرداد ماه رئیس شهربانی و فرماندار نظامی در دفتر رئیس ستاد ارتش تجمع داشته اند. نه تنها در آن شب، اساساً حکومت مصدق السلطنه ای آنچنان حکومتی بوده است که لحظه به لحظه باید با رئیس شهربانی و با فرماندار نظامی تماس نزدیک داشته باشد. اگر تماس نداشت، امور ارتش نمی گذشت. تماس داشت. با تماس با آنها و متهم ردیف دو بود که هر یک از این دو منبع قدرت، یکی ستاد ارتش و یکی خانه ۱۰۹، طرح می ریختند که چگونه هر چه زودتر بساط و اساس حکومت را برهم زنند و اساس سلطنت ایران را بر باد دهند. این هم غیر قابل تردید است. در کيفرخواست مصرح است که روز ۲۶ مرداد یکی از واحدهای خارج از مرکز به ستاد ارتش گزارش می دهد که مضمون گزارش این است:

در صورتی که عناصر توده ای به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد؟

رئیس وقت ستاد ارتش، یعنی متهم ردیف دو، در زیر آن گزارش به خط خود چنین می نویسد:

در مرکز، فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

دادگاه محترم، این امر به رأی رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی صادر کرده است. اینها دروغ و افسانه نیست. این رئیس ستاد ارتش در روز ۲۶ دستور می دهد: «نوده ایها را آزاد بگذارید تا مجسمه ها را پایین بیاورند.» و استدلال می کند که مردم از حرکت شاه منزجر هستند. در ۲۸ مرداد دستور صادر می کند: «چون عده ای به اسم شاه شعار می دهند و توده ای هستند، به آنها تیراندازی کنید.» شما دانشمندان محترم باید دقت فرمایید. این دو دستور را مقایسه کنید. اینها ناشی از بی ایمانی است. معتقدم که اگر کسی روی ایمان هر حرفی بزند و هر عملی بکند، چون ایمان دارد قابل توبیخ نیست. معتقدم که خطرناکترین عنصر در هر کشور و جامعه ای مردمان بی ایمان آن هستند. اینان به هیچ چیز ایمان نداشته اند جز اینکه این کشور را به خاک و خون بکشند، اساس کشور را وازگون نمایند تا چند صباحی جاه و مقام و جلالتی داشته باشند.

رئیس: جلسه را ختم می کنیم. جلسه آینده ساعت ۱۰ صبح فردا است.

مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه دادرسی ختم شد.

جلسه یازدهم

ساعت ۱۰ صبح پنجشنبه ۲۸ آبان ۱۳۳۲ یازدهمین جلسه دادرسی به ریاست سرلشکر مسقبلی تشکیل شد. به محض ورود هیئت دادرسان به جلسه دادگاه، دکتر مصدق از جای خود برخاست و با عصبانیت اظهار داشت: جناب آقای رئیس دادگاه، برای من دو شب است که خطرات جانی در این زندان هست، و شما نمی گذارید، یعنی وسایلی پیش آمده که شما خلاف قانون رفتار کنید. قانون می گوید دادگاه نظامی باید مرتباً تشکیل جلسه دهد، یعنی مثل سایر ادارات هشت ساعت کار کند. شما دپروز یک ساعت ونیم قبل از ظهر و یک ساعت ونیم بعد از ظهر کار کردید و به دادستان اجازه دادید که مرا بیدین معرفی کند و مرا به نام پیدینی در اینجا از بین ببرد. اجازه بفرمایید من حرفهای خودم را بگویم تا خطرات جانی که برایم موجود است مرتفع شود.

رئیس: خطری نیست، آقا. شما کاملاً محفوظ هستید.

دکتر مصدق: هست، آقا؛ هست. بگذارید صحبت کنم.

رئیس: به موقع خود صحبتهایتان را خواهید کرد.

دکتر مصدق: وقتی مردم که فایده ندارد، شاه را تیر زدند و ضارب را بلافاصله از بین بردند.

رئیس: آقا، شما در پناه ارتش هستید.

دکتر مصدق: مرا خواهند کشت، ارتش فایده ندارد. اجازه بفرمایید من عرایض خود را عرض کنم. اگر اجازه

ندهید، شما مسئول جان من خواهید بود.

رئیس: بسیار خوب، منشی دادگاه صورت جلسه را قرائت کند.

صورت جلسه توسط سرگرد برادران شکوهی منشی دادگاه قرائت شد.

پس از قرائت صورت جلسه، رئیس گفت:

نیمسار دادستان، به بیانات خود ادامه دهید.

سرتیپ آزموده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می رسانم: قبل از بیان کیفرخواست، بی مناسبت نیست این توضیح را بدهم که اگر ملاحظه می فرمایید دادستان ارتش از صبر و حوصله و بردباری دادرسان محترم استفاده نموده و توضیحاتی در اطراف اتهام منتسب به متهمین در مقام بیان کیفرخواست به عرض می رساند، از این جهت است که اصولاً دادستان و کیل عمومی است. در واقع اینجانب در این محضر عدالت از جانب ملت ایران توضیحاتی در اطراف کیفرخواست و ادعایی که شده است می دهم.

این نکته را نیز باید توجه داشت که منظور از اصرار و ابرام دادستان در اینکه دعوی مطروحه را به صورت

برساند. به هیچ وجه انتقامجویی یا خدای نخواستہ کینه‌توزی و غرض شخصی نیست. اساساً منظور از اینکه مجرمین را به دادگاهی تسلیم می‌نمایند و تقاضای صدور کیفر می‌کنند این است که جامعه متنبه شود، و در جامعه کسی پیدا نشود که همان عمل مجرم را صورت دهد. در حقیقت جامعه باید آن‌قدر متنبه شود که اگر عضوی از جامعه مرتکب جرمی شده باشد، به اسرع وقت به جرم او رسیدگی شده و به کیفر خود برسد.

دادستان محترم بخوبی مستحضرند که در جامعه ما کمتر سابقه دارد با می‌توان گفت اصولاً سابقه ندارد که یک نخست‌وزیری را که مرتکب جرم شده و از مقامی که داشته سوءاستفاده کرده تسلیم دادگاه نمایند؛ و سابقه ندارد که یک رئیس ستاد ارتش را به پای میز محاکمه بکشانند. بسیار سابقه دارد که اشخاص دون‌رنجه، افراد بیچاره، کارمندان مفلوک، استواران، گروه‌بازان و سربازان را ما محاکمه کرده‌ایم و به کیفرهای شدید رسانده‌ایم. دادستان ارتش معتقد است این رویه باید منسوخ گردد. زیرا اگر گروه‌بازانی که در اثر عمل زمامداران در فقر و فلاکت بسر می‌برد، طفلش حصه گرفته، نسخه پزشکی در دستش مانده، آه در بساط ندارد و برای گرفتن دارو و رهاشدن طفلش از مرگ یک تخته پتوی سربازی را با هزار رنج و برخلاف اراده خود می‌برد و دوسه تومان می‌فروشد تا مگر طفلش از خطر رهایی یابد، ما نباید او را بگیریم و به کیفر شدید برسانیم. اگر امثال این قبیل گروه‌بازان را می‌گیریم و به کیفر می‌رسانیم، به موازات آن امرای خطاکاری چون منته‌ردیف دو را که سوءفصد مرتکب شده که تخت و تاج سلطنت را برهم زنند باید مجازات کنیم و او را هم به کیفر برسانیم. تنها در این صورت است که جامعه پایدار می‌ماند.

بسیاری تعجب می‌کنند که چگونه دادستان ارتش برای کسی که مقام نخست‌وزیری داشته اعلام جرم می‌کند. بنده تصدیق می‌کنم که تعجب هم دارد. هیچ کس مثل اینکه توقع نداشت که نخست‌وزیری را به پای میز محاکمه بکشانند.

به هر حال این مقدمه‌ای بود که لازم دانست به عرض برساند و این نتیجه را بگیرد که در این دادرسی هیچ عاملی تأثیری نداشته و ندارد جز حق و عدالت. هر کلمه‌ای که بگویم کلمه حق و حقیقت است و هر تقاضایی که بگویم تقاضای اجرای عدالت خواهد بود. ممکن است و چه بسا اینجانب در عریضی که می‌کنم دچار اشتباه شوم؛ ولی یک نکته را باید بگویم و آن این است که هر چه می‌گویم با ایمان راسخ است، ایمان به خدا و ایمان به حق و حقیقت. کسی که سخن حق می‌گوید، لازمه‌اش صراحت است. حقیقت‌گویی با محافظه‌کاری و گفتارهایی که دوپهلوی و نش پهلوی باشد جور در نمی‌آید. سخن حق را باید با صریح‌ترین لهجه گفت. این وظیفه دادستان ارتش است. وظیفه دادگاه هم این است که این سخنان را با بیانات متهمین با یک چشم و یک نظر بسنجند و رأی صادر کنند که عادلانه باشد و حقی زایل نگردد. من اطمینان دارم دادستان محترم این وظیفه را با شایستگی هر چه تمامتر انجام خواهید داد. پس جای اندک نگرانی نیست؛ و اینجانب بدون لرزش و با روحیه بسیار هوی وظیفه خود را انجام داده و خواهم داد. در جلسه گذشته به بیان کیفرخواست در مورد رئیس وقت ستاد ارتش یعنی منته‌ردیف دو مشغول بودیم. در جلسه گذشته و جلسات دیگر به عرض رسانیدم که رسیدگی به عمل هر دو نفر منته‌ردیف دو این کیفرخواست غیر قابل تفکیک است. زیرا به طور کلی مبنای دفاع منته‌ردیف دو این است که می‌گویند هر چه بوده از طرف منته‌ردیف دو بوده.

در این باره باید این توضیح به عرض برسد که دادستان محترم بخوبی اطلاع دارند که افراد ارتش یک وظیفه اصلی و اساسی دارند که اساساً وظایف دیگرشان تحت الشعاع آن وظیفه اصلی و اساسی است. وظیفه اصلی و پایه خدمت افراد ارتش در هر درجه و مقام این است که حافظ اساس سلطنت و تخت و تاج باشند. به عبارت دیگر، مبنای خدمت در ارتش این است که افراد ارتش حافظ قانون اساسی ایران باشند. بار به عبارت دیگر، مبنای خدمت در

ارتش این است که حافظ حقوق اساسی ملت ایران و ناموس کشور باشند. در اجرای این وظیفه است که چه در سربازخانه‌ها و چه در دانشکده‌ها، در آن موقع که فردی جدیداً داخل ارتش شده است، پس از اینکه چندماه با آیین کلی ارتش و مقررات عمومی آشنایی پیدا نمود، در برابر شاهنشاه یا در برابر نمتال شاهنشاه که مقام بزرگ ارتشتاران فرماندهی را دارا هستند، آن فرد جدید به قادر متعال و به فرآن مجید سوگند یاد می‌کند که تا آخرین قطره خون خود در راه عظمت و سعادت این کشور کوشا باشد.

تاریخ ایران موارد بیشماری دارد که افسر و سرباز و درجه‌دار ایرانی چگونه خون خود را در راه سوگندی که یاد کرده‌اند ریخته‌اند تا ملت ایران استقلال و نمایندش محفوظ بماند، و رجال سیاسی ایران با فراغ بال بتوانند به امور سیاسی بپردازند. سراسر تاریخ ایران بسیاری از این نکات قابل توجه را ثبت و ضبط نموده.

دور نمی‌رویم. در جریان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، بالاخص در روز ۲۸ مرداد، تيمساران معظم مانند همه ملت ایران به چشم دیدند که قوای مسلح کشور اعم از ارتش، شهربانی و ژاندارمری دوش به دوش افراد نجیب ایرانی چگونه وظیفه خود را برای حفظ قانون اساسی انجام دادند. اساساً در هر کشوری ساعات و لحظاتی پیش می‌آید که دیگر صحبت نظامی و غیر نظامی، زن و مرد، کوچک و بزرگ در کار نیست. این ساعات را همه تيمساران و همه ملت ایران در روز ۲۸ مرداد به چشم دیدند.

برای داهستان ارتش جای تأسف است که در آن گیرودار، یکی از همفطاران ما که مقام ریاست ستاد ارتش را داشته‌اند به این وظیفه سربازی خود عمل ننموده‌اند. اینجانب از لحاظ شخصی متأسف و متأثرم. منتهی همان طور که عرض شد چون و کبل عمومی هستم و موظفم حقوق جامعه را حفظ نمایم، وظیفه خود را انجام می‌دهم و با نهایت صراحت عمل رئیس ستاد ارتش وقت را تشریح می‌کنم.

روز گذشته دستوری را که رئیس وقت ستاد ارتش به یکی از واحدهای خارج از مرکز صادر کرده‌اند به عرض رساندم. دستور این بود که آن واحد گزارش تلگرافی می‌دهد و سؤال می‌کند که اگر نوده ایها به فصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت همایونی اجتمع نمایند، چه عملی باید انجام داد. آن واحد در گزارش خود تصریح می‌کند که طبق اطلاع، طبقات و عناصر نوده‌ای در نظر دارند بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد با فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند. رئیس وقت ستاد ارتش به خط خود در زیر گزارش دستور می‌دهند و عین دستور او بلافاصله به آن واحد مخابره می‌شود. دستور این است:

در مرکز، فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد، چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند.

دیروز تشریح کردم و تقاضا کردم دادرسان محترم این دستور را با دستوری که رئیس وقت ستاد ارتش در روز ۲۸ مرداد ماه در تهران صادر نموده مبنی بر اینکه «عناصر نوده‌ای به اسم شاه شعار می‌دهند، نیراندازی کنید مقایسه کنید و ملاحظه فرمایید که آیا این دو مدرک کافی برای ثبوت مجرمیت هست یا نیست. نسبت به دستوری که ذکر شد، رئیس ستاد ارتش وقت مراتب را تأیید می‌کند و می‌گوید: «گزارش مزبور را من ضمن کارها به نظر آنسای دکتر مصدق رسانیدم. آنچه به خط خود زیر گزارش نوشته‌ام، عین دستور آقای دکتر مصدق است.» توضیح می‌دهد که «اجباراً و برخلاف طرز فکر و نیت باطنی خود دادم مخابره کنند.»

به نظر دادستان ارتش، اولاً این گفتار رئیس وقت ستاد ارتش صحت ندارد. زیرا هیچ‌گونه اثری موجود نیست که

آقای دکتر مصدق چنین دستوری را به رئیس ستاد ارتش داده باشند. به فرض اینکه گفتار رئیس وقت ستاد ارتش صحیح باشد. نه تنها این گفتار نمی تواند تخفیفی در کیفر ایشان بدهد بلکه خود موجب تشدید در کیفر است. زیرا رئیس وقت ستاد ارتش یک وظیفه اساسی در خدمت داشته و آن این بوده که اگر کسی حتی نام شاه را به زشتی می برد آن کس را به جای خود نشانند. چه رسد به اینکه فرمانده واحدی کسب تکلیف کند که در مقابل عمل توده ابها چه باید کرد؟

او به نظر من به دروغ می گوید: «این گزارش را بر دم نزد آقای دکتر مصدق و این آقای دکتر مصدق بود که مرا وادار کرد جواب آن واحد را آن چنان که تشریح کردم بدهم.»

دکتر مصدق: هیچ خلاف نگفته.

سرتیپ آزموده: این به فرض اینکه خلاف نباشد...

دکتر مصدق: فرض نیست، من گفتم.

سرتیپ آزموده: ...مؤید نظر دادستان ارتش است، زیرا منم ردیف یک...

دکتر مصدق: یاغی بوده.

سرتیپ آزموده: ... یاغی بوده و منم ردیف دو...

دکتر مصدق: طاغی بوده.

سرتیپ آزموده: طاغی بوده و در کیفر خواست تشریح شده که این دو نفر برای برهم زدن اساس سلطنت مرتکب

اعمالی شده اند.

دکتر مصدق: توضیح می دهم.

سرتیپ آزموده: در اینکه ستاد ارتش عین دستور را صادر نموده تردید نیست. دستور به امضای رئیس ستاد

ارتش است. حال که در محضر دادگاه منم ردیف یک این بیان منم ردیف دو را تأیید می کند، دادستان ارتش از هر دو

منم تشکر می نماید که با نهایت صراحت ادعای دادستان را تأیید کرده اند...

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: ... و این مطلب موفقیتی برای اینجانب بود و به طوری که روز اول گفتم، به طوری ادعای نامه را

بیان خواهم کرد...

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: ... که حتی دکتر مصدق هم...

دکتر مصدق: اقرار کند.

سرتیپ آزموده: ... اقرار کند.

دکتر مصدق: کرد.

سرتیپ آزموده: اقرار کرد.

حال که منم ردیف یک ادعای اینجانب را تأیید نمود و اکنون که باید به بقیه بیان ادعا بپردازد، ذهن دادگاه محترم

را روشن می نماید که هنگام تحقیقات مأمورین تحقیق سعی دارند از گفتارها و روحیات متهمین حداکثر استفاده را

نمایند. موقی که منم ردیف دو اظهار داشته که دستور، دستور دکتر مصدق بود، به ایشان تذکر داده شد که مسوولاً

وقتی گزارشی به نزد مقامی می برند و کسب دستور می نمایند، آن مقام دستوری می دهد. مقامی که گزارش را برده

فی المجلس عين دستور را زیر گزارش می‌نویسد و تصریح می‌کند: «به فرموده فلان چنین دستور دادم.» نيمساران محترم بخوبی مستحضرند که این موضوع رویه ستاد است، یعنی همه ستادها و ادارات و دواير و واحدهای ارتش. نيمساران محترم بخوبی مستحضرند که حتی گزارشانی که به شرف عرض ملو کانه می‌رسد، هر گونه امر و مقرر نمایند کسی که گزارش را تقدیم نموده زیر گزارش تصریح می‌نماید که «به فلان نحو تحریر نمودم.»

روی این رویه از منم ردیف دو سوال کردم که «چگونه این گزارشی که می‌گویند منم ردیف بک دستور داد اثری در زیر آن نیست؟» رئیس وقت ستاد ارتش چنین توضیح داد: «متأسفانه طرز کار آقای دکتر مصدق این بود که هیچ وقت خودشان هر تصمیمی می‌گرفتند مدرکی نمی‌دادند.»

دکتر مصدق: و در دادگاه صریحاً می‌گویم.

سرتیب از موده: «تأسف دیگر بنده این است که چون از روز ۲۵ روی تصمیمی که برای برکنار کردن بنده گرفته بودند....»

دکتر مصدق: همچو چیزی نیست.

سرتیب از موده: «... مثل یک آدم اتومات دستورات را اجرا می‌کردم. با نهایت تأسف تصدیق می‌کنم که این طرز عمل بنده صحیح نبوده. ولی خدا را به شهادت می‌گیرم که نیت و افکارم برخلاف این طرز کارهای آقای دکتر مصدق آن هم در این روزهای بحرانی بود.»

دکتر مصدق: آن هم از ضعفش است.

سرتیب از موده: ملاحظه می‌کنید که منم ردیف یک هم اکنون به عرض رسانید که این گفتار منم ردیف در دروغ است و از ضعف اوست. این هم تأیید آنچه که گفتم به نحوی در این دادگاه بیان ادعا خواهد شد که دکتر مصدق اقرار نماید....»

دکتر مصدق: الحمدالله که کرد.

سرتیب از موده: «... والحمدالله که اقرار پشت اقرار به عمل می‌آید. به هر حال این گفتار از این لحاظ مورد بررسی فرار می‌گردد. به عرض می‌رساند که نیت شخصی را نمی‌توان سنجید. نسبت چیز قابل سنجش و لمس و مشاهده و احساس نیست. مثلاً بنده الآن چه نیتی دارم، هیچ کس خبر ندارد. معرف نیت اشخاص اعمال، گفتار و کردارشان است. بارها توضیح دادم که منم حتی واژه‌ها را هم به جای خود استعمال نمی‌کنند.

دکتر مصدق: سواد ندارند.

سرتیب از موده: اینکه منم ردیف دو خدا را به شهادت طلبیده و می‌گوید: «نیت و افکارم برخلاف این طرز فکر آقای دکتر مصدق در این روزهای بحرانی بوده، دادستان ارتش می‌گوید: «از نیت شما اگر عملی انجام نمی‌دادید هیچ کس و هیچ بشری واقف نبود جز خدای منعال. مثل اینکه هیچ بشری از نیت بشر دیگر ناواقفی که عملی انجام نداده اطلاع نخواهد داشت، اعم از اینکه نیت سوء باشد یا نیت پاک. آنچه نشان داده‌اید و آنچه عمل کرده‌اید. این است که تلگرافی مخایره کرده‌اید که چون تمام طبقات از حرکت شاه منزجر هستند، دستور بدهید که توده‌ایها مجسمه شاه را بردارند.»

دانشان معظم توجه بفرمایند موفعی که شاهنشاه در کشور شریف نداشتند، رئیس ستاد ارتش امر بدهند:

«مجسمه شاه را بردارید» هیچ معنایی ندارد چرا که دیگر پادشاهی در کار نیست. مستر صد بسائید اعلام ریاست جمهوری محمد مصدق خواهد شد. این تلگراف ریاست ستاد ارتش در روز ۲۶ مرداد به دستور او است. این موضوع

اتومات شدن رئیس وقت ستاد ارتش بسیار جالب توجه و بسیار تأسف آور است. من نمی‌دانم یک موجود زنده چگونه اتومات می‌شود. ولی می‌دانم که اگر رئیس وقت ستاد ارتش با منم ردیف یک به هدف نهایی خود رسیده بودند، ملت ایران به آن مفصودی که سرنیب ریاحی می‌گوید اتومات می‌شد. یعنی ملت ایران نه دیگر آزادی گفتار داشت، نه عقیده، نه مذهب، نه خانواده، هیچ و هیچ. ولی در روز ۲۶ مرداد منم ردیف دو با قدرت کامل در رأس ستاد ارتش نشسته بود. منم ردیف یک هم یک مشت ماجراجو را در خانه ۱۰۹ جمع کرده بود؛ و هر دو مقام با قدرت کامل طرح می‌ریختند تا ملت ایران را به درجه اتوماتی برسانند.

دکتر مصدق: نومات [= گوجه فرنگی] بفرمایید.

سرنیب از موده: اینکه منم ردیف دو می‌گوید از روز ۲۵ فصد داشتند او را از کار برکنار کنند، نه تنها کوچکترین الری از این موضوع نیست و نه تنها منم ردیف یک این موضوع را در محضر دادگاه نکذیب کرد، به فرض اینکه چنین فصدی بوده این فصبه کوچکترین تأثیری در ادعای دادستان ندارد. در کیفرخواست نوشته‌ام و توضیح دادم که حتی در روز ۲۸ مرداد منم ردیف دو را به زور از پشت میز ریاست ستاد ارتش بلند کردند. او فصد بلندشدن نداشت. این موضوع را هم خود تأیید نموده و هم افسرانی که در آنجا بوده‌اند شهادت داده‌اند.

ساعت ۱۰/۴۰ از طرف رئیس دادگاه یک ربع تنفس اعلام شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، دادستان ارتش به اظهارات خود چنین ادامه داد:

به عرض می‌رسد: هنگام تنفس ملاحظه شد که گفتار آقای دکتر مصدق در اول این جلسه روحیه مأمورین محافظ او را ضعیف نموده و به عبارت صریحتر آنها را بسیار ناامید کرده. می‌گویند: «از صبح تا صبح دیگر زحمت می‌کنسیم که این آقا تا آنجا که مقدور است در آسایش بسر برد.»

بنده از لحاظ دادستانی موظف به عرض دادگاه محترم برسانم و شاید در جلساتی نیز اشاره به این موضوع کردم: آقای دکتر مصدق زندانی نیستند. بازداشت به معنی بازداشت هم نیستند. آقای دکتر مصدق انصاف ندارند. این آقا خود بخوبی می‌دانند و وکیل نسخیری مدافعشان نیز بخوبی گواهند که چگونه بسر می‌برند. واقعاً جای تأسف است که این آقا دست به هر گفتاری می‌زنند. بنده متأسفم که بگویم عقیده شخصی خودم این است که این آقا باید مانند همه بازداشت‌شدگان طبق مقررات بسر برند. این وظیفه را انجام خواهیم داد. زیرا امروز تردید ندارد که این آقا حتی از لطف و مرحمت مقامات عالی‌دایر به اینکه تا آنجا که مقدور است از این آقا پذیرایی شود، سوء استفاده می‌کنند. حتی درصددند که برای افسران زحمتکش و مأمورین وظیفه‌شناس جای پا برای جنایت درست کنند.

بنده روزی اینجا صریحاً عرض کردم و خود را مثال زدم که فبیج مانعی ندارد که اینجانب در همین لحظه سکه کتم، دپروز اینجانب در اینجا انجام وظیفه می‌کردم. مرفع تنفس آنچه خود می‌دانم این بود که برای چند لحظه اساساً از دنیا رفته بودم. آیا مانعی داشت که اینجانب برای همیشه از دنیا بروم؟ البته هیچ مانعی نداشت. مرگ از مزگان چشم به هر فردی نزدیکتر است.

این دکتر مصدق است که چون ایمان ندارد، این حرفها را می‌زند. به هر جهت از خود آقای دکتر مصدق و از وکیل مدافعش تقاضا می‌کنم و مُصِر در این تقاضا هستم که اینجانب را در خارج از دادگاه روشن فرمایند....

دکتر مصدق: همین جا می‌گویم.

سرتیپ از موده: ... و اگر کوچکترین نگرانی هست اظهار فرمایند....

دکتر مصدق: همین جا می‌گویم.

سرتیپ از موده: ... تا بلافاصله احتمالاً هر عملی را که پیشنهاد می‌نمایند به موقع اجرا گذاشته شود و اگر این کار را نکنند دستور خواهم داد که آقای دکتر مصدق را در اطافی طبق مقررات و آئیننامه‌های زندان زندانی کنند.

دکتر مصدق: اینجا هستم و از اینجا نکان نخواهم خورد تا جان بسپارم. من گوش به این حرفها نمی‌دهم. من کسی به این حرفها گوش نمی‌دهم. می‌مانم تا جان بسپارم. اگر این کار را کرد من غذا نمی‌خورم تا جان بسپارم. [بسا عصبانیت] بدانید من به جان اهمیت نمی‌دهم. می‌مانم تا جان بسپارم. من این حرفها را چرا بشنوم؟ من والله یک دقیقه هم نمی‌خواهم زنده بمانم.

رئیس: عصبانی نشوید.

دکتر مصدق: والله غذا نمی‌خورم. به خدا قسم نمی‌خورم تا جان بسپارم. تا بدانند چنین شماری را مأمور کشتن

من کرده‌اند.

سرتیپ از موده: به هر حال اینک به دنبال بیان مندرجات کیفرخواست می‌پردازد به یکی از مراتبی که برای ثبوت ادعایی که نسبت به متهم ردیف دو به عمل آمده است. یکی از دلایل اثبات ادعا، امریه شماره ۶۰۶۲ مورخه ۱۳۳۲/۵/۲۶ رئیس وقت ستاد ارتش است که به یکی از فرمانداربهای نظامی خارج از مرکز یعنی فرماندار نظامی آبادان در روز ۲۶ مردادماه صادر نموده. موضوع و جریان این است که فرماندار نظامی آبادان روز ۲۶ مرداد از ریاست وقت ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و ترنم سرود شاهنشاهی چیست. رئیس ستاد ارتش یعنی متهم ردیف دو دستور می‌دهد و آنرا این دستور مخایره می‌شود که عیناً بدین شرح است: چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد. دخالتی نکنید.

دادرسان معظم توجه بفرمایید که رئیس ستاد ارتش، یعنی مقامی که طبق آییننامه‌های ارتش نزدیکترین شخص باید به مقام بزرگ‌ارنشتاران فرمانده باشد، یعنی مقامی که باید انجام وظیفه سربازیش سر مشق و نمونه همه واحدهای ارتش، همه افسران، همه درجه‌داران و افراد باشند، روز ۲۶ مرداد امریه صادر می‌کند و ضمن آن تصریح می‌نماید که فرار شاه موجب انزجار عمومی شده، توجه بفرمایید این دستور از ستاد فرماندهی فرمانده کل ارتش صادر می‌شود و از پایتخت کشور صادر می‌گردد و می‌گوید مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد. یعنی دیگر پادشاهی در کار نیست و هیچ معنی و مفهوم دیگری ندارد.

رئیس وقت ستاد ارتش صدور این امریه را تأیید می‌کند. اینجا هم می‌گوید: «گزارش فرماندار را عیناً به نظر آقای دکتر مصدق رسانیدم و ایشان عین دستور را دادند که مخایره شده است.» جالب توجه این است که رئیس وقت ستاد ارتش می‌گوید: «بنده این چنین دستوراتی را از طرف شخص ایشان تلفی می‌کردم.» که منظورش دکتر مصدق است؛ و توضیح می‌دهد و می‌گوید: «خودم دارای چنین احساسات و افکاری نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیستم.» این توضیح، توضیحی است که می‌گوید پاره‌ای اوقات معاذیر بدتر از گناه است. عذر بدتر از گناه همین است.

اینجا هم باید دادرسان معظم دادگاه خود را در روز ۲۶ مردادماه و در آبادان بگذارند، یعنی در آن لحظه‌ای که

چنین امر به ای با امضای رئیس ستاد ارتش به فرمانده نظامی در آبادان می‌رسد. البته توجه می‌فرمایید که این چنین امر بهایی بالاخص در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد به محض وصول بسرعت برق منتشر می‌شده است. حال ملاحظه فرمایید در شهرستان آبادان شایع شود که رئیس ستاد ارتش به فرماندار نظامی امر صادر کرده که فرار شاه مسلم است و باعث ازجار مردم پایتخت است. مردم را هم به حال خود بگذارید. توجه فرمایید مردمی که در این دستور تصریح می‌شود، یعنی بی‌وطنان و خائنین به کشور را به حال خود بگذارید. چون ملت شریف ایران یک حال و یک وضعیت بیشتر ندارند و آن هم حفظ قانون اساسی و حفظ اساس سلطنت است، کما آنکه این ملت شریف در روز ۲۸ مرداد این وظیفه را عملاً انجام داد.

به هر حال در این مورد هم متهم ردیف دو، همان طوری که سراسر پرونده متشکل درباره او حکایت می‌نماید، می‌گوید خبط و اشتباهی شده است؛ و بلافاصله می‌گوید: «خود را مسئول این تصمیمات نمی‌دانم»؛ که به نظر می‌رسد پذیرفته نیست. رئیس ستاد ارتش یعنی مقامی که شخصاً و مستقلاً باید تصمیم بگیرد. تصمیمی که اساس آن عظمت سلطنت و حفظ حقوق ملت ایران باشد. و هرگاه مقامی احتمالاً بخواهد تصمیمی غیر از تصمیمی که حافظ مقام سلطنت باشد به او تحمیل نماید، باید بلادرنگ مفر آن مقام را بگوید و متلاشی نماید.

دکتر مصلوق: دهانش را هم سرب بریزد.

سرتیپ آزموده: به هر حال اگر دادرسان محترم خودشان را در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد بگذارند، ملاحظه خواهند فرمود که کیفرخواست دادستان ارتش نه قابل دفاع است و نه قابل چون و چرا. ادعا این است که متهم ردیف یک یاغی شده. با قدرت ستاد ارتش لحظه به لحظه طغیان نموده و هدفش هم با آنکا به ستاد ارتش و فوای مسلح کشور بهم زدن اساس حکومت و بهم زدن اساس نخت و تاج و سلطنت بوده است. این غیر قابل انکار و همان طوری که گفتیم، غیر قابل دفاع است.

منهین هر دو یک راه دارند و آن راه این است که در این محضر عدالت برپا خیزند و به گناه خود اعتراف کنند تا لاف‌ل در محضر عدل الهی که در آن محضر کوچکترین اشتباهی رخ نمی‌دهد، شاید قدری رؤسید یابند. این تنها صلاح و تنها طرفینی است که این دو نفر باید طی کنند. بنده اطمینان دارم که متهم ردیف یک به پا بر نمی‌خیزد و نشسته چیزهایی از زمین و زمان و آسمان و ریسمان سر هم می‌کند و به من جواب می‌دهد. هیچ تردید ندارم که او همه گونه تهمت و افترا به من و به همه کس وارد می‌سازد. ولی بارها گفته‌ام که حقیقت‌گویی با گفتار خلاف حقیقت از زمین تا آسمان فرق دارد. من حق می‌گویم و دنبال حقیقت هستم؛ و اصرار دارم که دادگاه محترم رأی اعدام دو نفر را صادر فرماید. به نظر اینجانب دلایل مجرمیت نه تنها کافی است بلکه کیفرخواست به نحوی است که حتی هر کس به پرونده مراجعه نکرده باشد تنها کیفرخواست را فرائت کند، تصدیق مجرمیت هر دو نفر متهم را خواهد نمود.

اینجانب کمتر پرونده‌ای دیده‌ام که آخرین دفاع متهم دلیل مجرمیت باشد. آخرین دفاع متهم ردیف ۲ دلیل مجرمیت است و سراسر پرونده تحقیقاتی متهم ردیف یک دلیل مجرمیت است. متهم ردیف یک ضمن تحقیقات هم در چند برگ از موضوع خارج شده و مطالبی اظهار داشته که ابداً مربوط به موضوع نیست. متهم ردیف یک چه در مرحله تحقیق و چه در این دادگاه وارد مباحثی می‌شود که اگر به بحث او جواب‌گویی نگردد امر به خودش مشتبّه می‌شود و چه بسا ساده دلانی بپندارند که هنوز فریب گفتارهای به ظاهر صلاح و فریبنده او را بخورند. اینجانب همان طوری که اشاره کرده‌ام این دادگاه را با وضعیت خاص می‌دانم. متهم ردیف یک به دادستان این دادگاه تحمیل می‌کند که اطاله کلام نماید و اینجانب که مصلحت را در این می‌بینم که برای روشن شدن حقیقت اگر چند ساعتی وقت دادگاه محترم

را بگیرم شاید بیمورد نباشد.

من همان طوری که گفتم در این دادگاه صد درصد سمت و کالت عمومی را دارم. همه کس و از همه طبقه به من لطف می فرمایند. از من خواستار می شوند که آن طوری که حق و حقیقت حکم می کند، در این دادگاه انجام وظیفه نمایم. منم ردیف دو در آخرین دفاع چنین می گوید: «بنده یک سرباز هستم. طبق سوگند سربازی که یاد کرده ایم، همیشه حفظ تاج و تخت سلطنت را شعار خود قرار داده ام.» اینجانب در جواب می گویم: «حال که اقرار دارید سوگند یاد کرده اید، با اعمالی که انجام داده اید سوگند خود را نقض نموده و به قرآن مجید و به شاهنشاه و بمملت ایران خیانت کرده اید.» به همین مناسبت است که از دادگاه محترم استدعا می کنم که خدا را در نظر داشته باشند و ملت ایران را در پیش چشم خود مجسم نمایند. از این لحاظ است که تقاضای صدور رأی اعدام او را نموده ام.

منم ردیف دو در آخرین دفاع می گوید: «دستورات ستاد ارتش را مستقیماً از دکتر مصدق دریافت می داشتیم.»
دکتر مصدق: صحیح گفته است.

مرتیب از موده: من در جواب او می گویم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق باغی بوده است. فرض می کنم باغی نبود و نخست وزیر قانونی در روز ۲۶ مرداد بود. از شما نیمیستاران دادرسان معظم این دادگاه می پرسم اگر یک نخست وزیر قانونی به رئیس ستاد ارتش دستور دهد که تلگراف کن که چون فرار شاه باعث اترجار است رجاله ها و بیوطان را آزاد کنید که مجسمه ها را فرو ریزند، وظیفه ستاد ارتش چیست؟ این مطالب را شما دادرسان معظم باید مورد توجه دقیق قرار دهید.

اینجانب وارد این بحث نمی شوم که در شب ۲۵ مردادماه هم رئیس وقت ستاد ارتش و هم منم ردیف یک بخوبی اطلاع داشتند و نه تنها در آن شب بلکه از روزهای قبل اطلاع داشته اند که ممکن است فرمان عزل دکتر مصدق برسد. شما دادرسان محترم اگر به روزنامه های روز ۲۵ مردادماه مثلاً روزنامه اطلاعات مراجعه فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود که رئیس وقت ستاد ارتش با خبر نگاران چگونه مصاحبه کرده و ملاحظه خواهید فرمود که در آن روزنامه ها دولت اعلامیه داد. آن اعلامیه ها را با گفتار رئیس ستاد ارتش مقایسه فرمایید. من باب مثل رئیس ستاد ارتش می گوید: «قبلاً به سرهنگ ممتاز دستور دادم که در کلانتری بماند.» قبلاً یعنی قبل از اینکه اساساً در شب ۲۵ مردادماه کوچکترین اطلاعی داشته باشد که فرمان عزل مصدق صادر می شود رئیس ستاد می گوید: «قبلاً به ممتاز دستور دادم که در کلانتری بماند.» می گوید: «قبلاً اطلاع داده شد که سرهنگ نصیری در چهار راه حشمت الدوله است. به سرهنگ ممتاز دستور دادم که او را دستگیر کند.»

رئیس ستاد ارتش روز ۲۵ مردادماه برای افسران ستاد کنفرانسی داد و روزهای ۲۷ و ۲۸ نیز سخنرانی نمود. در روز ۲۷ موفق به سخنرانی شد، ولی در روز ۲۸ ستاد عملیاتی مصدق را اداره می نمود. چون دانسته بود که اگر از ستاد بیرون آید جاننش در خطر است، موفق نشد که در دانشکده افسری حاضر شود و سخنرانی روز قبل را بیان کند. در آن سخنرانی دانشکده افسری عده کثیری از افسران ارتش حاضر بودند. با وجود اینکه رئیس ستاد ارتش سعی می کرد که مبدا کلمه ای بر زبان راند که احساسات افسران به نفع شاهنشاه تهییج شود، وقتی آن سخنرانی تمام شد ملاحظه فرمودید که افسران دارای چه روحیه ای بودند. به طور خلاصه رئیس ستاد ارتش در آن سخنرانی اعلام نمود که دیگر شاه وجودی در مملکت ندارد؛ و پایه سخنرانی روی اتحاد و اتفاق بود.

اگر نیمیستاران تشریف داشته اید، توجه به این عرض بنده می فرمایید که مبنا و موضوع سخنرانی اتحاد و اتفاق افسران ارتش بود. مفهوم این است که حال که اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور تشریف فرما شده اند، حال که

مجسمه‌ها فرو ریخته شده، حال که از درودیوار شعار جمهوری داده می‌شود حال که در شهر تهران همه‌گونه فجاج و جنایات به بار می‌آید، رئیس ستاد ارتش در آن روز توصیه می‌کرد که افسران ارتش باید اتحاد و اتفاق داشته باشند. یعنی مبدا نفری از شما به نفع شاه اقدامی ننماید.

در آن لحظه با تماسی که سرتیپ ریاحی با مرد باغی و حزب ایران داشت، بخوبی می‌دانست که چه نقشه‌ای برای کشور طرح کرده‌اند. نه تنها بخوبی می‌دانسته بلکه خود او این طرحها را از لحاظ قوای انتظامی پی‌ریزی می‌کرد. ولی در مقام تحقیق، این سرتیپ هم شاه‌دوست می‌شود و می‌گوید: «حفظ تخت و تاج سلطنت شعار من بوده» استدعا می‌نمایم این بیان آخرین دفاع او را با آن امریه‌ای که صادر کرده جلوی چشم خود بگذارید. اگر شما دادرسان محترم تشخیص می‌دهید که این شخص شاه‌دوست است، بنده عرضی نخواهم داشت.

ساعت ۱۱/۲۵ جلسه تعطیل گردید و دنباله جلسه به ساعت ۲ بعدازظهر موکول گردید

ساعت ۲ بعدازظهر جلسه دادرسی مجدداً تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت، سرتیپ آزموه دنباله اظهارات صبح را به شرح زیر ادامه داد:

محترماً به عرض می‌رساند: کیفرخواست بیان گردید. با اجازه ریاست محترم دادگاه توضیحات دیگری باید به عرض دادگاه محترم برسانم. قبل از عرض آن توضیحات، به عرض می‌رسانم که به خاطر دارم در اولین جلسه این دادگاه که موضوع روی ایراد صلاحیت از طرف متهمین و وکلای محترم مدافع آنان بود، جناب آقای دکتر محمد مصدق در برابر تذکر ریاست معظم دادگاه دایر به اینکه از موضوع چرا خارج شدند و بیاناتشان روی ماهیت پرونده است، معظم له فرمودند: «شما نظامیان چرا حوصله ندارید؟ در دادرسی باید صبر و حوصله داشت.»

حالا من از جناب ایشان تقاضا دارم که ضمن بیانات اینجانب صبر و حوصله داشته باشند. بیثباتی نفرمایند. البته اینجانب بسیار مایلیم که همواره ایشان خندان باشند و بخندند. فقط تقاضا می‌کنم آن صبر و حوصله‌ای که خودشان به ما تعلیم دادند خودشان داشته باشند، و در بین عرایض اینجانب صحبتی نفرمایند.

نکته دیگر این است که شاید روزی به عرض رسانیدم که بسیاری از آقایان محترم غیر نظامی از راه لطف و مرحمت اینجانب را مدد فرموده مدارکی در اختیارم گذاشتند و مراد انجام وظیفه ام استعانت و یاری فرمودند. اینجانب به عرض رسانیدم که شخصاً خود را لایق این انجام وظیفه سنگین ندانسته و نمی‌دانم. هر بیانی که می‌نمایم بیان هموعان گرامی من اعم از نظامی و غیر نظامی است. عرایض امروز نیز از راه کمک و مساعدت‌سی است که همقطاران عزیز یا هموطنان عزیز من به من فرموده‌اند. اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه، به قرائت لایحه تنظیمی می‌پردازم.

دادگاه محترم، اکنون که کیفرخواست بیان شد، توضیحات دیگری در تأیید مطالب مندرج در آن برای رفع شبهه از اظهارات آقای دکتر مصدق و برای کشف نکات مبهم این دعوا و بر ملا کردن اسرار وحشت‌انگیز عملیات دور از انصاف متهم ردیف یک به عرض می‌رساند تا جریان این پرونده بخوبی روشن شود؛ و اظهاراتی که آقای دکتر مصدق برای انحراف فکر دادرسان از مجرای حقیقت و برای اختلال فکر عامه در قضاوت حقیقی بیان نموده‌اند و بسا ممکن است در ماهیت امر ایراد نمایند، مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گیرد. بنده به نوبه خود از حوصله و بردباری هیئت محترم دادرسان تشکر می‌کنم. از ارفاقی که در توسعه وقت برای متهم برخلاف معمول منظور فرموده و اجازه

دادند هر چه می‌خواهد بگوید و عرصه دادگاه را صحنه نمایش قرار دهد، گله‌ای ندارم. دادگاه اصرار دارد متهم از فرصت حداکثر استفاده کند، و از تمام امکانات برای دفاع از خود استفاده نماید.

این روشی که داورسان محترم اتخاذ فرمودند، حاکی از روح عدالت‌پروری ارتش شاهنشاهی می‌باشد. به شهادت پرونده‌های موجود دوران پرافتخاری در زندگی سربازی داشتید و به فضیلت و فداکاری ممتاز بسوده‌اید، و همین سوابق روشن و درخشان است که میزان عدل یک چنین دادگاه تاریخی قرار داده است. مآبه خسر سندی است که متهمین حاضر به این حقیقت اعتراف نمودند، و با تمام ایراداتی که از لحاظ قضایی نمودند ارزش اخلاقی شما را ستودند.

داورسان محترم، امروز که چشم مردم ایران به شما دوخته است و قضاوت شما درس عبرت نسلهای آینده خواهد بود، من خدا را شاهد می‌گیرم در زندگی خود از حب و بغض بری بوده‌ام. در این وظیفه خطیر و توضیحانی که به عرض می‌رسانم، جز خدمت به وظیفه و شاه و مملکت و خدمت به یک ملت علاقه، نظر و هدفی ندارم. آرزو مندم با بحث و تحقیق و استماع اظهارات متهمین و وکلای مدافع آنها، آن دادگاه معظم بتواند بر اساس حق و عدالت تصمیم عادلانه و مطابق واقع اتخاذ نمایند، تصمیمی که خواه ناخواه در مسیر حرکات اجتماعی آینده ایران و در بنیان آزادی و اساس کشور و در سرنوشت مردم اثری بسزا دارد.

به طوری که در ضمن توضیحات کثیر خواست به عرض رسید، بیانات اینجانب زبان حال ملت و مردم بلاکش و محروم این سرزمین است که مدت بیست‌وهشت ماه اسیر نیرنگ و افسون دستگاه سالوس و ریای دکتر مصدق شد. اکنون که پرده‌ها بالا می‌رود و حقایق حکومت سیاه او برملا می‌شود، جز میلیاردها خسارت و اتلاف وقت مملکت بهره و نصیبی به دست نمی‌آید. مردمی که سه سال قبل انتظار داشتند روزی سیصد هزار لیره طبق وعده متهم بر خزانة مملکت افزوده شود تا کسری زندگی مردم مرتفع گردد، امروز مشاهده می‌کنند میلیاردها از پول و اموال و ذخایر کشور به دست اصحاب او به غارت رفته و بیت‌المال مملکت ورشکسته شده.

مردمی که انتظار داشتند از درآمد سنگین سرمایه‌داران مالیات سنگینی بستانند، مشاهده می‌کنند دسترنج آنها به جیب محتکرین فرو رفته. مردمی که انتظار داشتند دولت مدعی طرفداری از محرومین به ظلم طبقات حاکمه پایان دهد، به مرور ایام دریافته‌اند که متهم آلت اجرای مقاصد طبقات متمدی و ظالم می‌باشد.

اکثریت مردمی که هر صبح و شام با فقر و تنگدستی هم‌آغوش بودند تا از صندوق مواعید آقای دکتر محمد مصدق برنامه مؤثری در اصلاح حال مردم بیرون آید، بالاخره فهمیدند که مواعید متهم جز طبل نهی و صدای دور آهنگ مناسبی ندارد. پس از ماهها انتظار جز فقر و فلاکت و بدبختی چیزی به دست نیاوردند. بدین جهت اکثریت مردم این مملکت همین که خبر شدند قید قانون از گردن او برداشته شد و به حکم شاهنشاه فرمان عزل شرف صدور یافت، به نیروی ملی بساط او را به هم زدند و این مرد طاغی در مقام فرار و اختفا برآمد.

مردم کنجکاو در پی او شدند و به هر زاویه رو آوردند که او را یافته به کیفر اعمالش برسانند. لیکن از مستنجع عواطف عالیة شاهنشاه که توصیه شده بود که نباید از سر مصدق مویی کم شود و از اروپا دستور دادند او را از تعرض مردم مصون دارند، این است که اکنون این آقای دکتر مصدق در این محضر جلوس نمودند.

مردمی که تمایلات شاهنشاه را در شمار عبادت می‌دانند، مجبور شدند او را به دستگاه عدالت کشور بپارند. تا او را یافتند تحت نظر مأمورین انتظامی قرار دادند تا از مزاحمت بر حذر باشد و تسلیم قضاوت و قانون شود. همان قانونی که آقای دکتر مصدق زیر پا می‌گذاشت، امروز همان قانون و دستگاه پناهگاه او شده و او را از فشار نازیانه

انتقام مردم محفوظ داشته. امروز با استغناء به قوانین متوسل و دست حاجت دراز کرده. بنده امروز به نام این مردم غیور و از طرف هزاران مادران داغدار و اطفال یتیم، به نمایندگی از طرف طبقات محروم، در پیشگاه دادگاه طرح دعوی نمودم. دادرسان عالی مقام، برای اولین بار است که یک مرد تاریخی و مرد سال پس از محکومیت در محکمه افکار عمومی و سقوط حیثیت به میز محاکمه نزدیک شده. در سوابق سیاسی این کشور، کلیه مقامات انتظامی مجرمین را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می‌دادند. ولی امروز مردم ایران کسانی را که در پیشگاه افکار مردم محکوم شده‌اند، به دستگاه عدالت سپرده‌اند. اهمیت تاریخی این دادرسی ايجاب می‌نماید همچنان که متهم از عدالت‌خواهی دادگاه استفاده کرد و هر چه خواست گفت، بنده هم ساعاتی چند وقت دادگاه را به بیان حقایق و دقایق مشغول سازم. ولی اطمینان می‌دهم از تکرار مطالب احترام جسته و از بیان آنچه مشهود خاص و عام بود بیرهبزم.

بدواً باید عرض کنم در هر محاکمه دنیا معمول است متهم شخصیت و سابقه خود را توصیف می‌کند. پرونده‌های خدمت خود را در دسترس دادگاه می‌گذارد تا دادگاه بتواند در اتهام منتسبه آزادتر قضاوت کند. به عرض رساندم در مورد متهم ردیف دو، او پرونده کارگزینی دارد و خدمت و نقاط ضعف روحی او را ارتش و احیاناً مقامات مربوطه می‌دانند و از سابق همه کس بخوبی قضاوت می‌کرد. اگر این افسر از حریم کارهای فنی بیرون رود، با زاید بر حوصله و استعداد به خدمتی مفتخر گردد، موجب زیان مملکت و هلاکت خود خواهد شد. ولی متهم ردیف یک، آقای دکتر مصدق، از آغاز رشد زندگی خود سعی کرده بر اعمال تنگین و رفتار خود پرده استار کشیده و از روح گذشت و روش بزرگواری ملت ایران استفاده کند. بدین جهت است که توجه به خدمت ایشان و محیطی که در آن پرورش یافته، از دربار مظفرالدین‌شاه، نصدی دیوان استیفا، ایام اقامت در سوئیس، قصد ترک تابعیت، میل به ایمان مسیحیت و فرمانروایی در فارس حایز اهمیت است.

همان‌طور که به خاطر آوردن حوادثی که از دوران معاصر متهم مزبور تساجراجویی تولید می‌کرد بسیار گرانبهاست، به عقیده رجال مشروطیت همیشه سوانح و حوادثی اسلحه عوامفریبی پیشوا را مرمت می‌کرد. آقای دکتر مصدق می‌توانست هر دوره صحنه‌ای به‌وجود آورده و نقشه مرموزی را برای تأمین شهوت و جاه‌طلبی بازی کند. کما اینکه عقیده آن بزرگواران مورد تأیید قرار می‌گیرد و البته روزی خواهد رسید که پرونده ایام خدمت و صحنه‌های تنگین عملیات ۲۸ ماهه او در معرض مطالعه قرار گیرد. اگر متهم زنده بماند مبره تلخ و ثمره نامطلوب خیانت به مصالح ملت را به ذائقه خود احساس نماید، خواه ناخواه موج زمان همه‌چیز را از دریای حوادث بیرون می‌کنند. برای اینکه دادگاه عملیات گوناگون او را دریابند، اینجانب گوشه‌ای از زوایای روح سرکش او را نشان داده و می‌دهم تا اسرار حوادث اخیر و پیشرفتهای منتهم را به دست آورند. دکتر مصدق رجال با حیثیت مملکت و آزادمردان صدر مشروطیت را چون در حریم ارادت او وارد نشده‌اند مطرود و مجبوض کرد. برعکس، طفیلیه‌های اجتماع و عناصر خدمتگزار بیگانه و دشمنان داخلی و خارجی کشور را چون در مقام طرفداری و حمایت آقای دکتر مصدق قرار گرفتند، نور دیده و مرد ممتاز و خدمتگزار جامعه به‌شمار آورد. به این نحو کارش به‌آنجا کشید که موضوع ات منتسبه به او به موجب کیفرخواست تقدیمی است.

در میان تمام طبقات اتفاق فکر است که در ادوار اخیر هیچ زمانی وضع کشور به پایه دوره بیستوهشت م صدارت دکتر مصدق نبوده و فساددستگاه اداری و اختلال نظم و سلطه فقر و فلاکت عمومی هیچ موقع به این پایه نرسیده. سفلگانی به طمع استفاده گرد او جمع شدند و مستفیض گشتند، چون نطفه ضعف او را دانسته بودند. او مرد

جبون و ترسویی است؛ به آن جهت در موقع خود محافظه کار و منفی باف است. در دسته بندی کم نظیر است. منتهم همه وظایف فردی و اجتماعی را زمین گذارد تا محبوب همه شده و همه را به حال بلاتکلیفی قرار داد. متهم همه را در حال امید و انتظار نگاه می داشت تا به انتظار و امید او را ستایش کنند.

دادرسان محترم، دو عامل مؤثر تکامل اقتصادی کشور یعنی ثروت و کار در محیطی به وجود می آید که از نعمت امنیت برخوردار باشد. در این بیست و هشت ماه دوران حکومت ایشان نه تنها در داخل کشور برای انبساط و سکنت مملکت محیط امنی نبوده بلکه از لحاظ روابط بین المللی محیط غیر امنی در این کشور رسوخ یافته بود. اگر در تحلیل آقای دکتر مصدق فکری تفصیل می دهیم، برای این دردهای بیدرمان و ابتلائات عجیبی است که به وجود آورده بود. این مرد که همه کس را جاسوس می خواند، منابع موثق درباره اش می گویند به سابقه خدمت در دربار سلاطین فاجار به منصبی مقام دیوان استیفا گردید و به علت جعل امضا مورد تعقیب قرار گرفت. قرار بود دست او را قطع کنند. ولی به علت وساطت حاج سیدعلی نفرشی فرار شد چند ضربه شلاق به او بزنند.

دکتر مصدق: به به! به به!

مرتیب از موده: داستان هزار اشرفی که می بایستی به شاه وقت پیشکش شود، و او سه هزار شاهی سفید را مطلا و نقره را به طلا مبدل ساخت که بعد حقیقت کشف شد، هنوز در خاطره معمرین باقی است.

دکتر مصدق: به به!

مرتیب از موده: تفسیر آن اخیراً منتشر گردید. مطلقین می گویند چون به اروپا رفت، برای جلب استادان خویش که متعصب در آیین مسیح بودند رساله خود را به مذمت از دین...

دکتر مصدق: به دین مسیح درآمدم.

مرتیب از موده: ... اسلام اختصاص داده در کیفیت تحریر رساله گفته بود: «من قصد اقامت در سوئیس داشتم و برای جلب خارجیان به انتشار این رساله مبادرت ورزیدم.» بعداً که فهمید این رساله به ایران رسیده، ناراحت شده و در صدد برآمد در سوئیس بماند، به تبعیت آن دولت درآمد و به آیین مسیح گراید. ولی محظورانی مانع آن شد. پس از چندی به هندوستان رفت. سپس برای وزارت عدلیه به ایران دعوت شد.

او از طریق جنوب به طرف تهران عزیمت کرد. در شیراز از عزیمت به تهران منصرف شد. موفعی بسود که فرمانفرما به علت حمایت از جمعی از عشاير مطرود واقع شده به تهران رفته بود. دیگر نمی توانست آنجا بماند. وجود یک فرمانفرمای جوانتری مورد احتیاج بود.

در این موقع مصدق السلطنه به این سمت انتخاب شد که طبق اظهار خود متهم در آن موقع هر چه نمایندگان خارجی می خواستند به مأمورین فارس دیکته می کردند و آنها اجرا می کردند. مصدق السلطنه تمام از ادیبخواهان تنگستانی و فارسی را به نفع سیاست خارجی از پا درآورد. نامه ای به یک نماینده خارجی، به وزیر مختار آن دولت در تهران نوشته که در ابقای او به والیگری فارس نزد نخست وزیر توصیه نماید.

دکتر مصدق: صحیح است.

مرتیب از موده: حتی به صمیمی ترین محارم خود با احتیاط و رعایت جهات بدبینی عمل می کرد. همه آنهايي که می پنداشتند مقبول خاطر آقای دکتر مصدق بودند، در همان ساعات و دقایق تحت نظر ایشان فرار می گرفتند. منتهم نامبرده یک خصلت خاصی دارد که عامل مؤثر در تمام ادوار زندگی او بوده. این خصلت ناشی از تاریکی وجدان است. وجدان آقای دکتر مصدق از هیچ درجه به نهمت زدن به دیگری متأثر نمی شود. کسی از رجال گذشته و معاصر د

فردی از اشخاص وارد و مؤثر نیست که مورد نهمت و افترای او قرار نگرفته باشد. مهمترین اسلحه برنده متهم افترا و تهمت است. به کار بردن این اسلحه به آن جهت مؤثر است که وجدان عادی مردم احتمال نمی‌دهد کسی راضی شود تا این درجه عواطف بشری را زیر پای گذارد و ناجوانمردانه حمله کند.

هر کس مجموعه خطابه‌ها، نطقها و مصاحبه‌های آقای دکتر مصدق را در ادوار مختلفه مورد مطالعه قرار دهد، در خواهد یافت که در هر موقع، ایراد نطق برای متهم ساختن مردم داخل و خارج از کشور بوده. در همین دادگاه بنده را متهم ساخت. تمام ملت ایران و قیام‌کنندگان ۲۸ مرداد و نهم اسفند را متهم ساخت. خواست غیرمستقیم به اعضای دادگاه بنزاد به وکیل خود نهمت زد، همچنان که در دو سال و هشت ماه تمام رجال صدر مشروطیت را متهم نمود. طبق نظریه و عقیده و اعلامیه او، همه کس و هر که به او اظهار ارادت نکرد، بیگانه پرست و مخالف مصالح ملت است. اگر کسی کمال اظهار ارادت کرد و در یک مورد برخلاف میل او اظهار کرد، حتماً هدف نیر تهمت فرار خواهد گرفت.

ملاحظه فرمودید تمام ادوار تفنینه و هر دوره‌ای که نمایندگان ملت تحت نفوذ او نبودند، آنها را عامل بیگانه معرفی کرد. در دوره ۱۶، هنگامی که نمایندگان با او موافقت می‌کردند، لقب ملی به آنها می‌داد. در همان موقع معدودی به انتقاد عملیات بیرویه او پرداختند. عنوان ملی را پس گرفت و انواع ناسزاهای را به آنها تثار ساخت. در دوره ۱۷ نیز از این اتهام به وکلایی که به دست او انتخاب شده بودند مضایقه نکرد.

در ایراد اتهام و افترا حد و حدودی قائل نبوده و نیست. هر جنابینی، هر عمل ناشایسته‌ای را به مخالف خود نسبت می‌دهد. حتی در زندگی خصوصی او سوابقی هست که افراد بیگناه و کسان نزدیک خود را به عناوین نامناسبی متهم می‌کرد. این گناه غیر قابل جبران موجب عصبانیت همه دوستان و جدا شدن همکاران صمیمی او گردید. البته شنیده شد وقتی که خبر کشتار جمعی با حوادث خونین و وقایع ناگواری به او می‌رسید، با آنکه در ظاهر هر وقت مصلحت اقتضا کند سبیل اشک از دبدگانش روانه می‌شود، مع هذا در آن مواقع احساس لذت می‌کرد. مثل یک فرمانده عالی‌مقام در میدان نبرد سخنی و قدرت نشان می‌داد. قدرت تغییر حرکات به قدری در این متهم ظهور دارد که شاید از بازیگرها در هیچ صحنه سینمایی کسی به مهارت و توانایی او نرسد.

مقارن ساعت ۲/۲۵ تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، دادستان به سخن خود چنین ادامه داد:

عکسهای گوناگونی که در جلسات دادرسی گرفته شد، حرکاتی که در مواقع مختلف بیان دفاع از ایشان محسوس بود، بهترین معرف و نماینده واقعی روح خودخواه و بازیگر اوست. تشخیص واقعیت رفتار با عقاید و اظهارات متهم کار آسانی نیست، مگر آن کسانی که گذشته پر حادثه و خصایص اخلاقی او را از نزدیک مطالعه کرده باشند. دادگاه عالی مقام با چنین شخصی مواجه هستند. لذا نباید به حرکات و سکنتات او اثر واقعی و تأثیر حقیقی قائل بود. متهم در مقابل قدرت و زور خود را زبون نشان می‌دهد؛ و در حمله به مظلوم و عاجز مقتدرترین افراد است. در موقع، قربان همه می‌رود.

دکتر مصلق: هوم!

سرتیپ آز موده: این مرد لجوج، خودخواه، سنگدل و نهمت‌زن امروز در قید قانون دچار شده. ولی باید یک حقیقت را اعتراف کرد: از زوایای حرکات و گفتار او در این جلسه یک اضطراب درونی محسوس است. گاه‌گاه

بدون نظم و تناسب به بالا و پایین متوجه می‌شود. گاهی بی‌اختیار به‌خود فرو می‌رود مثل اینکه اثباحت مظلومین، ارواح شهدا او را محاصره کرده‌اند. آقای دکتر مصدق کم‌کم متوجه شده‌اند که دیگر از این بند رهایی ندارند...
دکتر مصدق: از اول هم متوجه بودم.

سرتیپ آزوده... دیگر نظام تقدیر به ایشان فرصت فعالیت نمی‌دهد. دیگر امید به تجدید حیات سیاسی نیست، دیگر فرصت فریب‌دادن مردم نصیب او نمی‌شود. آقای دکتر مصدق از این پس گرفتار مهاجمه اعمال و حشتناک زندگی گذشته خود گردیده. گاهی خود را نخست‌وزیر می‌بیند، زمانی خود را در مقام و موقعیت قانونگذاری نوهم می‌کند، اما مفتنی که در مقام محاصره اعمال و فشار باطنی خود فرار گرفته و در مرحله بازجویی نهایی خود می‌باشد. به اشتباهات خود فکر می‌کند و به خود توبه می‌دهد؛ شاید جریان حوادث او را از خطر انتقام نجات دهد و شاید فراغت خاطر احمدآباد بار دیگر نصیب او شود. ولی از زندگی ایشان حتی یک مورد قدم خیر دیده نمی‌شود که مایه توفیق شده و خداوند راهش را به او نشان دهد.

همان طور که گفتیم، سابقه زیاد دارد که مردمی پس از یک عمر لغزش و معصیت، در دوران پیری دست نوسل دراز کرده یا آب توبه سیاهی اعمال گذشته خود را شسته‌اند. اگر زندگی آنها به بدنامی پیوسته، ولی ذخیره آخرت و بخشش الهی را امید داشته‌اند، متأسفانه در ناصبه این متهم نور امید دیده نمی‌شود. هنوز مغلوب تشنجات روحی خود می‌باشند. فکر می‌کند با سفسطه و مغالطه مردم را بفریبد.

منهم ردیف یک توجه نمی‌کند اختیار عزل و نصب وزیران طبق قانون اساسی به طور مطلق و بلاشرط با اعلیحضرت همایونی است. این از حقوق مقام شایع سلطنت است که اعضای دولت را معزول یا منصوب فرمایند. اعم از اینکه مجلس باشد یا نباشد. منهم اعتنایی به این موضوع ندارد که هرگاه با وجود مجلس از مقام سلطنت، تعادل سلطنت، در مورد عزل نخست‌وزیر خواستار می‌شود این جریان موجب اسقاط حق سلطنت نیست، چه رسد به موافق که اصولاً مجلسی وجود نداشته که در آن موقع فرمان دکتر مصدق شرف صدور یافته و به او ابلاغ شده است.

آقای دکتر محمد مصدق نمی‌خواهد خود را آشنا به این موضوع و نکات زیر بنماید. اعتبار مسائل به مفاهیم و مصادیق آن است. الفاظ و عبارات دایره مدار زندگی بشر نمی‌باشند. وقتی صحبت از نام آقای دکتر مصدق می‌شود، منظور جنبه حرف نیست. بلکه منظور هیکل موزون با آن اخلاق و ملکات خاصه و سوابق و اطوار مخصوصه به اوست. لفظ برای بیان دلالت در موضوع است. ممکن است لفظ باشد ولی موضوع نباشد؛ مثل آزادی و امنیت که آقای دکتر مصدق وعده می‌داد؛ مثل ثروت و سرمایه‌ای که آقای دکتر مصدق برای مردم ذخیره می‌کرد؛ مثل عدالت و رفاهیت و هزاران وعده سرخرمن که در این دو ساله حالت انتظار آن را ایجاد کرده بودند.

ممکن است در دنیا حقایقی وجود داشته باشد و مشخص باشد که اسم آن را ندانیم. وقتی می‌گوییم دادگاه، یعنی فرد یا افرادی که مشغول دادرسی باشند و طبق وظیفه در حدود قوانین عملی انجام دهند. اگر چند نفر مأمور وزارت دارای دور خود تشسته و نام مجمع خود را دادگاه گذاشتند، نمی‌توان گفت دادگاه تشکیل شده، و تصمیم آنها را قابل اجرا دانست. چنانکه نمی‌توان امیال و نظریات شخصی را قانون فرض کرد. هر قدر افراد غیر صالح مزاحم شوند و اصرار کنند، کسی حق ندارد تصمیم و رأی آنها را به عنوان حکم بپذیرد.

مجلس شورای ملی هم چنین عنوانی دارد. اگر جمعیتی بدون رعایت این تشریفات و اجرای قانون در محل اجتماع نمایندگان ملت جلوس کنند، نه آنها نماینده شناخته می‌شوند نه اجتماع آنها را مجلس می‌توان گفت. وقتی نمایندگان از سمت خود استعفا کردند و وضعی پیش آمد که اجتماعی از حد نصاب ممکن نبود، در این موقع مجلس

وجود ندارد و مملکت بدون مجلس می‌باشد. همچنان که انتخاب نمایندگان به حد نصاب صورت نگرفته باشد، اجتماع آنها را نمی‌توان جلسه مجلس شورای ملی دانست. با آنکه آن افراد در مقام شامخ نمایندگی هستند، از اجتماع آنها مجلس تشکیل نمی‌شود. زیرا اثر قانونی بر اجتماع و تصمیم آنها مترتب نیست.

لذا از آن روزی که با اصرار دکتر مصدق عده‌ای از نمایندگان طرفدار او که عده آنها از لحاظ نصاب پارلمان قابل ملاحظه بود استعفا دادند، دیگر مجلسی وجود نداشت و چون ممکن نبود مجلس ۱۷ تشکیل شود، دیگر صدور فرمان انحلال لازم نبود. تأثیر فرمان انحلال فقط برای سلب نمایندگی و کلای غیر مستغنی ممکن‌التأثیر است. و کلای غیر مستغنی در مقام نمایندگی و صف نمایندگی باقی هستند. ولی اجتماع آنها مجلس نیست. کسی نمی‌تواند ادعا کند که مجلسی وجود داشته که برخلاف نهم شما آقای دکتر مصدق، دکتر در حقوق، از همان روز استعفای نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی مجلس وجود نداشته؛ و فرمان مبارک شاهانه بر عزل جناب عالی در موقع تعطیل مجلس شرف صدور یافته است.

اکنون بی‌مناسبت نیست به عرض برسانم که صدور کیفرخواست و رسیدگی دادگاه و درخواست کیفر نسبت به جرم ارتكابی همه به موقع و طبق موازین قانونی بوده است. تشبث متهم ردیف یک به لایحه ۹ ماده‌ای اختیارات وسیله فرار او از مجازات نمی‌شود.

آیا این مجلسی که به دکتر محمد مصدق اختیار داد، مجلسی بود که تمام مردم ایران در آن مجلس نماینده داشتند؟ آیا تمام نمایندگان ملت ایران در دادن رأی شرکت داشتند؟ آیا در حال عادی و به وضع عادی این اختیار داده شده بود؟ وقتی ده نفر از سناتورها آمدند و به دکتر مصدق به سابقه گفتارهایش در ادوار گذشته یادآور شدند و اظهار داشتند این بدعت مخالف قانون اساسی است و برای مملکت زیان‌آور است، دکتر محمد مصدق چه جوابی داد جز اینکه فرمود:

«من می‌دانم مخالف قانون اساسی است...»

دکتر مصدق: حالا خیر.

سرتیپ از موده: «... و من عقیده دارم برخلاف قانون اساسی می‌باشد. مع‌هذا باید این اختیار داده شود. و من آن را لازم می‌دانم و بدون این وسیله نمی‌توانم کار کنم.»

نمی‌دانم آقای دکتر به خاطر دارند که چگونه مجلس و نمایندگان را تهدید می‌کردند. نمی‌دانم نظرشان هست که گفتند: «اگر اختیار ندهید، من استعفا می‌دهم»؛ و با زبان بی‌زبانی گفت: «اگر اختیار ندهید جافو کشته‌های صنفی آماده گرفتن اختیارات هستند.»

آقای دکتر محمد مصدق اگر یک درصد از وجدان بشری بهره داشت، نه تنها اختیار نمی‌خواست و با بی‌باکی هر چه تمامتر قوانین اساسی را زیر پا نمی‌گذاشت، بلکه هیچ وقت در این دادگاه اصرار و ابرام نداشت که بگوید اختیارات حاصله قانونی بود؛ و بگوید قوانینی که برای دادرسی ارتش وضع کرده لازم‌الاجرا است.

تشبث به این عناوین، آقای دکتر محمد مصدق را از قهر ملت و از نازیبانان قانون و از عواقب خطرناک اعمال بی‌رویه نجات نمی‌دهد. اگر در گذشته متهم کمترین اعتقادی به نظام عالی خلقت و عکس‌العمل کارها می‌داشت، امروز محتاج نبود حتی در معنی الفاظ عادی نجاهل کرده و برای نجات و رهایی خود متوسل به تغییر معنی الفاظ و عبارات بشود. متهم می‌خواهد با الفای شبهه، معانی و حدود و دلالت آن را تغییر دهد. متهم می‌خواهد تأثیر قانون اختیارات را وسعت داده و درجه تأثیر را در حدی آورد که بگوید هم قوه مفتنه بوده، هم قوه مجریه و هم اراده مطلق ملک بوده و می‌باشد. مطلق‌العتان در هر مورد بوده و به دلخواه خود حق هر تصمیم و عملی را داشته است.

با آنکه با تصمیم دادگاه به این بحث پایان داده شد، این مطالب را بدان جهت عرض می‌کنم و توضیح می‌دهم که ثابت شود متهم ردیف یک مردی متعدی و متجاوز است، تا همه درجه خودخواهی و فرعونیت او را بدانند. تجاوز از حدود اختیارات، تجاوز از حدود مجاوز از گلیم بود. ایشان به حقوق افراد به حقوق اجتماع و به تمام شئون اجتماع تعدی کردند. آنهایی که به فریفتن و افسون کردن مردم معناد شده‌اند، اغلب به القای نفسانی دچار شده خود را هم غریب می‌دهند.

متهم حاضر موقمی که طرح قانون اختیارات را از مجلس تحصیل نمود، در نظر داشت روزی بتواند با وضع ماده واحده با استفاده از اختیارات رژیم مملکت را تغییر داده و مقررات و اصول اساسی را دستخوش هوی و هوس خود قرار دهد. اگر متهم در وضع و انتشار چنین ماده‌ای تأخیر کرد، برای این بود که در انتظار موقع مناسب بود. این متهم در بدست آوردن اختیارات سوءنیت داشت. تمام قصد او پیشرفت مقاصد شخصی و صاف کردن جاده‌ها بود. اگر مجموع لوايح او را دقت کنیم، در حقیقت به مقاصد شخصی او تماس داشته است. در موقع تنظیم لوايح هیچ دقت نمی‌کرد که معانی الفاظ و مدلول عبارات تا این درجه که او میل دارد وسعت ندارد. چون خود را بی‌منازع و طرق را بی‌مانع می‌دانست و مشکلات و موانع را نمی‌دید، از رعایت و تطبیق با موازین حقوقی و اساسی کشور غفلت داشت و بی‌اعتنا بود. ولی امروز همه می‌بینیم که پندار ایشان دور از حقیقت بود و توهم ایشان اساسی نداشتند و اختیارات ادعایی مفهوم عام نداشتند و بلاشرط و وسیع نبوده است.

آقای دکتر مصدق نمی‌خواهد متوجه باشد که رژیم سلطنتی مشروطه ایران بر اصل تفکیک قوا استوار دارد. مصلحت شخصی ایشان ایجاب نمود که اصل مشروطیت و سنن پارلمانی را از نظر دور دارند. هیچ‌گاه صلاح ایشان نبود قانون اساسی را در نظر داشته باشند. زیرا احترام و رعایت قانون اساسی با دلخواه ایشان متناسب نیست. آقای دکتر حقوق و استاد حقوق، اگر شما به اصطلاح خودتان قانون وضع کردید که ارتش اداره دادرسی نمی‌خواهد. دادستان نمی‌خواهد. آیا اجرای این نمایل برای کسی الزامی است؟ اگر شما به اصطلاح خودتان قانون وضع کردید که مقام بزرگ ارتشداران فرمانده هیچ‌گونه حقی در یک سازمان نظامی ارتش که سازمان دادرسی ارتش است ندارند، آیا دیگران ملزم به تبعیت هستند؟ میزان ارزش هر عمل و اقدامی به این است که منطبق با اصول و حدود اختیار او باشد.

در سازمان کشور، ارزش عمل هر یک از قوای ثلاثه محور و میزان سنجش قانون اساسی می‌باشد. وقتی عمل قوه مجریه با مقننه یا قضائیه بر محور قانون اساسی نبود، قوای دیگر ملزم به قبول و احترام و تأیید آن عمل نمی‌باشند و آن عمل را تنفیذ نمی‌کنند. البته به افراد مردم برای حفظ انتظامات اجازه داده نمی‌شود که هر فردی حق داشته باشد ادراک و تشخیص خود را مبنای صحت عمل و تصمیم قوای ثلاثه قرار دهد. ولی هر یک از مصادر قوای ثلاثه حق دارند در حدود شخصیت و صلاحیت خود آزادی عمل داشته و در تشخیص خود آزادانه عمل کنند. باید قوه مجریه به حدود وظایف خویش آشنا باشد و بداند که عملیات خود را با قانون اساسی تطبیق می‌کند و به او امر در قوه دیگر اگر برخلاف قانون اساسی بود ترتیب اثر ندهد.

شما آقای دکتر مصدق جای خود دارید. اگر مجلس شورای ملی فی‌المثل قانون مخالف دین مبین اسلام یا مبنی بر ضدیت با مقام سلطنت تصویب نمود، قوه مجریه حق دارد به علت آنکه مخالف قانون اساسی می‌باشد، از اجرای آن خودداری نماید. شما چون حق نداشتید که من‌باب نمونه برای سازمان دادرسی ارتش وضع قانون نمایید، آن هم قانونی که سراسر آن مخالف مصالح ارتش است، هر چه نوشته‌اید و نام قانون بر آن گذاشته‌اید به دور انداخته می‌شود.

چون عمل شما مخالف قانون اساسی است.

تنها قوه مقننه است که حق دارد بر میزان و ترازی قانون اساسی وضع قانون کند! یعنی درخواستهای قوه مجریه و قوه قضاییه را در صورتی می‌پذیرد که با قانون اساسی منطبق باشد.

قوه قضاییه هم حق دارد که وجهه و حیثیت خود را بر محور قانون اساسی محفوظ و محترم بدارد. یعنی مجلس شورای ملی و قوه مجریه حق ندارد در شئون قضایی و نحوه استنباط قضات ملاحظه کند. مجلس می‌تواند عملی را ممنوع ساخته و جرم بداند و برای آن تعیین کیفر کند. مجلس می‌تواند برای کیفیت دادرسی مقرراتی وضع نماید. ولی مجلس نمی‌تواند به موجب قانونی کیفیت فضاوت و نحوه استنباط و رویه قضایی قاضی را مراقبت و نظارت کند.

ممکن است گاهی یکی از قوای ثلاثه اختیار بعضی اعمال و وظایف خود را موقتاً به قوه دیگری محول نماید، ولی تسلیم این اختیار نباید در وظایف اصولی و اختیارات و حدود صلاحیت ذاتی آن قوه باشد. مثلاً شاه نمی‌تواند حق صدور فرمان عزل و نصب وزیران را به دیگری تفویض نماید. اگر شاه مملکت در موقع سفر و عزیمت شورای نیابت سلطنت تشکیل داد، وظایف شورا به طور موقت محدود به حدودی است که امر ملوکانه ایجاب نموده. چنانکه مجلس هم نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به قوه مجریه یا قوه قضاییه بدهد.

لذا در هر مورد که یکی از قوای ثلاثه قوه دیگری را در امور خاصی اختیار داد بر فرض که آن اختیار تأثیر قضایی داشته باشد، صاحب اختیار نمی‌تواند از حدود اختیار تجاوز کند. ولی این آقای دکتر مصدق خود را مافوق تمام صاحبان اختیار قلمداد می‌کرد.

چنانچه عرض شد، آقای دکتر مصدق به لطایف الحیل و نهید مقدمات در محیط ارباب و وحشت و تهدید حیثیت نمایندگان و وعده به انجام خدمات مؤثر در سر نوشت کشور، به اتکای نفوذ طرفداران پارلمانی خود برای شش ماه و بعد برای مدت یک سال اختیار تنظیم بعضی لوایح قانونی را به دست آورد. حدود آن اختیارات طبق مدلول الفاظی است که در متن قانون اختیارات تصریح دارد و بس.

چنانچه به عرض رسید، این اختیارات در مورد ارتش فقط شامل امور و مسائل استخدایمی بود. به عقیده قوه اجراییه و قوه قضاییه، یعنی دو رکن از سه رکن اساسی رژیم مشروطیت ایران، لایحه قانونی ۹ ماده اختیارات بر فرض تأثیر و نفوذ محدود به مصرحات همان مواد است.

در مورد اختیارات یکساله، چون مجلس سنا وجود داشته و رسمیت داشته و این قانون به تصویب مجلس سنا نرسیده، اصولاً قابل اعتنا و رسمیت نمی‌باشد.

در مورد لایحه اختیارات ششماهه هم محدود به اموری است که در عبارات قانون تصریح داشته باشد. به شرط آنکه تصمیمات و لوایح مخالف نص صریح قانون اساسی نباشند. چنانچه تصمیمات منتهی به استناد اصول قانون اساسی در مورد تشکیل بنگاه خالصه و انحلال دیوان کشور تجاوز از حد تشخیص شد و تصمیم صادره ملغی گردید، زیرا قوه مجریه و قوه قضاییه ملزم اند قانون اساسی را محترم شمارند. زیرا حیثیت و شأن قوه مجریه و قوه قضاییه مملکت بر پایه مقررات و اصول قانون اساسی و متمم قانون اساسی می‌باشد.

تصمیمات آقای مصدق به بهانه نمایندگی و اختیار از قوه مقننه و حتی تصمیمات قوه مقننه وقتی برای دستگاه قضایی و قوه مجریه معبر است که مخالف نص صریح و اصول قانون اساسی نباشد.

دولت ملی و قانونی فعلی که به فرمان ملوکانه و قیام ۲۸ مرداد مردم مبعوث گردید و زمام امور را به دست گرفت، چون برگزیده ملت بود و چون مظهر اراده شاهنشاه بود که ریاست عالی قوای ثلاثه کشور را عهده دارند، مجبور بود

که به حدود قانون و اصول دموکراسی مفید باشد و روش خود را از آغاز کار بر مبانی و اصول اساسی مشروطیت مستقر سازد. لذا قوه قضایی و قوه اجراییه که اکنون در حال عمل است، تصمیم گرفتند اعمال غیر اصولی و روشهای خودمختاری سابق را ملغی سازند.

با استقرار دولت قانونی و ملی، بالطبع تصمیمات غیر قانونی گذشته ملغی و بلا اثر گردید. هر عملی و سازمانی که منطبق با قوانین اساسی نبود، معتبر ندانستند و موقوف داشتند. آنچه از سازمانها و جریانات قانونی گذشته متروک مانده بود، دوباره احیا شد و به کار افتاد که از جمله سازمان دادرسی ارتش بوده است. سازمان دادرسی ارتش منحل نشده بود زیرا وجود داشت. به قوه قاهره ای متوقف مانده و تعطیل شده بود. با رفع مانع به حاز اولیه برگشت و به انجام وظیفه مشغول شد.

این زنجیر قانونی که منهدم پنداشته بود پاره شده و سعی داشت تمام حلقه های آن را از هم بگسند. اکنون به دست و پای او پیچیده شده و او را گنج و کلافه ساخته. هر چه طفره می رود و می کوشد خود را خلاصی دهد، رشته ها محکمتر و پیچیده تر می شود. این تکرار مطالب و حرکات متضاد و متناقض و اطوار گوناگون همه زاییده حسانت اضطراب روحی و شدت نگرانی متهم از سیئات اعمال گذشته او است. این خودخواهی و بدبینی به نوع بشر، نوع بیش از حد، آرزو و آمال طولانی در حقیقت خاص شخصی است که عنوان او آقای دکتر محمد مصدق و ملقب به مصدق السلطنه بوده است.

این آقا با آنکه در صندلی اتهام فرار دارد، با آنکه سیئات اعمال او سرناسر افق کشور را ناریک کرده، با آنکه آثار جنایت او مشهود خاص و عام قرار گرفته، هنوز خود را مافوق قانون می داند؛ هنوز خود را نخست وزیر می داند؛ و هنوز خیال می کند می تواند خود را در وضع قانونی مختار بشناسد. توهم ادامه اختیارات پس از عزل، یک مالیخولیا و تشنج فکری است که هوسرانان و رشکسته برای حفظ نشاط خود به کار می برند و قصرهای خیالی در محفظه آرزوی خود می سازند. مثل اینکه تاجر و رشکسته ای بدون داشتن اعتبار و محل حواله به بانک بدهد، و با صدور حواله و چک بیمحل خود را سرمایه دار بداند. یا قاضی معزول برای خود حق اتخاذ تصمیم و اخذ رأی قائل باشد. یا با این سابقه که وقتی شخصی بنا به جبر وزیر دفاع ملی بوده، خود را مارشال بتن بداند.

آقای دکتر مصدق مثل همیشه در مزرعه فکر خود بنر هوس می پروراند و در آرزوی تخیلات شاعرانه خود هم علوم متعارفه و مسلمیات امور را فراموش می کند. باید از آقای دکتر مصدق پرسید آیا پیامبران که گزارش او ملاک قضاوت است، در غیر ساعات خدمت گزارش او ارزش قضایی دارد؟ آیا قبول ندارند حدود اختیارات هر کس در هر مقام تابع شأن و حیثیت خاصه آن مقام است. همچنانچه با مرگ آدمی تمام مزایای حیات از او سلب می شود. یا عزل هر فردی از سمت و مقامی که دارد، بالطبع تمام شئون خاصه به آن مقام زایل می گردد.

هریک از مأمورین که دارای سمت و عنوانی است، با یک ابلاغ سمت او تغییر و از ادامه وظیفه محروم و سلب صلاحیت می شود.

مجلس شورای ملی دکتر محمد مصدق نخست وزیر را که در مقام ریاست دولت فرار گرفته بود، به سابقه و تفصیلی که همه می دانیم، در نتیجه نیرنگ و افسونی که به کار برد در محیط ارباب برای جلوگیری از خونریزی و اتلاف نفوس اختیاراتی داد. همچنانچه اگر دکتر محمد مصدق از دنیا می رفت اختیارات منقضی می شد، وقتی که از سمت نخست وزیری هم معزول شد بالطبع اختیار او سلب شده است. زیرا اختیار به دکتر محمد مصدق که نخست وزیر بوده داده شده است.

علت آنکه منتهم اصرار دارد برخلاف کلیه اصول و قوانین خود را نخست‌وزیر بداند، برای آن است که بتواند هنوز خود را نماینده قوه تفنینه تصور کند. با عزل از سمت نخست‌وزیری هم چنانچه از تمام حقوق و عناوین و اختیارات منزحل گردیده، با صدور فرمان عزل از اختیارات نبوی و حقوق انقافی هم محروم گردیده.

آقای منتهم انتظار دارد هنوز هم گروهی استفاده‌چی و نهی‌مقر و نوکر صفت دور او جمع شوند و برای هر گفته مرتب با نامرتب او هلهله و شادی کنند و او را با کف‌زدن غریق خوشی و شادی نمایند. متأسفانه آن سبب شکست و آن پیمان ریخت. با دریدن پرده سالوس و ریا حجاب توهم دریده شد. نوکران پیشوا مگسائی بودند که به امید شهادت شیرینی گرد آمده بودند. امروز که طوفان حوادث و تندباد اراده ملت راه روزی را بسته، هر یک به زاویه‌ای پناه برده و در انتظار سرنوشت سوم و نامبارک خود می‌باشند. هرگاه کسانی باشند که مانند پیشوا هنوز خواب خوش می‌بینند، باید بدانند که خواب آنها مقرون به بیداری دردناکی خواهد بود.

آقای دکتر مصدق، شما دیگر نخست‌وزیر نیستید. از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد از تمام شئون و عناوین خلع شدید. به همین جهت دیگر هیچ اختیاری ندارید.

شما منتهم هستید. مجرم شناخته شدید. مجرمی که در تاریخ جنایات بشری کمتر نظیر و نمونه‌ای دارد. شما آزادی مردم را سلب کردید. امنیت مملکت را مختل نمودید. به همه مقدسات ملی پشت پا زدید. حقوق اولیه افراد این مملکت را زیر پا گذاریدید. به خدا و پیغمبر نسبت دروغ دادید. هزاران مرتبه به دروغ قسم خوردید. عناوین مذهبی را دستاویز اغفال مردم قرار دادید. به ظاهر دینداری مردم را فریب داده و ماجراجویان بیدین و دشمنان خدا را بر مردم مظلوم و دیندار مملکت مسلط ساختید.

آقای دکتر مصدق این وضعیت فعلی کفاره اعمالتان است. شما با دستگاه سالوس و ربای خود باب خیر را سد کردید و اطمینان عمومی را سلب نمودید که دیگر مردم به آسانی به مدعیان آزادی و طرفدار خدمت اعتماد نمی‌کند. شما مجرمید. راه فرار ندارید. در دادرسی شما مردم ایران هیئت منصفه‌اند. هیئت منصفین در این دادرسی فاطمه طبقات متفکر و دیندار کشورند؛ و هیچ هیئتی نمی‌تواند برخلاف تشخیص و نمایلات واقعی ملت ایران فضاوت کند. برای منتهم صدها طومار جعلی ساختند. هیئتها بهم بافتند. فراندوم قلابی به حساب دومیلیون نفر به وجود آوردند. جیره‌خواران و طفیلیها تیریک مقام جدید را هم به پیشوای قلابی خود عرضه داشتند. ولی اراده ملت همه را درهم شکست، کاخهای خیالی را فرو ریخت و رشته خیالبافیها را باره کرد.

منتهم می‌خواهد جنایات و اعمال ننگین خود را فعالیت سیاسی قلمداد کند که ذهن بعضی علاقه‌مندان حفظ اصول و تشریفات را به خود متوجه ساخته و برای چند روزی سرنوشت خود را به عقب اندازد. ولی با آنکه خود را آشنا به مبانی حقوق می‌داند و دکترای ادعایی خود را در رشته حقوق جلوه می‌دهد و مدتها در مجاورت این تالار فرصت نوشتن و یادداشت نمودن داشته و به قول خودش دفاع او مورد مطالعه بیست نفر قاضی قرار گرفته. مع‌هذا نتوانست ثابت کند که طغیان و عصیان بر علیه رژیم سلطنتی مشروطه ایران و سوء قصد بر علیه مقام سلطنت جرم سیاسی می‌باشند یا از وجهه سیاسی باید مورد مطالعه قرار گیرد.

بنده با آنکه از تطویل کلام احتراز دارم، ولی برای آنکه مدعی دکترای حقوق و کسی که حق قانونگذاری برای خود قائل شده و خود را مافوق قانون قرار داده و اختیاری که جامعه و ملت دارد به خود اختصاص داده تا به درجه‌ای که می‌خواست مدعی شود مشروطیت و حکومت پارلمان یعنی شخص او، می‌خواهم برای چنین مردی و چنین منتهمی چند کلمه راجع به جرم سیاسی و اعتبار آن و فصل ممیز آن بسو سبلة هیئت محترم دادرسان به عرض برسانم.

دادند هر چه می‌خواهد بگوید و عرصه دادگاه را صحنه نمایش فرار دهد. گله‌ای ندارم. دادگاه اصرار دارد منم از فرصت حداکثر استفاده کند، و از تمام امکانات برای دفاع از خود استفاده نماید.

این روشی که دادرسان محترم اتخاذ فرمودند، حاکی از روح عدالت‌پروری ارتش شاهنشاهی می‌باشد. به شهادت پرونده‌های موجود دوران پرافتخاری در زندگی سربازی داشتید و به فضیلت و فداکاری ممتاز رسیده‌اید. و همین سوابق روشن و درخشان است که میزان عدل یک چنین دادگاه تاریخی قرار داده است. مایه خرسندی است که منمین حاضر به این حقیقت اعتراف نمودند، و با تمام ایراداتی که از لحاظ قضایی نمودند ارزش اخلاقی شما را ستودند.

دادرسان محترم، امروز که چشم مردم ایران به شما دوخته است و قضاوت شما درس عبرت نسلهای آینده خواهد بود، من خدا را شاهد می‌گیرم در زندگی خود از حب و بغض بری بوده‌ام. در این وظیفه خطیر و توضیحانی که به عرض می‌رسانم، جز خدمت به وظیفه و شاه و مملکت و خدمت به یک ملت علاقه، نظر و هدفی ندارم. آرزو مندم با بحث و تحقیق و استماع اظهارات منمین و وکلای مدافع آنها، آن دادگاه معظم بتواند بر اساس حق و عدالت تصمیم عادلانه و مطابق واقع اتخاذ نمایند، تصمیمی که خواه ناخواه در مسیر حرکات اجتماعی آینده ایران و در بنیان آزادی و اساس کشور و در سرنوشت مردم اثری بسزا دارد.

به طوری که در ضمن توضیحات کيفرخواست به عرض رسید، بیانات اینجانب زبان حال ملت و مردم بلاکش و محروم این سرزمین است که مدت بیست و هشت ماه اسیر نیرنگ و افسون دستگاه سالوس و ربای دکتر مصدق شد. اکنون که پرده‌ها بالا می‌رود و حقایق حکومت سیاه او برملا می‌شود، جز میلیاردها خسارت و اتلاف وقت مملکت بهره و نصیبی بدمست نمی‌آید. مردمی که سه سال قبل انتظار داشتند روزی سیصد هزار لیره طبق وعده منم بر خزانه مملکت افزوده شود تا کسری زندگی مردم مرتفع گردد، امروز مشاهده می‌کنند میلیاردها از پول و اموال و ذخایر کشور به دست اصحاب او به غارت رفته و بیت‌المال مملکت ورشکسته شده.

مردمی که انتظار داشتند از درآمد سنگین سرمایه‌داران مالیات سنگینی بستانند، مشاهده می‌کنند دسترنج آنها به جیب محنکین فرو رفته. مردمی که انتظار داشتند دولت مدعی طرفداری از محرومین به ظلم طبقات حاکمه پایان دهد، به مرور ایام دریافته‌اند که منم آلت اجرای مقاصد طبقات متعدي و ظالم می‌باشد.

اکثریت مردمی که هر صبح و شام با فقر و تنگدستی هم‌آغوش بودند تا از صندوق مواعید آقای دکتر محمد مصدق برنامه مؤثری در اصلاح حال مردم بیرون آید، بالاخره فهمیدند که مواعید منم جز طبل تسهی و صدای دور آهنگ مناسبی ندارد. پس از ماهها انتظار جز فقر و فلاکت و بدبختی چیزی به دست نیاوردند. بدین جهت اکثریت مردم این مملکت همین که خبر شدند قید قانون از گردن او برداشته شد و به حکم شاهنشاه فرمان عزل شرف صدور یافت، به نیروی ملی بساط او را به هم زدند و این مرد طاعنی در مقام فرار و اخفا برآمد.

مردم کنجکاو در پی او شدند و بهر زاویه رو آوردند که او را یافته به کیفر اعمالش برسازند. لیکن از منبع عواطف عالی شاهنشاه که توصیه شده بود که نباید از سر مصلحت مویی کم شود و از اروپا دستور دادند او را از عرض مردم مصون دارند، این است که اکنون این آقای دکتر مصدق در این محضر جلوس نمودند.

مردمی که نمایلات شاهنشاه را در شمار عبادت می‌دانند، مجبور شدند او را به دستگاه عدالت کشور بسپارند. نا او را یافتند، نحت نظر مأمورین انتظامی فرار دادند تا از مزاحمت بر حذر باشد و تسلیم قضاوت و قانون شود. همان قانونی که آقای دکتر مصدق زیر پامی گذاشت، امروز همان قانون و دستگاه پناهگاه او شده و او را از فشار تازیانه

انتقام مردم محفوظ داشته. امروز با استغانه به قوانین متوسل و دست حاجت دراز کرده. بنده امروز به نام این مردم غیور و از طرف هزاران مادران داغدار و اطفال یتیم، به نمایندگی از طرف طبقات محروم، در پیشگاه دادگاه طرح دعوی نمودم. دادرسان عالی مقام، برای اولین بار است که یک مرد نارنجی و مرد سال پس از محکومیت در محکمه افکار عمومی و سقوط حیثیت به میز محاکمه نزدیک شده. در سوابق سیاسی این کشور، کلیه مقامات انتظامی مجرمین را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می‌دادند. ولی امروز مردم ایران کسانی را که در پیشگاه افکار مردم محکوم شده‌اند، به دستگاه عدالت سپرده‌اند. اهمیت تاریخی این دادرسی ایجاب می‌نماید همچنان که منتهم از عدالت‌خواهی دادگاه استفاده کرد و هرچه خواست گفت، بنده هم ساعاتی چند وقت دادگاه را به بیان حقایق و دقایق مشغول سازم. ولی اطمینان می‌دهم از تکرار مطالب احتراز جسته و از بیان آنچه مشهود خاص و عام بود پرهیزم.

بدو باید عرض کنم در هر محاکمه دنیا معمول است متهم شخصیت و سابقه خود را توصیف می‌کند. پرونده‌های خدمت خود را در دسترس دادگاه می‌گذارد تا دادگاه بتواند در اتهام متنبه آزادتر قضاوت کند. به عرض رساندم در مورد منتهم ردیف دو، او پرونده کارگزینی دارد و خدمت و نقاط ضعف روحی او را ارتش و احیاناً مقامات مربوطه می‌دانند و از سابق همه کس بخوبی قضاوت می‌کرد. اگر این افسر از حریم کارهای فنی بیرون رود، یا زاید بر حوصله و استعداد به خدمتی مفتخر گردد، موجب زیان مملکت و هلاکت خود خواهد شد. ولی منتهم ردیف یک، آقای دکتر مصدق، از آغاز رشد زندگی خود سعی کرده بر اعمال ننگین و رفتار خود پرده استتار کشیده و از روح گذشت و روش بزرگواری ملت ایران استفاده کند. بدین جهت است که توجه به خدمت ایشان و محیطی که در آن پرورش یافته، از دربار مظفرالدین‌شاه، نصدی دیوان استیفا، ایام اقامت در سوپس، قصد ترک تابعیت، میل به ایسمان مسیحیت و فرمانروایی در فارس حایز اهمیت است.

همان‌طور که به خاطر آوردن حوادثی که از دوران معاصر منتهم مزبور مساجراجویی تولید می‌کرد بسیار گرانبهاست. به عقیده رجال صدر مشروطیت همیشه سوانح و حوادثی اسلحه عوامفریبی پیشوارا مرمت می‌کرد. آقای دکتر مصدق می‌توانست هر دوره صحنه‌ای به‌وجود آورده و نقشه مرموزی را برای تأمین شهوت و جاه‌طلبی بازی کند. کما اینکه عقیده آن بزرگواران مورد تأیید قرار می‌گیرد، و البته روزی خواهد رسید که پرونده ایام خدمت و صحنه‌های ننگین عملیات ۲۸ ماهه او در معرض مطالعه قرار گیرد. اگر منتهم زنده بماند میوه تلخ و ثمره نامطلوب خیانت به مصالح ملت را به ذائقه خود احساس نماید، خواه ناخواه موج زمان همه‌چیز را از دریای حوادث بیرون می‌کشد. برای اینکه دادگاه عملیات گوناگون او را دریابند، اینجانب گوشه‌ای از زوایای روح سرکش او را نشان داده و می‌دهم تا اسرار حوادث اخیر و پیشرفتهای منتهم را به دست آورند. دکتر مصدق رجال یا حیثیت مملکت و آزادمردان صدر مشروطیت را چون در حریم ارادت او وارد نشده‌اند مطرود و مبنوض کرد. برعکس، طفیلیهای اجتماع و عناصر خدمتگزار بیگانه و دشمنان داخلی و خارجی کشور را چون در مقام طرفداری و حمایت آقای دکتر مصدق قرار گرفتند، نور دیده و مرد ممتاز و خدمتگزار جامعه بشمار آورد. به این نحو کارش به آنجا کشید که موضوع از متنبه به او به موجب کیفرخواست تقدیمی است.

در میان تمام طبقات اتفاق فکر است که در ادوار اخیر هیچ زمانی وضع کشور به پایه دوره بیست‌وهشت م صدارت دکتر مصدق نبوده و فساد دستگاه اداری و اختلال نظم و سلطه فقر و فلاکت عمومی هیچ موقع به این پایه نرسیده. سفلگانی به طمع استفاده گرد او جمع شدند و مستفیض گشتند، چون نقطه ضعف او را دانسته بودند. او مرد

دادگاه محترم توجه فرمودند که متهمین در مراحل بازرسی هیچ وقت ادعا نکردند که عملیات چندروزه آنها برای مقاصد سیاسی و هدف سیاسی بوده است. زیرا وجهه همت و مقصد آنها اطفای شهوت و میل جاه طلبی بوده است. این متهمین برای تجدید قدرت و تجدید برنامه خود تصمیم گرفتند بر سپاه امنیت عمومی شیبخون زنند و مردم را غافلگیر سازند که خوشبختانه روح حساس و بیدار ملت شاه دوست و رشید ایران و انجام وظیفه قوای مسلح کشور دست رد بر سینه آنان زد.

من آماده ام مدافعات متهمین را در موقع خود بشنوم و مطمئن باشم که اگر حرف حسابی داشته باشند تسلیم حق و حقیقت می شوم. اگر ایشان وجه مشروعی برای عملیات خود به عرض دادگاه برسانند، آن قدر شهادت دارم و شهادت سربازی اجازه می دهد که در کبفرخواست و ادعای خود تجدید نظر کنم. ولی باید توجه داشته باشند با بیان سوانح تاریخی و قرائت صفحات تواریخ گذشته و الفاظ فریبنده و سفسطه و مغالطه نمی شود جرایم مشهود را که در مقابل دیده مردم صورت گرفته، در پرده استتار و فراموشی قرار داد.

اینک از این بحث می گذریم و به تناقضات و اظهارات ایشان و تحلیل سفسطه و مغالطه متهم می پردازیم.

در ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم و جلسه بعد به ساعت ۱۰ صبح روز شنبه ۳۰ آبان موکول شد.

جلسه دوازدهم

در ساعت ۱۰ صبح شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۲ دوازدهمین جلسه دادرسی در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه، سرنیب آزموده به بیانات خود به شرح زیر ادامه داد:

قبیل از ادامه توضیحات در اطراف کیفرخواست و ماهیت پرونده، با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رساند: به طوری که یکی دوبار به عرض رسانیده، آقایان محترمی مرادر انجام وظیفه ام باری فرموده‌اند که عین یادداشت‌های آنها تقدیم دادگاه نگردید. ولی چون ملاحظه شد یکی دو تن از آنان به اینجانب نسدگر دادند که یادداشت‌هایشان را تقدیم کنم تا ضمیمه پرونده شود و دادگاه محترم نیز به آن یادداشت‌ها مراجعه فرمایند. چند برگ از آن یادداشت‌ها را که همه مبنی بر ارشاد و هدایت اینجانب می‌باشد تقدیم می‌دارم. فهرست آن را به عرض می‌رسانم تا در صورت جلسه ثبت شود.

آقای لسان سپهر یک برگ نامه و یک دفتر فرستاده‌اند.

آقایان فتح‌الله غفاری، حسین مشبری و ضیاء شیبانی به عنوان شورای هیئت نمایندگان کارمندان وزارتخانه‌ها نامه‌ای ارسال داشته‌اند.

آقای صادق هادوی روی اصل ۴۶ منم قانون اساسی بحث فرمودند.

آقای علی رضایی روی ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش بحث فرمودند.

آقای عبدالحمید معصومی تلگرافی از ابهر فرستاده‌اند.

آقای حسن خوش‌صولتان نامه‌ای فرستادند.

آقای محمدعلی مکرم تذکر داده‌اند بنده به نحوی انجام وظیفه می‌کنم که فلوب مجروح زجر دیدگان را التیام می‌بخشم.

آقای محترم دیگری که از مفاد نامه‌شان پیداست از آقایان معمر بوده و در دربارهای فاجار به خدمت می‌کرده‌اند. ضمن ارسال نامه‌ای به اینجانب ابراد فرمودند که اینکه گفته‌ام آقای دکتر مصدق در دربار فاجار به خدمت می‌کرده‌اند. این موضوع صحیح است. ولی اینجانب باید بدانم کسانی که در دربار پادشاهان فاجار به خدمت می‌کرده‌اند یکی از خصوصیاتشان این بود که علاقه بی‌پایان به شخص پادشاه داشتند: به نحوی که اگر آدم می‌کشتند و کسی نمی‌توانست از قاتل اعتراف بگیرد، همین قدر کافی بود که به او بگویند: «به سر مبارک شاهنشاه قسم بخور و بسا این قسم نجات خواهی یافت.» می‌نویسند غیر ممکن بود کسی به دروغ به سر شاه قسم بخورد. این آقای محترم نتیجه می‌گیرند که آقای دکتر مصدق در همان زمان فافد این خصلت بود. در تأیید نظریه خود مطالبی نیز درج کرده‌اند.

آقای افراسیاب آزاد نامه‌ای ارسال داشته‌اند. آقای محترم دیگری نیز نامه‌ای فرستاده‌اند.

بالاخره آقای دیگری که می‌نویسند زمانی خدمت سربازی کرده‌اند، ضمن نامه‌ای اینجانب را هدایت فرمودند که کلیه تقدیم دادگاه گردید برای ضبط در پرونده.

اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه به دنبال قرائت لایحه فبلی به قرائت بادداشت تنظیمی می‌پردازد. متهم چندین جلسه وقت دادگاه را اشغال کرد و مطالبی بی‌سر و ته بهم بافت که قسمت عمده آنها نقل از داستانها و حکایت و تاریخ و غیره بود که دادستان خود را محتاج به توضیح درباره آنها نمی‌داند. در این حکایات و داستانها مثل همیشه شهود آقای دکتر مصدق از کسانی بودند که هیچ‌یک در قید حیات نیستند و بیچاره‌ها نمی‌توانند از خود دفاع کنند. ضمناً مقداری هم فحش و ناسزا به عادت دیرین خود به اشخاص مختلف دادند و نیشهایی به این و آن زدند. متهم کمال سوءاستفاده را از ارفاق و عنایت دادگاه نمود و مطالبی اظهار کرد که به همه چیز مربوط بسود جز به صلاحیت دادگاه. چون ضمن اظهارات خود بیاناتی نیز نسبت به موضوع اتهام و مطالب کیفرخواست نمود، ناچار به عرض توضیح این مطالب است.

الف. راجع به اینکه متهم اظهار داشته اعلیحضرت همایونی حق عزل و نصب وزرا را ندارند، گرچه موضوع بسیار روشن و با صراحت قانون اساسی جای ابهامی باقی نمی‌ماند، مع هذا مختصراً توضیح می‌دهد که قانون اساسی ایران اقتباس از قانون اساسی بلژیک است. نویسندگان قانون اساسی در موقع نگارش توجه کامل به قانون اساسی آن کشور داشته‌اند؛ و به اقتضای اوضاع آن روز حدود اختیار پادشاه ایران را در بعضی موارد حتی محدودتر از قانون اساسی کشور مزبور معین کرده‌اند.

متهم در اظهارات خود گفت که در هیچ مملکت مشروطه پادشاه حق دخالت در امور و عزل و نصب وزرا را ندارد. بله، این آقای باسواد و دکتر حقوق در یک مرجع رسمی، در جایی که می‌داند به وسیله خبرنگاران متن و بلا اقل مضمون بیانات او در دنیای خارج منعکس می‌شود با کمال بی‌باکی می‌گوید در هیچ‌یک از ممالک مشروطه پادشاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد.

من نمی‌دانم متهم فکر نمی‌کند وقتی مطلبین به حقوق اساسی ایران و سایر ممالک مشروطه این اظهار یک نخست‌وزیری که قوه مقننه را هم در شخص خود متمرکز کرده بود و مدعی دکترای حقوق می‌باشند بشنوند، چه خواهند گفت.

گرچه دکتر مصدق در زندگی خود هر روز بارها از این گونه اظهارات کرده و منکر بدیهیات و محسوسات شده است، باری برای اینکه لااقل این آقا که خود را دکتر در حقوق می‌خواند متوجه شود یا دست کم مردم بی اطلاع بدانند که چقدر این آقا قلب حقیقت می‌کند، بنده اینک مفاد قانون اساسی بلژیک را راجع به اقتدار پادشاه در اینجا نقل می‌کنم.

وظایف و اختیارات پادشاه بلژیک به این شرح است:

۱) پادشاه بلژیک حق دارد لوایح قانونی تهیه و برای شور و تصویب به مجالس مقننه پیشنهاد نماید.

۲) پادشاه بلژیک قوانین مصوب مجالس مقننه را توشیح و ابلاغ می‌نماید.

اگر به نظر وی قوانین مصوب با مصالح عالی کشور مبیانت داشته باشد، در این صورت پادشاه می‌تواند به طور مطلق از ابلاغ و اجرای آنها خودداری کند.

۳) پادشاه بلژیک می‌تواند هر دو مجلس (مجلس نمایندگان و مجلس سنا) با یکی از آنها را منحل کنند. ولی انتخابات جدید باید در ظرف چهار روز پس از صدور حکم انحلال به عمل آید، و مجالس جدید در ظرف دو ماه بعد از

انحلال مجلس یا مجالس تشکیل گردد.

۴) پادشاه بلژیک می‌تواند مجالس را تعطیل نماید. ولی مدت تعطیل نباید از یک‌ماه تجاوز کنند. در هر دوره تفنینه بدون موافقت مجالس نمی‌توان بیشتر از یک‌دفعه این حق را اعمال کرد.

۵) در موارد ضروری، پادشاه می‌تواند مجالس موقت را به‌طور فوق‌العاده منعقد سازد.

۶) برای تأمین اجرای قوانین، پادشاه نظامنامه و فرامین صادر می‌کند. ولی نظامنامه و فرامین صادره نباید از اجرای قوانین مصوب جلوگیری کند.

۷) پادشاه وزرا و افسران و مأمورین عالی‌مقام کشوری را عزل و نصب می‌نماید. در انتصاب فضا، پادشاه تابع مقررات خاصی است.

۸) پادشاه فرمانده کل قوای خشکی و دریایی و هوایی است.

۹) اعلان جنگ و عقد صلح از اختیارات پادشاه است.

۱۰) پادشاه نمایندگان سیاسی و کنسولی بلژیک را عزل و نصب می‌نماید و نمایندگان دول بیگانه را می‌پذیرد. و نیز پادشاه با دول خارجه پیمان صلح و اتحاد نظامی و قراردادهای تجارتمی می‌بندد. ولی قراردادهای نسجارتی و پیمانهایی که به‌دولت بلژیک تعهدات مالی تحصیل می‌نمایند و یا برای اتباع بلژیک ایجاد تعهد می‌کنند، بدون موافقت مجلس نمایندگان و مجلس سنا دارای اعتبار نمی‌باشند انتقال قسمتی از خاک بلژیک به یک دولت بیگانه و همچنین الحاق اراضی بیگانه به قلمرو بلژیک و معاوضه اراضی مستلزم تصویب قانون مخصوصی است.

۱۱) اعطای عناوین اشرافی از اختیارات پادشاه است. ولی پادشاه نمی‌تواند مزایایی برای عناوین افتخاری قائل شود. با رعایت قوانین مصوب، پادشاه درجات و نشان اعطا می‌نماید.

۱۲) با رعایت قوانین مربوطه پادشاه حق ضرب مسکوکات را دارد.

۱۳) پادشاه حق عفو خصوصی و تخفیف مجازات محکومین را دارد. ولی بدون تسفای یکی از مسجلسین نمی‌تواند این حق را درباره‌ی وزرای اعمال کند که طبق حکم دیوان کشور محکوم شده‌اند.

حق عفو عمومی از اختیارات مجالس موقت است.

همچنین برای روشن شدن موضوعی که به‌زعم آقای دکتر مصدق در هیچ مملکت مشروطه پادشاه حق دخالت در امور مملکت را ندارد، قانون اساسی سوئد را که یکی از مترقیترین ممالک دنیا می‌باشد، مورد توجه قرار می‌دهیم:

در رژیم مشروطه سلطنتی کشور سوئد، پادشاه دارای اختیارات بسیار وسیعی است و حتی در جزئیات امور مداخله و نظارت دارد. طبق اصل اول قانون اساسی کشور مزبور سوئد به‌وسیله یک پادشاه هدایت می‌شود و سلطنت در خانواده او موروثی است.

اصل سوم قانون اساسی آن کشور چنین مقرر می‌دارد: اعلیحضرت پادشاهی بایستی همیشه مصون و سلامت نگهداری شده و کلیه اعمالش غیر قابل مؤاخذه می‌باشد. همچنین پادشاهی که غیر قابل مؤاخذه و غیر مسئول است و به‌زعم آقای دکتر مصدق باید هیچ قدرتی نداشته و یک وجود شرفانی بی‌اثر باشد. طبق اصل ۱۴ قانون مزبور فرمانده کل نیروهای زمینی و دریایی است. تحت عنوان بزرگ‌ارتشتاران، شاه اولاً فرامین را شخصاً می‌دهد و ثانیاً شخصاً به‌ارتشهای زمینی، دریایی و هوایی فرماندهی می‌نماید.

عمل فرماندهی ارتش را شاه به‌وسیله سناده ارتش که دارای افسران منحصص می‌باشد انجام می‌دهد، شاه می‌تواند افسر عالی‌رتبه دیگری را به‌نام فرمانده کل قوا یا قسمتی از آن تعیین نماید.

طبق اصل ۱۷ همان قانون، دیوان عالی کشور را شاه شخصاً تعیین می‌نماید. اصل ۲۵ عیناً نقل می‌شود:

اصل ۲۵ - اعضای هیئت وزیران، رؤسای عالی‌مقام کشوری و مؤسسات دولتی، معاون فنی وزارت دادگستری و رؤسای راه‌آهن، تلفن و تلگراف، پست، گمرک، جنگلبانی، دفاتر وزارتخانه‌ها، شهربانی، استانداری، فیلد مارشال، ژنرالها و امیرالها [در باسالارها] از هر درجه، آجودانهای مخصوص، آجودانهای ستاد، فرماندهان استحکامات، فرماندهان هنگها و سایر فسمتهای مستقل نظامی، رؤسای ادارات نوپخانه، استحکامات، دابسه جغرافیایی، فرستاده‌های مخصوص وزارتخانه‌ها، و نمایندگان تجارته به‌خارج و همچنین مأمورینی که وزارت امور خارجه برای امور خارجی اعزام می‌دارد، کلبه به‌امر شاه انتخاب و یا از کار برکنار می‌شوند.

حتی انتخاب شهردارهای سوئد با دخالت مستقیم شخص پادشاه است. اصل اول قانون اساسی مزبور می‌گوید:

در هر شهری پس از آنکه اهالی مرد و زن آن شهر سه نفر از طرف خود انتخاب نمودند، شاه یکی از آن سه نفر را به‌نام شهردار انتخاب می‌نماید.

هیچ یک از حقوق پادشاه تشریفاتی نیست.

طبق اصل ۳۸ قانون اساسی سوئد، اگر یکی از مسئولین امور مملکت پیشنهادی به‌شاه بنماید و شاه تصمیمی اتخاذ نماید که مغایر با قانون اساسی داشته باشد، باید موضوع در هیئت وزیران مطرح شود و مجدداً به‌عرض پادشاه با ذکر دلایل مشروح برسد. اگر پادشاه باز در تصمیم خود باقی بود، مسئول کار باید استعفا بدهد. در این مورد مجلس تعیین تکلیف او را می‌نماید.

خلاصه آنکه در ۱۱۴ اصل قانون اساسی سوئد، کمتر به‌اصل و ماده‌ای می‌توان برخورد کرد که از نام شاه و افتداری او و سلطه شاه اسمی برده نشده باشد.

این بود مختصری از قوانین اساسی دو کشوری که جزو ممالک مترقی دنیا محسوب و باروش سلطنت مشروطه اداره می‌شوند.

با این احوال آقای دکتر مصدق مثل کبک سر را در زیر برف کرده و بی‌پروا می‌گوید در هیچ جای دنیا پادشاه اختیاری ندارد، و تمام حقوق سلطنت تشریفاتی است. اینک ملاحظه می‌فرمایید که کشورهای مثل سوئد و بریک که نمونه عالیترین تمدنهای اروپایی به‌شمار می‌روند و مورد تحسین ملل انگلستان و فرانسه نیز می‌باشند، وقتی چنین اختیاراتی برای مقام سلطنت قائل می‌باشند چگونه می‌توان گفت که مقام سلطنت در همه جای دنیا فاقد اختیارات واقعی است؟ آیا کسی که نا این اندازه از اوضاع دنیا بی‌اطلاع باشد، شایستگی ادعای پیشوایی ملت و داشتن عنوان دکتر را دارد؟

دکتر مصدق: بشیمان ندیم.

سرتیپ آزموده: زهی جای تأسف! در قانون اساسی ایران که نویسندگان آن بیشتر توجه به‌قانون اساسی کشور بلژیک داشته‌اند، صریحاً حق عزل و نصب وزرا را بدون هیچ‌گونه ابهام و اجمالی طبق اصل ۴۶ منجم قانون اساسی از اختیارات پادشاه دانسته‌اند. این اصل هیچ‌یکه شرطی ندارد. هر کس که طبق قانون اساسی واجد شرایط و ریسر شدن باشد، از طرف پادشاه ممکن است به‌وزارت منصوب شود. ولی در حقوق دیگر سلطنت نبود و تشریفاتی قائل شده،

چنانچه اصل چهل و هشتم می‌گوید:

انتخاب مأمورین رئیسهٔ دوائر دولتی از داخله و خارجه با نصوب وزیر مسئول از حقوق پادشاه است، مگر در موافقی که قانون استثنا نموده باشد. ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست، مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.

ملاحظه می‌فرمایید آنجا که قانون اساسی فی‌جودی برای اختیارات پادشاه تعیین کرده، صریحاً ذکر کرده است که نمونهٔ آن در اصل ۲۸ مشهود است که فرانت گردید.

همان طوری که در فرار صلاحیت صادره از این دادگاه راجع به حق عزل و نصب وزرا از طرف پادشاه اثنارانی شده است، در تمام دورهٔ مشروطیت از این حق استفاده شده است. کما اینکه سلطان احمد شاه در هنگام اقامت در اروپا مرحوم اعلیحضرت فقید را که در آن هنگام عنوان سردار سپه‌ی و سمت نخست‌وزیری داشتند به وسیلهٔ نلگراف معزول کرد؛ و معظم‌له کناره‌گیری کرد و به قصر بومهن رفتند که در نتیجهٔ وساطت مجلس دوباره از طرف پادشاه وقت به نخست‌وزیری منصوب شدند.

در دورهٔ اعلیحضرت فقید نیز این حق اعمال شد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضاشاه پهلوی نیز چندین مرتبه این اصل مجری گردیده و مورد تأیید و نصوب مجلس هم قرار گرفته است. از جمله اینکه آقای محسن صدر با وجود مجلس ۱۲ به فرمان اعلیحضرت همایونی به نخست‌وزیری برای مأموریت تشکیل دولت منصوب گردید. آقای علی منصور به نخست‌وزیری از طرف ذات شاهانه انتخاب شد و کابینهٔ خود را بمجلس معرفی کرد؛ و در همان مجلسی که دکتر مصدق رهبری اقلیت آن را به عهده داشت، به اتفاق آراء رأی اعتماد گرفت. سپس مرحوم سپهبد رزم‌آرا به فرمان شاهانه به نخست‌وزیری منصوب شد که نا هنگام قتل مدتها نخست‌وزیری مملکت را داشته و مکرراً از طرف مجلس به دولت و لوایح ایشان رأی داده شد؛ و اقلیت مجلس تحت رهبری آقای دکتر مصدق مستهم ردیف یک هنگام اعلام امضای قرارداد تجارنی ابران و شوروی به چنین نخست‌وزیری نبریک گفت.

البته دولتی که از طرف اعلیحضرت همایونی انتخاب شود، در مقابل مجلسین مسئول و در حدود قوانین کشور ممکن است مورد مواخذه واقع شود. اگر مجلس به دولت با وزیر ابراز عدم اعتماد نمود، آن دولت یا وزیر معزول است. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که با اعمال این حق مقام سلطنت کوچکترین خدشه‌ای به حقوق ملت و نمایندگان وارد نمی‌شود. در همه وقت مجلس می‌تواند وزیر یا وزرایی را که اعلیحضرت شاهنشاه انتخاب فرموده‌اند، از کار برکنار سازد.

اینکه متهم می‌گوید وزرا در مقابل مجلسین مسئول هستند و بنا بر این معقول نیست از طرف مقامی انتخاب شوند و در مقابل مقام دیگری مسئول باشند — واقعاً موجب تعجب و تأسف است که یک دکتر حقوق این اندازه...
دکتر مصدق: بی‌فهم باشد.

سرتیپ از موده: ... مغالطه و نجاهل کند و یا واقعاً عاجز از درک محسوسات باشد — به حد وفور دیده می‌شود و هیچ اشکالی هم ندارد.

مثلاً قضات از طرف وزیر دادگستری منصوب می‌شوند؛ و در مقابل محکمهٔ عالی انظامی، قضات، مسئولیت دارند. مستخدمین دولت از طرف وزرای مسئول منصوب می‌شوند و در صورت ارتکاب بزهی مورد تعقیب و مواخذه

مراجع قضایی قرار می‌گیرند. حال آنکه در مورد اول محکمه عالی انتظامی برای انتخاب قضات و در مورد دوم داسراها و دادگاههای عمومی هیچ تأثیر و دخالتی در انتخاب مأمورین دولتی ندارند.

بنابراین، ایراد به اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل و نصب وزرا را ندارند، بکلی مردود و زائیده معز علیل و مالخولیایی مجرمی است که با تمام اعمال زشت و ناپسندیده خود در چنگال عدالت گرفتار شده و برای فرار از مجازات الفاظی را استعمال می‌کند و به قالب عبارات درمی‌آورد که نه الفاظ دلالت بر موضوع دارد و نه عبارت به مفهوم و مصداق واقعی موضوع است. قدر مسلم این است که از تاریخ ابلاغ فرمان قانونی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، یعنی ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، این مرد و اعوان و انصار او هیچ گونه سمت دولتی نداشته و قانوناً معزول بوده‌اند. مقاومت او در مقابل فرمان قانونی اعلیحضرت همایونی را جز به عنوان یاغبگری و خودسری به منظور بهم زدن اساس حکومت و نخت و نواج سلطنت به هیچ چیز دیگر نمی‌توان تعبیر کرد. این جریان تا عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشته و در آن وقت بود که در اثر رستاخیز ملی مردی باغی به ناچار فرار کرد و پنداشت که از چنگال مردم رهایی یافته، غافل از اینکه به چنگال عدالت گرفتار می‌شود.

ب. منته از راه ربا و سالوس از طریق خدعه و فریب اظهار کرد در این دادگاه و این دادرسی که موقعیت او همان موقعیت مارشال پتن فرانسوی است. اظهار کرد او با مارشال پتن این نفاق را دارد که مارشال به جرم تسلیم به دشمن دادرسی شد و سرانجام محکوم به مرگ گردید، و این به جرم مقاومت در برابر دشمن تسلیم دادگاه گردید و فرجام کارش همان محکومیت مارشال پتن است.

صرف نظر از اینکه آقای دکتر محمد مصدق نمی‌تواند درک کند آن کسی که او را تسلیم دادگاه نموده هیچ کس نیست جز آن ذاتی که همه موجودات را آفرید و یکی از اسرار آفرینش این است که به استناد قرآن مجید: *مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا*. و صرف نظر از اینکه این آیه مظلومین و ناله بیوه زنان و درددل بنیمن است که آقای دکتر را به این محضر عدالت کشانیده است، در جواب او می‌گوییم: آقای دکتر محمد مصدق، مگر نه این است که مارشال پتن در جنگ بین الملل اول سر نوشت دنیا را تغییر داد ولی در جنگ دوم به جرم سازش با دشمن تسلیم دادگاه گردید و محکوم به مرگ شد؟ شما چرا رضایت نمی‌دهید که این دادگاه به جرم شما که خیانت به قانون اساسی و حقوق ملت ایران است رسیده‌گی نماید و هرگاه دادگاه تشخیص داد که ادعای دادستان وارد است شما هم محکوم به مرگ شوید تا ایران باقی باشد و ملت ایران در میان ملل جهان سر بلند و سرفراز گردد؟

خدمت و عمل نیک مارشال پتن برایش این افتخار را توفیق کرد که او را افتخار برای ملت فرانسه بدانند. در عین حال اقدام سوء و عمل ناپسندیده‌اش برای او این حاصل را به بار آورد که او را محکوم به مرگ نمایند تا ملت فرانسه زنده بماند. آری این کلام خدا است که می‌فرماید: *مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا*.

دکتر مصدق: معنی آن چیست؟ نمی‌دانید معنیش چیست؟

سرتیپ از موده: پس شما چرا با مغالطه و سفسطه...

دکتر مصدق: آقا نگفتید معنی آن چیست؟

رئیس: آقا خواهش می‌کنم ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

در این موقع که ساعت ۱۰/۲۵ بود یک ربع تنفس داده شد.

جلسه در ساعت ۱۱ مجدداً رسمیت یافت. سر تیب آزموده چنین ادامه داد:

پس چرا شما با مغالطه و سفسطه و نیرنگ و عوام فریبی وانمود می‌سازید که چون در برابر دشمن مسافوس نموده‌اید، تسلیم دزدگاه شده‌اید؟

مارشال پیر و سانخورده فرانسوی جانبازی و نبوغ و وطن‌خواهی خود را عملاً در یک جنگ جهانی به‌منصه نبوت رسانیده بود، و دنبایی را به‌اعجاب انداخته بود. در اثر نبوغ او یک‌بار دیگر به‌دنیا ثابت شد که مردان نابغه موجود تاریخ هستند. با وجود این، و با این استنباط که مردی چون پین نباید به‌موطن و ملت خود خیانت نماید، او را محکوم به‌مرگ کردند تا ملت در سکون و آرامش بسر برد و امنیت اجتماعی متزلزل نشود.

صرف نظر از اینکه ثابت و مسلم نیست که شما نابغه هستید و مسلم نیست شما آقای دکتر مصدق در برابر دشمن مقاومت کرده‌اید، به‌فرض اینکه نابغه باشید و مقاوم در برابر دشمن، چون به‌نظر دادستان ارتش ثابت و مسلم است که در روزهای ۲۸-۲۵ مرداد ماه اعمالی انجام داده‌اید که هدف نهایی دشمنان ملت بوده است، چون بنا به‌برونده مشکله شما سوگند و قاداری خود را به‌حفظ قانون اساسی ایران نقض کرده‌اید، باید در این دادگاه پاسخ به‌ملت ایران در برابر نقض سوگند ادا نمایید.

دکتر مصدق: می‌دانه، آقا.

سر تیب آزموده: این پاسخ به‌صرف ادعا و یاریختن اشک مصنوعی و نهمت و افترا و گفتاری از این فیجبل که «اسناد خدمتگزاری من در یک گاوصندوق آهنین بود که یک خروارونیم وزن داشت...»

دکتر مصدق: یک‌خرده کمتر.

سر تیب آزموده: ... و چنانگر آوردند و آنها را ربودند و آن اسناد اگر بود ملت ایران می‌دانست که چه نسابغه عظیم‌الشانی را از کف داده است، به‌طور قطع و یقین ملت ایران را فایع نمی‌کند. من باید به‌ملت ایران و بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه جوابگویی نمایم. من باید در راه انجام وظیفه در پیشگاه عدل الهی سرافکنده نیانم. آخرین حرف شما این است که خارجیان را از این کشور خارج ساختید. بسیار خوب. اولین و آخرین حرف من این است که در آن راه که گام برداشتید (اولین گام، آنچه به‌انجام وظیفه من مربوط است، ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ بود) و در آن طریقی که راه پیمودید (و آخرین نقطه وصول، صدور دستور رفراندوم برای برقراری جمهوری دموکراتیک بود) آن گامها و آن راه‌های بود که اصولاً دیگر ملت ایران این ملت امروزی نبود که شما دیگر خارجیان را به‌نفع او یا به‌ضرر او خارج ساخته یا نساخته باشید. شما باید هنگام دفاع بپاخیزید...

دکتر مصدق: پامی‌شوم.

سر تیب آزموده: ... و در این موارد جواب بدهید.

کسی که می‌گفت دو لتهای سابق در انتخابات دخالت نمودند، خود رسماً و علناً در انتخابات دخالت نمود. وقتی دید نمی‌تواند به‌هیچ طریقی جلوی انتخاب مخالفین خود را بگیرد، برای جلوگیری از انتخاب آنان دستور توفیف ۵۷ حوزه انتخاب را صادر کرد.

او می‌گفت و ظاهر می‌کرد که آن قدر رفت قلب دارد که به‌عنوان جلوگیری از خونریزی و برادرکشی از احرام قشون به‌آذربایجان و رفع فتنه پیشه‌وری در آذربایجان شدیداً استفاده کرد. مفداری هم از آن اشکهای کذایی ریخت. باز دیدن وضع زندانها و زندانیان ظاهر می‌کرد که حالت ضعف به‌او دست می‌دهد؛ و حال آنکه تعداد مقتولین و مجروحین زمان حکومت وی بیشتر از جمع تمام مقتولین و مجروحین در تمام مدت بعد از شهریورماه ۲۰ تا هنگام زمامداری او

بوده است.

همین آقای رفیق‌القلب هنگامی که بعد از یکی از کنستارهای جمعی در مجلس ۱۶ مورد بازخواست چند تن از نمایندگان که جرئت و جسارت یافته و از او علت را سؤال کردند گفت: «دستور دادم به مردم نسبت اندازی نکنند. از زیادی میزان مقتولین و مجروحین هم علاوه بر این که متأثر نیستم، خوشحال هم هستم.» منظور این است که دکتر مصدق درست خلاف آنچه که ادعا نموده است، عمل می‌کند. اینکه می‌گوید حسب جاه ندارد، از همین قبیل است. این مرد بیشتر از هر کس حسب مال و جاه دارد. شاید علت‌العلل تمام اعمالی که ایران را بر باد داده تمام در سایه حس جاه‌طلبی او بوده است.

متنی که امروز بر ما می‌نهد این است که از حقوق نخست‌وزیری استفاده نکرده است. او از استفاده ماهی سه هزار تومان حقوق شخصاً صرف نظر کرده است و بیشتر از ماهی چند میلیون ریال به مشاورین مخصوص و نورچشمیان و کلیه وابستگان آنها پرداخته است...

دکتر مصدق: بیاورید صورتش را. صورتش را بیاورید.

سرتیپ از موده: ... نورچشمیهایی که آخر جمهوریخواه از آب درآمدند، آن هم جمهوری دموکراتیک، او تمام نورچشمیان را به کارهای حساس و با حقوقهای گزاف گماشت، آن هم بدون رعایت تناسب و استعداد و ظرفیت و توجه به سابقه و معلومات و شخصیت. او حقوق نگرفته. ولی معلوم نیست اگر مالیات واقعی و قانونی املاک و دارایی خود را پرداخته بود و اگر مرد خیر و خیرخواهی بود، چگونه به آن اندازه استطاعت مالی بهم زده است که قادر باشد به گفته خود مخارج یک اردویی را در دیوان لاهه و شورای امنیت بپردازد.

دکتر مصدق: اردو را من نپرداختم.

سرتیپ از موده: هزینه رفتن و برگشتن این آقا به خارج از کشور تا آنجا که اطلاع حاصل است به شرح زیر است:

الف. هزینه‌های مسافرت امریکا برای شورای امنیت

(۱) طبق تصویب‌نامه شماره ۱۹۱۴۲/۳۰۲ مورخ ۲۳ دی‌ماه ۱۳۳۲ هیئت وزیران، مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ دلار بابت هزینه سفر هیئت اعزامی ایران به نیویورک علی‌الحساب در اختیار جنابان آقایان اللهیار صالح و دکتر سنجابی قرار می‌گیرد.

(۲) طبق تصویب‌نامه شماره ۲۰۱۵۲ مورخ ۳۲/۷/۱۵، تصویب شد مبلغ ۵۰,۰۰۰ دلار برای تأمین کسری مسافرت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر به آقای محمد شرافتیان پیشکار معظم فروخته شود.

(۳) طبق تصویب‌نامه مورخه ۳۲/۷/۱۱، مبلغ ۵۰,۰۰۰ دلار دیگر از محل اعتبار ۱۳۳۰ دولت به اختیار هیئت نمایندگی در امریکا گذارده می‌شود.

(۴) طبق تصویب‌نامه ۲۴۸۰، مبلغ ۵۲,۴۸۰ ریال بابت بهای بلیط هواپیما در وجه شرکت هواپیمایی پرس‌اکسپرس پرداخت می‌شود.

(۵) طبق تصویب‌نامه دیگر، مبلغ ۱۲۸,۲۵۰ ریال بقیه مصارف هیئت اعزامی شورای امنیت از محل اعتبارات دولت تأدیه می‌گردد. مبلغ ۲۸,۹۴۶ دلار که به نرخ امروز فریب ۲,۸۰۰,۰۰۰ ریال است برای مسافرت به امریکا و شورای امنیت و مبلغ ۵۰۰,۲۴۸ ریال برای بلیط هواپیما خرج شده است.

تازه آقای دکتر محمد مصدق مدعی است که در مسافرت به امریکا برای محاکمه در شورای امنیت دبستانی خرج

به حساب خزانه ملت نیامده است.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزد.

سرتیب از موده: آیا ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال حساب فوق که ذیل تمام تصویب نامه های مزبور را خود آقای دکتر مصدق امضا نموده است به کجا رفته است؟ از کجا برداشت گردیده است؟ جز اینکه از بیت المال این ملت برداشته شده و هزینه مسافرت آقای دکتر مصدق گردیده؟ همان دکتر مصدقی که امروز در محضر دادگاه می گوید دیناری به حساب ملت ایران نیاورده است؟

دکتر مصدق: خرج خودم را گفتم.

سرتیب از موده: از این بیان نظرم این است که همین آقای دکتر محمد مصدق پس از اینکه از مسافرت امریکا مراجعت نمود، فقط برای خودنمایی چند روزی در فاهره ماند و برای این کار هم پیش از ۵۰,۰۰۰ ریال در مصر خرج نرانشید. در جلسه مورخه ۲۷ آذرماه هم هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵۲,۳۲۱ ریال بابت مهمانی سفارت کبرای ایران در فاهره از محل اعتبارات درآمد نفت توسط وزارت امور خارجه پرداخت گردد.

در ساعت ۱۲/۲۵ یک ربع تنفس داده شد. ولی چند دقیقه بعد اعلام گردید که دنباله جلسه ساعت ۴ بعد از ظهر تشکیل خواهد شد.

در ساعت ۴ بعد از ظهر ۳۰ آبان جلسه دادرسی مجدداً تشکیل شد. سرتیب از موده به سخنان صبح خود چنین ادامه داد:

ب. هزینه های مسافرت به هلند

(۱) طبق تصویب نامه ۱۲۰/۲۴۹۸ مورخه ۳۱/۲/۳۰، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲,۸۰۰ لیره و ۶,۰۰۰ دلار برای حق الوکاله پرفسور رولن س دنیروکوب دسیل پرداخت شود.

(۲) طبق تصویب نامه ۱۴۱/۵۰۴۸ مورخه ۳۱/۳/۵ هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۵,۰۰۰ دلار برای هزینه سفر هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

(۳) طبق تصویب نامه ۱۹۸/۶۵۷۰ مورخه ۳۱/۳/۲۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵,۰۰۰ دلار هزینه سفر هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

دکتر مصدق: خوب!

(۴) طبق تصویب نامه ۲۴۲/۷۹۶۸ مورخه ۳۱/۴/۱۴، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۸۹,۳۲۰ ریال بهای ۱۳ فقره بلیط هواپیمای هیئت اعزامی به لاهه پرداخت شود.

(۵) طبق تصویب نامه ۲۴۶/۸۰۲۸ مورخه ۳۱/۴/۱۰، هیئت وزیران تصویب نمودند که بهای بلیط هواپیمای مسافرت آقای سهام السلطان بیات به لاهه ۱۷,۲۳۰ ریال پرداخت شود.

(۶) طبق تصویب نامه ۲۸۴/۹۷۴۲ مورخه ۳۱/۵/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۵۰۰ لیره برای حق الزحمه پرفسور رولن برای تهیه لایحه دفاع در دیوان لاهه پرداخت شود.

(۷) طبق تصویب نامه ۳۱۰/۱۰۲۷۰ مورخه ۳۱/۶/۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۱,۰۶۳ ریال بابت بهای بلیط هواپیمای دکتر شایگان به لاهه و حمل اوراق پرداخت شود.

۱۸) طبق تصویب نامه ۱۳۸۲/۱۴۴۶۶ مورخه ۳۱/۷/۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۰,۹۱۰ ریال برای پرداخت بهای بلیط دکتر شایگان به آمستردام پرداخت شود.

۱۹) طبق تصویب نامه ۹۲۳/۷۱۳ مورخه ۳۱/۲/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱,۰۰۰ لیره برای تأمین مخارج سفارت هلند برای مسافرت هیئت اعزامی در لاهه پرداخت شود. یک نگاه به ارقام فوق که جمعاً مساوی است با ۳,۸۰۰ لیره و ۲۶,۵۰۰ دلار و ۵۶۸,۵۲۳ ریال که بیش از ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال می شود، بخوبی مسلم است که دکتر محمد مصدق بیش از ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال از خزانه مسلت به عنوان فوق خرج کرده است.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ از موده: آن وقت ادعا می کند دیناری برای ملت ایران به حساب نیاورده است.

دکتر مصدق: به به به به!

سرتیپ از موده: نکته جالب توجهی که به نام آن بیوه زنها و جوانان احساساتی که پول قرضه ملی را پرداخته ناچارم در اینجا متذکر شوم، این است که ارقام فوق یا از وجوه حاصل از فروش اوراق قرضه ملی و یا عایدات نفت جنوب برداشت شده است، چنانچه در تصویب نامه ۳۸۲/۱۴۴۶۶ مورخه ۳۱/۷/۲ هیئت وزیران بابت ۲۰,۱۹۱۰ ریال تصریح می نماید که بهای بلیط مسافرت جناب آقای دکتر شایگان از تهران به آمستردام از محل حاصل فروش اوراق قرضه ملی پرداخت شود تا این جناب جلالت مآب عصر روز یکشنبه ۲۵ مردادماه در میدان بهارستان هوای آن ایام که به سلامتی پیشموری هورا می کشید به سرش یزند و موفقیت پیشوارا برای آنچه که هواخواهان پیشموری خواهان آن بوده اند طلب نماید.

از این ارقام عجیبتر و جوهی است که دکتر محمد مصدق به اسم قالی و قالبچه با صدور تصویب نامه های ذیل که جمعاً بیش از یک ۱,۵۰۰,۰۰۰ ریال فقط در سال ۱۳۳۱ برداشت کرده، از خزانه ملت خرج کرده است.

۱) طبق تصویب نامه ۳۰/۱۳۲۴ مورخه ۳۱/۱/۲، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۷,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قالی از تجارخانه تفضلی خریداری شود.

۲) طبق تصویب نامه ۱۳۱/۲۱۵۰ مورخه ۳۱/۴/۱۵، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۵۳,۵۰۰ ریال بابت خرید دو جفت قالبچه و یک قالی از تجارخانه تفضلی برای مسافرت لاهه پرداخت شود.

۳) طبق تصویب نامه ۲۲۹/۱۵۶۰۸ مورخه ۳۱/۶/۲۶، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۴۳۴,۰۰۰ ریال بابت خرید هفت قطعه قالی از تجارخانه تفضلی برای دکتر شاخت و جوتز و همراهان خریداری شود.

۴) طبق تصویب نامه ۴۰۰/۱۶۶۴۶ مورخه ۳۱/۷/۱۹، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۸۰,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قطعه قالی پرداخت شود.

۵) طبق تصویب نامه ۴۰۷/۱۹۷۶۸ مورخه ۳۱/۷/۲۱، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۲۰,۰۰۰ ریال بابت خرید دو قطعه قالی پرداخت شود.

۶) طبق تصویب نامه ۵۰۲/۳۰۵۰۸ مورخه ۳۱/۹/۲۴، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۵,۰۰۰ ریال بابت خرید یک قطعه قالی خریداری از دکتر اردلان پرداخت شود.

۷) طبق تصویب نامه ۵۴۰/۳۳۱۴۴ مورخه ۳۱/۱۰/۲۵، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۲۶۶,۵۰۰ ریال بابت خرید شش قطعه قالی از تجارخانه تفضلی برای اهدا به میسیون گوت پرداخت شود.

۸) طبق تصویب نامه ۶۵۶/۴۶۰۴۰ مورخه ۳۷/۱۲/۲۵، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۳۳۲،۵۶۰ ریال بابت خرید قالی و قالیچه پرداخت شود.

۹) طبق تصویب نامه ۶۷۲/۴۶۵۱۶ مورخه ۳۱/۱۰/۲۸، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۱۳،۲۰۰ ریال بابت خرید یک قالی از شرکت فرش ایران پرداخت شود.

۱۰) طبق تصویب نامه ۶۷۶/۴۲۸۷۸ مورخه ۳۱/۱۰/۲۸، هیئت وزیران تصویب نمودند که مبلغ ۳۹،۵۱۰ ریال بابت قالی و قالیچه خریداری از تجارخانه تفضلی پرداخت شود.

این ارقام خیره کننده که بیش از ۱،۵۵۶،۰۰۰ ریال است فقط در سال ۱۳۳۱ به اسم خرید قالی و قالیچه از خزانه ملت ایران به دست دکتر محمد مصدق برداشت گردید؛ در حالی که پیش از ۷۰۰،۰۰۰ ریال نیز در سال ۱۳۳۲ به اسم قالی از اعتبارات دولت برداشت گردیده که برای آن چند فقره تصویب نامه صادر گردیده است.

اینک که این ارقام با اسناد مثبته ای که به امضای منتم و اعوان و انصار او رسیده در این دادگاه نظامی از نظر ملت ایران می گذرد، آیا باز هم دکتر محمد مصدق حق دارد ادعا کند که در مسافرت لاهه و امریکا خرجی برای ملت ایران بالا نیاورده است؟

آیا مصدق السلطنه حاضر است حساب میلیونها را که ارقام ریز آن فوقاً ارائه گردید در پیشگاه ملت ایران روشن سازد؟

آیا مصدق السلطنه ممکن است جواب دهد آن چند هزار لیره و سی چهار هزار دلاری که قبلاً به لاهه و امریکا رفت چگونه خرج شد؟

در این صورت که برای ملت ایران این دو مسافرت نزدیک ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به حساب آمد، چه حق دارد منتم در پیشگاه چنین دادگاهی به مردم ایران منت گذارد که خرج سفر خود را از جیب خود پرداخته است؟

دکتر مصدق: پرداخته ام، آقا. مال خودم و دو فرزندم را پرداخته ام.

سرتیب آزموده: ملاحظه فرمایید این مرد با چه بی پروایی در محضر این دادگاه دروغ می گوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیب آزموده: و من نمی دانم این حدسی که می زنم صائب است یا خیر. به نظر من، در دفاعیانی که می نماید خواهد گفت این مدارک را خارجیان به سرتیب آزموده داده اند. این عمال خارجی هستند که نخواهند و نمی خواهند ملت ایران سعادتمند شود.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیب آزموده: در همین موقع گریه را سر می دهد. بغض می کند. زسنت مخصوصی می گیرد. رنگ از صورتش پرواز می کند. قطره کورامین می خواهد. مرا شمر می خواند. داستانهایی از زمان محمد علی شاه می گوید. چند نلگراف راست و دروغ هم می خواند. چند نقل قول خلاف واقع هم از اشخاصی که در قید حیات نیستند بیان می نماید. گریزی به مارشال بتن می زند. خود را خدمتگزار واقعی ملت ایران خطاب می کند. در تفسیر واژه های «استعمار» و «استثمار» داد سخن می دهد. هزاران از این قبیل مطالب می گوید. آخر الامر هم نتیجه می گیرد و می گوید: «اسناد واقعی که اگر الساعه در دست بود ملت ایران بخصوص طبقه جوان پس می برد که چگونه من امپراطورهای دنیا را به زانو درآورده ام، در صندوقی بود به وزن یک خروارونیم که قفل آن را باید چلنگر باز کند. در روز بیست و هشتم مرداد ماه خائنین و جاسوسان و بیگانه پرستان آن را باز کردند. آن اسناد را بردند.» می گوید: «بسته اسنادی بودند که از خانواده های

فدیمی ایران در نزد من موجود بود.» می گوید: «من اصولاً در تمام مدت عمر به موجب آن اسناد با خارجیان مبارزه کرده‌ام. این داستان منجر به این موضوع می‌شود که فعلاً چون آن اسناد به سرقت رفته، با دادگاه رأی برائت مرا صادر نماید و با اینکه ثابت و مسلم خواهد بود که این دادگاه هم دستور گرفته است که مرا محکوم نماید.»

اینجانب به عرض می‌رسانم که جوانان ایرانی باید بدانند متهم در زمان صدارت به عنوان اینکه دولت دچار مضیقه ارزی است، صدور ارز را حتی برای محصلین و بیماران اکیداً قدغن کرد. محصلین بسی بضاعت و مرضای ایرانی برای یک لیره یا یک دلار ارز در مضیقه کامل بودند. عده زیادی از محصلین که اولیای آنان از طبقه محروم کشور بودند و آخرین مراحل تحصیلی را طی می‌کردند و عده‌ای از آنها که اگر فرضاً صد لیره ارز به آنان داده می‌شد قادر به ادامه و ختم تحصیلات بودند، این کمک را مصدق السلطنه و دستگاه فرعونى او به آنان نکرد. بناچار از زحمات چندساله خود بدون پایان دادن به تحصیلات بی بهره ماندند و رشته تحصیل را رها کردند. به ایران مراجعت کرده و بلاں و سرگردان شدند.

همه کس فریاد و فغان و استغاثه این محصلین را که کار آنان هم به تحصن در سفارتخانه‌های ایران در خارجه و آبروریزی کشید، به خاطر دارند. در عین حال مصدق السلطنه در همان مواقع بی دریغ به اعوان و انصار خود ارز دولتی می‌داد.

دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ از موده: و حتی گاهی از دریافت بهای ریالی ارز هم صرف نظر می‌فرمود. من باب نمونه، پروانه شماره ۱۶۹۷ مورخ ۳۰/۳/۱۷ و دستور شماره ۶۵۱۴ مورخ ۲۰/۳/۱۶ و یادداشت مورخ ۳۰/۳/۱۷ وزارت دارایی به پرداخت مبلغ ۱۷۳۶۱۶۱ دلار در وجه حسین فاطمی را می‌توان ذکر کرد. عجب اینکه ارزی که مکرر و به دفعات به حسین فاطمی داده شده، به عنوان پاداش بوده است. حالا پاداش برای چه امری، این موضوعی است که باید دادرسان محترم با توجه به هدف نهایی دکتر مصدق به دست حسین فاطمی خود متوجه گردند.

اما اینکه متهم مدعی است که حب جاه ندارد دیگر خیلی خنده‌آور است. دکتر مصدق، دکتر مصدقی که در تمام عمر حتی یک قدم جز در راه جاه‌طلبی...

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ از موده: ... بر نداشته، مردی که حس خودخواهی وی بر تمام حواس دیگرش برتری دارد، شخصی که حاضر است دنیا را زیرورو نماید و کسی را بالاتر از خود نبیند، می‌گوید: «من جاه‌طلب نیستم و حب جاه ندارم.» دادرسان معظم، تاریخ زندگی این مرد را ورق بزنید و بدقت مطالعه کنید. اگر یک مورد پیدا کردید که او قدم و فکری برداشته که محرک آن جاه‌طلبی و خودخواهی او نبوده است، هرچه او بگوید قبول دارم.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ از موده: در مجلس ۱۵، هنگام سقوط کابینه آقای قوام السلطنه، آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس از طرف مجلس نامزد نخست‌وزیری شد. اغلب حضرت شاهنشاه هم ایشان را به این سمت منصوب فرمودند. ولی ایشان از قبول این سمت خودداری نموده و خدمت در مجلس را ترجیح دادند. سپس اغلب حضرت همایونی از مجلس برای نخست‌وزیر جدید استمراج نمودند و نمایل مجلس را خواستند. دکتر مصدق در این موقع با دوستان آقای قوام السلطنه در مجلس تماس گرفته بود و آنان دکتر مصدق را کاندیدا کردند. بقیه دستجات پارلمانی آقای حکیم‌الملک را کاندیدا کردند. هنگام اظهار نمایل، رأی هردو نفر مساوی بود، یعنی آقای حکیم‌الملک ۵۴ رأی و دکتر مصدق هم ۵۴ رأی

داشتند. آقای سردار فاخر رئیس مجلس نیز که در دادن رأی شرکت نکرده بودند وقتی وضع را بدین منوال دیدند، رأی خود را به آقای حکیم‌الملک دادند. بالنتیجه مجلس اظهار تمایل به زمامداری جناب آقای حکیم‌الملک کرد، و ایشان از طرف اعلیحضرت همایونی به نخست‌وزیری منصوب شدند.

دکتر مصدق از اینکه نتوانسته بود سند نخست‌وزیری را اشغال کند...

رئیس: مسند، نه سند.

سرتیپ آزموده: خیر سند. منظورم همان مسند است.

رئیس: بنده گمان می‌کنم مسند باشد.

سرتیپ آزموده: بله، ببخشید، منظور مسند است. بهر حال چون دکتر مصدق نتوانست مسند نخست‌وزیری را اشغال کند و علت شکست خود را هم آقای سردار فاخر تشخیص داده بود، کینه ایشان را در دل گرفت. از در ستیزه با ایشان برآمد و انواع زحمات را در دوره زمامداری خود برای ایشان ایجاد کرد. حتی انتخابات دوره هفدهم شیراز را برای جلوگیری از موفقیت حتمی ایشان در انتخابات توقیف کرد.

عجب آن است که نتوانست لااقل علت کینه خود را کتمان کند. در مصاحبه‌ای که در هنگام نخست‌وزیری خود با مخبر روزنامه اطلاعات نمود و در شماره ۷۷۸۴ آن روزنامه درج شده است، علت را صریحاً همین دادن رأی به آقای حکیم‌الملک دانسته است. آقای سردار فاخر که در جواب مصاحبه ایشان مصاحبه‌ای با مخبر همان روزنامه کرده و در شماره ۷۷۸۵ درج شده است، موضوع را چنین تشریح کرده‌اند:

... در نتیجه رأی آقای دکتر مصدق با آقای حکیمی مساوی شد و چون خود اینجانب نیز به آقای

حکیمی رأی تمایل دادم، اکثریت با آقای حکیمی گردید.

تصدیق می‌کنم این بزرگترین گناه بنده بوده است و شاید همین گناه باعث بی‌لطفی و حملات و

ناروای ایشان به اینجانب در دوره شانزدهم گردید. حالا برده ابهام از پیش چشم بنده برداشته شد و

جهت بی‌مهری را دانستم.

در این موقع دکتر مصدق به سرهنگ بزرگمهر و کیل مدافع خود گفت:

آقا، معذرت می‌خواهم. این مطالب را یادداشت بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: چیز مهمی نیست که یادداشت کنم.

دکتر مصدق [در حالی که می‌خندید]: چه می‌فرمایید آقا؟ چرا چیز مهمی نیست؟ یادداشت بفرمایید بنده

می‌خواهم یک‌ماه در جواب اظهارات آقای دادستان صحبت کنم.

سرتیپ آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

ملاحظه می‌فرمایید این آقا که می‌گوید حب جاه ندارد چه اندازه برای نخست‌وزیری در دوره ۱۵ دست و پا کرده

و وقتی با شکست مواجه شد چه میزان حس کینه‌نوزی او را تحریک کرده است.

اینکه متهم می‌گوید در دوره ۱۴ به او تکلیف نخست‌وزیری شد و قبول نکرد کذب محض است.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ آزموده: حقیقت امر این است که دکتر مصدق با رویه‌ای که اتخاذ کرده بود دولتها را بکلی فلج و

کارهای مملکت را آشفته می‌ساخت. کما اینکه چون آقای محسن صدر در دوره ۱۴ بدون اجازه و صلاحدید این مردی که هیچ حس جاه‌طلبی ندارد انتخاب شده بود، مدتها وقت مملکت را با ایستروکسیون و فلیج ساختن مجلس تلف کرد. نمایندگان مجلس ۱۴ به‌خود او نکلیف کردند که نخست‌وزیر شود. او این مقام را که از مدتها قبل در آرزوی آن بود با دل و جان پذیرفت؛ منتهی می‌ترسید که پس از قبول زمامداری، نمایندگان مردم پی به ماهیت او ببرند و او را ساقط کنند.

دکتر مصدق: بکشند.

سرتیپ از موده: این بود که پیشنهاد کرد برخلاف قانون منع نمایندگان از قبول شغل وزارت مجلس قانونی بگذراند که او بتواند اگر کابینه‌اش سقوط کرد، مجدداً بمجلس برگردد. مجلس نمی‌توانست با این قانون موافقت کند. پس ملاحظه می‌فرمایید که نداشتن حس جاه‌طلبی...

دکتر مصدق: عجب!

سرتیپ از موده: ... مانع قبول نخست‌وزیری از طرف ایشان نبوده. بلکه برعکس می‌خواستند به‌سحوی نخست‌وزیری را قبول کند که در صورت سقوط دولت باز هم بتواند عنوان نمایندگی داشته باشد.

ساعت ۴/۵۰ بعد از ظهر ده دقیقه تنفس اعلام گردید.

ساعت ۵/۰۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه رسمیت یافت و سرتیپ از موده به‌سخنان خود چنین ادامه داد: منظور از بیان تمام این مطالب و گرفتن وقت دادگاه این است که همان طوری که دادگاه محترم مستحضرند، آقای دکتر محمد مصدق در مورد ایراد به صلاحیت بیاناتی ایراد فرمودند که هر چه ریاست محترم دادگاه به‌ایشان تذکر دادند که بیاناتشان خارج از حدود صلاحیت است، وقتی نگذاشتند. در خلال اظهاراتی که در دادگاه نمودند، نهایت سعی و کوشش کردند که ضمن اظهاراتشان جنبه عوام‌فریبانه و سباق همیشگی خود را از دست ندهند. ملاحظه فرمودید در موضوع نشر اسکناس گفتند: «رئیس بانک را خواستیم در اطاق و دستور دادم دو سیست و بیست میلیون اسکناس چاپ کنند». علت را چنین توضیح دادند که «اگر مخالفین می‌فهمیدند که من دستور نشر اسکناس دادم، علیه من تبلیغ می‌کردند و دولت من ساقط می‌گردید». خلاصه می‌فرمایند که ایشان از نشر محرمانه اسکناس امتناعی نداشتند.

دکتر مصدق: پول نزل می‌کرد.

سرتیپ از موده: ایشان از فقر و زندگی فلاکت‌بار مردم و از مشاهده افلاس و بدبختی مردم باکی نداشتند. ایشان تنها از یک موضوع بیم داشتند و آن سقوط دولت بود. در محضر همین دادگاه اظهار نمودند که علت اقدام مراجعه به‌آرای عمومی این بود که می‌ترسیدند چند نفر از نمایندگان موافق ایشان به‌نمایندگان مخالف پیوندند و دولت را ساقط کنند. همین حس جاه‌طلبی مفرط بود که این آقای دکتر مصدق اطرافیان خود را از افراد بی‌شخصیت یا گمنام با عاری از شرایط لازم برای شغلی که به‌آنان محول می‌کردند انتخاب می‌نمودند.

ملاحظه فرمودید در همین دادگاه خود اظهار منتهم ردیف دو را دابر به‌اینکه هیچ‌گاه آقای مصدق در برابر اوامری که صادر می‌کردند سند نمی‌دادند، تأیید نمودند. ملاحظه فرمودید که صریحاً در یکی از جلسات همین دادگاه گفتند: «نه تنها حقوق ماهانه نمی‌گرفتم بلکه هزینه مسافرنهای خارج از کشور را نیز از کیسه فتونم پرداخت می‌شده». ملاحظه

فرمودید با تصویب نامه‌هایی که به عرض دادگاه رسید، معلوم شد که گفتار ایشان و اظهارات ایشان...
 دکتر مصدق: خلاف است.

سرتیپ از موده: ... خلاف محض است. ملاحظه فرمودید که بموقایعی که منجر به فرمان عزل ایشان شد و آن را به کودتای خیالی تعبیر کردند، چگونه اشاره نمودند. صریحاً اظهار داشتند: «بمرتیب رباحی گفتم شما باید من و خانام را حفظ کنید.» مرتیب رباحی نیز طرح‌هایی که برای حفظ خانه تنظیم شده بود به نظر ایشان رسانیده است. همه اینها برای حس جاه‌طلبی بود که بالاخره کار آقا را به آنجا کشانید که به فرمان اعلیحضرت شاهنشاه هم تصکین نکردند و علم طغیان و یاغیگری را برافراشتند. بالاخره هنگامی که روز ۲۸ مردادماه فرارسید، با وجودی که از قبل از ظهر آن روز برای ایشان بخوبی ثابت بود که دیگر موفقیتی نخواهد داشت، آن قدر در خانه ۱۰۹ نشست تا اعوان و انصارشان به جبر و زور آن‌هم برای حفظ جان خودشان خواستند او را فرار دهند.
 دکتر مصدق: این‌هم از جاه‌طلبی بوده است.

سرتیپ از موده: بالاخره در آن ساعت ایشان از جای خودشان تکان نخوردند تا لحظه‌ای که برای او اطلاع آوردند که گروهی از مردم بی‌پناه و بی‌سلاح در آستانه منزل او به خاک و خون غلتیده‌اند. در آن لحظه ایشان نفسی به راحت کشیدند و از این خبر لذتی در خود احساس کردند. دستور دادند ملاقه سفیدی را که روی تسخنخواهشان بود به عنوان ترک مقاومت به بیرون خانه افراشته نمایند. این موضوع را خود ضمن تحقیقات بخوبی بیان کردند. پس از این عمل، پای به‌گریز نهادند که داستان آن را چه ضمن تحقیقات گفته و چه در مسحضر این دادگاه به استحضار دادرسان محترم رسانیده‌اند.

دادستان ارتش در این ادعا دو موضوع را مورد توجه دقیق قرار می‌دهد: یکی رسیدگی به یاغیگری و طغیان آقای دکتر محمد مصدق به آنکا و قدرت متهم ردیف دو؛ یکی دادخواهی بازماندگان شهدای روز ۲۸ مردادماه. در جلسه‌ای به عرض رسانیدم که در دادگاه نظامی طرح دعوی خصوصی نمی‌شود. آنچه مورد توجه اینجانب است ادعای عمومی است. آقای مصدق برخلاف نظر اینجانب درست در نقطه مقابل صاف و پوست‌کنده گفته‌اند و می‌گویند و بازهم خواهند گفت که از کلیه اصول قانون اساسی آنچه که مربوط به حقوق سلطنت است، تشریفاتی است. من شاید ثابت نمودم که این گفتار ایشان بکلی بی‌مغر و بی‌ارزش است.

دکتر مصدق: بفرمایید پوک است. [خنده حضار]

سرتیپ از موده: آقای دکتر مصدق نه تنها ارزشی برای شهدای روز ۲۸ مردادماه قائل نمی‌شوند بلکه آنان را صریحاً جانفوکشانی خواندند که برای بدست آوردن اموال ایشان به‌خانه‌شان هجوم کردند.

اینجانب توجه دادگاه محترم را به دو نکته اصلی که مورد توجه اینجانب است جلب می‌نماید. سراسر گفتارهایی که نمودم و خواهم نمود، روی این اصل است که ثابت کنم آقای دکتر مصدق عقیده و ایمان به آن مبانی که ما ایرانیان معتقد به آن میانی هستیم ندارند. به همین مناسبت در سبک عمل آقای مصدق با رویه عناصر چپ در این کشور شباهت زیادی دارد. در این چند سال همه دیده‌اند که در مسلک اخلاک‌گرا مفهوم مبارزه یعنی سیاه کردن تر و دیوارها، بخش‌های اعلامیه‌ها، نهمت زدن و خلاصه اموری که پایه آن روی هو و جنجال و عوام‌فریبی قرار دارد. مفهوم مبارزه این است که نامه‌های بی‌امضا برسد، تهدید به قتل و غارت و آتش زدن و این حرف‌ها بشود. واقعاً این شنیدنی است که کسی خود را مبارز می‌داند، ولی حتی مانند دزدان و باغیان معنی مبارزه او این است که با بدر و دیوار شعار بنویسد یا بخش اعلامیه کند و با اراجیفی یا تهدیداتی نوشته برای اشخاص و مقامات بفرستند.

در یکی از جلسات به عرض رسید که آقای دکتر مصدق چگونه درب دانشگاه تهران را عملاً به روی جوانان بست. شاید در آن جلسه به عرض رسانیدم که یک جهت این عمل آقای دکتر مصدق روی حس کینه‌نوزی بود نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه فقید. اینک ضمن تأیید آن عرایض، به عرض می‌رسانم که آقای دکتر مصدق شاید ضمن عرایض خود به عرض رسانیدم که چگونه از یک طرف رجال و معمرین محترم و معزز کشور را لجن‌مال می‌کردند و از طرفی با بستن درب دانشگاه، دانشکده‌ها، دبیرستانها و حتی دبستانها توده جوانان کشور را وادار می‌ساختند که تحصیل نکنند و به‌دور خیابان و کوی و برزن راه بیفتند و چگونه از این جهت نسل آینده را تهدید می‌کردند. به‌طور مختصر و مفید، آقای مصدق ضمن نطقها و خطابه‌ها در هر موقع و هر محل چنین می‌گفتند که اولاً هیچ رجلی در کشور ایران نیست جز شخص خودشان و همه را خائن، جاسوس و نوکر اجنبی می‌خواندند.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزدم.

سرتیپ از موده: از جهت دیگر همه به چشم دیده‌ایم و همه می‌دانیم که جوانان مادر دوره صدارت این آقا وضع تحصیلشان از چه قرار بوده است. نتیجه اینکه به‌زعم آقای دکتر مصدق، کشور ایران در زمان محاصر فاند سردان وطن پرست است. بنا به‌رویه و عمل آقای دکتر مصدق، کشور ایران در آنبه نیز فاقد مردان تحصیل کرده و افراد روشنفکر می‌شده است. این جریان را دادرسان محترم باید با تاریخ ایران تطبیق دهند و ملاحظه فرمایند از فرنها پیش به این طرف آیا همین یک جریان آن جریانی نبوده است که سیاست استعماری خواهان آن بوده؟

به‌طور قطع شما دادرسان عالی‌مقام اگر آنچه را که به چشم دیده‌اید با تاریخ تطبیق دهید، یک نتیجه می‌گیرید و آن این است که جریانی را که آقای دکتر مصدق تعقیب کرده است سیاست استعماری بوده است.

دکتر مصدق: احسنت، احسنت.

مقارن ساعت ۶ بعدازظهر جلسه ختم گردید و جلسه آینده به ساعت ۱۰ صبح یکشنبه ۱ آذر موكول شد.

جلسه سیزدهم

ساعت ۱۰ بامداد یکشنبه ۱ آذر ۱۳۳۲، سیزدهمین جلسه دادرسی به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. پس از فرآیند صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه خطاب به سرنیپ آزموده گفت:

دنباله بیانات خود را ادامه دهید.

سر نیپ آزموده: با نهایت احترام به عرض می‌رساند: قبل از ادامه توضیحات قبلی، دو نکته را با اجازه ریاست محترم دادگاه معروض می‌دارد. اول اینکه اینجانب بسیار سعی نمودم که هرگاه نامه‌هایی مبنی بر تنقید از توضیحات اینجانب برسد، آن نامه‌ها را مانند نامه‌هایی که برای اینجانب مزید افتخار است و روی موازین قضایی بحث نمودند تقدیم دادگاه محترم نمایم. ولی متأسفانه تعداد معدودی از این قبیل نامه‌ها که ظاهراً انتقادی بود رسید. منتهی سراسر جز ناسزا و تهدید به قتل و غارت و تخریب و این قبیل حرف‌ها چیز دیگری نبوده که بلافاصله پاره شد و به‌دور انداخته شد.

روز گذشته در یکی از روزنامه‌های محترم ملاحظه نمودم که بر بنده منت گذاشته سر مقاله خود را اختصاص به جریان این دادگاه و بیانات اینجانب داده بود. اینجانب لازم می‌داند تشکرات خود را از آن روزنامه محترم تقدیم دارد. زیرا سر مقاله تنقید از بیانات اینجانب بود. من بخوبی آگاهم و ایمان دارم که انتقاد در شأن روزنامه‌هاست. باید انتقاد کنند. باید آنچه به نظرشان می‌رسد بنویسند به‌منظور اینکه افکار عمومی روشن شود. همان‌طور که عرض کردم، اینجانب به سهم خود سپاسگزارم. منتهی از مخبرین محترم جراید و مدیران محترم روزنامه‌ها تنها این استدعا را دارم که در عریض اینجانب سهواً تحریفی نشود. برای نمونه، آن جریده محترم بحث فرمودند که اینجانب در این دادگاه واژه «مجنون» را نسبت به متهم ردیف یک به کار بردم. حال آنکه علاوه بر اینکه چنین واژه‌ای استعمال نشده، اساساً یک عاملی که وادار می‌کند بنده جلسات عدیده‌ای وقت دادگاه را بگیرم، کمال عقل و درایت و هوشیاری متهم ردیف یک است.

دکتر مصدق: عقل؟ عقل کجا بود؟

سر نیپ آزموده: چون آن روزنامه محترم انتقاد فرموده و چون یک نکته حساس در آن سر مقاله هست که دادگاه محترم باید با نهایت دقت، با یک چشم و یک نظر به عریض بنده و متهمین و وکلای محترم آنان توجه نمایند، بدین منظور خاص عیناً روزنامه مزبور را تقدیم می‌دارم که پیوست پرونده شود.

به طوری که در یکی از جلسات عرض کردم، دادگاه باید توجه نماید چه بسا اینجانب در اظهارات خود اشتباه می‌کنم. ولی همان طوری که عرض کردم، آنچه که بدان اطمینان دارم این است که کلمه‌ای با حساب خود بسر خلاف ایمان و وجدانم نمی‌گویم. به آن چه می‌گویم مؤمن و معتقد هستم؛ مگر وقتی که رأی دادگاه با دلایل موجه گفتار مرا رد

کند...

دکتر مصدق: همچو چیزی نمی‌شود.

سرتیپ آزموده... که در آن صورت اینجانب نیز تسلیم رأی دادگاه خواهم بود. دومین نکته‌ای که باید به عرض برسانم این است که برای اینجانب در انجام وظیفه‌ام یک راه بیشتر وجود ندارد و آن راه راهی است که یکی از بزرگترین سرداران جهان به ما تعلیم داده است. ابن سردار، سردار نامی حضرت علی ابن ابیطالب است. می‌فرماید: «در انجام وظیفه باید مانند کوه استوار و پای برجا بود.» می‌فرماید: «وظیفه را و سخن حق را باید با صریحترین زبان و شدیدترین نحو بیان نمود.» من در انجام این وظیفه، این دستور پیشوای عالی‌جاه خود را همواره نصب‌العین قرار داده و می‌دهم، و جز زبان صراحت زبان دیگری ندارم. مانند کوه در اینجا انجام وظیفه کرده و خواهم نمود. اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه یادداشت‌های خود را فرائت نموده و به استحضار می‌رساند و قبلاً این توضیح را می‌دهد که بیانات آخرین جلسه روی موضوع مبارزه با استعمار خارجی بود. آبا آقای دکتر مصدق فهران مبارزه با خارجیها بوده‌اند؟ آبا دکتر مصدق نمی‌داند که نهضت ملی مردم ایران و جنبش آزادی‌طلبی مردم ایران چه سابقه‌ای دارد؟

یکی از سیاحان — مسیو فلاندرن فرانسوی — در اوایل سلطنت محمدشاه به ایران آمده بود. سیاحتنامه ایشان سه جلد است که به فارسی ترجمه شده است. در یک قرن قبل، یعنی پنجاه سال پیش از اینکه موضوع نفت در ایران پیش آید، این سیاح می‌نویسد خارجیها تمام ثروت این کشور را به خارج برده و به قسمی این مردم را ناتوان کرده‌اند که تا صد سال دیگر ممکن نیست مردم توانایی یافته و با بنیه مالی آنها ترمیم شود. بعد می‌نویسد حکومت انگلستان بموسیبه حاجی میرزا آقاسی بر تمام این مملکت نفوذ یافته و حکومت می‌کند. بلی سیاستهای استعماری بموسیبه حاج میرزا آقاسی‌ها بر این کشور نفوذ یافته و مردم را مشغول ساخته‌اند.

دکتر مصدق: مردم نهره هم نمی‌کشیده‌اند.

سرتیپ آزموده: تاریخ ایران گویاست که نهضت استقلال‌طلبی ایران بمهمت مردانه و تدبیر یک مرد سیاسی به نام قائم‌مقام صورت پذیرفت. تاریخ نشان می‌دهد که هر وقت اساس حکومت ایران متزلزل شده، دستی از آستین بیرون آمده به نهضت ملی ایران نیرو بخشیده. کما اینکه قرارداد ترکمانچای شیرازه کشور را از هم گسیخت. در این موقع تاریخ نشان می‌دهد و از گزارش دالگورکی که در اواخر صدارت حاجی میرزا آقاسی سفیر و ایلچی دولت تزاری در دربار ایران بود چنین معلوم است که کوششها و تلاشهای تاریخی قائم‌مقام، که یکی از مظاهر نبوغ ایرانی است، توانست کشتی مملکت را از خطر سقوط نجات دهد.

گزارش شخص مزبور که رئیس اداره جاسوسی دولت تزاری روسیه و سپس سفیر و ایلچی در دربار ایران شد اگر مورد توجه قرار گیرد، اسرار زیادی را مکتشف می‌سازد. از گزارش او معلوم می‌شود که قائم‌مقام با عقل و تدبیر حکیم احمد گیلانی سر حلقه اهل عرفان، جداغلائی همین نیمسار سپهبد زاهدی، کار می‌کرد و مملکت را از خطر سقوط نجات داد. بیگانگان همچنانچه برای فتنای قائم‌مقام و زمامداری حاج میرزا آقاسی برنامه‌ای تهیه کرده بودند، آشیخ احمد گیلانی را متهم می‌دانستند و نقشه قتل او را کشیدند و او را مقارن قتل قائم‌مقام مسموم و از بین بردند. بهر جهت دیپلماسی محرمانه سیاستهای استعماری قائم‌مقام و حکیم احمد گیلانی را از پای در آورد تا حاج میرزا آقاسی حکومت با وجاهت و مطلقه را بدست آورد. همه مورخین نوشته‌اند قائم‌مقام و نفی‌خان امیر کبیر دو سناره فروزنده آسمان شرق بودند که اگر هر یک به ادامه خدمت توفیق یافته بودند، امروز مملکت مادر ربیف کشورهای

مترقی جهان فرار گرفته بود.

ولی قائم مقام رفت تا حکومت عوام فریبانه و سالوسی حاج میرزا آقاسی روی کار آید؛ و میرزا تقی خان امیر کبیر رفت تا میرزا آقان خان نوری سالهای متمادی کامروا گردد.

با این سوابق بود که به قیام و اقدام و همت و فداکاری مردم، به شرحی که در تاریخ مشروطیت ایران منعکس است، ایران از تغییر رژیم سلطنتی مشروطه برخوردار گردید و مجلس یک و دو طرح اساسی برای حیات اجتماعی مردم ایران را به وجود آورد و اصل تفکیک قوای ثلاثه مبنای زندگی اجتماعی و حیات سیاسی مملکت گردید. سالها گذشت. مناسفانه همان سیاستهای بیگانه به دست عناصر اخلاکگر و عوامل مفرض داخلی بار دیگر کشور ما را صحنه ناخوشوناز بیگانگان قرار داد تا جایی که هر قطعه از خاک ایران چه در جنوب و چه در شمال مسبدان عملیات مستقیم خارجیان شد.

قبل از ۱۲۹۹، وضع کشور چنان آشفته گردید که دیگر امید تجدید حیات نصی رفت. همه مأیوس شده بودند. رشته انتظام گسیخته بود. علم طبیان در هر گوشه کشور برافراشته بسود. قتل و چپاول و غارت مثل دوران زمامداری مصدق السلطنه یک امر عادی بود. از زن و مرد و پیر و جوان هیچ کس به حیات روزانه و شبانه خود امید نداشت. جوانان غیور از شدت غضب خون می خوردند. سربازان از شرم اسارت در هیجان بودند. متجاسرین نهران را تهدید می کردند.

در اسفند سال ۱۲۹۹، مثل ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، مملکت در پرتگاه تجربه فرار گرفته بود. در این موقع باز تاریخ تکرار شد. در این موقع دست توانای یک مرد نابغه، یک سرباز دلیر از آستین بیرون آمد و به نهضت ملی مردم ایران نیرو بخشید. این مرد بعدها به رضاشاه کبیر ملقب شد. این سرباز نامی قدم پیش گذاشت و سربازان فداکار را به دور خود گرد آورد و بساط حاج میرزا آقاسی ها را برچید.

هر چند قیاس منتهم ردیف یک با اعلیحضرت شاهنشاه فقید قیاس مع الفارق است، ولی بی مناسبت نیست یک قیاس سطحی به عمل آید تا ملاحظه شود سیاست استعماری چیست و سیاست استعماری چه مفهومی دارد. در هیچ کشور مستقلی جز در پناه امنیت تولید ثروت و کار ممکن نیست؛ و بدون امنیت تولید ثروت و کار مستمع است. رضاشاه کبیر اولین اقدامش ایجاد امنیت بود، و عمل آقای دکتر مصدق اختلال امنیت. دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ از موده: رضاشاه کبیر که موفق به برقراری امنیت شد، ارتش این بود که مردم ایران همه کبار داشتند و همه نان. ولی دکتر مصدق موفق شد که اکثریت مردم را بیکار کرده و بی نان بگذارد. نایفه عظیم الشأن ابران کاروان دانشجو به اروپا روانه کرد تا استقلال ایران را در آینده تأمین کند. مصدق السلطنه ارز دانشجویان را قطع می کرد و به حسین فاطمی می داد و دشمن شماره یک دانشجویی، علم و تحصیل بود. مدارس را تعطیل می کرد تا تیشه به ریشه کشور زند.

سردار بزرگ ابران، شاهنشاه فقید، سازمان ارتش را با شالوده استواری طرح ریزی نمود تا در زمان معاصر امنیت باقی و برقرار مانده و برای آینده ارتش ایران تمامیت و استقلال ایران را تأمین و تضمین نماید. مصدق سازمان ارتش ایران را بهم ریخت تا امنیت مختل شود. افسران سالخورده و مجرب ارتش را ضعیف و خانه نشین نمود تا پایه ارتش ابران لرزان گردد.

امروز هر جاده و پل، کارخانه بزرگ و کوچک، ساختمان، دبستانها و دبیرستانها، دانشگاه و دانشکده ها، میادین

عمومی، سازمانهای اجتماعی و هر اثر بارز و قابل توجه و هزاران جوان رشید با مدارج تحصیلات عالی و هر نواداری از مدنیت امروزی که در کشور هست، نمودار اقدام و عمل شاهنشاه فقید است. در حالی که مصدق خشتی بر روی یک خشت نگذارد، جز ویرانی و فلاکت چیزی بار نیارورد و جز پاشیدن نخم نفاق و کینه هیچ عملی انجام نداد. آن مردم سفله که پنداشته بودند که با برداشتن چند مجسمه می توانند یک دنیا آثار تاریخی را نادیده انگارند، غفلت داشتند که در این مملکت هر چه هست مانند مجسمه ها خاطره ای از دوران خدمت با افتخار بیست ساله است که آقای متهم مبارز با استعمار در دو سال و چند ماه قدرت و اختیار خود یک هزارم آن را محض نمونه به وجود نیارورد. شاهنشاه فقید رهبر نهضت آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم ایران بود. مبارزه ضد استعماری در دوران او به منتهای درجه خود رسیده بود، ولی با نقشه و تدبیر و طبق اصول و موازین دنیا پسند. مصدق السلطنه اساساً هیچ گونه نقشه ای برای نیرو بخشیدن به نهضت ملی ایران نداشت. لازم هم نداشت، چون تخریب احتیاج به نقشه نداشت. اعلیحضرت فقید تمام آثار استعمار را برچید. با الغای کاپیتولاسیون و منع انتشار اسکناس توسط بانک شاهی، عملاً با استعمار مبارزه کرد و ریشه استعمار را از بیخ و بن برکنند. مصدق السلطنه جز دراز کردن دست گدایی به خارجیان عملی انجام نداد و غرور ملی ما را جریحه دار نمود. در حقیقت کوششها و تلاشهای زعمای مشروطیت ایران برای تحکیم مشروطیت ایران و پیشرفت مبارزه با استعمار در زمان اعلیحضرت فقید مثر ثمر گردید، همان دوران با عظمتی که منعم ردیف یک دوره دیکتاتوری می خواند و عملیات خود را مبارزه با استعمار نشان می دهد. در واقع مصدق السلطنه با زعمای مشروطیت بنای ضدیت را گذاشت.

دکتر مصدق: آن زعما کی بودند، آقا؟

مر تیب از موده: به هر حال حادثه شهر بورما ۱۳۲۰ و سیاست ضد استعماری شاهنشاه فقید از بین رفت. بار دیگر سیاستهای استعماری به طمع افتادند که موقعیت مرحوم فروغی و تدبیر او از نعمتهایی است که نصیب این ملت گردید. وجود محمدرضا شاه پهلوی از مظاهر بارز پدر تاجدارشان در مبارزه با سیاستهای استعماری است چون که شاهنشاه فقید در زمان حیات خود پادشاه آینده کشور را با روح دموکراسی نشو و نماداده بودند. به همین جهت مصدق السلطنه انجام کارش به آنجا کشید که فصد بهم زدن تاج و تخت شاه را کرد تا خط بطلان بر استقلال کشور ما بکشد.

پس از شهریور ۲۰، موجبات زیادی به وجود آمد. اغلب بیگانگان مترصد بودند از پیشرفت نهضت و مبارزه ضد استعمار ما جلوگیری کنند. ولی روح عمیق و علاقه اعلیحضرت همایونی به دموکراسی سنگر مستحکم آزادگان و رادمردان کشور گردید و مایه تشویق و ترغیب متفکرین شد. نا آنکه نمایلات ملت به جایی رسید که قانون ملی شدن صنعت نفت تصویب شد، و موقع بهره برداری و استفاده ملت ایران از ثروت خود و آغاز یک زندگی مرفه رسید. اجرای قانون ملی شدن نفت امری تمام شده بود و بیگانگان دیگر جز قبول و اجرا چاره ای نداشتند. زیرا دیگر ممکن نبود ملت ایران را از راهی که رفته است منصرف ساخت و از پیشرفتهای حاصله منع کرد.

متأسفانه دستگاه قوی پنجه استعمار نقشه تازه ای به کار برد. همان دکان نفت را که محصول سیر تکامل مبارزه ضد استعمار ملت ایران بود وسیله جلوگیری در پیشرفت عملیات قرارداد و طریقی پیش آوردند که به زبان و ضرر مردم موجب یأس و نرید در مبانی نهضت گردید. یعنی یک نفر میرزا آفاسی فرن معاصر بر مسند حکومت فرار گرفت. همان امری را که محور حرکت و نهضت مردم بود، وسیله تحکیم قدرت و سلطه خود قرار داد و به بسنهانه مسطالع و رسیدگی در موضوع برده استتاری بر عملیات خود کشید. در ظاهر طرفداری از نهضت را شعار خود ساخته و در

باطن بهره‌برداری از کوششهای مردم را متوقف ساخت.

نخست افرادی را که پایه‌گذار نهضت جدید بودند و سنگ اول بنا به‌دست آنان بر زمین گذاشته شده بود و دوش آنان از سنگینی بار فداکاری خم شده بود، یک‌به‌یک کنار گذارد. کابینه اول دکتر مصدق را به‌یاد آورید، محدودی مردان باحیثیت و رجال کاردان و وطن‌پرست و افراد وزین همکار ایشان بودند، چون به‌بهانه تعقیب نهضت ملی ایران به‌سر کار آمده بود.

در آغاز کار با عوامل مؤثر نهضت و با رجالی که مورد اعتماد مردم بودند همکاری خود را آغاز ولی در عمل هر یک را رنجیده خاطر ساخت، و هر یک را به‌نحوی از کار بازداشت و قلع نمود. پس از چند ماه همه آن مردان را از کار برکنار کرد و دسته‌ای از عوامل خود را به‌کار گماشت. برنامه عملی خود را در تعطیل نهضت ضد استعمار به‌مورد اجرا درآورد. کوشید تا ماهرانه و با نقشه عوام‌فریبانه مردم را از انتظارات صحیحی که به‌مسئولیت نهضت داشتند منصرف سازد. روز اول گفت روزانه ۳۰۰ هزار لیره بهره‌ماست، و مردم در بر تو این درآمد زندگی خوبی را شروع می‌کنند. دکتر مصدق: خلاف می‌گوید.

سرتیپ آزموده: ولی به‌سرور جریان کار را به‌جایی رساند که دستگاههای نصفیه‌خانه از کار افتاد و صنعت نفت تعطیل شد. کارشناسان ماهر ایرانی...

دکتر مصدق: انگلیسی.

سرتیپ آزموده: ... دسته دسته از کار کنار رفتند.

دکتر مصدق: کی بودند؟

سرتیپ آزموده: کار به‌جایی رسید که میلیاردها ریال سرمایه برای به‌کار انداختن آن لازم است

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ آزموده به‌سخنش ادامه داد:

سپس همین متهم که خود را رهبر مبارزه ضد استعمار می‌داند، سران ملت و رهبران اولیه را لک‌دار و مستهم ساخت. اجامر و اوباش را بر علیه آنها بسیج کرد تا ناله‌و زاری آنها از انحراف مصدق و تعطیل نهضت به‌جایی نرسد.

دکتر مصدق: هوم!

سرتیپ آزموده: همه در تهران بخوبی به‌یاد داریم زبان انتقاد متهم امثال کریم‌پور شیرازی و روزنامه‌شورشی بوده. همه به‌یاد داریم سخنگوی دولت و عقل مؤثر کابینه دولت مصدق حسین فاطمی ملقب به‌دکتر فاطمی معلوم الحال بود. حتی افراد ساده‌لوحی که به‌افسون متهم فریفته شده بودند و حسن‌نیتی داشتند، از مهر که‌سازیهایی او در حیرت بودند. گاهی کسانی به‌او یادآور می‌شدند که دکتر حسین فاطمی چنین و چنان است: پرونده سیاه دارد؛ روزی مسیحی بوده؛ گاهی به‌اقلینهای مذهبی متوسل شده؛ و صدها پرونده کیفری دارد. متناسب با حیثیت دولت نیست که همه‌روزه مدیر شورشی در اطاق انتظار رئیس دولت به‌پذیرایی مردم مشغول باشد...

دکتر مصدق: دروغ است.

سرتیپ آزموده: ... و روز قبل از بخشنامه با رئیس دولت بیخ‌گوشی صحبت کند.

دکتر مصدق: دروغ است.

سر تیبپ از موده: منتم به همه جواب می داد مسئله نفت اسراری دارد که همه اینها را طلب می کند. شما در آنجه خواهید دانست وزیران مصدق می گویند هیچ یک از همکاران منتم به فندر حسین فاطمی و دکتر شایگان در او مؤثر نبودند؛ و همه می دانند هیچ یک از مدیران جراید طرفدار دولت به قدر کریم پور مدیر شورش در نزد منتم آبرو و نفوذ نداشته اند.

کریم پور عکس و کلیشه سران نهضت ملی را می کشید و در روی عکس آنان مارک بیگانه می زد. یک مقاله در بیگانه پرستی آنان می نوشت. بعد اطفال روزنامه فروش را تحریک می کرد تا موضوع و عکس روزنامه را فریاد یزنند و مردم را متوجه سازند که یکی از سران مشهور نهضت ملی که پنجاه سال صبر کرد و زجر کشید، مسحتها دید و خسارتها برد، در باطن بیگانه پرست و آلت اجرای مقاصد بیگانگان بوده است.
دکتر مصدق: اسمش را بگویند.

سر تیبپ از موده: مصدق بدین وسیله دو استفاده می کرد: اول مردم را نسبت به اساس و مبادی نهضت بسد بین می نمود؛ دوم مانع تأثیر انتقاد مبارزین آزاد و سران نهضت ضد استعمار می شد تا نقشه بنهانی و وقفه عملیات و تعطیل پالایشگاه و از بین رفتن صنعت نفت معلوم نشود و مردم نفهمند که تعطیل پالایشگاه آبادان و تعطیل صنعت نفت ابران برای دولتهای استعماری سالی صدها میلیون نفع به وجود آورده است. ایرانی باید بر خزانه پربرکت خود گرسنه بمیرد تا سرمایه داران بیگانه ثروت بیشتری به دست آورند.

حالا ملاحظه می فرمایید که روش مبارزه منتم با اجنبی چه قسم بوده است. همه رجسال و پیشقدمان آزادی و نهضت مبارزه ضد بیگانه را بیگانه پرست جلوه می داد و خود را خیر خواه مملکت وانمود می کردند. ولی روزی که برده ها بالا رفت، معلوم شد همه اطرافیان پیشوای قلبی از نوکران خاص بیگانگان بودند. معلوم شد مصدق نهضت مبارزه ضد استعمار را متوقف ساخته است. معلوم شد مصدق تمام سرمایه و هستی و ثروت مملکت را برای متوقف ساختن نهضت ضد استعمار ایران به باد فنا سپرده است.

این است مبارزه ضد اجنبی که منتم بدان افتخار می کند. هنوز می خواهد مردم را مشتبه سازد و حتی ذهن بیدار هیئت دادگاه را مشوب سازد. اینجانب می خواهم به صراحت بگویم و اظهار عقیده کنم که منتم مأمور تعطیل و وقفه سیر نهضت مبارزه ضد استعمار ایران بوده و با او تباخی داشته اند و با آنکه از شهوت جاه طلبی او استفاده کرده اند...
دکتر مصدق: خیلی.

سر تیبپ از موده: ... و به وسیله آبادی و عمال خود او را محاصره کرده و به این وادی سوق داده اند. سیر تاریخ و جبر زمان و اسنادی که بعدها در دسترس مطالعه قرار خواهد گرفت این حقایق را بر ملا خواهد ساخت. و معلوم خواهد شد که چرا مصدق السلطنه سالها سنگ آزادیخواهی به سینه می زده و برای استقلال ایران ضعف و غش می کرده است.

بس از سالهای متمادی اسرار قتل قائم مقام و حکیم احمد گیلانی را می فهمیم و فساد باطن حکومت مقدس نمای حاجی میرزا آقاسی را درک می کنیم. ما امروز می بینیم که منتم سعی داشت سران نهضت ملی را بدنام کند و منتم سازد و مردم را به اساس بدبین نماید. ما امروز می بینیم مصدق کوشش داشت دستگاه عظیم تصفیه خانه آبادان از کار بیفتد و صنعت و تجارت نفت تعطیل شود. ما امروز می بینیم که مصدق خود را مبارز ضد استعمار می داند...
دکتر مصدق: دروغ می گوید.

سر تیبپ از موده: ... لیکن سندی در دست ندارد.

[دکتر مصدق کاغذی را که در دست داشت به طرف دادستان دراز کرد و اظهار داشت: «بفرمایید، این سند.»] سر تیپ از موده: ما بخوبی احساس می‌کنیم و مسلم شده که دکتر مصدق در دوران زمامداری خود کوشش داشته که مردم به اساس نهضت آزادیخواهی ظنین شوند که در آتیه به آسانی دعوی قیام و فداکاری را مردم استقبال نکنند و به همه کس و همه چیز بدبین باشند.

دکتر مصدق: صحیح است.

سر تیپ از موده: منم در این نقش و برنامه بخوبی از عهده برآمده است. ولی خدای ایران، بیداری و مراقبت و همت مستمر شاهنشاه و قیام دلیرانه مردم ایران نگذاشت که این بازی به آخر برسد و محمد مصدق آخرین پسرده عملیات خود را به پایان رساند.

محمد مصدق، منم ردیف یک، مدعی مبارزه ضد استعماری ایران، به علت ثبوت خلافکاری و به اتهام بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت از اریکه فرعون خود به پایین خوانده شده و در زنجیر مذلت و بدنامی بر صندلی اتهام قرار گرفته است. احترام مصدق بمجلس و قانون اساسی عجیبترین ادعای دکتر مصدق است. می‌گوید همیشه به مجلس احترام گزارده و قانون اساسی را محترم می‌شمارد. من نمی‌دانم اگر احترام به قوه مقننه و قانون اساسی این قبیل اعمالی است که دکتر مصدق انجام داد، بی‌احترامی و هتک حرمت و عدم رعایت قانون اساسی بجهه کاری تعبیر می‌شود؟

همان‌طور که عرض کردم، منم شخصی است خودخواه و در زندگی همیشه روح طغیان و سرکشی داشته و یک دیکتاتور به تمام معناست. با این تفاوت که جمع معایب تمام دیکتاتورها را در عالم دارد. منهای حتی یک هزارم محاسن آنها. به اقتضای طبع خود در عمر خویش هیچ‌گاه بمجلس که مرکز ثقل مملکت است وقعی نگذارد. بدون انحراف، در هتک حرمت پارلمانی گوی سبقت از همه ربوده است.

چون حافظه نسل جوان نمی‌تواند خاطرات دوره اول مجلس را به یاد آورد، از دوران اول مشروطه صحبتی نمی‌شود و بی‌احترامی‌هایی که منم در همان مواقع به قوه مقننه کرده است تذکار داده نمی‌شود و شاهد مثال نسبت به دوره ۱۴ به بعد ذکر می‌کنم. در دوره ۱۴ منم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و با به طوری که عرض شد از اول بودای زمامداری و نخست‌وزیری را در مغز می‌پرورانید. چندین دفعه نمایندگان مجلس را ستود و مقام آنان را به عرش اعلی برد. ولی نمایندگان مجلس با شرح عجیب او مبنی بر اینکه پس از استعفا یا سقوط دولت باز هم بتواند برخلاف قانون عنوان و کالت را حفظ کند، مخالفت کردند. باز برای اینکه حس جاه‌طلبی خود را فانی سازد، یکی از بستگان خود را برای این سمت پیشنهاد نمود و برای این انتخاب او با فشاری کرد. نمایندگان به امید اینکه شاید آقای دکتر مصدق با این عمل دست از لیب و لجبازی و تضعیف قوه مقننه بردارد، باز زمامداری شخص مورد نظر موافقت کردند.

پس از چند ماه که دیدند کاری از او ساخته نیست، غمی رخم میل دکتر مصدق او را ساقط کردند. این موضوع موجب کینه شدید از طرف منم نسبت به مجلس ۱۴ شد. مدتها فقط به منظور کینه‌توزی و انتقام مجلس را فلج کرد. به کمک عده‌ای از نمایندگان به وسیله ابستر و کسیون مجلس را از کار انداخت. در این مدت از به کار بردن هر گونه وسیله‌ای برای هتک حرمت نمایندگان مجلس دریغ نکرد. حتی همان مجلسی را که چندین دفعه ستوده بود، بزدگاه خواند. در آخر دوره ۱۴ افتخار همکاری با فراکسیون نوده مجلس را پیدا کرد. همین آقای دکتر مصدق که مدعی است به مجلس و نمایندگان احترام می‌گذارد، به وسیله نوده ابها از تمام نمایندگان مجلس چه هتک حرمتها که ننمود.

شرم آور است عرض کنم چاقو کشان توده ای به تحریک همین دکتر مصدق...
دکتر مصدق: فوام را سر کار آوردند.

سرتیپ آزموده... در جلوی بهارستان چه قبیل اهانتهایی به نمایندگان می نمودند.

در دوره ۱۶ نیز که دکتر مصدق نماینده مجلس بود، در مجلس خود را مطیع قانون و نظامنامه نمی دانست، توقع داشت هر وقت که می خواهد بر خلاف نص صریح نظامنامه مجلس حرف بزند و تا هر میزان که می خواهد وقت مجلس را بگیرد، همه از او تمکین نمایند.

مصدق می گوید که حب جاه ندارد، او در اول دوره ۱۶ کاندیدائی ریاست مجلس شد، ولی با مخالفت شدید نمایندگان مجلس که کمپویش او را می شناختند و می دانستند چه عنصر خطرناکی است مواجه گردید.

ولی همین دکتر مصدق آنجا که احتیاج به مجلس داشت و نمایندگان با پیشنهادهای او موافقت می کردند، زبان بمدح آنان می گشود. اگر به صورت مذاکرات مجلس و جراید آن روز مراجعه شود، ملاحظه می فرمایید که این مرد به چند صورت مجلس را تعریف کرده است. هنگامی که نمایندگان با او موافقت می کردند، مقام پاییزی می یافتند؛ و وقتی جزئی مخالفتی با نظریات او می کردند، تا درجه یزیدی تنزل می کرد.

دکتر مصدق: مقام یزیدی ترقی است.

سرتیپ آزموده: هنگامی که به او رأی اعتماد دادند و مستقر بر اریکه با رختخواب نخست وزیری شد، نمایندگان را ستود، به آنان در جلسه رسمی گفت: «چون شما با اجنبی مبارزه کرده و ملی هستید، اجانب در دوره دیگر یعنی دوره ۱۷ نخواهند گذاشت شما انتخاب شوید، و از شما انتقام خواهند گرفت.» در دوره ۱۷ به وسیله مأمورین خود از انتخاب کلیه مخالفین جلوگیری کرد. با اقرار صریح و روشن خودش در مجلس، این نتیجه گرفته می شود که از مخالفین دکتر مصدق اجانب انتقام گرفته و مانع انتخاب آنان شدند.

باری مجلس ۱۶ تا هنگامی که به دکتر مصدق رأی اعتماد به اتفاق آرا می داد، ملی و از ملی هم گذشته بود.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: ولی پس از چند ماه که از زمامداری دکتر مصدق گذشت و نمایندگان دیدند هیچ یک از ادعاهای دکتر مصدق در اصلاح امور کشور و حل کار نفت و عاید شدن روزی سیصد هزار لیره به خزانه کشور و بهشت برین ساختن ایران عملی نشد که هیچ بلکه روز به روز بر آشننگی افسرزد، شیرازه مملکت روز به روز از هم گسیخته تر می گردید.

نمایندگان که دیدند دکتر مصدق به جای خدمت و حل مسئله نفت به نفع ایران اجانب و اوباش و رجاله ها را بر کلیه شئون مملکت و نوامیس مردم مسلط گردانیده است، و کلایی که مشاهده می کردند دکتر مصدق آزادپس خواه و نوع پرور و رفیق القلب از هیچ گونه سفاکی و آزادی کشی و تعدی و تجاوز به حقوق عمومی دریغ نمی ورزد، کم کم زبان اعتراض گشودند و شروع به انتقاد کردند. چند نفر از آنان که دست از جان شسته بودند، اقلیت مجلس ۱۶ را تشکیل دادند. ولی این مرد، شخصی که عمری خود با تشکیل اقلیت دولتها را فلج کرده و به زانو در آورده بود و همیشه دم از لزوم رعایت حفظ حقوق اقلیت می زد و برای آزادی نطق و بیان و اظهار عقیده و کلای اقلیت اشک می ریخت، از این به بعد برای این عده از نمایندگان کمر همت بست و با جدیت و کوشش فوق العاده هدف خود را تعقیب نمود. تمام وسایل دولتی را به کار انداخت. طومارسازی شروع شد.

رادیوی دولتی از بام تا شام هر روز رکیکترین فحشها و ناسزاها را به اقلیت مخالف دولت نثار می کرد. ماشینهای

حامل بلندگو بر از ارادل و او باش می شد و به جلو بهارستان گسیل می گردید. روز روشن بلندگوهای دولت به نمایندگان در منظر عمومی رکیکترین فحشها را می دادند. بر نمایندگان اقلیت دوره ۱۶ خواب و خوراک از بسیم چاقو کشان حرفه ای حرام شده بود. هیچ یک حتی در منازل خود از دست چاقو کشان در امان نبودند؛ و ناگزیر بودند شبها را در منازل دیگران بیتونه کنند.

در خارج نیز جراید مخالف دولت وضع بهتری از نمایندگان نداشته هر روز در معرض توقیف غیر قانونی و قتل و غارت بودند. روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، در روز روشن چاقو کشان دولتی تحت حمایت مأمورین جراید مخالف را به باد غارت گرفتند، و یک روز تمام در پایتخت ادارات جراید دستخوش چپاول بود.

چون در این موقع بکلی سلب امنیت از نمایندگان مخالفین شده بود، برای حفظ جان در مجلس متحصن شدند.

مقارن ساعت ۱۲ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد و فرار شد دنباله جلسه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل شود.

ساعت ۳/۵۰ بعد از ظهر دنباله سیزدهمین جلسه دادرسی تشکیل شد. بعد از رسمیت جلسه، سر تسیب آزموده به سخنان خود چنین ادامه داد:

در جلسه قبل از ظهر توضیح داده شد که سیاست استعماری چه موضوعاتی را خواهان است و مبارزه ضد استعمار از چه فرار است. به عرض رسید که به طور کلی هم سیاست استعماری در کشور ما سابقه تاریخی دارد و هم نهضت ملی ایران عمیق و ریشه دار است. بالاخره توضیح داده شد و یک مقایسه اجمالی و کلی بین اعلیحضرت رضاشاه کبیر و آقای مصدق السلطنه به عمل آمد. گفته شد چگونه شاهنشاه فقید با تأمین امنیت، بسط فرهنگ، تولید کار و ثروت با سیاست استعماری مبارزه فرمودند. تشریح شد دکتر محمد مصدق چگونه در زمان صدارت با کلیه عواملی که در دست داشته است با سیاست استعماری نه تنها مبارزه نمود بلکه اعمالش صد درصد منطبق با سیاست استعماری بود.

بالاخره به عرض رسید که انجام کارش بدانجا کشید که قصد بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را نمود تا سیاست قدیم استعمار که پایه اش بر این است که حکومت حاج میرزا آقاسی ها به کسار افتند عملی شود؛ و گفتارهای دکتر مصدق در این دادگاه که گفت تفرقه بینداز و حکومت کن به موقع اجرا گذاشته شود. پس از این توضیحات، شمه ای از اقدام مصدق درباره مجلس و قانون اساسی به عرض دادگاه محترم رسید. نسبت به این موضوع از صحبت توضیح داده شد که آقای مصدق با مجلس دوره شانزدهم چگونه رفتار می کردند. به عرض رسید که چگونه نمایندگان اقلیت دوره شانزدهم در بیم و هراس بسر می بردند؛ و کار بدانجا کشید که در روز ۱۴ آذر ۳۰ در روز روشن چاقو کشان مصدق [دفتر] جراید مخالف را به باد غارت و تاراج گرفته و ادارات آنان را دستخوش چپاول و غارت قرار دادند که در نتیجه آنچنان اختلال امنیت نمایندگان دوره شانزدهم مجلس برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شدند. اینک در دنباله توضیحات قبل از ظهر، با اجازه ریاست محترم دادگاه به فرات بقیه یادداشتها می پردازد.

این وضع امنیت مخالفین دولت در مجلس بود. در خارج نیز جراید مخالف دولت وضع بهتری از نمایندگان نداشتند و برای حفظ جان خود در مجلس متحصن شدند. این بود که نایره غضب آقای دکتر مصدق بیشتر شعله ور گردید و تمام قوای خود را برای خرد کردن مخالفین به کار برد. هر روز کارگران کارخانه های دولتی و عده ای مزدور

را جلوی بهارستان جمع می‌کرد و دسته‌جمعی به‌نهدید نمایندگان و فحاشی و هرزه‌درایی نسبت به آنان می‌پرداختند. روزنامه‌های دولتی نظیر روزنامه کریم‌پور و غیره با پول و سرمایه دولت علیه آنان تجهیز شدند و آنچه در قاموس و عنوان زنده‌ترین و زشت‌ترین فحشها می‌توان پیدا کرد نثار نمایندگان اقلیت و جراید مخالف نمودند.

دکتر مصدق: یک پول هم دولت نداده. همین روزنامه کریم‌پور یک سطر هم اعلان نگرفته.

سرتیپ آزموده: ناگفته نماند که خانواده‌های نمایندگان نیز از این تعرض علنی و تجاوز به حرمت نمایندگان بی‌بهره نبودند. آزادی آنان نیز بکلی سلب شده بود تا حدی که بسیاری از نمایندگان مجبور شدند منازل خود را تغییر دهند؛ و خانواده‌های خود را نزد سایر افراد فامیل خویش فرستادند که تا حدی از نهدید به قتل بر کنار بمانند. کار نهدید نمایندگان و سلب آزادی از وکلا از طرف دولت دکتر مصدق و دارو دست‌اش به جایی رسید که در مقام ترور نمایندگان در هنگام انعقاد جلسات علنی به وسیله تروریست‌هایی که در بین تماشاچیان جا داده بودند برآمدند. چون نمایندگان از نقشه دولت مستحضر شدند و در جلسه علنی آن را فاش و برملا ساختند، در صدد کشتن آنها هنگام شب در محوطه بهارستان برآمدند. به شهادت گزارش موجود در بازرسی و گارد محافظ مجلس، هنگامی که سربازان متوجه اشخاصی که قصد دخول به صحن بهارستان را از روی دیوارهای مجاور داشتند شدند، آنها فرار کرده و اسلحه خود را برجا گذارده بودند.

هنگامی که دولت وی از طرف اقلیت مجلس ۱۶ استیضاح شد، مجلس را به وسیله ابادی خود از کار انداخت و از استیضاح نمایندگان که حق مسلم و غیرقابل انکار وکلا و طبق نص صریح قانون اساسی است جلوگیری کرد. کینه‌نوزی و لجاج و عناد این مرد حتی بعد از انقضای دوره ۱۶ هم دست از گریبان نمایندگان آن دوره برنداشت. در تمام دوره زمامداری از انواع ایجاد تضییقات و محرومیتها برای آنها دریغ ننمود. عمل او با نمایندگان دوره ۱۷ کمتر از طرز رفتارش با نمایندگان دوره ۱۶ نبود. بدین توضیح که دکتر مصدق که بیش از هر دولتی در انتخابات دخالت کرد...

دکتر مصدق: خبلی؛ خبلی.

سرتیپ آزموده: ... و رسماً و علناً و بی‌محابا به این حق عمومی مردم تجاوز می‌کرد. برای عوام فریبی و اغفال مردم گفت که انتخابات را به وسیله قرعه‌کشی انجام خواهد داد، و مبالغ هنگفتی خرج این کار نمود. قطع نظر از اینکه این عمل برخلاف قوانین موضوعه بود زیرا طبق قانون فرماندار کسی است که انتخاب او به پیشنهاد استاندار و تصویب وزارت کشور و به فرمان شاهانه به عمل آید نه اینکه قرعه تعیین نماید؛ و با توجه به اینکه این قرعه‌کشی صورت افشاح آمیزی به خود گرفته بود و هر کس از ماهها قبل توسط مصدق و فاطمی و غیره برای اجرای منظور خاصی کاندیدای احراز مقامی گردید.

پس از مدتها همان شخص برای احراز همان مقام به‌فید قرعه انتخاب می‌شد؛ با توجه به اینکه دکتر مصدق کمال دخالت را در انتخابات نمود به طوری که حسین فاطمی معلوم الحال و امثال او را که در صورت انتخابات آزاد پنج رأی هم در نهران ندارند با اکثریت بالغ بر صد هزار رأی از نهران به‌وکالت منصوب کرد. چون دید که مقاومت مردم در بعضی از نقاط برای انتخاب نمایندگان واقعی خود باعث زحمت دولت شده است، انتخابات چندین استان و شهرستان کشور را توقیف کرد و ۵۷ کرسی نمایندگی را خالی گذاشت.

بدواً کسانی را که انتخاب شده بودند به منزل خود دعوت کرده و در زیر چادر از آنان پذیرایی نمود، و به‌تمام آنها لقب ملی و فهران داد. پس از یکی دو جلسه که به این صورت برگزار شد، چون دید که در بین همین نمایندگان که

انتخاب شده‌اند عده‌ای به اعمال و رفتار خانمان برانداز او اعتراض دارند و ممکن است در مجلس با وی مخالفت کنند، احتیاط را از دست نداده و طی نطق رادیویی خود و ضمن مصاحبه با جراید، هشناد درصد آنان را ملی خواند. پس از افتتاح مجلس نیز به پارلمان نوشت و اظهار کرد: «هشناد درصد شما ملی هستید و بیست درصد غیر ملی. برای اینکه همه ملی باشید، هشناد درصد ملی شما باید آن بیست درصد غیر ملی را با رد اعتبار نامه‌هاشان از مجلس برانند.»

اما نگفت کدام یک ملی و چه کسی غیر ملی است. منظور او از این عمل ایجاد نفاق و پراکندگی بین نمایندگان بود. این سنت دیرینه و عادت قدیمی این مرد است که ضمن اینکه ظاهراً همه را به وحدت و یگانگی دعوت می‌کرد، آتش نفاق و بهم انداختن افراد را به سرحد کمال دامن می‌زده است. در عین حال تصور نمی‌کرد که حداکثر بیشتر از صدی بیست نمایندگان یا وضعی که او انتخابات را انجام داده بود، با دولت وی مخالفت کنند. نظرش این بود که هر کس در آتیه با او مخالفت کند، جزو آن صدی بیست غیر ملی است.

ولی چون دید که تعداد نمایندگان مخالف او در مجلس ۱۷ روزه‌تر از نسبت لقب «ملی» آنان کاست و از صدی بیست غیر ملی به صدی پنجاه غیر ملی رسید. عاقبت نیز وقتی دید که به قول خودش قیافه مجلس با او مساعد نیست و یکی دو نفر از نمایندگان مخالف او به سمتهایی در مجلس انتخاب شده‌اند که طبق دستور و تمایل او نبود، در مقام انحلال مجلس برآمد و به وضعی که همه می‌دانند عده‌ای را وادار به استعفا کرد. سرانجام نیز به فرزند دوم مضحک و مسخره دست زد که همه شاهد و ناظر آن بودند.

دکتر مصدقی که در این دادگاه خود را طرفدار مجلس و حکومت پارلمانی معرفی می‌کنند، کسی است که بدون اغراق هیچ کس به قدر او به قوه مقننه اهانت ننموده و این قوه را ضعیف نکرده است. او با مجلس ۱۷ که به دست و به وسیله خود او انتخاب شده بودند، همان نحو معامله نمود که با مجلس ۱۶ رفتار کرد. او مکرر این دو مجلس را غیر ملی خوانده است. حال آنکه این مجلس ۱۶ است که به قوانین ملی شدن صنعت نفت رأی داد و مجلس ۱۶ است که دولت او را بر روی کار آورد. از مجلس ۱۷ است که به آن طرزی که همه می‌دانند اختیارات گرفت و به استناد آن اختیارات تمام امور مملکت را بهم ریخت.

من از این مرد لجوج و عنود می‌پرسم اگر مجلس ۱۶ و ۱۷ غیر ملی بودند، او به چه عنوان و رأی کدام پارلمان بیست و هشت ماه بر این مملکت حکومت و در اموال عمومی و شئون مختلف کشور دخالت کرده است؟ آیا منظور از این اظهارات علیه دو مجلس از طرف ایشان تهنیه است برای بیگانگان نیست؟

او می‌گوید که در حضور مجلس اعلیحضرت همایونی حق عزل او را نداشته‌اند. گرچه سخافت این عقیده بر اهدی پوشیده نیست و تا آنجا که مجال بحث بود در اطراف این موضوع مطالبی به عرض رسید و کاملاً خلاف واقع بودن آن روشن شد. به فرض محال که این عقیده صحیح باشد کسی که مجلس را غیر ملی می‌داند و با توسل به استعفا یادی خودش در مجلس و فرزند دوم مسخره مجلس را منحل شده می‌داند، نمی‌گوید پس کدام مقام حق عزل او را داشته‌اند؟

اصولاً این مرد طبق نص صریح قانون پس از آنکه از طرف یکی از نمایندگان مجلس ۱۷ استیضاح شد و برای استیضاح حاضر نگشت، منزل بوده است.

دکتر مصدق: مجلس تشکیل نشد.

سرتیپ آز موده: اگر کوچکترین توجهی به اصول پارلمانی داشت و برای مجلس احترامی قائل بود، باید وقتی

که دید به فوژ خودش در مجلس ۱۷ اکثریت ندارد و مجلس در مقام ساقط کردن اوست، استعفا بدهد. این رویه شیوه تمام حکومتهای پارلمانی است. در تمام ممالکی که با رژیم پارلمانی اداره می‌شوند این رویه معمول و متداول است. مرحوم فروغی در دوره ۱۳ نخست‌وزیر بود و از مجلس رأی اعتماد خواست. مجلس با اکثریت ضعیفی به او رأی اعتماد داد. مرحوم فروغی قبول مسئولیت نمود و استعفا کرد و رفت...
دکتر مصدق: رحمت‌الله.

سرتیپ از موده... به‌خانه‌اش و گفت: «نخست‌وزیری که در مجلس عده زیادی مخالف داشته باشد نمی‌تواند به امور مملکت بپردازد و بر اوضاع مسلط باشد. حال که به اتفاق و به اکثریت مطلق به من رأی داده نشده است، بهتر است من بروم و دیگری بیاید که مورد توفیق و اعتماد نام و تمام مجلس باشد.» حتی در بعضی از موارد، رؤسای مجلسها وقتی که به اتفاق آرا انتخاب نمی‌شدند، از قبول مقام ریاست مجلس هم خودداری می‌کردند. مرحوم مؤمن‌الملک که از رجال برجسته و آزادیخواه ایران بودند، هنگامی که به سمت ریاست مجلس انتخاب شدند و اکثریت قوی و قاطعی به ایشان رأی داده بود، چون فقط چند نفر از دادن رأی به ایشان امتناع نمودند، استعفا داده و فرمودند: «رئیس مجلسی که چند نفر مخالف با انتخاب او باشند نمی‌تواند مجلس را اداره نماید؛ و من حاضر نیستم مقامی را قبول کنم که چند نفر از نمایندگان مردم با آن مخالفت داشته باشند.»
بله، رویه کسانی که احترام به مجلس و فوه مقتنه می‌کردند این بود. این روش را با طرز رفتار آقای دکتر مصدق مقایسه کنید و ببینید این شخص که وقتی می‌خواست خود را هم‌ردیف مرحوم مؤمن‌الملک جا بسزند، در مقام نخست‌وزیری با مجلس چه نوع معامله نمود.

دکتر مصدق: جا زده دیگر!

سرتیپ از موده: و به ادعای متهم به اینکه قانون اساسی را محترم می‌شمارد برآستی و بدون مبالغه نمی‌توان نام گذاشت. کسی که اسمی از قانون اساسی هم باقی نگذاشت امروز داعیه احترام به آن قانون دارد.
دادرسان محترم، قانون اساسی خونیهای پدران ارجمند و بزرگوار ما است. قانون اساسی مفت و رایگان به دست نیامده است. برای به دست آوردن همین اصولی که بی‌پروا و با کمال بی‌انصافی و ناجوانمردی دکتر مصدق آنها را زیر پا گذاشته، خونها ریخته شد و جوانان ناکام، مردم دانشمند، و افراد بی‌گناه بسیاری به خاک و خون غلتیده‌اند و زمین از خون آنان گلگون شده است. در نظر هر فرد ایرانی باشرف و معتقد به استقلال ایران، قانون اساسی بعد از کتاب مقدس آسمانی قرآن مقدس‌ترین و گرانبهارترین دستور لازم‌الاتباع و واجب‌الرعايه است.
من در این مکان مقدس سر تعظیم در مقابل ارواح شهدای راه مشروطیت فرود می‌آورم و از درگاه حضرت احدیت برای روح پرفتوح این رادمردان مؤمن و مستمند به اصول آزادی و مشروطیت در راه حریت و استقلال ایران طلب مغفرت می‌نمایم.

دکتر مصدق از اول عمر هیچ‌گاه به اصول قانون اساسی پایبند نبوده است و هیچ‌یک از اصول مزبور برای او محترم و متبع نبوده. او خود صریحاً افراز و اعتراف نمود که محمدعلی میرزا پادشاه مستبد و مخلوع — که ظاهر آدر راه مبارزه با آزادی و مشروطیت منتهم از روح و تعالیم و اعمال او الهام می‌گرفته — درباره آزادی آفاسید نبدانه بهبهانی که حق بزرگی برگردن مشروطیت و آزادی ایران دارند گفته است که آفاسید عیداقه دکانی باز کرده است.
دکتر مصدق: بمله!

سرتیپ از موده: ملاحظه می‌فرمایید چون کافر همه را به کیش خود پندارد، دکتر مصدق در مقام قیاس با خود که

به هیچ اصلی بابت نیست هر حرف و ادعایی را به اصطلاح خود دکان می‌داند، حتی مبارزات مشروطیت و مبارزاتی را که هر آن خطر حتمی مرگ مبارزین آن را تهدید می‌کرد. کما اینکه بسیاری را که در این راه افنخار نوشیدن شربت شهادت یافته‌اند مسخره می‌کرد.

آقای دکتر مصدق مبارزه را مردان صدر مشروطیت را بنا به اقرار صریح خود در محضر دادگاه به باز کردن دکان تعبیر کرده است. دکتر مصدق در تمام زندگی به هیچ یک از اصول قانون اساسی احترام و عمل نکرده است. چون خوشبختانه همه مردم شاهد اعمال و رفتار او بودند و وسیله و دسترسی به قرائت اصول قانون اساسی و متمم آن برای همه فراهم است، در این مورد محتاج به ذکر شاهد و مثال نیستم و از تطویل کلام خودداری می‌نمایم. مع هذا برای نمونه چند مورد از موارد نقض صریح قانون اساسی را از طرف متهم بنا به اقرار خودش ذکر می‌کنم.

ساعت ۴/۲۰ از طرف رئیس دادگاه ده دقیقه تنفس داده شد و محبت دادستان و وکلای مدافع سرتیب رباهی تالار جلسه را ترک کردند.

* * *

ساعت ۲/۲۵ مجدداً جلسه دادگاه رسمیت یافت و سرتیب آزموده دادستان ارتش به سخنان خود چنین ادامه داد: منم می‌گویند در دوره ۶ برای اینکه قسم نخورد مدنی به مجلس نرفته است؛ و بعد که حضور یافته و قسم خورده است به مدلول قسم‌نامه رفتار نکرده است. حال آنکه انجام این قسم برای کسانی که عنوان نمایندگی دارند در بدو حضور در مجلس الزامی است و اصل یازدهم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

اعضای مجلس بدو که داخل مجلس می‌شوند، باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم‌نامه را امضا نمایند:

ما اشخاصی که در ذیل امضا کرده‌ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به فرآن قسم یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است، تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهما امکن با کمال راستی و درستی و جدوجهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل و منعم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران.

حالا منم به اینکه این اصل صریح قانون اساسی را نقض کرده است در دادگاه مباحث می‌کند. تمام اعمال و رفتار منم در هر حال مغایر با مصرحات قانون اساسی بوده است. قانون اساسی برای آزادی عمل و نطق و بیان، تعرض به نمایندگان مجلسین را ممنوع داشته و در صورت ارتکاب جنحه و جنایتی و حتی دستگیری در حین ارتکاب نیز تعقیب آنان بدون اجازه مجلس جایز نیست. اصل دوازدهم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد: به هیچ عنوان و به هیچ دست‌آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد تعرض اعضای آن بشود. اگر احیاناً یکی از اعضا علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد، باز باید اجرای سیاست درباره او با استحضار مجلس باشد.

منظور از این اصل حفظ آزادی عقیده نمایندگان است که اعضای پارلمان تحت تأثیر هیچ عاملی فرار نگیرند و

طبق سوگندی که یاد کرده‌اند وظیفه نمایندگی خود را انجام دهند. ولی دکتر مصدق همان‌طور که تاحدی به عرض رسید، چنان آزادی عمل را از نمایندگان اقلیت مجلس ۱۶ و ۱۷ سلب نمود که حدی بر آن منصور نیست. حتی نمایندگان در صحن بهارستان و داخل جلسه علنی از دست چاقو کشان حرفه‌ای این آقای آزادخواه در امان نبودند.

جرم این نمایندگان این بود که در محیط رعب و وحشت دست از همه چیز شسته و جان بر کف نهاده و از روش خانمان برانداز مصدق و دارودسته‌اش انتقاد می‌کردند. طبق اصل نهم منعم قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و تعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و تزیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.

دکتر مصدق این اصل را چنان رعایت نمود که مردم از بیم تعرض به جان و مال و مسکن و شرف خود دست بردارمان کریم‌پورها می‌شدند تا او با گرفتن حق الزحمه پروانه تأمین آنان را از دستگاه مخوف مصدق السلطنه‌ای برای مدت معین تحصیل نماید.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ آزموده: دکتر مصدق در تمام عمر خود حتی یک روز هم به این اصل توجه نداشته. آیا نهمنهایی که به مردم زده، بهتان و دروغهایی که به زنده و مرده نسبت داده و می‌دهد، مغایر با محفوظ بودن شرف اشخاص که در قانون اساسی مصرح است نیست؟ آیا هیچ کس در دوره بیست و هشت ماهه زمامداری او جز چند نفر اجسامر و اویسانی که دور او را گرفته بودند از این اصل برخوردار بود؟

جایی که نمایندگان مجلس که آن همه در آزادی آنان قانون اساسی اصرار داشته و قوه مقننه و مرکز ثقل مملکت را تشکیل می‌دهند و وضعشان بمنوالی بود که همه ناظر بودند و شمه‌ای از آن وضع نیز به عرض رسید، معلوم است که دیگران چه وضعی داشته‌اند. آیا متهم می‌تواند مدعی شود که جان و مال و مسکن و شرف مردم را طبق نص صریح قانون اساسی محترم می‌شمرده است؟ آیا می‌تواند بگوید که در زمان او جز چند نفر معدود دیگران حتی رایحه آزادی را می‌توانستند استشمام نمایند؟ آیا اعراض و نوامیس مردم مورد ناسزاگویی و فحاشی جسراید مسزور وی و حتی رادبوی دولتی قرار نمی‌گرفت؟

اصل دهم منعم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

غیر از موافق ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ کس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه بر طبق قانون، و در آن صورت نیز باید گناه منصر فوراً یا منتهی در ظرف ۲۴ ساعت به او اعلام و اشعار شود.

این اصل صحیح است و جای ابهام و اجمالی ندارد.

دکتر مصدق: و برای همین اصل هم آمده‌ایم اینجا.

سرتیپ آزموده: حکومت فرعون‌ی و در عین حال پوشالی دکتر مصدق برای ارعاب و اخافه مردم و اینکه کسی نتواند دم برآورد و آنها به چپاول و غارت و اعمال خیانت‌آمیز و ایران بر باد ده خود مشغول باشند، مخالفین خود را می‌گرفتند و به سیاه‌چالهای زندانها می‌انداختند و با گذشتن ماهها هرگز به آنها گفته نمی‌شد که برای چه بازداشت شده‌اند. نمونه بارز این گونه بازداشتها در مورد نیمسار سپهد زاهدی نخست‌وزیر فعلی بود که چند دفعه ایشان را

گرفتند و آزاد کردند. در هیچ موردی هم به ایشان نگفتند که برای چه بازداشت شده است.

اصل سیزدهم منعم قانون اساسی می‌گوید:

منزل و خانه هر کسی در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهر آنمی‌توان داخل شد مگر به حکم و تریبی که قانون مقرر نموده.

ولی هیچ‌گاه در زمان دکتر مصدق طبق دستور و تجویز وی این اصل رعایت نشد. حتی منزل نمایندگان مجلس از دست چاقوکشان دولتی در امان نبود.

طبق اصل هفتم منعم قانون اساسی، اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست. دکتر مصدق با آن وسایلی که همه می‌دانند، قوه قانونگذاری را تعطیل کرد. او نیمی از انتخابات مجلس شورای ملی را برخلاف قانون توقیف کرد و با نمایندگان منتخب آن چنان معامله‌ای نمود که تاریخ هیچ کشوری نظیر آن را نشان نمی‌دهد. مصدق السلطنه عملاً مشروطیت را تعطیل نمود.

اصل بیست و دوم منعم قانون اساسی مقرر می‌دارد:

مراسلات پستی کلیتاً محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثنا می‌کند.

اصل بیست و سوم می‌گوید:

افشا یا توقیف مخابرات تلگرافی بدون اجازه صاحب تلگراف ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین می‌کند.

همه می‌دانند هیچ‌یک از این دو اصل در دولت دکتر مصدق عمل نشد. مراسلات و تلگرافات بدون هیچ مجوز قانونی سانسور می‌شد و پست‌خانه و اداره تلگراف نسبت به مراسلات و تلگرافهای مردم فعال مابشاه بودند. طبق اصل بیست و هفتم فوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود که عبارت است از قوه مقننه و قضاییه و اجرائیه. اصل بیست و هشتم می‌گوید که فوای ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود. ولی آقای دکتر مصدق تمام این فوای را از بین برد و اختیارات تمام مملکت را در خود جمع کرد. اطاق و نختنخواب نخست‌وزیری ایشان جایگاه هر سه قوه اصلی مشروطیت شده بود.

مصدق به زور چاقوکشان و رچاله‌ها و به کمک آبادی و عمال خود در مجلس و آن عده از نمایندگان که برای جلب توجه و خوش آمد این مرد در مجلس متعصب می‌شدند و می‌گفتند که باید اختیارات مجلس را گرفت و به این شخص شخصیت و وجود مبارک داد. اختیارات قانونگذاری از مجلس گرفت. وقتی چند نفر از نمایندگان به او گفتند: «آخر، تو خودت مدت‌ها راجع به اختیارات ولو به طور محدود و مشخص و نسبت به مورد خاص در دوره ۶ با اختیارات مرحوم داور، در دوره ۱۴ با اختیارات مبلسبو و در دوره ۱۶ با تفاضای اختیارات برای تعیین تعرفه گمرکی از طرف آقای دکتر نصر وزیر دارایی مخالفت کرده‌ای و گرفتن اختیار قوه مقننه و دادن به شخص معین بر خلاف اصول و فلسفه حکومت پارلمانی و قانون اساسی است»؛ گفت: «می‌دانم خواستن اختیارات بر خلاف قانون اساسی است، اما می‌خواهم.»

دکتر مصدق: برای چی؟

سرتیپ از موده: این اظهار در همان تاریخ در جراید و جلسات علنی مجلسین منعکس گردید. طبق اصل پنجم قانون اساسی، مدت نمایندگی نمایندگان دو سال است. ولی دکتر مصدق یا توسل به اعمال زور و قدرت و قوه مجریه مجلس را قبل از دو سال از کار انداخت. به عنوان رفراندوم که در هر صورت برخلاف قانون است، آن هم به آن صورت مفتضح و مسخره، مقررات این اصل را زیر پا گذاشت. حتی بر خلاف اصل دوازدهم، نمایندگان را قبل از سلب مصونیت بازداشت نمود.

دکتر مصدق: کی بودند؟

سرتیپ از موده: قانون اساسی آزادی مطبوعات را تضمین کرده و تعرض به مدیران جراید و نویسندگان را جز به حکم قانون ممنوع داشته است؛ و اصل بیستم متمم قانون اساسی صراحت کامل بر این موضوع دارد. ولی دکتر مصدق نه تنها برخلاف قانون جراید را تعطیل و مدیران آن را توقیف می کرد، حتی به غارت و چپاول و ضرب و جرح و حتی قتل مدیران جراید نیز فرمان می داد. کما اینکه خاطره غارت جراید در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ هنوز در خاطره ها باقی است.

بالاخره اصل چهل و نهم متمم قانون اساسی می گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است. با وجود صراحتی که این اصل دارد و سایر اصول مؤید آن است و به تفصیل تا آنجا که مجال بود در موقع خود این اصل را مورد بحث قرار دادم، با کمال گستاخی و بی پروایی فرمان پادشاه را نصادیده گرفت و علم طغیان و یساعبگری برافراشت تا اساس حکومت و نخت و ناج سلطنت را برهم زند. حالا هم با کمال صراحت در محضر دادگاه می گوید که حقوق سلطنت تشریفاتی است.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ از موده: منی این است که دکتر مصدق لا اقل یک دفعه اصل پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی را مرور نکرده. ولی چون دکتر در حقوق است، به طور قطع می داند قانون اساسی مشروطیت ایران چه حقوقی برای پادشاه منظور کرده است. منتهی او تصور می کرد اگر حرفهایی بزند، می شنوند و می گذرند. ولی اینجانب برای رفع شبهه برای یادآوری دکتر مصدق، دکتر در حقوق، اصل پنجاه و هفتم را فرانت می کنم:

اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

ملاحظه می فرمایید که قطع نظر از آنچه راجع به این فصل مورد بحث فرار گرفت، اصولاً وقتی قانون اساسی صریحاً از اختیارات و اقتدارات پادشاه سخن به میان می آورد و آن را محدود به حدود قانون اساسی می سازد، آیا جز دکتر مصدق باغی و جاه طلب کسی دیگر می تواند ادعا کند که حقوق مقام سلطنت تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: بله، مردم.

سرتیپ از موده: بالاخره اصل بیست و نهم قانون اساسی را هم برای تذکر به دکتر مصدق نقل می کنم که عیناً چنین است:

هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که به صحت همایونی رسیده است از عهده جواب بر نیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه، دیگر به خدمت دولتی

منصوب نخواهد شد.

آقای مصدق به این اصل هم مانند سایر اصول قانون اساسی بی‌اعتنا هستند. دکتر مصدق ضمن اینکه به قوه مقننه تجاوز را به منتهی حد رسانید، در عین حال از دخالت در قوه قضاییه و فلج ساختن این قوه هم غافل نشست.

هیئت محترم دادرسان، دیوانخانه و عدالتخانه هدف اولیه و اصلی آزادیخواهان جهان و ایران بوده است. مردم برای فرار از فشار ظلم و تعدی مرجع نظلمی می‌جستند. می‌خواستند در عدالتخانه به روی آنان باز باشد تا در آنجا بروند و دادخواهی نمایند و در مقابل میز عدالت یکسان و منسوی‌العفوق باشند. گفتار اینجانب در اهمیت دستگاه قضایی مورد ندارد، و اهمیت این دستگاه محتاج به شرح و بسط نیست. قانون اساسی مشروطیت ما اهمیت خاصی به قوه قضاییه داد؛ و این قوه مجزا و جداگانه از قوای دیگر قوای سه‌گانه را خواسته از تجاوز و تعدی قوای دیگر در امان دارد تا کسانی که به امر شامخ فضا می‌پردازند از تجاوز و تعدی و هر گونه ارعاب و اخافه در امان باشند. به این جهت قانون اساسی مقام قضات را تثبیت کرده و انتخاب و تغییر و عزل آنان را تابع تشریفات و مقررات خاص نموده است.

اصل هشتم منتم قانون اساسی چنین مقرر می‌دارد:

رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به تریبی که قانون عدلیه معین می‌کند منتخب و به موجب فرمان همایونی منصوب می‌شوند.

اصل هشتم و یکم می‌گوید:

هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تفسیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفا نماید.

اصل هشتم و دوم نیز می‌گوید:

تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمی‌شود مگر به رضای خود او.

ولی دکتر مصدق خودخواه، دکتر مصدق لجوج و قانون‌شکن، دکتر مصدقی که به هیچ اصلی پایبند نبود و نیست، این اصول و حتی تعبیری هم که از آن شده است زیر پا گذاشت و به استناد اختیاراتی که کیفیت گذشتن آن از مجلس به عرض رسید و قوت قانونی آن هم تشریح شد، دادگستری یعنی عدلیه را زیر و زبر کرد. دیوان عالی کشور و محکمه عالی انتظامی قضات را که غالبترین مرجع قضایی هستند منحل کرد. با عنوان مسخره بازنشستگی و نصفیه، یک عده مردمان صدیق و زحمت کشیده و فاضل و استخواندار کشور را از دستگاه قضایی خارج ساخت و آن دستگاه را که حقاً و قانوناً باید دستگاه مستقل و آزاد باشد، به دست کسانی که با او سنجیت فکری داشته‌اند به گورستانی مطیع و منقاد بدل ساخت.

هیئت محترم دادرسان، در کجای دنیا دیده شده است که چند نفر در یک اطاق در بسته دور هم بنشینند و بدون اعلام اتهام و اخذ دفاع کسی را محکوم سازند؟ حتی در محاکم خلاف که مجازات آن حبس تکدبری و بسیار ناچیز

است و هیچ آثار تبعی بر آن مترتب نیست، از منتهی اخذ توضیح و دفاع می‌شود. تا به حال دیده نشده و معقول هم نیست که یک سبزی فروش را بدون رسیدگی به پنجاه ریال جریمه محکوم نمایند. ولی دکتر مصدق و لطفی این اصل را هم زیر پا گذاشته و بنا به اغراض شخصی و خصوصی و سیاسی عده‌ای از افراد زحمت کشیده و تحصیل کرده و با سابقه دستگاه قضایی را بدون حتی اعلام کوچکترین تفصیری از دستگاه قضایی خارج ساختند.

روزنامه شورش اهانت به مقام سلطنت را از حد گذرانیده بود. قبل از وقایع ۳۰ تیر و زمامداری مسجد دکترا مصدق، کریم‌پور را تحت تعقیب قرار دادند. یک بازپرس برای او قرار بازداشت و مجرمیت صادر کرد. دادستان وقت با صدور کیفرخواست پرونده را به محکمه ۹ جنحه تهران فرستاد. رئیس دادگاه او را به ۹ ماه حبس محکوم کرد. منتهی تقاضای رسیدگی پژوهش نمود. این جریان مصادف با کسب اختیارات دکتر مصدق شد. لطفی به دستور دکتر مصدق با نهدید قضات استیناف به اجرای مقررات غلاظ و شداد لوایح به اصطلاح قانونی دکتر مصدق، آنها را وادار به صدور حکم برائت کریم‌پور شیرازی کرد. برای ارضای خاطر کریم‌پور شیرازی، دادستان تهران را تغییر دادند. آن بازپرس و رئیس محکمه را هم به اصطلاح خود نصفیه و سلب صلاحیت قضایی نمودند. ممکن است در بین کسانی که به اصطلاح لطفی و مصدق مورد نصفیه قرار گرفته‌اند، کسانی هم باشند که استحقاق احراز شامخ قضا را نداشته باشند. ولی آیا بدون اعلام اتهام و رسیدگی محکمه قانونی می‌توان به این نوع با قضات دادگستری معامله نمود و حیثیت و سوابق آنها را ملعبه قرار داد؟

این دکتر مصدق که یاغی و مرتکب مهم‌ترین جرایم شده است، با وجودی که جرم ارتكابی او مشهود است و طبق قانون تحت تعقیب قرار گرفته است، به عنوان آزادی دفاع در دادگاه چندین جلسه وقت دادگاه را با گفتن مطالبی که به هیچ وجه مربوط به موضوع نبود اشغال کرد. دادگاه به او اجازه نطق داد. برایش وکیل مدافع انتخاب شد. اظهارات او هر روز عیناً در معرض قضاوت افکار عمومی به وسیله جرایم فرامی‌گیرد. ولی هنوز هم اعتراض می‌کند که چرا دارند به کارش رسیدگی می‌کنند.

دکتر مصدق: هرگز، هرگز. نخیر بفرمایید آقا. بفرمایید.

سرنهپ از موده: در حالی که همین آقا به قضات شرافتمند دادگستری اجازه کوچکترین دفاعی از خود نداد و حتی اجازه نداد به خود آنها هم اعلان قصور و نقصیر و اتهام فرضی شود، با کینه تیزی و لجاج و انتقام سرنوشت آنان را بدست لطفی‌ها سپرد تا دست آنان را از دستگاه قضایی کوتاه نمایند که همین کار را هم کردند.

تعدی و تجاوز دکتر مصدق را به قانون دادرسی و کبفر ارتش بیان داشته‌ام و دیگر زاید بر آنچه به عرض رسیده در این مورد عرض نمی‌کنم و یک نکته را که در یکی از جلسات عرض کردم این بود که دکتر مصدق در جهت عملی که در دستگاه عدلیه نمود در دستگاه قضایی ارتش عمل کرد یعنی چون قانون اساسی، استقلال قضات را تضمین کرده است، قضات عدلیه را به آن کیفیت که به عرض رسید از دستگاه قضایی خارج نمود ولی در ارتش که صحبت استقلال نبود این واژه را در قانون ارتش مرعی داشت. یکی از افسران قضائی ارتش که از پرازنده‌ترین و حساس‌ترین و شرافتمندترین افسران ارتش بوده است در اثر اوضاعی که آقای دکتر مصدق به راه انداخته بود کارش به استنحار کشید. او مرحوم سروان ابراهیم یزدانی بود که امروز اینجانب بر اثر تذکر چند نفر از همکاران نام او را در اینجنا می‌برم و از خداوند معال برای شادی روح او استعانت می‌طلبم.

غرض از ذکر این موارد عرض نمونه‌هایی از طرز اعمال این آقا، که خود را طرفدار قانون اساسی می‌خواند و سنگ آن را همسینه می‌زند، بود. منظور این است توجه فرمایند که با چه عنصری مواجه هستند.

دادرسان عالی مقام توجه فرمایند که تمام ادعاها و حرفهای مصدق در معرض عمل بر اساس همین قبیله نمونه‌هاست. دقت فرمایند که رأی ابن دادگاه معرف واقع‌بینی و عدالتخواهی دستگاه قضایی ارتش است که دکتر محمد مصدق را نسبت به اعمالی که پس از عزل از مقام نخست‌وزیری مرتکب شده و قانوناً جرم شناخته می‌شود...
دکتر مصدق: بعدار بزنند.

سرتیپ آز موده:... تحت تعقیب قرار داده است. و گرنه باید گفت هیچ اصلی از اصول قانون اساسی نیست که متهم خلاف آن را نکرده باشد. هیچ‌یک از مواد قوانین مجازات نیست که یک یا چند مرتبه شامل حال این دکتر حقوق آزادیخواه و سایر همکارانش نباشد. این بحث را با عرض این نکته خانمه می‌دهم که مصدق السلطنه برای اینکه قسمش راست باشد و تمام اعمال خلاف قانون اساسی را مرتکب شده باشد، برخلاف دین مبین اسلام هم قیام کرده است. قطع نظر از حقانیت دین مقدس اسلام و ادعای مسلمانی، او اصل اول متمم قانون اساسی که مذهب رسمی ایران را مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه مقرر داشته نادیده گرفته است و رساله‌ای برضد دین مبین اسلام نگاشته...

دکتر مصدق: خلاف است، این اظهارات باطل است رساله الان اینجاست.
سرتیپ آز موده:... که اشاراتی به آن نموده‌ام و برای احترام از نقل کفر و حفظ حرمت دین مقدس اسلام و کتاب آسمانی ما از ذکر جزئیات آن رساله خودداری می‌نمایم.
دکتر مصدق: نخیر، بفرمایید. هر چه می‌خواهید بفرمایید.

مقارن ساعت ۶ بعدازظهر رئیس دادگاه با صدای زنگ ختم جلسه را اعلام داشت و گفت:
اکنون جلسه امروز را ختم می‌کنیم و جلسات ما از فردا یکسره خواهد بود و ساعت تشکیل آن از دوونسیم بعدازظهر به بعد می‌باشد.

جلسه چهاردهم

چهاردهمین جلسه دادگاه نظامی در ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر دوشنبه ۲ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. رئیس دادگاه خطاب به سرنیپ آزموده گفت: تیمسار بفرمایید.

سرنیپ از موده: محترماً به عرض می‌رساند: عراض جلسه گذشته بخلاصه این بود که آقای دکتر محمد مصدق علاوه بر اینکه به هیچ یک از مقررات جاریه و قوانین عادی اعتقاد ندارد، اصولاً قانون اساسی و مشروطیت ایران را نیز بکلی بی‌مأخذ و مبنا می‌داند. دلایل مفصلی به عرض رسانیدم. موارد آن را نیز ذکر کردم که کلیه ادعای اینجانب را ثابت می‌نماید.

نوجه دادگاه محترم را به کلیه اظهارات این متهم که ضمن بیانات اینجانب اظهار می‌دارد جلب می‌کنم. این موضوع یعنی اینکه وقتی من صحبت می‌کنم این متهم مانند همه متهمین ساکت و آرام نمی‌نشیند و گاهگاهی در ضمن توضیحات من جملاتی می‌پراند، بخوبی می‌رساند که با وجود اینکه وقت جلسات این دادگاه را بسیار گرفته‌ام و نسبت به هر گفتاری دلیل و برهان آورده‌ام، هنوز این متهم سرسختی خود را نشان می‌دهد.

روی این اصل است که بناچار باز وقت دادگاه محترم را باید اشغال کنم. با اجازه ریاست محترم دادگاه در نهایت مراتب مندرج در کیفرخواست به عرض می‌رسانم: دادرسان معظم بخوبی مستحضرنند که متهم چه قبل از اینکه از نخست‌وزیری عزل شود و چه در چهار روزی که یاغی شده بود و چه در محضر این دادگاه، اظهار داشته و تصریح نموده که چون نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه فقید سوگند وفاداری نکرده بوده است پای بند و مقید نبوده که من باب مثال و نمونه از دادن این دستور که مجسمه‌های اعلیحضرت فقید را فرو ریزند خودداری نماید. به‌طور خلاصه می‌گویم هر عملی که نسبت به اعلیحضرت فقید انجام داده است، چون سوگند وفاداری یاد نکرده بر او ایرادی نیست. صرف نظر از اینکه این بیان خود می‌رساند که این متهم روی همان موضوعی که جلسه گذشته عرض کردم و مبتنی بر این بود که چون خود مخالف مبارزه با استعمار است و چون خود بخوبی می‌داند که چگونه کلیه اعمال دوران رضاشاه فقید مبارزه با استعمار بود، علت کینه‌توزی اصلی او همین مطلب است.

دادرسان محترم به خاطر دارند که در همین دادگاه این متهم اشاره نمود به اینکه نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی چون سوگند وفاداری یاد کرده وفادار است. حتی اشاره نمود که اگر اعلیحضرت همایونی فرمان عزل او را به طریق عادی به او ابلاغ می‌فرمودند نمیکن می‌کرد. حاجت به توضیح نیست که با توضیحاتی که دادم، بسخوبی روشن شده که این بیاناتش جز سفسطه چیز دیگری نیست. در عین حالی که خود را فوی نشان می‌دهد، می‌خواهد غیر مستقیم از کیفر رهایی یابد.

دکتر مصدق: هرگز.

سرتیپ از موده: این است که به عرض می‌رساند این متهم خود معترف است که به اعلیحضرت وفادار است. صرف نظر از اینکه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد اعمالش به نحوی بود که بر هیچ کس پوشیده نیست که هدف اصلی برهم زدن تاج و تخت سلطنت بوده. با چند گزارش تلگرافی که سفیر کبیر ایران در بغداد در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ارسال داشته، دادگاه محترم مشاهده خواهند فرمود که چگونه این مرد و دستگاه او نسبت به شاهنشاه رفتار کرده. ملاحظه خواهند فرمود که ظرف بیست و هشت ماه چگونه این مرد موفق شد که ایمان مردم این کشور را سلب نماید. قبل از قرائت این تلگرافات، خاطر محترم دادگاه هست که دستور شماره ۴۱۰ مورخ ۲۲/۵/۲۶ وزارت خارجه را به سفیر ایران در بغداد سابقاً به عرض رسانیده‌ام و در کیفرخواست اشاره شده است. این دستور عیناً چنین است:

رمز - بغداد: آقای اعلم

۶۳ و ۶۴. تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد و هر تفسیری هم که بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.
دکتر فاطمی

دستوری که وزیر خارجه فلایی حکومت یاغی به بغداد می‌دهد توأم با یک سلسله گزارشاتی است که دریافت می‌کند. این گزارشات در دادستانی ارتش موجود بود و عکس برداری شد که از هر یک یک برگ در پرونده بماند. اینک این گزارشات را می‌خوانم و تقدیم دادگاه می‌کنم.

از بغداد - به تاریخ ۲۲/۵/۲۶

فوری است.

وزارت امور خارجه

پیرو ۶۳، بنا به دستور اینجانب آقای دارا کاردار سفارت ایران در عراق ساعت ۵ بعد از ظهر آقای یوسف گیلانی معاون وزارت خارجه را در منزل شخصی ملاقات معلوم شد شاه و ملکه صبح امروز یک ربع قبل از اینکه اعلیحضرت ملک فیصل از عمان مراجعت نمایند وارد فرودگاه بغداد شدند. آقای کفیل وزارت خارجه را که برای استقبال آمده بودند ملاقات و به کاخ سفید راهنمایی شدند. آقای دارا تذکریه زیر را تقدیم داشته:

از قراری که شنیده شده اعلیحضرت و ملکه ایران امروز وارد بغداد و به قصر سفید راهتمایی شدند. چون این مسافرت بعدنبال کودتای نظامی شب گذشته تهران انجام شده، بنابر این انتظار دارد از هر جهت مراقب اوضاع باشند تا از وقوع هر گونه پیش آمد ناگوار بین دو کشور دوست همجوار و همکیش جلوگیری شود.

آقای گیلانی اظهار امیدواری کرد اتفاقی رخ نخواهد داد. راجع به مدت توقف در بغداد سؤال شد. پاسخ داده‌اند که اعراب معروف بمهمان‌نوازی بوده و پاسخ دیگری از آنها به دست نیامده است.
نمره ۲۱۶۴

مظفر اعلم

با بررسی این تلگراف، ملاحظه می‌فرمایید حکومتی که رئیس آن از ساعت یک صبح ۲۵ مردادماه شخصاً بخوبی

می‌دانسته که از سمت نخست‌وزیری عزل شده، چگونه وزیر خارجهٔ باغیش به‌سفر کبیر ایران یعنی فرستادهٔ شخص شاهنشاه دستور می‌دهد؛ و چگونه این حکومت باغی حتی به‌دول خارجی اعلام می‌نماید که از پذیرفتن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خودداری نمایند. این تلگراف سندی است برای شرمندگی ملت نسجیب ایران. در سطر آخر ملاحظه می‌فرمایید از مدت توفف شاهنشاه و ملکه به‌نحو جاسوسی از مقامات عراقی سوال می‌نمایند. مقامات عراقی پاسخ می‌دهند که اعراب معروف به‌مهمان‌نوازی هستند.

از شما ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم توجه فرمایید که شاهنشاه به‌کشور عراق تشریف برده و موجب تشریف‌فرمایی‌شان را در جلسه‌ای تشریح کردم. موجب این بود که از یک جهت برای جلوگیری از خونریزی و جهت دیگر پناهنده‌شدن به‌بارگاه با عظمتی که شاهنشاه بتوانند در آن بارگاه دست‌توسل به‌سوی خدا و ائمهٔ اطهار دراز کنند تا کشور ایران از خطر استقلال مصون بماند.

دکتر مصدق: از دور هم دست‌توسل می‌شد دراز کرد.

سرتیپ آز‌موده: این مرد راضی نشد که شاهنشاه در کشور عراق حتی مهمان عراقیها باشند. او دستور داده که شاهنشاه را نپذیرند.

دکتر مصدق: من که همچو دستوری ندادم.

سرتیپ آز‌موده: کما اینکه دستور داده مجسمه‌های شاهنشاه را در پایتخت فرو ریزند.

دکتر مصدق: مجسمه‌های شاه فعلی را خیر.

سرتیپ آز‌موده: با این اقدامات که هدفش بر فراری جمهوری دموکراتیک بود، برای وصول به‌این هدف میزان ظن‌بانش به‌اندازه‌ای بود که بکلی از هر گونه خصلت بشری خارج شده بود.

زیرا ممکن نیست هیچ بشری، بالاخص افراد ملت نجیب ایران، نسبت به‌ممنوع خود صرف‌نظر از مقام چنین معامله‌ای را بکنند. تلگرافی را که به‌عرض رسانیدم مسبقاً به‌سابقهٔ قبلی است. سابقهٔ قبلی این است که پس از اینکه فرمان عزل منتم می‌رسد و تصمیم می‌گیرد باغی شود، به‌طوری که مشروحاً به‌عرض رسیده است، کودتای دروغی را به‌راه می‌اندازد. یعنی خود کودتا می‌کند و با هو و جنجال به‌سراسر جهان اعلام می‌نماید که شب ۲۵ مردادماه کودتا کردند.

این قسمت را مشروحاً بیان نمودم. به‌موجب مدارک موجود در دادستانی ارتش و بنا به‌تحقیقاتی که به‌عمل آمده، بمحض اینکه منتم موضوع کودتای دروغی شب ۲۵ مرداد را به‌وسیلهٔ رادیوی دولتی اعلام می‌نماید، اعوان و انصارش چه در داخلهٔ کشور و چه در خارجه شروع به‌مخابرهٔ تلگراف می‌نمایند. بدین منظور که وقتی منتم به‌مقام ریاست جمهوری رسید، آنان نیز از این نعمت بی‌بهره نیلیند. سابقه‌ای در دادستانی ارتش موجود است که من‌باب نمونه به‌عرض می‌رسانم.

یکی از فرمانداران بمحض اینکه از رادیو اطلاع حاصل می‌کند که کودتا شد، تلگراف بالابلندی به‌پیشوا مخابره و موفقیت پیشوارا در احراز مقامات بالاتر مسئلت می‌نماید. همین فرماندار در روز ۲۹ مردادماه یعنی وقتی پیشوا معلوم نبوده در کدام زیرزمینی مخفی شده است، تلگرافی به‌خانم خود مخابره می‌کند و در آن تلگراف با شرح و بسطی به‌خانمش تأکید می‌کند که «آن خوابی که چندین سال پیش من برای عظمت دودمان پهلوی دیده بودم و در پشت فلان کتاب ثبت کرده‌ام، حتماً آن کتاب را به‌دست آور و به‌نظر اعلیحضرت همایونی برسان.»

دکتر مصدق: مرد ابن‌الوقتی بوده.

سرتیپ از موده: این فرماندار و نظایر او، استاندارانی که وظیفه‌شان بهمین نحو بوده است و نفرانی که بهمین نحو کار می‌کردند، همه و همه سر مشق از پیشوای عالی مقام گرفته بودند. آنها پیشوای را بخوبی می‌شناختند. پیشوایم با اصابت نظر آنان را برای آن مقامات انتخاب کرده بود.

همین آقای مصدق در روز ۲۷ مردانماه دستور می‌دهد که استانداران و فرمانداران حاضر برای و فراندوم باشند. حالا هم ملاحظه می‌فرمایید گاه و بیگاه باز دم از وفاداری به اعلیحضرت همایونی می‌زند.

بهر حال این تلگرافی که فرائت می‌کنم، تلگرافی است که سفیر کبیر ایران در بغداد پس از اینککه مستحضر می‌شود که آقای مصدق گفته‌اند کودتا شده، این تلگراف را به وزیر خارجه مخابره می‌کند. و شرحی که به عرض خواهد رسید این تلگراف با یک تلگراف دیگر که همین آقای سفیر کبیر مخابره نموده ثابت می‌نماید که منتهم چگونه اشخاصی را در مقامانی باقی می‌گذاشته. ثابت خواهد شد منتهم چگونه ایمان مردم این کشور را حتی ایمان اشخاص معمر را سلب نموده بود. عین تلگراف چنین است:

جناب آقای دکتر فاطمی، وزیر محترم امور خارجه

از اقدام نیهکارانه یک عده خائنین به دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و شروع به کودنای نظامی و تعرض به آن جناب همگی متأثر و متأسف شدیم. ولی خدای ایران که در همه احوال ناظر به احوال این ملت است، عملیات خائنانه مشتی دشمن این آب و خاک را خنثی نموده بسار دیگر پیروزی نصیب ملت ایران و نهضت ملی گردید.

اینجانب از طرف خود و تمام نمایندگان شاهنشاهی ایران در عراق و عموم ایرانیان ساکنین این کشور که همگی محبت و علاقه خاصی به آن جناب دارند، مراتب انزجار و تنفر خود را از این تعرض به جناب عالی تقدیم و نهیت فوق العاده عرض، سلامتی جان و موقعیت جناب عالی را از درگاه ایزد متعال برای خدمت مبهن عزیز مسئلت دارم.

برای آنکه نوطئه مزبور مورد تفسیر گوناگون و مطالب خلاف قانون قرار نگیرد، بر طبق اعلامیه دولت که از رادیو تهران شنیده شد، شرحی به کلیه جراید بغداد دادم نسا از درج هر گونه خبرهای غرض‌آلود و برخلاف حقیقت جلوگیری شده باشد.

همچنین به جناب آقای نخست‌وزیر محبوب که در برابر نقشه‌های خطرناک و مزدور پسیروز گردیدند، از طرف سفارت کبری و کارمندان تلگرافی به معظم له مخابره و این موهبت عظیم را به آن جناب تبریک عرض نموده و از خداوند متعال پیروزی ملت ایران را در نصحیت رهبری پیشوای خدمتگزار مبهن همواره سائل و خواستارم.

سفیر کبیر، مظفر اعلم

ملاحظه می‌فرمایید این آقای سفیر کبیر که در تلگراف خود مقام خود را و نمایندگیهای دیگر را از طرف شاهنشاه می‌داند، چگونه خود در اثر دستورات مرکز و تبلیغات دولت باغی می‌گوید که به جراید بغداد دستور دادم که از انتشار اخباری که به نفع شاهنشاه باشد احتمالاً جلوگیری نمایند. ملاحظه می‌فرمایید که چگونه به جناب آقای دکتر فاطمی عرض شادباش و بندگی نموده و چگونه پیشرفت روز افزون و عظمت آقای دکتر محمد مصدق را خواستار شده است. از دادگاه محترم نفاضا می‌کنم به کلیه عبارات و کلمات این تلگرافات توجه دقیق مبذول فرمایند. یک نکته سطحی

این است که آقای دکتر مصدق اگر قصد ریاست جمهوری نداشتند، عظیم‌نشان همان نخست‌وزیری بود. دیگر در این کشور عظمت بالاتر از ریاست وزرا جز رئیس جمهوری عظمی نیست.

دکتر مصدق: اینجا که از رئیس جمهوری مطلبی در بین نیست. رئیس جمهوری اصلاً چیست؟
سرتیپ از موده: جای کوچکترین تردید نیست که هدف نهایی این آقای دکتر برهم زدن نسخت و تاج سلطنت بوده...

دکتر مصدق: جوابش را عرض می‌کنم.
سرتیپ از موده: ... که چون به یاری خدای متعال موفق نشد، بنابر این بمقامی که قصد اشغال آن را داشت نایل نگردد. اکنون در محضر دادگاه باید جواب بیانات من و مدارکی را که ارائه داده و می‌دهم، کلمه به کلمه ادا نماید.
دکتر مصدق: چشم.

در این موقع که ساعت ۲/۱۵ بود از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه، سرتیپ از موده به اظهارات خود چنین ادامه داد:
گزارشی را که آقای سفیر کبیر دربارهٔ نهیت بموزیر امور خارجهٔ فلابی مخابره کرده بود به عرض رسانیدم. اینک توجه فرمایید که همین آقا پس از اینکه یاغبان فلع و قمع شدند و در اثر رستاخیز ملت ایران هر یک به پناهگاهی پناه بردند، چه گزارش می‌دهد. همان طوری که عرض کردم، توجه دادگاه محترم را به این نکته جلب می‌نمایم که چه ایل معنوی ملت ایران را چگونه سلب نموده بودند. بالاخص توجه دادگاه را به این نکته جلب می‌کنم که ملاحظه فرمایند در آن چهار روز در این کشور چه می‌گشته و چه کسانی در داخلهٔ کشور زمام مقدرات این مردم بیچاره را در دست داشته و چه کسانی عنان جنیت و آبروی کشور را در خارجه در دست گرفته بودند.
اینک گزارشی که آن سفیر کبیر در تاریخ ۳۱ مرداد ماه...
دکتر مصدق: این وزیر امور خارجهٔ رضانشاه کبیر بود.
سرتیپ از موده: ... بممرکز مخابره کرده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم:
وزارت امور خارجه

جریان تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه را به بغداد و همچنین مراجعت معظم‌له از رم به بغداد و عزیمت به نهران را طی تلگرافات رمز شماره ۶۳ و ۶۴ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۹ و ۷۱ مرتباً به عرض رسانده و به دستورانی که تلفوناً یا به وسیلهٔ تلگراف صادر فرموده بودند عمل نمودم. اکنون به عرض می‌رساند هنگام فرود آمدن اعلیحضرت همایونی از طیاره اینجانب به معیت والاحضرت ولیمهد و رجال عراق نزدیک هواپیما از شاهنشاه استقبال نمودم. ولی اعلیحضرت همایونی با اینکه حتی به اعضای کوچک وزارت خارجهٔ عراق دست دادند، از دست دادن به اینجانب خودداری فرمودند و در اطافی هم که جهت پذیرایی از معظم‌له در فرودگاه سرتیپ داده شده بود تلگرافات و نامه‌های رسیده را حضورشان تقدیم داشتیم مع هذا اعتنائی نفرمودند. و با اینکه به عرض رساندم کلیهٔ هیئتهای سفارت کبری و سرکنسولگری بغداد نیز در سرسرا حضور دارند، از آنها هم نفعدی نفرمودند. پس از تشریف‌فرمایی معظم‌له به کاخ ابيض در آنجا شرفیاب شدم. چون بلافاصله

به عتبات مشرف شده بودند، موفق به زیارتشان نگردیدم. شب هم هرچه تلفن کردم چون مراجعت نفرموده بودند، موفق به شرفیابی مجدد نشدم. تا آنکه صبح آقای آناپای را که به وسیله تلفن خواسته بودم از قصر ایضاً با اینجانب تماس گرفته و گفتم از طرف جناب آقای نخست‌وزیر پیغام تلفنی دارم که باید به عرض برسانم اظهار داشتند به اعلیحضرت همایونی نیز مستقیماً عرض شده و جواب فرموده‌اند در برنامه حرکت تغییری نمی‌توانند بدهند. اظهار نمودم پس بنا بر این در فرودگاه با هیئت سفارت و سرکنسولگری شرفیاب خواهیم شد. اظهار داشتند صلاح نمی‌دانم. شاید در مقابل عراقیها وضعیتی پیش‌آمد کند که مناسب نباشد. اینجانب هم طبق این اظهار که قطعاً مستند به او امر ملوکانه بوده است با اینکه کلیه آقایان کارمندان سفارت کبری و سرکنسولگری از ساعت ۷ صبح جمع شده بودند به فرودگاه حاضر نشدند و معلوم شد اعلیحضرت همایونی مرحمتی به اینجانب ندادند. در صورتی که کلیه اقدامات سفارت از بدو ورود اعلیحضرت همایونی به بغداد و مراجعت از رم و حفاظت هوایمی حامل اعلیحضرت بنا بر دستور تلفنی یا تلگرافی وزیر امور خارجه وقت بوده است که اینجانب نیز مجبور به پیروی از آن بودم. و حتی خود اینجانب به وزیر امور خارجه وقت با تلفن پیشنهاد نمودم اجازه دهند حضور اعلیحضرت همایونی در بغداد شرفیاب شوم و در تلگراف شماره ۲۱۰ پس از عطف به تلگرافات ۶۳ و ۶۴ این سفارت کبری صریحاً نوشته‌اند «تماس مورد ندارد» و همین جمله «مورد ندارد» کاملاً می‌رساند که اینجانب شخصاً با تلفن پیشنهاد شرفیابی را نمودم. بهر حال این عدم التفات اعلیحضرت همایونی در انظار عراقیها ایجاب می‌نماید اینجانب از کار برکنار شده و بدین وسیله استدعا دارد استعفای بنده را از پست سفارت کبرای شاهنشاهی بغداد قبول فرمایند.

سفیر کبیر، مظفر اعلم

ملاحظه فرمایید این تلگراف که سطور اولش می‌رساند که سفیر کبیر ایران خواسته است شرفیابی حاصل کند ولی موفق نشده است، با سطور آخر آن که صراحتاً اعتراف می‌کند که وزارت خارجه دستور داد که شرفیاب نشوم، تا چه اندازه ضدتوقیفی است. بهر جهت منظور از عرض این دو تلگراف این بود که دادگاه محترم ملاحظه فرمایند این آقایان در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه چه نحو معامله کردند و پس از روز ۲۸ مرداد ماه هر یک چگونه قصد دارند نه تنها خود را قاصر ندانند...

دکتر مصدق: بلکه یک چیزی هم طلبکارند.

سرتیپ آز موده: ... بلکه به اصطلاح معروف یک چیزی هم طلبکار شدند.

دادگاه محترم توجه می‌فرمایند که همین آقای دکتر مصدق در همین دادگاه یک چیزی هم طلبکارند. دادگاه محترم آن جلسات اول و فرمایشات ایشان را از یاد نبرده‌اند.

دکتر مصدق: حکمش را می‌دهند آخر. غصه نخور.

سرتیپ آز موده: از همه بالاتر اینکه ایشان هنوز خود را نخست‌وزیر می‌دانند. آیا بالاتر از این هم چیزی می‌شود که ایشان خود را طلبکار می‌دانند؟ هنوز که هنوز است ایشان خود را قانونگذار می‌دانند. این گفتار خود ایشان است که در این دادگاه به کرات فرمودند...

«نخست‌وزیرم.»

البته در تحقیقات ملاحظه فرمودید که اولین سوآلی که از او راجع به شغلش به عمل آمد گفت: «نخست‌وزیرم.» اینجانب چون لحظات اول بازجویی بود، تصور کردم آقا مزاح می‌کند. حتی به خاطر دارم به ایشان گفتم: «وزیر دفاع ملی نیستید؟» در جواب قاه‌قاه خندیدند. بهر حال بنده تصور می‌کردم که شوخی می‌فرمایند...

دکتر مصدق: عجب!

سرتیپ از موده: ... ولی در این دادگاه معلوم شد که آقا نه تنها خود را نخست‌وزیر می‌دانستند، بلکه صاف و پوست‌کنده در یکی از جلسات فرمودند: «به فرض اینکه فرمان عزل صادر شده باشد و نخست‌وزیر نباشم، تا خانۀ اختیارات یکساله مدنی باقی است؛ و تا خانۀ آن مدت قانونگذارم.»

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از موده: ریاست محترم دادگاه، واقعاً این حرفهای آقا از یک طرف مضحک و از طرف دیگر تأثرآور است که چگونه مردی که هفتاد و چند سال از عمرش رفته، مردی که می‌گوید: «یک عمر کارم سیاستمداری بوده،» مردی نه خود را دکترای حقوق دانسته و در این دادگاه برای دادستان ارتش تولید شک شد زیرا روزی او در این دادگاه گفت: «من بیطارم»...

دکتر مصدق: عرض کردم دکتر بیطار؟ [خندۀ حضار]

سرتیپ از موده: ... واقعاً عرض می‌کنم که اینجانب مرد هستم که ایشان دکتر بیطارند یا دکترای حقوق. از خود ایشان تقاضا کردم رسالۀ دکترای خود را ارائه دهند.

دکتر مصدق: حاضر است، آقا.

سرتیپ از موده: اینک از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم به ایشان تذکر دهند که رسالۀ خود را ارائه نمایند. دکتر مصدق: درجهٔ تحصیلی که به اینجا مربوط نیست.

سرتیپ از موده: زیرا برای دادستان ارتش باورکردنی نیست که کسی دکترای حقوق باشد و این طور صحبتها را بکند. منظور از این مقدمات این است که اگر دادستان ارتش وقت دادگاه را می‌گیرد برای این است که... دکتر مصدق: مرا خسته کنند.

سرتیپ از موده: ... با منم سرسختی مواجه است که بابت بهیچ اصلی نیست. قانون اساسی را که به آن معتقد نیست، قوانین عادی را که می‌گوید: «جز آنچه خودم قانونگذاری کرده‌ام، بقیه را قبول ندارم.»

دکتر مصدق: بنده کی چنین چیزی عرض کردم؟ [خندۀ شدید حضار]

سرتیپ از موده: این ایمان و عقیده ندارد و هر چه می‌خواهد می‌گوید و ابداً از گفتههای خود پروایی ندارد. او در همین دادگاه به کلبۀ داورسان تهمت زد. کار را بدانجا رسانید که ریاست محترم دادگاه مجبور شدند به شرافت سربازی خود سوگند یاد کنند. کار را بدانجا رسانید که وکیل مدافع تسخیریش قرآن در بیاورد و به قرآن سوگند یاد کند که موکلش دروغ می‌گوید.

با وجود این حرفها ملاحظه می‌فرمایید که توجهی نمی‌نماید. تنها موجب ناراحتی من این است که چون عضو جامعه است، دادستان او را هم باید در پناه خود بگیرد.

دکتر مصدق: مرحمت دارند. [خندۀ شدید حضار]

سرتیپ از موده: هر جلسه‌ای از او تقاضا کردم: «به جای گفتار غیر موجه، توجه به عرایض من بکنید.» عرض

کردم چه بسا عراض من مبنی بر اشتباه باشد. این اشتباه را باید در مرحله اول منم از دادگاه رفع شبهه نماید. ناراحتی من این است که برای من بخوبی محسوس است که وقتی صحبت می‌کنم، این منم سرگرم نقشه کشیدن و طرحهای دیگری است.

دکتر مصدق: چقدر باهوش است. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموده: این شخص دادگاه را با جلساتی که در خانه خودش تشکیل می‌شد تفاوت نمی‌دهد. دکتر مصدق: همه مال خدا است.

سرتیپ آزموده: به هر حال اعمانی را که این شخص از روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه انجام داده بود روشن است و همه حکایت از این می‌کند که او ایمان و منهد ندارد و فرد بی‌ایمانی است.

دکتر مصدق: جناب آقای رئیس، بنده راجع به خودم یک اظهار دارم، چون جان من در خطر است. فقط یک دقیقه باید اجازه بدهید. هر وقت می‌خواهید اجازه دهید، چون مطلب لازمی است باید عرض کنم.

سرتیپ آزموده: دادگاه محترم سابقه دارند که پس از حوادث ۲۸ مردادماه، وزیران حکومت دکتر مصدق نحت تعجب واقع شدند. اینجانب در کیمخواست اشاره‌ای به گفتار یکی از وزیرانش که متمرکزین وزرا بود نموده‌ام. اشاره به گفتار وزیر دیگری می‌کنم تا دادگاه ملاحظه فرمایند اوضاع این مرد...

دکتر مصدق: چه بوده.

سرتیپ آزموده: ... از چه فرار بوده است. از این وزیر سؤال می‌شود: «صبح روز ۲۵ مرداد که جلسه هیئت وزیران به طور فوق العاده تشکیل شد، با توجه به اینکه مقصود از جلسه فوق العاده اخذ تصمیم راجع به امور مهمی بوده است، چه مذاکراتی به عمل آمد و در آن جلسه چه کسانی مذاکره کردند؟» ایشان جواب می‌دهند: «به نظر بنده نمی‌توان این جلسه را جلسه رسمی نامید. چون هیچ صحبت‌های جدی نشد. اساساً هم باید گفت که در جلسات هیئت دولت این مطالب (منظور از مطالب امور سیاسی و نظایر آن است) کمتر بحث می‌شد.»

در جای دیگر سؤال می‌شود: «اینکه بیان می‌نمایید در جلسات هیئت دولت مطالب و امور سیاسی و نظایر آن کمتر بحث می‌شد. توضیح دهید پس امور سیاسی در کجا مطرح مذاکره فرار می‌گرفته است؟» جواب می‌دهد: «گویا در اطلاق استراحت شخص دکتر مصدق، که بنده حضور نداشتم.»

از این آقا سؤال می‌شود: «شما که در بحث مطالب مربوط به امور سیاسی حضور نداشته‌اید، چگونه در تصمیمات متخذه شرکت می‌کردید؟» جواب می‌دهد: «این فرمایش از نظر قانون صحیح است. ولی من بی‌الاجبار به عنوان وزیر شرکت می‌کردم...»

دکتر مصدق: و هزارو پانصد تومان می‌گرفتم.

سرتیپ آزموده: ... و علاوه فکر می‌کردم آقای دکتر مصدق راهی که به مصلحت مملکت است می‌پیماید. در جای دیگر این آقا می‌گوید: «به جرئت می‌توانم بگویم که کمتر به امور سیاسی توجه داشتم.»

دادگاه محترم توجه فرماید نمونه‌ای از وضع سیاسی این حکومت در خارج به عرض رسید. اوضاع هیئت وزیران این شخص به این نمونه است که یک نمونه را در کیمخواست نوشتیم و نمونه‌ای را هم اکنون بیان داشتیم. اعمال این شخص در چهار روز از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه بر هیچ کس پوشیده نیست. با وجود همه این مراتب، این مرد هنوز خود را آزادبخواه، حافظ قانون اساسی و وفادار به سلطنت می‌داند؛ و با نهایت تعجب هنوز می‌گوید: «نخستین وزیر من هستم.» دکتر محمد مصدق که از ترس افکار عمومی از دست مردم جان به سلامت به در برد، امروز در این دادگاه می‌گوید:

«آن مردم چاقو کش بودند. امروز هم من نخست‌وزیر قانونی هستم.» نخست‌وزیر قانونی یعنی چه؟ متهم با استعمال این جمله می‌خواهد بگوید: «امروز هم که به‌استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت تعقیب درآمده‌ام - و خود بخوبی می‌داند که دلایل دادستان به‌نحوی است که نمی‌تواند از چنگال عدالت رهایی یابد - خوب است عنوان کنم نخست‌وزیرم.» او چنین می‌اندیشد که: «وقتی که می‌گویم نخست‌وزیر هستم...»

دکتر مصدق: کسی جرئت نمی‌کند به او حرف بزند.

سرتیپ آزموده: ... و دنبال آن می‌گویم نخست‌وزیر قانونی هستم، شاید موجب این شود که بگویند نخست‌وزیر را باید با تشریفات خاصی محاکمه نمود.»

این اندیشه اولیه او بود. چنانچه ملاحظه فرمودید، در جلساتی که مربوط به ایراد به صلاحیت بود، پایه کلامش روی همین بود. ولی وقتی که فرار صلاحیت صادر شد، اگر ملاحظه فرموده باشید در جلسات تشکیل شده بعد از فرار صلاحیت، او اغلب در حال تفکر فرو می‌رود.

دکتر مصدق: فکر می‌کند که رئیس جمهور بشود. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموده: او این وضع را برای این انتخاب کرده که دادگاه محترم را...
دکتر مصدق: گیج کند.

سرتیپ آزموده: ... تحت تأثیر فرار دهد. هر چه دادستان به او توصیه می‌نماید که به‌جای فرورفتن و فکر کردن در این موضوع که چه موقع و چه جا حرفی بزند که مناسفانه کسانی را بخنداند خوب است در فکر دفاع باشد، ولی او به این توصیه هم توجهی نمی‌فرماید.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: بنده دو کلمه عرض دارم و مختصر است.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: نیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده از نیمسار گله نمی‌کنم که چرا جلوی این مطالب و حرفهای ناشایسته دادستان را نگرفتید. خوب، هر کس وظیفه‌ای دارد، البته نیمسار محترم هم به‌وظیفه خودتان عمل می‌نمایید. بنده گله نمی‌کنم. ولی اصولاً می‌خواهم عرض کنم که دادستان باید اعمال و رفتار متهم را تطبیق با قانون بکند، روی آن مطالب صحبت بکند و از دادگاه حکم محکومیت او را بخواهد. یک روز که روز نهم اسفند بود، سیاست خارجی بنویست کرد، پشتهم اندازی کرد و آن روز به‌عنوان اینکه من می‌خواهم شاه بشوم، عده‌ای را آوردند پشت منزل من که مرا بکشند. حتی طناب هم آوردند که پس از کشتن مرا پشت ماشین بیندند و دور شهر بگردانند. ولی امروز ایشان حربه تکفیر مرا به‌دست گرفته‌اند. دادستان حق ندارد راجع به این موضوع صحبت کند. من مسلمانم، خانواده‌ام مسلمان، پدرم مسلمان، مادرم مسلمان، و عیالم مسلمان است.

در این موقع به‌دکتر مصدق حالت تأثر دست داد در حالی که بغض گلوی او را گرفته بود به‌سخنان خود چنین ادامه داد:

شبهای جمعه روضه منزل ما ترک نمی‌شود. شما بفرستید ببینند هر شب جمعه چند نفر می‌آیند منزل ما و روضه می‌خوانند. آن وقت این آقا به‌نحریک یک جاهایی می‌خواهد در این جا مرا بی‌ایمان و بی‌عقیده معرفی کند تا بعد مرا بکشند و قاتل را بگویند که از روی تعصب اقدام به این کار کرد. ایشان حق ندارد چنین حرفهایی بزند. این مرد حقش

این است که بنشینند ببینند چکاره‌ام، چه کرده‌ام و اعمال مرا با موارد قانونی تطبیق کند. اگر جرمی مرتکب شده بودم، مجازات مرا تعیین کند. این مطالبی که او می‌گوید خارج از حدود است. خارج از مطالب دادستانی است. دادستان باید ادله و براهین اقامه کند نه نسبت بی‌ایمانی بدهد.

یادم می‌آید که یک وقتی در موقع استبداد صغیر بود و محمد علی شاه مجلس را به تسویب بست. بعداً آمدند و خواستند یک مجلس دارالشورای کبری به جای مجلس شورای ملی درست کنند. و بنده هم آن موقع خائف بودم چون طرفدار قانون اساسی بودم. بنده از همان زمان محمد علی شاه حامی قانون اساسی بوده و حالا هم هستم و مدافع هم می‌باشم. در مسجد سپهسالار در کمیسیون حرب، از همین مجلس که وارد می‌شدید دست چپ حمامی بود و بالای آن حمام تخت پهنی بود که ما در آنجا سنگر کرده بودیم و من هم فکر می‌کردم دستگیر شوم.

بالاخره دارالشورای کبری درست شد و آقای حشمت الدوله منشی محمد علی شاه بودند و اعضای دارالشورا را دعوت کردند و من را هم دعوت کردند. حالا نمی‌دانم این دعوت را به عرض شاه هم رسانیدند یا خیر؟ به هر جهت مرا هم دعوت کردند و دارالشورا در محل عمارت شیر و خورشید یعنی همین جایی که الآن شیر و خورشید سرخ تشکیل شده است مشیر السلطنه که صدراعظم بود آمد این دارالشورا را افتتاح کرد و نظام‌الملک هم رئیس دارالشورا شد. بعد از انجام تشریفات صحبت‌هایی شروع شد و این را نیز باید عرض کنم که اعضای دارالشورا غالباً مستبدین بودند و یکی از آنها به نام میرزا عباس خان مهندس باشی گفت ما نمی‌فهمیم این مدعی‌العموم که در زمان مشروطه می‌گویند در زمان سابق چه کسی بوده است. نظام‌الملک گفت در زمان سلاجقه یک کسی بود به نام طرخان که حافظ جان شاه بود. این طرخان هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. شب و روز و وقت و بی‌وقت می‌توانست نزد شاه برود. در همه وقت به اطاق شاه می‌رفت و می‌آمد و آنوقت هم اتومبیل نبود که به طرخان اتومبیل بدهند، هر جا که می‌خواستند این طرخان را بفرستند او را با اسب ترکمن می‌فرستادند که با آن لگه برود. بعد او گفت حالا من فهمیدم طرخان چیست. در ایران سه جور باقلوا درست می‌کنند: یکی باقلوای تبریز و دیگری باقلوای یزد و بالاخره باقلوای بازار. این طرخان کسی است که می‌تواند از هر سه این باقلوا بخورد.

حالا عرض کنم این آقای مدعی‌العموم حق ندارد طرخان بشود و هر چیزی که می‌خواهد بگوید و از هر سه باقلوا میل کند.

شما آقا، رئیس هستید. بالاتر از ایشان هستید. گویا درجه شما بالاتر است. شما به او دلالت فرمایید. نصیحت فرمایید. وکیل عموم حق ندارد به متهم توهین کند. با متهم باید روی قانون رفتار کرد. ایشان باید دلایل خود را بگویند و تقاضای مجازات متهم را به قول خودشان بکنند.

رئیس: جناب عالی آقای دکتر در موقع خود دفاعیات خود را خواهید فرمود. برای اسنحضار خاطر جناب عالی همین قدر عرض می‌کنم که حالا با نهم اسفند خیلی فرق دارد. شما اینجا در حصار ارتش هستید. این دادگاه بنا به امر اعلیحضرت همایونی موظف به حفظ جان شما است. بفرمایید بدانید در اینجا هیچ‌گونه خطری متوجه جان شما نیست. مگر اینکه اجل خدایی برسد.

دکتر مصدق: آخر اجل هم یک جوری می‌آید که آدم نمی‌فهمد. [حضاره رئیس و اعضای دادگاه از سخن دکتر مصدق به‌خنده افتادند.]

رئیس: فعلاً ده دقیقه تنفس می‌دهم.

و از جای برخاست تا نالار جلسه را ترک کند. ولی دکتر مصدق به دنبال اظهارات خود گفت:

بهر حال استدعا می‌کنم ایشان توجه فرمایند که یک قدری از حدود خودشان تجاوز نکنند.

مقارن ساعت ۵/۳۰ جلسه به‌عنوان تنفس تعطیل شد.

ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید و پس از اعلام رسمیت جلسه سرنسیب آزموده چنین گفت:

بنده باز هم بناچار در اثر بیانات غیر موقع و غیر وارد آقای دکتر مصدق با اجازه ریاست محترم دادگاه پاسخ ایشان را به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم: به‌طور مقدمه عرض می‌کنم چون شخص متظاهری نیستم و به‌هیچ‌وجه میل ندارم کوچکترین عملی انجام دهم که خدای نخواستہ حمل به‌نظار شود. این است که همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید جز بیان ادعا عملی انجام نداده‌ام. روزی نیست که صدها نفر چه به‌وسیله تلفن چه ملاقات چه تسامه از اینجانب خواستار نشوند که چرا آن طوری که آقای دکتر مصدق باطنشان هست من ایشان را در این دادگاه معرفی نمی‌کنم؟

اینجانب همواره پاسخ آن آقایان محترم را چنین می‌دهم که آقای دکتر مصدق فردی است از افسراد جامعه؛ و اینجانب جز آنچه در کیفرخواست نوشته‌ام نمی‌توانم عمل و وظیفه دیگری انجام دهم. دو شب قبل، ساعت ده شب، مرد معمر و محترمی از من به‌وسیله تلفن خواستار شد که همان شبانه ایشان را ملاقات کنم. چون گرفتار بودم، معذرت خواستم و ملاقات را موکول به‌وقت دیگر کردم. آن مرد متجاوز از یک ربع ساعت در تلفن شمه‌ای از خصایل این آقا بیان می‌کردند. از جمله چنین فرمودند که «من از اوان جوانی با آقای دکتر مصدق دوست و صمیمی بودم. شبها و روزهایی را با او گذرانیده‌ام. در سال ۱۳۱۴ روزی در احمدآباد در خدمت آقا بودم. آقای مصدق ضمن بیاناتشان گفتند: امروز من فهمیده‌ام که آنچه تحصیل کرده‌ام و آنچه در امور سیاسی ممارست کردم همه را اشتباه کردم.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ از موده: آقای دکتر مصدق از بیان خود چنین نتیجه گرفتند که حال می‌فهمم که چه اشتباهی درباره‌ی اعلیحضرت نمودم که بدیهی است.»

دکتر مصدق: بنده در آن ایام یک نفر را در احمدآباد پذیرایی نکردم.

سرتیپ از موده: آن شخص می‌فرمود که «دکتر مصدق این بیان را آن روز به‌نحوی بیان کردند...

دکتر مصدق: که من از تأثر گریه کردم.

سرتیپ از موده: ... که من باور کردم که دکتر مصدق از گذشته خود پشیمان شده است. تغییر عقیده داده است و

خود را از ارادتمندان شاه می‌داند.»

دکتر مصدق: من هیچ‌وقت تغییر عقیده نداده‌ام.

سرتیپ از موده: این شخص می‌فرمود: «همان روز شرفیاب حضور اعلیحضرت شدم و رشته سخن به‌گفتار آقای مصدق کشیده شد. با وجود اینکه چندین مرتبه به‌اعلیحضرت عرض کردم که آقای مصدق ضمن صحبت‌های خودشان این مطلب را گفت، اعلیحضرت فرمودند با وجودی که تو سالها است با این شخص صمیمی هستی، ولی تردید نداشته باش این صحبت‌ها را نیز کرده که تو بیایی و به‌من بگویی که بدین وسیله عواطف من را نسبت به‌او جلب کنی. این مرد می‌خواهد هر لحظه که از دستش برآید نسبت به‌مقام سلطنت از هیچ‌گونه عملی خودداری نکند.»

دکتر مصدق: اسم آن مرد را بفرمایید کیست.

سرتهپ آز موده: به هر جهت مبنای کیفرخواست روی این اصل است که دکتر مصدق از ساعت یک روز ۲۵ مرداد ماه یاغی شد...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتهپ آز موده: ... بدین منظور که اساس حکومت مشروطه ایران را با نخت و نواج سلطنت با کمک عناصر دستچپ برهم زند. بر این مبنای کیفرخواست، دادستان ارتش عملش را منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتهپ آز موده: ... که مجازانش...

دکتر مصدق: اعدام است.

سرتهپ آز موده: بله اعدام است. زیرا او از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه که به حکومت یاغی خود ادامه می‌داده است، اعمال و رفتاری نموده که هیچ فرد مسلمانی این کارها را نمی‌کند. دادستان ارتش در اینجا می‌تواند بگوید که این مرد با این اعمالی که کرده مرد مسلمانی نیست.
دکتر مصدق: بنده آقای رئیس اخطار دارم.

در این موقع دکتر مصدق با حالت عصبانی از جای خود برخاست و گفت:
آقای رئیس، دادستان حق ندارد این صحبتها را بکند. حق ندارد این حرفها را بزند. حق ندارد به‌منزله من دخالت کند. اگر این طور است، پس بنده مرخص می‌شوم.

در این وقت دکتر مصدق از جا برخاست و کیف خود را زیر بغل گرفت و خواست نالار جلسه را ترک کند. ولی رئیس دادگاه چند بار زنگ را به صدا درآورد و خطاب به دکتر مصدق گفت:
آقا، نمنا می‌کنم بفرمایید. استدعا می‌کنم تشریف داشته باشید. نباید آقای دادستان می‌خواهد مطالبی بگوید.
دکتر مصدق: بهر حال اگر او این حرفها را بزند، من در اینجا نمی‌مانم. مگر اینکه مرا زنجیر کنید. او حق ندارد این حرفها را بزند.

دکتر مصدق در این موقع روی خود را به طرف دادستان کرد و در نهایت عصبانیت در حالیکه فریاد می‌زد اظهار نمود:
تو مرخص نیستی این حرفها را در اینجا بزنی. وظیفه تو این است که در حدود قانون حرف بزنی. فهمیدی؟ به‌نسو می‌گویم در حدود قانون صحبت کن. خیال می‌کنی؟

دادگاه وضع خاصی به خود گرفته بود. از طرف تماشاچیان سروصدایی به گوش می‌رسید. هیئت دادرسان به یکدیگر نگاه می‌کردند. دادستان ارتش ساکت و آرام در جای خود نشسته بود، و در حالیکه به فیافه دکتر مصدق خیره شده بود لبخند می‌زد. ولی خود دکتر مصدق از شدت عصبانیت می‌لرزید و سرهنگ بزرگمهر و کیل مدافع او سعی

داشت او را آرام کند.

بالاخره صدای پیاپی زنگ رئیس وضع جلسه را به حالت عادی در آورد. دکتر مصدق به جای خود نشست. دادستان ارتش به سخنان خود چنین ادامه داد:

اینکه گفتم این مرد ایمان ندارد، برای این است که مرد مسلمان وقتی که به قرآن مجید قسم یاد کرد، به هیچ قیمتی ولو اینکه خود و تمام خانواده اش از بین بروند ممکن نیست خلاف سوگندی که یاد کرده عمل کند.

دکتر مصدق: به خدا نمی‌کنم. به خدایی که سوگند خوردم تا حیات دارم به سوگند خود وفادارم. من در تمام عمرم دروغ نگفتم، چه برسد به اینکه خلاف قسم رفتار کنم.

رئیس: آقا بفرمایید. بفرمایید. اگر اهانت شود، من مانع می‌شوم.

دکتر مصدق: عرض کردم قرآن مهر کردم و فرستادم برای اینکه شاه از من مطمئن شود. بفرمایید اگر من برخلاف سوگند رفتار می‌کنم، مرا به دار بزنند. من آدمی نیستم که دروغ بگویم. آقا، این چه حرفی است می‌زنید؟

سرتیپ از موده: آقای دکتر مصدق علاوه بر سوابق موجود در همین دادگاه به کرات اظهار کردند که «من نسبت به شاهنشاه فقید...

دکتر مصدق: عقیده نداشتم.

سرتیپ از موده: ... سوگند وفاداری نخورده بودم...

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ از موده: و به همین جهت به او عقیده و ایمان نداشتم...

دکتر مصدق: صحیح است، صحیح است. قربان تو آدم چیز فهم. [خنده تندید حضار]

سرتیپ از موده: ... ولی نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی...

دکتر مصدق: مرهوش هستم.

سرتیپ از موده: ... می‌گویند وفادار هستیم. با نقض قانون اساسی و عدم اجرای دستور اعلیحضرت همایونی،

دادستان ارتش مدعی است که این مرد به قرآن مجید و قانون اساسی خیانت کرده است. دادستان ارتش این مرد را به این مناسبت نعت تعقیب قرار داده که با نقض سوگند وفاداری...

دکتر مصدق: باید ثابت کنی.

سرتیپ از موده: ... این مرد به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خیانت کرد.

دکتر مصدق: هر وقت ثابت کردی آن وقت درست است.

سرتیپ از موده: دادستان ارتش می‌گوید که این مرد به قرآن مجید خیانت کرده است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ از موده: دادستان ارتش شاهد است که در همین بازداشتگاه برای تسلی خاطر او دو مرتبه قرآن آوردند،

ولی این مرد قرآن را رد کرد و قبول نکرد.

دکتر مصدق: کی آقا؟ چه وقت؟ خلاف است آقای رئیس. آقا من اینجا قرآن ندیدم.

سرتیپ از موده: ولی حالا در اینجا هم از ایمان و اعتقاد می‌زند. این مرد را می‌گویم مسلمان نیست زیرا در همین

دادگاه نهمت و افترا زد. می‌گویم مرد مسلمان به کسی نهمت و افترا نمی‌زند.

دکتر مصدق: به کی نهمت زد؟ نهمت را شما به من می‌زنید.

سرتیپ آزموده: می‌گویم این مرد مسلمان نیست. برای اینکه مرد مسلمان یک مشت مردم بی‌پناه را که هدفی جز حفظ قانون اساسی ایران نداشته‌اند، که اصل اول آن مقرر می‌دارد مذهب رسمی آن اسلام است، در روز ۲۸ مرداد ماه به‌خاک و خون کشید.

دکتر مصدق: بنده؟

سرتیپ آزموده: و اگر مسلمان بود، به‌طور قطع...

دکتر مصدق: این کار را نمی‌کرد.

سرتیپ آزموده: ... این عمل را انجام نمی‌داد. گفتم این مرد مسلمان نیست، زیرا خیانت به‌منه‌ب اسلام و خیانت به‌قانون اساسی ایران کرده است. در این دادگاه به‌کرات گفته‌ام این مرد سراسر زندگیش عوام‌فریبی بوده است. حالا در همین جا به‌خودم تبریک می‌گویم که چه بعورد بوده است که در چنین جلسه این مرد را با مدارک مثبت...
دکتر مصدق: معرفی کردم.

سرتیپ آزموده: ... معرفی کردم. اگر می‌گویند که شبهای جمعه روضه‌خوانیش ترک نمی‌شد، با این خیانتی که به‌مردم مسلمان و منه‌ب اسلام کرده...

دکتر مصدق: روضه‌خوانی هم دروغ بوده؟

سرتیپ آزموده: ... برای عوام‌فریبی بوده. زیرا دادستان ارتش معتقد است که این مرد از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه...

دکتر مصدق: مرتد شده است.

سرتیپ آزموده: ... اعمالش جز خیانت به‌منه‌ب اسلام و رفتارش بر مبنای چیزی که در کیفرخواست ذکر شده نبوده است. منم را ملاحظه می‌فرمایید که سرسخنی عجیبی از خود نشان می‌دهد. حال که متوجه شده است در مقابل مطالب من جوابی ندارد بدهد...

دکتر مصدق: دارم آقا، دارم.

سرتیپ آزموده: ... سبب شده است...

دکتر مصدق: تکفیرش کنم.

سرتیپ آزموده: ... دست به‌عوام‌فریبی بزنند. ولی ملاحظه می‌فرمایید که من نریدم ندارم که خوب دانسته که دیگر از این بند...

دکتر مصدق: خلاصی ندارد.

سرتیپ آزموده: رهایی ندارد.

دکتر مصدق: به‌خدا نمی‌خواهم خلاص شوم.

سرتیپ آزموده: دادستان محترم باید خوب به‌عرایض بنده توجه فرمایند و بدقت به‌گفتار این آقای محترم توجه فرمایند. هنگام شور و موفع صدور رأی خدا و وجدان را در نظر بگیرید. تردید ندارد که این عمل را انجام خواهید داد.
دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: این منم به‌این مطلب که می‌گویم عقیده ندارد. او تصور می‌کسند عده‌ای در اینجا گسرد هم

نشسته‌اند و بدون دقت و توجه می‌خواهند کسی را محکوم کنند. زیرا برای اینکه منه‌ب ندارد و مسلمان نیست.

دکتر مصدق: آقای رئیس، آقای رئیس. من اخطار می‌کنم. آقا حق ندارد این حرفها را بزنند، چطور جلوگیری

نمی‌کنید؟ پس بنده مرخص می‌شوم.

در این موقع دکتر مصدق مجدداً از جای خود برخاست تا از جلسه خارج شود ولی عده‌ای مانع شدند. رئیس: بفرمایید آقا بنشینید؛ بفرمایید بنشینید. دکتر مصدق [با عصبانیت و فریاد زنان]: چرا از این حرفها جلوگیری نمی‌کنید؟ شما، آقای رئیس، نمی‌توانید محکمه را اداره کنید. او حق ندارد این حرفها را بزند. [زنگ رئیس] رئیس [خطاب به دادستان] خواهش می‌کنم در مورد منهد صحبت نکنید. دکتر مصدق [خطاب به دادستان]: شما چه کار دارید به این کارها آقا؟ حرف خودتان را بزنید. سرتیب از موده [خطاب به رئیس]: توجه بفرمایند که بنده وازه‌هایی را که در بین عرابضم استعمال کردم اینها بسود.

عرض کردم یاغی است.

دکتر مصدق: خوب باشد آقا. یاغی می‌گویی، طاغی می‌گویی، هر چه می‌خواهی بگو.

سرتیب از موده: عرض کردم خودخواه است.

دکتر مصدق: بله آقا، صحیح می‌فرمایید.

سرتیب از موده: عرض کردم بی‌باک است.

دکتر مصدق: خیلی خوب، سرسخت است.

سرتیب از موده: عرض کردم لجوج است.

دکتر مصدق: بله بله، بفرمایید.

سرتیب از موده: عرض کردم سفاک و حيله‌گر است.

دکتر مصدق: صحیح است بله، اینها همه حرفهایی است که می‌شود گفت. اینها را که گفتید، قبول دارم، حرف

دیگرتان را بزنید.

در این موقع دادستان ارتش چند دقیقه‌ای تأمل کرد و پس از آرامش محیط دادگاه به سخنان خود چنین ادامه داد: خوب است ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند برای دادستانی که عمل منهد را منطبق با ماده ۳۱۷ نموده، این دادستان باید به چه نحو بیان ادعا نماید که منهد اعتراض نکند؟ اگر منهد توقع دارد که عرض کنم جناب آقای دکتر مصدق ملقب به مصدق السلطنه از یوم ۲۵ مرداد ماه قیام مقدس ملی فرموده‌اند...

دکتر مصدق: ابدأ اینها را نگویند. بفرمایید یاغی.

سرتیب از موده: ... و اعمالشان هیچ نبوده جز به منظور عظمت ایران، این حرفها به هیچ وجه از من ساخته نیست و نمی‌توانم به سلیقه ایشان صحبت کنم؛ چون اینجانب وظیفه دارم بیان ادعا کنم که با اجازه مقام ریاست آن را توضیح می‌دهم. از مقام ریاست دادگاه استدعا دارم به منهد دستور فرمایند که هنگام صحبت من خارج از موضوع نشود و حرف نزنند. چون این جلسه کنفرانس و خطابه نیست.

دکتر مصدق: آقا من وکیل مجلسی بوده‌ام.

سرتیب از موده: آقایان دادرسان محترم بایستی توجه داشته باشند که دادستان برای اثبات مدعای خود بایستی

آنچه در نهاد منم است بگوید.

روز گذشته عرض کردم آقای دکتر مصدق چگونه مقررات را زیر پا گذاشت و به هیچ یک از اصول قانون توجهی نداشت. اکنون به عرض می‌رساند آقای دکتر محمد مصدق هنگامی که در پیشگاه دادگاه خود را معرفی می‌نماید و به طوری که در تحقیقات بیان داشته است، عمر خویش را بین ۷۲ و ۷۳ سال اعلام نموده است. مطابق سوابق موجود، این منم حتی در سن خود نیز...

دکتر مصدق: تحریف کرده.

سرتیپ از موده: ... تحریف کرده است. زیرا مطابق شناسنامه‌ای که از منم در دست است و اظهار نامه‌ای که در اداره ثبت موجود است، بیش از ۷۵ سال دارد.

دکتر مصدق: آن فحری است؛ شمسی را حساب کنید.

سرتیپ از موده: بهر جهت از مقام رباست دادگاه...

دکتر مصدق: تقاضای مجازات او را دارم.

سرتیپ از موده: ... تقاضای رسیدگی دارم. ممکن است پرونده امر را از اداره آمار بخواهید. به طوری که عرض کردم در دادگاههای جهانی مرسوم است که سوابق منم را مورد توجه قرار می‌دهند.

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ از موده: عرابض بنده روی این موضوع است که دادگاه خوب منم را بشناسد...

دکتر مصدق: که چند سال دارد. [خنده شدید حضار]

سرتیپ از موده: ... چون این موضوع در رأی دادگاه مؤثر است. بهر حال دادگاه بایستی به این گناه توجه داشته باشد. زیرا موضوع سن ایشان...

دکتر مصدق: اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. [خنده حضار]

سرتیپ از موده: ... اهمیت دارد از نظری که بعداً عرض خواهم کرد. کسی که هنوز که هنوز است خود را نخست‌وزیر می‌داند به نظر دادستان ارتش برای دادگاه مفید است که بداند این شخص حتی سن خود را برای اینکه نماینده ملت شود پایین آورده تا به نظر و مقصود نهایی خودش...

دکتر مصدق: که جمهوری باشد... [خنده حضار]

سرتیپ از موده: ... که برهم زدن تاج و تخت سلطنت بوده است برسد. منم روزی گفت این دادگاه صلاحیت ندارد. بعد قربان اعضای دادگاه رفت و گفت: «قربان هر پنج نایبان بروم.»

دکتر مصدق: بله. بله.

سرتیپ از موده: سپس گفت: «من در عمرم حرف غیر قانونی نزدم.»

دکتر مصدق: نه.

سرتیپ از موده: گفت البته کسی که عادت کرد حرف غیر قانونی نزند، هرگز کار خلاف قانون نمی‌نماید. از دادرسان محترم تقاضا می‌کنم به این قبیل گفتارهای منم توجه بفرمایند.

دکتر مصدق: محتاج به سفارش نیست.

سرتیپ از موده: این عبارت او چند چیز را نشان می‌دهد: از جمله اول که می‌گوید: «اگر بتوانم ثابت کنم دستخط را

چرا اجرا نکردم دادگاه صلاحیت ندارد، چیزی مفهوم نمی‌شود جز اینکه این منم به خود اجازه می‌دهد که در برابر فرمان

عزلیش خود را هم طرز از مقام شامخ سلطنت بداند. زیرا همان طور که آقای سرهنگ شاهقلی در بیان خود گفتند، موضوع این نیست که ما بگوییم اعلیحضرت همایونی حق صدور فرمان را داشته‌اند یا نداشته‌اند. این عرایض را هم که عرض کردم او را مجبور به عرض آنها کرد. زیرا اینجانب چنین اندیشیدم که اگر پاسخ این متهم داده نشود، شاید عده‌ای برایشان توهم حاصل شود که اعلیحضرت همایونی حق صدور دستخط را نداشته‌اند. به هر حال این موضوع مورد اعتراف متهم است که دستخط به این شخص رسیده و تمکین نکرده و یاغی شده. ثانیاً موضوع قربان و صدقه رفتن متهم از اعضای دادگاه...

دکتر مصدق: حقش است.

سرتیپ از موده: ... دلیل یک روحیه مخصوصی از منم است که در عین حال که بر علیه بالاترین مقام مملکت سوءنیت کرده، چگونه در همین دادگاه نهمت و افترا زد و از طرف دیگر قربان هر پنج نفر دادرسان رفت.

دکتر مصدق: اما نا حالا نرفته‌ام، چون قربانی نشده‌ام.

سرتیپ از موده: این منم سخت دقیق است که تا آنجایی که می‌تواند عواطف دادرسان محترم را چنان به خود جلب نماید...

دکتر مصدق: مجذوب شده‌اند؟

سرتیپ از موده: ... که در کبفر او تخفیف قائل شوند. منم در این دادگاه ادعا کرد که در عمرش حرفهای غیر

قانونی نزده است. این اظهارات را که می‌کند، با دادستان دادگاه را عاری از عقل می‌داند...

دکتر مصدق: استغفرالله!

سرتیپ از موده: ... با اینکه می‌خواهد بدون منطق و بدون دلیل حرفهایی بزند. دادرسان محترم تصور می‌رود

بخوبی روشن شده‌اند که تا چه پایه اعمال این متهم از ۲۵ مرداد به بعد نه تنها خلاف قانون عادی بوده بلکه سراسر مخالف با قانون اساسی و ضدیت با مقام سلطنت بوده است. آیا این همه قتل و غارت، دخالت در انتخابات، مخدوش کردن آرا، کشت و کشتار، فرو ریختن مجسمه‌های شاهنشاه، بر افراشتن پرچمهای ضد استقلال، مینینگ به راه انداختن روز ۲۵ مرداد ماه، به خاک و خون افکندن مردم بیگناه، صدور دستور برای رفراندوم مجدد، صدور دستور به سفیرای ایران در ممالک خارجه دابر به اینکه چگونه از شاهنشاه متبوع خود استقبال نمایند، زیر نظر گرفتن پادشاه، صدور امر به دستگیری نخست‌وزیر قانونی مملکت که تیمسار سبهد زاهدی بوده‌اند، شعار نوشتن بعد و دیوار و کف خیابانها، هتک حرمت به نوامیس مردم و صدها نظیر آن که همه از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد روی داد اینها به زعم آقای مصدق که می‌گوید در عمرش حرفی و عملی خلاف قانون انجام نداده، به نظر دادگاه محترم منطبق با قانون است؟

دکتر مصدق: البته رسیدگی می‌کنند.

سرتیپ از موده: اگر چنین است، دادرسان محترم ضمن رأی، برای دادستان ارتش باید روشن فرمایند که عمل

خلاف قانون در این کشور چیست.

رئیس: جلسه دادگاه ختم می‌شود و جلسه آینده ساعت دو و نیم بعد از ظهر فردا تشکیل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم گردید.

جلسه پانزدهم

ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۳۲، پانزدهمین جلسه دادرسی در سالار آیینة سلطنت آباد تشکیل گردید. ابتدا صورت جلسه قرائت شد. آن گاه سرتیپ آزموده به بیانات جلسه قبل خود چنین ادامه داد:

محترماً به عرض دادگاه محترم می‌رساند: قبل از ادامه توضیحات مربوط به کبفرخواست و بیانات آقای دکتر محمد مصدق، چند نامه‌ای را که به عنوان اینجانب رسیده، با توضیح مندرجات آن تقدیم دادگاه می‌کنم که در پرونده امر ضبط شود.

یکی از افسران شرح مبسوطی نوشته که ضمیمه آن نامه‌ای است که عده‌ای از همکاران آقای مصدق آن را امضا نموده بودند. راجع به این است که چون در نظر است تاریخ نفت ایران به شکل مجموعه‌ای طبع و منتشر شود، مبلغ ۵۰۰ ریال آن افسر بپردازد. افسر مزبور می‌نویسد مبلغ ۵۰۰ ریال را پرداخته‌ام ولی از دفترچه، مزبور که باید در سال ۳۰ منتشر می‌شد تا کنون آثاری موجود نیست.

ضمناً این افسر اشعار مهبجی در مورد احساسات شاه دوستی خود که قبلاً در موارد مختلف سروده بود به پیوست نامه خود کرده که عیناً تقدیم دادگاه می‌کنم. بر اثر توضیحاتی که می‌داد، منظورش این بود که در مورد نفت به انواع و اقسام سوء استفاده می‌کردند که یک مورد سوء استفاده همین جمع‌آوری وجه برای طبع دفترچه بوده است.

آقای یوسف رحمن‌زاده شرح مبسوطی به عنوان آقای دکتر محمد مصدق نوشته که مطلع آن چنین است:

لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

این نامه را نیز در چهار برگ تقدیم می‌کنم.

آقای احمد شرور کتس از مستندج نیز نامه‌ای ارسال داشته است که عیناً تقدیم می‌شود.

آقای سید ابراهیم سلطانی نامه‌ای نوشته و مخصوصاً از اینجانب خواسته‌اند که به عرض دادگاه محترم برسانم که تقدیم می‌شود.

آقای سیدعلی اکبر ایمانی شرحی به تیمسار سبهد زاهدی نوشته و رونوشت آن را برای اینجانب ارسال نموده‌اند. موضوع آن مربوط به حضور ایشان در مراسم افتتاح مجسمه شاهنشاه در تبریز است. از نامه خود نتیجه می‌گیرند که چون در این مراسم حضور یافته بودند، ایشان را تغییر شغل داده بودند. و نتیجه می‌گیرند که «دیرزمانی بود که احساس کرده بودم که دستگاه آقای مصدق با اساس سلطنت مخالف هستند».

آقای غلامعلی رحیمیان رئیس اجرای دادگستری سمتان شرح مبسوطی به تیمسار سبهد زاهدی نوشته‌اند و رونوشت آن را جهت اینجانب ارسال داشته‌اند که آن نیز تقدیم می‌گردد.

نامه‌ای بدون امضا نیز تقدیم می‌شود.

نامه دیگری که عنوانش برای تکمیل اطلاعات اینجانب است رسیده که آن نیز تقدیم می‌گردد.
 آقای سیدعلی صدر از قزوین نامه مبسوطی نوشته‌اند که مفاد آن در چند موضوع مختلف به شرحی است که
 به عرض می‌رساند:

۱) مربوط به انجام مراسم فراندوم در قزوین.
 ۲) مربوط به بی‌علاقگی آقای مصدق نسبت به اساس سلطنت و اهانت‌هایی که به مقام سلطنت وارد می‌آورده‌اند.
 ۳) نوشته‌اند که در زمان آقای مصدق در مجلس شورای ملی موقع ماه مبارک رمضان آب خوردند و علناً گفتند
 «الضُّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ». این آقای محترم از آن عمل تنفید نموده و نسبت به گفتار آقای مصدق بحث نموده‌اند.
 بالاخره در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش بحث نموده و مفاد این ماده را منطبق با آیه مبارکه ای از
 قرآن مجید دانسته‌اند که می‌فرماید: «الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ». به هر حال
 ادعای دادستان را منطبق با این آیه شریفه دانسته‌اند که عیناً این نامه نیز تقدیم گردید.
 ضمناً به عرض می‌رساند چند نفر از آقایان محترم شفاهاً از اینجانب توضیح خواسته‌اند که منظور از فرائد
 تصویب‌نامه‌های صادره در زمان حکومت آقای دکتر مصدق در دادگاه چه بوده است.
 همان طوری که به عرض رسانیده‌ام، منظور این بوده است که آقای مصدق ضمن بیانات خود فرمودند: «علاوه بر
 اینکه حقوقی نمی‌گرفته‌ام، مخارج هیئت اعزامی به شورای امنیت و دیوان دادگستری لاهه را از اسوال خودم
 پرداخته‌ام.»

دکتر مصدق: کی بنده همچو حرفی زده‌ام؟ کجا؟

سرتیپ آزموده: منظور از فرائد آن تصویب‌نامه‌ها این بوده که از خزانه دولت پرداخت شده است...

دکتر مصدق: غیر از خرج خودم.

سرتیپ آزموده: ... و منظور دیگری نبود.

اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه به ادامه توضیحات می‌پردازم. در جلسه گذشته اینجانب عرض کردم دو نوبت
 شاهد این موضوع بوده‌ام که قرآن مجید در بازداشتگاه برای آقای دکتر مصدق آوردند و قبول فرمودند.

دکتر مصدق: من اشتباه کردم. دبروز نشنیدم شما چه می‌گویید.

سرتیپ آزموده: جناب ایشان فرمودند دادستان دروغ می‌گوید.

دکتر مصدق: خیر. من دبروز نشنیدم.

رئیس: اجازه بدهید.

سرتیپ آزموده: عرض می‌کنم که چون اینجانب سعی می‌کنم و وظیفه دارم که همواره سخنی بر خلاف نگویم،
 عین خط آقای مصدق را که راجع به این موضوع است به نظر دادگاه می‌رسانم.

دکتر مصدق: هیچ احتیاجی نیست. من اشتباه کردم. من خیال کردم خود آقا برای من قرآن آورده است.

سرتیپ آزموده: رونوشت خط آقای دکتر مصدق و رونوشت دادبار مربوطه نیز تقدیم دادگاه می‌شود. متدی که

آقای دکتر به خط خود نوشته‌اند عیناً چنین است:

قرآن را ندانستم کی فرستاده. چون بسیار عالی است. [دکتر مصدق: بسیار عالی بود و چهارصد

نومان قیمت آن بود] که هر کسی مرحمت فرموده قبول زحمت نموده و آن را حفظ کند تا هر وقت

دیدار دست داد از ایشان بگیرم. اکنون تشکرات صمیمانه خود را به ایشان تقدیم می‌کنم و آن را

به وسیله آورنده اعاده می‌کنم.

عین گزارش دادبار مربوطه چنین است. موضوع این گزارش این است که این دادبار طبق دستور دریافتی در موقعی که بستگان آقای دکتر با ایشان ملاقات می‌نمودند، در ملاقات حضور داشته‌اند و یک جلد قرآن به آقای دکتر مصدق دادند که نزد ایشان باقی باشد که از قبول آن خودداری نمودند و توضیح می‌دهند که خانم ایشان این قرآن را داده بود.

دکتر مصدق: قرآن را کس دیگری فرستاده بود و از ترسش هم امضا نکرده بود و چهارصد تومان قیمت آن بود. گفتم آن را ببرید و چایی بیاورید.

سرتیپ از موده: با اجازه ریاست دادگاه در صورت جلسه ضبط شود که آقای دکتر مصدق تصدیق فرمودند. دکتر مصدق: بله آقای سرهنگ دیشب به من فرمودند. من خودم دیروز نشنیدم. چون گوشم خیلی کم می‌شنود. سرتیپ از موده: به عرض نیمساران محترم دادگاه می‌رسانم اینجانب از آقای دکتر مصدق جز این انتظار ندارم که هر وقت من نام خدا را می‌برم و اسمی از کلام الله مجید بر زبان می‌رانم، رنگ از رخسار ایشان پرواز می‌کند و بی‌اختیار قصد می‌نمایند که بنده را بهر وسیله‌ای که هست از انجام وظیفه بازداشته یا لاف‌در انجام وظیفه سست و منززل کنند. ولی اینجانب صریحاً می‌گویم چون هیچ ظلمی از نظر قرآن از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران بزرگتر نیست، چون مدعی هستم که آقای دکتر مصدق با سر باز زدن از اجرای فرمان شاهنشاه که مبنی بر عزل ایشان بوده است به حقوق اساسی ایران تعدی نموده، مرتکب سوء قصدی شده که منظورش بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج و تحریمی مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده است، و نظر به اینکه اینجانب نیک می‌دانم که منظور از آفرینش هیچ نیست جز انجام وظیفه، من در سمت دادستانی این دادگاه وظیفه دارم آقای دکتر را آن چنانچه هستند معرفی کنم: و وظیفه دارم ایشان را به نحوی معرفی کنم که آهنگ صدای من چون خنجری به قلب ایشان فرو رود. دکتر مصدق: فولاد قلبم.

سرتیپ از موده: وظیفه دارم سببات اعمالشان را در پیش چشمشان مجسم کنم. بدیهی است که آقای دکتر مصدق مختارند که یا بر گناهان خود با کمال خضوع و خشوع گریه کنند... دکتر مصدق: و یا...

سرتیپ از موده: ... و یا باز هم برای عوام فریبی یا تظاهر به مدبسن‌داری گریه مصنوعی سر دهند و بسا خنده مصنوعی. ایشان مختارند در این دادگاه یا برپای خیزند... دکتر مصدق: استغفرالله!

سرتیپ از موده: ... و به سری اعمالشان اعتراف کنند و یا هنوز هم که هنوز است خود را آزاد بخواند، حافظ قانون اساسی و وفادار نسبت به اساس ایران و مقام شامخ سلطنت بدانند. از نظر دادستان ارتش اگر چنین کنند، همه مؤید این است که هنوز هم قصد دارند افکار عمومی را فریب دهند. دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ از موده: اینک به معرفی آقای دکتر بنا بر آنچه که در این دادگاه و در محضر دادرسان بیان داشته‌اند می‌پردازم.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیب از موده: آقای دکتر مصدق در یکی از جلسات ابتدا به ریاست محترم دادگاه و سپس به وکیل مدافع خود...
دکتر مصدق: حالا هی تفنین کنید.

سرتیب از موده: ... برخاش نمودند و ادعا کردند متن لایحه دفاعیشان را ریاست محترم دادگاه دیده‌اند، در حالیکه ریاست محترم دادگاه به شرافت سربازی خود و وکیل محترم مدافعتان به کلام الله مجید قسم خوردند که لایحه دفاعیه را ندیده‌اند یا به کسی نداده‌اند.

دکتر مصدق: حالا هی تفنین کن ببینیم چه می‌شود.

سرتیب از موده: آقای دکتر مصدق...

دکتر مصدق: آقا گوش به این حرفها ندهید، من ارادتمندم. [خنده شدید حضار] من مخلصم. من ارادت به همه‌تان دارم.

سرتیب از موده: ... که بهترین معرف روح باغبگری ایشان است بلکه به اصرار ریاست محترم دادگاه که فرمودند خطاب به آقای مصدق «شما مسلمان هستید و مسلمان دروغ نمی‌گوید» سکوت کردند. اینجانب از ریاست محترم دادگاه نمنا می‌کنم به این جریان توجه دقیق مبذول فرمایند که آیا آن سکوت منم و آن اظهاراتش در محضر دادگاه که ریاست محترم دادگاه را وادار کرد بفرمایند «مسلمان دروغ نمی‌گوید» مؤید ادعای دادستان نیست که می‌گوید شخص مسلمان دروغ نمی‌گوید و می‌گوید دروغگو دشمن خدا است؟

این آقای دکتر مصدق در همین دادگاه چنین گفت: «همواره دنبال این بودم که چگونه خانه خود را برای دفاع از هجوم مردم حفظ کنم. به همین جهت از سرتیب ریاحی پرسیدم وضع خانم از چه فرار است؟ او گفت جای نگرانی نیست، زیرا دوچرخه‌سوار، کامیون و تانک جلوی خانه دم چهار راه‌های وصل به‌خانه من گذاشته است.» دادگاه محترم توجه فرمایند که مصدق در محضر دادگاه اعتراف می‌کند که با وجود اینکه مردم پشتیبان او هستند، با سوءاستفاده از فوای تأمینیه کشور از ترس مردم در خانه ۱۰۹ در روزهای ۲۵ الی ۲۸ ...

دکتر مصدق: ۲۲۸

سرتیب از موده: ... مرداد ماه طرح می‌ریخته که اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را برهم زند.

دکتر مصدق: هی تفنین کن تا ببینیم چه می‌شود.

سرتیب از موده: ملت ایران باید بدانند که مصدق با همین گفتار اعتراف نموده است...

دکتر مصدق: ضمناً آن را هم بفرمایید.

سرتیب از موده: ... از خشم و غضب مردم ناچار بود خانه خود را...

دکتر مصدق: محکم کند.

سرتیب از موده: ... به صورت دز مستحکمی درآورد که حالت دفاع در برابر مردم بگیرد.

دکتر مصدق: بله.

سرتیب از موده: دادستان ارتش این گفتار منم را اقرار و اعتراف صریح می‌داند که مصدق در روزهای ۲۵...

دکتر مصدق: ۲۵ تا ۲۸...

سرتیب از موده: ... انی ۲۸ مرداد ماه مورد خشم و غضب...

دکتر مصدق: مردم بوده.

سرتیب از موده: ... ملت ایران بوده و از وسایل و تجهیزات دولتی به نفع شخصی خود و یک مشت اشرار...

دکتر مصدق: سوءاستفاده کرده.

سرتیپ آزموده: ... سوءاستفاده کرده تا اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را برهم زند...

دکتر مصدق: صحیح!

سرتیپ آزموده: ... و دادستان ارشش به عرض دادگاه محترم می‌رساند که همین گفتار متهم اعتراف ضمنی متهم به این است که او در پیشگاه افکار عمومی محکوم بوده است.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ آزموده: آقای دکتر محمد مصدق چه در تحقیقات نزد اینجانب و بازپرس و چه در این دادگاه اعتراف می‌نماید که درباره کودتای شب ۲۵ مردادماه اشخاصی نزد ایشان می‌آمدند و می‌گفتند دربار می‌خواهد کودتا کند. ولی «من مخالف بودم و می‌گفتم دربار برای چه کودتا کند؟»

دکتر مصدق: صحیح، صحیح. واقعاً اینطور است.

سرتیپ آزموده: چطور دربار می‌خواهد کودتا کند؟ به همین جهت عقیده به صحت گفتارهای آنها نداشتیم.

دکتر مصدق: یعنی خبر! عقیده نبود، بلکه خبر بود.

رئیس: خواهش می‌کنم در بین صحبت ایشان صحبت نکنید. به موقع خود صحبت خواهید کرد.

دکتر مصدق: آخر یادم می‌رود. ضمناً ایشان مطالبی می‌گویند که باید جواب بگویم.

رئیس: در موقع خود یادداشت بفرمایید صحبت کنید.

دکتر مصدق: اطاعت می‌شود. به شرطی که ایشان هم در حدود قانون صحبت کنند.

رئیس: خاطر جمع باشید. هر وقت ایشان توهینی کردند، من تذکر خواهم داد.

دکتر مصدق: بسیار خوب. شما تکلیف خود را بدانید، من هم با شما طرف هستم.

رئیس: من تکلیف خود را می‌دانم. خواهش می‌کنم شما تکلیف خودتان را! روشن کنید.

سرتیپ آزموده: همان طوری که خود متهم آن قدر صحیح و مستدل فکر می‌کرد که کودتای دربار یک حرف

مسخره‌ای بیش نیست، باید در این دادگاه توضیح دهد در حالی که فرمان عزل را دریافت داشته بود و رسید آن راه

نسلیم کرده بود، به چه علت بدون کوچکترین تحقیق و تفحصی بلافاصله حامل فرمان را بازداشت کرد. باید توضیح

دهد در حالیکه رسیده داده بود بدین مضمون که «دستخط مبارک زیارت گردید» به چه مناسبت هنوز آفتاب تهران

طلوع نکرده به اردیوی دولتی دستور داد که لحظه به لحظه اعلام نماید که در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مردادماه اعلامیه

مهمی از طرف دولت صادر می‌شود که مفاد آن اعلامیه هیچ نبود جز اینکه کودتایی از طرف گارد سلطنتی و در نتیجه

دربار و در نتیجه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عمل آمده. باید توضیح دهد چرا در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد

ملت ایران را اغفال کرد و چرا به دنیا اعلام نمود که گارد سلطنتی کودتا کرده است. مگر خود رسید فرمان عزل را

به خط خود نداده بود؟ متهم که بهتر از همه کس می‌دانست اعلیحضرت همایونی چون دارای اختیار عزل و نصب

وزیران هستند و هر وقت صلاح کشور را از استفاده از این اختیارات تشخیص فرمودند، از حقی که قانون اساسی

ایران به مقام باعظمت سلطنت تفویض کرده استفاده خواهند فرمود.

باید در این دادگاه بگوید که چرا پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید، کفیل وزارت دربار و اعضای دربار را

بالاخص نویسنده فرمان عزل را که خود در تحقیقات گفته شناخته که جناب آقای هیراد بودند دستگیر و بازداشت

کرد. باید بگوید چرا در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ عناصر چپ را تحریمی نمود که میتینگ دهند، با این شمار که بگویند:

«ما شاه نمی خواهیم و طالب بر فراری جمهوری دموکراتیک توده‌ای هستیم.» این متهم باید در این دادگاه بگوید که چرا پس از یک عمر نظاهر به آزادیخواهی، مسلمانی و حفظ قانون اساسی در آخر عمر تابع پیروان فرضیه ماتریالیسم یعنی ماده پرستی شد، دست به دست پیروان این فرضیه داد و به آیین اسلام و قانون اساسی ایران وقعی نگذارد. بدین منظور که...

دکتر مصدق: آقا بنده اخطار دادم.

سرتیپ آزموده: ... که اساس حکومت را بهم زدند و تخت و تاج سلطنت را از بین بردارند. باید در این دادگاه برپای خیزد و بگوید چرا به وزیر خارجه حکومت باغیش و وزیر راه طاغی و بهوشالیش دستور داد در میتینگ عصر ۲۵ مرداد ماه به نمایندگی او حاضر شوند؛ و این باغیان به نمایندگی او مصدق السلطنه آزادیخواه بگویند: «شاه نمی خواهیم و یک مشت مردم بی ایمان، بی وطن غیرمسلمان درپای نطق آنان نعره بزنند: «جمهوری دموکراتیک توده‌ای می خواهیم.»

ساعت ۴/۲۰ بعد از ظهر ده دقیقه تنفس داده شد.

* * *

در ساعت ۴/۲۵ جلسه دوباره رسمیت یافت و سرتیپ آزموده گفت:

به طور معترضه با اجازه ریاست محترم دادگاه ناچارم به عرض برسانم: دو سه بار در جلسات اولیه دادگاه عرض کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه منتهمین و نه وکلای مدافع و نه دادستان ... باید آن اصول را نصادبه بگیرند.

شاید در جلسه‌ای عرض کردم که از دو جهت شأن این دادگاه نیست که کوچکترین اختلالی در جریان کارش روی دهد. چون موضوع صحبت معرفی آقای دکتر مصدق و بیان کبفرخواست و پاسخ به بیانات ایشان است بسیار بعبرد است که به عرض برسانم. عملی که از متهم سر می‌زند، یعنی در بین صحبت‌های من صحبت می‌کند، چند منظور دارد: یکی اینکه مرا از انجام وظیفه بازدارد. ولی گفته‌ام و می‌گویم که من مانند کوهی استوار در اینجا انجام وظیفه خواهم کرد. منظور دیگرش این است که نظم دادگاه را مختل کند.

در این مورد از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که توجه فرمایند که در دادگاه باید هر کس حضور دارد ساکت و مؤدب بنشینند و باید کلام منکلم قطع نگردد. هر گاه آقای دکتر مصدق به این جریان و به این وضعی که در پیش گرفته‌اند ادامه دهند، طبق مقررات از دادگاه تقاضا خواهم کرد جلسه سرّی شود. این مقررات قانون است.

دادستان ارتش: ... خواهد گذاشت منتهمی که تردید ندارد خود بهتر از هر کس می‌داند جرمش ثابت است با اختلال نظم موجبات لوث شدن موضوع یا تأخیر در دادرسی را فراهم نماید. یک جهت را هم باید به عرض برسانم و آن این است که صرف نظر از موازین قانونی اساساً این عمل متهم از نزاکت هم دور است. به نظر دادستان ارتش، نزاکت حکم می‌کند که حتی در مجالس غیررسمی و حتی وقتی دو نفر با هم صحبت می‌کنند، یکی کلام دیگری را تعلق نکند. این بود تذکر اینجانب. همان طوری که عرض کردم هر گاه متهم به این وضع ادامه دهد، تقاضای سرّی شدن جلسه را خواهم نمود.

اینک به دنباله توضیحات خود به عرض می‌رسانم: آقای دکتر مصدق باید توضیح دهند که چرا دستور خلع سلاح گارد شاهنشاهی را بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل و تسلیم رسید دادند. هر گاه بگویند که این دستور را نداده‌اند،

باید توضیح دهند که چرا! از این عمل جلوگیری نکردند. این چراهایی که گفته می‌شود نه از این لحاظ است که دادستان ارتش برای این متهم سمنی قائل است؛ علاوه بر اینکه سمنی قائل نیست، از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد او را یاغی می‌داند. این چراها از دریچه چشم منم است که در این دادگاه می‌گوید: «من با وجود سوگندی که به فرآن مجید خورده‌ام که نسبت به شاهنشاه و فادار باشم و فادار بوده‌ام.»

دادستان ارتش این سوالات را طرح می‌نماید تا ادعای خود را ثابت کند که این متهم علت طغیان و یاغیگریش برای این بود که تخت و تاج سلطنت را برهم زدند. دکتر محمد مصدق باید در این دادگاه توضیح دهد چرا مأمورین شاهنشاهی را در سفارنخانه‌های ایران در خارجه از انجام وظیفه‌شان نسبت به مقام شامخ سلطنت بازداشت. چرا به وزیر خارجه حکومت یاغی دستور داد به سفیر ایران در بغداد تلگراف کند که با شاهنشاه تماس نگیرد. چرا به دنیا اعلام کرد شاهنشاه فراری است. باید بگوید به چه علت به آن مأمورین دستور داد به نحوه جاسوسی اعمال پادشاه را زیر نظر بگیرند.

دکتر محمد مصدق باید بگوید چرا به اعتراف صریح خود دستور داد مجسمه‌های اعلیحضرت رضاشاه کبیر را فرو ریزند. چرا جلوگیری از عمل یک عده بیوطن که قصد و هدفشان برهم زدن اساس حکومت است و ضدیت با دین اسلام و قانون اساسی ایران جلوگیری نکرد. نه تنها جلوگیری نکرد بلکه در تحقیقات صریحاً اعتراف می‌نماید که «من گفتم مجسمه‌های شاهنشاه فقید را فرو ریزند.» وقتی از او سؤال می‌شود که چرا چنین اجازه‌ای دادی و سؤال می‌شود چرا میتینگ عصر ۲۵ مرداد را برپا ساختید؟ می‌گوید آن عناصر چپ ملت ایران هستند؛ جزو مردم هستند. دادستان ارتش اعلام می‌نماید که ملت ایران آن ملتی است که در روز ۲۸ مرداد نیاقت و شایستگی خود را نشان داد. این دکتر مصدق است که خواست نبشه به ریشه ملت ایران بزند که قادر متعال او را سرفکنده نمود و مدد فرمود تا این دادرسی برپا شود و دکتر مصدق آنچنان که هست معرفی گردد.

باید این متهم توضیح دهد که به چه منظوری دستور صادر کرد استانداران و بخشداران آماده برای انجام رفراندوم باشند. یک رفراندوم که انجام داده بود که منجر به انحلال مجلس شده بود؛ منجر به عزیمت اجباری شاهنشاه شده بود. باید توضیح دهد این دستور غیرقابل انکار رفراندوم ثانوی به چه منظور بوده است.

باید بگوید شورای سلطنتی از چه فرار بوده. و اساساً باید توضیح دهد این موضوع با کدام قانون یا سابقه یا رویه‌ای مطابقت داشته است. در یکی از جلسات شاید توضیح دادیم که مفهوم شورای سلطنتی یعنی شورایی که شخص شاهنشاه اعضای آن را تعیین می‌فرماید. پادشاه در عزیمت بسر می‌برد و به درگاه خداوند استغاثه می‌کرد که خداوند ملت ایران را از خطر اضمحلال مصون فرماید. مصدق در خانه ۱۰۹ با شایگان‌ها، رضوی‌ها و عناصر چپ مطالعه تشکیل شورای سلطنتی می‌نمود و طرح رفراندوم را می‌ریخت. این نکات را باید این متهم توضیح داده و روشن نماید.

مصدق باید بگوید دستوراتی را که در مورد ارتش شاهنشاهی به سرنپ ریاحی رئیس وقت ستاد ارتش می‌گوید شخص مصدق داد علت و مجوز آن چه بوده است. باید به یکایک این دستورات که در کیفرخواست نوشته‌ام جواب دهد و بگوید به چه مناسبت دستور داد دعای شامگاه و صبحگاه را در ارتش تغییر دهند. به چه مناسبت دستور داد که فرماندهان واحدهای خارج از مرکز در برابر فعالیت عناصر توده‌ای اقدامی به عمل نیاورند.

دکتر مصدق باید بگوید چرا بلافاصله پس از اینکه ارتش مردم از خانه ۱۰۹ فرار کرد، خود را به مأمورین انتظامی معرفی ننمود. باید بگوید دکتر قاطمی کجاست. باید بگوید در روز ۲۸ مرداد در خانه ۱۰۹ با مقامانی غیرمسئول از قبیل رضوی، شایگان و امثال ایشان به چه مناسبت سروکار داشته و با آنها چه طرحهایی را انجام می‌داده

است.

در برابر این سوالات من و در برابر مندرجات کیفر خواست، دکتر مصدق دو راه بیشتر ندارد: یا باید در این دادگاه از زمان حاج میرزا آقاسی‌ها صحبت کند و پاسنهای مرا ندهد؛ یا با کمال سرافکندگی اقرار و اعتراف نماید که اعمالش جز به منظور بهم زدن حکومت مشروطه و تخت و تاج و تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت چیز دیگری نبوده است.

باید در این سن و سال به گناهان خطیر خود اعتراف نموده اظهار ندامت و پشیمانی نماید؛ و با اظهار ندامت از پیشگاه عدالت تقاضای تخفیف در مجازات را نماید. نه اینکه بگوید و با حال گریه بگوید: «از اول خلقت عالم آزادیخواه بوده‌ام.» و بگوید: «در کشور ایران تنها فرد حافظ قانون اساسی من بوده‌ام.» دکتر مصدق باید بداند که چنگال عدالت سخت گلوی او را می‌فشارد. دادستان ارتش تحت تأثیر هیچ گونه وضعیتی مثل گریه و ضعف و غش و خنده و مسخره‌ای واقع نخواهد شد. دادستان ارتش تقاضای اعدام متهم را نموده و لحظه به لحظه در این تقاضا راسختر و ایمانش به اینکه این متهم باید محکوم بمرگ شود قطعتر می‌گردد.

دکتر محمد مصدق اعتراف نمود که چون در قصر سعدآباد چند نانک دیده بود، فوراً دستور داد آن نانکها را از آنجا بیاورند. در این خصوص هم اقداماتی نمود. به رئیس وقت ستاد ارتش دستور داد. کفیل وزارت دربار را هم نزد خود خواست و اصرار ورزید که این چند نانک هم در سعدآباد نباشد. ولی آقای کفیل وزارت دربار گفته اعلیحضرت فرموده‌اند خوب است در شبی دور از انتظار نانکها برود برای منزل آقای مصدق.

تیمساران دادستان، در یکی از جلسات گفتیم و باز هم تکرار می‌کنم که باید در این اعتراضات دقت شود و توجه شود که طرح و نقشه سوء قصد متهم چه اندازه عمیق و ریشه‌دار بوده که این منم حاضر نشده چند نانک برای حفظ شاهنشاه که در عین حال مقام بزرگ ارشداران فرمانده را عهده‌دار بودند در کاخ سلطنتی وجود داشته باشند. در حالیکه منم اعتراف می‌نماید در همان شبهای وحشتناک دو چرخه‌های زیاد، نانک و کامیون سرباز برای حفاظت خانه خود جمع‌آوری کرده بود، آیا نفیبت سلاح خانه ۱۰۹ برای نفیبت آتش در لحظات موعود که نمونه آن را در روز ۲۸ مرداد دیدیم و پافشاری در برداشتن چند نانک از قصر سعدآباد، دلیل بر اثبات ادعای اینجانب نیست؟

منم جان کلام را در این جمله صریح که ثبت و ضبط است بیان داشت که گفت: «من تا بگویم دستخط را قبول دارم، به دارم می‌زنید.» حقیقت این است که بر خلاف میل خود این جمله ناگهان از دهانش درآمد. او بی‌داند عملیاتی که در اثر سربچی از اطاعت فرمان عزل بر ضد اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت انجام داده مجازاتش اعدام است و باید او را دار بزنید. به همین جهت تلاش می‌نماید که بگوید: «در اصالت فرمان نردید داشتیم.» ولی باید بداند این تلاش مذبحخانه است. زیرا آن لحظه‌ای که فرمان عزل را از تیمسار سرتیپ نصیری گرفت، صریحاً رسیده داد که هم حاکی از قبول صحت دستخط است و هم صریحاً وصول آن را تأیید کرده است. و این غیر قابل دفاع است، مگر اینکه دکتر محمد مصدق امروز کارش به آنجا کشیده باشد که بگوید: «اصولاً دستخط را نگر فتم.» اگر چنین چیزی گفت، بحث جدید و جالب توجه‌ای پیش خواهد آمد. بهر حال تصدیق گرفتن دستخط و بلافاصله اجرا نکردن آن هیچ مفهومی ندارد جز برافراشتن علم طغیان و یاغیگری که با تطبیق با اعمال چند روزه اش عملش منطبق با ماده ۳۱۷ است.

منم ضمن شرح وقایع روز ۲۵ مرداد می‌گوید: «یک پادشاهی که بی‌سابقه حرکت می‌کند، ابلاغیه هم نمی‌دهد، آیا دولت در این صورت نباید جلوی نشئت افکار را بگیرد؟»

دادرسان معظم توجه بفرمایید به این بیان متهم سرسخت. باید از این اعترافات استفاده کرد که چگونه متهم تصدیق می‌کند شاهنشاه بی سابقه از ایران خارج شده‌اند. صرف نظر از اینکه وقتی متهم فرمان عزل را دریافت داشت و به خط خود رسید داد، دیگر او رئیس حکومت نبوده است. باید به این سؤال جواب دهد که شما که خود را نخست‌وزیر کشور می‌دانستید و با کوبیدن مجلسین حکومت مطلقه در دست داشتید، شما که اعلیحضرت همایونی را وادار نمودید مدت‌ها در پایتخت نباشند، شما که عقل منفصلان شایگان‌ها و رضوی‌ها بودند، چه نقشه و طرحی برای مملکت و این ملت فلک‌زده داشتید که آن طور آشوب و فساد به راه انداختند و سوء قصد خود را از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه بموقع اجرا گذاشتید؟

دادرسان محترم باید توجه فرمایند که متهم وضعی را پیش آورده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ناگهان بدون در نظر داشتن مقصد بر فراز خاک ایران به پرواز درآمدند. هنگامی که در آسمان ایران پرواز می‌نمودند باید دلی آکنده از مهر ایران خوشبختانه تصمیم می‌گیرند که به پارگاہ باشکوه و جلالی پناه ببرند که آنجا یک دنیا حق و حقیقت و شجاعت و صفا و خلوص نبت نهفته است، و در عین حال بارگاهی بود که معرف مظلومیت بسود. شاهنشاه در آن بارگاه دست توسل به سوی خدا دراز کردند و سعادت و عظمت ملت ایران را خواستار شدند که این جریان معرف ایمان و اعتقاد شاهنشاه به خدا و آنچه در نزد خدا محترم است بود، در عین حال اقوی دلیل بی‌ایمانی متهم است. متهم می‌گوید این طرز مسافرت اعلیحضرت باعث شده بود شدت عمل برای حفظ امنیت به خرج دهد. ولی اسناد موجود در پرونده و عمل ملت ایران در روز ۲۸ مرداد ماه خلاف ادعای متهم را ثابت می‌کند. زیرا از نیمه شب ۲۵ مرداد ماه کلیه عملیات متهم از پایین آوردن مجسمه‌ها، نطقها، میتینگها، دادن شماره‌ها، تحریک در ارتش و صدور دستور رفراندوم و ده‌ها از این قبیل عملیات همه حاکی است که مقصد متهم برهم زدن تخت و تاج سلطنت بوده. این نیز انکارناپذیر است. چون همان طوری که به کرات عرض کرده‌ام، اساساً جرمش مشهود بوده و جرم مشهود زیاد مدرک و دلایلی خارج از آنچه هم به چشم دیده‌اند نمی‌خواهد. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید با وجود اینکه جرم مشهود را نادیده گرفته‌ام و مدارک زیادی ارائه داده‌ام، هنوز این متهم خود را نسبت به مقام شامخ سلطنت خدمتگزار می‌داند و می‌گوید: «سوگند وفاداری خود را نفی نکردم.» این گفتار برای اینجانب سرسختی این متهم را ثابت می‌نماید. در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که متهم در دادگاه به تقالی افتاده و با ذکر حکایاتی از قدیم که ای کاش بهمان نقل و حکایت می‌پرداخت، گفت: «در دوره محمد علی شاه روزی نزد او رفتم. از من پرسید چه بکنم؟ گفتم آقای سید عبدالله بهبهانی دکانی به اسم مشروطیت باز کرده است. شما سعی کنید آن دکان را در اختیار خود در آورید. در این صورت آن دکان دست شما می‌افتد و دکان او بسته می‌شود.» توجه فرمایید که متهم به مشروطیت ایران به چه چشمی نگاه می‌کرده است، آن هم در زمانی که نازه این نسهال غرس شده بود. در آن هنگام که مسجهدین در راه مشروطیت خون خود را نثار می‌نمودند و همین میدان بهارستان را با خون خود گلگون می‌کردند، این آقای دکتر مصدق آن جریان را به اصطلاح خود دکان دانسته بود. از چنین متهمی چندان تعجب ندارد که در سنین کهولت روز ۲۸ مرداد ماه در خیابان کاخ در آستانه خانه ۱۰۹ گروهی از راندان این کشور را به خاک و خون اندازد و با نسهابت صراحت در این دادگاه بگوید: «اینها یک مشت چاقوکش بودند.»

در ساعت ۵/۳۰ ده دقیقه تنفس داده شد.

در ساعت ۶ عصر دوباره جلسه رسمیت یافت. دادستان در دنیال بیانات خود گفت:

آقای دکتر محمد مصدق در دادگاه گفتند: «من سوء قصدی نداشته‌ام؛ نمی‌توانند بگویند که من می‌خواهم شاه را بکشم. از الاحضرت‌ها هم کسی نیست که بتوانم آنها را بکشم.»

در اینجا هم دادگاه محترم باید توجه دقیقی معطوف فرماید آقای دکتر مصدق می‌خواهند بگویند که موضوع اتهام خارج از عنوان سوء قصد است. اینجانب در یکی از جلسات بیان اجمالی در مورد تطبیق اتهام و جرم با ماده قانونی که مستند کیفر خواست است و آن ماده ۳۱۷ است نمودم. سرکار سرهنگ شاهفلی نیز شاید به‌طور تفصیل در مورد این ماده توضیحاتی ادا فرمودند. اینجانب در آخرین قسمت عرایض خود به تفصیل این موضوع را روشن می‌کنم و بیان خواهم داشت که عمل منم چگونه بدون تردید منطبق با ماده ۳۱۷ قانون ارتش است.

منم اظهار داشتند: «زان زاک روسو گفته فانیح کسی است که به قانون تکیه داشته باشد و فقط قانون است که بالاخره غلبه می‌کند.» پس از بیان این جمله گریه‌ای هم سردادند.

اینجانب به عرض می‌رسانم: برآستی چه جمله بدیع و عالی از دهان کسی بیرون آمد که در هیچ یک از روزهای حکومت خود و بالاخص از آن ساعتی که فرمان عزل را دریافت نمود نه چنین جمله‌ای را ادا فرمودند و نه اندک توجهی به این گفتار عالی زان زاک روسو مبذول داشتند. قانون، آری قانون است که وسیله پیروزی و فتح اشخاص می‌شود.

دادستان ارتش با مدنظر داشتن این گفته روسو، کیفرخواست تنظیم نمود و منم را تسلیم دادگاه کرده است. می‌گویم ملت ایران نیز چون به قانون یعنی قانون اساسی مشروطیت ایران تکیه زده است، امروز توانسته یک مرد باغی را که ابداً توجهی به قانون اساسی نداشت و رادردانی از این ملت را در اثر یاغیگریش به خاک و خون کشید موفق شد منم را تسلیم قانون بنماید. اینجانب از گفتار منم که تکیه به گفتار روسو نمودند استفاده نموده و خطاب به ایشان می‌گویم: فانیح در این دادگاه کسی است که به قانون تکیه زند. هر گاه کسی در این دادگاه اعمالش، گفتارهایش و هر کاتش بر خلاف قانون باشد، به استناد گفته خودتان و به استناد گفتار روسو فانیح نخواهد بود. به همین مناسبت است که بارها تقاضا کردم به عرایض و توضیحات اینجانب، منم توجه فرمایند و از اینکه در بین گفتارهای من توضیحاتی دهند خودداری نمایند.

حالا عنوان می‌کنم من باب نمونه کسی که وقتی اختیارات می‌خواست عده‌ای از سناتورها نزد او رفتند و با اصرار و التماس خواستند او را از این تقاضای اختیارات منصرف نمایند، برگشت جواب آنها را چنین داد که «صحیح است؛ فواین اختیارات مخالف قانون اساسی است. ولی شما مجبورید بدون پیش و پس کردن یک واو نصوب کنید.» این مطلب در صورت جلسه روز ۱۸ مرداد ۲۶ مجلس سنا ضبط است. چنین کسی چه حق دارد که گفته روسو را در اینجا نقل نماید و وانمود کند که تکیه به قانون اساسی زده است؟

بالاخره این حکومت قانون است که امروز آقای دکتر مصدق را تسلیم دادگاه نموده تا به اعمال خلاف قانون او رسیدگی شود. اگر دادگاه محترم به خاطر داشته باشند، به نحوی که عرض کردم منم در پایان نقل گفتار روسو خود را به‌گریه انداخت و یک صحنه ساختگی برای جلب عاطفه هیئت محترم دادگاه ایجاد نمود. اینجانب از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که در این لحظه اجازه فرمایید اینجانب یک صحنه واقعی را به استحضار دادگاه برسانم. این صحنه واقعی با قرائت گزارش سرگرد سیاوش بهزادی به نظر دادگاه محترم خواهد رسید. آن صحنه با این گزارش بخوبی مجسم خواهد شد.

[گزارش سرگرد بهزادی که در روز ۲۹ مرداد ۳۲ به اتفاق دکتر سپهر و دکتر میرحقانی پزشک قانونی و سه نفر از بازپرسان نظامی برای معاینه اجساد مقتولین روز ۲۸ مرداد به گورستان رفته بود، به وسیله سرهنگ الهیاری قرائت شد. گزارش سرگرد بهزادی حاکی از مقتول شدن ۲۶ نفر و مجروح شدن ۱۰ نفر بود. از جمله مقتولین سرهنگ بایندر بود که در حین عبور به ضرب گلوله کشته شده بود.]

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که این گزارش ساختگی نیست و عین حقیقت است! یعنی حقیقتی که صبح روز ۲۹ مرداد افسر گزارش دهنده در مسگر آباد ملاحظه نمود. مفاد این گزارش صورت جلسه شده و به امضای پزشک قانونی رسیده و پرونده مربوطه در دادستانی ارتش موجود است.

اینجانب بار دیگر سرعظیم در برابر این شادروانان و شهدای راه آزادی و حفظ قانون اساسی ایران فرود می‌آورم. اینجانب به بازماندگان این شهدا عرض می‌کنم اگر دکتر مصدق این شهدای راه آزادی را جاقو کش می‌نامد، خانواده‌های آنان باید قرین افتخار باشند که نام این شهدا در تاریخ استقلال ایران برای ابد ثبت و حفظ خواهد شد. بالاخره اینجانب ایمان دارد ناچنین رادردانی در این کشور وجود دارند، مصدق السلطنه‌ها محکوم به مرگ خواهند بود. زیرا تاریخ ایران نشان داده که وقتی مصدق السلطنه‌ها سوء قصد بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت را داشته‌اند، در آن لحظه که استقلال این کشور به مویی بند بود، رادردانی قد مردانگی علم کرده و استقلال و تمامیت این کشور را تأمین نمودند.

حال در این گیرودار اگر مصدق السلطنه می‌گوید این شهیدان جاقو کش بودند، باید بدانند که او افتخار نداشت که به ملت ایران خدمت کند. او این تگ را داشت که به طوری که بر علیه او کیفرخواست تنظیم کرده‌ام، سوء قصد برای بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت نماید. هر گاه به فرض محال در این دادگاه محکوم به اعدام نشود، من تردید ندارم که در پیشگاه عدل الهی نمی‌تواند از عذاب مصون بماند. در این جلسه دیگر عرضی ندارم و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم به این جلسه خاتمه دهند.

در ساعت ۶/۱۵ عصر جلسه پایان یافت و جلسه آینده به پنجشنبه ۵ آذر موکول گردید.

جلسه شانزدهم

شانزدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۳/۲۵ بعد از ظهر پنجشنبه ۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مسبقی در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، سرنیپ آزموده اظهار داشت: محترماً، قبل از ادامه بیان کیفرخواست چند نامه‌ای که واصل شده تقدیم دادگاه می‌گردد. آقای مدیر محترم نامه خدمتگزار ملت سه شماره روزنامه و یک نامه فرستاده. آقای محمد تنی که نام فامیلی او خوانده نمی‌شود شرح مبسوطی روی اصول قانون اساسی بحث نموده و ارسال فرموده.

از شیراز آقای عبدالله راستگو شرحی موفوم فرموده‌اند؛ و پس از ذکر میزان ایمان خود به مقدسات اسلام، وضع ناگوار کارمندان دولت را بالاخص کارمندان دوزرتبه را در زمان صدارت آقای مصدق بیان داشتند. تلگراف مبسوطی آقای امیر احتشامی از کرمانشاه مخابره فرموده‌اند و مجازات متهم را خواستار شده‌اند. آقای محترمی شرح مبسوطی نوشته و اعمال آقای مصدق را احصا کرده است. عده‌ای از آقایان مقیم خیابان چراغ برق تهران: آقای امیری، ضرغام باوری، میرفتاح امینی، هدایسی، شریفی صارم، خلیلی، کریمی و مرادی درگاهی شرح مبسوطی نوشته‌اند و تنقید از اعمال آقای دکتر مصدق نموده‌اند. آقای سیدحسین محسنی شرح مبسوطی نوشته و خواستار شده‌اند که «حاضرین شخصاً در این جلسه دادرسی حاضر شده و وظیفه دادستانی را انجام دهم.»

آقای موسی امین شرح مبسوطی نوشته و اعمال آقای مصدق را مورد انتقاد قرار داده است. اینک به ادامه توضیحات خود می‌پردازد و سعی می‌نماید در جلسه امروز به بیانات خود در این مرحله خانمه دهم. آقای دکتر محمد مصدق مدت زمانی قبل از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه که تاریخ دریافت فرمان عزل بوده است، برخلاف اصل هفتم منم قانون اساسی با فلج کردن قوه قانونگذاری عملاً اساس مشروطیت را تعطیل نموده بودند. ولی پس از اینکه فرمان عزل را دریافت داشتند به منظور این که یکباره فائحه مشروطیت ایران خوانده شود، اولین اقدامی که عملاً و به طرز تجری انجام دادند صدور اعلامیه مبنی بر انحلال دوره هفتم مجلس شورای ملی بود. این عمل را روز ۲۵ مرداد ماه ۳۲ انجام دادند.

اینجانب موضوع انحلال را در کیفرخواست تصریح نموده‌ام، و ضمن بیان کیفرخواست در جلسات قبل موضوع را تشریح کردم. آقای دکتر محمد مصدق پس از این عمل، احتیاج مبرم به دو قوه داشتند: یکی قوای مسلح و دیگری آن قوه‌ای که خود همواره نام مردم بر آن می‌گذاشتند. نکته حساس در استفاده از این قوه دوم یعنی مردم از نقطه نظر مصدق این است که آن مردم باید چنان مردمی باشند که با واجد بودن خصایلی دکتر مصدق را به هدف نهایی برسانند.

خصلت چنین مردمی باید این باشد که ضدمنه‌ب و ضدسلطنت بوده و مرامشان ماده‌پرسی و هدفشان مسخورت تمامیت کشور اسلامی ایران و مضمحل ساختن مردم مسلمان ایران باشد. نحوه استفاده از قوای مسلح را به منظور بهم زدن اساس حکومت و نخت و نواج سلطنت با مدارک آن در کبفرخواست تصریح کرده‌ام. مدارک لازم را تقدیم دادگاه نموده‌ام و کیفیت امر را مشروحاً بیان کردم.

اکنون از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم توجه فرمایند که دکتر مصدق در دادگاه اعتراف صریح نمود که کلیه اوامر و ابلاغیه‌هایی را که سر تیپ نقی ریاحی رئیس ستاد ارتش صادر نموده به دستور و بنا به صوابدید او بوده است. دادگاه محترم دقت نمایند که این دستورات چه بود. اینجانب فهرست دستورات و چند عمل انجام شده را پس از باغی شدن مصدق با اظهارات او در تحقیقات بیان می‌کنم. دادگاه خود این دستورات و اعمال انجام شده را با اظهاراتی که آقای دکتر مصدق نموده با مرام و رویه حزب منحل شده، یعنی معاندین منهد اسلام و پادشاه مسلمان ایران، و نحوه فعالیت آن حزب برای محور تمامیت و استقلال این کشور مقایسه نماید تا معلوم شود دکتر محمد مصدق کردارش از چه قرار بوده است؛ و چگونه پس از طغیان و برافراشتن علم یاغیگری زعیم و پیشوای حزب منحل شده در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ماه شده بود.

اینک فهرست دستورات ستاد ارتش و شمه‌ای از اعترافات مصدق و عمل انجام شده:

یک دستور ستاد ارتش این است که نام شاه از صبحگاه و شامگاه در سر بازخانه‌ها حذف شود.

یک ابلاغیه ستاد ارتش این است که عناصر توده‌ای را آزاد بگذارند.

ابلاغیه دیگری صادره از ستاد ارتش اعلام می‌نماید که شاه فراری است و احزاب چپ را به احساسات خود واگذار کرده و دخالتی نکنید.

یک اعتراف تلویحی دکتر مصدق در تحقیقات این است که «در نظر داشتم شاهنشاه را مجبور به استعفا نمایم.»

یک اقرار صریح دکتر مصدق این است که دستور فرو آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت ففید را او داده و حتی می‌گوید: «وقتی خبر دادند مأمورین مانع انجام کار هستند، دستور دادم ممانعت ننمایند. و یک اظهار روشن و صریح دکتر مصدق این است که مپتینگ عصر روز ۲۵ مرداد ماه با اجازه او بوده و در مسورد شرکت عناصر چپ در آن مپتینگ می‌گوید عناصر دست چپ هم اهل مملکت بودند.

بالاخره دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد ماه دستور تهیه مقدمات اجرای رفراندوم را صادر می‌نماید.

حال عرض می‌کنم با اندک توجه به همین چند کلمه‌ای که عرض کردم و در نظر گرفتن اینکه در ایام ۲۵ الی ۲۸ کلیه روزنامه‌های وابسته به حزب نوده و کلیه جراید وابسته به مصدق که شرح آنها را داده‌ام، همه یکدل و یکجهت در زمان طغیان مصدق اعلام جمهوریت نمودند، دادگاه محترم هر گاه توجه به مندرجات آن روزنامه‌ها بفرمایند و مندرجات آن جراید را با مدارک منضم به کبفرخواست تطبیق دهند، ملاحظه خواهند فرمود که چگونه آقای مصدق السلطنه پس از دریافت فرمان عزل پیشه‌وری کبیر شدند. کبیر از این لحاظ که پیشه‌وری برای جدا کردن قسمتی از خاک ایران قیام نمود. ولی مصدق السلطنه کمر همت بست تا اساس حکومت سلطنتی مشروطه ایران را یکباره بر هم زند و این کشور باستانی را یکباره مضمحل سازد.

در اینجا باید این نکته را بگویم که مصدق السلطنه در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم عمل دیگری انجام داد و آن این بود که همان طوری که پیشه‌وری دایماً می‌گفت: «مرگ هست ولی برگشت نیست»، و می‌گفت: «به اتکای خلق آذربایجان، این گفتار را اشعار خود فرار داده‌ام»، ولی به محض این که مواجه با کوچکترین عکس العمل دلبران

آذربایجان می‌گردید چنان برگشت کرد که کسی به گردش نرسید، مصدق السلطنه هم با وجودی که دایماً می‌گفت: «من نه نخست‌وزیر شاه هستم و نه نخست‌وزیر مجلس»، و می‌گفت: «به‌اتکای مردم مملکت این گسفتار شمار من است»، به‌محض اینکه مواجه با اندک عکس‌العمل دلاوران نهرانی گردید چنان از نردبان بیست پله‌ای خود را بالا کشید که خود می‌گوید وجود نردبان از برکت وجود مشهدی مهدی مستخدم فوزی عظیم بود.

ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم، روز گذشته در یکی از مجلات دیده شد به‌طور کلی اشاره نموده بودند که هر چند قضات و دادستانها بیطرف باشند، باز هم تحت تأثیر احساسات با اغراض شخصی قرار می‌گیرند. در مورد دادستانها نوشته بودند که دادستانها از فشار و توصیه و این قبیل امور مصون نیستند. البته مندرجات این مجله محترم به‌طور اعم بود.

اینجانب در این موقع بی‌مناسبت نمی‌داند به‌عرض برساند که سابقه خدمت من نشان می‌دهد که من سرباز ساده‌ای بیش نیستم. کلیه کسانی که با اینجانب از لحاظ خدمت اداری سروکار داشته‌اند، بخوبی می‌دانند که جز انجام وظیفه هیچ‌گاه تحت تأثیر اغراض قرار نمی‌گیرم. اصولاً رویه زندگی اینجانب به‌نحوی است که با هیچ‌کس نمی‌توانم جز اخلاص و ارادت غرض خاصی داشته باشم.

لازم می‌دانم در مورد این پرونده به‌عرض برسانم که از آن لحظه که این دو نفر متهم مانند سایر متهمین وقایع روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد تحت تعقیب قرار گرفته‌اند تا این دقیقه‌ای که در محضر دادگاه انجام وظیفه می‌کنم، هر عمل و اقدام و اخذ تصمیمی که از لحاظ دادستانی به‌عمل آید از تصمیمات منخذه اینجانب بوده است و بس. تصور می‌کنم برای نيمساران بسیار روشن است که نحوه انجام وظایف در سازمان قضایی ارتش چیست. به‌ر حال صریحاً و مؤکداً به‌عرض می‌رسانم که هیچ‌مقامی جز یک دستور دیگری صادر ننموده است. آن دستور همواره این است که در انجام وظیفه جز قانون و عدالت نباید چیزی را در نظر گرفت.

منظور عمده از این توضیح این است که پیرایه بستن به اینجانب به‌ر نحوه و نهجی به‌هیچ‌وجه چسبندگی نداشته و نخواهد داشت. اینجانب به‌هیچ‌نحو در انجام وظیفه سست و متزلزل نخواهد شد. هر گاه پیرایه‌هایی بسته شود، در انجام وظیفه سخت‌تر و استوارتر می‌شوم. به‌طوری که در یکی از جلسات به‌عرض رسانیدم، اینجانب ممکن است در بیاناتم، در کيفرخواستی که نوشته‌ام و در پرونده‌ای که تشکیل داده‌ام بسیار اشتباه کرده و می‌کنم.

استظهار اینجانب به‌دادرسان محترم این دادگاه است که تردید ندارد با شایستگی و برازندگی که دارند هر گاه اینجانب دچار خطب با اشتباه شده باشم یا بشوم، آن را ترمیم خواهند نمود. به‌ر حال اینجانب در این دادرسی تنها به‌اتکای یک نیروی معنوی و الهام قلبی انجام وظیفه می‌کنم و به‌اهمیت این وظیفه بخوبی آگاه هستم. به‌نحوی انجام وظیفه می‌کنم که برازنده یک سرباز فداکار و وظیفه شناس باشد.

با اجازه ریاست محترم دادگاه به‌عرض می‌رسانم: در بیاناتی که کرده‌ام، نسبت به‌آقای دکتر مصدق آنچه مربوط به‌اعمال ایشان از ساعت یک صبح روز ۲۵ مردادماه بوده است مورد ادعا و مبنای تنظیم کيفرخواست است؛ و آنچه نسبت به‌اعمال گذشته و سوابق ایشان شرح دادم موجب شرح و توضیح رعایت دو نکته بوده است: یکی اینکه سابقه این متهم برای دادگاه محترم روشن گردد؛ دیگر اینکه چون متهم شخصاً و حتی در غیر مورد برای پرده‌پوشی اعمالی که مورد ادعا بوده است یک سلسله بیاناتی نموده‌اند که با عدم جوابگویی بیم فراموشی از مجازات می‌رفت، جایز دانستم پاسخ اظهارات ایشان را با زبانی ساده و صریح بندهم تا ابواب ریا و فریب بکلی بسته شود.

ساعت ۲/۱۰ یک ربع نفس اعلام گردید.

ساعت ۲/۲۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و سر تیب آزموده بدنباله بیانات خود گفت: بنا به مندرجات کیفرخواست و توضیحات مفصلی که دادم، آقای دکتر مصدق پس از اطلاع بر وصول فرمان عزل آتش کینه جویی و انتقام در فکر او زیاده می‌کشد و در صدد عمل تند و زنده‌ای بر می‌آید و مرتکب این سوء قصد می‌شود که اساس حکومت را برهم بریزد و تخت و تاج سلطنت را برهم زند و مردم را بر ضد قدرت سلطنت تحریر کند، البته همان مردمی که به قول ایشان هواخواهان او بوده‌اند. روز ۲۵ مرداد ماه دکتر مصدق با اعلام انحلال مجلس اساس حکومت را منلایسی ساخت. در همین روز به فکر تشکیل شورای سلطنتی افتاد که نایب السلطنه‌ای بسازد و شورا او را موقتاً به نیابت سلطنت منصوب و رئیس حکومت سازد تا به خیال خودش اختیارات بظاهر قانونی به دست آورد. از طرف دیگر دکتر مصدق پیشنهاد اخلا لگران و ماجراجویان را استقبال کرد که زمینه تغییر رژیم را فراهم آورد. در این جریان بهترین عبارت این است که بگویم در آن روزها دکتر مصدق در اخذ تصمیم دودل بود. از یک طرف تمایل داشت پادشاه مملکت شود؛ و از طرف دیگر بی‌میل نبود اصولاً عنوان سلطنت را در این کشور از میان بردارد. با محتویات پرونده مشکله، دادرسان محترم نباید کوچکترین تردیدی داشته باشند که هم تشکیل شورای سلطنتی در خانه ۱۰۹ مورد بررسی و مورد نظر و توجه بود و هم ابلاغیه فرزندم برای تعیین سر نوشت مملکت صادر گردیده بود.

شما هیئت دادرسان محترم دادگاه یک نگاهی به مشاورین و محارم مصدق در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بیفکند تا بر شما ثابت شود که دادستان ارتش آنچه عین حقیقت است با بیانی ساده و روشن به عرض می‌رساند. دادرسان محترم، توجهی هم به وضع وزیران مصدق بفرمایید که من باب نمونه اظهارات یکی از آنان را در کیفرخواست نوشتم و در جلسات این دادرسی نمونه دیگری را نیز به عرض می‌رسانم.

اکنون نیز من باب نمونه می‌گویم که یکی از وزیران مصدق در تحقیقات چنین می‌گوید: «در جلسه فوق‌العاده روز ۲۵ مرداد نبودم. روز دوشنبه ۲۶ مرداد در جلسه هیئت وزیران دو تصویب‌نامه صادر شد که بسیار عادی بود. آخر جلسه یعنی ساعت ۹ بعد از ظهر اینجانب پس از اطلاع به وسیله روزنامه اطلاعات از نطق دکتر فاطمی بی‌نهایت عصبانی شده و گفتم به چه حق این مهملات را گفته و مطابق چه قانونی با وجودی که وزیر است این حرفها را زده. حتی گفتم این حرفها و تبلیغات مملکت را به طرف هرج و مرج می‌برد. چپها اول دکتر مصدق را از بین می‌برند و بعد ما را. و با عرض از جلسه خارج شدم. هر چه خواستم اطلاع پیدا کنم فضا به از چه فرار است کسی اطلاع نداد.»

این وزیر مصدق می‌گوید: «از جریان روز مطلقاً هیئت دولت اطلاع نداشت.» می‌گوید: «از مسافرت پادشاه فقط به وسیله روزنامهها مطلع شدم و موضوع در هیئت وزیران مطرح نشد.» می‌گوید: «از نلگراف فاطمی به سفیر کبیر ایران در بغداد به هیچ وجه مطلع نشدم.» می‌گوید: «از مبینگ عصر ۲۵ مرداد آنچه توانستم از حرف بعضی اشخاص بفهمم این بود که می‌گویند اعلیحضرت همایونی تشریف بردند. تقاضای شورای سلطنتی می‌شود.» می‌گوید: «انحلال مجلس شورای ملی را در روزنامهها خواندم. اطلاع دیگری نداشتم. مصدق هم به عنوان نخست‌وزیر امضاء نکرده بود. امضا دکتر محمد مصدق بود.» می‌گوید: «از نطق فاطمی در عذاب روحی بودم.» می‌گوید: «در این جریانات خواستم نزد آقای مصدق بروم. گفتند در باب اطلاق خود را بسته و کسی را نمی‌پذیرد. در نتیجه عملیات خلاف ارادل و اوباشی بهر طریق خواستم دکتر مصدق را ملاقات کنم ممکن نشد. هر چه تلفن کردم گفتند کمسیون دارم، ممکن نیست.»

این آقا می‌گوید: «دکتر مصدق طبق اختیارات مجلس، تمام کارها را در اطاق شخصی انجام می‌داد. هیچ گاه وزرا را ذی‌حق در کارها نمی‌دانست. اگر در مسائل سیاسی تصمیم می‌گرفت، فقط با عده‌ای که تماماً یا اکثراً غیر وزیر و جزو حزب ایران بودند در میان می‌گذاشت. چنانچه در مدت وزارت من هیچ موضوعی را که خارج از کارهای عادی و معمولی باشد به هیئت دولت نیاوردند.»

وزیر دیگری از دستگاه مصدق می‌گوید حزب ایران مصدق را دوره کرده بودند. می‌گوید: «زمانی مصدق به من فشار آورد و من استعفا دادم. بعداً کسی واسطه شد و گفت اگر نیروی کار کتی برایت پرونده‌سازی می‌کند. من از ترس پلیس وزیر شدم.» می‌گوید: «این اصلی را که می‌گویند وزرا مسئولیت مشترک دارند، الان در خدمت آقایان برای اولین بار می‌شنوم.» می‌گوید: «در جلسه فوق‌العاده روز ۲۵ حضور نداشتم. از عزل مصدق اطلاع نداشتم. از اوضاع سیاسی آن روزها چیزی در هیئت وزیران مطرح نشد. در مورد فراندوم و سایر کارهایی که می‌کردند بنده دخالتی نداشتم. حتی بعضی وزرا می‌گفتند ما باید جریان سیاست روز را از روزنامه‌ها درک نماییم.»

دادگاه محترم ملاحظه می‌فرمایند که این آقای مصدق چه اوضاعی راه انداخته بود.

در یکی از جلسات گفتم صبح روز ۲۵ مرداد گوش مردم را رادیو تهران کر کرد که دولت اعلامیه فوق‌العاده می‌دهد. حالا معلوم می‌شود اصلاً و اساساً دولتی در کار نبود. حال این اعلامیه را که به حساب دولت به‌خورد مردم داده‌اند چگونه و چه اشخاصی تنظیم کرده‌اند شاید کسانی باشند تصور کنند معلوم نیست؛ ولی پهنوی و آشکار است. در اینجا باید با توجه به اینکه آقای مصدق السلطنه عوام‌فریب است به اصطلاح عوام می‌گویم از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد مصدق السلطنه به‌سیم آخر زده بود.

مصدق السلطنه هم دستور داد مجسمه سرسلسله خاندان با عظمت پهلوی را فرو ریزند که خود اقرار صریح نموده است تا بدین طریق به عناصر چپ رشوه‌ای داده و آنان را با خود همراه و دمساز نماید؛ آنان نیز الحق با او همراهی نمودند. و هم از آخر روز ۲۷ مرداد ماه به‌بعد دستور داد که از اعمال عناصر چپ جلوگیری کنند تا بدین نحو به مردم ساده و بی‌آلایش وانمود سازد که او مخالف احزاب چپ است.

در اجرای این منظور بود که رئیس وقت ستاد ارتش که مصدق در این دادگاه اقرار و اعتراف نمود که هر دستوری او صادر کرده دستور مصدق السلطنه است. روز ۲۵ مرداد دستور صادر کرد که چون عناصر توده‌ای به‌ظاهر شعار شاه‌دوستی می‌دهند به آنها تیراندازی کرده و آنها را متفرق نماید. مقصود از این دستور این بود که با این دستور با یک تیر دو نشان زده باشند. از یک طرف شاه‌دوستان را بکوبند؛ و از طرف دیگر بگویند یا توده‌ایها مخالف هستیم. ولی غافل از اینکه روز قبل دستور صادر شده بود که از اعمال عناصر توده‌ای جلوگیری نشود. دستور داده شده بود مجسمه‌های شاهنشاه فقید را فرو ریزند که این دستور در واقع خود دستور فرو ریختن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است.

در آن روزها نفوذ فرعون‌ی مصدق السلطنه چنین حکم می‌کرد که ایران را تبدیل به گورستان کنند. او چنین می‌پنداشت که موفق شده نفسها را در سینه‌ها خفه سازد. چنین فکر می‌کرد که احدی را یسارای مقاومت و ایستادگی عکس‌العمل نیست. مصدق السلطنه در آن روزها چنان از باده غرور و نخوت و خودبینی سرمست شده بود که هنوز هم بهوش نیامده است. زیرا هنوز هم می‌گوید: «نخست‌وزیر قانونی هستیم؛ یعنی نخست‌وزیر قانونگذار.»

از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم از بدو خلقت عالم تا امروز جستجو فرمایید اگر چنین واژه‌ای در دنیا سابقه دارد اعلام فرمایید که نخست‌وزیر قانونگذار یعنی چه.

او در همین دادگاه گفت: «به فرض محال نخست‌وزیر نیاشم، قانونگذار که هستم.» می‌گوید: «هنوز که هنوز است قوه مقننه ناشی می‌شود از من. قوه قضائیه مخصوص من است. قوه اجرائیه مخصوص من است که به‌دستگیری دکتر شایگان‌ها و لطفی‌ها و فاطمی‌ها خود قانون بنویسم. خود نمیز حقوق بدهم و خود قانون اجرا کنم. در عین حال می‌گوید این مظهر غالبترین دموکراسی جهان و غالبترین وجه حکومت مردم بر مردم است.

خوشبختانه چون دکتر محمد مصدق از عشق پادشاهی یا نبل به ریاست جمهوری چنان از خود بیخود شده بود که دیگر نمی‌دانست در آن روزها چه می‌کند و چون خوشبختانه بیکباره باطن خود را بروز داده بود، مردم نیز بیکباره تصمیم گرفتند که کار را یکسره کنند و بموضع ناهنجار یک مرد یاغی خانمه دهند که همین کار را کردند و برای ابد به بازیگری این بازیگر ماهر و نمائشی خانمه دادند.

اینجانب در مورد بیان کیفر خواست تنها چیزی که باید مختصری درباره آن بحث کنم، موضوع ماده استنادی یعنی ماده ۳۱۷ آیین دادرسی و کیفر ارتش است که جرم مجرمین با آن ماده قانونی تطبیق شده است. با اجازه ریاست محترم دادگاه مختصری درباره موضوع به عرض می‌رسانم.

چنانچه دادگاه محترم توجه فرمایید، در موقمی که نسبت به صلاحیت دادگاه متهمین و وکلای محترم مدافعشان بحث می‌کردند، در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش آقای دکتر مصدق مانند همیشه مغالطه فرموده و اظهار داشتند که: «من طیانچه و بارونی نداشتم که شاهی را بکشم و الاحضرتی را بکشم.» سرکار سرهنگ شاهقلی با بیانی شیوا بنده را مستفیض فرمودند. در مورد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش بحث فرمودند.

قبلاً باید به عرض برسانم که از زمینه بحث آقای دکتر مصدق و سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل محترم مدافع منم ردیف دو این استنباط حاصل شد که فرمودند ماده استنادی یعنی ۳۱۷ در فصلی است که عنوان آن سوء قصد نسبت به حیات پادشاه یا ولایت عهد است. به عبارت دیگر فرمودند چون مجرمین سوء قصدی به حیات پادشاه ننمودند بنابراین ماده ۳۱۷ استنادی وارد نیست.

در رد این عنوان می‌گویم در اغلب فصول قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قوانین دیگر در ضمن عناوین و ابواب و تحت یک عنوان خاص مطالب مختلفی بیان شده؛ یعنی مواد مختلفی زیر یک عنوان خاص درج شده که وقتی به آن مواد مراجعه می‌شود با عنوان فصل منطبق نیست. من باب مثال عنوان فصل نهم قانون دادرسی ارتش سرفت است. زیر این فصل و این عنوان سه ماده قانونی درج شده؛ ببخشید چهار ماده. ولی ملاحظه می‌شود سه ماده یعنی ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ مربوط به عنوان فصل یعنی سرفت است. ولی ماده ۳۸۴ مجازات کسی را معلوم می‌کند که در منطقه عملیات ارتشی، نظامی مجروح یا بیماری یا مرده‌ای را لخت کند. با فرض سفرماید مواد ۸۰ و ۸۱ قانون مجازات عمومی در مبحث سوم آن قانون زیر عنوان سوء قصد نسبت به رئیس مملکت درج شده. ولی ملاحظه می‌شود ماده ۸۰ سوء قصد به حیات رئیس مملکت است و ماده ۸۱ اهانت به رئیس مملکت.

بهر جهت این ایراد که چون ماده ۳۱۷ استنادی در فصلی است که عنوان آن سوء قصد نسبت به حیات است و استدلال به اینکه چون مجرمین به حیات پادشاه سوء قصد ننموده‌اند و نتیجه می‌گیرند ماده ۳۱۷ وارد نیست، بکلی مردود و غیر قابل بحث به نظر می‌رسد.

اکنون باید ملاحظه شود که اساساً معنی سوء قصد چیست. دادرسان محترم توجه دارند که الفاظ یک مفهوم و معنایی در عرف مردم دارند. در مورد استعمال آنان در قوانین، آن معنایی که عرف هست وجود ندارد. با در قوانین علاوه بر آن معنایی که در عرف وجود دارد از استعمال آن الفاظ معنایی دیگری نیز مورد نظر قانونگذار می‌سازند.

من باب مثال وقتی می‌گوییم و لغت «جعل» را استعمال می‌کنیم، در عرف مردم جعل یک معنا دارد و آن تقلب است. ولی ملاحظه می‌کنیم که در مبحث دوم قانون مجازات عمومی برای «جعل» تعریف شده که آن تعریف ابداً با آنچه در عرف مردم است مطابقت ندارد.

واژه «سوء قصد» را که مردم می‌شنوند، آنآ به ذهنشان خطور می‌شود که کسی طبعاً چه‌ای کشیده تا کسی را بکشد. این معنی سوء قصد در عرف مردم است. ولی مفهوم و معنای سوء قصد از لحاظ قانونگذار که در مواد ۳۱۶ و ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش درج گردیده، منحصر به آن معنایی نیست که مردم می‌فهمند.

اگر اشتباه نکنم سرکار سرهنگ شاهقلی ماده ۳۱۶ را مورد بحث قرار دادند و فرمودند منظور از سوء قصد به حیات پادشاه تنها کشتن نیست. اینجانب این بیان ایشان را تأیید می‌نمایم. دلیل هم این است که اگر منظور منحصر به کشتن بود، اساساً ماده خاصی لازم نداشت وضع کنند. زیرا مجازات قتل عمد اعدام است. اعم از اینکه مقتول هر کس باشد. بنابراین قانونگذار منظور از سوء قصد ماده ۳۱۶ این بوده که هر کس نسبت به حیات پادشاه سوء قصد نماید اعم از اینکه موفق شود پادشاه را بکشد یا نکند ولی انجام اعمالی کرده باشد که شروع محسوب شود و مقدماتی را تهیه کرده باشد، محکوم به اعدام است. همان طوری که سرکار سرهنگ شاهقلی فرمودند، اگر این عمل نسبت به یک فرد عادی شود، یعنی یک فرد عادی را کسی بخواهد بکشد ولی موفق نشود، مجازاتش اعدام نخواهد بود.

حال با این مقدمه به عرض می‌رساند که در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌گوید هر کس مرتکب سوء قصدی شود، یعنی نمی‌گوید مرتکب سوء قصد بلکه می‌گوید مرتکب سوء قصدی شود. بلافاصله قانونگذار مورد آن سوء قصد را بیان می‌نماید و می‌گوید منظور از آن سوء قصد بهم زدن اساس حکومت باشد، و منظور آن سوء قصد تریب وراثت تخت و تاج باشد، و خواه منظور آن سوء قصد تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.

بنابر این ملاحظه می‌فرمایید که سوء قصد مندرج در ماده ۳۱۷ به هیچ وجه مربوط به کشتن نیست، بلکه همان طوری که قانونگذار سعی نموده موضوع روشن باشد، منظور از سوء قصد همانهایی است که در متن ماده ۳۱۷ بیان نموده که به نظر دادستان ارتش با توجه به محتویات پرونده و مدارکی هم تقدیم شده است این ماده در شأن مجرمین، یعنی دو نفر منتهم مورد کیفر خواست وضع گردیده. به عبارت دیگر مرتکب سوء قصدی شده‌اند، یعنی همان اعمالی که از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا آخر روز ۲۸ مرداد انجام دادند که منظورشان از این سوء قصد بهم زدن اساس حکومت بوده و بهم زدن تریب وراثت تخت و تاج بوده، ضمن اینکه مردم را هم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت تحریص می‌نمودند.

چون هیچ جرمی را نمی‌توان نادیده گرفت و بدون مجازات گذاشت، با مدارک مسلم و مثبتی که تقدیم نموده‌ام، به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش صدور رأی اعدام هر دو نفر مجرم مورد نقاضاست و دیگر در این خصوص عرضی ندارم.

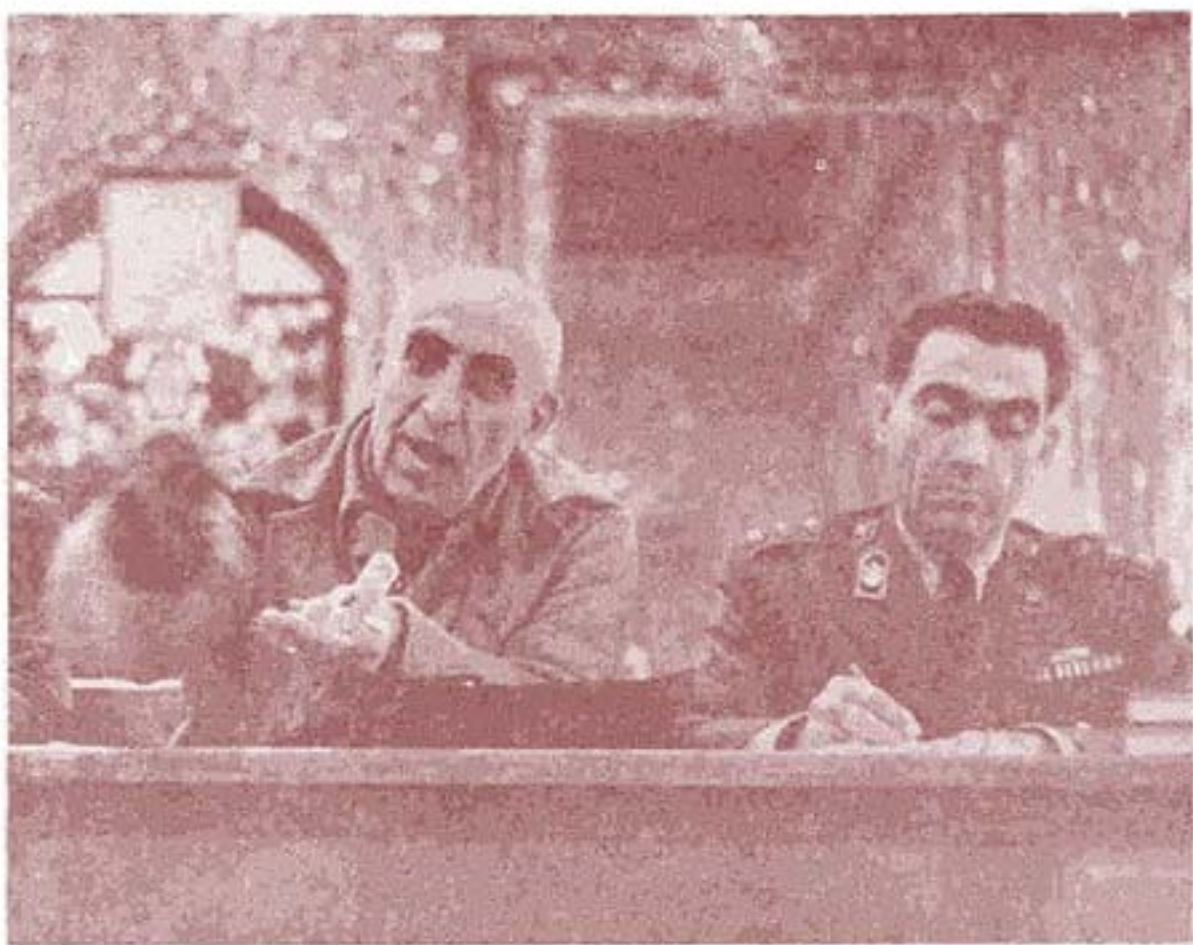
مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر دادستان ارتش به اظهارات خود در بیان کیفر خواست که ۹ جلسه به طول انجامیده بود پایان داد. در همان موقع ختم جلسه از طرف ریاست دادگاه اعلام شد. رئیس دادگاه در حالیکه قصد خروج از جلسه را داشت اعلام نمود که جلسه آینده به ساعت ۹ صبح روز شنبه ۷ آذر موکول می‌شود. ولی پس از چند دقیقه اطلاع داده شد که ساعت تشکیل جلسه همان ساعت ۲ بعد از ظهر خواهد بود.

چون انتشار متن محاکمات رهبر بزرگ ملی ایران دکتر محمد مصدق جهت آگاهی نسل جوان ضرورت کامل داشت و از طرفی امکان کسب اجازه در شرایط کنونی ایران از آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر برای تجدید چاپ این کتاب نبود لذا با عرض معذرت و تقدیر از زکوشش و زحمات ایشان مبادرت به چاپ و نشر این کتاب می گردد .

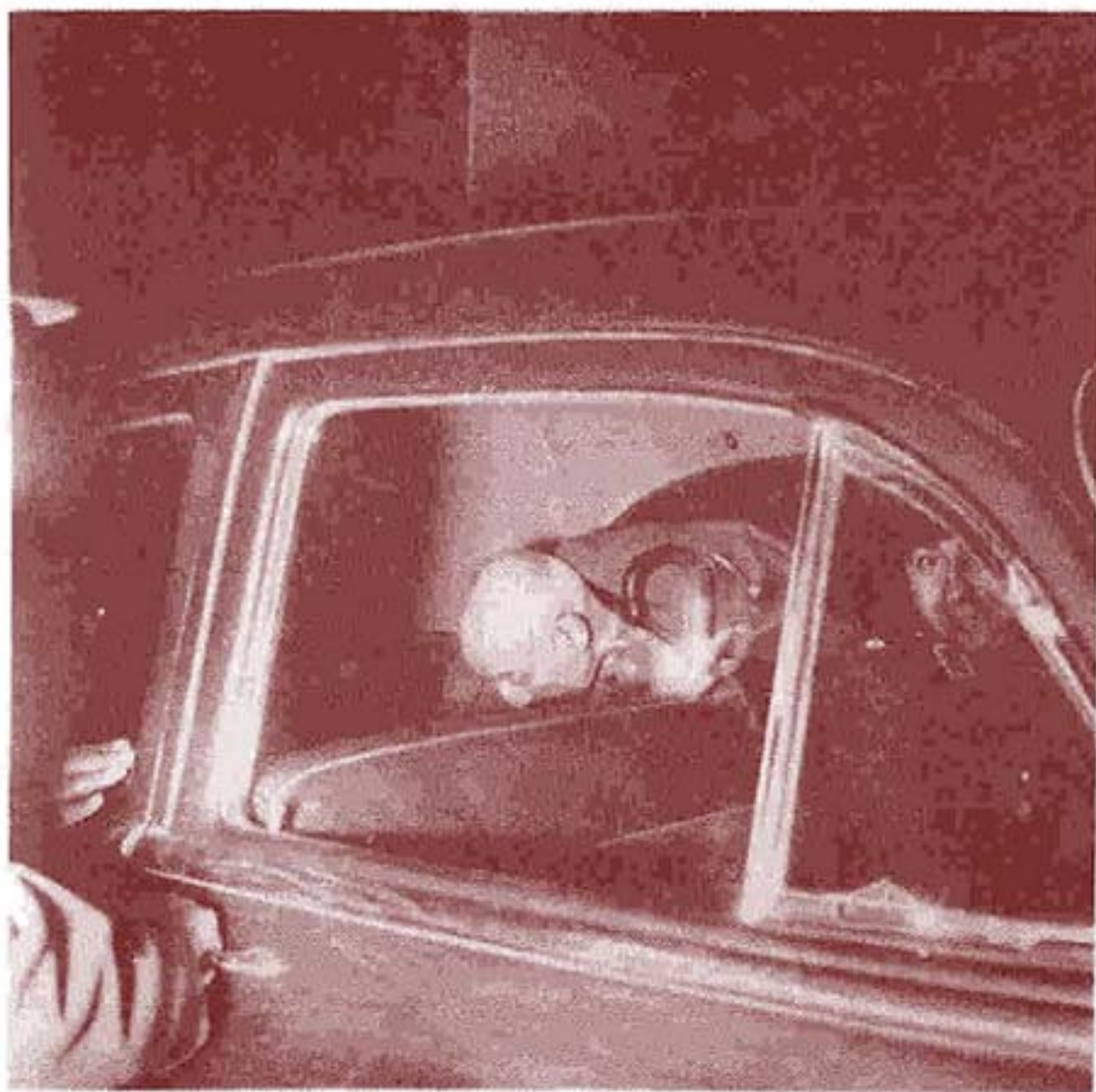
نهضت مقاومت ملی ایران



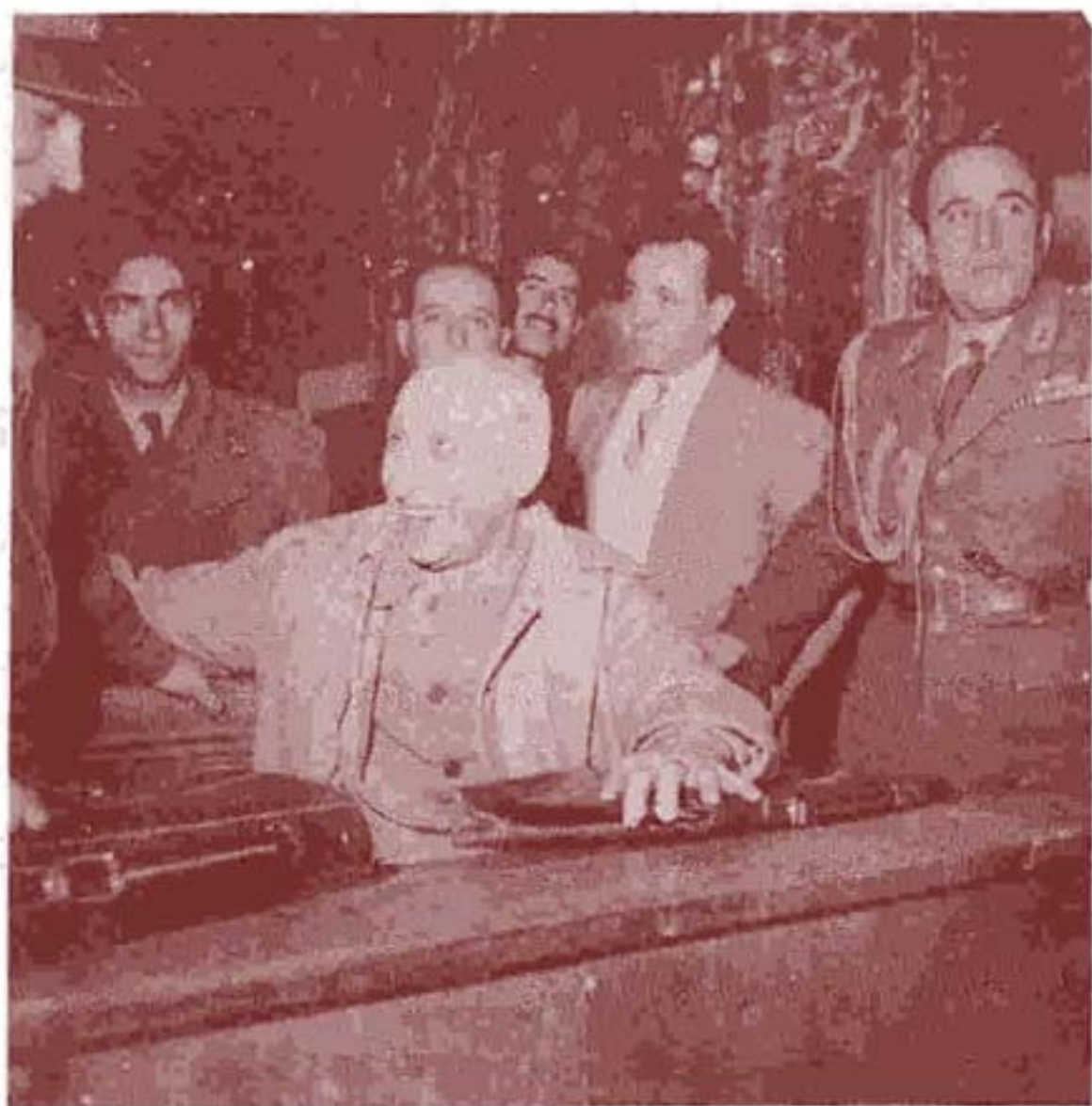
۹۵- شاهنشاه آید در فرمت تنفس، دکتر مسدود با سرگروه بازی صحت و شوخی می‌کند. نظر
آخر اینجاده است چه حمید نهایت است.



۹۶- دادگام، بنوی نظامی سلطنت آباد - انظاران شفاهی خارج از لایحه، بزرگهر از انظاران
بکتر مسبق یادداشت برمی دارد.



۲۷- سرکرده نفوری با ماشین خود دکتر مسدق و سرهنگ بزرگهیر را به دادگاه می‌برد.



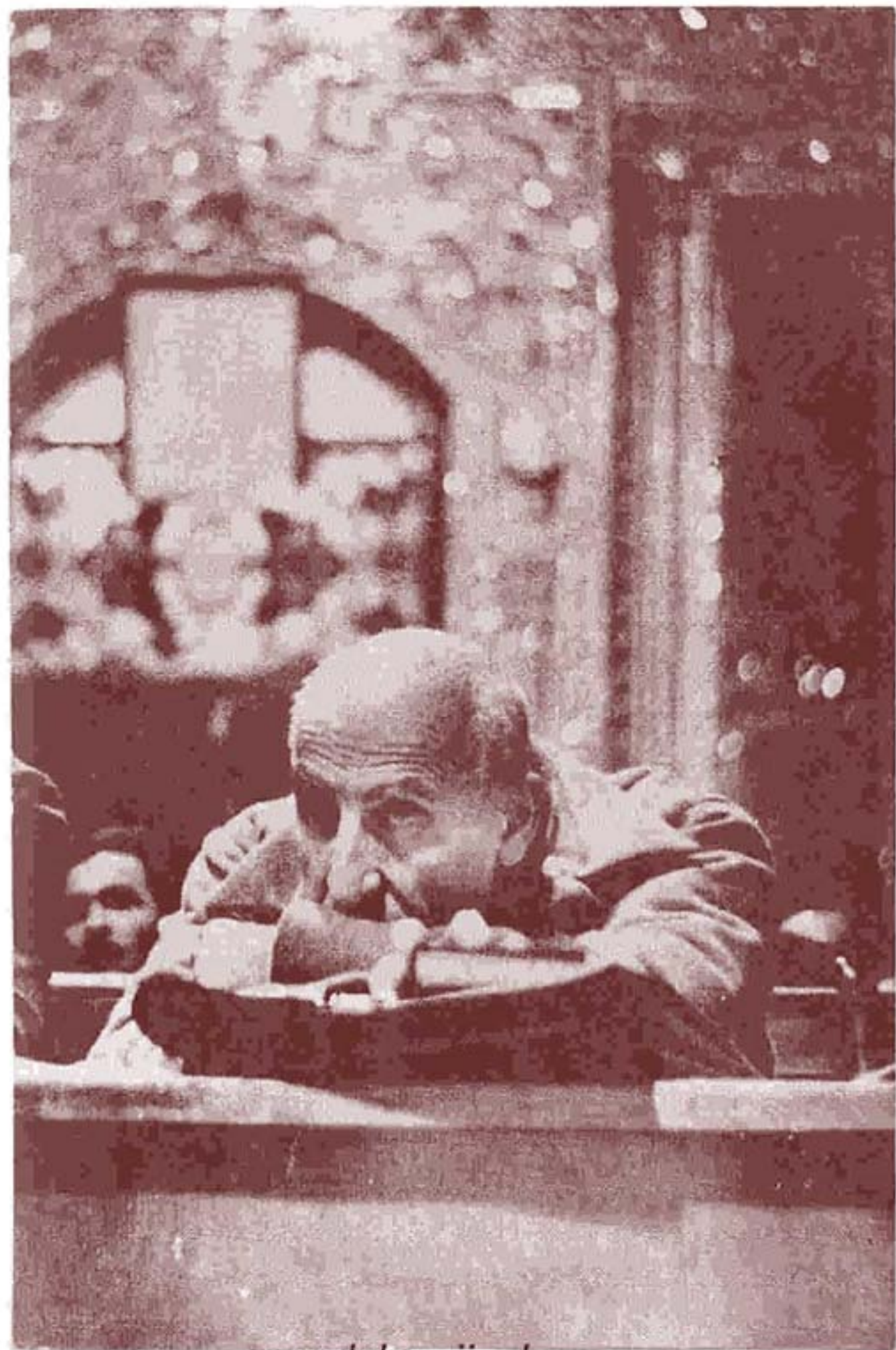
۴۸- دادگاه بدوی سلطنت آباد، فرست تونس.



۴۹- مخبرین جراند، نفر دوم (نشسته از راست): علی نوری مخبر اطلاعات، نفر اول (سمت چپ): هاشمی از روزنامه اتحاد ملی.

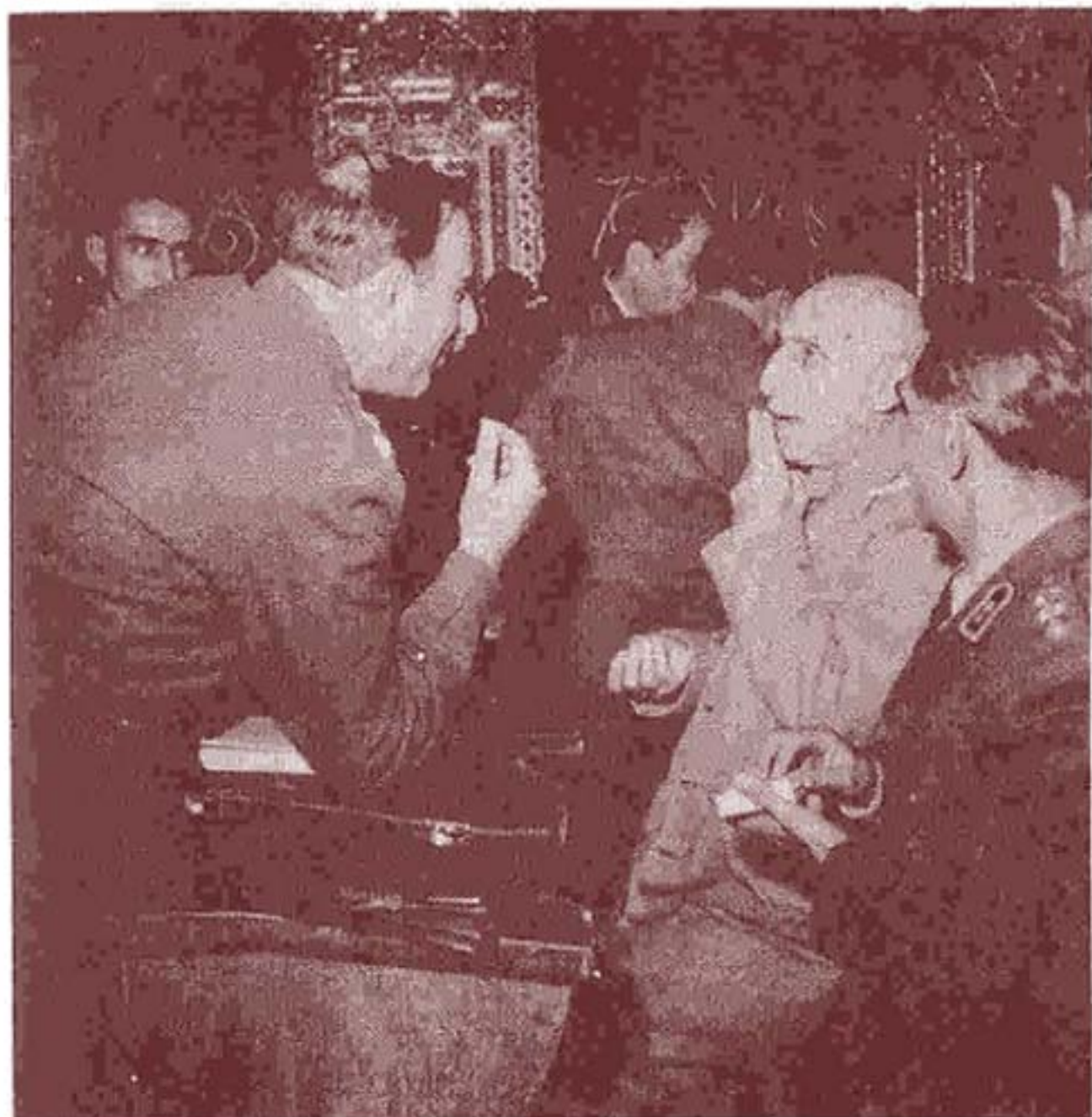


۵۵- دادگاہ یدوی سلطنت آباد، فرست تنفس.





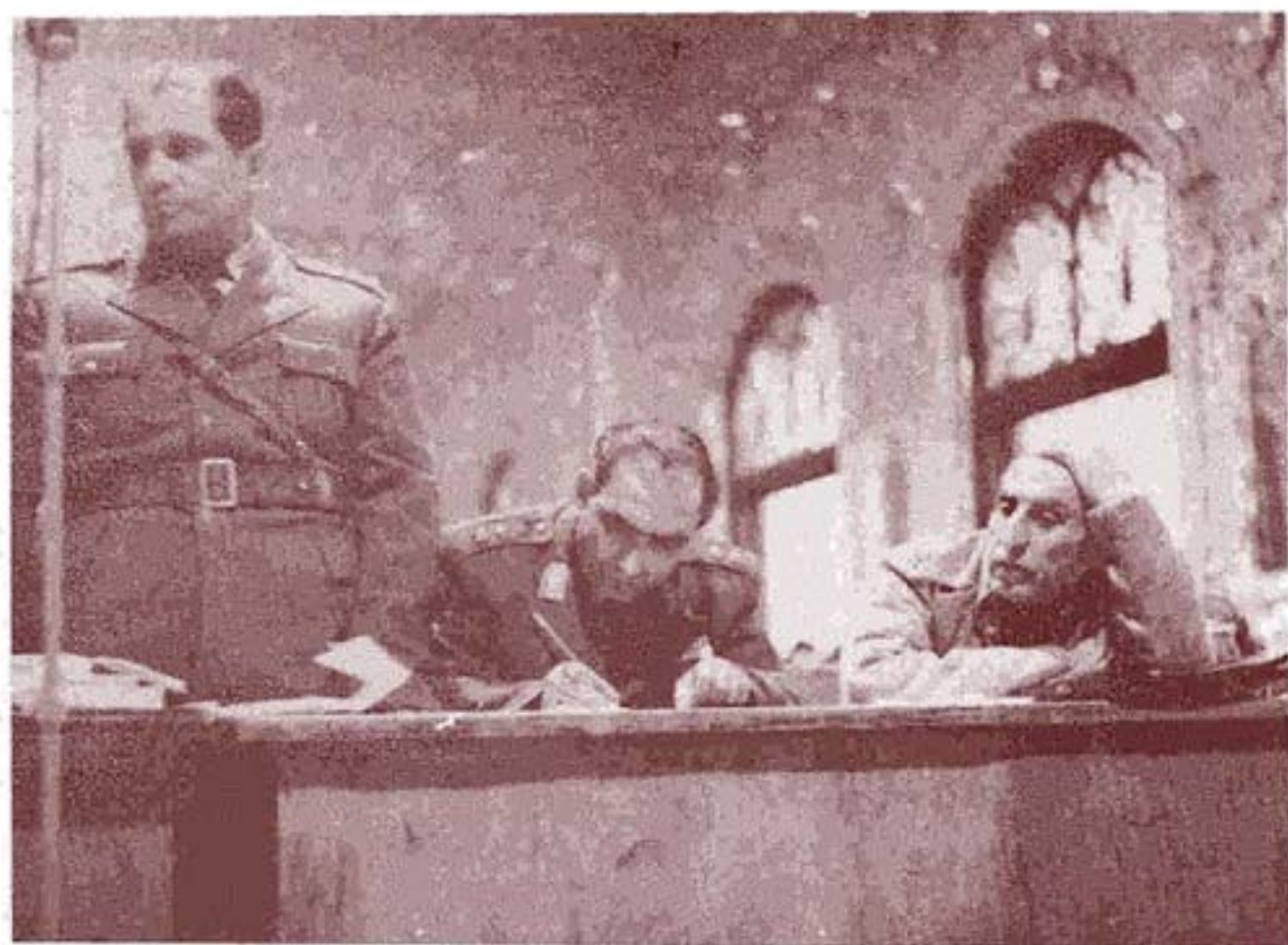
۵۲- از راست به چپ: پاسارگاد، توری (اطلاعات)، هاشمی (اتحاد ملی).



۵۳- سرهنگ اسکندر آزموده در مذاکره با دکتر مصدق پس از پاره کردن عکس‌های امضا شده.



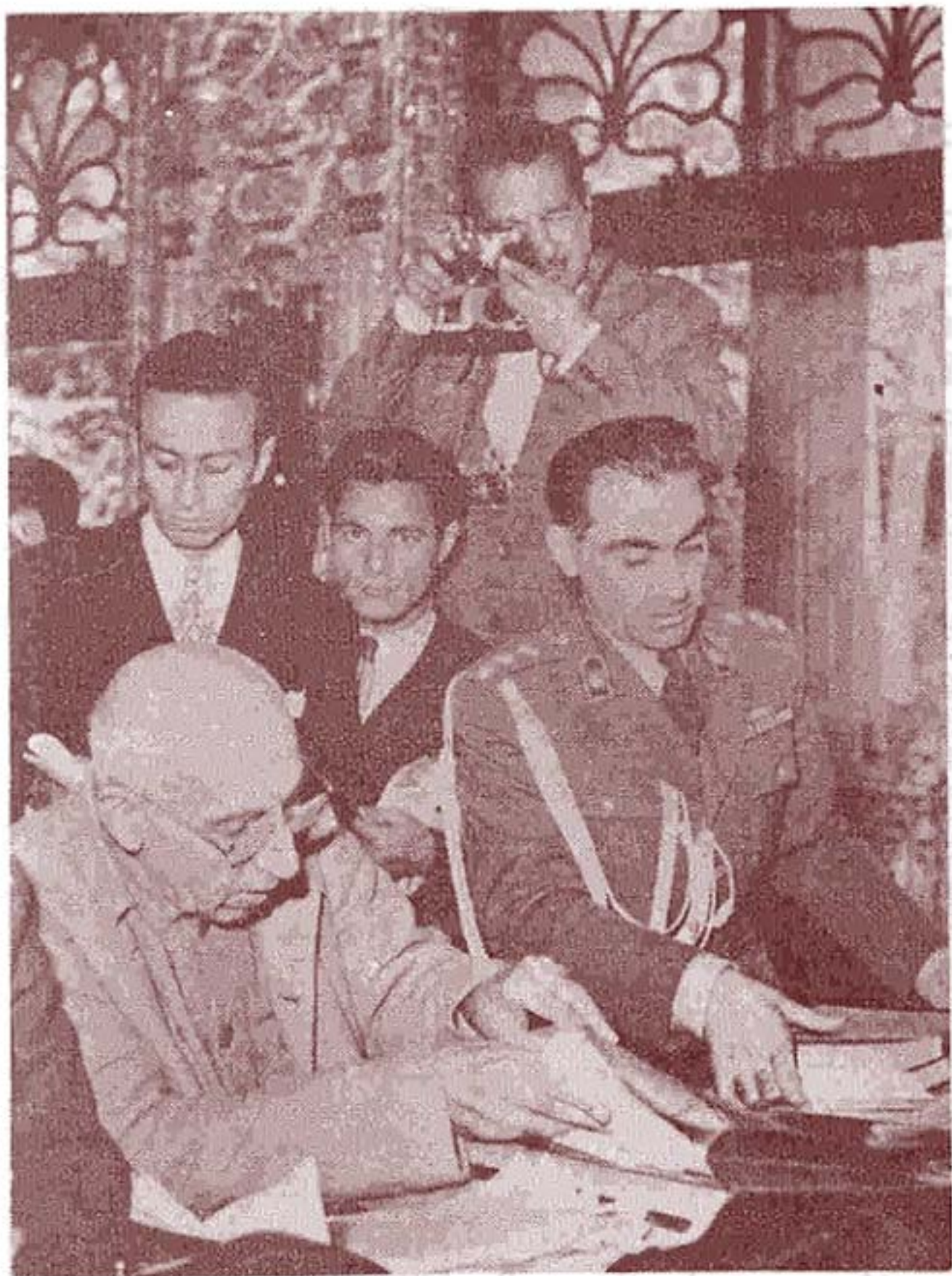
۵۴- پشت سر دکتر مصدق، دکتر غلیب شهیدی ایستاده است.



دوستانه، بدوی سلطان آباد.



۶۶- دادگاه بدوی، دکتر مصدق در حال سنجاق کردن کلید، به پالتوی خود.



۵۷- دادگاد سلطنت آباد در فاصله جلسه. پشت سر دکتر مصدق تمسیر امینی مخیر کیهان، امینی
مخیر روزنامه خارجی استادانند.



دکتر ممدوق و سرعنگ ناھقلى.

